قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل ہذا القرآن لا یاتون بمثلہ ولو کان بعضہم لبعض ظہیرا

بعون اللہ الجلیل این مجلد اول از کتاب مستطاب جمیل جامع جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ و اصلیہ و فرعیہ با جمیع غرایب فنون قرآنیہ و عضون فرقانیہ می باشد مسمّی بہ تفسیر شریف

لوامع التنزیل و سواطع التاویل

بہ نعمت عمدۃ التجار رفیع جایگاہ حاجی خواجہ رشید الدین ... خود ... شد ... رشید لاہور بغرض تجارت و حمایت ملت اسلام و حصول فائدہ تمام خواص و عوام انام

در مطبع گلزار ہند لاہور باہتمام ... خواجہ سید علی ... سپرنٹنڈنٹ مطبع ... طبع شد

هذا فهرست کتاب مستطاب

سنه ۱۲۹۹

لوامع التنزیل سواطع التاویل

تاریخ هو و اسم تفسیر هذا

ومباحث حل معضلات فی معانی آیات قرآنی

فهرست مضامین و مباحث مشتمل معضلات و معانی آیات قرآنی و تفسیر و تاویل حقایق کلام ربانی از کتاب تفسیر لوامع التنزیل و سواطع التاویل

صفحه	مضمون

صفحه	مضمون

نمبر	مضمون

صفحه	مضمون

صفحه	مضمون

نمبر	مضمون
	یا مجاز کونوا قردة خاسئین اگر بر ظاهر است تکلیف بممتنع شده که ایشان قادر بر تبدیل مسخ صور خود نبودند و اگر بر مجاز است معنی لفظ چه خواهد بود و جواب آن +
۳۵۶	بحث چهارم علت مسخ بنی اسرائیل و کیفیت آن +
۳۵۷	بحث پنجم در اینکه مسخ شدن ایشان بحقیقت است یا بمجاز و جواب وسوال در امکان و امتناع مسخ +
۳۵۷	اشکال عظیم هر انسان هیکل مشهود است پس با اول آن از ایل و باطل کرده خلق دیگر از کلب و خنزیر آفرید یا بلا ابطال بنیه صورت انسان تبدیل کرد بنابر اول مسخ نیست و بنابر ثانی هر کلب و خنزیر و میمون مشهود اشتباه میشود که انسان است و شک در محسوسات سفسطه
۳۵۸	بیان انواع نسخ و مسخ و فسخ و رسخ و تعاریف آنها +
۳۵۸	سوال مسخ ممسوخین اگر بوجه عقوبت ایشان است باطل است زیرا که آنها لا بعقل شدند و اگر برای تشفی خود تعم باشد هم جایز نیست که چنین انتقام فعل آدمیان است و جواب آن +
۳۵۹	سوال اگر ممسوخین بعض مسخ شدند و متناسل نشدند برین حیوانات زمان ما چگونه مسخ اطلاق شود +
۳۵۹	بحث ششم فجعلناها نکالا معنی نکال و مرجع ضمیر فجعلناها +
۳۶۰	بحث هفتم و هشتم لما بین یدیها الخ و معنی وعظ و ثواب و فوائد آن
۳۶۱	بحث نهم بیان مقصود از ذکر این قصه +
۳۶۱	تفسیر آیه و اذ قال موسی لقومه +
۳۶۲	بحث اول کیفیت در یافتن مذبوح اسرائیلی + و معنی ذبح و نحر و تذکیه
۳۶۳	بحث دوم در سبب تخصیص امر بذبح گاو +
۳۶۴	بحث سیوم و چهارم قالوا اتتخذنا هزوا تفسیر آیه و بیان سبب استهزاء
۳۶۵	قالوا ادع لنا ربک تفسیر آیه بحث اول و دوم معنی عوان و فارض و غیر آن و جواب و سوال ما هی +
۳۶۸	بحث اول ما لونها تعریف لون عند المتکلمین و خلاف در حقیقت صفرت
۳۶۹	تفسیر آیه قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی بحث اول در معنی تشابه و مشتقات آن و ایراد اینکه بقر جمع بقره است لفظ تشابه چرا مفرد مذکر آمد
۳۷۰	بحث دوم و انا ان شاء الله لمهتدون معنی مشیت و اراده و تعریفات آن و خلاف آن +
۳۷۰	اشکال عظیم در معنی حدیث خلق الله المشیة +
۳۷۱	بحث سیوم تفسیر آیه مذکوره سوال آنکه انا لمهتدون دلالت میکند که ایشان تا آن وقت بر ضلالت بودند و جواب آن +
۳۷۱	ایراد هرگاه غرض از امر ذبح بقره اهدای ایشان بود و آن از الطاف و اجب بر خداست تردد علیه پس قول ان شاء الله لغو باشد و جواب آن +
۳۷۲	بحث اول تفسیر لا ذلول تثیر الارض و معنی ثار الله و ابن ثاره +
۳۷۳	بحث دوم و لا تسقی الحرث الخ
۳۷۴	بحث سیوم و چهارم معنی قالوا الان جئت بالحق +
۳۷۵	ایراد الان جئت بالحق جله گفتند یا بعض علی التقدیرین در موسی گمان بل یقین خلاف حق داشتند پس بعد اسلام مرتد شدند یا از اول منافق بودند و جواب آن +
۳۷۵	بحث پنجم و ششم فذبحوها و جواب ایرادات و قیمت گاو و حال مالک صالح او +
۳۷۶	فصل مشتمل بر مسائل ایلام و ذبح و احکام اصول فقه و تحقیق اینکه ذبح بقره بر ایشان واجب بود یا مستحب بنابر اول آیا اشتراط آن و لو بتمن کثیر واجب بود یا نه و این مر عام بود یا خاص و آیا امر ذبح واجب فوری بود تا تراخی و آیا از اول امر ذبح تا آخر و ما کادوا تکلیف متعین واحده بود یا در هر خطاب تکلیفی علیحده و تاخیر بیان الخطاب عن وقت الحاجت جایز است یا نه +
۳۷۹	و اذ قتلتم نفسا الخ بحث اول در لغت ادارأتم و معنی آن +
۳۷۹	سوال معاصرین موسی قتل نفس کردند پس بوزر اسلاف بعد صدها سال عتاب با خلاف خلاف معقول و منقول است و جواب آن +
۳۷۹	بحث دوم تفسیر و الله مخرج ما کنتم تکتمون +
۳۷۹	بحث سیوم فقلنا اضربوه ببعضها تفسیر آیه و اینکه قطعه مضروب بر از جسم گاو کدام است +
۳۸۰	بحث چهارم و پنجم کذلک یحیی الله الموتی الخ تفسیر آیه +
۳۸۱	سوالات اینکه خطاب لعلکم تعقلون اگر ایشان عاقل بودند تحصیل حاصل باشد و اگر نبودند تکلیف غیر عاقل قبیح است و اینکه او تعم بر احیاء میت ابتداء قادر بود چرا امر بذبح و ضرب پاره بقره بمیت نمود و عصی احیا بضرب پاره گاو چرا شد و جوابات آن +
۳۸۲	تفسیر آیه ثم قست قلوبکم الخ معنی قساوت و جواب و سوال ذلک +
۳۸۲	بحث دوم فهی کالحجارة و معنی اشد قسوة و سوال اینکه چرا در صلابت و غلظت

صفحه	مضمون
	طائع و اعراب ابراهیم ربه +
۶۰۸	بحث پنجم تا نهم معنی ابتلاء و کلمه و کلام و جواب سوال که ابراهیم چگونه مخصوص کلمات گردید بیان کلمات ابراهیم و تعداد خلیفه منزلهٔ او لیات ابراهیم در آیات مشعر اینکه اصحاب ثلثه بعد اسلام مختون شدند و فضیلت مسواک و نوره و احادیث تطهیر مخرجین بآب از کتب عامه +
۶۱۷	بحث دهم تا چهاردهم قال انی جاعلک الخ معنی الفاظ و اختلاف است در وجوب نصب امام و اینکه نبوت و امامت بعوض اعمال نمیرسد و مراد از امام ساختن ابراهیم چیست اگر عطای نبوت باشد تحصیل حاصل است چه آنجناب از اول نبی بود اگر امامت است مدعی نیست چرا که نسبت به نبوت مرتبه ادنی است جواب اشکالات اثبات مرتبه نبوت امامت و فرق در معنی امام و اسمای مدارج نبوت +
۶۲۱	بحث پانزدهم در این که مراد امامت است که حضرت خلیل عطا شده با نبوت و اقوال مفسرین و اشکال احتمال افضلیت ابراهیم بر سید الانام و جواب آن
۶۲۲	بحث شانزدهم بیان انحصار تحقق ثبوت امامت بنص من الله تعالی و دلیل خطا و بطلان اجماع امامه و جواب سوال در نص بودن آیه +
۶۲۴	بحث هفدهم و هجدهم معنی لفظ ذریه و اینکه ابراهیم اگر ماذون باین سوال و عالم بعدم استحقاق ظلمه با امامت بود اول امام بالا مجوز اعراف بود اگر برای تکلم قسم مسئلت نمود +
۶۲۸	بحث نوزدهم تا بیست و دوم بیان اینکه مراد از ذریه ائمه اثنا عشر معصومین اند و تفسیر لا ینال عهدی الظالمین +
۶۳۰	بحث بیست و سوم تا بیست و پنجم معنی ظلم و انواع آن و استدلال بآیه که امامت بظالم نمیرسد و بیان اقوال امت +
۶۳۲	بحث بیست و ششم بیان اقوال در عصمت و فسق امام و عصمت نبی و سهو بقول رازی +
۶۳۴	بحث بیست و هفتم بشارت امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام منقول از کتاب توریت و استدلال بآیه بر بطلان امامت خلفای ثلثه و سوال اینکه آیه دلالت بر نفی امامت ظالم در حال ظلم میکند نه بعد آن چنانچه تائب را بعد توبه عاصی نمی گویند و جواب آن و معنی اعوذ و شرعی علالت و خلاف در آن +
۶۳۸	تفسیر اذ جعلنا البیت مثابة الخ بحث اول تا پنجم معنی الفاظ و تعریف ایمان +
۶۴۰	بحث ششم تعیین آیه و وجه تسمیه کعبه به بیت الحرام و بیان بنا و اوّلی هم کعبه و مرات و چند سوال بر لفظ مثابه و اینکه مساجد و کعبه را بیت الله چرا نامیده اند
۶۴۱	بحث هفتم و هشتم تفسیر مثابة للناس معنی امن و کیفیت حرمت و تعظیم کعبه و روایات ولادت امیر المومنین اندرون کعبه +
۶۴۳	بحث نهم تا یازدهم و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی بیان خلاف در عطف و معنی مقام و مصلی و سبب نزول آیه و سوال و جواب عمر +
۶۴۵	بحث دوازدهم تا چهاردهم بیان خلاف در وجوب و استحباب خطاب و نقل اقوال و خلاف در مقام ابراهیم و مصلی +
۶۴۶	بحث پانزدهم تا هفدهم تفسیر و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل و کیفیت تطهیر کعبه معنی طواف و اعتکاف +
۶۴۸	بحث هجدهم تا بیستم معنی طائفین و عاکفین و ثواب طواف نظر بکعبه و ثواب حجاج و دعا و عطایا در مسجد مکه +
۶۵۲	بحث اول و دوم وجه تسمیه مکه بیان معنی امنا و جوابات اسوله +
۶۵۳	بحث سوم کیفیت و حقیقت امن مسئول و ملزم شدن ابو حنیفه در سوالات حضرت صادق و جواب سوال اول و کعبه بدست یزید کرمانی الخ و عدم امن است جواب اینکه ابراهیم نبی بود مالم نیاجر طلب نمود
۶۵۶	بحث پنجم در فضل کعبه و دیگر بقعات ارضیه بر مکه یکو مشتمل بر چند مسئله
۶۵۹	سوال و جواب زیادتی ثواب زیارت ائمه بر ثواب حج +
۶۶۰	سوال لزوم افضلیت کعبه بسبب مسجود الیه بودن بر آنحضرت که ساجد بود و جواب آن +
۶۶۱	بحث پنجم ششم و ارزق اهله الخ معنی و تعریف رزق و مجابیت دعای ابراهیم و تاویلات آیه و جواب سوال +
۶۶۲	بحث هفتم و هشتم من امن منهم الخ اختلاف قرا و معانی الفاظ و تاویل من امن که آل محمد مراد اند و سوال و جواب +
۶۶۴	و اذ یرفع ابراهیم القواعد بحث اول تا سیوم معانی الفاظ و بیان اعراب و حقیقت کعبه و بنای آن ده بار و اذن نیست آنحضرت و علی بسکونت مسجد نبوی بحالت جنابت و تاخیر بنای کعبه از مقام اصلی از قوم عائشه و عمر +
۶۷۰	بحث چهارم تا ششم ربنا تقبل منا الخ تقبل و اعراب الفاظ و معنی قبله و تفسیر آیه و معنی قبولیت و جواب اشکال که تقبل بمعنی قبول بتکلف است چرا اقبل منا نگفتند و معنی سمیع و علیم و سوال و جواب +
۶۷۲	بحث هفتم دلالت آیه بر چند چیز و جواب سوال که صحت فعل هر دینی معتد به و مستلزم رضا و ثواب بودن آن عند الله تعالی یقیناً معلوم نبود

این تاریخ از فکر وقاد و ذهن نقاد سید الشعراء الاحاد و الافراد جناب میر موسوی شاه صاحب صفوی سلمه الله العلی

هو المعین

تفسیر مبارک لوامع * تألیف جناب میر نحریر

یک نسخه که هست طبعش * کشاف رموز علم تفسیر

بیضای تبصیر ضیا فیضش آمد * عالم ز پرتو او فیض تنویر

بر پنج صفا و زین چهار و * سالی که شد این بدیع تحریر

در علم و کمال فیض ازو * شد مایه انفعال و تشویر

جوید نظر خیال سال آغاز * زینت قصور طبع تکبیر

کز عالم قدس بر ضمیرم * القا شده عمدة التفاسیر

۱۲۹۶

ایضاً از فکر وقاد و نظر نقاد ذکی زمان نقی دوران مستند الشعراء آقا سید موسی شاه

سلمه الله العلی

تفسیر عجب لوامع التنزیل است

نام دگرش سواطع التأویل است

اسرار رموز مشکلات قرآن

مکشوف در آن بصورت تسهیل است

تاریخ کتاب از دو نامش پیداست

بشمار اگر ترا تحصیل است

از جناب فضایل مآب قدسی خطاب مولوی سید احمد رضا صاحب حسینی الحسینی

اکرم بتفسیر جدید رائق

محکم و قد دار صحیح المنشا بهائه

ارخ التاریخ من لاحظه

۱۲۹۶

معدن من باقیات صالحات

از مولوی محمد شریف صاحب کابلی فوری این تاریخ برآمد

هو المعین

السامی معدن و در

هو سید با ابوالقاسم * آن تفسیر قرآن شد

کشاف اسرار کتاب * که مهیای تبیان ایزدان شد

معین نکات کلام حق * تصنیف حقیقت شد

انشای معانی کتاب * بهر خاص و عام از ایمان شد

تفسیر لطائف است * و بیانی است جیوان شد

جواب توفیق او بیانی * و یا تحقیق او بیانی شد

ز نقش این کتاب * بسی آید فیض و اهل ایمان شد

بنیاد بنده احسان او * گفتم که سخن ز قرآن شد

جمله ایصال تا التعیین * تشبیهی تنزیل شد

رمد از چشم مومن پاک شید و گفت تاریخش

اگر گوئی بگو تنزیل فیض عام و حمن شد

۱۳۰۰

نقل خط بقية الاعلام حجة الاسلام نوح فلك

الاسلام نوح فلك شريعة سيد الانام عليه وآله الرؤف التحية والسلام

اعنى مولى الاعظم الافخم جناب ميرزا ابالقاسم الطباطبائي ادام

ظله العالي بدوام النهار والليالي نقل لفافة هذا الخط بعد وصوله [illegible] تعالى الى بلدة لاهور ان تبلغ

نميقة الوداد وربيقة الاتحاد الى من شيد معالم الدين الحنيف ورفع اعلا[illegible]مه ومهد قواعد الشرع الشريف

واوضح احكامه زبدة العلماء العاملين ونخبة الفقهاء المجتهدين فرحة [illegible] الله وحجة الاحمدية وغصين الشجرة

العلوية الافخم المفخم جناب السيد ابي القاسم المحترم دا[illegible]م فضله ونبله ثم عبارة اللفافة هذا عينا

وهذا هو بسم الله الرحمن الرحيم المكتوب الشريف

ابهى الدعوات الرائقه واسنى التسليمات الفائقه تهدى الى مشيد معا[illegible]م الدين الحنيف ورافع اعلامه وممهد

قواعد الشرع الشريف وموضح احكامه زبدة العلماء المحققين ونخبة الف[illegible]هاء المجتهدين الافخم المفخم طود

الشرف الاشم منار سودد الاقدم بهي الاخلاق والهمم زكي الاعراق والش[illegible] جناب السيد ابي القاسم

المحترم دام فضله ونبله ايده الله تعالى بتائيداته الالهية وسدده بتسديدا[illegible] الربانية امين امين بالنبي الامين وآله الائمة

اعلام الدين صلوات الله عليه وعليهم اجمعين اما بعد فالمقصد الاقصى [illegible] هو الاستفسار عن اعتدال مزاج تلك

الذات المشرفة فى فلك المكرمات وان احببتم الاطلاع على احوالنا فنحمد الله [illegible] جل شانه على تواتر نعمائه وتظافر آلائه

المنزل نذكركم بالادعية الخيرية لدي مراقد العتبات العلية على من رقد بها الا[illegible] الثناء والتحية ثم لا يخفى عليكم دام علاكم

بانى لما اجلت الطرف في رياض تفسيركم الباهر النبيل وهو حقيق ان يسمى بلوا[illegible]مع التنزيل سواطع التاويل

لما شع فيه من لمعات قبسات التاويل وجدته نفس تفسير جامع قد بان الفضل [illegible] بافصح عبارة وبيان فجمع ما جمعه

جامع الجوامع ومجمع البيان وقد لزمنا اطراء وصفه وما حوى من التمييز على غيره من [illegible] التفاسير المدونة المعتبرة المعنونه

فحررنا حسب ما لزمنا هذه الاوراق بما رق من الالفاظ الفائقة وراق نسئل الله [illegible] جل شانه ان يمد في توفيقكم مدى

الليالي والايام وان يديم تسديدكم على تعاقب الشهور والاعوام بمحمد وآله سا[illegible] الانام عليه وعليهم افضل

الصلوة واكمل السلام وقد سيرنا ذلك الى جهتكم ادام الله ايام عزكم و[illegible] ثم المأمول ان لا تقاطعونا اخبار

سلامتكم على الدوام كما نلتمسكم انشاء الله تعالى من الدعاء المستدام [illegible] وهو خير ختام فقط

والسلام مورخه ۳ رمضان المبارك [illegible] سنه ۱۳۰۰ هجري

ومنه سلمه تقريظ آخر ابسط واعظم سينزل [illegible] عن قريب

انشاء الله تعالى

تقریظ

از حضرت جمال الملّة والدین المشهور والمعروف بحجة الاسلام میرزا ابو القاسم الطباطبائی دام ظله العالی علی العالی والدانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا للنظر فی هذه الكراس المشتملة علی تفسیر السبع المثانی باجزل تعبیر وتحریر وابلغ بیان وتقریر لكشف ما فیه من الشبهات اللائقة والتدقیقات الفائقة والتحقیقات الرائقة باسلوب غریب وطرز عجیب من العالم العلامة والفاضل الفهامة الراقی ذروة مراقی الاجتهاد والمؤید للتوفیق والمسدد للسداد خاتم ما سبق بعلمه وفاتح ما استقبل بفهمه العالم الربانی والفیصل الصمدانی من لیس له فی ذلك الاقطار ثانی جناب المولی المولوی میرزا ابو القاسم الرضوی القمی سلمه الله واسئل الله ان یوفقه لاتمام ما قصد موفقه كتاب الله المجید وفرقانه الحمید وتعم نفعه للقریب والبعید فقط

حرره الراجی عفو ربه ابو القاسم الحسنی الحسینی الطباطبائی

مهر شریف

ابو القاسم الطباطبائی

بعونه تعالى

تقريظ

علم الاعلام مرجع الخاص والعام بقية العلماء

حجة الاسلام غرة الدهور والشهور والايام حافظ شريعة سيد الانام وآله الائمة الكرام

عليه وآله الاف التحية والصلوة والسلام السيد السند والامام المعتمد المستند فخر الاوايل غرة الاواخر

مولنا ومولى اهالى هذه الزمن جناب الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازى مازالت شموس نفوس

نفسه النفيسة طالعة ومابرحت اقمار افاضاته وافاداته على رؤس الانام ساطعة بحق خير البرية لما طالع عدة من مسايل

الصغار والكبار وتفسير السبع المثانى بغتة من صاحب تفسير لوامع التنزيل سواطع التأويل هذا فكتب على جميع ذلك تقريظا واحدا

جامعا حاويا وهو من اول الاعلام ومرجع الانام

فهذا هو بسم الله الرحمن الرحيم التقريظ الشريف

سبحان من عمت نعمه بريته وشملت الائه خليقته وخص بموهبة البيان وعرفه مسالك الدلالة والبرهان فاوضح بذلك المحجة واتم عليه بذلك الحجة والصلوة والسلام على مصطفى هذه الامة ومرتضاها شمسى الهداية وبدرى ضياها وعلى الهما الكرام نجوم الظلام وهداة الانام صلوة تضيق منها البحار مالبى لله ملب وحج بيته حاج **وبعد** فان الله جلت عظمته ايد هذا الدين بالعلماء وجعلهم ورثة الانبياء وفضل مداد هم على دماء الشهداء و على عمل الصلحاء حيث ان بهم يكون الفوز بالسعادة ومنهم يعرف فضل الشهادة فهم مصابيح مناهج السداد ومقابيس معالم الرشاد ولولاهم لم يعرف الحلال والحرام ولا الطاعات من الاثام اجمعوا على كلمة الحق فاحكموا معاقدها واقبلوا على احكام الملة فشيدوا قواعدها ما بين مبين لفروعها ومؤصل لاصولها ومنقح لمعقولها وناقل لمنقولها فلله درهم لقد انفقوا اعمارهم واتعبوا افكارهم واثبتوا اقدامهم واجروا اقلامهم حتى نالوا ما نالوا وادركوا ما املوا من احقاق الحق وكلمته وازهاق الباطل وضلالته فجزاهم الله عن الدين واهله خير جزاء المجاهدين فى احياء السنن واماتة البدع طوبى لهم فطوبى لهم وحسن مآب ومن هذه الروضة المرضية المخضرة الاطراف والدوحة البهية الزاهرة الاكناف غصن شجرة السيادة شمس الفضل والكمال وبدر المجد والجلال غرة وجه الدهر قلادة العصر كريم الاخلاق شريف الاعراق السيد السند والحبر المعتمد ابو المفاخر والمكارم **السيد ابو القاسم** بلغه الله غاية مرضاته واسبغ عليه من جميل افاضاته فانه دام الله تاييده ادرك بهمته العلياء من تشييد الملة الحنيفية البيضاء غاية مبتغاه وفوق ما يتمناه فكم له من بينات واضح تبيانها وزاهر ساطع برهانها قد اتعب فيها الفكر والبنان حتى اتى بها بادق معان والطف بيان لاسيما كتابه التفسير الموسوم **بلوامع التنزيل سواطع** التأويل الحاوى لمعالم التفسير والتأويل والمحتوى لغرر الفوائد والمتضمن لدرر المقاصد فما اتقن مبانيه وارق معانيه واحسن نظامه واحكم قوامه حيث انه اجتنى من مغارس العلوم والحكمة ازهارها من رياض النبوة والامامة موشحة بالمناسبات الدقيقة ومحلاة بالدقايق العقلية وفقه الله تعالى لاكماله واتمامه واجزل له بره وانعامه ليهتدى بهداه المهتدون ويستضئ بنوره القاصدون **اللهم** اجعل سعيه مشكورا ولقه منك نضرة وسرورا واختم لى وله بحسن الختام انك انت العزيز العلام حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير تم عبارته حرره الاحقر محمد حسن الحسينى فى ذى الحجة سنه ١٣٠٠

(خاتم: عبده محمد حسن الحسينى)

فاعلم قد كانت تقاريظ آخر كثيرة كهذا السياق متفاوت المذاق وغاية الوثاق ونهاية الوفاق على تفسير كلام الله الخلاق هذا من جمهور شيوخ مشايخنا العراق وعلاية الاعلام المشهور فى ذلك الاكناف والافاق انشاء الله تعالى سترى بها منقسمة نبذة منها على المجلد الثانى ونبذة على الثالث وهكذا على باقى المجلدات من هذا التفسير الجليل تيمنا وتبركا بعون الله الجليل القدير وهو نعم المولى ونعم النصير فهو حسبى حسبى ونعم الوكيل

انه خبير بصير

مخفی نماند چونکه اکثر مؤلفات مطبوعه صاحب تفسیر هذا چون نجم العروج و شق القمر و برهان المتعة و غیرها در عتبات عالیات عرش درجات جمهور علماء اعلام و مشهورترین مشایخ عظام ناگاه ملاحظه فرموده خطوط و تقاریظ بسیار بر آن تحریر فرمودند منجمله ایشان بزرگ سلسلهٔ عدیده و تفسیر سبع مثانی بنظر انور سرکار و الاقتدار شریعت مدار اعلم الاعلام شیخ الاسلام فخر الدهور و الشهور و الایام مولی الموالی المحقق الثانی بل لا اله الثانی شیخ محمد حسین لاردکانی ادام الله ظله بدوام الایام و اللیالی رسیدند و فقط تلغرافی مشتمل بر تقریظ همه علی الاستعجال از ایشان که الکتاب من السماء ارسال و نزول اجلال فرمودند چونکه این خط و حت نمط بدستخط مبارک خود آن سرکار عالیشان بود و جمعی از طلاب و احلاء مومنین عارفین از روی تیمن و تبرک طبع آن بر سر این مصحف مجید لازم و واجب دانستند و دانست منقل

خط تقریظ محقق لاردکانی

از بلدهٔ مقدسهٔ کربلای معلی - بشرف ملاحظهٔ لامع جناب مستطاب سید العلماء البارعین - عمدة الفضلاء البارعین - زبدة الفقهاء الراشدین - علامهٔ فهام - فرید الایام - ملاذ الانام - ابو المکارم - فخر الاعاظم - سیدنا الاجل آقا السید ابو القاسم دام بقاءه - و زید سناه - برسد معروض میشود که منیر ضیاء انجم سیادت - ارقام عدیده که به یک کتاب سماوی را تالی بود از سماء عنایت عالی وصول و شرف نزول بخشود - از استقامت مزاج شریف و مساعدت توفیق - بر ترویج احکام و هدایت انام و نشر علوم و ثبت معلوم و تالیف و تصنیف ابواب بهجت و مسرت بر خاطرم گشود و شکر و سپاس الهی را تقدیم نمود + و اینکه تا بحال مبادرت بعرض جواب نکرده است + نه از قصور اخلاص و ارادت یا عدم اکتراث بسوی ادب و جسارت است + از اینکه از دو روی در زمان ضعف و رنجوری خسته و غبار کدورت و ملالت از نارسائی بخت و کج رفتاری چرخ بر آئینه دلم نشسته بلکه اصلاً شعور و توانائی که محتاج الیه تحریر و نگارش است نمانده + والاجلال قدر الهی تعالی و بروح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم اخلاص و ارادتم بجناب زیاده از آن است که شرح آن درین صفحه گنجد - و خامه در دزبان + و زبان سریع البیان + از عهدهٔ بیان آن بر آید - خصوص بعد رسائل و مصنفات شریفه لطیفه که چشمم را بهار و گلشن خاطرم از فرط شعف رشک گلشن است + جامع جودت لفظ و معنی + و مشتمال بر مطالب لطیفه + و فوائد شریفه و جواهر افکار و دقایق انظار بلغ غایت و متجاوز نهایت است + و سزاوار است که بقلم نور بر صفحات خد حور و با آب طلا بر احداق و اوراق نقش و ثبت گردد + حقیقت است که وجود مسعود آن جناب نعمت بزرگی است بر انام و منت جسیمی از خداوند علام بر اهل اسلام که حفظ قدر و ادای شکر آن لازم و واجب است + و هر کس از مسلمین بل علماء با یعین است در که بآن مباهات و افتخار کنند من که آنی از فکر و ذکر آن غافل و ذاهل نیستم + همیشه در تحت قباب سامیه بدعاگوئی آن رطب اللسان و در هر مجلس و محفل بذکر مناقب و فضایل آن عذب البیان میباشم + و قطعاً همه مسرت و دلجوئی داعی بوجود ذیجود آنجناب و امثال ایشان است که شرع انور را فروغ و عماد و مسلمین و مومنین را اعتصام و سناد میباشد + و شب و روز موجبات رواج دین و مذهب و انتشار علم و ادب می کوشید و تحمل مشاق و مرارت در انجام مرام خجسته فرجام مینمائید + امیدوارم که همیشه در پناه حفیظ و حمایت حق آسوده و محفوظ و مثوبات جزیله و عوامن جلیله بهره مند و محظوظ باشید و نباشد که شمع وجود مسعود را که منار ضیاء و علم اهتداء است از هجوم حوادث گزندی و آفتی برسد باری خلاص داعی بجناب از حد کمال است + و همیشه دعاگو و ثناخوان است + و اگر در عریضه نگاری تقصیری شود از بیحالی است از جناب متوقع عفو و اغماضم و متوقع همین معنی که در مظان اجابه از دعا فراموشم نسازند + و با ایام سعادت فرجام مستدام بکام باد بیار رب العباد فقط و السلام و همین مضمون خطوط دیگر جمهور نیز نوشته شدند

مهر شریف محقق لاردکانی

و تقریظ آنجناب بمجلد ثانی الف انشاء الله نوشته خواهد شد

محقق اردکانی

هذا هو

تقريظ مدار الخاص والعام منار الاسلام غرة ايام الجمهور والاعلام فخر الدهور والشهور والايام حاوى العلوم حامى الانام ماحى بدعات اللئام بوح فلك الشريعة الحقه نوح فلك الطريقه المحقه روح حقايق ملك الاسلام روح مسلك يفوح منه شقايق مسلك ائمة الانام عليهم السلام اجود العباد والامثال اوتاد الاوتاد والابدال رئيس الرواسى وبيبين فى الدواهى اكمل من فى البرارى افضل الاواخر والاوائل مولى الموالى فى الاطراف العراق اولى الاهالى فى الاكناف والافاق لعمرى هو مدقق فى كل النواحى محقق فى جميع الاقارير والدعاوى ولروحى هو المحقق الثانى شمس النوادى بدر القوادى شيخنا وشيخ شيوخ الربانى مولينا وولينا المحقق **محمد حسين الاردكانى** مازالت شموس نفوسه النفيسة طالعة واقمار ساعات افاداته العالية على رؤس العلماء والعقلاء ساطعة وبوركت لياليه وايامه **وهذه لفافة التقريظ** عريضه در محضر انور سعادت اثر مستطاب سيد العلماء الراسخين عمدة الفضلاء المحققين المدققين قدوة الفقهاء النبهاء الراشدين علام المعى فهام لوذعى فريد خودى منبع المكارم راس الاشراف والاعاظم سيد الاجل ومولينا الاكمل **آقا السيد ابو القاسم** صاحب رضوى دام ظله العالى شرف افتتاح پذيرد

هذا هو التقريظ

بسم الله الرحمن الرحيم

...... المفسر الجليل وعليه حرى باجد واجتهد فى تحقيق حقايق التنزيل وكشف دقايق التأويل فقد جاء بما يبهر العقول ولا يتيسر لغير الجهابذة والفحول فبالله اقسم انه منهاج التحقيق ..... الى التحقيق سبيلا ومعاج التدقيق لمن رام الى التدقيق سبيلا وهداية الحق لطالب الحق ونجاة الصادق للراغب فى الصدق ولعمرك لو امعنت النظر وحددت البصر لعثرت على خزاين من جواهر المقاصد وظفرت بكنوز من فرايد الفوايد فيا له من كتاب شريف وجامع لطيف محتو لتحقيقات انيقة وتدقيقات رشيقة وتلويحات سديدة وتنبيهات مفيدة وعبارات رايقة حلو المذاق لاهل الاذواق واشارات فايقة طيب الانتشاق لذى الاشواق قل ان يتفق للعلماء وشذ ان يتيسر للفضلاء ولد رسايل ..... شريفة فى مسايل متعلقة بالشريعة الحنيفة لا يوفق لها الا السعداء ومن خص من الله تعالى باعطاء النور والضياء وحسن الفطنة والذكاء اودع فيها من لآلى المعانى الثمينة ودرارى المبانى المتينة ما تنشط بها الاذهان وتتسارع الى استماعها الاذان ولقد بلغ الغاية وتجاوز النهاية فى ايراد الادلة والحجج وخاض فى اعماق اللجج وشق الشعر فى تحقيق الحق وايضاح النهج فهو الآن فى تلك النواحى والبلدان من يستقيم به عمود الدين والايمان ويخضر به لال افاضاته وافاداته عود العلم والعرفان ومن يشرق نور العلم من بيته ويكون ضوئه من بيته وما الغيره فهو مقتبس من ناره مغترف من بحاره ملتقط من اثاره متناول من اشجاره فجزاه الله خير الجزاء ووفر عليه من فضله الآلاء والنعماء باجد وكد فى احياء شرايع الالهية وبث العلوم الباقية الربانية التى استخرجها من كنوزها ومعادنها واخذه من اكمامها وخزاينها وغاص عليها فى لججها واتعب النفس فى ايضاح منهجها ورعاها وسعى لها سعيها واسهر بها ليله ونهاره وجعلها شعاره ودثاره **اللهم** فايد به الدين المبين وشيد به اركان الشرع المتين واجعله حافظا للشريعة الغراء

كافلا لايتام الشيعة وعناة الفقراء والضعفاء وادم عليهم ظلاله

وانشر عليهم اقباله واجعل سلسال حياضه مرويا لعطاش العلماء

مبردا لاوام فراد الفضلاء بمحمد وآله الائمة النجباء عليهم

آلاف التحية والثناء - حرره الجانى الاردكانى

بيده الوازرة فى كربلاء المشرفة

فى ذى القعدة من سنه ۱۳۰۰ هجريه نبويه

هذا

هو المجلد الاول

من الجزء الأول من تفسير

لوامع التنزيل وسواطع التأويل

بعون الله الملك الجليل الجميل

وهو حسبى ونعم

الوكيل

هذا تقريظ شيخ الاسلام

بسم الله وله الحمد

نعم التفسير ونعم المفسر

نعم المؤلف يليق ان يكتب بقلم النور

على وجنات الحور

انا الجانى زين العابدين المازندرانى

عبده الراجى زين العابدين ١٢

بسم الله الرحمن الرحيم

يا من ثبت على ورقات الموجودات وجوده وعلى صفحات الممكنات وجوبه وجوده وفى ايات الكتاب وحدته فهو الواحد الازلى لا بانى معه والاحد الابدى لا علة له والمجرد الذاتى لا ثانى له والصمد المتعالى لا والد ولا ولد له والمتفرد الباقى لا ضد ولا ند له فالحمد لهذا الاله الذى دل على ذاته بذاته وجل عن ملايمة كيفياته وتجلى على عباده بخطابه فى كتابه وتعالى عن مجانسة مخلوقاته والشكر للعليم الذى انزل القران على سيد الانس والجان وعلم البيان وجعل الفرقان بين الحق والبطلان كشافا عن كنز العرفان وصافا للرحمان دليلا لمن اراد الحق والايمان برهانا جليا لمن قصد الصدق والاتقان نارا على الظلمة نيرا فى المظلمة نيرا فى هذه المظلة نورا فى الظلة طورا للمعرفة طهورا للمعصية تطهيرا للجهالة نذيرا للظلمة بشيرا بالجنة ومن تبعه فله عدة داعية الى الجنة باقية وجنة واقية والثناء للقدير الذى صيره كتابا صافيا شافيا كافيا حاويا وافيا جامعا للكلم بيانا للعلم تبيانا للحكم معالما لمن تكلم منبعا للجوامع مجمعا للشوارع مطلعا للشرايع مفتاحا للوقايع مصباحا للبارع والطايع الذى لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد كتاب مجيد فى لوح محفوظ لعمرى قلوب العارفين به محظوظ فلا يحوض حوله الا ذو الحظوظ والمدح للحكيم الذى صرف عن هذا افهام اولى الالباب فلو اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا الكتاب لن ياتوا بسورة صغيرة من مثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا الى يوم الحساب وكيف لا كان وهو معجزة لصاحب ما ينطق

هذا تفسير العلامة على الحاشية الهند رحمه الله

سورة الحمد

اعوذ بالله پناه میگیرم بمعبود مستحق جمیع صفات کمالات من الشیطان الرجیم از شر وسوسه شیطان رانده شده از درگاه عزت

بسم الله الرحمن الرحیم

٢

الحمد لله رب العالمین ... الرحمن الرحیم ... مالک یوم الدین ... ایاک نعبد وایاک نستعین ... اهدنا الصراط المستقیم ... صراط الذین انعمت علیهم ... غیر المغضوب علیهم ... ولا الضالین

عن الهوى ان هو الا وحى يوحى فتحدى به من تحدى من مصاقع الخطبا مقاطع البلغاء
مطالع صيقاء الفصحاء فهدى به من اهتدى **فاشهد** ان مرسل هذا الكلام اله واحد
فلا اله سواه ولا شريك له وحده وحده **واشهد** ان القران كلامه فلا يقدر عليه
احد غيره **واشهد** ان محمدا صادعه ومبلغه الذى ختم عليه نبوته فلا نبى بعده **واشهد**
ان الائمة من عترة نبيه تراجمة وحيه وحملة كتابه وحفظة سره وامنائه فى ارضه وحججه على
عبيده الى يوم جزائه **واشهد** انهم اصحاب العصمة والطهارة قادة النسمة سادة اهل الجنة
ائمة الانس والجنه مقسموا النار والجنة مدارك دقايق العقلية والنقليه مسالك حقايق
المعرفة والوحده مهابط ملائكة الله الجليل مساقط الوحى والتنزيل الذين نزل بالقران
فى بيتهم جبرئيل مع التفسير والتاويل واسباب التنزيل واداب الترتيل **فصلوات الله**
وسلامه على اكمل الانبياء وافضل المرسلين الذى كان نبيا وادم بين الماء والطين رحمة
للعالمين خاتم النبيين وعلى اله الطيبين الطاهرين الذين خصهم الله بقرين القران وثانيه
ومبين الفرقان وتاليه وجعلهما احد الثقلين وقسيمه وشريك الفرقان فى معنيه فكيف
يتفرق الحرف من معنيه وهم مع القران والقران معهم يدوران فى الدوران مادام الدوران
اما بعد بعرض ميرساند خاک پای طالبان آيات رب العالمين وپيروان آثار معصومين ابو القاسم
ابن الحسين ابن النقى الحسينى الحسنى منسوبا الى السيد حسين الرضوى القمى حشرهم الله مع آبائهم الطاهرة من عترة
النبى عليه وعليهم السلام چونكه اكثر فرقات متفرقه اسلاميه اين نواحى در اين احيان مشغول ومصروف بتحرير تفاسير
بودند كه همه آنها مشتمل ورفع مكايد عاطله وعقايد باطله وانكارات ضروريات قرآنى ومتفقات اسلامى كه موجب مزلة
اكثر اقدام انام كالانعام از مخترعات ومبتدعات اين سنوات آخر سنه سيزده صدى ظاهر گرديده لهذا اين بيچاره
را جمعى از جمهور در بلده لاهور التماس در تحرير تفسيرى نمودند كه اين حقير ناقابل بموجب عينى گمان برده زمام
قلم تحرير را بطرف ازاله شبهات وبيان اشكالات وجواب سوالات عمومه قديمه وحديثه مهما امكن كشيده لهذا اكثر
قصص طايل وغير معتبر لاحاصل نموده معهذا در وجازه عبارت بغير اغلاق تهذيب رؤس مسايل وترتيب اصول
ولايل مرعى داشته در سنه ١٢٩٦ هزار ودوصد ونود وشش متوكلا على الله خالصا لوجهه در عين مطلب شروع نمودم اگر
چه در ابتدا از سوره حمد مسلكى مراد بود واز سوره بقره مسلكى ديگر بحصول دواعى ودواعى قويه مقصود وملحوظ گرديده بتفسير

لوامع التنزيل سواطع التاويل

موسوم شد يا ركنى الوثيق
ويارب البيت العتيق انت خير رفيق وشفيق فاسئلك من ابتدائه الى تمام العون وحسن
تحريره وتقريره الصون واعوذ بك من الزلة والعلة والبون ومطارح الكون اللهم اجعله
لى ولاحبتى ولمن هو سبب تاليفه واهلى ذخيرة عندك وبراءة من نارك وانيسا فى اللحد
وشفيعا فى القيمة ورفيقا فى الجنة بحق محمد خيار البرية سادة اهل الجنة صلواتك عليه وعليهم
والتحية **پس** تفسير هذا امروج الشريعه موضح الطريقه غرة ناصيه محققه غرة فرقه حقه ناجيه مؤسس اساس دين

مرصص بنیاد ایمان و آمین قدوة الزاهدین زبدة العارفین عمدة العابدین فواضل ایاب فضایل مآب قدسی خطاب قدوسی انتساب الذی بلغ بوجوده فی جوده حد النصاب ضیاء الاسلام صمصام الایام امین الملة والایمان سرکار الحاج **نواب نوازش علیخان** زاد الله المنان عمره ومجده وتوفیقه اناً بعد آن بصورة تحفه وهدیه پیش شده قبول آن از در بار شان مامول والله هو المسئول وهو حسبی ونعم الموکول **بدانکه** در اینجا چاره نیست از ذکر بعض ضروریات فن تفسیر واز پاره از اصطلاحات آن ولو اجمالاً پس بیان آن در چند مقدمه است

مقدمهٔ اولی بدانکه در شرع مقدس کلام الله المجید اسماء متعدده دارد **اما** آنچه اشهر است و آن قرآن و فرقان و ذکر و نور و کتاب است **اما قرآن** اسم خاصه مطهره وست و جایز نیست و نشده که کتابی باین اسم بالانفراد مسمّی بگردد **و** اصل قرآن چون غفران مصدر از قرء یقرء بمعنی تلاوت باشد چه قرآن بمفاد آیه فاقرؤا ما تیسر منه من القرآن از حین نزولش تا بقای دنیا کل امت مامور بدرس و بتلاوت اوست لهذا باسم قرآن موسوم گشت واین وجه مشهور و مروی از ابن عباس است **ونزد** بعضی مصدر قرء یقرء بمعنی جمع یجمع باشد پس قرآن جامع صور و نقوش حروف آیات مع ضم بعضی با بعض باشد یا بموجب تبیاناً لکل شیء جامع جمیع علوم اولین و آخرین واحکام حلال وحرام وامر ونهی ووعد ووعید وقصص وآیات و سور باشد این مختار قتاده وتبعه اوست **و در حدیث** وارد است القرآن جملة الکتاب والفرقان هو المحکم الواجب العمل به یعنی قرآن نام جمله کتاب الله و فرقان نام محکم واجب معمول به باشد **اما فرقان** وآن هم در اصل مصدر فرق یفرق باشد پس فرقان مفرق بین الباطل والحق وممیز بین الکذب والصدق با دله واضحه وبراهین قاطعه تا قیام قیامت باشد واین وجه مختار ابن عباس است **ونزد** بعضی وجه تسمیه آن بفرقان برای آنست که عامل وتابع او موسوم بنجات و خارج از ضلالت می شود **وآیه** ویجعل لکم فرقاناً بمعنی نجات است **واما ذکر** نزد جماعتی بمعنی حفظ ونقیضش نسیان از ذکر یذکر باشد چه عبارة قرآن واحکام آن در قلوب حفاظ خلایق قرناً فقرناً محفوظ و یاد می باشد **ونزد** بعضی از قرآن معارف الهیه واحکام شرعیه ووعد ووعید وزجر وترغیب در خلایق محفوظ می ماند **ونزد** بعضی بمعنی علم و پند باشد چه مؤمن هرگاه مواعظ آن یاد کند البته از زلة وضلالة وجهالة محفوظ می ماند **ونزد** بعضی بمعنی شرف ورفعت مومن باشد چنانچه در آیه لذکر لك ولقومك فرموده یعنی قرآن شرف تو وقوم تو باشد یا محمد **واما نور** او عبارتست از کیفیتیکه روشن بنفس خود ومظهر غیر باشد پس وجه تسمیه قرآن بنور برای آنست که حقیقت قرآن بذاته روشن ومنور قلوب مومنین بعلوم وحکم ومعارف وایمان می باشد لهذا در ظلمت جهالت وضلالت در دنیا وآخرت نمی افتد چنانچه در آیه فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا معه فرموده یعنی ایمان بیارید بخدا وبرسول وبنوریکه باو فرو فرستادیم **اما کتاب** از کتب یکتب بمعنی جمع نقوش خطوط باشد چه قرآن جامع نقوش وخطوط حروف از آیات وسور است پس کتاب اسم مکتوب چنانچه حساب بمعنی محسوب باشد **ونزد** بعضی در اینجا کتاب بمعنی علم الهی وفرمان ربانی باشد برای امت مرحومه تا قیامت زوالی ندارد چنانچه در لولا کتاب من الله سبق بمعنی حکم الله سبق است وچون آیه کتب ربکم علی نفسه الرحمة بمعنی عین رکم است

مقدمهٔ ثانیه در بیان حقیقت تفسیر وتاویل ومعنی بطن وبیان وجه تسمیه سوره وآیه **بدانکه** تفسیر تفعیل از فسر یفسر

در لغت بمعنی آبانت و بیان و کشف غطا باشد و در مجمع البیان و قاموس تفسیر بمعنی کشف مراد از لفظ مشکل باشد و نزد مبرد و فیروزابادی و وجه ثانی تفسیر و تاویل بیک معنی باشد و نزد صاحب صحاح و بغوی صاحب معالم تفسیر مشتق از فسر است بمعنی دیدن طبیب آب را برای شناختن مرض مریض باشد چه مفسرین کلمات قرآنی را ملاحظه و نظر میکنند و مطالب را می‌شناسند و نزد صاحب مجمع البحرین تفسیر از فسر و آن مقلوب از سفر باشد و سفر بمعنی روشنی و کشف و اظهار در لغت باشد چنانچه میگویند اسفرت المرأة عن وجهها و اسفر الصبح اذا اظهر واضاء یعنی زن کشف روی خود کرد و صبح اظهار روشنی ساخت اما در اصطلاح مفسرین تفسیر عبارت است عن علم یبحث فیه عن کلام الله المنزل علی نبینا المرسل للاعجاز من حیث الدلالة علی مراده تعالی یعنی از علمیکه بحث کرده میشود در آن از کلام خدا که منزل بر نبی مرسل بصورت اعجاز از حیثیت دلالت بر مقصود تعالی است اما بقید هم المنزل للاعجاز خرج البحث عن الحدیث القدسی فانه لیس بصورة الاعجاز و لا بواجب التلاوة و لا بواجب الترتیل اما تقیید ایشان بالکلام المنزل للاعجاز حدیث قدسی برآمد چه بحث در آن بصورت اعجاز نمی باشد و واجب التحریر و واجب التلاوه چون قرآن نمی باشد و بغوی گفته اما التفسیر فهو الکلام فی اسباب نزول الایة و شانها و قصتها یعنی تفسیر کلامیست در اسباب آیه و تحقیق شان و قصه او و نزد بعضی تفسیر عبارتست از علمیکه بحث کرده میشود در آن از معنی الفاظ از محکم و متشابه و منسوخ و ناسخ و از عام و خاص و از تنزیل و تاویل و ترتیل و تفسیر و از ناسخ و نزد بعضی تاویل بمعنی رد احد محتملین بطرف آنچه مطابق ظاهر باشد اما نزد مفسرین عبارت از آن چه بغوی نقل کرده اما التاویل و هو صرف الایة الی معنی محتمل یوافق لما قبلها و ما بعدها غیر مخالف للکتاب و السنة من طریق الاستنباط خلاصه آنکه تاویل عبارت از آنست که آیه است بمعنی محتمله مستنبطه از کتاب و سنت که مطابق بما قبلش و با بعدش باشد بنحویکه مخالف بکتاب الله و بسنت رسول الله نباشد و نزد جمع غفیر از مفسرین عبارت از آن است که التاویل ارجاع کلام الله المنزل و صرفه عن معناه الظاهری الی معنی اخفی منه کما یقال تاول فلان الایة ای نظر الی ما یؤل الیه معناه و یؤیده حدیث علی ما من آیة الا و علمنی تاویلها ای معناها الخفی الذی هو غیر المعنی الظاهری لما تقرر من ان لکل آیة ظهراً و بطناً و المراد منه اطلاعه علی تلک الخفیات المصونة و الاسرار المکنونة یعنی تاویل ارجاع ساختن کلام منزل الهی و صرف معنی ظاهری او بطرف معنی که خفی تر از آن باشد چنانچه میگویند فلان تاویل آیه کرد یعنی نظر و فکر کرد بطرف آنچه راجع است بآن معنی او و مؤید این حدیث حضرت امیر علیه السلام است که هیچ آیتی نیست مگر آنکه رسول الله تعلیم او مرا تاویل آنرا یعنی معانی مخفیهٔ آنرا بیان فرمود که آن معنی غیر معنی ظاهری میباشد چه مقرر شده که برای هر آیتی ظاهری و معنی باطنی است و مراد از آن اطلاع معانی مخفیه محفوظه و اسرار مکنونه است اما معنی نزد جماعتی ماخوذ از عنی یعنی چون رمی یرمی بمعنی قصد و اراده باشد پس بنا بر این مراد از معنی کلام مقصود ش باشد و نزد بعضی یعنی ماخوذ از عنیت بهذا الامر بمعنی تکلفت باشد اما سوره اسم پاره از آیات مجتمعه قرآنی است که معلوم الابتدا از بآء بسم الله و معلوم الانتهاء تا ابتدای بسم الله دیگر است و در وجه تسمیه آن بسبب اختلاف اشتقاق خلاف کرده اند و نزد بعضی ماخوذ از سور مکانست که در دیوار خشت بر خشت و طبقات آن متدرج یک بر دیگر است پس قرآن متدرج از سورها و سوره متدرج از آیات است لهذا السوره نام نهادند و نزد بعضی ماخوذ از سور

مدینہ کہ دیوار بلند بصورت حصر بدور و محیط اکمنہ و ابنیہ شہر مہیا شد چہ آیات سورہ مابین و لبسم اللہ محصور می باشد **و نزد**
بعضی ماخوذ از سور الماء ست یعنی آبیکہ بعد استعمال فاضل ماندہ چہ آیات سورہا را افکار و افہام اعلام استعمال کردہ ہر
چند شب و روز کرد رہا علما فنون علوم از آن بر آوردہ باز ہم فنون آن آیات فاضل و باقی ماندہ کانہ قطرہ از بحر محیط و ذرہ
از بر بسیط بر نیاوردند **و نیشاپوری** نقل کردہ کہ ماخوذ از سور الدواب والآنیہ مہموز العین است پس بنا بر آن سورہ
قطعہ معینہ از قرآن باشد **اما آیۂ قرآنی** نزد جمعی از مفسرین عبارتست از کلام متصل اللفظ و المعنی تا انقطاع آنہا منفصل
بفصل **و نزد** اہل لغت بمعنی نشانہ باشد چہ ہر آیت بذاتہا دلالت دارد بر انفصال خود از آیت مقدمہ و متاخرہ **و نزد**
بعضی آنکہ ہر آیت دلالت میکند بر وجود موجد تعالی و بر صدق آتی او **و نزد بعضے** از مفسرین آیت عبارتست از جماعت
حروف قرآنی و پارہ منقطعہ از آن **و نزد بعضے** آیت بمعنی عجیب ست چہ ہر آیتے از قرآن بجہت انتہائے فصاحت
و بلاغت و کمال نظم و اسلوب و اتم ترتیب از کلام کافہ خلایق مباین و عجیب و غریب می نماید ثم اللہ اعلم **و در این مقدمہ**
وجوہ بسیار در تسمیہ الفاظ مزبورہ بود بلحاظ اختصار ضبط نکردم **ایراد نصارای** آنکہ معجزہ و سحر اطلاق میشود پس تخصیص
آن در اینجا بمعجزہ بلا تراضی خصم و بدون وجود مخصص باشد غیر مقبول عند اہل المعقولست **جواب** سحر در اصل
تلبیس ابلیس النسی امر کسبی باتفاق العقلاء ست ظفر بر آن ہر کس را ممکن است ولو بعد حین **اما** معجزہ فعل الٰہی بر دست
نبی است غیر نبی ہر کس را ممکن نمی باشد و مرسل الیہم را من حیث الاجتماع و الانفراد الی ابد الآبدین از اتیان مثل آن عاجز
می سازد و اعجازیت قرآن الی سیزدہ صد سال معلوم ہر عالم و عاقل است کہ امکان معارضہ آن احدی را ممکن نشد
پس بوجود این مخصص ثابت شد کہ قرآن بل ہر آیتی از آن معجزہ است این امریست معقول موجب الزام جہول و الحمد للہ
و وجوہ دیگر بمواضع خود خواہد آمد انشاء اللہ تعالی **مقدمۂ ثالثہ** قرآن معجزہ سید الانبیاء و المرسلین و حجۃ اللہ البالغہ
بر کافہ امت الی یوم القیامۃ بوجوہ بسیاری است قطع نظر از فصاحت و بلاغت چنانچہ اکثر آنہا بمحال خود خواہد آمد انشاء اللہ تعالی
منجملہ آن پیغمبر امی محض بودہ نوشتن و خواندن کتاب نمیدانست مع ہذا کتابی باین بسط منبع علوم و مجمع اجناس فنون آورد
کہ اکثر آن فنون قبل از آن نبود و کافہ حکما و عقلا و علما خصوص واضعین آن فنون در تحیر بودند و الی حین متحیر اند چہ
ایشان جمیع آنچہ در ہزارہا سال خون جگر خوردہ مرتب کردہ بودند اصل اصول و اساس رؤس آن مسائل و فنون در
یک یا دو آیہ بصورت اخبار باحسن وجوہ و ابین موضوع و اقطع الادلہ ثبت و ضبط بالربط در آن یافتند **و برخی** از آن فنون
کہ قرآن حاوی و مشتمل آنہاست لغت و اشتقاق و صرف و نحو و معانی و بدیع و بیان و فصاحت و بلاغت
و شعر و قصص و تاریخ و ہیئت و نجوم و حساب و کلام و حدیث و فقہ و تفسیر و غیر آن دیگر فنون اند **اما فن**
کلام و او مشتمل منطق و حکمت است **اما فن فقہ** و قرآن جمیع آنچہ موجب نظام عالم و آدم تا قیامت باشند تفصیلاً
و آن ہم مشتمل بر طہارت و عبادات و آداب و عقود و ایقاعات و حدود و احکام از حلال و حرام و وجوب و مستحب
و مکروہ و این علم ہم بعد صرف و نحو و لغت تعلق بعلم احکام الآیات و بعلم حدیث و بعلم رجال و علم درایت و علم خلاف
و علم اجماع و علم اصول فقہ دارد **و علم اصول فقہ** ہم منبسط بر فنون علوم است **و اما فن تفسیر** و آن
مشتمل فنون علوم و اقسام آیات است چون محکم و متشابہ و رموز و منسوخ و ناسخ و مقید و مطلق و معین و مبہم
و مجمل و مفصل و عام و خاص و مقدم و مؤخر و ظاہر و باطن و باطن باطن و حد و مطلع و تفسیر و تاویل

و ترجمه و تنزیل و ترتیل و تحریم و تحلیل و تعمیل و تعطیل و تصریح و تعریض و تشبیه و حقیقت و مجاز و ترغیب و ترهیب و تردید و تثبیت و تبطیل و تمثیل و قصص و جدل و تعمیم النزول و تخصیص المنزول و تخصیص النزول و تعمیم المنزول و متحد التنزیل و التاویل و التفسیر و متفرق التنزیل و التاویل و التفسیر و منزول لیلی و نهاری و صیفی و شتائی و ارضی و سماوی و ما بینهما و مکی و مدنی و ما بینهما و ما فیهما معاً و حضری و سفری و ما فی حکمهما و در حال نومی و بیداری و در حال مشی و قیام و قعود و سبب نزول و تغیر آن و سوره تامه جمله واحده یا آیه فآیه و ابتدای نزول و انتهای آن و غیر آن بسیار است و تمثیل این آیات از اول تفسیر **علی بن ابراهیم قمی** و تفصیلش از تفسیر **اتقان** فی انواع علوم القرآن و از تفسیر **مبانی البیان** فی انواع فنون القرآن و از اصول فقه بالجمله یافته می شود و بعض مفسرین عامه در تفصیل و تفسیر اینها کوشیده تفسیرش بعد مجلدات رسیده و بعضی بالانفراد کتب در این ابواب تدوین کرده چون **مجمع البحرین** و **مطلع البدرین**

مقدمه رابعه قرآن اکمل و افضل جمیع کتب الهیه است بچند وجه **اول** معلوم و مقطوع است که معجزه خاتم الانبیاء و المرسلین صلعم است بخلاف کتب انبیاء سلف چه کتب ایشان بصورت معجزه منزل نبود اما **معجزه** عبارتست از آنکه امری خارق عادت و عادت از دست آن نبی یا خارق طاقت کافه بشر باشد بنحوی که معارضه آن ابداً امکان نباشد و قبلاً در فن کلام ثابت شده که خود معجزه فعل نبی نمی باشد بل فعل الهی بر دست نبی برای تصدیق او می باشد اما اثبات اعجازیت او متواتر و معلوم است که آنحضرت مصاقع بلغا و مطالع فصحا و مقاطع خطبا را از اعراب عرباً مکرر تحدی فرموده ایشان عاجز شده بعضی اعراض کردند و عاقل دفع خصام اول بکلام و باسهل وجوه میکنند و گرنه پس با صعب امور و ایشان از دفع آنحضرت بکلام مثل قرآن و لو ببعضاً و نه لتشبیه گرو نه با وجود آنکه صاحبان لسان و خلقی الکلام بودند اگر ممکن میشد البته معلوم و مشهور می شد و خود را از سیوف لمعان ایشان بقتل و آل و عیال که ناموس می باشد مع این بمعنی خود بغارت نمیدادند پس به ثبوت این ثابت شد که معجزه باقیه از غیر معجزه افضل بالضرورت است پس قرآن از جمیع کتب سماویه الهیه افضل است و الحمد لله **دوم** قرآن قطع نظر از بودن او منبع علوم و معارف ناسخ جمیع کتب سلف است و ناسخ افضل از منسوخ است زیرا که منسوخ بذاته مع حکمش مرتفع و ناسخ مع حکمش ثابت باقی و معمول الی یوم المسئول است پس قرآن افضل جمیع کتب سماویه است و وجوه دیگر بلحاظ اختصار منضبط نشد **تنبیه** در خود قرآن آیا پاره را بر پاره دیگر و سوره و آیتی و کلمه را بر سوره و بر آیه و بر کلمه دیگر مزیتی متصور است یا نه بل متساوی است در آن دو قول است مختار اکثر منهم سیوطی در **اتقان** و ملا محسن در **اطمینان القلوب** مع غیرهما آنکه متفاوت است بسه وجه **اول** آنکه میدانیم که در قرآن اسمای ذات و صفات و اسماء حسنی الهی چون لفظ الله و رحمن و رحیم و غیر آن از اسمای نعم و انبیا و کذلک اسم شیطان و فرعون و هامان و امثال ایشان در آن موجود است پس احرف و الفاظ اسمای جلاله و انبیا **بالضرورة** افضل از الفاظ و احرف شیاطین است **ب** خدا امر عموماً بتقدیس و تعظیم اسمای خود در سور چون سبح اسم ربک الاعلی و تبارک اسم ربک فرموده چه اسم تعالی در تقریر باشد یا در تحریر در قرآن باشد یا در غیر آن پس بثبوت این ثابت شد بالضرورت که اسمای الله عز اسمها فضلا عن اسماء الکفار و الشیاطین افضل است و لو فی القرآن **ج** بحد تواتر اخبار رسیده که ثواب الحمد و ثواب قل هو الله احد و ثواب قل یا ایها الکافرون و سوره یس بر سوره های دیگر و ثواب آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک و آخر آیات

سوره بقره و اول آیات سوره حدید و آخر آیات سوره حشر و آیه شهد الله بر آیات دیگر زیاده است پس بعض قرآن از بعض دیگر مزیت دارد اما دعوی منکرین مزیت آنست که بتصور رجحان بعض قرآن مرجوحیت بر بعض دیگر لازم می آید و این موجب تنفیر آن می شود و فایده و مطلوب از تلاوت باطل می شود لهذا التسویه واجب است **جواب** این ضعیف است زیرا که مرغبات از صاحب شریعت بر مزیت قرآن و البعض آن من حیث العموم و الخصوص موجود و ثابت اند تنفیر لازم نمی آید ثم الله اعلم

مقدمه خامسه در بیان معنی سبعه احرف

بدانکه باسانید خاصه و عامه از حضرت رسول مرویست نزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف و کاف یعنی قرآن بر هفت حرف نازل شده و همه آنها کافی و شافی است و در معنی سبعه احرف بقول صاحب صافی تا بچهل قول خلاف کردند **جماعتی** حمل کردند بر هفت لغت قبایل عرب و آن لغت قریش و لغت هوازن و لغت یمن و لغت هذیل و اسد و خزاعه و کنانه **و نیشاپوری** گفته قبایل هفتگانه عرب قریش و قیس و تمیم و هذیل و اسد و خزاعه و کنانه اند و بعد آن گفته که گفته شد مراد هفت لغاتیست از جمیع لغات عرب مختلفة الالفاظ متفقة المعانی چه آنحضرت فرمود وسعت داده شد مرا بآنکه هر قومی بلغت خود باشد چه همه اینها در قرآن موجود است و مختار ابن اثیر در نهایه همین است **جماعتی** حمل کردند بر آنکه مراد از آن هفت لغاتیست که در اصل تبدل لغت بلغت دیگر عرب حکمی از تحلیل و تحریم متبدل نشود بل مختلف اللفظ متحد المعنی باشد چون هلم و اقبل و تعال و چون حوت و سمک پس یکی از اینها بجای دیگر استعمال میکردند **در مجمع البیان** شیخ مشایخ مفسرین فرموده که در بدو اسلام امت مخیر بود در تلاوت قرآن بهفت لغه اما بعد کمال اسلام قول است اجماع بر لغت واحد و اعراض از لغات دیگر کرد و اجماع امت بر فعل یا بر ترک حجت است **لما** علم بموجب **لا تجتمع امتی علی خطاء** و اما تردد اصحاب با بجهت شمول معصوم در آن پس اجماع ایشان بر لغت واحد مانع شد از استعمال آنجا اعراض کردند از آن انتهی ملخص کلامه **اقول** همین تاویل است در حدیث حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام ملخص در حدیث آنکه سایلی عرض کرد که مردم میگویند قرآن بهفت لغت نازل شد حضرت فرمود دروغ میگویند دشمنان خدا چه قرآن بحرف واحد از خدای واحد نازل شد و اختلاف از اختراع قراء است **در صافی** تاویل بآنکه قرآه واحده از آن مراد است **اقول** منافاتی مابین قولین نیست چه جمع بین الدلیلین ممکن است بآنکه از لغات سبعه لغت واحده مجمع علیها و از قرات سبعه قراتیکه مطابق قرآه ائمه اهل البیت باشد صحیح است **و جماعتی** حمل کردند حدیث احرف را بر معانی و احکام و اقسام آیات و امثال قرآن خلاف نکردند **نزد بعضی** مراد از آن وعد و وعید و امر و نهی و قصص و مثل است این را منسوب بحضرت امیر میکنند **نزد بعضی** مراد از آن امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل است این مختار ابن مسعود مروی از پیغمبر است **نزد بعضی** مراد از آن امر و زجر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال است اینهم منسوب به پیغمبر میکنند **نزد بعضی** مراد از آن هفت قسم آیات منسوخ و ناسخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و تاویل است **اقول** این قول آخر هم منافی اقوال ثلثه نیست چه این قول اخیر حاوی آن هر سه قول و آنها فروع و مستنبط از همین قول است **و جماعتی** حدیث احرف را حمل بر قرآت سبعه کرده ادعا میکنند که این قرآت سبعه متواتر جایز و معمول هر یکی از آنها است این قول مختار شیخ الطایفه در تفسیر تبیان است بل فرموده این املح الوجوه است **و اما قراءة** پس او بهفت وجه است **اول** اختلاف اعراب بنحوی باشد که مغیر لفظ در تحریر و معنی نباشد چون کلمه فیضاعفه فیضاعفه **دوم** اختلاف اعراب بنحویست که مغیر معنی باشد نه مغیر صورت لفظی چون کلمه واذ تلقونه و اذ تلقونه **سوم** اختلاف در حرف کلمه باشد بنحویکه نه مغیر معنی و نه مغیر صورت کتابی و نه مغیر اعرابی

چون کیف ننشزها و کیف ننشرها براے مہملہ یا **مغیر** اعرابی و معنی باشد نہ مغیر صورت کتابی چون هذا صراط علیٌّ مستقیم و هذا صراط علیَّ مستقیم **چهارم** اختلاف کلمہ کہ مغیر صورتش باشد نہ معنی چون نفخة واحدة بجاے معجمہ و نفخةٌ واحدة بجاے مہملہ **پنجم** اختلاف کہ مغیر صورت و ہم مغیر معنی و ہم متحد المخرج باشد چون طلح منضود و طلع منضود **ششم** اختلاف تقدیم و تاخیر باشد چون وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً و یتلوہ شاهد منه اماما و من قبله کتاب موسی **وآیہ** سكرة الموت بالحق و سكرة الحق بالموت **هفتم** اختلاف تبدیل کلمہ و تنقیص آن باشد **اما تبدیل** چون بلغ ما انزل الیک فی علی **وآیہ** کفی الله القتال بعلی **وآیہ** الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم **تنبیہ** مطابق احتیاط درانیجا قول طبرسی است کہ خواندن قرآن بقرآءة واحدہ و بلغت واحدہ باشد بنحویکہ تبدیل و تنقیص و تحریف و تغییر راہ نیابد و تحقیق این در مقدمہ تحریف خواہد آمد **مقدمہ سادسہ** در اسماء قراء سبعہ بغیر رواۃ ایشان است **ابو جعفر** یزید بن القعقاع المدنی شاگرد عبداللہ عباس نزد صاحب مجمع البیان از قراء سبعہ مشہور است **ابو عبد الرحمن** بن نافع مدنی بواسطہ شاگرد عبداللہ عباس است **عبد اللہ** بن کثیر مکی شاگرد مجاہد و او شاگرد ابن عباس بود **عبد اللہ** بن عامر الثانی الیحصبی شامی شاگرد مغیرہ و مغیرہ شاگرد عثمان بود **عاصم** بن ابی النجود بہدلۃ الاسدی الکوفی شاگرد عبداللہ ابن مسعود و شاگرد حضرت امیر بواسطہ زرین و بواسطہ عبد الرحمن سلمی بود **حمزہ** بن حبیب الزیات العجلی الکوفی شاگرد ابن مسعود و شاگرد عثمان و شاگرد حضرت امیر بواسطہ بود **ابو الحسن** علی بن حمزہ الکسائی الکوفی شاگرد حمزہ بود **ابو عمرو** زبان بن العلاء التمیمی البصری شاگرد ابن عباس و ابی بن کعب بواسطہ مجاہد بن جبیر و سعید بن جبیر

و درین نقشہ بالاجمال اسماء قراء سبعہ

کہ در اول خانہ ضبط اند مع رواۃ چہاردہ گانہ ایشان کہ فی قاری دو راوی اند در دو خانہ آخر مقابل ہر یک قاری دو اسم راوی ضبط است

نام راوی ثانی	نمبر راوی	نام راوی اول	نمبر راوی	نام قاری	نمبر قاری
ورش المصری	۲	قالون مدنی	۱	نافع مدنی	۱
قنبل مکی	۲	بزی مکی	۱	ابن الکثیر مکی	۲
سوسی بغدادی	۲	دوری بغدادی	۱	ابو عمرو مصری	۳
ابن ذکوان شامی	۲	ہشام دمشقی	۱	ابن عامر شامی	۴
حفص کوفی	۲	ابو بکر کوفی	۱	عاصم کوفی	۵
خلاد کوفی	۲	خلف قمی	۱	حمزہ کوفی	۶
دوری بغدادی	۲	ابو الحارث بغدادی	۱	کسائی کوفی	۷

۹

ص ۹

درین جدول قراء ثلاثہ دیگر معہ راویان

شمار قاری	نام قاری	شمار راوی	نام راوی اول	شمار راوی	نام راوی ثانی
۱	ابو جعفر مدنی	۱	عیسی بن وردان	۲	سلیمان بن جماز
۲	یعقوب بصری	۱	رویس	۲	روح
۳	خلف کوفی	۱	اسحاق	۲	ادریس

تنبیہ مشہور بین المفسرین آنست کہ قراءۃ ہفتگانہ متواتر است لہذا جماعتی از فقہا خواندن یک نماز فریضہ بہفت قراءۃ جایز **و** بعضی مستحب میدانند اما قراءتیکہ مطابق قراءۃ ائمہ اہل البیت ؑ باشد ہمان قراءۃ انسب و احوط است و آن قراءۃ کوفیان غالباً است **مقدمہ سابعہ** در تعداد سور قرانی و در آیاتش و کلماتش و حروفش است **بدانکہ** بنا بر اصح نزد اصحاب ما مع بعضی از عامہ سورہائے قرانی یک صد و دوازدہ است **و فخر الدین رازی** در ذیل سورہ حمد نقل کردہ کہ ابن مسعود سورۃ الحمد **و** سورہ قل اعوذ برب الفلق **و** سورہ قل اعوذ برب الناس را اگرچہ از قرانست اما داخل در آن نمیدانست و در مصاحف خود درج نمیکرد **سوال** اگر الحمد و معوذتین نزد ابن مسعود داخل مصحفش نبود پس تواتر کل قران چہ گونہ ثابت می شود **جواب** باقلانی گفتہ نزد ابن مسعود ادخال سور در قران مشروط باذن نبی خاصۃ بود و در آن باب اذنی صریح از نبوی مشافہۃ نشنیدہ بود اگرچہ او معتقد بقرانیت آنہا بود چہ نماز سوای الحمد صحیح بالاجماع نیست و در نماز میخواند و حضرت رسول ؐ ہم در نماز معوذتین میخواند و اگر از قران نمی بود چہ گونہ در نماز خود می خواند **و اما عدد جمیع آیات قرانی** بحسب مشہور شش ہزار و شصت و شش آیہ است آنچہ بتحقیق رسیدہ عدد آیات باکل بسملات اوایل سور شش ہزار و دویست آیت و کسر یست و متفق علیہ علما است **و کسر** بقول مکیین شانزدہ است **و بقول** مدنیین یازدہ **و بقول** شامیین بیست و نہ است بنا بر اختلاف قراء **و در کافی** از ہشام بن سالم از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام مرویست کہ قرآنیکہ جبرئیل فرود آورد ہفدہ ہزار آیت بود و آنچہ بدست مردم است کمتر از آن ست **اما** آیتی کوتاہ تر از یسین **و** طہ **و** حم و نزد بعضی از ن **و** ص **و** ق و بزرگتر از آیہ قل یا ایہا الذین امنوا اذا تداینتم بدین الخ نیست **اما عدد کلماتش** ہفتاد ہزار و چہار صد و کسر یست کہ آن کسر نزد بصریین شصت و چہار **و نزد** کوفیین و شامیین سی **و نزد** اہل حرمین ہشتاد و نہ می باشد **و کلمہ** کمتر از دو حرف مثل من و عن **و نزد** بعضی مثل ق و ن و ص کمتر نمی باشد و از دہ حرف زیادہ تر نمیباشد چون کلمہ لیستخلفنہم و فسیکفیکہم و کلمہ فاسقیناکموہ **اما عدد رکوعات قرانیہ** پنجصد و پنجاہ رکوع است و علامت آن بر حاشیہ قران ع می نویسند **و رکوع** عبارتست از ما بین قصتین و حکایتین ما بین کلامین تامین **و اما عدد حروف قرانیہ** نزد مہندسین قراء سہ لک و بیست و یک ہزار حروف و کسر یست و آن دویست و پنجاہ است نزد مکی و مدنی و اما

بقول بصری دویست و بقول کوفی یکصد و هشتاد حرف است **تنبیه** در اتقان نقل کرده آنچه در مکه از سورها نازل شده باین ترتیب سوره اقرا پس از آن تجرید از باشد پس مزمل پس مدثر پس فاتحه پس تبت پس اذا الشمس پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل پس والفجر پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس کوثر پس الهکم پس ارایت الذی پس الکافرون پس الم ترکیف پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلناه پس والشمس وضحها پس البروج پس والتین پس لایلاف پس القارعة پس القیامه پس ویل لکل همزة پس والمرسلات پس ق پس البلد پس الطارق پس اقتربت الساعة پس ص پس اعراف پس جن پس یس پس فرقان پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس الواقعه پس الشعراء پس طس سلیمان پس طسم قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس الحجر پس الانعام پس الصافات پس لقمان پس سبا پس زمر پس حم المومن پس حم السجده پس زخرف پس حم الدخان پس حم الجاثیه پس حم الاحقاف پس الذاریات پس الغاشیه پس الکهف پس حم عسق پس حم تنزیل پس انبیا پس از نحل چهل آیه و مابقی این سوره در مدینه پس نوح پس طور پس قد افلح المومنون پس تبارک الذی پس الحاقه پس سئل پس عم یتساءلون پس والنازعات پس واذا السماء انفطرت پس اذا السماء انشقت پس روم پس عنکبوت پس مطففین و مابقی سوره در مدینه نازل شد **اقول** این ترتیب ثابت نیست چنانچه در تفسیر هر سوره نزولش می آید انشاء الله تعالی

مقدمه ثامنه

در معنی ترتیل و تعیین مخارج و رموز بالاجمال **بدانکه** فن تجوید فن عظیمی از موضوعات قراء بموجب ورتل القرآن ترتیلا **و ترتیل** در اصل بمعنی تانی و تبین باشد **اما** در اصطلاح عبارتست از آنچه در حدیث نبوی مرویست الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف و از حدیث مرتضوی است ترتیل القرآن حفظ الوقوف وبیان الحروف **و در حدیث** حضرت امیر علیه السلام است ایضا الترتیل تجوید الحروف ومعرفة الوقوف مفاد همه اینها یکی است خلاصه آنکه ترتیل عبارت از حفظ و اداء حروف از مخارج و تبین و تحسین آنها است بنحویکه سامع و مستمع را التباس نشود بل وقت تعداد معدود شود **و در حدیث** آمده الوقوف منازل القرآن یعنی وقوف سالک مسالک قراءة بمنزله منزلیست که در بین رفتار راه در انجا درنگ و سکونت کند چه بغیر معرفت منازل احتمال ضرر است همچنین سوای معرفت منازل وقوف قاری را احتمال ضرر و اختلال معانی کلام ذو الجلال است پس وقف در غیر جا جایز نیست جاهل بآن در غیر موقع اثم نزد فقها، در نماز بعد گناه نمازش باطل است چنانچه مجلسی فرموده اگر بموضع وصل وقف و بموضع وقف وصل کند نمازش باطل است و بیان وقوف واداء حروف بالاجمال در دو فصل می شود

فصل

وقف در لغت بمعنی کف و درنگ باشد **و در** اصطلاح قراء عبارت است من قطع الکلام عما بعدها بسکتة طویلة یعنی بریدن کلام از ما بعد خود بسکته طویله باشد **و در مجمع البحرین** فرموده و فسر الوقوف بالوقف التام او الحسن و هو الوقوف علی کلام لا تعلق له بما بعده لفظا ولا معنی یعنی وقف تام عبارت است از درنگ کردن قاری در کلام بجائیکه

تعلقی با مابعدش لفظاً و معنی نداشته باشد و نیشاپوری گفته الوقف هو قطع الکلمة اسماً او فعلاً او حرفاً عما بعدها ولو فرضا یعنی وقف عبارتست از قطع کردن کلمه چه اسم باشد یا فعل یا حرف از کلمه که بعد آن باشد اگرچه بصورة فرض باشد اما وقف در اصل حسن و قبیح است اما وقف حسن پنج مراتب دارد لازم و مطلق و جایز و مجوز بوجهی و مرخص اما در وقف لازم اگر درنگ نکند معنی فاسد و شنیع می شود چون هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و اگر وصل بلفظ و لله خزاین السموات کند معنی مختل گردد جماعتی از نحاة و قراء و شیخ جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاوندی برای هر نوعی از وقوف علامتی نهاده و علامت وقف لازم م است اما وقف مطلق وقفیست که ابتدا بمابعد آن نیک باشد چون ابتداء باسم مبتدا مانند الله یجتبی و آن مقید بهیچ یکی از لوازم لازم و جواز و مجوز و مرخص نباشد و علامتش ط است و اما وقف جایز وقفیست که وقف و وصل در اینجا هر دو مساوی الا وقف اولی باشد چون لاریب فیه و علامتش ج است اما وقف مجوز وقفیست که سبب درنگ و وصل در آن موجود لکن وصل روشن تر باشد چون اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا و علامتش ز است اما وقف مرخص و معنی است که قاری را نفس تنگی کرد و برید بجایے که اختلال معنی روی نداده پس اگر از همانجا شروع کرد حاجت عود بلفظ ماقبلش نباشد چه مابعدش جمله مفهومه است چون بر لفظ والسماء بناء و علامتش ص است و اما علامة آیه دایره صغیره چنین ہ است اما وقف قبیح وقفیست که معنی بوصل آن فاسد و مختل میگردد چون ان الله لا یستحیی مثلاً و چون وقف بر لفظ قالوا و ابتدا ان الله فقیر کند علامت ان لا است و آن در جاییست که آنرا تعلق لفظی و معنوی یا مابعد خود داشته باشد اما وقف فصل مابین عامل و معمول و شرط و جزاء و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه و امثال آن باشد و ابن حاجب گفته وقف بر جمله ندائیه جایز است زیرا که جمله مستقله است و مابعدش جمله دیگر است اگرچه جمله اولی تعلق بآن داشته باشد و کلما فی القرآن من القول لا یجوز الوقف علیه و هر جا در قرآن از قول باشد وقف بر آن جایز نیست و اما ز ک اشارة است بکذلک چه سابق مطلق باشد یا غیر آن یا قبیح باشد اما قف و س و سکته هر سه اشاره است بسکته اما قف بمعنی درنگ واجب فی هذا الموضع باشد و ق علامت وقف الوقوف باشد تنبیه فرق مابین سکته و وقف انقطاع نفس بین الکلمتین است و اگر قطع نفس کند و دم نگیرد سکته است اما قلا بمعنی قیل لا تقف هنا است اما صل بمعنی وصل شد و قف است و اما صلے بالف مقصوره بمعنی وصل از وقف بهجا اولی است

فصل بدانکه اداء حروف عبارت است از تبیین اخراج حروف هجا از اصول مخارج خود بصفات معتبره نزد معتمدین متشرعین قراء از همس و جهر و استعلاء و اطباق و نحو آن و حروف هجاء بمذهب اصح بیست و هشت حرفست و آن منقسم بحلقی شش گانه شده و لهوی دوگانه و فمی شانزده گانه و هر یکی اینها مستند بمخرجی می باشد پس آنها را تعبیر بشجری و لثوی و نطعی و زلقی و اسلی و شفوی میشود اما مخرج مکانی را میگویند که حروف از آن بعد تولد برآیند و مخارج حروف نزد سیبویه شانزده و مخرج جوف را بیرون کرده

۱۲

مقدمهٔ ثامنه در مخارج حروف و تحقیق آن

چه الف و واو و یا مدّیین است زیرا که اینها اصوات متصله بهواء و منتهی آن میشود و زبان را در آنها بر موضعی از اجزاء دهان اعتمادی نیست **و نزد** قطرب **و** فرّاء **و** مبرّد **و** ابن حاجب هم مع اتباع دیگر چهارده است و حروف جوفیه را ساقط کردند **و** مخرج نون **و** لام را یکی دانستند **و** بعضی گفتند هر حرفی را مخرجی دیگر است **و خلیل ابن احمد و** ابن مکی **و** ابن جزری **و** شاطبی **و** جعفری **و** ابن شریح مع جمع کثیر از علماء این فن مخارج حروف را هفده شمرده اند و این قول اقرب بصواب بل اقوی است **اوّل** مخرج همزه و ها از آخر حلق است **دوم** عین و حاء مهملتین از وسط حلق است **سوم** غین و خاء معجمتین از اول حلق یعنی نزدیکتر بدهان است اما در تقدیم و تاخیر این حروف در مخرج اختلاف کرده اند اصح آنست که هر دو متحد المخارج اند **چهارم** مخرج حروف مدّ از هوای دهن بنا بر قول صواب و اینها را مدّی و جوفی و هوائی گویند **پنجم** بیخ زبان متصل بحلق با آنچه محاذی ولیست از حنک بالا و آن مخرج قاف است و این را لهوی گویند **و لهاة** پاره گوشت سرخست مابین حلق و دهان و آنرا ملاذه و قاف را غلصمی و کاف را عکدی گویند **غلصمه** اول لهاة **و عکده** آخر لهاة می باشد **ششم** میان زبانست با آنچه برابر ولیست از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدّ است و این حروف را شجری گویند **و شجر** کشادگی میان دهانست **هفتم** کناره زبانست با آنچه برابر ولیست از دندانهای اضراس و آن مخرج ضاد است یمینا باشد یا شمالا **هشتم** آخر پهلوی زبانست با بیخ دندانهای بالا و سیبویه گفته فریق الضواحك و ناب و رباعیه و ثنیه مخرج لام است **نهم** سر زبانست نزدیک مخرج لام و آنرا لثه گویند **و لثه** گوشتی است که دندانها بآن رسته و اندکی فروتر از آن ترو بعضی مخرج لام است **و** نزد بعضی بالاتر و آن مخرج نون است **دهم** تیزی سر زبان بعد از مخرج نون باندک فاصله و آن مخرج راء مهمله است **و** نزد بعضی پشت سر زبان را دخلی در مخرج را هست و گاهی مخرج را مقدم از مخرج نون میدانند **و** نزد بعضی مخرج نون و لام و راء مهمله متفاوت اند متحد و این حروف را لثوی گویند **یازدهم** تیزی سر زبان است با بیخ دو دندان پیش بالا و آن طاء و دال مهملتین و تاء مثناة فوقانی است این را نطعی گویند **و نطع** مراد سقف دهان و شکنهای کام بالاست **دوازدهم** سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا و آن ظاء و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است و اینها را ذلقی خوانند **و ذلق** طرف زبان است و کناره و تیزی هر چیز را میگویند **سیزدهم** تیزی سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین باندک فاصله و آن مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است و اینها را **اصله** گویند و آن جای باریکی سر زبان است **چهاردهم** سر دو دندان پیش بالاست با تر لب زیرین و آن مخرج فاء است **پانزدهم** میان دو لب است و آن مخرج واو غیر مدّی و باء موحده و میم است اما باء از تری لب و میم از خشکی لب است لکن واو بابین شفتین بی ملاقات آنها بهمدیگر بر می آید لهذا واو را هوائیه گویند **شانزدهم** میم و نون مشددتین و ساکنتین که ادغام باغنه مخرج آن در دماغ مع صوت پیچیده است **و غنه** آوازیست که بعد از انضمام شفتین از خیشوم که در اصل انف است در حالت اخفا باغنه بر می آید و اگر این دو حرف متحرک یا مظهر باشند نه مدغم و نه مخفی پس در آن حال عمل نون با زبان و عمل میم با دو لب است **تنبیه** تحقیق مخارج برای صحت نماز قطع نظر از نقلیات دلیل عقلی قایم نیز بر آنست که نماز باجماع واجب مطلق و قرائتش نیز واجب است زیرا که بر چیزیکه صحت واجب منحصر باشد آنهم واجب است **بلی** القدر ترو فقهاء واجب نیست که قرار قرار داده اند بل تفرقه

ابن ضاد و ظ و ز و ذ و س و ث کافی است اگر چه بحسب قواعد قرا تحصیل نکرده باشد ولکن تحصیل محسنات بحسب قواعد قرا اولی و احوط است مهما امکن ترک نشود **واما مدات واجب** هم خواندن وهم دریافتن آنها لازم است **بدانکه** مد در اصل درازی صوت باشد **اما** حروف علت احروف مد و لین و حروف جوفیه هم قرآء و صرفیان می نامند وانها واو و یاء و الف ساکن است و حرکت ما قبل آنها از جنس خودش میباشد پس مد بسه قسم میباشد لازم و واجب و جایز و امتداد مد منحصر بر وجود سبب است و سبب لفظی باشد یا معنوی و سبب لفظی همزه یا سکون است بشرطیکه مؤخر باشد و اگر همزه مقدم باشد از حرف مده مثل اٰمَنَ واُوتِیَ و ایمانا مد آن مخصوص نزد نافع مدنی است **واگر** از حروف مؤخر باشد و هر دو در یک کلمه جمع باشند آنرا مد واجب و متصل میگویند مثل سآء و سوٓء و سیٓئ **واگر** حرف مد در کلمه و سبب مد در کلمه دیگر باشد مد سنت و مد منفصل نزد عاصم روا و نزد غیر او خلاف است چون یا ابت و قالوا اٰمنا و اگر سبب مد سکون اصلی و مظهر و مدغم باشد چون صٓ و نٓ و میم و دآبة و اتحآجّونی و ولا الضآلین مد آن لازم است اگر سبب مد سکون عارضی باشد مد جایز است چون نستعین در حالت وقف و جماعتی انواع مدات نقل کرده‌اند **اول** مد متصل چون سآء و جآء **دوم** مد منفصل چون ما انزل الله و چون قالوا اٰمنا **سیوم** مد اشباع که از اشباع آن تولد حرکت می شود چون ماله اخلده **چهارم** مد عدل که در وسط کلمه بسبب التقاء ساکنین میباشد چون دآبة و اتحآجّونی و ولا الضآلین **پنجم** مد عارض در حال وقف چون نستعین **ششم** مد لازم و آن در حروف مقطعات قرا نیست پس هر جائیکه بنائش سه حرفی باشد و حرف وسط آن مد و ثالث ساکن باشد مد بر آن لازم است چون طسٓمٓ و مقطعات معدوده از قران بصورت ترکیب انیست قیس کصمل و آن مقطعاتیکه مد ندارند و از قران بصورت ترکیب باشد چون ذره فطح است **تنبیه** بالجمله وجود مدات در قران اتفاقیست **بلی** در تحدید و مقدار آن خلاف کرده‌اند پس مد همزه **نزد** ورس از مد عاصم طویلتر است و از عاصم مداینی و عامر و کسائی طویلتر و مد قالون از نافع و مد دوری از ابو عمرو و مد ابن کثیر از سوسی طویلتر است باقی تفاصیل این از فن تجوید در باب و در اینجا برخی از این فن ذکر کردیم که اکثر از این چاره نیست و ملاحظه کننده تفسیر را فایده ضروری حاصل شود **مقدمه**

تاسعه در بیان ثواب تلاوة قران الاجمال **در مجمع البیان** از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست اهل قران اهل الله و خاصان او اند **ایضا** در آن از آن حضرت مرویست قران غنی است و غنی سوای او و فقری بعد او نیست **در معالم التنزیل** از حضرت رسالت پناه مرویست اگر قران در پوست گوسفندی باشد او را آتش مس نمیکند **اقول** علم الهدی در کتاب درر الغرر متعرض شده و تاویلش بجای خود می آید **و بغوی** نقل تاویلش کرده که این تمثیل قران است بشرط اعتقاد که تا جهنم مس او نمیکند این تاویل عیب ندارد **در غرائب القران** نیشاپوری و در **مجمع البیان** از حضرت امیر روایت کرده‌اند که رسالت پناه صلعم فرمود هر که تلاوت قران کند و ظاهر سازد احکام او و حلال گرداند حلال او و حرام گرداند حرام او پس خدا او را داخل جنت میگرداند و شفاعت ده نفر اهل بیت خودش که همه آنها بمعاصی واجب النار باشند **در غرائب القران** از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرمود بهترین شما است کسیکه تعلیم گیرد و تعلیم دهد قران را **در غرائب القران** از حضرت رسالت پناه روایت کرده که جمع نمی شود قومی در خانه از خانهای خدا یعنی در مساجد و تلاوه کتاب الله و

تو در پس آن با ین خو نمیکنند مگر آنکه نازل می شود بر ایشان سکینه من الله و می پوشد ایشان را رحمت غیر متناهی الهی و فرا گرد ایشان را ملائکه سماوی و یاد میکند خدا ایشان را میان کسانیکه نزد تعالی می باشند در **مجمع البیان** و **معالم التنزیل** بتفاوت یسیره از حضرت امیر علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آگاه باشید که زود فتنه قایم می شود حضرت امیر علیه السلام عرض کرد مخرج از آن چیست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کتاب الله که در آن خبر پیشینیان و پسینیان و حکم ما بین شما و قران مبیّن آن بتفصیل است و او هزل نیست و قران را اهوا باطله حرکت نمیدهند و علما از آن سیر نمی شوند و از کثرت رد یعنی رجوع علما با و کهنه نمی شود و عجایب و دقایق او منقضی نمی شوند و قران را هر که ترک کند از ترس جباری او را خدا منکر می سازد و هر که قرار و هدایت را در غیر قران هلاک سازد خدا او را و قران حبل الله المتین و صراط مستقیم و ذکر حکیم است هر که عمل بقران کند او ماجور است و هر که حکم بآن کند عادل است و هر که دعوت بقران کند دعوت بصراط مستقیم کرد و جنیان توقف در قبول قران بمحض شنیدن نکردند **در غرایب القران** مرویست هر که بخواند قران را و بآن عمل کند پوشانیده شود والدین او را تاجی در روز قیامت که روشنی او از روشنی آفتاب خوبتر باشد و در خانهای دنیا هرگاه میان شما می بود پس چه گمان دارید بشخصی که عامل قران باشد **در صافی** از اهل بیت عصمت مرویست که قران عهدیست پس سزاوار برای هر مسلمان ست که نگاه کند در عهد خود و بخواند از آن در هر یوم پنجاه آیت را در **مجمع** از ابن عباس و در **معالم** از ابن مسعود مرویست بدرستیکه قران ظرف نعمت الهی آماده مرشما و خزانه علم اوست پس اخذ کنید علم را از آن بقدر استطاعت خود چه قران لسان الهی و نور مبین و شفاء نافع و عصمت متمسک و نجات پیرو اوست و آخذ قران میل از حق نمیکند که در تعب بیافتد و کج نمی شود که راست کرده شود و منقضی نمی شود عجایب او و کهنه نمی شود بکثرت رد یا بکثرت ورود خلق بر او پس بخوانید او را اجر داده می شود **در غرایب القران** مرویست هر که تلاوت کند قران را در حال گرفتگی و تباعد و اضطراب تلاوتش دشوار بر او باشد برای او دو اجر است **در صافی** از حضرت رسالت پناه مرویست نورانی سازید خانهای خود را بتلاوة قران و خانهای خود را قبرستان قران مسازید چنانچه یهود و نصاری در مساجد خود نماز میخواندند و در خانها تلاوت توریت و انجیل معطل میکردند و وقتی که تلاوت قران در خانه میکنید کثیر میگردد خیر و برکت خانه و وسعت میدهد اهل آنخانه را و روشنی می بخشد تلاوت قران اهل آسمان را چنانچه ستاره های آسمان اهل دنیا را روشنی میدهند **در صافی** از اهل البیت مرویست هر که گوش دهد حرفی را از کتاب خدا سوای خواندن می نویسد خدا برای مستمع یک حسنه و محو میکند از و یک سیئه و بلند می سازد مر او را یک درجه و هر که یک حرفی را بغیر بلند نمودن آواز از قران دیده بخواند خدا مر او را بهر حرفی یک حسنه می نویسد و محو میکند از و یک سیئه و بلند می سازد برای او یک درجه را و هر که بیاموزد از قران یک حرف ظاهر را می نویسد خدا مر او را بهر حرفی ده حسنه و محو میکند از و ده سیئه و بلند سازد مر او را ده درجه و این بجز اعشرات مقابل آیتی نیست بل باز آه هر حرفی چون با و یا و غیر اینها از دیگر حروف است و هر که یک حرفی را از آن نشسته بخواند در نماز خود می نویسد خدا مر او را پنجاه حسنه و محو میکند از او بهر حرفی پنجاه گناه و بلند می سازد برای او پنجاه درجه و هر که استاده در نماز بخواند قران را می نویسد خدا برای او بهر حرفی صد حسنه و محو میکند از و بهر حرفی صد گناه و بلند می سازد برای او صد درجه و هر که ختم کند قران را برای او دعوت مستجابه است مؤخر باشد یا معجل سایل عرض کرد بعد یک ختم ایشان فرمودند بعد تمامی

مقدمهٔ عاشره در تلاوت قران بحسن صوت

یک ختم **و در کافی** از ابی عبد الله علیه السّلام روایت کرده که عرض کردم فدای شما شوم بخوانم قران را در یک شب
آنحضرت فرمودند در تعجب می آرد مرا خوانده شدن قران در کمتر از یک ماه **ایضا** ابو بصیر بحضرت ابو عبد الله عرض کرد
فدایت شوم بخوانم قران را در ماه رمضان در یک شب آنحضرت فرمودند پس عرض کردم در دو شب ختم کنم حضرت فرمود
نه پس باز عرض کردم در سه شب ختم کنم آنحضرت فرمود آری و اشاره بدست مبارک فرمود بعد آن فرمود ای ابو محمد برای
شهر رمضان حقی و حرمتی است که شبیه او هیچ ماهی نیست و بعض اصحاب پیغمبر تلاوت قران یک ماه یا کمتر از یک ماه
میکردند و تلاوت قران بچنین سرعت نباید بل ترتیل کرده شود ترتیل کردنی و بآیتی رسیده که در آن ذکر جنت باشد توقف کرده
مسئلهٔ آن کنند و بآیت نار رسیده بعد درنگ استعاذه از آن کنند **در مجمع البیان** از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم مرویست اشراف امت من حاملان قران و اصحاب شب اند یعنی متهجدان **در صافی** مرویست حافظ
قران و عامل آن با سفره کرام برره است **در معالم التنزیل** در دو حدیث از عایشه و قتاده مرویست مثال
ماهر قران مثال سفرهٔ کرام برره است **اقول** تلاوت قران آیا بحفظ افضل است یا نظر بمصحف نموده افضل است آنچه
محقق است اینست که نظر بقران نموده خواندن افضل است چه فقهای جانبین متفق اند بر آنکه نظر بکتابت قران
عبادت و نذر آن صحیح و جایز است پس در آن دو درجه است درجهٔ تلاوت و درجهٔ نگاه کردن و این منصوص هم است
در کافی کلینی از اسحاق بن عمار مرویست که ابو عبد الله ع را عرض کردم که فدایت شوم من قران را حفظ نمودم
بظهر قلب خواندن افضل است یا نظر بمصحف نموده آنحضرت فرمود بل بخوان و نگاه بمصحف کن او افضل است
آیا ندانستی که نظر در مصحف عبادت است **مقدمه عاشره** در خواندن قران بصوت حسن نه بغناء **در کافی**
در معنی ترتیل از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که ترتیل عبارتست از آنکه مکث کنی در مقام و بحسن صوت بخوانی **ایضا** از آنحضرت
مرویست قران بحزن نازل شد پس بخوانید او را بحزن **ایضا** از آنحضرت مرویست که رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود برای هر شئی زیوریست و زیور قران صوت حسن است **ایضا** از آنحضرت مرویست که امام زین العابدین علیه السلام
احسن الناس در صوت قران بود و سقایان در راه رفتن ایستاده بدروازهٔ او گوش میدادند قراءة آنحضرت را و حضرت ابو جعفر
شاید مراد امام محمد باقر ع می باشد احسن الصوت از همه مردم بود **ایضا** مرویست که ابو الحسن علیه السّلام فرمود که علی بن الحسین
وقتیکه تلاوت قران میفرمود پس هر راه رو مصعوق و مدهوش بحسن صوت او میشد و امام اگر از آن چیزی ظاهر میساخت
هر آئینه مردم تحمل حسن آن نمیتوانستند علی بن محمد بن نوح راوی حدیث عرض کرد آیا رسول خدا ص نماز با مردم و رفع صوت بقران
نمیکرد آنحضرت ع فرمود بلی لیکن آنکه عقب او بودند بحسب طاقت ایشان با ایشان رفتار میکرد **ایضا در مجمع البیان**
از حذیفه یمانی **و در کافی و صافی و وسایل** عبد الله بن سنان از حضرت ابو عبد الله ع روایت کرده که حضرت
رسالت پناه ص فرمود اقرؤا القران بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر
فانه سیجئ بعدی اقوام یرجعون القران ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب
من یعجبه شأنهم یعنی بخوانید قران را بالحان عرب و با صوات ایشان و بترسید از لحون اهل فسق و اهل کبائر یعنی فاسقان
و قصاصان موسیقی و مثال آن در روایت حذیفه بجای کبائر و اهل الکتابین است یعنی یهود و نصاری پس خبر این
نیست زود بعد من قومی می آید که ترجیع قران بترجیع غناء و نوحه و رهبانیت میکنند نمیرسد آیات بترقوهای ایشان

و دلهاے شان مقلوب مع دلهای کسانیکه بتعجب مے آرد ایشانرا شان غنا کنندگان قرآن **اقول** این حدیث را جم غفیر از محدثین خاصه و عامه و جماعتی از اصولیین و فقها من باب تغلیب التحریم و تخصیص التغلیظ فی تحریم الغنا شمرده و عمل اکثر اصحاب بران مطابق معقول و مقتضاے منقول میباشد **در مجمع البیان** و صحاح سفیان از براء بن عازب مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود **زینوا القرآن باصواتکم** یعنی زینت دهید قرآن را بحسن اصوات خود **ایضا** در مجمع و صحاح عامه از علقمه بن قیس مرویست گفت من حسن صوت بقرآن داشتم ابن مسعود مرا می طلبید و برا او قرآن میخواندم و میگفت ابن مسعود پدر و مادرم فدایت باد دیگر بخوان بدرستیکه من شنیدم که رسالت پناه میفرمود بتحقیق حسن صوت زینت قرآن است **و در مجمع** از انس مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود برای هر شئ زینتی است و زینت قرآن حسن صوت است **ایضا در مجمع** است که سعد و قاص وقتیکه می آمد عبد الرحمن بن سایب میگفت مرحبا به پسر برادرم بمن رسیده که تو حسن صوت بقرآن داری من گفتم بلی الحمد لله سعد گفت من شنیدم که حضرت رسالت میفرمود بدرستیکه قرآن نازل بحزن شده پس وقتیکه بخوانید قرآن را بگریید اگر گریه نمی آید شبیه بگریه کنندگان خود را بسازید و تغنوا به فمن لم یتغن بالقرآن فلیس منا و حصول غنا کنید بقرآن و هر که غنی نسازد خود را بقرآن پس او از ما نیست **صاحب مجمع** فرموده و تاول بعضهم **تغنوا به** بمعنی **استغنوا به** و اکثر العلماء علی انه تزیین الصوت و تحزینه یعنی نزد بعضی لفظ تغنوا ماول باشد باینکه استغنا کنید بقرآن و اکثر علما برین اند که مراد از آن تزیین صوت و تحزینش باشد **اقول** جم غفیر از عامه و خاصه تضعیف اسنادش کرده چون صاحب شرح کبیر در کتاب المکاسب و بفرض تصحیح صاحب وسایل و غیر او حمل بر تقیه کرده برای انچه بسند اصحاب وارد شده و باوجود این تاویلش ممکن است چنانچه از صاحب مجمع شنیده که نزد اکثر تاول تزیین الصوت و تحزین آن باشد **و نزد** جماعتی تغنی در لغت بمعنی استغنا آمده چنانچه ابن اثیر **در نهایة اللغة** گفته و فی حدیث الخیل رجل ربطها تغنیا و تعففا ای استغناء بها عن الطلب من الناس و فی حدیث القرآن من لم یتغن بالقرآن فلیس منا ای من لم یستغن به عن غیره یقال تغنیت و تغانیت و استغنیت وقیل اراد من لم یجهر بالقراءة فلیس منا وقد جاء مفسرا فی حدیث آخر ما اذن الله لشئ کاذنه للنبی یتغنی بالقرآن یجهر به قیل ان قوله یجهر به تفسیر لقوله یتغنی به وقال الشافعی معناه تحسین القراءة و ترقیقها و یشهد له الحدیث الآخر زینوا القرآن باصواتکم و کل من رفع صوته و والاه فصوته عند العرب غناء قال ابن الاعرابی کانت العرب یتغنی بالرکبانی اذا رکبت و اذا جلست فی الافنیة و علی اکثر احوالها فلما نزل القرآن احب النبی ان یکون هجیراهم بالقرآن مکان التغنی خلاصه مقال ابن اثیر آنکه حدیث خیل بصورت تغنیا و تعففا آمده مراد ازین تغنی استغنا صاحبان مادیان از طلب غیر است یعنی غنی سازند خود را از آنکه از دیگری اسپ بخواهند و در حدیث قرآن هم لفظ لم یتغن وارد شده مراد از آن استغناء بقرآن از غیر قرآن است چنانچه در لغت میگویند تغنیت و تغانیت و استغنیت یعنی در لفظ اول معنی استغنا دارند و بعضی میگویند مراد از لم یتغن لم یجهر بالقراءة است یعنی هر که اجهار صوت قرآن بتلاوت نکند و تحقیق حدیث دیگر مفسر لم یتغن آمده که اذن نداده خدا بشئ چون اذن نبی که تغنی بقرآن کنید یعنی اجهار صوت در تلاوت قرآن کنید و یجهر به مفسر یتغنی بالقرآن است **و شافعی** گفته معنی تغنی تحسین قراءة و ترقیق صوت است و شاهد آن حدیث **زینوا القرآن باصواتکم** باشد و هر که صوت را بلند میکرد و مدمیداد نزد عرب غنا بود **ابن الاعرابی** گفته عادت عرب دائما غناء رکبانی بود هنگام سوار شدن

ونشستن در غنا می مکانها و در اکثر احوال خود پس هرگاه قران نازل شد سرور عالم دوست تر داشت که ایشان را از غنا
بازگرداند و مجبور سازد پس بجای غناء آن رکبانی تلاوة قران بمد صوت و برفعت آن مقرر کرد **و در مجمع البحرین**
بعد ذکر حدیث من لم یتغن قول شیخ ابو علی طبرسی نقل کرده و تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت بحسب لغت شاهد
آورده **و در قاموس** گفته و تغانوا استغنی بعضهم عن بعض و تغنیت استغنیت یعنی تغانوا و تغنی در لغت بمعنی
استغنا آ باشد **و در صحاح** گفته و تغنی الرجل ای استغنا و تغانوا استغنی بعضهم عن بعض تغنی و تغانی بمعنی استغنا
در لغت است پس آنچه ثابت شد این است که مستحب است تلاوت قران و تحزین آن و تحسین صوت و تحزین مستلزم
غنا نیست چه حسن و حزن امری و غنا امری دیگر است **و صاحب سایل** در مجلد اول در کتاب الصلوة در
اختتام آن در باب تحسین الصوت و تحریم الغنا فی القران همین فرموده اقول ما یخفی علی احد ضعفه ان تحسین الصوت
لا یستلزم غناء و همچنین شارح کبیر بر مختصر نافع در مکاسب آن گفته **تنبیه** حرمت غنا ثابت است بعقل و نقل
اما عقل پس آنکه غنا فی الواقع زور و لهو و لعب شاغل لهذا اختیار سفها و ضعفا و جهلا است و عقل کامل بعد
تامل در ان بلا ریب تنفر تام دارد پس جمیع آنچه تنفر عقل باشد قبیحست چنانچه مدقق محقق عماد الاسلام در جواهر نقل فرموده بل
قیل ان تحریم الغنا کتحریم الزنا باخبار متواترة و ادلة متکاثرة عبر عنه بقول الزور و لهو الحدیث فی
القران و نطقت الروایات بانه الباعث علی الفجور و الفسوق فکان تحریمه عقلیا لا یقبل تقییدا و لا
تخصیصا فیحاح ما دل علی الجواز علی التقیة او الطرح خلاصه آنکه تحریم غنا چون تحریم زنا است اخبار آن متواتر
و ادله بر آن متکاثر اند تعبیر کرده شد غنا را بقول زور و لهو حدیث در قران و اکثر روایات صریح اند که غنا باعث فجور و فسوق
می باشد پس تحریم غنا عقلیست قابل تقیید و تخصیص امر معقول نمی باشد و در این وقت آنچه دلالت بر جواز دارد او محمول
بر تقیه است یا مطرود العمل **و اما نقل** پس او از قران و سنت است **اما قران** از جملهٔ آن آیات بسیاری مفسر
بلغت و حدیث بغنا شده و در احادیث مذکور خواهد شد **اما سنت** پس آن باسانید مستفیضه و اکثر انها صحاح
و حسان بحد تواتر رسیده اند حتی الی حین متجاوز از چهل و سه حدیث بغیر صحاح عامه شمردم و هر که تفصیل بخواهد باصول اربعه
سلف و اصول اربعه خلف خصوص بکافی و بوافی در مجلد مکاسب و سایل و بمجلد صلوة در باب تحریم الغناء و تحسین
الصوت فی القران و در مجلد دویم در کتاب التجارة در باب المکاسب قطع نظر از مفاتیح و هدایة الامة و غیر ذلک و ما
بصورت اجمال و ارسال پاره ضبط می کنیم اگرچه این مقام ضبط نبود **حدیث اول** در کافی و مجمع البیان و
در وافی در مجلد مکاسب است که ابو بصیر حضرت صادق علیه السلام را پرسیده از آیه فاجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور قال ع هو الغناء یعنی آن حضرت فرمود قول زور غنا است و صاحب قاموس هم در زور گفته
و مجلس الغناء **حدیث ثانی** در کافی و باسانید مشایخ ثلثه در وافی از ابو جعفر مرویست فقال الغناء مما قال الله
و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم الی قوله اولئک لهم عذاب مهین
یعنی غنا مراد از لهو الحدیث و بر آن وعده عذاب همین است **حدیث سوم** در کافی و از مشایخ ثلثه باسانید
مستفیضه در وافی از ضرار و محمد و کنانی مرویست در آیه والذین لا یشهدون الزور قال ابو عبد الله ع هو الغناء
یعنی در این آیه حضرت صادق ع فرمود زور غنا است پس ترجمه آیه این است مومنین کسانی اند حاضر بمجلس غنا نمی شوند

۱۸

ادلهٔ بر بطلان غناء و معنی آن

و نمی‌شنوند **حدیث چهارم** در کافی و وافی مهران بن محمد روایت کرده قال ابو عبد الله؊ یقول الغناء مما قال الله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث الخ یعنی غنا لهو حدیث است **حدیث پنجم** در کافی و وافی حضرت مقدس رضا علیه السلام فرموده سئل ابو عبد الله؊ عن الغناء قال؊ هو قول الله و من الناس من یشتری لهو الحدیث الخ یعنی سوال کرده شد حضرت صادق علیه السلام را از غنا آنحضرت؊ فرمود غنا لهو حدیث است **حدیث ششم** در کافی و باسانید مشایخ اربعه در وافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست قال رسول الله؊ انهاکم عن الزفن و المزمار و عن الکوبات و الکبرات یعنی حضرت رسول خدا؊ فرمود نهی میکنم شما را از رقصیدن و از نواختن مزامیر و از نرد و طبل **حدیث هفتم** در کافی و وافی مرویست قال ابو عبد الله؊ بیت الغناء لا یؤمن فیه الفجیعة و لا تجاب فیه الدعوة و لا یدخله الملک یعنی حضرت صادق علیه السلام فرموده در خانه که غنا کرده شود باکی نیست در آن مصیبت را و در آنخانه اجابت دعا و داخل آن ملک نمی‌شود **حدیث هشتم** در کافی و باسانید مشایخ ثلثه در وافی مرویست که مهران شنید ابو عبد الله؊ یقول الغناء مجلس لا ینظر الله الی اهله و هو مما قال و من الناس الخ یعنی حضرت صادق علیه السلام میفرمود غنا مجلسی است که خدا نگاه نمیکند اهل آن مجلس را و همین مراد از لهو الحدیث است **حدیث نهم** در کافی و وافی مرویست ابراهیم بن محمد مدنی بواسطه بعضی روایت کرده که من حاضر بودم حضرت صادق؊ را سوال از غنا کردند فقال لا تدخلوا بیوتا الله معرض عن اهلها یعنی حضرت؊ فرمود داخل خانهای غنا مشوید خدا اعراض فرموده از اهل آنها **حدیث دهم** در کافی و وافی مرویست که سوال کرد حضرت رضا؊ را که عباسی میگوید تو رخصت بغنا دادی فقال کذب الزندیق ما هکذا قلت له سئلنی عن الغناء فقلت له ان رجلا اتی ابا جعفر؊ فسئله؊ عن الغناء فقال یا فلان اذا میز الله بین الحق و الباطل فاین یکون الغناء فقال مع الباطل فقال قد حکمت **حدیث یازدهم** در کافی و وافی و مفاتیح از حضرت صادق علیه السلام مرویست قال استماع الغناء و اللهو ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع یعنی گوش کردن غنا و لهو میرویاند نفاق را در دل چنانچه آب زراعت را میرویاند **حدیث دوازدهم** در مفاتیح روایت کرده الغناء مما اوعد الله النار ثم تلا آیة لهم عذاب مهین یعنی غنا از آن گناهان است که خدا وعده بآن نار جهنم داده **حدیث سیزدهم** در کافی و وافی مرویست که عبد الاعلی حضرت صادق؊ را از غنا پرسید و عرض کرد که مردم گمان کردند حضرت رسول؊ اذن بغنا داده در گفتن جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحییکم فقال علیه السلام کذبوا الخ آنحضرت؊ فرمود دروغ گفتند **حدیث چهاردهم** در احکام الآیات اقدس اردبیلی مرویست ما من رجل یرفع صوته بالغناء الا بعث الله علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب فلا یزالان یضربان بارجلهما حتی یکون هو الذی یسکت و قیل الغناء منفد للمال مسخط للرب مفسد للقلب انتهی خلاصه مروی نیست که بغنا صوت بلند میکند مگر آنکه خدا دو شیطان فرستاده بر دو شانهای او مقرر میکند و ایشان همیشه او را میزنند بدو پاهای خود تا آنکه او ساکت شود و گفته شد غنا موجب باختن مال بیهوده و موجب غضب خداوند و مفسد قلب است **اقول** هرگاه بآیات قرانیه و احادیث مستفیضه مع احادیث صحاح و حسان که قریب بحد تواتر بل بتواتر معنوی بلا ریب رسیده مع اجماع علما بر تحریم آن چنانچه در **مفاتیح** فرموده الغناء بما فیه ترجیع و اطراب علی المشهور سواء یجعل الصوت او انضم الیه من الآلات یعنی غنائیکه در آن ترجیع صوت و تکریر آن در حلق مع سرود باشد حرام است بنا بر مشهور در علماء چه غنا

صوت خالی باشد یا منضم بآن آلات دیگر باشد **در شرح کبیر** فرموده که اجماع علما با انضمام صحاح مستفیضه حجت است
بر تحریم غنا عموماً در شعر باشد یا در قرآن یا در غیر آن **پس** ترک احادیث معصومین و آیات کتاب رب العالمین را تاویل
بیهوده نموده حلیت غنا در قرآن یا در مراثیه جناب سید الشهدا روحی له الفداء قرار دادن چشم پوشی از خدا و رسول کرده
بذوق و شوق متصوفه مایل شدن و برای استماله عوام و حصول ریاست عامه و انقیاد و اناسی کالانعام بل هم اضل سبیلا
قرار دادن عبس ماشتردن شاں حال قایل باشد نعوذ بالله من ذلک **بلی** آنچه مستثنی ازین شده غنا در اعراس است بشرط
عدم قول باطل و شنیدن نامحرم با وجود این علامه در تذکره و ابن ادریس و سید مرتضی و مقدس اردبیلی مع جماعتی از
اساطین علماء ازین هم و از حدی برای تیز رفتاری شتر قطعاً منع کردند زیرا که حرمت غنا عموماً در اصل بدلایل قطعیه ثابت
و معلوم است پس آنچه مستثنی شود آنهم بدلایل قطعی باشد و الا ترک معلوم و اخذ موهوم یا مظنون لازم می آید عاقل اصل
معلوم و استصحاب قائم را ترک نمیکند تا که برهان ساطع و نص قاطع حاصل شود **تبصره** بدانکه ماده نزاع اصل غنا است
زیرا که از جانب صاحب شریعت موضوع آن مقرر نیست **در صحاح** گفته والغناء بالکسر من السماع **در صراح**
گفته غنا بکسر و مد سرود باشد **در قاموس** گفته والغناء ککساء من الصوت ما طرب به غنا چون کسا صوتیست
که سرود بآن حاصل شود **و در مجمع البحرین** فرموده الغنا ککساء الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب
او ما یسمی به بالعرف غناء و ان لم یطرب یعنی صوت مشتمل بر ترجیع سرور آرنده باشد یا غنا عبارت است از
صوتیکه در عرف بغنا نام نهاده شود اگرچه مطرب نباشد ازین دو وجه اخیر وجه اول مختار اکثر فقها خاصه و عامه است **در
مفاتیح الغیب** محسن فرموده والغناء بما فیه ترجیع و اطراب علی المشهور سواء کان بمجرد الصوت
او انضم الیه من الآلات مخفی نماند ترجیع صوت مطرب را علی المشهور بین الفقها تعریف غنا کرد **در متعد شرح
شرایع** در خصوص جواهر متحد اللفظ فرموده الغنا بالمد هو مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب فلا یحرم
بدون الوصفین اعنی الترجیع مع الاطراب وان وجد احدهما کذا عرفه جماعة من الاصحاب و رده بعضهم
الی العرف فما یسمی به غناء یحرم و ان لم یطرب یعنی غنا صوت است که مشتمل بر ترجیع مطرب باشد پس حرام نیست
بدون اجتماع وصفین یعنی ترجیع و طرب اگرچه یکی یافته شود و چنین تعریفش کردند و نزد بعضی رجوع بعرف است پس آنچه را غنا
میگویند حرام است اگرچه مطرب نباشد **در شرح کبیر** است الغنا هو مد الصوت المشتمل علی الترجیع او ما
یسمی فی العرف غناء و ان لم یطرب سواء فی شعر او قرآن او غیرهما علی الاصح الاقوی بل علیه اجماع العلما کما حکاه
بعض الاجلاء و هو الحجة مضافا الی الصحاح المستفیضة و غیرها من المعتبرة المرویة منها فی الکافی فی
باب الغنا فی کتاب الاشربة و جملة اخری فی کتاب کسب المغنیة من کتاب المعیشة خلاصه آنکه غنا صوتیست مشتمل
بر ترجیع یا آنچه در عرف او را غنا گویند اگرچه مطرب نباشد چه در شعر باشد یا در قرآن یا غیر آن بر مذهب صحیح تر و قوی تر بل
اجماع علما است و آن حجت است بجهت اضافت باحادیث صحیحه مستفیضه روایات معتبره مرویه در کافی در باب الغنا و در کتاب
المکاسب بعد کلامی فرموده و ینبغی القطع بعدم استثناء شیء آخر کالحداء و هو سوق الابل بالغناء و الغناء فی
مراثی الحسین و قرائة القرآن و غیر ذلک و ان اشتهر استثناء الاول و حکی الثانی عن قایل مجهول و استثنی
الثالث بعض فضلاء المتاخرین لاطلاق ادلة المنع الخ خلاصه آنکه از مستثنیات شیء مقطوعی نیست بجهت وجود ادله

منع بر غنا چون حدا و غنا در مراثی حسینی و در قرآءة قرآن یا غیر آن اگرچه اشتهار یافته استثناء حدی و اما استثنا مراثیه حسینیه بحکایتی از قایل مجهول غیر معصوم و استثناء قرآن نزد بعض فضلاء متاخرین اما صحت استثنا منحصر بر نصوص باشد چنانچه مستثنی منه بنصوص قاطعه ثابت شده احوط ترک همه هست زیرا که شبهه تحریمی است و شبهه تحریمی را تغلیب بر تحلیل است چه استصحاب و اصل تحریم در اینجا موجود هست **در شرح لمعه** فرموده والغنا بالمدّ وهو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب او ما سمى فى العرف غناء وان لم يطرب سواء كان فى شعر ام قرآن ام غيرهما یعنی غنا صوت ممدود مشتمل بر ترجیع مطرب باشد یا آنچه را در عرف غنا می‌گویند اگرچه مطرب نباشد چه در شعر باشد یا در قرآن یا در غیر آن **در جواهر الکلام** در کتاب التجارة فرموده الغنا بالكسر والمدّ ككساء بلا خلاف اجده بل الاجماع بقسميه عليه والسنة متواترة فيه وفيها ما دلّ على انه من اللهو واللغو والزور المنهى عنها فى كتاب الله فيتفق ح الادلة الثلثة على ذلك بل يمكن دعوى كونه ضروريا فى المذهب ثم قال بعد كلام والتحقيق الرجوع فى موضوعه الى العرف الصحيح خلاصه آنکه غنا بلاخلاف بل باجماع و کتاب و سنت متواتره حرامست و از جمله لهو و لعب و زور و منهی عنه در قرآن است بل ممکن هست که دعوی بکند که آن ضروری المذهب باشد و بعد کلامی فرموده که محقق آنچه هست اینست که رجوع در موضوعیت آن بعرف صحیح هست و عرف صحیح شاید این باشد که اهل خبره آن اکثر عقلاء و علما آنچه را غنا و صوت قرار دهند غنا بر آن اطلاق می‌شود محرم است **در احکام الآیات** اقدس اردبیلی فرموده الغنا مشهور فكل ما يسمى فى العرف به فهو محرّم اذ لا معنى له شرعا وقيل هو ترجيع الصوت المطرب یعنی غنا چیزیست که آنرا در عرف غنا میگویند حرام هست چه برای آن حدی شرعا مقرر نیست **و نزد جماعتی** ترجیع صوت مطرب باشد والاصل ان تحريمه ثابت فكل ما يقال انه غناء فهو حرام الا ما استثنى مثل الحداء فان ثبت اعتبار الترجيع والطرب فى الغناء فهو المحرّم فقط وما لم نعرف فهو لا يحرم الكل والاحتياط فى ترك الكل انتهى یعنی اصل در غنا ثبوت تحریمش است پس جمیع آنچه را غنا گفته شود او حرام هست مگر مستثنیات چون حدا و بعد اعتبار ثبوت ترجیع مع الطرب همان غنا حرام هست فقط و ما نمیدانیم موضوعیت آن را و اگر اعتبار ترجیع و طرب نباشد حرمت کل اصوات لازم می‌آید اما احتیاط در ترک کل هست **و در کنز العرفان** مولانا المقداد **و در مجمع البحرین** فرموده واكثر المفسرين على ان المراد بلهو الحديث الغناء وهو قول ابن عباس وابن مسعود وغيرهما وهو المروى عن ابى جعفر وابى عبدالله وابى الحسن الرضا عليهم السلام یعنی مراد از لهو حدیث غنا هست این مختار اکثر مفسرین و قول ابن عباس و ابن مسعود و همین مروی از حضرت باقر و حضرت جعفر و حضرت رضا علیهم السلام است **اقول** اگر بحث غیر موقع و خوف اطاله در اینجا نمی‌بود البته چندان از آثار عموماً بر تحریم آن ضبط میکردم که حاجت بکتب حدیث و فقه و اصول خاصه و عامه نمی‌شد انشاء الله تعالی بعد انفراغ از تحریر این تفسیر رساله منفرده در اثبات عموم غنا میسازم **سوال** اگر به نیت غنا صوتی ظاهر سازد مع کلمات مزخرفه او غنا باشد و صوتی که به نیت غنا نباشد و مضموم با کلمات حسنه باشد غنا شمرده نشود و حدیث انما الاعمال بالنيات مشهور است **جواب** بچند وجه هست **اوّل** آنکه مورد و مصدر این حدیث عام هست یا خاص اگر عام باشد پس در جمیع قبایح این صحیح می‌شود یعنی اشقیه میگویند که سید الشهداء را قربة الى الله کشتند و شارب الخمر به نیت قربت یا به نیت شفا خورد و زانی زنا را بنیت حلال و مباح کرد این صحیح نزد خود فاعل قبیح فضلا عن ضعفاء

العقول والجهول نمی باشد و اگر مورد و مورد وش خاص است پس همان موضع مخصوص تمام الاعمال بالنیات باشد پس مقیس یا اول لقیس باشد **دوم** تحریم غنا بامر صاحب شریعت و بنص قاطع او شده و تحلیل و تحریم و اثبات و ابطال در امور شرعیات منحصر بر سمع و نص است نه بقیاس و در حکم بضدش هم نص متواتر بلا معارضهٔ عقلیه و نقلیه موجود و ثابت باشد چه در اصول قطع شده که متواتر ثابت راظن و وهم معارض نمیتواند شد **سوم** از اعظم ممتنعات عقلی لازم می آید که شئ واحد در حال واحد هم حسن و هم قبیح باشد و اجتماع ضدین در حال واحد محال است فمن لم یجعل الله له نورا فما له من نور **مقدّمهٔ حادی عشر** در تحقیق وقوع تزئید و تنقیص در قرآن **بدانکه** در عدم امکان زیادتی فی القرآن الی یوم القیمة از دست بشری مجمع علیه امت است چه خداوند جلّ شانه حافظ آن و مانع از وقوع زیادتی در آن میباشد **واما** در وقوع تنقیص یا تحریف قرآن امت را دو قول است **قول واحد** آنکه نقصان و تبدیل و تقدیم و تاخیر در آن واقع شده این مختار فرقهٔ حشویه و جماعتی از محدثین امامیه است و بر آن روایات کثیره مع اشتمال بعض فقرات قرآنیه که بزعم شان بعض آیات قرآن بود موضوع و محرف اند اما موضوع چون بلّغ ما انزل الیک فی علیّ لفظ علی را وضع کردند و در آیه کفی الله المؤمنین القتال بعلیّ لفظ علی را حذف کردند و چون الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم وضع کرده اند و چون هذا صراط علیّ بود بلفظ علیّ تحریف کردند و چون کنتم خیر امّة للنّاس بود خیر امّة ساختند و امثال آن بسیار مرویست **و** اخبار و احادیث بسیار در کتب اهلسنت و جماعت هم مشتمل چنین مضامین ثابت اند چنانچه فاضل معاصر متقی سید حامد حسین لکهنوی رحمت بسیاری در این باب کشیده از کتب ایشان استقصار مشحون و مملو ازین باب ساخته فلتنظر الیه **بلی** نزد مجوزین آیه **و انّا له لحافظون** ماول باینکه خدا حافظ از معارضهٔ قرآن و از ابطال حقیت آن باشد **اما قول ثانی** مختار اکثر فرق اسلامیه منهم جمهور و محققین امامیّه چون صدوق العلما ابن بابویه قمی **و** سید فرق ناجیه علم الهدی **سید مرتضی و** شیخ الطایفه الشیخ **ابو جعفر الطوسی** صاحب تبیان **و** تهذیب **و** استبصار **و** علامه **ابو الفتوح** رازی صاحب روض الجنان **و** شیخ المفسرین الشیخ **ابو علی** الطبرسی مع دیگران از دعایم الاعلام قایل و مایل آنکه در او تنقیص وارد و واقع نشده و نخواهد شد و اوجه الوجوه وجهی است که مستند الامامیه و شیخ الطایفة الناجیه شیخنا ابو جعفر الطوسی است **و** خلاصهٔ دلیل ایشان اینست **اما** زیادتی و نقصان قرآن از چیزیست که لایق بقرآن نیست چه زیادتی در آن پس بر بطلان آن مجمع علیه است **واما** نقصان از آن پس ظاهر از مذهب مسلمانان عدم وقوع آن در قرآن است و همین لایق تر بصحیح تر مذهب اصحاب ما است و همین را سید مرتضی اختیار کرده و یاری داده و ظاهر روایات هم همین است سوای آنکه روایات کثیره از طرق خاصه و عامه مشتمل بر نقصان آیات کثیره از قرآن و نقل آیتی از جای بجای دیگر وارد است و همه این اخبار احاد ند موجب علم و یقین نیست اعراض از آن و ترک تشاغل بآن اولی است و بفرض صحت تاویل آنها باینکه زیادتی مطروحه از قبیل قرائت و تفسیر و بیان بوده **واما** بودن بعضی آیه بجای و یا پاره دیگری بجای دیگر عبارت از تقدیم و تاخیر است نه تحریف حقیقی چون تحریف اهل کتابین و بصحیح شدن چنین امر طعنی بر آنچه بین الدفتین از قرآن موجود است نیست و این آیاتی که الآن موجود اند معلوم است صحت آن و بر آن اعتراضی از امت و دفع آن کسی نمیکند **و** احادیث صحاح و متواتر از ما مشتمل بر حث و ترغیب بر اخذ و تمسک **و** تلاوت و عمل بآن موجود اند علاوه بر آن مامور یم از تعلم و تعلیم و پرسیدن از آن و حکم وارد شده که آنچه از احادیث ما بیاید بر قرآن عارض سازیم اگر موافق و مطابق آن باشد اخذ و عمل

بآن کنیم والا بطرح آن ماموریم و اعتنا بآن نکنیم **و در** متواترات است که احدی از امت منکر آن نیست که قرآن و اهلبیت را میان شما نهادم که اگر این هر دو را متمسک شدید ابداً گمراه نخواهید شد و از میان هر دو جدا نخواهند شد تا آنکه بر کوثر نزد من وارد شوند و این دلیل صریح است بر آنکه تمام قرآن نزد یکی از ائمهٔ اهل البیت یا کسی که نائب مناب آنحضرت باشد در هر زمان تا قیامت موجود باشند والا بطلان تکلیف بالکلیه یا تکلیف ما لایطاق لازم می آید و آن باطل است بالضرورة چه ما قادر نیستیم بر آنچه مفقود و نابود باشد و هرگاه باقی الی الآن منزل من الله موجود و مجمع علیه باشد پس واجب است تدبر در معانی آن و شغل در تفسیر آن و عمل بر احکام و ترک کل ماسوای آن والا انتقاص معجزه نقصان و اختلال در اصول نبوت لازم و نظام دین و دنیا بالکل باطل میشود انتهی مجمل کلامه و **صدوق در اعتقادات** فرموده اعتقاد ما در قرآن منزل که الآن بدست خلایق است آن بلا ریب منزل من الله است و عدد سورهای آن نزد عامه خلایق یکصد و چهارده و نزد ما یکصد و دوازده است چه نزد ما سوره والضحی **و** سوره لایلاف قریش سوره واحده والم ترکیف **و** الم نشرح با بسم الله نیز سوره واحده است و هرکه اسناد بما زیاده بر این کند او کاذب است و آنچه مرویست از تلاوت قرآن در نماز و از ثواب سوره و ثواب ختم تلاوت کل قرآن و آنچه منهی است از خواندن دو سوره در نماز الا والضحی والم نشرح و سوره لایلاف والم ترکیف آن دلیل است بر آنچه ما ذکر نمودیم **مقدمهٔ ثانی عشر** در نزول قرآن که چگونه و تا چند سال نازل شد **بدانکه** آنچه اشهر است آنست که اکثر قرآن آیه آیه الا بعضی از سورها جمله و دفعة نازل شده در مدت بیست سال باشد **بلی** و همچنین مشهور است که در ماه رمضان در لیلة القدر نازل شد **اما** در معنی آیه **شهر رمضان الذی انزل** فیه القرآن و در آیه انا انزلناه فی لیلة مبارکة خلاف کردند چنانچه **مولنا مجلسی** میفرماید و خلافست که نزول قرآن مجید در آن شب چه معنی دارد **بعضی** گفته اند ابتداء نزول در آنشب شد **و بعضی** گفته که ختم نزول در آنشب شد **و بعضی** گفته که همه قرآن در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد و در بیست و سه سال بنجوم آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح نازل شد و این بیست و سه سال مروی در احد روایات **کافی** در کتاب الحجة است **صدوق** در اعتقادات فرموده اعتقاد ما در نزول قرآن در ماه رمضان آنست که کل قرآن در ماه رمضان در لیلة القدر دفعة به بیت المعمور نازل شده در مدت بیست سال و خداوند جل شانه پیغمبر خود را اطلاع کل قرآن و علم آن دفعة داده بود لهذا آنحضرت بعض اوقات سبقت بسبق آیه میفرمود و خداوند بجهة مصلحت نهی از سبقت آنحضرت را فرمود بقوله تعالی **ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه** یعنی عجلت مکن بذکر قرآن پیش از آنکه تمام شود یا ادا شود بطرف تو وحی آن را **و در کافی** مرویست ملخص آنست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که جمله قرآن دفعة در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد از آنجا بدنیا در مدت بیست سال از اول تا آخر نزول یافت چه حضرت رسول فرمود **صحف** ابراهیم در اول ماه رمضان **و توریة** در ششم ماه رمضان **و انجیل** در سیزدهم ماه رمضان **و زبور** در هیجدهم ماه رمضان **و قرآن** در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شد **و در من لا یحضر** و کافی مرویست که حضرت صادق فرمود توریت در ششم ماه رمضان **و** انجیل در دوازدهم آن **و** زبور در شب هیجدهم آن **و** قرآن در لیلة القدر نازل شد **اقول** تطبیق میان دو روایت کافی ممکن است بآنکه روایت اول را حمل بر آن توان نمود که سید انبیا را علم اطلاع بر جمله آیات قرآنی قبل از اظهار بابت سه سال داده شد و بعد آن آیه آیه و سوره سوره در مدت بیست سال نازل شد **و در صافی** فرموده بموجب نزل به الروح الامین علی قلبک قلب آنحضرت را اطلاع کل معانی قرآن دفعة داده شد پس از سه سال از نزول وحی در مدت بیست سال جبرئیل با وحی آمده آیات قرآن را مطابق آنچه با آنحضرت القا شده

بود بیان میکردم ثم الله اعلم **ایراد نصاری** نصاری قرآن را منزل من الله نمیدانند بل از مصنفات جیده محمدی میدانند زیرا که آنحضرت آیتی را بعد فکر وتامل بسیاری در زمان طویلی تصنیف نموده بشهرت وحی ظاهر میساخت وکلام وفقره متدبره بالضرورة احسن از فقره باشد که بتامل وتدبر گفته نشود چنانچه مشاهده شده وبتجربه آمده چه حکیمیکه فصیح باشد اگر بعد تدبر در زمانی فقره را سازد لا محاله او افصح از منطوقات عاجله میباشد **جواب اجمالی** آنکه درین کلام مبرهن است که معجزه فعل الهی بر دست نبی برای تصدیق او میباشد ومعجزه را تعریف باتفاق اهل ملل آنست که آن فعل عاجز سازنده غیر نبی بنحوی باشد که معارضه آن ابدا البته را ممکن نباشد خصوص در حال تحدی چه معجزه قولی باشد یا فعلی وهردو وجودی باشد یا عدمی علوی باشد یا سفلی جسمی باشد یا عرضی واعجازیت قرآن الی سیزده صد سال ثابت است که معارضه آن موالف ومخالف را ممکن نشده فضلا عن اتیان مثله او بعضه اگرچه ماهرین فن فصاحت وحاذقین بلاغت اعدای آنحضرت الی حین چون ریگ بیابان بوده وهستند پس باین جهت ثابت شد که قرآن فعل الله است نه فعل محمد چه بتانی متکلم شده یا بتعجیل **وفاضل راوندی وابن نوبخت** از اصحاب ما فرموده اند اگر فعلی یا صنعتی مخصوص شخصی باشد وبآن تحدی کند باینکه اگر شمارا در نبوت من شک باشد مثل این صنعت ساخته بیارید مثلا حکیمی بر دوائی ظفر یافته باشد وادعای نبوت کرده وبآن دوا تحدی بحکما واطبا ودیگر کند پس اگر ایشان بر مثل آن وظفر بر آن دوا نیافتند ولو الی حین نبوت او ثابت وحجت او قاطع است تا وقتی که ایشان مثلش ومعارضه آن ممکن نشود زیرا که معلوم شد که خدا او را بخصوص علم آن دوا وتاثیر آن برای تصدیق او داده چه مردم گمان داشته باشند که فعل خودش است چه خود ادعا کند که این فعل من است علی التقدیرین تعجیز او ثابت است **پس** ما هم میگوئیم بهردو تقدیر نبوت آنحضرت الی ابد الآبدین باقی وثابت است قطع نظر از قرآن معجزات دیگر بسیار نموده والحمد لله **مقدمه ثالث عشر** در آنکه نزد علی ویازده امام از اولاد او علیهم السلام کل قرآنست وعالم بآن اجمالا وتفصیلا وترتیلا وتنزیلا وتفصیلا وتاویلا اند وکافه خلایق مامور باخذ علومش از اهل البیت اند وقرآن وایشان متحد الامر معجزه رسول اند بدانکه اکثر محدثین ومفسرین شیعه وسنی چون **بزاز وطبرانی** در اوسط از جابر انصاری **وحاکم وعقیلی وابن عدی وترمذی وصاحب صواعق وسیوطی** در تاریخ الخلفاء مع جماعتی از علما از حضرت **امیر علیه السلام** روایت کردند که قال رسول الله انا مدینة العلم وعلی بابها وقال ابن حجر من اراد العلم فلیأت بالباب یعنی آنحضرت فرمود من شهر علمم وعلی دروازه آن وهر که اراده علم کند بدروازه آن بیاید یعنی از علی بیاموزد **صاحب صواعق** از ابن عدی روایت کرده قال رسول الله علی باب علمی یعنی آنحضرت فرمود علی دروازه علم من است **سیوطی وابن حجر** از ابن سعد روایت کردند که کسی علی را عرض کرد چه سبب است که تو اکثر از جمیع صحابه حدیث میکنی فقال علی انی کنت اذا سئلته انبأنی واذا سکت ابتدأنی یعنی آنحضرت فرمود که هرگاه پیغمبر را سوال میکردم خبر میداد وهرگاه ساکت می ماندم ابتدا او اخبار میفرمود **صاحب صواعق وسیوطی وابن سعد** از ابو هریره روایت کردند قال عمر بن الخطاب علی اقضانا یعنی عمر گفت علی حاکم تر وقاضی تر از ما همه است ودر دین **حاکم وابن سعد وابن حجر وسیوطی** روایت کردند قال عمر ابن الخطاب یتعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن یعنی علیا یعنی عمر خطاب پناه می برد بخدا از مسئله مشکله که نباشد حل کننده او ابو الحسن یعنی علی **سیوطی وابن حجر وابن عساکر** از ابن مسعود روایت کردند که قال افرض اهل المدینة واقضاها علی یعنی واقف ترین اهل مدینه

درعلم فرایض و قضایا علی است سیوطی و ابن حجر و ابن سعد و ابن ابی الحدید مع جماعتے دیگر روایت کردند لم یکن احد من الصحابة یقول فی المشاهد علی المنابر باعلے صوت سلونی قبل ان تفقدونی الا علی یعنی هیچ یکی از صحابه بلکه از انبیاء در مشاهد عامه بر بالای منابر نگفته که سوال کنید مرا پیش از آنکه نیابید مرا مگر او علی بود سیوطی و ابن حجر و ابن عساکر و ابن سعد روایت کردند که نزد عایشه ذکر علی شد فقالت انه اعلم من بقی بالسنة یعنی عایشه گفت علی داناترین باقیماندگان بعلم سنت یعنی بحدیث است سیوطی و ابن حجر از مشایخ محدثین روایت کردند که عبد الله عیاش بشین معجمه مثلثه و بیاء تحتانیه کان لعلی ما شئت من ضرس قاطع فی العلم و کان له بسطة فی العشیرة والقدم فی الاسلام والصهر برسول الله والفقه فی السنة والنجدة فی الحرب والجود فی المال یعنی داشت علی جمیع آنچه میخواستم دندان برنده در علم و بساطه در عشایر و قدم در اسلام و دامادی برسول و فهم در حدیث و دلیری در جنگ و سخاوت در مال ابن الحدید و نیشاپوری و فخر رازی در دو تفسیر خود از حضرت امیر علیه السلام روایت کردند که آنحضرت فرمود رسول الله علمنی الف باب یفتح من کل باب الف باب یعنی رسولخدا تعلیم داد مرا هزار باب علوم را و از هر بابی هزار باب مفتوح و مکشوف میشد و مولنا مجلسی از کتب اهل سنت و صاحب کشف الغمه از محدث حنبلی روایت کردند قال ابن عباس انه قال والله اوتی علی تسعة اعشار العلم و هو مختص بها والله هو شریك مع سایر الناس فی العشر الاخر یعنی ابن عباس گفت والله داده شد علی را نه جزو علم و آنحضرت مخصوص بآن نه جزو است والله در جزو دهم آنحضرت نیز شریک خلق است در مناقب خوارزمی از ابن مسعود مرویست قال رسول الله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة وللناس جزءاً واحداً یعنی علم و حکمت بده قسم منقسم شده نه قسم آن بعلی داده شد و جزو دهم بکافه خلق و طبرانی در اوسط و صغیر و ابن حجر و سیوطی در تاریخ الخلفا از ام سلمه روایت کردند یقول رسول الله علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض یعنی رسولخدا میفرمود علی با قرآن و قرآن با علی است این هر دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا وقتیکه برحوض کوثر نزد من وارد شوند احمد حنبل و حاکم و ابن حجر و سیوطی بسند صحیح از سعید خدری روایت کردند قال رسول الله لعلی انك تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی آنحضرت فرمود ای علی تو قتال میکنی بر تاویل قرآن چنانچه قتال کردم با قتال کردی بر تنزیل آن در صواعق روایت کرده قال صلعم فی مرض موته الا انی مخلف فیکم کتاب ربی و عترتی اهلبیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض خلاصه آنکه پیغمبر در مرض خود وصیت فرمود که آگاه باشید خلف خود میگذارم میان شما قرآن و عترت خود را پس دست علی گرفته بلند کرده فرمود اینست علی با قرآن و قرآن با علی و از میان جدا نمی شوند تا آنکه وارد برحوض کوثر نزد من میشوند ابن سعد و ابن حجر و سیوطی روایت کردند عن علی قال والله ما نزلت آیة الا وقد علمت فیمن نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی قد وهب لی قلبا عقولا و لسانا ناطقا یعنی حضرت امیر فرمود بخدا قسم نازل نشد آیتی مگر آنکه من میدانم در که نازل و کجا نازل و برکه نازل شد بدرستیکه پروردگار مرا بخشید دل یادگیرنده و زبان نطق کننده ابن سعد و غیر او

۲۵

وابن حجر و سیوطی روایت کردند قال علی سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیة الا وقد عرفت
بلیل نزلت ام بنهار ام فی السماء ام فی جبل یعنی علی فرمود سوال کنید مرا از قرآن بدرستیکه نیست آیتی در آن
مگر آنکه میدانم شب نازل شد یا بروز بآسمان نازل شد یا بزمین یا در کوه **ابن ابی الحدید** مع جماعتی دیگر روایت
کردند که حضرت امیر علیه السلام فرمود لو بسطت لی الوسادة لحکمت باهل الزبور بزبورهم واهل الانجیل بانجیلهم
واهل القرآن بقرآنهم یعنی اگر مفروش شود برای من مسند و متکا یعنی مقرر سکنند و فرصت دهند مرا هر آینه اهل زبور
را بزبور شان و اهل انجیل را بانجیل شان و اهل قرآن را بقرآن حکم میکنم **کافه محدثین** حتی مسلم و بخاری در چند
موضع روایت کردند قال **رسول الله ص انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله**
وعترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بشما سپردم و میان شما نهادم دو چیز نفیس گرانمایه اگر متمسک آنها
شدید گمراه بعد من ابدا نخواهید شد احد ثقلین قرآن و ثانی ثقلین و قرین آن عترت من که ایشان اهل البیت اند تا متفرق نشوند قرآن و
اهل بیت و در دنیا از هم جدا نمی شوند تا آنکه بر کوثر بر من وارد می شوند **اقول** در اینجا امور چند ثابت شد **اول** کل قرآن
لفظاً و معنیً تفسیراً و تاویلاً و تنزیلاً و ترتیلاً و تدویناً نزد ایشان خاصة متصل است **دوم** اهل البیت ثانی
قرآن و قرین او تا قیامت اند و در هر زمان یکی از ایشان با قرآن موجود و زنده باشد یا غائب در غیبت او **قرآن**
معجزه رسول است و قرین و ثانی او هم مثل او مطهر و معصوم و معجزه رسول باشد لهذا اعتقاد امامیه است که اهل البیت
خصوص علی معجزه آنحضرت است **سوم** خطاب تمسکتم و تضلوا بصحابه دائمه الی یوم القیمة است و در ایشان
احتمال و توقع ضلالت بود و پس کافه مخاطبین از صحابه و امت تابع قرآن و اهل البیت اند چه ایشان متبوع اند **چهارم**
انحصار تمسک بقرآن و اهل البیت دلیل است بر آنکه علوم قرآن نزد ایشان است پس جمیع آنچه از قرآن اخذ کنند
بواسطه ایشان کنند چه قرآن کتاب الله صامت و ایشان کتاب الله ناطق بمنزله معنیش اند معنی از لفظ متفرق نمی شود
و آنچه متفرق المعنی باشد او مهمل بیان شد و حاشا که قرآن چنین باشد و باقی وجوه مقتضیات حدیث را در کتاب **ناصر العترة**
الطاهرة و در کتاب **معارف الملة الناجیة والناریة** ضبط نمودم **مقدمه رابع عشر**
در آنکه ربع قرآن در فضایل آل محمد است و آیاتیکه در شان ایشان منزل است حقیر مهما امکن بمقام النسب از کتب صحاح
و تفاسیر اهل اسلام می نویسم انشاء الله تعالی **سیوطی** در تاریخ الخلفا از **احمد بن حنبل** روایت کرده
ما ورد لاحد من اصحاب **رسول الله ص من الفضایل ما ورد لعلی** یعنی وارد نشده برای هیچ یکی از اصحاب رسول
از فضایل بقدریکه برای علی آمد **ابن عساکر و ابن حجر و سیوطی** در تاریخ از **ابن عباس**
روایت کردند ما نزل فی **احد من کتاب الله ما نزل فی علی** یعنی نازل نشد در مدح هیچ یکی از اقارب و صحابه از
کتاب الله آنقدر که در علی نازل شده **وازمجاهد** که احد ائمه مفسرین باشد مرویست نزل فی علی سبعون آیة
یعنی نازل شد در علی هفتاد آیه **وابن عساکر وابن حجر و سیوطی** از ابن عباس روایت کردند
قال نزلت فی علی ثلث مائة آیة یعنی نازل شد در مدح علی سه صد آیت **طبرانی و ابی حاتم و ابن**
حجر و سیوطی از ابن عباس رض روایت کردند قال ما انزل الله یا ایها الذین امنوا الا و علی امیرها
و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر مکان و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی ابن عباس گفت نازل نکرد خدا

۲۶

آیتی را خطاب یا ایها الذین آمنوا الا آنکه آیتی در وصف مومنین مگر آنکه علی امیر و شریف آنست یعنی اول مراد علی است و حالانکه بتحقیق خدا عتاب کرد اصحاب محمد را اگر یک جا نه بجائے دیگر و یاد نکرد علی را مگر بخیر و در جا **طبرانی** و **ابن حجر** از ابن عباس و دیگران از عمر خطاب روایت کردند قال کانت لعلی ثمانیة عشر منقبة ما کانت لاحد من هذه الامة یعنی برای علی هجده منقبت بودند با حدی ازین امت نبودند **ابو یعلی و ابن حجر** از ابوهریره روایت کردند قال عمر بن الخطاب لقد اعطی علی ثلاث خصال لئن تکون لی خصلة منها احب الی من حمر النعم فسئل و ما هی قال تزوجه ابنته و سکناه فی المسجد لا یحل لی ما یحل له فیه والرایة یوم خیبر **و روی** احمد بسند صحیح عن ابن عمر نحوه یعنی عمر گفت هر آینه داده شد علی را سه خصلت اگر یکی از آنها بمن میبود البته از شتران سرخ موی دوست تر داشتم و آن اینست که پیغمبر سیدهٔ زنان عالمیان را بعقد او داد و سکونت او در هر حال چه جنب باشد یا غیر آن در مسجد رسول بود و سبب تمنائی عمر برای سکونت در ناصر العترة **بتفصیل** مبین هست سوم علم پروز خیبر بدست او داده و فرموده فردا مردی را این علم میدهم که قلعه خیبر بردست او مفتوح می شود او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند

مقدمه خامس عشر در آنکه تفسیر قرآن و تاویل آن برای و قیاس جایز نیست

بدانکه در تفسیر و تاویل قران بغیر سمع سه قول هست **قول اول** آنکه قیاس در تفسیر و تاویل در محکم و متشابه من عند النفس مطلقاً محرم و موعود بنار هست این مختار اکثر محدثین خاصه و عامه هست و نزد ایشان تفسیر و تاویل قران سوای خدا و نبی و ائمه که قایم مقام اواند کسی نمیداند زیرا که در خبر صحیح نبوی و ائمه هدی علیهم السلام مرویست که ان تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح والنص الصریح **ایضاً** در حدیث نبوی مروی هست من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار یعنی هر که تفسیر قران برای خود کند آماده کرد جای خود را در آتش **در صافی** از عیاشی مرویست قال علیه السلام من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر وان اخطاء فهو ابعد من السماء یعنی هر که تفسیر قران برای خود کند اگر بحق رسیده ماجور نیست و اگر خطا کرد ابعد از آسمان است **در معالم التنزیل** بغوی و غیر او از حضرت رسول روایت کرده قال من قال فی القرآن برأیه فاصاب الحق فقد اخطأ یعنی هر که در قران برای بگوید پس اگر بحق برسد بتحقیق خطا کرده **بغوی** در ذیلش گفته اما التفسیر فلا یجوز الا بالسماع بعد ثبوته من طریق النقل واما التاویل وهو صرف الآیة الی معنی محتمل یوافق لما قبلها و ما بعدها غیر مخالف للکتاب والسنة من طریق الاستنباط فقد خص فیه اهل العلم یعنی تفسیر بغیر شنیدن از طریق نقل جایز نیست اما تاویل پس اگر مستنبط از قران و حدیث مطابق ما قبل و ما بعدش باشد مخصوص بآن اهل علم اند **و در مجمع البیان** فرمود جماعتی از تابعین تفسیر برای مکروه میدانستند چون سعید بن المسیب و عبیدة السلمانی و نافع و سالم بن عبد الله مع غیر ایشان **اقول** عجیب آنست که تفسیر ممیت الدین اعرابی را در این ایام خریده چند سپاره از آن مشاهده کردم تمام تفسیرش از موهومات و مخیلات واهیه مملو و مشحون بود در این اجزا هیچ آیتی را ندیدم که مفسر بتفسیر باشد چه بگمان خود آنرا از مکاشفات شمرده فکرهای بسیار کردم آخر الامر بهایع رد کردم و حمد الهی بجای آوردم که چنین وسوسات شیطانی از کتب خانه حقیر دفع شد **قول دوم** برعکس اول است این مختار اکثر امت است خصوص اهل قیاس

۲۷ تفسیر صاحب العسکری

واصولیین وجم غفیر از متکلمین اسلام بچند وجه اوّل آنکه اجماع امت است برآنکه قران حجة الله الباقی الی یوم القیمة برکافه خلق وآن مشتمل است بمعارف الهیه واحکام شرعیه ونظام عالم وآدم از امور معاش ومعاد واگر قران مفهوم المعانی وماخذ شرایع نمی بود پس بفقدان نبی وغیاب ولی ووصی او تکلیف ودین وآئین بالراس باطل می شد واحادیث اکثر احاد وباوجود آن معارض یکدیگر اند ام مختلف فی الواقع معلوم ومقطوع بل مظنون نمی باشد پس مکلفین غیر مکلف وغیر محجوج من الله خواهند بود چه کتاب الله غیر مفهوم ومبیّن آن مفقود میباشد وحالانکه تکلیف شرعی بالضرورة ثابت مزعوم اخباریین انست بالضرورت باطل شد **دوم** قران مملو ومشحون از ترغیب وتحریض در تعقل وتدبر ومشتمل مدح مستنبطین از آن وذم تارکین تدبر بست چون لعلکم تعقلون وآیه لعلکم تتفکرون وآیه الذین یستنبطونه وآیه افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها یعنی چرا تدبر نمیکنند قران را آیا دلهای شان مقفل اند وآیه من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در آیه دیگر هم الفاسقون در آیه دیگر هم الکافرون پس بقران ثابت شد که اخذ احکام خاصة از قران باشد وآن حاصل نمیشود تا وقتیکه مفهوم المعنی نباشد **سیوم** احادیث نبویه وائمه مشتمل بر اخذ احکام از قران بحدی وارد اند که احصای آنها در اینجا مشکل است منجمله آن باسناد ایشان علیهم السلام وباسناد عامه نیز پیغمبر فرموده اذا جاءکم عنّی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه وما خالفه فاضربوا به عرض الحایط یعنی وقتی که بیاید شما را از من حدیثی پس عرض کنید آنرا بر کتاب خدا آنچه موافقش باشد قبول کنید وآنچه مخالفش باشد بزنید او را بعرض حایط واگر قران مفهوم المعنی وحجت نمی بود معرض احادیث وتمیز بین الباطل والحق والکذب والصدق چگونه ممکن میشد **وایضا** خاصه وعامه از پیغمبر روایت کرده اند القران ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه یعنی قران اصعب الالفاظ والعبارة نیست بل بعبارة واحرف اسهل ذو وجوه والمعانی است پس حمل کنید معنی آنرا بر احسن وجوه **چهارم** قران بزبان عربی مبین بالاجماع است چون وجعلناه قرانا عربیا عرب موضوعات لغات خود را وجوبا میدانند والا لازم می آید که قران عیاذا بالله مهمل بیهوده باشد این ضروری البطلان است پس مطلوب ثابت شد **پنجم** قران ذو الترکیب والاعراب است فن صرف ونحو ولغت بجهت دریافت قران موضوع شده وپیغمبر فرموده اعربوا القران والتمسوا غرایبه یعنی اعراب بدهید قران را والتمس واخذ کنید غرایب آنرا **اصاحب مجمع** در ذیل حدیث فرموده هرگاه ظاهر قران طبق معنی مقرر شد پس هرکس که عربی واعراب بداند فحوای قران ومراد خدا را میداند چه اجل علوم قران علم اعراب باشد و بآن محتاج هر بیان است واغراض قران مکنون است وبسبب آن اغلاق الفاظ مفتوح ومضمون آنها مکشوف می شوند این علم معیار کلام است که بآن ظاهر می شود نقصان ورجحان وقیاس مرام که متبین شود بوجود آن مستقیم از سقیم صحیح از غلط وحق از باطل وهرگاه این ثابت باشد پس اعراب دادن بقران ودریافت مطالب آن وتعلم وتعلیم وتفسیر وتاویل آن ودریافت محکم ومتشابه ومنسوخ وناسخ واحکام شرایع ودلایل توحید وربوبیت از قران واجب باشد **بلی** احادیث مرویه اخباریین اگر صحیح شوند نزد جماعتی محمول برآن است که عقل کامل از ادراک کل آن عاجز باشد چون احکام شرعیات تفصیل اعداد رکعات وامثال آن پس در چنین مواضع بغیر وجود نصوص صحیحه اقدام نکنند ونزد صاحب **مجمع وصاحب تبیان وصاحب روض الجنان** از اصحاب با مع جماعتی از عامه محمول برآنست هرکه قران را حمل برای خود کند وعمل بشواهد الفاظ او نکند اگر بحق هم برسد

خطا کند جایش آماده در جهنم باشد ثم الله اعلم **قول سیوم** مختار محققین از مفسرین امت و از اصحاب ما مستند الاعلام شیخ مفید و مرجع العظام علم الهدی و شیخ الطایفه و علامه دوران صاحب روض الجنان و خاتمة المفسرین شیخ طبرسی و تابعین ایشان است که تفسیر قران بر چهار قسم است **تفسیریست** که احدی از جهالت آن معذور نیست و آن علم احکام و مسایل شریعت و دلایل توحید و معاد و معاش باشد **تفسیر دیگر** تفسیریست که آنرا عرب میدانند و آن حقایق لغت و موضوعات کلام خود شانست **تفسیر دیگر** تفسیریست که جز خدا کسی نمیداند و آن مجاری علم غیب چون قیام قیامت و ظهور مهدی ع و امثال آن **تفسیر دیگر** تفسیریست که آنرا علما میدانند و آن تاویل متشابهات مستنبط از آن مطابق بما قبل و ما بعد محکمات قران و سنت می باشد و همین تقسیم از **ابن عباس** مرویست در **مجمع البیان** این قاعده مزبوره مفردات در لفظ مبین و مفصل است چون **ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق** یعنی قتل نفس محترم مکنید مگر بحق و چون آیه **ولا تقربوا الزنا** یعنی مکنید زنا را و آیه **الحکم الرواحد** و آیه **ولکن رسول الله و خاتم النبیین و اما مجمل** محکم پس او از ظاهر خود تفصیل خبر نمیدهد چون **اقیموا الصلوة** این محتاج ببیان عدد رکعات و اوقات است و چون **واتوا الزکوة واتوا حقه یوم حصاده** این محتاج ببیان نصاب و اجناس و احوال است و امثال آن بسیار اند پس بیان و تعیین چنین مقامات منحصر است بر بیان نبی و قایمین مقام او از معصومین مطهرین که مقطوع الصدق فی القول و الفعل اند و بر قول غیر ایشان در چنین مواضع عمل جایز نیست و ورود نیست اخبار بالرای محمول بر همین باشند علما **و اما آیات متشابهات** که محتمل معانی کثیره می باشند بجهت اشتباه ظاهر معانی آن پس مطابق برهان عقل و موافق بدلیل محکمات و صحاح نقل حمل کرده شود و قول قول ثالث است **تنبیه** و برانچه حمل کرده شد اگر مطابق برهان و دلیل باشد اگر قطعاً گفته شود که همین وجه مراد و صحیح است فقط جایز است زیرا که مطابق برهان است چه معانی متعدده در لفظ واحد در حال واحد ممتنع است **بلی** بعض احیان لفظ همه وجوه را حاوی می باشد چون **یؤمنون بالغیب** و غیب بخدا و بجنت و بجهنم و بقیامت و بوجود انبیاء سلف و ظهور مهدی ع و امثال آن تفسیر شده و این همه توجیهات فی حالة واحدة محتمل است **اما** در چنین موضع بقول واحد قطع کردن که این حقیست نه دیگر وجوهاتش جسارة است اقدام نباید کرد و لولا لزم الخصم بغیر سیاق قول معصومی که مقطوع الصدق باشد یا تاویلیکه مجمع علیه کافه امت باشد ثم الله اعلم **مقدمه سادس عشر** بدانکه در این تفسیر اکثر اخبار صحاح و حسان فریقین خصوصاً از عامه در ثواب و عقاب ذکر خواهد شد و لکن باید دانست که عین یا مثل آنها در کتب امامیه نیز می باشد **اما** در مواضع مخاصمت برای اثبات مطلب خود و ابطال دلیل غیر احادیث و عبارات عربیه خصام را عیناً ذکر خواهم نمود انشاء الله تعالی تا هر کس بحسب قابلیت استعداد خود بمطلب میرسد و ما اول ملخص ترجمه قران مطابق استعمال بعد آن وجوه تفسیر و تاویل و تنزیل و دقایق آن از اکثر فرق و اشکالات آیه و ایرادات بر آن مع اجوبه آنها بتفصیل و اختلاف اقوال در آیه از جمهور قدما و متاخرین ذکر خواهیم نمود و بالاجمال و لب لباب ذکر قصص صحیحه ملخصاً اشتقاق و اعراب و لغة و قراءة و نسخ و عام و خاص و محکم و متشابه

ولوازم آن غالبا مجمل خود بالاجمال ذکر خواہد شد **واما** در مقام احتجاج اخبار از طرق عامہ فقط یا بحدیثی کہ مسند
و بتعیین باشد نیز ذکر خواہیم کرد واللہ ولی التوفیق والتحقیق وھو رکنی الوثیق **مقدمہ سابع عشر**
در فہرست تفاسیر وکتب کہ این تفسیر ماخوذ از آن والآن موجود اند **بدانکہ** این تفسیر ماخوذ از کتب تفاسیر
واحادیث خاصہ وعامہ ہست گاہ اسماء کتب بکنایہ بحرفی از حروف آن تحریر میشود **اما تفاسیر خاصہ**
منجملہ آن تفسیر امام ہمام حسن عسکری علیہ السلام وکنایہ از آن تفسیر **امام** میباشد **و** تفسیر تبیان بواسطہ است
کنایہ از آن **ن** میباشد **و** مجمع البیان کنایہ از آن **مجمع** میباشد **و** روض الجنان کنایہ از ان **ض** میباشد
و تفسیر جوامع بواسطہ کنایہ از آن **مع** میباشد تفسیر علی بن ابراہیم کنایہ از ان **قمی** می باشد **و** تفسیر
ابو مسعود عیاشی کنایہ از آن **شی** میباشد **و** تفسیر نور الثقلین بواسطہ کنایہ از آن **نو** میباشد **و** تفسیر
سبا[؟]ی البیان کنایہ از آن **مبامی** باشد **و** تفسیر ملخص تفاسیر خاصہ وعامہ کنایہ از آن **ملخ** می باشد **و** تفسیر ملا
احمد ضیا کنایہ از آن **ضامی** باشد **و** تفسیر صافی کنایہ از آن **صا** میباشد **و** تفسیر آصفی کنایہ از آن **صفی**
میباشد پارہ از ینابیع الانوار کنایہ از آن **بیع** میباشد **و** تفسیر ملا بہاء الدین کنایہ از آن **بہامی** باشد **و** خلاصہ
منہج الصادقین کنایہ از آن **صہ** می باشد **و** روایح القران کنایہ از آن **یح** می باشد **و** حاشیہ بیضاوی
نواب علی قلیخان کنایہ از آن **قلی** می باشد **و** از تفسیر نعمت خان عالی کنایہ آن **خان** میباشد **و** کنز العرفان
کنایہ از آن **کنز** می باشد **و** مفاتیح الاحکام کنایہ از آن **مفامی** باشد **و** احکام الآیات اردبیلی کہ زبدۃ البیان باشد
کنایہ از آن **م** می باشد **و** تفسیر مجمع البحرین کنایہ از آن **ین** میباشد **و** حاشیہ قاضی نور اللہ بر بیضاوی کنایہ
از آن **ضی** می باشد **اما کتب احادیث** وآنہا کثیر اند منجملہ آنہا کافی کلینی کنایہ از آن **کا** می باشد
وتہذیب الاخبار کنایہ از آن **یب** میباشد من لا یحضرہ الفقیہ کنایہ از آن **قیہ** می باشد کتاب وافی کنایہ از آن **فی** می باشد
کتاب وسایل الشیعہ کنایہ از آن **یل** می باشد ہدایۃ الامۃ کنایہ از آن **متہ** میباشد احتجاج الائمہ کنایہ از آن **ج**
میباشد امالی صدوق کنایہ از آن **لی** می باشد ثواب الاعمال کنایہ از آن **ثوا** میباشد عقاب الاعمال کنایہ از آن
ب میباشد توحید صدوق کنایہ از آن **حید** می باشد کشف الغمہ کنایہ از آن **غمہ** می باشد غایۃ المرام
کنایہ از آن **غا** میباشد بعض مجلدات بحار کنایہ از آن **ہرمی** باشد **اما کتب کلامیہ** مع دیگر
کتب احادیث باسم کامل ذکر خواہیم نمود **اما تفاسیر عامہ** منجملہ آنہا کتاب التفسیر بخاری کنایہ از آن
بخا میباشد کتاب التفسیر ترمذی کنایہ از آن **مذ** میباشد تفسیر ثعلبی کنایہ از آن **ثعل** میباشد اسباب
النزول کنایہ از آن **ل** می باشد کشاف کنایہ از ان **ف** می باشد تفسیر کبیر کنایہ از آن **بیر** می باشد
غرایب التنزیل نیشاپوری کنایہ از آن **غرا** می باشد بیضاوی کنایہ از آن **بیضا** می باشد شواہد التنزیل
کنایہ از آن **ھد** می باشد ما نزل فی شان علی بواسطہ کنایہ از آن **نز** می باشد تفسیر الآیات مرد[ویہ]
کنایہ از آن **مر** میباشد تفسیر در منثور کنایہ از آن **منثو** میباشد تفسیر جلالین کنایہ از آن **جلا** میباشد
تفسیر مدارک کنایہ از آن **ک** می باشد تفسیر عزیزی کنایہ از آن **عز** میباشد تفسیر احمدی کنایہ از آن **حمد**
میباشد تفسیر اثنا عشری کنایہ از آن **عشی** میباشد تنویر الاقتباس کنایہ از آن **س** میباشد تفسیر حسینی کنایہ

از آن **حسن** میباشد تفسیر سعودی کنایه از آن **سعو** میباشد تفسیر الاتقان کنایه از آن **تقانی** باشد **اما کتب احادیث عامه** چون بخاری و مسلم و ترمذی و مشکوة و سنن بیهقی و سنن ابوداود و پاره از جامع الاصول و بواسطه جمع صحیحین و بواسطه موطای مالک و پاره از مصابیح و حلیة الاولیا و پاره از استیعاب و منقبة المطهرین و مطالب السئول و تذکره خواص الامة سبط جوزی و صواعق محرقه و فصول المهمة و امثال اینها پس اسم هریکی از اینها کامل تحریر میشود **اما کتب سیر و تواریخ** چون احیاء العلوم کیمیای سعادت و روضة الاحباب و معارج النبوة و مدارج النبوة و عرائس ثعلبی و شفا قاضی عیاض و مواهب لدنیه و تاریخ ابن قتیبه و تاریخ الخلفا و تاریخ عبدربه و بواسطه تاریخ بخاری و تاریخ ابن خلکان و امثال اینها پس نام هرکتاب تمام نوشته می شود **اما کتب کلامیه عامه** چون شرح مواقف و شرح مقاصد و شرح دوانی و عقاید عضدی و شرح عقاید تفتازانی و شرح جلالی و شرح دوانی پس نام همه اینها هم مع دیگر کتب عینا ضبط می شود فمن شاء فلیرجع الیها وها انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود وهو حسبی و نعم الوکیل **بدانکه** از آداب تلاوت قرآن استعاذه از شیطان است و بیان آن در چند بحث بالاجمال است **بحث اوّل** در صیغ استعاذه و آن بچند نوع است **نوع اوّل** استعاذه خاصه سید عالم صلعم و آن این است قُلْ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ آیا بر آن حضرت واجب است یا مستحب بر آن دو قول است پس اهل ایجاب خلاف کرده‌اند در آنکه عینا صورتی واجب است یا نه جماعتی از ایشان همین صورت مزبوره را عینا واجب میدانند و نزد **بعضی** استعاذه مطلق است **نوع دوّم** أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این مختار ابن کثیر و عاصم و ابوعمرو و یعقوب وغیر او است **نوع سیّوم** أَسْتَعِيذُ أَوْ نَسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ این مختار ابن حمزه و تبعه او است **نوع چهارم** أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ این مختار نافع و ابن عامر و کسائی و ابوجعفر و حمزه و خلف است **نوع پنجم** أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ این مختار ابوحاتم و سهل است **بحث دوّم** در ترجمه استعاذه و صیغه آن این است

أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ

یعنی پناه می برم و التجا می نمایم بمعبود حق و خداوند مطلق که شنونده است جمیع گفتنیهای خلایق را بلا آلات و ادوات یعنی مدرک جمیع مسموعات و دانا است بجمیع معلومات بلا اکتساب خصوص اعمال و نیات بندگان و وساوس شیطان را

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر و وسوسه دیو فریبنده یا از وسوسه جن متمرد و بعید مانده از رحمت حق یا رانده شده بلعنت خالق و خلق تا ابد یا مرجوم به تیرهای شهاب چه مرویست که از تولد سید عالم و آدم صلعم شیطان از سیاحت آسمانها ممنوع

شده و هر وقت که برای استماع کلام اهل آسمان صعود میکنند ملائکه بشهاب های ثاقب او را سنگسار می‌نمایند اشکال اگر این صحیح شود پس شیطان حیوان ناری است چگونه از نار خصوص از این نار ضعیف شهاب محترق می شود چه جنس از جنس خود منفعل نمیشود **جواب اجمالی** وجود ابلیس از خالص نار ثابت نیست چنانچه آدم از خالص و محض خاک نیست و اگر ثابت شود بهاء الملة والدین و شارح **صحیفه سجادیه و انوار نعمانیه و فخر رازی و بیضاوی** فرموده اند بنار قوی تر متاثر شدن نار ضعیف ممکن است چنانچه آدمی بخاک و کلوخ متالم می شود و سوید این قصه بهلول است و بجای خود تفصیلاً می آید انشاء الله تعالی **بحث سوم** استعاذه آیا واجب است یا مستحب در آن دو قول است و مختار اکثر آخر است و بنا بر ان وجوب **آیا** عقلی است یا نقلی **اصح** آنست که هر دو است این مختار عطا و ابن سیرین و رازی و نیشاپوری است **اما دلیل عقلی** آنکه استعاذه برای دفع ضرر است و دفع ضرر مطلقا عقلا واجب است زیرا که الم نفسانی است پس دفع آن نمیشود مگر باستعاذه پس هر چیز که حصول واجب منحصر باشد آنهم عند العقل واجب است پس استعاذه واجب است **اما نقلی** پس از آن آیه واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و احادیث بسیاری مروی بصورت امر اند پس خطاب فاستعذ صیغه امر است چه از امر طلب فعل یا حکم بفعل علی خلاف الاصولیین مراد باشد بهر دو تقدیر عین وجوب یا فایده وجوب حاصل میشود **وایضا** ذکر حکم عقیب وصف مناسب دلیل بر تعلیل عند العقلاء است پس حکم بتکریر علة مهما کان فایده ایجاب میکند **اگرچه** من حیث الخطاب خطاب برسالتماب باشد لکن تاسی بآنجناب بموجب فاتبعوه شامل امت می شود خصوصا در اینجا امت غیر معصوم احوج باستعاذه است **بحث چهارم** محل استعاذه قبل شروع در تلاوت است یا بعد اختتام آن در آن دو قول است مختار اکثر اول تلاوت است چه در نماز باشد یا در غیر آن تلاوت واجب باشد یا مستحب **اما دلیل** بر آن آیه اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله است چه تزد ایشان اذا قرأت بمعنی اذا اردت تلاوته باشد چنانچه در آیه اذا قمتم الی الصلوة بمعنی اذا اردتم باشد و فعل مختار مستلزم قصد و دواعی صحیحه میباشد و موید این اخبار بسیار اند و مختار اصحاب ما همین است **اما** مختار حمزه و ابن سیرین بعد تلاوت است نظر شان بظاهر اذا قرأت فاستعذ بالله است یعنی امر بعد قرائة واقع شده حمل آن بر قبل عدول کردن از ظاهر قران بلا ضرورت باشد پس احوط آنست که در اول و آخر استعاذه کنند ثم الله اعلم **بحث پنجم** بنا بر وجوب استعاذه آیا استعاذه در نماز واجب واجب است چه نماز جهری باشد یا اخفاتی و در غیر آن مستحب یا در نماز و در تلاوت غیر واجب واجب است در آن چند قول است مختار جماعتی از عامه فقط در نماز ها می واجب واجب است اما اخفات در آن مطلقا مستحب است چه در نماز یا در غیر آن و مختار عطا و تبعه او در ابتداء هر تلاوت چه در نماز چه در غیر آن واجب است ولو آیة واحدة لو کرر ها فکر رها و مختار ابن سیرین وجوب آن در عمر یک مرتبه است و مختار مالک در نماز های واجبه در شهر رمضان ایجاب است و نزد اصحاب اکثرهم الله اخفا تا مطلقا مستحب است و شیخ الطایفه بر اسرار آن اجماع نقل فرموده ثم الله اعلم **بحث ششم** آیا قران اول نازل شده یا استعاذه نیشاپوری و واحدی در اسباب التنزول از ابن عباس روایت کرده اند اول ما نزل جبرئیل علی محمد ص

قال قل یا محمد استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قال بسم الله الرحمن الرحیم یعنی اول بار چنانکه جبرئیل نازل شد بر پیغمبر استعاذه بود عرض نمود بگو یا محمد استعیذ بالله بعد آن گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم

بحث هفتم شیطان دیگر اسمائے چند دارد چون ابلیس و عزازیل و قزح و نائیل **واما** ابو الحارث کنیتش است حقیقتی دارد و لطیف **بدانکه** آنچه مشهور بین الاسلام است این است که طوایف مکلفین چهارند ملائکه و انس و جن و شیاطین و بیان ماهیت ملک و انس بجای خود می آید **واما** جن و شیطان جنس واحد است یا مختلف و آن دو قول است مختار جمعی از مفسرین آنست که متحد النوع مختلف بالعوارض اند پس جن خیار ایشان و شیطان اشرار ایشان است و مختار جماعتی است که مختلف در ذات اند چون فرس و انسان **تنبیه** آنچه مشهور میان مسلمانان بل از ضروریات دین اسلام است اینست که شیطان و جن موجود است حیوان ناری که متشکل باشکال مختلفه میشود **دو کبیر** گفته **انها اجسام هوائیة قادرة علی التشکل باشکال مختلفة ولها عقول وافهام وقدرة علی اعمال صعبة وشاقة** یعنی شیطان و جن در اصل اجسام هوائیه اند قادر بر اشکال مختلفه ذوی العقول و افهام قادر بر اعمال صعبه و شاقه اند تناکح و تناسل و توالد و اکل و شرب و عمری بسیار طویل و قدرت بر نفوذ در بطون آدمی دارند چنانچه در طرفین مرویست که شیطان در بطون و عروق آدمی جاری مجرای خون میشود **اما جماعتی** از الهیین فلاسفه هم اثبات کردند که موجوداتی از مجردات غیر متحیزه غیر حال در متحیز موجود اند و آنها عالیه بحسب المراتب و سافله اند پس اعتقاد بوجود شیطان و انس واجب و از ضروریات اسلامیه منکرش کافر است و کلام الله المجید مشحون و مخبر از وجود ایشان است قطع نظر از اجماع انبیا و اولیا علیهم السلام بر وجود ایشان اگرچه برای مصلحتی اکثر در انظار نمایند و عدم منظور نظر مستلزم سلب نیست باثبوت آنکه ایشان جنسی دیگر از غیر ما اند چنانچه از جنس خود ما دجال شقی و خضر و عیسی نبی و مهدی قایم آل محمد علیهم السلام مستور الانظار اند باوجودی که جسم کثیف دارند **تبصره** جماعتی از فلاسفه و اطبائی الی زمان ایشان بعضی از معتزله قطعا منکر اند از وجود جن و شیاطین و بعضی تاویل او بقوت و مخیلات نفسانی کردند چنانچه صاحب تفسیر **روح البیان** حکایت واقع بابین زمخشری و غزالی از این باب در تفسیر خود ضبط نموده که زمخشری بعد آن اعتقاد بوجود جن کرده بوجهی چند **اول** اگر شیطان جسم کثیف موجود می بود دیده می شد و حال آنکه دیده نمی شود و الا لازم می آید که کوهای رفیعه و اصوات هایله بسلامتی اعیان محسوس اعیان و مسموع اسماع نمی شود این سفسطه باطل است بالضرورت **دوم** آنکه اگر اجسام لطیفه اند چگونه متحمل بر افعال شاقه و اثقال صعبه قادر اند چرا پاش پاش بهبوب هوای تیز نمی شوند **سوم** اگر در ابدان انسانی داخل می شوند لازم می آید اتساع بدن آدمی و حلول اینها ابدا معلوم و محسوس نمیشود باوجود آنکه اجسام ناری اند و دیگر واهیات و وسوسات شیطانی دارند **جواب** بچند وجه مختصر است **اول** اجماع کل انبیا بر وجود و وسوسه ایشان چون اجماع ملائکه باشد علاوه بر آن جمیع کتب الهیه خصوص قران مجید و فرقان حمید صریح از وجود ایشان است بنحوی که گنجایش تاویل ممتنع است و سوره جن بالا نفراد در قرآن مجید الله موجود است هر اهل ملت را بحسب دین و آئین خود رفتار فرض عین است **دوم** بنا بر کثافت ایشان اگر حکیم مدبر در عالم تکلیف برای مصلحتی

۳۳

انواع وسوسه و معانی و کیفیت آن

ایشان را مصروف الانظار گرداند ممکن و جایز است چنانچه در شب غار پیغمبر را مصروف الابصار قریش گردانید و نص آیه انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم در قصهٔ شیطان وارد است یعنی شیطان می بیند شما را مع قبیله خود بحیثیتیکه شما او را نمی بینید **سوم** بنا بر لطافت ایشان چرا جایز نباشد که جواهر مجرده باشند چنانچه حکما هم جواهر مجرده را اثبات کردند **چهارم** بنا بر شفاف بودن ایشان چرا جایز باشد که مدبر حکیم علیم خلقت ایشان را محکم و متقن آفریده تا متجزی نشوند **پنجم** بسیاری امراض و علل مختلفه موجب نقصان و زیادتی در بدن موجود می باشند اتساع بدن و آثار آنها غالبا محسوس نمیشود چه موجد و موثر قادر بالایجاب نیست **بحث هشتم** در انواع وسوسه و کیفیت القاء آن **بدانکه** انواع وسوسه نیست لمز و همز و نفث و نزغ اگرچه مآل همه متحد است **امّا لمز و همز** باین معنی که ابلیس دانسته مثلا آدمی شیئی مستحسن یا پیچیده یا آماده بر آنست پس عیوب آنرا در چشمش و بخاطرش القاء میکند تا تارک شود لهذا باسم ابلیس مسمی گشت چه آن بدبخت حقیقة آنرا می پوشاند **امّا نفث** واو عبارت است از دمیدن شیطان در قلب آدمی **امّا نزغ** بالغین معجمه بمعنی ورغلانیدن چه انسان برامری آماده می باشد از آن برمیگرداند بالقای حیله های رکیکه **تنبیه** در کیفیت القاء وسوسه خلافست **نزد بعضی** خارج بدن لمس او بدست یا بچشم میکند آدمی متاثر و متخیل میشود **نزد بعضی** عقل را بظل خود می پوشد قدری سستی در آن روی میدهد پس بحصول آن در آن کار خود میکند **نزد بعضی** اراده حسنه را عارض میشود بحلول خود در بدن آدمی پس کیهالت و ثقل بدن با کمال طاری می شود و او باز می ماند **نزد بعضی** در دهان آدمی میدمد چنانچه در آنوقت آدمی تاوه میکند آن آه و میاده شیطانست از اراده خود بالجمله آدمی باز میماند و بجهت آن در کلام لغزش شروع میشود **نزد بعضی** داخل بدن و در دل آدمی میدمد خیالات بد بسبب آن از دل ناشی میشوند **نزد بعضی** کلام خود در زبان آدمی می اندازد و آن کلمه مخالف اراده او ظاهر می شود **نزد** غزالی دل آدمی چون آئینه صافی است صورت ابلیس در آن معکوس شده آدمی متوسوس می شود چنانچه مفلوج صورت معکوسه خودش از آئینه ملاحظه نموده متاثر می شود پس تا بقاء آن عبث و ناشایستگی اراده و اقوال و افعال از و ظاهر می شود **ایراد** اگر تسلط شیطانی چنان متصور شود چرا آدمی را نمیکشد چه دشمن جانی اوست و چرا عقلش را بالکل نپوشاند تا سجده شیطان کند **جواب** رازی آنکه بر قتل آدمی و ازالهٔ عقل او تسلط و قدرت ندارد بل اینقدر قدرت دارد که بحضور عقل القاء وساوس میکند و اگر عقل مستقل نباشد دفع او دفعه میکند و الا فلا **تبصره** فرق ما بین الهام ربانی و هواجس نفسانی و وساوس شیطانی از خود تعریفهای آنها هویداست **تعریف الهام** القاء خیر در قلب غیر بلا استفاده باشد **نزد** بعضی الهام القاء حسن حسن و قبح قبیح مطابق واقع بصورت بیان جزمی در قلب آدمی بلا تروی باشد **امّا هواجس** خطرات قلبی ضعیف تر از وسوسه او بعضی گفتند هواجس بحرکت طبیعت در دل خطرات ضعیفه پیدا شده بسینه رسیده زایل میگردند **امّا وسوسه** پس او عبارت از خیالات و ترددات بجهت نفث شیطانی در قلب آدمی باشد **و نزد** بعضی عبارت از القاء شر بعوض خیر در خاطر آدمی **بحث نهم** آیا استعاذه از خود شیطان کند یا از عمل او اصح بل محقق تر و تحقیق آنست که از عین ابلیس استعاذه کند و عملش فعل و فرع اوست لهذا در نصوص من الشیطان الرجیم

در غرائب التنزیل و در کبیر گفتند ملخص آنکه ابلیس ذی تلبیس در اصل دشمن جان آدمی دست می اندازد در عرض و واعظم عرض ایمان و اعتقاد حق است در آن بسیار جد میکند با فساد و اختلال و در ترک عملیات و اوامر الٰهیه و در ترک محسنات نقلیه و عقلیه محرک می شود و در فعل منهیات شرعیه و عقلیه آماده می سازد و در خواهش بهیمیه و در قوهٔ غضبیه باعث می شود تا اینکه خود ملوم و در آخرت رفیق خود در عذاب الیم سازد آدمی وقت استعاذه همه این در نیت داشته باشد والا لازم می آید که زبان با خدا و دل با شیطان دارد اعاذنا الله و عشیرتی و احبتی منه

ومن عمله ایراد مشکل تسلط شیطان بر انسان آیا من الله هست یا خود شیطان متسلط قاهر و غالب است اگر اول هست خدا اظلم الظالمین و بنده مجبور خواهد بود عیاذاً بالله و اگر ثانی است باز هم جبر بندگان لازم می آید چه بنده قوی را تمکین بر بنده ضعیف داده و دفع او نمیکند **جواب اوّل** مختار جبریه است چه نزد ایشان قبیح عقلی و نقلی بر خدا قبیح نیست با بندگان بهر نحو که سلوک کند مالک است **دوّم** مختار عدلیه است که جبر بندگان تمکین او لازم نمی آید چه نزد پادشاه علیم مدبر حکیم بندگان قوی برای امرے و مصلحتے می باشند تا حکیم مدبر بنده ضعیف خود را گفته اگر بنده قوی من بتو میل کند رجوع بمن کن دفع او میکنم **و** سوالات شیطانی در کتاب **الملل والنحل** شهرستانی کل واهی و باطل اند **ملا عبد الله** قندهاری که یکی از معاصرین مستوفی است قدس سره باشند زحمتی کشیده جواب آنها نوشته از جمله آنها چرا مرا آفریده و بعد تمرد من چرا مرا تا قیامت مهلت داده **جواب** بموجب عقل و نقل ترا برای عبادت و معرفت و طاعت آفریده متمرد شدے بخالق الزام عاید نمیگردد **اما بقا** پس جایز است که مثل ترا باقی گذارد برای عبرت ناظرین و مکلفین که بنافرمانی رب العالمین در دنیا و آخرت ملعون ابد شده **و** جایز است که بمثل تو نیک را از بد ممتاز و اظهار سازد **بحث دهم** وجه تخصیص اسم الله در استعاذه چنین فرمودند که در آن دلالت بر ذات واجب تعالی مع صفات کمالیه و جلالیه باشد تا هر کس بداند که بغیر او پناه بردن و سوای او پناه دادن ممکن نیست و در غیر این اسم این مفهوم نمی شد لهذا لفظ الله مخصوص گشت ثم الله اعلم **اما وجه** تخصیص اسم شیطان و اسم ابلیس در استعاذه و قرآن بدو سبب است **آ** شیطان در اصل فیعال از شطن بمعنی بعد پس خلایق را کانه تنبیه معنی اسم شیطان میکند که او بنافرمانی بعید از رحمت یا بعید بلعنت خالق و خلق شده **ب** شیطان در اصل فعلان از شاط شیط بمعنی بطلان باشد چه در اصل فعل شیطان اضلال و آن باطل است و مردم را کانه اعلام است که پیروی نافرمان و بطلان نکنند **اما** وجه تسمیه ابلیس آنچه اشهر است این است که آن بدبخت فی الواقع خلق را در حق مشتبه و ملتبس میسازد و تا مردم بدانند این ذی تلبیس است ثم الله اعلم والله المستعان و هو حسبی و نعم الوکیل ❖

سورة الفاتحة مکیة و مدنیة و هی سبع آیات علی المشهور

اول دو مقدمه اند **مقدمهٔ اولی** در اسمای مقدسهٔ این سوره مبارکه منجمله آن **سورة الحمد و الشکر** چه در ابتدای قرآن یا در ابتدای این سوره حمد و شکر خدا مذکور است **سورة الکنز** چه پیغمبر از خدا نقل کرد فاتحة الکتاب از کنوز عرش من است **وافی** برای آنکه سوای تمامی الحمد در نماز چاره نیست **کافی** در نماز الحمد

۳۵

کفایت از غیر خود میکند چنانچه از پیغمبر ص مرویست ام القرآن عوض عن غیرها ولیس غیرها عوضا یعنی سورهٔ فاتحه عوض از غیر خود میشود اما غیر او عوض او نمی شود **اساس القرآن** چه از پیغمبر ص مرویست برای هر شیء اساسی است و اساس قرآن فاتحه و اساس فاتحه بسم الله ا ه است **ام القرآن** یعنی اصل قرآن آنچه در تمام قرآن مذکور است در آن لب لباب از علم و احکام شرعیه و اداب مرضیه و حکمیه نظریه ملحوظ است **یا** برای آنکه اشهر سور قرآنیه است چنانچه **فخر رازی** گفته سورة الحمد مشتمل هزار مسئله است **سبع** چه این سوره باتفاق است هفت آیت است **مثانی** برای آنکه در هر نماز دو بار خوانده می شود **یا** برای آنکه دو بار نازل شده **شفا و شافیه** چه در حدیث آمده هی شفاء کل داء یعنی الحمد شفاء هر درد و بیماری است **الصلوة** چه در حدیث قدسی آمده قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی یعنی خدا فرموده تقسیم صلوة یعنی سورهٔ الحمد را میان خود و بنده خود کردم نصف آن برای من تا ایاک نعبد و نصف آن از ایاک نستعین برای بنده من است **مقدمه ثانیه** در ثواب این سوره و آن بسیار است

در **ثواب الاعمال** مرویست قال النبی ص لیس شیء اشد علی الشیطان من القراءة فی المصحف نظرا یعنی پیغمبر ص فرموده شیء سخت بر شیطان شقی نیست از تلاوت قرآن بمصحف نظر نموده در **ثواب الاعمال** مرویست انه لیعجبنی ان یکون فی البیت مصحف یطرد الله عز و جل به الشیطان یعنی آنحضرت ص فرموده در تعجب می آرد مرا قرآنی که در خانه باشد و دور می سازد خدا بوجود آن شیطان را از آن خانه در **کافی** مرویست ترک بسم الله مکن اگرچه بعد آن یک شعر باشد یعنی تحریر او تقریر او در **تفسیر امام ع** است هر که از شیعه ما ترک بسم الله کند خدا امتحان میکند او را بمکروهی تا متنبه شود تارک آن بر ثنا و شکر او و محو میکند تقصیر او از ترک بسم الله در **تفاسیر خاصه و عامه** از پیغمبر ص مرویست که آنحضرت ص فرموده که ابتدای کار خود به بسم الله نکند کارش ناقص و معطل و ذی رخنه می باشد در **تفسیر ینابیع الانوار** از پیغمبر ص مرویست که روز قیامت بنده مامور بنار می شود پس آن بنده در ورود نار بسم الله ا ه میخواند نار جهنم دور می شود از او هفتاد هزار ساله راه در **ینابیع** مرویست که فرعون قبل ادعاء الهیت بسم الله را بر در دروازه خارجه نوشته بود تا وقت غرق او را مسخ خری و مرضی و بلائی نکرد و موسی عرض کرد بار خدایا چندمدت او دعوت بحق کردم اثر نشد از و نمی یابم و چندمدت برای او نفرین میکنم و با او گزندی نمی یابم خدا فرمود ای موسی تو هلاکت او را میخواهی نظر کرده بکفر و طغیان او و انا انظر الی ما کتب علی بابه یعنی من نظر دارم بانچه مکتوب بر در او است یعنی بسم الله در **کبیر و غرایب و ینابیع** مرویست ملخص آنکه روزی موسی را درد شکم عارض شد شکوه آن بخدا عرض نمود خدا دلالت کرد او را بر گیاهی در بیابانی پس موسی خورد و دفعةً صحت یافت بعد مدتی همان مرض عود کرد و همان برگ را موسی نوش جان کرد مرضش مضاعف گردید عرض کرد بار خدایا همان برگ در همین مرض در اوایل خوردم به شدم و ثانیا خوردم ضرر کرد خدا فرمود بلی اول با مر من خوردی در آن شفا بود و در مرتبه دویم برای خود خوردی زیادتی مرض روی داد آیا نمیدانی کل دنیا سم است و تریاق آن اسم من یعنی بسم الله است در **ینابیع** مرویست که خدا میفرماید ای بنده من دشمن تو شیطان است وقتی که شروع در عملی یا در طاعتی کنی باواز بلند بگو برآن اسم مرا بلفظ بسم الله الرحمن الرحیم

ثواب بسمله وفضل آن

در تفسیر خلاصه منهج الصادقین و در ینابیع و در کبیر مرویست خلاصه آنکه عیسی روزی از مقبره عبور فرمود معذب بود صاحب آن قبر پس عیسی در وقت مراجعت ملائکه رحمت را با طبقهای نور دید متعجب شد بدرگاه خدا عرض نمود واز ما جرا آن پرسید خدا فرمود شخصی فوت شد زنی و پسری در عقب او ماند پسرش را معلم در مدرسه بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم نمود پس باین سبب عذابش مرتفع شد حیا میکنم از این بنده خود که او را عذاب نمایم در درون زمین بکنم و پسر او بر زمین یاد میکند مرا باسم رحمن رحیم در ینابیع مرویست که پیغمبر فرمود هر که کاغذی را از زمین بردارد و در آن بسم الله نوشته شده باشد برای تعظیم الهی می نویسد او را از صدیقان و تخفیف عذاب والدینش میکند اگر آنها مشرک باشند اما ثواب سوره فاتحه هم بسیار است منجمله آن در مجمع البیان از صادق آل محمد مرویست من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء یعنی هر مریضی را که افاقه و ابراء سوره حمد نسازد وافاقه و ابراء او بهیچ شیء نمی شود در تفسیر عیاشی و مجمع مرویست که پیغمبر بجابر فرمود ای جابر انصاری آیا خبر دهم ترا از افضل سوره که خدا فرستاده در کتاب خود جابر عرض کرد آری پس پیغمبر تعلیم او سوره الحمد را پس پیغمبر فرمود آیا خبر دهم ترا از فضل آن عرض کردم آری فقال هی شفاء من کل داء الا السام والسام الموت پس آنحضرت فرمود فاتحه شفاء هر درد است مگر سام و سام موت است در مجمع البیان مرویست که پیغمبر فرمود هر که بخواند فاتحة الکتاب را گویا تلاوت کرد توریت انجیل و زبور و فرقان را و پیغمبر فرمود فاتحة الکتاب شفاء هر سم است آنحضرت فرمود افضل قران الحمد است خدا بمن منت نهاد بانکه فرمود عطا کردم ترا فاتحة الکتاب را و آن گنجی از گنجهای عرش من است در مجمع البیان از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسول خدا فرمود هر مسلمانی که فاتحة الکتاب بخواند عطا کرده شود او را چون دو ثلث قران و داده میشود او را ثواب چون تصدق که بر هر مومن و مومنه کرده باشد و در روایت دیگر زیاده است که ثواب او چون کل قران است در مبانی است رسول خدا ملکی از جانب خدا بشارت داد بدو نور و آن دو آیت است که مخصوص بتو دادم و ندادم بهیچ نبی پیش از تو و آن فاتحة الکتاب و آخر آیات سوره بقره است و هیچ حرفی از آن خوانده نمی شود مگر آنکه میدهم او را بعوض هر حرفی ثواب ده حرف را در مجمع مرویست آخرش این است که خدا فرمود هر که بخواند سوره حمد را معتقد بولایت محمد و آل او باشد و منقاد امر آن و مومن بظاهر و باطن آن باشد عطا میکند خدا او را بحرفی از آن حسنه را هر یکی از آن حسنات افضل از دنیا و ما فیها است از اصناف اموال و خیرهای او و هر که گوش دهد قرائتش را برای او ثلث ثواب قاریست هر آئینه استکثار کند هر یکی از شما این خیر عارض را و غنیمت شمرد اوقات خود را چه باقی می ماند در دلهای شما حسرت آنرا و اختصار بر همین نمودیم بکفایت انشاء الله ✣

قران	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ○	ترجمه

یعنی ابتدا میکنم یا استعانت میجویم بنام ذات واجبی که مجمع جمیع صفات کمال و جلال سزاوار عبادت مهربان است بنعمتهای عام نسبت بجمیع خلق رحیم است برحمتهای خاص نسبت بمومنان در دنیا و آخرت ✣

قران	اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ○	ترجمه

یعنی ستایشها و ثناها مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورنده جمیع عالمیان از سمک تا سماک است ✣

تفسیر سورهٔ حمد

ترجمه	الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○	قران

تأکید بسم الله است یا آنکه مراد در اینجا رحمانیّت و رحیمیّت دنیا و در آنجا رحمانیّت و رحیمیّت آخرة است چنانچه در اکثر ادعیه است یا رحمن الدنیا والاخرة و رحیمهما یعنی بسیار مهربان است که بار دیگر ایشان را حیوة می بخشد و مؤمنان را می آمرزد و داخل جنت میگرداند +

ترجمه	مٰالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ ○	قران

یعنی جزا دهنده روز جزا یا متصرف امور در روز جزا و جمعی از قرّا مَلِک یوم الدین بغیر الف و فتح میم و کسر لام خوانند یعنی پادشاه روز جزا و هر دو جائز است مجلسی فرموده چون اکثر روایات دلالت بر مالک دارد و شاید اختیار آن اولی باشد و چون بسبب استعاذت از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم و تذکرهٔ صفات کمالیه رب العالمین و اقرار بیوم الدین بنده را بعد غایت دوری فی الجمله قربی و بعد از نهایت هجران اندک وصلی بهم رسید از مقام غیبت گویا بمجلس حضور و انس رسیده بعنوان مخاطب سخن میگوید آیه +

ترجمه	اِیّٰاکَ نَعْبُدُ	قران

یعنی ترا عبادت میکنیم و در اینمقام دیگر آنرا نیز ضم کرد که شاید ببرکت آنها عبادت او قبول گردد و چون این کلام موهم این بود که او در عبادت خود مفاخرت میکند و خود را در آن مستقل میداند بعد از آن فرمود +

ترجمه	وَاِیّٰاکَ نَسْتَعِیْنُ ○	قران

یعنی از تو استعانت میجوئیم و بس نه از غیر تو در همه امور و مهمات خصوص در عبادات و چون آداب مقرره دعا از توسل بجناب مقدس احدیت و حمد او بنعم غیر متناهی و ذکر او بصفات کمالیه و وسیله تمام الحاجت از اظهار عبادت بعمل آورد و دعا عبادتست بسوی خدا و اعظم اسباب قرب است بدرگاه حقتعالی شروع بدعا نمود و چون هدایت براه دین اعظم مطالب است نزد ارباب یقین ابتدا بآن نمود +

ترجمه	اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ○	قران

دلالت و هدایت کن ما را براه راست یعنی براه حق زیرا که راه حق راست میرود بسوی بهشت صوری و معنوی و دوران افراط و تفریط و غلو و تقصیر نیست زیرا که غالی در هر امر از جانب راست از حق بدر میرود و مقصر از جانب چپ از حق بدر میرود و چنانچه فرموده اند راه راست و راه چپ گمراه کننده است و راه حق راه وسط است نه مانند آنکه جمعی که در باب حضرت امیر علیه السلام غلو کرده اند بخدائیت یا بافضلیت او از حضرت رسول ص قایل شده اند و ایشان از طرف راست از حق بر آمدند و جماعتی منکر امامت آنحضرت شده اند یا بدرجه چهارم او را نهاده اند همچو در ائمه احد عشر از فرزندان او و دو قسم اعتقاد دارند همه ایشان از طرف چپ و راست از حق بدر آمدند اما راه حق وسط است و آن راه جماعتی است که

تفسیر سورهٔ حمد

ائمهٔ اثناعشر را از آل محمد صلی اماماهای مفترض الطاعة خود بیفاصله بعد از پیغمبر میداشتند و تمام اصول و فروع را از ایشان میگیرند و چون محبت و متابعت انبیا و اوصیا واقعا اصل و عین ایمان است در اینجا اشاره بآن میکند +

ترجمه	صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ	قرآن

یعنی صراط مستقیم مطلوب راه آن جماعتی است که انعام کرده بر ایشان و مراد بآن نعمت دنیا نیست زیرا که نعمت دنیا را بکفار زیاده تر عطا کرده پس مراد نعمت دین و محبت و قرب رب العالمین است چنانچه در آیهٔ دیگر بتصریح این مجمل فرموده یعنی هر که اطاعت خدا و رسول او در همه امور خصوص در قبول امامت آل محمد علیهم السلام کند پس ایشان در بهشت با گروهی اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان و در احادیث وارد شده مراد در اینجا از پیغمبران حضرت رسول ص و از صدیقان حضرت امیر ع و از شهیدان حضرت امام حسن ع و حضرت امام حسین ع و از صالحان ائمهٔ نه گانه از اولاد حسین ع است پس بنا بر آن مراد از این آیه چنین میشد که بنما ما را راه رسول الله ص و ذریت او از ائمهٔ اثناعشر و ما را توفیق متابعت و اطاعت ایشان عطا کن و بر آن باقی بدار و چون در اینجا اشاره بیک رکن عمدهٔ ایمان فرمود که بعد از متابعت و محبت با انبیا و اوصیا بیزاری از دشمنان ایشان باشد +

ترجمه	غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ	قرآن

یعنی نه راه آن گروهی که غضب کرده بر ایشان که دیده و دانسته ایشان را قتل کردند و حقوق ایشان ضبط نمودند و نه راه آن جماعتی که منکر حق ایشان و ترک متابعت ایشان کردند لهذا در اصول و فروع گم شده اند **و نزد** اکثر مغضوب یهود و ضالین نصاری اند **و نزد** جماعتی مغضوب آنها اند که در اصول گمراه و ضالین کسانیکه در فروع دین گمراه شدند **در مجمع و مبانی** نقل کرده که مراد از هر دو جمیع اصناف کفار اند و تغایر وصفین برای تغایر فاید تین است **در تفسیر علی بن ابراهیم** مرویست که مغضوب ناصبیان و ضالین اهل شکوکیکه امام زمان خود را نشناسد **در معانی الاخبار** مرویست که منعم علیهم شیعهٔ علی که بولایت او متمسک اند ایشان نه مغضوب اند و نه ضال **در صافی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست غیر مغضوب و غیر ضال شیعهٔ محمد ص و ذریه و محبان اوست **در ینابیع الانوار** از حضرت رضا ع مرویست هر که تجاوز کند از امامت امیر المؤمنین ع و اولاد از عبدیه بر آورد او مغضوب و ضال است **و نزد محققین** مغضوب و ضال اعم است چه از اولین چه از آخرین باشند همه شامل این دو فرقه اند ثم الله اعلم و درین جا چند بحث است **بحث اوّل** آنکه آیا سورهٔ الحمد در مکه نازل شد یا در مدینه یا در هر دو جا در آن مفسرین را سه قول است مختار محققین قول آخر است که مرتبهٔ اول در مکه و مرتبهٔ دوم در مدینه حین تحویل قبله الی الکعبه در مسجد قبلتین نازل شده و مؤید این قطع نظر از جمع بین القولین اخبار طرفین است و آیه وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي یعنی عطا کردیم ترا سبع مثانی را و آن بالاتفاق الحمد است معارض قول سوم نیست اگر چه این آیه بالاتفاق مکی باشد **بحث دوّم** در تعداد آیات سورهٔ الحمد آیا هفت آیت است یا زیاد و بر آن آنچه مشهور بین الامت است این است که هفت آیه است و جماعتی ادعا اتفاق امت بر آن کردند و

در اثبات بسمله که جزء قرآن است و ادلهٔ آن

نادر امرویست که هشت آیه است چنانچه می آید و آن متروک العمل است **اما بعد** اتفاق خلاف در تحدید آیات کردند و آنانکه بسم الله را آیت نمیدانند ایشان از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین آیه نفهم بالاستقلال میدانند

بحث سیوم بسم الله داخل قرآن و جزء هر سوره از قرآن سوای سوره برات و جزء سورة الحمد هست یا نه در آن مفسرین و فقهای امت را دو قول است **اول** مذهب اهل بیت عصمت و طهارت مع جمیع علما ملت ایشان است و این قول مختار شافعی و تبعه او چون رازی و نیشاپوری و بیضاوی و مختار محدث حنبلی مع اکثر تبعه او است **و ثانی** مختار ابوحنیفه و مالک و اصحاب ایشانست **و بعد آن** قائلین خلاف کردند آیا در نماز واجب و در تلاوت واجبه خواندن بسمله واجب و در نماز مستحب و در تلاوت مستحبه مستحب است یا مطلقا مستحب اول مختار اصحاب ما و اکثر شافعیه و بعض حنابله اول هست **آیا** اجهار بسمله کند چه در نماز جهریه باشد چه در اخفاتیه یا در اجهار اجهار و در اخفات اخفات یا در هر حال اخفات **اول** مختار اصحاب ما است که در جهریه واجب و در اخفاتیه اجهارش مستحب بل اجهار آن بالجمله از علامات ایمان است چنانچه **از حضرت امام حسن عسکری** علیه السلام مرویست که علامت ایمان پنج چیز است نماز پنجاه و یک رکعت از فریضه و نافله در شب و روز و زیارت اربعین و انگشتر در دست راست کردن و جبین را در سجده شکر بر خاک گذاشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در هر نماز بلند خواندن و از تقریرات رازی هم همین مستفاد می شود که اجهار مطلقا مختار شافعی باشد **ایراد** عقل مقتضی است که اجهار و اخفات بسم الله تابع نماز خود باشد و در اخفاتیه اجهارش معقول نیست چه جائیکه علامت ایمان باشد **جواب** امور شرعیه محتاج نص است و نص بر اجهار آن مذکور شد و بقول رازی و نیشاپوری خواهی شناخت که اجهار بسم الله در همه نماز مذهب علی است **اما جواب عقلی** آنکه جهر کیفیت ثبوتی اولی از نفی و آن که نه اخفات است پس اجهار معقول و ضدش غیر معقول است لاسیما اگر ثبوتی مشتمل مدح باشد نه قدح **اما جواب** علامت ایمان آنکه بسم الله را بعضی از قرآن نمیدانند لهذا متروک العمل ساختند پس هر امری را که مبطلین باطل و محو کرده باشند و آن فی الواقع و در دین امر ثابت باشد لامحاله برای اجرای و اجهار چنین امر مندرس محیی و مظهرش را عند العقل و النقل علامت ایمانست **و قول آخر** مختار ابوحنیفه و حنبل است **اما** نزد ابوحنیفه اگرچه آیه نبود لکن بسم الله را سرا میخواند **اما** حنبل سرا میخواند اگرچه نزد او و نزد کرخی آیه مستقله بود نه جزء سوره چنانچه **در تذکرة الفقها**

آیه الله فی العالمین فرمود و قال ابوالحسن الکرخی انها آیة فی مکانها لیست من السورة و هو مروی عن احمد **و اما** نزد مالک نه آیه بود و نه جایز میدانست خواندن آنرا جهرا و سرا **بحث چهارم** بدانکه در هر سوره قرآنی بسمله ثابت جزء آن و خواندنش در واجب واجب و در مستحب مستحب است بچند دلیل **اول** بر وجوب و ثبوت آن اجماع اهل بیت عصمت و طهارتست و آن حجت بر کافه خلق است زیرا که احد ثقلین و ثانی و قرین او اند و کافه امت مامور در رجوع بطرف ایشانست و قرآن ثانی ثقلین بالاجماع حجت است پس آل محمد که قرین او اند بالضرورة حجت باشند **و ایضا** آیه تطهیر بالاجماع در ایشان خاصة نازل و ورود دخول غیر در آن مخالف اخلاف است پس ایشان بسبب آن از شک و شبه و از جمیع انواع و اجناس ارجاس و الواث طاهر اند و اهل البیت اعرف بما فی البیت مشهور پس قول و فعل ایشان از اقطع حجج و براهین است **دلیل دوم** نصف است بل اکثر چون امامیه شافعیه و حنابله و قراء مکه و کوفه

۴۰

ادلهٔ نقلیه بر جزئیت بسمله

متفق براین اند که بسمله آیهٔ قران وجزء هر سوره وجزء فاتحه است به ترک آن عمداً نماز باطل و در غیر آن تلاوت ناقص و عاطل است

چنانچه در **تفسیر مدارک** گفته وقراء مکة والکوفة علی انها آیة من الفاتحة ومن کل سورة وعلیه الشافعی واصحابه ولذا یجهرون بها وقالوا قد اثبتها السلف فی المصاحف مع الامر بتجرید القران عما لیس منه خلاصه آنکه قراء مکه وکوفه مع شافعی واصحاب متفق اند بر آنکه بسمله از فاتحه واز هر سوره جزء است

دلیل سیوم متفق علیه امت است که با هر سورهٔ قران بسمله نازل شد الا سورهٔ برآءة وشافعی مع قایلین دیگر گفتند که جمیع صحابه در قرانهای خود بسمله با هر سوره ثبت کردند آنحضرت چرا امر از اخراج آن نفرمودند پس جزئیت بسمله ثابت شد **دلیل چهارم** آنکه وقت جمع قران کل صحابه مامور بودند که از قران برارند جمیع آنچه از آن نیست پس جمیع آنچه از آن نبود برآوردند حتی رازی و نیشاپوری میگویند که لفظ آمین هم برآوردند چرا که از قران نبود پس ابقاء بسمله در آن دلیل قاطع وبرهان ساطع است که هر بسمله جزء فاتحه وجزء هر سوره از قران است

دلیل پنجم هرگاه ثبوت بسمله در هر سوره از قران باجماع صحابه وامت الی حین منقطع گردید پس نزد اصولیین استصحاب واصل مقتضی بقاء آن تا اثبات ضدش است واجماع کافهٔ امت واتفاق صحابه بر ابقاء آن امریست معلوم پس قیاس وامر موهوم معارض متواتر معلوم اصلاً نمی شود والا لازم می آید اتباع موهوم ومظنون وطرح متواتر معلوم نزد عقلاء این غیر مسلم است **دلیل ششم** وآن قران وسنت قریب بتواتر بر اثبات وایجاب آن موجود است وضبط آن در اینجا کاملاً ممتنع است حتی محدث **خوارزمی** نقل کرده که دارقطنی مجلد کبیر در جهر بسم الله ودر جزئیت آن از صحاح احادیث جمع کرده و ما در اینجا از کتب مخالف پاره جمع میکنیم که در آن فواید برای عامه وخاصه است **در ترمذی ومشکوة** در کتاب الصلوة آنها از **ابن عباس** مرویست کان النبی یفتتح صلوته ببسم الله الرحمن الرحیم ملخص آنکه پیغمبر افتتاح نماز خود به بسمله میکرد **در ترمذی** در ذیل این حدیث گفته وقد قال بهذا عدة من اهل العلم من اصحاب النبی منهم ابو هریرة وابن عمر وابن عباس وابن الزبیر ومن بعدهم من التابعین رأوا الجهر ببسم الله الخ وبه یقول الشافعی واسماعیل بن حماد وابو خالد خلاصه آنکه بودن بسمله از آیت داخله قرانی وخواندن آن نزد جماعتی از صحابه اهل علم هم چون ابو هریره وابن عمر وابن عباس وابن الزبیر در نماز ومعتقد ومفتی بآن اند وبعد ایشان تابعین هم رای بجهر بسمله داشتند وهمین قایل شافعی واسماعیل بن حماد وابو خالد است **در معالم التنزیل** بغوی باسناد خود روایت کرده که ابی گفت بر سعید بن جبیر از ابتدا بسمله سورهٔ فاتحه را خوانده وختم کرده ثم قال بسم الله الرحمن الرحیم الآیة السابعة قال سعید قرءها علی وابن عباس کما قرأتها علیک ثم قال بسم الله الرحمن الرحیم الآیة السابعة قال ابن عباس فذخرها لکم فما اخرجها لاحد قبلکم یعنی سعید گفت که بسمله آیه هفتم الحمد است وبا من چون تلاوه علی وابن عباس است وابن عباس گفت این بسمله که آیه هفتم باشد خدا ذخیره برای شما نهاده بود برای احدی پیش از شما برنیاورده **دارقطنی** از ابو هریره باسناد خود روایت کرده قال رسول الله اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحیم فانها احدی آیاتها یعنی حضرت رسول ص فرمود وقتی که تلاوت فاتحه میکنید

تعداد آیات هفتگانه سوره الحمد لله

پس بخوانید بسمله را چه او یکی از آیات الحمد است **اقول** در اینجا خطاب بصیغه امر است و امر بمعنی طلب فعل یا حکم بفعل باشد پس بر تقدیر خطاب واجب است پس وجوب بسمله در تلاوت واجب ثابت گردید اگرچه این حدیث دلالت بر عمومیت وجوب میکند عیب ندارد زیرا که در غیر نماز هم ترک بسمله نباید کرد چه آن جزو قرآن است ثم الله اعلم

در کبیر و نیشاپوری از تفسیر ابو اسحاق ثعلبی با سنادش روایت کرده اند ان النبی لما ذکر هذا الحدیث عد بسم الله الرحمن الرحیم ایة تامة من سورة الفاتحة یعنی رسولخدا هرگاه ذکر این حدیث فرمود شمرد بسمله را آیه تام از سوره فاتحه **در کبیر** آورده که شافعی از مسلم و او از ام سلمه روایت کرده

انها قالت قرء رسول الله فاتحة الکتاب فعد بسم الله الرحمن الرحیم **ایة** و الحمد لله رب العالمین **آیة** الرحمن الرحیم **آیة** مالک یوم الدین **ایة** ایاک نعبد وایاک نستعین **ایة** اهدنا الصراط المستقیم **ایة** صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین **ایه**

یعنی حضرت ام سلمه فرمود که حضرت پیغمبر تلاوت فرمود فاتحة الکتاب را بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه شمرد الحمد لله رب العالمین را یک آیه شمرد الرحمن الرحیم را یک آیه شمرد مالک یوم الدین را یک آیه شمرد ایاک نعبد وایاک نستعین را یک آیه شمرد اهدنا الصراط المستقیم را یک آیه شمرد صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین را یک آیه شمرد **اقول** در تعدید و تحدید آیات هفتگانه بدست خود صاحب ما ینطق عن الهوی شکوک واوهام و قیاس باطله باطل گردید این روایت بطریق اهل سنت ما عینا وارد است پس تردد و تردید فعل مردود ابلیس است و او بموجب شیاطین الانس والجن یوحون الی اولیائهم القی بر حرمان مبتلا شد **در کبیر** از ثعلبی از ابوهریره مرویست ان رسول الله قال فاتحة الکتاب سبع اولهن بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پیغمبر فرمود الحمد هفت آیت است اول آنها بسمله است **ایضا از ثعلبی** از ابوهریره روایت کرده قال رسول الله

الا اخبرک بایة لم تنزل علی احد بعد سلیمان بن داود غیری فقلت بلی فقال بای شیء تفتتح القرآن اذا افتتحت الصلوة قلت بسم الله الرحمن الرحیم قال صلعم هی هی یعنی آنحضرت فرمود آیا خبر دهم ترا بآیه نازل نشد باحدی بعد سلیمان سوای من ابوهریره عرض کرد آری حضرت فرمود ابتدا قرآن و نماز بچه میکنی عرض کردم بسمله پیغمبر فرمود آن آیت همانست **در کبیر** از ثعلبی از جعفر بن محمد الصادق بواسطه پدر خود از جابر انصاری روایت کرده اند ان النبی قال کیف تقول اذا قمت الی الصلوة قال اقول الحمد لله رب العالمین قال قل بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پیغمبر جابر را پرسید ابتدا نماز از چه میکنی جابر عرض کرد با بتداء الحمد ابتدا آنحضرت فرمود بگو بسمله **اقول** خطاب بقل امر وجوبیست **در کبیر** از ثعلبی از ام سلمه روایت کرده ان النبی کان یقرء بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الی اخرها یعنی پیغمبر اول تلاوت بسم الله بعد آن الحمد لله رب العالمین تا آخر میخواند **در کبیر از ثعلبی** از حضرت امیر روایت کرده کان اذا افتتح السورة فی الصلوة یقرء بسم الله الرحمن الرحیم وکان یقول من ترک قرآءتها فقد نقص یعنی وقتی که حضرت امیر علیه السلام ابتدا بنماز میکرد میخواند بسمله را و میفرمود هر که ترک بسمله کند تحقیق نمازش یا سوره را ناقص کرد **اقول** این روایت دلالت بر مطلق بسم الله دارد چه در الحمد چه در سوره دیگر باشد **در کبیر** از ثعلبی از ابن عمر روایت کرده قال نزلت

بسمله آیه هفتم از سوره حمد است

بسم الله الرحمن الرحیم فی کل سورة یعنی نازل شد بسمله در هر سوره قرآنی **اقول** منافات ندارد با آنکه در برآءة بسم الله نازل نشده چه مرادش من باب تغلیب است **در کبیرین** از ثعلبی مرویست که پیغمبر با ابی بن کعب فرمود که کدام آیت عظیم ترشان وارد در قران فقال بسم الله الرحمن الرحیم فصدقه النبی فی قوله یعنی ابی بن کعب عرض کرد بسم الله است پیغمبر تصدیق قولش کرد **در کبیرین** ثعلبی از ابن عباس در ذیل آیه سبعا من المثانی روایت کردند قال فاتحة الکتاب فقیل لابن عباس فاین السابعة فقال بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابن عباس فرمود سبع مثانی فاتحة الکتاب گفته شد ابن عباس را آیه هفتم کجاست فرمود بسم الله است **در کبیرین** ثعلبی از ابو هریره روایت کردند اذا قرأتم ام القران فلا تدعوا بسم الله الرحمن الرحیم فانها احدی آیاتها یعنی فرمود وقتیکه تلاوت کنید سوره فاتحه را پس ترک بسم الله از آن مکنید چه او یکی از آیاتش است **اقول** در اینجا دو امر ثابت شد ا بالبسمله او را بخوانید چه در نماز چه در غیر آن ب لا تدعوا صیغه نهی است چه بمعنی منع فعل باشد چه بمعنی امر بترک فعل علی خلاف الاصولیین هر نهی قبیح و حرام تحریمی است لهذا علت منع بیان فرمود که بسمله جزو آیاتش واحد آنهاست **در کبیرین** ثعلبی از ابو هریره روایت کردند قال النبی یقول الله تعالی قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین فاذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال الله سبحانه مجدنی عبدی واذا قال الحمد لله رب العالمین قال الله تعالی حمدنی عبدی واذا قال الرحمن الرحیم قال الله عز وجل اثنی علی عبدی واذا قال مالک یوم الدین قال الله تعالی فوض الی عبدی واذا قال ایاک نعبد وایاک نستعین قال الله تعالی هذا بینی وبین عبدی واذا قال اهدنا الصراط المستقیم قال الله تعالی هذا لعبدی ولعبدی ما سئل یعنی در حدیث قدسی ارشاد خدا میفرماید تقسیم کردم صلوة یعنی سوره الحمد را میان خودم و میان بنده خود دو نصف پس وقتی که بنده آیه بسمله را میخواند خدا میفرماید تمجید کرد مرا بنده من و وقتیکه بنده آیه الحمد لله را میخواند خدا میفرماید حمد کرد مرا بنده من و وقتیکه بنده آیت الرحمن میخواند خدا میفرماید ثنا کرد مرا بنده من و وقتیکه آیه مالک یوم الدین را میخواند خدا میفرماید تفویض کرد امور خود را بنده من بمن و وقتیکه آیه اهدنا میخواند خدا میفرماید این است برای بنده من پس برای اوست همه آنچه سوال کرد مرا از آن **در کبیرین** ثعلبی از ابو هریره روایت کردند قال کنت مع رسول الله فی المسجد والنبی یحدث اصحابه اذ دخل رجل یصلی فافتتح الصلوة وتعوذ ثم قال الحمد لله رب العالمین فسمع النبی ذلک فقال له قطعت علی نفسک الصلوة اما علمت ان بسم الله الرحمن الرحیم من الحمد من ترکها فقد ترک آیة منها فقد قطع صلوته فانه لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فمن ترک منها آیة فقد بطلت صلوته خلاصه آنکه رسول الله در مسجد کلام با اصحاب میفرمودند ناگاه در مسجد داخل شده شروع بنماز کرد استعاذه نموده الحمد لله را بی بسم الله خواند پیغمبر شنیده فرمود ای مرد قطع نماز خود کردی آیا ندانستی که بسم الله آیتی از الحمد لله است هر که ترک آن کرد ترک آیه کرده و تارک آیه قطع نماز خود کرده چه نمازی نیست مگر بفاتحة الکتاب پس هر که آیتی از فاتحه ترک کرد باطل است نماز او **در کبیرین** از شافعی روایت کردند ان معویة قدم المدینة فصلی بهم ولم یقرء بسم الله الرحمن الرحیم ولم یکبر عند الخفض الی الرکوع والسجود فلما سلم فاداه المهاجرون والانصار یا معویة سرقت من الصلوة این بسم الله این التکبیر

ثم انه اعاد الصلوة مع التسمية والتكبير فقال الرازی وهذا الخبر يدل على اجماع الصحابة على انه من القران ومن الفاتحة وعلى ان الاولى الجهر بقرائتها خلاصه آنکه معاویه وارد مدینه طیبه شده نماز با جماعت مهاجر وانصار خواند و بسم الله را مع تکبیر رکوع و سجود نخواند پس وقتیکه سلام داد ندا کردند کافه مهاجر وانصار ای معاویه وزدیدی از نماز بسم الله را کجا بسم الله و کجا تکبیر است پس معاویه اعاده نماز کرد با بسمله و تکبیر و رازی گفت این خبر دلالت میکند بر اجماع کافه صحابه از مهاجر وانصار بر بودن بسمله از قران و از فاتحه و آنکه اولی اجهار بسمله در تلاوت است والا معاویه اعاده نماز نمیکرد و بر ترک اولی چنین سلطان قاهر و جابر را دزد نماز نمی گفتند **اقول** بموجب آیه السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما دزد مال خلایق را دست بریدن در شریعت واجب است پس معاویه باعتقاد کافه صحابه و شهادت ایشان دزد قران خدا و دزد عبارت او علانیه در محفل کافه مهاجر وانصار بود اگر آن دزد و قطاع الطريق آل محمد ولا دعن سباب ایشان را زبان ولا اقل دست و پای او را می بریدند البته سزاوار تر واحق بود **در کبیر** از شافعی نقل است ان معاوية كان شديد القوة عظيم الشوكة ولولا ان الامر كان مقررا عند كل الصحابة من الانصار والمهاجرين لم يقدروا على اظهار الانكار عليه بسبب ترك التسمية يعني معاویه شدید القوت عظیم الشوکت در سلطنت بود اگر بودن بسمله از جزء فاتحه و خواندنش بصورت وجوب مقرر نزد کافه صحابه نمی بود البته صحابه جرأت نمیکردند بگفتن اسم سارق و انکار بر ترک او نمیکردند چه در آن خوف هلاکت و ذلت داشتند لهذا او هم اعاده نماز کرد **در تذکره و در غیر آن** آية الله في العالمين **و دارمی** از **ابن المبارك** روایت کردند انه قال من ترك بسم الله الرحمن الرحيم فقد ترك مائة وثلث آية یعنی هر که ترک بسمله از سوره قرانی کرد بتحقیق یکصد و سه آیه ترک کرده **رازی** گفته مثل آن از ابن عمر و ابی هریره روایت شده **در تفسیر مدارك** از ابن عباس روایت کرده من تركها فقد ترك مائة واربع عشر آية من كتاب الله تعا هر که ترک بسمله از سوره کند یکصد و چهارده آیت را ترک کرد از کتاب الله نعوذ بالله من ذلك **در سنن بیهقی** از ابو هریره مرویست قال كان رسول الله صلعم يجهر في الصلوة ببسم الله الرحمن الرحيم قال وروى الجهر عن عمر وابن عباس وابن الزبير یعنی رسول الله صلعم در نماز اجهار بسمله میکرد و همین مرویست از عمر و ابن عباس و ابن الزبیر **و در کبیر** گفتند ان عليا كان مذهبه الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوة یعنی مذهب علی اجهار بسم الله در همه نمازها بود **و در کبیر** گفتند واما علي ابن ابیطالب كان يجهر بالتسمية فقد ثبت بالتواتر ومن اقتدى في دينه بعلي ابن ابيطالب فقد اهتدى والدليل عليه قوله اللهم ادر الحق مع علي حيث دار یعنی حضرت علی اجهار بسمله میکرد و ثبوت آن بتواتر است و هر که اقتدا در دین بعلی کند بتحقیق هدایت یافت و دلیل بر آن قول صلعم است بار خدایا دائر کن حق را با علی هر طرف که علی دور کند **در کبیر** بعد کلامی گفته السابع ان الدلائل العقلية موافقة لنا وعمل علي بن ابيطالب معنا ومن اتخذ عليا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه ونفسه یعنی او اعتقاد موافق مذهب ماست و عمل علی و هر که علی را امام دین خود بگیرد و بتحقیق متمسک شد بریسمان مضبوط و محکم که ترس قطع و خوف ضلالت ندارد **اقول** ای رازی مخر چرا علی را نیز در امامت هم امام اول نمیدانی و انجا هم حق با او ست والحمد لله اگرچه

نزد ما اذی انفس متروك الروایه

بحث طول کشید لکن درین حجة بالغه بر حقیت حقه ناجیه بود لهذا بسط کردم **امثاد لیل** ایضاً پس از جمله آن آیه اقرأ باسم ربك است زیرا که جایز نیست که باء در باسم زاید باشد چه اصل مقتضی است که هر حرفی از قران فایده داشته باشد پس این حرف هم مفید باشد بثبوت آن تقدیر آیه چنان می شود که اقرأ مفتتحا باسم ربك یعنی بخوان قران را درحالیکه ابتدا کننده در آن باسم الله باشی و اسم الله بسمله است و ظاهر اقرأ خطاب بصیغه امر است خطاب امر نزد اصولیین واجب است و وجوب خواندن بسمله در غیر نماز و جیب تلاوت غیر واجب ثابت نیست پس ثبوت وجوب بسمله مخصوص بتلاوت واجب است والحمد لله **ایراد تبعه** حنفیه و مالکیه با اختلاف دلائل طرفین که چرا جایز نباشد جمع بین القولین بآنکه تحریر بسمله واجب و تقریر آن واجب نباشد و جمع بین الادله افضل از طرح احد الطرفین است باثبوت انکه انس از جمله صحابه بود **جواب** رازی **و** نظام الدین نیشاپوری بچند وجه است **اول** خود انس در روایات مضطرب است چه ابوقلابه از انس روایت کرده که او گفت بدرستیکه حضرت رسول ص و ابوبکر و عمر جهر در بسمله میکردند و بار دیگر از وی پرسیدند از جهر و سر و ترک بسم الله انس گفت لا ادری هذه المسئلة یعنی نمیدانم این مسئله را اگر خود راوی در مسئله تردد کند غیر او چه گونه براو در آن مسئله اعتماد کند **دوم** هرگاه اضطراب انس در روایات ثابت گردید واجب است رجوع ببراهین عقلیه و دلایل نقلیه آن در اینجا از قران و سنت بتواتر رسید داین ترکه امر معلوم و اخذ امر موهوم خصوص وقتیکه خود راوی مضطرب باشد اقبح قبایح است وههنا التهمة اخرى وهي ان عليا كان يبالغ في الجهر بالتسمية فلما كان زمن بني امية بالغوا في المنع من الجهر سعيا في ابطال آثار علي فلعل انسا خاف منهم فلهذا اضطرب اقواله یعنی انس را در اینجا تهمتی دیگر است که علی مبالغه در جهر بسمله میفرمود و در زمان خود بنی امیه مبالغه در منع اجهار بسمله برای ابطال آثار علی میکردند شاید انس از ایشان ترسیده اضطراب در اقوال خود ظاهر کرده یعنی بلحاظ بنی امیه احادیث عدم اجهار بسمله وضع کرده باشد **تذکیر و تنبیه** در اینجا حفظ کن که دو سید علماء عامه شهادت دادند که بنی امیه مبالغه در ابطال آثار علی از روی عداوت میکردند و دعاء خم غدیر فراموش نکنی اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و حدیث معاند علی منافق **سیوم** در کبیر گفته ان من المعلوم بالضرورة ان النبي كان يقدم الاكابر على الاصاغر والعلماء على غير العلماء والاشراف على الاعراب ولا شك ان عليا وابن عباس وابن عمر كانوا اعلى حالا في العلم والشرف والقرب وعلو الدرجة من انس وابن المغفل والغالب على الظن ان عليا وابن عباس وابن عمر كانوا يقفون بالقرب من رسول الله وكان انس وابن المغفل يقفان بالبعد منه یعنی معلوم بالضرورة است که پیغمبر مقدم میکرد اکابر را بر اصاغر و علما را بر غیر علما و اشراف را بر اعراب و شکی نیست در آنکه علی و ابن عباس و ابن عمر اعلی حال بودند در علم و شرف قرب و علو درجه از انس و ابن المغفل و غالب بر ظن است که علی و ابن عباس و ابن عمر بقرب رسول می ایستادند انس و ابن المغفل بعید از وقیام میکردند پس ثبوت این روایات اولی و اباعد و ضعفا و جهول را چگونه ترجیح بر روایات ایشان باشد خصوص بر روایات علی ع با وجود آنکه دوست و دشمن متفق است بر آنکه حق با علی همیشه است **اقول** در اینجا فخر الدین باز اقربیت و اعلی منزلت علی بر اکابر صحابه ذکر کرد تعلم ذالانفس **اشکال** اگر بسمله آیه و داخل حمد باشد پس تکرار الرحمن الرحیم و منحل ترتیب لازم می آید این مخالف فصاحت است والا اشکال نیست **جواب** جماعتی قایل است که بسم الله اول بعد فصل پس آیه الحمد

ایراد یهود و نصاری در بسم الله

نازل شد و اگر اثبات شود که از بسمله تا آخر دفعة نازل شده پس مراد از رحمانیت و رحیمیت اول در دنیا و از آیه سیوم رحیمیت آخرت است چنانچه وارد شده یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما سوید آنکه دیگر محتمل است که آیه سیوم تاکید آیه اول باشد چنانچه زید زید اسد اسد میگویند و آلاء و تکرار فبای آلاء ربکما تکذبان جواب شما جواب ما است **ایراد نصاری** در بسمله و در سوره الحمد و سوره معوذتین در خود مسلمانان دو قول است نزد بعضی قران است **و** نزد بعضی قران نیست لهذا بسمله را نمیخوانند و ابن مسعود صحابی جلیل در مصحف خود این سه سوره را داخل نمیکرد **جواب اجمالی** منزل بودن بسمله و این سه سوره من الله اجماع امت است خلافی نیست بل خلاف در آنست که بسمله جزء سوره و سوره سه گانه داخل قران اند یا چون صحایف منفرده دیگر اند و خود ابن مسعود این سوره ها خصوص الحمد را در نماز پنجگانه با پیغمبر و بعد او در مدت العمر میخواند چه بغیر خواندن سوره الحمد بالاجماع نماز نیست پس ابن مسعود چگونه انکار از قران مینمود انست و آنچه مخالف ضروری است بالضرورت باطل است **بلی** آنچه در سیر به ثبوت رسیده این است که ابن مسعود وغیره از صحابه آیتی یا سورتی را در مصاحف بلا امر نبوی یا بلا اذن او مشافهة داخل نمیکردند **اما** ابن مسعود را اتفاق این امر نیفتاد و لهذا بعد نبوی در ثبت آن در مصحف خود جرات نمیکرد و آنکه باذن و مامور بالمشافهه شده بودند آنها ثبت و ضبط در مصاحف کرده بودند این غایت دیانت صحابی در صیانت کلام الهی باشد نه مانند عیسویان که ایشان سال بسال تهذیب اناجیل اربعه و ترمیم آن میکنند **ایراد یهود و نصاری** نزد مسلمانان قران کل و جزء معجزه از فرط فصاحت و بلاغت است لهذا آوردن مثل آن ممتنع میدانند و حالانکه خود علماء ایشان کتابی و رساله تالیف نکردند مگر آنکه در آن اول بسمله را تصنیف و تالیف کردند قطع نظر از انکه هر یکی را از ایشان بسمله بر زبان جاری است پس این کرورها بسم الله لامحاله مثل است ثبوت این معارضه و اتیان مثل ثابت و تحدی باطل شد **جواب اجمالی** بر دو وجه است **اول** در فن بدیع بیان شده که مثل مشروط است بانکه متحد الوصف مختلف الماهیة از ممثل به باشد و در اینجا ممثل و ممثل به متحد الوصف و الماهیت عینا است پس مثلیت باطل شد پس شکی نیست که این حکایت محکی ربانی است **دوم** مراة تلاوت و تجهیز بسمله الی یوم القیامة ماموریت است بموجب **کل** امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو ابتر پس همه بسملها بالضرورة نقل اصل حروف مرکبه سبحانی اند نه مثل چه **در صحاح** و **قاموس** گفته النقل التحویل صاحب صراح گفته نقل بمعنی از جائی بجائی بردن باشد پس نقل حقیقة باشد چون بردن شئی عینا از جائی بجائی دیگر یا حکما باشد چون نقل نقوش حرف بجائی دیگر چنانچه میگویند نقل کتاب کردم یعنی نقش حروفش را بر داشتم و اینجا مراد نقل حکمی است **و اما** مثل پس معنی اصطلاحی او مبین شد و در لغت بمعنا نبار و شبیه و نظیر باشد و نقل اصل مثل نیست و تو هنوز تمیز در نقل و مثل نکردی سوال پوچ و باطل است **سیوم** این همه بسملها اصل است یا اصل نیست اگر اصل نباشد لازم می آید که منقول الیه مصنف مرکب ترتیب جدید شد این ضروری البطلان است زیرا که تصنیف جدید بالضرورة نیست و اگر منقول الیه اصل منقول عنه باشد پس مطلوب حاصل است یعنی همه این بسملها قول محکی و نقل اصل مرکبه سبحانی است و الحمد لله مزعوم باطل شد **بحث پنجم** در اشتقاق اسم دو قول است **نزد بصریین** مشتق از سمو است اصل سمو بمعنی رفعت باشد چه برای مسمی اسم رفعت شعور باشد

بیان اسماء الله حادث اند

و نزد کوفیین مشتق از وسم و سمه باشد بمعنی نشان در حیوان که بسبب آن شناخته می شود از غیر خود بنابر آن اسم علامت ممیزه باشد **و متکلمین** خلاف کردند که اسم غیر مسمی است یا عین مسمی اول مختار عدلیه مع جماعتی از فرقات مختلفه بعقل و نقل **اما عقل** پس بدانکه اسم حادث است زیرا که از حروف متعدده مختلفه که تقدم و تاخر در حال تلفظ مرکب و موتلف باصوات منقطعه غیر قاره بالضرورت می باشد پس هر که متصف بچنین اوصاف باشد حدوث آن ضروری است **ایضا** باختلاف السنه و امم و اعصار لغت نیز مختلف می شود گاهی متعدد و گاهی متحد می باشد و تبدل و تغیر و تعدد و علامت امکان و حدوث است ببطلان این عین مسمی بودن اسم باطل شد **اما نقل** پس از قرآن بجای خود می آید **و اما حدیث** پس از جمله حدیث مروی در کافی در احتجاج آنست که اسم غیر مسمی است و هر که عبادت با اسم کرد عبادت هیچ کس نکرد و اگر عبادة با اسم و مسمی کرد عبادت بدو کرد شرک کرد و اگر عبادت بمسمی کرد عبادت بحق کرد ای هشام خبز یعنی نان اسم ماکول و ماء یعنی آب اسم مشروب است یعنی اگر اسم یعنی حروفش را چون **خ ب ز** را بخورد ماکول را نخورد و لهذا شکم سیر نمی شود و اگر اسم ماء را خورد عطش تشنگی آن رفع نمی شود **اما قول ثانی** مختار اشعریه است پس ایشان منقسم بدو قسم شدند و فرقه از ایشان اسم را ذات شیٔ و عین او مراد میگیرند بدلیل **قوله تعالی سبح اسم ربك** و آیه **تبارك اسم ربك** **بیضاوی** در رد اهل ملل خود گفته که مزعوم شان مشتهر گشته **و مراد** ازین آیات عینیت اسم نمی تواند شد بل مراد از آنها تنزیه و تطهیر و تقدیس اسماء تعالی از تخبیث و تلویث و تنجیس واجب است چنانچه توحید و تمجید و تسبیح و تنزیه ذات باری از تشریک و تشبیه و تجسیم و لوازم آن واجب است چه اسم از ذات و صفت از موصوف غیر میباشد ذات حقیقت شیٔ میباشد و فرقی میان حقیقت و ماهیت نیست الا عموم و خصوص پس آنچه در قوت عاقله متصور و حاصل لا مع الغیر میشود او ذات و آن غیر اسم یا صفت میباشد پس قول اشعری ضروری البطلان است **ابو الحسن اشعری** بعد از اعتقاد بآن بسبب فضایح فرار از آن نموده برای مفر خود گفته اسم نفس مسمی یا غیر مسمی یا نه مسمی و نه غیر مسمی باشد خبط کرده خبطا و از خود کلامش ظاهر و بطلانش بدلیل سابق لایح گردید زیاده برین از فن کلام در باب **بحث ششم** بدانکه کل اسماء ذاتی اند یا اعتباری **اما ذاتی** آنست که بلحاظ ذات موضوع باشد تا دلالت بر عین ذات کند مثلا حمره و صفره دلالت بر سرخی و بر زردی میکند **نزد حکما و متکلمین** ثابت شده که در اسماء عربیة بغیر لفظ الله اسم ذات اسمی دیگر معلوم نمی شود لهذا این اسم مبارک را تعبیر بلفظ جلاله و باسم اعلی و باسم اکبر و باسم متعال کرده لهذا در کلمه طیبه و در تکبیرة الاحرام و در تشهد و در یمین مقرر کردند و اقعا اسم ذات اسم اعظم باشد نه اسم صفاتی اگرچه در بعض احادیث وارد شده که در اسماء دیگر اسم اعظم است اگر در آنها اسم ذاتی نباشد و بیان آنها در محل خود انشاء الله تعالی می آید **و در نزد متکلمین** دلیل دیگر آنکه لفظ الله را با موصوف می باشد چنانچه الله اله واحد احد صمد گفته می شود و واحد اله میگویند چنانچه شیخ الاسلام میگویند **نظام الدین** نیشاپوری در تفسیر خود نقل کرده در فارسی اسم ذات لفظ خدای هست و آن در اصل خود آی بود و باعتبار از منه پس بکثرت استعمال بر لفظ خدای باقی مانده چنانچه باغ واد را بغداد کردند **و معنی** خدا الله و معنی الله خدا مقرر شده

بیان انواع اسماء الله و اشتقاق آنها

ذات واجبیکه جامع جمیع صفات کمالیه و جلالیه الهیه مستحق عبادت فی الواقع باشد **اما** در اشتقاق لفظ الله اهل اشتقاق و متکلمین را دو قول است **مختار** خلیل نحوی و زجاج و سیبویه و محمد بن الحسن و الحسین بن الفضل و رازی و فیشاپوری و جماعتی از اصحاب آنست که مشتق نیست **و** رازی گفته همین قول مختار اکثر اصولیین و فقهاست زیرا که در مشتق مفهوم و مشتق منه مناسبت و اشتراک لازم می آید و بسبب آن توحید کامل حاصل نمی شود لهذا در کلمه طیبه و در تشهد کلمه لا اله الا الله مقرر شد **اما اصل** الله اله چون الناس اصلش الاناس بود **و قایلین** در مشتق منه خلاف کرده **نزد** بعضی **از اله** بفتح لام الهة و الوهة و الوهیة بمعنی عبادت باشد چه الله بنا براین معبود بحق باشد **نزد بعضی** از اله بکسر لام بمعنی تحیر باشد چه عقل از معرفت ذات مقدسه تعالی بل از معرفة صفات و اسما قاصر است **و نزد** بعضی از الهت الی فلان بمعنی سکنت باشد چه ارواح عقلا و قلوب علما بمعرفت و ذکر او مطمئن و ساکن میباشند **و نزد** بعضی از اله بمعنی اجار و آلهه بمعنی اعاذه حین فزع الیه یعنی پناه دادن باشد چه جمیع خلایق عند الحوایج و الشدائد رجوع باو کرده حاجت ایشان را بر می آرد و از شدائد ایشان را پناه و نجات میدهد **و نزد** بعضی از لاه یلیه لیها و لاها بمعنی احتجب و ارتفع باشد چه ذات مقدس تعالی مرتفع از وصول عقول و امکان خیول و محجوب از ادراک ابصار و احاطه انظار و وجوه دیگر وارد بلحاظ اختصار ضبط نکردم **اما اسما** باعتبار اطلاق آنها بر تعالی بصورت اضافت باشد و اضافه **یا ثبوتی باشد** چون عالم و قادر و خالق و رازق و محیی و ممیت و امثال آنها **یا سلبی باشد** چون واحد و احد و فرد و وتر و مانند آنها **یا ثبوتی و سلبی** هر دو باشد چون حی و تفصیل آن در فن کلام بیاید **تنبیه** آیا صفات الهی توقیفی من الله اند یا مجعول البشری اند و در آن دو قول است مختار اکثر فرق اسلامیه توقیف نیست مگر بعض آنها چون مرید و مدرک و سمیع و بصیر و متکلم و غیر آنها و همین مختار بعض جمهور اصحاب ما است **اما اسماء تعالی** اعلامی اند یا نه در آن دو قول است مختار اکثر توقیف است زیرا که وضع اسمی از جانب یا بر خدا سوء ادب است دیگر وضع اسم شایع می شود باطلاع بر ماهیت و کیفیت ذات و ذات باری را جز خودش کسی نمیداند و اگر انبیا را اعلام و الهام باسما تعالی من الله نمیشد اگر ملک و جن و انس مجتمع می شدند مجال وضع اسمی نداشتند همین مختار لسان الحکماء و المتکلمین **نصیر الملة و الدین** در فصول **و** میر عبد الوهاب **و** علامه خفری در شروح آن **و** مختار علامه در تهذیب الاصول **و** مختار غزالی در شرح رساله اسماء الله است **اما** قائلین خلاف کردند در آنکه آیا اسمیکه مشتمل کمال یا جلال تعالی باشد اطلاق آن بر او تعالی جایز است یا نه بعضی میگویند جایز نیست مبادا بوجهی مناسب حالش نباشد الا باذن صاحب شریعت این مختار شیخ مقداد در شرح فصول است **بحث هفتم** حمد و مدح و شکر و اصل بمعنی ثنا جمیل منعم باشد **و** در اصطلاح عبارت است از فعلیکه مشعر باجلال و تعظیم منعم بسبب انعام او باشد و حمد و مدح تعلق بلسان و شکر تعلق بهمه جوارح دارد پس نقیض حمد ذم و نقیض مدح هجا و نقیض شکر کفران است و حمد و شکر مقابل نعمت واجبست و آن مطابق واقع بحال منعم نمی شود مگر بسبق معرفت و بر چیزیکه حصول واجب منحصر باشد آنهم واجبست پس معرفت خدا که منعم حقیقی باشد واجب و شکر نیز واجبست **و** جماعتی از مفسرین میگویند لهذا خدا تعریف خود بلفظ بسمله نمود بعد آن ذکر الحمد لله فرمود تا تکلیف لایطاق بمکلف لازم نیاید **اشکال** خدا بخود حمد کرد یا اعلام بمکلف و بیان تکلیف حمد فرمود اگر اول باشد لازم می آید که در حال واحد خود حامد و محمود باشد

صح المجمع

بیان دقایق رب العالمین والرحمن الرحیم

واگر ثانی باشد پس بصورت مکافات است یا نه اگر مکافات است حاجت تعم بحمد لازم می آید و حالانکه او غنی است حاجتی ندارد و اگر با مکافات نباشد عبث تعم لازم می آید و او منزه و عدلیه عابث نیست **جواب** بدو وجه هست **اول** اگر ما بگوییم که خدا خود را خود حمد کرده اتحاد حامد و محمود له لازم می آید چه کل عالم امکانی اگر مجتمعا مقابل نعمت واحده او را حمد میکنند بالیقین ایشان حمد نعمت واحده نمیتوانند کرد چونکه خود را وصف برحمانیت و رحیمیت کرده لهذا از جانب ایشان وکالة حمد خود کرده و در موکل و وکیل مغایرة لازم است **وحسبنا الله ونعم الوکیل** شاهد این مرام **دوم** حمد خدا بجهت حاجت و عبث او لازم می آید زیرا که او مکلفین را برای جلب نفع ایشان بصورت اعلام و تعلیم فرموده تا بصورت استحقاق عوضش بیابند **بحث هشتم** مراد از رب العالمین خالق و پرورنده خلایق و منتظم ایشان من جمیع الوجوه است چه شئی را از عدم بلا ماده و لا مده بوجود آوردن بعد آن در آنها حیوة آفریدن و بعد آن نظم حال ایشان کردن از اعاظم اوصاف کامله حمیده موجد است لهذا باین لفظ خود را وصف کرده تا خلایق را اشتباه ربوبیت روی ندهد و بدانند که باین سبب او تعم مستحق حمد ایشان هست و بر آن غیر او قادر نیست **تنبیه** عالمین جمع عالم بفتح لام معلوم است چه جمیع انچه سوای خدا باشد او معلوم الهی است بنا بر ان ماخوذ از علم است و اما جمع آن بواو و نون یا بیا و نون برای تغلیب و تعظیم اشرف موجودات است که ذوی العقول باشند و ایشان ملک و انس و جن و شیاطین اند همین مشهور بین المفسرین و المتکلمین و الاصولیین است **و در مجمع البیان** نقل فرموده عالمین جمع عالم بفتح است و خود عالم جمعیت واحد ندارد بر واحد و جمع اطلاق می شود چون لفظ نفر بمعنی علامت و نشانه باشد چه این عالم موجودات من حیث الانفراد و الاجتماع اثر جلی و دلیل و نشانه و علامت بر صانع تعالی ست زیرا که شئی خود بخود پیدا شدن از اعاظم ممتنعات است برای آنکه خود شئی معدوم محض است و معدوم چگونه موثر باشد و اجتماع ضدین در حال واحد در محل واحد محال و باطل است **و نزد جماعتی** از مفسرین عالم اسم هر صنفی از اصناف خلایق است و اهل اشیاء هر قرن و زمان را از هر صنف عالم می نامند پس بهمین اعتبار عالم را جمع بعالمین فرموده این مختار ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و غیر ایشان است **بحث نهم** الرحمن الرحیم در اصل فعلان و فعیل چون ندمان و ندیم مشتق از رحمت بمعنی نعمت یا رقت باشد اما صیغه اول بمعنی مبالغه مخصوص بخدا چنانچه لفظ الله خاصه او ست لهذا وصف بآن غیر الله را جایز نیست و مؤید آن **قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن** رحمن را معادل و مقابل اسم خاصه خود نهاد **و در اصطلاح** رحمن عبارتست از شخصیکه نعمت دهنده باشد بنحویکه صدور جنس آن نعمات از غیر او تعالی متصور و ممکن نباشد و رحیم عبارت است از منعمیکه مثل جنس آن از غیر او تعم ممکن باشد پس مراد باول خاصه اصول نعم بعامه خلایق باشد چون ایجاد ایشان از عدم و احیاء و ارزاق و اکمال آن مع دیگر خلایق و بنده آن مومن باشد یا کافر یا بار یا فاجر **اما** رحیم مراد با آن نعمات عامه بخاصه خلق باشد چون مومن پس در دنیا چون توفیق عبادة و اجابت توبه بعد المعصیة و عفو او در آخرت و ادخال جنت و امثال آن باشد چنانچه مرویست **الرحمن برحمة واحدة والرحیم** بمائة رحمة یعنی خدا رحمن برحمة واحده و رحیم بصد رحمة است و در مرویات فریقین است که خدا را صد رحمت است یکجزو از صد جزو آن در دنیا مابین خلق تقسیم کرد که بسبب آن اینقدر تعطف و ترحم است و نود و نه جزو رحمت را مخصوص خود برای یوم القیامت ذخیره نهاده **دازی** روایت کرده که ابراهیم

ادهم گفت که زاغی آمد از پیش روی من از من نانی را ربود من تعاقب او کردم دیدم خارج بلد بر تلهٔ خاکی مغلولی افتاده
آن نان را باو انداخت او خورد من تعجب از این مهربانی خدا کردم **اشکال** اگر رحمن صیغه مبالغه باشد مقام ذکر آن
بعد رحیم بود چه اول ادنی میباشد بعد اعلی **جواب** در مجمع فرموده که رحمن بمنزلهٔ اسم علم است موصوف بآن غیر الله
نمیشود و رحیم اسم علم نیست لهذا تقدیم رحمان بر رحیم واقع شد **دیگر** رحمان در دنیا بعامهٔ خلق از نیک و بد و رحیم بخاصهٔ
خلق در آخرت است پس تقدمیت رحمان بلحاظ تقدم مکان و زمان و خلق و تعمیم رحمت باشد **ایراد مجسمه**
رحمان و رحیم وصف رقیق القلب است پس جسمیت خدا ثابت گردید اگرچه کیفیت جسمیت او تعرها معلوم نباشد و اگر
بغیر آن مراد گرفته می شود تغیر موضوعیت لازم می آید و ترک ظاهر قران جایز نیست چه ظاهرش حجت است **جواب**
شیخ بن انکه در مجمع البیان بیان فرموده که رحمان مشتق از رحمت بمعنی نعمت باشد پس بثبوت آن ثابت گردید که خدا
منعم خلق است نه رقیق القلب چه تجسم باری حدوث او تعرها لازم می آید و وجوب تعرها و نفی جسمیت او در فن کلام مبرهن شده
و اگر صحیح شود که رحمت بمعنی رقت باشد پس ببطلان جسمیت تعرها ثابت گردید که او عطوف و رؤف بمعنی بخشاینده است
چنانچه تعطف هم در معنی لغوی آمده پس تغیر موضوعی لازم نیاید بحمد الله **اما جواب** تغیر موضوعی آنکه هرگاه استعمال
ظاهر قران و موضوعیت آن بمخالفت برهان عقل و محکمات نقل ممتنع باشد تاویل آن مطابق برهان و محکم منزل او حجت است
و متشابه من حیث انه متشابه حجت قاطع نمیتواند شد چنانچه این بحث در ذیل آیه فیه محکمات و اخر متشابهات
می آید و در **اصول فقه** مقرر شده که اگر لفظ مشترک فی الموضوع و الاصطلاح باشد واجب است حمل آن
بر عرف شرع چنانچه لفظ صلوة بمعنی دعا و در شرع بر افعال معهوده و شرعیه طهارة بر وضوء و غسل و تیمم و حج بر مناسک
ملیه محمول شده چه معنی موضوعی آن در اینجا اصلا مطلوب نیست **ایراد وعیدیه** رحیمیت منافی عدلست
و اجتماع آنها بجهة منافات ممتنع است و عدل از اعاظم اصولست مخالفت آن اقبح قبایح است بر تعالی روا نیست
پس تاویل رحمانیت واجب است **جواب عدلیه عفویه** آنکه مراد از رحم را منافی عدل شاید رحما باشد لغیت
چه عدل موضوعا بمعنی وضع شئ بحسب حال بجای خودش باشد و ضدش ظلم و جور باشد و در اصطلاح متکلمین
تنزیه باری از اخلال واجب و ارتکاب قبیح باشد و رحم در اینجا عبارت است از نعمات عامه و خاصه چنانچه از اشتقاق
واضح است و انعام منافی عدل نیست و اگر بمعنی مغفرت و عطوفت هم گرفته شود چنانچه در صحاح و قاموس آمده باز هم
مقدوح نیست زیرا که گذشتن غنی کریم از حق خود بعد اثبات آن منافات بعدل ندارد پس رحم در اینجا ماول و معتبر
بعفو باشد و عفو بر خدا عقلا و نقلا جایز بل واجب است زیرا که وعده آن بمؤمن داده مخالفت وعده قبیح است بر تعالی
جایز نیست و باستیفاد آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و در آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعا می آید ان شاء الله تعالی
بحث دهم مالک یوم الدین در آن دو قولست **قول اول** مالک بالف و کسر لام فاعل ملک بمعنی
خداوند متصرف قادر این مختار عاصم و کسائی و خلف و یعقوب حضرمی است **اما قول ثانی** ملک بفتح میم
کسر لام باشد بمعنی پادشاه جزا دهنده این مختار دیگر قراء است و مجلسی مرحوم فرموده هر دو جایز اند اکثر روایات بر اول وارد
شاید اول اولی باشد آیا اول ممدوح تر است یا ثانی در اهل معانی دو قولست **نزد فرقه** مالک ارجح است
زیرا که مالک شئی نمی شود مگر آنکه او فی الواقع مالکش من حیث المملوک و الملک میباشد و مالک متصرف در ملک

خود من حیث التملک والمملوک می باشد مانعی در اصل ندارد لهذا خدا خود را مالک الملک مدح فرمود بخلاف ملک که او
متصرف بصورت غلبه می باشد و بصورت تملک نمی باشد و مالک آندرا هم میگویند و ملک آندرا هم نمی گویند **و نزد**
فرقه ثانیه ملک امدح است زیرا که سلطان بجهة غلبه و قهر و رفعت در ملک و اشیا متصرف می شود لهذا مدح خود
بلفظ لمن الملک الیوم فرمود **امّا یوم** مراد از آن زمانیست از ابتدای برآمدن آفتاب تا غروب آن کانه اشاره
است بآنکه مالک زمان دنیا هستم بدلیل رب العالمین همچنین مالک وقت و زمان آخرت و عاقبت هستم تا خلق در خوف و رجا
باشند **امّا در معنی دین** اهل بیان را اختلاف هست **نزد** بعضی دین بمعنی جزا است چنانچه میگویند کما تدین
تدان پس بنا بر آن یوم الدین یوم الجزا است **و نزد** بعضی دین بمعنی حساب است بنا بر آن یوم الدین
یوم الحساب باشد این مروی از حضرت باقر علیه السلام و ابن عباس است **و نزد** بعضی دین بمعنی طاعت باشد
بنا بر آن یوم الدین یوم الطاعت باشد **و نزد** بعضی دین بمعنی قهر و استعلا باشد بنا بر آن یوم الدین یوم اظهار
الهیبت و غلبه و قهر بر عاصیان و کفار و متمردان باشد **و نزد** بعضی دین بمعنی عدل و انصاف باشد بنا بر آن در
یوم الدین خدا میان خلق حکم بعدل و انصاف میکند تا قطع اعذار سازد **و محمد بن کعب** گفته مراد از آن روزیست
که در آن روز نفع نمیرساند مگر دین حق **اشکال** چرا خدا خود را بالاختصاص مالک و متصرف امور آخرت یا به
پادشاهی یوم القیمه مدح و وصف فرموده حالانکه نسبت او بهر دو عالم متساویست **جواب** بدو وجه است
اوّل خدا دنیا را دار التکلیف والابتلاء قرار داده **پس** در دار التکلیف اگر در عامه امور خلایق بلا واسطه حکم
سیف مسلول محاربه معرفة الله ضروری می شد بر معرفت ضروری ثواب عقاب مرتب نمی شود و در آخرت اگرچه معرفت
ضروری می شود فایده نمی بخشد لهذا یوم الدین را مخصوص گردانید این مختار بعض متکلمین است **دوّم** آنکه
موالی بر مملوکات خود و سلاطین در املاک و خلق در دنیا بالجمله تصرف و تسلطی از نوع مالکیت باری در دنیا مشتبه
و بعض مساوی با اکثر موالی دنیوی می شد غایت آن احد الملوک یا ملک الملوک مزعوم و محسوب در جمله می شد و
بمالک یوم الدین ثابت گردید که مالک کافه سلاطین و کافه موالی و ممالیک خدا باشد تا معتقدین ایشان بدانند
که ایشان هم فی الواقع بندگان محتاج بمالک الملوک و مملوک او اند حکم و ملک مخصوص باو تعالی ست نه بغیر او این
مختار جمهور مفسرین است **تبصره** در الحمد لله جناب باری تجرد و استحقاق عبادت برای خود در رب العالمین
امکانیت خلق و مبداء ایشان و در رحمانیت عفو خود و در یوم الدین بتعریض معاد ایشان اثبات کرد تا مکلف بعد تصور
در خوف و رجا باشد **بحث یازدهم** ایاک نعبد و ایاک نستعین در اصل عبادت ذلت بصورت خضوع
بمعنی خشوع و انکسار و تواضع باشد و در اصطلاح عبارت است عن الفعل الذی یؤتی بغرض تعظیم المنعم
واجلاله لکونه مستحقا به یعنی عبادت فعلیست از منعم علیه برای منعم بغرض تعظیم و اجلال او بصورت استحقاق
و این ماخوذ هست از قول ایشان طریق معبد بکثرة الوطی یعنی راهی ذلیل شده بکثرت رفتار این اصح و انسب
بقواعد کلامیه اصولیه است **و در مجمع البحرین** فرموده العبادة بحسب الاصطلاح هی المواظبة علی
فعل المأمور به یعنی عبادت در اینجا عبارتست از مواظبت بر فعل مأمور به **و بعض** فقها گفتند عبارت از
اتیان فعل مطلوب عنه است **و نزد** جمعی عبادت طاعت الهی است این صحیح نیست بل فاسد است

٥١

انواع عبادة بدنی و روحی عقلی و نقلی مع ایراد

چه طاعت موافقت است گاهی موافق می باشد گاهی نه و اگر این تعریف صحیح شود بغلام طایع و بولد طایع و بزوجه و برعیت طایعه اطلاق عابدین و برآقایان و پدر و شوهر و سلطان معبودین صحیح می شود و حال آنکه در شرع و در عرف عام اصلا ایشانرا عابد و معبود نمیگویند پس آنچه صحیح است اول است **و آنچه اقرب است** اینست که عبادت نوعی از شکر مشتمل بغایت خضوع مع اعلی مراتب تعظیم و اجلال برای منعم باشد چه مستحق این نوع تعظیم منعم نمی شود مگر با صول نعم و آن ایجاد شیئی از عدم و خلق حیوة و انتظام بدن و احوال او و این مختار جمهور اصحاب ما چون **خاتمة المفسرین الشیخ ابو علی الطبرسی** است **تنبیه** محقق نصیر الملة فرموده که عبادت علمی است یا عملی و هر دو عقلی است یا نقلی پس همه این چهار یا تعلق بارواح دارد یا ببدن **اما روحانی** چون تزکیه و تطهیر نفوس از زنگ ظلمت کفر و شرک بتصحیح و تحصیل عقاید صحیحه چون تحصیل معرفت واجب الوجود و توحید و تحمید و تمجید و ما یصح علیه و ما لا یصح علیه و عدل و حکمت او و نبوت انبیاء و امامت ائمه مع شرایط و لوازم ایشان و معاد باشد **اما بدنی** پس او مشتمل تذلل و تواضع باشد چون قیام لیل و صیام نهار و اتیان بمعابد و مشاهد و مواقف برای مناجات معبود و ادای حقوق مالی و عهود و مواثیق بنهج مشروع و امثال آن و ترک منهیات و منفرات عقلیه شرعیه **یا بدنی** مشتمل بدن باشد چون ترغیب و ترهیب بنی نوع خود و حمایت حوزه مبیضه و مشارکات ناس در معاملات و مزارعات و مناکح و انسال و تادیب مجاهده با فرعون شیطانی جنی و انسی و نفس مطابق شرع مقدس است **بهاء الملة** فرموده آدمی را استحضار ربانی همیشه مرعی بوده باشد خصوص در نماز که افضل عبادات و اقرب قربات باشد چنانچه در حدیث اهلبیت عصمت و طهارت وارد است که ما تقرب العبد الی الله افضل بعد المعرفة من الصلوة یعنی قرب حاصل نمیشود بنده را بدرگاه الهی بعد از معرفت اصول دین بعملی که افضل از نماز باشد چه نماز مناجاتی با خدا بلا واسطه باشد و در اخبار رسیده است که الصلوة معراج المؤمنین یعنی نماز معراج مؤمنین است پس اگر در جمیع افعال حضور کلی نداشته باشد البته در وقت گفتن ایاک نعبد لا محاله باشد مبادا بغفلت خطاب ایاک نعبد بشیطان شود زیرا که آن شقی خیلی جد میکند در تحویل قلوب بنی آدم خصوص در نماز زیاده در این خطاب عاذنا الله و المؤمنین مع اجتنبی من ذلک **بلی** عدول از غیاب بخطاب و از آن بتکلم من باب الالتفات در فن بیان بابی منفرد مرتب شده چنانچه در کشاف ذکر نموده **و در مجمع البیان** فرموده که عدول از اسلوبی باسلوبی اوقع بقلوب و موجب اصغاء بسامع میباشد لهذا خداوند از غیاب بخطاب عدول فرمود **و مولانا مجلسی** فرموده چون بسبب استعاذه از شیطان رجیم و استعانت بخداوند رحیم و تذکر بصفات کمالیه رب العالمین و اقرار بیوم الدین نموده بنده را بعد از غایت بعد فی الجملة قربی و بعد از نهایت هجران اندک وصلی بهم رسیده از مقام غیبت گویا بمجلس انس و حضور رسیده بعنوان مخاطب سخن میگوید که ایاک نعبد و ایاک نستعین **ایراد** مراد از استعانت طلب لطف است یا نه اگر مراد لطف باشد پس او نزد عدلیه بر خدا عینا واجب است چه ترک واجب قبیح است بر خدا روا نباشد بر آن لطف حاصل و تحصیل حاصل بالضرورة باطل است و اگر مراد لطف نباشد پس استعانت چه معنی دارد **جواب عدلیه** آنکه در اینجا مراد لطف نیست چه لطف عبارت از تقریب بندگان بطاعت و تبعید ایشان از معصیت است و آن ایشان را حاصل است چه تخییر و تمکین عباد با کمال عقل و اعطاء آلات برای تحصیل

۵۲

اشکال عبادة و اعانة و جواب آن مع معنی توفیق

فعل و نصب دلة و تقویت او و ازالهٔ علت و ارسال رسل و وسایل و بیان تکلیف و ایجاب واجب و ابعاد از معصیت و امثال آن مشهور و معلوم هر کس است **تنبیه** هرگاه این مقرر شد پس مراد از استعانت طلب اعانت زایده بر ایقاع طاعت باشد **و نزد** بعض مراد از آن طلب توفیق بر عبادت و استدامت آن بر آن و بر جمیع خیرات آینده است **اما توفیق** پس او عبارت است از تسهیل فعل مامور به چه بجمیع اسباب و آلات زایده محصله باشد چه بتقویت چه بازالهٔ عوارض مانعه باشد **در مبانی و بیضاوی** فرموده خلاصه آنکه استعانت یا بمعنی طلب اصل اسباب و آلات فعل مقصود چون عطاء ماده و تعقل و تصور و اقتدار و دفع موانع و امثال آن باشد و آن قبل تکلیف در تکلیف شرط است و حصول آن بغیر آنها متصور نیست و این در اینجا مراد نیست **یا** بمعنی طلب زیادتی بر قوت اصلیه باشد چون تسهیل فعل و تیسیر راحله در سفر یا قدرت او بر پیاده روی و وجود رفیق و غیر آن مثلا و همین زیادتی در اینجا مرعی و مطلوب است زیرا که اول بالضرورة ثابت و بثبوت آن فعل لازم است و ثانی لازم نیست پس طلب آن امری جایز و در محل اعانت است **اشکال** عبادت را مقدم بر اعانت ذکر نموده و حال آنکه استعانت قبل الفعل میباشد و در اینجا بر عکس است و سبب تقدم عبادت بر استعانت چیست **جواب** انفا ذکر شد که مراد از اعانت لطف نیست چه لطف قبل العبادة میباشد و مراد در اینجا زیادتی تقویت و توفیق و استدامت آن در همه اعمال خیر در آینده باشد و مؤید آن لفظ نستعین بصیغهٔ مضارع که مستلزم زمانهٔ استقبال باشد است **جواب** دیگر آنکه لفظ ایاک نعبد شامل عملیات و مامورات فعل علیحده است اما ایاک نستعین علی مگر شامل بر ترک منهیات است یعنی بر اتیان عبادات چنانکه لطف یا توفیق داده همچنان اعانت کن بر ترک منهیات که ضد آن بعمل نیاید **و نزد** بعضی و ایاک نستعین حال باشد بمعنی ایاک نعبد مستعینین ترا عبادت می کنیم در حالیکه از تو اعانت میجوییم بر آن **در مجمع** فرموده اگر قائل شویم که عبادت و استعانت دو امر مرتبط اند پس بتقدیم و تاخیر مختلف نمی شوند چنانچه میگویند قضیت حقی فاحسنت الی **و در مبانی** نقل فرموده استعانت بمعنی معونت است پس معونت شامل عبادت مستانفه میباشد نه بعبادت واقعه **و نزد** بعضی استعانت اگر شامل هر دو باشد قدحی نیست چه در عبادت واقعه طلب زیادتی و تقویت قوای و دواعی اصلی میکند برای تسهیل فعل و تیسیر آن و در عبادت آتیه طلب قدرت و طاقت می کند بر دوام آن در زمانهٔ آینده که تجدد قدرت حالا بعد حال و فعلا بعد فعل شامل باشد تا منافی آن طاری نشود و در علایق جایز است چنانچه رب احکم بالحق در قرآن امر وارد است و حالانکه معلوم است که خدا بغیر حق حکم نمیکند ثم الله اعلم **اما سبب** تقدم عبادت بر استعانت نزد **مولینا مجلسی و زمخشری** آنست که عبادت وسیله اعظم الحاجت است بنده و هرگاه تقرب بعبادت حاصل کرد حاجت خود را با آن ضم نمود که محل اجابت است **ایراد عظیم** در ایاک نعبد نون جمع است یا نون واحد بجهت تعظیم و اگر جمع است پس واحد بالضرورة متعدد نیست پس جمع نیست و ادعاء عابد واحد دروغ صریح است و اگر با خود انبیا و ائمه را ضم کرد اینهم غلط است چه ایشان مرده اند و تکلیف بالاجماع عند الموت منقطع می شود و الا در زمان و مکان غیر تکلیف غیر مکلف را تکلیف لازم می آید بطلان آن معلوم است و اگر ملائکه را ضم نمود پس چگونه قطع می شود که در حال صلوة این مصلی ملائکه هم با او نماز میخوانند

ایرادات دقیقه نعبد نستعین وجوابهای آنها مع لطائف دیگر

وحالانکه ایشان جنسی دیگر تکلیفی دیگر دارند واگر بون وحدت هست برای تعظیم عابد اول این ثابت نیست وبعد اثبات
آن مراد از عبادت تذلّل وخضوع عابد است نه تعظیم ونه تکبر او وباتفاق عقلا این علامت رفعت وجلالت هست الا در
جماعت صحیح ومطابق واقع می شود **جواب** بدو وجه **اوّل** در فن کلام مبرهن است که جمیع موجودات منحصر در
واجب وممکن است وانیّت ومنیّت مطلقا مخصوص واجب تعالی هست وعالم امکانی راچه مجال که بمقابل وحضور
واجب تعم بانا ومن سخن بگوید چه دراصل ممکن معدوم ومقهور ومغلوب وذلیل مطلق است لهذا واجب تعالی
ایشان را تادیباً وتعلیماً بیان فرمود که درکلام واجب تعم بچنین مسلک سلوک نمایند تا کلامش هم دال بر تذلل وخشوع
باشد وبوجود خود مغرور ومتهم نشوند خصوص در مقام عبادة پس من حیث الانفراد والاجتماع ممکن را مجال نیست که
بچنین صورت کلام با واجب تعالی کرده باشد الا آنکه از جانب خود اظهار می نماید که معبود ذات واحد فقط وکل ما سوی الله
از عالم امکانی عابد نیست واحد ومؤید آن آیه وان من شیء الا یسبّح بحمده باشد **جواب دوّم** در تبیان البیان
بیان فرموده ایاک نعبد قد قال القاری ضاما به جمیع حواسه وقواه الظاهرة والباطنة لان العبادة
تتعلق بالروح والبدن والحواس والجوارح یعنی قاری ایاک نعبد وایاک نستعین با خود ضم نمود روح وبدن
وحواس وقوای ظاهره وباطنه خود را در ایقاع عبادت خصوص نماز در واقع بروح وبدن وحواس وجوارح تعلق دارد
وبر همه آنها منقسم است وتفصیل این اجمال **از رساله** اثنا عشریه شیخ بهاء الملة والدین در باب خصوص صلوتیه واکثر
افعال صلوة را تقسیم بر روح وجوارح فرموده والحمد لله بنا براین حاجت تاویل نمانده چه این محسن است وبعبیر جماعت
هم صحیح **ایراد** ایاک نعبد وایاک نستعین کلام خدا است پس خطاب این اگر بنده از جانب خدا بخدا کند دور و
مصادره لازم می آید پس در حال واحد اتحاد عابد ومعبود ومتکلم ومخاطب لازم می آید این ضروری البطلان است واگر
بنده از جانب خود بخدا خطاب کند پس آیه ایاک نعبد از قرآن برآید پس باجماع فقهاء نماز باطل است زیراکه تحریف وتبدیل
سورة الحمد لله لازم آید **جواب** اجمالی آنکه ایاک نعبد کلام الله المنزل من الله بندگان را تعلیم شد که قولوا ایاک
نعبد یعنی شما بگوئید که ترا عبادت میکنیم پس لفظ قولوا در اینجا مقدر گردید چنانچه در آیه ذاکسوا رءوسهم عند ربهم
ربنا ابصرنا یعنی یقولون ربنا ابصرنا ودر آیه والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی یقولون
سلام علیکم لفظ یقولون مقدر است وهمین مروی در **تفسیر** امام همام حسن العسکری واز جناب حضرت امیر علیه السلام
ومختار جمهور چون کسائی ورازی ونیشاپوری وغیر ایشان هست **پس** این آیه را کلام الله المنزل جزء سوره حمد دانسته
مع لحاظ معنی موضوعی بخواند و در رسایل منظوره حجة الاسلام **مولنا المعاصر میرزا محمد حسن شیرازی**
ادام الله وجوده است که اگر بقصد خطاب از خود بخواند نمازش باطل است واگر بقصد قرائت بخواند ومعنی آن در نظرش باشد
نیکو است **وشیخنا الاسلام** زین العابدین در ذخیرة المعاد فرموده که قصد در حمد وسوره اداء صلوة باشد
بقصد قرآن نخواند یعنی در آن حال خطاب من ابتداء الی الله می شود ونه بقصد حرف زدن بخدا یعنی در آن وقت کلام
خود شن مشود پس مقصود این است که بقصد جزئیت صلوة حمد وسوره را بخواند نه بقصد دیگر واحضار معانی از امور
تهریه است ضرر ندارد **اشکال فقهاء** در ایاک نعبد انشا کند یا اخبار **جواب** نزد بعضی از مفسرین ماهمه
انشا کنند والا کذب مصلی لازم می آید **نزد** بعضی من حیث التنزول این اخبار ومن حیث التلاوة انشاء است خصوص

در حال نماز **و نزد** متأخرین بعض اصحاب با قصد هیچ یکی نکند بل این آیه را محض تلاوت کلام منزل من الله جزو سوره حمد خصوص در نماز بتوی بدارد و بدانند و قصد انشا و اخبار نکند **بحث دوازدهم** این آیه دلیل است بر آنکه عبادت مخصوص بخدا است پس تشریک در آن اگرچه بصورة غیر مستقله باشد چون ریا یا غیر آن مبطل نماز است اما اگر عبادت بخدا کند بضمیمه آنکه از جهنم خلاص و فایز بجنت می شوم خالی از اشکال نیست چنانچه جناب امیر علیه السلام فرموده که عبادت میکنم ترا بامید جنت و بامید نجات از نار جهنم و الحوط ترک چنین ضمایم است اگرچه مآل فی الواقع ها **اما استعانة** بصورت تولیت در عبادت حرام و ان کان مجمع علیه الصحابست آنا بغیر تولیه پس قول دایر در حرمت و کراهت است اکثر کراهت است **و اما** در غیر عبادة استعانت از غیر الله جایز است یا نه در آن دو وجه اوجه الوجهین بلا ضرورت مطلقا حرام است و مؤید آن حدیثی است مشهور بین الخاصة والعامة که قومی آنحضرت را سؤال کردند که باضامن جنت شو آنحضرت فرمود بشرط ان لا تسئلوا احدا شیئا یعنی باین شرط ضامن بهشت می شوم که شما احدی را سایل الشیء نباشید پس اگر ایشان را تازیانه می افتاد بزمین فرود آمده تازیانه را برمیداشتند و سوار می شدند **اقدس اردبیلی** در ذیل این آیه فرموده ذم سوال از غیر الله معلوم است عقلا و نقلا پس تحریم آن باقی است الا ما اخرجه الدلیل کراهت آن معلوم شود **ابراد** باب جهاد مع دیگر امور آن موضوع بر اجماع و معاونت است حتی پیغمبر با کسی جهاد نکرد تا آنکه معاون نیافت و نزول حدیث نادعلیا مشهور نزد محدثین و مغازی و اهل سیر است **در مدارج النبوة** عبد الحق گفته اصح آنست که حدیث نادعلیا در خیبر نازل شده پس تحریم استعانت عموما چه گونه صحیح میشود **جواب** باب الجهاد و مثال آن بدلیل مستثنی است و هر چه بدلیل خارج شود مقبول و بغیره فلا **در احکام الآیات** فرموده و علی الثانی تدل علیها و علی عدم الاستعانة بغیره تعالی فی شیء من الامور حتی السؤال یعنی این آیه دلالت دارد بر عدم جواز استعانت در عبادت و در غیر آن در شیء از امور حتی سوال بغیر خدا جایز نیست **بحث سیزدهم** اهدنا الصراط المستقیم بیان معونة مطلوبه است یعنی اعانت می طلبیم بر حصول هدایت براه مستقیم و هدایت بمعنی ارشاد و دلالت بر شیء مطابق واقع و بمعنی توفیق و بمعنی جزا و ثواب آمده و انشاء الله تعالی بیانش بتفصیل می آید **و صراط** در اصل سراط بسین مهمله بود جمعی با شد سین را برای مطابقه طا در اطباق بدل بصاد کردند و صراط بصاد مهمله لغت قریش و بسین لغت دیگران است خواندن آن بصاد افضل است چه اکثر قرآن بلغت ایشان نازل شده اگرچه متحد المعنی اند **اما مستقیم** بمعنی راه مستوی برابر است که در آن اعوجاج نباشد **بحث چهاردهم** نزد محققین هدایت مراتب دارد **اول** افاضه قوای و حواس ظاهره و باطنه چون عقل و لوازم آن و سلامتی آنها و ازاله موانع و علل که بحصول آنها بنده متمکن بر تحصیل افعال میشود و در این اعالی و ادانی نبی و صفی و ولی و مؤمن و کافر مشترک است **بلی** زیادتی تقویت قوای متکلمین برای تکمیل ناقصین اگرچه بحسب المراتب ثابت و واجب است لکن در اصل آلات و اسباب قوای همه مساوی اند این را متکلمین لطف ممکن می نامند **دوم** نصب دلایل فارقه بین الحق و الباطل و اثبات براهین و شواهد ممیزه بین الصلاح و الفاساد است و باین طرف اشاره است در آیه و هدیناه النجدین و آیه فهدیناهم فاستحبوا العمی یعنی اسباب حصول و دلایل برا

۵۵

اشکالات اهدنا و تحقیق و اجوبه آنها

حصول آن نصب کردیم ایشان بعد درک آن هیات را اختیار کردند پس بنظر و فکر و تعقل در دلایل وصول بحق میشود **دوم** دین
امر انبیا و ائمه و امم مشترک و در حصول ثمر مختلف اند اینهم داخل در لطف ممکن باشد **سیوم** ارسال رسل و انزال
کتب و تقریر ثواب و عذاب و بیان تکلیف موافق حال ایشان باشد و بهمین مشیر است آیه ان **هذا القرآن یهدی**
للتی هی اقوم این را بعضی در لطف مقرب و بعضی در لطف ممکن درج کردند **بلی** درینجا بالجمله انبیا ممتاز اند
چه مدار خود ایشان بر وحی و کتاب الهی است **چهارم** نزد بعضی کشف اسرار قلوب کما ینبغی و اراءة اشیا
کما هی است چه حصول آن برویای صادقه یا بالهام یا بقذف قلوب باشد چه بوحی باشد و وحی بواسطه جبرئیل
باشد یا بلا واسطه ملکی چون تکلیم الهی با نبی ما بمقام قاب قوسین او ادنی و تکلیم او تعالی بموسی بقوله انی انا الله باشد اول
مشترک در نبی و امام و صلحای امت است و ثانی مخصوص نبی باشد و باین مشیر است آیه اولئک الذین هدی الله
فبهدیهم اقتده و آیه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس همه این انواع و اقسام در هدایت داخل اند و مقام
مقتضی نوعیست زیرا که اشخاص و اوقات مختلف اند **بحث پانزدهم** تاویل اهدنا بچند وجه است **اول**
اهدنا بمعنی دلنا علی طریق الحق و دلالت کن ما را براه حق این مشهور و مختار اکثر است **دوم** اهدنا بمعنی ارشدنا باشد این
مختار ابن عباس و بعض تابعین است **سیوم** اهدنا بمعنی اجزنا و اثبنا طریق الجنة یعنی جزا و ثواب ما طریق جنت
باشد این مختار جماعتیست و مؤید آن این دو وجه بر حقیقت اند آیه یهدیهم ربهم بایمانهم یعنی جزا و ثواب میدهد
ایشان را پروردگار ایشان بسبب ایمان ایشان **چهارم** اهدنا بمعنی وفقنا المرء علی طریق المستقیم یعنی توفیق
رفتار ده ما را براه مستقیم چه بسا احیان بفقدان توفیق امر اسهل اشکل و اصعب می نماید دیده و دانسته ترک آن میکنند
این مختار جماعتی چون ابن جریر است **پنجم** اهدنا بمعنی زدنا چه طلب زیادتی وضاحت و زیادتی تکالیف موجب زیادتی معرفت و
ثواب باشد و مؤید آن والذین اهتدوا زادهم هدی است یعنی آنانکه هدایت یافتند زیاد کرد خدا هدایت ایشان را **اقول**
شاید این قول شامل حال انبیا و اصفیا باشد زیرا که ایشان اکمل خلایق و مکمل ایشان اند **ششم** اهدنا نزد محققین
بمعنی ثبتنا یعنی ثابت بدار ما را براه حق چه انسان را غالبا وساوس شیطانی و خطرات نفسانی طاری شده بهلاکت
و ضلالت میرسانند پس بقا خود بر آن میخواهند این مروی فریقین از خاصه و عامه تخصص آنکه رسول قیصر نزد خلیفتین
آمده سؤال نمود که اگر شما معاشر اسلام قطعا بر هدایت هستید پس طلب آن چه معنی دارد پس از جواب منقطع شده بحضرت امیر رجوع
کردند آنحضرت فرمود که اهدنا بمعنی ثبتنا علیه باشد یعنی تا مدت العمر ما را براه حق باقی بدار و حفظ کن ما را از میلان بغیر آن
اقول محتملست که همه این وجوه بحسب احوال اشخاص مراد باشند چه تفاوت اشخاص معلوم العقلاء است پس
اتحاد لفظ و اشتراک معانی و تعدد آنها باختلاف اشخاص لازم نمی آید **بلی** در حال ضرورة حمل لفظ بر مجاز عند الاصولیین
مجوز و مقرر است اما الاقرب فالاقرب **ایراد جبریه** درین جا هدا و اضلال من الله ثابت شد و الا طلب
آن من الله عبث باشد خصوص اگر وجوب لطف بر خدا باشد و خدا اخلال بواجب نمیکند **جواب** طلب هدایت
من الله بصورت انقطاع باشد چنانچه قل رب احکم بالحق بصورت انقطاع باشد **جواب** دیگر آنکه طلب
هدایت بصورت دعا است بای صورة که باشد و مسئله بصورت دعا چه مدعا حاصل باشد یا نه امری مرغوبست چنانچه
تکرار تسبیح و تمجید و اقرار بتوحید و تهلیل او سبحانه جایز بل بآن مامور هستیم با وجود اعتقاد ما بتنزیه و توحید تعالی و **مجمع**

فرمود که جائز است مراد از آمین تا استمرار تکلیف بتعریض ثواب باشد و ادامهٔ آن بر خدا واجب نیست بل تفضل است پس دعا برای تحصیل تفضل جایز است **ایراد** لفظ اهدنا صیغهٔ امر با لضرورة است و بنده ذلیل را چه مجال که بخداوند متعال بصیغهٔ امر خطاب کند چه در امر معنی استعلا موجود و در فن بیان مقرر شده پس رفعت و تکبر و استعلا آمر حاصل و تذلل بنده مرتفع شده و مطلوب بر عکس است **جواب** در فن اصول و بیان مقرر شده که صیغهٔ خطاب مشترک است میان امر و دعا چون اللهم ربنا انزل علینا و امثال آن و امتیاز امر و دعا باستعلا و تسفل با مرا می شود پس ترو کافه مسلمانان در چنین مواضع صیغهٔ اهدنا بمعنی امر مستعمل نمیشود بل بمعنی دعا و آن در اصل تذلل میباشد لهذا صاحب شریعت آنرا از عمدهٔ عبادات شمرده **و اگر** امر هم مفروض بشود عیب ندارد چه اگر از جانب سائل خطاب بعالی متوجه شود تخطاب نظر بنا بر اصل احوال ایشان محمول به تذلل بصورت انقطاع میشود چنانچه در آیه قل رب زدنی علما و آیه قل رب احکم بالحق محمول بر انقطاع شده ثم الله اعلم **سوال** آیا امر طالب فعل از مخاطب است یا حکم بفعل و نیز نهی منع فعل است یا امر بترک فعل **جواب** در آن دو وجه است فلکل وجه وجهة و انشاء الله تعالی توجیه مع نتایج آن می آید **بحث شانزدهم** الصراط المستقیم در اصل راه وسیع استوار باشد آیا حقیقة است یا مجاز او در آن دو قول است **قائلین** بحقیقة میگویند و آن در آخرت جسریست کشیده بر جهنم که سرش در میدان محشر و انتهایش در دروازهٔ بهشت است هر شخصی از نبی و ولی و غیر ایشان را چاره نیست از عبور بر آن هزار سال سربالا رفتن هزار سال ستوی رفتن هزار سال راه سرازیر آمدن است بعضی چون برق بعضی اسپ بد و بعضی چون پیاده رو و بعضی افتان و خیزان و بعضی بدست و پا از آن میگذرند اکثر در جهنم می افتند این در مستفیضات خاصه و عامه وارد است و جماعتی معتزله منکر چنین و صف اند معلل بانکه رفتار بر چنین راه محال و آن ایلام انبیا و اهل ایمان است بر خدا روا نیست و جواب آن بجای خود می آید انشاء الله تع **قول ثانی** مجاز است باینمعنی که توحید و اعتقاد و دین حق راه موصل من الدنیا الی الله است و گاهی این التعبیر بحبل کرده می شود چنانچه فرموده و اعتصموا بحبل الله باین معنی که صراط مستقیم طریقه مقرره از جانب خدا از دنیا تا بجنت است علی التقدیرین مآل واحد است و مفسرین را در تعیین و تاویل آن چند قول است **اول** صراط مستقیم قرآن و دین محمدی این مختار جمهور منهم محمد بن الحنیفه است **دوم** مراد از آن کتاب الله المجید و فرقان حمید است این مروی از حضرت نبوی ص و جناب علوی ع و ابن مسعود است **سیوم** طریق جنت خاصهٔ این مختار ابن حبیب است **چهارم** طریق حق است **پنجم** اسلام و آن مروی از جابر و در احد روایات ابن مسعود و ابن عباس ع همین قول مقاتل است **ششم** بغوی و صاحب مبانی نقل کردند صراط مستقیم محمد و آل آنحضرت اند این مختار حسن و ابو العالیه است و همین مروی در بسیاری احادیث عامه و خاصه است **اما احادیث بطرق عامه** در تفسیر ثعلبی از بریده در ذیل قول تعالی اهدنا الصراط المستقیم مرویست قال محمد و آله یعنی صراط مستقیم محمد و آل اوست **ایضا** از تفسیر وکیع بن جراح از سفیان ثوری از سدی از اسباط و مجاهد از ابن عباس مرویست در ذیل قول تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال قولوا معاشر العباد ارشدنا الی حب محمد و اهل بیته یعنی بگوئید ای معاشر بندگان ارشاد کن ما را بمحبت محمد و اهلبیت او **در فرائد السمطین** ابراهیم حموینی باسناد خود از ابو جعفر باقر ع روا

۵۷

ادله و احادیث بر آنکه آل محمد صراط مستقیم‌اند

کرد قال و نحن خیرة الله و نحن الطریق الواضح و الصّراط المستقیم الی الله یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود مائیم برگزیدگان خدا و مائیم راه واضح روشن و صراط مستقیم بطرف خدا **در مسند حنبل و در مشکوة** در باب مناقب عشره مبشره مرویست که حضرت رسول خدا صلعم مخاطب بعشره مبشره فرمود ان تؤمروا علیّا و لا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیّا یاخذ کم الطّریق المستقیم یعنی امارت و خلافت و امیری علی را و حال آنکه نمی بینم که او را امام و خلیفه خود می سازید هر آئینه می یابید او را هادی شما و خلق و هدایت یافته بذات خود میگرفت شما را بر طریق مستقیم **در در منثور** از ابن مردویه و بیهقی در شعب ایمان از ابن مسعود روایت کرده قال الصّراط المستقیم ترکنا علیه رسول الله و اله صلعم علی طرفه و الطرف الاخر الجنة یعنی صراط مستقیم که بر آن گذاشت ما را پیغمبر و آل او علی بر طرف آن و بر طرف دوم جنت است **در در منثور** از طبرانی و در کبیر از ابن مسعود روایت کرده الصّراط المستقیم الّذی ترکنا علیه رسول الله و آله صلعم یعنی صراط مستقیم آنست که نهاد ما را بر او **و ایضا** حاکم روایت از ابن عباس کرده الصّراط المستقیم هو رسول الله و اله و صاحباه یعنی صراط مستقیم رسول الله و آل او اند **اقول** این لفظ صاحباه در این حدیث نزد امامیه مخترع است چه در مسانید دیگر نیست **اما احادیث بطرق خاصه** نزد حقیر صحاح و حسان و بعض آنها مستفیضه بیست و چهار اند **در تفسیر علی ابن ابراهیم** از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست قال الصراط المستقیم هو امیر المؤمنین و معرفته یعنی صراط مستقیم امیر المؤمنین و معرفت اوست **در تفسیر عیاشی** باسناد خود از ابو عبدالله روایت کرده اهدنا الصّراط المستقیم یعنی امیر المؤمنین صراط مستقیم حضرت امیر است **در معانی بیان** بصورت مرسل در ذیل آیه اهدنا روایت کرده قال ان الصّراط امیر المؤمنین و زاد فی اخری و معرفته یعنی صراط حضرت امیر علیه السلام و معرفت اوست **ابن بابویه** روایت کرده قال زین العابدین نحن ابواب الله و نحن الصّراط المستقیم یعنی امام زین العباد علیه السلام فرمود مائیم ابواب خدا و مائیم صراط مستقیم **ابن بابویه** روایت از حضرت ابو عبدالله علیه السلام کرده قال الصّراط المستقیم ائمة المؤمنین یعنی آنحضرت فرمود صراط مستقیم امامان مؤمنین اند **در کتاب نهج الایمان** روایت کرده الصّراط المستقیم هو علی ابن ابیطالب فی هذه الآیة یعنی صراط مستقیم علی ابن ابیطالب علیه السلام در این آیه هست **شیخ کلینی** روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود و الصّراط المستقیم هو امیر المؤمنین است **در معانی الاخبار** از حضرت صادق روایت کرده طریق معرفة الله در دنیا امام مفترض الطّاعت است هر که در دنیا بشناسد او را و اقتدا کند او را می گذرد باسانی بر صراط آخرت و آن جسر جهنم است و هر که در دنیا نشناسد او را پایش از صراط آخرت می لغزد و در جهنم می شود **در مجمع البیان** فرموده در ذیل الصّراط المستقیم انه النبی و الائمة القائمون مقامه هو المروی فی اخبارنا یعنی صراط مستقیم بروایات امامیه پیغمبر و ائمه که قایم مقام اند **اقول** منافاتی مابین اخبار نیست چه در حال وجود نبی صراط مستقیم الی الله آنحضرت است و بعد فقدان او صلعم ائمه اثنا عشر که قایم مقام آنحضرت اند یکی بعد دیگر در زمانه خود هادی خلق و طریق موصل الی الله اند پس معرفت و محبت ایشان از لوازم ایمان است اذا ثبت اللازم ثبت الملزوم و الحمد لله تطبیق حاصل است **اما اخبار** عامه و خاصه هم منافی

ایرادات مشکل که آل محمد چگونه صراط مستقیم اند

تفسیر اول که دین اسلام و قرآن باشد نیست چه دین اطلاق نمی شود مگر بر توحید و بر نبوت محمدی و جمیع آنچه پیغمبر از اصول و فروع آورد از جمله آن ثقلین که قرآن و قرین و ثانی او ائمه اثنا عشر باشند پس ثابت شد که معتقدین اسلام بطریقه اهلبیت طهارت موصل الی الله یعنی بصراط مستقیم باشند والحمد لله علی توفیقه و تطبیقه **در مجمع** بهمین طرف اشاره فرموده والاولی حمل الآیة علی العموم حتی یدخل جمیع ذلک فیه لان الصراط المستقیم هو الدین الذی امر الله به من التوحید والعدل و ولایة من اوجب الله طاعته یعنی حمل آیت بر عموم اولیست تا آنکه همه این تفاسیر صراط داخل در آن شوند و آن از دین توحید و عدل و امامت کسانیکه من الله واجب الطاعت اند و در آن داخل الخ **اقول** تعجب از مولانا **اقدس** اردبیلی است بعد نقل قول طبرسی میفرماید که تفسیر ثانی خالی از مسامحه نیست و آن اینست که نبی و امام علیهم السلام را اوی میگویند نه صراط و طریق **جواب** در اصول مقرر شده که اگر استعمال لفظ بر معنی موضوعی **ممتنع** باشد حمل آن واجب بر اقرب مجاز است و اقرب مجاز در اینجا آن است که ایشان علیهم السلام بسبب توقیف جمیع اسباب طریق و ابواب هدایت و بحصول علم آن مثل عین هدایت و صراط و طریق اند لهذا اسم و ما هر شئی را باسم یا بصفت همان شئی یا باسم مضاف الیه می نامند این در کلام عرب و عجم خیلی مستعمل است چون این شخص آتش است یعنی تند مزاج است و قول تعم ذوی عدل ای ذوی عدالت عدل شئی و عادل فاعلش شئی دیگر است پس در اینجا عادل را باسم عین فعلش یاد فرموده و قاصد السبب کثرت تردد و وقوف اطلاق طریق میکنند چون قد ورد الطریق ای البرید در اشعار اعشی آمده **ایراد خوارج** منهم ابن تیمیه آنکه اگر مراد از صراط مستقیم محمد و علی و آل او باشند لازم می آید که نبی و علی میگوید که خدایا مرا خود م بنما این عبث محض است و اگر آتش مراد باشند پس لازم می آید که نبی مطاع میفرماید بار خدایا مرا راه علی و آل او بنما و بر آن باقی بدار این ضروری البطلان است زیرا که باجماع نبی متبوع و آلش تابع او اند و متبوع تابع نمیباشد **جواب** بچند وجه مختصر است **اول** آنحضرت باجماع است رسول بود پس آنحضرت مامور بکلمه طیبه و باذان و بشهادتین در تشهد و صلوة باجماع بود پس بثبوت این ثابت شد که آنحضرت در انجا معتقد و مقر رسالت خود بود اگر در اینجا هم پیغمبر و هر امامی در زمان خود معتقد و مقر خود باشد با آنکه من هادی خلق و صراط الحق ام چه قصور دارد والا جواب کم جواب ما **دوم** اما سیه کثرهم الله باثبات و قطع رسانیدند که امامت ائمه اثنا عشر من الله و از اعاظم ارکان و اصول دین محمدی چون توحید و عدل و نبوت است و همه در دین مدخلیت واحده دارند بل امامت اعم از آن است و اگر ثابت شد که این دین محمدی است پس بر خود پیغمبر واجب و فرض عین است که اول خود آنحضرت بدین و شرع خود معتقد و مقر باشد و بعد آن تکلیف بامت کند و الا لازم می آید که آنحضرت عیاذا بالله معتقد دین خود نباشد و بر بطلان آن اجماع است هست و شامل ذم می شود که اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش می سازید نفسهای خود را **تنبیه** هرگاه نبوت رسید که آن حضرت و جو با معتقد دین و آئین خود بود و مامور هم بادعا آن بموجب قرآن بود که ان هذا صراطی مستقیما یعنی این دین و آئین صراط مستقیم من هست پس اعتقاد و اقرار آن حضرت بامامت علی و آل او و تفضیل مفضول و متبوعیت تابع لازم نمی آید چه مراد آن حضرت در اینجا این هست که بار خدایا مرا بر دین و آئین خودم که تو مقرر کردی ثابت و باقی بدار از جمله آن اعتقاد بحقیقت امامت آل من است **بحث هفتدهم** صراط الذین

معنی نعمت و منعم علیهم آل محمد اند و تبعه ایشان

انعمت علیهم بیان الصراط المستقیم بصورت صفت یا بصورت بدل است **اما نعمت** اعم است و احصای آن ممتنع است چنانچه خود فرموده وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها اما کل آنها خارج از این انواع هشتگانه نیست دنیوی یا اخروی است هر یکی از اینها روحانی است یا جسمانی **اما تفصیل آنها اول** دنیوی موهبی پس او **روحانی** است چون نفخ روح و ضیاء آن بعقل و فکر و فهم و نطق و نحو آن **یا جسمانی** است چون ایجاد بدن و قوای آن و حواس ظاهره و باطنه و ترکیب هیاکل و ترتیب عناصر و لوازم آن چون صحت مزاج و کمال اعضا و امثال آن **دوم** دنیوی کسبی پس او هم **یا روحانی** باشد چون محلّی بودن نفس باخلاق زکیه و ملکات مرضیه و آداب پسندیده **یا جسمانی** باشد چون تزیین بدن بهیات رضیه و حلیه‌های مرضیه **سیوم** اخروی موهبی پس او هم **یا روحانی** باشد چون غفران ذنوب و ستر عیوب بلا توبه **یا جسمانی** باشد چون انهار شیر و عسل در دار منتهی امل **چهارم** اخروی کسبی آن هم **یا روحانی** باشد چون غفران ذنوب و ستر عیوب و ایصال مطلوب بعد توبه **یا جسمانی** باشد چون تلذذات جسمانی که حاصل بطاعات و عبادات الهی شده موجب سعادات ابدیه در دار السلام باشد و در اینجا مراد نعمات اربعه اخرویه است

تنبیه نعمت بکسر نون در لغت بمعنی نیکوئی و مال و سنت و جهان باشد و نزد صاحب مجمع نعمت در اصل بمعنی مبالغت و زیادتی باشد **و** در اصطلاح متکلمین عبارت است از منفعت مفعوله بر صورت احسان بغیر **و نزد** جماعتی عبارت است از منفعت حسنه مفعوله بر جهت احسان بغیر **و نزد** بعضی اعطاء نفع زاید بغیر بصورت ابتدا باشد یا نه

بحث هجدهم در تعیین این نعمت آیا نعمت دنیا است یا نعمت دین مشهور نعمت دین و دنیا است چه نعمت دنیا شامل کفار بل اکثر با ایشان است بعد آن خلاف کردند که عینا کدام است اکثر گفتند نعمت ایمان و دین است **و** جماعتی گفتند این نعمت جنت است **و** بعض محققین فرمودند نعمت دین است و اعظم نعمات دین معرفت و عبادت رب العالمین است **اما** معرفت سه درجه دارد اول و اوسط و انتها **اما اول** درجه او مؤمنین و آن ظنی باشد **اما ثانی** درجه شهدا و علما و صالحین و عقلاء که باستدلال و نظر حاصل کرده باشند **اما ثالث** درجه انبیا و ائمه اصفیا که از لدنه لغو زاید بر آن بصورت علم الیقین و حق الیقین ایشان را حاصل شده لهذا عبادة او کما ینبغی بعمل آورده می شود **و محقق نصیر الملة** متفرد شده که درجات معرفت متفاوت است چون بلا تشبیه نار هر قدر که قریب او می شود حرارت آن زیاده محسوس و معلوم میشود و آنکس که اقرب بنار باشد اثر حرارت زیاده محسوس می شود و وصول بآن محال است زیرا که محرق است پس انبیا اقرب معرفت دارند **اما در منعم علیهم** ایضا خلاف کردند جماعتی گفتند مؤمنین سلف اند **و** جماعتی گفتند مؤمنین این امت اند **و** جماعتی گفتند علما و شهدا و صلحا و اتقیا از همه امم اند و محققین گفتند اصفیا از انبیا و ائمه اند زیرا که نعمت کسبی از معرفت نظری بهر مستدل ممکن الحصول و الوصول است **اما** معرفت لدنی که موجب علم الیقین بل حق الیقین باشد مراد و مطلوب در اینجا ست زیرا که از انبیا و ائمه و ملائکه ابدا با وجود حصول کمال و منتهای معرفت موجب غضب و ضلالت مع وجود عصمت نمی شوند **و** بغوی گفته مراد کسانی اند که بر ایشان منت بتوفیق هدایت نهاده **و** عکرمه گفته آنانکه ثابت و قایم بر ایمان تا موت بودند **و** بعضی میگویند طریقه ملائکه است **و** عبد الرحمن گفته مراد خاصه نبی است

ایرادات بر انعمت علیهم و اجوبه مع دقایق آنها

و بغوی از شهر بن حوشب نقل کرده مراد اهل بیت محمد و اصحاب اواند و همین مختار ابو العالیه است و بغوی از عبد الرحمن بن زید نقل کرده تحقیق در اینجا مراد رسول الله و اهلبیت طاهرین او خاصة اند همین مختار اکثر امامیه است و جماعتی از امامیه فرموده‌اند مراد محمد و اهلبیت طاهرین و شیعیان ایشان اند و مؤید آن آیه و من یطع الله و الرسول

فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی هر که اطاعت خدا و رسول او کند پس ایشان با کسانی اند که نعمت داده خدا ایشان را از پیغمبران و راستگویان و شهیدان و صالحان و ایشان نیکو رفیقانند مجلسی ره فرموده در اکثر احادیث وارد شده مراد از نبیین پیغمبر ما و از صدیقین حضرت امیر علیه السلام و از شهدا حضرات حسنین علیهم السلام و از صالحین ائمه نه گانه از ذریت حسین اند و بر این احادیث عامه و خاصه بسیار اند اما از احادیث در منثور از ابن عباس مرویست فی قوله صراط الذین انعمت علیهم قال النبی و آله و من معه یعنی منعم علیهم پیغمبر و آل او و آنکه با او اند در منثور ابن جریر از ابن عباس روایت کرده در صراط الذین انعمت علیهم قال المؤمنین که منعم علیهم مؤمنین اند در تفسیر اثنا عشریه که از اجله عامه است روایت کرده در ذیل فرقه ناجیه که پیغمبر را پرسیدند طایفه ناجیه کدام است قال النبی علی و شیعته یعنی او علی و شیعه اوست و اما احادیث خاصه لا تعد اند منجمله آن در معانی و مبانی و صافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست قال هم

شیعة علی الذین انعمت علیهم بولایة علی بن ابیطالب لم یغضب علیهم و لم یضلوا یعنی مراد از صراط الذین انعمت علیهم شیعه علی اند که ولایت او بر ایشان انعام کرده و ایشان نه مغضوب و نه ضال اند بحث نوزدهم آیا کافر را نعمتی در دنیا من الله هست یا نه در آن است دو قول است ثانی مختار جبریه است که اصلا کافر نعمتی ندارد بدلیل الذین انعمت علیهم و قول اول مختار عدلیه است که کافر و مؤمن در نعمات دنیا مشترک اند و آن بدیهی است که بعد عدم موجود و بعد وجود حیوة و آلات و اعضا و حواس و اکل و شرب و عقل و امثال آن بسیار از

منعم آن آیات بسیار است بعلم آن کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم و آیه یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و اگر نعمتی و لطفی کافر نمیداشت البته حجت و بر تعالی باقی و ثابت بود و اما در این آیه کافر شامل نیست چه در اینجا بالاتفاق نعمت دینی زاید بر دنیوی از مواهب الهیه است و از آن کافر بسوء اختیار خود محروم مانده ایراد نزد اکثر انعمت علیهم نعمت ایمان مفسر شده پس بنا بر این ثابت شد که ایمان مخلوق خدا و عطیه الهیست بهر کس که خواست داد و کافر اند و لهذا در نماز پنجگانه ایمان را از خدا میطلبد و اگر کسبی از فعل بنده می بود البته امر مطلب آن از لدن تعالی و مدح جماعتی بعطیه خود خدا نمی فرمود جواب این مزعوم مختار جبریه است که کل و جزو کفر و ایمان را من الله میدانند اما مختار عدلیه آن است که مراد از این آیه معرفت زایده موهبیه و عبادات یقینیه که مستفیض بآن جماعتی و خواص خلایق شده بحصول علم الیقین و حق الیقین طرفة العین از طاعت حق غافل نشوند و اگر مراد از این نعمت اسلام و ایمان گرفته می شود عیب ندارد چه در آن وقت بصورت انقطاع دعا میکنند و استعانت بر توفیق و تسهیل تحصیل و ثبات بر آن علی الدوام مانند تا بتین سلف میخواهند چه بسا علما و عقلا را علم شئ حاصل شده بتسویلات شهوانی و وساوس شیطانی در دریای ظلمانی هلاک و غرق

٦١

تفسیر مغضوب وضالین

شده‌اند پس مدح افهام ایمان سلف بجهت افاضه توفیق است یا بجهت آنکه ایمان ایشان از ابتدا تا انتها مشوب بالوث نشده **بحث بیستم** غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بدل از انعمت علیهم باشد بنابران صراط منعم علیهم صراط غیر مغضوب غیر ضال است **و نزد** بعضی صفت مبیّنه است بنابران صراط منعم علیهم صراط طیست غیر مغضوب و غیر ضالین **تبصره** لفظ علیهم را چهار قرآءه است بکسر ها چون علیهم و بضم ها و ضم میم مع اظهار واو چون علیهمُو و بغیر واو یا بضم ها و علیهمی بکسر ها و اظهار یا **بدانکه** اصل غضب شدت و صلابت است و اصل ضلالت هلاکت و ضیاع باشد **و** در فن طب است الغضب تغیر المزاج یحصل عند غلیان دم القلب بشهوة الانتقام یعنی غضب تغیر مزاج و بدن بسبب حصول منافرت و غیر ملایم چون دل بجوش می آید بخواهد انتقام از مغیر و مغضوب علیه و این نسبت بتعالی ممتنع است زیرا که جسم ندارد و این از لوازم بدن است ببطلان لازم ملزوم هم باطل است **تنبیه** قاعده کلیه آنست که تمام اعراض نفسانی چون رحمت **و** فرح **و** سرور **و** رضوان **و** غضب **و** حیاء **و** غیرت و کبر و خدع و تکبر و استهزاء و امثال آن اوایل و غایاتی دارند پس ابتدا آن غضب غلیان خون قلب و انتها و مآل آن ایصال ضرر بمغضوب علیه باشد پس بالنسبة بخدا عبارت از ثانی است یعنی انزال عقاب بمستحق مغضوب علیه باشد و همین از التعبیر بلعنة الله و براءة الله منهم میشود **امّا** حیا و اول آن انکسار و نفس و مآل آن اعراض از فعل و ترک آن باشد **امّا** ضلالت پس مراد در اینجا ذهاب از حق و طغیان آن باشد

بحث بیست و یکم در فرقه مغضوب و ضال خلاف کردند **نزد** اکثر مغضوب یهود و ضال نصاری اند **و** نزد بعضی برعکس است **و** نزد بعضی مغضوب کفار حربی و ضال کتابی اند **و** نزد بعضی مغضوب جمیع انواع کفار و ضال فساق اند **و** نزد بعضی برعکس آن **و** نزد بعضی مغضوب کفار و منافقین و ضال جمله اهل دو ملت باطله اسلامیه اند **و** نزد بعضی مغضوب عصاة در فروع دین و ضال مخالف در اصول دین اند **و** نزد جمعی از محدثین امامیه مغضوب خوارج و نواصب بعداوت اهلبیت رسالت ع و ظالمین و غاصبین حقوق ایشان و قاتلان ایشان ع و ضال اهل شکوک که امامت از اهلبیت محمد ع قرار ندهند و امام زمان خود را نشناسد و موید این احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد اند **علی بن ابراهیم** در تفسیر خود روایت میکند ان المغضوب علیهم النصاب الضالین اهل الشکوک الذین لا یعرفون الامام یعنی مغضوب علیه ناصبیان و ضالین آنانکه در امامت ائمه اهلبیت ع شک دارند و امام زمان خود را از ایشان نمی شناسند **اقول** آیه شامل همه این فرقات و اصناف است زیرا که هر دو لفظ عام اند و تقیید آنها بفرقه دون فرقه ترجیح بلا مرجح و خلاف اصل است چه اصل مقتضی عموم است ثم الله اعلم **بحث بیست و دوّم** در این دلیل است بر آنکه کل مکلفین سه صنف اند اهل طاعت بقول تعالی انعمت علیهم **و اهل معصیت** و شبه آن غیر المغضوب علیهم **و اهل الکفر** و ضلالت اشاره بآن ولا الضالین است این از افادات رازی است **تنبیه** در استعاذه مکلف را رجوع در پناه خود الی الله بصورت انقطاع است **و** در بسم الله اظهار طلب معاونت از اسم الله است **و** در الحمد لله اظهار ذات واجبه خود لله از عالم تجرد مع استحقاق محمودیت است **و** در رب العالمین اظهار توحید ربوبیت و اظهار مربوبیت و مبداء کل موجودات و تکوین ایشان و تقریر دلیل بر ربوبیت خود

سوال و جواب لفظ آمین و حال او

و در صفت رحمانیت اظهار انعام بجماعه خلایق و عفو خواص ایشان **و** در مالك یوم الدین اظهار قهاریت و جلالت الهیت خود و اظهار مآل و وعده جزا خلایق در یوم موعود تا بندگان بخوف رجا باشند **و** در ایاك نعبد الزام عباد و طریق طاعت بندگان و اظهار خصوصیت خود در استحقاق عبادت **و** در ایاك نستعین اظهار حاجت ممکن و اظهار غنا و اعانت خود با ایشان **و** در اهدنا اظهار علت غائی در ایجاد خلایق و تقریر ارادت خود به نسبت ایشان آن و در انعمت علیهم اظهار ایصال نعمت خود به مستحقین و ترغیب ایشان در تحصیل درجه کامله **و** در غیر المغضوب اظهار ایصال جزا به متمردان و در ولا الضالین اظهار رافت نا دانان و اظهار رحمت بیشمار شان آنست **بحث بیست و سیوم** در مشروعیت آمین در جواز خواندن آن چه در ابتدا حمد یا در وسط یا در آخر آن امت را دو قول است **اول قول این** خواندن آن جهرا در نماز بصورت استحباب مختار فقهاء عامه است الا مالک که قایل بجهر نیست **و** در کتاب **ذکری** متعرض شده ان مالکا انکر التامین فی روایة عنه فلو کان مشهورا لما خفی علیه یعنی در روایتی از مالک انکار امین مرویست و اگر مشروعیت آن مشهور بود البته بر او مخفی نمی ماند **و** دلیل ایشان بر جواز آن روایت ابوهریره است که پیغمبر فرمود هرگاه غیر المغضوب علیهم را بخوانید آمین بگوئید **و** روایت وائل ابن حجر است که پیغمبر هرگاه ولا الضالین میخواند آمین را بآواز بلند میخواند **وثانی قول این** عدم مشروعیت آمین و تحریم آن و مبطل نماز بودن امامیه بچند دلیل است **اول** اجماع است که لفظ آمین منزل من الله در قران خصوص با حمد نیست لهذا اصحابه در حال جمع قران قران را از غیر آن مجرد نموده و آمین هم را بر آوردند چنانچه سابق از رازی والتی **اقول** العجب و کیف لا تعجب عامه بسم الله را بالاجماع قران منزل دانسته بعدم تلاوت آن ترک جزو قران میکنند و آنچه بالاجماع منزل و جزو الحمد نیست او را دخل میکنند و میخوانند و آن آمین باشد **دوم** اجماع اهلبیت عصمت بر انکار آن و آن حجت است بجهت نزول آیه تطهیر در شان ایشان و برای آنکه احد الثقلین اند از یکدیگر تا حوض کوثر جدا نمی شوند **اما** اثبات اجماع ایشان از احادیث ایشان لایح و بر متتبع کتب حدیث ایشان واضح است **در معتبر** فرموده والمشایخ الثلثة منا ادعوا الاجماع علی تحریمها و ابطال الصلوة بها یعنی صدوق المحدثین کلینی **و** ابن بابویه **و** شیخ طوسی دعاء اجماع بر تحریم امین در نماز و ابطال آن فرموده پس تحریم آن ثابت شد **سیوم** دلیل عقلی و آن این است که لفظ امین بمعنی اجب است آیا کلام الله المنزل است یا کلام آدمی **اگر** کلام الله است خطاب اجب با الله بکیست و از کیست و چرا ثبت و ضبط در مصاحف سلف نیست و در حین جمع قران چرا بر آوردند از آن و چرا متواتر نیست چون قران **و اگر** کلام آدمی است چنانچه همانست پس خواندن آن بلا صورت دعا باشد یا بصورت دعا **و اگر** بلا صورت دعا باشد مبطل نماز مجمع علیه است است چه غیر کلام الله در کلام الله داخل شد **و اگر** بصورت دعا باشد پس قاری در قرائة آن قصد دعا و ادخال آن در قران یا الحاق بقران واجب است یا نه **و اگر** اول بگوئی باطل است زیرا که داخل در قران و در قرائة آن قصد دعا وجهی نیست چه دعا شرط صحت نماز باجماع نیست **اما** عندنا بجهت ورود منع از آن **و اما** نزد ایشان بجهت استحباب آن لهذا **در تفسیر تبیان** شیخ الطائفه فرموده یمنع من قصد القراءة والدعاء للزوم استعمال المشترك فی معنییه وهو غیر جائز یعنی ممنوع است لفظ امین بقصد قراءة و اجابة اراده

ادلۂ عقلی و نقلی بر عدم جواز آمین

و نماز مستحبه استعمال کردن چه در آن اشتراک لفظ در واجب و ندب در موضع واحد در حال واحد لازم می آید و آن جایز نزد اصولیین نیست **چهارم** بقاعده اصول اصل در اینجا عدم است زیرا که بتواتر ثابت نیست پس استصحاب اصل هم مقتضی عدم است و بعدم آن براءة ذمه حاصل است **بلی** خبر واحد بفرض تصحیح معارض نافی متواتر نمی شود پس ترک آن واجب است **پنجم** اگر آمین مشروع و مذکور از نبوی ص می بود پس شهرت آن بعامه اهلبیت و بطائفه صحابه مخفی نمی ماند **ششم** شیخ مفید در مقنع و سید مرتضی در انتصار و محقق در معتبر و علامه در تذکره و شهید در ذکری فرمودند بقول آمین نماز باطل و تحریم و عدم مشروعیت آن ثابت است لان النبی علیه الصلوة لم یذکرهم التامین یعنی پیغمبر ص تعلیم نماز بجماعتی فرمود و ایشان را لفظ آمین ذکر نکرد **هفتم** همین حضرات فرمودند که بعض صحابه چون ابو حمید ساعدی و ابو قتاده بمحضر جمعی از صحابه نقل وصف نماز کردند و مردم را نماز آنحضرت یاد میدادند پس بعد نیت تکبیرة الاحرام خوانده سوره حمد را خواندند و آمین را ذکر نکردند و نخواندند و بعد تمام آن گفتند همین نماز رسول الله ص بود و صحابه چرا انکار بر ایشان نکردند چنانچه بر معاویه در ترک بسم الله و در ترک تکبیر رکوع و سجود انکار کردند و او را سارق نامیدند **هشتم** احادیث اهل البیت بر انکار آن بسیار وارد اند **ابن بابویه** روایت کرد لا یقرء بعد فاتحة الکتاب امین لان ذلک یقوله النصاری یعنی جایز نیست که بعد الحمد آمین خوانده شود چه آن مقوله نصاری است **نهم** در صحیح حلبی مرویست اقول آمین اذا فرغت من فاتحة الکتاب قال الصادق لا یعنی سائل عرض کرد آمین بعد فراغ از سوره حمد بگویم حضرت صادق علیه السلام فرمودند نه **دهم** در روایت معاذ بن وهب وارد است بعد الحمد امین بگویم قال ابو عبد الله هم الیهود والنصاری در ذکری فرمود یعنی آمین مقوله نصاری و یهود است **اقول** وجه تشبیه آن نیست که قائلین آمین مصرف و محرف قرآن اند بسبب دخال آن در قرآن و ترک بسم الله از آن چنانچه یهود و نصاری در توریت و انجیل تبدیل و تزئید و تنقیص کردند **اما ابو هریره** معتمد الشریعة موثوق القول نیست چه احادیث را او اشیده بسیار بیگفت خصوص در زمانه امویه چنانچه **ابن ابی الحدید** گفته و نیز سابق از تحریر الحق و **شرح** ابن سید و آمدی و از اصحاب ما سید مرتضی و شیخ مفید و محقق و علامه و شهیدین مع جماعتی از علماء رجال عامه و خاصه ثابت شده ان اباهریرة قد شهد علیه عمر بن الخطاب بانه عدو الله وعدو المسلمین و حکم علیه بالخیانة فی مال البحرین واوجب علیه عشرة الاف دینار فکیف یسکن علی نقله یعنی عمر خطاب شهادت داد که ابو هریره دشمن خدا و دشمن مسلمانان است و حکم بخیانت او کرد زیرا که او در مال بحرین خیانت و دزدی کرده بود و بعد عزل او ده هزار اشرفی از ابو هریره گرفت پس از این قطاع الطریق امور دین چگونه گرفته شود و چه گونه اطمینان بر نقل او توان کرد **اما** وائل ابن حجر اگر صادق می بود پس چرا اجهار رسول ص در آمین بر اهل البیت و جم غفیر صحابه مخفی می ماند و بهر کیف عدم جواز آمین و تحریم آن ثابت شد **تنبیه** در مجمع البیان روایت کرده در روی جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت خلف امام فقرء من قراءة فاتحة الکتاب فقل انت من خلفه الحمد لله رب العالمین یعنی حضرت صادق ع جمیل ابن دراج را فرمود وقتیکه تو خلف امام در جماعت باشی و امام سوره الحمد را تمام خواند تو بگو از خلف او الحمد لله رب العالمین و در **مجمع البیان** مرویست که فضیل بن یسار

الحمد لله که آخر سوره خوانده شود و در ثواب بقره در ترو الکن

حضرت صادق علیه السلام فرمود اذا قرأت الفاتحة ففرغت من قرائتها فانت فی الصلوة فقل الحمد لله رب العالمین یعنی وقتیکه از تلاوت سوره فاتحه فارغ شوی و تو در نماز خواهی بود پس بگو الحمد لله رب العالمین **اقول** این خطاب نزد اصحاب ما محمول بر استحباب بود که است آنا احوط در جماعت خفض صوتست **سوال** خواندن الحمد لله بعد الفراغ از سوره الحمد برای چیست **جواب** شیخنا المعاصر زین العابدین در ذخیرة المعاد فرمود برای قیام نماز فریضه که در اصل عین بیان و افضل نعمات است یا حمد برای آنکه من از جمله مغضوب و ضالین نیستم ثم الله اعلم والحمد لله علی اوله و آخره

لانه وفقنی فی اتمام تفسیر سورة الحمد کثیراً کثیراً و ارجو ان یؤیدنی فی تمام بقیة تفسیر کتابه

بحق محمد و عترته صلوات الله علیه و آله

هذه سورة البقرة آیاتها مأتان و ست

بدانکه در اینجا چند بحث اند **بحث اول** آیا این سوره بقره مکی است یا مدنی **یا** هر دو و در آن بالجمله خلافست و مشهور مدنیست مگر یک آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله در حجة الوداع در منی نازل شده **اما** مفسرین در تعریف مکی و مدنی سه قول دارند **اول** مختار جمعیست **مکی** آنست که آنچه قبل از هجرت نازل شده **و مدنی** آنست که آنچه بعد از آن نازل شده چه خاصة بمدینه نازل شده یا بلکه چه در عام الفتح باشد چه در حجة الوداع چه بسفری از اسفار **ثانی** مکی آنست که خاصة بمکه نازل شده ولو بعد هجره **و مدنی** آنست که نازل خاصة بمدینه شده و آنچه در مابین آنها یا در اسفار دیگر نازل شده او واسطه است نه مکی است و نه مدنی **ثالث** آنکه مکی آنست که خطاب باهل مکه و مدنی آنست که خطاب باهل مدینه در آن واقع است و اشهر اول و اکثر ثانی است **و در اتقان و در ناسخ منسوخ نحاسی** سور مدنیه و مکیه را در بحث منفردی تعداد کرده اند **و ابی بن کعب** گفته بیست و هفت سوره در مدینه و باقی سور در مکه نازل گردیده **بحث ثانی** **و در عدد آیاتش** عند الکوفیین دو صد و هشتاد و شش میباشد و همین مروی **از حضرت امیر علیه السلام** است و نزد بصریین هفت و نزد حجازیین پنج و نزد شامیین چهار **و الم** در اینجا آیه واحده است **در کشاف** گفته الم در هر سوره که هست آیت است **و المص** آیت **و طسم** آیت در هر دو سوره **و طه** آیت **و یس** آیت **و حم** در هر سوره آیت **و حم عسق** دو آیت **و کهیعص** آیت واحده است **اما الر و المر** در همه سوره های پنجگانه **و** نیز **ص و ق و ن** آیت نیست **و طس** آیت این مختار کوفیین است **و** نزد غیر ایشان در هیچ جا آیت نیست **سوال** چرا بعض معجمات آیت شمرده شد و بعض آنها آیت محسوب نشد **جواب** کشاف انکه این امری توقیفی است قیاس را در او مجال ادراک نیست **بحث سیوم ثواب** سوره بقره **در کتاب ثواب الاعمال** مرویست که اسم الله الاعظم در مقطع سوره الحمد و مبدء سوره بقره و در اول سوره آل عمران است و آن الم باشد **در مجمع البیان** از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر صلعم فرمود هر که سوره بقره را بخواند صلوات خدا و رحمت او بقاری شامل میشود و او را ثواب مرابط فی سبیل الله تا یک سال داده می شود که دلش ساکن شود **در مجمع البیان و کشاف** مرویست که پیغمبر صلعم بابی بن کعب فرمود که امر کن مسلمانان را که سوره بقره را

ثواب سورهٔ بقره واسماء آن

بیاموزند چه خواندن آن موروث برکت وترک آن موجب حسرت است ونستطیع نمی شوند بطله یعنی سحره
در منثور مرویست قال ع من قرأ سورة البقرة فی لیلة توج بها تاجا فی الجنة هرکه سوره بقره را
در شب بخواند بعوض آن تاجی داده می شود در جنت **ایضا** قال اقرؤا سورة البقرة فی بیوتکم ولا تجعلوها
قبورا ومن قرأ سورة البقرة توج بتاج فی الجنة یعنی بخوانید سوره بقره را وتنها نهایی خود را قبرهای آن
مسازید وقاریش را تاجی در جنت داده می شود **در مجمع البیان و در منثور** از سهل بن سعید
مرویست که سرور عالم صلعم فرمود برای هر شیء سنامیست وسنام قرآن سوره بقره است وهرکه او را در روز
بخواند تا سه روز شیطانی داخل خانه او نمی شود واگر در شب بخواند تا سه شب شیطانی داخل خانه او نمی شود
در مجمع البیان و در منثور مرویست که از پیغمبر ص پرسیده شد کدام سوره افضل قرآنست آنحضرت
فرمود سوره بقره بعد آن عرض کردند وکدام آیه از آن افضل است آنحضرت ص فرمود آیة الکرسی هرکه سوره بقره را بخواند
آن سوره در قیامت می آید وسایه بر او می افکند چون ونخته ابر **اشکال** اگر سوره از سوره یا آیتی از آیتی افضل
باشد تنفیر از مفضول وترک آن لازم می آید وحالانکه تلاوت همه آیات قرآنی مطلوبست و تفضیل بعض آن بر بعض
بعض باخبار احاد ثابت نمی تواند شد **جواب** بعض قرآن از بعض افضل بالضرورت است چه در قرآن اسم الله و
اسم شیطان وفرعون وهامان موجود در خارج ودر داخل قرآن این دو اسم متساوی بضرورت نیست پس در ثواب
تلاوت هم متساوی بالضرورت نباشد وتنفیر وقتی لازم می آید که در بعض دیگر ثواب نمی بود پس ترک آن لازم نمی آید
واز اجتماع اخبار احاد تواتر معنوی ثابت شد بسبب آن قطعی شد که بعض قرآن از بعض دیگر افضل است قدحی ندارد
والحمد لله **تبصره** آیا سور قرآنی را باضافت ذکر کنند چون سورة البقرة وسورة النساء یا بلا اضافت ذکر آنها
جایز نیست آنچه اشهر بین الفریقین است اینست که ذکر آنها باضافت افضل وبلا اضافت نزد بعضی مکروه است
چه در احادیث وارد است من قرأ آخر سورة البقرة وخواتیم سورة البقرة ودر مروی حضرت امیر علیه السلام است خواتیم
سورة البقرة من کنز تحت العرش **ونزد** زمخشری اگر بلا اضافه هم گویند جایز است چنانچه در اسئل القرآنیه بر جواز
آن شاهد است احوط اول است **اما اسماء** این سوره مشهور سورة البقرة **و** سنام القرآن **و** فسطاط
القرآن **و** غیر آن در اخبار آمده ثم الله اعلم **سوال** تسمیه سورة انیه من الله است یا من الناس پس از آن این سوره
را چرا سورة البقره وغالبا سوره بقره میگویند **جواب** در تسمیه وجه اندا اما در وجه تسمیه این سوره بسوره
بقره وامثال آن باسمی چنان منقولست که تا تمیز یک سوره از سوره دیگر نمایند **ونزد** بعضی هر سوره که بغرض مستقلی
نازل شد پس آن سوره را بآن نامیدند ثم الله اعلم

قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الم

بدانکه در مفسرین در تحقیق معجمات قرآنی خلاف عظیم است **اول** خلاف آنکه این معجمات محکم اند یا متشابه ودر آن
است را دو قولست مختار اکثر متشابه است وایمان بمتشابه چون محکم واجب است لکن عمل ومکلف بآن نیست
چه این مفاتیح قرآنی رمزیست ما بین خدا ونبی ص اطلاع بر آن بغیر ایشان لایق نیست لهذا از صاحب وحی و...

در بیان الٓمٓ آیا حروف اند یا اسما و معنا موضوعیت و متعلق آن

بیانی قاطع نیامده **در مجمع** فرموده همین مروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام است و باسناد عامه از حضرت امیر علیه السلام مرویست ان **لکل کتاب صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی** یعنی برای هر کتاب حروف برگزیده خالص است و برگزیده قران حروف تهجی است **و همین** مختار شعبی است و او میگوید برای خدا در هر کتاب سریست و سر او نعم در قران همه حروف تهجی اند **اشکال** در انزال متشابه فایده مترتب نیست مگر حیرت و فاعل حکیم فعلی بی فایده نمیکند **جواب** فایده در آن اظهار کامل و ضعیف و تمیز بین المحکم والمتشابه بنظر و اجتهاد و ترک تقلید در بالا یجوزه است و اصل نظر و استدلال اعظم عباده و اصل آن پس بر آن جزاء عظیم مترتب است چنانچه در حدیث آمده **فکر ساعة خیر من عمل سبعین سنة** یعنی فکر و تامل در امور الهی یک ساعت افضل از عمل هفتاد سال است **و بعد آن** خلاف کردند آیا اسما اند یا حروف مختار اکثر اسما است **و قایلین باسما** خلاف کردند در تعیین اسمیت آنها که کدام قسم است و مسمیات دارند یا نه **و بعد آن** ایضا خلاف کردند که آیا معرب اند یا نه و اگر معرب اند اعراب و محل آن کدام است **و ایضا** خلاف کردند در آنکه عربی اند یا عجمی بهر کیف موضوعیتی دارند یا نه اگر دارند چرا از فن لغت مشهود نمیشود مع اختلاف دیگر **قایلین بحروف** ایضا خلاف کردند در آنکه بصورت مؤلف چون حمعسق و طس حروف اند یا بصورت انفراد چون **ا ل م** و معنی دارند یا نه خلاصه آنکه در ادراک حقیقت و ماهیت این فواتح علما و عقلا حیران اند چنانچه در معرفت تعالی متحیر اند و تفصیل همه وجوه اینها موجب طوالت کتاب بود و ما بصورت تلخیص بعض وجوه می نویسیم **وجه اول** معجمات قرانی اسما و مسمیات آنها حروف مبسوطه اند که با آن کلام مرکب می شود چون **صٓ** و ص اسم صاد **و ضه** و ض اسم ضاد و **ا** اسم الف **و له** و **ل** اسم لام **و مه** و م اسم میم و **که** و **ك** اسم کاف **و قه** و ق اسم قاف چون حوقله اسم لا حول ولا قوة و حیعله اسم حی علی الصلوة و بسمله اسم بسم الله است **و اینها** اسماء معرب اند تنوین و کسره در شان آنها نمی باشد بجهت غیر منصرفیت یک سبب او علمیت و دویم تانیث باشد زیرا که خصایص اسم شامل اینها می شود و آن ال و تفخیم و تعریف و تنکیر و جمع و تصغیر و اضافت باشد و بر آن ائمه عربیه چون خلیل و ابو علی فارسی و درستویه و امثال ایشان نص کرده اند **اما وقتیکه** خالی از عوامل باشند حکم شان حکم اسماء اعداد چون ثلثة و اربعة و خمسة مبنی بر وقف می باشند این مختار زمخشری و رازی و مقلدین ایشان چون بیضاوی و نیشاپوری و سعودی است **اما در اعراب** اینها در اینجا چهار قول است **نزد** جمعی رفع برای وقوع مبتدا یا خبر مبتدا مقدر **نزد** جمعی نصب باضمار اتل برای وقوع مفعول **نزد** جمعی کسره تقدیری برای وقوع مقسم **نزد** جمعی سکون بنا بر حرفیت باشد **وجه دوم** اسماء قران اند این مختار حسن و زید بن اسلم و قتاده و کلبی و سدی است **وجه سیوم** فواتح اسماء سور قرانی اند این مختار سیبویه و خلیل و از مفسرین مختار قفال است **وجه چهارم** معجمات اسماء الله اند چون حیعله و بسمله و حوقله و تسبیحه پس معنی **الٓمٓ** انا الله اعلم و معنی الٓر انا الله اعلم و اری و معنی **المص** انا الله اعلم و افصل **و در کٓهٰیٰعٓصٓ** ك اسم کافی و ها اسم هادی و یا اسم حکیم و عین اسم علیم و صا اسم صادق باشد این مروی از ابن عباس است **و در** روایتی آمده

علی صراط حق نمسکه از سر سوره قرآن حاصل مع مکرر دیگر

الف اشاره بلفظ الله احد ولام اشاره بجبرئیل ومیم باسم محمد ص این مختار جماعتی است **در احتجاج الائمه** از حضرت حجت قایم علیه السلام مرویست در کهیعص **ك** اشاره بکربلا **ه** اشارت بشهادت حضرت سید الشهداء ع **ی** اشاره به یزید لعین **ع** اشاره بعطش آل محمد ص **ص** اشاره بصبر حضرت امام حسین ع است **وجه پنجم** فواتح منقطعه اسماء الهیه بعد ترکیب اند چون الر وحم ون بعد ترکیب آنها اسم الرحمن شده وباقی را ندانیم و بر آن قادر نیستیم این مختار سعید بن جبیر است **وجه ششم** همین تالیف و ترکیب شده اسماء الهیه اند اما ما اطلاع نداریم که از اسماء ذاتیه اند یا صفاتیه این را جماعتی چون رازی وبیضاوی از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت خدا را یا کهیعص یا حمعسق میخواندند **در معانی الاخبار و تفسیر عیاشی** از ابو عبد الله علیه السلام مرویست **قال الم هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع فی القرآن الذی یؤلفه النبی او الامام فادعی اجیب** یعنی الم حرفی از حروف اسم اعظم مقطع الهی در قرآنست که نبی ص وامام ع وقتی که آنها را تالیف وترکیب کرده دعا کنند مجاب می شود **وجه هفتم** این اسماء قسم اند که خدا بآنها قسم خورده والیشان دو طایفه شدند طایفه میگویند همین اسماء عینا قسم اند چون **یس والقرآن الحکیم** طایفه دیگر میگویند اینها مقسم وحرف قسم مقدر است بنابر آن محلا مجرور باشد این مختار ابن عباس وعکرمه وجماعتی دیگر از تابعین باشد **وجه هشتم** سعدی از کلبی وسدی وقتاده نقل کرده که فواتح قرآن اسماء سور است والله اعلم ودر این قول دیگر ائمه **اقاویل بحسب** مختلف اند **وجه اول** فواتح سور همه حروف اند وخدا افتتاح باین حروف برای تشریف وتفضیل وذکر آنها کرد چه این حروف اسماء حسنی وصفات علیا وکتب منزله و اصول کلام امم مرکب از حروف تهجی و پاره مهمو و پاره مستعلیه و پاره منخفضه غیر ذلک است این مختار سیبویه وتبعه او است **وجه دوم** هر حرفی از اینها مفتاح اسمی از اسماء الله می باشد ودر میان اینها حرفی نیست مگر آنکه دلیل بر آلاء وبلاء او است وایضا هر حرفی از این حروف نیست مگر آنکه مشتمل بر اعمار ومدت قومی وبر انقطاع و آجال قومی دیگر است این مروی در روایات ائمه اهل بیت عصمت وطهارت واین مختار ابو العالیه است **وجه سیوم** در همه این حروف عمر دنیا ومدت بقاء این امت است این هم مروی از ائمه اهل بیت نبوت وعصمت بطرق خاصه وعامه است این مختار مقاتل بن سلیمان است **ومقاتل** میگوید بعد طرح مکررات این حروف بصورت جمل باقی را حساب کردم به هفتصد وچهل وچهار سال رسید **وعلی بن فضال** مجاشعی نحوی گفت که من هم حساب کردم آنچه حاصل شد سه هزار وشصت وپنج سال بود **واز اصحاب** علامه طبرسی حساب فرموده بهمان رسیده **و** جماعتی از علماء یهود چون یاسر وحی بن اخطب وکعب بن اشرف از محضر سرور البشر الم شنیده گفتند هفتاد ویک سال مدت بقاء این امت است پس المص والر والمر وکهیعص شنیدند امر بر ایشان متسع شد گفتند ما مشتبه در بقاء این امت شدیم نمیدانیم که کدام گیریم **وجه چهارم** در تفسیر نظام الدین نیشاپوری است **الثامن عشر سمعت بعض الشیعة یقول هذه الفواتح اذا حذف منها المکررات یبقی ما یمکن ان یرکب منه علی صراط حق نمسکه و هذا غریب ان تکلف فلهذا اوردناه** انتهی خلاصه ترجمه آنکه مکررات فواتح قرآنی را اگر حذف کنی ما بقی حروف است ا ع ل ی ص ر ا ط ح ق ن م س ك ه بهر صورت که ترکیب وتالیف اینها میکنی بغیر این چیزی

و نیز می شود که علیٌ صراط حق نمسکه یا صراط علی حق نمسکه یعنی علی صراط و صراط حق علی است با متمسک او هستیم **اقول** این صریح است در حدیث نبوی که بمذهب اهلسنت نوشته اند چنانچه در صراط المستقیم نوشتیم و در حدیث

الا ان مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و هوی والحمد لله

علی احسانه فی اظهار حق آل النبی فی فواتح قرآنه در **تفسیر برهانی** است که اهل صور ترکیب مقطعات قرآنی در اوایل سور بغیر ملاحظه تکرار چهارده بعدد چهارده معصوم نبی و فاطمه و ائمه اثنا عشر علیهم السلام میباشند

هذه فی هذا الجدول

وهذا هی الصورة فی هذا النقشة

الٓمٓ ۱ ۳۰ ۴۰	الٓمٓصٓ ۱ ۳۰ ۴۰ ۹۰	الٓرٰ ۱ ۳۰ ۲۰۰	الٓمٓرٰ ۱ ۳۰ ۴۰ ۲۰۰
کٓهٰیٰعٓصٓ ۲۰ ۵ ۱۰ ۷۰ ۹۰	طٰهٰ ۹ ۵	طٰسٓمٓ ۹ ۶۰ ۴۰	طٰسٓ ۹ ۶۰
یٰسٓ ۱۰ ۶۰	صٓ ۹۰	حٰمٓ ۸ ۴۰	حٰمٓ عٓسٓقٓ ۸ ۴۰ ۷۰ ۶۰ ۱۰۰
	قٓ ۱۰۰	نٓ ۵۰	

سوال انزال معجمات که معانی آنها غیر معلوم و مقصود از آنها غیر مستفاد و بلا فایده و بلا سبب مهمل باشد **جواب**

در نزول معجمات سه وجه اند **اول** خدا بزبان نبی امی که معرفت حروف و سواد و تحریر خط نشنیده است در اوایل اکثر سور معجمات اسماء را تعلیم داد تا این فواتح مفرده معجزه مستقله نسبت به نبی امی باشد چه نطق باسما حروف مختص بصاحب سواد و مستدرس میباشد و اگر از امی محض بلا مخالطت کتابت و خط ظاهر شود البته مستبعد و خارق عادت باشد و ابتدا آن کتاب اگر بمفردات معجمه کنند نشانه غرابت در کلام و حیرت اعداء لئام و نمونه آنچه از مرکبات آن بعد آن می آید موجب اصغا و استفاده خلق باشد **دوم** برای اصغا و تبکیت چه کفار و مشرکین معاهده کرده بودند که قرآن را احدی گوش ندهد و او را الغا کنند و اگر تلاوت می شد ایشان می گریختند و دستها می زدند و آوازهای بیهوده بلند میکردند چنانچه خبر از آن داده که **لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه** الایه پس خدای حکیم علیم این مقطعات را در سرهای سور مختلفه فرستاد تا تعجبا موجب استماع ایشان هر سوره منزله شود و بجهة وصول قرآن در مسامع ایشان حجت تمام شود و بفایده برسند و اگر هیچ واحد معجمات نبودند البته مکررات مخالف بلا تدبر فضول و عبث میداند این مختار ابن روق و قطرب مع جماعتی از قدماء مفسرین است **سیوم** نزول فواتح بصورت احتجاج بر کفار و اظهار تعجیب فصحای اعراب و تعجیز بلغا و خطاب از معارضه کتاب الله الوهاب است چه سید عالم تحدی کرد بفصحا و بلغاء عالم باتیان مثل قرآن و بعد آن برابر ده سوره و بعد آن مساوی یک سوره صغیره که یک یا دو سطر چون والعصر و انا اعطینا باشد فرمود ایشان عاجز شدند و نیاوردند پس

۶۹

اسولة واجوبه در دقایق الم

خداوند برحق و قادر مطلق ایشانرا تنبیه فرمود با نزال این حروف که تا اینکه از اتیان مثل آن عاجز شدید ترکیب کلام آن نیست مگر از این حروف که بر السنه عوام و خواص عالم و جاهل شما ساری و جاری بل بر این حروف کلام شما مخلوق و مناطق شما بآن عادی و بر فعل خلقی و طبعی آدمی را بالضرورت مشقت و کلفت نمی باشد خصوص بر کلام که هر آن بر زبانهای شما از همین حروف بلا درنگ جاری و قوانین فصاحت و بلاغت شما جبلی است با وجود این از معارضه آن عاجز شدید که اسهل امور به نسبت شما بود و هرگاه از تحصیل فصاحت و بلاغت بترکیب چنین حروف عاجز باشید پس بدانید که این کلام بشر با این نهایت فصاحت نیست بل این کلام خالق قوای و قدرت است همین مختار جمهور مفسرین و فحول متکلمین چون شرف سیادت علم الهدی و علامه ابو الفتح رازی و نظام معتزلی و عثمان جاحظی و قطرب و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی و مبرد و غیر ایشان است **سوال** تکرار معجات بانواع اگر برای اظهار تعجیز بود یکی چون الّم کافی بود **جواب** ما بیان کردیم که در انزال فواتح بانواع حکمت متعدده نیست بل در تعداد انواع آنها الزام حجة و اصغاء کلام الله و آن موجب ایصال هدایة می باشد قطع نظر از معانی آنها و اگر نوع واحد همه فواتح میبودند سوره دیگر را گوش نمیدادند چه لفظ مکرر بمعنی واحد مستمع و سامع خصوص معاند را خوب نمی آید **اشکال** این فواتح در هر حال موضوعیت دارند یا نه اگر دارند چرا در فن لغت مشهور نیست و اگر ندارند مهمل تحدی و خطاب از عقلاء نمی باشد **جواب** اجمالی آنکه سابق بیان شد که یک فرقه فواتح قرآنی را اسماء اعلام میدانند و اسماء اعلام دلالت می کنند بر آنچه علم شدند چون زید بر شخصیت او و جدار بر ماهیت دیوار دلالت میکند و ائمه عربیه چون خلیل و سیبویه و درستویه و قفال برآن نص کرده میگویند و قد سمت العرب بهذه الحروف اشیاء فسموا بلام والد حارثة بن لام الطائی و کقولهم للنحاس صاد و للنقد عین و للسحاب غین و للشمس و لما یبصر به و ما ینبع منه الماء عین و للجبل قاف و للحوت نون یعنی عرب نامها و بچنین معجمات اشیاء کثیره را پس پدر حارثه را لام الطائی و مس صاد و بنقدین عین و با بر غین و با آفتاب و آنچه دیده می شود و منبع آب را عین و بکوه قاف و بماهی نون و آنانکه حروف میدانند اکثر آنها می گویند که اینها اقسام اند پس معنی در موضوعیت قسم دارند چنانچه واو و باو و تا معنی قسمیت دارند **بدانکه** خدای عز و جل هرگاه در اول تحدی فرمود پس متصل بآن نعت کتاب نمود

قوله تعالى ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ترجمه

یعنی آن موعود در کتب انبیا و بر السنه ایشان این کتاب است چه وارد است که بانبیا فرموده بود که کتابی در آخر زمان بپیغمبری میفرستم که هادی خلق تا قیامت باشد و در روایتی آمده که در ابتدای بعثت نبی خود را وعده داده بود که کتابی بتو خواهم داد که آنرا آب محو و در و دخلایق و در و ایشان کهنه و مضمحل نخواهد کرد پس اشاره بآن میکند این همان کتاب است نیست شکی در آن چه بسبب تحدی از کمال فصاحت و انتهای بلاغت آن چون شمس روشن بر اعیان است دلالت بحق و راه صدق نماید بخداوند مطلق و ثابت دارنده بر آن مرتقیان است **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** اشاره ذلک بغایب بعید مرکب از لفظ ذا با کاف خطاب مع زیادتی لام مکسوره تاکیدیه و تانیث و تذکیر و آن مساوی باشد نزد اخفش ذلک بمعنی هذا است **اما** نزد جمعی چون نافع و عاصم و

تفسیر ذلک الکتاب لا ریب فیه مع دقایق آن

بر لا ریب فیه بنیت خبر ریب واجب است **و نزد** جمعی در فیه چهار وجه است فیه بکسر ها و بضم ها **و** فیهو بنابر اصل و فیهی بکسر ها و تبدیل واو بیا است **بحث سوم** در مشار الیه ذلک خلاف است **نزد** بعضی بفاتحه این سوره است که اسم قران یا اسم این سوره باشد **و** نزد بعضی اشاره بقرانست که بر لوح محفوظ بود **و** نزد بعضی عاید بکتابیست که موعود بآن نبی ما و انبیای سلف بودند همین مروی در اکثر احادیث است **و** نزد بعضی اشاره بتوریت و انجیل است این فاسد است زیرا که اینها محرف اند و این امت باینها مکلف نیستند **تاویل کتاب** بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی از خاصه و عامه است **اما** از خاصه **در تفسیر** علی بن ابراهیم **و تفسیر** لاهیجی الدین مرویست قال ابو عبد الله ع الکتاب علی لاشک فیه هدی للمتقین یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود مراد از کتاب علی علیه السلام است شکی نیست در او که هدایت برای خلق است **در شرح نهج البلاغه** ابن ابی الحدید مع دیگر کتب مغازی و سیر مرویست که وقتی که عمر عاص در جنگ صفین قرانها را بر نیزه ها بلند کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود فاقتلوهم فانا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق معکم یعنی بکشید گروه ستمگار را چه ایشان بحیله و تزویر حمل کتاب الله غیر ناطق کردند و من کتاب الله ناطق بمعیت شمام **در صحاح** عامه و صواعق محرقه مرویست علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار **و ایضا** علی مع القران و القران مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض یعنی علی با حق و قران است و حق و قران با علی اند دور میکند علی با حق و قران بهر طرف که علی یا احدی از آنها دور میکند و از هم جدا نمی شوند تا آنکه هر دو بمن بر حوض کوثر وارد می شوند **اقول** گویا مراد حضرت ابو عبد الله علیه السلام همین باشد که بثبوت احدی از قران یا از علی دیگر ثابت است و ایشان از یکدیگر جدا نیستند چه علی معنی قرانست باشد و معنی از لفظ جدا نمی شود چنانچه از کلام خود حضرت امیر علیه السلام دانستی که انا کلام الله الناطق ثم الله اعلم

بحث دوم لا ریب فیه مصدر راب یریب بمعنی شک باشد **و در مجمع** نقل فرموده بمعنی اسوء شک باشد و در اینجا عبارت است از عدم تردد قلبی در حقیت و حقیقت آن **ب** لای لا مشابه بلیس نیست بل لا نفی الجنس است چنانچه در لا اله الا الله نفی جنس است پس جمیع افراد شکوک را نافیست و نزد جمعی مشابه بلیس است **ایراد** زنادقه اگر مراد از نفی لا ریب فیه نفی شک از نا باشد و آن از ما زایل نیست بل موجود و ثابت و برپا است خصوص اگر نفی ریب بجمیع افراد مراد باشد دور نیست که بعض آنها را نفس هم طاری و لاحق می شوند **جواب** بچند وجه است **اول** شک شاکین در حقیت قران از سوء اختیار ایشان است و آن فهم و ادراک یا بجهل یا بتعصب و عدم تعقل در آن باشد چه سبب شک در آن اصلا نیست و از جمله اسباب شک تعقید و تدلیس و تلبیس و تناقض و تباعد و تناکر و تنافر و توحش و اغلاق و عدم ارتباط و فقد برهان بر دعاوی و اقاریر می باشد و قران الحمد لله از همه این بری است **جواب دوم** نزد جمعی این اخبار است از آنکه قران نزد عقلا بعد نظر و تدبر محل شک نمی ماند چه در آن شیئی موجب تشکیک نیست **جواب سیوم** نزد بعضی خبر نفی بمعنی نهی است چون لا تریبوا فیه چه این قسم بسیار در اشعار و اخبار و آیات است چون آیه لا رفث و لا فسوق بمعنی لا ترفثوا و لا تفسقوا **بحث چهارم** هدی مصدر هدی یهدی و در اصل بمعنی رشد و بیان باشد و در شریعت

بیان قرآن چرا خاصه هدایت برای اتقیا است

نزد بعضی بمعنی دلالت باشد و نزد بعضی هدی بمعنی اهتدا و علم باشد و نزد محققین هدی دلالت موصله الی الحق و المطلوب باشد چه عقلی باشد یا نقلی یا هر دو باشد اما متقین فاعل از باب افتعال از وقایت بمعنی نگاهداشت و حفاظت باشد و در اینجا نزد بعضی عبارت از خشیت باشد چنانچه در آیه و اتقوا ربکم بمعنی اخشوا ربکم باشد و در تفسیر مدارک گفته تقوی عبارت است از حفظ نفس خود از ایقاع چیزی که مستحق عقوبت باشد می شود چه فعل باشد یا ترک آن و نزد بعضی عبارت است از اتیان عبادات و طاعات و ترک مخالفت و از حضرت امیر علیه السلام مرویست که تقوی ترک اصرار بر معصیت و ترک غرور بر طاعت باشد و آیا صغایر در آن داخل است یا نه در آن دو قولست اصح آنست که داخل است چه صغیره را گناه بمنفرده وارد بهم یا بالاضافت و نزد بعضی تقوی ترک ما حرمه الله و اداء ما افترضه الله است و عمل زیاده بر آن خیر و افضل است تبصره تقوی را در اینجا خاصه فعل متقیان شمرده و تطهیر بدن و ظاهر بدن و جامه پیراو نیست بل در اصل تقوی امری قلبی است و او بین الله و بینه و تعالی باشد بسا احیان ابلیس فی تلبیس بلباس غدطه و جامه و تسبیح خوان می نماید آنرا اعتبار نیست اشکال هدی بیان واضح و برهان قاطع باشد بنا بر آن در قران کلمه نیست مگر آنکه اقوال متعارضه و اشکال متعابیه وارد و لیس وصف قران بلفظ محال و مخالف عنوان است جواب بچند وجه است اول قران عین هدایت است اما اختلاف اقوال من حیث آرای القیاس من عند الناس است نقص بهدایت قران عاید نمی شود اگر چه قران ذلول ذو وجوه است دوم آیات قرانی متشابه است یا محکم و متشابه مؤمن هستیم و بآن مکلف هستیم اما محکم پس جمیع انواع او حجت و هدایت است اما مجمل و مبهم او محتاج به بیان صاحب وحی است چون اقیموا الصلوة در نماز تعداد رکعات و تعیین اوقات مقرر کند ابهم قدحی در هدایه قران نمی شود سیوم جواب رازی است که این اشکال وارد نمی شود چه در اقوال مختلفه اگر امکان تطبیق و اجتماع نباشد فهو المطلوب و الا همان قول صحیح است که برهان عقلی محکم یا نقل ترجیح یافته ایراد قران هدایت برای عامه خلایق باشد نه برای خاص متقیان و در تخصیص آن ظلم اغنیا لازم می آید بکبریم ستعال جایز نیست جواب ما بیان کردیم که مراد از هدایت دلالت موصله الی المطلوب است و در آن کافر و مسلم مساوی است و آن مرتبت معلوم و از جهت آن قرالست و امتناع و اجتناب کفار از قران از سوء اختیار ایشان است چنانچه از ثمود نقل فرمود و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی قوم ثمود را هدایت کردیم ایشان اختیار کردند ضلالت را بر هدایت پس تخصیص ایشان برای اختیار ایشانست نه من حیث الوضع جواب دوم از بعضیست که تخصیص متقیان برای تشریف ایشان یا برای آنکه ایشان مایل آن شده منتفع شدند بخلاف غیر متقی چه او از و اعراض محض دارد لهذا هادی او نیست جواب سیوم مختار صاحب کشاف و مدارک است که مخلوق دو فرقه اند فرقه واحده که بقای شان معلوم بر ضلالت و فرقه ثانیه بعد ضلالت مصیر و مال ایشان الی الهدایة معلوم است پس هدی للمتقین اخبار از ین است و برای اختصار هدی للضالین الی الهدی بعد الضلالة نگفت بدانکه خدای عزوجل هرگاه وصف کتاب تمام کرد شروع نمود در وصف معتقدین

قوله تعالی اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ○ ترجمه

یعنی متقیان آنان اند که تصدیق میکنند بغیب منجمله آن توحید و صفات و عدل و نبوت انبیا و امامت ائمه و قیام قایم و رجعت و حشر و نشر و جهنم و جنت و ثواب و عذاب راجع بجمیع اموریکه تعلق با یمان دارد باشد و قایم و برپا دارند نماز را و از آنچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میدهند و در اینجا چند بحث اند **بحث اول** بدانکه ایمان از افعال بکسر همزه از امن بمعنی تصدیق باشد و تصدیق را ایمان نامیدند برای آنکه مومن در امن از عقوبت نار باشد **و** بعضی میگویند بمعنی معرفت **و** نزد بعضی بمعنی علم **و** نزد بعضی بمعنی اعتقاد باشد **و** اول در لغت **و** در قرآن آمده چون آیه وما انت بمومن لنا یعنی بمصدق **تنبیه** آیا لسانی است یا قلبی فقط یا بلسان و قلب بجا یا ایمان اعتقاد بجنان و اقرار بلسان و عمل ارکان بجوارح است در آن اهل قبله را چهار قول است تفصیل آن با ستیفا در کتاب **زبدة العقاید** ضبط نمودم **اول** مختار کرامیه **ثانی** مختار جمعی از امامیه چون محقق نصیر الدین در فصول و مختار شیخ مفید و عبد الوهاب **و** علامه خفری از اشاعره است و همین مختار کعبی و جهم بن صفوان و حسین بن فضل بجلی مع تبعه ایشان از عامه است **ثالث** مختار اشاعره و اکثر فرق اسلامیه و فقهاء عامه و همین مختار متفرق از فرق شیعه و جمعی از امامیه منهم **مختار نصیر الملة** در تجرید و تلمیذ او علامه در شرح است **لقوله الایمان التصدیق بالقلب و اللسان و لا یکفی الاول** لقوله تعالی واستیقنتها انفسهم و جحدوا بها ولا الثانی لقوله تعالی قل لم تؤمنوا یعنی ایمان تصدیق قلبی و لسانی بعد تصور است و قلبی تنها کافی نیست زیرا که خدا نفی ایمان از آنها کرد که حق را انکار بعد یقین کردند و لسانی هم کافی نیست زیرا که اعراب ایمان را اظهار بلسان کردند خدا فرمود بل بگو که ایمان نیاوردید ولکن بگوئید اسلام آوردیم و داخل نشده ایمان بر دلهای شما **رابع** مختار غلات و خوارج و زیدیه و اهل حدیث و محدثین امامیه و مختار معتزله است **در کشاف** گفته ایمان اعتقاد حق بشهادت آن بزبان و تصدیق بعمل باشد و اخلال اعتقاد نفاق و اخلال شهادت کفر و اخلال عمل فسق باشد و باین بسیار احادیث از فریقین وارد اند چنانچه خاصه و عامه از حضرت **امام علی بن موسی الرضا** علیهما السلام روایت کردند الایمان هو التصدیق بالجنان والاقرار باللسان والعمل بالارکان یعنی ایمان تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل بارکان باشد و حدیثی دیگر از آن حضرت بهمین مضمون نقل کردند که ایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان بعقول و اتباع رسول باشد **تبصره** این فرق اربعه بعد آن خلاف در مسمای ایمان کردند نزد اکثر متاخرین امامیه بعد تصور تصدیق قلبی و اقرار لسانی باصول خمسه که توحید و ما یلزم به و عدل و ما یلزم به و نبوت و ما یلزم بها و امامت و ما یلزم بها و معاد و ما یتعلق به عقلی بدلیل عقل و نقلی بدلیل نقل بحسب احوال خلق باشد **در مجمع البیان** الایمان فی الشریعة هو التصدیق بکل ما یلزم التصدیق به من الله وانبیائه وملائکته وکتبه والبعث والنشور والجنة والنار

٧٣

معنی ایمان نزد فرق مختلفه اسلامیه

یعنی ایمان در شریعت تصدیق قلبی بجمیع آنچه تصدیق بآن لازم است از توحید خدا و عدل و ارسال اوست و تصدیق انبیا کرامات خبر داوبل منصب واحداست و ملائکه و کتب تعم و لعث و نشر و جنت و نار باشد **در فصول** نصیر الدین فرموده الایمان تصدیق مایجب تصدیقه من دین محمد ص قلباً و هذا التفسیر اقرب الی موضوعه اللغوی یعنی ایمان تصدیق قلبی بآنچه واجب است تصدیق آن از دین محمد ص **شیخ مقداد** در شرح آن فرموده این تفسیر اقرب بموضوع لغوی است و مراد از تصدیق بعد تصور و یقین اعتقاد و اذعان قلبی است والا تصدیق نیست و دلیل بر آن آیات و احادیث کثیره است **اما آیات** منجمله آن اولئك كتب فی قلوبهم الایمان ثابت بود در دلهای شان ایمان **و آیه** ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی داخل نشد ایمان در دلهای شما **و آیه** الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان یعنی مگر آن را که اکراه بر کفر کرده شد و حال آنکه دلش مطمئن بایمان باشد **و آیه** قالوا آمنا بافواههم ولم یؤمن قلوبهم یعنی منافقین گفتند ایمان آوردیم بافواه خود و حال آنکه ایمان در دل ایشان نبود **اما احادیث** منجمله آن حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الایمان سر و اشار بیده الی صدره ایمان سر است در دل و در دعا فرمود ثبت قلبی علی دینك **اما عقلی** منجمله آن ساکت و مکره و اخرس و نایم بالضرورت مؤمن است والا کفر ایشان لازم می آید این خلاف اجماع و عقل است **بالاقرار لسانی** کاشف از ما فی الضمیر مع الامکان و اعمال صالحه ثمره ایمان است **اما** جحود و اما اول بر عدم اذعان قلبی کفار است ثم الله اعلم **فرقه کرامیه** میگویند تلفظ شهادتین بلسان ایمانست **فرقه اشاعره** می گویند معرفة الله و معرفت رسولان و ملائکه و کتب منزله و خیر و شر من الله و دیدار تعالی ایمان است در شرح مقاصد و شرح مواقف و قوشجی در شرح تجرید و رازی در کبیر می گویند ایمان تصدیق برسول بجمیع آنچه از ضروریات آورده مفصل بتفصیل و مجمل باجمال است **خوارج** میگویند معرفت و طاعت تم در اوامر و نواهی عین ایمانست و مخالفت طاعت و چه امر باشد یا نهی کفر مطلق است **معتزله** بصری و بعضی بغدادی میگویند که ایمان جمیع طاعات واجبه و مندوبه است الا جبائیان نزد ایشان طاعات واجبه ایمانست نه مندوبه **و عیدیه** معتزله چون نظام و اصحاب وی گویند اجتناب از جمیع کبائر ایمانست و صغایر را مکفره می دانند **نزد فرقه صوفیه** معرفت حق اقرار بلب و اخلاص بقلب ایمان باشد الا فرقه وحدتیه و حلولیه و صول بحق ایمان کامل میدانند از معارف ملت ناجیه و باریه تفصیل ایمان مذاهب در باب **بحث دوم** غیب در اصل نزد اکثر مصدر غاب یغیب بمعنی شیء غائب است چنانچه عدل بمعنی عادل باشد **و** نزد بعضی غیب مخفف فیعل چون قیل از قیل بمعنی مخفی و محجوب از اعیان و احساس و از بدیهه عقول و افکار باشد این مختار زمخشری و تبعه اوست و بعد آن در معنی ترکیبی یؤمنون به قول خلاف کردند **بیضاوی** نقل کرده مراد از بالغیب اول آنست پس معنی ان یؤمنون بقلوبهم لا کالمنافقین امنوا بافواههم باشد یعنی ایمان بدلهای خود می آرند نه چون منافقین که بلبهای خود ایمان آوردند **و** نزد جمعی چون صاحب مجمع **و** مبانی **و** کشاف **و** بیضاوی **و** مدارک بالغیب اگر حال باشد پس بمعنی یؤمنون و غائبین عن المؤمن به باشند یعنی ایمان می آرند در حالیکه غایب از مؤمن به باشند چون آیه وخشی الرحمن بالغیب **و** نزد فرقه ثانیه اگر بالغیب مفعول به باشد پس معنیش چنین باشد که متقیان کسانی اند که ایمان می آرند غیب را پس در معنای غیب خلاف کردند **نزد** بعضی مراد از آن ذات

جواب اشكال رازی از غیب

واجب لهم است و نزد بعضی ملائکه اند و نزد بعضی همه انبیا اند و نزد بعضی همه کتب منزله و نزد بعضی وحی و نزد بعضی مبدأ و معاد و حال قبر و نزد بعضی همه احکام الهیه و شرایع ربانیه و نزد بعضی همه معجزات انبیا و ائمه علیهم السلام و نزد بعضی جمیع آنچه مخفی از اعیان و از بدیهه عقول و احساس باشد و نزد بعضی جمیع آنچه با دله و آیات و آثار و استدلال حاصل شده تواند چون معارف و نزد جمعی از محدثین اصحاب با وجود مهدی آل محمد و غیبت و حال رجعت او و نزد جماعتی از علمای صحابه جمیع آنچه غایب از علم بندگان باشد این وجه اخیر اولی و افضل است زیرا که غیب همه این وجوه را حاوی و در غیب همه اینها داخل است **بلی** اشتراک لفظ واحد در معانی متعدده لازم نمی آید زیرا که لفظ غیب جنس است بر جمیع افراد شامل خواهد شد چون لفظ انسان و فرس بر همه افراد شامل و حاوی است

اشكال رازی آنکه قال بعض الشیعة المراد بالغیب المهدی وعده الله تعالی به فی القرآن و الخبر **اما** القرآن فقوله وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم **واما** الخبر فقوله علیه السلام لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و اعلم ان التخصیص المطلق من غیر دلیل باطل خلاصه نزد شیعه مراد بغیب مهدی آل محمد است که در قرآن و خبر وعده او آمده اما از قرآن آیه است که وعده داد خدا مومنین صالح الاعمال را که خلیفه گذارد مر ایشان را در زمین چنانچه خلیفه نهاد پیشینیان ایشان را اما خبر پس آنحضرت فرمود اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز البته طویل میسازد خدا آن روز را تا آنکه برآید مردی از اهل بیت من اسم او مطابق اسم من و کنیت او کنیت من باشد پر می سازد روی زمین را با نصاف و بعدل چنانچه پر شده باشد بجور و ظلم بدانکه تخصیص مطلق بدون دلیل خاص باطل است **جواب** ما نمیگوییم که مخصوص در اینجا از غیب فقط مهدی است مگر آنکه غیب بحال مهدی شامل و غیب آن و نهاست **تنبیه** این آیه دلیل است بر آنکه ایمان از افعال قلوب بندگان است لهذا اسناد ایمان بخلق فرمود **و آیا** ایمان صحابه افضل است یا ایمان غائبین این آیه دلیل صریح است که ایمان غائبین افضل از شاهدین است و باین مضمون احادیث کثیره در فریقین وارد **چنانچه** در در منثور از ابن عباس و ابن مسعود و انس و ابو هریره چند حدیث بمضمون واحد وارد اند که پیغمبر فرمود اعجب شیء از روی ایمان کدام است صحابه گفتند ملائکه آنحضرت فرمود چه گونه چنین باشد و ملائکه در آسمانها چیزها مشاهده می کنند که شما نمی کنید بعد آن گفتند انبیا آنحضرت فرمود چگونه باشد ایشان را وحی می آید و کلام خدا را می شنوند پس صحابه گفتند ما هستیم آنحضرت فرمود چگونه باشد شما را می بینید و در شما نزول و تلاوت قرآن می شود و او قومیست که بعد من می آیند و ایمان بمن می آرند و مرا نمی بینند ایمان ایشان اعجب است و ایشان برادران من اند و شما اصحاب من **بحث سیوم** هرگاه خدا مدح متقیان با یمان بغیب فرمود عقب آن برای ترغیب ثمره آن که عبادت باشد شروع کرد و اعظم عبادات اقامة صلوة و اداء زکوة باشد مقدم بر دیگر عبادات فرمود و صلوة قطعا از صلی چون زکوة از زکی باشد پس یقیمون باب افعال از قام یقوم قیاما بمعنی استادن و بر پا شدن باشد و یقیمون در اینجا **نزد** بعضی بمعنی تعدیل ارکان و حفظ افعال و فرایض و سنن و آداب نماز باشد و نزد بعضی از ادامت و محافظت بر نمازها در اجتهم

باشد این وجه موجه و اکثر است و نزد بعضی عبارت از ادای نماز باشد و نزد بعضی عبارت از قیام نماز باشد چنانچه قایم الامر می گویند و بقیام ذکر کرد زیرا که اول ارکان تا اختتامش شامل است **اما صلوة** چه در حدیث آمده **الصلوة عمود الدین من اقامها فقد اقام الدین و من هدمها فقد هدم الدین** یعنی نماز رکن دین است هر که قایم کرد او را قایم کرد دین را و هر که هدم نماز کرد هدم دین کرد **و در** حدیث دیگر آمده **الصلوة حد بین الکفر و الاسلام** نماز حد است میان کفر و اسلام **و در** حدیث آمده **من لا یزکی فهو ملعون** هر که زکوة ندهد ملعون است **و در** حدیث آمده **الزکوة قنطرة الاسلام** زکوة پل اسلام است **و در عدة الداعی** مرویست **استنزلوا الرزق بالصدقة** یعنی طلب روزی کنید بدادن صدقه **و در** حدیث دیگر آمده **ان لکل شیء مفتاحا و مفتاح الرزق الصدقة** برای هر شیئی کلیدیست و کلید رزق صدقه است پس بدهید صدقه را **و** در حدیث آمده صدقه دفع هفتاد علت از بلاهای دنیا میکند و بموت بد نمیرد ابدا **و** صدقه جاه شفاعت زبان است **و** صدقه رای عقل مشوره است **و** صدقه زبان سفارش مومنان در اصلاح شان است **و** صدقه علم تعلیم و نشر او ست **و** صلوة از جانب بنده دعا و از جانب ملک استغفار و از جانب خدا رحمت باشد **و در** شریعت عبارت از انچه شهید اول فرمود که نماز افعال معهوده مشروط بقبله و بقیام و بتقرب باشد **در مجمع** فرمود افعال مخصوصه بر وجه مخصوص باشد **بغوی** مع دیگر فقها دعا را گفته نماز اسم افعال مخصوصه از قیام و رکوع و سجود و قعود و دعا و ثنا باشد **نزد محققین** فقها دعا خاصه و عامه عبارتست از افعال مخصوصه که یکی تا لی دیگر افتتاح ان بتحریمه و اختتامش بتسلیمه مخرجه باشد **تنبیه** در اینجا ثابت گردید که حمل الفاظ از معنی لغوی بر معنی شرعی بنحویکه مناسبت مابین واشته باشد جایز است **و ایضا** ثابت گردید که ایمان و افعال نماز از بندگان اند و الا مستحق مدح و بایشان اسناد نمیکرد **بحث چهارم** در مما رزقناهم من بعضیه و ما موصوله علی المشهور است اگرچه نزد فقها ما انفاق کل مال در راه خدا داخل اسراف و تبذیر نیست چنانچه شاهد این مرام انفاق حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دو مرتبه قضیه متواتره بین الخاص و العام است **اما** در لفظ رزقناهم اضافت رزق خالق انام بخود فرمود پس رزق حلال است یا حرام اما اسناد رزق حرام بخالق الملک العلام عند العدلیه قبیح است لهذا رزقیکه خدا عطا کند باید محلل و مباح باشد نه حرام **اما** معنی رزاق خداوندی ایجاد رزق و عطای اسباب تحصیلش باشد نه آنکه چون باران در افواه اصداف از آسمان بریزد باشد و از رزاق باینمعنی بر خدا نزد عدلیه لازم است زیرا که بسبب آن بقای نوع حیوانی است اگر چنین نکند عبث نعم و ظلم او لازم می آید خدا از آن منزه است و بهمین مایل است آیه فورب السماء انه لحق مثل ما انکم تنطقون و آیه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها **در شرح تجرید** قوشجی گفته آنچه را بنده بکسب تعب تحصیل نماید و آن بنده رزاق نفس خود است و خدا رازق او در آن نیست تعجب است مخالف مذهب خود گفته چه نزد ایشان فاعل کل خدا است و بنده را دخلی نیست **اما رزق** در لغت بمعنی نصیب و حظ بطا معجمه باشد **در مجمع** فرمود رزق در اصل لغت بمعنی عطای جاری باشد نقیض آن حرمان است **و در شریعت** نزد عدلیه عبارت از آنچه **در تجرید** فرمود الرزق ما صح به الانتفاع یعنی رزق چیزیست که در شرع صحیح باشد

نفع گرفتن از آن و در مجمع فرموده الرزق ما صح ان ینتفع به المنتفع یعنی رزق آنست که صحیح باشد نفع گرفتن باآن منتفع را **ابوالحسین بصری** معتزلی گفته الرزق هو تمکین الحیوان من الانتفاع بالشیء والحظر علی غیره بان یمنعه من الانتفاع به یعنی رزق تمکین حیوان باشد از انتفاع شیء و بر غیر منع انتفاع از آن حرام است پس نزد ایشان حرام و نجس رزق نیست مگر در ضرورت **اما نزد جبریه** بنا بر قاعده کلیه خود **در مواقف** میگوید الرزق وهو عندنا کل ما ساقه الله الی العبد فاکله فهو رزق له من الله حلالا کان او حراما اذ لا یقبح من الله شیء انتهی یعنی رزق نزد جبریه جمیع آنچه خدا ببنده پیش کند و میخورد او رزق اوست از جانب خدا حلال باشد یا حرام چه نزد ایشان قبیح بر خدا قبیح نیست **و در مقاصد** گفته الرزق فی الاصل مصدر سمی به المرزوق وهو ما ساقه الله الی الحیوان وانتفع به فیدخل فیه رزق الانسان والدواب وغیرهما من الماکول یعنی رزق در اصل مصدر اسم مرزوق است و آن چیزیست که پیش کند خدا بحیوان و نفع بردارد بآن **ایراد جبریه** اگر نزد عدلیه روزی حرام و نجس رزق نباشد پس اگر آدمی مدة العمر غذا و آب حلال و طاهر نخورده البته او بی روزی زیست کرده و من الله او را رزق نرسیده این خلاف آیه وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها **جواب** در تعریف عدلیه دانسته شد که رزق حلال اعم است و نزد ایشان مراد از رزق انتفاع است چه باکل اغذیه محلله باشد چه بتنفس هوا باشد یا بشرب معصرات محلله و بقولات و فواکه باشد یا غیر آن پس اگر از بعض محللات انتفاع یافته مرزوق من الله براو اطلاق می شود و لو بمدة یسیرة **در ینابیع الانوار** فرموده اگر حیوانی یا جنینی قبل تناول شیء محلل بمیرد آیا مرزوق من الله هست یا نه جواب ما جواب شما **تنبیه** معنی ومما رزقناهم ینفقون اینست چیزیکه روزی دادیم و مالک ساختیم ایشانرا بعض آنرا اعطا میکنند و از مال خود بامر من بر می آرند بمستحق میرسانند پس در نفقه خلاف کردند مندوب است یا واجب **اول مختار ضحاک** است که مراد از آن نفقه تطوعی است **ثانی** اهل ایجاب نیز خلاف کردند **مختار** ابن مسعود آنست که نفقه نفس خود و اهل و عیال اوست که واجب النفقه اند چه این آیه قبل وجوب زکوة نازل شده **و مختار** ابن عباس زکوة مفروضه است مالی باشد یا بدنی چون زکوة فطره **و آیا** در آن خمس و نذر و کفارات واجبه داخل است یا نه در آن نظر است **و تاویل** محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ومما علمناهم ینبئون یعنی از علمی که دادیم ایشان را آنرا نشر میکنند **اقول** این تاویل عیب ندارد زیرا که حیوان عبارت از روح و بدنست روزی روح علم است و روزی بدن ماکولات و مشروبات کثیفه است **در مجمع** فرموده حمل آیه بر عموم اولیست **در ینابیع** فرموده الظاهر ان الایة تعم جمیع انواع الصدقة یعنی ظاهر آیه تعمیم جمیع انواع صدقه است **بحث پنجم نزول** این آیه نزد بعضی شامل عرب و آیه لاحقه شامل مومنین اهل کتاب است زیرا که قبل قرآن عرب را کتابی نبوده در مجمع فرموده این غیر صحیح است زیرا که ممکن هست که آیه اولی عام در جمیع مومنین و آیه ثانیه خاص در قومی از مومنین باشد و جایز است که این آیات مخصوص بقوم واحد باشد اگرچه جمع کرده اوصاف همه ایشانرا بواو عطف

قوله تعالی والذین یؤمنون بما انزل الیک وما

٧٧

بحث عام وخاص آیه مع لوازم دیگر وحی

أُنزِلَ مِن قَبلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُم يُوقِنُونَ ۝ ترجمه

یعنی آنانکه ایمان می آرند بجمیع آنچه فرستاده شد بسوی تو وایمان می آرند بآنچه فرستاده شد پیش از تو وبدار آخرت یا بعود آخرت مع امور آن از حشر ونشر وغیر آن ایشان یقین بکائن بودن آن میکنند وتفسیر شریف چند بحث است **بحث اول** نزد بعضی ابتدای این آیه عام وآخرش خاص است برای تعظیم وتشریف آنها وبرای رفع شک از آنها تاکسی گمان نکند که بنسخ شدن آنها ایمان واقرار آنها واجب نباشد **و** اگر اثبات شود که آیه من حیث النزول خاص باوایل مومنین باشد **جوابش** میگوئیم که من حیث المفهوم والمنزول عام است بوجود لفظ یومنون ویوقنون چه هر دو صیغه های استقبال اند **ایراد** بنابراین دو مرتبه صیغه انزل فرمود هر دو ماضی مجهول دلیل بر زمان بسیار بعید باشد نه بر آینده **جواب** هر دو صیغ ماضی وصف کتاب است وآنچه منزل باشد واجب است که قبل ایمان موجود باشد والا تکلیف بالایطاق لازم می آید وآن از حکیم تعم محال است پس وبالآخرة متعلق بلفظ ویوقنون بالاخرة چنانچه متعلق یومنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک باشد **بحث دوم** انزال باب افعال از نزل بمعنی فرود آوردن وفرو فرستادن باشد پس منزل خدا ومنزول قران ومنزل الیه القران محمد وتوریت وزبور وانجیل مع سایر صحف وکتب انبیا اند ورسولیکه کتب را فرود آورد علی المشهور جبرئیل خاصة باشد چه برای انزال وحی وتنزیل جبرئیل باجماع امت مخصوص میباشد آنا در کلام الله از اقسام دیگر اگر غیر جبرئیل هم واسطه باشد آنرا محدثین تعبیر بحدیث قدسی میکنند پس آنچه مشهور است اینست که خدا حروف مرتبه را مرکب بصورت جسمی از اجسام وجرمی از اجرا می آفریند جبرئیل شنیده یا حروف را از لوح محفوظ مشاهده نموده بار خالق بر نبی فرود می آرد **بلی** گاهی نبی بلاواسطه ملکی کلام الهی را می شنود چنانچه پیغمبر ما در شب معراج وموسی از درخت انی انا الله شنید **تنبیه** آیا کتب منزله بر الواح نقش وثبت شده نازل شده یا جبرئیل بحکایت کلام الهی با الواح وبا تحریر نازل شده آنچه مشهور است آخر است **و** در اخبار آمده که توریت جمله بالواح نازل شد چنانچه الواح متعدده غیر قران بر نبی ما نازل شده خدا قادر بر جمیع ممکنات ومقدورات است ممتنع نیست یفعل ما یشاء کیف یشاء باقی تحقیق این مرام انشاء الله در آیه وحی می آید **بحث سوم** الیک وعلیک ولدیک در اصل الاک وعلاک ولداک بفتحه باشد والف آنها مبدل بیا برای اضافت تا فصل میان الف آخر متمکن والف غیر متمکن باشد **اما** یوقنون باب ایقان از یقین بمعنی علمیکه باستدلال ونظر بعد از شک با اشکال حاصل شده باشد لهذا خدا را متیقن وموقن نمیگویند زیرا که کل اشیا نزد او در جای مستوی است چه او علم حضوری دارد واین علم ما کسبی از نظر واثر حاصل است **اشکال** ایقان بقیامت ویوم آخرت مع جمیع احوال آن در غیب داخل میشود وبعد تعمیم تخصیص آن بالافراد فایده ندارد چه در اول یومنون بالغیب فرمود ودر اینجا لفظ یوقنون تکرار بلا فایده باشد **جواب** علامه ابو الفتوح در تفسیر **روض الجنان** آنست که غیب بصورت اجمال در جمله بود وبعد اجمال بیان آن بصورت تخصیص برای مزید اهتمام وتشریف باشد چنانچه در آیه واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح باشد **جواب** علامه طبرسی آنکه کفار ومشرکین اصرار بر انکار معاد از همه وزیاده تر میکردند چنانچه میگفتند وقالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت

البينات

ودنیا بر ذات ایشان و بر مدح معتقدان آن تخصیص با فراد یافت **بلے** اہل بیان عالم آخرت را آخرت نامیدند براے آنکه عقب دنیا و موخر از آنست چنانچه دنیا را برای دنائة آن یا برای دنو آن بخلق یا بدنو آن بآخرت نامیدند **در روض الجنان** مرویست روزی حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم حارث انصاری را فرمود ای حارث چگونه صبح کردی عرض نمود مومن بحق پیغمبر گفت بنگر هر حقی حقیقتی دارد حقیقت ایمانت چیست عرض نمود که از دنیا خود را باز گرفتم شب نمی خسپم و روز نمیخورم و پندارم که در عرش خدا می نگرم که ظاهر شده بر خلقان و در اهل بهشت می نگرم که بزیارت یکدیگر می روند و اهل دوزخ را می نگرم که بانگ بیکدیگر میکنند پیغمبر فرمود ابصرت فالزم یعنی بینائی یافتة بر این ملازمت کن و دلت بنور ایمان منور شده

قوله تعالی أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه

یعنی همان متقیان اندکه ذکر شد اتصاف ایشان بصفات مزبوره پس حاصل آنست که ایشان بر حق یا بر رشد و دلالت از جانب پروردگار خود اند و نتیجه ایمان و هدایت ایشان آنست که ایشان رستگار در دنیا و آخرت اند و در دنیا محفوظ المال و الآل و الدلة و الذمم و محقون الدم و در آخرت مصون از عذاب الیم باقی در جنت نعیم قدیم اند **و در تفسیر ش** چند بحث اند **بحث اول** اولئک بمعنی جمع ذلک و اولاء معنی جمع ذا باشد اسم مبهم صلاحیت اشاره بحاضر دارد و بقصر اولا و اولاک و اولالک باشد در حال مد اجتماع لام و همزه برای اجتماع ثقل آنها جایز نیست **اما** فلح در اصل زمین مشقوق و محروث را و انکه لب زیرین او شق باشد میگویند و در اینجا عبارت از کسیکه ظفر یافته بر مطلب باشد و آن نعمت دائمه بغیر شایبه بر وجه اجلال و اعظام است پس مفلحون را ترجمه بفایزون و منجحون می کنند **بحث دوم** هرگاه خدا وصف متقیان بایمان غیب و وصف مومنان بقیام نمازهای واجبه انفاق یا اعطا هم ابتدا از زکوة و صدقات و نفقات و ایقان بما انزل الله و بقیام قیامت نمود پس عاده ایشان مقرر فرمود که ایشان مطابق واقع هدایت یافته من الله در دنیا و در آخرت رستگار و بدار القرار قایم و دایم میباشند **بلے** تکرار اولئک عبث نیست بل یکی در اتصاف ایشان بایمان در دنیا و دیگر برای ایشان در آخرت باشد پس تکرار لفظ در دو جمله ممدوح و مطلوب است **بحث سیوم** این آیات دلیل اند بر آنکه ایمان و اعمال از افعال بندگان است و ایشان فاعل مختار اند لهذا مدح بایشان شامل شده و الا آنها بایشان نمیفرمود **ایراد جبریه** علی هدی من ربهم اشعار است که هدایة من الله است نه من فعل العباد **جواب** نزد جمعی در اینجا لفظ دین بالفظ دلالت و بیان مقدر است یعنی من دین ربهم یا من دلالت و بیان ربهم است در **مجمع** است که من ربهم برای بیین فرمود که هر خیر و هدایت من الله است یا برای آنکه فاعل تعالی است یا برای آنکه عرض هدایت بنصب دلیل و دواعی بهدایت و بنا بر آن از روی مجاز گفته می شود که هدایة من الله است اگر چه از فعل بنده باشد **بحث چهارم** جماعتی از مفسرین چون مجاهد و صاحب اسباب النزول مع غیر ایشان نقل کرده اند که چهار آیات از اول این سوره در مومنین و دو آیت بعد آنها در کافرین و سیزده آیت بعد آن در منافقین نازل شده **در تفسیر روض الجنان** مرویست که حضرت

79

بیان کفر وانواع وعموم وخصوص او

امام محمد باقر علیه السلام از جابر انصاری از ام سلمه روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم قال ان علیاً وشیعته هم الفائزون یعنی علی وشیعه او رستگار بجنت می باشند واین مضمون احادیث بسیار بجای دیگر می آیند **بدانکه** خدا تا اینجا ذکر وصف مومنین مستقلا فرمود وازاین جا بالانفراد ذکر کفار نمود که ضد ایشان باشند –

قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ترجمه

یعنی بدرستیکه آنانکه از روی عناد وعدم تدبر در ادله وآیات منکر خدا ورسول ص وامام ع ومعاد شدند پوشیدند وستور کردند نور ایمان را بزنگ کفر وظلمت شرک مساوی ویکسانست بر ایشان آنکه بترسانی وبیم کنی ایشانرا یا بیم وتخویف نکنی ایشانرا ایمان نمی آورند زیرکه در آیات وآثار وادله وقران نظر نمیکنند از فرط غوایة وعناد **ودر تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** ابن عامر وعاصم **و** حمزه **و** کسائی در ءانذرتهم ودر اول هر کلمه که دو همزه واقع می شود بتخفیف همزتین میخوانند واهل حجاز مع ابو عمر بمد وتلیین همزه ثانیه میخوانند وباقی قراء بین بین میخوانند **بحث دوم** کفر بضم از کفر بفتح بمعنی اخفا وپوشیدن وانکار نعمت باشد لهذا زارع ولیل را کافر میخوانند چه زارع دانه را در خاک وشب نور روز را بتیرگی می پوشاند وضدش شکر بمعنی نشر نعمت واظهار آن باشد **و** در شریعت عبارت است از انکار ضروریات دین محمدی ص **ودر مجمع** فرمود کفر عبارت است از انکار چیزیکه واجب کرده خدا معرفت او از توحید وعدل ونبوت وامامت واز جمیع آنچه پیغمبر ص آورده از ارکان شرع وهرکه انکار کند کل یا جزء آنرا او کافر است وآیا شد زنار وبر پیشانی داغ زعفرانی ولبس عبا رو امثال آن در اصل کفر داخل است یا بذاته کفر نیست در آن دو قولست **رازی وبیضاوی** گفتند اگرچه این بذاته کفر نیست لکن در اسلام شایع نیست بل از شعایر کفر است پس آنچه از علامات وآثار کفر باشد کفر است **بحث سیوم** نزد جمعی شرک خاص وکفر عام است لهذا مرائی را بالاتفاق کافر نمی گویند وبیان شرک بجای خود می آید **در معالم التنزیل** بغوی گفته کفر بچهار صورت میباشد کفر انکار وکفر جحود وکفر عناد وکفر نفاق **اما کفر انکار** آنست که اصلا معرفت خدا ندارد لهذا اعتقاد بدل واقرار بزبان وعمل بارکان نمیکند چون کفر زنادقه وملاحده ودهریه واهل طبیعت **اما کفر جحود** آنست که معتقد بخدا بدل میباشد ولکن معترف بزبان نمیباشد چون کفر ابلیس وکفر یهود چه خدا از ایشان نقل فرمود فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به **اما کفر عناد** آنست که معتقد بدل ومعترف بزبان بجای خود میباشد اما بجهت کینه وعناد وسدیدن ترویج تمکین وتسلیم او نمی کنند ترد اما میچون مخالفان خلافت امیر المومنین ع واحزاب وامثال ایشان از خوارج وغیرهم است **ونزد** بغوی چون کفر ابو طالب عیاذا بالله چه او گفته شعر

ولقد علمت بان دین محمد + من خیر ادیان البریة دینا +

لولا الملامة وحذار مسبة + لوجدتنی سمحا بذلک مبینا + خلاصه ترجمه آنکه بیقین دانستم که

تحقیق دین محمدی بهترین ادیان بریه است اگر ملامت یا ترس گمان نمیکردم هرآئینه می یافتی جوانمردی من در درست وروشن کردن آن دین **اقول** تعجب ست ازین بغوی بغی که اسناد کفر عناد بحضرت ابو طالب نمود وحالانکه

در نزول ءانذرتهم و تاویل آن

مجمع علیه است که آنحضرت تمکین رسول و ترغیب بابلاغ دین و حفظ او و انفاق و اکساء او و علاوه بر آن باولاد خود تحریص متابعت او و قیام نماز با او تا وقت مردن فرمود اگر عیاذا بالله کافر و معاند می بود که چنین امور از وسر میزد خصوص در مبالغت دین و از قصاید او خصوص خود همین شعر چون آفتاب روشن و مبرهن است که آنحضرت اعتقاد داشت بآنکه محمد و دین او افضل انبیا و ادیان است **بلی** ازین شعراین قدر مشعر می شود که ابوطالب در اظهار و اجهار دین اسلام توریه و تقیه میفرمود چه اباء آباء اسلام بود و بجهر او تاثیر سخن خود در خلق بحفظ و حمایت محمدی ص نمیدانست باین مصلحت ما اظهار در عام و خاص نفرمود و صاحب مواهب گفته اجماع اهل بیت است بر اسلام ابوطالب ثم الله اعلم و باقی قصه بجای خود می آید انشاء الله تعالی **بحث چهارم** لفظ سواء اسمیست مصدر بمعنی استوا و اعتدال **و** نزد جمعی کل جمله ما سواء خبر ان الذین واقع شده پس لا یؤمنون جمله موکده برای جمله ما قبل یا جمله مفسره یا بدل باشد **و** نزد جمعی لا یؤمنون بالانفراد خبر ان واقع شده و ما قبلش جمله معترضه است پس رفع سواء برای آنکه خبر ان یا خبر مقدم بر مبتدا واقع شده و آن انذار باشد **بحث پنجم** انذار ضد البشارت بمعنی اعلام یا تخویف و تحذیر از عقاب خدا باشد چه تنذیر یا زجر اشد تاثیر در نفس و اوقع فی القلوب از وعده بجلب نفع می باشد اما هر معلم نذیر است و هر نذیر معلم نیست **بحث ششم** در نزول این آیه اتفاق مفسرین است که بصورت اخبار و اعلام نازل شده تا نبی ع قطع امید و طمع از ایمان کفار معلوم نماید **اما منزول** خاص است یا عام در آن دو قول است **اول** مختار جمهور مفسرین و از اصحاب ما شیخ الطائفه صاحب التبیان است **دوم** مختار عامه مفسرین است **اما اهل تخصیص** پس خلاف کردند **نزد** ربیع بن انس **و** بلخی و امثال ایشان در ابو جهل و پنج نفر از اهل بیت او که در بدر بقتل آمدند نازل شده **و** نزد بعضی چون اصم در مشرکان قریش یا در مشرکان عرب که در زمانه نبوی ع ایمان نیاوردند نازل شده **و** نزد جمعی از صحابه منهم ابن عباس باشد که در قومی عینا از احبار یهود نازل شده که از روی عناد و حسد ایمان را نیاوردند **و** نزد بعضی چون ابو علی جبائی و تبعه او در اهل ختم و طبع نازل شده که خدا دانست ایشان ابدا ایمان نمی آرند **امّا** قایلین بعام میگویند کفاری که عدم ایمان ایشان در علم خدا مقرر بود اخبار از ایشانست **تبصره** علی التقدیرین لفظ آیه عام است و در اصول مقرر شده که جایز است خطاب بعام اگرچه مراد از آن خاص باشد و آن در قرآن بسیار است **تنبیه** در این آیه پیش خبری بوعده قطعی از اعاظم معجزات نبوی ع است که ایمان نمی آرند و آخر کافر مردند صداقت نبی ع لایح شد والحمد لله **اشکال جبریه** این آیه دلیل است که کفار را لطف نکرده اگر بعدم ایمان کفار خدا عالم نبود جهل تعالی لازم می آید بر تقدیر محال است و اگر علم داشت پس تکلیف بایمان تکلیف ما لا یطاق است چه مخالف علم الهی و ابطال آن محال است **جواب** بر دو وجه است **اول** آنکه محقق نصیر الملة در تجرید فرموده **الکافر لا یخلو من اللطف** و ضرر الکافر من سوء اختیاره یعنی کافر خالی از لطف نیست چه لطف عبارتست از تقریب عباد بطاعت و تبعید ایشان از معصیت بنحویکه ملجا و مجبور نشوند و این حاصل می شود بتکمیل و تمکین ایشان بعقل و آلات و حواس و نصب دلایل و ازالهٔ علت و آن بمؤمن و کافر بالضرورت مشترک و مساویست و ضرر کافر بسوء اختیار خود ش است پس گریز کفار دلیل بر عدم لطف ایشان نمی شود چنانچه ضیافتی برای شخصی آماده کرده و بآن می طلبند و آن ضعیف از آن گریز میکند گریز و انکار

جواب اخبار بسعادة و شقاوت موجب اغراء است

او دلیل نمی شود کہ ضیافت و دعوت با و نکرده **دوم** اخبار وقوع شئ و عدم آن منافی قدرت نیست والا لازم می آید کہ خدا در معلومات خود قادر نیست بل مجبور است **بیضاوی** با وجود اشعری المذهب ترک تقلید سلف نمود گفته

والاخبار بوقوع الشئ او عدمہ لا ینفی القدرة علیہ کاخباره تعالی عما یفعلہ ہو او العبد باختیاره یعنی اعلام بوقوع شئ یا بعدم آن منافی قدرت بر آن نمی باشد چنانچہ اخبار تعالی از چیزیکہ خود فاعلش یا بنده او فاعل باشد باختیار خود متضمن نفی قدرت ایشان از آن نمی شود **بلی** قاعده انذار بعد علم بعدم آن اتمام حجت بکفار و تحصیل فضل و عوض مبلغ است

ایراد جبریہ اخبار عبا بسعادت و شقاوت موجب اغراء و افساد او می شود زیرا کہ صاحب سعادت مرتکب معاصی و ترک طاعت میشود و صاحب شقاوت اصرار بر کفر میکند چہ شخص اول باتکال و ثانی بیاس رسیده تنذیر یا تبشیر او فایده نمی دهد **جواب** و حیرتم کہ متکلمین جبریہ منع از اخبار بسعادت و شقاوت می کنند اما در عشره مبشره زیاده از طاقت خود اثبات بشارت متضمنه درایشان میکنند **بدانکہ** جناب مولانا لسان الحکماء

والمتکلمین محقق نصیر الملة والدین در تجرید فرموده والاخبار بالسعادة والشقاوة لیس مفسدة فقال القوشجی

وتقریر الجواب ان هذا الاخبار لیس مفسدة لجواز ان یقترن بالاخبار بالجنة من الالطاف ما یمتنع عنده

من الاقدام علی المعاصی الاجتناب علی الطاعات والاخبار بالنار انما هو بالنسبة الی الجاهل کابی لهب

والمفسدة منتفیة فیہ لانہ لا یعلم صدق اخباره تعالی حتی یفضی الی الیاس **قوشجی در شرح تجرید**

در ذیل قول محقق میگوید یعنی اخبار بجنت مطلقا موجب اغراء و افساد نیست زیرا کہ جایز است کہ از الطاف چیزی اورا مانع از اقدام بر معصیت می شود پس با نتفاء اغراء قول مدعی باطل شد **اما** اخبار بنار او هم موجب فساد و اغراء

والجا نیست زیرا کہ مخبر الیہ اگر جاهل باشد چون ابولهب پس او اخبار و اعلام تعالی را بواسطہ محمد صادق و صحیح نمیداند لهذا موجب اصرار بر کفر او نمی شود **یا** مخبر الیہ عارف باشد چون ابلیس پس اخبار تعالی ببدی عاقبت و بعقاب او داعی باصرار او نمی شود زیرا کہ او می داند کہ باصرار بر کفر مستحق عقاب زاید می شوم پس بهر تقدیر موجب افساد نمی شود

وعلامہ هم در شرح آن همین فرموده قال العلامة الاخبار بالجنة لیس اغراء مطلقا لانہ یجوز ان

یقرنہ من الالطاف ما یمتنع عنده من الاقدام علی المعصیة فاذا انتفی کونہ اغراء علی هذا التقدیر

بطل قولهم انہ مفسدة علی الاطلاق **واما** الاخبار بالنار فلیست مفسدة ایضا لان الاخبار ان کان

للجاهل کابی لهب انتفت المفسدة فیہ لانہ لا یعلم صدق اخباره تعالی فلا یدعوه ذلک الی الاصرار

علی الکفر وان کان عارفا کابلیس لم یکن اخباره تعالی بعاقبتہ و عقابہ داعیا الی الاصرار علی الکفر لانہ یعلم ان اصراره

علیہ یزداد عقابہ فلا یصیر مغریٰ علیہ انتهی **بدانکہ** هرگاه خدا اخبار و اعلام بعلم خود از ایمان نیاوردن جمعی از کفار نمود پس عقب آن سبب امتناع و علت آن بیان فرمود

+ + + +

قولہ تعالی خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰٓی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ترجمہ

در بیان تأویل ختم الله و سؤال و جواب آن

یعنی هرگاه کفار اعراض کردند از تأمل و نظر و اصغا پس خدا تعبیر کرد اعراض ایشان را بآنکه مهر نهاد خدا مهر علمی بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان غطائی و پوششی است و مر ایشان راست عذاب بزرگ

و در تفسیرش چند بحث است **بحث اول** ختم و طبع در لغت بمعنی شی‌ء است که بر آن شی‌ء آورده شده و بمعنی آخر شی‌ء و بمعنی شی‌ء که از آن هیچ بر نیاید و بمعنی نشان و علامت باشد و کتم برادر ختم باشد

اما قلب بمعنی دل و فؤاد و صدر محل دل باشد و گاهی آنها را تعبیر بدل کرده می‌شود چون **الم نشرح لک صدرک** و آیه لنثبت به فؤادک ای قلبک **و** دل را قلب نامیدند زیرا که بخطور خطرات متغیر و مقلوب از اراده باراده می‌شود بحال واحد باقی نمی‌ماند **اما** سمع بلفظ مفرد ذکر فرمود زیرا که مصدر است و آن صلاحیت واحد و تثنیه و جمع در معنی دارد **و اما** ابصار جمع بصر بمعنی دیده باشد **در کشاف** گفته بصر نور عین است که بآن مرئیات ادراک می‌شود چنانچه بصیرة بمعنی نور قلب است بآن استبصار و تأمل میکند و این هر دو جوهر لطیف در چشم و دل آفریده شدند یکی برای تبصر ابصار دیگر ببصیرة استبصار انتهی **و** گاهی اطلاق بصر بعین میشود

اما عین رگ مجوفه نزدیک دماغ است در آن قطره آبی آفریده بآن درک مبصرات و مرئیات از الوان و اضواء و اشکال و حرکات و سکنات و مقادیر و حسن و قبح میکند **اما سمع** او قوت مودعه است در قعر صماخ و آن رگ مفروش در داخل گوش میباشد بوجود آن حس و ادراک میکند حروف مرکبه بالصوت را بصورت وصول هوا که متکیف بکیفیت صوت می‌شود **و اما** غشاوة بمعنی غطاء و پرده و پوشش باشد در آن و در غشوة بلا الف سه لغت است ضمه و فتحه و کسره **و** اکثر با الف **و** نزد بعضی بلا الف خوانده می‌شود **و**

اما در قرائه مشهوره بکسر غین معجمه و رفع تا باشد **و** در شواذ نزد عاصم بنصب تا باشد **و** نزد حسن بضم غین **و** نزد جمعی بفتح غین **و** نزد بعضی غطا بعین مهمله است **اما** عذاب بمعنی عقوبت و آن اهانت باشد و در اینجا عبارت است از ایصال ضرر و الم بمستحق بمقابل فعل قبیح آیا مساوی قبیح باشد یا زیاد بر آن نزد عدلیه مساوی است **اما** عظیم ضد حقیر و کبیر ضد صغیر باشد **بحث دوم** در تعیین معنی ختم الله **و ایضا** در معنی طبع الله امت را دو قول است **جبریه** حمل بر معنی ظاهری کردند که بمعنی خلق کفر و ضلالت و فجور در کفار و ضال و فجار من الله باشند **و** تابع ایشان فرقه ظاهریه **و** جمعی از فرق اهل حدیث و حنابله متابعت ایشان کردند بنا بر آن قاعده کلیه ایشان که کفر و فسق و خیر و شر من الله عین ایمان نزد ایشان است چه نزد ایشان ظلم و قبیح بر خدا رواست و خالق همه اجسام و اعراض خداست **نزد عدلیه**

این الفاظ و امثال آن بمجاز و استعاره و تمثیل و تخییل وارد اند چون جری النهر و سال المیزاب و الوادی و حالانکه زمین و نهر ساری و میزاب جاری نمیشود بل آب در آنها جاری و ساری میشود و حمل آن بر ظاهر قبیح و کفر است ادنی عاقلی قبول نمیکند پس غیر معقول باطل است بحسب عقل و نقل **اما حشی** آنکه اگر معنی ظاهری مراد می‌بود البته مختوم القلب و مغشی و مغطی الاسماع و الابصار در شهود و اعیان می‌بودند و اصلا ختام قلب و غطاء اسماع و ابصار محسوس نمی‌شود نه خود کفار و نه اهل شهود را و الا سفسطه لازم می‌آید که بحضور اسماع و اعیان جبال رفیعه و اصوات هائله مرتفع اند با سلامتی حواس ناظرین را مسموع

۸۳

چه علامت کفر وطبع آن بر جوارح ایشان خاصة موجود باشد تا عبرة دیگر کفار باشد که ایشان رد دلایل الهی وعدم اصغا بمقالات رسالت پناهی مشافهة کردند وباین فرقه مخصوص عذاب وعقاب زاید مخصوص باشد چنانچه میفرماید ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما یعنی حشر ایشان روز قیامت برو های ایشان می شود در حالیکه عمی وبکم وصم باشند ودر آیه دیگر است ونحشر المجرمین یومئذ زرقا مزروق محشور می شوند ودر آیه دیگر است الیوم نختم علی افواههم وفی الهم زفیر وهم فیها لا یسمعون **هفتم** در تفسیر کبیر وتفسیر نیشاپوری نقل از معتزله **ودر روض الجنان ومجمع البیان** است الختم علی قلوب الکفار من الله تعالی هو الشهادة منه علیهم بانهم لا یؤمنون وعلی قلوبهم بانها لا تعی الذکر ولا تقبل الحق وعلی اسماعهم بانها لا تصغی الی الحق کما یقول الرجل لصاحبه اریدان تختم علی ما یقوله فلان ای تصدق وتشهد بانه حق فاخبر الله تعالی فی الآیة الاولی بانهم لا یؤمنون واخبر فی هذه الآیة بانه قد شهد بذلک وحفظ علیهم خلاصه آنکه ختم بر قلوب کفار بمعنی شهادت وتصدیق بر کفر ایشان است بآنکه ابدا ایمان نمی آرند پس معنی ختم الله علی قلوبهم اینست که ایشان یاد و پند نمی کنند ذکر الهی را وقبول نمی کنند حق را وگوش نمی نهند حق را وتبصر نمی کنند آیات را چنانچه عرب میگوید بصاحب خود اراده دارم که تو ختم کنی قول فلانی را یعنی تصدیق کنی او را وشهادت بدهی بآنکه آن حق است پس خدا اخبار کرد در آیه اولی بآنکه کفار مخصوص ایمان نمی آرند ودر این آیه خبر داد که من شاهدم وتصدیق میکنم بآنکه قلوب ایشان نظر وتدبر در دلایل نمیکنند وکلمات حقه را استماع نمی کنند وآیات ربانیه را مشاهده نمی کنند من بقلوب وجوارح ایشان واقف ام والحمد لله بنابر این تاویل حاجت تقدیر وحمل معنی موضوعی بر اصطلاح لازم نیاید اگرچه در حال امتناع استعمال موضوعی حمل بر مجاز جایز بالاتفاق است ولو بلا مناسبة باشد چنانچه طهارت وصلوة وحج را حمل خاصه بمجاز کردند ودر آنها مناسبتی نیست وزیاده ادله از رسالة استقصاء النظر فی مبحث القضاء والقدر للعلامة اعلی الله مقامه وابسط از آن رسالة نفی الاجبار عن الفاعل المختار که از بنده است ملاحظه کن **اشکال** سبب تخصیص قلب واسماع وابصار سوای جوارح دیگر چیست **جواب** اسماع وابصار طرق علم برای قلب است لهذا التخصیص یافت چه ادله عقلیه مستفاد نمی شود مگر از جانب قلب وادله سمعیه مستفاد نمی شود مگر از سمع واز بصر **سوال** آنکس که خدا را فاعل قبایح وخیر وشر میداند آیا او کافر است یا نه **جواب** حکم تکفیر در دنیا بمعتقد او بعض اصحاب ما ونسبت بجمیع جماعتی حکم تکفیر در دنیا وآخرت فرمودند ونتیجه آن در امور شتی رایج می شود لکن اقوی واصح نزد حقیر نسبت بمعتقد خیر وشر عدم تکفیر است ثم الله اعلم **ایراد** عذاب عظیم دلیل است برآنکه زیاده بر فعل باشد یا دایم باشد این بر خدا نزد عدلیه جایز نیست **جواب** ایصال ضرر مساوی بحق نزد وعیدیه بر خدا واجب عینی است شفاعت در آن جایز نیست اما نزد اصحاب ما وفرق دیگر معتزله مساوی حق باشد زیاده بر آن عقلا جایز نیست **اما** صفت عظیم برای آنست که شرک فی الاصل اقبح قبایح واعظم آنها باشد چنانچه ان الشرک لظلم عظیم شاهد است بمقابل عظیم عظیم باشد وبنسبت فعل صغیر عذاب عظیم مراد نیست **بلی** دوام عذاب برای قبیح دایمست چه بلزوم علت دائمه معلول دایم لازم وواجب است وآن در کافر کفر ودر مؤمن ایمانست پس برای کافر عذاب دایم وبرای مؤمن ثواب دایم است نزد اکثر امت عفو عقلا ونقلا جایز است

وشفاعت شعبه از عفو است نسبت بمؤمن شامل می شود نه بکافر **بدانکه** در ابتدا ذکر مؤمنین و عقب آن ذکر کافرین و متصل بایشان ذکر منافقین است

قوله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝ ترجمه

یعنی از مردم کسیست که می گوید ایمان آوردیم بخدا و بروز آخر که یوم قیامت باشد و حال آنکه ایشان مومن نیستند چه باقرار لسانی بدون معرفت و تصدیق قلبی ایمان ثابت نمیشود بل بعد معرفت و تصدیق قلبی اوعا لسانی موجب صداقت مدعی است و در **تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** من تبعیض است **و** ناس و بشر و انس نظایر اند و آن جماعتی حیوانی ممتاز بصورت و سیرت انسانیت است و اجناس صور استیاز انسانی عقل و نطق است **و** اصل ناس اناس از انس بمعنی موانست و اصل ناس اسم واحد اطلاق بر واحد و جمع و مذکر و مونث می شود بکثرت استعمال اسقاط همزه کردند بجای ان الف لام تعریف آورده ادغام در نون کردند الناس شد **و** نزد بعضی الناس ماخوذ از النوس بمعنی حرکت باشد چه تصغیرش نویس می آید **و** نزد زمخشری انسان از انس ان باری ظهور شخصیت و دیده شدن جسمیت او نامیدند چنانچه جن را برای اجتنان و اختفاء جن نامید **و** خدا نقل فرموده **انی آنست نارا** یعنی بچشم نار را می بینم **و** نزد بعضی ماخوذ از نسیان است چه انسان انسیان بود یا را برای تخفیف حذف کردند و تصغیرش انیسیان می آید **رازی** گفته واجب نیست که هر لفظ مشتق باشد و الا تسلسل لازم می آید **اما** یوم الآخر ظاهر او وقتی است که آخر و حد ندارد بل ابد دایم است که انقطاع ندارد **و** نزد اکثر مراد از آن وقت محدود الطرفین است ابتدائش حشر و نشر انتهایش دخول اهل جنت بجنت و اهل نار بنار تا اینحال محدود است و بعد آن روز حد ندارد زیرا که شب نیست **و در مجمع** یوم القیمة را یوم الآخر نامیدند زیرا که بعد او روزی نخواهد بود سوای آن چه بعد آن ابدا شب نیست **و** نزد بعضی برای آنکه متاخر ایام دنیا است **اما من** نزد زمخشری **و** بیضاوی موصوفه است اگر لام جنس در ناس مراد میگیری گویا چنین شد و من الناس ناس و اگر مراد لام عهد میگیری پس من موصوله با صله خود مرفوع محلا بنابر ابتداء و ما بعد او خبرش است و لفظ ما مشابه بلیس لفظ هم اسمش بمؤمنین خبرش لکن با در آن زاید برای تاکید است **بحث دوم** اگر آدمی منکر دین بدل و زبان باشد او کافر اصلی است **و** اگر منکر دین بدل باشد و بزبان معترف او منافق است **و** اگر معتقد دین بدل و مطمئن بآن و منکر آن بزبان برای ترس باشد آن توریه و تقیه است **و** اگر معتقد دین مقر بلسان باشد اما عامل نباشد او مومن فاسق باشد **و** اگر اعتقادات را معتقد و مقر بلسان و عملیات را عامل باشد او مومن صالح است **آیا** کافر اقبح و اسوء است **یا** منافق و در آن دو قول است **ثانی** مختار مجاهد **و** زمخشری و غیر ایشان است زیرا که منافق در دل منکر و بزبان کاذب ملبس است بخلاف کافر که در دل و زبان کاذب ملبس نیست چه کافر در اینجا بدل و زبان خود صادق و واحد است و منافق مضل خلق مستهزء

٨٧

در تعیین منافقین و اسمائهم

مومن است لہذا او را وعدہ نار عینا فرمودہ ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار **ایراد** منافق کافر مطلق
است یا نہ اگر کافر است پس پیغمبر معاشرت و مباشرت با کفار چرا کرد و با ایشان چرا جہاد نکرد و اگر کافر نیست پس در
کفار بلکہ اشد کفر ایشان شمردن و تکذیب باری با ایشان چہ معنی دارد **جواب** اجماع اہل اسلام است کہ منافق کافر
مطلق بلکہ کفر و اقبح و اشد عذاب از اصل کفار باشد و مباشرت با ایشان در مواکلت و مناکحت و ملابسات و ترکہ
و ذبایح و غیر آن بعد ثبوت آن بعالم جایز نیست الا کرامیہ چہ نزد ایشان مقر لسانی مومن است **اما** مباشرت پیغمبر
با ایشان اول ثابت نیست و در معاشرت قدحی نیست و اگر اثبات شود پس در بدو اسلام و ضعف آن مباشرت
و در ضرورت جایز است و در قوت اسلام و عدم ضرورت ایضا جایز نیست چہ نبی باشد یا ولی یا غیر ایشان **اما** جہاد
با ایشان حضرت امیر علیہ السلام فرمودہ و ایشان سہ فرقہ بودند ناکثین و قاسطین و مارقین حضرت امیر وصی رسول
است فعل وصی نایب فعل موصی منوب عنہ است و الا فعل ہیچ وصی و ہیچ نایب صحیح نخواہد بود و ثبوت
آن بالجملہ ضروری است **بحث سیوم** اتفاق است کہ این آیہ مع آیات لاحقہ در منافقین نازل است
اما در منافقین قریش و عرب نازل است یا در منافقین عامہ از قریش و یہود در آن دو قول است **اکثر** است و جمہور
آن قایل بآنست کہ در عموم منافقین نازل است چہ قریش چہ عرب چہ یہود بودند و نزولش اگرچہ در منافقین صحابہ است
اما نزولش الی یوم القیامۃ و مقتضای استصحاب ہم عام است **سوال** آنانکہ منافق اند خصوص آنانکہ این آیہ خاص
در ایشان نازل شدہ آیا ایشان عینا مشخص اند یا نہ اگر مشخص اند ایشان کدام اند چہ بیزاری از ایشان واجب است بر
خدا و رسول ایشان را تکذیب فرمودہ و از ایشان بیزار شدہ و اگر مشخص عینا باشند پس در بقاء این آیہ چہ فایدہ است
جواب ایشان نزد اہل علم و سیر معلوم کانہ ہر یک را می شناسد و در بقاء چنین آیات تنبیہ متاخرین است
کہ چون منافقین سلف در دین و آیین رفتار کنند **در مجمع و کشاف و معالم** است کہ از
جملہ منافقین عبد اللہ بن ابی بن سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان **و در کشاف**
زیادہ کردہ و من کان فی حالہم من اہل التصمیم علی النفاق یعنی ہر کہ بحال و صفات ایشان باشد و نفاق را تصمیم
کردہ باشد داخل آیہ و شامل ایشانست **در در منثور** از ابن جریر و از ابی حاتم و غیرہ **از ابن عباس**
مرویست و من الناس من یقول آمنا باللہ الخ یعنی المنافقین من الاوس و الخزرج و من کان علی امرہم
یعنی منافقین جماعتی از اہل اوس و خزرج اند و ہر کس بحال ایشان باشد داخل در آنست و ہمین مضمون روایات
بسیار نقل کردہ **و در تفاسیر اہل البیت** است کہ مبغضان و دشمنان آل محمد اند و علامۃ شناخت
ایشان عداوت حضرت امیر است و مؤید آن آنچہ **در ترمذی و مشکوۃ** از سعید خدری مرویست
قال کنا نعرف المنافقین نحن معاشر الانصار ببغضہم علی بن ابی طالب یعنی ما معاشر انصار می شناختیم
منافقین را ببغض علی ابن ابی طالب **در ترمذی و مشکوۃ** از ام سلمہ مرویست کان رسول اللہ
یقول لا یحب علیا منافق و لا یبغضہ مؤمن یعنی رسول خدا میفرمود دوست نمیگذارد علی را منافق و دشمن
نمیگذارد او را مومنی **در مسلم و مشکوۃ** در باب المناقب از حضرت امیر علی بن ابی طالب مرویست
قال و الذی فلق الحبۃ و برء النسمۃ انہ لعہد النبی الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی

معرفت منافقین چگونه می شود

الا منافق یعنی قسم بخدائیکه دانه را میرویاند و آدمیان را می آفرید عهد کرده با من نبی امّی که مرا دوست نمیگذارد مگر مومن و دشمن نے گذارد مگر منافق **در شرح نهج البلاغه** در جزو رابع از حضرت امیر علیه السلام مرویست لا یحبنی کافر و لا ولد الزنا یعنی دوست نمیگذارد مرا کافری و نه ولد الزنا **در مودة** همدانی در حدیث قدسی طویلی مرویست آخرش اینست لولا علیّ لم یعرف حزبی و لا اولیاء رسلی یعنی اگر قدم علیؑ در پایه وجود نمی بود شناخته نمی شد گروه من و نه دوستان رسول من **در حدیث** دیگر آمده سئل رسول الله کیف یعرف المنافقون فوضع یده علی علیّ قال ببغض و بغضه یعنی چگونه منافق شناخته می شود آنحضرت دست بر علیؑ نهاده فرمود باین جوان و بعداوت او **و در تفسیر امام علیه السلام** و در دیگر احادیث وارداست که از جمله منافقین صحابه ابو سفیان و معاویه مع اسماء مذکوره بالا و فلان و فلان اند که در لیلة العقبه برای رمیدن ناقه رسول الله در شب تارکیدی کرده بودند خدا برقی را نمودار کرد و حذیفه یمانی که مهار شتر رسول گرفته بود ایشان را دید و شناخت و آنحضرت بحذیفه اسماء جمله منافقین در آنوقت ذکر فرمود لهذا در **ترمذی و مشکوة** و در صحاح دیگر مرویست که حذیفه از کل صحابه بخلعت **حذیفه صاحب سرّ رسول الله** منور گردیده **اشکال** اگر منافق کسی است که کتمان کفر و اظهار اسلام نماید پس تخصیص ایشان بعدم ایمان بالله و بالقیامة چرا باشد و الا لازم می آید که هر کس منکر جمیع دین سوای اقرار بخدا و قیامت لسانًا باشد او مومن باشد پس منافقین و امثال ایشان بمحض اقرار لسانی بخدا و قیامت فقط مومن باشند **جواب** ایمان دو طرف دارد ابتدایش اعتقاد بخدا و انتهایش قیامت است ایشان اکتفا بر اظهار طرفین آن کردند تا دلالت بر احاطه ایمان نماید **جواب مفسّرین** آنست که این آیه اگر در عامه منافقین مشرکین اول است پس در آنوقت حاجت بیان نیست و اگر در منافقین یهود است پس در آنوقت تلبیس و استهزا و بمسلمانست و ایمان ایشان ایمان نیست برای آنکه عزیر را ابن الله و معاد جسمانی را آمد و رفت میدانستند پس بوجه نفاق و خدیعت اقرار خود بمسلمانان ظاهر کردند حقتعالی تخدیع و ابطلان معتقدات ایشان را اظهار کرده رد فرمود ثم الله اعلم **بدانکه** خدا حال ایمان منافقین ذکر نمود عقب آن شمره ایمان شان که عمل شان باشد شروع نمود

قوله تعالی یُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ ○ ترجمه

یعنی فریب میدهند بزعم خود خدا را و آنان را که ایمان آورده اند یعنی صحابه را و نمی فریبند ایشان مگر نفسهای خود را یعنی و بال فریب بخود ایشان عاید میگردد و نمیدانند که چنین است **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ما یخادعون الا انفسهم خوانند و باقی قرا یخدعون خوانند **بحث دوم** یخادعون از باب مفاعله و یخدعون مجردش است اصل خدع و خدیعه بمعنی ابهام و اخفاء شیئی باشد چنانچه می گویند طریق خیدع و خادع اذا کان مخالفا للمقصد بحیث لا یفطن له و در شریعت عبارت است من اظهار ما یوهم السلامة و السداد و ابطان ما یقتضی الاضرار بالغیر و التخلص منه یعنی از اظهار آنچه موهم سلامتی

معنے مخادع و شعر و شاعر

وسداد و اخفا انچه مقتضی اضرار غیر و اضمار تخلص خود از آن باشد **در کشاف** گفته الخدع ان یوهم صاحبه خلاف ما یرید به من المکروه یعنی خدع عبارتست از آنکه ایهام بصاحب و برفیق خود کند بخلاف آنچه اراده می کند بآن از مکروهات **بدانکه** اصل خدیعه عند العقل والنقل قبیح است اما عقل و آن ظاهر است زیرا که اخفا آمری و اظهار عکس آن موافق حال شخصی باراده ایصال ضرر با حق یا و البته عند العقلا مذموم است و هر مذموم قبیح است **اما نقل** پس از جمله آن همین آیه که بذم صریح وارد شده حاجت بیان نیست **بحث سیوم** خدع ایشان بخدا و رسول و بمؤمنین بزعم خود همین بود که خود را ملتبس با یمان و مقرآن بلسان می شدند تا مصون الدم و محفوظ المال والال شوند و تحصیل غنایم و افشاء سر رسول باشد و در اخوان خود مذمت مؤمنین می نمایند چنانچه **در اسباب النزول** آورده و بیان آن می آید **اشکال** مخادعه خدا چگونه ممکن باشد و حالانکه او تعالی عالم السر والعلانیه است برا و مستور مخفی نیست چه جای ظاهر **جواب** یخادعون ابتدا اخبار از فعل مزعوم ایشانست که خدا را بازی و فریب داده ایم **در کشاف** گفته این فقرات مزبوره ترجمه معتقدات منافقین و مظنون ایشانست چه کسیکه ایمانش لسانی باشد البته او جاهل بخدا و بصفات اوست و ایشان اعتقاد با حاطه علم تعالی و بکشف و حضور اشیا نزد تعالی نداشتند پس بنا بر آن گمان کردند که خدا را فریب و تلبیس کرده ایم بوجه مخفی **جواب دیگر** آنکه فعل نایب فعل منوب عنه می باشد و رسول خلیفه تعالی و نایب اوست پس تخدیع رسول و تفریب او تخدیع خدا محسوب میشود چنانچه اگر وزیر پادشاه کسی فریب دهد باید بگویند یا و در عرف میگویند که پادشاه را بد گفته و فریب داده و باین تقریر آیه ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یعنی بیعت کننده تو بیعت کننده خداست و آیه من اطاع الرسول فقد اطاع الله اطاعت رسول اطاعت خداست **اشکال** مخادعت مشترک بین الفاعلین میباشد پس تخدیع خدا و رسول بخلق چگونه جایز باشد زیرا که خداع در اصل قبیح مذموم فعل سفیه میباشد و خدای علیم و حکیم غنی بذات است چگونه خدا او صف بآن کردند بل خدا خود را وصف در آیه دیگر زسوره بقوله یخادعون الله والله خادعهم و مراد از خدیعت خدا چیست **جواب** بچند وجه است **اوّل** در هر جا باب مفاعله شرکت نمی باشد چنانچه میگویند عاقبت اللص و سافرت و ربنا عاملنا بفضلك و صرف مبین است پس در اینجا یخادعون شرکت نیست **در کشاف** گفته باب مفاعله در اصل برای مبالغه و مبارات میباشد و برای مبالغه فعل فاعل واحد و برای قوت داعی او بغیر مغالب و مباری بمعنی احکم و ابلغ واقع میشود پس مخادعت بجای خدعت بمعنی یبالغون فی الخدع باشد **دوم** چون که منافقین مفری و مکار اند بمثل مشهور المریقیس علی نفسه در نیست که ایشان بگمان خود چون خود خدا را خادع و ملبس شمرده باشند **سیوم** مراد از مخادعت منافقین اظهار اسلام و کتمان کفر است اما مخادعه خدا و رسول و مؤمنین با ایشان آنکه با جهار و اظهار اسلام لسانی در دنیا بر منافقین خدا و رسول او اجرا احکام مسلمانان و در آخرت معدود از اشر کفا و در طبقه هفتم نار جای ایشان مقرر فرمود این جزا را خدا نسبت بخود داده و اسم خداع مجازاً بر آن نهاده و در این قدحی نیست بل این امری اصلح مطابق حال ایشان باشد **ایراد** اگر خدا بوحی مکر و خدع ایشان ظاهر یا ایشان را هلاک می ساخت هر آئینه از فریبهاے ایشان کافه خلایق محفوظ می ماندند و مکر رسول و مؤمنین در شقتها نمی افتادند **جواب** چونکه باری محیط العلم و عالم بالاصلح و هر فعل او پیچیده بحکم و مصالح می باشد اگر اظهار حال شان میفرمود البته منقلب

بر فاسد شدنی می شد لهذا اظهار مکر ایشان در عامه خلایق نفرمود و علت و حکمت آن خدا میداند **بالجمله** در ابقاء ایشان جایز است که امتحان و اظهار نیک و بد سازد چنانچه در ابقاء ابلیس و ذریه اوست **بحث چهارم** **و ما یخدعون الا انفسهم** **نزد** جمعی مراد از انفس ذات شئ و حقیقت آن باشد و همین مختار زمخشری است **نزد** بعضی بمعنی تاکید باشد چنانچه میگویند جاءنی زید نفسه **و** نزد بعضی بمعنی روح باشد **و** نزد بعضی بمعنی دم باشد **و** زمخشری گفته و یقال للدم نفس لان قوامها بالدم خون را نفس میگویند زیرا که قوام بدن و روح بخون است **و** فقها میگویند نفس سایله یعنی خون جهنده دارد **و** آب را نفس میگویند چه حیوة هر ذی حیوة بآبست **تنبیه** مراد از و ما یخدعون الا انفسهم معامله مخادعین است چه ثمره خدعه عاید نمی شود مگر بذوات خود مخادعین یا بقلوب و ارواح و اجساد ایشان **بدانکه** خدعه منافقین در اصل برای اخذ غنیمت کتمان کفر و اظهار اسلام باشد خدا ایشان را بر آن عقاب و عذاب میکند پس وبال و عذاب ایشان بسبب این خداع فی الواقع بخود منافقین و ذوات ایشان راجعست **بحث پنجم** در و ما یشعرون ما، نافیه یشعرون فعل منفی است و شعور علم شئ است که حاصل بحس می شود و مشاعر انسان حواس او اند و مشاعر حج معالم او اند از وقوف و طواف **و در روض الجنان** فرموده از اینجا موی را شعر گویند که باریک است و شعار علامت باشد **و در مجمع** فرموده اصل شعر احساس شئ از جهت دقت باشد چه شاعر دقت و باریکی معنی و وزن کلام سنجیده میگوید **تنبیه** معنی و ما یشعرون آنست که منافقین ضرر خدعه خود را که امر محسوسی است احساس نمی کنند و بحقیقت مآلش نمیرسند که ضرر آن فی الواقع که عذاب باشد بخود ایشان حاصل و عاید می شود چنانچه آدمی آدمی را قتل کند فی الواقع نفس خود را کشته و ما یشعرون دلیل است بر بطلان اهل عرفان و کشف چه خدا اخبار کرده که نفاق را منافقین نمیدانند

قوله تعالى فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ ترجمه

یعنی در دلهای منافقان مرض شک و نفاق و حسد بود پس زیاد کرد خدا ایشان را مرض و بیماری دل ایشان و برای ایشان است عذاب و عقاب دردناک بسبب آنچه ایشان دروغ می گفتند و مومنین را دروغگو میدانستند **و در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** مرض ضد صحت که در اصل بمعنی فتور جسد و ضعف آن باشد و در اینجا بانفاق کفر و نفاق و شک باشد **در روض الجنان** فرموده که نفاق را برای آن مرض خوانده که دل را ضعیف از حق میکند چنانچه بیماری اعضای بدن را ضعیف می سازد و آخر بیماری با تلف و هلاکت است همچنان بنفاق و شک منتهی بهلاکت ابدی و عذاب سرمدی است و در و مقصر را مرض میگویند **در مجمع** فرموده شک را مرض نامیدند زیرا که دل را از اعتدال ثبات بر می آرد چنانچه مرض بدن را از اعتدال مزاج بر می آرد پس قلوب محل صحت و مرض باشد خدا اخبار نمود که دلهای منافقین مملو بمرض نفاق و شک و حسد اند **بحث دوم** فزادهم الله مرضا لفظ زاد متعدی بدو مفعول است پس در معنی فزادهم الله مرضا خلاف کردند **مختار جبریه** زیادتی کفر و نفاق

معنی فزادهم الله مرضا

وشک باشد چه نزد ایشان فاعل کفر و ایمان و نیک و بد و حسن و قبیح خدا است **مختار عدلیه** این نیست زیرکه از دیاد کفر و نفاق و ایجاد آن برخدا روا نیست پس اهل عدل را در تاویل آن چند وجه است **اوّل** آنکه هرگاه قلوب منافقین بکفر و نفاق مملو بودند پس نزول آیت بعد آیت و حکم بعد حکم و ترقی رسول بعد ثبات نفاق و حسد و غم ایشان بسبب آن زیاد شد و سبب آن من الله هست و او تعالی مسبّب است لهذا خدا اسنادش بخود فرمود چنانچه در آیه دیگر فرموده **واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم** یعنی در قلوب منافقین مرض نفاق بود و زیاده شد خبث نفاق بعد نفاق شان **دوّم** لفظ فزادهم الله مرضا در اصل اخبار بمعنی دعا بود و نفرین بر ایشان باشد و وقوع خبر بجای دعا جایز است چنانچه آیه قاتلهم الله انّی یوفکون وارد است پس معنی آنکه لما عرضوا انفسهم للمرض فزاد الله فی مرضهم الهلاکه فی الدنیا یعنی هرگاه منافقین نفوس خود را عارض بمرض انکار قلبی ساختند خدا و ند در دنیا در مرض ایشان زیادتی کرد که مهلک ساخت این مختار ابو مسلم اصفهانی و از اصحاب ما مختار صاحب روض الجنان است **سیّوم** در روض الجنان و مجمع البیان نقل فرموده اند که این فقره در اصل خبر و معنی آن هم خبر است چنانچه در جای دیگر فرموده ثمّ انصرفوا اصرف الله قلوبهم پس معنی چنین میشود که هرگاه در قلوب ایشان مرض نفاق جای گرفته خذلهم الله پس خدا خذلان کرد ایشان را و الطاف زایده با ایشان عطا نکرد و اسناد آن بخود فرمود برای آنکه ایشان را بخود واگذاشت مانع نشد لهذا زیادتی کفر کردند **بحث سیّوم** ولهم عذاب الیم این توعید است مر ایشان را در آخرت و معنی عذاب ابق الستی که مقابل و عوض فعل قبیح عقوبتی است ذی المت الیم فعیل بمعنی مفعل چون سمیع بمعنی مسمع و نذیر بمعنی منذر و بدیع بمعنی مبدع پس الیم بمعنی عذاب مولم بدرد آرنده بصورت جزا باشد **تنبیه** در اینجا ثابت شد که کفر و نفاق و کذب فعل خلق است نه فعل خالق و الا اسناد با ایشان و تعذیب بر عدم آن ایشان را منکر و **بحث چهارم** کذب اخبار از شیئ بخلاف آن و صدق ضد ش باشد یعنی اخبار از شیئ من حیث هو هو یا اخبار شیئ مطابق آن باشد و هر کذب قبیح هست **و در اینجا** قول جاحظ باطل شد چه جاحظ کذب را کذب نمیداند تا وقتی که مخبر بداند که مخبر عنه مخالف خبر است **امّا** ب در بما با بدل و ما ما مصدریه است و در یکذبون دو وجه است **یکی** آنکه صیغه مجرد است پس معنی این است که عذاب الیم مر ایشان راست بعوض دروغیکه گفتند اننا یا نند چه در آن صادق نبودند **وجه دیگر** یکذبون بضم یا و ادغام ذال معجمه باب تفعیل باشد پس بنا بر آن معنی او این است که عذاب الیم مر ایشان راست بعوض آنکه تکذیب خدا و رسول و مومنین میکنند در وجود و ثبوت و احکام شان **پس** بنا بر اول کذب ضد صدق باشد **و** بنا بر ثانی در ان معنی مبالغه باشد چنانچه در صدق بالادغام معنی مبالغه باشد حاصل این هست که در کذب خود کاذب و غیر ایشان کاذب میدانند چنانچه در تصدیق خود صادق و غیر هم را صادق میدانند **تنبیه** در ارشاد دیلمی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست **من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن برّه باهل بیته مدّ عمره** یعنی هر که صادق اللسان باشد پاک می شود عمل او و نیت هر کس که بهتر بود موجب زیادتی روزی او ست و هر کس که نیکی و احسان با اهلبیت خود بر ساند موجب طوالت عمر او میشود **در ارشاد** ایضا از آنحضرت مرویست **لا تغتروا بصلاتهم و صیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصیام حتی لو ترکها استوحش لذلک ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة وصلة الارحام والبر بالاخوان** یعنی فریب ندهد شمارا

کثرت نماز و روزه مردم چه بسا اوقات بعض مردم گویا عادی و آمیخته بنماز و روزه می باشد حتی آنکه اگر ترک یا تاخیر شود وحشت میگیرد برای آن و لکن امتحان کنید ایشانرا در صداقت کلام و زبان و بادآء امانت و بتوصل ارحام و به نیکی برادران ایمان

ایراد هرگاه قبح کذب ثابت باشد پس آنچه در صحاح اهل السنة وارد هست ان ابراهیم ما کذب الا ثلث کذبات یعنی ابراهیم دروغ نگفته مگر سه دروغ و ابراهیم خلیل چگونه دروغ گفتن صحیح باشد **جواب** نزد امامیه چنین روایات از مفتریات و موضوعات منافقین بر انبیا و ائمه طاهرین کفر محض است **بلی** اگر صحیح شود پس نزد ما جوابش آنست که کلام بصورت توریه و تقیه بود و لهذا در کذب محسوب شد و بصورت کذب بود نزد رازی و زمخشری و نووی

قوله تعالی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۝ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ترجمه

یعنی یاد کنید وقتی را که گفته شد مر منافقین را که فساد مکنید در زمین خدا در جواب گفتند ایشان که قول و فعل ما نیست جز صلاح و صلاح جز این نیست که ما اصلاح کنندگان و صلاح آرندگانیم خدا در رد ایشان فرمود آگاه باشید که بتحقیق ایشان یعنی منافقین فساد کنندگان و فتنه آرندگان و تباه کارانند و لیکن خود منافقین نمیدانند که ایشان مفسد و تباه کارانند

و در تفسیرش چند بحث است **بحث اول** لفظ اذا ظرف زمانی متضمن معنی شرط غالبا بر فعل ماضی داخل میشود و همیشه مبنی میباشد و گاهی مکانی میباشد چنانچه میگویند خرجت فاذا الناس وقوف یعنی برآمدم و مردم در مکان نشسته بودند پس و اذا قیل لهم عطف بر یکذبون است **در کشاف** گفته که عطف آن بر من یقول امنا جایز است اگرچه سوجه اول است **آیا** قایل لا تفسدوا خدا است یا رسول یا مؤمنین صحابه در آن سه احتمال است که خدا باشد یا رسول او یا مؤمنین **و اما** ضمیر لهم راجع بمنافقین است و در **معالم** گفته راجع بیهود باشد این ضعیف است **بحث دوم** لا تفسدوا فی الارض فساد تغییر حال باشد و در اینجا عبارتست از برآمدن شیء از حال انتفاع و استقامت و صلاح ضد اوست یعنی حصول حالت مستقیمه نافعه باشد و افساد باب افعال بمعنی احداث فساد باشد و ارض زمین بمعنی مستقر حیوان باشد پس معنیش آنست که وقتیکه منافقین را گفته شد که فساد در زمین مکنید و فساد در زمین هیجان حرب و اشتعال فتنه باشد چه این موجب اختلال خلق و منافع دینیه و دنیویه از حرث و زرع و نسل و سفک دم و تعطیل امور میشود **و** نزد بعضی آنست که منافقین تمامی احوال و افشای سر مسلمانان میکردند و کفار را آماده بر مسلمانان و مسلمانان را بر کفار می انداختند و این مودی بفتنه و فساد و جدل و جنگ و عداوت و ضد خلق از دین می شد **و** نزد جمعی کتمان کفر و اظهار اسلام بدروغ در اصل فتنه باشد چه بسبب آن منافقین تحریف معنی کتاب و دین و القاء شبهات در قلوب خلایق و افترا احادیث و ایراد افعال و اقوال و سیر سید البشر ص بالطف حیل میکردند چنانچه مفتریات ایشان الی ظهور حجة الله المهدی ع باقی خواهد بود **بحث سیوم** قالوا انما نحن مصلحون لفظ انما کلمه حصر است و بآن قصر حکم میشود چنانچه میگویند انما زید کاتب و انّ را با ما ترکیب داده معطل از عمل و ما بعدش مبتدا و خبر باقی مانده **و** نزد جمعی منافقین در جواب

میگفتند بصورت کتمان کفر واظهار ایمان و برای ضد خلق از آن والقاء مردم در شبهات که شما فساد میدانید و آن نزد ما عین صلاح است و بسبب آن ما محفوظ می مانیم از فریقین **و** جمعی دیگر می گویند که جواب منافقین است که ما بر چنین افعال مرتکب نشدیم این گمان شما نسبت بما است بل ما در عین صلاح و اصل مصلحان چون شما می باشیم **بحث**

چهارم الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون لفظ الا کلمهٔ تنبیه است و افتتاح کلام همیشه برای تنبیه و تقریر معنی تحقیقی در ما بعد خود شروع واقع می شود چه اصل آن لا بود و قاعده است که همزهٔ استفهام اگر بر نفی داخل شد پس معنی نفی را بمعنی تقریر و تحقیق میگرداند چون الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست قادر بر احیای اموات لهذا مجیب را چاره نیست از آنکه لفظ بلی بگوید پس هرگاه منافقان در جواب قایل گفتند که ما مصلحانیم حقتعالی رد فرمود قول شان را بصورت تنبیه بر حقیقت حال و مال شان که آگاه باشید بدرستیکه منافقان در ادعا اصلاح کذاب اند بل خود ایشان مفسد و بانی فساد اند ولیکن منافقین نمیدانند و احساس نمیکنند که این فساد است و صلاح نمیتواند شد زیرا که صلاح ضد فساد است **و** نزد جمعی آنست که ایشان مآل این امور احساس نمیکنند و نمیدانند که بسبب آن مستحق عذاب ابدی می شوند **نزد** بعض محققین لفظ هم تصریح طریق بصورت تحذیر برای موافق و منافق و تسلی عالم است از آنچه از جهال یا دیده بسند **بحث پنجم** در مجمع البیان فرموده که نزول این آیه در منافقین است زیرا که آیات متقدمه در ایشان نازل است **امّا در درّ منثور** از وکیع **و** ابن جریر **و** ابن ابی حاتم از عباد الله بن عبد الله الاسدی و ایضاً در **مجمع** مرویست که سلمان فارسی میفرمود ان اهل هذه الآیة بهذه الصفة لم یاتوا ویجیئون بعد یعنی اهل این آیه باین صفت هنوز نیامده و می آیند **و جمع** ممکن است که آنانکه تمامند ایشان هم متصف بصفت همین منافقین می باشند **در کتاب الملل والنحل** شهرستانی در اول کتاب خود در مقدمهٔ ثالثه و رابعه سبب اختلاف امت بیان کرده و ذکر همه آن در اینجا بجهت طول کتاب مشکل است ولکن ما بصورت ملخص بیان می کنیم **بدانکه** اول شبه که در خلق واقع شد شبهٔ ابلیس لعین است که بخدا گفت من از نارم و آدم از خاک نار افضل بوده از خاک را چگونه سجده کنم و فی الواقع همین انکار موجب انکار و اختلاف امم سلف و خلف شد اگر او قیاس و انکار نمیکرد احدی منکر نمی شد الی القیمة **در** مقدمهٔ رابعه میگوید اول شبه که در ملت اسلام واقع شد او هم عینا از همین شبهات هفتگانه ابلیسی که اول خصما و کفار منافقین باشد ان شبهاتها نشأت کلها من شبهات منافقی زمن النبی علیه السلام اذ لم یرضوا بحکمه فیما کان یامر و ینهی چه همه شبهات این امت ناشی و پیدا از منافقان زمان نبی اند و منافقین بحکم و امر و نهی آنحضرت راضی نمی شدند حتی ذو الخویصرة تمیمی آنحضرت را مشافهه گفت در حکم عدل کن لکن تو عدل نخواهی کرد آنحضرت فرمود اگر من عدل نکنم پس عدل که خواهد کرد **شهرستانی** گفته و ذلک خروج صریح علی النبی و لو صار من اعترض علی الامام الحق خارجیا فمن اعترض علی الرسول الحق اولی ان یصیر خارجیا هرگاه باعتراض بر امام حق خارجی شود پس معترض بر رسول حق بالاولی خارجیست و بعد بسط حالات و اعتراضات منافقان گفت فهذا ما کان فی زمانه و هو علی شوکته و قوته و صحته بل نرى المنافقون یخادعون فیظهرون الاسلام و یبطنون النفاق و انما یظهر نفاقهم فی کل وقت بالاعتراض علی حرکاته و سکناته فصارت الاعتراضات کالبذور و ظهر منها الشبهات کالزروع

واما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه وبعد وفاته بین الصحابة فهی اختلافات اجتهادیة یعنی این ایرادات واعتراضات که در زمانه وجود پیغمبر بود وحال آنکه آنحضرت بر شوکت وصحت بدن خود باقی بود اما منافقین فریب میدادند مسلمانان را باظهار اسلام وکتمان کفر ونفاق شان ظاهر می شد بسبب قتل وصلح واعتراض بر حرکات وسکنات پیغمبر ع پس اعتراضات منافقان زمان نبی ع چون تخم ریزی در زمین بود وبعد وفات او از آن بذر زراعت شبهات ظهور وبروز نمود وثمر وحبوب آن تا قیامت باقی است پس این اختلافات وشبهات واقعه در حال مرض آنحضرت ع وبعد وفات او میان صحابه بصورت اجتهاد بود فاول تنازع فی مرضه ع رواه البخاری لما اشتد مرضه الذی مات فیه قال ائتونی بدواة وقرطاس ان اکتب کتابا لکم لا تضلوا بعدی فقال عمر ان رسول الله ع قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله وکثر اللغط فقال النبی ع قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا وبین کتاب رسول الله ع یعنی اول خلاف وتنازع که در دین اسلام مشافهة واقع شد ندادن عمر دوات وقلم را به پیغمبر ع که وصیت بنویسد که امت گمراه ومتفرق ومختلف تا قیامت نمی شد چه عمر رد کلامش کرد بالقاء شبه در حاضرین که پیغمبر را مرض غلبه کرده کتاب خدا ما را بس است حاجت تحریر وصیت او نیست پس کثرت لغط واختلاف روی داد مریدان عمر می گفتند قول قول عمر است قلم ودوات ندهید وکسی میگفت این صاحب وما ینطق عن الهوی است کاغذ ودوات بدهید پیغمبر همه ایشان را از خانه کشید وفرمود نزد پیغمبر ع تنازع سزاوار نیست ابن عباس همیشه می گریست ومیگفت که چه حایل شد میان خلق ومیان وصیت رسول ع که او را ننوشتن وصیت نگذاشتند

الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره وقال قوم قد اشتد مرض النبی ع ثم قال وردت هذین التنازعین لان المخالفین عدوا ذلک من الخلافات المتواترة فی امر الدین وهو کذلک یعنی خلاف وشبه ثانی در حال مرض نبی ع آنست که پیغمبر فرمود با جیش اسامه بروید لعنت خدا باد بر آنکه تخلف از جیش اسامه نماید قومی گفت امتثال امر آن حضرت لازم وقومی گفت اشتداد یافت مرض نبی دل نمیخواهد که او را بگذاریم شهرستانی گفت این دو تنازع از خلافات متواتره در دین محسوب اند در اول مجلد **شرح نهج البلاغه** گفته فلم یبق احد من وجوه المهاجرین والانصار الا وکان فی ذلک الجیش منهم ابو بکر وعمر فتکلم قوم وقالوا یستعمل هذا الغلام علی جلة المهاجرین والانصار فغضب رسول الله ع الی قوله فبعث اسامة وبکر بن ذلک فودع رسول الله ع وخرج ومعه ابو بکر وعمر فلما رکب وجاء رسول ام ایمن فقال ان رسول الله ع یموت فاقبل ابو بکر وعمر وابو عبیده خلاصه آنکه احدی از بزرگان مهاجر وانصار نبود مگر آنکه در آن لشکر با ابو بکر وعمر داخل بود قومی گفتند غلام بچه را بر اجله مهاجرین وانصار امیر ساخته پس رسول الله ع بغضب آمده اسامه را با ابو بکر وعمر روانه نمود هرگاه خبر وفات پیغمبر ع شنیدند اول کسیکه گریخت وبرگشت از آن لشکر ابو بکر وعمر وابو عبیده بودند **خلاف سیوم** عمر در موت پیغمبر ع انکار نمود که نمرده **خلاف چهارم** خلاف در دفن پیغمبر ع کردند که در مکه باشد وبعضی گفتند در مدینه **خلاف پنجم** در امامت وخلافت امامت اعظم خلافست آخر در آن هم عمر دست دراز کرد وابو بکر را خلیفه ساخت **خلاف ششم** ندادن فدک بفاطمه زهراء ع چه او دعوای وراثت وتملیک آن کرد **خلاف هفتم** ابو بکر با نعین

آثار منافقین و معنے سفیه

زکوة را گشت و عمر منکر ش بود **خلاف هشتم** ابوبکر نص بر خلافت عمر نمود و حالانکه خود ابوبکر باجماع خلیفه شده بود نمن الناس قال قد ولیت علینا فظا غلیظ القلب جماعتی گفتند والی بر ما تند زبان و سخت دل را ساختی **خلاف نهم** عمر خلافت را در شوری انداخت مخالفت ابوبکر کرد **خلاف دهم** خروج نمودن طلحه و زبیر با عایشه چه اول کسیکه بر حضرت امیر علیه السلام خروج کرد ایشان بودند بعد او معاویه بعد او خوارج بعد از آنکه با او بیعت کردند و بر آن متفق بودند و بالجملة علیٌّ مع الحق والحق مع علیّ یدور حیث ما دار و در حدیث آمده که در همه احوال علی با حق و حق با علی بود و دور میکرد حق بطرفی که علی دور میکرد این ملخص عبارت شهرستانی است **اقول** در این عبارت تامل باید کرد که در اول گفت اختلاف در دین از منافقین زمن نبوی واقع شده و نفاق شان ظاهر می شد باعتراضات ایشان بر حرکات و سکنات آنحضرت و اعتراضات شان تخم زراعت بود و پس در این هشت اعتراضات بانی و سر گروه عمر بود و دوام را ابوبکر **و از مجلد رابع احیاء العلوم** صفحه ۴۴ بعض فضلا نقل کرده ولقد کان عمر یبالغ فی تفتیش قلبه حتی کان یسئل حذیفة انه یعرف به من آثار النفاق شیئا اذ کان قد خصه رسول الله صلعم بعلم المنافقین **در تفسیر نعمت خان عالی** از رساله عینیه غزالی آورده که عمر همیشه استفسار حال و مال و اسم خود از حذیفه یمانی میکرد تا بشناسد که در وی آثار نفاق هست یا نه زیرا که حذیفه مخصوص بعلم منافقین بود

قوله تعالی وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا کَمَآ اٰمَنَ النَّاسُ قَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ کَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَلٰکِنْ لَّا یَعْلَمُوْنَ ۰ ترجمه

یعنی وقتی که گفته شد مر منافقان را که ایمان بیارید و بعد معرفت تصدیق بدل و اقرار بزبان مطابق واقع کنید چنانکه مومنان مخلصان ایمان آوردند و تصدیق کردند در جواب قایل یا هر یکی در نفس خود یا همه منافقین با بین خود گفتند آیا ایمان آریم یعنی ایمان نمی آریم چنانکه ایمان آوردند سفیهان و بی عقلان چون براء بن عازب و صهیب رومی و ابوبکر و امثال ایشان که نافهمیده و بی سنجیده و بلا تعقل تصدیق کردند ضعیف العقل اعتبار ندارد حقتعالی رد معتقد و قول ایشان فرمود که آگاه باشید و بدانید ای گروه عقلا و مومنین حقیقی بتحقیق خود منافقان بیخرد و نادان اند که تعقل در امر تکلیف و در وجود عالم و آدم نمی کنند ولیکن منافقین عاقبت و مآل قول و کار خود نمیدانند فی الواقع سفیه جاهل کسی است که قول و فعل خود را نسنجد و عاقبت و مآل آنرا نداند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** اذا ظرف زمانی و قیل از قول فعل مجهول بمعنی گفتن گوینده خدا یا رسول صلعم و مومنین یا کسی بلاغرض باشد **بحث دوم** در کما کاف تشبیه ما با صله خود بمعنی مصدر باشد تقدیرش چنین می شود آمنوا ایمانا مثل ایمان الناس پس بعد حذف موصوف صفت قایم مقام او است **بحث سیوم** الف و لام

از ناس نزد بعضی عهدی است مراد از آن رسول الله و اصحاب او است و نزد جمعی جنس است بنا بر آن مراد قوم اوس و خزرج است که اکثر ایشان مومن حقیقی بودند و منافقین هم نزد بعضی از ایشان بودند و بر اکثر اطلاق میشود **بحث چهارم** در قالوا انؤمن همزه استفهام بمعنی انکار است یعنی ایمان نمی آریم و سفیه ضعیف الرای و جاهل قلیل المعرفه بمنافع و مضار را می گویند لهذا زنان و اطفال را خدا سفیه نامیده در آیه **ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و نزد قطرب** سفیه عجول ظلوم قایل خلاف حق را می گویند **و نزد مورج** سفیه کذاب بهات متعمد را می گویند **و نزد** بعضی سفیه خفته عالم و کثرت جهل را می گویند چنانچه میگویند ثوب سفیه جامه باریکی پوسیده است و سفهة الریاح میگویند یعنی هوا بر پرانید آنرا **و** در حدیث آمده شارب الخمر سفیه یعنی شارب الخمر مخمور العقل است **در کشاف** گفته سفه سخافت عقل و خفت حلم باشد و جاهل را سفیه نامیدند برای آنکه بجهل خود گمان میکنند که شئی مضیع را حفظ میکنند و خوب میدانند همچنان منافق را خدا سفیه نامیده که نفاق مضیع را خوب ایمان میدانند پس در انؤمن الخ دو معنی است **یکی** آنکه ایمان نمی آریم آن کار سفیهاست **دیگر** آنکه آیا ایمان آریم مانند این سفیهان چه ایمان ایشان ایمان نیست بل آن سفاهت است بر هر دو تقدیر خدا قول شان رد فرمود که خود منافقان سفیه اند سفاهت خود را نمیدانند و دیگران را اسناد می کنند چه اعراض از دلیل عین سفاهت است **ایراد** اگر منافقین اسناد سفاهت بمومنین کردند او باطل بود اما اسناد سفاهت من الله الی المنافقین اخبار بامر واقع است پس بنا بر آن منافقین مکلف نباشند چه سفه را تفسیر نموده بجهل و سخافت عقل و ضعف رای پس ملوم و مذموم نباشند و حال آنکه در ایشان مرجیح ثابت و موجود است **جواب** مراد نیست که ایشان عقل و رجحان ندارند بل افعال شان افعال جهال و ضعفا عقول و ارا است پس بجهت افعال و مآل آن حکم بسفاهت کرد چه ایشان بجهت جهل مرکب خود اخلال در نظر کرده فعل باطل خود را حق شمرده فعل معقول عقلا را باطل میدانند آیا نمی بینی که عاقل حکیم و قابل علیم اگر بمقتضای عقل و علم کار نکند او را جاهل و سفیه میگویند **ایراد** در آیات سابقه بلفظ یشعرون فرمود و در اینجا بلفظ لا یعلمون و حال آنکه شعور علمی حاصل شده بحس باشد و او اعم از علم است **جواب** بودن مومنین بر حق و بودن منافقین بر بطلان امر عقلی و نظری است نه حسی لهذا در اینجا لا یعلمون ذکر فرمود **و نفاق** و آنچه از آن حایل می شود چون قتل و ضرب و دغا و جفا و فتنه و فساد امرے حسی است پس در آنجا ذکر لا یشعرون مطابق بود لهذا مذکور شد

قوله تعالی وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا ۚ وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ ۙ قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ ۙ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ ترجمه

یعنی وقتیکه منافقین ملاقات میکردند آنرا که ایمان آورده بودند می گفتند ایشان را ایمان آوردیم ما یعنی مومنین را می گفتند که ما مومن چون شما میباشیم و وقتی که خلوت با شیاطین خود میکردند میگفتند ایشان را که بدرستیکه ما با شما هستیم جز این نیست ما مسلمانان را استهزاء و سخریه می کنیم **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** آنکه در آیه **و اذا لقوا الذین امنوا** لقاء در اصل بمعنی مقابله و مقاربت باشد در

97

معنے لقاء و اسماء منافقین

روض الجنان فرمود لقاء و ملاقات و التقاء در کلام عرب بمعنی مقابله و مقاربه باشد چنانچه میگویند التقی الجمعان اذا تقاربا یعنی ملاقی دو جماعت شدند یعنی بایکدیگر مقابل و مقارب شدند اگرچه این ملاقات در شب تار باشد و یکدیگر را نبینند و لقاء بمعنی رویت در هیچ جا نباشد انتهی **اقول** در اعمی میگویند که لاقیت فلان الاعمی یعنی اعمی میگویند فلانی اعمی را ملاقات کردم اگر لقاء و ملاقات بمعنی دیدن بچشم می بود البته بالضرورت در ملاقات در اعمی صحت نمی شد **در کشاف** گفته یقال لقیته و لاقیته اذا استقبلته قریبا منه و هو جاری مجری ملاقی یعنی لقیت و لاقیت بمعنی مقابل شدم او را در مقام نزدیک و آن جاری مجرای ملاقی باشد **و رازی و نیشاپوری** گفته لقیته و لاقیته اذا استقبلته قریبا **در مجمع و مبانی** فرموده اصل اللقاء الاجتماع مع الشیء علی طریق المقاربة یعنی لقاء اجتماع شیء با شیء بر طریق مقاربت باشد **خلیل** گفته کل شیء استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه یعنی هر شیء که استقبال یا مصادفه شیء کند تحقیق ملاقات کرده و در اینجا مراد آنچه صاحب مجمع فرموده پس ضمیر راجع بمنافقین است که بمومنین ملاقی شده گفتند ایمان آوردیم چنانچه **در کشاف و در منثور و اسباب النزول و تفسیر ثعلبی** از ابن عباس مرویست که عبداللہ بن ابی با اصحاب خود ملاقی ابوبکر شده دست او بدست خود گرفته گفت مرحبا ای صدیق تیمی و شیخ مسلمانان و ثانی غار و نیز دست عمر را گرفته گفته مرحبا ای سید عدی ای فاروق قوی بعد آن دست علی را گرفته گفت مرحبا ای سید بنی ہاشم بعد نبی ای ابن عم رسول و داماد رسول حضرت امیر علیہ السلام فرمود ای عبداللہ بترس خدا را منافق مباش چه منافقین اشرار خلایق اند پس عبداللہ بحضرت گفت ای علی چنین لفظ بما میگوئی واللہ ما هم ایمان چون شما آوردیم و برگشت نزد اصحاب خود و گفت دیدید با ایشان چه کردیم و ایشان تحسین او کردند و حقتعالی بتصدیق علی این آیه فرستاد **و در تفاسیر اهل البیت** آمده اینجا بیان منافقین لیلة العقبه جمعی بودند و در مقام غدیر خم اقرار لسانی به پیغمبر در امامت علی کردند و دست علی را گرفته بخ بخ یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی وه وه ای پسر ابوطالب شدی آقا و صاحب اختیار من و صاحب اختیار هر مومن و مومنه آن منافق نزد شیاطین خود رفته گفت دیدید چه کردیم و ما بر پیمان عهد ثقیفه با شما باقیم که ولایت امامت بعد او بعدی نمیدهیم **ایراد** و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا تکرار کلام در محل واحد لازم می آید این چه معنی دارد **جواب** بر بصیر روشن است که مساق این آیه علیحده از سابق است چه در آیه سابق بیان مذهب و ترجمه نفاق شان بود و در این آیه بیان عمل و صنیعه ایشان است که بمومنین استهزا میکردند **بحث دوم** و اذا خلوا اخلا نقیض ملا باشد و خلوت به و خلوت الیه و خلوت معه میگویند و معنی خلوت بفلان و الیه و معه انفردت به باشد یعنی با او منفرد شدم و خلا بمعنی مضی یعنی گذشتن باشد **و** بهمین معنی القرون الخالیه باشد یعنی قرون ماضیه **و** جایز است که خلوت به اذا سخرت منه باشد چنانچه میگویند خلا فلان بعرض فلان ای یعبث به یعنی فلانی عبث با عرض فلانی میکند **و نزد** بعضی ایشان سخریه و کلمات عبث و بیهوده بمومنین گفته بشیاطین خود حدیث میکردند پس خلوا بمعنی سخروا بالمومنین الی شیاطینهم باشد چنانچه احمد الله الیک فلانا و اذمه الیک می گویند **بحث سیوم** الی شیاطینهم لفظ الی نزد بعضی بمعنی بشیاطینهم باشد **و نزد** بعضی الی بمعنی مع باشد چون من انصاری

الی الله یعنی کدام انصار من مع الله باشد **اما** شیطان در اصل متمرد چه از جن چه انس چه از حیوان باشد لهذا در آیه شیاطین الانس والجن متحد الوصف شمرده **و نزد** بعضی شئی خبیث را میگویند چنانچه در آیه کانه رؤس الشیاطین آمده **و نزد** بعضی و سیبویه مشتق از شطن بمعنی بعید از رحمت و از خیر باشد پس بنا بر آن نون در آن اصلی است **و نزد** بعضے مشتق از شاط بمعنی باطل باشد بنا بر ان نون شیطان زاید باشد **تنبیه** مراد از شیاطین کاهنان بزرگ و رؤساء شان اند که امر و مشاوره ایشان صغار ایشان کار میکردند **در معالم** گفته که کاهنی نیست مگر آنکه او را شیطانی تابع است **در کبیر** گفته این آیه مشعر است بآنکه منافقین دو گروه بودند کبار که قادر بر فساد و فتنه بودند **و** منافقین صغار که ایشان خبرگیر و خبررسان بایشان بودند **و** ایشان بذاتهم قادر بر افساد نبودند پس هرگاه قایل باشند بدو گروه ایشان پس حمل آیه نزد او براین باشد که صغار ایشان بامؤمنین چنین کلام کرده بکبار خود نقل کردند و برای اطمینان و ازاله شبه و مباینت از ایشان انا معکم گفتند و هر که منافقین اگروه واحد داند پس نزد او حمل آیه الی شیاطینهم کاهنان کفار باشند همین مروی از ابن عباس در مجمع البیان است **اما در تعداد** رؤسای منافقین و اسماء دو قول است مختار اهل سنت مع جمعی از امامیه ایشان پنج نفر از خزرج و اوس بودند **و نزد** جمعی این پنج نفر از یهود بودند **و نزد** بعضی از قریش بودند **اما اسماء** ایشان پس در **تفسیر روض الجنان و معالم التنزیل** مرویست که از یهود این پنج نفر بودند کعب بن الاشرف در مدینه **و** ابوبرده در بنی اسلم **و** عبد الدار در جهینه **و** عوف بن عامر در بنی اسد **و** عبد الله بن سودا در شام بود و ایشان در اصل مبنی فساد و معلم صغار و محرک ایشان بودند **نزد اکثر امامیه** زاید بر این پنج نفر سیزده نفر دیگر از مهاجرین بودند که در لیلة العقبه کمین میدن ناقه رسول کرده بودند جبرئیل آنحضرت را ازین راه از مکر و کید و اسماء ایشان خبر داد و چنانچه اسماء ایشان را در همان وقت پیغمبر بحذیفه گفت **و غزالی** وغیر او گفتند که برای همین عمر همیشه از حذیفه می پرسید که من در میان آنها محسوب هستم یا نه **و** در اصحاب رسول حذیفه مخصوص بعلم آنها بود بآنکه حذیفه صاحب سر رسول الله است و در باب مناقب حذیفه در ترمذی **و** مشکوة این حدیث مسطور است و در **جمله** این سیزده نفر معاویه و پدرش ابوسفیان و برادر معاویه معدود است چنانچه ابن ابی الحدید **شرح نهج البلاغه** ذکر این گروه بجای خود می آید انشاء الله تعالی **بحث چهارم** قالوا انا معکم لفظ انا در اصل اننا بود برای اجتماع نونهای ساکنه ثانی بنا بر جواز تخفیف از لفظ آن ساقط کردند چنانچه در مثال ان کل جمیع حذف کرد **و** بقاء آن در مثل اننی معکما جایز است **و** لفظ ان بر جمله برای تحقیق معنی ان میباشد **اما** معنی معکم معیت و کونیت و التصاقیت جسدی و مکانی و زمانی مراد نیست زیرا که اجتماع اجساد و التصاق آنها در همه احوال ممتنع الحصول است بل مراد معیت قولی و اعتقادی و فعلی است یعنی با متحد الاعتقاد والقول والفعل با شما هستیم تا رفع ابهام و شک از کبار منافقین و کافرین سازند **اشکال** چرا مؤمنین مخاطب را ایمان بفعلیه و ذکر شیاطین بجمله محققه اسمیه واقع شده لازم بود که فریقین هر دو یا بفعلیه یا باسمی ذکر می شدند **جواب** ملخص کشاف و کبیر و نیشاپوری آنست که مؤمنین در ابتداء ایمان و در ادعا حدوث آن بودند نه در ادعا درجه کاملین چه متفاوت بتفاوت معارف بودند **اما** شیاطین برامر خود بیک درجه ثابت و راسخ بودند **یا** برای آنکه ادعا درجه کمال ایمان در ابتداء اسلام بر مسلمان رواج نباشد

معنے استہزاء خدا بمنافق

یا برای آنکه منافقین قاطع وثابت بر نفاق و حجت تمام آن بود اظہار کردند اما مومنین تال و اختتام ایمان خود در تمہید بسند چه احتمال زیادتی و نقصان در رده در آن بود لہذا بصورت فعلیه گفته شد **بحث پنجم** انما نحن مستہزؤن ان ادو کلمه یکی برے تحقیق دیگر برای نفی و بعد ترکیب معنی حصر تحقیق مبتدا و نحن از جمیعات مضمرات منفصل برای جمع متکلم مرد وزن تثنیه و جمع را حاوی می باشد استہزاد استسخر نظایر و مثل از تہزء بہزء بالناس معنی سخریه واستخفاف باشد در **کشاف و کبیر** گفته اصل آن باب خفه از ہزء بہزء بمعنی قتل سریع و دویدن تیز و تند باشد چنانچه میگویند بہزء

بمعنی مردن بر مکان خود باشد و در اینجا محدود وہست من اظہار الموافقة مع ابطان ما یجری مجری السوء علی طریق السخریة یعنی استہزاء عبارتست از اظہار موافقت با کتمان چیزیکه جاری مجرای بدی باشد بطریق تمسخر پس بنا بران مراد چنین میشود که ما در ظاہر اظہار موافقت با مومنین در دین میکنیم تا ایمن مے مانیم از شر و قتل ایشان و مطلع بر اسرار ایشان شده اخذ صدقات و تحصیل غنیمت بسبب آن از ایشان مے کنیم + +

قوله تعالی اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی بسبب استہزاء منافقین بمومنین خدا استہزاء میکند منافقین را یعنی جزاء سخریه ایشان را میدهد و تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و گرنه حق استہزاء نمیگویند چنانچه در آیه دیگر فرموده جزاء سیئة سیئة و مہلت دهد برمانے دراز و فرو میگذارد ایشان را در لاف و گزاف و اسراف تا از حد بگذرند که آن کفر و نفاق و فساد ایشان باشد و در ہمان حال حیران و پریشان در مانند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** الله یستہزئ بہم استہزاء در اصل بمعنی فریب و تلبیس و مکر و سخریه باشد **اما** من الله تعالی در عدلیه جایز نیست زیرا که مستلزم جہل است و ہر جہل قبیح است بر خدا و رسول جایز نیست لہذا موسی علیه السلام از آن برآءة جسته چنانچه نقل فرموده قالوا اتتخذنا ہزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین پس تاویل آن واجب و آن بچند وجه است **اول** مراد از استہزاء خدا جزاء استہزئین است و بجزاء شی اسم شی مستعمل در عرب و خدا جایز و جاری است در قرآن چون **آیه** جزاء سیئة سیئة **و آیه** وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم **و آیه** و مکروا و مکر الله **و آیه** فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم **و آیه** یخادعون الله وهو خادعهم **در مجمع** گفته و در ہمه این آیات ہمین تاویلاتست **وجه دوم** ضرر استہزاء ایشان فی الواقع بخود مستہزئین است و رجوع ضرر بایشان کانه استہزاء خداست **سیوم** مراد از استہزاء خدا استدراج و ہلاکت کفار است بنحویکه ایشان نمیدانند **و** از ابن عباس معنی استدراج مرویست بمقابل ہر خطیئه ایشان خداوند تجدید نعمتی مقرر فرمود و در ظاہر این نعمت است ولکن مراد بآن استدراج الی الہلاک و آن عقاب ابدی است که مستحق آن بسبب تقدم کفر شدند **چہارم** مراد از استہزاء حصول ہوان و حقارتست و تہوین و تحقیر را تعبیر بسبب می کنند و آن مسبب است **پنجم** مراد از استہزاء خدا آنست که نسبت بایشان در ظاہر شریعت حکم باسلام و در عالم باطن

معنای امداد واستهزاء و اشکال بر آن

و سر که عالم آخرت باشد حکم بعذاب ابدی بسبب کتمان کفر شان مقرر فرمود چنانچه ایشان کتمان کفر و اظهار اسلام کردند پس چنین حکم را تعبیر باستهزاء فرمود **ششم** جزاء معامله ایشان چون معامله مستهزئین واقع خواهد شد **اما** در دنیا ایشان را حکم اسلام و مبنی و خواص خود اخبار از کفر شان فرمود پس در باطن حکم بکفر شان مقرر نمود **اما** در آخرت با ایشان معامله میکند آنچه ابن عباس روایت کرده که بعد سکون اهل جنت بجنت و اهل نار بنار خدا دروازه را از بهشت بطرف جهنم محاذی مکان منافقین می گشاید پس ایشان توجه بعجلت بطرف دروازه می کنند و اهل جنت حال ایشان را مشاهده می کنند هرگاه منافقین نزدیک بدروازه برسند ناگاه از درون خود بخود بسته می شود پس مؤمنین خنده میکنند و آیه بعد از آن حال حکایت کرده ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون یعنی مجرمان بمومنین در دنیا خنده میکردند بعد کلامی فرمود فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون یعنی امروز که روز قیامت باشد وقت دویدن منافقان بطرف دروازه بهشت و ناامید شدن ایشان از آن مومنین بر حال ایشان میخندند **بحث دوم** مد هم مد و امد و امد بمعنی زیادتی باشد **و** نزد بعضی مد مستعمل در شر می شود چون نمد من العذاب مدا **اما** امد در خیر مستعمل میشود چون و امددناکم باموال و بنین **و** ماده هر شیئی را میگویند که مدد برای غیر خود باشد یا یاوردن شیئی از آن و آن باقی ماند **و** نزد بعضی ماده زیادتی باشد که در شیئی حادث کن عند النفس میشود چنانچه میگویند مد النهر و مده نهر آخر **و** ایضا می گویند مد الدواة و امدها ای زادها ما یصلحها یعنی مد دواة بمعنی زیاده کردن آنچه مصلح آن باشد **و** نزد ابو علی جبائی مد بمعنی املال و امهال و درازی عمر باشد **تنبیه** زیادتی و مدد بکفر و نفاق بنا بر قاعده جبریه نزد جبریه جایز باشد **و اما** نزد عدلیه بر خدا روا نیست لهذا تاویل آن بچند وجه است **اول** مختار کعبی و ابو مسلم اصفهانی است که خدا الطاف زایده بکفار و منافقین نکرد لهذا تمادی و اصرار ایشان بر کفر زاید شد و آن موجب قساوت و ظلمت زایده در قلوب ایشان را شده و عدم سبب زاید من الله است لهذا آن را بطرف خود اسناد کرد و سبب سبب اسناد کرده می شود **دوم** این امداد محمول بر قسر و الجاء و خذلان شده چه سفیه جاهل را اگر مانع نمی شوند او سفاهت زیاده میکند پس عدم منع الجائی و الجاحی ایشان را حواله بخود نموده **سیوم** ایشان را تمکین و قدرت داده پس ایشان را بخود وا نموده و این مکنت را که فعل الهی باشد بخود اسناد کرد **چهارم** نزد جبائی است که در یمدهم مضاف محذوف و آن در اصل یمد عمرهم بمعنی درازی عمر برای طاعت و توبه باشد و ایشان ترک توبه و اعمال صالحات نموده طغیان کردند باین قدحی نیست چنانچه دست مثلا برای برداشتن لقمه داده اگر صاحب آن بآن دست کسی را بزند بخالق لوم عاید نمیگردد چنانچه آهنگر تبر را بغرض چوب تراشی ساخته و دیگری بآن تبر آدم کشی کند بآهنگر قصاص نمیرسد **اشکال** الله یستهزئ بفعل گفته و بصورة الله مستهزئ نگفته تا مطابقت می شد **جواب** لفظ یستهزئ فعل مستقبل مفید بحدوث استهزاء و نکال ان وقتا بعد وقت ابد الآبدین است بخلاف مستهزئ که در آن اشعار از تجدید و حدوث نکال نبود **بحث سیوم** فی طغیانهم یعمهون طغیان غلو و کفر و تکبر و تجاوز از حد در تمردی و سرکشی باشد چنانچه طاغی جبار عنید را میگویند و از ین باب است طغی الماء یعنی آب تجاوز از حد کرد و آیه اذهب الی فرعون انه طغی یعنی فرعون اسراف و تجاوز از حد کرد پس منافقین طغیان و تجاوز

بیان کیفیت اشتراء ضلالة

در کفر از حد کردند بنحویکه در آن حیران و وا ماندند **اما** یعمهون از عمه یعمه عمهًا و عمهانا فهو عمه و عامه چون عمه بمعنی تحیر و تردد باشد **اما** عمی عام در بصر و رای باشد **و** عمه بالهاء مخصوص برای باشد بنحویکه ممر و مضر اصلا بخیالش نمی آید چه ایشان اعراض کلی از دلایل کردند بسبب آنکه در کفر بانتهاء درجه رسیدند راه برآمدن ایشان را بدامیسر نمی شود **تنبیه** در این آیه دلیل است که فاعل فعل بالاختیار بنده است زیرا که اسناد طغیان و عمیان بمنافقین نمود و الا اسناد بغیر نمی کرد و همین دلالت می کند که مراد از مد و مدد مذموم نیست بل از صدور ملحدین در صفات تعالی قلع ماده فاسده و شبه طاریه میکند و آنچه مد و فاسد و مذموم است در آیه دیگر بغیر اسناد کرده چون و اخوانهم یمدونهم فی الغی یعنی برادران شان زیادتی ایشان در غوایت می کنند **تتمه** از اینجا شروع در نتیجه اعمال و اعتقاد ایشان نمود

قوله تعالی اُولٰئِكَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِینَ ترجمه

یعنی جماعت منافقین مذکورین آنانند که خریدند گمراهی را بعوض هدایت یعنی ضلالت را بر هدایت اختیار کردند پس نفع نکرد تجارت شان که ضلالت و کفر باشد یعنی در دنیا و آخرت بعوض آن برای خود خسران حاصل کردند و نمی باشند ایشان هدایت یابندگان این بصورت مستعار است **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** بدانکه مرجع اولئک منافقین صحابه است چه در اصل ایشان یهود یا کفار قریش بودند **اما** اشتروا الضلالة

[illegible]

بکسره سید سهد و نزد بابی قرا بضم واو است **بحث دوم** اشترا بمعنی خریدن از شرا باشد **و نزد** فقهاء عبارت از اعطاء بدل و اخذ غیر آن باشد و در اینجا عبارت از استبدال ایمان و هدایت بکفر و ضلالت باشد **اما** ضلالت در اصل بمعنی جور و خروج از قصد و فقد اهتداء باشد و در اینجا مستعار برای عدول و خروج از راه صواب در دین باشد **اما** هدی عبارت در اینجا از حق و راه آن باشد **وهب منبه** می گوید که حق بنی اسرائیل را عیب میکرد که ایشان فقه را برای غیر دین و علم را برای غیر عمل حاصل میکردند و میخریدند دنیا را بعمل آخرت **و نزد** مفسرین در تاویل اشترا چند وجه اند **نزد** بعضی اشتراء ضلالة بهدی بمعنی استبدال هدایت بضلالت باشد یعنی کفر گرفتند و ایمان را ترک کردند این مختار ابن عباس است و اختیار کفر بر ضلالت کردند این مختار قتاده است **نزد** بعضی شراء ضلالت کنایه از ترک اصل و آن دین اسلام باشد که بر آن تمام خلق آفریده شدند و در عالم الست بر کلم جواب بلی داوند و در دنیا بموجب فطرة الله التی فطر الناس علیها بر دین اسلام آفریده شدند آنرا ترک کردند و بکفر رجوع نمودند و حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام بر آن شاهد دیگر است **نزد** بعضی اهل کتاب قبل مبعوث شدن محمد ایمان بآنحضرت داشتند و بمحض مبعوث شدن او بآو کفر و انکار کردند و این در اکثر احادیث و در تفاسیر عامه و خاصه مرویست پس این ترک و استبدال را کنایه از

سوال و جواب بدلیعی بر تجارت

اشترآء فرموده این مختار کلبی و قتاده است **در تفاسیر** اهل البیت وارد است که این اشترآ کنایه از ترک امامت آل محمد و اخذ اغیار از غاصبین و ظالمین ایشان باشد **اشکال** چگونه منافقین ضلالت را خریدند و هدایت را ترک کردند و حال آنکه ایشان از ابتدا کفار بودند این مشعر است بآنکه ایشان اول مؤمن بودند بعد آن کافر شدند **جواب** چونکه منافقین متمکن بر دین و هدایت بودند و آن بدست ایشان بود پس آنچه در دست باشد آنرا ترک کرده بضد آن که ضلالت باشد رجوع نماید آنرا تعبیر باستبدال ضلالت فرموده این مختار عامه مفسرین است **جواب دیگر** آنکه ایشان بل کل خلایق که در عالم است بخدا وعده بلی و تصدیق بدین و آئین او کرده بودند و بر این در دنیا بموجب فطرة الله و بحدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام آفریده شده بودند پس آنرا تعبیر کرد که ایشان ترک کردند و سے را که آن واجب التصدیق و بر آن آفریده شده بودند و بعوض آن ضلالت اختیار کردند این وجه موجه است زیرا که باقی بر حقیقت است **اشکال** بیع و شرا اطلاق نمیشود مگر بر حقیقت چنانچه مجاز را فقها و عقلا بیع و شرا نمی گویند و خدا کلامیکه می کند بصورت حقیقت و واقع باید باشد و آنچه مطابق واقع نباشد دروغ است بر خدا روا نیست **جواب** این مسلم نیست چه تبدیل شیٔ را بشیٔ دیگر و لو مجاز ادر عرف اطلاق بیع و شرا میکنند چنانچه شاعر در اینجا بر مجاز بیع و شرا گفته

شعر

اخذت بالجملة راسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیذرا	کما اشتری المسلم اذا تنصرا

بحث سیوم ما ربحت تجارتهم ما نافیه در ربحت فعل منفی و ربح در اصل فضل و زیادتی راس المال باشد و خاب بمعنی خسران و زیان ضد شن باشد **اما** تجارت تعرض زیادتی و نفع بر اصل باشد **در کشاف** گفته تجارت صناعت تاجر باشد که بیع و شرآء برای نفع و زیادتی مال خود می کند چنانچه ناقه تاجره میگویند یعنی بحسن صورت و سمینت بدن نفس خود را میفروشد **و** در اینجا نزد مفسرین مراد از عدم ارباح عدم حصول نفع آخرت است [illegible] باشد [illegible] راس المال [illegible] ضلالت [illegible] ضد شن که خسران و زیان باشد حاصل شد و آن عذاب دایم آخرت باشد و این را بعلم بدیع و بلاغت ادا کرد که ایشان بترک ایمان ناری شدند و همین باب را علمآء بدیع مجاز المرشح نامیدند فارجع الیه **اشکال** در اینجا فی الحقیقة مالی نبود و بیع و شرا هم حقیقة واقع نشده ذکر ربح غیر مطابق و غیر جایز باشد **جواب** ما بیان کردیم که ذکر بیع و شرا در اینجا بصورت مجاز واقع شده پس آنچه مرتب بر مجاز باشد آنهم مجاز است و مراد از مجازیت در اینجا تبدیل ایمان بکفر و نتیجه آن را عدم ربح شمرده و آن عذاب ابدی باشد چه سبحانه تعالی اول ذکر شرا فرمود و مشاکل آن تمثیل خسارت شان بتصویر حقیقت ذکر نمود این کلام و اب عقلا و فصحاء است **اشکال** در اینجا اصل راس المال کفار و منافقین فوت شده ذکر ربح چگونه صحت بندد **جواب** نزد صاحب مجمع محتمل است که ذکر آن بصورت تقابل باشد که کفار ضلالت را خریدند لهذا نفع نکردند مؤمنین هدایت را خریدند نفع کردند **جواب** رازی و زمخشری آنکه غرض تجار در تجارت سلامت راس المال و حصول ربح بباشد و ایشان هر دو را ضایع کردند راس المال شان هدایت بود و آن بالکل از دست داده باقی نماند ایشان را گر ضلالت پس ببطلان اصل فرع هم باطل شد و فرع ربح باشد و آن ثواب آخرت است **اشکال** چگونه

خسران بمنافقین کرده حالانکه زیان تعلق به بیع و شرا می باشد **جواب** این اسناد مجازی است چه اسناد فعل شئی در اصل اسناد بفاعل متلبس باشد چنانچه میگویند کتب القلم اسناد کتابت در اصل بکاتب است و تمتبست التجارة بالمشترین متلبس است تجارت بایع و مشتری ثم الله اعلم **بحث پنجم** وما کانوا مهتدین عطف بر فما ربحت است نفی اهتدا از ایشان نموده زیرا که اعراض از ادله قطعا نموده ضلالت را بر هدایت و تمردی را بر طاعت و ایمان را بر کفر و خوف را بر امن و جهل را بر علم و باطل را بر حق اختیار کردند **تنبیه** در احادیث صحاح و عامه وارد است که علامت نفاق چند چیز است چون منافق حدیث کند دروغ باشد **و** امین سازند خاین باشد **و** وعده دهد خلاف کند **و** در فجور مصر باشد **و** در مذمت مومن شاد **و** در ذم او خوش شود **و** نماز و روزه بل جمله عبادت و امور دین او را صعب نماید **و** در فعل آنها کسل باشد **و** فعل او ریا باشد **و** کلام مجالس را نقل میکند منافق قوی تن و ضعیف دل بر عکس مومن باشد **و** منافق در گناه بی باک بخلاف مومن باشد یعنی مومن در نیکی همیشه ترسان باشد **و** منافق مستقل المزاج و العقول نمی باشد بخلاف مومن **و** منافق کار دنیا را اختیار بر امر دین میکند **و** در امور دین نزد او تعظیم و وقار نباشد مع دیگر علامات و خصایص که در تفسیر روض الجنان در ذیل این آیه بتفصیل مبین است **اشکال** هرگاه در اول از بطلان و هلاکت راس المال ایشان خبر داد پس وما کانوا مهتدین بی فایده باشد **جواب** اهتدی افتعال از هدی بمعنی صفت لازمه مستعمل می شود و نفی اهتدا بصریح آورد چه منافقین مانند متعطر نیستند که بمحض مالیدن عطر بدتی بوی عطر در او می ماند چه منافقین فی الواقع ملبس بایمان نبودند لهذا اثری از آثار ایمان در ایشان باقی نیست **تذکره** هرگاه خدا تا اینجا حقیقة صفات منافق بیان فرمود عقب آن بضرب المثل حالات ایشان ذکر نمود تا متخیل بصورت محقق و متعقل بصورت محسوس و متوهم بصورت متیقن و غایب کانه بصورت مشاهد باشد مفید در کشف اسناد از حقایق و تبکیت خصام الد و تعلیه بغافل و جاهل و ترهیب بعاقل باشد پس بسبب اطلاع بر آن اقرب بطاعت و ابعد از معصیت باشد

قوله تعالی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۝ ترجمه

یعنی مثال و داستان منافقان مثال و داستان کسی ست که در شب تیره و تاریک ابرناک برافروزد آتش را در میدان بسیطی تا گرد اگرد خود به بیند و زود عبور کند و برود از خوف دشمنان یا راه را در یابد تا بجای امنیت یا براه برسد پس هنگامیکه روشن ساخت آتش و بنمود او را آنچه دور و گرد اگرد ایشانست و دور و زایل فرمود خدا نور ایشان را یا نور نار را از ایشان و واگذارد خدا ایشان را بسبب ازاله نور در تاریکیهای بسیار چنانکه هیچ نمی بینند و نظر تمیز نمیکنند و متحیر شدند بخوف گم کردن راه و دیده نشدن آن **و در تفسیر** چند بحث است

بحث اول مَثَلُ و مِثلُ و مَثِیلُ چون شَبَهُ و شِبهُ و شَبِیهُ بمعنی نظیر باشد و اینجا مَثَل و تشبیه مثل باشد **و** در صناعت اهل فصاحت و بلاغت مثل عبارتیست از گردانیدن چیزی بصورت علم بر معنی سایر که در آن ثانی شبیه اول باشد شرط آنکه در آن غرابتی وجهی من الوجوه باشد **و** صورة را امثال میگویند **و** مثل یا در ذات باشد چون الانسان کالملک یا در صفات باشد این مارح دارد یا آنچه در کل یا در جزء باشد **اما** جزء چون زید کالاسد و در اینجا تشبیه زید باشیر در شجاعت است **اما** کل چون رجل مقدس کالملک پس تشبیه در ذات و صفات ملک جمع شده و در ملک غرابت زاید از انسانست و این موضع بیان نیست **تنبیه** بضرب امثال کتب الهیه مملو اند چنانچه **در روض الجنان** و کشاف گفتند که در انجیل سورة الامثال بالانفراد مذکور است **وایضا** کلام انبیا و ائمه و علما و حکما اکثر مشتمل بر آنست چنانچه در قرآن بسیار مثل زده چون و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون **فایده** مثال تبکیت خصم و تقریر و توضیح مقصود مع التفخیم در اعیان و حواس و قلوب ایشان باشد چه ضرب امثال بغایت موثر در قلوب نحوی می باشد که وصف شیء فی نفسه موثر نمی باشد زیرا که غرض از مثل تشبیه خفی بجلی و غایب بشاهد است پس بسبب آن ماهیت مثل موهوم و معقول محسوس و مشهود شده مطلوب واضح می شود **بحث دوم** مثلهم مبتدا و المثل الذی استوقد نارا جمله خبر مثل باشد **و** در کمثل کاف زاید چون لیس کمثله شیء باشد **و** لفظ الذی موصول بمعنی جمع در اشعار و قرآن بسیار آمده چون و خضتم کالذی خاضوا **در کشاف** گفته وضع الذی بموضع الذین بخلاف قایم بموضع قایمین پس مراد از الذی جنس یا جمع یا فوج مستوقدین باشد و اصح آنست که بالذی تشبیه ذوات منافقین بمستوقد نیست که ایراد تشبیه واحد بجماعت لازم می آید بل حال منافقین را بحال مستوقد تشبیه فرموده المحمد لقد اشکالی نیست **و در مجمع** فرموده محتملست که نون در الذی محذوف باشد چنانچه در شعر اخطل خفیف است شعر ابنی کلیب ان عمی اللذا + قتلا الملوک و فککا الاغلالا + در اصل اللذان بود **و** نزد بعضی اتباع نفرستند یعنی کمثل اتباع الذی **بحث سیوم** استوقد نارا بمعنی اوقد چون استجاب بمعنی اجاب باشد **نزد** بعضی استوقد بمعنی طلب وقود و وقود بفتح واو اول بمعنی چوب و نار باشد **و نزد زمخشری** وقود بمعنی سطوع و ارتفاع لهب و شعاع او باشد **اما نار** پس او جوهر لطیف مضیء حار محرق می باشد **رازی** و زمخشری گفتند ماخوذ از نار ینور اذا نفر لان فیها حرکة و اضطرابا چه در نار نفور و حرکت و اضطراب است **و نور** مشتق از نار است **و** نور ضوء بمعنی روشنی و روشنی هر نقیضش ظلمت است **در مجمع** فرموده نار مشتق از نور است و نار و انار و استنار بمعنی واحد است **و نار** بمعنی علامت و منارة بمعنی رشنی چون عماد بلندی که موذن بر بالای آن اذان میدهد و موضع چراغ باشد **و نوره** از آهک و زرنیخ آمیخته و ساخته از الهٔ موی میکند و چرک را از بدن و اندام پاک و روشن می سازد لهذا او را نوره می گویند **بحث چهارم** اضاءة در اصل لازم و متعدی می باشد و در اینجا متعدی بمعنی نور و انارة باشد چنانچه خدا فرموده جعل الشمس ضیاء و القمر نورا در آفتاب روشنی مفرط از نور ماهست **در مجمع البحرین** فرموده فرق مابین ضیاء و نور آنست که ضیاء از ذات شیء باشد

معنی ذهاب نور از منافق و فرق مابین نور و نار

چون شمس و قمر و ستارگان **و** نزد جمعی قمر و کواکب از آن مستضئ اند پس ضیا مستفاد را نور می گویند **و** نزد بعضی کل کواکب بعضی بذات خود اند الا قمر **و** نزد بعضی سیاره مستضئ از شمس اند **امّا** شمس **و** ثوابت بذات خود مضئ اند

بحث پنجم فلما اضاءت ما حوله لما حرف شرط بمعنی ظرف اضاءت فعل شرط باشد ما در حوله اسم موصول مفعول اضاءت باشد **و** اضاءت در **روض الجنان** فرموده از ضاء یضوء ضوءا بمعنی روشنی باشد چون حول از حال یحول حولا پس حول شئ آن چیز است که دور آن متصل و مدور باشد **و** در اینجا خانه را حوالی میگویند **و** حول سال است زیرا که میگردد و حال الحول سال برگردید و حال عن العهد از عهد برگردید و حال لونه تغیر رنگ باشد و حال بینی و بینه بمعنی مابین من و او مانع شد چه حایل مانع و فاصل باشد و حواله انقلاب حق از کسی بکسی باشد و حول انقلاب چشم باشد و مجاوله طلب فعل بعد از آنکه طلبی مراد را نباشد و محال ممتنع باشد **بحث ششم**

ذهب الله بنورهم ذهب در اصل فعل لازم بمعنی اخذ نور باشد **و** در اینجا متعدی بحرف جر شده **و** نزد بعضی ذهب الله بنورهم بمعنی اذهب الله نورهم باشد ذهاب رفتن باشد و مذهب اسم مکان کنیف را میگویند و موضع و مرجع منتهای اخذ عقاید و اعمال را مذهب میگویند و ذهب طلا را بجهت ذهاب فقر یا بجهة آنکه بدست کسی نمی ماند و قرار نمیگیرد نامیدند **امّا** نور کیفیت ظاهره در نفس خود و مظهر غیر است ضیا اقوی و اتم از نور است لهذا مضاف بآفتاب شده و فرق مابین اینها آنست که ضیا ضوء ذاتی و نور ضوء عارضی باشد **و** فرق مابین اذهب و ذهب به آنست که اول بمعنی ازاله و اخراج شئ باشد اگر چه باخود نبرد پس اذهاب کانه ذهاب شد اما ذهب به برای زیادتی اهتمام باشد **اشکال** شئ واحد دو شئ بودن در حال واحد ممتنع است پس در اینجا شئ محرق را نار و هم نور گفتن محال باشد

جواب در طبیعت آتش دو چیز آفریده یکی احراق دیگر نور و اگر شئ واحد مشتمل دو خصلت یا زیاده باشد اگر چه من حیث الذات واحد لکن من حیث الاثر متعدد است **و نزد** بعضی اصل آتش احراق و ضوء و روشنی او عارض است بنابر هم اشکال ساقط شد چه نظر باصل طبیعت او است نه بر روشنی او و نور است **اشکال** در آیه دلیل است که از نار نور می شود پس نار باقی نماند لهذا خدا ذهب الله بنورهم فرموده و اطفی الله نارهم نفرموده و اگر اطفی الله میفرمود بازاله اصل فرعش هم زایل میشد **جواب** ما گفتیم که آتش مشتمل دو وصف است یکی منفعت و آن نور باشد دیگر مضرت و آن احراق باشد و حقتعالی در اینجا اذهب الله بیان فرموده که از آتش سبب منفعت ایشان نور بود ربود و سبب مضرت که احراق باشد در ایشان باقی نهاد تا از هر دو وجه در خسارة و زیان باشند لهذا اطفی الله نارهم نفرمود **ایراد** نور ربودن نار نهادن عدل و انصاف نیست نزد عدلیه بر خدا چنین فعل قبیح چگونه جایز باشد **جواب** فعل منافقان فعل قبیح و بر خدا جزای آن واجب بود و ازاله نور ایشان بصورت جزای ایشان در دنیا چون دیگر عذاب نابود قبیح نیست چه منافقین بتلبیس اظهار ایمان کردند و آن کنایه از ایقاد آتش باشد و نور اسلامیکه بادعای دروغ در انظار خلق روشن کرده بودند خدا از ایشان دور ساخته اظهار نمود که ایشان باصل کفر باقی اند و این را تعبیه باذهاب نور فرمود جبری و قبحی لازم نمی آید **و نزد** بعضی این اذهاب از ایشان در قیامت واقع خواهد شد والحمد لله

بحث هفتم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون ترک کف و امساک نظایر در اصل لغت بمعنی خالی و خلوت و طرح باشد **اشکال** بر خدا ترک خلق یا ترک هدایت ایشان جایز نیست زیرا که نزد عدلیه خدا عادل حکیم

چگونه وصف خود بترک ایشان فرمود **جواب** ترک شان بامتناع خود شان بصورت جزا شان بود چه ایشان با رسال رسل و رسایل و عقل متعظ و تابع نشدند پس باختیار ترک و اجتناب خود ایشان ترک شان نمود **نزد** بعضی ترک بصورة خذلان برای تمرد و طغیان شان بود چنانچه ابراهیم بن محمود حضرت رضا علیه التحیة و الثنا از این آیه سوال نمود آنحضرت فرمود خدا موصوف باین ترک نمی شود لکن خدا دانست که ایشان رجوع از کفر ابدا نمیکنند پس خدا ایشان را اعانت زایده نفرمود و واگذاشت ایشانرا بحال و اختیار خود و آنرا تعبیر بترک فرمود **بحث هشتم** فی ظلمات ظلمة ضد ضیا و در اصل لغت بمعنی انتقاص و کمی نور باشد چون قوله تعالی ولم تظلم منه شیئا یعنی در ماکولات جنت چیزی کم نمی شود و میگویند و من اشبه اباه فما ظلم ای ما انتقص حق الشبه یعنی هر ولد که شبیه پدر خود باشد او ناقص نیست **و** ظلم برف را می گویند زیرا که سریع النقصان فرود آب می شود و ظلم آب دندان و طراوت او باشد و سفیدی او شبیه به برف است **و نزد** بعضی ظلمت عرض منافی نور است **اشکال** این ظلمات متعدده کدام اند و بذهاب نور ظلمت عاید میگردد و ظلمت بر ظلمت فایده ندارد **جواب** لفظ ظلمات برای غلظت و شدت تاریکی ذکر فرمود تا گمان نشود که در ظاهر بتلبس ایقاد نار اسلام قدر قلیلی از نور و ضیا در ایشان بعد از ذهاب آن باقی مانده چنانچه عطار بعد بیع عطر بوی عطر یا بعد اطفاء چراغ در شب صاف تاریکی قلیل باقی می ماند بل در اغلظ تاریکی ماندند **جواب** دیگر آن که منافقین هرگاه از ادله عقلیه و سمعیه و محسوسات بصریه امتناع کلی کردند و اصلا از مدارک حواس سه گانه احساس نکردند چه نور ایمانی باین چیز حاصل می شود پس تارک این هر سه را تعبیر بودن او در ظلمات فرمود و این مبهم را مبین آیه صم و بکم باشد و الله اعلم بمراده **بحث نهم** لا یبصرون باب افعال بغیر مفعول کالنا لازم چون یعمهون ذکر فرمود و ابصار بکسر همزه ادراک شئی بحاسه بصر باشد چنانچه میگویند ابصر بعینه یعنی مشاهده کرد شئی را بچشم خود **در مجمع** فرمود و ابصار بدل شبیه آنست خلاصه آنکه معقول و مسموع و مبصر را لجنس نمی یابند و تن نمیدهند در ادراک و احساس آنها لهذا در ظلمات افتادند راه بر آمدن نمی یابند **بحث دهم** در وجه تشبیه آیه نزد اکثر مفسرین عامه و خاصه آنکه منافقین اظهار کلمه ایمان بزبان نمودند و آن کنایه از ایقاد نار است که بنور آن یعنی باظهار آن نزد اهل اسلام معزز و مکرم ماندند و بسبب آن مناکحه با مسلمانان کردند و میراث بردند و از ریختن خون و آل و مال و نظایر این بکفر محفوظ ماندند و نزد اجناس و اصحاب خود رفته اعتقاد کفر ظاهر کردند خدا نزد ملائکه و نبی و ائمه و خلص و کمل مومنین اظهار کفر و عقیده شان نمود و ذهب الله کنایه از آنست **و نزد** جمعی بعد اظهار اسلام لسانی بر همان حال مردند پس خدا نور اسلام شان ربود یعنی کفر شان ظاهر ساخته در ظلمت قبر و ظلمت محشر و درک اسفل در نار مظلم ایشانرا انداخته حال خلاصی خود را اصلا نمی بینند و اذهاب نور کنایه از آن باشد **بحث یازدهم** در نزول این سه وجه است **وجه اول** در مجمع **و** اسباب النزول **و** کبیر **و** معالم **و** در منثور از سعید بن جبیر از ابن مسعود و ابن عباس آورده اند که این آیه در یهود نازل شده چه ایشان قبل ظهور خاتم انبیا منتظر ظهور آنحضرت برای ایمان بودند و عبدالله حیبان از بنی اسرائیل بود هر سال ایشان را تحریص بایمان محمد ص میفرمود و ایشان قول و وصیت او قبول کرده بودند پس حین ظهور و دعوت آنحضرت ص منکر نبوت آنحضرت شدند **وجه دوم** این آیه

لغت صم و بکم و عمی

و در منافقان صحابه از قریش و اوس و خزرج نازل شده و همین مشهور میان عامه مفسرین است **وجه سیوم** نزد جمعی از قدما و علما و امامیه مراد از همه این آیات کل منافقین سابق و لاحق است و از جمله ایشان منافقین لیلة العقبه و ناکثین و قاسطین و مارقین است **اقول** اخبار نزول همه صحاح اند پس تعمیم آیات بهر سه گروه مزبور افضل است تا جمع بین الادله حاصل شود و ترک بعض لازم نیاید + + +

قوله تعالی صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ترجمه

یعنی حال منافقین و مآل ایشان چنین است که در شنیدن آیات الهی کر انند و در گفتن کلمات حق گنگ انند و در دیدن ادله کور انند باین معنی که احکام ربانی را گوش نمیدهند و حق نمیدانند و اگر بگوش رسید کانه نسیاً منسیا می سازند و افسانه می پندارند و سخن حق قبول نمی کنند و از اقرار بحق و در قول صدق لال و غیر ناطق اند و اگر گویند و اقرار کنند بدروغ می گویند و بآن اعتقاد ندارند و بعد مشاهده کردن دلایل محکم و متقن بدیدهای ابصار و بصیرة کور رند و نابینا اند و دلایل را در معرض فکر و تامل و شهود نمی آرند پس احوال کسانیکه چنین باشند ایشان از کفر و نفاق خود باز نگردند و بهمین صفت در قیامت نیز حشر می شوند چنانچه در آیه دیگر میفرماید و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیاً و بکماً و صماً **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** صم و بکم و عمی فعل جمع افعل صفت است مذکر و مونث و آن مساویست **در روض الجنان** فرموده عرب میگویند رجال و نساء صم و بکم و عمی و واحد مونث آن فعلاء است چون صما و بکما و عمیا **در مجمع** فرموده اصم کسی است که مادر زاد کر و ابکم نیز مادر زاد لال باشد صمم در اصل لغت انسداد پرده گوش باشد و در اینجا عبارت از اعراض استماع است و صخره صماء سنگ خاره و سخت را گویند که بجوف نباشد و شیشه سر بسته را اصمام گویند و عزم سخت و درشت را مصمم گویند و شیء خالص را صمیم گویند **اما** بکم و خرس آفتی در ناطقه لسان باشد که بسبب آن گرفتگی کلام می شود و در اینجا عبارت است از اعراض کلام حق و از گفتن آن و اکمه مجاز فصیح را گویند **و** عمی تا بینائی ادراک عین را گویند بسبب آفتی در چشم چیزی نمی بیند **و** در اینجا عبارت است از عدم تامل و فکر و نظر و عدم ملاحظه و مشاهده آثار و دلایل حق و از اعراض از آن این شامل بچشم و دل است **اما** عمیان قلب آفتی در دل باشد که مانع از فهم و از قبول بشود **و** عمایة غوایت را گویند **و** عماء ابر کثیف مطبق را گویند **و** تعمیه کلام مبهم باشد و معمی کلامی است که مقصودش غیر مبین باشد **اما** رجوع گاهی بمعنی برگشتن از شیء بعد از آنکه باو رسیده باشد و گاهی بمعنی منصرف شدن بطرف شیء بعد از آنکه ازو برگشته باشد **و** رجع بمعنی باز آوردن و بمعنی باز آنی باشد که بار دیگر بیارد **و** رجعت برگشتن مردگان از قبور باشد نزد امامیه در زمانه مهدی ع و در یوم قیامت رجوع ارواح مردگان با بدان خانیه برمیگردند **بحث دوم** صم بکم عمی مرفوع بجهت خبر مبتدا محذوف عند الاکثر باشد و ان هولاء الذین هذه قصتهم است **و در قرائتی** حال از ترکهم صما بکما عمیا منصوب است **بحث سیوم** معنی این آیه چنین است که منافقین بجهت بیع ایمان بکفر و نفاق بدرجه رسیدند که مشاعر شان که گوش و چشم و زبان آلات معرفت اشیا و اسباب حصول علم

تاویل صم و بکم و طبع و ختم الله

حق و باطل است ایشان بجهت اعراض کلی از ایمان مشابه کران و گنگان و کوران اند که نمی شنوند و نمی گویند و نمی بینند ملکوت آسمان و زمین را گویا این اعضاء و جوارح ندارند لهذا رجوع بحق نمیکنند این بطریق مجاز وارد است و باب مجاز وسیع است **در مجمع** فرموده همین دلیل است که در هر جا در قرآن و حدیث ختم و طبع و اضلال وارد است چون ختم الله و طبع الله و آیه و اضلهم و اصمهم و اعمی ابصارهم و آیه ازاغ الله قلوبهم همه این اخبار از افعال و سیرة ایشان است لکن اسناد آنها بخود در بعض مقام فرموده که خود خدا ممتحن ایمان ایشان با مر و نهی شد و ایشان در امتحان نیک بر نیامدند بر ایشان علامت ضلالت و کفر و نفاق نهاد تا ملائکه و انبیا و ائمه بدانند که ایشان ابداً مؤمن نخواهند شد **ایراد** منافقین صحیح الاعضاء و سلیم الحواس بودند یا نه اگر بودند پس تشبیه است یا اخبار مطابق واقع باشد اگر اول است پس تشبیه سلیم بسقیم حکیم علیم را جایز نیست و اگر ثانی است پس سقیم و ضعیف الحواس را تکلیف کامل کردن عدل نیست و اگر فی الواقع این حواس نداشتند پس معدوم الحواس را تکلیف بالاتفاق نیست زیرا که قبیح است **جواب** فخر رازی و علامه ابو الفتوح آنست که سلامتی حواس شان از معلومات است و حمل مفهومات این الفاظ بحقیقت ممتنع است پس باقی نماند مگر تشبیه و مجاز و آن باب وسیع و کتب الهیه و اقوال انبیا و اوصیا و علما و حکما مملو از آنست اما از قرآن چون آیه مصرحه است **لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون** خلاصه منافقین دلهای دارند تفقه با نها و چشمها دارند تبصر با نها و گوشها دارند استماع با نها نمیکنند ایشان چون چارپایان بل گمراه تر از آنها و ایشان غافلانند **اما** عرفها پس عرب میگویند حب الشیء یعمی و یصم حب شیء کور و کر میسازد **جواب دیگر** این تشبیه بصورت قطع طمع از ایمان ایشان فرموده چه ایشان بکمال عناد اعراض از دلایل سمعی و عقلی و شهودی کردند و معرض نفع نمیشوند پس اعراض استماعی را تعبیر با صم و اعراض بصری را تعبیر بکوری و اعراض نطقی را تعبیر بگنگی فرموده **جواب دیگر** در فن بیان قاعده مقرره است که اسماء و افعال و صفات را بصورت استعاره و مجاز ذکر می کنند چنانچه شجاع را لیث و فرس تند رفتار را طیر و قاصد سریع را برق میگویند **در کشاف** گفته تقول رایت لیوثا و لقیت صما عن الخیر و دجا الاسلام و اضاء الحق پس با ثبات این هیچ قبحی بر خدا لازم نمی آید چه خالق الکلام و الفاظ و حروف او تعالی است هر چه را بهر چه نامد یا بهر چه تشبیه دهد جایز است **ایراد** هرگاه خدا وعده قطعی بلا یرجعون داد پس عود ایشان بحق ممتنع است زیرا که مخالفت علم الهی موجب عجز و جهل تعالی لازم می آید بر تعالی محال است و مکلف با ستماع خطاب یعنی تمادی در ضلالت و اضلال میکنند اینهم نزد عدلیه بر خدا محال است **جواب اول** آنکه نزد عقلا علم تابع معلوم است لهذا موثر در معلوم نمیباشد چنانچه علم داریم که آتش محرق و آفتاب مشرق است پس علم ما در احراق آتش و در اشراق شمس بالضرورة موثر نشد بل علم مطابق معلوم ظاهر خواهد شد و در **در منثور** موید این احادیث ایراد کرده **جواب دوم** سابق بیان شد که ایشان اخبار نبی و خدا صادق نمیدانند لهذا موجب تمادی شان نمی شود و اگر عارف چون شیطان باشد پس او بالضرورت میدانند که با صرار بر اعذاب می کنند الحمد لله قبحی و عجزی بر خدا لازم نمی آید **تذکره**

بیان باران وبرف وبرد

و در اینجا منافقین را تشبیه ثانی برای ایضاح احوال ظاهری و باطنی ایشان است چه عادت فصحاء و بلغاء در مواضع ایجاز و اجمال بصورت مثال بعد مثال برای کشف مقصود بیان مے کنند ✢ ✢

قَوْلُهٗ تَعَالٰی اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِيْهِ ظُلُمٰتٌ وَّرَعْدٌ وَّبَرْقٌ يَجْعَلُوْنَ اَصَابِعَهُمْ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيْطٌۢ بِالْكٰفِرِيْنَ ۝ ترجمه

یعنی یا مثل حال منافقین چون اصحاب سحاب باران بزرگ قطره است یعنی کسانیکه گرفتار شده اند در میان باران درشت و بزرگ قطره که بسرعت و شدت و هیبت تمام ریزان باشد از همه جانب آسمان یا از ابر در اثناء باریدن آن تاریکیهای شب و تیرگی ابر و تیرگی انبوہے آن و آواز صعب و سخت آن و روشنی که از لامع درخشان گردد میگذارند انگشتان خود را در گوشهای خود از خوف صاعقها برای حفظ و نگهداشتن خود از ہلاکت و موت و آن صوتی و آوازیست سخت و درشت پیچیده با آتش و دود بهر جا که میرسد می سوزاند آنرا و خدا بعلم و قدرت خود احاطه کننده بکفار در اقوال و افعال و کردار و نیتهای ایشان در دنیا و آخرت است و برا و هیچ پوشیده نیست

و در تفسیرش چند بحث است **بحث اول** صَیِّب چون صیت بمعنی رسیده و وقوع فرود بصریان فیعل از صاب یصوب بمعنی نزل ینزل باشد یای ساکنه و واو در یکجا جمع شده واو را یا کرده ادغام کردند صیب شد **و** نزد کوفیان فعیل از صاب یصوب او قصد باشد و در اینجا مراد باران شدیدی قطرات بزرگ است و سحاب هم صیّب میگویند **اما** سماء اصل آن سماؤ از سمو است بود واو را برای وقوع آن در طرف کلمه بعد الف زاید ہمزه کردند بمعنی سقف مظل باشد چه این فلک مظل زمین است لهذا او را سما گویند و سقف خانه و آنچه سایه افگند سماء باشد و بفارسی آسمان گویند و بیان ماهیت و کیفیت وجود آنها بموضع خود می آید **اما** مطر و آن انیست که از جانب آسمان فرود می آید آیا آب آسمان است یا عیناً آب زمین یا ابخره مطویه ارضی بطرف ہوا متصاعد شده اگر انجماد و انکشاف یافت ابر می شود و اگر در کره زمہریر رسیده انعقاد و اشتداد یافت بسبب برودت برد و برف می شود و اگر بسبب حرارت متقطر شد باران می شود در آن سه قول است آخر مختار فلاسفه ثانی مختار بعضی محدثین است که ابر آب را از زمین بر میدارد و بلند شود میریزد اگرچه این معقول و ممکن است لکن ثابت نیست اول مختار اکثر است و قرآن بر آن ناطق است چون وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً طَهُوْرًا فرستادیم ما از آسمان آب مطهر را **و** آیه وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مِنْ جِبَالٍ فِيْهَا مِنْۢ بَرَدٍ نازل می کند از کوهستان سماوی برد و برف را و در عقل ممتنع نیست زیرا که

جایز است که خدا در جو با در فلک کوهها و برف و دریا بیافریند چنانچه آب را آفریده بر هوا و هوا را بر قدرت نگهداشته و همین مختار رازی است **تذکره** کاف کصیب کاف تشبیه باتفاق است لکن در تعیین نوعیت تشبیه علما آ بیان را دو قول است **قول واحد** آنکه این تشبیه مفرق است و آن عبارت از بودن مثل مرکب از اموری چند و ممثل به نیز مرکب از چند امر باشد بنحویکه هر یکی از مثل تشبیه بممثل باشد **و بنا براین** تشبیه داده و ... اسلام را بباران چه قلوب بآن زنده می شوند چنانچه باران زمین را زنده میکند بتازگی گیاه و اشجار و اثمار **و کفر** را تشبیه داد بظلمات و آنچه در آن از وعد و وعید به برق و رعد و آنچه بکفار میرسد بسبب آن از جانب اهل اسلام از آن تشبیه بصواعق داد و بنا براین مضاف محذوف باشد پس تقدیر چنین میشود او کمثل ذوی صیب مراد از آن قوم اخذتهم السماء علی هذه الصفقة باشد **قول ثانی** آنکه این تشبیه مرکب است همین منصور و مشهور و مذهب جمهور در بیان است و آن عبارت است از تشبیه احد جملتین بدیگرے اگرچه در یک امر از امور آن شباهت باشد و تشبیه جمیع احاد با احاد دیگر لازم نیست **پس** بنا برآن تشبیه حیرت منافقین در دنیا و دین بحیرت آنکه روشنی آتش ایشان بعد ایقاد خاموش و منطفی شده و بحیرت آنانکه آسمان در شب تار با رعد و برق و صواعق گرفته باشد بنا براین حاجت تقدیر مضاف نباشد **اقول** در اصول مقرر شده تا وقتی که استعمال ظاهر قرآن بلا تقدیر ممکن باشد همان اقدم و لازم است **اشکال** لفظ او موضوع برای شک در دو امر باشد خصوص وقتیکه در خبر باشد و این جا خبر در مثل است و باری علم حضوری دارد نزد او هر شئی با هیئت مبیّن و حاضر است تردید و تشکیک مشعر جهل و حدوث علم او تعالی باشد این چه معنی دارد

جواب بچند وجه است **اوّل** در **روض الجنان** فرموده اگرچه این کلام بصورت خبر است لکن معنی آن متضمن امر است یعنی حال این منافقان چون مستوقدین نار و چون گرفتار شوندگان در باران است ای محمد صلعم تو مخیر مخیّری در تشبیه حال ایشان خواه بمستوقد نار کن خواه بمبتلا بباران شده کن بنا براین شک نباشد **دوم** لفظ او تخییری است نه شک چه حال ایشان مشابه بمستوقد و مشابه بمبتلا بباران است چنانچه میگوئی بافقها بنشین یا بمتکلمین یا با هر دو پس مقصود از این آنکه بهر کدام تشبیه دادی مطابق است و اگر بهر دو تشبیه بدهی شامل است این مختار شیخ المشایخ طبرسی **و** زمخشری است **سیوم** لفظ او تفصیلے است نه تشکیکے چه حال منافقان مشابه باصحاب آتش و باصحاب باران است چنانچه در باری آیات فرموده چون کونوا هودا او نصاری یهودیت و نصرانیت جهودان گفتند جهود باشید و نصاری گفتند نصاری باشید **چهارم** لفظ او بمعنی واو است پس و کصیب بمعنی و کصیب است چنانچه در قرآن و اشعار بسیار وارد شده **امّا** قرآن چون ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم یعنی و بیوت آبائکم **امّا** اشعار چون وقد زعمت لیلی بانی فاجر لنفسی تقاها او علیها فجورها بمعنی بل علیها است این مختار علامه ابو الفتوح **و** فخر رازی است **پنجم** او بمعنی بل در اینجا این مختار عامه مفسرین است چنانچه فرموده و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون بمعنی بل یزیدون است **بحث دوّم** فیه ظلمات در ضمیر فیه دو قول است ترو جمعی راجع بطرف کصیب است پس ظلمات و رعد و برق را در آن شمرد زیرا که این اشیاء متلبس و شامل

باران باشد و ظلمات تغلیظ باران نمی باشد **و نزد** جمعی راجع بسماء است پس ایشان دو فرقه شدند **فرقه** میگویند که سماء اصول السحاب می باشد زیرا که هر شیء مظل را سما گویند پس ظلمات و برق و رعد و صواعق در ابر می باشد **فرقه** میگویند که بعین سماء راجع است و آن نزد حسن موج مکفوف است و سماء بتذکیر و تانیث در قران آمده پس ارجاع ضمیر مذکر بسما جایز است چون والسماء منفطر به و آیه اذا السماء انشقت **اما ظلمات** عدم نور باشد و در اینجا بجهت تاریکی شب و تاریکی ابر محیط سیاه و تاریکی باشتباک باران در حال نزول و مجمع ذکر فرموده مراد از آن کفر منافقان باشد که بترک ادله عقلی و سمعی و نظری اغلاظ اثبت در ایشان باشد **بحث سیوم** در رعد و برق و صاعقه چند وجه است **اول** مختار فلاسفه است چه نزد ایشان جواهر بخاریه و دخانیه از دو ماده مرطوبه و یابسه ارضیه اگر از زمین خالص بر آید ریح می شود هر گاه متصاعد بکوه هوا شده بخار متمیز و منفرد از دخان شد بخار ابر می شود و هر گاه ابر کثیف شد پس دخانی که مشتمل دهنیت داخل آنست بتغلغل و حرکت آمده را نفوذ بطرف بالا می طلبد پس بسبب تغلغل او نوع صوتی حاصل می شود و آن آواز ریح عاصف در سحاب کثیف است **و هر گاه** سطح فوق سحاب بسبب برودت کره زمهریری اکثفیت و انجمادیت حاصل کرده راه برآمدن دخان متغلغل بطرف بالا نمی آید پس بجهت وصول کثرت مواد دهنیه اشتداد و غلغله او افزون می شود و هوا او را میزند و بطرف سفل سطح ابر که نرم می باشد رفع میکند پس بضرب هوا و حرکت دخان از ابر نرم بر آمده دهنیت او محترق و مشتعل بنار شده بلا صوت برآید آنرا برق میگویند و اگر با حرکت شدید او صوتی هم ظاهر شد آنرا رعد میگویند و اگر با احتراق ماده قوی غلیظ مع تحریق جرم سحاب قوی و بدوی شدید برآمد آنرا صاعقه میگویند **دوم** رعد صوتیست که از ابر شنیده می شود و آن بسبب ضرب شدید ریح و تحدید او اجرام و قطعات ابر با ضطراب و ارتعاد آمده منتقض شده صوتی ظاهر می شود آن رعد است **اما برق** و آن لمعان از برهم خوردن قطعات ابر است **اما صاعقه** آن صوت شدید رعد است بسبب آن شعله ناری جدا می شود و آن در اصل نار لطیف قوی است بر شیء دار و نمیشود مگر آنکه او را تغییر میدهد و با وجود قوی بودن آن سریع الخمود است این مختار جماعتی از مفسرین است چون زمخشری و رازی و مقلدین ایشان چون نیشاپوری و بیضاوی و صاحب مدارک و امثال ایشان **سیوم** این مختار اکثر محدثین و مفسرین خاصه و عامه است پس ایشان بچند نوع گفتند **نزد بعضی** رعد اسم ملک موکل با بر است که تسبیح میکند خدا را بحمد او و آواز او هم را رعد میگویند **در** مجمع فرموده همین از ائمه اهلبیت طاهرین و قول **ابن عباس** و مجاهد است و برق لمعان مخاریق ملک است که آن ابر را میراند و زجر میکند **بغوی** گفته این مروی از حضرت امیر و ابن عباس و قول اکثر مفسرین است **نزد بعضی** رعد صوت پاره کردن ریح با بر است این مروی از ابن عباس است **نزد بعضی** رعد صوت زجر ملک با بر است چون راعی برمه زجر میکند این مختار عکرمه است **نزد بعضی** رعد تسبیح ملک است فقط **بغوی** نقل کرده رعد نطق ملک و برق خنده او است **نزد جمعی** برق مخاریق یعنی چوب آهنی ملائکه است که با آن سحاب را میرانند و از آن شعله آتشی ظاهر می شود این مروی از حضرت امیر علیه السلام است **و نزد بعضی** برق قمچه ناری است که ملک آن ابر را زجر میکند این مروی از ابن عباس است

در معالم التنزیل و در روض الجنان از شهر بن حوشب آورده که رعد ملک است جمع ابر میکند وقتیکه متفرق می شود فاذا اشتد غضبه طارت من فیه النار فهی الصواعق و نیز که آن ملک بغضب می آید از دهن او پاره از آتش مے پرد آن صاعقه است **و در اکثر** احادیث خاصه و عامه آمده که جثه این ملک برابر زنبور است چنانچه بیانش می آید ثم الله اعلم **بحث چهارم** یجعلون اصابعهم فی اذانهم اصابع جمع اصبع بمعنی انگشت دست است و مراد درینجا انمله است و انمله که بعض انگشت باشد در گوش می نهادند و کل انگشت سر گوش میکرد و لهذا البعض را بتمام ذکر کرده **و رازی** گفته اگرچه تمام انگشت ذکر کرده لکن مراد بعض آنست چنانچه در فاقطعوا ایدیهما بعض دست مراد است **اما اذان** جمع اذن بمعنی گوش که آله استماع است و این تشبیه بتغافل اعراض شان از ادله سمعیه است **اشکال** ضمیر جمع یجعلون بکدام طرف راجع است و اگر بصیب راجع باشد او واحد است **جواب** نزد بعضی یجعلون جمله مستانفه راجع بمنافقین معلوم است **و** نزد بعضی باصحاب صیب اگرچه لفظا مضاف محذوف است لکن در معنی موجود است **ایراد** ظلمات را بصیغه جمع و رعد و برق را باسم مفرد عطف کرده لازم بود که بر رعد و برق عطف میکرد **جواب** جایز است عطف واحد بر جمع خصوص وقتیکه مختلف الاجناس و الانواع باشد چون رایت رجالا و امراة **اما** ظلمات پس او انواع دارد و لهذا بصیغه جمع آورد و رعد و برق انواع ندارد الا انواع رعد صاعقه است او را بالانفراد شمرد و اگر تنویع آنها اثبات شود **پس** جواب آنست که رعد و برق در اصل مصدر است و آن صلاحیت جنسیت دارد پس عطف جنس بر جمع گانه عطف جمع بر جمع من حیث المعنی باشد **بحث پنجم** حذر الموت حذر بمعنی ترس در دل بعد تیقن بآن باشد و موت ضد حیوة نزد اکثر باشد **نزد** بعضی موت فساد بنیه حیوانی است **و نزد** بعضی موت عرض است از احساس عقب آن صحیح نیست **و نزد** بعضی از اطبا موت تبدل مزاج و تغیر کیفیت آن بعد از اعتدال آن باشد و تفصیل حقیقت آن معه خلاف آن می آید انشاء الله تعالی **بحث ششم** والله محیط بالکافرین محیط فاعل احاطه بمعنی دور شئی باشد و کافرین جمع کافر بمعنی منکرین باشد **اشکال** احاطه خدا دلیل بر جسمانیت کبیره است و تجسیم خدا تر و غیر مجسمه باطل است این احاطه چه معنی دارد **جواب** تجسیم خدا بالضرورة و در اسلام باطل پس احاطه جسمانی باطل است پس تاویل آن چند وجه است **اول** مراد از احاطه الهی احاطه علمیست که عالم بمنافقین و احوال و اقوال و افعال و نیات ضمایر شان است چنانچه در آیه دیگر است و ان الله قد احاط بکل شیء علما **وجه ثانی** آنکه مراد از آن احاطه قدرت و اقتدار است که مستطیع خروج از قدرت تعالی نیستند چنانچه فرموده والله من ورائهم محیط و شاعر گفته احطنا بهم حتی اذا ما تیقنوا بما قدرا آوا مالوا جمیعا الی مسلم بمعنی قدرنا علیهم است **وجه ثالث** از مجاهد مرویست که محیط بمعنی جامع ایشان در یوم قیامت است یقال احاط بکذا ای جمعه **وجه رابع** آنکه بمعنی هلاک است چنانچه میگویند هو محاط به اذا دنی هلاکه محاط بر معنی آنکه بهلاکت رسیده و احیط بثمره ای اصابه ما اهلکه بمعنی آنکه ثمر او را بهلاکت رسید و خدا فرموده الا ان یحاط بکم بمعنی جمیع شما را هلاک میساز **بحث هفتم** در مجمع وجه چهارم از اسباب التشبیه از ابن مسعود و از جماعتی از صحابه روایت کرده ملخص اینست که دو نفر از منافقین اهل مدینه از رسول خدا گریختند بین راه باران

تند بار عد و صاعقه و برق بایشانرا گرفت و حالت لمعان برق یعنی زنتند و در حال رعد و صاعقه انگشتها در گوش می نهادند و وقت انقطاع روشنی می استادند چیزی نمی دیدند عهد کردند که اگر صبح در صحت یافتیم پیش محمد رفته دست در دست خود پیش او می نهیم خلاصه صبح نزد نبی رفته اسلام شان نیک شد و ثابت ماندند و حقتعالی باقی منافقین را باین اصحاب سطر تشبیه داد که ایشان وقتی که غنیمتی و مالی و خیری می یافتند می گفتند دین محمد صحیح است و وقتیکه مبتلا ببلائی و هلاکتی و ضیاع مالی میشدند بر کفر باقی می ماندند و می گفتند بسبب دین محمد مبتلا شدیم اول را تعبیر بمشی در روشنی و آخر را تعبیر بقیام در تاریکی فرمود ثم الله اعلم

قوله تعالی یَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ ترجمه

یعنی انکه قریب بود که برق می رباید چشمهای ایشانرا و برق کنایه از احکام الهیه و حجج نیره قرانیه است که بصیرت قلبی و زندگی ایشان به نزول و بدیدن آن قریب بهلاکت میرسانید هر وقتیکه روشنی ظاهر میشد مر ایشانرا میرفتند در آن روشنی و آن کنایه است از آن که هر وقت که خیر و غنیمتی و فتحی در اسلام میدیدند تند بطرف آن میرفتند تا حاصل کنند و وقتی که تیرگی و تاریکی بر ایشان از جهاد و احکام ظاهر می شد متحیر و از رفتار قایم و استاده می شدند راه بر آمدن و رفتن نمی یافتند یا آنکه ظاهر اسلام ایشان مر ایشانرا نوری بود و وقت مردن عود بظلمت کفر و عقاب میکردند و اگر خدا میخواست در دنیا می برد گوش و چشمهای منافقین را بصورت عقوبت بر کفر و نفاق شان و لفظ محیط بالکافرین و ذهاب سمع و بصر وعید بمنافقان است بدرستیکه خدا بر هر چیز قادر است چه در دنیا یا در آخرت یا در هر دو جا ایشانرا عقاب و عذاب میکند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** یکاد البرق یخطف ابصارهم لفظ یکاد مضارع از افعال مقاربه که فعل را قریب می سازد و محتاج باسم مرفوع و خبر و آن مضارع می باشد اما خطف یخطف چون علم یعلم و خطف یخطف چون ضرب یضرب بهر دو جایز اما بفتح افصح و اعلی است بمعنی اخذ بسرعت و شدت باشد و خطاف چنگ را گویند که دلو را از چاه می کشند **و ابن مسعود** یختطف **و** حسن یخطف بفتح خاء و طاء از اختطاف و بکسر هر دو و ابی یُخَطِّفُ از خطف از باب تفعیل میخوانند **بحث دوم** کلما اضاء لهم مشوا فیه کلما مرکب از دو لفظ یکی کل بمعنی جمیع و دیگر ما حرفیه منصوب بظرفیت عاملش اضاء بمعنی متی ما و مهما باشد و مشوا از مشی یمشی مشیا بمعنی بپای رفتن و هر پیاده رو را ماشی و چهارپایان را مواشی میگویند **زمخشری** گفته مشی جنس حرکت مخصوصه است اگر حرکت مثلی شتاد یافت پس و سعی است و اگر زاید بر سعی شد پس او عدو بمعنی دویدن باشد **بحث سیوم** و اذا اظلم علیهم قاموا اظلم باب افعال بکسر همزه از ظلمت بمعنی عدم نور و ضیاء باشد **و** نزد بعضی اظلم فعل مالم یسم فاعله باشد **اما** قام یقوم قیاما بمعنی وقوف

۱۱۴

وثبوت در مکان خود باشد واز همین باب قامت للسوق و قام الماء اذا جمدت و قام الماء اذا جمد باشد و قایم در اکب استاده میگویند **و نزد** متکلمین امامیه لقب حضرت مهدی آخر الزمان محمد بن الحسن علیهما السلام است **و نزد** بعضی معنیش آنکه دین محمدی را بعد ظهور حق قایم علی ما ینبغی میدارد **و** وجهی دیگر محتملست که بعد از ولادت تا نزدیک آخر زمان قایم بر امامت است **و** وجهی دیگر آنکه زمین و آسمان بوجود او قایم است زیراکه تا قیامت سوای حجة الله ناطق مابین زمین و آسمان نیست واصح آنست که همه این وجوه مقصود اند ثم الله اعلم **بحث چهارم** ولو شاء الله لو حرف شرط بمعنی امتناع شئی برای امتناع غیر او که شرطش باشد بر فعل همیشه داخل می شود واگر بر اسم داخل بود چون ولو الله شاء بمعنی ما شاء الله است یعنی خدا نخواست ذهاب سمع وابصار منافقین را **در کشاف** گفته جواب لو اکثر محذوف باشد در اینجا در اصل لو شاء الله ان یذهب بسمعهم وابصارهم لذهب بهما چنانچه در آیات دیگر محذوف است چون لو اردنا ان نتخذ لهوا **و** آیه ولو اراد الله ان یتخذ ولدا **اما** مشیت و اراده از شاء یشاء و از اراد یرید بمعنی واحد دارند در انسان مشیت و اراده بعد تعقل و تعلم قصد قلبی است نزد متکلمین اصحاب ما وجمهور معتزله در علم الهی رجحانی است که بسبب آن تخصیص بباید فعل یا ترک آن **در کافی** کلینی مرویست که علم شئی و مشیت و اراده شئی است چنانچه میگوئی انشاء الله وان علم الله نمیگوئی پس اراده باقی نماند والحمد لله **بحث پنجم** ان الله علی کل شئی قدیر لفظ کل ضد جزء یا مجموع اجزاء بصورت عام است وگاهی مستعمل بر غیر عموم می شود **اما** شئی در فارسی بمعنی چیز است **و** نزد جمهور متکلمین و مفسرین شئی عبارت است از ما یصح ان یعلم ویخبر عنه یعنی چیزیکه صحیح باشد دانسته شدن و خبر داده شدن از آن و شئی نزد سیبویه اول اسماء و اعم و ابهم آنها است چه واجب باشد چه ممکن چه موجود باشد چه معدوم چه مجتمع باشد یا متفرق چه جسم باشد یا عرض چه قدیم باشد یا حدیث چه مقدور باشد چه ممتنع **در کشاف** از سیبویه نقل کرده ان الشئ قد یقع علی ما اخبر عنه من قبل ان یعلم اذکر المؤنث والشئ مذکر و اعم العام کما ان الله اخص الخاص یجری علی الجسم والعرض والقدیم والمحدث تقول شئ لا کالاشیاء ای معلوم لا کسائر المعلومات المعدوم والمحال ترجمه آن کانه در تعریف حقیر است **و** نزد بعضی شئی اطلاق نمی شود مگر بر موجود **در مجمع** مع دیگر جمهور اصحاب فرموده اند والصحیح الاول وهو مذهب المحققین من المتکلمین یعنی اول صحیح است و همان مذهب محققان متکلمین است و مؤیدان آیه ان الله علی کل شئی قدیر است بعد آن فرموده که هر شئی سوای او حادث و هر حادث دو حالت دارد حالت عدم و حالت وجود و در حالت وجود از مقدوریت قادر بر آمد زیراکه معلوم بالضرورت است که ایجاد موجود در حال حدوث و بعد آن محال است و در اینجا معلوم شد که شئی مقدور می باشد در حال عدم تا از آن بوجود می آرد بخلاف اشاعره چه نزد ایشان در هر حال مقدور است و بر این مسئله اکثر مسائل توحید مبنی است **بحث ششم** لفظ قدیر از صیغه مبالغه و رقادر نزد صاحب مجمع است و نزد معتزله اشتقاق قدیر از تقدیر است زیراکه میکند فعل را بمقدار طاقت و قوة و استطاعت خود تا متمیز از آن عاجز شود آیا کل شئی قدیر در اینجا لفظ عام است یا خاص در آن سه قولست مشهور منصور **نزد** جمهور متکلمین و مفسرین آنکه عام است باین معنی که قادر بر همه اشیا

خدا چگونه به کل شیء قدیر بود که شیء خدا داخل است یا نه

بسه وجه است **وجه اول** آنکه قادر بر عامه معدومات است باین معنی که از عدم بوجود می آرد **وجه دوم** آنکه قادر بر موجودات است باینکه آنها را بعد ایجاد فانی می سازد اما در حال ایجاد آیا ممتنع است یا مقدور مختار اشاعره مقدور است **وجه سیوم** آنکه قادر بر مقدور غیر است باینکه قدرت میدهد او را بر آن و منع میکند او را از آن **قول دوم** خاص بر مقدورات خود است و بر مقدور غیر قادر نیست چه مقدور واحد میان دو قادر ممکن نیست که بشود زیرا که شئی واحد در حال واحد موجود و هم معدوم می شود این محال است و لفظ کل نزد او گاهی مستعمل می شود بر غیر عموم چنانچه در آیه تدمر کل شئی بامر ربها مخصوص باشد و نزد نظام بر قبیح و نزد بلخی بر مثل مقدور ما و نزد جبائیان بر عین مقدور ما و نزد ثنویه بر عین شر و نزد فلاسفه بر اصدار غیر واحد قادر نیست و این آیه رو بر همه اینهاست **قول سیوم** علی کل شئی قدیر بوجه عام و بوجه خاص است باین معنی که نسبت بهمه ممکنات و مقدورات عام و بسبب امتناع ممتنعات خاص اصح است **ایراد جسیم** معدوم ضد موجود است پس بر معدوم و بر موجود اطلاق شئی کردن خلاف عقل است زیرا که کان اجتماع ضدین است پس معدوم را شئی شمردن مخالف واقع **جواب** سابق بیان شد که شئی بالصحیح ان یعلم و یخبر عنه باشد پس لازم نیست که هر معلوم و مخبر موجود فی الخارج باشد **جواب دیگر** آنکه معدوم معلوم را مقدور بالانفراد شئی میگوئیم و موجود معلوم فی الخارج را نیز پس مخالفت واقع و اطلاق اسم واحد بر ضدین در حال واحد نمی شود والحمد لله **اشکال عظیم** ممتنع الوجود هم معدوم است و بر ممتنع اطلاق شئی محال ست زیرا که نه معلوم است و نه مقدور **جواب** آنکه ممتنع الوجود غیر معقول است زیرا که لیاقت وجود ندارد چه بذات خود او چه بلحاظ فاعل او باشد زیرا که معقولات منحصر در وجوب و امکان است و ممتنع خارج از آن است پس آنچه معلوم و مقدور قادر باشد او ممتنع نیست چه فی الخارج موجود باشد یا نه به ثبوت این اطلاق شئی بر آن ثابت شد **عقده** علی کل شئی قدیر چگونه صحیح باشد زیرا که این لفظ عام است یا خاص اگر عام است پس محال بود آن جهل که از اعاظم محالات است که خدا هم مقدور در حال واحد هم در اشیا داخل باشد و ممکن و مقدور نبودن او تعالی متفق کافه عقلا و ملل است و اگر خاص است پس مخصص آن کدام و تخصیص چگونه جایز باشد **جواب منحل** آنکه خدا شئی هست لکن لیس کمثله شئی اوست بفرض تسلیم که خدا در این اشیا داخل است **پس** نزد ما و معتزله و جمهور عقلا مابین قدرت و قادر و مقدور چند شرط مشروط مبین در فن کلام است منجمله آن شرط است که فعل نسبت بقادر مقدور باشد و مستحیل و ممتنع بالذات و بالغیر نباشد و مستحیل عند العقلا شئی فی نفسه نزد قادر علی جمیع الاشیاء کلها است پس در اطلاق عموم فاعل قادر داخل در عموم مقدور نیست پس گویا معنی آن ان الله علی کل شئی مستقیم ممکن قدیر باشد چنانچه میگویند فلان امیر علی الناس و بحکم بقتل الناس مراد از آن این است که فلانی امیر مردم است و مردم را حکم بقتل کرده اگرچه خود داخل در ناس است لکن امیر بر خود نیست و حکم بقتل خود در جمله ایشان نداده **اما تخصیص** بالجمله جایز بل واقع عند الاصولیین تا مخصص آن اول دلیل عقل است چه در جائیکه عقل مانع محض باشد و اجب است تخصیص آن و الا لازم می آید که خدا بر ذات خود قادر باشد این بالضرورت باطل است **ایراد** اگر لفظی موضوع برای کل باشد محال آنکه او در قرآن صادق بکل آن از اعاظم مطاعن قرآن باشد چه موجب کذب

قران می شود **جواب** لفظ کل اگرچه من حیث اللغة موضوع بر کل باشد لکن من حیث المجاز و اشهر بودن و لغت مستعمل بر اکثر هم می شود کذب لازم نمی آید **اشکال** ترد جهم بن صفوان خدا شیئ نیست لهذا بر او اطلاق نمی شود و الا لازم می آید که ذات خدا مقدور و ممکن باشد زیرا که هر شیئ مقدور است و مصرح آن آیه لیس کمثله شیئ است و الا نا قص لازم می آید که خدا مماثل و مشابه اشیا باشد و بموجب این خدا شیئ نباشد **جواب** خدا شیئ نیست و بر او اطلاق آن جایز بعقل و نقل است **اما عقل** و او اینست که معقولات خالی ازین نیست واجب است یا ممکن **اما** واجب بالذات باجماع عقلاء و ملل سوای خدا کسی نیست و اگر شیئ نباشد پس ممتنع باشد چه ممتنع لعدم قابلیة الوجود و لو فرضا لا شیئ این بالضرورة باطل شد پس ثابت شد که خدا شیئ واجب است نه شیئ ممکن و شیئ واجب مماثل و مشابه ممکن اصلا و ابدا نخواهد شد الا در لفظ این قدح ندارد پس مراد از لیس کمثله شیئ نفی مماثله ذات واجب با ممکن است نه شیئیت و اکثر الفاظ بین الواجب و الممکن مشترک است تشبیه و اشتراک لازم نمی آید **اما نقلی** پس از جمله آن آیه قل ای شیئ اکبر شهادة قل الله از اجله محکمات است که خدا خود را شیئ نامیده **و** آیه دوم کل شیئ هالک الا وجهه مستثنی داخل در مستثنی منه است پس بقران هم واجب و ثابت شد که خدا شیئ است و الحمد لله علی تائیده **تنبیه** از ابتدای سوره تا اینجا خدا مکلفین را البته صفات مؤمن و کافر و منافق با خصایص افعال و اقوال و اوصاف و احوال مبدء و مآل ایشان ذکر فرموده شروع در اقامت توحید و نبوت و معاد با لوازم آنها که اصل اصول باشد نمود

قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون ۝ ترجمه

یعنی ای معشر انسان بعد از توحید عبادت پروردگار خود را که مستحق پرستش است آفرید شما را و آنانرا که پیش از شما بودند از محض عدم تا که شما بعد سنجیدن آن پرهیزگار شوید و تحصیل تقوی خدا ترسی بکنید **دو** **تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** یا ایها الناس یا حرف ندا در اصل موضوع برای ندا بعید است و لفظ ای اسم مبهم منادی مفرد معرفه مبنی بر ضمه برای مرد و ایة برای زن و ها تنبیه با آن ملحق برای تنبیه ساهی و غافل اگرچه قریب بمنزله البعید باشد **اما** استعمال آن مشروط است بآنکه ما بعدش صفت یا اسم جنس معرف باللام باشد و برای ازالۀ ابهام و توضیح مقصود باشد چون یا ایها الناس و یا ایها الرجل و یا ایتها المرءة پس اعراب ناس و رجل و مرءة در اینجا اعراب می دارد و آن ضمه باشد زیرا که تابع است و تابع و متبوع در حکم واحد می باشند **و مازنی** در یا ایها الرجل تجویز نصب کرده این فاسد است **اشکال** اگر یا برای منادی بعید و برای تنبیه غافل و ساهی باشد پس گفتن لفظ یا الله چگونه جایز باشد زیرا که او اقرب از حبل الورید و عالم بوساوس صدور ما و هر شیئ حاضر است لهذا سهو و غفلت بر او ابدا روا نیست و اسمع و ابصر از ما و است **جواب** در ندا بیا الله مامور و ماذون هستیم زیرا که در اصل ممکن قاصر بنفسه مقصر و مفرط بجنب الله

علة ندا ها و جبت ندا ء ايها الناس وجها المومنين

و مستبعد از سلطان زلفی و از مقام مقربين هستيم بصورت بعضی نفس خود و تعليه واجب ذات گفته می شود اگر چه او تعالی اقرب از حبل الوريد و اسمع و ابصر باشد عيب ندارد **سوال** چرا كتاب الله المجيد مملو بندا ها است و فايده آن چيست **جواب** در ندا ها از جانب سلطان عالی بعباد و دانی بلا واسطه تيقيظ و تنبيه و تمييل قلوب شان از تغفل و تساهی و تساهل با مور و احكام و اصغاء كلام او تعالی مع تعظيم و توقير آن در انظار و ابصار شان است ثم الله اعلم **بحث دوم** نزول يا ايها الناس بالجمله باتفاق مفسرين در مكه بايست چنانچه خاصه از ابن عباس و عامه از ابن مسعود و از علقمه و عكرمه روايت كردند كه در تمام قران هر جا يا ايها الناس مذكور است مكی است و هر جا يا ايها الذين امنوا است مدنی است **اقول** علت در آن اينست كه در ابتداء نزول قران اسلام قايم و نشر نكرده و انانكه بدرجه اسلام مستفيض شده بودند هنوز بكمال ايمان متصف نبودند لهذا ندا شان بلفظ يا بنی آدم و بلفظ يا ايها الناس و بعدش اسلام و اتصاف مومنين بكمال ايمان مخاطب بندا يا ايها الذين امنوا شدند **بحث سيوم** اين آيه اگر چه من حيث النزول مخصوص باهل مكه است ولكن از آيانيست كه خطاب و حكم آن بعامه مكلفين بعد وجود شان در هر قرن و عصر تا قيامت شامل و باقی است زيرا كه دين و آيين و كتاب اين نبی باقی است پس بقاء آن بر عموميت بر ظاهر خطاب اولی و افضل است از تخصيص آن باهل مكه پس مكلف مرد باشد يا زن مسلم باشد يا كافر چه الناس اسم جنس است مختص باهل مكه يا مدينه نمی تواند شد **بلے** آنچه بدليل خارج و بالغ و عدم تعريف از اين عموميت برآمده و آن غير مكلف است چون طفل و مجنون و ميت زيرا كه خطاب و تكليف بغير مكلف قبيح عند العقل و در محكمات نقل است **تنبيه** آيا كافر شامل خطاب است يا نه در آن دو قول است مختار عدليه آنكه شامل خطاب است زيرا كه لطف مشترك بين المسلم و الكافر و ان كانه محسوسی است **بلے** عدم صحت عباده از سوء اختيار او ست لهذا تكليف بما لا يطاق نمی باشد **و در در منثور** ابن اسحق و ابن جرير و ابو حاتم از ابن عباس در ذيل يا ايها الناس مرويست كه خطاب از الناس اعبدوا بهمه فريقين از كفار و مومنين است كه بعد توحيد پس عبادت و لزم كنيد **بحث چهارم** اعبدوا ربكم معنی عبادت در اياك نعبد بيان شد و در اينجا اهل تفسير را دو قول است **نزد** جمعی خطاب بانواع عبادت است چون نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زكوة و تحصيل علوم دينيه **و نزد** ديگران مراد از اعبدوا وحدوا است يعنی خدا را توحيد كنيد همين مروی از ابن عباس است **اشكال** اگر مراد از عبادت صلوة و صيام و امثال آن باشد پس او اصلا از كافر و از جاهل معرفت صحيح نمی شود زيرا كه معرفت معبود ندارند و صحت عبادت مشروط و مسبوق بحصول معرفت و صحت آنست **جواب** چونكه باجماع اسلام و برهان عقل صحت عبادت مشروط بر سبق حصول توحيد و معرفت است پس مشروط مستلزم شرط است لهذا خطاب بعبادت مستلزم صحت و حصول مقدمات آنست و كافر و جاهل را تحصيل معرفت ممكن پس خطاب بعبادت نسبت ايشان جايز بل بالجمله واجب است و اين مسئله در فن كلام مبرهن است و مراد از آن اگر توحيد و معرفت و تحصيل علم آن باشد باز هم توحيد و اصل عبادت بل اصل و افضل آن است **ايراد** بنا بر قول شما ما مور بعبادت مومن است يا كافر يا هر دو پس اگر مومن است خطاب تحصيل حاصل است زيرا كه او متلبس بعبادت است

واگر کافر است از و بلا معرفت وطهارت صحیح نیست **جواب** امر بهر دو است اما مومن را تاکید بر زیادتی عبادت و بر ثبات بر آن باشد **واما** کافر را دو امر مامور بآنست و مقدمات عبادت از توحید و معرفت چون شرایط عبادت از وضو و غسل و لوازم آن باشد قبل از ایقاع آن حاصل سازد لهذا در آیه دیگر آن نفرموده چون اقیموا الصلوة واتوا الزکوة و نماز و روزه بلا لوازم صحیح نمی شوند زیرا که شرط و مشروط با یکدیگر متلازم اند

بحث پنجم الذی خلقکم والذین من قبلکم هرگاه خدا بمکلفین خطاب عبادت برب کرد و لفظ رب مثبت بود آنرا صفت بخالق نموده عقب آن بالاتصال بصورت دلیل بیان نمود که بسبب آن خلایق را عبادت خالق لازم می شود و آن اینست که آفریدم شما را و پیشینیان شما را و از محض عدم بوجود آورده حیوة بخشیدم که بر آن ابدا کسی قادر نیست **وخلق** در اصل اختراع شئ و ایجاد و اخراج مقدور از عدم بوجود بانوعی از تقدیر باشد لهذا خدا را بر وجه اطلاق خالق گویند زیرا که بوفق حکمت و صواب افعال و اشیاء را از کتم عدم بوجود آورده و آنها را باندازه حکمت مقدور و مقرر کرده بلا زیاده و نقصان پس بر خدا از روی حقیقت خالق گویند **در روض الجنان** فرموده ما را خالق باطلاق نمیگویند برای آنکه فعل ما بیشتر غیر مقدور و غیر محکم و غیر حسن و غیر موافق و غیر مطابق باندازه و بغیر علم و بر سبیل غیر تقلید می باشد **ایراد عظیم** در این جا ثابت شد که نزد معتزله و امامیه بر غیر خدا اسم اطلاق خالق میشود و این موجب اشتراک و آن کفر و قبیح است **جواب** و اطلاق این اسم بر غیر خدا دو قول است مختار عدلیه معتزله **و** امامیه اطلاق آن بر غیر الله بغیر یک وجه جایز است اما آن وجه که مانع بر غیر الله آنست که خدا شئ را بعد ایجاد از محض عدم حیوة می بخشد و ماهیت شئ را با حواس مبدل میگرداند چون تبدیل عناصر انسانی بلحم و دم البته خالق باین معنی بر غیر الله جایز بالضرورت نیست **اما** بغیر این صورت هر کس که فاعل صنعتی باشد او را خالق گفتن جایز است چنانچه رب بصورت تقیید و مجاز بر غیر الله جایز است **و** در قرآن در چند جا رب بانسان گفته چون یوسف برفیق خود گفت که اذکرنی عند ربک و رب الدابة و رب الغلام و الصنیعة و در آیه تبارک الله احسن الخالقین و در آیه که حکایت از عیسی باشد انی اخلق من الطین کهیئة الطیر خدا غیر را خالق نامیده و عرب گوید خلقت الادیم **تذکره** در این آیه دلیل است بر آنکه اصول دین را بدلیل گیرد نه بتقلید **بحث ششم** لعلکم تتقون هرگاه اینها را امر بعبادت برای خود باتصال دلیل بیان فرمود پس باتصال آن علت حکم بیان نمود که عبادت مورث تقوا و آن موجب رضاء آقا است و رضاء موصل فواید و عواید متقیان میباشد لعل در اصل از افعال مشبه بفعل مقتضی اسم منصوب و خبر مرفوع و لو جمله میباشد پس لفظ کم اسمش و تتقون جمله خبرش باشد **بدانکه** لعل در اصل موضوع برای ترجی و امید و اشفاق است و اطلاق آن در کلام بموضعی می باشد که در حصول و عدم آن متکلم را تردد برای جهل میباشد این بمکلف جایز است و بر خدا قول لعل اصلا و ابدا جایز نیست زیرا که نزد او هر شئ قولی و معنوی و فعلی و وجودی و عدمی و فرضی حاضر و ظاهر است و آنچه خدا گوید آن مقطوع و معلوم و واقع میباشد لهذا باتفاق مسلمانان تاویل آن واجب است و تاویلش بچند وجه است **اول** معنی لعل نزد قطرب و سیبویه و در اینجا بمعنی ترجی راجع بعباد می باشد نه بخدا چنانچه در آیه فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او

معنی لعل و سوال و جواب آن در کلام خدا

بخشی معنیش آنکه برود شما بر امید و طمع خود نسبت با بیان فرعون و خدا عالم است بمآل و حال او و این وجه اوجه الوجوه است زیرا که از موضوعیت لفظ بر نیاید **وجه دوم** لعلّ در قرآن در اکثر مواضع بمعنی اطماع یعنی بطمع آوردن خلق بر فعل مرغوب باشد و آن اطماع بمنزله وعده محتوم آدمی باشد و آنرا اجاری می سازد چنانچه عادت سلاطین و عظما در مواعید لعل است متوعدین آنرا وعده لازم و فایز شدن بمطلوب میدانند **امّا** ابهام برای آن نهاد که مکلفین در امری مغرور یا مایوس نشوند چون در توبوا الی الله توبة نصوحا ما بین الخوف والرجاء باشند خصوص وعده مبهم از صادق کریم تعم کالنجار جاری و واقع است **وجه سیّوم** لعلّ بمعنی لام کی باشد چون و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون پس مفاد و معنی چنین میشود که عبادت برب کنید که آفرید شما را و پیشینیان شما را ای جن و انس تا تقوی و پرهیزگاری کنید **وجه چهارم** نزد علامه ابو الفتوح رازی لعلّ در سوره شعرا بمعنی کان آمده چون آیه و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون بمعنی کانکم است **چنانچه** در تفسیر در منثور نزد ابو حاتم از ابو مالک مرویست که در اینجا لعلکم بمعنی کے و در شعر لعلکم تخلدون کانکم تخلدون باشد **وجه پنجم** نزد علامه طبرسی لعلّ در امور عباد در دنیا بمعنی شک و در امور آخرت تنها بمعنی یقین و در امور آخرت در دنیا بمعنی شک و ابهام باشد **وجه ششم** نزد زمخشری لعلّ بصورت حقیقت نیست بل بصورت مجاز باین معنی که خدا بمکلفین چیزی کرد که آنرا بغیر ایشان اگر میکرد البته بمقتضای رجای آن شان مقصود حاصل میشد و آن اینست که ایشانرا قدرت بر افعال و اقوال و ارادات و عقول داد و بهم الی الخیر والشر عطا کرد و ازاحه اعذار و علل نمود و ایشانرا اختیار در طاعت و عصیان و در ترجیح یکی بر دیگر ساخت این امور اگر بغیر میکرد موجب رجا می شد **وجه هفتم** نزد قفال لعلّ ماخوذ از کلمه ترجی باشد چنانچه میگویند علّا بعلّ نهل و لام در آن برای تاکید داخل شد چنانچه در لقد داخل شد چه اصل لعلّ علّ بود چنانچه میگویند علّک ان تفعل کذا بمعنی لعلّک و هرگاه حقیقت آن تاکید و تکرار باشد پس افعل کذا لعلّک تظفر بمعنی افعل کذا فانفعلته یوکدک و یقویک علی طلبتک باشد **وجه هشتم** لعلکم تتقون بمعنی لعلکم توقوا النار فی ظنکم و رجائکم باشد یعنی شاید شما حفظ خود در ظن و رجای خود از نار کنید پس حال ترجی را به بندگان راجع ساخت نه بنفس خود تعالی **بحث نهم** تتقون بمعنی احتراز از مضار از وقی یقی وقایه باشد و در مراد آن دو قول است یکی آنکه لعل طاعات پرهیز است چنانچه فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی شغل نماز پرهیز از فحشاء و منکر باشد چه فعل طاعت فاعل را صارف از قبایح میباشد پس بنابران تقوای عین طاعت باشد **اقول** نفس طاعت را عین تقوای شمردن مخالف لغت و قرآن است چه طاعت امری و تقوای امری دیگر باشد بل اتصال یکی با دیگر هست پس اگر باین جهت طاعت را تقوا نامند مجاز باشد نه حقیقت **قول دوم** آنکه مکلفین را برای طاعت و تقوی آفریده پس مراد آنست که عبادت کنید خدا را تا از عذاب جهنم بپرهیزید چه عبادت بر وفق امر و نهی الهی نجات از عذاب جهنم بود **بدانکه** خداوند هرگاه بندگان را امر بعبادت خود نمود و عقب آن دلیل ایجاب بر آن بصورت اجمال و بعد از آن در تفصیلش شروع نمود تا بندگان خبردار شده اصول دین خود را باستدلال تحصیل کنند نه بتقلید

قوله تعالى الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ترجمه

یعنی خالق شما خدائیست که بحکمت بالغه و تدبیرات محکمه ساخت برای شما زمین را بساطی گسترده و مفروشی کشیده تا در حرکات و سکنات منتفع شوید و گردانید آسمان را سقفی برافراشته بی استون از زیر آن و بلا آویختن از فوق آن با این بزرگی و سنگینی و فرود فرستاد از آسمان یا از ابر آب را که باران باشد پس برآورد بسبب آن و قتیکه با خاک آمیخته شد از انواع میوه ها و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما پس ثبوت آن بگیرید و مسازید و مگردانید مر خدا را همتایان و انبازان در لاهوت و جبروت و ملکوت او و حال آنکه شما می دانید که سوای او خدا و خالقی با این قدرت و صفت نیست که مخلوقات را بیافریند و از عدم محض ایجاد کرده حیوة بخشد و از خاک و حبوب و نبات انواع گل و ریاحین و رزق تر و تازه بیافریند **و در تفسیرش** چند بحث است

بحث اول الذی جعل لکم الارض فراشا جمعی از دو لام جعل و لکم بجهت اجتماع متجانسین ادغام کرده اند جعلکم ساخته اند اما جعل و خلق و ایجاد و احداث و اختراع نظایر اند در **رض** فرمود که جعل بچند معنی آمده **آ** بمعنی خلق چون قوله تعالی وجعل الظلمات والنور **ب** بمعنی صیر چون جعل لکم الارض فراشا و اکثر بهمین معنی استعمال می شود اما در اول بیک مفعول و در ثانی بدو مفعول متعدی می باشد **ج** بمعنی تسمیه چون وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و اعراب الذی جعل محلا منصوب برای وصف الذی خلقکم واقع شده یا بنا بر مدح و تعظیم یا رفع بنا بر ابتدائیت هو الذی باشد اما بساط و فراش و مهاد و نظایر بمعنی مفعول چون مفروش و مبسوط و ممهود باشد **بحث دوم** ارض در اصل قرارگاه خلایق است و آنرا خدا زمین ساخت **ثعلبی** در عرائس التیجان گفته که خدا زمین را به هفت اشیا زینت داد منجمله آن از منه باشد **و** از منه را بچهار ماه زینت داد چنانچه خدا فرموده ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم پس از آن چهار ماه محترم سه گانه متصل اند ذوالقعده **و** ذوالحجه **و** محرم و منفرد از آن ماه رجب است **و** زینت داد زمین را با مکنه **و** امکنه را زین ساخت بچهار مکان **مکه و مدینه و بیت المقدس و مسجد العشایر و زینت** داد زمین را بچهار نبی ابراهیم خلیل **و** موسی کلیم **و** عیسی وجیه **و** محمد حبیب صلعم و ایشان اهل کتاب و صاحب شرایع و اولوا العزم اند **و** زینها ایضا بال محمد ع و زینهم ایضا باربعة علی و فاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم یعنی نیز زینت داد و در آخر زمین را بایجاد و بقا را آل محمد ع پس آن و آل محمد را زینت داد بچهار نفر بعلی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین علیهم السلام انتهی **تنبیه** آیا زمینها هفت اند یا واحد مختار اهل هندسه و هیئت واحد است

اسباطبقات وطور دست یا ساکن

ومختار اسلامیین هفت است چنانچه آسمانها هفت است و بر آن نص قرآنی و احادیث نبوی و الائمه علیهم السلام
بحد تواتر وارد هست چنانچه پاره از آنها بجای دیگر می آید و تعدد اراضی از ممتنعات نیست پس تعدد جایز و بقرآن
ثابت است انکار آن جایز نیست چنانچه **در تجرید** فرموده لها ثلث طبقات یعنی زمین سه طبقه
دارد **قوشجی** در ذیل آن گفته **طبقه اولی** در آن جبال و معادن و نباتات و حیوانات هست
طبقه ثانیه طبقه طینیه است **طبقه ثالثه** ارض خالص محیط بمرکز است
اقول هرگاه طبقات در آن جایز و ثابت باشد بهمان دلیل تعدد اراضی جایز باشد بدانکه **ثعلبی** در عرائس از
وهب بن منبه روایت کرده که نام زمین **اول** ادیم است **دوم** بسیط **سوم** ثقیل **چهارم**
بطیح **پنجم** متثاقله **ششم** ماسکه **هفتم** ثری **بحث سوم** زمین کرویست یا
سطحی در آن دو قول مختار فلاسفه و جمعی از جمهور اسلام اول است پس در ایشان دو قول شد **قولی**
آنکه زمین چون **نصف کره** است طرف سطح او بر آب و بهوا و طرف محدبش بفوق است چه شان ثقیل
است که هرگاه منبسط بر آب و هوا بر روی آب می ماند چون رصاص که وقت انبساط طایف بر روی آب باشد
و وقت اجتماع در قعر آب فرو می شوند **وقول دیگر** مختار محدثین اسلام است **چنانچه** ابو علی جبائی
گفته که لفظ فراشا و بساطا و مهادا دلیل است بر آنکه زمین ذی سطحین یک سطحش بر آب و سطح دومش بطرف فوق
هست و الا توصیف او بمفروش و مبسوط که ضد کرویست نمی کرد **و** جمهور مفسرین چون شرف السیادة و السعادة
علم الهدی **و** زمخشری **و** رازی **و** بیضاوی و امثال ایشان متعرض جواب شدند که نزد حکما زمین کرویست لکن
بجهت آنکه عظیم الحجم و ضخیم الجسم و وسیع الجرم و متباعد الاطراف است اگر بعض مواضع آن از طرف فوق مسطح باشد
صفت مفروش و مبسوط نظر بسطحاتش کرده گفته شود و این مستلزم نیست که جمله زمین کروی نباشد بل مسطح
باشد چون جبل اگر بعض مواضع او میدان مستوی باشد چنانچه آن مشهود و ... ست لازم نمی آید که جبل
بسبب استواء بعض مقامات جبل نباشد ... بجهت ... مسطحیت بعض مواضع زمین ندارند **بحث**
چهارم زمین دایر است یا ساکن متقدمین حکما و فرنگ اول است که نزد ایشان حرکت فلکی بل فلکی
نیست و آنچه نیلی رنگ می نماید آن منظر است و مختار کافه عقلا و علما سکون ارض است و بطلان
قول فرنگ ضروریست زیرا که حرکت ارضی خالی از چهار صورت نیست یا **حرکت** دولابی دارد پس
لازم می آید که سطح فوقانی اسفل و اسفل فوق شود و ما نمی بینیم و نیز لازم می آید که آفتاب روشن و پیش روی
کوههای رفیع و اصوات هایله و افراق زلزله بالاستمرار محسوس شود و نمی شوند این سفسطه ضروری
البطلان است یا **حرکت** مستقیمه انحطاطی دارد زیرا که زمین جسم غیر متناهی دارد پس اگر آدمی خود را
از موضع رفیعه بر زمین سفلیه بیندازد آدمی و زمین هر دو حرکت انحطاطیه دارند و زمین اثقل از آدم است پس زمین
اثقل حرکت سریعه بل اسرع از آدمی دارد لهذا واجب است که اصلا و ابدا آدمی بر زمین نرسد چه زمین اثقل اسرع
حرکت انحطاطیه از اخف و ابطاء بالضرورت دارد و این هم ضروری البطلان است و بطلان غیر متناهی بودن
اجسام و اثبات تناهی آن در فن کلام مبرهن است یا **حرکت** تصاعدی دارد و این هم بالضرورت

۱۲۲

باطل است زیرا که اول نزد شما آسانی نیست که زمین را چنین جرم ثقیل جذب کند و اگر جذبهٔ شمسی بگوئی پس بعد اثبات آن لازم می آید که زمین دفعة متصل با آفتاب می شد این هم بالضرورت باطل است و اگر بگوئی که زمین جاذب سفل برای ثقل خود و آفتاب جاذب آن بطرف علو است لهذا در این مقام با آمده میگوئیم این هم باطل است زیرا که ما می بینیم که پرندگان را در حال پریدن آفتاب آسمان بطرف خود جذب نمیکند و الا هرگز بزمین عود نمی کردند و نیز زمین هم آنها را جذب نمیکند و الا از زمین اصلا مرتفع نمی شدند **و ابو هاشم** جبائی گفته که نصف اسفل زمین اعتمادات صاعده و نصف اعلی او اعتمادات هابطه وارد و بسبب وقوع تدافع مابین دو اعتمادات وقوف زمین واجب شد **جواب** هر یکی از دو نصف زمین مخصوص چه قایم اند و مخصص آن باید موجود باشد اگر می گوئی که مخصص غیر فاعل مختار است باطل اگر بگوئی مخصص خدا قادر است مسلم است **یا حرکت** دوری چون حرکت رحائی وارد این هم باطل است زیرا که زمین سریع الحرکت از آدمی باشد و اگر زمین مثلا حرکت مغربی و آدمی حرکت مشرقی کرد پس آدمی ابدا بمنزل مقصود نرسد بل از مکان خود بر نیاید و وصول آدمی بمنزل مقصود معلوم پس بطلان آن ضروریست **تنبیه** در اینجا صحت اعتقاد مسلمانان ثابت شد که زمین ثابت و ساکن محض بقدرت کاملهٔ خدای قهار است و صراحة آن در کتاب خود فرموده **هو الذی جعل لکم الارض قرارا** **بحث پنجم** در احادیث بسیار بطرق خاصه و عامه در خلقت زمین وارد است خلاصه آنکه خدا جواهر سبزی آفریده پس خدای قهار آنرا بنظر تند نگریسته آب شد و از آن آب بخار و حباب برخاسته و از آن بخار آسمانها آفریده چنانچه در آیه دیگر فرموده **ثم استوی الی السماء و هی دخان** و باد آب را بحرکت آورده کف کرد و کفش را منجمد ساخته قرار بجائی داد که آنرا ام القری میگویند و آن مکه معظمه است و کف را قلب ماهیت نموده چهار دوران بسط نمود و این زمین بر دوش ملک و ملک بر گاو **و** گاو بر سنگ **و** سنگ بر ماهی و ماهی بر آب **و** آب بر هوا **و** هوا بر ظلمت **و** ظلمت بر قدرت کاملهٔ خداوند است و زمین بحرکت بود خداوند کوه ها را بر آن قرار داده تا در حرکت نیاید **تنبیه** در سبب سکون زمین چند قول اند **ا** زمین احد عناصر اربعه طبیعتی دارد که بسبب آن وسط فلک را طالب است و بمنتهای مطلوب رسیده لهذا بحرکت نمی آید این قول ارسطالیس و جمهور اتباع او است این ضعیف است زیرا که اجسام در جسمیت متساوی اند پس تخصیص بعض بصفت بعض دون البعض اگر بلا مخصص است باطل است و الا مخصص او خارج از و فاعل مختار و جبار و قهار باشد آن مسلم است **ب** در نصف زمین اعلی اعتمادات هابطه و نصف اسفلش اعتمادات صاعده وارد و بجهت تدافع اینها زمین توقف و درنگ نموده این هم صحیح نیست تا وقتیکه قادر مختار نباشد و الا شئ واحد دو اثر مخالف در حال واحد داشتن اجتماع ضدین محال باشد این مختار ابو هاشم جبائی مع تبعه او است **ج** نزد جمعی حوالی زمین فلک است و جذبهٔ فلکی با او بهر طرف مساویست اولویتی ندارد لهذا در وسط فلک باقی مانده حرکت ندارد این هم بچند وجه ضعیف است منجمله آن چنین جرم ثقیل را اگر فلک جذب کرده چرا اثقال خفیفه را متصل خود نمی سازد و خصوصیت جاذبه بذاته ممتنع است پس اعتقاد مسلمانان ثابت که زمین بهر کیف محض بقدرت کامله قادر قهار و جبار قایم و ساکن است **بحث ششم** آسمان افضل ست یا زمین در آن دو قول است

۱۲۳

آیا آسمان یا زمین افضل است

قول اول آسمان افضل از زمین بسبب آنکه ذکر آسمان قبل از زمین و قسم آسمان خدا یاد فرموده و آسمان محل برکات و روزی و قبله دعا است که دستها بطرف آن بلند می شوند و مسکن ملائکه مقربین و محل صفا و ضوا و عصمت و طهارت از خلل و فساد و معاصی است بخلاف زمین که آن محل فساق و فجار و سفک دماء ناحق والواث است **قول دوم** زمین افضل است زیرا که محل انبیاء و ایشان از افلاک و ملک افضل اند خصوص سید انبیاء و ائمه معصومین و قدر المکان بالمکین معلوم است و از زمین فواید شتی و منافع لاتحصی برای خلق از غذا و فواکه و اشربه و نباتات آن و آب آن حاصل میشود و زر و سیم و جواهرات و کل زمین مسجد و طهور است بخلاف آسمان و بطوریکه قسم آسمان خورده قسم زمین هم خورده **بحث هفتم** والسماء بناء عطف بر جعل الارض فراشا است سما جمیع آنچه فوق تو است سایه افکن باشد یا نه چه سقف چوبی باشد یا گیاهی قبه باشد یا خیمه و اخباء باشد چه سما را برای سمو و رفعت سما نامیدند و بناء مصدر بمعنی مبنی باشد پس این دنیا خانه است فرشش زمین مفروش و سقفش سماء مبنی باشد **زجاج** گفته بناء در اصل ضم کردن بعض با بعض است بر وجه تماسک تا که ایمن از سقوطش باشد و در **ض** نقل فرموده بناء سقف مرفوع را مقابل فراش که زمین مدحو منخفض باشد میگویند چنانچه بنیان البیت و سماؤه اعلاه باشد که علو مقابل پستی باشد و اگر لفظ بناء نمی بود پس وهم می شد که آسمان خانه باشد که در اصل مبنی نباشد چون خیمه و خباء و امثال آن اگر تامل کنی این عالم چون خانه آماده و مهیا می یابی بجمیع آنچه بآن محتاج شوی آسمان چون سقف مرفوع و زمین چون بساط ممدود و نجوم چون چراغهای روشن و انسان ملاک این خانه و متصرف در آن و انواع احجار و اشجار و فواکه و اشربه و اطعمه مهیا و دلیل بر آنکه صانع آن عالم کل و جزو حکیم قادر بر جمیع مقدورات بحکم و مصالح و تدبیر کامل آفریده **تنبیه** در این دو آیه خداوند جل شانه اصول نعمات پنجگانه را بصورت اصول ادله پنجگانه شمرده و از آن نفسی سه از آن آفاقی است **اما** نفسی را مقدم بر آفاق کرده برای آنکه اقرب اشیا بانسان نفس خود است و علم بحال نفسی خود اظهر از علم احوال غیر است چه غرض از استدلال استفاده علم است هر چه اظهر در دلالت باشد او اقوی از غیر وی باشد **و در** حدیث برای همین آمده من عرف نفسه فقد عرف ربه هر که نفس خود را شناخت بتحقیق خدای خود را شناخت **لهذا** ذکر نفس انسانی مقدم کرده بعد از آن آباء و امهات بعد آن ذکر زمین که زیر پای آدمی مفروش شب و روزگار با او دارد از او بر می آید و بر او نشو و نما کند و در او میخوابد و آن اقرب با و از آسمانست بعد آن ذکر آسمان کرده که او از مس انامل ایدی و ارجل قدری بعید است و بعد آن آب سمائی فرموده که در آب آسمانی قوه فاعله و در زمین قوه قابله نهاده **چنانچه** در نطفه ذکور قوه فاعله و در نطفه و رحم اناث قوه منفعله و متولده مقرر فرموده و بسبب آن نعمات دوله گنج در گنج برای عاقل و عالم ظاهر و لایح می شود کتب طب و تشریح از این مملو و مشحون است برای طوالت تفسیر رجوع بذکر آن نکردم والله ولی الاعانة والتوفیق و هو خیر الرفیق **بحث هشتم** و انزل من السماء ماء آمده در لفظ من دو قول است **نزد** بعضی من تبعیض است پس تقدیر چنین شد و انزلنا من السماء بعض الماء فاخرجنا بعض الثمرات یعنی فرو فرستادیم از آسمان بعض باران را پس بعض ثمرات بر آوردیم **و نزد** بعضی من بیانیه است که از آب آسمانی ثمرات

۱۲۴

بیان تکون باران و نزول آن

برآوردیم **اما ماء** در معانی فرمود که آن جسم لطیف است سرد و تر و سیال متلون بلون ظرف می باشد یا جوهریست شفاف سیال بآن قوام حیوة حیوانات است چنانچه فرموده و جعلنا من الماء کل شیء حی **و اصل** ماء موه بود بفتح ماقبل واو را الف و هاء را همزه کردند تا شد بدلیل آنکه جمعش میاه و امواه و تصغیرش مویه آمده است

اشکال قاعده در حکماء و جم غفیر علماء مقرر شده که باران از ابخره متصاعده از زمین بطرف آسمان در کره برودت رسیده منقطر می شود و در قرآن عموما آمده که باران از آسمان انزال کرده آیا در آسمان دریائی هست و چه گونه می آید

جواب سابق بیان شد که در مفسرین دو قول است این جماعتی از کاسه لیسان حکماء است این میگویند **و** نزد ما چنین جایز و ممکن است که در جو آسمان بر هوا یا در خود آسمان دریائے بیافرینند و از آن آبے بسحاب بر سحاب غربال باران باشد و از آن بزمین بصورت قطرات ببارد این مروی از اهل بیت رسالت و طهارت و بطرق عامه از حضرت نبویست چنانچه **شافعی** در کتاب الام و ابوالدنیا کتاب المطر بالانفراد مخصوص در بودن باران از آسمان نوشته اند **حسن** روایت کرده باران از آسمان بسحاب می آید **وهب** می گوید نمیدانم باران بسحاب می آید یا در سحاب پیدا می شود **در درّ منثور** و ابوحاتم از کعب الاحبار روایت کرده سحاب غربال باران است اگر سحاب واسطه نمی بود آبیکه از آسمان می آید البته غراره و دراره او زمین را پاره میکرد و بدرهم با باران از آسمان نازل می شود **در درّ منثور** از ابوحاتم و خالد بن سعدان روایت کرده که آب باران از زیر عرش بر می آید آسمان بآسمان تا بآسمان دنیا بموضعی ابزم نام میرسد و جمع میشود پس سحاب سیاه در او داخل شده آب را میچشد چون ابر مرده پس خدا میفرستد او را بطرفیکه میخواهد **در درّ منثور** از عکرمه مرویست که باران از آسمان هفتم می آید و هر قطره او چون شتر بسحاب میرسد **در درّ منثور** مرویست که باران از آسمان است از آن گیاه میروید و آنچه از دریای شور ابر بر میدارد حر آن و ابر و رعد و برق شیرین می سازد و از آن سبزه نمیروید **در درّ منثور** مرویست بارانی که از آسمانست بآن در زمین گیاه میروید و در بحر مروارید می شود **در کتاب المطر** ابوالدنیا از ابن عباس روایت کرده که خدا می آفریند مروارید را و اصداف از باران آسمان دانه بزرگ از قطره بزرگ و دانه کوچک از قطره کوچک **در کتاب المطر** از ابن عباس مرویست که باران سماوی را ممزوج آب بهشت هر گاه ممزوج آن کثیر باشد برکت کثیر می شود و اگر قلیل باشد برکت قلیل مے شود اگرچه باران کثیر باشد **در درّ منثور** از حسن مرویست که قطره بارانی فرود نمی آید مگر آنکه با او ملائکه چندین چندین عدد می باشد می نویسد که کجا قطره افتاد و کدام خورد و از هر قطره چه بر می آید **اقول** مختار فخر رازی **و** از حضرات ما جماعتی منهم علامه ابوالفتوح است و فرموده که مراد بسماء آسمان است و باران از آسمان می آید و ابر را و هوا ما بین زمین و آسمان حایل کرده تا تاب و اعتماد نستاند و بمقداری قطره قطره می آید تا زمین را خراب و پاره پاره و سوراخ نسازد و این قول درست تر است زیراکه لفظ قرآن مهما امکن محمول بر حقیقت باشد و قول دیگر بر مجاز باشد و در اینجا از حقیقت مانعی نیست پس باقی بر آنست **بحث نهم** فاخرج به من الثمرات رزقا لکم در این دلیل تصریح و توضیح و تنبیه مر ایشانرا است که آنکسیکه شما را از عدم آفرید همان ببارانیکه یک آب است از زمین انواع رزق شما آفریده است

سورة الرعد

۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم

چگونه فواکه و اشیا از آب پیدا می شوند

ومهیا نمود غیر واجب تعالی را ایجاد و عطاء حیوة و آماده کردن رزق و برآوردن گل و ریاحین زنگارنگ با خوشبوئیها گوناگون و فواکه با اختلاف طعم و اوراق مرطوب از چوب و زمین و آب واحد امکان نیست پس خالق و رازق شما واجب واحد است **سوال** آیا خدا خالق ثمره بعد وصول آب باران در زمین بحسب مجرای عادت است یا خدا در طبیعت آب باران قوت فاعله و در طبیعت زمین قوة قابله می آفریند پس از اجتماع آنها از آن اثری حاصل می شود یا خود بخود باجتماع طبیعتین شئی موجود می شود **جواب** آخر مقال و معتقد طبیعیین و دهریه ضروری البطلان است زیرا که موثریت و تاثر و تاثیر شئی واحد در حال واحد لازم می آید محال است در فن کلام مبرهن شده و این آیات رد بر ایشان است و دو قول اول صحیح است زیرا که ایجاد و افنا و تاثیر بدست صانع علیم قدیر است **اشکال جسیم** خدا قادر بر ایجاد اشیاء و فواکه بلا اسباب و سایط بود یا نه اگر بود چرا ابتدائً بلا وسایط نیافرید و اگر بغیر آن قادر نبود سلب قدرت مطلقه لازم می آید و اگر در آن مصلحتی است چیست **جواب عظیم** بدانکه در اصل ثمره گفته نمی شود مگر جسمی خاص را که در ان طعم و لون و رایحه ولینه و رطوبت باشد و اینها فی الواقع اعراض اند جسم بالضرورت محل و قابل آنها است و اینها بلاشک مقدور خدا اند چه مقدوریت و حدوث آنها با امکانیت این هر دو ثابت است و بر همه تقدیرات خدا قادر بر ایجاد همه اعراض و اجسام ابتدائً بلا واسطه است مانعی بظاهر ندارد چنانچه در نعمات اهل جنت در اخبار صحیحه آمده که همه نعمات ایشانرا بلا وسایط آفریده و می آفریند بخلاف بعضی از متاخرین متکلمین عامه و قول ایشان محل اعتبار نیست **تنبیه** هرگاه این ثابت باشد پس جواب آن بچند وجه است **اول** آنکه خدا دنیا را عالم اسباب از روی حکمت برای بندگان قرار داده پس بندگان را تعلیم است که خدای مقتدر افعال خود را بوسایط بعمل می آرد و غیر مقتدر را بن بالاولی است **دوم** اگرچه خدا قادر بر ایجاد همه اشیاء بصورت ابتدائی بود چون جنت آخرت لکن دنیا دار تکلیف و دار معرفت او و کسبی و نظری است نه ضروری و اگر بلا وسایط ایجاد میکرد البته معرفت تعم ضروری و بدیهی می شد و بران ثواب و عذاب و مدح و ذم مترتب نمی شد و در نظری مکلف محتاج بدقت نظر و استدلال است **سیوم** اهل بصارت و بصیرت چون ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام را از هر ذره از ذرات کائنات ابواب علوم و حکم و مصالح و عبر مفتوح و مکشوف میشوند چنانچه **در کافی کلینی** احادیث بسیار اند مشتمل آنکه هر نبی و امام آن فآن و از مکان بمکان و از هر شئی علم جدید و ابواب فنون کثیره مستنبط و مفتوح می شوند لهذا خداوند بوسایط عالم را آفریده اگر بتفصیل بخواهی بکافی رجوع کن **ایراد** این آیت دلالت میکند که ثمرات مخصوص از آب باران متکون می شوند و آب زمین را دخلی نیست **جواب** چنین نیست زیرا که آب باران خصوصیتی زیاده از آب زمین دارد و آن کثرة و برکت و رطوبت زاید است زیرا که از جانب آسمان می بارد و بهمه جا میرسد بخلاف آب زمین که زمین را مستوعب نمی باشد پس برای تعمیم آن باران را ذکر کرد ثم الله اعلم **بحث نهم** فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون این آیه متعلق **نزد بعضی** بلفظ اعبدوا است پس بنا بر این معنی این باشد که عبادت کنید خدا را و در توحید و عبادت او قرار ندهید ضد و ند را چه اصل عبادت توحید است **نزد بعضی** خلقکم است بنا بر آن معنی چنین باشد که آفرید شما را تا بپرستید خدا را و قرار ندهید ... مراو انداد

بیان انداد و معنے و اشکال آن

و نِدّ بعضی بلفظ جعل لکم الارض است پس معنی او آنکه برای شما گردانید زمین و آسمان را مکان و بنای شما با وضاحت چنین دلایل و وصول چنین نعمات در الهیت قرار مدهید ند و ضد **بحث یازدهم** انداد جمع ند و آن در اصل مشتق از نادت الرجل مخالفة و نافرته یعنی نادّت بمعنی مخالفت و نافرمانی او کرد هم و از اینجاست ندّ ندوداً اذا نفر و کل واحد من الندین بیاد صاحبای ینافره و یعانده یعنی هر یکی از ندین منافر و معاند دیگر است **در کشاف** گفته ند اطلاق نمیشود مگر بر مثل مخالف مساوی را **و نِدّ** بعضی ند و ضد یکیست بمعنی منافی **و نِدّ** متکلمین ند عبارت از مثل و نظیر و شبیه باشد و آن شئ است مساوی شئ دیگر و حقیقت **امّا** ضد در شرح فصول شیخنا المقداد فرمود که نزد جمهور مراد از ضد شئ مساوی شئ دیگر در قوة باشد بنحویکه او مانع در وجود و فعل باشد **در شرح تجرید** آیة الله فرمود بنابر مشهور ضد شئ است منافی شئ دیگر که تعاقب غیر از ذوات بر محل یا موضوع می کند پس مثل و ند و ضد در الهیت ممتنع است زیرا که ذات تعم واجب است لهذا در حقیقت او غیر او شریک نمیشود و نه عرض است **تنبیه** اگر خطاب بعامه خلایق باشد پس نهی شامل بعامه کفار است و اگر خطاب آیه خاصة بکفار است پس نهی شامل بکفار خاصه است **بحث دوازدهم** در خطاب و انتم تعلمون در مجمع سه وجه بیان فرمود **اوّل** آنکه مراد از خطاب انتم کفار باشد پس معنی باید و حال آنکه شما عبادت اصنام می کنید و ایشان شما را از این نعمات و امثال آن چیزی نداده اند زیرا که جماد اند و جماد مالک نفع و ضر نیست و شما این را دانسته عبادت آنها چگونه می کنید **دوّم** نزد مجاهد و غیر او خطاب باهل کتابین توریة و انجیل است که عزیر را ثانی خدا و عیسی را ثالث ثلثه قرار داده اند ایشان نفع و ضر خود مالک نیستند و شما را نعمتی نداده اند پس شما دانسته ایشان را ند خدا چگونه میدانید **سیوم** شما عامه مکلفین بتمیز بعقل و دانش هستید و هر که عاقل و بینا باشد شرایط تکلیف را بالاستیفا حاصل کرده و حجت بر او لازم و عذر تخلف او از نظر منقطع شده چگونه دیده و دانسته خدای واحد را بغیر شایبه ریا و بغیر شرک خفی و جلی عبادت نمی کنید خلاصه علی کل حال خدا نهی فرمود از قرار دادن انداد برای تعم ولو در بعض وصف یا در عبادة زیرا که قول و فعل قبیح از حکیم قبیح او دانسته باشد اقبح است **بحث سیزدهم** در اینجا آیا نفی ند و ضد ذاتی مراد است یا صفاتی اصح و انسب هر دو است **ایراد** خدا اصنام و اوثان را بمثل ند و ضد خود نام نهاده و حال آنکه ابداً ند و ضد او نمیتوانند شد زیرا که تعم واجب و اینها ممکن جماد اند **جواب** در تفسیر صافی فرمود که بزعم کفار اصنام خبر دادن ذوات واجبه با قدرت کامله مستحق عبادت اند و دفع باس الهی را می کنند خدا با وجه الوجوه نفی ندیت اصنام که مزعوم شان بود فرمود یعنی چرا ند میدانید شئ را که در واقع ند نباشد و حال ایشان را چون حال انداد شبیه می سازید و حال آنکه ند واحد نسبت بخدای متفرد متصور و ممکن نیست چه جای تعدد **امّا** شریک ذاتی نزد هیچ دانی ثابت نشد مگر در سه فرقه **فرقه ثنویه** چه نزد ایشان دو چیز اله است نور فاعل خیر ظلمت فاعل شر است گاهی این را ذکر میکنند که حکیم فاعل خیر و سفیه فاعل شر است **فرقه نصرانیه** اقنوم ثلثه را خدا میدانند **فرقه وحدتیه صوفیه** که ایشان کل عالم را با واجب تعم واحد میدانند پس شرک ذاتی بودن ایشان هیچ عاقل را شبهی نیست و شرک ذات اقبح

و اشنع از شرک صفاتست اعاذنا الله و اولادی و احبتی و المومنین منها **اما فرق اهل اصنام** از قران و تواریخ ثابت که قبل از نوح و بعد از ادریس ظاهر شده **ود** در اتخاذ اصنام الهیّه چنین سبب نوشته اند که ابلیس در تلبیس بصورت حبری در معابد میگشت و عبادرا گفت که عبادت بخدائیکه مرئی نیست و مکان ندارد فشاید مگر آنکه صورت آدم را پیش روی خود هر عابدے بگذارد چه آدم را خدا بر صورت خود آفریده لهذا ملائکه را امر بسجده خود بواسطه آدم فرموده و ابلیس آدم را قبله ندانسته سجده نکرد ملعون ابد شد پس عباد قولش را قبول کرده تصاویر بر قرطاس کشیده بعد آن از لهها صورتهای مجسمه بعد آن صورتها از چوب تراشیده بعد آن از سنگ و آهن و طلا صور مجسمه را ساخته با ایشان رسانید بعد از چندے در معابد آمده پرسید که عبادت بکه می کنید گفتند خدارا ابلیس گفت خدا مرئی و در جهت نیست در معابد آ خود به بینید که شاید ایشان عبادت نمیکردند مگر آنکه شئی را پیش خود بجای خدامی نهادند و ایشان تنها یافتند گفت دیدید اینها را بجای خدا عبادت میکردند پس از آن وقت اصنام پرستی جاری و ساری شد و بعد اجرای آن اعتقادات ایشان مختلف شد **اوّل** منجم بلخی جعفر بن محمد گفته تر داهل چین و هند خدا و ملائکه مجسم باحسن صور اند لکن محجوب از اعیان شدند لهذا باعتقاد آن اصنام تراشیده معتکف بر عبادت آنها میشدند طلباً قربة الی الله بودند **دوّم** مردم تغیرات و حوادث عالم از کواکب و سعادت و نحوست دنیا بکیفیت وقوع آنها در طوالع خیال کردند بناء تعظیم آنها نهادند بعض ایشان کواکب را واجب و متصرف امور عالم دانسته بزعم خود صور آنها مجسمه شان تراشیده بناء عبادت شان بگمان الهیه نهادند برخی کواکب را متصرف امور دانسته لکن مخلوق اله اکبر سید انستند بناء عبادت شان بصورت وسایط نهادند و بعض نجوم که طلوع و افول دارند تماثیل آنها ساخته در حال غیوب آنها تماثیل را عبادت میکردند و این مشهور در علماء اسلام است **سیّوم** از ایشان اگر کسے از بزرگ میرد بگمان ایشان مجاب الدعوة و مقبول الشفاعت بوده بر صورت او تمثال او را ساخته عبادت بگمان شفیع خود میکردند و در قران خبر ایشانست هؤلاء شفعاؤنا عند الله **چهارم** جماعتی مجسمة بودند خدا را دانستند که در این تماثیل یا در اشخاص یا در تماثیل آنها حلول کرده یا متحد شده بناء عبادت نهادند چون فرقه صوفیه و فرقه نصاری و فرقه غالیه **پنجم** جماعتی اصنام را قبله خود گردانیدند چنانچه اهل الکتاب بیت المقدس و کعبه را قبله گردانیده عبادت میکنند و وجوه دیگر دارند برای طول تفسیر ضبط نکردم من شاء فلیرجع الی کتب الملل لا سیّما ملل شهرستانی و تفسیر کبیر **اقول** در فن کلام ثابت است که جمیع ما سوی الله ممکن و محتاج است لایق الهیت و عبادت نیست لهذا در این آیه رد بر جمیع عباد غیر الله وارد شده پس بطلان آن عقلاً و نقلاً مقطوعی است **اما جواب** صورت پنجم آنکه اهل و عباد خدا کعبه را قبله گردانیده دان منحصر بر سمع است نه بر عقل و اهل اسلام وحدانیت خدا و نبوت انبیا ثابت گردانیده پس آنچه را شرع ثابت کرده مشتمل شریک نباشد عمل بآن واجب است بخلاف اهل اصنام که ایشان نه بتوحید خدا قایل و نه مامور من الله بعبادت اصنام بصورت قبله اند پس بطلان آنهم ضروریست **اما حکایت یونانیین** در تفسیر کبیر آورده که ایشان قبل خروج اسکندر بناء هیاکل معروفه باسماء قوای روحانیه و اجرام نیره نهاده معبود خود منفرد ساختند **هیکل علت اولی** که امر الهی نزد ایشان باشد **و هیکل** عقل صریح **و هیکل** سیاست مطلقه

اول واضع بت در کعبه کلام بود

نام هیاکل عند المشرکین

وهیکل نفس و صورت همه مدور بودند وهیکل زحل مسدس وهیکل مشتری مثلث وهیکل مریخ مستطیل وهیکل شمس مربع وهیکل زهره مثلث در جوف مربع وهیکل عطارد مثلث در جوف مستطیل وهیکل قمر مثمن نزد ایشانست اما نزد اصحاب تاریخ عمر بن لحی هرگاه سید قوم و رایس طبقات و ولی امور بیت الحرام شد او را سفری بشهر بلقاء اتفاق افتاد قومی را عابد اصنام دید از سبب عبادت آنها از ایشان سوال نمود گفتند که ایشان ارباب ما اند از ایشان در هرج و مرج یاری میخواهیم یاری میدهند پس از ایشان بالتماس صنمی را خواست صنم هبل را داد ند بمکه آورده بر کعبه نهاد و مردم را بتعظیم او لازم گردانید اول واضع صنم در کعبه عمرو بن لحی بود وابن آمر در اول سلطنت سابور ذی الاکتاف واقع شد اما اصنام قبایل عرب شهرستانی و رازی نوشته از جمله معروف آنها ود بدومة الجندل برای کلب بود وسواع برای بنی هذیل ویغوث برای بنی مذحج ویعوق برای همدان ونسر در ارض حمیر برای ذو الکلاع ولات در طایف برای ثقیف ومناة در یثرب برای خزرج وعزی برای کنانه بنی حے بود + + +

قوله تعالی وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ ترجمه

یعنی هرگاه خداوند دلایل وجود و توحید خود قایم کرد بعقب آن شروع نمود در اثبات نبوت محمدی ص بآنکه قرآن معجزه محمدی مصدق بر نبوت اوست اگر شما در شک هستید از آنچه فرو فرستادیم ما بتدریج بر بنده خود که محمد باشد و گمان میکنید که آن ساخته و بافته اوست کلام خدا نیست پس بیارید شما که اهل خطب و اشعار با بلاغت و فصاحت هستید بمقدار و برابر یک سوره یا برابر بعض سوره کلامی را چنین بلاغت و فصاحت و جزالت که مشتمل امور غیبیه و منبع فنون ادبیه و مجمع علوم اولین و آخرین باشد مانند و شبیه قرآن منزل و برای یاری و اعانت با خود بخوانید و بطلبید حاضران محفل خود یا حاضران حذاق و ممارسین عصر خود را از شعرا و خطبا و بلغا و فصحا که کانه ایشان اهل لسان و بیان اند سوای خدا تعالی اگر شما هستید راست گویان در دعوای خود که این قرآن کلام خدا نیست بل کلام بشر است ودر تفسیرش چند بحث است بحث اول خطاب این آیه اگرچه من حیث النزول مخصوص بکفار عرب که معاصرین آنحضرت ص بودند ولکن من حیث المنزل بهمه مکلفین اهل اعصار قرنا فقرن و عصرا فعصرا الی یوم القیمة خطاب باقیست زیرا که دین این نبی باقی است پس حجة الله از جانب او تا انقطاع تکلیف باقی باشد بحث دوم در این جا حجیت دلیل عقل و بطلان منکران ثابت شد زیرا که خدا در اینجا استدلال بر اثبات مثل قرآن کرده و معنی از دلیل عقلی نیست مگر همین دو دلیل

سؤال وجواب نصاری در نزول قرآن نجوما

عقل مقدم بر نقل است پس بثبوت این **قول حشویه و قول تعلیمیه** باطل شد زیرا که نزد ایشان معرفت وجود او تعالی حاصل نمیشود مگر از رسول و قرآن و حدیث **بحث سیوم** ان کنتم فی ریب لفظ ان مخففه بکسر همزه در اصل حرف جازم چون لم است طالب فعل شرط و جزا شرط میباشد اگر شرط و جزایش فعل مضارع باشد هر دو مجزوم میباشد و اگر جزایش اسم باشد بر آن فا داخل می شود پس کنتم شرطش فاتوا جزایش است **اما** ریب شک این بود که کلام خدا هست یا کلام خودش چه شک نزد فقها عبارت است از تردد قلبی در امری به ثبوت و عدم بنحویکه رجحان احد الطرفین او نداشته باشد **بحث چهارم** مما نزلنا باتفاق در اینجا من بیانیه است ما موصوله و بقولی مصدریه بمعنی قرآن است و نزلنا باب تفعیل بمعنی نقل شیء از علو بسفل باشد و در اینجا انزال قرآن از لوح محفوظ بزمین بر پیغمبر بتدریج و تنجیم آیه آیه سوره سوره باشد **ایراد نصاری** چرا قرآن بتدریج و تنجیم نازل شد و دفعةً نازل نشد چنانچه دیگر کتب سماویه چون توریة دفعةً نازل شده در دفعهٔ واحده اطمینان و ثبات خلق زیاده و شبه صنع محمدی زایل می شد چه آدم عاقل افصح اگر کلامی قصیر سنجیده بعد مدتی بیارد البته بالضروره از کلام فوری اتم و افصح میباشد **جواب** در اصل ایمان و عبادات ابتلا و امتیاز مطیع از غیر مطیع است پس تنزیل قرآن هم در نجوم امتیاز بین المؤمن و المنافق است **جواب دیگر** اگر خطاب قرآنیه و احکام آن دفعةً نازل می شدند تکلیف ما لا یطاق لازم می آمد زیرا که در ابتدای اسلام همه تکالیف را متحمل نمی شدند یا تعطیل تکالیف تا حین اجرا لازم می آمد پس عبث خطابات تا آن وقت لازم می آمد لهذا بتدریج و تنجیم نازل می شد چنانچه طبیب حاذق معجونی تیار کرده اگر دفعةً کل معجون مریض را میخوراند همان دوا دفعةً مهلک او میشود **جواب** زمخشری و رازی آنکه قرآن سوره بسوره و آیه بآیه نجوم نجوم بحسب نوازل و حوادث بمکان تحدی نازل شد چه سنن مشهوره خطبا و شعرا و بلغا آنست که خطب و اشعار خود را دفعةً در مجلس واحد نمی آوردند بل متفرق شیء بعد شیء حین بعد حین برای توقیر خود و کلام خود می آوردند و خدا کانه تحدی فرمود که اگر شما در این منزل تدریجی شکی دارید پس شما بصورت دفعهٔ واحده در نجم واحد مثل این کلام را ساخته بیارید و لو سوره صغیره و در این تدریج غایت تبکیت و منتهای ازاحهٔ علل و انقطاع اعذار باشد **بحث پنجم** علی عبدنا عبد در اصل رق مملوک ذلیل باشد لهذا اطاعت آقای خود میکند و ضدش حر بمعنی آزاد و بعید از ذلت باشد و عبودیت از احکام شرعیه است و آن بصورت عقوبت نیست بل بمنزله ذبح حیوانست که بمقابل آن عوض دارد و لهذا غلامهای مؤمنین خریده و فروخته می شوند **اما** عبودیت ما بین بنده و خدا از روی حقیقت و ما بین بندگان بظاهر مجاز باشد **اما** مراد از عبد در اینجا سرور عالم و آدم محمد بن عبد الله باتفاق است لکن اضافت عبد بلفظ نا برای تفخیم و تعظیم او باشد چه پادشاه اگر ولدی را از اولاد و بنده را از بندگان بلفظ ولد و بنده من بگوید بر اولاد و غلام دیگر مزیت یافت و در اینجا مخصوص بلفظ عبد ذکر نمود تا آنکه مخاطب را گمان نافرمانی و افترای او بر سید خود نشود **بحث ششم** فاتوا بسورة فاتوا جزا است ان کنتم مجزوم از اتی یاتی بمعنی آوردن است و بر سوره تا وحده یا تای اصل است و در مقدمات بیان آن باستیفا شده **نزد** بعضی سوره بمعنی رتبه و منزل خانه است و در اینجا هر سوره از قرآن بمنزل درجه و منزلی است که قاری باختتام آن رسیده درنگ کنند

معنی امر و اقسام صیغه آن

نزد بعضی از سوره مدنیه است پس بنابرین طائفه از آیات قرآن میان دو بسم الله محاط و محدود باشد **و نزد** بعضی سوره مهموز العین بمعنی قطعه فاضله باقی مانده باشد چه هر سوره از قرآن قطعه باقیه از ان ست **اما** تنکیر سوره برای تعمیم است چه سوره طویله باشد یا وسیط یا قصیر **اما** در مفسرین اصولیین در صیغه فاتوا خلافست که صیغه امر بر حقیقت است یا نه مختار عامه مفسرین فاتوا صیغه حقیقی امر است **و مختار** جمهور محققین فاتوا صیغه امر بحقیقت نیست چه امر قول قایل و حکم او بمخاطب لی مرتبه در اتیان فعلی بحسب اراده امر عالی می باشد و در اینجا باتفاق مراد و مطلوب الهی اتیان مثل قران اصلا و ابدا نیست لهذا بر حقیقت صیغه امر نیست پس نزد ایشان صیغه امر مشترک بود میان امر و اباحت و دعا و تهدید و تحدی **اما اول** چون اقیموا الصلوة **اما ثانی** چون واذا حللتم فاصطادوا **اما ثالث** چون اهدنا الصراط المستقیم **اما رابع** چون اعملوا ما شئتم **اما خامس** چون فاتوا بسورة همین وجه آخر مختار از اصحاب ما شیخ الطایفه در تبیان **و** علامه دوران در روض الجنان است **اشکال عظیم** در اینجا ثابت شد که مثل قران مطلوب باری نیست زیرا که محال ست پس طلب محال عبث و قبیح است **جواب** سابق بیان شد که امر بمعنی حکم لفعل یا طلب فعل باشد و در اینجا تحدیست لهذا بمعنی حکمست و هر حکم مستلزم فعل نیست پس قبیح نیست و خطاب باتیان محال برای ابد بصورت تحدیست لهذا قبیح نیست **سوال** چرا در قران سورها و آیه ها بخلاف کتب منزله دیگر نازل شدند **جواب** برای آنکه قرآن تا قیامت متلو است و اگر آیه و سوره سوره نمی بود قاری قران را بعد از شروع چاره از اتمام آن نبود خصوص نماز گذار را تمام قران در نماز خواندن می شد حرج مرج لازم می آمد لهذا بخلاف کتب دیگر نازل شد **ایراد** در بسورة من مثله دلیل است بر آنکه قران بر حقیقت منزله مرتب است الا تحدی بسورة مثله صحیح نمی شود این دلیل بر تمامی قران و تمامی هر سوره است **جواب** آنانکه قران را ناقص میدانند نزد ایشان بسورة محمول علی ما انزلها الله است و آنانکه ناقص نمیدانند نزد ایشان محمول بر قران و سور موجوده الی الآن است و همچنین مستفاد از رازی می شود **بحث هفتم** من مثله در من مفسرین را چند وجه است **نزد** جمعی من زایده است پس در آنوقت چنین می شود بسورة مثله **نزد** جمعی من تبعیضیه است پس در آن وقت چنین می شود فاتوا ببعض سورة مثله یعنی بیارید مثل بعضی از سورها می منزله قرانی را **نزد** بعضی من ابتدائی هست پس در آنوقت چنین می شود فاتوا شیئا من ابتداء سورة الی آخرها مثل المنزل یعنی از ابتدا تا اختتام یک سوره مثل قران بیارید **بحث هشتم** در مرجع مثله مفسرین را دو قولست **قول اول** نزد فرقه راجع الی عبدنا است بنا بر آن معنی چنین می شود که بیارید شما سورة را با این فصاحت و بلاغت مشتمل علوم و اخبار غیب از مثل چنین شخص عربی امی بلا سواد و تلاوت و بلا درس و کتابت چه از امی محض که نزد نزد علما ابدا اگر وه اتیان مثل چنین کتاب از اعاظم ممتنعاتست پس قران در آنوقت معجز از جهت نبی امی باشد نه بذاته **قول دوم** ضمیر مثله راجع به ما نزلنا و آن قرانست پس در آنوقت چنین می شود که بیارید مثل سوره قران منزل را با این فصاحت و بلاغت و اسلوب مشتمل علوم و غیره

واخبار غیوب و احکام که در هیچ زمانی هیچ حکمی از احکام او در انظار عقلا و علما قبیح نمی نماید و منفر نمی باشد
با امتداد زمان و تبدل اشخاص و امزاج پس در هر زمان معارضه آن کرده نمیتوانید چه مجتمع شوید یا منفرد چه
امی باشید چه عالم چه مددگار شما جن باشند یا انس چه هر دو فرقه زیراکه قران فعل الله و فعل الله مباین از فعل خلق
چون واجب تعالی ازممکن است این قول اقوی در معجزه و مختار اکثر و مروی از ابن عباس و ابن مسعود
وحسن است **بحث نهم** مراد از مثله دراینجا آنست که متحد الوصف مختلف الماهیت
چون زید شیر است در شجاعت متحد در ماهیت مختلف پس اگر متحد الحالین باشد او عین است و اگر
مختلف الحالین باشد او غیر است نه عین و نه مثل و اگر متحد در احد وصفین باشد او اصل نیست بل مثل و آن
دراینجا ممتنع است **بحث دهم** در وجه اعجاز قران خلاف است **نزد** جمعی فرط فصاحت و
بلاغت زاید از طاقت بشر است این مختار اکثر است **نزد** جمعی بجهت نظم و اسلوب است
نزد جمعی بجهت فرط فصاحت و اسلوب است و تا این وقت کلام الهی و کلام بشری باین فصاحت و باین
نظم و اسلوب نیامده و نشده و نخواهد شد **نزد** شرف الشهادة و السعادة علم الهدی **و نزد** نظام
قران معجزه بجهت صرف است و آن عبارت است از تعجیز خلق حین معارضه آن یعنی وقتیکه اراده معارضه
آن میکنند خدا مانع می شود از آن و صرف افهام و مناطق و افکار ایشان میکند **نزد** جمعی بجهت اشتمال
علم غیب از ما کان و ما یکون قران معجزه است **نزد** خاتم المحققین نصیر الملة و الدین در تجرید همه این وجوه
محتمل و قران مشتمل بر همه آنست **مولنا** مجلسی جوه دیگر افزوده **بحث یازدهم** و ادعوا
شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین و ادعوا اینجا یعنی استعانت و استغاثه باشد چنانچه شاعر
گفته برهت خصم فقد تمالوا علی * فاجزعت ولا دعوت یعنی جزع و استعانت نمی
نکردم **اما** شهداء جمع شهید بمعنی حاضر یا قائم بشهادة و شاهد و حاضر اعجاز ناصر و معین میگویند **اما**
دون بمعنی شیء ادنی مکان و ادنی مرتبه باشد و از این باب است شیء دون یعنی شیء حقیر و تدوین الکتب
بمعنی جمیع انها است یعنی لعض نزد بعض کرده و دون بمعنی تقلیل چون قوسین او ادنی و مجاز بمعنی
سوا گرفته می شود چون جاء زید دون عمرو یعنی سوا عمر پس در وادعوا شهداءکم من دون الله پنج قول اند **یکی**
آنکه مراد اصنام اند که آنها را عبادت میکنید طلبید آنها را برای اعانت و راتیان بمثل قران چه اگر بنده را کسی
تحدی بامری میکند دستش نمیرسد پس آن بنده از خدای خود یاری و مدد میخواهد پس معبود و اله ایشان
امداد و فعل شان میکنید چنانچه گفته اند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و مؤیدان من دون ابتدا است یعنی
یاری بجوئید از خدایان خود اگر مالک نفع و ضراند بزعم خود شما سوای معبود بحق **قول دیگر** آنکه مراد
از شهداء جهودان اند یعنی ای مشرکان در اتیان بمثل قران برای یاری خود جهودان بخواهید سوای
معبود بحق اگر در دعوای راست گو هستید **قول سیوم** مراد از شهداء گواهان امر باشند چه
بسبب شهادت گواهان امر متنازع فیه متمیز می شوند و عادت شعراء بود که در مشاعره اکابر شهود را حاضر
ساخته شعر افصح را بر فصیح ترجیح میدادند **و** حال چنین شد که از شهود خود دریافت کنید که قران

افصح است یا نه بنابران بر حقیقت شهدائکم باقی است **قول چهارم** آنکه بطلب شهداء شهود خود را که گواهی برای شما دهند که این کلام محمد است نه کلام خدا این مختار مجاهد و ابن جریج است **قول پنجم** مراد از شهدائکم علماء اهل ملل ایشان اند که بر دین دروغ خود عرب را یاری دهند و اعانت کنند اگر در دعوا راستگو باشند این مروی از ابن عباس است **بحث دوازدهم** این آیه دلیل است بر حقیقت نبوت محمدی و برآنکه تحدی واقع شده ایشان از آتیان مثل یک سوره عاجز شدند اگر ممکن می شد ایشان می آوردند البته مشهور و منتشر میشد بافرط اعادی آنحضرت الی سیزده صد سال و فرط دعاوی و عداوت ایشان در اطفاء نور آنحضرت دیده و شنیده نشد والحمد لله **سوال** ترجمه قرآن چه عربی باشد چه بزبانی دیگر این عین قرآن است یا مثل آن و [illegible] ابو حنیفه ترجمه الحمد یا ترجمه مدهامتان که دو برگ سبز باشد در نماز کافی تمید است اکتفا [illegible] آن باشد **جواب** رازی در باب رابع عشر فی مسائل الفقهیه در تفسیر سوره الحمد میگوید [illegible] ترجمه قرآن کلام الله نیست زیرا که خدا فرمود وانه لتنزیل رب العالمین الی قوله بلسان عربی مبین [illegible] بلسان عربیست نه بزبان دیگر **جواب دیگر** آنکه ترجمه عین کلام عربیست [illegible] البطلان است زیرا که کلام بشر و آن معلوم و محسوس است و اما ابو حنیفه [illegible] بقرآن ولا اول جهل عظیم و خرق الاجماع یعنی ابو حنیفه اگر بگوید که ترجمه عین قرآن است او جهل عظیم و بر آمدن از اجماع است فان احدا من العقلاء لا یجوز فی عقله و دینه ان یقول ان قول القائل دو دستان در بهشت قرآن واحدی از عقلا تجویز نمیکند در دین و عقل خود که قول قایل دو دستان در بهشت قرآن منزل است **اما ثانی** که مثل باشد آنهم نیست زیرا که عبارت قرآن و ترجمه مختلف الماهیة والوصف است پس آنچه چنین باشد او نه عین است و نه مثل بل غیر آنهاست پس سوال باطل شد

قَوْلُهُ تَعَالیٰ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا وَلَنْ تَفْعَلُوْا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْ وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ج اُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِیْنَ ۝ ترجمه

یعنی هرگاه خدا خلق را تحدی بقرآن کرد بعد آن فرمود بصورت اخبار از حال ایشان پس اگر معارضه بمماثله قرآن یا بیک سوره آن نکردید و نیاوردید و حالانکه ابدا نخواهید کرد و نخواهید آورد اگرچه جن و انس از اول تا آخر معاون بران شوند زیرا که معارضه آن شما را اصلا ممکن نیست چه از روی فصاحت و بلاغت چه بنظم و اسلوب چه از روی صرفه پس محفوظ دارید خود را از آتشی که روشنی و هیزم آن آتش آدمیان و سنگ بتان یا سنگ کبریت باشد برای اشتداد حرارت و غلظت احتراق آتشیت آن آماده و مهیا کرده شد همان آتش برای

بیان تحدی و سؤال جبری و جواب عدلی

بحث اول در **تفسیر** کفاریکه منکر از حقیت نبوت محمدی صلعم و قران اند چند بحث است

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا ان حرف شرط و لم حرف جازم و داخل بر مضارع شده بمعنی ماضی منفی میگرداند و لن تفعلوا از حرف ناصبه بر مضارع داخل شده نصب میدهد و نفی در استقبال میکند و حالت نصبی نون های اعرابی را هیاندازد **نزد** سیبویه و خلیل لن برای تاکید نفی مستقبل واقع شده چنانچه در کبیر است **و در** مجمع و سوره لن برای نفی تابید است **و نزد** فراالف لا ببدل بنون شده لن شد **و نزد** خلیل اصل لن لا ان چون ها اصل هل و لا بود بکثرت استعمال در هر دو جا الفها حذف کردند لن و هلا شد **بدانکه** هرگاه خدا ایشانرا باتیان سوره صغیره تحدی کرد ایشان از اتیان عاجز شدند خدا از عجز ایشان بلفظ فان لم تفعلوا خبر داد که ایشان معارضه کرده نتوانستند بعد این خبر خبری دیگر بصورت وعده قطعی و حتمی بلفظ و لن تفعلوا داد که من بعد هم الی ابد الاباد معارضه قران مثل سوره صغیره آن نمیتوانند آورد و الحمد لله تا سیزده صد سال معارضه آن احدی را من حیث الاجتماع و الانفراد امکان نشد صدق الله و صدق رسوله از اینجا چند چیز ثابت شد **ا**- تحدی واقع شد **ب** متحدی به قران است **ج** بندگان فاعل مختار اند و الا تحدی با ایشان قبیح بود **د** ایشان عاجز از اتیان یک سوره شدند پس قران معجزه است و محمد نبی برحق **ه** خدا اخبار بغیب کرد که ابدا مثل آن نمیتوانند آورد **و** برهان عقلی حجت قاطعه است **ز** جهنم آفریده شده و الا لفظ آماده و مهیا بودن صحیح نمی شود **جواب جبریه** بندگان در اصل مجبور محض اند یا فاعل محض اگر مجبور اند پس تحدی با ایشان عبث و قبیح کالنهی با الماء و پر پرواز امر بپریدن میکند و بر عدم آن تالیم و تعذیب میکند و خود در ایشان این فعل را نیافریده و اگر فاعل بالذات اند پس ایشان را مانع از اتیان شد باز هم جبر لازم آمد چه بسبب ممانعت خود تعذیب ایشان ظلم است **جواب منحل یکر** بدانکه بطلان جبریت و فاعل مختار بودن ایشان ضروری بل کالمحسوس است اما افعال خالی ازین نیست یا مضاف الی الخلق یا مضاف الی الخالق است و مخلوق باتفاق عقلاء ممکن و خالق آنها واجب است و هرگاه فرق ممیز در وجود ذاتی امکان و وجوب است پس همین مستلزم است که افعال این هر دو وجود با تفرق و ممتاز باشند بنحویکه فعل یکی با فعل دیگر من جمیع الوجوه مساوی و مشتبه نباشند **تنبیه** با ثبات این مطلوب از آیه فان لم تفعلوا و لن تفعلوا واضح گردید که گویا خدا میفرماید فعل من ایجاد قرانست اگر شما گمان دارید که این فعل و قول محمد است و او هم مثل شما بشر است پس شما مجتمعا و منفردا مثل این فعل من ساخته و پرداخته بیارید و حالانکه مثل فعل من را ساخته نمی توانید چرا که من خالق شما و خالق قرانم قدرت قاهره کامله دارم شما مثل من نیستید لهذا در فعل من و شما فرق بین باشد چنانچه در همه افعال من و شما فرق روشن است پس تحدی تنبیه بخلایق است نه اجبار بر عدم فعل **بلی** بنا بر قول علم الهدی و نظام هم اشکالی نیست زیرا که معجزه در اصل بجای مهر پادشاه است پس اگر پادشاه سلب همت و صرف قدرت سازد رعایا را از ساختن مثل مهر پادشاه تا بعدم آن عامه فواید و خاصه عواید بر سد آنرا عقلا ظلم و جبر نمیگویند **ایراد** ان لم تفعلوا مصدر بشک است و خدا شاک نباشد و حال مقتضی بود که لم تفعلوا مصدر بلفظ اذ وجوبیه باشد نه بلفظ شکیه **جواب** در سبانی و کبیر است

علی آل ابراهیم حب الله للعباد رحمه الله ... طاعت و عبادت ... پیغمبر خدا ... ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین

۱۳۴

بیان وصف نار جهنم

کراین خطاب بایشان بحسب ظن ایشان است چه ایشان قبل از تأمل وتحدی شاک در حقیت و حقیقت قران بودند برای اعتماد خود بر فرط فصاحت و بلاغت و بر اقتدار بر کلام خود **جواب دیگر** لفظ شک بصورت تهکم بود چنانچه قوی واثق بغلبه خود مقابل مقاوم را میگوید ان غلبتك لم ابق علیك وحال آنکه او میداند که من بر او غالب بالضرورة ام چون شجاع وغیر شجاع لهذا لم تفعلوا تیان بین الشرط والجزا ذکر فرمود

بحث دوم فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة وقود از وقد یقد چون وعد **در قاموس** گفته بفتح واو بمعنی چوب هیزم باشد **ودر مبانی** گفته بفتح یا وقد به النار باشد یعنی چیزیکه بآن آتش افروخته شود **در کشاف** گفته ما ترفع به النار واما المصدر فمضموم وقد جاء فیه الفتح یعنی وقود چیزیست که بسبب آن شعلهٔ آتش بلند شود **در روض الجنان** فرمود وقود بفتح وضم مصدر فعل باشد چون طهور وطهور و وضوء و وضوء **اما ناس** در اینجا خاصة منکران قران از جمیع اصناف کفار مراد اند **اما الحجارة** وآن در اصل جنس سنگ است ودر اینجا در آن دو قول است **قول اول** آنکه مراد از آن سنگ کبریت برای اشتعال آتش واشتداد احتراق آنست این مروی در فریقین است **در احتجاج** از حضرت امیر علیه السلام مرویست که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکوهی گذر کردیم که آب چشم از بعض آن کوه جاری بود پس حضرت پیغمبر فرمود چه بگریه آورده ترا ای کوه عرض کرد یا رسول الله عیسی مسیح بمن گذر کرد ومردم می ترسانید از ناریکه وقودها آدمیان وسنگها است ومن می ترسم که من از آن سنگها باشم حضرت پیغمبر فرمود مترس آن سنگ کبریت است پس جبل ساکن شد **در مجمع ودر در منثور** از ابن عباس و ابن مسعود و بیهقی و حاکم و طبرانی و ابن جریر از عمر بن میمون روایت کردند در این آیه که ملخص همه اینست که حجارة در نار جهنم سنگ کبریت است آنها را خدا آفریده روزیکه آسمان وزمین آفریده در آسمان دنیا نهاده ومهیا کرده برای تعذیب کفار **در ترمذی وسنن بیهقی و در منثور** و ابن مردویه از انس و ابو هریره **و اصحاب** از اهلبیت عصمت و طهارت روایت میکنند که آتش جهنم را هزار سال میدمیدند تا آنکه سرخ شد و هزار سال دمیدند که سفید شد و هزار سال دمیدند که سیاه شد وآن تیره است که لهب آن خاموش نمی شود **و در در منثور** از ابن ماجه و حاکم از انس و بیهقی از ابن مسعود و انس روایات کردند ملخص همه اینست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این نار شما در دنیا جزئیست از هفتاد جزء نار جهنم اگر اطفاء او از آب دو بار کرده نمی شد احدی از شما از آن منتفع نمی شد واین نار دنیا دعا میکند که اعاده بجهنم نکند مرا **در تفسیر علی بن ابراهیم** و صافی از صادق آل محمد مرویست که این نار دنیای شما جزئی است از بعض هفتاد جزء نار جهنم و هفتاد بار باب غوطه دادند و خاموش ساختند واین ملتهب است اگر چنین نمیکردند آدمی را امکان نبود که آنرا اطفا کند واین نار روز قیامت در جهنم انداخته شود پس این نار صیحه برآرد باقی نمی ماند ملکی مقرب ونه نبی مرسل مگر آنکه بزانو بر خاک می افتند بصراخ بلند **در روض الجنان** مرویست که حضرت رسول خدا فرمود اگر درین مسجد شما

۱۳۵

صد هزار مرد باشند میان ایشان یک مرد جهنمی باشد بنفس او و همه ایشان دفعةً می سوزند **ایضا** در آن مرویست که اگر اهل دوزخ را بر آتش دنیا نهند از راحت آن بالنسبة جهنم ایشان را خواب رباید **قول دوم** آنکه مراد از ناس عباد غیر الله و از حجارة اصنامیکه بدستهای خود برای عبادت خود تراشیده بودند و نسبت بایشان د بودا آن شفعاء نا عند الله گمان داشتند و دافع مضرتهای خود میدانستند پس عابد و معبود را در محل واحد در نار جهنم جمع کرده می سوزانند تا باحراق آنها ایشان را ایلام شدید و غالب یاس قطعی از شفاعت ایشان ایشان را حاصل شود و غیر الله بودن آنها ایشان را معلوم بل واضحاً محسوس باشد چنانچه در آیه دیگر فرموده انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم خطاب بکفار است یعنی شما و معبودهای شما سوای واجب تعم وقود و هیزم جهنمید **و در احادیث** معصومین علیهم السلام وارد است که هر معبود حتی اقراص شمس و قمر و نجوم و اصنام احجار و خشب با هر عابد خود می سوزد تا ایشان را معلوم و محسوس باشد که اینها خدا نبودند و افضل عموم احجار است **و نزد** جمعی چون زمخشری و رازی و مقلدین ایشان همین اصح و انسب است و اول تخصیص بلا مخصص باشد **ایراد** هرگاه این ثابت باشد پس آنانکه گمان بالهیت علی و عیسی و عزیر داشتند نسبت بمعبودهای ایشان چه سلوک خواهد فرمود و آیه دویم نص جلی است بر مطلوب مزبور **جواب** از آیه لایح است که از معبود مراد اصنام احجار و خشب است و از لفظ ما تعبدون ذوی العقول بر آمدند چه برای ایشان مستعمل لفظ من است نه ما **اشکال** سبب احراق اصنام این مقرر شد که کفار آنها را شفعا و دافع ضار و معبود خود میدانستند تا عباد متیقن در عدم الهیت ایشان باشند پس غالیان اسلام و نصاری و یهود هم همین گمان دارند **جواب** فرق بین بین الامرین ضروریست که انبیا و ائمه علیهم السلام مطهر و معصوم اند از آنکه راضی باقوال جهال باشند و از اعتقاد و افعال و اقوال ایشان بیزار بودند و پناه بخدا از مزخرفات ایشان می بردند آیا فن حدیث و سیر را نمی بینی که حضرت امیر علیه السلام عبد الله سبا باطی و نصیر را برای همین زنده در مشاهد علم سوزانید و خدا از عیسی پرسید أقلت للناس اتخذونی وامی الهین عیسی عرض نمود که اگر من میگفتم البته تو میدانستی **سوال** ایقاد نار بناس و حجارة چه معنی و چه فایده دارد و حالانکه احراق ایشان بهر کیف متصور بود **جواب** بدانکه معنیش اینست که چنین نار ممتاز از نارهای دیگر است و طبقات نار متعدد اند اما این طبقه اشد و اصعب و اهول همه طبقات است که هر نار را ابتدا بچیزی روشن میکنند اما این نار را ابتداء اتقاد آن نمیباشد مگر با دمیان و اصنام حجار اعاذنا الله والمؤمنین جمیعا منها برحمته الواسعه و بغیر این نار اگر سوقدا اراده احمای یا احراق شئی میکنند اول او را روشن بزغال و هیزم میکنند بعد آن شئی دیگر را بآن گرم میکنند این بخلاف وست پس در این ترهیب عظیم و تحویل جسیم و تشدید غریب بمکلف است بسبب آن زیادتی تقریب بطاعت و تبعید از معصیت بمکلف لطف حاصل است **بحث سیوم** اعدت للکافرین مجهول اعد یعد اعداداً از عد یعد بمعنی آماده و مهیا و موجود بنار باشد معد و مهیا اطلاق نمی شود مگر آنچه مخلوق و موجود باشد پس باد خال لام تخصیص این چنین نار مهیا و تیار مخصوص همه اصناف کفار است والحمد لله **بلی** برای فساق اهل اسلام این قسم نار هست یا نه قران ناطق است

۱۳۶

برای تارکین زکوة و خمس هیچ مکانی و غذائی نخواهد بود چه آیه یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون خلاصه طلا و نقره که از آن
حقوق واجبه بر نیاورد به آتش جهنم سرخ کرده بآن داغ کرده میشود پیشانیها و پهلوها و پشتهای شان را گفته میشود
ایشان را این همان پولیست که ذخیره برای خود کرده بودید پس بچشید مزه آنچه جمع کرده بودید **ایراد** عادة نار افناء
شیئ بعد احراق است پس بقای آدم ضعیف در این نار قوی چگونه ممکن باشد **جواب** تاثیر نار بلا سوثر است
یا با موثر اگر اول است محالست زیرا که غناء ممکن از واجب لازم می آید این باطل است و اگر ثانی است پس موثر آن
موجب است یا مختار اول باطل ثانی ثابت پس از قادر مختار بتقیه حیوة محترق در حال احتراق ممکن است چه هر جزء متحلل را
اول اعاده بعد احراق کند چه در محترق تقویت کند چه از نار اثر فنا سوخر وارد و حالانکه حکما گفته اند که در نار دو خصلت است
ابتداء احماء و احراق و انتهاء تبدیل ماهیت چون هیزم را زغال و خاکستر می سازد نه اعدام محض و افناء آن و به ثبوت
این للہ الحمد مطلوب ثابت و واضح شد **ایراد** اگر نار جهنم و جنت از ابتداء ایجاد زمین و آسمان موجود شده
پس بقاء آن تا قیامت عبث است زیرا که کسی آنها را ندیده سلمنا لکن الی الآن کسی از آن منتفع نمی شود بر فاعل
حکیم عبث جایز نیست لهذا ایجاد آن در قیامت انسب است **جواب** این از معتقدات فرقه معتزله است
در معارف ملة با اجوبه بسط نوشته ام اما اقل جواب آنکه ملائکه از اصناف مکلفین اند و ایشان
بمشاهده آن قریب بطاعت می شوند زیرا که ثواب برای متقیان و عذاب برای عاصیان آفریده پس از
عبثیت بر آمد و انتفاع از آن انبیا و ائمه بر داشتند چه میوه آن در دنیا خوردند **چنانچه** در خبر معراج
از یقین است که جناب پیغمبر خرمائی از آن خورده و فاطمه از نطفه آن منعقد شده و جماعت انبیا خصوص حضرت
رسول بشب معراج آنرا مشاهده کرده و اگر مکلفین موجود بودن آنرا الی الآن بدانند البته قریب بطاعت و راغب
بآن و بعید از معصیت زیاده می شوند **ایراد** اگر بموجب اعدت نار را موجود میدانید پس وقودها الناس
و الحجارة در این وقت صحیح نمی شود زیرا که معلوم است که هنوز هیزم جهنم آدمیان نشده **جواب**
مراد از اعدت وجود جهنم الی الآن است و آن طبقات دارد و در هر طبقه ناری موجود است اما طبقه که آدمیان
و اصنام وقود آن باشند بعد قیام قیامت است زیرا که فاتقوا النار التی وقودها الناس اخبار از جزء شان
باایشان است و جز استلزم تاخیر است عدم احتراق آدمیان نفی وجود جهنم نمی کند

قوله تعالی وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ

۱۳۷

بشارة عیسی بجنت عموماً جایز نیست

قبل وَاُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ ترجمه

یعنی خدا تا اینجا تندیر کفار و منافقین بصورت خصوص کرد لکن مورودش عام است و متصل بآن تبشیر بمؤمنین فرمود تا باجتماع ترهیب و ترغیب مکلف اقرب بطاعت و ابعد از معصیت شود یعنی بشارت ده ای محمد آنان را که بتوفیق حق ایمان آوردند بخدا و بعدل و برسول و بقران و بامام و بمعاد و بجمیع آنچه رسول آورد و بعد آن وبجای آوردند عملهای صالح را و ترک قبایح کردند پس مفاد مضمون البشارت این است که بدرستیکه مر ایشان راست در آخرت بوستانها که در آن همه نعمات و انواع اغذیه واشربه و فواکه و البسه جاری و ساری است از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای ایشان جویهای آب و شیر و خمر مطهر و عسل جاری موجود هر قدر که داده شود ایشان را از درختهای یا از خود جنتها از نوع میوهای روزی ساخته و طعام پرداخته در آنحال گویند بهشتیان این همان میوها ئیست که وعده یا روزی داده و خورانیده بودند ما را پیش از این در دنیا یا در بهشت و آورده می شود پیش مؤمنان از میوه های بهشت مانند و شبیه میوه های دنیا در رنگ و صورت مختلف الطعم و مر ایشان راست در بهشت جفتهای پیدا شده بهشت مطهر و پاکیزه از همه پلیدی و قذر و نیکو منظر و دل و بهشتیان در بهشت ابد الآباد بالاستمرار می باشند و می مانند که نه بر می آیند و نه علل و نه امراض و نه غموم و نه موت دارند

در تفسیر بشّر چند بحث است **بحث اول** و بشّر الخ جمله عطف بر جمله سابق است بشّر تفعیل از بشارت بکسره اول و ضمه آن بمعنی مژده و بالفتح شاد شدن و در اینجا بشارت عبارت است از اخبار که مخبر به را از آن سرور حاصل شود **و در روض الجنان** فرمود بشارت باشد متضمن نفع مخبر به چنانکه اثر آن بر بشره ظاهر شود و آن مأخوذ است از البشره بفتحتین که آن بمعنی پوست بیرون بدن آدمی باشد که آن تغیر می یابد **و نزد** محققین علما بشارت در نفع و خیر حقیقة باشد **و** بخبر بد و عذاب نیز گاهی اطلاق میشود **اما** آن از روی مجاز باشد چه خبر مشتمل عذاب و مضرت دنیاوی باشد یا اخروی چنانچه فرموده و بشّرهم بعذاب الیم **و** بشر اسم جنس آدمی است و او را بشر نامید بلکه بغیر از مباشرت و معاشرت بنی نوع خود چاره ندارد **و** مباشرة بمعنی مس پوست یکی با دیگر باشد و آن کنایت از جماع میکنند **و** تباشیر الصبح اول ضوء و نوریست که از روز در انتهای شب ظاهر شود و اول هر چیز است **و** بشیر خبر دهنده بنفع و خیر باشد و ضد آن نذیر است **بدانکه** در این بشّر دو قول دارند **اول** آنکه او رسول الله خاصة است زیرا که بشّر صیغه واحد خاص است تعمیم آن بلا مخصص جایز نیست **دوم** آنکه خطاب به نبی و بهر مؤمن عالم بما به الی یوم القیمه اگرچه من حیث النزول خطاب بهر در عالم است اما حمل آن بر عموم اولیست **آیا** خطاب مقتضی وجوب است یا استحباب در آن دو قول است ظاهر آن دلیل وجوب است نسبت به نبی مطلقا **اما** بغیر او بعد حصول شرایط امر معروف و نهی منکر **اشکال** آیا بشارت جنت بمؤمنین دادن جایز است

معنے ایمان و عمل صالح

یا نہ چہ تبشیر بایشان موجب اغوا و آمادہ کردن ایشان بر قبیح باشد پس اگر ایشان مرتکب قبیح شدند مستحق جنت نمی شوند مخالفت وعده لازم می آید **جواب** اگر من حیث العموم مومنین را خبر جنت و نجات و ہدنہ اغراء و نہ مخالفت وعده لازم می آید زیرا کہ این کنایہ اعلام است من یفعل کذا فلہ کذا این متفق علیہ امت است **و اگر** من حیث التعیین بگوید کہ مثلا علی و فاطمہ و حسنین سید اہل جنت اند چہ مشافہۃ ایشانرا وعده بدہید یا در غیاب این ہمہ باتفاق است بالجملہ جایز بل این بشارت داده شده اغرا لازم نمی آید زیرا کہ ایشان اصحاب کساء و خاصہ و در ایشان آیہ تطہیر نازل شده از مطہر و معصوم معصیت اصلا ظاہر نمیشود **و اگر** غیر معصوم را بشارت نجات عینا دہد در آن دو قول است **اول** مختار اہلسنت است کہ جایز بل بعشرہ مبشرہ داده شده و سوء حالات تسعہ بعد بشارت تا وفات معلوم اہل سیر و تواریخ است **دوم** مختار امامیہ است اما در ایشان ہم دو قول است **قول** اکثر قدما محدثین و متاخرین آنکہ بغیر معصوم عینا اخبار بجنت مطلقا جایز نیست **و قول** جماعتی از متکلمین و غیر معصوم بشارت بموافات مشروط است و آن عبارت است از آنکہ حصول ثواب ایمان مشروط بر عدم موت مکلف بر کفر است پس خدا حال ہر کس را بداند کہ تا وفات بر ایمان و طاعت و بر ترک معصیت بمیرد بشارت عینی باو جایز است و واقع شده چون بشارت بسلمان و عمار و ابا ذر و مقداد تا مردن بغیر رضاء الہی نفسی بر نیاوردند و ہمین مختار بعضی از معتزلہ ہم است **بحث دوم**

الذین امنوا و عملوا الصالحات جملہ مقعول التبشر نصب آورده محل است **بدانکہ** در اصل عمل ہر فعلی را گویند و صلاح در اصل ضد فساد و آنچہ سوء باشد آنرا گویند صالحات جمع صالحہ چون حسنہ صفت قایم بمقام موصوف چون الاعمال الصالحات باشد **و در** شریعت عمل صالح عبارتست از ہر طاعت مستقیمہ یا عمل از معمول بدلیل عقل و نقل از کتاب و سنت و اجماع معصومین چہ ترک منہیات ہم داخل طاعت است **تنبیہ** سبب ابہام ایمان اند کہ تصدیق بقلب و اقرار بلسان کردند اصول خمسہ را و بعمل آوردند عملہای صالح را و در تعیین عملہای صالحہ خلاف کردند **نزد** جمعی عمل صالح اخلاص در آنست لقولہ تعالی فلیعمل عملا صالحا یعنی خالصا بلا ریاء این از ابن عباس است **نزد** بعضی نماز پنجگانہ است این مروی از حضرت امیر علیہ السلام است لقولہ تعالی واقاموا الصلوۃ انا لا نضیع اجر المصلحین **نزد** بعضی جمیع آنچہ بجا آرد موافق کتاب و سنت باشد این مروی از سہل ساعدی است **نزد** بعضی امانت و حفظ و رد آن بمالک باشد لقولہ تعالی و کان ابوہما صالحا ای امینا **نزد** بعضی عمل توبہ است لقولہ تعالی و تکونوا من بعدہ قوما صالحین ای تائبین و حمل آن بر عموم اولی از خصوص است **تذکرہ** در اینجا ثابت شد کہ ایمان فعلی مقدم و عمل صالح فعل موخر از آن است پس عمل صالح را دخلیت در ایمان نیست **بلی** عمل صالح صفت مومن است زیرا کہ عطف عمل را بر ایمان کرد این مستلزم مغایرت است و الا تکرار ذکر ایمان در محل واحد لازم می آید این خلاف اصل است **ایراد** بر جمع و جنس اگر الف و لام داخل شد **نزد** جمعی از اصولیین افاده استغراق میکند بر جمع صالحات ہم داخل شد پس مراد از آن گویا جمیع اجناس اعمال صالحہ از افعال ماموره واجبہ و مندوبہ و ترک منہیہ مکروہہ و محرمہ بحسب امکان و طاقت داخل باشد والا افاده الف لام نمی بخشد و مومن

١٣٩

نمی بینیم که جمیع اعمال را فاعل باشد **جواب** زمخشری و رازی مع تبعه ایشان آنست مراد از آنجمله اعمال صحیحه مستقیمه در دین بحسب حال مومن در مواجب تکلیف است و الا تکلیف ما لا یطاق لازم می آید **مولانا مجلسی** رہ در چنین آیات فرموده مراد معصومین اند که اصلا و ابدا در فعل مامور تارک نشده اند و اراده و میل بقبیح تنزیهی فضلا عن التحریمی نفرموده اند پس این ایمان و اعمال کلیه و وعده مختص بجناب مقدس نبوی و فاطمه و ائمه معصومین ع و باقی مومنین راجی بفضل الله باشند یؤتیه من یشاء زیرا که کان ضرور نیست که غیر معصوم جمیع اجناس و انواع صالحات و اجبی و مندوبی و جمیع متروک منهیات مکروهی و محرمی را در همه آن بالاستمرار از مهد تا لحد متصف نمی توانند شد **بحث سیوم** اِنَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ آن بجمله مفعول دوم بشر و در محل نصب باشد جنات جمع جنت بمعنی بستانی میوه دار و ریاحین باشد که سایه درختهای او آفتاب را بپوشد و اصل آن ستر و پوشیدن باشد برای همین سپر کشاده را جُنه بضم و مجن میگویند که آدمی خود را از ضرب شمشیر می پوشاند **و** جن و دیو را میگویند که از انظار آدمیان مستور می باشد **و** جنون پوشیدن عقل را میگویند **و** جن اللیل میگویند زیرا که تیرگی شب روشنی روز را می پوشاند **و** جنین بچه حامله را گویند که از انظار خلق در شکم مادر پوشیده می باشد **در مجمع** نقل از مفضل فرموده بستانیکه در ان کرم یعنی درخت عنب باشد او فردوس است اگرچه غیر درخت انگور در ان درخت دیگری نباشد بستان نخلستان باشد بغیر آن درختی دیگر در آن باشد یا نه **و در شریعت** جنت عبارتست از دار ثواب دائم و آن باغیست بعوض ایمان و صالحه اعمال بصورت جزا در قیامت برای مومنین و آنرا باهلش زوالی ابدا نیست **بدانکه** بشارت اخبار خیر آینده بود و تفسیر جزاء مفعول ثانی است که بشارة جزائی اینست و برای صلحاء مومنین عاملین بهشتهائی است جاری زیر آن نهرها هست تا آخر آیه **سوال** جنات جمع بصورت تنکیر چرا مذکور است **جواب** جنت در اصل اسم مکان دار الثواب است طبقات دارد بموجب ورود صحاح اخبار هر طبقه نامی دارد **و در روض الجنان** عباده بن صامت از پیغمبر ص روایت کرد گفت جنت صد درجه دارد از درجه تا درجه راه صد سال است و فردوس بالای همه است و مشهور آنست که هشت طبقه است و هر طبقه از آنها مشتمل جنان کثیره متفاوت المراتب بحسب تفاوت استحقاقات عاملین هست برای هر طبقه مستحقین هست و هر طبقه از آن مقسوم و منسوب بمستحقی میباشد چون جهنم که او هم طبقات متفاوت الدرجات بحسب اختلاف کفار و عاصیان دارد و لهذا جنات بصورت جمع و تنکیر ذکر شد **بحث چهارم** تجری من تحتها الانهار صفت جنات واقع شده تجری از جریان بمعنی روان باشد و در لفظ من در اینجا دو قول است زایده و بیانیه و تحت از ظرفیات مضاف و مضاف مضمر است و در مرجع ضمیر تحتها دو قول است اکثر و اشهر آنست که راجع بجنت و مراد از آن اشجار اند پس معنی آن چنان باشد تجری تحت اشجار الجنة الانهار یعنی زیر درختهای جنت نهرها جاری اند **و قول نادر** و لا اعرفه آنکه راجع بجنت و مراد از جنت زمین آن باشد لهذا اوکر زمین در اینجا نیاورد و این مخالف معقول و منقول است و اول منصوص است زیرا که مراد از جنت نمی باشد مگر اشجار و اثمار و فواکه و انهار روان بر زمین و علم آن بدیهی است و اگر تحت زمین انهار جاری میبود

عیون عیان را از آن انهار چه لذت باشد **در مجمع البیان** از مسروق مرویست ان انهار الجنة جاریة فی غیر اخادید یعنی نهرهای جنت در شکافهای زمین چون دنیا جاری نیستند بل بر روی زمین بصورت مبسوط بغیر شکافها جاری اند **در درّ منثور** است که ابی زمیل ابن عباس را پرسید فما انهارها افی اخدود قال لا ولکنها تفیض علی وجه الارض لا تفیض ههنا یعنی نهرهای جنت در شکافهای زمین میروند ابن عباس گفت لکن آنها بر روی زمین بلا شکاف جاری باشند نه مانند دنیا **در روض الجنان** مرویست که در اخبار بسیار آمده آب جوبهای جنت بر سطح زمین بلا شکاف جاری میباشد و جوی آب و شراب طهور و شیر و انگبین یکی با دیگر متصل جاری اند و با هم آمیخته نمی شوند **ایراد زندیق** آنکه عقل این خبر را قبول نمی کند که اشیاء مایع متعدد بیک جای باتصال جاری باشد اما ممتزج و آمیخته با هم نمیشود **جواب صدیق** اعنی حضرت صادق علیه السلام آنکه آیا نمی بینی که در یک پوست تخم مرغ آب سفید و زرد بلا فاصله جمع کرده و حالانکه تخم را حرکت هم میرسد بی داخل آن با هم آمیخته نمی شود مرویست که زندیق لال گشته الله اعلم حیث یجعل رسالته بر زبانش جاری شد **بحث پنجم** الانهار جمع نهر و آن نزد بعضی بفتح ها بمعنی مجرای آب واسع فوق جدول و کمتر از بحر باشد لهذا نیل را نهر مصری و دجله را نهر بغداد و نهر کربلا را نهر فرات میگویند **در معالم** گفته نهر را نهر نامیدند برای سعت و ضیاء آن و از این جهت روز را نهار میگویند **و در احادیث** طرفین وارد است که از جمله نهرهای جنت نهر شیر و نهر عسل و نهر شراب طهور و نهر آب است و عرض هر یکی ما بین مغرب و مشرق است مجرای بعض آنها از زیر اساطین عرش اعظم و بعضی از تحت جبال عنبر و مشک و کافور میباشد **در صحیح مسلم و مسند احمد حنبل و در درّ منثور** از ابو هریره مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وآله سیحان و جیحان و الفرات و النیل کل من انهار الجنة یعنی نهر سیحان و نهر جیحان و نهر فرات و نهر نیل همه آنها از انهار بهشت اند و در مستطاب **کافی کلینی** مرویست که فرات از انهار بهشت است **و در دروس شهید** آورده که در فرات میزاب جنت متصل میرسد **بیاید** جریان انهار از روی توسع مجاز است نه حقیقت زیرا که زمین موضع جریان است و مثل جری النهر و سال المیزاب از مجازات مشهوره است **سوال** جنات به تنکیر و الانهار بتعریف چرا آورده مراد از آن کدام نهرها است و حالانکه مخاطب از معرفه نمی فهمد مگر آنچه قبل دیده یا شنیده باشد و در اینجا کسی الی حین انهار را ندیده **جواب** اگر بر جنس لام تعریف داخل میشود آنچه در آن مخاطب افاده میکند در اینجا هم افاده میکند **جواب دیگر** آنکه اشاره میکند لام تعریف بانهار جنت که از زبان صاحب وحی و تفسیر و تفصیل آن ذکر شده چون من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه الآیه باشد **بحث ششم** کلما رزقوا منها لفظ کل منضم بما جزئیه برای معنی دوامی تکرار و بیان حال جنت شده صفت ثانیه جنات یا معمول فعل المجهول که رزقوا باشد پس منصوب در حال باشد و محتمل است که خبر مبتدا محذوف یا جمله مستانفه باشد **و** در مرجع ضمیر بالجمله اتفاق است که آن جنت است یعنی جمیع آنچه بعزیزی داده شود از جنت است **و** سابقاً گذشت که مراد از رزق در لغت حظ و سهم باشد **و نزد عدلیه** ما یصح به الانتفاع شرعا باشد نحویکه احدی را

ونزد جبریه هرچیزیکه حیوان بخورد منع او نمیرسد و اهل ورای خالص طیب و حلال است و نجس و حرام روزی نیست حلال باشد یا حرام رزقست **اشکال** لفظ رزقوا بصورت فعل ماضی مجهول واقع شده و آن دلیل از حصول رزق در جنت باهل آن در زمانه ماضی است و حال آنکه در استقبال مرزوق خواهند شد **جواب** ایراد آن بلفظ ماضی اخبار برای آنست که این چنین صورت در استقبال محتوم و مقطوع است تبدل و تغیر اصلا و ابدا نمی یابد پس امر مبرم و محکم ایام استقبال را عقلا و علماء تعبیر بواقع شده در ماضی می کنند **بحث هفتم** من ثمرة رزقا در من چند قول است **ا** بیانیه یعنی هرچه ایشانرا از جنت داده میشود آن اثمار از هر جنس جنت میباشد **ب** من تبعیضیه است یعنی بعض ثمرات جنت ایشانرا داده می شود **ج** من زایده است پس کلمات رزقوا منها ثمرة در آنوقت میشود **امّا** تا ثمرة جنسی است یا مصدری بنا بر اصح مراد جنسی میشود **و** رزقا مفعول دوم رزقوا باشد **بحث هشتم** قالوا هذا الذی رزقنا من قبل یعنی هر ثمره که داده می شود ایشانرا از اثمار جنت میگویند این ثمره است که داده شده بود ما را قبل ازین و در قبلیت چند قول است **قول اول** آنکه هرگاه ایشان ثمره در جنت میخورند بعد آن از همان جنس دیگر میخورند میگویند که همین را پیش ازین خوردیم و حالانکه میدانند که این غیر اول است زیرا که واحد معدود بالضرورت نمی باشد **قول دوم** آنکه هرگاه از اشجار جنت فواکه چیده می شود بجای آن مثل آن دفعه پیدا می شود بمحض ملاحظه آن میگویند که این همان است که پیش ازین آن مرزوق شده بودیم **قول سیوم** آنکه هرگاه میوه هاے جنت را ایشان میخورند میگویند این همه فواکه هست که در دنیا ما را وعده داده شده بود **قول چهارم** هرگاه میوه جنت را میخورند میگویند این میوه است که در دنیا خورده بودیم این مروی از ابن عباس **و** ابن مسعود است و همین مختار جم غفیر است اما از اصحاب مختار **شیخ طایفة الناجیه** در تبیان اینست زیرا که عام است بنا بر آن متحد الصورت مختلف الطعم مے باشد **ایراد زندیق یصانی** چگونه قبول کرده شود که اهل جنت هرگاه میوه را از آن چیند بمحض چیدنش عینش یا مثلش بجایش عود کند **جواب** قرآن ناطق حضرت صادق علیه السلام آنکه مثالش چون چراغیست که مقتبس و روشن از آن چراغهای دیگر را میکند و عالم را پر از چراغها سازد و از اول چراغ نور و ضیاء او کم نمی شود و بر حال خود باقی است **بحث نهم** واتوا به متشابها عطف بر کلما باشد ضمیر به راجع بر رزقست بنا بر قولیکه مراد از من قبل جنت میگیرند پس معنیش آنکه آنچه ایشانرا روزی داده می شود و متجانس فی نفسه باشد هرگاه یکی را خورد دیگر را دیده میگوید این هم از همان جنس است که خورده شد گفته می شود ایشانرا اگرچه در صورت مشتبه است لکن در لون و مزه مختلف چه ابن عباس گفته نیست در دنیا آنچه در آخرت است مگر اسم آن **واز رسول خدا** ۴ مرویست قسم بکسیکه جان محمد ص در دست اوست مردی از اهل جنت نمی چیند ثمره از جنت برای خوردن خود و او هنوز بدهان نرسیده باشد مگر آنکه مبدل کند خدا بجای آن مثل آن بمحض مشاهده آن هیئت آن هیئت اولی باشد و در آن وقت این کلام میگویند **و** بنا بر قولیکه از من قبل مراد دنیا میگیرند پس نزد ایشان ضمیر راجع بطرف مرزوق باشد پس رزقیکه داده می شود ایشان را در جنت متشابه بروزی دنیا باشد

جواب اعتراض زندیق که غذای جنت بول وغایط وحیض ونفاس ندارد

اما در معنی تشابه اقوال است **ا** مراد از تشابه شباهت در لون مخالفت در مزه باشد این مختار ابن عباس است **ب** تشابه بمعنی خیار باشد و ردّی او در ذیل آن نباشد این مختار حسن و قتاده و اخفش است **ج** مراد آنکه ثمره دنیا شبیه ثمرهٔ آخرت باشد سوای آنکه ثمره جنت اطیب است **د** متجانس باشد **ه** مراد آن ثمره جنت که بعضی با بعض شبیه باشد در لذت و صفات این مختار ابو مسلم است **و** مراد از مشابهت موافقت من حیث الطبیعت باشد و حمل آن بر عموم اولیست بطرق خاصه و عامه از جابر انصاری مرویست که رسولخدا فرمود اهل جنت میخورند و می آشامند بول و غایط و خلط دماغ و عرق نمیکنند و ندارند و ملهم بحمد و تسبیح می شوند عرق بدن ایشان مشک باشد **ایراد زندیق ابو شاکر دیصانی** مرویست که اهل جنت بول و غایط و خلم و اخلاط بلغمیه ندارند و حال آنکه اغذیه و اشربه میخورند و هر غذا مستلزم فضله است **جواب** قرآن ناطق حضرت صادق علیه السلام آنکه غذاهم رقیق لاثفل له بل یخرج من اجسادهم بالعرق یعنی اغذیه جنت فضلات ندارند زیرا که لطیف و رقیق اند بل آنچه از اجساد ایشان برآید بصورت عرق معطر برآید **و در** حدیث دیگر فرمود مثلهم کمثل الجنین یاکل و یشرب ما یاکل و یشرب امه و لا یخرج منه یعنی مثال او چون بچه در شکم مادر است مادرش آنچه میخورد و می آشامد بشکم طفل میرسد اما فضلات آن از وی برنمی آید

بحث دهم و لهم فیها ازواج مطهرة خبر و مبتدا و ضمیر لهم راجع بمبشرین بهم است ازواج جمع زوج بمعنی جفت و همشکل شی باشد چنانچه میگویند و زوج کل شیء شکله پس لفظ مرد و زن هر دو را زوج گفته می شود و بزن زوجه هم میگویند چنانچه **در مجمع** و ضح است **اما** در شریعت زوجیت عقدیست مابین مرد و زن بمهر معین مع تراضی ایشان بنهج مشروع و معهود و مطهره از طهر بمعنی پاک گردانیده شده اجساد ظاهره و باطنه و قلوب ایشان از اخلاق ردیه و اعمال خبیثه و از ارادات و اقوال بد و حیض و نفاس و بول و غایط حتی **بغوی** نقل کرده که منی و ولد هم ندارند خلاصه ایشان پاک اند از جمیع اجناس اقذار و آثار و طبایع خبیثه و اخلاق و آداب ردیه و از همه عیوب صوریه و معنویه چه خلقیه باشد چه کسبیه **و در مجمع** فرموده همین قول مختار جماعت مفسرین است **تنبیه** در ازواج دو قول است **نزد** حسن و تبعه او مراد از ازواج مطهره زنان دنیا اند که از همه ادناس و الواث و اخباث و اقذار و آثام و پیری و بدصوتی و بدصورتی و بدخلقی و بدغیرتی و بدقولی و بدادای و حیض و نفاس و بول و غایط و منی و ولادت و اخلاط و کثافت ظاهری و باطنی پاک اند **نزد** عامه مفسرین مراد زنانی هستند که پیدا شده جنت مسمی به حور العین اند و حمل آن بر عموم اولی است **در معالم و در منثور** و ایضا باسناد اصحاب ما از سعید خدری مرویست که رسولخدا فرمود اول زمره که داخل جنت یوم قیامت می شود صورت روی ایشان چون ماه چهارده باشد **و** زمره ثانیه بر احسن الوان و نور چون نور احسن کواکب سماویه دری داخل می شود **و** برای هر یکی دو زن داده می شود **و** هر زوجه هفتاد حله بهشت پوشیده باشد که از خارج آنها مغز قلم ساقش و گوشت و خون بدن او دیده می شود **و** در حدیث دیگر زاید است که اهل جنت مرد و زن نه بول دارند و نه غایط و نه آب دهان و نه خلط دماغ شانهای برای ترجیل موی شان طلا و عرق بدن شان

۱۴۳

جواب اعتراض از عود بکارت زن و عدم تغیر بدن

مشک و مجمرهای شان از یک دانه مروارید و ازواج شان حور العین خلقت شان چون خلقت مرد واحد و صورت شان چون صورت آدم و قامت شان شصت ذراع در بلندی باشند **و در آثار اهلبیت** عصمت و طهارت آمده است که بهر مومنی هفتاد زوجه و با هر زوجه یک معانقه و یک جماع برابر پنجصد سال ایام دنیا باشد اگر گیسوی حوریه از آسمان دنیا آویخته می شود تمام خلق زمین از فرط عطریت و هیئت او بیهوش میشوند **و در مرویات** خاصه و عامه است هر قدر که با زنان جنت مجامعت واقع شود بکریت انها عود میکند **ایراد زنادقه و یهود** چگونه عقل قبول کند که هر قدر مجامعت واقع می شود بکریت او عود میکند **جواب** قرآن ناطق حضرت صادق آنکه اعاده بکریت او ممکن است سوای آن حوریه از ماده طیب آفریده شده پس بدن او آفتی و عاهتی طاری نمیشود و در فرج او چیزی سوای آلت داخل نمی شود و از رحم او خونی و بولی و منی و ولدی بر نمی آید و فرج او و در داخل ملحم بگوشت و با خود چسپیده درون او و سوای احلیله چیزی دیگر نیست یعنی لحم فرج بمحض اخراج آلت ملتحم و ملتئم می شود این امر ممکن است **ایضا ایراد او** چگونه صحیح شود آنچه مرویست که از تحت هفتاد جامه گوشت بدن حوریه و مغز قلم ساقش نمودار شود **جواب** آنحضرت چنانچه هر کس از شماد رهم را از زیر مقدار یک نیزه آب صاف بچشم می بیند **بحث یازدهم** و هم فیها خالدون یعنی اهل بهشت در بهشت دایم موبد باشند و در معنی خلود و قولست **نزد جبریه** مراد از دوام ثبات طولیست چه ابدی باشد یا نه بدلیل قوله تعالی خالدین فیها ابدا اگر خلود ابد مراد می بود ذکر ابدا در اینجا بے فایده باشد **و نزد عدلیه** مراد از خلود بحسب وضع ثبات دایم و بقاء ابد باشد که آخرش را انتها نیست پس بقاء ایشان بقاء ابدا است که انقطاعے ندارند زیرا که علت دایمه در مومن ایمان است معلول دائمه ابدی را مستلزم است **و در صحاح** احادیث آمده اهل جنت را نداکرده می شود اے اهل جنت حیوة یافتید موت ابدا ندارید صحت یافتید مرض را ابدا نمی بینید **اما جواب** لفظ ابدا آنست که برائی تکمیل ازاله شبه زمان طویل باشد ثم الله اعلم **سوال** ابدان مرکب از اجزاء متضاده الکیفیة مخالفة الوصفیت معرض استحالات مودی بانفکاک و داعی بانتقال و انحلال و اضمحلال می باشد چنانچه این امری مشهود است پس خلود شان با چنین احوال صحیح نمی شود **جواب** تحلیل اجزاء فضلیه غیر اصلیه در این عالم عنصر واقع می شود اما در عالم خلود که غیر این عالم و مخالف آن باشد بقا در عالم دیگر ممکن است که اجزاء فاضله را چون اجزاء اصلیه قوی و قویم سازد تا در تحلیل و تقلیل نیاید و معتقدین خلود میگویند که با اجزاء اصلیه داخل جنت می شوند و همان اصول را حفظ میکند و قوی میسازند و اجزاء فضلیه لهذا اهل جنت فضلات چون بول و غایط و آب دهان و خلط دماغ و سینه و منی و عرق و بلندی ناخون و امثال آن ندارند و قریب بهمین زمخشری و از اصحاب ما صاحب مبانی بیان فرموده **بحث دوازدهم** آنکه این بشارت عام بعامه مومنین الی یوم القیامة است اگرچه من حیث النزول خاص باشد چون خطابات دیگر چنانچه **در مبانی البیان** روایت کرده که این آیه در علی و حمزه و جعفر و عبیدة الحارث بن عبد المطلب نازل شد پس منافاتی با این نیست فتدبر

۱۴۴

قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِیْ اَنْ یَّضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَیَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ وَاَمَّا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا فَیَقُوْلُوْنَ مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهٖ كَثِیْرًا وَّ یَهْدِیْ بِهٖ كَثِیْرًا وَمَا یُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ ترجمه

یعنی بدرستیکه خداتعالی شرم نمیکند یعنی باک ندارد از آنکه بیان کند مثل چیزی را هرچه مشابه او داند یا مثل کسی را با هرکس که نظیر در حالش باشد چه یهود بضرب مثل استهزا میکردند خدا را که او را مثل زدن نمی سزد و از مثل بعوضه چه مراد وش باشد خدا این آیت فرستاد که با استهزا استهزا آن خدا معیوب نمی شود و حیالاحق او نمی گردد تا از مثل زدن امتناع کند اگرچه ممثل به پشه پس آنچه فراتر از و در جثه و قوة باشد چون مگس و عنکبوت پس آنانکه تصدیق دین کردند و قرآن و عترت طاهره را حق و قرین یکدیگر دانستند پس بیقین میدانند که بدرستیکه مثل یا ضرب مثل درست و راست است از جانب پروردگار ایشان و آنانکه منکر دین و قرآن و عترت طاهرین اند حق را پوشیده اند پس از روی جدال و عناد یا از روی طعن میگویند که چه چیز اراده کرده است خدا با آن مثل و کفار می گویند که گمراه و حیران میگرداند خدا با آن مثل بسیاری را از کفار و منافقین چه ایشان در مثل تعقل و تامل نمی کنند یا خدا هلاک میسازد و جزا نیک نمیدهد ایشان را بجهة اعراض شان از نظر و فکر و تعقل در مثل و بفضل و لطف خود راه می یابد و جزا خیر میدهد بهمان مثل بسیاری را از مؤمنان متعقلان در آن و خدا در جواب ایشان فرمود گمراه و حیران یا هلاک نمی سازد با آن مثل مگر گروه فاسقان را که ایشان از تصدیق و طاعت الهی برآمده اند **و در تفسیرش** چند بحث است

بحث اول از ابن عباس و ابن مسعود مرویست که هرگاه خدا دو مثل منافقین با ستیقاد آتش و باران بیان فرمود پس منافقین گفتند خدا برتر است از ضرب چنین امثال پس خدا در رد ایشان این آیه نازل فرمود همین النسب و مشهور و اکثر است **و نزد قتاده و حسن** سبب نزولش آنست که هرگاه خدا مثل فرباب و عنکبوت در طعن عباد اصنام بیان فرمود قومی از مشرکین بطعن گفتند **و نزد** بعضی یهود ذکر او را معیوب شمردند که خدا را ضرب مثل با شیای محقره سزاوار نیست خدا آیه ان الله لا یستحیی نازل فرمود **و نزد قفال** همه محتملست و حمل آن بر عموم اولیست زیرا که قبل بر این ذکر کفار و یهود و منافقین فرمود آیا ابتدائی نازل شد یا اول ایشان تعرض کردند پس آن زان تاویل

معنی حیا و چرا با ضعف الحیوانات پشه مثل زده

شد و آن دو قول ست همین مختار قفال و مایل بآن رازی ست **بحث دوم** ان الله حرف شبه الله اسمش و جمله بعد آن خبرش و در لا یستحیی دو وجه است **نزد** جمعی بدو یا، **و نزد** علی بن کثیر و غیر او بیاء واحد است چه بجهت ثقل یا یکی را حذف کردند چنانچه در مجروش حذف کردند پس استحیا از حیا و آن در اصل تغیر و انکسار باشد که آدم را دامنگیر میشود برای خوف حط منزلت و قدر یا برای حصول ملامت **در مبانی** فرموده حیا عبارت از انقباض نفس از فعل قبیح بمخافه ذم باشد و آن وسط بین الوقاحة و آن عبارت است از جرأت آدمی بر قبیح و عدم مبالات او بآن و خجالت عبارت است از انحصار نفس در فعلی و امتناع او از آن مطلقا **و در مجمع** فرموده و نقیضه القحة بمعنی لوم باشد **در کشاف و مبانی** است که حیا مشتق از حیوة بمعنی اعتلال اعضا باشد چه انکسار و تغیر منتقص الحیوة و منتکس القوه می باشد چنانچه میگویند هلک فلان من حیاء و مات حیاء و رایت الهلاک فی وجهه من شدة الحیاء و ذاب حیاء و جمد فی مکانه حیاء یعنی تغیر او انکسار

تنبیه در معنی استحیا تفسیر را چند وجه اند **اول** ان الله لا یستحیی ای لا یترک ضرب المثل ترک من یستحیی ان یتمثل بها لحقارتها یعنی خدا ترک ضرب مثل نمیکند چون ترک کسی که حیا میکند از تمثیل آن برای حقارت ممثل به این مختار زمخشری و تبعه اوست **دوم** بمعنی لا یدع ضرب المثل یعنی ترک نمیکند ضرب المثل را بتعبیر خلایق این مختار طبرسی است **سیوم** لا یمتنع ضرب المثل امتناع من یستحیی یعنی باز نمی ماند از ضرب المثل بسبب حقارت ممثل به اگر صلاح و فایده برای خلق در آن بداند چون باز ماندن آنکه حیا میکند این مختار شیخ الطایفه و علامه ابو الفتوح است **چهارم** بمعنی لا یخشی من ان یضرب مثلا کما قال و تخشی الناس والله احق ان تخشیه یعنی نمی ترسد از ضرب مثل بتعبیر خلق چنانچه فرموده تو می ترسی از مردم و خدا احق است که ازو بترسی چه حیا در اصل انقباض نفس از شیء و امتناع او باشد از روی خوف مردم برای وقوع او در قبیح **پنجم** بمعنی لا یعاب ضرب المثل بالحقیر لحقیر عیب من یستحیی عنه یعنی عیب نمیکند در ضرب حقیر بحقیر عیب کسی که حیا میکند از آن این مختار علی بن عیسی ربانی است بحقیر در عرب و عجم و عقل جایز است چنانچه میگویند هو اطلب من الذباب + و اکثر من الجراد و اصغر من الذرة **و** زمخشری و رازی نوشته اند که کتب سلف الهی مملو اند از امثال خصوص در انجیل سوره منفرده در تمثیل است از ارضه و دود و کرم و زنبور و خردل اما عادة خصام همین است که اگر دلیل بر مطلب خود نمی یابد زبان انکار و تعییر میگشاید **اما** عقل اگرچه مدرک معقولات است لکن اگر محکی ممثل به شود معقول کانه محسوس میشود البته عقل را دفعة واضح تر و روشن تر و نزد آن قایم تر می شود چه ممثل به کبیر باشد یا صغیر چه حقیر باشد یا عظیم

ایراد عظیم حیا و انقباض و انخجال و انخزال و ارتداع و انقماع و ابتدال متقارب و از لوازم جسم است و بغیر مجسمه اجماع مسلمانانست که خدا از جسم و از لوازم جسم منزه است و الا هر تغیر چه بخوف باشد یا بفرحت مستلزم حدوث است بر خدا اصلا روا نیست پس استحیا چگونه برا و تعالی جایز باشد **جواب** بدو وجه است **اول** همه لوازم جسمانی دو حالت دارند ابتدائی

۱۴۶

غرض از ضرب مثل چیست

وانتهای مثلا حیا ابتدایش تغیر جسمانی بسبب حصول خوف از وضع قدر یا ملامت از ایقاع فعلی باشد **اما** غایتش ترک فعل و اعراض از آن باشد **و** همچو در رضا و فرحت که تغیر جسمانی بسبب ادراک امری ملایم پس طبیعت بفرحت می آید و انتهایش ایصال خیر با وی یا بغیر است **و** نیز غضب که با دراک امری غیر ملایم دوم بغلیان آمده شهوت متحرک انتقام می شود **اما** مآلش ایصال عقاب بمغضوب علیه باشد پس در همه این احوال حمل چنین الفاظ بر مآل و غایت نسبت بخدا باشد نه بر ابتدا چه با نتفاء جسمانیت از خدا لوازم آن ممتنع است و این قاعده کلیه هست **دوم** نزد زمخشری **و** رازی و دیگران آنکه محتملست که کفار بزعم خود اسناد استحیا بخدا کرده باشند که رب محمد حیا نمیکند پس ان الله لا یستحیی جواب شان بصورت مطابق بر سوال شان آمد قدحی ندارد همین در فن بدیع مدون و معنون است **اشکال** اصنام و عبادت شان باطل است و تمثیل بعوضة که خلقت او اگرچه محقر است لکن مخلوق صحیح است باطل و منعدم محض را با شیء صحیح الخلقة و الغرض فیه مماثلت چگونه صحت می شود و این دلالت میکند که اصنام و عبادت شان ولو بوجه صحیح باشد **جواب** در این تمثیل تشبیه اصنام با بعوضه در خلقت مراد نیست چه بعوضة و احجار و اشجار اصنام در اصل مخلوق باری برای غرض صحیح است بل مراد آنست که اصنام اله بزعوم شان باشند چون بعوضه و ذباب ذی حیوة قلیل القوة و الهیکل همه بوده نیستند که دفع مضرة خود یا از غیر کرده نمی توانند پس جا دیکه مالک نفع و ضر نباشد او را الهیت و عبادت چگونه می سزد به بیان آن بطلان عبادت لایح شد اگرچه بجای دیگر عبادت ایشان را تشبیه به تار عنکبوت داده که عنکبوت بطاقت خود بافته اما اضعف بافته است **بحث سوم** ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ضرب مثل در اصل بمعنی وصف و بیان و توضیح بطریق تشبیه حالی بحالی باشد چنانچه در آیه دیگر فرموده ضرب لکم مثلا من انفسکم ای وصف و بین لکم باشد و ضرب العدد فی العدد از این باب باشد و ضرب بمعنی نوع باشد چنانچه میگویند ضرب من الضروب یعنی نوعی از انواع باشد **اما** مثل و مثل چون شبه و شبه یکی باشد آیا فرقی در تشبیه تمثیل از روی وضع و عرف هست یا نه آنچه محقق است این ست چنانچه **در ض** فرموده که تشبیه غالبا در ذوات و اشخاص و تمثیل در صفات و احوال مستعمل میشود اما اول چون زید کعمرو و اما تمثیل چون مثله کذا و کذا پس اول تشبیه شخص بشخص ثانی تمثیل حال بحال بود **بحث چهارم** نزد بعضی ما ابهامیه مقترن باسم نکره برای زیادتی ابهام و تعمیم و تحیر چون اعطنی کتابا ما ترید ای کتاب کان پس نصب آن در محل برای تاکید تنکیر است **و نزد جمعی** ما زایده است بخلاف قفال چه نزد او قرآن کلا و جزء هدایت است حرف زاید هدایت نباشد **و نزد جمعی** ما نکره موصوفه صفت او بعوضه است **و نزد** بعضی ما غیر موصوفه است چه نزد او بدل از مثلا منصوب فی المحل است **و نزد** جمعی بمعنی موصوله است چون مثلا الذی هو بعوضة صدر صله محذوف است پس بعوضة را نصب داده اند برای آنکه بجای مثل واقع شده اعراب مثل داده **و زمخشری** وجه حسن نقل کرده که بمعنی استفهام باشد چه کفار گفتند چرا خدا بمحقرات تمثیل داد

در جواب ایشان خدا فرمود ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ای لا یترک ضرب المثل بالاشیاء المحقرة مثلا و

بحث پنجم نزد فراء اینجا ما بمعنی ما بین است چه خدا فرمود مثل ما بین پشه و فوق او است

در لفظ بعوضة تاء وحدة یا تاء اسمیه و در اصل صفت بر وزن فعول چون قطوع و خموش باشد و اشتقاق

آن از بعض الشیء یعنی قطع شیء است بعد آن بصورت تغلیب اسم پشه شد و نزد ایشان پشه را بعوضه

نامیدند نسبت با کثر اشیا قلت جرم و صغر جسم و دقت عظم و ضعف قوت دارد و لهذا محقر می نماید چنانچه

قطعه شیء را بعض نامیدند که نسبت بکل احقر و اصغر است **و نزد زمخشری** بعوض مشتق

از بعض بمعنی قطع چون البضع بمعنی بریدن باشد چه پشه از ابنا جنس خود بجهت دقت عظم و صغر جسم و ضعف

قوة منقطع و منفرد است **امّا** بعوضة النصب داده اند برای آنکه عطف بیان مثل است یا مفعول

لیضرب است و مثلا حال مقدم و ذو الحال بعوضة موخر است یا النصب مثلا و بعوضة بری و قوع آنها دو مفعول

لیضرب که بمعنی جعل و اینجا است **بحث ششم** فما فوقها تر داکثر ما موصوله بمعنی الذی فوق البعوضة

باشد **و در ض** فرموده تر و بعضی نکره موصوفه گرفته اند فما فوقها باشد اما در معنی فوق دو وجه است

یکی فوقها فی الصغر باشد چنانچه زمخشری گفته که پشه بسیار صغیر و دقیق از پشه باشد چون کرم کتاب که نظر

حاد در حال سکون و قرار او ادراک نمی کند او را و در رفتار او چشم درک او میکند نتیجه آن مبالغه در توهین اصنام

و عبده او است چنانچه میگوئی من ضعیف من الذباب تو میگوئی فوق ذلک یعنی در ضعف فایق تر

فلان است **دوم** میگویند این محققین اهل اند و همین انسب بمقام است **دیگر** فما فوقها ای اعظمها

کالذباب و الزنبور باشد علی کل حال تصغیر و تحقیر عبده اصنام حاصل است **بحث هفتم**

فامّا الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم امّا حرف شرط فیعلمون جزاء شرطش باشد مراد از مؤمنین

آنانکه تصدیق بدل باصول خمسه و بقرآن کردند پس ایشان در این تمثیل علم دارند که این مثل حق و مطابق واقع

و مشتمل اعاظم معارف ربانی است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود خدا وند ضرب مثل به پشه زد زیرا که

صغر حجم و دقت عظم داشته جمیع آنچه در فیل آفریده در او هم آفریده و زاید بر آن دو عضو دیگر و در این مثل

بدو چیز تنبیه فرموده **یکی** تحقیر عبدهٔ اصنام **دیگر** تبیین صنعت عجیبه و خلقت لطیفه پشه چه اثر

دقیق مستلزم وجود و قدرت تامه و علم کامل موثر است آیا نمی بینی که پشه با این دقت چشم و مغز و حنجره و

مجرای غذا و معده و باصره و شامه و سامعه و ذائقه و دل و جگر و مثانه و عضو تناسل و مخرج و اعضا پهلو و دیگر

اجزا که لازمه حیوانی باشد دارد **سوال** پشه چرا مخصوص بتمثیل شد **جواب** در روض الجنان

است برای ضعف قوت و کوچکی او و لهذا بادی حرکت می مرد **ربیع انس** گفته پشه از جمله حیوانات تا

وقتیکه گرسنه است زنده است و وقتی که سیر شد می مرد چون کفار وقتی که حال و کار ایشان مستقیم

می مرند **بحث هشتم** فیعلمون علم خلایق حصولی است و آن عبارت است از حصول صورت

معلوم در ذهن عالم هر چه باشد چه سواهبی اگر چه مواهبی غالبا مخصوص انبیا و ائمه علیهم السلام است پس مراد

که مؤمنین را از این تمثیل علمی حاصل می شود بعد آن بیقین میگویند که قران یا این مثل حق است **بحث نهم**

انه الحق و ضمیر انه رازی و زمخشری گفته راجع بمثل یا ان یضرب است اما لفظ حق پس عبارت است از
ثابتیکه انکارش سایغ و شایع نباشد چنانچه میگویند حق الامر بمعنی ثبوت امر و وجوب آن و از اینجاست
وحقت کلمة ربك یعنی ثبتت کلمة ربك و ثوب محقق ای محکم النسج یعنی ثوب محقق بمعنی آنکه محکم بافته است
خلاصه مومنین بعد تدبر در مثل دانستند که این ضرب المثل کلام الهی با التحقیق والثبوت و مویداین ماذا اراد الله بهذا
مثلا است **بحث دهم** واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا این
حکایت قول کفار است که خدا چه اراده از این مثل کرده در ماذا دو وجه است **اول** ما استفهامیه اسم
در موضع رفع بابتداء و ذا در آن وقت بمعنی الذی با ما بعدش صله و خبر او است پس ما و ذا دو اسم شدند
و تقدیرش اینست ای شئ الذی اراد الله بهذا یعنی کدام شئ مراد خدا باین مثل است جواب
هم مرفوع المحل واقع شده **دوم** ماذا بعد ترکیب کلمه واحده شده مفعول منصوب المحل باشد تقدیرش
ای شئ اراد الله است پس جوابش هم منصوب المحل باشد **بحث یازدهم** اراده در اصل مصدر
بمعنی طلب و میلان نفس باشد چنانچه میگویند اردت الشئ اذا طلبته نفسك و ملت الیه یعنی اراده
شئ مطلوب نفس و میلان او بآن باشد و نقیضش کراهت است **و نزد رازی** اراده
ماهیت وجدانی متعلق بقلب است و عاقل بوجدان آن در نفس خود کانه تفرقه بدیهیه مابین اراده و مابین
علم و قدرت والم ولذت میکند لهذا آنرا حاجت تعریف و تحدید نیست و اراده و قصد و نیت متحد المعنی است
اما نزد متکلمین اراده مطلقه برای ذوی عقول عبارت از قوت است که تعلق بقلب
یا بعقل یا بعلم و قدرت دارد که بسبب آن فعل یا ترک آن بر وجه مخصوص واقع می شود **زمخشری** گفته
اراده معنی است حال و حی که بسبب آن فعل واقع می شود بر وجهی سوای وجهی **رازی** گفته
اراده صفتی است که مقتضی رجحان یک طرف جایز بر طرف دیگر نه در بقا و در وقوع باشد **تنبیه**
در اراده الله بالجمله اتفاق مسلمانانست و آن بر دو قسم است یا در افعال غیر یا در افعال خود تعالی
اما اول و آن اراده تعلق بافعال بندگان دارد پس آنچه نفع و اصلح برای ایشان باشد و ایقاع آن
ایشانرا امر بوقوع آن میکند و در آنچه مفسده برای ایشان را باشد ایشان را از آن نهی میکند مثال اول
اقیموا الصلوة و مثال ثانی لا تقربوا الزنا بخلاف جبریه که نزد ایشان نه انفعی است و نه اصلحی و امر و
نهی بکفار میکند اما مریدش نمی باشد چه کفار در اصول و فروع نزد ایشان مکلف نیستند عیاذا بالله من ذلك
اما ثانی که اراده در افعال خودش باشد در امت خلاف عظیم است **اول خلاف**
آنکه آیا اراده امر ثبوتی است یا سلبی مختار نجاریه سلبی پس معنیش آنکه او تعالی غیر مکره و غیر مغلوب و غیر
ساهی است **و فرق دیگر** میگویند امر ثبوتی است پس ایشان در آن خلاف کردند جاحظ
و کعبی و ابو الحسین و جماعتی از اصحاب ما قایل اند بآنکه اراده الهی علم او تعالی باشتمال فعل بر مصلحت و
مفسده است و آنرا تعبیر بعلم داعی و صارف میکنند **و مختار** جبائیان مع اتباع و جبریه صفت
زاید بر علم است **نزد** بعضی اراده عین علم است **نزد** بعضی عین قدرت است **نزد** بعضی علم

و قرائتیا الزاده اشد ابن اذ فاسق بمعنی بستق و فاسق بخرج بارده

و قدرت هر دو هست **نزد** بعضی چیز نیست که تعلق بعلم و قدرت دارد و بعد آن باز خلاف کردند که این صفت زایده است یا قدیم و زیاد و تی آن مختار نجاریه است **اما اول** پس در آن نیز خلافست که در معنی قدیمست یا حادث **مختار** اشعریه قدیم است **اما** در حدوث معنی باز خلافست قایم با خدا است **یا** با غیر خدا **یا** موجود لا فی المحل است **اول** مختار کرامیه است **و** قایل بثانی معلوم نشد **و** ثالث قول ابو علی و ابو هاشم است و تفصیل این مسئله بقصوی **در کتاب** معارف **مللز ناجیه و ناریه** نوشته ام **اشکال** اگر از اراده الهیه قصد قلبی مراد است چنانچه همان معنی لغوی است جسم و لوازم آن بر تعالی لازم می آید بطلان آن در اسلام ضروری است و اگر علم و قدرت مراد باشد پس اتحاد معانی در الفاظ متعدده مع نقل معنی آن از موضوعیت لغوی لازم می آید **جواب** یاد در سابق قاعده کلیه بیان کردیم که الفاظیکه شعار تجسیم میکند آن دو حالت دارند حالت ابتدائی و حالت انتهائی و غائی پس بالنسبة خدا در چنین مواضع حالت غائی مراد میباشد و در اینجا اراده تعالی صفت مرجحه در فعل و ترک آنست **جواب** زمخشری آنکه برای باری اراده مثل صفت مریدی از ما خلایق که عبارت از قصد یا باشد و آن قصد امر زاید بر علم تعا است بنحویکه سهو و نسیان اصلاً و ابداً بطرف آن طاری نمی شود و بنوعیکه یا بیان کردیم عدول از لغت لازم نمی آید و با تعذر استعمال عدول بمصطلحات شرعیه و مجوزات عقلیه واجب است چنانچه طهارت و صلوة و زکوة و حج از موضوعات بر آمده بمصطلحات شرعیه مستعمل اند **بحث دوازدهم** هر سه یضل و در این آیه بصیغه معلوم از باب افعال بکسر سیم خوانده و در ما یضل ما نافیه باتفاق و فاسقین منصوب بیا و نون است زیرا که مفعول و ما یضل است نه مستثنی **و** نزد بعضی هر سه یضل افعال مجهول و فاسقون بر فع مفعول ما لم یسم فاعله است **اما فسق** و فسوق در لغت بمعنی ترک امر **و نزد فراء** بمعنی بر آمدن از طاعت در لغت باشد چنانچه عرب میگویند فسقت الرطبة اذا خرجت عن قشرها یعنی فسق بر آمدن رطب از پوست بالا باشد **و موش** را فویسقه میگویند زیرا که از سوراخ زمین بر می آید **و در اینجا** مراد کفار و منافقین که تارک دین از ابتدا اند **اما فاسق اهل قبله** عبارت است از بر آمدن او از طاعت الهی از اوامر و نواهی او با بقاء اعتقاد با یمان باشد و در او خلاف است **مختار** خوارج فاسق کافر مطلق در دنیا و آخرت است چه اصول یا فروع را تارک باشد **و نزد** آنانکه اعمال را جزء ایمان نمیدانند نزد ایشان هم حکم کفر دارد و همین از احادیث کافی لایح می شود و این احادیث محمول بر اوصاف مؤمن شده **و مختار معتزله** نه کافر است و نه مؤمن بل بین الدرجتین است **و مختار اصحاب ما و اشاعره** فاسق مؤمن است همین اصح است بجهت بقاء ایمان خلود او در جهنم جایز نیست و ایصال جزاء ایمان بنقل و عند العقل واجب است و لو بعد حین **اما** بعد توبه تایب نزد هر کس مؤمن است **بحث سیزدهم** در آیه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا مفسرین را دو قول است **قول اول** مختار جمعی از قراست که این آیه متصل و متمم آیه ما ذا اراد الله که حکایت مزعوم و مقال کفار است پس ملخص مضمون آنکه کفار گفتند مراد خدا بأین مثل

۱۵۰

معنی اضلال در لغت و مراد از اضلال الله

اضلال قومی و اهدای قومی ست حقتعالی کانه در جواب شان فرمود و ما یضل به الا الفاسقین یعنی خدا گمراه نمی سازد بآن مثل مگر آنانرا که خارج دین باشند یعنی کفار را **اشکال** خدا را اخراج خلق از ضلالت لازم است نه ادخال شان در ضلالت و مدح خود بلفظ و ما یضل به الا الفاسقین مبدل به ذم میشود و بر خدا جایز نیست **جواب** خدا بصورت تمرین و تادیب خلق بیان مثل کرد و فساق بجهت کفر سابق ستمرد و متمرد بسبب بیان سابق امتثال نمودند این امر واحد که در اصل هدایت بود کفار را بسبب جهل و قلت تدبر ضلالت نمود و مدح خدا به ذم مبدل نمی شود چه خدا و ما یضل بالضلالت نفرمود و ضمیر به راجع بمثل است و مثل فی الواقع هدایت بود چنانچه عالمی مسئله هدایت بیان کرد بعضی بجهل و نافهمی خود در ضلالت افتادند پس مدح عالم بذم بدل نمی شود **قول ثانی** مختار اکثر بل مشهور است که از اول یضل به کثیرا تا آخر آیه کلام مستانف و ابتدائی من الله در جواب اعتراض کفار بر مثل باشد بعد تقریر معنی ضلالت جواب بیانش مے آید

باب معانی اضلال بدانکه اضلال بکسر همزه باب افعال از ضلالت بمعنی خلق فعل ضلالت باشد **چنانچه** سید حکما و متالهین سند علما و متکلمین در تجرید فرمود والاضلال اشارة الی خلاف الحق و فعل الضلالة والاهلاك والهدی مقابل له والاولیان منتفیان عنه **قوشچی** در شرحش گفته اضلال در اصل لغت سه معنی دارد **اول** اشاره و دلالت بر خلاف حق **دوم** خلق گمراهی و فعل ضلالت در بندگان **سیوم** اهلاک و تعذیب **وهدایة** هم مقابل همین سه معنی است و دو قسم اول از خدا منتفی باشد **فخر الدین و نیشاپوری** گفته معنی اضله الله بمعنی صیر ضالا عن الدین باشد یا بمعنی وجده ضالا باشد اما الاضلال عن الدین فی اللغة هو الدعاء الی ترك الدین و الباطل و تقبیح فی عینه و السعی فی اظهار مقابحه فهو الاضلال الذی اضافه تعالی الی ابلیس انه عدو مضل مبین والی فرعون واضل فرعون قومه ان الامة مجمعة علی ان الاضلال بهذا المعنی لا یجوز علیه لانه ما دعی الی الکفر و ما رغب فیه بل نهی عنه و زجر و توعد علیه فهذا المعنی منفی بالاجماع فثبت انعقاد الاجماع علی انه لا یجوز اجراء هذا اللفظ علی ظاهره فوجب المصیر الی التاویل هذا

ملخص **کلام** معنی اضلال از دین در لغت عبارت است از دعوت خدا خلق را بترک دین و بطرف باطل و اظهار تقبیح آن در اعیان و سعی در سند و در اظهار مقابح آن این اضلال را خدا اسناد با ابلیس و فرعون کرده جا جماع امت است که اضلال باین معنی بر خدا اصلا جائز نیست زیرا که خدا داعی بکفر و راغب در آن ابدا نیست بل نهی و زجر کرده و بر آن وعده عقاب و عذاب داده پس اینمعنی اگر با جماع و عقل منتفی باشد انعقاد اجماع و عقل بر ضد آن ثابت شد لهذا تاویل اضلال واجب شد **اما عقل** و آن بچند وجه است **اول** نزد جبریه اصلا فاعل فعلی نمی باشد پس اگر خدا کفر و ضلالت و فجور در بندگان آفرید لازم می آید که عیاذا بالله خود خدا کافر و خود ضال و خود فاجر و خود زانی و شارب باشد زیرا که فعل بالضرورت بفاعل اسناد و مضاف می شود پس امر و نهی و تکلیف و ثواب و عقاب باطل میشود و بطلانش ضروریست **دوم** اگر خدا مضل و خالق فسق و کفر باشد پس خلق آن بفایده باشد یا بعبث و جهل یا بجهة لازمه قدرت بر اول حاجت خدا و تکمل او بغیر

۱۵۱

لازم می آید **وبر** ثانی عبثیت و جهل خدا لازم می آید **وبر** ثالث لازم می آید که خدا قادر بالایجاب است همهٔ این وجوه باطل اند **سیّوم** اگر خدا خالق کفر و فسق و ضلالت باشد ارسال رسل و انزال کتب بی فایده باشد چه کفار میگویند که ما قادر بر رفع امر خلقی نیستیم خدای خود را بگویید که ورا ایمان بیافریند انبیا منقطع می شوند **چهارم** اگر خدا مرید کفر و خالق آن باشد پس جمیع کفار و ابلیس ناجی اند زیرا که آنچه مراد خدا بود در ایشان آفرید **وجمیع** انبیا خصوص اولوا العزم چون ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد علیهم السّلام عیاذاً بالله جهنمی باشند زیرا که نمرود و فرعون و ابو جهل ایمان و اسلام میخواهند و آن مراد تعالی نبود و نخواهد بود پس طالب غیر مطلوب و غیر مراد خدا عدوّ الله ناری بالضّرورة است **پنجم** اگر خدا اضلال یعنی برخلاف حق بندگان را دلالت میکند و اشاره بخلاف مطلوب خود می نماید بخدا قسم خدا جلّ جلاله شریرتر از ابلیس می شود چه ابلیس را اگر دوستانش میگویند که مثلاً میخواهیم که پیش تو و فرمان بردار تو باشیم ما را راه بنما که نزد تو حاضر شویم بخدا شیطان دوست خود را راه ضد خود نمی نماید بل برابر نزد خود می برد و بنده از خدا راه کعبه میخواهد او را چگونه بت خانه و بآتش کده مجوس برساند عیاذاً بالله من ذلک **ششم** خدا عالم القبیح و غنی بذات و صارف او از اضلال موجود و داعی باضلال ندارد پس از عالم قبیح و غنی مع وجود صارف و عدم داعی اضلال و ایجاد کفر ممتنع است پس اضلال من الله بمعنی خلق فعل گمراهی و دلالت برخلاف حق باطل گردید **هفتم** هدایت و ضلالت یا مخصوص من الله باشد یا باشتراک خدا و بنده یا محض از بنده باشد بنا بر اوّل حاجت یا جهل یا عبثیت خدا لازم می آید و بنا بر ثانی اشتراک میان بنده و باری لازم می آید با اثبات آنکه خدا شریک اقوی است مواخذه شریک ضعیف چرا کند و بنا بر ثالث مواخذه و مدح و ذم عاید بعبد می شود چه او بر فعل و ترک آن قدرت هم دارد و دو وجه اوّل بالضّرورت باطل ثالث ثابت است **امّا** بحسب اوضاع و لغت هم باطل بچند وجه است **اوّل** هرکه مانع غیر از سلوک باشد پس طریقی که بصورت اکراه و اجبار باشد اهل لغت او را مانع و صارف از آن می گویند و اضله نمیگویند **بلی** اضله وقتی میگویند که او را اشاره بخلاف آن یا ارادهٔ شبهه بر او برای تلبیس طریق میکند حاشا و کلا خدا چنین باشد **دوّم** از می گفته میشود فعل متصف بفاعلیت و خالقیت آن بالضّرورة میشود امّا عند الجبریه بنده اصلاً فاعل و خالق فعلی نیست **وایضاً** نزد قدریه بنده فاعل و خالق قادر چنین افعال بالاتفاق نمی باشد پس بنفی خالقیت معلوم شد که اضلال بمعنی خلق ضلالت موضوع لغویت نیست **سیّوم** اضلال بمقابل هدایت هرگاه هدیته فما اهتدی صحیح باشد پس صحت اضللته فما ضلّ ثابت شد و حمل اضلال بر خلق در لغت باطل شد **امّا** قرآن و آن از نفی ظلم و اجبار و اضلال بانید و معنی معلوم است چنانچه می آید انشاء الله تعالی پس تاویل اضلال موافق حال واجب شد **تنبیه** بصورت قاعدهٔ کلیّه تاویل اضلال در اینجا بیان می شود **اوّل** اضلال بکسر همزه بمعنی وجدان ضلالت جایز است چنانچه در محاوره عرب بسیار آمده **رازی** نقل کرده که باب افعال برای نقل فعل از غیر متعدی بمتعدی و برای نقل فعل متعدی بغیر متعدی و همچو برای وجدان هم آمده چنانچه عمرو بن معدیکرب به بنی سلیم گفته قاتلناکم فما اجبناکم و هاجیناکم فما افحمناکم و سئلناکم فما ابخلناکم بمعنی ما وجدناکم جبناء و لا بخلاء است و یقال اتیت ارض

جواب آیا خدای تعالی مضل است یا بسبب بی علم و اضلال میشود

فلان فاعمر تها ای وجد تها عامرة یعنی فلان زمین را آمدم و را معمور یافتم و بهمین مضمون شعر **مخبل** است

تمنی حصین ان یسوّد خزاعة + فامسی حصین قد اذل و اقهرا + ای وجد ذلیلا مقهورا +

یعنی اذل و اقهر بمعنی ذلیل و مقهور یافته شده باشد **اما قران** در حق اصنام میفرماید رب انهنّ اضللن

کثیرا من الناس ای ضلوا عندهنّ یعنی ضلالت یافتند نزد اصنام پس آیه یضل به کثیرا بمعنی وجدوا

ضالا عنده باشد **دوّم** آنکه هرگاه شخصی باختیار خود ضال شود بلا تأثیر شیئ آنرا اضله میگویند چنانچه در

اصنام یغوث و یعوق و نسر میفرماید و قد اضلوا کثیرا و معلوم است که اصنام جماد اند اثر اضلال

در خود یا در غیر از آنها ممتنع است پس لامحاله مراد از اضلوا ضلوا باشد یعنی نزد اصنام رسیده خود ایشان

گمراهی اختیار کردند پس در این آیه هم ممکن است که نزد مثل ایشان خود را گمراه کردند یا گم شدند **سیّوم**

اضلال نزد حصول سبب بسبب اسناد میشود چنانچه شاعر گفته در کبیر منقول است **شعر**

دع عنك لومی فان اللوم اغراء + ای یغری الملوم باللوم و لا اضلال + یعنی لوم موجب

و سبب اغرا و ضلال میشود و مثل اگر سبب اضلال جمعی و سبب هدایت جمعی شود عیب ندارد و انیجتار

اکثر عدلیه منهم زمخشری و جمهور اصحاب ما است چنانچه میگویند افسدت فلانة و حال آنکه او را افساد نساخت

الا آنکه برای آنها جید و روی در نار و اهل کرد پس در اینجا اسناد سببی است **اشکال** اگر سبب اضلال

از باری باشد باز هم موجب ذم باشد **جواب** علامه ابوالفتوح **و** علامه طبرسی **و** صاحب مبانی

آنست که اگر سبب مخصوص برای ضلالت و اضلال وضع شود البته قبیح است و مثل در اینجا هدایت

در برائی مستهدا بیان شد پس اگر بعضی نزد آن ضلالت بیابند فاعلش مذموم نباشد چنانچه ممتحن مسئله

حقه امتحان طلاب بارتفاع ضلالت و اظهار فضیلت شان پیش میکند اگر بعضی معطل مانند یا اعراض بسبب

آن کنند ممتحن مذموم نمی شود پس برای سبب اضلال را در آیه و ما یضل به بخود اسناد کرده **چهارم**

ضلال بمعنی عقوبت و عذاب باشد چون یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء بمعنی آنکه عقاب

میکند خدا ظالمین را و آیه ان المجرمین فی ضلال و سعر در اینجا بمعنی عذاب باشد پس اگر در این آیه هم

یضل به کثیرا بمعنی یعذب به کثیرا باشد عیب ندارد **در روض الجنان** فرموده که این وجه بر حقیقه

باشد **پنجم** اضلال بمعنی تشبیه و حکم آن باشد چنانچه میگویند اضله بمعنی سماه ضالا و حکم علیه

یعنی اضله بمعنی آنکه نام نهاد او را بلفظ ضال و بر او حکم اضلال نمود و میگویند افلس القاضی علی فلان یعنی قاضی

حکم افلاس فلانی کرد و میگویند اکفرته و افسقته یعنی فلانی را کافر نام نهادم و او را فاسق خواندم

کمیت گفته وطایفة قد اکفرونی بحبکم + وطائفة قالوا مسیئ و مذنب بمعنی آنکه مرا

کافر نام کردند **و رازی** از طرفه نقل کرده **شعر** و ما زال شربی الراح حتی اضلنی +

صدیقی و حتی ساءنی بعض ذلکا + بمعنی سمانی ضالا است **و رازی** گفته این وجه قطرب و

کثیری از معتزله رفعت و اطلاق ملزم بر لازم مجاز مشهور و مستعمل است **ششم** ضلالة و اضلال

بمعنی تخلیه و ترک منع بقهر و جبر بسیار وارد شده چنانچه میگویند اضله اذا خلاه و شرکه یعنی فلانی فلان

۱۵۳

بیان کرده شده از برای یهود و نصاری و مشرکین عرب بود

ان اول بیت وضع للناس

...

اضلال و گمراه کرده یعنی او را ترک کرده و میگویند فلان افسد ابنه اذا لم یتعهد بتادیبه یعنی فلانی فاسد کرد پسر خود را بترک تادیب و میگویند افسد زرعه اذا خلاه من السقی و العمارة یعنی زراعت را افساد کرد بترک آب پاشی او **شعر عرجی** مشتمل این آمده اضاعونی و ای فتی اضاعوا بمعنی ترک کونی است و میگویند افسدت سیفک اذا ترکت صیقله و تحدیده یعنی شمشیر را فاسد ساختی بترک صیقل و ترک تیزی او **هفتم** اضلال و تضلیل بمعنی اهلاک و ابطال و ضیاع آمده چون الم یجعل کیدهم فی تضلیل بمعنی ابطال کید اصحاب فیل است و آیه الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم بمعنی ابطال اعمال کفار و هلاکت آن باشد و آیه الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا بمعنی بطلان سعی شان باشد و آیه ءاذا ضللنا فی الارض بمعنی هلکنا آمده یعنی نابود شویم عرب می گویند ضل الماء فی اللبن اذا ضاع و هلک فیه یعنی آب در شیر ضایع و هلاک شد و میگویند اضل القوم میتهم اذا واروه فی قبره و اخفوه یعنی قوم میت خود را گم کردند بانکه در قبر او را مخفی کردند **نابغه** و آب مضلوه بعین جلیة و غودر بالجولان حزم و نائل مضلوه بمعنی اخفا باشد این وجه آیا حقیقت است یا مجاز اکثر آنست که حقیقت است **هشتم** اضلال بمعنی حرمان از الطاف زایده باشد که نسبت بمؤمنان کرده چون و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا یعنی هر که را محروم از الطاف زایده سازد صدر او را ضیق می سازد **نهم** اضلال بمعنی ازاله از ثواب و طریق جنت بسبب کفر باشد و بسبب ایمان بجنت میرساند **و ابو علی جبائی** گفته دلیل بر آن و ما یضل به الا الفاسقین است چه خالی ازین نیست که مراد از آن یا عقوبت تکذیب شان باشد یا مراد از آن تحییر و تشکیک باشد اگر مراد حیرت است پس مذکور شد که حیرت نمیکند مگر فاسق را که متحیر و شاک بود و قبل از مثل بغیر فعل الهی و آنچه در قرآن از اضلال منسوب الی الله است ماول بآحاد این وجوه باشد و معتزله میگویند که حمل اضلال عن الجنة حمل بر حقیقت و ظاهر باشد نه تاویل **باب الهدایه** هدایه در لغت بمعنی ارشاد و دلالت بر شئ باشد چنانچه شخص نماینده راه را هادی و مرشد و ال میگویند علامه طبرسی فرموده هدایه در لغت بمعنی توفیق و نزد بعضی بمعنی ثواب هم آمده **و قوشجی** در ذیل قول محقق هدایت را سه معنی کرده **اول** خلق فعل هدایت **دوم** دلالت و اشاره بحق و عین مطلوب و مقصود **سیوم** جزا و ثواب پس معنی اول نسبت بخدا در تکالیف بندگان صحت نمی بندد زیرا که بر خلق هدایت و عبادت و ایمان در بعض بندگان موجب ظلم الهی تعه لازم می آید و در فعل غیر غیر ممدوح و مثاب و قابل عوض و جزا نمی باشد پس دو وجه اخر مطلوب و مضاف الی الله در افعال و احوال عباد است **اما معانی** هدایه بچند وجه است **اول** بمعنی دلالت و بیان باشد چون آیه و لقد جائهم من ربهم الهدی انا هدیناه السبیل و آیه و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی در همه این آیات هدی بمعنی بیان و دلالت عامه شامل بعامه خلایق باشد تا بان بمطلوب برسند **دوم** هدی بمعنی دعوت باشد چون انک لتهدی الی صراط مستقیم و آیه و لکل قوم هاد بمعنی دعوت و داعی باشد **سیوم** بمعنی توفیق آمده چون آیه والذین اهتدوا زادهم هدی و آیه و یزید الله الذین اهتدوا هدی این هدایت

معنی هدی و انواع او و اهل حق قلیل اند

توفیق زاید باشد **چهارم** هدی بمعنی طریق معرفت و جنت باشد چون آیه قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله و آیه و یهدیهم صراطا مستقیما و آیه و یهدیهم الی صراط مستقیم و اینجا هدی معرفة الله و جنت باشد **پنجم** هدی بمعنی ثواب باشد چون والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة بمعنی سیثیبهم و یجزیهم باشد و آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتها الانهار بمعنی ثواب و جنت باشد **ششم** هدی بمعنی تقدیم باشد هدی فلان فلانا ای قدمه امامه یعنی مقدم ساخت پیش روی خود و عرب میگویند اقبلت هوادی الخیل ای متقدماتها مقدمات او یا نهاد و عنق را هادی گویند چه مقدم بدن است **رازی** گفته اصل هدی از هدایة الطریق است زیرا که دلیل مقدم بر مدلول می باشد **هفتم** هدی بمعنی تسمیه و حکم آمده چه حقیقة چون قول قایل هداه ای جعلهم مهدیا بمعنی محکوما بالهدایة است و آیه ان الهدی هدی الله بمعنی حکم الله بانه هدی و آیه من یهدی الله فهو المهتد بمعنی حکم الله علیه بالهدی فهو المستحق یعنی حکم کرد براو بهدی و بان مستحق است **هشتم** خلق فعل هدایة در مکلفین نزد عدلیه و کافه عقلا صحیح نیست زیرا که بر آن ثواب و موجب جزا و بر ترک آن ملوم و مذموم نیست **بلی** طبرسی و صاحب مبانی فرموده اند که اگر علوم ضروریه در قلوب بیافرینند و بسبب آن تکالیف مطلوبه حاصل شود آن جایز و شامل بجامه عقلا است نه ایجاد هدایت تکلیفی که کافه عباد بتحصیل آن ماموراند چون ایمان و اعمال و ترک مناهی چه همه اینها امور کسبی و افعال تحصیلی عباد اند و بر آن مستحق مدح و ذم اند اگرچه انعام خداوندی و احسان و تفضل او به بندگان است که ایشان را دلالت بر آن و ارشاد و دعوت بوقوع و تحصیل تکالیف فرمود الحمد لله ثم الحمد لله **قاعده کلیه** در قرآن هرجا اضلال و اهلاک منسوب الی الله است پس در انجا یکی از احد وجوه مذبوره مراد است نه اضلال بمعنی خلق کفر و گمراهی یا تلبیس و تغلیط و تشکیک و ایقاع در فساد و ضلال و ظلم و جور چه چنین اضلال افعال ابلیس لعین و فرعون و سامری شریر است پس در این آیه مراد از اضلال تعذیب کفار و از هدایت ثواب ابرار یا حکم باضلال و هدایت باشد **اشکال** کثرة کفار و منافقین و فجار معلوم است حاجت استدلال نیست اما وصف اهل هدایت بکثرة بالاضافه کی صحیح می شود و قلیل من عبادی الشکور شاهد ثانی است **جواب** اهل هدایت در نفس خود کثیر و وصف ایشان بقلت نمی شود مگر به نسبت اهل ضلالت **جواب دیگر** اهل هدایة فی الحقیقة کثیر اند اگرچه قلیل در عدد و صورت باشند پس عقلاً قلیل الحقیقة المحققة اکثر میدانند **شعر**

ان الکرام کثیر فی البلاد و ان قلوا کما غیرهم قل و ان کثروا

و رساله منفرده مسمی به **نفی الاخبار عن الفاعل المختار** مخصوص تفصیل در این باب نوشته ام هرکه بخواهد بآن و برساله **استقصاء النظر فی مبحث القضاء والقدر** للعلامه رجوع کند

۱۵۵

قوله تعالی الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ترجمه

یعنی آنانکه می شکنند پیمان خدا را بعد از استوار و محکم کردن آن چون توحید و عدالت خدا و نبوة انبیا و امامت ائمه هدی علیهم السلام و قطع میکنند آنچه را حکم کرد خدا بآن که وصل کنند و بپیوندند چون امامت اهل البیت را به نبوت وصل نمودن و ایشان عدل خدا را از توحید و امامت را از نبوّت قطع کردند **بعضی** میگویند خدا عادل نیست همه خیر و شر و کفر و ایمان من الله هست **وبعضی** مابین نبوت و امامت فصل بمشایخ ثلثه و خلفاء آمویه و عباسیه کردند **وبعضی** منکر محض از امامت ایشان شدند چون خوارج و اهل صفین و اهل جمل فتنه و فساد و خون ریزی ناحق میکنند در زمین و منع مردمان از گفتن کلمه صدق و سد خلق از رسیدن و از شناختن امام بحق میکنند و ضرر ایشان را میرسانند آنانکه از اولین و آخرین متصف باین وصف اند ایشان زیان کار در هر دو جهان اند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الخ این جمله منصوب المحل است چه صفت ذم برای فاسقین واقع شده **امّا نقض** و نکث و حنث نظایر بمعنی شکستن باشد چه نقض را اصل در فسخ ترکیب و فک شئ مرتبط و متعهد استعمال می شود نقیض ان ابرام و احکام بکسر همزه باشد **ودر اینجا** عبارت است از ابطال مواعید و افساد عهود و مواثیق و عهد را بصورت استعار حبل نامیدند زیراکه مشتمل وصلت شیئین و ارتباط متعهدین چون ارتباط دو طرف حبل باشد **امّا** در ناقضین خلاف کردند **نزد** جمع جماریهواند **ونزد** جمعی جمله کفار اند بنا برین آیه عام باشد **ونزد** جمعی منافقین صحابه اند بنا بر اول و ثالث آیه خاص باشد و این مختار جمعی از اصحاب ماست **وهمین** مروی از حضرت باقر؏ است **ونزد** جمعی جمله منافقین صحابه و بعد ایشان امثال ایشان الی یوم القیمة مراد اند که مخالفت و نقض عهد بعد میثاق و انعقاد میکنند **وبعد آن** در زمان خلافت کردند که زمان کدام است **مختار فرقه** است که آن زمان زمان رسول ؐ بود که در عهد سابق بواسطه انبیا و کتب و عقول بالجمله توحید و نبوت محمد ؐ ثابت شده بود و در زمان نبوی ؐ انکار آن کردند **مختار فرقه ثانیه** آنکه منافقین بعد زمان رسول نکث بیعت یوم الغدیر و نقض ملة واحده نموده سقیفه را و شته ساختند **و** جماعتی از ایشان با حضرت امیر علیه السلام جنگیدند همه کتب سیر و تواریخ از آن مملو اند چنانچه **شهرستانی شافعی** در کتاب الملل **و ابن اثیر** در نهایه **و** جامع الاصول و در مجلد اول **نهج البلاغه** مع دیگر محدثین باسانید خود حدیث کردند که رسولخدا ؐ مخاطب

بعلی فرمود ستقتل الناکثین والقاسطین والمارقین بعدی یعنی ای علی زود باشد که تو قتال با ناکثین وبا قاسطین وبا مارقین بعد من میکنی **ناکثین** اهل جمل سرگروه آنها عایشه وطلحه وزبیر وعبد الله زبیر اند **چنانچه** در کتاب الفتن بخاری حدیث برآمدن عایشه بر حضرت امیر علیه السلام است **در باب الفتن** بخاری از ابوبکره روایت کرده لقد نفعنی الله بکلمة ایام الجمل وهو قوله صلی الله علیه وآله لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة یعنی رسول خدا فرمود رستگار نشود قومیکه والی امر خود سازند زنی را شارحین این حدیث گفتند مراد از زن عایشه است **سوال** اگر گفته شود که در این ایام والی امر فرهنگ هند زن است و فیروزی ومحکمی ایشان معلوم است پس حدیث چگونه صحیح شود **جواب** اگرچه حدیث بصورت عموم است مراد از آن خاص است واگر عام هم مراد باشد قدحی نمیکند چه والی فرهنگ اگرچه زن است لکن تدبیر وحکم سلطنت ایشان تعلق بکار رجال وعقلا نامدار است نه بزنان ایشان **قاسطین** اهل صفین سرگروه آنها معاویه بن ابی سفیان وعمرو بن العاص باشند **در فتن مسلم و در بخاری** در باب معاونت مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله مخاطب بعمار فرمود ستقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة ویدعونک الی النار یعنی ای عمار زود بقتل میرسانند ترا گروه ستمگار وتعدی کنندگان ودر دین تو میطلبی ایشان را بطرف جنت یعنی بیعت علی وایشان میطلبند ترا بطرف جهنم یعنی بطرف معاویه **مارقین** اهل نهروان اند که از دین برآمدند **در باب علامات النبوة بخاری** حدیث طویلی از ابو سعید خدری روایت کرده **ملخص آنکه ذو الخویصره** مردی تمیمیه بود نزد پیغمبر آمده گفت ای رسول عدل کن آنحضرت فرمود ویل بر تو اگر من عدل نکنم که عدل بکند تا آنکه عمر گفت اذن بده مرا ای رسول خدا که گردنش را بزنم پیغمبر فرمود بگذار او را که اصحابی دارد که صاحبان نماز وروزه اند یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة تلاوت قرآن میکنند وقرآن تجاوز نمیکند ترقوه های ایشان را بر می آیند از دین چون بر آمدن تیر از شکار بعد کلامی فرمود آیتهم رجل اسود احدی عضدیه مثل ثدی المرأة او مثل البضعة تدردر یخرجون علی خیر فرقة من الناس علامت ایشان مردی سیاه روی یک بازوی او مثل پستان زن باشد ودر احادیث دیگر بجای احدی عضدیه با بین منکبیه است یعنی مابین دوشانه او چون پستان زن شیر دار الخ گوشتی باشد بر می آیند بر بهترین فرقه از مردم **قال** ابو سعید فاشهد انی سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی الله علیه وآله واشهد ان علی بن ابی طالب قاتلهم وانا معه فامر بذلک الرجل فالتمس فاتی به حتی نظرت الیه علی نعت رسول الله صلی الله علیه وآله الذی نعته ابو سعید گفت من شهادت میدهم که این حدیث از پیغمبر شنیدم وشهادت میدهم که تحقیق علی بن ابیطالب کشت ایشان را ومن با آنحضرت بودم پس بامر حضرت امیر ذی الثدیه را بعد کشتن جستجو ساختند من نگاه میکردم وصف او را یعنی پستان را که پیغمبر خبر آن داده بود **تنبیه** وجه اخیر بحسب لفظ اقوی است زیرا که لفظ ینقضون ویقطعون ویوصل ویفسدون بصیغه استقبال مقتضی زمان آتی الی یوم القیمة است **لهذا** حمل آن بر جمیع کفار ومنافقین سلف وخلف اولیست چه در آیه

۱۵۷

در کیفیت اخذ میثاق من الله

بصورت قاطعه خصوصیت زمانی نیست الا زمان استقبال و همین مختار زمخشری و رازی و نیشاپوری
و از اصحاب طبرسی و ابو الفتوح رازی و صاحب مبانی است **بحث دوم** عهد الله پس عهد
و عقد و میثاق نظایر اند در لغت چند معنی دارد **اوّل** عهد بمعنی عقد باشد چنانچه میگویند لفلان فی عقد کردم یعنی
صیغه لازم و وعده متحتم بر خود ساختم و از اینجاست عاهدت الله و علی عهد الله یعنی پیمان لازم بر من است
از خدا **نزد متکلمین** و فقها اگر نقض اصلی از اصول ضروریه دین کرده گمراه باشد پس در کفر
ناقض شکی نیست آیا توبه او قبول است یا نه در آن دو قول است نزد اکثر است توبه مرتد فطری ظاهرا قبول
نیست و اگر در فروع نقض عهد نموده پس آن عهد هم اگر ضروری دین باشد باز هم در کفر او خلافی بالجمله
در اصحاب ما نیست الا نادر لبشرط آنکه نقض عهد و میثاق را حلال داند و الا در نقض آن فقها دامت را
خلافست مختار اکثر اصحاب ما کفاره ظهار است **و نزد** بعضی کفاره سوگند است **نزد بعضی**
کفاره ندارد و اگر چه تخلف عهد گناه کبیره است **دوّم** در مجمع فرمود عهد بمعنی التقاء و آن قریب العهد
است **در روض الجنان** فرمود عهد بمعنی رویت باشد چنانچه میگویند عهد من با فلانی دور یا
نزدیک است **نزد بعضی** عهد بمعنی زمان هم است چنانچه میگویند عهد سابق شاید این
بصورت مجاز باشد **سیّوم** عهد بمعنی امر و وصیت باشد چنانچه میگویند عهدت الیه بمعنی اوصیته
و امرته به باشد و همین مراد است از آیه او فوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی با مرکم و آیه الم اعهد الیکم
یا بنی ادم بمعنی الم آمر الم اوص الیکم باشد **و** عهد و عهاد باران باشد **در کشاف** گفته عهد الیه
فی کذا اذا وصاه به و وثقه علیه عهد بمعنی وصیت لشی و توثیق آن بر او باشد و استعهد منه اذا
اشترط علیه و استوثق منه پس در اخذ کیفیت میثاق خلاف کردند **اوّل** نزد جم غفیر خداوند تعالی
در عقول ایشان مرکب ساخت دلایل قایمه و حجج داله بر توحید و ما یصح علیه و ما یمتنع عنه و عدل تعالی و نبوة
انبیا و آنچه موجب تصدیق ایشان از معجزات مشهوده باشد پس نقض ایشان ترک اقرار آن بعد ثبوتش باشد
دوّم وصیت خدا و امر تعالی بخلق بر السنه انبیا و کتب منزله از جمیع اوامر و نواهی باشد نقض آن ترک عمل
ایشان بعد علم ایشان بآن باشد **سیّوم** عهد نبوت محمدی صلعم باشد که کل اهل کتاب بواسطه کتب
منزله و رسل با ایشان رسید و ایشان قبول کرده حلف خوردند بر آن و گفتند که حین ظهور او تصدیق نبوت
او و جمیع آنچه می آرد می کنیم پس ایشان بعد قبول نقض کرده و آن با خفاء نبوت او و انکار او بعد ثبوت و مجی او باشد
چهارم مراد از عهد میثاقیست که از ذریه بنی آدم در عالم ذر گرفته بود بقوله تعالی و اشهدهم علی انفسهم
الست بربکم قالوا بلی **این را** متکلمین عامه و جمهور خاصه چون **شرف السیاده**
و السعادة علم الهدی **در درر الغرر** و طبرسی **و** علامه ابو الفتوح **و** فخر رازی از عامه و غیرهم
باطل کردند زیرا که جایز نیست احتجاج بر عباد بمیثاق و بعهدیکه فایده بر آن متصور نباشد و بندگان را
بعد تذکیر هم یاد نمی آید چنانچه مواخذه بنسیی و سهو جایز نیست و الا ظلمست و بموضع خود تفصیل می آید
ان شاء الله تعالی **پنجم** مراد سه عهد و میثاق اند **اوّل** عهدیکه از کافه ذریت آدم گرفته و اقرار بر آن

از عهد چه مراد است

کروند بقوله واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم **دوم** مخصوص از انبیا عهد گرفته شد بر ابلاغ رسالت و اقامت دین لقوله واذ اخذنا من النبیین میثاقهم **سیوم** عهدیکه مخصوص از علما گرفته شد بر آنکه چیزی از دین و آیات مخفی نگذارند و مردم را اعلام و تعلیم کنند لقوله تع واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه **ششم** امامت اهل بیت عصمت و طهارت باشد که از امت سلف و خلف گرفته شد بقوله الست باولی بانفسکم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی رسول ص فرمود آیا اولی بتصرف بنفوس شما نیستم همه گفتند آری آنحضرت فرمود ولی کسیکه منم علی ولی اوست بار خدایا دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد و اول کسیکه بیعت آنحضرت کرد عمر بود بقوله بخ بخ یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنة و اول کسیکه این میثاق را نقض کرد شیخ ثانی بود این مختار علمای اهل البیت است **اقول** حمل نقض بر عامه وجوه اولیست تا همه عهود و مواثیق با آن شامل باشند **اشکال** امامت را عهد الله شمردن بلا دلیل تحکم باشد **جواب** بنا بر قول جبریه اهل سنت اشکالی نماند چه نزد ایشان کل و جز فعل الله است پس امامت بالاولی فعل الله است **جواب دیگر** آنکه آیه انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین در اینجا ابراهیم نبی بود پس مراد نبوت نیست بل امامت است و دلیل بر آن انی جاعلك للناس اماما است و عهد الله امامت در اینجا ثابت شد و تفصیل می آید انشاء الله تعالی **بحث سیوم** من بعد میثاقه نزد بعضی من زایده است یا من بیانیه است و نزد بعضی من برای ابتداء غایت است **اما** میثاق تاکید عهد است و در اشتقاق مفعال از وثیقه بمعنی استوار کردن عهد باشد **و** در اینجا میثاق اسم است برای آنچه بآن وثاقت عهد حاصل شده و احکام و ابرام بکسر همزه و فلان ثقة از اینمعنی است مذکر و مونث در آن یکسان است میگویند رجال و نساء ثقات **در کشاف** گفته ضمیر میثاقه راجع بعهد است پس در آنوقت بمعنی ما وثقوا به عهد الله من قبوله والتزامه علی انفسهم باشد و جایز است که در آن وقت بمعنی توثیقه باشد چنانچه میعاد و میلاد بمعنی وعده و ولادت باشد **وقول ثانی** آنکه راجع الی الله است در آنوقت بمعنی ما وثق به عهده من آیاته و کتبه و رسله باشد **بحث چهارم** ویقطعون ما امر الله به ان یوصل عطف بر ینقضون است قطع و فصل ضد وصل بمعنی بریدن و جدا کردن باشد و در اصل استعمال در اجسام می شود چنانچه میگویند قطع الحبل و گاهی در اعراض هم استعمال می شود چون قطع الکلام و در معنی ویقطعون ما امر الله به ان یوصل چند قولست **اول** مراد از آن قطع ارحام و قرابت است و مصرح آن آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم **دوم** آنکه مامور بودند که ایمان بجمیع انبیا و کتب آرند و ایشان قطع آن کردند **سیوم** مامور بودند بوصل علم و عمل و قول و فعل و بجماعات مفروضه و سایر آنچه در آن تحصیل خیر و رفض شر است چه ترک و قطع آن موجب قطع وصلت بینهم و بین الله و در وصل آن وصلت بینهم و بین الله است **چهارم** مامور بودند بوصل امامت

ائمه اهلبیت عصمت و طهارت با نبوت ایشان قطع کردند **پنجم** بوصله انبیا و کتب و ملائکه و ائمه و وصله اولیا داو تعو و برآده از اعدا ایشان و با جناع برحق و بایمان مامور بودند ایشان قطع کردند و حمل بر عموم اولی است و در اکثر احادیث خاصه و عامه وارد است که توصل ارحام خصوص رحم محمدی موجب زیادتی عمر و رزق و موجب برکت و صحت و رستگاری از صراط در آخرت است و قطع آن موجب نیران و حرمان از جنت حتی براه پنجصد سال قطع رحم از بوی جنت و بوی آن بمشام نمیرسد و آن از جمله کبایر موعود بنار است **و نزد بعضی** ان یوصل بدل از ها ما امر الله به است یعنی ما امر الله بان یوصل و ان **نزد** بعضی تفسیر به است و نزد بعضی مصدریه علی التقادیر معنیش چنین میشود که ما امر الله بوصله **بحث پنجم** در امر در اصل فرمودن است به حکم لتفعل باشد یا طلب فعل بصورت علو یا استعلا از مادون خود **نزد جمع** است که امر قول طالب فعل بصورة علو یا استعلا از مادون است **در کشاف** امر طلب فعل از مادون و بعث او بر آن باشد و امر واحد امور باشد و آنرا امر نامیدند زیرا که داعی بطرف آن می طلبد آنکس را که متولی او باشد **تنبیه** صیغه امر نزد اهل بدیع و اصول بیست و شش معنی آمده **و در مبانی** بالاجمال مذکور است **اول** وجوب چون اقیموا الصلوة **دوم** ندب چون فکاتبوهم **سیوم** اباحه چون کلوا من الطیبات **چهارم** تهدید چون اعملوا ما شئتم و تصدق در مع التحریم والکراهه **پنجم** ارشاد چون واستشهدوا شهیدین من رجالکم چه مصلحت دنیوی در آن است بخلاف ندب **ششم** اراده امتثال چون قول تو عند العطش والجوع اسقنی ماء واطعمنی لقمة **هفتم** اذن چون قول تو لمن سئل الباب ادخل **هشتم** تادیب چون قول نبی ع بعمر بن سلمه که او قریب البلوغ بود که دست باطراف غذا می برد و کل مما یلیک **نهم** انذار چون تمتعوا فان مصیرکم الی النار و تفرق از تهدید بذکر وعید می شود **دهم** امتنان چون کلوا مما رزقکم الله ثم ما بین آن و اباحه فرق بذکر ما یحتاج الیه می شود **یازدهم** اکرام چون ادخلوها بسلام آمنین **دوازدهم** تذلیل و امتحان چون کونوا قردة خاسئین **سیزدهم** تکوین یعنی سرعت ایجاد از عدم چون کن فیکون **چهاردهم** تعجیز نزد قائلین صرفه و تحدی نزد قائلین فصاحت و بلاغت است چون فاتوا بسورة **پانزدهم** اهانت بصورة عقوبت چون ذق انک انت العزیز الکریم **شانزدهم** تسویه چون فاصبروا اولا تصبروا **هفدهم** دعا چون ربنا افتح بیننا **هیجدهم** تمنی چون الا ایها اللیل الطویل الا انجلی **نوزدهم** تحقیر چون القوا ما انتم ملقون **بیستم** خبر چون اذا لم تستح فاصنع ما شئت ای صنعت **بیست و یکم** تذکر نعمت چون کلوا من طیبات ما رزقناکم **بیست و دوم** تفویض چون فاقض ما انت قاض **بیست و سیوم** تعجب چون انظر کیف ضربوا لک الامثال **بیست و چهارم** تکذیب چون قل فاتوا بالتوریة فاتلوها **بیست و پنجم** مشاوره چون فانظر ماذا تری **بیست و ششم** عبرت و اعتبار چون انظروا الی ثمره اذا اثمر **اول**

این همه انواع امر را جمع کردم تا این مقام مرجع اوامر و خطابات باشد اگرچه بعض آنها با بعض شامل اند **بحث ششم** و یفسدون فی الارض عطف بر و یقطعون باشد فساد در اصل ضد صلاح باشد **نزد** جمعی فساد در اینجا استدعاء خلق بکفر و ضلالت باشد **نزد** بعضی اخافه سبیل و قطع طریق باشد **نزد** بعضی از اصحاب ما افساد قطع امامت و اخذلان از اہل بیت و بغی و خروج بر امام زمان خود باشد **نزد** بعضی نقض عهد و میثاق افساد باشد **نزد** جمعی افساد هر معصیتی باشد که ضرر آن بغیر برسد و عموم اولیست

بحث هفتم اولئك هم الخاسرون اولئک مبتدا و لفظ هم فصل باشد **در مجمع** فرموده که جایز است هم عاید بمبتدا برای تاکید باشد الخاسرون خبر است و خسران نقصان و خسارت هلاک باشد و اصل خسران ذهاب راس المال باشد و در اینجا مراد هلاکت مفسدان چه هلاکت نفس بمنزله ذهاب اصل مال باشد **و از ابن عباس** مرویست جمیع آنچه از خسارت بغیر مسلمانان منسوب است معنی آن کفر است و آنچه بمسلمانان منسوب است مراد از آن ذهاب دنیا از ایشان است **در مبانی** فرموده که ایشان خریدند نقض را بوفا قطع را بوصل فساد را بصلاح شر را بخیر هلاک را بنجاة عقاب را بثواب حیوة را بموت ثم الله اعلم

قوله تعالی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ ترجمه

یعنی ای جمله بنی آدم چگونه کفر می کنید و کافر می شوید بخدا و حال آنکه بودید شما مردمان بی روح و بی حس چون نطفه و علقه پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه شما پس میمیراند شما را در وقت انقضای آجال در دنیا پس بار دیگر زنده میگرداند شما را در قبر برای مسئلت پس بسوی او تعالی بازگردانیده می شوید در قیامت برای جزا **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** آنکه خطاب کیف تکفرون من حیث النزول اگرچه خاص است اما من حیث المنزول عام مخاطب کافه کفار الی یوم القیمة است و لیکن در کیف تکفرون استخبار و سوال از کیفیت حال کفار است اما بصورت توبیخ یا بصورت استفهام تنکیر و تعجیب خلق و در آن دو قول است قول ثانی مختار زجاج است **بر وجه اول** تقدیرش چنین می شود متعلقین بحجة تکفرون بالله بنابر این منصوب المحل علی الحال عاملش تکفرون باشد **و بر ثانی** ویحکم کیف تکفرون بالله **و بر ثالث** اعجبوا ایها الخلق و المؤمنون من هؤلاء او عجبا ایها الکافرون منکم علی ای وجه تکفرون بالله مع عظمة الدلایل الظاهرة علی وجوده و وحدانیته و المعجزات القاهرة علی صدق من اختصه بنبوته فمن جملتها خلقکم و کنتم امواتا ای معدوم و محض خلاصه مقالات آنکه تعجب کنید ای خلق حیف است باین کفار آیه ربانی دارید و کفر خود

١٦١

باظهار آیات بینات و دلائل قاطعات و براهین معجزات انبیا و اوصیا بر وجود و ثبوت الهیت و وحدانیت من بنحویکه اکثر آنها محسوس و مشهود می خود شما اند **تنبیه** خطاب کیف تکفرون باشتمال تعجب و تنکیر نص قاطع و برهان ساطع است بر بطلان مذهب جبریه والا در جواب میگفتند که در ما کفر و شرک آفریدی ما قدرت بر ترک آن نداریم چنانچه شیطان گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین مرا از نار آفریدی و آدم را از خاک و نار افضل از خاک باشد **بحث دوم** واو حال و تقدیر قد در وکنتم امواتا فاحیاکم برای تقریب عهد و زمان است یعنی منجمله دلایل محسوسه مشهوده قاطعه بر وحدانیت من این است که شما در ابتداء معدوم محض بودید پس از عدم آفریدم شما را بعد آن میمیرانم شما را باختتام اجال در دنیا بعد از مردن زنده میکنم شما را روز قیامت برای ایصال جزا این مروی **از ابن عباس و ابن مسعود** است **وجه اول** آنکه شما نطفه اموات در اصلاب آباء خود بودید پس در ارحام مادران که جای بند و تنگ است میان خون بودید شما را زندگی دادم بعد آن بانقضای اعمار می میرانم شما را بعد آن یوم قیامت زنده میگردانم شما را بعد آن بحکم الهی و جزا را و برگردانیده می شوید این مختار ضرار و ابو القاسم بلخی و قتاده است چه ضرار و ابو القاسم بلخی معتقد عذاب قبر نیستند **وجه ثانی** آنکه شما مخمول و مفقود الذکر و الشخص بودید زنده کردم شما را بوجود و ظهور بعد آن میمیرانم شما را در دنیا باجال بعد آن در قیامت برای جزا زنده میگردانم شما را چه عرب مخمول الذکر را میت و مشهود الاعزاز را حی میگویند **وجه ثالث** آنکه شما نطفه در اصلاب آباء و ارحام امهات بی روح و بلا حس بودید پس ابدان و ارواح زنده برآوردم شما را بعد آن در دنیا باجال مرده ساختم شما را بعد آن زندگی دادم شما را برای مسئلت قبور بعد آن بطرف جزاء و حکم من باز در قیامت گردانیده می شوید **وجه رابع** مختار اکثر فرقات اسلامیه است **وجه خامس** آنکه وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم در قبر است ثم یحییکم در قیامت است ثم الیه ترجعون این وجوه برای حصول جزاء باشد این مختار ابو الصالح است **تنبیه** تقدیر خطاب ای کفار بعد ثبوت و شهود چنین صنیعه شما چگونه منکر خدا و منکر وحدانیت و منکر حجج او از رسل و اوصیاء و از معاد هستید اگر شما هم برهانی قاطع بر کفر دارید بیارید **بلی** جبریه عوض ایشان شاید بگویند که بتقلید اشعری بلا دلیل اعتقاد داشتیم که در ما کفر و فجور و فسق آفریدی تا اشعری مفتضح نشود نعوذ بالله من غضب الله والله شیطان چنین اعتقاد ندارد **سوال** اموات و موتی و میتون جمع میت چون باقوال بازقیل از بات یموت موتا صفه ذوی العقول است پس بر جماد اطلاق اسم میت منجمله آن بر نطفه می شود **و** در آیه بلدة میتا **و** در آیه لهم الارض المیتة حقیقت است یا مجازا اول صحیح نیست زیرا که اطلاق میت بر کسی میشود که قبل موت حیوة داشته باشد حیوة حیوانی حاصل نمی شود مگر از لحم و دم و رطوبت این در جماد اصلا نیست و اگر مجازا است پس در آیه مزبوره قرینه مابین دو حیوة و دو ممات حقیقی و مجازی نیست **جواب** در ان و در حیوة یحی الارض بعد موتها و در آیات مزبوره دو قول است **قول اول** مختار جماعتی از اصولیین است که اطلاق اموات و موات بر حیوان و جماد حقیقت است چون آیات مزبوره و آیه خلق الموت والحیوة موت را بر موات و مقدم بر حیوة

ذکر کرد پس اطلاق میت بر موات بجهت عدم حیوة در هر دو قسم حقیقت باشد و همین مختار قتاده است **وقول ثانی** اطلاق آن مجاز است زیرا که اموات و موات را شباهت تامه است **بلی** من حیث الحال موت وحیوة احیاء و اموات و موات ممتاز می شوند چنانچه اماتت و احیاء یحی الارض بعد موتها از اماتت و احیاء حیوان ممتاز می شود **بحث سیوم** در ترجعون دو قول است **یکی** بصیغه مجهول باشد پس بمعنی آنکه الی الله بلا اختیار برای حصول جزا گردانیده می شوند **دیگر** بصیغه معلوم بفتح تا باشد تا بعد احیاء برای تحصیل جزا باختیار برگردند **سوال** احیاء اول بصیغه ماضی عطف بفاء بعد از آن بصیغه های استقبال عطف بلفظ ثم هر لفظ را نمود **جواب** اول را بصیغه ماضی و بفاء عطف کرد زیرا که اخبار و اعلام بخلق از ایجاد و احیاء ایشان بفصل یسیری در بطون در دنیا باشد **اما** از صیغه های استقبال و لفظ ثمّ اخبار شان از موت وحیوة ایشان در قبور و یوم النشور با تراخی حیوة باشد **سوال** منکرین سوال قبر را چون ضرار و بشر مریسی و بلخی و جماعتی از معتزله بعقل و نقل جایز نمیدانند زیرا که برای میت دو معاد لازم می آید و معاد واحد مجمع علیه است و الا دو مره تعذیر لازم می آید بر حکیم عادل جایز نیست زیرا که ظلم لازم می آید **دیگر** آنکه تعذیب قبر نه بدنیا و نه با آخرت محسوب است و الا تکلیف ضروری می شود تعذیب بیفایده قبیح است **اما نقل** چون قوله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و بعد ایشان موت واحد ذکر کرد و در آیه مزبور ذکر قبر نفرمود **جواب عقلی** آنکه تعجیل عذاب در قبر جایز است تکلیف ضروری و ممتنع نمیشود چنانچه باظهار معجزه و اجرای حدود چون قطع ید سارق ضروری و مرتفع نشد و این تعذیب جزاء جرم از عظم جرم او است ظلم لازم نمی آید در آن حکمت و فایده برای ملائکه که از جمله مکلفین اند باشد **اما** دو معاد وقتی لازم می آید که بعد فناء بدن و روح اعاده برای جزاء دایم در قبر و قیامت میکند **اما جواب** آیه آنکه او نازل در اهل جنت و جهنم است **اما جواب نقلی** بسیار است پس آیات قران بجاهای خود می آید منجمله آن آیه امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین است که در آن دو احیاء و دو اماتت ذکر است و آیه فاحیاکم در بطون است ثم یمیتکم ثم یحییکم در قبر است ثمّ الیه ترجعون در قیامت است و الا ترجعون مکرر بی فایده باشد زیرا که حیوة دائمه در قیامت حاصل و کلمه ثمّ بمعنی تراخی است و حمل آن بر جزاء و حشر و نشر بلا ضرورت جایز نیست و نص است آیه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب خلاصه آنکه نار عارض کرده میشود بر ارواح کفار صبح و شام و بروز قیامت داخل سازید آل فرعون را در اشد عذاب **اما از احادیث** و آن بتواتر رسیده منجمله آن نبویه در خاصه و عامه است القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر باغی از باغهای جنت یا گودی از گودهای جهنم است از خاصه و عامه چنانچه **در روض الجنان بحار و حق الیقین** مرویست خلاصه مطلوب آنکه سرور عالم فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین را هرگاه دفن بدست مقدسهای خود فرموده بر قبرش چون مصغی الی الکلام نشست و دفعه بآواز بلند فرمود ابنک ابنک ابنک ثلثا صحابه سؤال از همه ماجرا نمودند آنحضرت فرمود که نکیرین در قبرش از خدا و رسولش

١٦٣

موت را چرا در نعمات شمرد

پرسیدند جواب باصواب داد و از امامش پرسیدند معطل ماند تعلیمش کردم بگو پس پرسیدم پس پرسیدم علی امام من است **ایراد** ابتدآء وجود ایشان بعد عدم امر محسوس مشهود است **اما** احیاء در قبر و قیامت ایشانرا معلوم نیست پس اتصال خبر آخر با معلوم اول چگونه صحت یابد **جواب** چونکه مبدء و معاد بالنسبة قدرت الهی مساویست لهذا بر احیاء اول عطف وصل نمود **اما** ایشان را حصول علم آن بادله موصوله و براهین قاطعه ممکن است پس نصب ادله بر حصول آن کانه علم حاصل بر آنست لهذا وصل نمود **ایراد مجسمه** ثم الیه ترجعون دلیل بر مکان تعو و آن مستلزم جسم است **جواب** آنانکه از ترجعون مراد رجوع حیوة میگیرند پس سوال بر آن ساقط است و آنانکه حشر و نشر مراد میگیرند پس بنا بر آن رجوع شان الی الحکم والجزاء باشد چه در حکم وجزاء در قیامت سوی الله کسی متعلی نمیشود چنانچه میگویند رجع القوم الی الامیر مراد از آن رجوع بحکم است نه رجوع بمکان مع هذا خدا مجرد است بطلان مکان و جسم ضرور **ایراد** نزد صوفیه حدتیه رجوع آنست که شیٔ بخدا رسیده یگانه و عین او میشود **جواب** خدا واجب مجرد و کل ما سوی الله ممکن اتحاد ممکن با واجب از ممتنعاتست والا واجب ممکن یا ممکن واجب می شود آن هم ممتنع و محالست **سوال** موت را در این آیه از نعمات شمرده و حالانکه بموت نعمات و حیوة و التذاذ و انتفاع منقطع می شود **جواب** نزد بعضی ذکر موت برای اتمام حجت است نه برای نعمت **جواب دیگر** آنکه بموت اگرچه انتفاع دنیا و تکلیف منقطع است لکن بموت مومن مکلف بحیوة و ثواب ابدی میرسد لهذا در نعمات معدود شد **تنبیه** در آیه دلالت است بر وجود خدا و وحدانیت مع قدرت کامله اوست زیرا که از عدم هر ذره را بوجود آورد و آب منی را جسم و روح و نطق بخشید پس قول اهل طبایع و دهریه و منجمین که و ما یهلکنا الا الدهر باطل شد **ب** بر اماتت و احیا احدی غیر الله قادر نیست **ج** بر صحت عذاب قبر و حشر و نشر مع التنبیه بر دلیل عقلی آنکس که قادر بر ایجاد معدوم است او قادر بر اعاده متفرقست **د** بر تکلیف و ترغیب و ترهیب **هـ** بر جزا و ایصال آن **و** بر بطلان جبر که کفر و ایمان فعل خداوند تعالی است

قوله تعالی هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوٰی اِلَی السَّمَآءِ فَسَوّٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ترجمه

یعنی او تعالی خدا اینست که آفرید بقدرت کامله خود بلا ماده و علت برای انتفاع دنیوی و دینی شما چیزها را که در زمین است همه آن از حیوانات و نباتات و معادن و بر و بحر و کوهسار و غیر آن پس از آفریدن زمین قصد و اراده بسوی آفرینش آسمان نمود پس راست و برابر کرد بلا اعوجاج و رخنه هفت آسمان را و او تعالی بسیار دانا است

کل آنچه در زمین است مباح است

ودر تفسیرش چند بحث است **بحث اوّل** بجالات مخلوق که چه چیز چگونه است

بدانکه این ایجاد زمین وآسمان و ما فیهما از نعمات عامه الهیه است و برآن احدی قادر نیست باحسن وجه ترتیب مطلب داده چه اول ذکر ایجاد مکلفین وعقب حصول حیوة ایشان ذکر وصول انتفاع زمین وآسمان نمود باتذکیر نعمات جسام واظهار ادله وآیات بینات تا بسبب آن اعراض از کفر واعتقاد بوحدانیت وشکر واجب تعم واجب باشد **آیا** این دو آیه برهان هر برهان برای تقویت و اثبات مطلب چنانچه عادت متکلمین است **یا** الزام وافحام ایشان برای تعرض انکارشان از معاد است مع تذکیر نعمات جسام در عین براهین دران دو قولست چه در **مجمع** است که مفسرین فرموده که کفار عظیم شمردند اعاده اموات را حقتعالے برهان و دیگر ایران بیان نمود **آن** کس که قادر بر ایجاد زمین وآسمان و ما فیهما باشد او قادر بر اعاده امواتست چه او علیم است بکل خیر و بموجود و معدوم **و** با جزاء آن است که چه مقدار و چه کیفیت و بکدام جا محفوظ است **ونزد زمخشری** هر دو وجه محتمل و همین انسب است **بحث دوم** خلق بمعنی تقدیر لکن در اینجا مراد ایجاد زمین و ما فیهما از عدم است ولام لکم لام غرض وتعلیل است ما مفعول به بمعنی عام **و** جمیعا از جمع بمعنی ضم **و** نقیضش فرق باشد تاکید یا حال برای ادخال همه اشیاء باشد **و** اجتماع خلق را در جمعه جمعه **و** اجتماع مرد و زن را بصورت مباشرت جماع نامیدند پس معنیش آنکه آفرید برای انتفاع عامه شما همه آنچه را در زمین است دنیوی باشد یا دینی **امداد دنیوی** پس انتفاع ایشان از حیوانات و نباتات و معدنیات و غیر آن معلوم و مشهود هر کس است **امداد دینی** پس از جمله آن نظر در هر ذره از ذرات کائنات از سمک تا سماک و آنچه از صنایع عجیبه واله بر صانع قدیر علیم حکیم است پس در اینجا چند امر ثابت شد **اول** آنکه افعال الهی معلل باغراض صحیحه و غرض نفع عاید بخلق است زیراکه خدا غنی بالذات است حاجت ندارد والا تکمیل واجب تعالی بغیر لازم می آید وآن محالست پس باطل شد قول جبریه که افعال خدا لغرض واراده نمی باشد **دوم** ثابت شد قول فقها واهل اباحت و اصولیین که همه اشیاء اباحة الانتفاع در هر حال بوجود ما فی الارض جمیعا است **ایراد** پس بنابر اباحت کل تحلیل تحریم وتصرف هر فردی و در هر فردی لازم می آید **جواب** مدلول آیت تحلیل اباحه من حیث الکل للکل است **نه** من حیث الجزء للجزء اگرچه کل مستلزم جزء بالضرورة و مقتضی خط منفرد است لکن تصرف در فرد خاص بعد تعمیم آن نمیتواند شد مگر باذن و دلیل خارج وآن عقلی یا نقلی مقطوعی میباشد **و** بعض اصولیین عدلیه میفرمایند اشیائیکه صحیح باشد انتفاع با آن وجاری مجرای محظور و محرم عقلی نباشد در اصل مباح مطلق آفریده شد پس هر کس از آن نفع بردارد مباح است همین مختار زمخشریست **ونزد** اخباریین فریقین اگرچه همه اشیاء نافعه من حیث الکل اباحة الانتفاع خلق شده لکن تعیین اباحت هر فردی محتاج بوحی و تبیان صاحب شریعت است زیراکه کل برای کل است و هر فردی برای هر فرد نیست این اولی در امور سمعیاتست ثم الله اعلم **سیوم** ما فی الارض دلالت دارد که انتفاع از نفس زمین مباح نیست لهذا تر و فقها اکل طین حرام است **اقول** نفی انتفاع از نفس زمین من حیث العموم مشکل است زیراکه در عقل و شرع ثابت است که نمک و جمیع معادنیات و عروق

۱۶۵

سوال وجواب استوی ومعانی آن

آن ونقل زمین واز جمله آنست که انتفاع از آنها باجماع مباح وجایز است پس کل منافع در نفس زمین و ما فیها جایز باشد الا ما خصه الدلیل الخارج منجمله از اکل طین باشد زیرا که زمین و ما فیها بمنزله متحده باشد والا بصیغه جمع نافی هذا البیت بمانز مباح لم اصحیح نباشد ثم الله اعلم **بحث سیوم** در استوی الی السماء بمعنی برابر شدن وصف جسمانی است خدا از جسمانیت ولوازم آن منزه است الا تر دمجسمه و آن باطل است پس تاویل آن بچند وجه است **اول** استوی بمعنی قصد السماء یعنی بعد خلق زمین اراده ایجاد آسمان کرد چنانچه میگویند الامیر یدبر حتی استوی الی الحجاز و دلیل بر آن آنست که لفظ الی وقتیکه صله استوی بمعنی قصد واقع می شود این وجه مشهور مطابق موضوع واصل است **دوم** بمعنی اعتدال واستقامت وانتصاب باشد چنانچه میگویند استوی الیه کالسهم المرسل اذا قصده قصدا مستویا پس بنا بر آن قصد آسمان کرد و مابین زمین و آسمان فعلی دیگر نکرد **سیوم** بمعنی استولی باشد پس بنا بر آن غالب و قاهر شد بر ایجاد آسمان از عدم و آیه الرحمن علی العرش استوی را همین تاویل کردند **چهارم** بمعنی ثم استوی امره الی السماء بحذف مضاف و اقامه مضاف الیه بجای آن چون واسئل القریه پس بنا بر آن اوامر و قضایا می تم از آسمان بزمین نازل می شود چه آسمان را محل احکام خود ساخت این مروی از ابن عباس است **پنجم** استوی بمعنی ثم علا الدخان الی السماء ای الی العلو یعنی دخان از زمین بجهت علو بلند شد از آن آسمان را آفرید این مختار اصم است **ایراد** خدا هنوز آسمان نیافریده بود و گفت ثم استوی الی السماء قبل ایجاد آسمان حقیقة آسمان نباشد پس مطابق واقع نباشد غلط گفتن بر خدا جایز نیست **جواب** اسباب و آلات شی اگرچه بصورت متفرق باشد بر او اسم آن شی اطلاق میشود چنانچه تار و پود را جامه و کرباس بریده را پیراهن اطلاق می شود **وابو الفتوح** الرازی رح اطلاق سماء بر آسمان ناتمام بر سبیل توسع و غایت قرب بفعل فرموده چه بمفاد اذا اراد شیئا فیقول له کن فیکون مقارن اراده تم فعل موجود است که و هنگامیکه اراده آسمان را آفرید چون بر شکل آسمان اول مقدر ساخته و آنرا باسم آسمان خوانده **جوابی** دیگر از رواست **جوابی** دیگر است بعد از من آسمانی را آفریده بود اسم آن آسمان را یاد کرد و بعد آن آسمانهای دیگر آفرید ثم الله اعلم **بحث چهارم** سماء آیا اسم واحد است یا جمع سماوه و سماءة چون نخل و نخله و بقر و بقره در آن دو قول است **و در** قائلین بواحد اسما یا اسم مفرد است یا جنس مراد از دو قولست **و نزد** قائلین جنس یا بمعنی جنس است بهمین معنی که بر قلیل و کثیر و اکناف و اطراف علو شامل و کفایت با آن می شود اگرچه فی الواقع افراد ندارد یا فی الواقع اسم جنس است که بر افراد حاوی و شامل میشود در آن دو قول است مختار فراء **و** زمخشری **و** طبرسی **و** ابو الفتوح **و** فخر رازی بمعنی جنس است لهذا گاهی بمونث و گاهی ذکر بمذکر میشود چون والسماء منفطر به و دید جنس لفظ فسویهن است **تنبیه** سما در اصل ارتفاع و نزد اهل ملل عبارت است از جرم مرتفعیکه محیط زمین است و نسبت بسطح فوق زمین بمنزله سقفش باشد **و نزد** فلاسفه این ثابت است بظاهر نزاع بیننا و بینهم لفظی باشد چه ایشان تعبیر سموات با فلاک میکنند و وجود سماوات مجمع علیه انبیا و کافه

۱۶۶

عقلا است پس قول حکما و نصاری و مبتدعه نیچریه سنه سیزده صدی آنکه سما محض بمعنی ارتفاع با شمل نه فلکیست و نه جرمی بعقل و نقل باطل و نزد اسلامیین منکرش کافر جاهل است **سوال** مزعوم فلاسفه

و ملاحده آنست که آسمان قبل زمین پیدا شده و موید آن قوله تعالی ام السماء بنٰها رفع سمکها الی

قوله والارض بعد ذلک دحٰها و درین آیه و در بسیاری احادیث صحیح وارد است که زمین قبل آسمان پیدا شده لفظ ثم استوی الی السماء بمعنی تراخی باجماع اهل لغات است پس ما بین آیات قرآن تناقض

است **جواب** بدو وجه است **اول** آنکه نزد اکثر اهل اسلام اول زمین خلق شد بعد آن آسمان و بر همین آیات و صحاح و روایات و اتفاق اهل ایمان است پس هذیانات ملاحده واهی و مقبول دلیل سمعی است **امّا** جواب آیه دحیها آنکه اول زمین آفریده لکن دحو آن نفرموده و بعد ایجاد آسمان زمین را گسترد نه تناقضی لازم می آید و نه طرد بر آن **جواب دوم** آنکه لفظ ثم مخصوص برای ترتیب و تعقیب و تراخی نیست بل برای تعدید هم آمده پس درینجا برای تعدید نعمات ذکر شده

چنانچه میگویند اشربتك واطعمتك واركبتك والبستك اگرچه ازین بعضی مقدم بر بعض باشد مستلزم ترتیب نیست این مختار جمهور اسلام است **بحث پنجم** فسوّٰهن سبع سموات

بمعنی تسویه و تقویم خلقت یعنی اتمام آنها بصورة محکم و متقن یعنی تمام آسمانهای هفتگانه بصورت محکم و متقن بغیر اعوجاج و فطور و رخنه باشد مع جمیع آنچه در زمین آفریده بر اهل هیئت مبرهن است اما بنهج شرع ملاحظه جلد سماء والعالم بحار افضل است **بحث ششم** در مرجع ضمیر هن و قولست **نزد**

بعضی راجع بسماء و سبع سموات بیانش و ر عدد است چه سماء نزد جمعی جمع **و نزد جمعی** جنس است اشکالی لازم نمی آید **و نزد** جمعی چون **زمخشری و رازی** و تبعه او ضمیر مبهم چون ربه رجلا برای تشویق مستمع و سبع سموات بدل یا تفسیر اوست و سبع بلا تاء فوقانیه برای مؤنث و سبعة با تاء برای مذکر استعمال میشود **ایراد** مزعوم اهل هیئت و ارصاد و افلاک نسعه

است **فلك** قمر **فلك** عطارد **فلك** زهره **فلك** شمس **فلك** مریخ **فلك** مشتری **فلك** زحل **فلك** ثامن **فلك** الافلاک **و فلك** الاطلس هم تعبیر میکنند **ایراد** و درین جا خدا هفت گفته این چگونه صحیح می شود و حال آنکه دو و سبع سیاره با افلاک خود ثابت است **جواب** رازی **و** بیضاوی آنکه این اوهام و شکوک نه مقبول امر مسموع متواتر است و بفرض تصحیح این آیه نفی زیادتی سماوات نمیکند چه در آیات دیگر لفظ بهن و عرش صریح وارد است با انضمام آن بآنها جمع عدد نه گانه میشود **تنبیه** مزعوم علی ابن عیسی ربانی آنست که سموات

غیر افلاک است چه افلاک در تحرک و تدور اند و آسمانها متحرک و متدور نیستند لقوله تعالی ان الله

یمسك السموٰت والارض ان تزولا **جواب** ضعف آن معلوم است زیرا که مراد از تزولا عدم زوال آنهاست از مراکز خود که بر آن دور میکنند اگر امساک خدا با آنها شامل نمی بود **بیان** بدانکه متفق مسلمانان است که از آسمانی تا آسمانی فاصله پنجصد سال راه است و هر آسمانی در غلظت پنجصد سال

را است و در هر آسمانی و در زمین خصل هریکی از آنها ملائکه بعددی اند که حساب آنها جز خدا کسی نمیداند
در علل الشرایع از حضرت امیر علیه السلام مرویست اسم آسمان دنیا رفیع بغا و آن از آب
و دخان است **واسم** آسمان دوم قیدوم بقاف برنگ مس است **واسم** آسمان سوم ماردم
برنگ برنجی است **واسم** آسمان چهارم ارفلون برنگ نقره است **واسم** آسمان پنجم
هیعون یا قیعون برنگ طلا است **واسم** آسمان ششم عاروا از یاقوت سرخ است **واسم**
آسمان هفتم عجماء و آن یک دُر سفید است **در روض الجنان** از مرویات مقاتل و ضحاک **و**
در در منثور است که آسمان اول برلون آهن افروخته نام او رقیع بقاف است **واسم**
دوم قیدوم بلون مس است **واسم** سوم ماعون برنگ برنجی است **واسم** چهارم ازیلون برنگ
نقره است **واسم** پنجم برنگ طلا نامش نیست و رقیعا بروایتی دیگر است **واسم** ششم عارو
از یاقوت سرخ است **واسم** هفتم رفیع لغا از یک دُر سفید است **در در منثور**
ربیع از انس روایت کرده **آسمان** دنیا از موج مکفوف **دوم** از سنگ مرمر سفید **سیوم**
از آهن **چهارم** از مس **پنجم** از سیم **ششم** از زر **هفتم** از یاقوت آفریدیم الله اعلم

بحث ششم وهو بکل شئ علیم نزاد سیبویه لفظ علیم و حکیم مبالغه است یعنی
هر شئی را بوجه اکمل و اتم و انفع و بصورت محکم و متقن و اجل با ترکیب غریب و ترتیب عجیب آفریده
و فاعل آن بالضرورة عالم میباشد چه موجود باشد یا معدوم کلی باشد یا جزئی چه او خالق و فاعل و مرتب
جمیع اشیاء است و فاعل اشیاء بصورت اتقان و احکام و ترصیص بالضرورة عالم بمقدار و دقایق
و حقایق و کنه اشیاء می باشد و مراد از علم باری کشف اشیاء و حضور آن باشد لهذا برا و سهو و نسیان
و تغیر و تبدل نیست و در اینجا رد بر کفار و منکرین معاد فرمود یعنی هر که این اشیاء را بنهج اتقن و وجه اکمل
و انفع در اول آفرید بعد موت و تفرقه اجزاء او بدست او و در مراکز خود محول با علم او بمقادیر آن بغیر کم و زیاد
محفوظ و مصئون است پس قادر و عالم را اعادت و ترکیب آن کما کان اسهل از اول است لهذا اول احتجاج الا
بقدرت خود بقوله کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم بعد اختتام آیه دوم ختم بر بکل شئ
علیم نمود **آیا** عالم بذات خود هست یا نه و در آن دو قول است قول واحد آنکه نیست زیرا که عالم و معلوم و علم مقتضی
مغایرت است و اتحاد آن ممتنع است **قول** ثانی اکثر است زیرا که بعلم ذاتی مغایرت لازم نمی آید
والا جاهل از ذات خود باشد تعالی الله عنه **در قواعد العقاید** محقق طوسی و در شرح
آن مفصل است **تتمه** وهو فهو لهو بفتح اول و سکون ها ابو عمرو **و** ابو جعفر **و** کسائی
و قالون و دیگران بضم ها خوانده‌اند **تنبیه** در آیه دلیل است که خدا جزئیات و کلیات را میداند لیس
ثابت شد بطلان هذیان فلاسفه که خدا جزئیات را نمیداند **وایضا** در این دو آیه دلیل است
که نعمت خدا بر کفار هم است و شکر آن بر ایشان واجب است والا احتجاج بکیف تکفرون نمیکرد
از جمله آن ایجاد ایشان و ایجاد زمین برایشان را است

قوله تعالی وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه گفت پروردگار تو مر تمام ملائکه یا جمعی از ملائکه را که شیطان در ایشان بود بعد قتل بنی الجان بدرستیکه من آفریننده ام در زمین که یا در کل روی زمین بدل قوم بنی جان یا بدل شما ملائکه برای تعمیر آن و برای توحید و عبادت خدای مهربان یا به نیابت من در زمین و در ذریت خود و خلق حکم بحق کند یا عقب و خلف همه مکونات و آخر جمیع موجودات و اشرف آنها باشد چه مرویست که آدم آخر آفرینش موجودات است و بعد او آفرینش دیگر نیست چنانچه قبل از آب و عرش پیدایشی جسمانی نبود گفتند مخاطبین ملائکه آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد در زمین بنافرمانی کند و میریزد خونها را بناحق و حالانکه ما بپا کی یاد می کنیم ترا بحمد تو و ثنای تو و ذکر می کنیم به پاکیزگی ترا از هر ناشایستگی ذات و صفات در جواب ملائکه گفت بدرستیکه من داناترم در پیدایش اشیاء و در حکمتها و مصلحتهای آنها جمیع آنچه را شما نمیدانید و پی بآن نمی برید

بدانکه ایجاد آدم نعمت ثالثه عامه الهیه بعامه بشر است که در این سه آیه متعاقب ذکر نمود **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** اذ قال ربك و لفظ اذ آیا زاید بلا معنی است یا بالعکس در آن دو قول است اشهر و انسب ثانی است و اذ ظرف زمان ماضی و ظروف ابدا مضاف بجمله از فعل و فاعل یا مبتدا و خبر میباشد و محلا منصوب بعامل و آیا عاملش گاهی مقدر و گاهی مظهر میباشد در آن دو قول است **و** در قائلین تقدیر هم خلاف است نزد اکثر اذکر یا محمد اذ قال ربك باشد **و** مختار زجاج ابتداء خلقکم حین قال ربك باشد **و** نزد قائلین مظهر عامل اذ در اینجا جوابش قالوا اتجعل فیها باشد **اما رب** در اصل مربی و سید و ولی باشد چنانچه رب الدار و رب العرش میگویند لهذا عالم را **عالم ربانی** میگویند که متولی امر شریعت و باقامت آن دانست قایم می باشد و تعریف رب در سوره حمد بیان شد **و** لفظ رب در استعمال مشترک بین الخالق و الخلق است اما با دخال الف و لام مخصوص خدا باشد **تنبیه** تذکر آدم بملائکه قبل ایجاد او بود یا بعد ایجاد **و** آیا در آسمان ذکرش فرمود یا در زمین در آن دو قول است اصح و اشهر اول است چه مدار آن تشویق و زیادتی تعظیم و توقیر مذکور در انظار

بیان ماهیة ملك وجن والجنّ عند الملیین

وخواطر متذکرین امّا قول دراصل موضوع درکلام عرب برای حکایت است وآن مشتمل الفاظ موضوعه باشد واقلش یک کلمه با معنی تامه باشد یا زیاد و مقول باری نزد اکثر انّی جاعل فی الارض خلیفة باشد و نزد بعضی یا زیادتی قصهٔ ایجاد واعدام ومآل او باشد لکن از آن اصل مطلوب ودراس مقصود درینجا ذکر فرمود **بحث دوم** ملئکه جمع ملک آمادر اشتقاق وعدم آن دوقول اول مشهور ثانی منقول در روض الجنان است و ملک مشتق از الوکه بمعنی رسالت وآن دراصل مألکه بتقدم همزه بروزن مفعله باشد یا دراصل از ملاک بتقدیم لام پس ملائکه معافله مقلوب مفاعلة باشد یا ملئکه فعایله جمع ملاک فعال چون شمایل از شمال و نیز میم اصلی وارد یا نه در آن اقوال است مختار زمخشری وابن کیسان آخر و در آن میم اصلی است امّا تا در آن ملحق برای تانیث جمع است و بنابر آن آیا هر فردی از ملائکه رسول من الله است یا نه در آن دو قولست بقول صاحب مجمع مختار اصحاب ثانی است چه نزد ایشان در آیه الله یصطفی من الملئکة رسلاً ومن الناس من بعضیه است والاّ همه آدمیان رسولان باشند وبطلان آن معلوم است پس اگر ملائکه صفت غالبه بر صنفی از رسولان غیر بشر باشد بعد آن بر عامه ملائکه علم شد چنانچه آسمان در اصل ارتفاع لکن بعد آن علم غالب بر آنهای معروف شد عیب ندارد **تنبیه** آیا از ملائکه کافه ملائکه علوی وسفلی مراد اند یا جماعتی در آن جماعت آیا جماعتی عام است یا خاص و بفرض اخیر آیا ساکنان مکه مراد اند که با شیطان بودند بعد قتل بنی الجان واجلای ایشان یا خاصه ابلیس وقوم او که بظاهر زهد وعبادت ملقب بملائکه شده بودند بجهة اختلاف اخبار احاد اقوال مختلف اند اقوی واصح همه اول است که کل ملائکه اند چه ملائکه را جنس بدانند یا جمع کثرت و بر جنس وجمع اگر لام داخل شد در نحو واصول مقرر شده که مراد جمیع افراد بصورت استغراق میباشد وهمین مقتضی اصل است تا عدم ثبوت مخصص قاطع تخصیص بلا مخصص باشد **بحث سیوم** وجود ملئکه ومعرفت آنها عقلی است یا نقلی متفق علیه مسلمانان نقلی و نزد جمعی از الهیین حکما عقلی است آیا ملائکه نفوس مجرده غیر متحیزه اند یا جواهر موجوده قایم بذات خود اند عقلا دو قول است اول مختار حکما ثانی مختار کافه مسلمانان واکثر ملیین است آیا متحیزه اند یا نه در آن دو قول است امّا قایلین تحیز در تعریف وتحدید آنها خلاف کردند **اول** ملائکه ذوات لطیفه نوری و نزد بعضی هوائی قادر بر تشکل باشکال مختلفه اند و بتوالد وتناسل وتناکح وبذکور واناث واکل وشرب ومرض وبول وبراز متصف نمی شوند اعمار طویله دارند وایشان محسوس ومشهود انبیا واوصیا ومطهره ایشان میباشند این مختار اکثر ذوات اهل اسلام است امّا جن نزد ایشان صنفی غیر ایشان است چه جن حیوان لطیف ناری قادر بر تشکل باشکال مختلفه است لکن متصف بذکور واناث وایلاد وتوالد وتناکح واکل وشرب اجتنان الانظار اند و در محصل و در نقد محصل منقول از بعض معتزله است ملخص آنکه حیوان هوائی اگر محض خیر است ملک هست واگر محض شر است شیطان است واگر مشترک بین الخیر والشر است جن است چه این اصناف سه گانه متحد النوع ومختلف بعوارض اند لهذا ابلیس لعین گاهی در ملک وگاهی در جن معدود شده این مخالف نصوص وغیر معتمد است چه جن بموجب وخلقنا الجانّ من مارج من نار

اعتقاد انواع خلق در ملائکه و ابلیس و جن

وبطریق عامه از عایشه روایت کرده‌اند قال علیه السلام خلقت الملئکة من النور و خلق الجن من مارج من نار خلقت جن از نار و ملک از نور است **اما ابلیس لعین** بظاهر قران و نصوص متواتره از جن و جن از نار پس ابلیس از نار بقوله خلقتنی من نار است و بیانش می آید **دوم** قول طایفه و ثنویه آنکه ملائکه در اصل کواکب مسعوده و منحوسه احیا ناطقه‌اند مسعود شان ملک رحمت و منحوس شان ملک عذاب باشد **سیوم** قول معاظم مجوس و ثنویه آنکه این عالم در اصل مرکب از دو شئی ازلی و آن نور و ظلمت دو جوهر شفاف قادر و متضاد النفس و الصورة مختلف الفعل و التدبیر میباشند پس جوهر نور خیر محض و کریم النفس غیر مضر میباشد و جوهر ظلمت ضد آن باشد **اما نور** پس از و همیشه تکون و تولد اولیا و اصفیا بغیر تناکح و تناسل چون ضوء از ضیا می شود و ایشان ملائکه‌اند **اما جوهر ظلمت** نیز از آن اعدا و اشقیا متولد بغیر تناکح و تناسل می شوند چون سفاهت از سفیه **قول ثانی** آنکه تسخیر نیستند لیر ایشان دو صنف‌اند **اول** یک طائفه نصاری و یک فرقه صوفیه و جمعی از تناسخیه آنکه ملک فی الحقیقت نفس ناطقه انسانیت بعد مفارقت از بدن عنصری اگر خیر محض و صافی خالص باشد ملک میشود و اگر خبیث مکدر باشد شیطان میشود **دوم** زعم فلسفه که ملائکه جواهر مجرده غیر متحیزه در حقیقت مخالف نفوس الکل و اقوی و اعلم بدو صنف من حیث الاجمال میباشند **صنفی** از آن مستغرق در بحر معرفت حق و متنزه و منزوی از اشتغال غیر خدای مطلق‌اند و ایشان اقرب مقربین‌اند **صنفی دیگر** مدبر امور عالم و آدم از ثریا تا ثری و موکل بر جمیع آنچه قلم قدر و قضا بآن جاری شده و بطرفة العین از امور خود غافل و متساهل و کاهل نمی شوند **تنبیه** خلقت ایشان در اکثرت بحد نیست که معادل ایشان بل کل خلایق مقابل عشر ایشان نمی شوند چنانچه در نبویه اشاره باشند که در آسمان غوغائی شنیدم حق آسمان است که در آن غوغا باشد چه در آن موضع قدمی نیست مگر آنکه ملکی ساجد یا راکع است **ایضا** در نبویه دیگر است ملخص آنکه بنی آدم عشر جن و جن مع بنی آدم عشر حیوانات بری و اینها عشر طیور و اینها عشر حیوانات بحری و اینها عشر ملائکه زمین و ایشان عشر ملائکه آسمان دنیا و همه اینها عشر آسمانی پس همه اینها به نسبت کرسی قلیلی و همه اینها نسبت بملائکه سرادقات که شش صد هزار سرادق‌اند و نسبت طول و عرض هر سرادق همه آسمانها و زمینها چون یک ذره‌اند و ملائکه همه اینها به نسبت ملائکه عرش قطع نظر از لوح و قلم بمنزله یک قطره از بحر محیط‌اند عدد آنها غیر الله کسی نمیداند بس است در ذکر اصناف ملائکه و اعمال شان دعا **صحیفه سجادیه و خطبه نهج البلاغه** ثم فتق ما بین السموات العلی فملئهن اطوارا من ملئکته سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون الخ بلحاظ اختصار بسط نداریم در اکثر تفاسیر متداوله مسطور است **بحث چهارم** ملئکه معصوم اندیا نه در آن دو قول است **اول** متفق علیه اهل اسلام **ثانی** مختار فرقه حشویه است چه نزد ایشان کل ملئکه و انبیا غیر معصوم و فاعل اکبر قبایح و مرتکب اشد منکرات شده‌اند حقیر کتاب **عصمة الانبیا و الملئکه** تام در جواب ایرادات ایشان به بسط نوشتم **اما** دلیل بر عصمت ایشان بعقل و نقل است **اما**

عقلی پس از ان بالاجمال تعریف ایشان در عصمت کافی است که ملک حیوان نوری جمیع قوای ایشان اکمل واقوی از همه حیوانات است ومتصف باناث وذکور وتوالد وتناکح واکل وشرب وشهوت نفسانی ومرکب باضداد عنصری وتسلط شیطانی نمیباشند لهذا ایشان از ضعف وفتور وسهو ونسیان وجهل بالکل نمیباشد پس صدور قبیحی از ایشان ممتنع است **اما دلیل نقلی** پس است از ان آیه لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون یعنی عاصی خدا نمی شوند در مامورات وبفعل می آرند آنچه را مامور بان میباشند پس در مامورات افعال وتروک داخل اند پس بفعل همه مامورات وترک منهیات عصمت کلی ثابت شد پس نص جلی ثابت شد **آیا** ایشان قادر بر معاصی وشرور اند یا نه ودر آن دو قول است **و** مختار فلاسفه وجبریه ثانی است زیرا که ایشان خیرات محض اند قدرت بر آن ندارند **واول** مختار جمهور معتزله وکافه امامیه است الا ندرة **و شرف السیادة** علم الهدی فرموده اگر قادر ومختار در اعمال نمی بودند مدح وذم واسناد فعل بایشان عاید نمی شد وآن معلوم است پس قدرت ایشان ثابت شد وامتناع از قبایح لاحق اختیاری است **بحث پنجم** انی جاعل فی الارض ان آخره حرف شبه برای تحقیق مضمون جمله بر مبتدا وخبر داخل میشود ودر اینجا مرکب بمضاف بیاء متکلم است که اسمش باشد وما بعدش خبرش باشد **اما** جاعل از جعل بمبتدا وخبر ومفعول خود را ساخت پس جاعل بمعنی مصیر خلیفه در زمین باشد وجایز است که جعل بمعنی خلق باشد چه جعل وخلق وفعل واحداث نظایر اند مگر انکه جعل التعلق بشیء بر سبیل غیر ایجاد باشد زیرا که فی الحقیقت جعل تغیر شیء از حالت اولی باشد بخلاف فعل واحداث **اما الف** ولام الارض استغراق است یا نه ودر آن دو قول است اصح واکثر اول است پس آنانکه استغراقی میدانند نزد ایشان کل روی زمین وآنانکه عهدی میدانند نزد ایشان زمین مکه مراد است ومؤید منبویه را آورده اند که دحو الارض ابتدا از مکه شده وبرای همین او را ام القری میگویند وملئکه ساکن حرم مکه بوده اند واول کسیکه طواف بیت الله کرد ملئکه بودند ودر آن زمین خطاب انی جاعل شنیدند **و مرویست** که قبر نوح **و** هود **و** صالح **و** شعیب میان زمزم ورکن ومقام است اصح آنست که در زمین نجف نزد الا شعیب که شاید او بنواحی شام باشد **بحث ششم** آیا خلیفه بقاف بمعنی مخلوق است یا بفا ودر آن دو قول است ثانی مشهور واکثر است **پس** نزد قائلین خلیفه مراد کل بشر الی یوم القیمة باشد **و** قائلین خلیفه در معنی آن متفق اند که خلیفه من یخلف غیره **یا** شخص مستخلف امرے باشد بجای کسیکه قبل او بود **و** بنا بر آن ماخوذ از خلف غیره ونائب مناب وقائم مقام باشد **و** لفظ تا در آن برای مبالغه است **اما** جمع آن خلفا وخلایف باشد **و** نزد مسلمانان خلیفه وامام بمعنی واحد باشد الا امام شخص مقدم در امر است که اقتدا باو وطاعت او ودر آن داخل است چه در اصل لغت امام از تقدم است **اما نزد متکلمین** رضوان الله علیهم خلافت نیابت وسلطنت عامه الهی در عامه امور دین ودنیای خلق بحکم خالق باشد چه خلافت بلا فصل باشد چون خلافت آدم چه بفصل وتبعیت باشد چون خلافت هارون وعلی علیهما السلام در غیبت ناره هر دو خلیفة الله اند **پس** باطل شد خلافت آن کس که باجلاس است خلیفه شده باشد واو خلیفة الامة باشد اطلاق خلیفة الله

وخلیفه آل رسول براو دروغ و افترای محض بر خدا و رسول باشد اگر صایم در صوم عمداً چنین بگوید علی الاقوی والاصح روزه او باطل است بل کفاره هم وارد العیاذ بالله عنه **بحث هفتم** آیا خلیفه آدم است **یا** هر نبی و وصی **یا** از کافه بشر هر فرد لاحق خلیفه سابق و جانشین او باشد **یا** آدم و ذریت او خلیفه یعنی بعد همه موجودات آفریده شده چه بعد او غیر او خلقت از جنسی دیگر نمی باشد بجهت اختلاف اخبار اقوال مختلف اند اکثر و اشهر اول است بقرینه یا آدم انبئهم و باسجاد ملائکه بآدم و بهمه وجوه محتمل است **ایراد** از لفظ موضوع معنی واحد مستعمل و مراد می باشد بتعدد معانی در حال واحد ممتنع باشد **جواب** مراد آنست که هر معنی ازین معانی پنجگانه بجای خود محتمل است و اگر در حال واحد هم همه استعمال شوند ممتنع عند العاقل نیست چه آدم هم خلیفه و هم خلقت آخر و هم جانشین ملائکه و جن و هم حاکم من الله است بحمد الله اشکالی لازم نمی آید چنانچه شخص واحد فصیح و بلیغ و علیم و حکیم و کاتب در حال واحد اطلاق می شود **بحث هشتم** این خلیفه عیناً کیست و برای چیست در آن دو چیز است **ظاهر الوجهین** این خلیفه آدم بدیع فطرت الله و نائب او تعم در زمین برای تعمیر آن و توحید و تعبید رب العالمین و تعلیم و تعریف معرفت و احکام دین بذریه مکلفین و برای تکمیل نفوس شان و اجرای حکم حق در عباد الله تا واقف نافع و ضار و مکاسب و زراعات و صنایع و طاعات باشند و میان ایشان هرج و مرج لازم نیاید چه انسان در ابتدای خلقت خود چون نوع بهایم و وحوش و طیور بل اضل سبیلا بیابت بمصاحب و تعلیم و تکمیل کامل میشود والافلا **تنبیه** باطن الوجهین در سبب ایجاد عالم و آدم صحاح احادیث بطرق عامه و خاصه لاتعد اند چنانچه **در کتاب فراید السمطین** از ابو هریره مرویست که پیغمبر فرمود هرگاه خدا خلق کرد ابو البشر را و دمید روح خود در آدم التفات بیمین عرش کرد ناگاه دید انوار اشباح خمسه را در سجود و رکوع آدم عرض کرد بار خدایا **آیا** آفریدی کسی را از طینت من قبل از من خدا فرمود نه پس عرض کرد آن پنج نفر بهیئت و صورت من کدام اند قال تعالی هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الکرسی ولا السماء ولا الارض ولا الملائکة ولا الانس ولا الجن یعنی خدا فرمود این پنج نفر از اولاد تواند اگر پای ایشان در عرصه وجود مراد نمی بود نمی آفریدم ترا برای این انوار خمسه اسمای پنجگانه از اسمای خود مشتق ساختم اگر وجود ایشان مقصود نمی بود نمی آفریدم جنت و نار و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را من محمودم این محمد است و من عالی این علی من فاطرم این فاطمه و من احسانم این حسن و من محسن این حسین است قسم خوردم بعزت خود که اگر کسی برابر دانه خردل بغض و حسد از احدی ازین پنجتن داشته باشد مگر آنکه او را داخل نار می سازم باک ندارم ای آدم ایشان صفوه من اند بایشان نجات میدهم و بایشان هلاک میسازم پس وقتی که ترا حاجتی بمن باشد بایشان متوسل شو پس از آن رسول خدا فرمود که ما سفینه نجاتیم هر که تعلق بآن گیرد ناجی است و هر که تاخر نمود از آن هلاک می شود پس هر کس را حاجتی بخدا باشد پس سؤال کند خدا را بتوسل اهلبیت **در کتاب مناقب المفاخرة** از انس و نیز از خطیب **و** از حافظ ابو نعیم باسانید خود بازیادتی و بهمین مضمون نوزده حدیث دیگر سنیان روایت کرده اند **اما بطرق** اصحاب ما چهار ده

حدیث باسانید صحابه و ائمه اهل البیت ع نزد حقیر موجود اند **صدوق** در اکثر کتب خود باسناد امام علی بن موسی الرضا ع از آبا خود تا رسول الله ص روایت کرده در حدیث طویلی مطلوب ما اینجا آنست قال ص یا علی

لولا نحن ما خلق الله آدم و لا حوا و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة یعنی ای علی اگر ما ای با در عرصه وجود مقصود نمی بود نمی آفرید خدا آدم و نه حوا و نه جنت و نه نار و نه آسمان و نه زمین الپس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم **اقول** در ایجاد عالم و آدم علت غائی محمد بن عبدالله ص و عترة طاهره اوست و الحمد لله **ایراد** بنابر تصحیح اخبار علل دور لازم می آید چه وجود آدم منحصر بوجود محمد و عترة طاهره اوست و وجود و ظهور محمد و آل او هم منحصر بوجود آدم است و بطلان آن ضروریست **جواب** دور لازم نمی آید چه دور توقف شئی علی نفسه در حال واحد و ما یتوقف علیه باشد و ما بین آدم و محمد ص و عترة او علت و حال و مکان مختلف است و الحمد لله **بحث نهم** بموجب انی جاعل فی الارض خلیفة قطعی شد قول امامیه که خلافت منحصر بنص من الله است چه بطلان اجماع ملتکه قطعا اجماع امت باطل شد چنانچه بیانش می آید و در هر جا که ذکر خلافت کرد اسنادش بخود نمود چون انا جعلناک خلیفة و آیه و جعلناکم خلائف و امثال آن پس قول مخالف در امامت باطل شد و الحمد لله علی احسانه رجع الحق الی مکانه **ایراد** مراد در این آیه و در آیات دیگر نبوت است نه خلافت خلفا و اگر خلافت هم اثبات شود باز هم خلافت انبیا ثابت و آن بعد درجه نبوت منزلت عالی و آخرے برای ایشان نباشد و خلافت خلفا در فی مرتبه بالضرورت است **جواب** لا نسلم که مراد از خلافت نبوت باشد و بفرض اثبات آن ما میگوئیم که در اصل معنی نبوت و خلافت و امامت یکیست چه نبوت و خلافت فی الواقع ریاست الهی در عامه امور دنیا و دینی بشر برای آدمی مخصوص من الله و بحکمه باشد چه در این ریاست مستقل بالابتدا باشد چون آدم ع و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد یا بالتبع باشد چون شیث و ادریس و لوط و اسحق و یعقوب و هارون و یوشع و امثال ایشان الا ما اخرجه الدلیل پس منجمله مخرج بدلیل آنست که در سلف انبیا را به نبی و خلیفه و امام یاد میکردند چنانچه انا جعلناک خلیفة بداود و بانبیاء بنی اسرائیل ائمة یهدون بامرنا فرمود و در زمانه ختم النبوة اطلاق اسم نبی و رسول بر غیر خاتم الانبیا تا قیامت جایز نیست لکن در افعال هر نبی و خلیفه مشترک و متحد است **لهذا** خاتم رسل بعد تعمیم جمیع مراتب نبوت و افعال آن نفی از علی نفرمود الا اسم نبوت را **در حدیث**

انت منی و انا منک و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا لا نبوة بعدی یعنی اے علی تو از منے و من از توام یعنے مساوی و مثل منی و من از توام و تو نزد من منزلت هارون داری که نزد موسی داشت مگر آنکه نبوت بعد من نیست و بر کسی غیر من اسم نبی اطلاق نمیشود **بلی** بنا بر تقدیر آنکه آدم و داود خلیفه بودند یا بر تقدیر آنکه هم نبی و هم خلیفه بودند مطلوب ما امامیه ثابت است که خلافت عالی منزلت اخص از نبوة است قابل و لایق آن عبده اصنام جهول اصلا و ابدا نیستند بل اقبل و احق بآن اکمل و افضل و اعلم بعد رسل است و در این زمان باین وصف غیر علی کسی بالاتفاق نیست لهذا نزد امامیه شرایط نبوت شرایط امامت است و این بحث را بالبسط در شرح این حدیث **در کتاب** ناظر العترة الطاهرة

174

نوشته‌ام **سوال** غرض و فایده از قول انی جاعل فی الارض خلیفة و از ذکر آن بملائکه چیست و حال آنکه خدا عالم بالکمال و قادر لایزال است **جواب** بچند وجه است **اوّل** غرض آنست که ملائکه بعد سمع قول تعالی سؤلت اتجعل فیها کنند تا جواب آن مشتمل معرفت صلاح و حکمت در استخلاف آدم از خدا بدانند و وقت خلقت او مصون از اعتراض و شبهه معترضه باشند **دوّم** مختار جم غفیر مفسرین آنکه غرض از اعلام انی جاعل تعلیم عباد بمشاوره در امور با عقلا و علما و ثقاة نصحا است اگرچه خود متشاور در عقل و علم کامل و در تدبیر و حکمت سرآمد برایا و غنی از مشاوره باشد **سیوم** فایده از ذکر آن اظهار منافق از موافق و امتیاز مخالف از مولف و مطیع و منیع باشد ثم الله اعلم **بحث دهم** قول ملائکه اتجعل فیها من یفسد فیها الخ آیا بصورت اعتراض بر خدا و طعن بر بنی آدم بود **یا** بصورت قیاس بنی آدم بر بنی الجان **یا** بطمع نفسانی و در باطن خواهش خلافت کردند لهذا غیر قابلیت بنی آدم بذکر اوصاف منفره و ذمیمه ایشان و قابلیت خود بآن بذکر تسبیح و تقدیس و عصمت خود نمودند **یا** بصورت تعجب از صدور چنین فعلی از علیم و حکیم بالکمال بود **یا** بصورت استعلام و استکشاف علم و حکمت و مصلحت آن بود که بر ایشان مخفی بود و در آن اقوال است **اوّل** مختار حشویه که طاعن در عصمت ملئکه و انبیا اند **دوّم** مختار حنفیه و مالکیه است **سیوم** مختار جبی و **قول اخر** مختار جمهور عدلیه است همین انسب است **سوال** آیا علم ملائکه اجتهادی محض است **یا** الهام محض **یا** هر دو اول مختار بعض عامه و ثانی مختار اکثر امامیه ثالث مختار اکثر فرق اسلامیه است و اهل اجتهاد در دو قول دارند **مختار حنفیه و مالکیه** آنکه ملائکه اهل قیاس و بر مذهب ایشان اند **جواب** نزد امامیه بر انبیا و ملئکه و اوصیاء ایشان اجتهاد با امکان وحی و الهام چه بلا واسطه باشد یا بواسطه جایز نیست زیرا که آنچه باجتهاد حاصل می شود غایت آن ظن است و وحی علم قطعی است در وجود و امکان قطعی ترک علم و اخذ ظن عقلا و نقلا جایز نیست **امّا بطلان قیاس** بقرآن و صحاح اخبار بطرق خاصه و عامه که بحد تواتر رسیده اند ثابت است و بر حدی در احکام دین خصوص بمقابل نصوص جایز نیست **امّا قرآن** و آن بجای خود می آید **امّا** حدیث پس منجمله آن **در درّ منثور** از ابن منذر و ابن بطه از ابن عباس مرویست قال ایاکم والرای فان الله ردّ الرای علی الملئکة ان الله قال انی جاعل فی الارض خلیفة قالت الملئکة اتجعل فیها من یفسد فیها قال انی اعلم ما لا تعلمون خلاصه آنکه بترسید از رای قیاس بدرستیکه خدا رای قیاس ملئکه را که لفظ اتجعل فیها باشد رد نمود بقول خود انی اعلم ما لا تعلمون **ایراد** بعد اثبات آنکه علم ملئکه بالهام و وحی باشد پس قول ملائکه اتجعل فیها تحصیل حاصل و اعتراض بر خدا باشد والا ظنی پس ظن حجت است زیرا که مطابق واقع است در قرآن خدا نفرموده والا افترا بر اوصیاء و اصفیاء باشد ملئکه عاصی باشند **جواب مختصر** بموجب لا یسبقونه بالقول علم ملئکه قطعی است و هیچ قدحی لازم نمی آید زیرا که ما بیان کردیم که سوال ایشان بعد علم بحال آدم و میان بصورت استدراک و استکشاف مصالح و حکم مخفیه بر ایشان بود و اجوبه دیگر بالتفصیل در **کتاب عصمة الانبیاء و الملئکة** ضبط کردم **ایراد** اگر وحی همین قدر بود که در آیه انی جاعل فی الارض خلیفة ذکر است پس استنباط و قیاس لازم می آید چنانچه مرویه ابن عباس هم بآن

بیان عصمت ملائکه و معنی تسبیح

مؤید است که ایشان بنی آدم را بر بنی الجان قیاس کردند **و** اگر تفصیلی زاید بر آن محذوف باشد ترک قصه بر خدا لازم می آید **در فن رجال و درایه** ثابت است که ناقص حدیث ناقص العدالت غیر معتمد است **جواب مجمل** در اکثر روایات صحاح و حسان وارد است که خدا ایشان از ذکر افساد و سفک فرمود قدحی در حذف آن بر قرآن و خدا لازم نمی آید چه از خصایص و لوازم فن بلاغت اختصار غیر مخل است اشعار و دواوین سلف و خلف ملاحظه کرده شود **امّا در فن رجال** نقصان بعدالت ناقل است که کلام و حدیث انبیا و ائمه را از زیاده یا نقص و ترک باراده تحریف کند و اگر از آن موافق مقصد یا ملخص مطلب ذکر کند جایز غیر معیوب است و در اینجا خدا ناقل کلام غیر نیست بل ساس اصول و راس منقول خود ذکر فرموده که وال بر حجم علم و قصص را تمام است **ایراد** اگر تحیر ملئکه بعد اعلام الهی بحال بنی آدم بود پس تحصیل حاصل و بی اعتقادی ملئکه باشد و الا اعتراض بر خدا و طعن بر بنی آدم خصوص بر انبیا باشد **جواب** ما بیان کردیم که قول ملئکه برای استعلام حکمت مخفیه بود **امّا** تحصیل حاصل و بی اعتقادی ملائکه لازم نمی آید بل قول اتجعل فیها موجب حصول زیادتی یقین ملئکه بعالم الغیب بودن خدا میباشد زیرا که مخبر به بعد اخبار مطابق خبر واقع شد **بحث یازدهم** افساد ضد صلاح و در اینجا جمیع آنچه موجب اختلال عالم و آدم باشد **امّا** سفک و سبک و سفح و شن انواع صب بمعنی ریختن یا یعنی باشد و سفک در ریختن خون و اشک چشم **و** سبک در ریختن جواهر مذابه چون نقره و طلا و امثال آنها **و** سفح در ریختن آب از بلندی مستعمل میشود لهذا زنا را سفاح نامیدند چه منی از صلب اعلی در فرج غیر مباح ریخته می شود **و** شن بشین معجمه و نون ریختن آب از دهان مشکیزه باشد **و** صب بالجمله حاوی همه آنها است **و** در اینجا مراد از سفک ریختن خون ناحق آدمی در زمین باشد **بحث دوازدهم** و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك تسبیح از سبح بمعنی گذشتن در آب و از زمین باشد لهذا شنا ور را سابح میگویند و تقدیس از قدس بمعنی طهارت و پاکیزگی نقیضش نجس و تنجیس باشد و در اینجا قدس سطل آب را گویند که بآن طهارت می شود **در کشاف** گفته تسبیح و تقدیس تبعید خدا از جمیع بدیها و الواث صوری و معنوی ذاتی و صفاتی باشد چنانچه سبح فی الارض والماء و قدس فی الارض اذا ذهب فیها و ابعد میگویند یعنی گذشت در آب و زمین و بعید ساخت آنرا **و** سبّوح بضم و بفتح محکی از سیبویه برای مبالغه بمعنی بسیار مستحق تنزیه و تعظیم تعم باشد **بدانکه** در معنی تسبیح و تقدیس مفسرین را چند قولست **اوّل** نسبح بحمدك بمعنی نطق بحمد تو میکنیم چه کلام تحمید تسبیح بحمد است **دوّم** نسبح بحمدك بمعنی نصلّی لك یعنی نماز برای تو میکنیم چون فلولا انه کان من المسبحین ای من المصلین باشد این مروی از ابن عباس **و** ابن مسعود است **سیوم** بمعنی نرفع الصوت بذکرك من التسبیح و التحمید یعنی ما رفع صوت خود بذکر تو از تسبیح و تحمید می کنیم این مختار مفضل است **و امّا** نقدس لك نزد بعضی بمعنی نصلی لك است **و نزد جمعی** نطهر انفسنا من الخطایا و الذنوب باشد یعنی ما پاک میسازیم نفوس خود را به تسبیح و حمد تو از جمیع خطایا و گناهان پس این ذکر بصورت عجز و انکسار باشد **و نزد** بعضی تسبیح تبعید باری بحمد و تقدیس تنزیه ذات مقدسه تعم و صفات او از جمیع آنچه لایق ساحت کبریائی او نباشد **در کبیر** گفته هر دو لفظ اگرچه بمعنی تنزیه است لکن از تسبیح تنزیه ذات تعم از

جواب اعتراضات ملائکه بر خدا در خلق آدم

صفات اجسام **و** از تقدیس تنزیه افعال تعم از صفت و نعت سفاهت مراد است این انسب است

سوال ملئکه اول چرا امهات صفات ذمیمه بنی آدم بلفظ افساد و سفک از خود هم نیز اصول صفات حمد و نعوت مخصوصه به تسبیح و تقدیس للئه ذکر کردند این دلالت میکند که آدم و کل ذریت او غیر معصوم و کل ملئکه معصوم اند چه لفظ من و نحن عام مقتضی جمیع افراد است و تخصیص عام باحاد غیر مقطوع و غیر مقبول است

جواب بسه وجه است **اول** لا نسلم که لفظ من در من یفسد فیها تنکیر عام حاوی همه افراد بشر باشد بخلاف نحن نسبح زیرا که از ابتدای قالوا اتجعل فیها مقول ملائکه جمله علیحده بصورت تفریع بر انی جاعل بالاتفاق باشد پس ثبوت این لفظ من معرفه باشد و بنا بر تعریف بعض مفسر خلیفة الله آدم نیست بل مراد از آن از بن آنکس است که مفسد و مسفک دم بناحق باشد چه عقل قاطع است که هر نبی و وصی مفسد و مسفک دم بناحق اصلا و حاشا نیست **دوم** سلمنا که تنکیر است پس شامل کل مفسدین و مسفکین است نه انبیا و اصفیا چه ایشان من حیث البشریة شامل آن دعوی لکن ایشان به نبوت و وحی و عصمت مستثنی اند **بلی** تخصیص عام ببرهان عقل و محکم نقل متفق علیه اصولیین و باحاد مختلف فیه اکثر جواز تخصیص باحاد است و در اینجا ما برهان بقراین محفوف از محکم نقل تخصیص داده ایم بجای دیگر می آید و الا التعطیل اکثر شرعیات لازم می آید بطلان آن در اصول مقرر و مبرهن است **سیوم** در ذکر شر باصول اوصاف ذمیمه اشاره بآنکه مقتضای طبیعت خاکی بعد ترکیب عناصر متضاده افساد است قابل سکونت زمین در خلف قدسیین نوری نیستند چه خلف قدسی قدسی بل اقدس باید نه مفسد عصمت بعض ایشان امر لاحق است بخلاف قدسی که مقتضای طبیعت نوری او تسبیح و تقدیس دایم است و همین معنی عصمت باشد و در ذکر آن قدحی نیست چه ما بیان کردیم که سوال ملائکه برای استکشاف مصالح مخفیه بود ثم الله اعلم **بحث سیزدهم** قال انی اعلم ما لا تعلمون در آن دو قول است مختار علیه اکثر فرق اسلامیه آنکه من میدانم بمصالح و حکم در ایجاد عالم و آدم آنچه را شما نمیدانید و علوم و عقل شما بآن پی نمی برد

سوال چرا بملائکه مصالح و حکم ذکر نکرد و الا تا بصورت تعرض پیش نمی شدند **جواب** حکیم لایزال و علیم بالکمال را لازم نیست که تبیین علل و حکم افعال خود کند و بندگان را کافیست که اعتقاد کنند و بدانند بالاجمال که همه افعال حکیم متعال پیچیده بحسن و مشتمل ترک مفاسد می باشد اگرچه مصالح آن از عیان عیان و از اذهان شان مکتوم باشد **بلی** در اینجا اظهار علت نکرد تا ملئکه تعجبا چنین سوال نمایند تا در آینده بر جبریه حجت قاطع و برهان ساطع باشد لهذا بعد اطلاع بر حکمت زبان عذر گشودند به سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا **سوال** خدا رد قول ملائکه نفرمود در افساد بنی آدم و در تقدیس ایشان او تعالی را و این دلیل است بر آنکه بنی البشر شر محض و ملک خیر محض اند پس ترک شر محض افضل بل اوجب بود از ایجاد او و بجهت وجود یک آدمی چه اسباب کثیر برای انتظام آفرینش

جواب لا نسلم که همه بنی آدم شر محض اند و بفرض تسلیم پس شر یک جزئی لکن اکثر عواید و فواید در ایشان موجود می باشد و مقتضای حکمت ایجاد خیر غالب است اگرچه شمول آن شر قلیل باشد چون انزال باران که موجب خیر کثیر در اصل و بهدم اماکن مشتمل شر قلیل باشد پس ترک خیر کثیر بمقابل شمول شر قلیل شر کبیر و کثیر باشد بر حکیم ترک آن جایز نیست **قول ثانی** مختار جمعی از جبریه است که مصلحت نبود و مگر آنکه اکثر بنی آدم را

جواب خلا در اعتراض ملائکه با آدم اجماع امت با جماع ملائکه

برای جهنم آفریده **در در منثور** بتفصیل نقل اقوال نموده **اما** قائلین بمصالح حسنه در تعیین آن اقوال دارند **اول** مراد از انی اعلم ما لا تعلمون آنست که شما علت غائی در ایجاد عالم و آدم نمیدانید و آن محمد و عترة طاهره اوست چنانچه از سنی و شیعه بعض احادیث ذکر شد **و حدیث قدسی** مشهور بین الاسلام لولاک لما خلقت الافلاک یعنی ای محمد اگر پای وجود تو در عرصه موجودات مراد نمی بود نمی آفریدم اسما نها را و همین مضمون بسیار قدسیات و در کتب اسلامیه مندرج است **دوم** مراد از آن توحید و تعبید رب است چنانچه مصرح آن و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر برای عبادت خود **و حدیث قدسی** انی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی من کا نه خزانه مخفیه بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم پس آفریدم خلق را تا شناخته شوم و خصوص بشر خاکی مظهر جلال و قدرت الهیت بخلاف دیگر خلق که ایشان باین درجه نیستند **سیوم** با ایجاد آدم خاکی ظاهر میسازم نفاق و وفاق و منافق و موافق را و او را امین میدانم شما منید انید و ابلیس لعین سمت جداو چه چیز مصمم کرده بیانش می آید و وجوه دیگر اند بلحاظ البسط ضبط نکردم **ایراد** بنا بر دو وجه اخیر حاجت خدا بخلق لازم می آید **جواب** غنی تعم مجرد است حاجت ندارد **بلی** عواید و فواید عاید بخود مکلفین خصوص ببشر است و لکن علت غائی معرفت باری و عبادت او تعالی است تا بواسطه آن مستفیض و مستحق بعواید لا تعد و فواید لا تحد شوند **تنبیه** این آیه دلالت بر چند چیز دارد **ا** خلافت منصوص من الله است بموجب انی جاعل فی الارض چه خلافت خدا باشد یا خلافت نبی بر غیر منصوص من الله خلیفه گفتن دروغ بل ا و خلیفة الخلق است **ب** آدم مخصوص برای سکونت زمین آفریده شده پس برآمدن آدم از بهشت آخرت اگر اثبات شود بصورت جزا معصیت نبود **ج** مشاورت در امور جایز بل مستحب و اظهار نفع و ضرر در مشاورت نیه مقدوح نیست بل اظهار آن بعض احیان بالجمله واجب است و الا مستحب **د** اجماع است اگر در آن واحد فرض شود باطل است ببطلان اجماع کافه معصومین که ملئکه نورے خیر محض باشند **در کشف الغمه** از رساله جاحظ معتزلی نقل است خلاصه آنکه اجماع و آرا مخالف بنص کتاب الله و سنت نبی الله واجب الترک است فانها تخطی و تصیب لان الامة اجمعت ان النبی ص شاور اصحابه فی الاسری ببدر و اتفق رایهم علی قبول الفداء منهم فانزل الله تعالی ما کان للنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض الآیه فقد بان لک ان الرای یخطی و یصیب و لا یعطی الیقین انتهی زیرا که رایها اگرچه من حیث الاجتماع مجتمع بر امر شوند خاطی گاهی مصیب می باشند چه امت اجماع کرد که در زمان نبوی بحضور او ص در قبول فدیه از اسیران بدر اتفاق صحابه روی داد و پیغمبر با ایشان در آن مشاورت نمود خداوند بصورت عتاب آیه ما کان للنبی ان یکون له اسری نازل شد پس رای غالباً خاطی می باشد و اگر مصیب هم باشد بحد یقین اتفاق آرا نمیرساند **اقول** همچو بموجب آیه و اختار موسی سبعین رجلا لمیقاتنا دیرا از منتخبین امت اکمل و افضل و اعلم و اعقل هفتاد نفر را منتخب ساخته بمیقات رب خود بطور بمعیت خود برد و بعد استماع کلام الهی معدودین مذکور بموجب ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم صاعقه و غضب خداوندی بسبب ظلم و کفر ایشان نازل

پس از منتخبین امت موسویه منتجبین موسی بخلاف امی موسی کلیم الله بر آمدند **تنبیه** مراد عمر جاحظ است که اتفاق صحابه بمحضر و مشاورت با سرور عالم و منتجبین کلیم الله غیر منتجب آمده در اول خطاب ذی عتاب و در ثانی عین خطا واقع شده لهذا عذاب نازل گردیده پس ببطلان اجماع ملٰئکه بحضور خدا و اجماع صحابه کلیم الله و اجماع صحابه سید انبیاء بمحضر ایشان اجماع جهال امت در هر حال بالرأس باطل است فضلا عن الحجة و کافیست دلیل عمر جاحظی مروانی الذات بر بطلان اجماع امت والحمد لله **ایراد جسیم و عقد قدیم** دلیلیکه بر بطلان اجماع امت با شمول نبی یا غیر نبی هست همان دلیل بر بطلان اجماع امامیه است **جواب** اجماع علماء امامیه با شمول نبی یا امام معصوم بر امر یا نهی بعد نص من الله بر آن شئی است و امر موسی و محمد علیهما السلام بصورت مشاورت بغیر تنصیص من الله بود و لهذا مخالف واقع و این موافق واقع اتفاق افتاد باقی وجوه از کتب اصول فقه چون قوانین و فصول و ضوابط دریابید **ف** عصمت عامه ملٰئکه و عدم عصمت عامه انبیاء است و افعال الهی بسبب صلاح و حکمت و آن مشتمل حسن و ترک فساد می باشند **ف** معتزله میگویند که الحمد لله ملٰئکه عدلیه اند لهذا اسناد افعال بمکلف کردند

قَوْلُهُ تَعَالٰی وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِکَةِ فَقَالَ اَنْۢبِـُٔوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤـؤُلَآءِ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ ترجمه

یعنی تعلیم داد خدا آدم را که خلیفة الله باشد نامهای همه ممکنات را از موجودات و مفقودات از خلف و سلف علوی و سفلی جسمانی و عرضی حیوانی و معدنی و نباتی پس عارض ساخت مسمیات و معانی آن اسماء را بر ملائکه پس گفت خدا مخاطب بکافه ملٰئکه که خبر دهید مرا بنامهای اینان اگر شما را ادعا علم کل راست گویان هستید **بدانکه** خدا بعد اعلام بملائکه آدم را ایجاد کرده و تفضیل او بر کافه موجودات بتعلیم علوم داده حجت خود بملائکه پیش کرد تا محجوج بدلیل باشند **در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** وعلم آیا بصیغه معلوم است یا مجهول در آن دو قول است اکثر اول است **اما تعلیم** فعل معلم و تعلم فعل متعلم و بر آن تحصیل علم غالبا مترتب است **اما علم** در اصل دانستن بعد آن علم بر اطلاع حال معلوم و بر کشف حقیقت او شده پس علم حضوری باشد بمعنی حضور اشیاء عینا عند العالم است یا حصولی بمعنی حصول صور اشیاء در ذهن عالم باشد پس این منحصر در ضروری و کسبی است **اما اول** غالبا آنی الحصول بجهت محسوس و مشهود معلوم می باشد **اما ثانی** بخلاف ضروری غالبا تدریجی الحصول از اوله منصوبه و آثار مشهوده می باشد چون سماع صوت دلیل بر آن شئی و شهود دخان دلیل بر وجود آتش می باشد **آیا** در اینجا اول مراد است یا ثانی در آن دو قول است مختار محققین اول است **اما** در کیفیت

تعلیم آدم بکدام زبان وچکونه همه اسماء عالم دفعة داده شد

تعلیم علم ضروری اقوال ائمه **اول** خدا دفعة جمله اسماء و معرفت مسمیات آنها در دل آدم آفرید وز بانش بآن در حین اعلام بملئکه جاری ساخت تا معجزه آدم بصورت تعجیز ملئکه باشد **دوم** آنکه نزد آدم اسماء و مسمیات آنها را خلق کرد و آدم را ملجا و مضطر بآن ساخت تا دفعة ایشان را خبر داد **سیوم** خدا بصورت ذرات همه مسمیات را آفرید پس همه اسماء اشخاص مع نفع و ضر و خواص آنها بشهود و عیان آدم دفعة واحدة آورده تعلیم داد **چهارم** خدا در زبان آدم هر اسمی مع حقیقت ماهیت مسمای او دفعة می آفرید و آدم میگفت هکذا تا آخر **بحث دوم** تعلیم اسما بکدام لغت داد و در آن خلافست **نزد** بعضی اول تعلیم لغت ملئکه بعد آن بلغت ایشان یعنی بلغة ملائکه همه لغات بری و بحری چرنده و پرنده و جن و همه لغات ذریت او تعلیم داده شد **نزد** بعضی بلغت جن تعلیم همه اسما داده شد **نزد** بعضی بهمه لغات ذریه خودش تعلیم داده شد **و نزد** بعضی بغیر لغت عربی چه اول کسیکه بعربی کلام کرد اسماعیل بود نه غیر او **و نزد** بعضی ابتداء هر لغتی که الی یوم القیمة متصور شود از جنس جمیع حیوانات او را تعلیم داده شد این دلیست چه بعلم اصطلاح سابق تسلسل لازم نمی آید **بحث سیوم** آیا تعلیم اسما فقط واقع شد یا فقط تعلیم مسمیات و معانی یا تعلیم هر دو با خواص و لوازم آنها در آن اقوال است ظاهر قرآن آخر است **و همین** مختار اکثر است که تعلیم داد آدم را از جمیع اسما و مسمیات جمیع عالم بتفصیل مع ماهیات و خاصیات و کیفیات و منافع و مضرات و اعمال و افعال و صناعات و علامات ارضین و سماوات و ترکیب مرکبات و جمیع آنچه تعلق بعمارت و امارت دین و دنیا باشد حتی تعلیم اسماء صحاری و بحار و اوراق اشجار و اثمار و نباتات و معدنیات خلاصه از سمک تا سماک هر شیئی که متصور الوقوع بود مع لوازم آنها حتی اسم هر کاسه بزرگ و کوچک چنانچه حضرت صادق علیه السلام بر بساطی نشسته بود و بعد بیان نگاه بآن نمود و فرمود حتی نام این بساط هم بآدم تعلیم داد **و** همین مختار سعید جبیر **و** قتاده **و** مجاهد **و** اکثر تابعین و متاخرین است **تنبیه** نزد جمعی مخصوص تعلیم اسماء ذوات ملئکه و جن و جمیع ذریه خودش الی القیمة و اسما طیور و وحوش و حشرات و حیوانات بری و بحری یافت **و در چند حدیث** وارد است اسما انبیاء و اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اسماء اولاد طیبین ایشان و اسماء اخیار موالی و عتاة اعداء ایشان الی القیمة بآدم تعلیم داده شد **و همین** مروی در تفسیر امام همام و در معانی و صافی چه علم اسماء و مسمیات ارض و سما و ما فیهما چه مزیت داشتند که آدم بسبب آن اعلم و افضل کافه خلایق شود و ملائکه از مثل آن عاجز شوند بل نزد غواصان بحر معرفت و واقفان اسرار وحدت مراد از تعلیم اسما اسمای اسماء حقایق مکنونه در عالم جبروت است و آنها مصدر معرفت و مظهر فیوض و هدایت و ارباب انواع خلق و سبب وجود و قیام و ارزاق و علت غائی و ظهور ایشان و عالم و آدم اند پس هر اسمی از آن دلالت ظهور در مظاهر خود بر خدای واحد چون دلالت اسم بر مسمی واحد جداگانه وارد و علم بالاسماء کما ینبغی من حیث الکل حاصل نمیشود مگر بعد معرفت مصدر جزو کل و حصول آن هم میسر نیست مگر آنکه جبلیت و قابلیت استعداد کل داشته باشد و ذلک من فضله و الفضل بید الله یؤتیه من یشاء **تبصره** این حقایق مخزونه ربانی نیست مگر چهارده معصوم مطهر و باینطرف اشاره در حدیث مزبور و در احادیث دیگر است خلاصه آنکه نحن وجه الله و نحن ید الله و نحن دلالة الله و نحن و الله اسماء الله الحسنی

١٨٠

اشتقاق اسم آدم و خلق او و معنی آن

لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی ما وجه الله و ید الله و لسان الله و دلیل الله و ما اسمای حسنای خدا هستیم که بغیر معرفت ما عبادت هیچ بنده قبول نمی شود و لهذا بعرش اسماء مقدسه ایشان نوشته شده چنانچه می آید انشاء الله تعالی **بحث چهارم** لفظ آدم بیان لفظ انی جاعل فی الارض خلیفة است چون فاعل اسم علم و اول انسان است و کنیتش ابو محمد و ابو البشر چنانچه **در معالم التنزیل** است **و در کبیر** گفته مشهور است که آدم از خاک و عیسی از ریح و ملک از نور و جن از نار و آدم اصل بشر و ابلیس اصل جن است **آیا** ملک از محض و خالص نور است اکثر همین است مائل **و آیا** آدم از خالص خاک و جن از خالص نار است یا نه **شیخ بهاء الملة و بیضاوی** مع جماعتی از مفسرین گفتند بل مرکب اند نه خالص و الله اعلم و بعد آن **آیا** جامد است یا مشتق در آن دو قول است **و آیا** عجمی است یا عربی در آن نیز دو قول است **و نزد** آنانکه جامد است پس نزد ایشان عجمی است چون آزر و شالخ و تارخ و فالغ غیر منصرف میباشد **اما نزد** قائلین عربیت آیا مشتق از ادمه بضم همزه بمعنی سمره که لون گندمی یا قدری سیاه فامی باشد **یا** از ادمه بفتحتین بمعنی اسوه و قدوه باشد **یا** از ادم و ادمه بضمتین بمعنی الفت و موانست باشد **یا** از ادیم الارض که بمعنی تمامی روی زمین باشد چون ادریس از درس و یعقوب از عقب و ابلیس از ابلاس و در آن خلاف است مشهور آخر است چه **در اخبار** خاصه و عامه مرویست که از تمام روی زمین از سیاه و سفید و سرخ و زرد و از جبل و سهل بواسطه عزرائیل قبضه خاکی گرفته بعد تخمیر آن تا چهل روز آدم را آفرید لهذا ذریه او مختلف الالوان میباشد و شخصی فوت نمی شود مگر در جائیکه طینت او از انجا بود و همین **در معانی الاخبار** در وجه تسمیه آدم مرویست که از کل روی زمین آدم آفریده شد **تنبیه** جمع آدم اوادم و اوام آمده **اشکال عظیم** خاصه و عامه کتب حدیث را مشحون باحادیث طینت نموده حتی باب های منفرده مشتمل بر اختلاف طینتهای بنی آدم و تخمیر آن با آب شیرین و تلخ ساختند و خدا در حین تخمیر مخاطب بخاک صاف و آب شیرین فرموده از تو انبیا و مومنها نیک و مخاطب بخاک سیاه و آب شور فرموده از تو فراعنه و نمارده بدی می سازم من باک ندارم این نص صریح بر جبر و آنچه از بنی آدم از نیک و بد ظاهر می شود تاثیر خاک است **جواب اجمالی** بچند وجه است **اول** فخر رازی نقل انکار متکلمین اسلامیه از اخبار طینت نموده شاید مرادش متکلمین عدلیه باشد چه اکثر معتزله و جمهور امامیه چون **شرف سیادة و سعادة علم الهدی** و تبعه او تضعیف اخبار طینت کرده و بفرض تصحیح اخبار امامیه نزد ایشان محمول بر تقیه شده چه موافق مذهب جبریه است و جبر عند العدلیه بالراس باطل است **جواب دیگر** آنکه این همه اخبار احاد اند و احاد موجب ظن نمی شود فضلا عن الیقین و سوای آن اگر تصحیح آنها فرض شود پس اگر تاویل ممکن شود واجب التاویل اند و تاویلش **در شرح کافی** ملا صدر الدین شیرازی بتفصیل نوشته که مراد از آن مآل خلایق یا بسعادت یا بشقاوت باشد باقی وجوه ما اول را از بحار ملاحظه کن **بحث پنجم** الاسماء کلها اسما جمع اسم مشتق از وسمه بمعنی علامة یا از سمو بمعنی رفعت باشد پس بنا بر تقدیر اشتقاق اسم علامت بر ذات شئی برای امتیاز از غیر یا دلیل راجع الی الذهن

ص البینة ١٨٠

١٨١

کیفیت تعلیم مسمیات و دقایق آن

از الفاظ و صفات و افعال میباشد و بحسب استعمال عرفی اسم لفظ موضوع برای معنی میباشد چه لفظ مرکب باشد یا مفرد چه مخبر عنه باشد یا خبر یا رابطه یا بین این دو باشد **اما** باصطلاح نحاة اسم لفظیست مفرد دال بر معنی فی نفسه غیر مقترن باحد ازمنه ثلثه **و در اینجا** مراد اول یا ثانی است زیرا که الفاظ اسما باعتبار اشتقاق و دلالت میکنند بر معانی و ماهیات و خواص اشیا و خدا آدم را از اجزاء مختلفه و قوای متباینه قابل جمیع کمالات و مستعد کل انواع مدرکات من حیث الاجتماع از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات آفرید بخلاف مخلوقات دیگر و با وجود این در قوای تقویت زایده مفرطه و الهام و تعلیم داد باسما و ذوات اشیا با خواص آن مع اصول علوم و فنون و قوانین صناعات و کیفیت آلات و اسباب آن برای ملئکه چه ملئکه از شیء واحد بلا ترکیب اضداد خلق شدند **اما لفظ کل** اسم موضوع برای احاطه جمیع ابعاض و اجزاء باشد و اگر در اول و ابتداء کلام چون کل شیء و کل مرکب باشد اصل است و اگر در آخرش باشد تابع بمعنی تاکید چون اجمعین باشد **و** در اینجا بصورت تاکید برای استغراق و احاطه همه اسماء و مسمیات باشد **بحث ششم** الاسماء آیا خود مضاف قایم مقام مضاف الیه است پس تقدیرش و علم آدم اسماء المسمیات باشد **یا** مضاف الیه قایم مقام مضاف چون مسمیات الاسماء باشد در آن دو قول است اول اشهر است و موید ثانی قراءة ابی ثم عرضها و قراءة ابن مسعود ثم عرضهن باشد و ثانی را موید ثم عرضهم باشد والله اعلم بکلامه **بحث هفتم** ثم عرضهم علی الملائکة عرض شیء اظهار آن باشد بنحوی که حقیقت آن مبین و منکشف شود پس در مرجع ضمیر عرضهم دو قول اند **نزد** جمعی راجع مختص بمسمیات باشد **و نزد** اکثر باسماء و مسمیات راجع است چه مضاف و مضاف الیه شیء واحد می شود و فی الحقیقة از الفاظ و اسماء اگر محض احرف و نقوش مراد باشد پس آدم را چه فضل حاصل شد بجمع حروف و نقوش بلا معنی با وجود این تطاول زمان و تمادی احیان الفاظ و القاب و اسما متبدل و مختلف می شوند و اگر عارف بذوات اشیا بلا اسماء باشد پس از ذکر شیء بعلامت عاجز باشد و اگر عالم باسماء و مسمیات باشد عرفان کامل حاصل نموده صحیح همین است لهذا گاهی ضمیر را بتانیث در کلها و گاهی بتذکیر در عرضهم ذکر نموده تطبیق با این حاصل میشود ثم الله اعلم **ایراد** اگر ضمیر راجع باسماء است باید ضمیر تانیث باشد و اگر بلفظ مسمیات راجع است باز هم تانیث باید عرضهم چه معنی دارد و اگر گفته شود بمعانی مسمیات راجع است باز هم ضمیر تانیث باید زیرا که مجموعات اکثر غیر ذوی العقول اند **جواب** ما ذکر کردیم که تعلیم اسما با ذوات اشیا واقع شده ضمیر اول راجع باسماء و مسمیات و ضمیر ثانی راجع بذوات اشیاء است **بلی** در همه این ذوات ذوات ذوی العقول و کملاء و شرفاء و خلایق ملک و انس و جن و شیاطین اند اگرچه بالنسبة دیگر اشیاء قلیل اند لکن قاعده مقرره است که برای تشریف و تعظیم ذوی العقول ضمیر مذکر را ذکر می کنند چنانچه اگر مرد و زن مشترک باشند یا زنان زیاده و مرد کور باشند ذکور را بتغلیب سید میدهند **بحث هشتم** ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء آیا عرض اسما یا عرض مسمیات یا عرض اسما و مسمیات هر دو بملائکه کرد در آن سه قول است پس در کیفیت عرض خلاف کردند **مختار جمعی** آنکه برای تعلیم آدم همه اشیاء را مشهود ملائکه آفریده و همان مشهود عرض ملائکه اشد پس در این احتمال فرمود خبر دهید مرا از اسماء ایشان **و نزد**

جمعی صور اشیاء در قلوب ملئکه آفرید پس آنرا بتعبیر بعرض نمود و فرمود انبئونی **و نزد** جمعی از هر جنسی یکی را بعیان ملئکه آورد چون گاو و گوسفند و فرس پس فرمود خبر بدهید مرا از اسماء اینان **و در حدیث** وارد است خلاصه آنکه اشباح چهارده معصوم علیهم السلام در انوار اظله تحت عرش بودند بعد تعلیم اسماء ایشان بآدم ملئکه را اشباح منوره ایشان عرض نمود و لبشهود آورد و فرمود خبر دهید مرا از اسماء اینان که ایشان کیستند و همچو مروی در **تفسیر مبانی** از تفسیر امام علیه السلام است **تنبیه** آیا تعلیم آدم و عرض ملئکه در افلاک واقع شده یا در بهشت یا در زمین مکه بجهت اختلاف اخبار اقوال مختلف اند و مشهور بر افلاک است ثم الله اعلم **بحث نهم** فقال انبئونی باسماء هؤلاء انباء بمعنی خبر و نبی از همین جا مخبر عن الله بلاواسطه بشر باشد چه خبر بغیر برساند یا نه و اگر اخبار بغیر کرد رسول است لهذا محمد رسول الله در اذان و تشهد مقرر گشت اگر محمد نبی الله بخوانند اگرچه نبی بحق است جایز نیست **اما** انباء و اخبار و اعلام بکسر همزه یکی باشد الا در انباء و اعلام گاهی علم ضروری در قلب خلق میشود و گاهی بنصب ادله حاصل میشود بخلاف اخبار چه او اظهار خبر است علم آن داشته باشد یا نه و بحدوث علم در قلب مخبر نمیشود **اما** در سهو آمد واحد نزد مدنیه و بصره و بمقدار خروج الف واحد مد صوت باشد و نزد دیگران زیاد از الف واحد **ایراد** نزد جبریه بلفظ انبئونی تکلیف ما لا یطاق ثابت است چه ملئکه علم اسماء نداشتند و آن کا نه معلوم است **جواب** علی تکلیف انبئونی بصورت تبکیت و تعجیز ملئکه بدلیل ان کنتم صادقین تکلیف ما لا یطاق لازم نمی آید همین مختار امام الجبریه فخر رازی است **سوال** صیغه خطاب واجب است یا نه اگر واجب است چنانچه قاعده مقرره اصول است پس بنا بر وجوب در ترک مدلول خطاب ملئکه عاصی اند **جواب** ما سابق خطابات امر و معانی آن ذکر کردیم که این خطاب انبئونی بصورة تحدی برای تبکیت و تعجیز است نه برای ایجاب چه در اینجا خطاب مشروط بلفظ ان کنتم صادقین است فاذا فقد الشرط فقد المشروط **بحث دهم** در ان کنتم صادقین خطاب بالضرورة بملائکه است و دلیل الخطاب دلیل بر کذب ایشان و کاذب منصوص معصوم بودن اجتماع ضدین است **جواب** اما آنکه قایل بعصمت ملئکه اند پس نزد ایشان واجب التاویل است **و آن** بچند وجه است **اول** آنکه میگویند غرض الهی از این اعلام و تعلیم اظهار موافق از منافق و مطیع از متمرد باشد پس نزد ایشان فی الواقع خطاب خطاب بابلیس با شمول ملئکه است و در بلاغت مبرهن است که خطاب بلغا در یک مقام گاهی بصورت جمع می باشد مراد از ان واحد و گاهی عدول از جمع بواحد و گاهی بصورت غیاب و گاهی بصورت خطاب میباشد پس در اینجا خاصة از ان کنتم صادقین ابلیس عینا باشد و حدیث در نفاق لعین می آید **دوم** در خاطر ملائکه خطور میکرد که بعد قتل بنی الجان ما ساکن و خلیفه در زمین تا قیامت خواهیم بود چه بغیر ما مکلفی دیگر نیست خدا گویا بر همان خطور ایشان را تنبیه فرمود که خبر دهید مرا از اینان اگر در آن خطور صادقید **سیوم** ملئکه در خاطر داشتند که از ما خلقی اعلم نیست خدا فرمود اگر در آن راست گوی هستید خبر از اسما بدهید موید این عذر ملائکه است قالوا لا علم لنا الا ما علمتنا یعنی ما علمی نداریم مگر همان قدر که تعلیم دادی ما را **چهارم** منقول از اخفش و جبائی و رمانی و از بسیاری دیگر است که این بصورت مجاز و مذاق عام وارد است چنانچه کسی را میگوید اخبرنی

سوال و جواب در نبوت زنان و غیر ذلک جایز است یا نه

بما فی یدی ان کنت صادقا ای ان کنت تعلم خبرده مرا آنچه در دست منست اگر تو صادقی یعنی اگر تو سید الی چه صدق تو لیست مطابق واقع و آن صحیح نمیشود مگر بعد علم قاطع و مستخبر سید اند که مخاطب نمیداند و دروغ هم نمیگوید پس انکنتم صادقین بمعنی عالمین بها باشد **پنجم** انکنتم صادقین تنبیه بنبیه و زجر بلیغ بملائکه است بر قصور و عدم قابلیت ایشان در ادراک امر خلافت چه تشرف بر آن و تصرف در آن و تدبیر و اقامت معدلت و وقوف معرفت بمراتب استعداد آن بغیر حکم الله از اشد محالات و ممتنعات است تا در آینده الی القیمة احدی از بشر اقدام و امید بآن بغیر نص الله نکرده باشد **سوال** آیا کل لغات توقیفی من الله اند یا از موضوعات خلق در آن دو قول است ظاهر این آیه دلیل بر اول است **در تهذیب الاصول** علامه فرمود که همه لغات توقیفی اند لقوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها و همین مختار کعبی و ابو علی جبائی است و مختار ابو هاشم و تبعه ثانی است

سوال آدم از حین ایجاد خلیفه بود یا نبی اگر اول بود پس بخلیفه وحی بلا واسطه نمی شود و اگر نبی بود پس در اوایل مکلفی نبود که باو ابلاغ کند و اگر گمان حوا شود پس او هم وحی مساوی آدم در آن تقرر باشد و این دلیل است بر آنکه هر مرتبه که آدم داشت حوا هم داشت لهذا جمعی تجویز خلافت و نبوت زنان کردند چنانچه **در شرح مسلم** نووی و قاضی عیاض و قسطلانی در ذیل حدیث ماکملت من نساء العالمین الخ نقل کردند و بهذا الاحادیث من یجوز بنبوة النساء و نبوة آسیه و مریم یعنی باین احادیث بعضی تجویز نبوت زنان و نبوت آسیه و مریم کردند **جواب** بچند وجه است **اول** لا نسلم که بخلیفه مطلقا وحی جایز نیست چه بخود آدم یا آدم انبئهم و بداود انا جعلناک خلیفة فرمود بلی اگر خلیفة الامه را گوئی جایز نیست انصاف است زیرا که خلیفه الله نیست و ایشان خلیفه الله بلا توسط و بتوسط بودند **بلی** در زمانه ختم النبوة وحی بلا واسطه یا بواسطه جبرئیل خاصه بر غیر رسول الله باتفاق امت جایز نیست الا مشایخ صوفیه را بفاقه کشی متخیلات متصور و متمثل میشود و کشف و کرامت این را نامیدند **بعضی** خدا را در خواب می بینند که با ایشان هم صحبت و هم کلام میشود **و بعضی** خدا را علانیه چنانچه داؤد مجسمی را همکلام هر شب جمعه می شد **و نزد امامیه** الهام بامام جایز بل از لوازم و خصایص اوست **دوم** نبی چون فعیل بمعنی مفعول مخبر الیه یا بمعنی فاعل مخبر عن الله باشد اگر ابلاغ بغیر خود کرد رسول باشد و الا نبی و اگر نبی بمعنی اعم هم باشد اشکال نیست چه آدم اول فطرت محتاج بهمه چیز بود اگر اعلام و وحی با و نمیکرد مصلحت ایجاد او بفوت آدم باطل می شد پس نبی بر نفس خود بود **سیوم** لا نسلم که مکلفی نبود غیر آدم چه وجود ملئکه و ابلیس و قوم او از معلومات است پس آدم نبی مرسل الیهم باشد **اما حوا** پس او هم مکلف از امت آدم بالضرورت بود و نبوت زنان اصلا و ابدا جایز و شایع نیست بجهت نقصان و غیر قابلیت و عدم مساوات ایشان با مردان عند الحس قطع نظر از عقل چنانچه عیاض و قسطلانی و نووی گفتند که جمهور بر خلاف مجوزین نبوت زنان اند **اما** اگر بعض طاهرات چون حوا و آسیه و مادر موسی و مریم و خدیجه و صدیقه طاهره زهرا علیهن السلام را الهام شود چنانچه بقرآن و سنت آن ثابت و واقع است با آن نبوت زنان و مساوات ایشان بمردان لازم نمی آید و وحی غیر نبوت الهام باشد و وحی نبوت باتفاق بغیر نبی و بزنان ابدا جایز نیست در فن کلام مبرهن است **در درمنثور** احادیث بسیار از ابوذر و ابو امامه باهلی

علم خاتم الانبیا و زیاد از آدم است.

وغیر ایشان روایت کردند قال قال یا نبی الله ای الانبیاء اوّل قال صلعم ادم قال اَوَ نبیّ کان ادم قال نعم نبیّ مکلّم یعنی یا رسول الله اول انبیا کدام است پیغمبر فرمود آدم نبی مکلّم بود **در حدیث دیگر** است قال صلعم نعم کان نبیّا رسولا کلّمه الله قبلا قال له یا ادم اسکن انت وزوجك الجنّة یعنی در جواب سایل پیغمبر فرمود بلی آدم نبی رسول بود کلام کرد خدا با او بلا واسطه گویا بمقابل که ای آدم تو ساکن جنت باش با زوجه خود **تنبیه** این آیه دلیل است بر چند چیز **ا** آدم خلیفه خدا در زمین و نبی مرسل بود **ب** علم اشرف مفاخر و اعظم مناقب است و بحصول آن بمنتهای مدارج میرسد چنانچه کالبد خاکی اشرف نوری شد **ج** تفضیل مفضول قطع نظر از عقل باین آیه اقبح است **د** خدا علم همه اسما و آنچه مشتمل عمارت دین و دنیا بود با آدم داد **ه** آدم اشرف همه ملئکه و اعلم از همه ایشان است **ایراد** اینجا ثابت شد که بآدم علم جزو کل داده شد او اعلم و افضل کل است حتی از سرور عالم صلعم چه نسبت با او امر بلفظ قل ربّ زدنی علما و یقینا وارد شده **جواب اجمالی** در فن کلام مبرهن است که علم الهی غایت ندارد پس سرور عالم که خاتم الانبیا بود عقل جازم و قاطع است بآنکه این شخص اکمل انبیا باشد زیرا که در کمال زمان و کمال خلایق مبعوث شده و لازم است که این شخص علوم کل سابقین داشته باشد و الا تفضیل مفضول لازم می آید و آن بالراس باطل است پس این شخص زیاده از آدم تحصیل فرموده و در بحور معارف حدت رسیده بعد انکشاف حقایق و دقایق آن که آدم جز بعلم اسما موجودات پی بآن نبرده مامور شد بطلب زیادتی جمیع آنچه خارج از عالم و آدم است پس سرور عالم اعلم و افضل از عالم و آدم است و در رساله **حجج العروج** دلیلی دیگر نوشته ام +

قوله تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ترجمه

یعنی گفتند ملئکه منزه و مبرّا توئی از جمیع قبایح و نقایص علمی نداریم ما مگر آنچه و آنقدر که تعلیم دادی ما را بدرستیکه تو بسیار دانا و درست کرداری و جمیع اقوال و افعال تو منوط بمصالح و حکم و علوم است **بدانکه** هرگاه ملئکه عجز خود از انبا دانستند اعتراف بعجز و قصور خود و بعلیم و حکیم بودن خدا و بافضلیت آدم نمودند **و در تفسیرش** دو بحث است **بحث اوّل** سابق بیان شد که سبحان اسم علم یکی از نامهای خدا همیشه مضاف و منصوب می باشد الا نزد سیبویه مصدر میباشد از سبّحت الله تسبیحا و سبحانا و اینجا بمعنی تنزیه ذات و صفات و اقوال و افعال خدا از جمیع عیوب و نقایص میباشد **امّا** علیم بمعنی بلیغ تر از عالم است **امّا** حکیم در اصل منع از حکمت لجام فرس باشد چه لجام فرس را مانع از کج رفتار باشد **و احکام** بمعنی اتقان بکسر همزه سنجیده کار درست کردار باشد پس در آنوقت از صفات

علم کسبی است یا ضروری ہے

فعل باشد و اگر حکیم بمعنی علیم باشد چه حکمت در اصل علمست پس در آن وقت صفت ذات باشد **در معالم التنزیل** گفته حکیم بمعنی حاکم و قاضی عادل باشد **ایا** در اینجا بمعنی اتقان است یا بمعنی علم و در آن دو قولست انسب نزد **صاحب روض الجنان** اول است زیرا که تکرار لفظ و معنی لازم می آید **بحث دوم** در اول آیه تنزیه ذات باری از همه عیوب خصوص از حاجت و در آخر آیه تذکیر شان بصفت کامله ذاتیه و فعلیه کردند تا که اقوال و افعال او تعالی هم منزه از جهل و قبایح و نقایص و هم مشتمل حکم و مصالح باشند و در ضمن و بین آن خصوصیت آدم بخلافت و قصور فهم و علم خود ذکر نمودند این را توبه تفصیلیه میگویند **تنبیه** در آیه دلیل است که کل علوم من الله اند چه کسبی باشد یا ضروری در اول ناصب ادله بر تحصیل آن و در ثانی فاعل بلا واسطه خدا است

قوله تعالی قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ **ترجمه**

یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه گفت خدا بلا واسطه ای آدم خبر ده ملائکه را باسماء ملئکه یا باسماء و مسمیات کافه کائنات یا باسماء مظاهر حقایق مکنونات و مظاهر کائنات که از معارف ایشان بی خبر اند و ایشان چهارده معصوم باشند گاهی این مظاهر حقایق را تعبیر بکلمات تامات و گاهے باسماء حسنی و گاهی بعقول و غیر آن میکنند پس از تحدی هرگاه آدم خبر داد ملئکه را باسماء ایشان خدا گفت مخاطب بملائکه **ایا** نگفته بودم شما را که بتحقیق من میدانم جنس مخفیات و غائبات آسمانها و زمینها و میدانم من جمیع آنچه ظاهر می سازید و جمیع آنچه می پوشید و مخفی در دلها میگذارید از ایمان و نفاق و کفر و از عقاید و اوهام و وساوس ضمایر و صدور **بدانکه** هرگاه ملئکه را عاجز و علم آدم را بر ایشان ظاهر ساخت پس خدا باتصال آن حجت بر الهیت مشتمل غیب دانی خود و بر نبوت و بر اعلمیت و فضیلت و شرافت آدم پیش نمود تا ایشان اقرب بطاعت و ابعد از انحراف باشند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** ابداء و اظهار و اعلان بکسر اول بمعنی واحد اند و ضد ابداء کتمان و ضد اظهار ابطان و ضد اعلان اسرار از باب بدی یبدی بدی ناقص یائی بمعنی ظهور باشد **اما** بدء یبدء بدء بالمد مهموز اللام بمعنی استیناف باشد **ایا** همزه الم اقل برای استفهام محض است

یا برای توبیخ و عتاب در آن دو قول است آخر قول حشویه است **بحث دوم** انی اعلم غیب السموات والارض تعریف علم غیب و یؤمنون بالغیب بیان شد **بدانکه** جمیع آنچه از عقول و جمیع حواس مخفی و مستور باشد آنرا غیب میگویند پس این غیب بر دو قسم است **یکی** آنکه اطلاع بر آن من آلله بملائکه و انبیا و اوصیا جایز است پس ایشان اگر مجاز باظهار شدند اعلام بخلق می نمایند چنانچه بسیاری حضرت عیسی و حضرت محمد ص و حضرت امیر مع یازده ائمه علیهم السلام اظهار کردند پس این معجزه برای حقیت نبوت و امامت ایشان باشد و معجزه فعل الله است نه فعل نبی و امام و نص بر آن لا یطلع علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول **قسم دیگر** علمیست اطلاع بر آن بغیر الله کسی را جایز نیست او مختص بباریتعالی است و نص بر آن لا یعلم الغیب الا هو و آیه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو باشد پس آنچه در **احتجاج** از حضرت حجة الله القائم سلام الله علیه وارد است هر که اسناد غیب دانی با میکند ما از وبری و او از ما بری است محمول بر شق ثانی است ثم الله اعلم **وانچه** از مشایخ صوفیه بکثرت تناول شراب و بنگ و چرس نقل میکنند اگر صحیح شود پس او هذیان و از تسخیرات شیطانی و جن و طلسمات و نیرنجات و فراسات میباشد دخلی بعلم غیب ندارد **سوال** چرا متعاقب یکدیگر تکرار غیب فرمود چون انی اعلم ما لا تعلمون و آیه انی اعلم غیب السموات و اعلم ما تبدون و ما تکتمون **جواب اجمالی** از جمعی آنکه انی اعلم الخ استحضار و تفسیر ما لا تعلمون باشد **واضح** وانسب آنست که در آیه اول نفی علم مصالح از خلق و از ثانی اسناد علم غیب مختص بخود و از ثالث علم نیک و بد و علم وفاق و نفاق از قلوب خلق باشد تا خلایق متنبه شوند که علم تم محیط بکافه خلق در هر حال است **سوال** چرا علم غیب را در اینجا اسناد بخود نمود و باآدم حواله نکرد و حال آنکه مخبر ایشان بود **جواب** بدو وجه است **اول** اعلام آدم بصورت معجزه بود و معجزه فعل خدا برای تصدیق نبی از جانب خدا می باشد نه فعل نبی **دوم** آنکه خلایق انبیا و اوصیا خصوص آدم را که نه پدر داشت و نه مادر ابن الله یا شریک خدا ندانند چون نصاری و غالیان مسلمانان **بحث سیوم** در و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون چند وجه اند **اول** آنکه در اصل این خطاب با بلیس است و ابلیس در ملئکه بصورت منافق بود و ایشان نمیدانستند و آن ملعون حین ایجاد آدم عصیان خود باآدم در خاطر نگهداشته بود و بر این مضمون احادیث بتواتر رسیده اند چنانچه **در معالم التنزیل و روض الجنان** از ابن عباس مرویست که ابلیس را گذر بر جسد آدم اتفاق افتاد و کالبد خاکی آدم را مابین مکه و طایف بلا روح و لحم افتاده دید استاده نگاه تیزی و فکر زیادی کرد که این کیست و برای چیست در روایات دیگر زیاده است که جسد مطهرش را بپای خود چند بار زد و بظهور صوتی از بطن او گمان کرد که درون خالی است پس از دهان او داخل شده از دبرش برآمد و مکرر از دبرش داخل شده از دهانش برآمد پس از آن گفت که این خلقیست که متماسک نمی باشد زیرا که مجوف است پس بملائکه که با او بودند اخبار کرد و بدنش را بایشان نمود و از ایشان پرسید هرگاه بر شما این جسد خاکی را تفضیل و تشریف داده شد و مامور باطاعت او شدید چه خواهید کرد همه ملئکه گفتند اطاعت امر خدا می کنیم پس ابلیس از آن وقت در قلب خود مخفی نهاد که اگر من براو مسلط شدم هلاکش میسازم

تصدیق آدم از ملائکه نتیجه ثابت حاصل

داگر او را برین تسلط داده شد عصیان نمیکنم و اعلم ما تبدون اشاره است بقول ملئکه که مطیع او ی شویم و کنتم تکتمون اشاره بمکتوم ابلیس است و بهمین مضمون **دُرّ منثور** و در کتب احادیث ما بسیار اخبار صحیحه و حسان وارد اند **دوم** آنکه تبدون اشاره بلفظ اتجعل و تکتمون اشاره بآنکه ملائکه امید خلافت در دل داشتند **سیوم** تبدون اشاره بلفظ اتجعل باشد و تکتمون اشاره بآنکه این کالبد خاکی چه کار میکند

ایراد موجود و مفقود و مستور و مشهود و حاضر و غایب و قریب و بعید بر خدا عیان و بیان و یکسان است پس مدح خود بغیب دانی چگونه صحیح شود زیرا که تعم مجرد است **جواب** مراد از غیب دانی خدا بالنسبه اہل جسمانی است چون ملک و جن و انس و شیاطین یعنی جمیع آنچه نسبت بشما غیب و مخفی است و آن نسبت بمن حاضر و ظاهر و منکشف بعدم جسمانیت است **قاعده** کلیه در هر جا که اسناد غیب بخدا است ماول بهمین است **جوابی دیگر** است که جمیع آنچه لباس وجود پوشیده است و معنی مشهود و ما تکتم عدم بظهور نیامده آن بمنزله غیب نزد ما است عالم الغیب و الشهادة معبر و ماول بآنست **سوال** ملئکه را صدق آدم در اخبار چگونه ثابت شد چه ملئکه اگر عالم باسما قبل اعلام آدم بودند فضل آدم ثابت نمی شود و اگر عالم نبودند تصدیق ایشان بیهوده باشد چه موجب تصدیق علم میباشد و آن از ملئکه مفقود بالکل بود **جواب** **علم الهدی** بدو وجه است **اول** آنکه آدم از حین نفخ نبی و خلیفة الله بود پس ممکن است که ملائکه قبل اخبار از آدم معجزه دیده باشند پس در اخبار موجب تصدیق آدم نبوت اوست **دوم** بفرضی که آدم از ابتدا نبی نبود پس جایز است که خدا علم ضروری در ملئکه در حین اخبار آدم کرده پس مطابقت خبر با مخبر به در همان حال یافتند و همین مختار تبعه و علامه ابو الفتوح و شیخ الطایفه طبرسی است **تنبیه** در این آیه دلیل است که علم غیب مختص ذات مجرد تعالی است +

قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه گفتیم بامر کافه ملئکه را که سجده تعظیمی کنید مر آدم را پس بفور سجده کردند کافه ملائکه سوای ابلیس که او ابا و انکار و تکبر کرد از سجده آدم و او بود یا شد از بعض کافران **بدانکه** هرگاه خدا احتجاج الهیت خود و احتجاج نبوت و فضل آدم بملائکه فرمود و ملائکه تصدیق کردند چونکه تصدیق از امور قلبی است عالم الغیب و الشهادة ایشان را امر باتیان افعال جوارح فرمود که او در اصل شاهد و مصدق اعتقاد باشد تا بسبب آن ظاهر و باطن ایشان یکسان

باشد و آن سجده باشد و در اینجا جمعی از متکلمین خاصه و عامه افعال جوارح را عین ایمان میدانند **و در تفسیر**
چند بحث است **بحث اوّل** تا للملائکة اسجدوا آیا بکسر است یا بضم آن در حال وصل بجهة نقل ضمه
همزه بما قبلش در آن دو قول است اکثر و اشهر اول است والله اعلم **بحث دوّم** سجده بالفعل اسم عمل
مخصوص بوجه مخصوص چون رکوع باشد **امّا** در اصل مصدر و در لغت بمعنی خضوع و خشوع با تذلل باشد ضد
رفع و تکبّر **و در شرع مقدّس** عبارت از وضع و افکندن پیشانی بر خاک بقصد عبادت چه در نماز
باشد یا خارج از آن پس سجده بچهار قسم است سجده نماز **و** سجده قران در چهار موضع عند اکثر اصحاب ما واجب عینی
و باقی مستحب **و** سجده سهو **و** سجده شکر **و** در امم سلف بعض روایات سجده تعظیم بمعاظم اشخاص
جایز بود و در این دین این سجده منسوخ محض از ابتدا است **امّا** سجده شکر عند الامامیّة از جملهٔ علامات ایمان
خصوص بعد ختم تمام هر نماز و تجدد نعمات مستحب موکد است **بلی** سجود ثلثه از نماز و قران و شکر در واجب
واجب و در مستحب مستحب است **بحث سیوم** لفظ اسجدوا صیغه امر بمعنی طلب فعل مقصود یا حکم بفعل
مطلوب بنهج مقصود خطاب واجب بکافه ملائکه مع ابلیس است و الا ابلیس بترک آن مذموم و موعود بعینی
بنار نمیشد و این بالجمله متفق علیه است است **آیا** در خطاب ذکور اناث و در خطاب اناث ذکور شامل اند یا نه اگر
چه متحد الاصناف باشند آنچه مشهور در مفسرین و اصولیین است ثانیست الا بقراین محفوفه و نصوص خارجه
و در آن حال نزاعی نیست **بحث چهارم** آیا این سجده ملئکه بآدم سجده تعبیدی مختص برای آدم بود
یا آنکه مختص بخدا و لکن آدم قبله بود **یا** سجده تعظیمی با تذلل و خضوع لب افکندن بخاک بامتثال امر خالق بود **یا**
سجدهٔ اقتدائی باین معنی که آدم بسجده شکر برای حصول و شهود فضل خود افتاد و ملائکه مامور در اقتداء آدم بسجده
لله شدند **یا** سجده تعظیم بمعنی انحنا بلا افکندن سر بخاک بود چون تعظیم اعاجم باصحاب معاظم استاده بحد رکوع
منحنی میشدند **چنانچه** این سجده تعظیمی در امم سلف جاری و ساری الی نزول آیه واذا حییتم بتحیة بود
پس بسبب آن بجای آن سلام مقرر شد چنانچه **در معالم التنزیل** و از اسباب النزول
نقل کردند و در آن اقوال **رازی** بر بطلان اول اجماع و اتفاق کافه مسلمانان نقل کرده و گفته سجده تعبیدی
بغیر الله کفر محض است و با آن آدم معبود ملائکه لازم می آید و خدا امر بکفر نمیکند پس بطلان آن از ضروریات دین باشد
واصحّ الاقوال وجه ثالث است که سجده تفضیلی و تعظیمی مختص بآدم بود و همین مروی در صحاح نبوی
و از اهلبیت عصمت و طهارت علیه و علیهم السلام و از اکثر صحابه و مختار جمهور تابعین و اکثر مفسرین خاصه و عامه
است و مؤید آن عقل و نقل است **امّا** اگر سجده تعظیمی مختص آدم نمی بود فضل آدم بقبله ثابت باین سجده
نمی شد و الا لازم می آید که کعبه بسبب قبله بودن افضل از سید عالم و آدم باشد و افضل بودن آنحضرت از کعبه متفق
علیه امت هست **امّا نقل** پس از قران لب است امتناع ابلیس از سجدهٔ آدم و اگر مختص بآدم نمی بود
ابلیس انکار نمیکرد و قول تعالی است ما منعک الا تسجد لما خلقت بیدی ام کنت من العالین یعنی چه چیز ترا
منع از سجده آن کس کرد که آفریدم او را بدست قدرت خود آیا تو از عالیانی ابلیس در جواب ش گفت انا خیر
منه خلقتنی من نار و خلقته من طین یعنی من بهتر از آدم هستم پیدا کردی مرا از نار و آفریدی او را از گل نا

۱۸۹

افضل از خاک است **وآیهٔ دوم** همین آیه اسجدوا لآدم لام در لآدم برای تخصیص است ولام صله در قبله واقع نمی شود بل الی صله برای سجده قبله واقع میشود چون فسجد والی القبلة و هرجا سجده تخصیصی است ولو بصورة التعظیم در انجا لام صله واقع شده چون فاسجدوا لله و آیه آخر والسجدا **اما حدیث** پس از جمله آن در

تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که شیطان بخدا گفت اعفنی من السجود لآدم فانا اعبدک عبادة لم یعبد کها ملک مقرب ولا نبی مرسل یعنی معاف کن مرا از سجده برای آدم و من عبادت میکنم ترا بحدیکه عبادت نکرده باشد ترا نه ملک مقرب نه نبی مرسل حقتعالی فرمود لا حاجة لی الی عبادتک انما ارید ان اعبد من حیث ارید لا من حیث ترید فابی ان یسجد له یعنی عبادت بحسب ارادهٔ من باشد نه بحسب ارادهٔ تو

در درّ منثور و غیر آن در دو حدیث مرویست مفاد هر دو قریبست که ابلیس در وقت طوفان نزد نوح و در وقت موسی نزد موسی برای اجابت توبه مسئلت نمود هر دو نبی را خدا وحی فرمود ان توبته ان یاتی قبر آدم فیسجد له قال اما انا لم اسجد له حیا اسجد له میتا یعنی توبهٔ ابلیس آنست که آید برای قبر آدم سجده کند آن ملعون گفت من سجده نکردم او را در حیوة آیا سجده او بعد موتش بکنم پس ابلیس بحق عوض شفاعت موسی را عرض کرد که سه جا یاد کن مرا هلاک نمی سازم ترا **وقت** غضبت چه در آن وقت جاری مجرای خون تو می باشم **ووقت** تلقی بصف کفار در جهاد چه من ایشان را آن وقت بیاد آورده فرار میسازم ایشان را **و** ترسی مرا در مجالست زن نامحرم در تنهائی چه رسول او من هستم **اما قول** بقبله بودن آدم مختار اکثر مفسرین عامه و جمعی از مفسرین خاصه و مؤید آن بعض روایات هم وارد و نزد ایشان لام صله برای سجده قبله در قرآن و اشعار آمده **اما قرآن** چون سجده والدین و برادران یوسف برای یوسف در آیه وخرّوا له سجدا باشد **اما** از اشعار در قصیدهٔ حسان بن ثابت در مدح **حضرت امیر علیه السلام** است چنانچه رازی **و** بیضاوی **و** نیشاپوری یک رباعی از آن نقل کردند **شعر**

+ + + + + +

ما کنت اعرف ان الامر منصرف	عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اوّل من صلّی لقبلتکم	واعرف الناس بالقرآن والسنن

ملخص ترجمه آنکه نمیدانستم من که امر امارت و خلافت منصرف از هاشم و از ابو الحسن علی باغیار شود آیا نبود علی اول نماز گذارنده از قبلهٔ شما و آیا نبود علی اعلم و اعرف خلایق بقرآن و بسنت رسول الله که علم حدیث باشد

بحث پنجم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر الا ابلیس لعنه آیا استثنا متصل است یا منقطع در آن دو قول است آما بنا بر انقطاع ابلیس از جنس ملئکه نیست و در آلاف و کرورها ملئکه مغمور و مستور جنّی واحد بود لهذا اشمال خطاب شد ولو حکما چون جاءنی القوم الا حمارا و دخلت الخیل فی البلد الا رجلا **وقول اوّل** مروی بطرق عامه از حضرت امیر علیه السلام **و** ابن عباس **و** ابن مسعود **و** مختار قتاده **و** سعید مسیب **و** ابن جریر **و** طبری **و** ابن جریج **و** بیضاوی **و** صاحب مدارک و احد محتملین زمخشریست **و** از اصحاب مختار شیخ الطایفه غرهٔ ناصیه ابو جعفر طوسی صاحب تبیان است و فرموده همین مروی از حضرت **ابو عبد الله الصادق علیه السلام** و همین ظاهر تفاسیر است **و اما**

شیطان از جنس جن است یا ملک و دلائل بر آن

قول ثانی که ناری است از جنس ملک نیست لکن استثنا متصل است این منصوص قرآنی و صحاح و حسان از جمله شیعه و سنی و مختار جم غفیر از صحابه و تابعین و قدما و متاخرین مفسرین و محدثین است منهم البلخی و رمانی و ابن زید و رازی و نیشاپوری و حسن بصری چه نزد حسن ابلیس ابو الجن چنانچه آدم ابو البشر است و ابلیس مخلوق از نار و ملک روحانی مخلوق از ریح اند متصف بتناسل و باکل و شرب نمی شوند و نزد دیگر مخلوق از نور اند و مختار اکثر اصحاب ما منجمله ایشان علامه ابو الفتوح و علامه طبرسی و شرف سیادت و سعادت علم الهدی و ولی رشید شیخ سعید و سدید شیخ مفید است ایشان فرمودند که بموجب آیه الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه از جن است و همین بصورت تواتر مروی از ائمه هدی علیهم السلام است و همین مذهب امامیه است انتهی در کتاب النبوة شیخ صدوق و همچو در تفسیر عیاشی و در صحیحه جمیل مرویست که من سوال کردم حضرت صادق آل محمد را از ابلیس آیا از جن و متولی امر آسمان بود پس آنحضرت فرمود که لم یکن من الملائکة و لم یکن یلی شیئا من امر السماء و کان من الجن الخ یعنی ابلیس از ملک نبود و ولی شیئ از آسمان هم نبود و او از جن بود با ملائکه و ملائکه را وی بود که از ما باشد و خدا میدانست که از ایشان نیست پس از امر بسجود آدم از همان ظاهر شد که باطن از آن بود همین صحیح بصحیح نقل و عقل است اما عقل پس ممتنع است از حیوان نوری و هوائی صدور معصیت باری با کمال قوای و عقل و حواس شان مع هذا عنایت زائده بر آن شامل ایشان هست و غلبه نفسانی و شیطانی ندارند بخلاف جن پس در نوری ناری شمردن کانه سفسطه است اما نقل و آن بوجوه بسیار هست اول آنکه بموجب آیه الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه ابلیس از جن است و این نص جلی بر آنست تاویل آن بلا ضرورت جایز نیست و جن از نار است لقوله تعالی و خلقنا الجان من مارج من نار پس ابلیس ناریست لقوله خلقتنی من نار دوم جن معصوم نیست و ملک معصوم است بموجب آیه لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و تخصیص آن بملائکه غلاظ بلا وجود مخصص قاطع جایز نیست سوم ملائکه برگزیده خلق و رسولان الهی اند بخلاف جن بموجب آیه الله یصطفی من الملائکة رسلا و آیه جاعل الملائکة رسلا پس از منتجبین عالم الغیب از رسولان او صدور کفر ممتنع است چهارم ملائکه خود از جن برائت می کنند آیه و یوم یحشرهم جمیعا ثم نقول للملائکة اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن الخ یعنی ملائکه در قیامت میگویند که کفار عبادت ما نمیکردند بل جن عبادت میکردند این صریحست که جن غیر ملائکه است پنجم ملک متصف بذکوریت و انوثیت و توالد و تناسل و تناکح نیستند و جن بخلاف ایشان اند مرد و زن و اکل و شرب و اولاد و ذریت بصورت تناکح دارند لقوله تعالی افتتخذونه و ذریته یعنی شیطان و ذریت او را متخذ میسازید و ذم کفار فرموده در آیه و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا یعنی کفار ملائکه را که بندگان خدا مهربان اند زنان شمردند پس ثابت شد که ابلیس غیر جنس ملائکه است اشکال نزد آنانکه ابلیس از جنس ملکها ست و لهذا استثنی متصل آن پس بنا بر آن بلا دغدغه با ملائکه در خطاب اسجدوا شامل است و بنا بر انقطاع از غیر جنس ملائکه است پس

دخول خطاب و شامل ایشان ابلیس چگونه می شود **جواب** بچند وجه می شود **اوّل** نصوص خارجه از قران وسنت متواتره وبقراین محفوفه اما قران پس است آیه ما منعك الا تسجد لما خلقت بیدی **دوم** نزد علم الهدی الا در اینجا بمعنی استدراک بمعنی لکن است **سیوم** انکه جن اگرچه مختلف الذات اند لکن هر دو لطیف اجتنان الانظار و متحد التکلیف اند مع هذا یک نفر جنی در کروه ملک و صدها سال متعبد و مغمور و مستور بود لهذا بحیثیت نوع مستثنی منقطع و بحیثیت تکلیف و اجتنان و بحیثیت معیت مستثنی متصل است و برای همین زمخشری هر دو استثنا را احتمال داده پس در خطاب داخل و با جتناب از آن عاصی است این وجه اثبت است **اما جواز** استثناء منقطع بقران و اشعار سلف بسیار آمده اما قران چون آیه ما لهم من علم الا اتباع الظن **و آیه** واذ قال ابراهیم لابیه وقومه اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی در اینجا هر دو منقطع اند **سوال** در بسیاری اخبار وارد است که ابلیس عابد در افلاک بود **و** در بعضی بعد قتل نبی الجان سلطان زمین تا اول آسمان بود **و** در بعضی خازن جنت **و** در بعضی صباغ البسه جنت **و** در بعضی صباغ زیور جنت **و** در بعضی موسوس ما بین زمین و آسمان بود **جواب** این جمله اخبار احاد اند نه موجب علم اند و نه موجب ظن و اگر فرض صحت شود محمول بر آنکه بعد قتل نبی الجان سرگروه ذریه و قوم خود در زمین شد از **کتاب النبوة** سابق ذکر شد و همچو در **کافی** است که متولی امری بود و نه کرامتی داشت زیرا که همیشه کافر بصورت منافق بود بر عالم الغیب چگونه حالش مخفی می ماند

بحث ششم در کیفیت خطاب الهی بملائکه بسجده آدم خلاف است **اوّل** بلا واسطه ندا اسجدوا شنیدند **دوم** بواسطه رسولی از ملک وحی اسجدوا فرستاد چه کلام رسول کلام مرسل است **سوم** خدا علم ضروری بملائکه کرد پس ملائکه و ابلیس را دلیل قطعی بر ایجاب خطاب اسجدوا حاصل شد **چهارم** در قلوب ایشان خطاب اسجدوا آفرید و آن طلها ساخت تا قطع کردند که وحی من الله بر ایجاب سجده است **ایراد** اگر خطاب بمعنی بلا فاصله یا بالواسطه بملائکه شد آیا شیطان را هم مشافهه و مخاطبه شد یا نه و اگر اول باشد پس شرافت ابلیس لازم می آید که در آن وقت قابل وصول وحی و خطاب باری بود و اگر ثانی باشد پس در امتناع عاصی نباشد **جواب** آنچه مقتضای مقام و ظاهر آیات قران و رسول و جواب خدا و شیطان است اینست که خطاب بلا واسطه برای اتمام حجت و انقطاع معذرت باشد و بهر خطاب وحی فضل مخاطب و موحی الیه لازم نمی آید الا آنکه او رسول بشر باشد و الا لازم می آید که کمتر عمل افضل از علماء و اتقیاء عباد بنی آدم باشد و بطلان آن بضرورت عقل و نقل معلوم است بل هر حیوان و وحوش و طیور حتی الخنافس را خدا وحی و الهام و شعور در ماکل و مشارب و مساکن و منافع و مضار بالضرورة میکند و الا نظم و بقاء آنها باطل می شود و آن هم بضرورت عقل ثابت شد پس شرافت ابلیس بوحی باطل شد ثم الله اعلم **بحث هفتم** ابلیس آیا اسم عجمی است یا عربی و در آن دو قول است اکثر اول است غیر منصرف بجهت علمیت و عجمه **و** نزد قائلین عربیت چون افعیل آیا مشتق است یا نه و در آن دو قول است **و** نزد قائلین باشتقاق مشتق از ابلاس بمعنی یاس از رحمت حق چون اسحق یسحق اسحاقا و اب یؤب ایوبا و ادریس از

سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة

درست باشد و نزد بعضی اسمیست لا نظیر در اسماء عرب **و در مجمع البیان** فرمود هر دو قول خطاست چه نظیرش از سیل بمعنی شفره و اغریض بمعنی طلع و احریض بمعنی رنگ سرخ و اصلیت و غیر آن بسیار اند اصح آنست که عجمی است **اما** ابلیس اسم حیوان ستمرزناری **و** کنیتش ابو الحارث است **و** در بعض روایات عامه است که اسم اصلی در آسمان **عزازیل** بمعنی عبد الله **و** کنیتش ابو الحارث چه پسر بزرگش حرث یا حارث **و نام دنیائی** بعد مطرود شدن ابلیس و شیطان لعین است اعاذنا الله والمؤمنین جمیعا من خبره و شره بتخیر خلقه محمد و عترته الطاهره

بحث هشتم تخمیر و تجسیم آدم و تعلیم او و عرض اسما بملائکه و اسجاد ایشان بآدم در زمین واقع شده یا بر افلاک **و** بنا بر اول آیا در زمین مکه واقع شد **یا** در جائی دیگر **و** بنا بر فوق آسمانها آیا در فلک چهارم واقع شده یا در جنت در آن اخبار بالجمله مختلف اند

بحث نهم سبب تخصیص سجده برای آدم بغیر تعظیمات دیگر چون دست بستن یا رکوع یا امثال آن آنکه آدم اشرف و علت ایجاد کافه کائنات زیرا که آدمی مظهر الهیت و قدرت صمدیت است و برای او فی الواقع هر ذره از موجودات آفریده شد پس از جمله تعظیمات خاصة سجده مقرر شد که در سجده منتهای تذلل و خضوع ساجد و غایت شرف و رفعت برای مسجود له است بنحویکه فوق بر آن تعظیمی متصور نیست چنانچه سجده برای همین اعظم عبادت مختص برای خدا مقرر شد تا منتهای فضل مسجود له و غایت تذلل ساجد در عالم ظاهر و هویدا باشد فلک الحمد علی انعام هذه النعمة العظیمة لهذه النسمة الضعیفة

بحث دهم در سبب اسجاد ملائکه آدم دو وجه اند **ظاهر الوجهین** اظهار علم و حکمت باری و تشریف آدم و تعظیم او و انظار کافه خلایق و اظهار موافق از منافق و مطیع از متمرد و ترتب نفع و ثواب ساجد باشد **باطن الوجهین** نزد عارفان از محققان حقایق و نکته دانان دقایق و شقایق ثبت و ضبط آنست که نور مقدس علت غائی عالم بصلب طیب آدم وقتیکه منتقل شد هر ذره از سمک تا سماک بسجده آدم افتادند لهذا ملائکه هم مامور بوجوب عینی در سجده شدند و آن نور چهارده معصوم باشد چنانچه مروی در تفسیر **امام همام علیه السلام** است که هرگاه خدا آفرید آدم را و بملائکه عارض ساخت

جعل محمدا و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام اشباحا خمسة فی ظهر آدم و کانت انوارهم تضیئ فی الآفاق من السموات و الحجب و الجنان و الکرسی و العرش فامر الله تع الملائکة بالسجود لآدم تعظیما له انه قد فضله بان جعله وعاء لتلک الاشباح التی قد عم انوارها الآفاق الخ یعنی گردانید و نهاد خدا اشباح پنجتن پاک را در پشت آدم و انوار ایشان روشن میکرد آفاق آسمانها و حجابها و بهشتها و کرسی و عرش را پس امر کرد خدا ملائکه را بسجده آدم برای تعظیم او که خدا فضیلت داد آدم را بسبب آنکه او ظرف و وعاء اشباح خمسه ساخت پس کل ملائکه سجده کردند بصورت تواضع برای جلال عظمت الهی مگر ابلیس لعین که با نکار و تکبر خود از جمله کافران شد و احادیث بطریق عامه ضبط نکردم بلحاظ طول پاره از آن می آید

بحث یازدهم آیا اسجاد ملائکه بآدم بسبب فضل او بود یا خود سجده و اسجاد ملائکه موجب فضل آدم شد محقق آنست که فضل آدم بسبب معرفت و علم بود بوجود آن مستحق سجده ملک جن شد تا التسجید ایشان دلیل بر فضل آدم

ملک افضل است یا بشر و قول غزالی و شهرستانی در سبب اختلاف امت

سوال آنکس که مسجود له بلا فصل باشد بالضرورت او افضل از ساجد و از غیر مسجود و بر مفضولیت غیر او باشد پس آدم افضل از کل عالم خصوص از ملک و جن و از جمیع انبیا باشد و افضلیت سیّد عالم ع از آدم چگونه ثابت میشود **جواب** چونکه ما اثبات کردیم که سیّد عالم ع علت غائی در ایجاد عالم و آدم است و بسبب انتقال او در جسد آدم هر ذره و ملک فی الواقع سجده بمحمّد و آل ع او کردند آدم ظرف بود و مظروف محمّد پس مظروف بضرورت عقل افضل از ظرف است پس افضلیت محمّد و عترت طاهره او ثابت گردید لله الحمد **بحث دوازدهم** آیا ملایکه افضل اند یا انبیا و اوصیاء ایشان در آن دو قول است **اول** مختار اکثر معتزله و بعضی از امامیه و اشعریه است **ثانی** مختار باقی فرقات است **و** بنا بر اول کافه ملک از کافه آدمیان افضل اند **و** بنا بر ثانی آیا رسولان بشر از رسولان ملک **و** رسولان ملک از عامه بشر **و** عامه بشر از عامه ملائکه افضل اند **یا** عامه بشر از همه ملک من حیث الذات والدین و العمل افضل اند تفصیل خالی از قوت نیست زیرا که بشر مرکب از اضداد متباینه بخلاف ملک خلق شده و بشر با ثبوت این بقوّه عقلیه خواهش نفس حیوانی و مقتضیات و لوازم ترکیب اضداد جسمانی و وساوس شیطانی را با ضعف قوی بالنسبه ملائکه هوائی و نورانی مغلوب و مقهور ساخته تارک منهی و فاعل امر سبحانی میباشد پس اقوال و افعال و اعمال او اشق و اشد از ملائکه باشد پس ثبوت آن ثواب بشر زیاده بضرورت عقل از فعل ملک باشد چه مراد از فضل در اصل زیادتی حصول ثواب باشد یا زیادتی تعدد مناقب و مفاخر باشد و همین مختار **محقق نصیر الملة و الدین و تلمیذ او علامه** در **تجرید** و شرح آن و در **نهایة المرام** است و دلیل نقلی فضّلناهم علی العالمین است و در جمله عالمیان بالضرورت ملک هم باشد باقی بجای خود می آید انشاء الله **بحث سیزدهم** ابی بمعنی انکار و ترک طاعت و امتناع از آن با قدرت بوجه ترفع باشد **اما** اباء بکسر همزه اول و ترک امتناع بمعنی واحد نقیض اجابه و قبول باشد **و** کبر در اصل عظم یا رفعت ضد شش صغر یا وضع باشد پس استکبار و تعظم و تجبّر نظایر و ضد آنها تواضع باشد **و** حق تکبّر آنست که نفس خود را بزرگتر از غیر داند **یا** رفعة نفس خود داند تا بمنزلتیکه مستحق او نباشد بهر کیف اباء بوجه تکبّر و رفعت بدرجه بود که فوق بر آن متصور نبود **تنبیه** شهرستانی شافعی در ابتدا **کتاب ملل و نحل** بسط ثبت کرده خلاصه آنکه اول کسیکه کبر و انکار بحضور خدا کرد ابلیس بود زیرا که در اصل منافق بود و اگر ابلیس انکار نمیکرد احدی در دنیا انکار نمیکرد پس جمیع انکارها یکه در عالم تا قیامت از منافق خلف و سلف و در زمن نبوی از منافقین صحابه واقع شده تمام متفرع بر او و شعب او اند **و** در زمان نبی انکار بر اقوال و افعال و حرکات و سکنات آنحضرت منافقین صحابه میکردند برای القاء تخریب و اختلاف در دین او و مردم ایشانرا عینا نمید انستند و بعد بسط آن گفته **پس** اول انکاریکه در اسلام بحضور سیّد عالم صلعم واقع شده انکار عمر از دادن کاغذ و دوات به پیغمبر صلعم باشد چنانچه اسمعیل بخاری حدیث ندادن قرطاس نقل کرده پس از آن تعداد انکارات عمری و اختلافات دینی بسبب او نوشته رجوع باو کرده شود **و از غزالی** منقولست که اگر عمر انکار کاغذ و دوات نمیکرد البته امت محمدی ع بهفتاد و سه فرقه مختلف نمیشد این سنت یا سیئة عمر الی یوم القیمة است **بحث سیزدهم** آیا کان بمعنی

ابلیس ابتداء منافق بود یا کافر گردید

صار یعنی گشت و شد باشد یا بمعنی اصلی خود یعنی بود در آن دو قولست **اول** قول آنانکه افعال جوارح را جزء و عین ایمان میدانند و ایشان جماعتی از ملل متفرقه اسلامیه باشند منجمله ایشان بعضی از قدماء محدثین اصحاب ما است **و** ثانی مختار اکثر است و اکثر اصحاب ما است **و** بنا بر اول ابلیس مومن بود مرتد گشت **و** بنا بر ثانی ابلیس قدیم کافر لکن در ملک بصورت نفاق بود و شرف سیادت علم الهدی **و** شیخ المشایخ طبرسی **و** علامه و ران شیخ ابو الفتوح فرمودند که ثانی موافق مذهب امامیه **و** مختار ابو الحسن اشعری در موافق است و در فن کلام این مسئله مبرهن است **بیان** بدانکه ایمان موجب ثواب ابد و کفر مستحق عذاب ابد باجماع امت است و جمع استحقاقین بر سبیل تابید محال و ممتنع است **و** اگر صدور ایمان از مکلف در وقتی بعد آن عیاذا بالله کفر صادر شد پس یا هر دو استحقاقین او یکجا باقی می‌مانند **یا** لاحق مزیل و مبطل سابق شود و این هر دو محال است **اما** اول برای آنکه جمع استحقاقین اجتماع ضدین در محل واحد محال باشد **اما** ثانی این هم محال است زیرا که اعمال اعراض اند موثر نمی‌باشند و الا احباط لازم می‌آید و آن ظلم است و آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره نص صریح بطلان احباط است پس استحقاق صحت و استحالت تابع وصول باشد این را موافات میگویند یعنی حصول ایمان مشروط بعدم صدور کفر ابدا تا دم واپسین است پس از آنکه در این کفر ظاهر شود دلیل است بر آنکه آن شخص از ابتداء متصف بایمان نبود یا بصورت نفاق بود پس ختم ابلیس بر کفر شد معلوم شد که از اول کافر بود بصورت نفاق خود را می‌نمود **سوال** چرا جایز نباشد که ابلیس تا زمانی مومن واقعی بود و بعد آن کافر واقعی گشت چنانچه مزعوم فرقه سنت **جواب** بدو وجه است **اول** آنکه عند العقل و صحیح النقل واجب است که ایمان مشروط بایفاء باشد و الا هر شرک کافر محض ادعا توحید و ایمان ولو در یک آن مومن و ایم الجنت و جوبا باشد چه ایمان افضل و اعظم اعمال است **ثانی** آنکه ذکر شد الآن که کفر و ایمان مستحق عوض و ایم بالاجماع است پس جمع حقین در شخص واحد اجتماع ضدین از اشد ممتنعات باطل است **بحث چهاردهم** در من الکافرین من تبعیضیه است یا من بیانیه در ان دو قول است علی تقدیر الاول شیطان از بعض کفار بود **و** بر تقدیر ثانی ابلیس کافر شد و اصح آنست که بهر دو تقدیر کفر ابلیس ثابت است **ایراد** اگر شیطان از جمله کافران بود لازم می‌آید که در آن زمان کفار موجود و معدود باشند و حالانکه پیش از ابلیس کافری نبود **جواب** بچند وجه است **اول** مختار علامه ابو الفتوح رازی و زمخشری است که ابلیس در اصل کافر از کفار جن و شیاطین بود لهذا انکبار از سجده نمود و همان کفار بدست خود ابلیس کشته شدند **دوم** این مختار اکثر اصحاب ما و معتزله است که قران کلام منظوم و مخلوق و مرتب من حین نزول باشد پس در آن وقت اکثر کفار بودند و ابلیس از جمله ایشان باشد **سیوم** در مجمع نقل نموده که ابلیس در علم خدا کافر بود و چون پسر نوح که در علم خدا بموجب و کان من المغرقین از جمله غرقیان بود یعنی خدا میدانست که ابلیس کافر است اگرچه حکم بکفرش در حین اظهار شد **سوال** آیا در احادیث خاصه و عامه نیست که اول کفار ابلیس بود **جواب** بلی بفرض

195

ابلیس بترک سجده کافر شد یا بغیر آن و آن چیست

تصحیح حمل آنها ممکن است بر آنکه ابلیس از اول وجود خود همیشه کافر و کفرش مخفی بود و اول کسیکه اظهار کفر کرد ابلیس بود **ایراد** آنانکه بدست ابلیس کشته شدند کافر بودند یا نه اگر کافر بودند پس ثانی کفار ابلیس باشد نه اول واگر کفار نبودند پس قتل مومنین چگونه جایز باشد **جواب** اول کفار و اول مظهر آن در دنیا ابلیس بود اما جنیان که بقتل آمدند فساق بودند برای فساد و قتال ناحق بقتل آمدند وجد ایشان همان بود واگر کفر ایشان هم ثابت شود پس اول ایشان ابلیس بود و کفر او ظاهر نزد ملائکه نشد یا ظاهر شد لکن برای صیانت خود در آنوقت توبه کرد چنانچه از کتب تواریخ همین مستفاد میشود که ملائکه بعد قتل بنی الجان از باقی ماندگان ایشان ابلیس و گروه او را اسیر کردند توبه کرد در ملائکه ایام را تا ظهور آدم بانصرام رسانید والله اعلم **اشکال** بنا بر آنکه ابلیس در علم خدا کافر بود پس جبر لازم می آید زیرا که تغیر علم خدا ممتنع است **جواب** در فن کلام مبرهن است که علم تابع معلوم است و علم موثر در معلوم نمی باشد بل مطابق معلوم واقع می شود اگر چه علم سابق بر معلوم میباشد چون علم ما بطلوع افتاب بصبح فردا و علم ما بآنکه آتش محرق است پس بعد ظهور آفتاب و وجود نار علم مطابق معلوم شد و علم ما در طلوع و احراق زیادتی و کمی نکرد **سوال** آیا بترک سجده ابلیس کافر شد یا نه در آن دو قول است **نزد** آنکه افعال جوارح داخل ایمان بل عین ایمانست بترک سجده کافر شد **و نزد** خوارج هر معصیت کفر است لهذا ابلیس کافر گشت **و نزد** آنانکه افعال جوارح و عمل ارکان عین ایمان نیست بل آن صفت مومن و دلیل بر ایمان است پس بترک اعمال ظاهر شد که تارک ارکان متصف بایمان نیست بل فاسق است و بعدم اعتنا و اعتقاد ترک آن کاشف از کفر اوست **و** ابلیس در اصل کافر بود و ترک اطاعت خدا و تکبر و رد کلام و تکذیب باری باد عای افضلیت خود از آدم از روی اعتقاد گویا بالمشافهه نمود آنها از افعال قلوب اند ترک سجده او دلیل قاطع بر کفرش شد والله اعلم بالحقایق **بحث پانزدهم** توبه ابلیس قبول بود یا نه **و** بنا بر دل توبه او چه باشد در آن دو قول است آنانکه او را مرتد فطری بعد اسلام و ایمان می دانند توبه فطری **نزد** اکثر اصحاب ما و در احد قولین شافعی نظا بر قبول نیست **و** آنانکه او را کافر قدیمی میدانند پس نزد همه توبه کافر دینار و نزد ما مت توبه مرتد ملی قبول است اصح نزد اکثر جواز توبه ابلیس و قبول اوست چنانچه از و حدیث **در منثور** دالست که از و اسطه نوح و موسی دریافت نمود که آیا توبه من قبول است یا نه وحی شد که قبول است و قریب بهمین در احادیث اهل البیت ع مروی است **اما توبه** در اصل انابت و رجوع از فعل قبیح بر ملی قبح آن الی الله باشد که سابق بد کردم و من الان الی دم و اپسین باو عود نمی کنم **و اما توبه** ابلیس ندامت بر ترک سجده و تلافی مافات و عزم مصمم بر عدم ترک آن در آینده باشد چنانچه سابق دانستی که بنوح و موسی وحی شد که ابلیس بقبر آدم سجده کند نکرد **تنبیه** در آیه دلیل بر چند چیز است **ا** خطاب اسجدوا ایجاب است والا بترک آن ابلیس ملوم و مذموم نمی شد **ب** در افعال تکلیفی بندگان فاعل مختار اند والا خطاب بفعل نمیکرد و اسناد سجده بملائکه و مدح بر آن و ذم ابلیس بتکبر و بر ترک سجده نمیکرد **ج** ابلیس در خطاب شریک ملائکه بود و الا مستثنا شد **د** بر صحت موافات است چه ختم ابلیس بر ایمان نشد **ه** نزد جمعی دلیل است بر آنکه افعال جوارح داخل ایمان است **و** تکبر از عظام کبایر موجب کفر می باشد

١٩٦

قوله تعالی وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ترجمه

یعنی و گفتیم ما از محض فضل و کرم خود ای آدم ساکن شو تو و زوجه تو یعنی حوا بهشت را یعنی او را مسکن و ماوای خود بگردان و بخورید از ما کل و فواکه و مشارب بهشت را خوردن واسع و وافر با فراغت و خوشحالی هر جا و هر مقام هر چه را بخواهید شما هر دو و نزدیک مشوید شما هر دو این درخت را سبا و اقرب آن دامنگیر شما شود و آماده کند شما را بر اکل آن یا مراد آنکه مخورید میوه این درخت را پس مشوید شما بسبب اکل آن از ستم کنندگان بر نفس خود بر آمدن از بهشت یعنی تکالیف کثیره شما را عاید میگردد و پس در رنج و محنت می افتید بزراعت کردن و بدرو کردن و آرد و خمیر و طبخ کردن مع لوازم دیگر از آن چه در جنت هیچ زحمتی از آن نبود الا خوردن یا بسبب خوردن آن از فواید زایده و عواید دایمه محروم می مانید **بدانکه** هرگاه خدا نبوت و فضل آدم در ملک و عالم مقرر فرمود پس شیطان را دفعة مرجوم و مطرود و مطروح ساخت و در اکثر احادیث آمده که خدا پس از آن آدم را تاج کرامت بر سر و لباس عزت را از نور در بر او کرده ملائکه را یمین و یسار و غلمان و رضوان را بقبال و دوبار و حوریان را خدمت گذار مقرر فرمود بر سریر نوری او را نشانده ملائکه را امر فرمود که آدم را با سریر و داخل جنت نمایند و آنحضرت را امر بسکونت و اباحت اکل و شرب فرمود شیطان از مشاهده این حال بسیار پریشان حال شده حسد و عناد آدم در او زاید گردیده در صدد زوال او افتاد **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** آنکه نون قلنا نون کبریائی و عظمت است نه نون جمع چه اسناد جمع و تعدد الی الله از اشد ممتنعات است **قاعده کلیه** هر جا نون جمع مسند الی الله باشد مراد از آن نون کبریائی است نه غیر آن چنانچه در **مجمع و مبانی البیان** بیان فرموده **اما** ندا آ یا آدم آیا بلا واسطه بود یا بواسطه مشهور و انسب بمقام اول است **بحث دوم** اسکن خطاب با آدم و در سکنی و آن در اصل اتخاذ مسکن و ماوا باشد از سکون که بمعنی لبث و استقرار باشد **و از بعض محشیان بیضاوی** ظاهر می شود از سکون که بمعنی ترک حرکت و انتقال باشد از و نیست چنانچه امر اسکن امر من السکنی بمعنی اتخاذ المسکن لا من السکون بمعنی ترک الحرکة الا ان مرجع السکنی الی السکون **اما** سکون و اطمینان و هم نظایر اند **و** سکن بسکون کاف عیال و اهل بیت اند **و** بفتح کاف دار و منزل و مکان بیتوته باشد **و** در آیه ان صلوتک سکن بفتح سین مهمله و کاف بمعنی رحمت و برکت باشد **بحث سیوم** در صیغه اسکن خطاب خاصه بالاستقلال با آدم و در کلا خطاب با آدم و بزوجه او حوا مساوی

۱۹۷

سؤالات اجوبه بقاعدة العوق بخطاب اسكن

سؤال چرا اول خطاب به اسكن خاصه و منفردا بآدم و در ثانی مشترك بين آدم و حوا و مساوی بهر دو است و هر دو در كلمه واحده باشند مقام خطاب حوا مقتضی انفراد و تاخر بود **جواب** چونكه از اكثر احاديث مستفاد می شود كه خطاب اسكن منفردا بآدم در خارج از جنت بود و تا آن وقت حوا مخلوق نشده بود و او در جنت از ضلع ايسر آدم آفريده شده پس بحال اجتماع هر دو در محل واحد خطاب ثانی بهر دو در لفظ واحد مساوی شده **جواب ثانی** از صاحب مبانی آنكه در انفراد خطاب اول بادم تنبيه نبيه بحوا است كه معطوف عليه مقدم و متبوع و مستقل و مقصود در حكم ميباشد و او در اينجا آدم است **و** معطوف هميشه تابع غير مستقل می باشد و او حوا است **جواب ثالث** در استوا و اشتراك خطاب ثانی آنكه در اول تقرير تبعيت حواء بآدم نمود و در **ثانی** تقرير جلالت و عظمت و كفارت حوا بآدم فرمود **سؤال** در اينجا و در آيه يا مريم ان الله اصطفاك و در آيه واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه **و** بسنت متواتره فاطمة سيدة نساء العالمين **و** بحديث متفق مشهور ما كملت من النساء الا اربع آسيه بنت مزاحم و مريم بنت عمران و خديجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد ثابت گرديد كه ايشان قابل نبوت اند زيرا كه ايشان را وحی ميشد چنانچه بانبيا ميشد و نبوت زنان را چه قصور است چنانچه بعض سنيان تجويز هم كرده اند **جواب** عدم قابليت ايشان من حيث الخلقت است و در تشريح مشروح است پس غير قابل قابل حكمة و حامل اعباء نبوت نمی شود لهذا در بسياری امور در شرع مقدس سن سعد در است بجای خود بيانش مے آيد **اما** اتصاف بعض ايشان بعصمت **و** قابل استماع خطاب الهی مستلزم نبوت **و** عصمت نيست **بلی** وحی دليل است بر عصمت **و** طهارت و تقوی و كرامت ايشان و در آن نزاعی نيست **تنبيه** آيا حوا و قسيم او آسيه **و** خديجه و مريم و فاطمه عليهن السلام معصوم و مطهر اند يا نه آنچه ثابت **و** محقق در اسلام است اينست كه **مريم و فاطمه** عليهما السلام مطهر بنص قرآنی اند **اما** عصمت سائر كانه اولیه محتاج بنص است حقير نصی قرآنی يا از متواترات احاديث نيافتم فالله اعلم **بحث چهارم** در ظاهر لفظ اسكن **و** لفظ كلا خطابات بآدم و حوا از صيغ امر باتفاق ميباشد لكن مراد از هر دو خطاب تعبد و تكليف بآدم و حوا است **يا** هر دو اباحت است زيرا كه در مواضع نظاره و مبهجه اكل و شرب طيبات بلا مشقت و لا تكليف است **يا** اسكن مشتمل تكليف **و** هم اباحه و كلا محض اباحه است در اصوليين است در آن خلاف است **اول** مختار جمعی از عامه منهم قتاده است زيرا كه خدا آدم را ابتلا و اختبار بجنت چنانچه ابتلاء ملائكه بسجيد آدم نمود بآنكه در همه جنت هر جا هر چه بخورد مباح است الا از شجره منهيه پس آدم بوقوع منهی از بلاد و تنعم دايم برآمد **و ثانی** مختار كثيری است كه هر دو اباحت است زيرا كه در مواضع طيبه مبهجه آماده با باحه آمر تمتع و تلذذ در آن بلا مشقت و تكليف معلوم هر عاقل است پس مراد اين آيه و امثال آن چون كلوا من طيبات ما رزقناكم اباحه **و ثالث** مختار بعض فحول خاصه **و** عامه از محققين است **اما** از اصحاب ما چون **شرف السيادة** علم الهدی **و صاحب** روض الجنان **و از** عامه فخر رازی است چرا كه اسكن مشتمل بر اباحت و نهی از بعض اشيا و تكليف است **اما** كلا اباحه محض است فالله اعلم بامره **سؤال** خطاب اسكان و اكل بادم و حوا چرا بصيغه ماضی چون اسكنتك الجنة **يا** بصورت استقبال چون ان تسكن

١٩٨

وتاویل منها تفرمود و بصیغه امر نسود **جواب** از بعض اعلام آنکه چون خدا بملائکه فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة خبر مشتمل بر عده داده بود که آدم را خلیفه در زمین می سازم پس بعد از ایجاد آدم آدم را بصورت مهمانی مهمان در جنت فرمود و خطاب بصیغه امر کرد تاویل باشد که بصورت ضیف در جنت برای زمان قلیل باشد چه در ظرف زمان قلیل حال ماضی و استقبال مقتضی زمان کثیر لا استمداد است این خطاب بر آن دلیل بر خلود و دوام او میگردد در جنین دخول دایم فور اخراج ممتنع بود لهذا اسکن و کلا خطاب انجام شد ولله در القائل چه دقایق کتاب سید الاواخر و الاوایل بسیار است افهام اعلام از ادراک جزو کل قاصر است فلا یعلم تفسیره وتاویله کله الا الله والراسخون فی العلم **بحث پنجم** انت و زوجک الجنة انت فصل بین المعطوف و عطف و بمعنی تاکید مستکن در فعل باشد تا قبح عطف بر مستکن بلا فصل لازم نیاید **اما** زوج بلا تا در مرد و زن استعمال میشود و بها مختص انات است جمع زوج مذکر ازواج **و** جمع زوجه مونث زوجات در اصل بمعنی جفت ضدش طاق باشد **در روض الجنان** فرمود زوج بمعنی جفت باشد و هم فرد و شاید مراد فرد ثانی باشد **و** در شرع مقدس زوجیت عبارت است از عقد شرعی بین الکفوین از مرد و زن بعد تراضی بر مهر مجوز **و** در اینجا باتفاق است مراد از زوج حوا که اسم منکوحه آدم از آدمی چون آدم بلا تناسل آفریده شده **و** کنیتش ام الزهرا چنانچه کنیت شوهرش ابو محمد صلعم باشد **آیا** از جسد آدم آفریده شده یا از بقیه طینت او و در آن دو قسم احادیث اند **اول** مختار کل عامه و جم غفیر از خاصه است که از احد اضلاع چپ آدم از آدم جدا کرده حوا آفریده شده تا از جنس او مونس او باشد و همین از قرآن هم چون هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها موهوم می شود **ایراد** بنابر این اتحاد شخصین و عدم امکان ایصال جزء مستحق عینا لازم می آید **جواب** قایلین آنکه از منی که نطفه از مرد و زن باشد آدمی متولد می شود اتحاد شخصین بل اتحاد اشخاص ثلثه بالضرورت لازم نمی آید و الا جواب کم جوابنا **و** نزد ما از آنچه حوا آفریده شده اگرچه جزو آدم باشد کانه جزء زاید چون موی و ناخن و فضلات دیگر باشد نقصان آدم **و** اتحاد شخصین لازم نمی آید باقی تفصیل در سوره نساء انشاء الله تعالی می آید **قول ثانی** مروی از صحاح اهل بیت عصمت و طهارت است علیهم السلام این مقبول العقل بالجمله است **و آیا** در جنت حوا آفریده شده یا خارج از آن **و** بنا بر خارج آیا در زمین آفریده **یا** در آسمان در آن اقوال است **اول** مروی از ابن عباس **و** ابن مسعود **و** جمعی از صحابه رسول و ائمه هدی علیه علیهم السلام و همین مختار تابعین و اکثر است که بعد سجده ملائکه ابلیس لعین ملعون و مرجوم و مطرود و مطروح شده اسکان آدم بجنت واقع شد و سکونت او در آن **علی** ما رواه الثعلبی سه صد سال برابر ایام دنیا بود پس آدم تنها بود مونسی نداشت خداوند آدم را در خواب انداخت و یک استخوان از اضلاع چپ او بغیر احساس و ایلام آدم برآورده بعوض آن گوشتی در انجا مقرر فرمود و حوا از آن در غایت حسن صورت و سیرت و جمال آفریده شد پس از بیدار شدن آدم زنی بحسن صورت و لباس فاخره و بزیور آراسته بطرف سر خود مشاهده نمود و پرسید تو کیستی گفت زنی ام آدم گفت برای چه آفریده شده حوا گفت برای موانست تو ملائکه بصورت امتحان از آدم پرسید نام این چیست گفت حوا ملائکه گفتند

چرا حوا نامیده گفت چونکه از شئی حی آفریده شده **و** بروایت دیگر از ابن عباس است برای آنکه او در مرزی حیوة است پس پیغمبر فرمود چونکه زن از استخوان آدمی آفریده اگر بخواهی که او را راست سازی می شکند و اگر بحال خودش بگذاری انتفاع برداری **تنبیه** خاصه و عامه روایت کردند که آدم بمشاهده حوا سیلش با و شد و اراده دست بردن باو کرد که ملائکه منع از آن کردند **بروایت عرایس ثعلبی** است فقال ولم قد خلقها الله تعالی لی فقالت الملائکة حتی تودی مهرها قال و ما مهرها قالوا ان تصلی علی محمد واله صلعم ثلث مرات قال و من محمد قالوا آخر الانبیاء من ولدك ولولا محمد ما خلقت یعنی آدم گفت چرا مانع می شوید بتحقیق آفریده است او را خدا برای من ملائکه گفتند ممنوعی تا او را مهرش دهی آدم گفت آن چیست ملائکه گفتند و آن صلوة بر محمد و آل او سه مرتبه فرستادن باشد آدم گفت محمد کیست ملائکه گفتند آخر انبیا از اولاد تو و اگر وجود او مقصود نمیبود تو آفریده نمیشدی **در در منثور** مرویست که خدا ملکی را بآدم فرستاد تا امر بجماع و اعلام بکیفیت نمود فلما فرغ قالت حوا یا آدم هذا طیب زدنا منه پس وقتیکه از جماع فارغ شد حوا گفت ای آدم این فعل پاکیزه است زیاد کن آن را **بحث ششم** الجنة در اصل بمعنی بهشت دار الجزا و الثواب باشد و آیا در اینجا جنت الخلد دار الجزا است یا غیر آن در ان دو قول است اول مختار اکثر امت و جمهور معتزله است منهم حسن بصری **و** عمر بن عبید **و** وصل بن عطا **و** کثیری از معتزله چون ابو علی جبائی **و** علی بن عیسی رمانی **و** ابن الاخشید **و** مختار جمهور اشاعره و جمعی از امامیه است زیرا که الف و لام الجنة معهودی است پس معهود و مختص دار الجزا و الثواب مخلدی باشد نه غیر آن **قول ثانی** مختار جمعی از معتزله و از امامیه و از اشعریه است **و قائلین** بغیر جنت آخرت خلاف کردند **و نزد** ابو هاشم جبائی و تبعه او از باغهای آسمان هفتم است **و نزد** جمعی منهم ابو مسلم اصفهانی و ابو القاسم بلخی باغی از باغهای زمین بود و همین **در کافی و علل و تفسیر قمی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست که این جنت از جنان دنیا بود و بر آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر جنت آخرت می بود آدم از آن بر نمی آمد و زیاده از قمی آنست که ابلیس در آن داخل نمیشد **پس** ایشان نیز در تعین موضع خلاف کردند **و نزد** بعضی از ایشان در ارض فلسطین **و نزد** بعضی ما بین زمین فارس و کرمان این باغ را مختص برای امتحان آدم آفرید **و نزد** بعضی بطرف مغرب زمین نزدیک **جابلقا** آفرید چنانچه الی القیمة ارواح مومنین شبانه در انجا می باشند و نزد ایشان جنت آخرت بچند وجه نمی باشد **اول** ماکولات و مشروبات او بموجب آیه اکلها دایم الی الابد است **دوم** بموجب آیه عطاء غیر مجذوذ عطایای او غیر منقطع است **سیوم** جنت آخرت دار الجزا عاملان است نه دار التکلیف و الا دار الجزا و دار التکلیف خواهد شد پس برای جزا دار دیگری باشد **چهارم** اگر دار الجزا می بود البته آدم ابدا از آن بر نمی آید **پنجم** نزد بلخی قبیح است که در دار الجزا خلقی را بیافرینند و ایشان را بلا تکلیف و لا مشقة و لا عمل جزا و ثواب عاملان بدهد و اگر ترغیب و ترهیب و تکلیف و امر و نهی کند پس دار الجزا دار التکلیف شد و محل التکلیف نبودن او متفق علیه است است و اگر تکلیف نکرد اهمال ایشان لازم می آید عبث باشد بر خدا مطلقا جایز نیست **ششم** اگر دار الخلد می بود البته آدم جاهل از آن و ...

۱۹۹

۲۰۰

جنت آدم کدام جنت و شجرهٔ واحدا یا جنس

البیس تخلید نمیخورد فی قوله هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی و قول دیگر او ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین **بلی** نزد ایشان اهبطوا خصوص نزد قایلین بزمین ماوٰل بانتقال از جنت بهند باشد چنانچه در آیه اهبطوا مصرا بمعنی حرکت و انتقال الی المصر است **امّا جواب قایلین بجنت اخرت** از ادلهٔ چهارگانه اول آنکه این ادله محمول اند بر حصول جزا در قیامت پس از ایصال جزا بعد قیام قیامت اصلا این امور طاری نمیشوند **امّا** باسکان خلقی قبل تکلیف در دار الجزاء و اهمال ایشان و جزاء عاملان بغیر عاملان لازم نمی آید زیرا که تفضل بغنی کریم جایز است چنانچه اطفال و مجانین مومنین را اسکان جنت بلا تکلیف تفضلا میکند **بلی** اگر ابتدائے هم ساکن جنت می ساخت جزا بغیر عارف لازم نمی آید زیرا که جایز است که در آن وقت ایشان را معرفت ضروری و ملجاء بفعل حسن و ترک قبیح میکرد چنانچه بعد اسکان مومنین را معرفت ضروری می شود هیچ قبحی لازم نمی آید **بلی** جواب آیات بجای خود می آید **فخر رازی** از جماعتی نقل کرده که همهٔ این ممکن است **و احوط** در اینجا قول راز نیست که ادلهٔ نقلیهٔ ضعیف متعارض است توقف در آن واجب است بجهة ابهام در آیه و عدم قطع از اخبار پس بالبس باب است همین قدر که آدم در بهشتی بود بر آمد و خدا و رسول ؐ و قائمین مقام او بآن علم اند **بحث هفتم** و کلا منها رغدا حیث شئتما اما کلا تثنیه صیغهٔ امر با آدم و حوا از اکل یا کل اکلا بمعنی خوردن است و اکل و مضغ و لقم متقارب اند ضد آنها ازم بمعنی ترک اکل باشد **امّا** ضمیر منها راجع بجنت معهود باتفاق بعد حذف مضاف باشد چون من رزقها و ثمرتها **امّا** رغدا صفت مصدر محذوف باشد چون کلا اکلا رغدا **یا** مصدر بموضع حال از کلا باشد در آن دو قول است **و نزد** خلیل و بهر رغد مرد و زن و فرد و جمع مساوی است چون قوم رغد و رغید و نساء رغد و عیش رغد و رغید پس رغد بمعنی انتفاع واسع مجرد از عناء و تعب باشد **و نزد** ابن درید رغید و رغد وسعه در عیش باشد **و در اینجا** مراد خوردن و آشامیدن بوفور و وسعت و جنت از جمیع آنچه در همه آن بصورت اباحت است الا آنچه مستثنی شده **و** این توسیع عام برای ازاحهٔ علت و ازالهٔ معذرة از تناول شجرهٔ منهیه محصوره از اشجار غایبه باشد **امّا** ظرف مکان حیث مرفوع و منقطع الاضافه چون قبل و بعد باشد **امّا** مشیت و اراده و اختیار و ایثار متدانی و متقارب و بشرایط متفارق اند در جائے می آید **و** در اینجا مراد اراده و اختیار آدم است **بحث هشتم** و لا تقربا هذه الشجرة در قراءة دو قول است **نزد** جمعی و لا تقربا بکسر تاء فوقانی و هی بیاء الشجرة نیز بکسر شین معجمه باشد **و نزد** باقیان بفتح اول در هر دو و بهاء هذه است چنانچه **در** بیضاوی **و** کشاف است و قرب بمعنی دنو و نزدیکی از قرب یقرب قربة و قربا و قربانا باشد **و امّا** شجره درختی است شاخ دار قایم بر ساق علی المشهور عند اهل اللغات باشد **و** جمعش اشجار و شجرات و شجر باشد و تشاجر القوم اختلاف ایشان در کلام بصورت تنازع باشد از اختلاف اغصان شجر **آیا** تاء شجرة تاء مصدریه بمعنی وحده است بنا بر آن درخت واحد از کل جنت ممنوع و منهی عنه شده **یا** تاء جنسیت بنا بر آن جنس آن درخت منهی عنه باشد در آن دو قول است مختار جماعتی ثانی است نتیجه آن بنا بر اول منهی درخت واحد است نه جنس **او**

بیان نهی آدم حرام است یا نه

و بنابر ثانی کل جنس منهی عنه است اگر یکی را قریب شد همه را قریب شده **بحث نهم** لا تقربا باتفاق تعبد است چنانچه کلا اباحت است **آیا** در اینجا عدم قرب درخت منهیه عنه مراد است **یا** عدم اکل از آن و لکن نهی از تقرب بآن من باب المبالغة است تا قرب آن داعی و دامنگیر او باکل نشود در آن دو قول است ثانی اصح است بموجب آیه فاکلا و بدت لهما سوآتهما و همین مروی **در تفسیر عیاشی و نور الثقلین** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است **بحث دهم** لا تقربا نهی است یا امر بترک مندوبی بمعنی اترکا و اهجرا در آن دو قولست **اول** مختار اکثر **ثانی** مختار محققین منهم **ابو الفتوح** رازی و سید از اصحاب ما است **و** بنابر اول نهی تحریمی است **یا** تنزیهی در آن نیز دو قولست **و بنابر اول** که تحریمی است آیا کبیره است یا صغیره مختار معتزله صغیره است عمدا یا سهوا یا تاویلا علی اختلافهم و لکن محبط است عند اکثرهم **و** کبیره مختار حشویه و کرامیه و جمعی دیگر بل اکثر اشاعره است **و** اما کبیره که کفر باشد و آن مختار خوارج است **و ثانی** که تنزیهی باشد پس نه کبیره است و نه صغیره بل ترک مندوبست یا ترک اولی این مختار اصحاب ما و جماعتی از متفرقات فرق اسلامیه است چنانچه **در مدارک** نقل از مشایخ بخارا کرده که این زلت بر خلاف مر واقع شده بغیر اراده **و** نزد مشایخ سمرقند آدم و حوا فعل فاضل و ترک افضل کرده لهذا در عتاب آمدند **و** قول مولانا ابو الفتوح و سید مرتضی اقدم و اقوی در این باب بمقام است زیرا که فعل حکیم تعالی خالی از امر و نهی نیست و امر بمعنی طلب فعل یا حکم بالفعل می باشد **و** نهی نیز بمعنی منع از فعل یا امر بترک فعل میباشد پس در لا تقربا امر بترک فعل میباشد و امر واجب می باشد یا ندب و در اینجا امر مندوبی باشد زیرا که اصل در اشیا خصوص در اشیا جنت اباحت مطلقه است پس معنی لا تقربا اترکا و اهجرا هذه الشجرة ندبا باشد چون لا تجلس في الطريق بمعنى اترك الجلوس في الطريق ندبا است و حمل آن بر نهی ظاهر جایز نیست زیرا که نهی از حکیم من حیث الکراهة از منهی عنه می باشد و منهی عنه نمی باشد مگر از قبیح و فاعل قبیح مذموم در عاجل و معذب بنار در آجل لا اقل او در فساق و فجار محسوب و معدود و عند الشرع محدود و می باشد پس اسم فساق و فجار بر انبیا و محدود و موعود بنار بودن ایشان ضروری البطلان و متفق علیه امت است پس باین جهة تاویل لا تقربا باترکا بصورت ندب و ترک افضل و فعل فضل واجب شد **و دلیل** بر آن جمهور اصولیین چون ابن حاجب **و** قرطبی **و** عضدی **و** سید مرتضی **و** ابو الفتوح و غیر ایشان اثبات کردند آنکه اگر امر بچیزی باشد و نهی از ضدش بر سبیل حقیقت نباشد حملش بر مجاز جایز و در بعض احیان واجب باشد چه قرآن بلغت عرب است و لغت مشترک بین الحقیقة و المجاز است لهذا قرآن مملو بمجاز است پس حمل قرآن بر مجاز جایز است خصوصا اگر استعمال حقیقت ممتنع باشد حمل آن بر مجاز واجب است و باب مجاز واسع و آن معلوم است لهذا گاهی عند الضرورة امر محمول بر نهی و بر عکس می شود چون آیه اعملوا ما شئتم محمول بر لا تعملوا و آیه لا تقربا محمول بر اهجرا و اترکا شده و الا لفظ موضوع مهمل خواهد شد بجهت امتناع استعمال حقیقی و مجازی و اهمال موضوع جایز نیست اصلا پس اگر حقیقت ممتنع باشد لابد بر مجاز محمول می شود **بلی** اقرب مجازات از قریب مهما امکن است و این تاویل در اینجا اقرب و انسب بحال انبیا و اصفیا است **اما قائلین** تنزیهی بقاعده اصول فقه دلیلش اینست که صیغه نهی گاهی در تحریم و گاهی در تنزیه وارد می شود و اصل عدم

۲۰۲

اشتراک است پس از گردانیدن لفظ در قدر مشترک بین القسمین چاره نیست و آن صحیح نمی شود مگر آنکه لفظ را ترجیح در جانب ترک بر جانب فعل داده شود بغیر آنکه دلالتی بر منع فعل یا بر اطلاق آن در آن باشد **تنبیه** بثبوت این در این نهی بحکم اصل اطلاق باقی و ثابت است چه اصل در منافع اباحة علی الاطلاق است پس با انضمام مدلول لفظ با این اصل مجموع کل دلیل قاطع و برهان ساطع بر تنزیه نهی ثابت و حاصل می شود **لهذا** فخر الدین رازی **و** نیشاپوری نقل کردند که متأخرین گفتند که همین تنزیه باین مقام اولی و انسب است چه بر این تقدیر معصیت آدم راجع بترک اولی میشود و معلوم است که غایت و مآل مذاهب کافه مسلمانان عصمت انبیا است و آن اولی بعدول و اثبت بقبول است از آنکه بر انبیا عصاة و فساق و فجار اطلاق شود و لو فی ساعة او آن اعاذنا الله عن ذلک و المؤمنین جمیعا **بحث یازدهم** هذه الشجرة در تعیین این شجره بجهت خلاف اخبار اقوال مختلف اند **آنچه** مشهور و بر آن اکثر مفسرین اند آنست که درخت گندم بود **نزد** بعضی درخت کافور بود و این مروی از حضرت امیر علیه السلام در تفسیر تبیان است **و نزد** بعضی سنبله بود این مروی از ابن عباس است **و نزد** بعضی درخت انگور بود این مروی از ابن مسعود است **و نزد** بعضی درخت انجیر بود این مختار ابن جریج است **و نزد** بعضی درخت علم خیر و شر بود این مختار کلبی است **و نزد** بعضی درخت خلد بود که ملائکه از آن میخوردند این مختار ابن جدعان است **و نزد** بعضی درخت عناب بود این مروی در صافی و اصفی و نور الثقلین است **و نزد** بعضی درختی بود که مورث صدور حدث میشد و احد مرویات است که شجر حسد بود **و در** حدیث اهل البیت علیهم السلام مرویست که درخت علم محمد و اهلبیت او ست **و در تفسیر امام** همام علیه السلام و قریب بهمین **در** عیون الاخبار مرویست که این درخت از همه اشجار جنت فواکه داشت لهذا اصحاب بروایات مختلفه ذکر کردند و این حدیث مشتمل تطبیق و توفیق است **اگر** چه تعیین در این واجب نبود لهذا ابهام در آن واقع شده پس اقدام بر احد وجوه ترجیح بلا مرجح مشکل باشد الا بر و حدیث آخر که آنها جامع اند ثم الله اعلم **بحث دوازدهم** فتکونا من الظالمین خطاب بصورت اخبار با آدم و حوا است اما در فتکونا دو قولست **احدهما** آنکه جواب نهی واقع شده پس بعد فاء تقدیر ان ناصبه باشد و نون بعوض نصب حذف شده **ثانیهما** آنکه عطف بر نهی لهذا مجزوم است پس تقدیر و لا تکونا من الظالمین باشد **اما ظلم** و جور و قسط و عدوان متقارب اند چه ضد ظلم انصاف **و** ضد جور و غیر آن عدل و اعتدال باشد **و** در لغت بمعنی انتقاص حق باشد چنانچه در آیه آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا بمعنی لم تنقص باشد **و نزد** بعضی وضع شیء در غیر موضع باشد **و در صحاح** گفته من اشبه اباه فما ظلم یعنی وضع شبه در غیر موضع نشده و نکرده **در روض الجنان** فرمود ظلم در اصطلاح عبارت است از فعلیکه در او ضرر مضرور مقصود بغیر استحقاق او باشد بوجهی که مضرور را در آن نفعی یا رفع ضرری معلومی یا مظنونی در عاجل یا در آجل نباشد چه قولی یا فعلی یا نفعی باشد چه نسبت بخود و فاعل ضرر عاید گردد یا بغیر او **بلی** بانضمام غیر اعظم است **و نزد متکلمین** علیهم عبارت است از ترک واجب و ارتکاب قبیح چه قبیح ذاتی باشد یا عرضی **تنبیه** آیا در اینجا ظلم غیر مراد است یا ظلم نفس خود

متفق علیه بالجمله ثانی است **و آیا** ظلم لغوی مراد است **یا** اصطلاحی **اوّل** مختار امامیه **ثانی** مختار کافه سنیان است الا اندرت **و آیا** در اینجا قبیح ذاتی مراد است یا غیر آن ثانی مشهور است **و** بر این تقدیر آیا کبیره بود **یا** صغیره محبطه **ثانی** مختار کافه معتزله اهل سنت است **و بنابر** کبیره آیا هر کبیره کفر است یا نه **اوّل** مختار فرقه حشویه اهل سنت است **امّا** ثانی که کبیره غیر کفر باشد مختار جمعی متفرق از فرقات سنیان منجمله ایشان کرامیه و حنابله و اشاعره باشند **امّا مختار امامیه** که ظلم لغوی مراد است پس ایشان در تعیین آن بالجمله خلاف کردند **نزد جمعی** آنکه ترک مندوب کرده و هر مندوب مستلزم ثواب زاید است از حصول آن محروم ماند چون یونس فی قوله انّی کنت من الظّالمین یعنی در شکم ماهی از ثواب عمل نوافل در بر محروم ماندم **و نزد** جمعی آنکه نقصان حق خود کرد چه بعد اباحت جنت اطعمه و اشربه و فواکه و مساکن و البسه آن بلا مشقت و لا تکلیف و لا اکتساب دواماً باو حاصل بیشد از آن محروم ماند چه از مکان و موضع طیّب و منزه و مبهج بر آمده بتکالیف صعبه مبتلا شده و یک لقمه نان را بهزار تعب و رنج بدست خود تحصیل سازد و این را تعبیر بظلم نموده **و نزد امامیه** کثّر الله اشخاصهم از کل است قایل و معتقد براءة و عصمت و طهارت انبیا اند از کفر و نفاق و صغایر و کبایر ارادةً و فعلاً عمداً او سهواً او تاویلاً نوماً و یقظةً رضاءً و غضباً زیرا که مآل هر گناه و نافرمانی خداوند تقبیح و بر فاعل اسم عصاة و فجار و فساق بالضرورة اطلاق میشود **و تنفر** از آن لازم می آید یعنی از کسیکه فسقی ظاهر نشده طبیعت عقلا نسبت باو ساکن تر و منقاد تر است از آنکسیکه عصیان بروز کرده قطع نظر از دیگر ترتب مفاسد و قبایح بر آن **سوال** بنابر این اقوال آیا بر انبیا جایز است گفتن یا ظالم زیرا که خدا بهر تقدیر ایشان را ظالم خوانده و لو ظالم النفس خود باشند **جواب** فخر رازی آنکه فی الجواب ان الاولی انه لا یطلق ذلک لما فیه من ایهام الذم یعنی اولی و افضل آنکه اطلاق ظالم بر ایشان جایز نیست زیرا که در آن اشعار و ایهام ذم با ایشان هست اگرچه ملک متعال گفته و او تعالی شاهنشاه و خالق و مالک بندگان است اگر بندگان را پادشاه علیم و حکیم برای تنبیه یا برای امتحان عباد و رعایای دیگر باسم ذم ذکر خواص کند رعایا را مطلقاً ذکر بندگان خاص او بتوهین جایز نیست **سوال** آیا موعود ملائکه نبود که آدم را خلیفه زمین میسازد بهر حال بزمین میرسید چه معصیت میکرد یا نه از جنت بر می آمد پس لا محاله در اکل و شرب همین زحمت حاصل میشد پس این تاویل چگونه صحیح میشود **جواب اجمالی** آنکه اگر اقدام بر منهی عنه نمیکرد پس ممکن است که خدا آدم را بعد فرستادن بزمین ضروریات معیشت او را چون جنت بلا اکتساب و لا مشقه تا آدم میرسانید ثم الله اعلم **سوال** اگر معاصی انبیا حمل بر صغایر محبطه می شوند در آن چه قصور است چه در آن عدول از ظاهر قرآن لازم نمی آید و صغیره محبطه کانه عدم فعل صغیره باشد **جواب** نزد مسلمانان نبوّت مشروط بعدم ظهور منفره است و منفر چه از قسم افعال مذمومه باشد یا از طبایع غلیظه و السنه فظ غلیظه حدیده و صور مستکره و هیات و هیاکل مستنکره و امراض مزمنه و علل معفنه باشد بوجوب انتفاء او انی هیأت و اوصاف دنیه البته انتفاء افعال قبیحه ذمیمه بالاولی واجب است **جواب دیگر مجمع و روض الجنان** فرمودند که عند نا معاصی همه کبایر اند چه صغیره نیست الا بالنسبة کبیره که عقابش از او اکبر باشد و بقیام دلیل بر بطلان احباط معصیتی نماند مگر آنکه فاعل او مستحق ذم و عقاب

باشد و ذم و عقاب منتفی از انبیا و ائمہ بالاتفاق است پس انتفاء ذنوب کبیرہ و صغیرہ بالنسبۃ او از اوۂ و قولاً و فعلاً عمداً و نوماً و یقظۃً و سہواً و تاویلاً و جہلاً واجب باشد **سوال** اگر صغیرہ از انبیا قبل نبوت صادر شود و توبہ ہم بر آن نمایند چون آدم و موسی چہ قصور دارد چنانچہ ہمین مضمون روایتی در **عیون الاخبار** از حضرت رضا علیہ السلام مروی شدہ و ہمین مختار زمخشری است کہ گناہ آدم صغیرہ قبل نبوت بود **جواب** نزد اصحاب ما فاعل گناہ چہ کبیرہ چہ بالنسبۃ او صغیرہ باشد قبل نبوت و امامت باشد چہ بعد آن مستحق و قابل امامت و نبوت ابداً نمی شود چہ توبہ بکند یا نہ زیرا کہ در آن انقیاد و تعظیم ساقط و تنفیر لازم است **و بران نص قرآنی** انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین است یعنی عہد امامت یا نبوت من بظالمان نمی رسد و توجیہ جمیع وجوہش عنقریب می آید **اما مروی بہ عیون الاخبار** بعد فرض تصحیح آن محمول بر تقیہ است زیرا کہ موافق مذہب معتزلہ بود و معتزلی المذہب مامون الرشید بود **تنبیہ** این آیہ دلیل است بر آنکہ صحبت و قرب را تاثیر عظیم است و تارک مندوب و فاعل مکروہ مہما امکن نشود و باصرار بر آن مع التہاون در عدالت عدول بالجملہ قدحی است ثم اللہ اعلم ✤ ✤ ✤ ✤

قولہ تعالی فازلہما الشیطان عنہا فاخرجہما مما کانا فیہ وقلنا اہبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین ○ ترجمہ

یعنی بعد ثبات و سکونت آدم و حوا در جنت پس زوال داد آدم و حوا را شیطان **ابلیس** از جنت برآورد ایشان را ابلیس بہ تلبیس از بہشت جاودانی و از نعمات و تفضلات یزدانی کہ متمتع و متنعم در آن بودند بالغزش داد آدم و حوا را از نزد شجرہ منہیہ پس برآورد ہر دو را از آنچہ بودند در آن و گفتیم فرو روید از مقام عالی و منزل گرامی جنت ای آدم و حوا و ابلیس و مار و طاؤس یا ای آدم و حوا فقط چہ حوا و آدم اصل بشر اند پس خطاب بکافہ بشر باشد و پیشتر از آن ابلیس مطرود از جنت و ملعون مطرود بود در حالتی کہ برخی از شما مر برخی دیگر را دشمنید چہ آدمی دشمن ابلیس و مار است و ایشان دشمن بنی آدم یا آنکہ شما بنی آدم بین خود دشمن یکدیگر ید بجہت تناول درخت حسد از جنت شما و ذریہ را در زمین بعد از ایجاد شما جای قرار و آرامگاہ و جای نشو و نما و تمتع و انتفاع تا دم موت و آجال شما یا تا قیام قیامت باشد چہ زمین اصل مادر و اشفق و اشرف او است زیرا کہ از ہمین بنی آدم برآمدند و بر ہمین قرار و آرام دارند و تربیت می یابند و از ہمین میخورند و بعد مردن بہمین سپردہ می شوند الی یوم القیمۃ **بدانکہ** این واقعہ بعد سجاد ملائکہ بآدم و اسکان و اثبات و ادخال آدم و حوا در جنت واقع شد **در تفسیر نش**

معنے زلت وکیفیت وسوسہ ابلیس

چند بحث اند **بحث اول** فازلهما الشیطان آیا ازال بالالف بمعنی ازهاب و ازاله بعد سکونت و لبث و ثبات باشد پس ازال متعدی زال یزول زوالا بمعنی دور شدن باشد **یا** بلا الف متعدی از زل یزل زلة بمعنے لغزش پای از جاے باشد در آن دو قول است و موید اول قرآءة حمزه است **و ثانی** مشهور و اکثر است **امّا** استزل و ازل بمعنی واحد باشد **در مجمع و مبانی** بیان فرمودند زلت و عثرت و خطیئة و معصیت بمعنی واحد و ضد خطیئة اصابت باشد چنانچه میگویند زل قدمه زلا و زل فی مقالته زلة یعنی قدم و پای و در قول فلانی لغزید و لغزش خورد و از پای برآمد و مزلت مکان زلت باشد چنانچه میگویند مسئله روح و قدر مزلت اقدام علماء است یعنی جای لغزیدن باشد **در مجمع البیان** فرموده اصل زلة زوال از حق باشد و مراد در اینجا آنکه بوسوسه ابلیس اکتساب لغزش آدم و حوا را حاصل شده از مکان عالی و منزل جاودانی زوال یافته بدار فانی پر مکاره و ملال منتقل شدند **امّا** شیطان باتفاق ابلیس لعین است زیرا که بر او الف و لام معهود است **بحث دوم** عنها فاخرجهما مما کانا فیه آیا ضمیر عنها راجع بجنت است پس معنیش آنکه برآورد یا لغزانید اقدام آدم و حوا را از جنت **یا** راجع بشجره است و در آن دو قول است **اول** مشهور و ثانی از احد محتملین **بیضاوی و زمخشری** مع محققین دیگر است **و در کشاف** گفته موید ش قرآءة عبد الله شاید مرادش ابن مسعود باشد فوسوس لهما الشیطان عنها این قرآءة دلیل است برآنکه ضمیر عنها راجع بشجره است پس معنیش آنکه صادر گشت وسوسه عنها صادر شد وسوسه ابلیس از عین شجره و حمل کرد ایشان را بر زلت بسبب اکل آن **بحث سیوم** اخراج متعدی خروج بمعنی بیرون آمدن باشد **امّا** لفظ من بیانی یا برای غایت است **و** ما بمعنے الذی موصوله **و** فیه خبر کان ضمیرش راجع بطرف ما باشد پس معنیش آنکه ابلیس اول لغزانید پای آدم و حوا را از جنت و از ثبات در آن پس از آن برآورد ایشان را از آنچه حاصل بود ایشان را در آن از مقام عالی و نعیم دائمی **یا** عین شجره را مصدر وسوسه گردانید پس ایشان را بسبب اکل شجره زلت حاصل شد پس از آن ایشان را بیرون آورد از جنت و از مراتب عالیه و از نعمات دائمه که در آن داشتند **تنبیه** ثعلبی نقل کرده که حکمت و علت در اخراج آدم از جنت دو چیز است **۱** آنکه در صلب او من لا یستحق الولایة بود و مصلحت در سکونت شان در حظایر قدس نبود پس بعد اخراج ایشان از صلب او اعاده آدم مع مستحقین ذریت او بجنت دائمی بصورت دوام میکند **ب** بجهة ادای وعده انّی جاعل فی الارض خلیفة برآورد فی الجنة نفرموده بود **بحث چهارم** کیفیت اصح در مقال وسوسه و ازلال ابلیس بطال در کتاب الله المجید الجلیل بتفصیل منقول است **اول** با آدم گفت هل ادلك علی شجرة الخلد و ملك لا یبلی یعنی آیا دلالت بکنم ترا ای آدم بر درخت خلد و ملکی که فانی و زوال نداشته باشد اشاره بدرخت منهی عنه نموده اباء و امتناع از آن ورزیدکه از آن عینا ممنوع و منهی ام **ثانیا** ابلیس پر تلبیس گفت ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین یعنی نهی نکرد شما هر دو را از عین این شجره مگر آنکه شما هر دو ملک می شوید یا هر دو شما از جمله مخلدین ابدی باشید **ثالثا** آنکه هرگاه آدم و حوا باغوا ابلیس در امر مترددو متشبه شدند باین متذکر شدند که قطعی الصحت بودن این مقول مشکل باشد پس ایشان با ابلیس خبیث بر تصحیح و صدق قولش قسم

داوند ابلیس قسم خورد فی قوله و قاسمهما انی لکما من الناصحین که بتحقیق من مر شمارا از جمله نصیحت کنندگان ام غرضی ندارم مگر اصلاح و افاده شما **پس ابعا** ایشان عازم بر اقدام منهی شدند **و** بعد آن خلاف کردند **نزد** بعضی بواسطه حوا آدم تناول نمود و خود قرب او نگردید و نبرید **و نزد** بعضی هر دو یعنی آدم و حوا بلا واسطه تناول کردند **و نزد** بعضی بواسطه خادم و آن خادم حیه بصورت احسن دواب جنت و صدیقه ابلیس بود و باغوا او آورده داد خوردند پس حیه مسخ شده با آدم و حوا و ابلیس از جنت معا بر آورده شدند **و نزد** بعضی نادر که اول خود ابلیس خورد بعد آن بحوا و با آدم داد خوردند **و نزد** بعضی هر دو خود خوردند لکن از عین منهیه عنها نخوردند بل از جنس و از مثل او خوردند چه منهی عنه عینا منهی بود **و بقرآن و اجماع امت** خوردند بهر کیف که باشد **بحث پنجم** در کیفیت ایصال ازلال ابلیس بطال به پیغمبر ذو الجلال و حالانکه بقرآن ابلیس لعین بمحض اباء و انکار از سجده از جنت بر آورده شده بود

لقوله تعالی فاخرج انک رجیم آیه دیگر فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج انک من الصاغرین در آن چند صورت اند **اول** بروایات ثعلبی **و** بغوی **و** سیوطی ملخص آنکه آدم صد سال در جنت لبث نمود و ابلیس را وصول بجنت ممکن نشد پس بر خارج باب جنت ابلیس بهمین مدت بظاهر مشغول عبادت بود تا آنکه طاوس از جنت بر آمده عابد را باکی و نالیح دید و اول کسیکه نوحه کرد ابلیس بود و طاوس بر ظاهر حالش مطلع شده اخبار بحوا و آدم کرد که مار باشد و بصورت احسن دواب جنت و صدیقه ابلیس بود آن ملعون در دهن مار در شد و دندانش قرار گرفته در جنت نزد آدم حاضر شد و در همان دهان کلام با آدم کرد و شخصیت او آدم ندید **و همین** مروی از وهب منبه **و** سدی از ابن عباس است **فخر الدین رازی** گفته و اعلم ان هذا و امثاله مما یجب لا یلتفت الیه الخ یعنی بدانکه این وجه بچنین صورت با امثال او از چیزیست که واجبست التفات بآن کرده نشود زیرا که ابلیس اگر قادر بر دخول در فم مار باشد پس چرا قادر نباشد بر آنکه خود را بصورت مار یا حیوانی دیگر از حیوانات جنت ساخته در آن داخل شود **و نیز** اگر ابلیس با مار چنین فعل کرده پس مار چرا معاقب و مسخ شد و معلوم است که عاقل و مکلف نبود پس خطاب و عقاب بغیر عاقل و غیر مکلف و بمکلف غیر فاعل چگونه جایز باشد **دوم** ابلیس بصورت دابه جنت داخل جنت شد حفظه جنت نشناختند **رازی** گفته در این قول اقل فساد از اول است **سیوم** آدم و حوا در حال سیاحت جنت بدروازه جنت می آمدند ابلیس در خارج آن محاذی ایشان شده هم کلام شدند و ابلیس در چنین حال ممنوع از دخول مکالمه نبود و این مختار جماعتی از اصحاب ما و ابو علی جبائی و تبعه اوست **چهارم** نزد جمعی از عامه مع بعض اصحاب ما آنست که بعد آوردن ابلیس از جنت برای ابتلاء و امتحان آدم داخل جنت میشد و مانع از شئی نبود مگر از لبث پس آدم و حوا را وسوسه کرد **پنجم** نزد بعضی ما بین آدم و ابلیس مراسلات بود **ششم** بواسطه بعض تبعه خود ابلیس ازلال کرد و خود ممنوع از دخول بود **هفتم** بر سور اعراف نشسته با آدم و حوا وسوسه کرد و ایشان بر غرفات عالیه جنت می نشستند برای مشاهده احوال خارج جنت **هشتم** نزد حسن بصری ابلیس در زمین بود و از زمین وسوسه بجنت سماوی

۲۰۷

یا بجنت اخروی آدم بود وسوسه میکرد **اقول** این وجوه چهارگانه آخر اضعف الوجوه اند زیراکه وسوسه در محل کلام خفی است و ایصال آن از زمین بآسمانها با این مسافتهای کثیره و حایلهای غلیظه ممکن نیست **و قرآن** ناص بر شافهه است چون وقاسمهما انی لکما من الناصحین مباشر و مخاطب و مشهود یکدیگر بودند ثم الله اعلم **سوال** آدم و حوا ابلیس را بموجب اعلام باریتعالی در قول خود فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی می شناختند و حسد و عناد او میدانستند پس در عادت مستحیل است که قول معاند و محاسد قوی مسموع گردد و اگر جاهل شد پس ایشان چگونه تصدیقش کردند **جواب وجه ۱** جمعی از عامه آنکه آدم را نسیان شد لهذا قبول کرد و آیه فنسی آدم و لم نجد له عزما شاهد است **وجه ۲** بعض اصحاب آنکه آدم غافل شد و غفلت بر انبیا جایز است **و اصح** آنست که ابلیس قسم بالله بر نصیحت و صدق خود خورده آدم گمان نداشت که کسی حلف دروغ بخورد و همین مستفاد از صحاح اخبار خاصه و عامه میشود فالله اعلم **ایراد** خدا ازلال و اخراج آدم و حوا با بلیس حواله و منسوب کرد پس این فعل از هر دو بود یا از یکی و شاید آخر چنانچه ظاهر قرآن و اخبار که از ابلیس بود لهذا باو حواله کرد پس آدم و حوا را چرا عتاب شد چه فعل ایشان نبود **و** بنابر اول که از هر دو باشد پس هم عتاب با آدم شایع نبود زیراکه فریب خورده و فریب خورده عند العقلا مذموم نمی باشد **جواب اجمالی** آنکه فعل از هر دو واقع شده **اما اسناد با بلیس** برای آنست که بسبب وسوسه او از آدم فعل واقع شد و اگر نه آدم اقدام نمیکرد **اما عتاب** با آدم برای آنست که با کمال عقل و علم و اختیار فعل منهی را بعمل آورد و حال آنکه عداوت ابلیس و افعال و احوال او با آدم نموده بود چنانچه در قوله تعالی یا آدم ان **هذا عدو لک الخ اما** وسوسه ابلیس آدمی را غیر مختار نمی سازد خصوص انبیا را چنانچه تصریح آن در آیه وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم مفاد کلامش آنکه دعوت مرا با کمال عقل و علم شما قبول کردید پس خود را ملامت سازید **جواب دیگر** آنکه انسان با کمال عقل و ادراک و علم قادر و مختار بر فعل و ترک است و مع تساوی مستحیل است که بنده مصدر احد الطرفین بلا وجود مرجح باشد و مرجح قصد و داعیست و آن داعی عبارت در حق عبد علم یا ظن یا اعتقاد است بآنکه شیء مختار مشتمل مصلحت یا مفسده بالفعل یا بالقوة است لهذا فاعل یا تارک او می شود و بوجود آن داعی عبد عامل را فاعل مختار میگویند و این داعی از جانب ابلیس و ترجیح آن از جانب آدم ثابت است لهذا ازلال و اخراج با بلیس حواله کرد زیراکه مورث آن همان شقی شد اگرچه بحکم باری برآمدند و همین مختار رازی است و حال آنکه جبری است **ایراد** جبریه و بعض صوفیه آنکه سلمنا ازلال و ضلال آدم از ابلیس است اما ضلال و اغوای آن ملعون از کیست **جواب** نزد عدلیه از اختیار و استنباط خود آن ملعون است چه او را علم و عقل برای معرفت و عبادت رب العالمین بموجب وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون داده آفریده تا در لطف مشترک و مساوی و عذرش منقطع باشد **بحث ششم** قلنا اهبطوا از هبوط **و** هبوط **و** نزول **و** وقوع نظایر بمعنی تحرک و فرود آمدن از موضع عالی بدانی و سافل شد **و** هبوط نیز بمعنی موضعیست که در آن فرود آید **و** گاهی هبوط مستعمل بحلول و دخول در مکان می شود چون

مخاطبین اهبطوا آدم وحوا است یا غیر او

اهبطوا مصرا و همین معنی نزد آنانست که قایل اند بآنکه جنت آدم در زمین بود **و** **مهبط الوحی و التنزیل** بمعنی مکان نزول وحی و قرآن باشد **بدانکه** خطاب اهبطوا بعد بصیغه جمع من الله الی الهابطین بالاتفاق است **لکن** اینخطاب **آیا** بلاواسطه من الله است **یا** بواسطه مشهور اول است **آیا** این خطاب من حیثیت اجتماع ایشان در محل واحد در حال واحد ابتداء واقع شده و بعد استماع آن دفعة واحدة همه در یک وقت نزول کردند **یا** متفرق نزول کردند اگرچه در حال واحد در محل واحد ابتداء مجتمع بوده خطاب شنیدند چنانچه بقوم و لشکر خطاب اذهبوا دفعة می شود و لکن ذهاب متعاقب و متفرق واقع می شود **یا** خطاب اهبطوا بادم و لکن در هبوط همه مجتمع شدند زیراکه شیطان بموجب اخرج انک رجیم قبل ایشان برآمده **اول مشهور** **و ثانی** معقول **و ثالث** ضعیف است **و** حمل اخرج که صریح بر برآمدن ابلیس از جنت باشد بر هبوط کردن بلا ضرورت جایز نیست فالله اعلم **بحث هفتم** در مخاطبین خلاف کردند **نزد بعضی** آدم و حوا و ابلیس است و همین مختار بسیاری از قدماء و متاخرین است **و نزد** بعضی خطاب بآدم و حوا و مار **و** نزد بعضی زیاده طاؤس هم با ایشان است این نزد جمهور خاصه و عامه بعید است زیراکه مار و طاؤس بالاجماع حیوان غیر عاقل و غیر مکلف است **و** تکلیف و خطاب بغیر عاقل و بغیر قابل قبیح است مع هذا ذکری صراحة یا کنایة قبل از این اصلا نیامده **و نزد** بعضی خطاب بآدم و حوا و بذریه ایشانست چه والدین دلیل بر ذریه و اصل النس و جنس است و مؤیدش متاخر آیات بعضکم لبعض الی قوله تعالی هم فیها خالدون است این مختار زمخشری **و** بیضاوی است **و نزد** بعضی خطاب مختص بآدم و حوا است چه خطاب جمع بتثنیه جایز است زیراکه اقل جمع و شایع در عربیت **و** مؤیدش قرآن است وکنا لحکمهم شاهدین این دو حاکم سلیمان و داود است و آیه فان کان له اخوة مراد از آن اخوان یعنی دو برادر است **و نزد** حسن مخاطب آدم و حوا و وسوسه است **ایراد** فرود آمدن آدم و حوا و مار و سالم ماندن ایشان در وقتیکه بزمین رسیدند محال است چه ایشان با جسم کثیف بلا بال و پر بودند اگر از سقف خانه آدمی می افتد غالبا زنده نمی ماند این محسوس است **جواب** منزل ایشان خالق زمین و آسمانست جایز است که بواسطه ملک یا هوا یا بواسطه سحاب فرستاده یا آنکه در بازوی ایشان در حال نزول ایشان اثر بال و پر بخشیده باشد ثم الله اعلم **بحث نهم** در تعیین مهبط و محل و رود ایشان صحاح خبار خاصه و عامه مختلف اند **در عرائس ثعلبی** است که هبوط آدم بسرندیب از زمین هند کوهیست اسمش نود و هبوط حوا بجده که بلدی از حجاز باشد **و** ابلیس بایله از زمین عراق و آن بصره باشد و بنا بر روایتی بمیسان **و** حیه باصفهان **و** طاوس بزمین بابل **و** بروایت ابن عباس مروی در **روض الجنان** آنکه طاؤس بزمین کابل نازل شد و در **معالم التنزیل** همچو است الا ذکر طاؤس در آن نیست **در در منثور** مرویست که آدم بهند و حوا بجده و ابلیس بدشت میسان از بصره بمسافت چند میل میباشد و مار باصفهان نازل شدند **در در منثور** در روایت ابن عباس مرویست خلاصه آنکه آدم در ارض هند بمقام دجنا بجیم یا بحاء معجمه بحسب اختلاف روایتین نازل شده **در در منثور** از ابن عباس مرویست که آدم بین طائف و مکه مقامی دجنا است نازل گردیده **در**

اخراج آدم ونزع لباس او چرا شد اگر گناه نکرده

در منثور از ابن عمر و **در تفسیر قمی و صافی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آدم بصفا و حوا بمروه نازل گردیدند تا چهل صباح در آنجا ساجد بودند **اقول** آنچه اکثر و اشهر است روایت اول است و تطبیق ممکن است بآنکه اول هبوط بزمین هند پس از آنجا اول حرکت بمکه از طریق طایف کرد فالله اعلم **ایراد** اقدام آدم بمنهی اگر کبیره یا صغیره نبود پس اخراج و هبوط و نزع لباس از و چرا واقع شد این اقوی دلیلی است بر اشد عقاب او و بر وقوع معصیت از و و مصرح این آیه عصی آدم ربه فغوی است **جواب** چونکه براهین عقل و محکمات نقل عصیان انبیا و ائمه علیهم السلام مطلقا از اشد ممتنعات ثابت و مقطوع است چنانچه پاره از آن گذشت و باقی و دیگر ادله بمواضع دیگر می آید انشاء الله تعالی **تنبیه** پس اخراج آدم از جنت و اهباط ایشان بزمین حاشا و کلا بوجه عقوبت نیست بل بوجهی چند است **اول** برای ایفاء وعده انی جاعل فی الارض خلیفة باشد و در آیه وعده خلیفة فی الجنة ابتداء نبود **دوم** در صلب آدم جمعی از کفار غیر قابل و غیر مستحق جنت باجماع بودند پس برای اخراج ایشان از جنت برآورد **سیوم** ادخال آدم بجنت ابتداء تفضلا بلا عوض تکلیف و بصورت غیر جزا بود و تفضل نزد اکثر متکلمین در هر حال دایم الوجوب نیست **چهارم** بغرض تکلیف و ابتلا بدنیا فرستاده شد تا بعوض آن ثواب دایم و قایم بصورت استحقاق دریابد بیابد **تذکره** پس باثبات عصمت و علت ثابت گردید که اخراج آدم از جنت و اهباط او بزمین و نزع لباس از و بوجه عقوبت نبود بل بسبب ترک مندوب او که تناول شجره باشد مصلحت الهی زادامت یا اطالت زمان سکونت آدم در آن متغیر شد **اما سلب لباس** او هم برای عقوبت نبود چه دنیا عالمی و فنی و جنت عالم عالی ملکی دیگر است بالضرورت پس لباس عالی از ملک عالی در ملک غرور دانی و فانی پوشیدن جایز نبود و چنانچه فقهاء در باب العدالت متفق اند که لباس ذی شهرت که انگشت نما آن می شود اگرچه در اصل از مباحات و محللات باشد جایز نیست علی سبیل الکراهة **در مجمع و منهج** فرموده اند که انعام آدم در جنت بر وجه تفضل و امتنان بود و منع تفضل عقلا جایز است چه برای تشدید بلوی و تکلیف مکلف باشد چه برای عدم قابلیت آن در عالم دیگر چنانچه افقار غنی و اماتت احیاء و تسقیم صحاح و تعقیب محنة بعد منحه و حجامت و فصد بوجه عقوبت و اهانت و استخفاف نمی باشد **در تنزیه الانبیاء** فرموده عقوبت در اصل اضرار دایم مستحق بطریق اهانت و استخفاف بصورت جزاء از انبیا بالاجماع مرتفع ببطلان آن تکلیف ثابت شد و آن مستلزم نفع است ثم الله اعلم **اما تاویل** عصی آدم بجای خود می آید و در اینجا مجملا آنست که عصیان از ندب است عند اصحابنا چه هر تارک ندب و واجب عاصی اطلاق میشود **اما** غوی محمول بر خاب بمعنی نقصان کرد ثواب ندب را **جواب دیگر** خلاصه آنکه عصی آدم ربه فغوی عصی ماخوذ از عصو بمعنی دور کردن و شدن باشد **اما** غوی بمعنی نقصان باشد پس مفادش چنین میشود هرگاه آدم اکل شجره کرد پس دور و بعید شد از آن مقام پس نقصان را حصل کرد **سوال** بقاء آدم در جنت خدا میدانست یا نه اگر میدانست پس مخالف علم لازم می آید زیرا که از جنت برآمد و اگر نمیدانست جهل تعالی لازم می آید و بنابراول اگر تناول منهی از و نمیشد آیا باقی در جنت می ماند یا نه **جواب** بعض متکلمین و شرف سیادة و سعادة **در تنزیه الانبیا**

فرمودند خلاصه آنکه خدا عالم ازلی و علم بالاصلح دارد پس علم بسکونت آدم در جنت تا عدم تناول منهی داشت و تناول منهی حکمت مقتضی تغیر و تبدل مکان آدم باشد پس آنچه دانسته بود مطابق علم بوقوع آمد لله الحمد در آن چیزی را لازم نمی آید **اشکال صولبین** آنکه اقدام آدم بر منهی از کدام وجه بود آیا از مسایل قطعیه بود **یا** ظنیه **یا** جاهل از هر دو بود **و** اگر نهی آن عینا یا جنسا از قطعیات بود چنانچه مزعوم امامیه و حشویه و فضلیه از خوارج مع جمعی از فرقات مختلفه مسلمانانست **پس** ارتکاب او بر آن از اکبر کبایر باشد لهذا این فرق مزبوره قایل بکبیره ایشان شده اند و امامیه مع هذا انکار از اصل وقوع معصیت مطلقا دارند این تحکم باشد **واگر** از ظنیات بود چنانچه مزعوم اکثر فرق اسلامیه است چه مجتهد گاهی مصیب و گاهی خاطی میباشد آدم در این خطا کرد چنانچه **در شفا قاضی عیاض** و نووی و غیر او از سلف خود خطا آدم نقل کرده اند **واگر** جاهل بود پس جهل بر انبیا لازم می آید این از اشد محالات است پس بکدام صورت آدم مرتکب منهی شده خصوص نزد امامیه منهی عینی بود لکن بفعل آن عاصی نباشد **جواب** سابق ذکر شد که نزد اصحاب ما رضوان الله علیهم منهی از مسایل قطعیات بود و لکن آن امر مندوبی بود و بر ترک مندوب عقلا و نقلا و اجماعا مغضوب و مذموم و معذب نمی شود **امّا** ظن و جهل و معاصی عمدا او سهوا تاویلا و تحریرا و تقریرا نوما و یقظانا بر ایشان ابدا و اصلا جایز نیست و عمل ظن فعل کسی است که قادر بر تحصیل یقین و علم نباشد و ایشان علیهم السلام را عین الیقین فضلا عن علم الیقین هر وقت ممکن است پس ترک یقین و عمل ظن جایز نیست چه مجتهد همیشه مصیب باشد یا گاهی مصیب و گاهی خاطی **و** نزد ما اگر بظن یا برای و قیاس چیزی بگویند او هم مصون و معصوم از زلل و خطا است زیرا که خود ایشان علیهم السلام معصوم و مطهر اند **بحث دهم** بعضکم لبعض عدو بعضکم حال بحذف واو و مستغنی از آن بوجود ضمیر است **امّا** عدو نقیض ولی و محب باشد **و** عداوة و عدوان مصدر و اصل اش مجاوزة الحد باشد چه اصل عدو نزد اهل اشتقاق از تعدی باشد زیرا که دشمن از جاده دوستی و از استقامت آن عدول کرده و برای همین دویدن و تند رفتاری را عدو گویند که از رفتار و حد اعتدال بر آمده **پس** تقدیرش چنین میشود که اهبطوا متعادین بعضکم بعضا یعنی فرو روید در حالیکه دشمن یکدیگرید **وایا** خطاب بآدم و حوا و ابلیس و حیه است **یا** بآدم و ابلیس و ذریه هر دو الی القیمة **یا** بذریه بنی آدم و بذریه ابلیس **یا** خطاب بآدم و حوا است لکن مراد طغیان و عناد و تضلیل و بغی بنی آدم خاصة است در آن اقوال اند **اول** مشهور در عامه مفسرین است که مار و ابلیس الی القیمة دشمن آدمی و آدمی دشمن او است **و** همان مروی در اکثر احادیث خاصه و عامه هست **و ثانی و ثالث** مختار جمهور و محققین است **و** رابع مختار زمخشری است **تنبیه** نزد مفسرین اگر چه از آدم در ابتدا موجب عداوت ابلیس چیزی نبود چونکه آن ملعون حسد آنحضرت داشت لهذا او را سجده نکرده و از جنت او را بوسوسه بر آورد و باین سبب عداوت ناشی شد پس عداوت آدم بسبب کفر ابلیس هست و عداوت ابلیس بایمان حضرت آدم است علیه و علی نبینا السلام **سوال** مقتضای این آیه آنست که در حال عداوت آدم و ابلیس مع ذریه ایشان با هم مامور من الله اند چه امر بهبوط در حال تعادی باشد و امر بهبوط من الله است پس تعادی هم من الله باشد پس اگر از آدم

عداوت آدم با ابلیس چگونه جایز باشد

عناد ابلیس صحیح نباشد عناد ابلیس با آدم من الله چگونه صحیح شود و عند العدلیه قبیح است و قبیح اصلا بر خدا جایز نیست خصوص بقول زمخشری اشکال زیاده تر است **جواب** حسن بصری آنکه این خطاب امر بفعل نیست بل این امر تحذیری است اگرچه حال واقع شده پس معنیش آنکه فرو روید در حالیکه شما دشمن با همید یعنی بر آمدن شما بسبب حالت دشمنی شما با یکدیگر است پس عداوت ابلیس با آدم و ذریتیه او بامر الله و نقض بعدل تعالی لازم نمی آید **امّا جواب** از زمخشری آنکه ظاهر خطاب اگرچه با آدم و حوا است لکن مراد ازین عداوت عداوت ذریه ایشان است و عدم عداوت ما بین آدم و حوا معلوم است پس بعضکم بیان حال ذریت و مآل ایشان بقرینه آیات مابعد است اشکالے لازم نمی آید

بحث یازدهم ولکم فی الارض مستقر جمله بعد جمله عطف بر ماقبل است و مستقر یا مصدر میمی بمعنی قرار گرفتن یا صیغه مکانست بمعنی قرارگاه اهل اشتقاق را در آن دو قول است چه بعض مصادر میمی و مفاعیل مفعول و ظرف **ثلاثی مزید** بیک وزن غالبا می باشد **و در مجمع و جنان** فرموده که هر دو وجه محتمل است چون ادخلنی مدخل صدق **امّا** قرار و ثبات و بقا و لبث متقارب اند ضد قرار انزعاج **و** ضد ثبات زوال **و** ضد بقا فنا **و** ضد لبث حرکت و انتقال باشد **و** در اینجا مراد آنکه تا مدت موعود خود آدمی را زمین قرارگاه است

بحث دوازدهم و متاع الی حین **و** متاع و تمتع و متعه و تلذذ متقارب بمعنی تحصیل لذت و نفع و برخورداری باشد **امّا** آنچه نفع برداری و آن متاع باشد پس از اینجا متاع دنیا و متعه نکاح باشد **امّا** متعه حج برای حصول تلذذ و فصل عمره و مناسک برای حاج باشد **و** متعه مطلّقه که مهرش معین نبود بعوض آن مبلغ خطیری بتراضی می یابد نامیده اند و در اینجا عبارت از انتفاع عام از زمین بعامه بنی آدم از حین ولادت تا موت است **امّا** الی حین پس حین و زمان و مدت متقارب بمعنی وقت واسع است و در قرآن حین بمعنی ازمنه متعدد المعنی وارد شده چنانچه در **روض الجنان** مرویست خلاصه آنکه شخصی نزد ابو بکر آمده گفت که من نذر کردم تا حین با اهل خود سخن نگویم ابو بکر گفت تا قیامت سخن نگوی لقوله تع و متاع الی حین **و** عمر گفت تا چهل سال لقوله تع هل اتی علی الانسان حین من الدهر **و** عثمان گفت تا یک سال لقوله تعالی تؤتی اکلها کل حین **و** حضرت امیر علیه السلام فرمود اگر شبانه نذر کردی پس تا صبح و اگر روز نذر کردی تا شام سخن نتوانی بگوئی لقوله تع فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و آن مرد الله اعلم حیث یجعل رسالته گفته رفت **و نزد** اکثر اصحاب ما در نذر حین روزه شش ماه بگیرد لقوله تع تؤتی اکلها کل حین چه درخت لا اقل بعد شش ماه بار می آرد و همین احد قولین شافعی باشد و همین مختار **طبرسی و ابو الفتوح** است **و نزد** بعضی روزه یک روز بگیرد **امّا در اینجا** در زمان حین خلاف کرده اند **نزد** بعضی زمین قرارگاه خلایق تا موتست این اکثر است **و نزد** بعضی تا فنا و اجل هر آدمی حین او ست **و نزد** بعضی حین تا یوم قیامت است و الله اعلم بمراده

سوال الی حین فرموده و بغیر الی چرا نفرموده **جواب** چونکه بلا الی توهم دوام و بقاء و با الی مشیر بعجلت فنا است چه الی برای انتها و مستلزم ابتداء است اشاره بتحدید عمر آدمی در طرفین است یعنی از نفخ روح تا موتش قرارگاه و متاع او است **و نزد** بعضی الی بمعنی انتها بلا ابتدا در اینجا

٢١٢

انواع افعال و فاعیل و مفاعیل

وغایتش یوم القیمه است فالله اعلم **تنبیه** این آیه دلیلست **ا** خدامرید معصیت نیست **ب** صد طاعت واخراج از آن نمیکند **ج** خدا سبب معصیت نمی شود چه آنرا حواله بابلیس کرد **د** وسوسهٔ ابلیس و قرب وصحبت بد و نیک تاثیر عظیم دارد **ه** زمین مباح برای بنی آدم است **و** بنا بر قولیکه مراد از حین قیامت است پس تا قیامت ثواب وقاف ارضی چون مساجد و مقابر و چاه ها و امثال آن بغرض بقاء آنها باموات عاید مے گردد

قوله تعالیٰ فَتَلَقّٰۤی اٰدَمُ مِنۡ رَّبِّهٖ كَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَيۡهِ‌ؕ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيۡمُ ترجمه

یعنی پیش آمد آدم بفرا گرفتن و یاد کردن و قبول نمودن از پروردگار خود یا آنکه پیش شد آدم را از جانب پروردگار خود سخنی چند که موجب اجابت توبه او بود و آن کلمات اسماء مقدسه پنجتن پاک باشد پس بتوسل و ذکر آنها توبه آدم خدا قبول کرد بدرستیکه او تعالی بسیار قبول کننده توبه بندگان مهربان بایشان است باینمعنی که از همه گناهگاران توبه قبول میکند یا اگر یک بنده هزار مرتبه گناه کند و هزار بار توبه کند قابل توبه و غافر ذنوب ایشان بسبب وجود صفت مهربانی است **بدانکه** هرگاه آدم مطلع بر ترک اولی و ترک مندوب شد دانست که این نافرمانی موجب تقلیل ثواب و اخراج جنت شد پس برای حصول مافات نادم و زبان معذرت کشود و آقای مهربان عذرش قبول و تلافی مافاتش فرمود **ودر تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** آیا آدم برفع و کلمات بنصب تقدیریست یا آدم منصوب بمفعولیت و کلمات مرفوع بفاعلیت است در قراءة دو قول هست **اول** مختار عامه قراء **و ثانی** مختار ابن کثیر است چه نزد صرفیان افعال متعدیه بسه نوع می باشد **نوع اول** آنکه فعل فاعل بمفعول به و مفعول فاعلش میباشد چون ضرب زید عمرا **نوع ثانی** بر عکس اول یعنی فاعل مفعولش نمی باشد و نه مفعول فاعلش چون اکلت الطعام و شربت الماء و معلوم است که آب شارب و طعام آکل نمیباشد **نوع ثالث** آنکه در معنی اسناد فعل بفاعل چون اسناد او بمفعول باشد و معنیش مختلف نمی شود و آن چند فعل اند چون نلت و اصبت و تلقیت و بلغت چنانچه تلقانی زید و لقیت زیدا و نالنی خیر و نلت خیرا و امثال آن نیز چنین میباشد **پس** بنا بر آن کلمات من الله با آدم برای تحصیل توبه او پیش شدند **بحث دوم** تلقی نظیر تلقن است **قفال** نقل کرده که تلقی در اصل موضوع برای استقبال شئی آتی و جائی باشد **در نهایه** ابن اثیر گفته از اینجاست حدیث نهی رسول الله عن تلقی الرکبان یعنی نهی فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از استقبال کاروان باراده خریدن و فروختن پس تلقیت منه بمعنی اخذت و قبلت باشد **و** تلقی تفعل بمعنی استقبال شئی بصورت اخذ و قبول باشد چنانچه تلقیت رجلا بمعنی استقبلته و تلقانی بمعنی استقبلنی باشد **و** مجردش

لقاء بمعنی قبال و محاذات یعنی رو برو شدن باشد نه بمعنی دیدن بچشم چه دو اعمی باهم ملاقات کرده میگویند تلقیت فلانا ملاقات کردم فلانی را و نابینا کسی را بچشم بالضرورت نمی بیند زیرا که نور چشم ندارد **قاعده کلیه** در قرآن هرجا لقاء خلق منسوب الی الله باشد مراد از آن مخاطب بکلام و حکم تعالی است مثالش بلا تشبیه چنین است که نابینا ملاقی بینا شود نابینا نمی بیند و بینا می بیند **در نهایه** ابن اثیر میگوید و از همین جاست قول فقها اذا التقی الختانان وجب الغسل یعنی وقتیکه ختان مرد با ختان زن ملاقی شد یعنی مقابل شد غسل واجب شد و ختان چشم ندارند که یکدیگر را ببینند **تنبیه** آیا در اینجا استقبال آدم بکلمات واقع شد یا ایصال کلمات بآدم و آن دو روایت اند اصح اول است چنانچه از روایات آتیه خواهی شناخت **بحث سیوم** کلمات جمع کلمه و کلمه نزد اکثر اسم جنس است زیرا که بر قلیل و کثیر در لغت و اصطلاح واقع میشود چنانچه میگویند قال امرء القیس فی کلمته یعنی در قصیده و خطبه خود گفته و در اصطلاح چون لا اله الا الله محمد رسول الله را کلمه طیبه نامیدند **و در اصل** کلمه لفظیست موضوع برای معنی مفرد **اما کلام** نزد اهل اشتقاق مشتق از کلم بمعنی جرح و زخم باشد چه اصل باب از تاثیر است زیرا که کلام اثریست دال بر جوارح که مدرک با حد حاستین از سمع یا بصر باشد پس کلام **نزد** اهل معانی اثریست دال بر معانی کلماتیکه تحت آن باشد **اما نزد نحاة** کلام عبارت است از لفظیکه متضمن کلمتین بالاسناد والافادة باشد بنحویکه مخاطب را فایده تامه حاصل شود **و نزد متکلمین** کلام عبارت از حدوث حروف متعاقبه منتظمه مرکبه بصوت مسموعه متمیزه است تا از کتابت و اصوات طیور کثیره متمیز باشد **اما علم کلام** فنی معروف در معرفت اصول دین و عقاید مسلمین بادلة القطعیه است **و** در وجه تسمیه و بعلم کلام اوجه الوجوه آنست که کلام در اصل مشتق از کلم بمعنی جرح است و هر مسئله از آن از بس که مشتمل بر ادله قاطعه و براهین ساطعه است موثر باشد تا ثیر در قلب سامع میکند لهذا بآن مسمی گردید **و همین** مختار تفتازانی **در شرح** عقاید نسفی **و** علامه خفری **و** میر عبد الوهاب در شروح فصول الاصول است **بحث چهارم** در کلمات آدم بحسب اختلاف روایات بچند نوع وارد اند **اول** ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین این مختار حسن قتاده **و** عکرمه **و** ابن زید **و** سعید جبیر است **ثانی** اللهم لا اله الا انت سبحانك وبحمدك رب ظلمت نفسی فاغفر لی انك خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانك وبحمدك رب ظلمت نفسی فاغفر لی انك خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانك وبحمدك رب انی ظلمت نفسی فتب علی انك انت التواب الرحیم همین مروی **از حضرت باقر علیه السلام** و مختار مجاهد **و** محمد بن قرظی است **ثالث** آنکه آدم گفت بار خدایا آیا مرا نیافریدی بلا واسطه بدست خود خدا فرمود آری آدم گفت آیا نفخ روح من از روح خود نفرمودی خدا فرمود آری آدم گفت آیا مرا ساکن جنت خود ننمودی خدا فرمود آری آدم گفت آیا رحمت تو سبقت بغضب تو نکرده خدا فرمود آری پس آدم گفت توبه کردم و صالح شدم آیا بجنت باز بیری مرا خدا فرمود آری پس فکر این نعمات عظیمه نعم و ندامت بر فوت آن کفایت از توبه تفصیلی بآدم کرد این مروی از **ابن عباس** است **رابع** آنکه هرگاه آدم از سراندیب حرکت بمکه

کلمات ملقنهٔ آدم اسما پنجتن پاک بودند

فرمود پس طواف بیت الله نمود از توبهٔ آدم کفایت کرد اینهم مرویست **خامس** اسماے مقدسه پنجتن پاک را

تشفیع بارگاه خداوند آورد و توبهٔ آدم قبول شد این مروی از سرور عالم و اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السّلام است

امّا از طرق عامه الی حین نزد حقیر نه حدیث رسیده **الحدیث الاوّل** در کتاب

جمع الجوامع فی باب جامع الدعا سیوطی روایت کرده که کلماتیکه آدم را من الله تلقین شده

این بود اللّهمّ بحق محمد و آل محمد تبت علی انک انت التواب الرحیم یعنی بارخدایا بحقیت محمّد

و بحقیت آل او توبه ده مرا بدرستیکه تو تواب مهربانی پس خدا توبهٔ آدم قبول کرد و بهمین سند و بهمین مضمون عینا

محدث جلیل حافظ ابو نعیم در حلیه از پیغمبر روایت کرده **الحدیث الثّانی** در در منثور از ابن نجار

و او از ابن عباس روایت کرده که ما صحابه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم را از کلمات آدم عرض کردیم که توبه

او بواسطه آنها قبول شده کدام است قال النبی صلعم سئل بحق محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین

الا تبت علیّ فتاب علیه یعنی آنحضرت فرمود که آدم خدا را سوال بحقیت محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین

کرد مگر آنکه توبهٔ او را پس خدا تعالی توبه داد آدم را **الحدیث الثّالث** از مرویات دیلمی در

فردوس الاخبار و سیوطی **در در منثور** از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرد

که آنحضرت حضرت نبوی را مسئلت نمود از کلمات آدم آنحضرت فرمود بعد آنکه **آدم** بارض هند **و حوا**

بجده **و ابلیس** بمیسان **و مار** باصفهان نازل گردیدند آدم تا صد سال بر خطیه خود گریست تا آنکه

خدا او را فرمود بگیر و بخوان این کلمات را که ببرکت آن قبول توبه و غفران ذنب تو سیکیم کلمات اینست قل اللّهمّ

اسئلک بحق محمّد و آل محمّد سبحانک لا اله الّا انت عملت سوءً و ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت الغفور

الرحیم اللّهمّ انی اسئلک بحق محمّد و آل محمّد سبحانک لا اله الّا انت عملت سوءً و ظلمت نفسی فتب

علیّ انک انت التواب الرحیم فهؤلاء الکلمات التی تلقّی آدم پس این همان کلمات است که آدم ملقن من الله شده

بتوبه فایز گردید و قبول شد **الحدیث الرّابع** طبرانی در **معجم صغیر** و حاکم و ابن

عساکر **در** **مسند** خود و سیوطی **در در منثور** و حافظ ابو نعیم و بیهقی هر دو در

دلایل النّبوة از عمر خطاب روایت کردند فقال آدم اسئلک بحق محمّد و آله الّا غفرت لی

الی قوله و لولا هو ما خلقتک که پیغمبر فرموده آدم سوال کرد خدا را بحقیت محمّد و آل او که مگر بیامرزی گناه

مرا تا آخر فقره حدیث که خدا فرمود اگر محمّد و آل او مراد در وجود نمی بود ترا نمی آفریدم **الحدیث الخامس**

در در منثور از ابن منذر و او از امام محمّد باقر سلام الله علیه قریب بهمین روایت کرده **الحدیث**

السّادس ابن مغازلی شافعی **در مناقب** از ابن عباس روایت کرده که از حضرت رسول

صلّی الله علیه و آله و سلّم از کلمات آدم سوال کردند که بسبب آن توبه او قبول شده کدام اند آنحضرت فرمود مسئله

بحق محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین الّا ما تبت علیّ فتاب علیه **الحدیث السّابع**

نطنزی **در خصایص علویه** از ابن عباس روایت کرده خلاصه آنکه بعد اسجاد ملائکه آدم را

عجب وی داد عرض کرد آیا خلقی دوست تر از من آفریدی خدا فرمود آری اگر وجود ایشان در عرصهٔ وجود

۲۱۵

اسمای پنجتن پاک ملقن شد تا توبہ او قبول شد

مراد بمحبوب ترا نمی آفریدم پس آدم مسئلت دیدار ایشان کرد خدا ملائکہ را امر بارتفاع حجاب عرش فرمود پس آدم تمثال پنجتن پاک را بقبال عرش دید آدم پرسید ایشان کیستند وحی شد این محمد نبی من و این علی امیر المومنین ابن عم نبی من و وصی او و این فاطمہ دختر نبی من و این حسن و حسین دو پسر علی و دو ولد نبی من اند ای آدم ایشان اولاد تو اند آدم ازان نہایت مبتہج و مسرور گشت پس وقتیکہ آدم مکتسب خطیہ شد قال یا رب اسئلک بحق محمد و علی و فاطمۃ و الحسن و الحسین لما غفرت لی فغفر اللہ لہ یعنی درآن وقت آدم این پنجتن پاک را شفیع خود عند اللہ گردانید گناہش آمرزیدہ شد

الحدیث الثامن نطنزی در روایت دیگر بسند مجاہد نقل کردہ ان الکلمات التی تلقاھا آدم من ربہ اللھم بحق محمد و علی و فاطمۃ و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب اللہ علیہ و زیادہ برادل کردہ فلما اھبط آدم الی الارض صاغ خاتما فنقش علیہ محمد رسول اللہ و علی امیر المؤمنین و یکنی آدم بابی محمد یعنی ہرگاہ آدم برزمین فرود آمد پس انگشتری را ساختہ نقش او محمد رسول اللہ علی امیر المومنین کند و کنیت آدم ابو محمد بود

اقول در اکثر احادیث خاصہ و عامہ وارد شدہ کہ ہمین انگشتر را خدا بسلیمان دادہ بود کہ بہ برکت آن ہمہ عالم مسخر او شدہ بود

الحدیث التاسع ملا معین در **معارج النبوۃ** در فصل دوم باب اول در بشایر ملائکہ و انبیا در حدیث طویلے آوردہ ملخص اول حدیث آنکہ جبرئیل از خدای جلیل مامور بملازمت آدم و حوا شد تا در سیاحت آدم را اطلاع از غرایب جنت بدہد چونکہ آدم و حوا صورتہای خود را آراستہ از ہر ورق و در دیوار جنت بہتر از آئینہ مشاہدہ کردند قدری عجب ایشان را روی نمود در عین سیاحت بقصری زرین رسیدند کہ کنگرہای او از مروارید اخضر بود درون قصر تختی از یاقوت احمر و بربالای او قبہ از نور انور و برآن تخت دختری انور از نور اختر در غایت صباحت و ملاحت و حسن و جمال نشستہ و بدور او حوریان در ملازمت بحسن جمال او انگشتہای حیرت زیر دندان گرفتہ اما برسر آن دختر تاجی مکلل بدر و در دو گوش او دو گوشوارہ از گوہر یا از یاقوت سرخ و سبز و در گردنش قلادہ از نور انور مشاہدہ کردند عرض کردند بارخدایا این چہ صورت باشد از مصدر جلال الہی خطاب آمد ای آدم این صورۃ تمثال فاطمہ زہرا دختر محمد مصطفے باشد اما تاج انور کنایہ از پدرش و دو گوشوارہ کنایہ از دو پسرش و قلادہ گردن کنایہ از شوہرش باشد **پس** آدم سر بلند کردہ خانہ دید کہ پنج دروازہ داشت بسر ہر دروازہ از نور نوشتہ دید انا المحمود و ھذا محمد و بر در دیگر انا العلی الاعلی و ھذا علی و بر در سیوم دید انا الفاطر و ھذہ فاطمہ و بر در چہارم دید انا المحسن و ھذا حسن و بر در پنجم دید منی الاحسان و ھذا حسین پس جبرئیل عرض کرد ای آدم این اسما را بخاطر دار روزی محتاج شوی کہ آنہا خواہی شد پس آدم بسبب خطیہ تا سہ صد سال گریست ہاتف غیبی کلمات مشہودہ را یاد ش داد پس آدم سوال کرد یا محمود و یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان اسئلک بحق محمد و علی و فاطمۃ و الحسن و الحسین ان تغفر لی و تقبل توبتی بالفور از مصدر جلال الہی خطاب آمد ای آدم اگر بخشش تمام مجرمان و ذریتہ خود میخواستی البتہ ببرکت این اسمای ایشان امی آمرزیدم

تنبیہ صاحب مدارج النبوۃ عبد الحق گفتہ کہ ملا معین صاحب معارج النبوۃ یکی از مشائخ اعلام سلمانان ثقہ و ضابط الحدیث بمقابل معارج او فقیر الحقیر مدارج النبوۃ نوشتم

تبصرہ باسانید امامیہ ہم ہمین معنی احادیث تسعہ

معنی توبه بنده و توبه خدا چیست

ثابت اند پس باجتماع این رواة علم الیقین حاصل گردید که کلمات آدم اسماء پنجتن پاک بودند اما حمل آن بر عموم اولیست یعنی با اسماء مقدسه پنجتن بفقرات مزبوره آدم دعا کرده چنانچه در حدیث ثالث دانستی تا المرج بعض لازم میاید +

بحث پنجم توبه در لغت بمعنی برگشتن باشد پس تاب و آب و اناب و آل و آض و رجع متحد المعنی اند **بدانکه** توبه از تاب یتوب توبة و توباً و متاباً و تواب مبالغه است **و** آب یئوب اوبة و اوباً فهو آیب و اوّاب مبالغه است **و** اناب ینیب انابة مزید ناب ینوب نوباً است **و** آل یئول اولاً **و** آل یئول اولاً **و** آض یئیض ایضاً **و** رجع یرجع رجوعاً از صیغهای توبه باشد پس بهر یکی که از اینها توبه کند صحیح باشد و بنده اگر از نافرمانی رجوع کرد فاعلش را تائب و فعلش را توبه گویند **سوال** لفظ توبه مشترک بین الخلق و الخالق است اما توبه بنده رجوع از قبیح با ندامت و پشیمانی از گناه گذشته باشد و از خدا توبه بمعنی پشیمانی بر فعل قبیح عند العدلیه جایز نمی باشد پس توبه بخدا چه معنی دارد و آن معنی بحقیقت است یا بمجاز **جواب** اگرچه لفظ توبه مشترک بین العبد و المعبود است لکن در هر دو جا بر حقیقت و ممتاز بحسب حال میباشد چه هرگاه عبد از قبیح با پشیمانی رجوع الی الله کرد او را تائب گویند پس در آن وقت اگر خدا از اراده غضب و عقاب لاحق رجوع برحمت سابقه بعبد کرد پس خدا را تائب و تواب و اواب بحقیقت میگویند چه پشیمانی فعل عاجز و فعل قبیح کار جاهلان باشد بر خدا اصلاً جایز نیست **اما در توبه** بنده الی و در توبه خدا علی صله میباشد چون قلبت و تاب نبید الی الله فتاب الله علیه **تنبیه** توبه در شرع مقدس عبارتست از ندامت و پشیمانی دل بر گناه سلف و عزم جزم در حال که من الآن تا آخر عمر عود مثل آن گناه برای قبح آن اصلاً نکنم **پس** اگر اقدام و اعاده همان گناه را کرد آیا این گناه اول است یا ثانی در آن دو قول است اکثر اول است که او که نه توبه نکرده لهذا بر آن مصر است **شیخ غزالی** گفته ملخص آنکه توبه مرتب بر سه چیز است علم و حال و عمل اول موجب ثانی و ثانی موجب ثالث است **اما علم** پس معرفت گناه و یقین با اعتقاد در مضر و مهلک بودن او باو است پس باحساس آن قلب متاثر و متالم شده متاسف میشود بر مافات و آن تاسف را ندامت میگویند پس بحصول آن اراده جازم بتدارک فایت می شود و در آن وقت اراده تعلق بحال و استقبال و ماضی میگیرد **اما تعلق حالی** ترک ذنب متلبس باشد **اما استقبالی** عزم جازم بر ترک همین فعل مهلک و سولم تا بقاء مدة العمر برای مهلکیت و سولیت او باشد **اما ماضی** پس تلافی مافات بالجبر و القضا اگر قابل آن باشد چون تلافی صلوة و صیام و حج و زکوة و خمس و رد مظالم و امثال آن پس مجموع این مفروض را توبه میگویند و در اینجا چند مسئله اند **اول** توبه واجب عینی است آیا وجوب آن عقلی است یا نقلی و در آن دو قول است **اول** مختار عدلیه که امامیه و معتزله باشند بنا بر قاعده حسن و قبح عقلی **اما دلیل عقلی** عدم توبه موجب الم نفسانی و آن عقاب یا خوف آن باشد و دفع ضرر با تعلق عقلاً واجب است پس هر چیز که دفع ضرر منحصر باشد آنهم واجب است پس رفع و دفع این ضرر نمیشود مگر بمعالجه و معالجه مرض گناه توبه است پس هرچه واجب مطلق منحصر است آنهم واجب است لهذا توبه واجب است **اما نقلی** پس او مختار باقی فرق مسلمانان خصوص

۲۱۷

بیان غایت توبه و دقایق آن

اشاعره است بجهت عدم حسن و قبح نزد ایشان و از جمله آن **آیه** توبوا الی الله جمیعا **آیه** توبوا الی الله توبة نصوحا **دوم** توبه از قبیح لقبحه یا لوجه قبحه و نیز از ترک واجب لوجوبه یا لوجه الوجوب کند در آن دو قول است **اول** مختار اکثر منهم ابو هاشم و من اصحابنا مرتضای امامیه نصیر الملة و آیة الله شیخنا المقداد و ابو الفتوح و طبرسی و امثال ایشانست **و ثانی** مختار ابو علی و جمعی از قدمای اصحاب باشد **نتیجه** بر اول آنکه اگر توبه از بعض گناه کند و از همه نکند توبه او صحیح نیست و بر ثانی صحیح است حقیر را در اینجا توقف است زیرا که اگر کافر توبه از کفر کند و بر درع باقی ماند اجماع است که توبه او قبول و صحیح هست و الا برادر اسم مسلم اصلا اطلاق نشود **تنبیه** اگر توبه لقبحه نباشد بل برای آنکه مثلا شرب شراب و فعل زنا نمیکند مگر برای حفظ بدن و آبرو و عزت یا آنکه عنین است توبه او صحیح نیست و اگر توبه از قبیح برای خوف نار و از فعل واجب برای طمع جنت باشد صحیح هست یا نه مشهور عدم صحت است زیرا که غایتش چون اول حفظ بدن از ضرر باشد نه لقبحه مگر آنکه خوف نار و جنت ضمیمه غیر مستقله در قبحه و وجوبه باشد و همین مختار محقق طوسی و علامه است **سیوم** توبه از فعل قبیح لقبحه و از ترک واجب لوجوبه باجماع است و از فعل مکروه بالکراهیت و از ترک مندوب لندبه عند اصحابنا هاهی باشد زیرا که فعل مکروه نهی تنزیهی و ترک مندوب امر استحبابی باشد بر فعل اول و بر ترک ثانی ثواب ندارد پس برای علت واجبه معلول واجب و برای علت مندوبه معلول مندوب مستلزم است **در روض الجنان و مجمع البیان** فرموده توبه انبیا و اصفیا و اوصیاء معصومین علیهم السلام از باب ندب و ترک اولیست اگرچه برادر رفع عقاب و استخفاف عذاب مترتب نیست پس مراد از توبه ترک مندوب و از مکروه رجوع بفعل مندوب و ترک اولی باشد مثلا ترک تهجد توبه کرد یا آنکه آینده گاهی ترک نخواهم کرد پس توبه جمله انبیا خصوص آدم از این بابست نه از قبیح و نه از ترک واجب **چهارم** آیا عوض توبه ضمان ثوابست یا اسقاط عقاب مختار اصحاب تفصیل است یعنی نسبت بانبیا و ائمه معصومین علیهم السلام ضمان ثوابست زیرا که ایشان عاصی ابدا نمیباشند اما بالنسبه عامه خلق خدا اسقاط عقاب عند التوبه میکند **و مختار** عامه عموما کثرت ثوابش اسقاط عقاب میکند این ضعیف فاسد است بچند وجه **وجه اول** آنکه بعضی جا توبه ثواب ندارد چون توبه خارجی از زنا و بدعی از شراب چه توبه از آن قبول است اگرچه از فساد عقیده خود توبه نکرد **دیگر** آنکه اگر توبه کثرت ثواب میداشت پس در تقدم و تاخر گناه ثواب توبه واحده مقدمه کافی بود و حال آنکه از سابق معصیت و لاحق آن توبه بالانفراد اجماعا واجب است **دیگر** آنکه اگر کثرت ثواب توبه عذاب گناه را ساقط می سازد احباط لازم می آید و احباط نزد ما باطل است پس ثابت شد که نزد توبه صحیحه خدا اسقاط گناه و عذاب از عاصی میکند **پنجم** اجابت توبه بر خدا واجب است یا نه و بفرض وجوب آیا وجوب عقلی است یا نقلی در آن دو قولست **اول** مختار معتزله است حتی آنکه اگر قبول نکرد اخلال واجب کرد **ثانی** مختار باقی فرقات اسلامیه هست که اجابت توبه از روی تفضل و احسان هست و اگرچه وعده اجابت داده مخالفت وعده نمیکند ابدا **ششم** اگر بشرایط تامه توبه واقع شد باجماع امت توبه قبول یعنی اسقاط عقاب یا اعطاء ثواب ذات خدا میکند تا قابلیت فاعل و وجود زمان محدود **اما تحدید زمان توبه** در مرویه مجمع از حضرت رسول خدا صلی الله علیه

اوقات اجابت توبه معنی تواب مع جواب اعتراض

است که آنحضرت فرموده بادروا بالاعمال ستا طلوع الشمس من مغربها والدجال والدخان ودابة الارض و خویصة احدکم یعنی الموت وامر العامة یعنی القیامة خلاصه آنکه مبادرت و پیشی کنید باعمال خود شش شی را طلوع آفتاب از مغرب و دجال بطال را و دخان را یعنی دودیکه عالمگیر ناگاه ظاهر شود و دابة الارض را که بین رکن و مقام ظاهر شود بر پیشانی هر مومن می نویسد این مومن برحق و بر پیشانی هر کافر این کافر برحق است و ابتداء شروع جان کندن را نسبت بهر یکی از شما و امر عامه را یعنی قیامت را چه در همه این اوقات توبه قبول نمیشود زیرا که توبه ضروری قبول نیست باجماع است اللهم وفقنا لتوبتك قبل لقائنا ایاك برحمتك الواسعة و تفصیل مسئله توبه کلا و جزاً در کتاب **عمدة المقاصد و زبدة العقائد** نوشته ام در اینجا پاره بالاجمال از مباحث توبه نوشتم تا این مقام بمنزله اصل و مرجع این تفسیر باشد

بحث ششم فتاب علیه در اینجا عبارت حذفست و آن عادت فصحا و بلغاء و از آن قرآن مملو است پس آن مع قرانست آنا حذف وان ولما تاب آدم فتاب علیه باشد پس در معنی آن دو وجه گفتند **اول** آنکه هرگاه آدم توبه کرد خدا توبه او قبول فرمود **ثانی الوجهین** آنکه خدا آدم را امداد بتوبه و توفیق بآن بالهام کلمات و تلقین او کرد تا بواسطه آن توبش را قبول نمود **سوال** این آیه نص است بر آنکه یک آدم توبه کرد و توبه او قبول شد حوا در آن شامل نیست حال آنکه او بقرآن و اجماع شامل منهی بود **جواب** در اینجا ذکر آدم بتوبه کفایت کرد از ذکر حوا چه آدم در اصل متبوع مستقل و حوا تابع و تابع ابدا در حکم متبوع می باشد **جواب** معاظم اعلام آنکه فتاب علیهما نگفته بجهت قیام قرینه خارجه چنانچه در آیه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها گفت ولا ینفقونهما نه گفت و در آیه واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها انفضوا الیهما نگفته زیرا که طلا و نقره نقد واحد و تجارت و لهو در حال نماز بمنزله جنس واحد است پس بعض آیات دیگر چون قالا ربنا ظلمنا انفسنا و احادیث و اجماع بر توبه حوا ثابت و اعتقاد بآن واجب است

بحث هفتم انه هو التواب الرحیم در آن دو معنی موجه اند **اول** آنکه خدا از همه بندگان توبه قبول میکند پس تکثر توابی بتکثر عباد است اما رحیمیت در اصل عطوفت و مهربانی مستلزم عفو تقصیر باشد خصوص در حال اعتذار و ندامت هر مقصر **ثانی** آنکه نسبت بهر احدی از بندگان به بسیاری مراتب توبه اش را قبول میکند اگرچه یک بنده هزار بار همان گناه بعمل آرد لهذا با صیغه مبالغه رحیمیت را ضم و ذکر کرد تا دلیل بر تکرار توابیت او باشد پس ذکر رحیمیت کانه بیان علت در کثرت اجابت توبه تعالی بر بنده باشد و هر دو وجه محتملست **و نزد** بعضی ذکر رحیمیت اگرچه در اینجا بصورت بیان علت بر توبه باشد لکن این اقطع دلیل است بر اجابت توبه از روی تفضل و احسان نه از روی ایجاب چنانچه مزعوم معتزله بلا دلیل است **ایراد** لفظ تواب صیغه مبالغه است لازم بود که تالی آن هم بصیغه مبالغه چون رحمن باشد چه رحمانیت کانه اظهار علت در قبول توبه باشد تا کثرت اجابات ثابت میشد و صیغه غیر مبالغه که رحیمیت باشد دلیل بر مبالغه توابیت نیست **جواب** با توابیت رحیمیت را بغیر مبالغه ذکر کرد تا باعث اغراء و اغوا مکلف نشود چه ذکر علت و معلول بمبالغه موهم بود که خدا رجاع ارحم بعباد است اگرچه توبه نکنند فالله اعلم بمراده **تنبیه**

اشکال در خطاب اهبطوا و جواب آن

این آیه دلیل بر چند چیز است **ا** آدم موفق بتوبه من الله شده **ب** اجابت توبه بر خدا بصورت ایجاب نیست بل بصورت تفضل و احسان است و مخالفت احسان موعود نمیکند **ج** کثیر الذنوب را کثیر المراتب غافر است **د** کلماتیکه آدم بآن موفق شد اعظم اند تعظیم و ذکر آن بندگان را دائما لازم است ثم الله اعلم •

قوله تعالى قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ ترجمه

یعنی وقتی که گفتیم با مخاطب آدم و حوا و ذریه ایشان یا آدم و حوا و ابلیس و مار و طاووس را علی خلاف فرو روید از بهشت **یا** در خطاب اول از جنت بآسمان و در ثانی از آسمان بزمین روید همه شما پس اگر بیاید شما را یعنی می آید شما را از جانب من هدایتی و رهنمائی از نقل و عقل پس کسیکه پیروی کند دلایل و براهین مرا از عقل و نقل و کتب و اوصیاء و رسل پس هیچ ترسی نیست بر پیروان آن از عقاب دنیا و عذاب آخرت زیرا که ایشان نعل بالنعل قدم انبیاء برداشتند و نمیشوند ایشان اندوهناک در آن کار در دنیا و آخرت **بدانکه** هرگاه آدم و حوا ابدا تکلیف فرستاد بنابر اظهار هدایت و اتمام حجت بایشان و بذریه ایشان فرمود با بترغیب و ترهیب اقرب بطاعت و بعید از معصیت شوند این موعظه از جمله لطف مقرب نزد متکلمین باشد **و در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** قلنا اهبطوا منها جمیعا جمیع فعیل از جمع ضدش افتراق باشد و اینجا معنی تاکید یعنی اجمعون و نصبش بنابر حالیت چون مجتمعین باشد و در تخصیص خطاب خلاف است **نزد** عامه مفسرین خطاب آدم و حوا و ابلیس و مار و طاووس است **نزد** بعضی و تبعه او آدم و حوا و ذریه او است لکن قوله تعالى فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع الخ و از آدم تبع هدایت لازم و عدم صدور کفر از ایشان معلوم است زیرا که آدم نبی بالاجماع بود پس در خطاب اگرچه آدم و حوا مخاطب است لکن شامل بعامه ذریه او الی القیامه است **ایراد جامع** خطاب قبل وجود مخاطبین عبث بالضرورت است و عدم وجود بنی آدم در حال خطاب اهبطوا معلوم و مقطوع است پس خطاب در حال فقدان ایشان چون خطاب شخصی است که تمنای تمول مع ندا اراده نمودن غلمان یکی را تملک سالم و دیگر را غانم و دیگر را عالم نام میکند و قبل حصول وجود و وصول آن ندا بهر یکی بصورت خطاب میکند تو چنین کن و چنان بنما این قسم عبث است و گر ابلیس با آدم و حوا شامل است خطاب با ایشان مع شیطان قطعا متروک است و اگر مار و طاووس با ایشان شامل باشد

بیان تکرار هبوط در محل واحد چرا

آنها بالضرورت غیر عاقل اند غیر مکلف اند تکلیف قبیحست و اگر خطاب مختص بآدم و حوا است تثنیه را جمع گفتن خلاف موضوع و معدود است معهذا آدم نبی الله کانه عین هدایت بود ظهور کفر و تخلف از هدایت از و ممتنع است والا بر نبی جواز کفر در حال نبوت جایز باشد مخالف اجماع نقل و عقل است **جواب** اگر خطاب عاید بآدم و حوا و ذریه باشد جایز است قبیح نیست زیرا که در آن وقت خطاب مختص بآدم و حوا است مراد از آن ذریه آتیه است چه ابوین اصل و جنس و رؤس و اساس ذریه اند و عقلا و سلاطین خطاب ثواب و عقاب برؤس و اصول و ارکان میکنند و آن در اصل عاید بر رعایای غایب می باشد پس از تثنیه جمع خلاف موضوع و معدود نمیشود مع هذا نزد جمعی از اهل لغات اقل جمع اثنین میباشد **اما** خطاب بمار و طاؤس صحیح نیست و مرویات اگر صحیح شوند محمول بر آنست که خطاب مختص بادم و حوا و ابلیس است و بمعیت ایشان مار و طاؤس را هم هبوط واقع شد ثم الله اعلم **بحث دوم** در تکریر این خطاب خلافست **مختار** سعودی آنست که این خطاب استیناف بعد حذف سوال است و سوال کانه آنست که بعد توبه چه واقع شد در جوابش گفته شد قلنا اهبطوا منها جمیعا الخ پس بنابر آن جمله دیگری با حکم دیگر یست **و مختار بیضاوی** در تکرار خطاب اختلاف مقصود است چه در هبوط اول مراد نزول ایشان در دار بلیه پر مکاره غیر مخلد بصورت تباغی و تعادی باین باشد و در هبوط ثانی خطاب تکلیفی و عالم تکلیف با آدم و حوا و ذریه ایشان قرن فقرن است پس بیان آن تکلیف اینست هر که اتباع هدایة الله و دلایل او از عقل و نقل کرد مؤمن ناجی و مخالف آن ضال و کافر و نار یست **و مختار صافی** آنکه هبوط اول اجمالی و هبوط ثانی تفصیلی است که احدی تقدم در هبوط بر دیگران و رفیقان نکند چون ذهب القوم جمیعا یعنی در بر آمدن متفرق نباشند اگر چه در وصول بمنزل متخلف باشند **اقول** بعضی بر عکس این میگویند لکن حقیر را نتیجه معقوله و فایده تامه از این هر دو قول الی حین ظاهر نشد **و مختار اکثر** هبوط ثانی تاکید برای اول است چون از هبوا و از هبوا چنانچه شاعر گفته **مصرع** کم نعمة عندی لکم کم و کم **و مختار بو علی جبائی** آنست که مراد از خطاب اول هبوط باول آسمان و از ثانی هبوط از آسمان اول بزمین است این ضعیف است زیرا که لازم بود که در خطاب ثانی لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و آنچه در خطاب ثانی است در آیه اول باشد مگر با خدا بگوید که این فرق در ترتیب عثمانی است **و مختار رازی و مقلدش نیشاپوری** و سعودی اقوی الوجوه است که هر دو خطاب در جنت واقع شده اما اول بعد خطیه قبل توبه بود پس از توبه آدم و حوا امید کردند که بسبب قبول توبه اخراج ما از جنت باز مبدل ببقاء در آن شده لهذا مره ثانیه خطاب اهبطوا شنیدند تا بدانند که اخراج بجزاء ذلت نبود بل برای اجرای وعده انی جاعل فی الارض خلیفة بود **اقول** قول رازی خالی از قوت و متانت نیست بشرطیکه توبه قبل از خروج جنت ثابت شود والا پس قول بیضاوی اوجه الوجوه و انسب است ثم الله اعلم **تنبیه** در احادیث خاصه و عامه مرویست ملخص آنکه هر گاه آدم بهند و حوا بجده نازل شده تا صد سال باهم ملاقی نشدند پس از آن

معنی صحابی و تابعی و حزن

آدم از سر اندیب و حوا از جده حرکت کردند پس آدم در زمین قدمی ننهاد مگر آنکه در آنجا دهی شده و بجائی ننشسته مگر آنکه در آنجا شهری شده پس در مقام مزدلفه متقارب شدند چه ازدلفا بمعنی تقارب باشد و بیوم عرفه در عرفات تعارف باهم کردند یوم بعرفه و مقام بعرفات مسمی گردیده و بمقام منی رسیده تمنای مغفرت کردند بمنی نامیده شد و در وجه تسمیه آنها وجوه دیگر اند ثم الله اعلم **بحث سیوم** فاما یاتینکم منی هدی اتیان و مجی و اقبال نظایر بمعنی آمدن باشد و ضدش ذهاب باشد **و** اتباع و اقتدا و احتذا متقارب اند و تابع تالی باشد **و در روض الجنان** فرمود تبع و تابع و اتبع یکی باشد نقیضش ابتدا و اختراع باشد و تبیع بچه گاو جمعش اتابیع **و** تبع ظل باشد و صدر ثانی و تالی صحابی است و او صدر اول از مصاحبین پیغمبر و ائمه علیهم السلام است **و** تبع صدر ثالث باشد **اما** هدی پس معنی آن در سوره حمد و اول بقره مفصل بیان شد **و** در اینجا هدی دلالت بحق و بیان و اشارت بآن باشد چه عقلی باشد یا نقلی **اما** نقلی و آن رسایل و رسل الهی **و** رسایل از کلام خدا باشد یا از کلام نبی و از قائمین مقام او از امثال و اوصاف او بلا واسطه باشد یا بواسطه و واسطه امام معصوم باشد یا عدل صحابی و تابعی الفاظ بعین ترکیب باشد یا مترجم بترجمه لفظی علی قول **بحث چهارم** اما یاتینکم در اصل ان ما بکسره همزه و سکون بلفظ ما مزیده برای تاکید و تحسین نون تاکید در فعل باشد اگرچه در فعل معنی طلب نباشد پس معنی آن یاتینکم باشد **سوال** شرط اول اما یاتینکم و شرط ثانی فمن تبع باشد جزای شرط اول کجاست **جواب** شرط ثانی با جزای خود جواب شرط اول است چون ان جئتنی فان قدرت احسنت الیک ثم الله اعلم **تنبیه** لفظ یاتینکم منی هدی الخ اقطع دلیلی است بر آنکه خطاب بکل فرقه الی القیمة بواسطه آدم است چه آدم نبی الله هادی خلق بود خوف ضلالت و کفر نداشت **سوال** اتیان هدی بصورت تنکیر و تشکیک است و حالانکه تعیین هدی بر خدا واجب است **جواب** زمخشری **و** بیضاوی و از ما صاحب مبانی آنست که در تشکیک و تنکیر اهدا ایذان بآنست که در ایمان بخدا و بر توحید او انزال کتاب و ارسال رسل بر خدا واجب نیست زیرا که آن امر عقلی است که نه خلق را بر آن آفریده و در عقول ایشان مرکب ساخته و بر آن نصب ادله و ازاله علت و تمکین بر استدلال و نظر داده **بحث پنجم** من تبع هدای آیا هدای بالالف **و** فتحه است یا بلا الف لکن با دغام یا چون علی و لدی مع کسره ما قبلش اول اشهر و اکثر است و ثانی لغت هذیل است و بفرض اول آیا بفتح اول است یا بسکون یا اول مجمع علیه قراء و ثانی مختار اعرج است **بحث ششم** فلا خوف علیهم و لا یحزنون آیا فلا خوف بنصب فاء است یا برفع و تنوین آن اول مختار یعقوب چه نزد او در جمیع قرآن بنصب است **و** ثانی عامه قراء است **اما** خوف و جزع و فزع نظایر اند و نقیض خوف امن است و از اینجاست طریق مخوف یخافه الناس **اما** هم و غم و حزن نظایر و نقیض آن سرور باشد **و** اصل حزن غلظت هم باشد ماخوذ از حزن الارض و آن غلظه و درشتی و بلندی زمین باشد چنانچه ارض حزنه میگویند **و حل** حزن علم یا اعتقاد یا ظن بوصول مضرتی عظیمه یا فوت منفعة جسیمه در حال یا در استقبال باشد و از هم و غم مباین بزیادتی د

حل خوف وحزن وغیر آن

مضرت باشد و**حل** خوف در **روض الجنان** فرموده که علم یا اعتقاد یا ظن بوصول عظیم مضرت می باشد مضرت یا فوت منفعت در مستقبل قریب باشد چنانچه تخاف الاسد یعنی ضرر شیر را می ترسی و تخاف الله یعنی عقاب خدا را می ترسی میگویند **و** اصل خوف نقصان باشد چنانچه آیه علی تخوّف بمعنی تنقص وارد است **و** نزد بعضی اول خوف ناشی از قلب و در انتهایش منتشر در جوارح میباشد بخلاف حزن که او مستقر در منشاء خود می باشد پس اولش حزن و در آخرش خوف گفته می شود **و** نزد بعضی محققین برعکس است لهذا اهل جنت در ابتداء دخول بجنت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن میخوانند ثم الله اعلم **و در اینجا** خدا فریق فی الجنة وفریق فی السعیر قرار داده هر که متابعت و متمسک هدایت بشود در دنیا از رنج و تحلیل وهم و مال و آل و در قبر و قیامت از اهوال و از شدائد آن مصون و محروس ناجی مستحق جنت میباشد و مخالف آن برعکس آن میباشد **سوال** عدم انفکاک مؤمنین از خوف تا ظهور دولت حق در دنیا معلوم و مشهود است نسبت بایشان صحت نه بندد **جواب** مخاوف مؤمنین از جانب ظلمه بجهت غلبه و بطلان است نه من الله و در آیه ذکر خوف من الله لعدم الاهتداء و الایمان است و نسبت بایشان ایمان ثابت است **تنبیه** در این آیه دلیل بر چند چیز است **ا** هدایت و حق غالب و ظاهر و ثابت عالما میباشد الا اهتداء حاصل نمیشود مگر باتباع تام **ب** تقلید در اصول دین **و** نزد بعضی در فروع نیز باطل است **ج** تحصیل دین بدلیل واجب عینی در عقلی بعقل و در نقلی بنقل است **د** بوعده ثواب و عقاب معاد جسمانی و رجوع ایشان بجنت ضمنا ثابت شد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۰ ترجمه

یعنی آنانکه پیروی هدایت و دلایل مرا نکردند و ایشان جحود و انکار کردند یا حق را پوشیدند و تکذیب دلایل ما را کردند یعنی تکذیب و تغطیه حقیّت کتب و انبیا و اوصیاء معصومین و معجزات ایشان که آیات و علامات بر وجود تعالی اند کردند آنان اهل دوزخ و ملازم بنار اند ایشان دران دایم میمانند و می سوزند **بدانکه** هرگاه خدا والدین بشر را بهبوط فرمود مخاطب بایشان بذریه ایشان تنبیه و تذکیر نفع و ضار و حق و باطل و هدایت و ضلالت فرمود که بفعل اول مراجعت بثواب ابدی و جنت سرمدی و بفعل ثانی بنار دایمی و عذاب الیمی خواهند رسید تا باین وعده و وعید مکلفین قریب بطاعت و بعید از معصیت شوند این را متکلمین

معنی اصحاب نار در لغت و عرف و عذاب آیا نیک بذاته یا بد

بحث اول والّذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا ... لطف مقرب بن نامند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** والّذین

کفروا و کذّبوا بایاتنا و معنی کفر و کذب و خلود و آیات سابق مفصل بیان شد **اما** مراد در اینجا از آیات

اعم است یعنی جمیع آنچه دلیل بر وجود و وحدانیت خدای جلیل باشد چون ادلّه منصوبه و کتب منزله و رسل مرسله

و اوصیاء طاهره که منصوص الامامة و منصوب المنزله اند و معجزات بیّنات ایشان چه هر یکی از این بذاته مستقل

و دلیل جداگانه و علامت بر وجود خدای یگانه است پس انکار و تکذیب یکی ازین انکار و تکذیب کل است

لهذا منکرین نبوت عیسی را عیسائیان و منکرین نبوت محمدی را مسلمانان و منکرین امامت علی ع را

سید مرتضی کافر مطلق میدانند زیرا که ایشان علیهم السلام آیات الله الناطقه اند لهذا جناب حضرت امیر علیه السلام

در خطب خود انا وجه الله و انا عین الله و انا ید الله و انا لسان الله و انا آیة الله در مشاهد صحابه مکرر خوانده

بحث دوم اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این جمله خبر الّذین باشد **و نزد** بعضی

اولئک بدل الّذین **یا** عطف بیان و اصحاب النار بیان اولئک و از هم فیها الخ خبر الّذین باشد

اما اصحاب نزد اکثر جمع صاحب **و** نزد جمعی صحب جمع صاحب **و** اصحاب جمع الجمع

است و صاحب ملازم و قرین ثانی بر دوام باشد چه اصل صحبت مقارنت و ملازمت باشد پس مراد از

صاحب شخص ملازم غیر مدتی طویل باشد و قرین زمان قلیل را مصاحب وقتی و زمانی میگویند **و صاحب**

در اصل وضع اعم است یعنی مؤالف باشد یا مخالف موافق باشد یا منافق مسلم باشد یا کافر انسان باشد

یا حیوان یا غیر آن و در آیه غار تفصیل و تمثیل می آید انشاء الله تعالی **و در فن رجال** مراد از صحابه

جماعتیست که شرف حضور پیغمبر یا ائمه اهل البیت علیه و علیهم السلام در مدتی طویل حاصل کرده باشند **و**

نزد اصحاب **ما** جمعی از محققین عامه شرف حضور ایشان با ایمان و ایقان حاصل کرده بر آن بمیرند

و در اینجا مراد آنان اند که بملازمت کفر و فسق و فجور و تکذیب هدایت و آیات الهیه کرده باشند

از اولین و آخرین از انس و جن و شیاطین اجمعین پس ایشان بثبوت علت دائمه که کفر و شرک است

معذب بعذاب دائم که معلولش باشد می باشند و این را کنایه از اصحاب النار کرده یعنی ایشان را وعده

ملازمت نار دوزخ بصورت ایلام و توهین همیشه باشد **تنبیه** این آیه عام است یا خاص و اگر

خاص است پس کدام قوم است و مشهور در مفسرین عمومیت است لابعضی میگویند که مورد وش خاص

باشد و مورد وش عام است ثم الله اعلم **بحث سیوم** آیا عذاب بذاته حسن است یا نه و اگر

حسن است پس حسنیت آن دائم است یا انقطاع در آن خلافست مختار وعیدیه اول است لهذا نزد

ایشان عفو و شفاعت جایز نیست چه جمع عامل و غیر عامل بلاحق در مسئله واحد قبیح است **و** مختار

فرقه از متفرق فرقات بذاته حسن نیست چه خدا ایجاد خلق بغرض ایصال ثواب بالضرورت کرده زیرا که

خود تعالی غنی بالذات است حاجتی ندارد و در تعذیب ایلام بغیر است و نفعی بخدا نیست بل بمتألم ضرر پس آنچه خالی

از نفع و مشتمل ضرر باشد بر غنی حکیم جایز نیست لهذا ایلام فی الواقع حسن نیست **و** مختار جبریه بنا بر قاعده

عدم حسن و قبح عقلی اگر باری را بجنت و جنتی را بنار برد جایز است و لکن تعذیب بتواتر وارد است

...تعذیب جایز نیست **ایراد** هرگاه این مفروض صحیح باشد پس ابلیس و جملهٔ جنود وش از کفار ناجی ...نی اند عامل و غیر عامل و مومن و کافر مساوی است آمدن انبیا و کتب و زحمت کشیدن در احیاء دین باطل باشد **جواب** بعض اعلام این مفروض در تحقیق حسن تعذیب و دوام آنست نه در عدم تعذیب کفار ...عصاة چه تعذیب ایشان از ضروریات ادیان و ملل و مقتضی عقل و نقل است و الا عبث لازم می آید ...عالی محال است پس بمومن و کافر بثبوت علت دائمه معلول دایم یعنی جزاء دایم لازم و واجب است ...در تعذیب عصاة مومنین کلامی هست انشاء الله تفصیل در ذیل آیات ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک می آید **تنبیه** این آیه دلیل بر چند چیز است **ا** آنکس که مصر بر کفر مرد مخلد فی النار باشد **ب** دلایل عقلیه و نقلیه و کتب منزله و انبیا و ائمه علیهم السّلام و معجزات ایشان آیات الله اند اگرچه بالجمله ...فی میان آیه و حجت و دلالت من حیث الموضوع می باشد چنانچه میگویند کلام دلالت بر چنین میکند **ج** آنانکه افعال جوارح را داخل ایمان و عین آن میدانند نزد ایشان بظاهر تکفیر و تکذیب که افعال جوارح اند کافر میشود **و** نزد دیگران که داخل ایمان نیست پس تکفیر و تکذیب دلیل بر کفر است

قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون ترجمه

یعنی ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا از نعمت دین و دنیا آن نعمتها که از فضل و کرم خود انعام کردم بر پدران شما و آنانکه از شما گذشته اند و شما بجای ایشان قایم مقامید و ایفا کنید و باتمام رسانید پیمان مرا که با ایشان بستم و آن عهد توحید و نبوت محمدی و امامت و وصایت اوصیا از عترت طاهره او است تا وفا کنم پیمان شما را که جزاء و عوض آن باشد و خاصة بترسید مرا در نقض و شکستن پیمان من **بدانکه** خدای عزوجل اول حجج قاهره و دلایل باهره بر توحید و نبوت مطلقه و معاد قایم و عقب آن ذکر انعامات عامه بشر کرده شروع در احتجاج با یمان آوردن بدین اسلام بتذکیر نعمات خاصه بصورت اجمال بقوم مخصوص که باشند منکرین و بعض معاندین بودند و ایشان یهود باشند برای کسر عناد و اعراض و لجاجت و استماله قلوب ایشان تا بسبب آن متنبه بنبوت محمدی ص شوند و بواسطه آنحضرت ص اخبار بغیب از تذکیر نعمات مخصوصه ایشان مکرر کرد تا تذکر ایشان موجب اجابت اسلام و انقیاد خدای مهربان و دلیل بر نبوت محمد و صداقت آنحضرت ص و اتمام حجت و قطع معذرت ایشان باشد لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة

خطاب با بنی اسرائیل واجب است یا نه و بجداً علی چرا یاد کرد

برجدا جایز نیست و اگر با حیاء مکلفین است پس لفظ انعمت علیکم صحیح نمی شود زیرا که انعام باموات سلف بالاتفاق واقع شده نه بخلف **جواب** خطاب بالاتفاق باموات نیست تا قبح لازم آید بل خطاب و ندا با حیاء است اما انعام آباء انعام اولاد هست چه ابناء مبنی ابا اند **و در مبانی البیان** فرموده ابن از بناء و آن وضع شیء بر شیء باشد و ابناء موضوع بمواضع ابا اند چنانچه از اهل اشتقاق و النسبی پس تعداد نعم آبائی نعمت ابناء هست و آن مورث تشریف اولاد و تفضیل ایشان است چه اولاد منسوب بآباء میشوند شرفاء بشرافت چون بنی هاشم و آل محمد و دانی بدناءت چون بنی امیه و آل سفیان و آل مروان و در مفاخر اهل فخر ذکر میکنند **شعر** قتلنا کم یوم الفجار + وهزمنا کم یوم ذی قار + و غلبنا کم یوم النسار + و اگر آبا را شرافت حاصل نمی شد اولاد را شریف نمی شمرند **بحث سیوم** نزول این بالجمله خاص در بنی اسرائیل است لکن در تخصیص جمعی و تعمیم ایشان دو قول است **قول واحد** مروی از ابن عباس است که این خطاب بعلماء یهود مدینه است و آنانکه حوالی آن بودند **و قول ثانی** در **روض الجنان** فرمود که همین مختار اکثر مفسران است که این خطاب بعامه یهود و نصاری است **بحث چهارم اذکروا** یعنی یاد کنید یا در عدد آرید و آن صیغه امر از ذکر است بمعنی حفظ شیء بیاد کردن ضدش نسیان باشد چه ذکر در اصل جریان شیء بر زبان و گفتار آن باشد و اصل باب تنبیه بر شیء است **و** ذکر بمعنی شرف آمده چون آیه انه لذکر لک و لقومک یعنی قرآن شرف تو و شرف قوم تو باشد **و** ذکر بمعنی کتاب مفصل در دین آمده پس هر کتاب منزل ذکر باشد **و** ذکر بمعنی صلوة و دعا هم آمده چنانچه مرویست که انبیا علیهم السلام وقتیکه مهموم و محزون میشدند رجوع بصلوة یعنی نماز و دعا میکردند بسبب آن زایل میشد **و** ذکر بمعنی شکر هم آمده لقوله صلعم فان ذکره فقد شکره یعنی هرگاه منعم را بنعمت ذکر کرد بتحقیق شکرش را ادا کرد و لقوله ع التحدث بالنعم شکر حدوث و اظهار نعمات شکرش باشد **تنبیه** در اینجا تعداد نعمات ولو بالقلب مراد است یا گفتار آن بر زبان یا مراد بذکر شکر انها هست در آن اقوال است آخر مختار حسن بصری است **سوال** آیا خطاب ایجاب است یا استحباب بعضی اصحاب فرموده اند بحسب قاعده اصولیه ایجاب است چه تذکر و تعداد نعم از جمله شکر است چنانچه الحال و در نسبی شکر منعم بهر کیف واجب است **فخر رازی** از متکلمان نقل کرده که شکر منعم علی جهة الاحسان چه کافر باشد چه مسلم چه فاسق باشد چه صالح عقلا و نقلا واجب است و ذم او من جهة الکفر و الفسق است آنرا دخلی در شکر نعمت نیست **سوال** چرا بلقب جدا علی ندا کرد و بلفظ یا بنی یهود یا بلفظ یا ایها الذین هادوا نکرد چنانچه بمواضع دیگر کرد **جواب** در ذکر ایشان بالقاب عالی و اسناد نبوت ایشان باب متعالی غرض اصغاء ایشان بکلام الهی باشد تا بسبب آن ابلاغ حجت و اتمام آن و انقطاع معذرت شان شود و ذکر اسماء سلف و خلف بنعایه موجب استماع و تالیف و ترغیب و تهذیب و مزیل تنفر و توحش مخاطب میباشد لهذا مبلغین حجت و مناظرین ذکر کلمه منفره نمی شوند چه مستمع بسبب آن تنفر میکند و ملتفت بکلام مناظر و مبلغ اصلا نمی شود و غالبا مبطل غرض میشود بخلاف مواضع دیگر که در انجا غالبا ابلاغ ابتدائی نمیباشد

کلام کردن خدا بلا واسطه با غیر نبیا جایز است یا نه

سوال در یا بنی اسرائیل صاحب ندا خدا بذاته است یا بواسطه و واسطه ملک است یا نبی علی ای تقدیر منادای مخاطب در حال ندا و نزول خطاب بالمشافهه آنانند و بنا بر مشافه اکثر ایشان همه مغضوب و ضال بودند مغضوب وضال قابل استماع خطاب ذو الجلال چگونه میشوند و اجماع امت است که غیر نبی قابل استماع ندا و خطاب و وحی الهی نمیباشد **جواب** درینجا منادای مخاطب یهود و منادی فی الواقع خدا است زیرا که کلام تعالی است **اما** بواسطه نبی ایشان ندا و خطاب شد بحمد الله اشکالی لازم نمی آید **و** اگر بلا واسطه هم فرض شود باز هم اشکالی لازم نمی آید چنانچه بتفصیل در آیه انی جاعل فی الارض خلیفة گذشت که شیطان اکثر خطاب ما منعک و آیه اخرج انک رجیم خطاب بلا واسطه شد و تعظیم مخاطب وقتی لازم می آید که کلام بلا واسطه بصورت استخفاف و توهین یا برای تمام حجت و قطع معذرت نباشد **بلی** اجماع امت بر آنست که غیر نبی قابل وحی و وصول جبرئیل بصورت وحی نمی باشد نه عموما چه مادر موسی را حین القا او در یم و مگس عسل وحی یا الهام بقرآن و باتفاق امت شده **و** باتفاق اکثر عقلا همه غیر ذوی العقول حتی که مهار اخدا بذاته آنا فآنا بعد آن الهام و شعور برای سر انجام کار خود و ادراک نفع و ضار خود ش میکند پس بنا بر آن شرافت خنا فس بر علما بنی آدم و اولیاء ایشان و اشتباه باید بطلان آن متفق علیه است پس مزعوم سایل مطلقا باطل باشد **سوال** چرا بنی اسرائیل را اول امر بتذکیر نعمت بعد آن ترهیب و ترغیب کرد **جواب** در ابلاغ حجت و اثبات وحدانیت و نبوت برهان ابین چون شمس روشن وصول نعمات لا تعد بذوی حیوتی خصوص بنی اسرائیل باشد از اعاظم آنها ایجاد از عدم و احیاء بعد از آنکه آب غلیظ بودند و انجاء شان از فرعون و از غرق شدن و انزال من و السلوی و غیر آن از نعمات دینیه و دینی **پس** تذکر آن تذکر منعم مستلزم است **و** ثبوت و ذکر منعم شکر منعم لازم است **و** او بحسب حالش نمیشود مگر بعد معرفت بحال او و اطلاع بر حال منعم موجب انقیاد و امتثال او باشد بحصول آن ترهیب و ترغیب صورت پذیر میشود

بحث پنجم نعمتی با یاء متکلم مفعول اذکروا الصیغه مفرد باشد و مراد جنس نعمت باشد چنانچه در آیه وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها بصورت واحد مراد جنس است **اما نعمه** و انواع آن پس در سوره حمد و در بقره ذکر شد **و** در اینجا بالاجمال تعریفش نزد محققین النعمة المنفعة المفعولة الی الغیر علی جهة الاحسان یعنی نعمت منفعت رسانیده شده بغیر بر صورت احسان باشد **و** نزد دیگران المنفعة الحسنة الی الغیر علی جهة الاحسان نعمت منفعت حسنه موصول بغیر بجهت احسان باشد **اما** بقید منفعه مضرة محضه بر آمد چه مضرت و اضرار نعمت نمیباشد **اما** بقید مفعوله منفعه غیر موصله اگر چه بذاتها نعمت هست لکن غیر موصوله است موجب ایجاب شکر نمی شود **اما بقید** احسان دو چیز بر آمد **یکی** آنکه انعام بعوض عبادات و ایلام عند العدلیه واجب باشد **و** ثانی اگر احسان بغیر کند لکن در آن فی الواقع نفع برای خودش باشد چون احسان بغلام و کنیز بقصد آنکه برنج بران کند **اما** بقید حسنه قبیح بر آمد چه بر قبیح مستحق تعظیم و شکر نمی شود بل مستحق ذم و لوم

بحث ششم التی انعمت علیکم صفت نعمت باسم موصوله فرمود تا بالجمله نعمات مخصوصه باری را متذکر شوند لهذا انعمت علیکم فرمود یعنی آن نعماتیکه مخصوص انعام کردم شما را **و** نعمت بذاتها اعم است چه دینی باشد یا دنیای روحانی باشد یا جسمانی در ماضی باشد یا در حال یا در استقبال

مراد از تذکیر و عهد الله چیست

بجود ایشان باشد یا با آبا و اجداد یا باولاد و ذریه باشد پس بعد تأمل نعمات غیر متناهیه باشد نسبت بهر فردی از افراد آدمی خصوص اگر نعمات از حین وجود خود تا موت در خود بشماری هر آئینه مهندس کامل عاجز از حصر میشود فضلا عن النعمات الاخر لهذا تعم فرموده وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و سابق تنویع نعما شده و انحصار آنها در جسم و روح و دنیا و آخرت بعد ضرب انواع دوازده گانه جمع کثیر میشود **و آیا** در اینجا تذکیر بتذکیر نعمات ابائی است یا تذکیر نعمت خود بنی اسرائیل یا هر دو **اول** مختار ابن عباس است **ابو العالیه** گفته و آن در آیات دیگر مذکور است چون اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و اتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین و از جمله آن انجاء ایشان از غرق و انزال من و السلوی و غیر آن است **و ثانی** مختار جمعی است و همان ظاهر قرآن در اینجا است **و ثالث** مختار اکثر است که مراد از آن نعمت موصوله الیهم و الی آبائهم است **ایراد** بنا بر اول و ثانی اگر کسی بیکی از آباء انعام کند و لو مرة واحدة ادای شکرش بر ذریه او الی القیمة واجب و بترک آن مذموم باشد **جواب** نعمات بر دو نوع اند اصول چون ایجاد از عدم و احیا پس در این شکی نیست که بر خلف هم شکر آن واجب است چه فروع مستلزم اصول بالضرورت است و متفرع بر آن میباشد و بغیر اصول ثبت فروع ممتنع باشد پس علت و معلول کانه شیئی متحد باشد **نوع ثانی** فروع و اکمل و افضل نعمات فرعیه حصول نبوت و امامت و نزول مایده سماویه و کتب منزله باشد و آن باعث شرافت آن قوم باشد پس ثبوت این شکر بر بنی اسرائیل واجب است و انسب آخر است که هر دو مراد است فالله اعلم

بحث هفتم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم اوفوا صیغه امر از اوفی یوفی ایفاء مجردش وفی یفی وفاء و وفیا بمعنی تمام و کمال و زیاد باشد **و** اوفاه حقه و وفاه بمعنی اعطاه حقه وافیا یعنی ادا کرد و داد حق او را تمام یا زیاده بر آن **و** اوفی علی الشیء اشرف علیه باشد **و** استوفی حقه **و** توفاه بمعنی اخذ حق کرد بتمام و کمال یا زیاد **در صحاح و قاموس** گفتند ضدش غدر باشد **و در** روض الجنان و صحاح گفته این دو لغت بمعنی واحد اند **صاحب لعین** گفته اوفی در وفا لغت تهامه باشد اما بعهدی مفعول اوفوا یا آء متکلم باشد و سابق معنی عهد بتفصیل بیان شد که بمعنی امر و وصیت و پیمان و قسم باشد **اما** اوف بعهدکم مضاف با ضمیر منفصل مجزوم بسبب وقوع جواب و جزاء امر است پس مفسرین در اینجا در عهد خلاف کردند **اول** آنکه خدا در توریة بشارت داد که نبی آخر الزمان محمد بن عبد الله با قرآن بفلانه صفات می آید با او ایمان بیارید و هر که تابع و معتقد او شود برای او دو اجر است اجر واحد برای ایمان بموسی و اجر ثانی با ایمان محمدی و همه ایشان عهد بستند و قسم خوردند که حین ظهورش چنین میکنیم پس بعد ظهورش امرش مخفی کرده منکر شدند و این مروی **از ابن عباس** مذکور در قرآن و مختار اکثر است پس مراد از عهد ایشان عمل بر همان میثاق و مراد از عهد خدا اعطا ثواب و جزا باشد **ایراد** وعده را حمل بر عهد کردن خلاف موضوع خصوص من الله باشد **جواب** وعده موکده بمنزله یمین و میثاق میباشد اگر موضوع مثلا صحت نشد لکن مشبه بموضوع است پس حمل آن بر آن جایز است قدحی ندارد **دوم** مراد از عهد ایشان تقیا و جمیع اوامر و نواهی و مراد از عهد الله رفع اصر و اغلال بسبب آن و جزاء بر آن باشد این مختار

۲۲۹

جواب اشکال کہ اخذ میثاق بر نبوت محمد و امامت ائمہ قبل وجود ایشان ظلم است

ابن زید است **ثالث** از عہد اللہ توصیہ امر با ایشانست کہ کتمان امری از امور خدا و تحریف کتاب اللہ نکنند و از عہد ایشان قسم خوردن ایشان بر عدم مخالفت آن **رابع** خدا ایشانرا فرمود کہ قایم کنید نماز و ادا کنید زکوۃ و ایمان آرید رسولان مرا ایشان بعد عہد بر آن آنرا محو و ترک کردند این مختار قتادہ **و** ابن جریج است **خامس** خدا تعریف نعمتہای خود را بر ایشان لازم کرد تا قیام بشکران کنند چنانچہ وفا بعہد و میثاق لازم می باشد و این مراد از عہد ایشان باشد و از عہد اللہ ثواب و مغفرت بعوض آن و آن شبیہ بعہد می باشد این مختار حسن بصری است و وجوہ دیگر اند و ہمہ این وجوہ داخل عہد اند تا طرح بعض احادیث لازم نیاید و این ممکن ہست فاللہ اعلم **ایراد** اوفوا بعہدی اوف بعہدکم در اصل عہد بمعنی امر است و در اینجا خدا و بندہ آمر و مامور یک دیگر شدند و مامور بودن خدا چہ معنی دارد **جواب** وعدہ ثواب ایشان خدا بر خود لازم کرد پس مخالفت این وعدہ متحتم بر خدا ممتنع است آنرا تعبیر بعہدکم کردہ **جواب دیگر** آنکہ خدا لفظ را موافق لفظ جاری فرمودہ چون مکروا و مکر اللہ یعنی ایشان امر را بر خود لازم کردند و خدا امر جزا را بر خود نیز لازم کرد فاللہ اعلم **بحث ہشتم** و ایای فارہبون لفظ ایای ضمیر منصوب منفصل با یای متکلم بمعنی خاص مرا عاملش محذوف بالضرورت فارہبوا باشد زیراکہ فارہبون بکسر نون در اصل فارہبونی بود فعل با فاعل مشغول بمفعول خود کہ ضمیر متصل باشد حاجت بغیر ندارد پس نون فعل بحسب قاعدہ و یای ضمیر بکثرت استعمال حذف کردہ بر کسرہ باقی نہادند تا دلالت بر حذف یا کند چون الکبیر المتعال و اللیل اذا یسر المتعالی و اذا یسری بود **و رہب** در اصل قلبی بمعنی خوف کہ موجب مضرت و الم باشد و ضدش رغبۃ باشد و در مثل است رہبوت خیر من رحموت ای من ان ترحم یعنی خوف بہتر است از آنکہ رحم کردہ شود **و در اینجا** مراد آنست کہ در مخالفت و در کفران نعم من و در عدم ایفاء مواثیق و عہود من خاصۃ مرا بترسید کہ بعوض آن عذاب الیم و عقوبت و الم عظیم بشما میرسد **ایراد عظیم** اگر مراد از عہد اخذ میثاق از بنی اسرائیل بر نبوت محمد ص و امامت اثنا عشر ع خاصۃ باشد تکلیف ما لا یطاق و ظلم یا عبث لازم می آید نزد مسلمانان ہیچ یکی از این بر خدا روا نیست **و** اما تکلیف ما لا یطاق برای آنکہ محمد ص و ائمہ علیہم السلام بالضرورت در آن وقت موجود و نبی و امام نبود بل در زمان خود محمد ص بعد چہل سال نبی ع و علی بعد محمد ص بانقضای سی سال امام شد پس اخذ میثاق قبل از ایشان ہزارہا سال و در زمان نبوت غیر امر بتکلیف قبل وجود و تعیین آن و توعید در عدم متابعت بر آن ظلم و الا عبث و سفسطہ خواہد بود **جواب اجمالی** آنکہ در اخذ میثاق از امم و انبیاء سلف بر نبوت محمدی ص و امامت ائمہ تکلیف ما لا یطاق و ظلم و عبث در وقتی لازم می آید کہ مکلف خاصۃ بدین و آئین و کتاب و نبوت و امامت ایشان و مامور بعمل آن قبل نزول و وجود ایشان میشد و عہد و میثاق بر این واقع شد کہ ایمان بقران و بہ نبوت محمد ص و امامت علی علیہم السلام چون ایمان و اعتقاد حقیت کتب منزلہ و انبیاء سلف و وجود حور و قصور و جہنم و جنت و وقوع قیامت در زمان آتی داشتہ باشند پس اگر در تصدیق انبیا سلف و کتب ایشان و اعتقاد بقیام قیامت باشد ظلم و تکلیف ما لا یطاق یا عبث و سفسطہ لازم نیاید پس در تصدیق محمد ص و علی ع و امامت عترۃ طاہرہ ع ہم لازم نمی آید **ایراد** فایدہ در اخذ میثاق بنبوت محمد ص و امامت ائمہ علیہم السلام

در بشارات متواتره کتمان محال است پس بشارت محمدیه چگونه مخفی نهادند

قبل از ایشان هزارها سال چیست **جواب** آنچه فایده در تصدیق انبیا سلف وکتب ایشان ودر اعتقاد
باتیان قیامت است همان فایده در نبوت وامامت آخر زمان است بل اشدّ از آنست چه انبیا سلف وکتب
ایشان منقضی شد وتا بقا آنها ایشان زاعوذی وحکمی نیست واین نبی آخر وکتاب او واوصیاء او تا آخر دار عالم
تکلیف خواهند آمد وتا قیامت دین وحکم او باقی خواهد ماند پس هر که از نسل بنی اسرائیل یا غیر ایشان او را در زمان
او را ادراک کند ایمان باو فوراً واجب عینی است چه او مبشّر قبل وجود وعهد واخذ میثاق بر اتباع او در زمان او
واقع شده تا این بشارت برهانی اجمالی زاید بر معجزه او برای او باشد **سوال** چرا اخذ میثاق مختص از نبی آخر الزمان
واقع شد واگر نبی کل بود پس از کل اخذ میثاق واقع می‌شد وحال آنکه مسلمانان با دعاء نبوت عامه آنحضرت ادعاء
اخذ میثاق از جمیع خاصه میکنند این دلیل است که نبی بر کل نبود بل مختص نبی برای بنی اسرائیل بود لهذا
خاصه اخذ میثاق از ایشان واقع شد **جواب اجمالی** آنکه مسلمانان از قرآن واز کتب ایشان ثبت
وضبط بشارات واخذ میثاق از جمیع انبیا وامم در ازمنه ایشان کردند ودفاتر منفرده از آن تدوین کردند چون ترائ
ساباطی **و** ازالة الاوهام **و** شواهد النبوة **و** بشارات المصطفی **و** مظاهر الحق **و** مفتاح النبوة **و** سیف الامة
از علما **و** وقایة الانسان عن تلبیس شیاطین الانس والجان خاصه حقیر در اثبات نبوت آنحضرت بکتب سلف
وبراهین عقلیه نوشته‌ام ملاحظه کرده شود ودر آیات قرآنی اخذ میثاق عام می آید **اما** بفرض تسلیم که از
بنی اسرائیل خاصه عهد واقع شده وجهش آنکه یهود اشد منکرین ومعاندین آنحضرت در علم الهی بودند پس تکرار
عهد ومیثاق از ایشان برای تاکید وبصورت اتمام حجت وابلاغ آن وقطع معذرت ایشان باشد نه برای
تخصیص نبوت او چه تعمیم آن بادعاء آنحضرت وآیه وما ارسلناك الا كافة للناس مقطوع عیست والحمد
لله علی احسانه **سوال یهود** اخذ میثاق از امم وبشارت آنحضرت بایشان باوصاف وزمان
ومکان عیناً بنص جلی واقع شده یا بنص خفی **و** بفرض اول البته در کتب منزله وسنن متواتره انبیا ثبت
وضبط باشد پس کتمان امر معلوم ومقطوع الثبوت ممتنع است چه در امر معلومی از ادیان یا غیر آن ودر
ضروریات کتمان یا اختلاف نمیباشد بل محال است **و** بفرض ثانی که بنص خفی یا باخبار آحاد لسانی بود
پس نص خفی یا آحاد حجت در دین نمیتواند شد وبسقط یا بکتمان وانکار یا تاویل آن خصوص در اقوال لسانی
امکان نسیان مع عدم حجیت آن محجوج وملوم ومذموم واطلاق تحریف بر آن نمی تواند شد غایتش موهوم چنانچه
در مسلمانان است **و** تر داهل کتاب بشارتی عینی از آنحضرت ثابت نیست وآنچه بعض مقامات بنص
خفی است ماوّل بمبشّر آتی محمد نام است **جواب** بچند وجه است **اول** مختار رازی است
که علماء اهل کتاب را علم آن از کتب حاصل بود لکن ایشان عدد کثیر نبودند پس از عدد قلیل خصوص در حال
خوف تلف ریاست وتعصب وحمیت اتفاق بر کتمان ممکن وجایز است **اقول** چنانچه بخاری وامثال
واتباع او حدیث غدیر را ضبط نکردند ومخفی نهادند وحال آنکه جم غفیر اسانید حدیث وقصه آن را در دفاتر منفرده
ثبت وضبط کردند آفتاب تابدان کے مخفی میتواند شد **دوم** اینهم مختار رازیست که محمد مبشّر به واسما
وصفات منصوص بنص جلی بود اما زمان ومکان او منصوص بنص خفی بود **پس** در نص خفی دقوع شبهها

بشارات نبوت محمدی از کتب یهود

وشکوک وتاویلات رکیکه ممکن وجایز است خصوص درحال غرض وتعصب **اقول** چنانچه مخالفان همین درحدیث غدیر کردند **سیوم** خلف دربشارات بمبشر به بل عین کتب الهیه را بلا اثبات عبارت اصلیه ترجمه آنها بالسنه دیگر بخواهش ومزعوم خود نمودند وباین سبب اصل کتب محرف شدند پس منصوصات جلیه را تحریف کلی واقع شد چون کسیکه بلا تحریر عبارت حدیث غدیر من کنت مولاه را ترجمه کند هرکرا من محب وناصر بوده علی ناصر اوست البته ترجمه بچنین صورت در اصل تحریف است **چهارم** بشارات در کتب منزله وآن بسیار اند وبجاودیگر می آید انشاء الله تعالی اما قرآن وآن مملو از آن است **اما توریه**

پس از جمله آن در فصل حادی عشر از سفر پنجم است ان الرب الهکم یقیم لکم نبیا مثلی من بینکم ومن اخوانکم یعنی موسی گفت مخاطب به بنی اسرائیل بدرستیکه پروردگار خدای شما است قایم می سازد مر شما را پیغمبری را مثل من از میان شما واز برادران شما **بشارة ثانیه** در همین بعد فصل سیزدهم است ان الرب تعالی

قال لموسی انی مقیم لهم نبیا مثلک من بین اخوتهم وایما رجل لم یسمع کلماتی التی یوذیها عنی ذلک الرجل باسمی انا انتقم منه یعنی پروردگار گفت موسی را بدرستیکه من قایم وبرپا دارنده ام مر یهود را پیغمبری مثل تو صاحب نسخ وشریعت مستقله از میان برادران بنی اسرائیل وهر مردی که گوش نکند سخنان مرا که میگوید میرساند آنرا بخلق از جانب من مردم باسم من پس من منتقم او هستم **اقول** این نبی که مقیم من الله مثل موسی در نبوت وشریعت مستقله ناسخه از برادران بنی اسرائیل که یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم باشد واسرائیل را باتفاق اهل تواریخ برادری نبود مگر عیص واز اولاد عیص نبی سوای ایوب نبود وایوب بالاتفاق نیز قبل موسی بود **و** ازاین بشارت موسی هم مراد نیست زیراکه خود موسی مبلغ ومثل بود ومثل ممثل به باید دو باشند پس مراد ازاین مبشر به پیغمبری از اولاد اسمعیل باشد چه اسمعیل واسحاق نام هردو برادر دو پسر ابراهیم اند واز اولاد اسمعیل غیر حضرت محمد نبی مبعوث نشد **اگر** گفته شود که من بینکم مانع از محمد باشد چه محمد در بین عرب بود نه در بین یهود **جواب** ظهور آنحضرت از مکه وسکونت او بمدینه طیبه واقع وبحوالی مدینه بلاد یهود بودند وآن معلوم است چون خیبر وقینقاع ونضیر وغیر آن وقریب بآن شام بود ودر شام وخیبر جمهور یهود وبنی اسرائیل بودند پس به ثبوت قیام محمد در حجاز قیام او بین یهود وقیام او از اخوان ایشان که بنی اسمعیل باشند ثابت وواقع شد والحمد لله مبشر به محمد است ودر ذیل آیات دیگر بشارات دیگر می آیند **بدانکه** این آیه دلیل برچند چیز است **ا** تعدید نعمت از جمله شکر است واظهار آن افضل آن **ب** شکر نعمت واجب است **ج** کتمان نعمت وکفران آن معصیت عظیمه است **د** خوف ونیز رجا از غیر الله جایز نیست **ه** عوض اعمال برخدا واجب است **و** در افعال وترک بندگان فاعل مختار اند والا عهد وامر ونهی صحیح نمی شد **ز** وعده بتکرار وتغلیظ شبیه بحکم عهد ونذر ویمین است **ح** اوفوا بعهدی اوف بعهدکم نص بر موافات است وآن عبارت از ایفاء مومن بایمان عند الموت وایفاء خدا بجزاء آن باشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وامنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تکونوا اول کافر به ولا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون

ترجمه یعنی ای یهود وای علما ایشان ایمان بیارید بجمیع آنچه نازل کردم وفرو فرستادم وآن قران باشد از روی صداقت که یعنی با و حالیکه قران تصدیق کننده است مر آنچیز را که باشما است یعنی توریة را و نباشید شما سر گروه و اول گروه منکران و کفار بل اول و سر گروه آنان باشید که ایمان بقران آورند و مبدل و معاوضه مکنید آیات مرا که از احکام توریة باشند بقیمت و بهاء اندک یعنی بمعاوضه تحفه و رشوت از جیفه دنی دنیا آیات و احکام خدا را مبدل و محرف می ساختند مسازید و مخصوص از من بترسید در تبدیل و تحریف کتاب با نی بحطام دنی و دنیای فانی چه او اعتبار و دوامی ندارد اگر از حلال یا از حرام باشد با تو میرود و گر از حلال حساب است و از حرام عذاب دردناک **بدانکه** مخاطبین بنی اسرائیل اند وامنوا عطف بر اذکروا باشد پس در اوفوا بعهدی اجمال بود و در آمنوا الجمله تصریح است که الحال ایمان بمنزل مصدق بیارید که در آن تصدیق شما و تصدیق ما سلف از انبیا و کتب است **و در تفسیرش چند بحث است**

بحث اول وامنوا بما انزلت مصدقا عطف بر اذکروا باشد و معنی ایمان و انزال و صدق و تصدیق سابق بیان شده و در اینجا مراد از انزال و تنزیل نیست مگر نقل قران از جهت علو بسفل **در روض الجنان** فرموده که نقل و انقلاب قطع دلیلی است بر حدوث قران چه آنچه منزل یا قابل نقل و تحویل باشد حادث است نه قدیم چه انتقال و انقلاب و نزول و تحویل بر قدیم روا نیست **بحث دوم** در بما انزلت لفظ ما بمعنی الذی موصوله است **اما** این قران قران بر نبی مرسل محمد است **و** قتاده مع بعضی دیگر گفته اند معنیش چنین میشود که امنوا بما انزلت من کتاب و رسول تجدونه مکتوبا فی التوریة والانجیل یعنی ایمان بیارید الحال بآنچه فرو فرستادم از کتاب و رسول یعنی قران و محمد را چه حقیت ایشان در توریة و انجیل منزل مکتوب یافته اید **و باقی مفسرین** گفته اند اگرچه خطاب به یهود است لکن مرادش چنین است که ایمان بقران منزل بیارید چه در آن تصدیق بجمیع انبیا و کتب سلف خصوص بتوریة و انجیل است و در اوفوا بعهدی امر با ایفاء عهد معهود و ایمان به بشارت توریة در اتیان محمد است و الحال که آن نبی مرسل و کتاب منزل بتشریف آمده در تصدیقش تصدیق خود شما است **بحث سیوم** در نصب مصدقا دو قول اند **نزد** بعضی عاملش امنوا است پس گویا چنین است که امنوا

جواب اشکال ولا تکونوا اول کافر به

مصدقا بالقرآن لما معکم من بشارته فی التوریة والانجیل یعنی ایمان بیارید بقرآن منزل المصدق و مطابق واقع زیراکه بشما در توریت و انجیل موجب تصدیقش رسیده و آن بشارت آمدن قرآن و محمد ص بوده است است و تکذیب او تکذیب انبیا و کتب شما است که بشارت دروغ عیاذا بالله آمده آن رسول آمده نه آن کتاب **و نزد اکثر** حال از ضمیر محذوف در بما انزلته باشد پس معنیش چنین باشد که ایمان بیارید قرآن را که فرستادم او را حالیکه مصدق شما است یعنی در قرآنست که موسی و عیسی و توریة و انجیل برحق اند و تصدیق قرآنی تاکید اکید بحقیت کتب و انبیاء شما است و این انسب است زیراکه در این حجت برایشانست که قرآن به بشارات آمد که موسی و عیسی و ذکر آن تقدم کرده بودند **بحث چهارم ولا تکونوا اول کافر به** آیا ضمیر راجع بقرآن است **یا** بنبی **یا** بتوریة در آن سه قول است پس بنابر آن سه معنی دارد **اول** آنکه مشوید اول منکرین و اول سابقین بانکار قرآن و این مختار **ابو العالیه** و کثیر است **ثانی** آنکه مشوید اول جاحدین و سرگروه ایشان بانکار محمد ص چه بوصف او در توریة و انجیل عالم و عارفید این مختار **ابن جریج** است **ثالث** آنکه مشوید اول منکر و اقدم جاحد بکتاب خود چه در آن بشارت محمد ص و وصف او نازل و ثابت و بانکار و تکذیب و اخفاء نبوت محمد ص فی الواقع انکار و تکذیب توریة است این مختار اصم است و زجاج تقویت این قول کرده بآنکه اگر مرجع ضمیر قرآن باشد بلا فایده است زیراکه ایشان اظهار میکردند که ثبوت آن باشد **ایراد ولا تکونوا** بصیغه جمع و اول کافر خبر از اسم جمع تکونوا این مستلزم است که خبرش هم جمع باشد **جواب اول** مختار فراء و اخفش است که اول کافر اگرچه اسم مفرد است بجای فعل واقع شده یعنی بجای اول من کفر است و فعل را تثنیه و جمع نمی شود **جواب ثانی** آنکه کافر صفتی است مستلزم موصوف و موصوف بلفظ مفرد بمعنی جمع در اینجا محذوف است چون اول حزب و قوم و قبیل و رهط و فریق کافر مباشید **و نزد** بعضی ماول به لا تکن کل واحد منکم اول کافر به است چون کسانا حلة ای کل واحد کسانا حلة **نزد** صاحب مجمع هر دو وجه **اول** صوابست و نزد ابو الفتوح **ثانی** صحیح **اشکال لاینحل** اول کافر مقتضی است که ثانی کفار باشید و آن جایز باشد و حال آنکه عند العقلاء هیچ کفری صحیح نیست **جواب منحل** بچند وجه و بقاعده کلیه است **قاعده کلیه** بدانکه در فصاحت و بلاغت بعض کلمات واحاد خطاب مشتمل ظاهر و باطن هر دو می باشد اما مقتضای ظاهرش حجت است نزد کافه اهل موضوع بلا قیل و قال است و باطنش مراد بدلیل خارج یا بقرائن محفوفه میباشد نه بغیر آن و استعمال خطابین در محل و حال واحد لازم می آید و آن ممتنع است خصوص در چنین سوانح و قرآن غالبا مشتمل بآنست زیراکه معجزه و ذو لو است چون **ولا تکونوا اول کافر** ظاهرش اول کفار و ثانیش ثانی کفار باشد **و آیه ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا** ظاهرش ثمن قلیل باطنش بها کثیر باشد **و آیه رفع السموات بغیر عمد ترونها** ظاهرش ارتفاع سما بغیر عماد مرئی است و باطنش ارتفاع آن بعماد و لکن عماد غیر مرئی است و امثال آن بسیار می آید و مقتضای ظاهر لفظی را ظاهر الخطاب و منطوق الخطاب و مقتضای باطنی را دلیل الخطاب و مدلول الخطاب مع نامهای دیگر در اصطلاح خود اصولیین نامیده و ظاهر خطاب در هر جا باتفاق مقصود از هر لفظ

اجوبه دقیقه در لا تکونوا اول کافر به

و آن حجت است الا در متشابهات که برهان عقل و محکم نقل اگر در استعمال ظاهر مانع باشد **و آیا** دلیل الخطاب مطلوب و حجت است یا نه ابن حاجب و کعبی و شعبی گفته‌اند در آن دو قول است **اقول** جمهور بر ثانی اند **امّا** دلیل الخطاب عبارت از دلالت مدلول و مفهوم کلمه بر اثبات چیزی مع نفی غیر آن باشد **و در روض الجنان** فرمود دلیل الخطاب آنست که استدلال کند بوجود چیزی بر نفی چیز دیگر چون من دخل بیتی اکرمه عدم دخول موجب اکرام نیست و بعد این فرمود نزد اصحاب و بیشتر محققین اهل علم دلیل الخطاب باطل است خصوص در اینجا باجماع انبیا و عقلا زیرا که کفر و شرک بجمیع الوجوه کلی باشد یا جزئی اول باشد یا ثانی اصلا جایز نیست **تنبیه** بعد اثبات این شروع در جواب ایرادات نمودم **اول** لفظ اوّل بر وزن افعل است آیا فعلی دارد یا نه در آن دو قول است مختار بیضاوی و مجمعی آنکه فعلی ندارد **و** بنا بر آنکه فعل ندارد پس اول بمعنی ابتداء شیء باشد **در مجمع البحرین** در ذیل لغت اول فرمود قد یکون له ثان و قد لا یکون گاهی بمقابل اول ثانی می‌باشد گاهی نمی‌باشد و در وجه ضعیف گاهی اول مقتضی آخر و آخر مقتضی اول می‌باشد چون خدا واحد و احد و اوّل است اما عدد و ثانی ندارد و چون جنت و نار را اولیت یعنی در وجودش ابتدائیت هست لکن آخر و ثانی ندارد **تنبیه** ثبوت این در لغت بطلان ثانی کفر در اینجا ثابت شد یعنی بحسب لغت این اول فی الواقع ثانی ندارد پس مدلول الخطاب باطل شد **دوم** بنا بر آنکه فعل دارد پس در اینجا اصل اول آوءل از وءل نزد **صاحب صحاح و قاموس** مهموز العین بمعنی خالص و ملجاء و تبادر باشد همزه را برای تخفیف بر غیر قیاس بدل نموده ادغام کردند اوّل شد **تنبیه** بنا بر اشتقاقش لا تکونوا اوّل کافر بمعنی لا تکونوا مبادر الکفر و ملجاء له به یعنی مبادرت بکفر نکنید و ماوی و ملجاء کفر خود را مسازید پس بنا بر اینهم دلیل الخطاب بالراس باطل شد **سیّوم** محتمل است که اصل اوّل أءوّل از آل بمعنی رجوع و همزهٔ ثانیه را بواو بدل کرده ادغام کردند اول شد **تنبیه** بنا بر آن اوّل کافر بمعنی لا تکونوا رجوع کافر به باشد یعنی خدا بنی اسرائیل را نهی کرد از برگشتن بکفر چه پیشتر از ظهور آنحضرت بر تصدیق آنحضرت بسبب وجود بشارت در توریة معتقد بودند و بمحض ظهور پیغمبر اراده رجوع بکفر کردند و کافر شدند خدا از آن ایشان را نهی فرمود یا نهی فرمود از رجوع ایشان در حال کفر بطرف آنحضرت بل ثبوت بشارت رجوع و آمد و رفت نزد او بصورت ایمان و اعتقاد کنید بنا بر اینهم دلیل الخطاب باطل است و این دو وجه آخر از محتملات بیضاوی **و** از اصحاب ما از صاحب مبانی است **چهارم** این طریقه فصاحت در عرب معروف است مراد از آن مبالغه می‌باشد چنانچه میگویند فلان غیر سریع الی الخنا یعنی فلانی سریع الفحش نیست و مراد از آن نفی فحش است و میگویند ما رایت مثله یعنی مثل آن ندیدیم یعنی قلیل و کثیر او را شاعر میگوید من اناس لیس فی اخلاقهم ✦ عاجل الفحش ولا سوء الجزع غرض او نفی عاجل فحش است و الا بقول زید انا موجود کفرش لازم می‌آید زیرا که اثبات وجود خود کرد و دلیل خطابش نفی وجود از کل موجودات کرد و در آن نفی خدا هم لازم است این مختار صاحب روض الجنان است **پنجم** نهی از اول کفر کردن باین معنی که ائمه کفر و قدوت ضلالت مشوید که بسبب آن عامه

خلق تابع شما شوند در آن دو وزر است مر شما را چنانچه در نبوی مرویست من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سنّ سنة سیّئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة یعنی هر که سنتی نیک نهد برای او اجر اوست و هر که عمل بآن کند تا قیامت و هر که سنت بد نهد بر او وبال و وزر آن و وزر کسیکه عمل بآن تا قیامت کرده پس ذکر اول برای اقدمیت باشد این مختار علی بن عیسی و صاحب مجمع است **ششم** **اول کافر** برای تعریض گفت که اول مومن مجاهد باشید زیرا که شما اهل نظر و معجزات و واقف ببشارات سابقه هستید چون قول تو لست بجاهل این مختار بیضاوی و صاحب مبانی است **سوال** سابق بکفر قریش بودند نه یهود چه اول پیغمبر بموجب و انذر عشیرتک الاقربین بقریش نبوت خود رسانید و ایشان اول منکرین و سابقین بآن اند پس اول کافر به یهود چه معنی باشد **جواب** اول کافر در مشرکین قریش اند و یهود اول کفار در اهل کتاب اند **بدانکه** جواب بالتفصیل اولیل خطاب سابق ذکر شد تا این بحث مرجع تفسیر باشد و بسیار آیات ازین مقوله خطابات دارند **بحث پنجم** و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا معنی اشترا سابق بیان شد اشترا خریدن متاع بعوض باشد و در اینجا مراد استبدال است **و** معاوضه متاع را ثمن **و** قیمت **و** عوض **و** بدل میگویند و همه این نظایر اند **و** فرقی بالجمله دارند **اما** ثمن و قیمت در مقابله بیع عین یا بیع ورق اطلاق می شود و استعمال در غیر آن بمشابهت و مجاز می باشد **اما** عوض و آن بدل متاعیست که بآن منتفع شود **و** بدل و آن چیزیست بجای غیر خود **و** فرق ما بین ثمن و قیمت آنکه ثمن گاهی موافق و گاهی کم و گاهی زاید می باشد **و** قیمت نمی باشد مگر مساوی مثمن بغیر نقصان و زیادتی **و در اینجا** اشترا بصورت مجاز بمعنی استبدال است زیرا که مبیع عین نیست **اما** در بآیاتی فا گفته مخیری دارد خال آنچه بر عوض چه بر معوض عنه چون اشتریت بالثوب کسآء او اشتریت ثوبا بالکساء **اما** در ثمن عین عینا با ارادا خل کنند چنانچه در و شروه بثمن بخس داخل کرده **اما** قلیل از قلّ یقلّ قلّة فهو قلیل بمعنی اندک ضدش کثیر باشد **بحث ششم** نزد اکثر مفسرین تا فارهبون خطاب بعالم و مقلد یهود و از و لا تشتروا الخ بعلمای یهود خاصه است چنانچه **در مجمع** از حضرت ابو جعفر علیه السلام مرویست که جمعی از علماء یهود چون حی بن اخطب **و** کعب بن اشرف و امثال ایشان را عواید سالانه نزد عوام یهود مقرر بود با ظهار بشارت توریت و صفت محمدی ترسیدند که عواید و فواید و ریاست ما معطل ماند لهذا تبدیل و تحریف بشارت و صفت آنحضرت را از توریت کردند و خدا بر ایشان مطلع و عالم بود از استبدال دین و کتمان نبوت محمدی بعوض قلیل که بالنسبة دین کل دنیا و ما فیها نهایت حقیر و اندک باشد نهی فرمود **و** نیز این بر مانی دیگر از جانب محمد بر ایشان باشد **و در تفسیر کبیر** از ابن عباس روایت کرده که حی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان از فقراء یهود هدایا و تحف و بقول بیضاوی بر احکام و فتاوی رشوت میگرفتند و یقین کردند که محمد از این امر ناهی و مانع است پس باتباع او این جیفه منقطع می شود برای عدم انقطاع آن اصرار بر کفر کردند **ایراد** نهی از اشتراء بثمن قلیل دلیل صریح بر اباحت اشتراء بها خطیر

وکثیراست چه شاید اول منهی برای توهین ثمن قلیل باشد **جواب** سابق بیان شد که دلیل الخطاب باطل است قابل حجت نیست زیراکه مدلول خطاب مراد نمیباشد و مراد آنست که کانه دین و احکام آن جوهری ثمین عظیم المنزلت است کل دنیا و مافیها بمعادل و مقابل آن بهائی نهایت اندک و حقیر است بآن نباید فروخت **بحث هفتم** و ایای فاتقون بکسر نون در لفظ و معنی حکم و ایای فارهبون دارد و معنی تقوی سابق بیان شد **اما** فرق بین الرهبه و تقوی آنست که رهبة خوف و مبادی و مقدمه تقوی است پس تقوی منتهایش است که خود را از آن خلاص سازد و لهذا فارهبون بعالم و مقلد خطاب شده که مسلک شان است و تقوی خطاب بخواص شده که مخلص و شعار ایشان است چنانچه مرویست که اذا فسد العالِم فسد العالَم در فساد عالِم فساد عالَم است زیراکه زمام خلق و عوام بدست و دست عالم را اگر خشیت باشد تقوی شعار میشود و الا فلا اللهم حفظنا من ذلک بلطفک **تنبیه** این آیه هرچند چیز دلیل ۱ عباد در افعال تکلیف فاعل مختار اند و الا امر و نهی نمیفرمود ب ۲ دلالت بر تحریم اخذ رشوت در دین و فتوی در وجه اظهار امر واجب باشد یا اظهارش حرام باشد بفعل باشد یا بقول تحریر یا باشد یا تقریر با شرط باشد یا بلا شرط علی الاصح قبل بیان حکم باشد یا بعد آن و لو بانقضاء زمانی علی الاقوی مخالفت و رشوت حرام است و علی الاحوط اخذ هدایا و تحف از اهل حوایج نکند و ایضا بنوکری و برسوم اگر مخالفت دین و احکام و فتوی و لو بعد حین مرتب و متصور شود بلا ضرورت و اجبار علی المشهور نکند فالله اعلم **ج** نزد آنانکه نزول آیه خاص و حکمش عام الی القیمة است نزد ایشان این خطاب عاید بعلماء سوء مسلمانان هم میگردد و لهذا **صاحب مجمع** فرمود که این خطاب متوجه بعلماء سوء این امت می شود وقتی که دنیا را بر دین اختیار کردند پس در آن شهادات و قضایا و فتاوی داخل و شامل میشوند **و در حدیث** از حضرت امیر علیه السلام مرویست سایلی پرسید خلاصه آنکه بهترین خلق بعد از شما کیستند آنحضرت ع فرمود علماء و بدترین خلق بعد از ظالمین شما کیستند فرمود علماء سایل از سبب پرسید آن حضرت فرمود اگر لله بیت اشتند و اظهار حق و دین و آئین و احکام آن را بضعفاء رسانیدند و طمعی و لحاظی مرعی نداشتند الا الله التبه افضل اند و آنانکه بطمع و لحاظ تبدیل کردند یا مخفی نهادند بدترین خلق اند ٭

قوله تعالی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ترجمه

یعنی خلط مکنید حق را با باطل تا مشتبه شود و ممتاز نشود و مخفی مدارید حق را و حال آنکه حقیت حق و بطلان باطل را میدانید **بدانکه** هرگاه ایشان را بعد امر بایمان امر بتقوی نمود پس متصل آن

معنی حق ولبس وکتمان

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ تلبیس نهی از تلبیس حق وکتمان آن فرموده ودر **تفسیر** این چند بحث اند **بحث اول** تلبیس وتغطیه وتعمیه نظایر اند **و** فرق میان تغطیه وتعمیه آنکه تغطیه غالباً بزیادتی **و** تعمیه گاهی بنقصان وبزیادتی هم باشد **و** ضد لبس بصحاح باشد **و** لباس ملبوسی است که بدن بآن پوشیده ومستور شود **اما** لباس التقوی عبارت از حیا باشد **و** فرق میان لبس واخفا آنکه از اخفا ادراک مخفی وازستر کشف مستور ممکن باشد بخلاف لبس چه از آن ظهور شیء بالجمله معتبر باشد الا بندرت بعد صعوبت وبجد تام مفهوم میگردد **و** در اینجا مراد خلط حق منزل بافک باطل بنحوی باشد که ممتاز ومتبین نشود **اما** حق در اصل لغت بمعنی واجب وثابت باشد لهذا **در** قاموس **و** صحاح گفته خدا وقران واسلام وصدق وعدل را حق میگویند **اما** حقیقت ضد مجاز بمعنی ما یحق علیک حفظه باشد **و** حقیقت ماهیت وکنه شیء باشد **و** ضد حق بطلان وفساد وزور وکذب وبهتان باشد **و** باطل وبطل ضد حق باشد **و** بطل بتحریک مرد شجاع صاحب نجدة باشد از اینجا است که مرحب یهودی بطل مجرب **در** روض الجنان فرموده در اصطلاح بحسب اختلاف مواضع معانی حق مختلف باشد در قول حق صدق **و** در فعل صواب **و** در اعتقاد علم ویقین **و** حق الله آنچه واجب وثابت باشد **و** در اینجا مراد از حق نبوت محمد ص وتنزیل قران باشد وتفصیل می آید **و** کتمان وستر واخفا نظایر اند **و** اما با، بالباطل صله یا برای استعانت مر آن دو وجه اند **در** کشاف گفته اگر با برای صله است پس چون لبست الشیء بالشیء بمعنی خلطه یکی دیگر باشد پس نهی از فعل اختلاط واقع شده یعنی حق منزل را بباطل افترا خود آمیز مسازید **و** اگر با برای استعانت است چون کتبت بالقلم پس نهی از گردانیدن حق ملتبس ومشتبه ببطلان مکتوم واقع شده **بحث دوم** در وتکتموا الحق وجه اند **وجه اول** تکتموا مجزوم منهی برای عطف بر ولا تلبسوا باشد پس معنیش آنکه ملبس ومکتوم مسازید حق را **وجه ثانی** محذوف النون برای تقدیر ان ناصبه است **در** مجمع فرموده در آنوقت فعل مصدر گشته عطف بر مصدر ما قبل منوی چون لا یکن منکم لبس الحق وکتمانه باشد یعنی مباشد از شما لبس حق وکتمان آن پس در آنوقت هم معنی نهی دارد **وجه ثالث** آنکه واو عطف نیست بل واو جمع بمعنی مع چون لا تأکل السمک وتشرب اللبن **در** کشاف است چون ولا تجمعوا لبس الحق بالباطل وکتمان الحق **در** روض الجنان چون ولا تلبسوا الحق بالباطل مع کتمانه باشد یعنی جمع مکنید حق را با باطل مع کتمان آن پس بنابرین نهی از جمع لبس وکتمان حق باشد **و** در مصحف ابن مسعود است وانتم تکتمون یعنی حالیکه کاتمین حق هستید **ایراد** بنابر آخر از هر سه چه لبس وکتمان دو فعل متباین هستند که نهی از جمع آن صحیح شود ومحض لبس کتمان حاصل پس تکرار لفظ ومعنی واحد صحیح باشد **جواب** لبس وکتمان دو فعل متمایز ومتباین اند چه لبس مثلا حاصل میشود از آنچه از توریت نباشد بتوسط ادراج آن **و** کتمان حق مثلا اخفاء وانکار شیء ثابت باشد چون بگویند که صفت محمد وقران اصلا در توریت نیافتیم یا آنکه از توریة منزل محو کنند وبجای آن باطل بنویسند ومیگویند یا می نمایند که بغیر از توریة چیزی نیافتیم **بحث سیوم** در کیفیت تلبیس وآن چند وجه اند **اول** مختار رازیست که غایت این تلبیس اضلال بغیر است که اضلال حاصل نمیشود مگر آنکه کسی دلایل حق را شنیده یا دیده باشد ودر مسموع اضلال ممکن نیست مگر بتاویل وآن مورث تشویش پس تشویش تلبیس وتاویل است **و** اگر مسموع نباشد پس اضلالش باخفایش ومنع از وصول بدلایل باشد ومنع از وصول بآن کتمان باشد **ثانی** علمای یهود ایمان ببعض توریة وکفر ببعض کردند اول حق ثانی باطل است **ثالث** آنچه را از توریت تحریف کردند

سوال وجواب که ایشان عارف مرتد بودند موقن بودند یا نه

یعنی صفت محمد را مبدل کردند این باطل است وانچه غیر محرف است حق است **رابع** انکه صدق را بکذب خلط کردند یعنی این محمد نبی موعود نیست این مروی از **ابن عباس** است **خامس** یعنی در خلال آیات توریة او خال زیادتی از باطل و محکماتش را برای ونجواهش خود تاویل کردند **سادس** حق اقرار ایشان ببعثت محمد قبل ظهورش بود وبعد او انکارش کردند که نبی نیست **سابع** حق اقرار ایشان به نبوت محمد الی غیرهم است وباطل انکار ایشان بانکه نبی به بنی اسرائیل نیست **بحث چهارم** در وانتم تعلمون واو حال است پس در آن چند وجه اند **نزد بعضی** از وتکتمون تا آخر جمله استیناف است پس معنیش وتکتمون الحق عالمین باشد یعنی حق را مخفی میگذارید درحالیکه حقیقت محمد را میدانید چنانچه پدر پسر را میدانند **نزد بعضی** شما کتمان حق میکنید وحال آنکه شما میدانید که برای تکذیب جد او انبیا با امم سلف عقوبت ومسخ نازل گردیده **نزد بعضی** کتمان حق چگونه میکنید وحال آنکه بحشر ونشر وجزا شما عالمید چه اقدام عالم بر قبیح اقبح از جاهل باشد **سوال** یهود عارف بالله وبنبوة محمد بودند یا نه اگر عارف بودند پس بثواب دائمی مستحق می باشند چه نزد جمهور امامیه عارف کافر نمیشود وکفر یهود وتکفیر محمد اجماعی است واگر عارف نبودند پس تکذیب بقران لازم می آید منجمله آن آیه وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم مع آیات دیگر بر معرفت ایشان نص اند چون وانتم تعلمون **جواب** استحقاق ثواب برایمان وآن مشروط بموافاتست ببطلان شرط بالضرورت مشروط هم باطل است یعنی ایشان عارف بالله والرسول بودند لکن ایفا بشرط ایمان نکردند لهذا مستحق ثواب نشدند ومحض معرفت بغیر تصدیق کفایت در ایمان نمیکند **جواب** ثانی از جمهور آنکه ایشان عارف بالله والنبی بودند لکن استحقاق ثواب مشروط بنظر صحیح ومنهج قویم است وبفقدان آن ثوابش مفقود است اگرچه عارف مرتد **تنبیه** این آیه دلیل بر چند چیز است -١- نزد جبریه معارف مخلوق من الله است **و** نزد عدلیه علمی است وانتم تعلمون نص بر علم کسبی است **ب** جبر باطل است زیراکه خدا یهود را نهی کرد از آنکه حق بصورت باطل وباطل را بصورت حق می نمایند یا حق را بباطل می پوشند خطاب عاید بالاتفاق بیهود است پس در خیر وشر عباد فاعل مختار اند **در روض الجنان** فرمود آیه وارد بصورت مذمت وملامت بیهود است پس خدا چگونه تلبیس ورا اراده کند وحق را بصورت باطل وباطل را بصورت حق می نماید **ج** خدا مرید افعال حسنه وکاره از همه قبایح است والا عیاذا بالله اشد واقبح از ابلیس میشود چه بنده میگوید بار خدایا دوست توام نزد تو بیایم خدا بعوض خود دلالت با بلیس کند ویا گوید خدایا عبادت تو بواسطه کعبه میکنم کعبه کدام است خدا بت خانه هندو وآتشکده مجوس نما ید والله ابلیس هم با مریدان خود چنین را قبیح نمیکند **د** غش در اشیا مطلقا جایز نیست ونیز در اقوال وافعال ودیگر واخصوص در احکام دین ودر معاشرت مومنین بل در ظاهر وباطن با خالق وکافه خلق الا عند الضرورت یکسان باشد **ه** اقدام بر قبیح مطلقا قبیح اما اقدام عالم بر قبیح اقبح است **و** اجماع واقدام اجمعی بر قبیح مع العلم بآن بموجب آیه جایز است **ز** کتمان حق واخفاء آن بسبب عداوت وتعصب ممکن است اللهم نجنا من ذلك مطلقا بلطفك وعنايتك واولادي واحبتي جميعا

قوله تعالی وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ وَارْکَعُوا مَعَ الرّٰاکِعِینَ ۝ ترجمه

یعنی ای یهود برپا کنید نماز را و اکنید و بدهید زکوة مالی را و رکوع یا خضوع کنید با رکوع کنندگان **بدانکه** هرگاه خدا در اول امر کرد یهود را با یمان بعد آن نهی کرد از لبس حق و کتمان دین محمّدی و نبوّت او بعد آن امر کرد ایشانرا بتمسّک شرایع و اهم انرا مقدم کرده منجمله آن اوّلا امر کرد باقامت نماز و ایتیان زکوة و اقامت جماعت واجبه چون نماز جمعه و مستحبه مؤکّده چون جماعت یومیّة که از اعاظم ارکان شریعت و شعایر دین اند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** معانی اقامت صلوة سابق بیان شد **آیا** صلوة ماخوذ از صلی یصلی بمعنی دعی یدعو دعا است **یا** از صالی بمعنی لزوم **یا** از صلاو آن عجز عظیم باشد **یا** از مصلی بمعنی اتباع بغیر باشد اهل اشتقاق و لغویین را در آن اقوال است **و** وجه تشبیه بنا بر اوّل آنکه صلوة شرعیه نیز مشتمل اذکار و ادعیه است **و** اطلاق جزء بر کل در لغت جایز است و همین مختار اکثر است **و** بنا بر ثانی بندگان را ملازمت بندگی لازم و نماز بندگی لازمه است **و** بنا بر ثالث صلوة مشتمل عجز عظیم بر کوع و سجود است **و** بنا بر رابع متابعت نبی اکرم در صلوة معبود حکیم ثابت است **امّا** صلوة در شرع مقدس اسم اقوال و افعال معهوده ابتدایش بتحریمه و اختتامش بتسلیمه بشروط طهارت باشد **آیا** صلوة اسم موضوع لغوی است یا موضوع و مصنوع شرعی است در آن دو قول است **مختار** اصولیین معتزله ثانی است زیرا که صلوة سابق بشرع نبوده بل در شرع ما احداث شد و پس آنچه محدث جدید کهنا باشد اسما و صفا هم حادث باشد **مختار** دیگران آنکه لفظ صلوة از مجازات لغات مشهوره در لغت باشد و در شریعت بصورت مستعاره برای افعال خاصه معهوده علم گشته با مشابهت لغویت و الّا ابطال موضوعیّت باَسرِه لازم می آید و آن در بسیاری احکام واقع شده چون طهارت و زکوة و حج و نکاح و امثال آن **و بعض محصّلین** گفته اگر مراد معتزله آنکه بر این افعال معهوده صلوة اسمی از اسماء موضوعه شرعیّه است پس مسلم است و اگر مراد شان آنکه و اسم صلوة موضوع را کلّا و جزءا دخلی و مشابهتی و لو بوجه نیست خطا است **بحث دوّم** وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ امر از اتی یاتی اتیا است بمعنی اعطاء و دادن **و** اتیان بمعنی مجی و آمدن **و** اتاوه بکسره همزه بمعنی خراج **و** اتیت المرءة بمعنی جماع کردم او را باشد **امّا زکوة** در لغت بمعنی نمو و زیادتی و نظافت و پاکیزگی باشد از زکی یزکو زکوًا و زکاءً بالمدّ باشد و زکی الزرع بمعنی نمو و زیادتی زراعت باشد **و صاحب العین** گفته زکوة در اصل لغت تطهیر باشد و همین

تالی المعنین از صاحب قاموس باشد و از اینجا است آیه قد افلح من تزکی و آیه و من تزکی فانما یتزکی
لنفسه و آیه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بمعنی تطهر باشد و لا یزکو ابفلان بمعنی لا یلیق به باشد
و زکا بلا مد بمعنی شفع یعنی جفت **و** خسا بمعنی وتر یعنی طاق باشد **و در شرع مقدس**
زکوة اسم علم بمقدار شرعی که از بدن و از مال معهود و معدود فی سال مع حصول شرایط دیگر برآورده
می شود **و** وجه تسمیه آن یا تشبیه هر دو و جهین المزبورین معا محتمل است **سوال** در ظاهر صورت
برآوردن مقدار معین از مال نقصان باشد نه زیادتی و نقصان را زیادتی شمردن سفسطه باشد **جواب**
باخراج زکوة تطهیر اصل مال از حقوق الله و حقوق فقرا و بدن از بخل بالضرورت و در آخرت از ذنوب و
از عذاب آن و در دنیا از ملامت و تلف باشد **اما** زیادتی آن بالفعل باشد یا بالقوة چون برکة معنی
در آن شاخ چون پاشیدن تخم در خاک و انتظار کاشت تلف و نقصان و بعد زمانی موجب زیادتی
باشد و سوال کننده سوفسطائی است و من لم یهد الله فما له من هاد **بحث سیوم** و ارکعوا
مع الراکعین رکوع و انحناء و انخفاض نظایر اند راکع فاعل حالت رکوع باشد **و** رکوع در اصل ماخوذ از خضوع
باشد چه این هر دو یک معنی دارند **و ابن درید** گفته راکع منکوب الوجه و رکوع نماز از همین باشد
وصاحب العین گفته رکوع نکب وجه باشد زانوئیکه بزمین کند یا نه لکن سرنگون
و آویخته سر باشد **و در شریعت** رکوع در هر رکعت بعد اتمام قرائة انحنائیست تا دست
بزانو برسد ذکر و وضع ید امری دیگر در آن دخلی نیست و آن رکن است **بحث چهارم** این خطابها
سه گانه از فروع دین بعد تکلیف باصول دین به یهود است **اما** امر بصلوة و زکوة و رکوع بصلوة و
زکوة و رکوع یهود به یهود است **یا** امر بصلوة و زکوة مسلمانان به یهود است در آن دو قول است اصح
آنست که امر بصلوة و زکوة و رکوع اسلامی است **و اصم** گفته یهود نماز بی رکوع میخواندند و زکوة
نمیدادند و در آیه اکالون للسحت و بقوله اکلهم الربوا و اکلهم اموال الناس اشاره بآن شده
و معلوم است که نماز ایشان بعد ثبوت دین اسلام بالاجماع منسوخ شده مطلوب نیست مگر آنکه اثبات
سازند که در بدو اسلام در صلوة مسلمانان نیز رکوع نبوده و آن ثابت نیست **تنبیه** آیا این خطابهای
واجب است یا مستحب مشهور آنست که امر بوجوب بقاعده اصلیه باشد **ایراد** خطاب بایجاب
فروع وقتی جایز باشد که اول معتقد اصول و مسلم باشد و کفر مخاطبین یهود در حال نزول این خطاب کاملا
معلوم است پس خطاب کافر بفروع عبث باشد **جواب** در فن کلام این مسئله تنازع فیها است
که آیا کافر مکلف بفروع است یا نه در آن دو قول است مختار اشاعره ثانی است که خدا آمر میباشد و مرید آن
نمی باشد و عجز و عبث لازم می آید اول مختار عدلیه است که در اصول و فروع جمله کفار مکلف و مخاطب
و مامور و مراد اند زیرا که کافر و مسلم مشترک و مساوی در لطف مقرب و ممکن است پس اتمام حجت و
بیان تکلیف واجب است عبث لازم نمی آید و عدم صحت آن بسوء اختیار کفار است نه من الله و از
سویدات قرآنیه آن این کریمه است لهذا امام المجبریه **رازی** و وزیر او **بیضاوی** و

نیشاپوری اقرار کردند که آیه دلیل است بر آنکه کفار مکلف بفروع اند **بحث پنجم** این خطاب اجمالی بالاتفاق والضرورة است آیا در اجمال تاخیر بیان جایز است یا نه در اصولیین دو قول است **و نزد غیر مجوزین** بیان این مجمول بسید عالم صلی الله علیه و آله و سلم است بموجب ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا در تعمیم اخذ و انتها بیان مجمل بر ذمه آنحضرت فوریست والا عبث خطاب یا تکلیف ما لا یطاق لازم می آید و واجب نیست که بیان مجمل عیناً از قرآن باشد بل از سنت رسول باشد یا از قائمین معصومین علیهم السلام بمقام او یا از قرآن باشد لهذا در **کبیر** گفته اقیموا الصلوة التی عرفتموها **و در مدارک التنزیل** گفته اسلموا و اعلموا و اعملوا عمل الاسلام بعد اسلام آوردن احکام را یاد گیرید و عمل اسلام بجا آرید **و نزد قایلین** بتاخیر البیان قبل وقت العمل خطاب برای توطین نفس مخاطب و عزم او فی الحال در اتیان فعل در زمان آتی جایز است عبث لازم نمی آید بل در آن امتثال سامع حاصل است یعنی ای زید فلان کار بکن **بحث ششم** اقیموا الصلوة واتوا الزکوة خطاب بهود است که بر پا دارید نماز و زکوة ادا کنید هر دو را با شرایط و حدود و ارکان معهوده در اوقات خود چه اقامت نماز و ادای زکوة از اعاظم شعایر اسلام و از ارکین رکین او و حد فرق بین الکفر والاسلام است چنانچه **در جامع الاخبار و روض الجنان** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة یعنی حد میان بنده و کفر ترک نماز است چه نماز از علامات اسلام و از شعایر دین است **در جامع الاخبار** حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر که ترک نماز کند امید ثواب نگذارد و بخوف از عذاب نباشد فلا ابالی ان یموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا باک و مبالاة ندارم که تارک نماز میرد یهودی یا نصرانی یا مجوسی چه ایشان ترک دین انبیا نمودند و تحریف آن کردند و تارک صلوة هم ترک اعظم رکن دین خود کرد **در جامع الاخبار** از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست لا تضیعوا صلوتکم ضایع مسازید نمازهای خود را بدرستیکه هر که ضایع سازد نماز خود را حشر او با قارون و فرعون و هامان باشد ولعنهم الله واخزاهم و کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین فالویل لمن لم یحافظ صلوته والیشان اخذ اللعنت کرده و مقهور ساخته و حق است بر خدا که تارک الصلوة را با منافقین داخل نار سازد و ویل است بکسیکه حفظ نماز خود نکند **در احادیث اهل بیت عصمت** وارد است که ما تقرب به العبد بعد المعرفة افضل من الصلوة تقرب بنده حاصل نمی شود بعد معرفت اصول الدین بچیزی که افضل از نماز باشد **ایضا** صلوة فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که در راه خدا تصدق کند تا آنکه طلا تمام فنا شود **در جامع الاخبار** است من اعان علی تارك الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد یعنی هر که اعانت تارک صلوة بیک لقمه یا بیک جامه کرد گناهش چون کشتن هفتاد پیغمبر اول ایشان آدم و آخر ایشان خاتم الانبیا علیهم السلام باشد **در جامع الاخبار** و نیز باسانید عامه از حضرت پیغمبر خدا مرویست

اخبار زکوة و تحقیق خطاب واركعوا

الصلوة فرباذ کل تقی خلاصه آنکه نماز تقرب هر پرهیزگار است و برای هرشئی زینتی است و زینت اسلام نماز پنجگانه است و برای هرشئی رکنیست و رکن مؤمن نماز است و برای هرشئی چراغیست و چراغ دل مؤمن نماز پنجگانه است و برای هرشئی قیمتی است و قیمت جنت نماز پنجگانه است و برای هرشئی برائتی است و برائت مؤمن از نار نماز پنجگانه است و خیر دنیا و آخرت در نماز است و بآن جدا کافر از مؤمن و مخلص از منافق میشود و نماز ستون دین و ملاذ جسد و زینت اسلام و مناجاة حبیب با حبیب و قضاء حاجت و توبه تائب و تذکره سنت و برکت در مال و زیادتی رزق و نور روی و عزت مؤمن و طلب رحمت و استجابت دعوت و استغفار ملائکه و رغم ملحدین و قهر شیاطین و سرور مؤمن و کفاره گناه و حصن مال و قبول شهادت و تعمیر مساجد و زینت بلد و تواضع برای خدا و نفی کبر و تکثر قصور و مهور حور و غرس اشجار و هیبت فجار و نثار رحمت از خدا باشد و پاره دیگر بجای دیگر می آید **اما زکوة** در او هم اخبار بطرق خاصه و عامه بسیار وارد اند **در جامع الاخبار** مرویست که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا امراضکم بالصدقة حفظ اموال خود بدادن زکوة کنید و دوا کنید مرضهای خود را بدادن صدقه **در روض الجنان** از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست الزکوة قنطرة الاسلام زکوة پل دین اسلام است **در دروس** اول شهید روایت کرده من لا یزکی فهو ملعون هر که زکوة را ادا نکند و بفقرا نرساند او ملعونست **در کبیر** از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست بر شما باد دادن صدقه بدرستیکه در آن شش خصال است **سه** در دنیا و **سه** در آخرت **اما** آنچه در دنیا وارد این است که صدقه موجب زیادتی رزق و موجب تکثر مال و تعمیر دیار است **اما** آنچه در آخرت وارد آنست که صدقه در قیامت ستر عورتین و سایه بر سر او و ساتر بدن از نار باشد **بحث هفتم** واركعوا مع الراکعین رکوع کنید با رکوع کنندگان **آیا** این امر برکوع نماز بصورت بیان نماز مسلمان بیهود است چه در نماز ایشان رکوع نبود **یا** رکوع بمعنی خضوع و تذلل برای ترک استکبار است **یا** مراد از رکوع نماز با جماعت است چنانچه از سجود مراد نماز است پس تقدیرش چنین می شود واقیموا الصلوة و صلوها مع المصلین جماعة لا منفردین یعنی اقامت نماز کنید و بخوانید آن را در جماعت نمازگذاران نه منفرد **یا** امر برکوع و مراد از آن ادای نماز است پس این تاکید اول باشد در آن اقوال است اکثر اول است **ایراد** اگر از امر برکوع بیان هیئت نماز بیهود باشد پس از اعاظم ارکان صلوة رکوع و آن داخل او است پس تکرار و تاکید بلا فایده باشد و اگر مراد خواندن نماز بجماعت باشد این امر واجب است و در نماز یومیه جماعة واجب نیست و اگر رکوع بمعنی خضوع باشد پس آوردن لفظ از اصطلاح شریعة بالرأس باشد و اگر مراد تاکید بنماز باشد باز هم با امر رکوع عدول از شرع و هم از لغت می آید و اگر خطاب سوم مستحب باشد البته امر بجماعت صحیح می شود ترجیح بلا وجود مرجح باطل باشد **جواب** باتفاق مفسرین بالجمله هر سه خطاب واجب است **و نیز** جمعی اول خطاب باقامت و تعلم حقیقت آن باشد ثالث

اخبار در تارک جماعت نماز

خطاب با داء نماز باشد و عدول از لغت و شرع لازم نمی آید چه صلوة در رکوع و سجود و بمعنی خضوع و تذلل و
بر عکس بصورت مجاز و مستعار در لغت و شرع آمده و باب مجاز واسع است از لغات و دواوین شعرا و اصول
فقه و فقها معلوم خواهد شد **و نزد بعضی** جایز است که خطاب اول برای صلوة خاصه و خطاب ثالث
برای صلوة جامعه واجبه باشد چون صلوة جمعه و عیدین و آیات **و** بعض احیان نماز یومیه عیناً بجماعت واجب
می شود چون کسیکه مسلم باشد و وقت تعلم منضیق باشد ... و افعال با معتبر و متعذر باشد با امکان جماعت
نزد فقها جماعت بر او عیناً واجب است این نسبت بمخاطبین یهود او وی احتمالی است ثم الله اعلم **جواب**
دیگر در احکام الآیات فقها ذکر فرموده که ظاهر خطاب اگرچه من حیث النزول به بنی اسرائیل مخصوص است لکن
حکمش عام بکافه مکلفین الی القیمه است فیکون المراد ایجاب الصلوة التی تجب فیها الجماعة کصلوة الجمعة
والعید یعنی پس بنابر این خطابات سه گانه واجب اند و مراد از و ارکعوا صلوتیست که در آن جماعت واجب است
چون جمعه و عیدین چنانچه **اقدس اردبیلی** فرموده ان ظاهر الخطاب لبنی اسرائیل لما
سبق من قوله تعالی یا بنی اسرائیل ولکن لما علم عدم الفرق فی الحکم فلا یبعد الاستدلال بها علی
کل المکلفین مع ان هذا الحکم موجود فی آیات واخبار اخر خلاصه آنکه ظاهر خطاب اگرچه به بنی اسرائیل
است لکن عدم فرق در حکم معلوم می شود پس بعید نیست که این حکم بکل مکلفین باشد معهذا همین حکم در آیات
و روایات دیگر موجود است **تذکره** در ترک جماعت نهی و عذاب و تعزیر وارد شده و در اینجا چند
حدیث ذکر می کنیم **در مفاتیح الاحکام** مرویست قال رسول الله صلعم لا صلوة لمن لا
یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة یعنی نماز صحیح نیست کسی را که نماز در مسجد با جماعت مسلمانان
نخواند مگر بعلتی شرعی **سوم مفاتیح** مرویست قال صلعم لا غیبة الا لمن صلی فی بیته و رغب عن
جماعتنا و من رغب عن جماعة المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته و وجب
هجرانه و اذا رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علیه بیته یعنی غیبت کردن
جایز نیست مگر غیبت کسیکه نماز را در خانه خود بخواند و رجوع و رغبت بجماعت نکند و هرکه رغبت بجماعت مسلمانان
نکند واجب است بر مسلمانان غیبت او و ساقط شد میان ایشان عدالت او و واجب است مهاجرت از او و هرگاه قضیه
مرافعه او نزد امام مسلمانان واقع شود انذار و تحذیر او نمود بعد از آن تعزیر او کند پس اگر حاضر شد بجماعت فبها و الا
سوزانیده شود بر او خانه او **در جامع الاخبار** ابن بابویه روایت کرده قال رسول الله صلعم من
کان جار بیت الله و لم یحضر الجماعة ثلثة ایام متوالیات فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
فان تزوج فلا تزوجوه و ان مرض فلا تعودوه و ان وقع فلا تعوذوه الا الا صلوة له الا فلا صوم له
الا فلا زکوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له و ان مات مات میتة جاهلیة یعنی جناب رسولخدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که هرکه همسایه مسجدی باشد و نخواند در او جماعت را سه روز متصل بر او لعنت خدا و لعنت
ملائکه و لعنت همه مردمان باشد پس تارک جماعت اگر دختر بنکاح خواهد زن مدهید او را و اگر مریض شود عیادتش
مکنید و اگر در بلائی بیفتد نجاتش مدهید آگاه باشید اگر او نماز بخواند صحیح نیست آگاه باشید اگر روزه بگیرد

روزه او صحیح نیست اگاه باشید اگر زکوة بدهد صحیح از و نیست واگاه باشید اگر حج کند حجش مجزا و صحیح
واگر جهاد کند ثوابی ندارد زیرا که صحیح نیست واگر بهمین حال مرد بر جاهلیت و بر کفر مرد نعوذ بالله **در جامع**
الاخبار مرویست روزی تکبیرة الاحرام از جماعت ابن مسعود را فوت شد و غلام بعوض حصول ثواب
آن آزاد کرد عرض کرد آیا ثوابش را یافتم حضرت پیغمبر خدا ص فرمود لو انفقت ما فی الارض جمیعا لم تکن مدرکا
فضلها یعنی اگر جمیع آنچه در زمین است انفاق کنی نمی یابی فضل آنرا **در جامع** مرویست حضرت
رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود صلوة مرد در جماعت بهتر است از نمازیکه در خانه چهل سال خوانده سائل
عرض کرد آیا نمازیک روز را این ثواب است آنحضرت ص فرمود بل یک نمازرا و هر که یک نمازرا خلف امام خود
بخواند می نویسید خدا مر او را ثواب صد هزار هزار درجه و باقی بجائی دیگر می آید والله ولی التوفیق و
التحقیق و هو کنی الوثیق و خیر رفیق و شفیق

قوله تعالی اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ترجمه

یعنی ای یهود آیا امر می کنید مردم را به نیکی یعنی امر میکنید بطاعت خدا و اخراج زکوة یا در خلوت بعض را
بحقیت محمد و صداقت او و اقرار و در علانیه انکار میکنید و فراموش میسازید از عمل نیک نفسهای خود را
وحالانکه شما تلاوت و قرآت توریت میکنید و از آن میدانید که چه حق است و چه باطل پس چرا در عبارت کتاب
و بتدبر و غداب آخرت تعقل و تامل میکنید **بدانکه** بعد امر باحکام و اعاظم شعایر
و آثار شرعیه خداوند بصورت وعظ و نصیحت تعریض بیهود از افعال باطنه و اخبار از مضمرات ضمایر نمود
تا بر حذر از فضایح و مجتنب از قبایح باشند و در ضمن آن این اخبار مطلوب بصورت غیب برهانی بعد برهانی
بر نبوت محمدی ص باشد **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** در اتأمرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم همزه استفهام بصورت تعجب برای تقریر و توبیخ است **امّا** امر بمعنی فرمودن
حدش سابق بیان شد که قول قایل بمادون خود بصیغه افعل مشروط باراده و مرید آن باشد **و** بر بکسر با
و ادغام را اسمی جامع جمیع اعمال حسنه و خیر باشد و از انجا است آیه و لکن البر من اتقی **و** رجل بر و بار
بمعنی مرد نیک **و** عمل مبرور بمعنی عمل مرضیه پسندیده باشد **و** بار بر الوالدین مطیع الوالدین باشد **و** گاهی
بر بمعنی صدق می آید چون بر فی یمینه ای صدق فی یمینه **و** در مثل است لا یعرف البر من الهر اخفش
و جوهری گفته که نیک و بد و نفع و ضرر را تمیز نمیدهد و نمیداند **و** ابر و احسان **و** صله نظایر اند **در مجمع**
فرمود ضد بر عقوق باشد **و در روض الجنان** فرمود که ضد بر فجور و ضد بر الوالدین عقوق

معنی سهو وحال آمدن ناهے

باشد و این انسب است **و مازنی** گفته هِرّ گربه و بِرّ موش یا آنچه شبیه باو است باشد و بنابر ان لا یعرف البرّ من الهرّ آنست که موش را از گربه نمیشناسی باشد **در مجمع** فرموده این بر و خیر فرق آنست که بر همیشه بقصد و خیر گاهی بصورت سهو هم واقع می شود **امّا** سهو و نسیان **و** غفلت **و** ترک نظایر اند و ضد نسیان ذکر است **در کبیر** گفته نسیان عبارتست از سهو حادث بعد حصول علم در قلب **در مجمع** گفته که حقیقت سهو غروب شیء و غیاب آن از نفس بعد حضور آن باشد و آن عدم علم ضروری از فعل الله است **امّا** سهو گاهی آدمی عالم باشد و واقع می شود و گاهی عالم نمی باشد و واقع می شود **و** نسیان گاهی بمعنی ترک می باشد چون نسوا الله فنسیهم یعنی ایشان ترک ذکر و اطاعت خدا کردند خدا هم ترک ایشان یعنی خذلان بایشان کرد **بحث دوّم** آیا این خطاب بمنافقان است یا بعلماء یهود در آن دو قول اند **اوّل** مختار حسن بصری **و** ابن جریح و منقول **در روض الجنان** است که ایشان بظاهر امر بمعروف در باطن امر بمنکر میکردند **در کبیر** گفته شاید مراد منافقین یهود باشند که ایشان مسلمانان را بظاهر امر بمتابعت محمّدؐ و بقاء بر او میکردند و در باطن خود منکرش بودند لهذا اظهار خود ایمان نمی آوردند خدا بر آن ایشان را توبیخ فرمود **و قایل ثانی** بچند وجه تاویل کردند **اوّل** علماء یهود عوام خود را امر باتباع توریت و بتمسک احکامش میکردند و خود متمسک او و در وصف محمّدؐ بحسد او نمی شدند این مروی **از ابن عبّاس** است **و ثانی** ایشان امر بطاعت خدا و نهی از معصیت او میکردند و خود تارک هر دو می شدند **و در حدیث** معراج از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرتؐ فرمود در شب اسرای گذر من بر فرقه شد که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشی می بریدند من گفتم ایشان کیستند جبرئیل گفت ایشان خطبا و وعاظ اهل دنیا اند بمردم امر بمعروف و نهی منکر میکردند اما خود را فراموش میساختند این مختار قتاده **و** سدی است **ثالث** ایشان امر باقامت صلوة و اداء زکوة و نهی از ترک آن میکردند و خود هر دو را نمیکردند و از عوام زکوة گرفته خیانت در صدقات و امانات میکردند **و** افلا تعقلون اشاره بآن است این مختار زجاج است **رابع** ایشان را اگر کسی در خفیه حال محمّدؐ می پرسید می گفتند او صادق بر حقست پیروی او کنید اما خود برای طمع دنیا و زوال ریاست و هدایا و صلات و رشی از اتباع او اعراض میکردند **خامس** ایشان قبل مبعث نبی مشرکین عرب را بشارت ظهور آنحضرت در میان ایشان میدادند و وقت ظهور و دعوی او تکذیب او کردند این مختار **ابو مسلم** است **در کشاف** از محمّد بن واسع مرویست که بمن رسید جماعتی از اهل جنت اطلاع بر جماعتی از اهل نار یافته میگویند بسبب وعظ شما از اوامر و نواهی ما عمل کردیم و داخل جنت شدیم ایشان در جواب میگویند که ما شما را امر میکردیم و خود مخالفت آن میکردیم و الحال می بینید که بالسبب آن بجهنم رسیدیم بار خدایا مرا و اولاد مرا از آمرین و متامرین سابقین بگردان و باب مخالفت را مسدود و ساز بمحمّد و آله المحمود صلعم **سوال** نسیان که ضد ذکر باشد آیا در اینجا مراد است یا غیر آن اگر اول مراد است پس چون نسیان تکلیف بالکل زایل میشود و شخص مکلف نمی باشد و باجماع امت و به برهان عقل نسیان از این امت معذور و معفو است و اگر معنی دیگر باشد خلاف آن باشد

٢٤٦

بیان کیفیت عظاو حال واعظ و عالم بد

وخلاف موضوع مطلوب نمی باشد پس این بصورت ذم وارد است این چگونه صحیح شود **جواب** چونکه ما بیان کردیم که سهو و نسیان و غفلت و ترک نظایر اند در اینجا مراد غفلت است یعنی آیا بردم امر به نیکی می کنید و خود را تارک و غافل از آن میسازید چرا شما عامل تر نمی شوید آیا شما نمیدانید و این حمل بر موضوع باشد الله الحمد اشکالی لازم نمی آید **ایراد** هرگاه ایقاع بر و نیز امر بآن واجب باشد پس چرا ایشانرا توبیخ بر ایقاع بر و بر امر بآن واقع شد **جواب** توبیخ ایشان بر ترک وقوع بر بانیکه مضموم بامر بود نازل شد چه ترک فعل بر از آمر به بر اقبح و اسوء الحال است از کسیکه آمر بان نباشد قبح این قطع نظر از نقل و عقل هم نیز است که هر کس وعظ کرد و خود متعظ نشد کانه فعلی متناقض آورد که داعی غیر بفعل و خود تارک آن باشد عقل او را قبول نمیکند **وثانی شهید** فرمود اگر واعظ وعظ از قلب خود بر آرد بقلوب دیگر موثر می شود و اگر از لسان باشد بگوش سامع میرسد موثر نمی شود زیرا که خود واعظ متاثر نبود بدیگر چگونه اثر کند پس در واعظ صفت منافق باشد یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم چه منافق کلمه حق بزبان میگوید و در قلب او نمیباشد بلکه بر عکس او **تنبیه** در کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست عالم وقتی که عمل بعلم خود نکرد بر می آید وعظ او از قلوب چنانچه باران از زمین سخت یا از سنگ صاف میرود نمی ماند **در کافی** از جناب حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که در انجیل مکتوب است آخرش اینست تحقیق علمیکه بعمل نیاید زیاده نمیکرداند صاحبش را مگر کفر و زیاد نمی شود از خدا مگر بعد **در کافی** جناب حضرت امیر علیه السلام در خطبه فرمود ای مردم وقتیکه علم حاصل کردید پس بعمل آرید آنرا شاید مهتدی بآن می شوید چه عالم عامل بغیر علم چون جاهل حیران در جهل است الخ **در کافی** است که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فقها امناء رسل اند مادامیکه داخل در دنیا نشدند پرسیده شد که دخول دنیا چه معنی وارد آنحضرت ص فرمود متابعت سلطان پس وقتیکه چنین کردند بترسید ایشانرا یعنی علما را بر دین خود یعنی بطمع سلطان و با میداز و از علما رخنه و اختلال در دین خواهد شد **در کافی** است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود بخشیده میشود جاهل را هفتاد گناه قبل از آنکه عالم را یک گناه بخشیده شود **در کافی** است که عیسی بن مریم فرمود ویل برای علما بد است چگونه زبانه نار جهنم ایشانرا بگیرد **در کافی** است که جناب حضرت صادق علیه السلام فرمود وقتی که جان باینجا برسد اشاره بحلق کرد که در آن وقت توبه عالم قبول نیست بعد آن آیه انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة خوانده خلاصه آنکه توبه جاهل قبول است نه توبه عالم **در کافی** است که جناب حضرت باقر علیه السلام در ذیل آیه فکبکبوا فیها هم والغاوون فرمود ایشان قومی اند که وصف عدل بزبانهای خود کردند بعد خلاف آن نمودند **در روض الجنان** است که بحضرت عیسی ع وحی شد ای عیسی ع وعظ کن در خود و اگر متعظ شو و اگر متعظ نشدی از من شرم دار **و در حدیث** است علمیکه عمل بآن کرده نشود بر تو حجت می شود **و در تفسیر کبیر** از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مروی در جهنم باشد اهل جهنم متاذی ببوی بد او میشوند پرسیده شد او کیست آنحضرت ص فرمود عالمیکه بعلم خود نفع نیافت یعنی عمل بعلم نکرد

معنی عین وعقل در لغة

ایضا در آن مرویست مثال کسیکه تعلیم مردم بخیر میکند وخود عمل بآن نکند چون چراغیست روشن
برای انتفاع مردم ونفس خود را می سوزاند **سوال** از انفسکم حقیقت مراد است یا مجاز **جواب**
در اینجا مراد از انفس که جمع نفس باشد اعیان واشخاص خود علما ووعاظ ایشان حقیقة باشد چه در لغت چنانچه
در **صحاح وقاموس وعین** است که نفس الشیء عینه یعنی نفس شیء عین وشخصیت
او باشد **و** نفس بمعنی روح آمده چنانچه خرجت نفسه ای روحه میگویند **و** نفس بمعنی خون جاری
آمده چنانچه سالت نفسه میگویند یعنی دمه **و** در فقه **و** در احادیث وارد است ما لیس له نفس سائلة
فانه لا ینجس الماء اذا مات فیه خلاصه آنکه حیوانیکه خون جهنده ندارد اگر در آب بمیرد آب بموت او نجس نمیشود
و نفس بمعنی عین یعنی چشم و نافس عاین باشد و باقی تفصیل در آیه مباهله می آید انشاء الله تعالی **بحث**
سیوم در وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون واو حال انتم ضمیر مرفوع منفصل و بر کتاب الف و
لام عهد و معهود توریة است و بر افلا همزه تقریری برای تبکیت است تقدیرش چنین میشود که آیا امر بر مردم
میکنید وخود ترک آنرا می نمائید در حالیکه تلاوت وقرائت توریة میکنید یعنی علم آن دارید چنین صنیعه صنیعه
احمقان است **یا آنکه** آیا عقل ندارید که شما را مانع شود و باز دارد از آن **بدانکه**
تلاوت و قرآءت بمعنی خواندن از قرء یقرء قراءة و تلا یتلو تلواً باشد چه اصل تلاوت بمعنی اتباع حروف
باشد **و** فرق مابین قراءة و تلاوت آنست که اصل قراءة جمع حروف و اصل تلاوت اتباع بعض حروف ببعض باشد
آیا در اینجا مراد از تلاوت تلاوت تعلمی است یا محض خواندن آن چون تلاوت عوام عجم که قرآنرا میخوانند و علم
باحکام آن ندارند ظاهر امر اول باشد **اما عقل** در روض الجنان فرموده که عقل مشتق از عقال ناقه
است چه عقل عاقل را حفظ و منع از اقدام بر قبایح و از ترک محاسن و امور واجبه میکند چنانچه ناقه پای بسته
که از گریختن و از رفتار ممنوع باشد **و** عقل در اصل اسم مصدر از عقل یعقل عقلا و معقولا باشد بخلاف
سیبویه که او مصدر میمی را بر وزن مفعول نمیداند نزد او معقول صفت است **و** جمعش عقول بضم
عین **و** بفتح آن دوائی است ممسک جریان بطن از اینجا است حدیث من نفس کربة **و** عقال رباط
یعنی ریسمانی است که دست شتر بعد نشستن او بآن بسته میکنند چنانچه عقلت البعیر یعنی شددت
بالعقال یدیه میگویند **و** عاقله و عقل دیت و خون بها را آدمی باشد **در نهایه** ابن اثیر و جوهری و
اصمعی در وجه تسمیه آن گفته ندان الابل یعقل بفناء ولی المقتول و هو یتعقل یعنی بعوض قتل آدمی
بلاحق شتر را بدروازه ولی مقتول قاتل می بندد و ولی دم آنرا قبول میکند **و** عاقله اقارب پدری و مادری
قاتل باشند که دیت قتل خطا میدهند **در صحاح** گفته عقل حجر و نهی و ملجا باشد **صاحب**
عین گفته ضدش جهل است چنانچه عقل الجاهل اذا علم و عقل المریض بعد ان اهجر و عقل
المعتوه میگویند **و در قاموس** گفته عقل بمعنی علم است **در مجمع البیان**
فرموده عقل و فهم و معرفت و لب نظایر اند چنانچه رجل عاقل فهیم لبیب ذو معرفة میگویند و ضد عقل
حمق باشد **اما** حکیم ملا **صدر الدین الشیرازی** در شرح کافی کلینی گفته که

تعریفات عقل

که حکما و علما در تعریف و تحدید عقل نهایت مضطرب اند و خلاف عظیم دارند و چند تعریفی نقل کرده و ما در اینجا
تعریفی چند از و و از غیر او نقل می کنیم با ضعف و قوة و بطلان و صحت از خود تعریفات بدی شعور لایح گردد و ما در
تحقیق عقل ابحاث داریم لکن این موضعش نیست اگر زندگی وفا کرد در رساله منفرده در تحقیق عقل و روح می نویسیم
انشاء الله تعالی در مجمع البیان و روض الجنان فرموده که عقل در اصل مجموع علومیست
بحصول آن شخص بنده اکثر واجبات را بعمل و از اکثر قبایح امتناع میکند و آن علوم را من حیث الکل
عقل نامیدند و صاحب روض الجنان علوم نه گانه را شمرده که این را عقل میگویند اول آن
علوم علم بوجود و احوال خود باشد چنانچه از ما کی میدانند وجود خود که بر صفت مدرکی حاصل و ادراک مدرکات
میکنند بوجهیکه باشد و این وجدانیست دیگر علم بانتفاء آنکه ادراک خود نمیکنند با سلامتی حواس دیگر
علم بانکه اگر مدرکی دیگر بود ادراک میکرد دیگر علم بقسمها مترددة چنانچه میدانند که ذات خالی
نبود از صفتی دیگر علم ببسیاری چیزها چون آنگینه که بسنگ شکسته شود و پنبه بآتش بسوزد
و مانند آن دیگر علم متعلق بفعل بفاعل درین باب دیگر علم بقصد مخاطب تا خطاب او
بشنود دیگر علم باسور جلی و تذکر آن با قرب عهد دیگر علم بحسن بسیاری محسنات
عقلی و علم بقبیحات عقلی و وجوب واجبات عقلی و جواز مجوزات و استحاله مستحیلات عقلی و این اجزاء علوم
عقل بود انتهی اقول ضعف این ضروری است زیرا که علم و عقل مغایر است و اگر آدمی عالم نباشد
جاهل باشد نزد همه کس جاهل مکلف است بخلاف احمق که او غیر مکلف است چه عالم باشد یا جاهل و مفاسد این
تعریف بتامل لاتعد اند علی بن عیسی ربانی گفته که عقل علم بقبایح است که زجر میکند عالم را از فعل
قبیح و هر قدر زاجرش قوی باشد عاقل تر باشد این هم مطابق اول است بلی اگر عقل را مدرک معلومات
بواسطه جنودش میدانند چنانچه در کافی مرویست البته تطبیق صورت می بندد و عیب ندارد
و نزد بعضی عقل معرفتی است که تفصیل بین الحسن و القبیح میکند و نزد بعضی عقل تمیزی است
لازمه انسانی بوجود او از حیوانات دیگر ممتاز می شود فیروزابادی نقل کرده که عقل علم بصفات
اشیاء حسنه و قبیحه از کمال و نقصان آنها باشد نزد بعضی عقل علم بخیر دنیا و دین و شر دنیا و دین
باشد یا علم مطلق بامور دین و دنیا باشد و نزد بعضی عقل قوة غریزه باشد که تمیز دهد میان حسن و قبح
و نفع و ضر نزد بعضی عقل هیئت نفسانی باشد نزد بعضی خصلتی از خصایل محموده و ملکه
ملکوتی باشد که بسبب آن حرکات و سکنات و کلمات محموده از آدمی ظاهر می شود نزد بعضی لمعان
مجتمعه در ذهن و در قلب آدمی بحصول مقدمات چند ناشی شده آماده بر محاسن و ترک قبایح و اغراض صحیحه و
مصالح مفیده می شود نزد بعضی عقل تروی در استنباط ما ینتفع به اگرچه در عاجل در امر دنیا باشد و
حکیم صدرا گفته بمثل معاویه را هم بوجود آن عاقل میگویند اگرچه او در اصل بمعنی نکراء باشد نزد بعضی
عقل ادراک معقولات باشد و حکیم صدرا گفته و الحق الکاشف للغطاء یعنی عقل کاشف
غطا باشد بعد آن عقل را از امور اشتراکی و تشکیکی مرکب دانسته بیان آنها نموده صاحب

میان عقل متفاوت است یا نه

مجمع البحرین نقل کرده نزد بعضی عقل قوهٔ نفیسه نفسیه است نزد بعضی عقل مصدر افعال و ترو ک باشد نزد بعضی عقل ضد جهل فقط باشد نزد بعضی ممکنیست مجرد هر گاه محتاج در کمالات خود ببدن باشد پس او نفس است و الا او عقل است ونزد بیضاوی عقل در اصل حبس باشد بآن ادراک مدرکات میشود پس بوجود آن آدمی از جمیع آنچه حسن یا قبیح باشد بر آن حبس میشود بعد حصول آن آن عقل نامیده اند این تطبیق بین اللغة والمحمول باشد نیست صاحب مبانی نقل کرده عقل غریزه است لازمه آن علم ضروری نزد سلامتی حواس و آلات ونزد جمعی عقل جوهریست آفریده خدا محل او دماغ نورش در قلب ادراک مغیبات بوسایط و ادراک محسوسات بحواس میکنند و از محقق نصیر الملة والدین منقول است العقل هو الجوهر المجرد الممکن المدرک للمعقولات یتعلق بالنفس الناطقة یعنی عقل جوهر مجرد ممکن مدرک جمیع معقولات است تعلق بنفس ناطقه دارد این تعریف اصح است فیروزآبادی تعریف جامع دقیق دانسته که والحق انه نور روحانی به یدرک النفس العلوم الضروریة والنظریة وابتداء وجوده عند اجتنان الولد ثم لا یزال ینمو الی ان یکمل عند البلوغ یعنی حق آنست که عقل نوری روحانی است نفس ناطقه بوجود آن علوم ضروریه و نظریه را اکتساب میکند و ابتداء وجود او تر د تکون و اجتنان ولد می باشد پس از آن همیشه در نمو و زیادتی است تا کمال ولد کمال او است این تعریف جامع و صحیح و الیق بحال است ثم الله اعلم اولی بر تصحیح این دو قول مع جمع تعریفات و بطلان آنها در رساله منفرده می نویسیم والله ولی التوفیق والتحقیق والتدقیق تنبیه بحسب عقل و کمال آن شخص مکلف می باشد و جزا هم بحسب آن وارد میشود چنانچه در کتاب العقل کافی و بحار مولینا مجلسی ره چند قصه عباد بنی اسرائیل حدیثی نوشته بسبب طوالت تفسیر محل تحریر نیست در کافی مرویست یا هشام ان العقل مع العلم فقال وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون یعنی عقل با علم مصاحب است خدا فرموده و آن امثال ضرب المثل برای مردم است و تعقل آن نمیکنند مگر علما اقول از قرآن و حدیث صحیح ثابت شد که عقل و علم دو شئی اند اما عقل اول و مقدم بر علم است در کافی و بحار از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که اذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله یعنی وقتی که برسد شما را از مردی حسن حال او پس نظر کنید در حسن عقل او جز این نیست جزا داده می شود بعقل او در کافی و بحار مرویست من کان عاقلا کان له دین ومن کان له دین دخل الجنة خلاصه آنکه هر که عقل دارد دین دارد و هر که دین دارد داخل جنت می شود در کافی است نصیب کرده حق را ابرار طاعت خدا و نجات نیست مگر بطاعت و طاعت بعلم و علم بتعلم و تعلم بعقل حاصل شود و تعلم نمی شود مگر از عالم ربانی و معرفت بعقل است و این احادیث صریح اند بر مغایرت عقل از علم آیا عقل متفاوت است یا نه مشهور آنست که متفاوت المراتب است چنانچه حکیم صدرا در حدیث سابع کافی یداق الله العباد فی یوم الحساب علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا گفته قد سبق من عقول البشر

۲۵۰

میان عقل تفاوت است یا نه

متفاوتة فی اصل الجوهر قوة وضعفا یعنی عقول افراد بشری متفاوت در اصل جوهر قوةً وضعفاً اند

سوال آیا عقل همه خلایق واحد است یا بعدد مکلفین آفریده شده و بنا بر اول که عقل کل واحد است پس تفاوت اشخاصی وادراکات در آن چراست واگر متعدد است پس تفاوت بزیادتی وکمی چراست و بتنقیص آن جبر وتنقیص عباد لازم می آید **جواب** آنچه معروف واز اکثر اخبار مستفاد میشود اینست که خداوند بعلم وحکمت ومصلحت مناسب حال هر بنده عقلیکه دانست باو داد پس بمقدار همان تکلیف وجزا می باید ظلمی لازم نمی آید **ونزد بعض محققین** محقق آنست که در اصل عقل واحد آفریده شد ومؤید این مرام **مرویه** سید الانام علیه وآله السلام است که العقل هو اول خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره یعنی عقل اول خلقی از روحانیین است که از یمین عرش از نور خود تعالی آفریده وبرای او جنودی مقرر وتابع او کرده چنانچه در حدیث **کافی** جنودش معدود است پس آنچه تفاوت از عقل اشخاص می نماید او بسبب تقصیرات وتحقیقات ومتابعات جنودش ومخلش لاحق وطاری میگردد بنا بر اینهم جبری وظلمی لازم نمی آید بتد الحمد **سوال** بنا بر آنکه عقل علم است بر خدا عاقل گفتن مجوزیست یا نه **جواب** بهر تقدیر عاقل گفتن بخدا جایز نیست بدو وجه **اول** باتفاق اکثر متکلمین امت که اسماء الهی توقیفی اند محقق در **فصول** فرموده که اگر اسماء تعالی بوحی الهی بما نمیرسید نه احدی را مجال تسمیه باری نبود چه کنه ذات تعالی کسی نمیداند واگر اسمی مصنوعی بوجهی مناسب ظاهر حال او شود شاید بوجهی دیگر لایق کبریائی او نباشد **اما ثانی** که مراد از عقل جوهری نوری باشد یا عقل بمعنی علم پس هر دو جایز نیست **اما اول** بجهت آنکه او مخلوق ممکن است **اما ثانی** بجهت آنکه خدا واجب وغنی بذات است علم اکتسابی ندارد **اگرچه** اجتناب واز قبایح لعلم ذاته بالقبایح است **ایراد** اگر عقل واحد است پس تقسیم واحد بر اعداد خلایق تجزیه عقل ونقصان آن لازم می آید وبنقصان آن مکلف کامل نمیباشد بالضرورت وناقص را تکلیف کامل وزجر وتوبیخ تام ظلم باشد **جواب** آنکه عقل را واحد میدانند نزد ایشان اسم جنس باشد چون ملک وجن وبشر وانسان انواع دارد پس بهر یکی از مکلفین نوعی داده شده نه تجزیه عقل ونه نقصان آن ونه ظلم لازم می آید ثم الله اعلم **ایراد** اگر عقل مختلف بالذات است لهذا مقتضیاتش مختلف می باشد پس استشهاد از و واعتماد بر او جایز نباشد چه مختلف فیه بجهت تردید حجت وحجیت برهان متفق کافه ملل ونحل است **جواب** صاحب مجمع ومبانی آنکه اختلاف در ماهیت عقل مثلا جوهر نورانی یا قوه ادراکی یا غیر آنست موجب اختلاف در قضایای او نمیباشد چون صد اکثر از واحد وکل اعظم از جزء وغیر آن از قضایای دیگر معلوم است **اقول** اگر مراد از اختلاف عقل تفاوت تحصیل واختلاف در مقتضیات آن چرا باشد چنانچه اختلاف در تحصیل عقول ومقتضیات آن معلوم یا مشهود است **جوابش آنکه** اگر در بعض محصلات عقل را خطا یا دهن روی داد او بجهت تقصیر جنودش در تحقیق باشد پس بوجود مخالف قومی محاوی او نه برهان است ونه قابل حجت ودر اینجا بسط در بحث عقل کردیم تا اینمقام مرجع تفسیر ما باشد

دلالة آیه عقل و ترجمه آیه دیگر

تنبیه این آیه دلیل بر سه چیز است **ا** خود واعظ متعظ باوامر و مناهی باشد آیا در حال ترک اتعاظ توعیظ از و جایز است یا نه مشهور آنست که توعیظ فسّاق ممنوع نیست وغایت ما فی الباب آنست که تارکِ تفسیر خود با تعاظ کند از روی وجوب زیراکه ترک آن فسق است وبقیام آن وعظ او موثر و قایم و رغیر میماند مورد تعرّض سامعین وملوم باری نشود وعظ امری واتعاظ واعظ امر دیگرے است پس یکی ازین مرتب و منحصر بر دیگر نیست تا اخلال لازم آید **ب** امر بتعقل و امور سمعیه نیز جایز بل واجب است و امور ملاست اند چنانچه در آیه دیگر تارکین تعقل و تدبر را ذم فرموده ان هم الا کالانعام بل اضل سبیلا یعنی نیستند ایشان مگر چون چارپایان بل گمراه تر از آنها در راه **ج** افعال عباد اختیاری اند پس جبر باطل شد و الا ذم بر امر غیر در حال نسیان نفس صورت نمی بندد

قوله تعالی وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَاِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ ترجمه

یعنی ای اهل کتاب یا ای مومنین این است طلب اعانت کنید بصبر که عبارت از حبس نفس بر طاعت باری در جمله آن صیام نیز باشد و بنماز بدرستیکه نماز هر آینه عظیم و ثقیل است مگر بر پستند گان خدا و متواضعان اولهذا حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نماز آرام دل و خنک چشم من باشد **بدانکه** هرگاه حل پیش ازین علمای یهود را از هوا و هوس و از اخذ رشوت وطمع دنیا و ریاست و از تبدیل و تحریف احکام الله نهی بلیغ فرمود پس متصل بآن لطف دیگر و آن امر طلب اعانت بصبر بر مرارت و عسر بدعا و نماز کرد تا بآن قریب بطاعت و بعید از معصیت باشند این لطف مقرب می نامند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در نزول این آیه و خطاب آن آیا این خطاب شامل علما اهل کتاب از یهود و امثال ایشان است یا مختص ... این است یا بهر دو فرقه عموماً بل بعامه مکلفین الی القیامه است **اول** مختار **اکثر ثانی** مختار جبائی **ثالث** مختار محققین چون رمانی **و** از اصحاب ما طبرسی **و** ابوالفتوح **و** صاحب مبانی است زیراکه مخصّص مفقود است **ایراد** خطاب بکفار در حال کفر عند العقل جایز نیست **جواب** نزد عدلیه و جمهور جبریه خطاب بکفار در حال کفر چه از اصول باشد یا از فروع عند العقل و النقل جایز است زیراکه لطف بین الکافر و المومن مشترک و مساوی است **بلی** عدم صحت فروع از کفار بسوء اختیار خود ایشان باشد **بحث دوم** واستعینوا بالصبر والصلوة سین استعینوا سین طلب بمعنی طلب اعانت و معنی اعانت و صلوة سابق بیان شد **اما** صبر در اصل کف نفس و حبس آن از مشتهیات و هوا و هوس باشد و ضد صبر جزع باشد **و** صبر بر مصیبت یعنی آنکه صابر کف نفس خود از جزع و فزع بمصیبت میکند و ... نماید و

در تعریف صبر و صلوة و صیام

حدیث شهر الصبر شهر صیام و رمضان باشد چه صایم حبس نفس خود از مفسدات و مبطلات و محرمات صوم میکند **و** قتل فلان صبرا مراد از صبر الکسی است که برای قتل اورا حبس و ضبط کردند **و از اینجاست** قول فقهای که ذبح الحیوان صبرا یعنی حیوانی را روبروی حیوان دیگر ذبح کردن مکروه است **و** در حدیث حدود از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست اقتلوا القاتل واصبروا الصابر یعنی بکشید قاتل را و قید کنید ممسک و حابس را تا بمیرد اگر باراده کشته شدن او را نگهداشتند و در **روض الجنان** فرمود صبر بر سه وجه باشد صبر بر طاعت **و** صبر از معصیت **و** صبر بر مصیبت **و آیا** در اینجا از صبر و صلوة مراد معنی لغویست یعنی حبس نفس بر احکام و تکالیف باری و بر معاسر دنیوی و مصایب طاری و از صلوة **آیا** دعا و مناجات و کلام با خدای صمدی بعوض ترک مال و ریاست و حکومت سلطانی است **یا** مراد از صبر صیام که در اصل قاطع شهوات و مراد از صلوة **آیا** افعال معهوده شرعیه که آنرا نماز میگویند **یا** هر دو از لغوی و شرعی مراد است و در آن سه قول است **ثانی** صحیح **ثالث** بسبب تعمیم اولی و انسب است **و بیان** مروی از ائمه هدی علیهم السلام که بصبر صوم و بصلوة نماز مراد است پس صوم مزیل شرارت و قاطع شهوت و موجب اجتناب از مباحات و مبطلات و مفسدات روزه میباشد لهذا در حدیث مروی فریقین است که الصوم جنة من النار که صیام سپر از جهنم است **در مجمع** و در تفاسیر عامه مرویست که وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را حزنی روی میداد استعانت بنماز و روزه میکرد **و در حدیث** حضرت صادق علیه السلام مرویست که چه مانعست شما را از آنکه وقت ورود غمی از غموم دنیا وضو ساخته داخل مسجد دو رکعت نماز خوانده خدا را در آن بخوانید آیا نشنیده اید امر تعم در آیه واستعینوا بالصبر والصلوة و از اینجاست آیه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر چه بشغل نماز قلب و جوارح و حواس مصروف بتدبر و تلاوت و افعال حمیده و تبذکر وعد و وعید و ثواب و عقاب منتهی از مناهی و متشاغل باوامر و طاعات الهی مستمر میباشد و در افعال قلوب از صبر و از افعال جوارح از نماز شیئی اعظم نیست **بحث سیوم** وانها لکبیرة ولام مفتوح برای تاکید در خبر ان است بر اخوات او داخل نمی شود و در مرجع ضمیر انها اختلافست **نزد** بعضی عاید بصلوة فقط است برای قرب ذکر و تفضیل و تغلیب و تفخیم ذات او **نزد** بعضی عاید بصبر و صلوة است و ارجاع باثنین جایز و بسیار است **اما** قرآن چون آیه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها و لا ینفقونهما نگفته **و آیه** واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و الیهما نگفته **و آیه** والله و رسوله احق ان یرضوه ان یرضوهما نگفته **اما قول شاعر**

ان شرخ الشباب والشعر الاسود ما لم یعاص کان جنونا

یعاصیا نگفته **نزد** بعضی عاید باستعانت است چه استعینوا دلیل بر استعانت چنانچه سفیه دلالت بر سفاهت و مضی دلیل بر مضیا است **نزد** اهم عاید بمحذوف است و ان اجابة النبی بالصبر والصلوة باشد **نزد** بعضی مواخذة النفس بالصبر والصلوة **یا** تادیة الصلوة والصبر

۲۵۳

معنی صبر و ثواب آن

عن المعاصی او الخطیئة است این مختار **ابو مسلم** باشد اصح و اکثر اول است فالله اعلم **امّا** لکبیرة الا کبر پس معنی لغوی آن سابق بیان شد و در اینجا بنا بر هر دو تقدیر کبیره بمعنی ثقیل و شاق باشد چه هر کبیر ثقیل است پس در اینجا ثقل صبر و صلوة و حمل آن بصورت حقیقت نیست بل بصورت مجاز است و مجاز باب واسع است **سوال** چرا صلوة و صبر را ثقیل و شاق شمرده و حال آنکه اخف الاعمال هر دو اند **جواب** صاحب لوامع در حدیقه دو روایت کرده یکی آنکه نماز چهار هزار حد دارد و دیگر آنکه نماز چهار هزار باب دارد و در تشریح این دو حدیث **شهید اوّل** علیه الرحمه در رساله **الفیه** یکهزار مسئله واجبه و در رساله **نفلیه** سه هزار مسئله مندوبه مختص بنماز تالیف و جمع کرده هرگاه هیبت نماز لااقل چهار هزار مسئله واجب و ندب قطع نظر از حرام و مکروه بخلاف عبادات و اعمال دیگر باشد لامحاله من حیث الذات اشق تکالیف باشد و اشق و اکثر افعال افضل از غیر آن باشد و موید ش حدیث نبویست افضل الاعمال احمزها افضل اعمال اشق و اکثر و سخت تر در افعال باشد و بس است در فضل نماز آیه ان الصّلوة تنهی عن الفحشآء والمنکر نماز کفاره فحشها و منکرات صادره می باشد یا نماز فاعلش را از فحش و منکر باز میدارد بتذکر وعد و وعید و بجای خود تفسیر ش و تاویلش می آید انشآء الله تعالی **امّا** صبر پس او ثقیل و شاق بر انسان از جهت حبس نفس و تسکین آن بر مکاره و آلام برای تحصیل رضآء ملک علام باشد و ان امر وجدانی و راصل است **امّا** فضل صلوة و آن در احادیث بحدیست که احصا و در مجلدات کبیره معلوم و محصور است منجمله آن الصّلوة معراج المؤمنین یعنی نماز معراج مؤمنین است **و** حدیث الصّلوة قربان کل تقی نماز نزدیکی خدا هر متقی است **امّا** صبر **در روض الجنان** است که سید انبیا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود کلا الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر ایمان دو نصف است نصف و احد ش صبر و نصف دیگر ش شکر تعالی است **در حدیث** حضرت امیر علیه السّلام هست که الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد صبر نسبت با یمان بمنزله سر ش از بدن باشد و بس است در باب صابر بصبر که خدا در آیه یقولون انّا لله و انّا الیه راجعون اولٰئک علیهم صلوات من ربّهم صلوات فرستاده **و آیه** انّ الله مع الصّابرین بدرستیکه خدا با صابران معیت رضوانی دارد **بحث چهارم** الّا علی الخاشعین مستثنی منه الکبیرة است پس خشوع و خضوع و تذلل و اخبات و تطامن نظایر اند بمعنی فروتنی و ضد خشوع استکبار باشد **امّا** خضوع بقلب و جوارح می باشد چنانچه **قلب خاشع** دل نرم را میگویند و ابصارها خاشعة یعنی چشمها ی فرو انداخته و خوابانیده و خشعت الاصوات للرّحمن و خشوع اصوات سکون صوت و آرام آن باشد و اختشع الرجل اذا طاطا راسه اختشاع آدمی فرو انداختن سر است چه اصل باب از لینت و سهولت باشد و در اینجا مراد آنانکه بمعرفت الهی در مقابل طاعت او تذلل و فروتنی میکنند پس در معنی الّا علی الخاشعین خلاف کرده اند **نزد** جمعی نماز و صبر سخت و ثقیل می نماید مگر متواضعان خدا را چه ایشان توطین نفوس خود بر وقوع آن و عادت بآن کرده اند لهذا با ایشان شاق و ثقیل نمی نماید و متواضعان باک از زوال ریاست و دولت ندارند **چنانچه** در کتب سیر و حدیث همه فرق مرویست که جناب حضرت امام زین العابدین

اعتراض بر خاشعین و معنی شک و ظن

درصحت و علت در شب و روز هزار رکعت نماز میخواندند با وجود این میفرمود که این عبادة علی ابن عبادة
علی یعنی کجا مناسبت با عبادت حضرت امیر علیه السلام دارد **نزد** مجاهد صبر و نماز بر مومنین شاق
نمیباشد چه ایشان از بعد علم بثواب آن و باستحقاق معبود بآن فعل آن ثقیل و شاق نمیباشد چون فرو
بردن جرعه داروی تلخ برای حصول صحت بعقب آن **نزد** حسن صبر و نماز سنگین بر خایفین خدا
و عذاب آخرت نمیباشد **سوال** الا علی الخاشعین دلالت صریحه دارد بر آنکه نماز سهل بر خاشعان
و بر غیر ایشان ثقیل و شاق است و جمیع آنچه اثقل و اشق باشد بر آن ثواب زاید است عند العقل و النقل
بنابر آن بخاشع عواید و فواید قلیل و بغیر خاشع ثواب جلیل باشد **جواب** نماز من حیث الافعال
والاحکام اکثر و اثقل است و اکثر و اثقل بمومن خایف عارف در عمل اسهل می نماید بسبب علم او باستحقاق
معبود منعم و باستخلاص خود از عذاب مولم خصوص در حال تعقل و تدبر او در آیات و اذکار و وعد و وعید
خوف و تالم روحانی زاید می شود پس بسبب دانستن آن ثقل و شاقیت او زاید از جاهل بدو وجه باشد
ثواب او نیز زاید بالضرورت از ید و اضعف باشد و مویدش حدیثی است که نمازگذار در فریضه خود اگر بداند
که چه خواندم بی گناه می شود چون فرزند مادر زاد بخلاف منافق که او بخدا و جزا اعتقاد ندارد با وجود آن ام اسهل
اشکل و اصعب می نماید و اگر بخواند هم جاهل باشد است ثواب ندارد **در کتب سیر و مغازی**
عامه و خاصه مرویست که در لیلة الهریر **حضرت امیر علیه السلام** هجده صد تکبیر گفت معاویه
و عمرو عاص بیشمر دو با هر تکبیر دو رکعت نماز میخواند و یک شجاعی از ایشان وصل می ساخت و با وجود قیام جهاد
در شب و روز هزار رکعت نماز بل زیاد در آنحال ثقیل و شاق نمود **و ایضا** نیز مرویست که سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم چندان نماز میخواندند که بکثرت قیام آن اقدام مبارکش متورم شد در سوره طه می آید انشاء الله تعالی

قوله تعالی الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون ۰ ترجمه

یعنی آنانکه خاشع اند صفت شان اینست که میدانند تحقیق ایشان رسندگان بجزای پروردگار خود اند و ایشان
نیز میدانند بدرستیکه ایشان بسوی پروردگار خود برای تحصیل جزا بازگشتگان و رجوع کنندگان اند و
در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** الذین یظنون ظن گمان و آن
در اصل تردد راجح میان دو طرف معتقد یا میان دو طرف مشکوک فیه باشد و ابتداء آن شک باشد
و شک عبارت از تحیر و تردد قلب و عقل از ادراک شئی باشد و بحصول آن شئی دایر در دو شق متضادین
متساویین میشود پس اگر رجحان بر احد الطرفین حاصل نمود جازم بر آن شد ظن است و الا شک است
در روض الجنان فرمود ظن از آن افعالی است که بمعنی شئی و ضد آن هر دو باشد

۲۵۵

تعریف شک و ظن و دفع ایراد

پس این جعل بمعنی علم و ظن باشد لهذا در کلام عرب ظن بمعنی علم غالبا آمده و استعمال شده **در مجمع** از بعض محققین نقل فرموده که ظن در اصل چیزیست که در نفس از خاطر حایل شده بر قلب غالب میشود که آنرا حدیث النفس باشد **اما حدّش** آنچه در کبیر گفته والظن هو الاعتقاد الذی یقارنه تجویز النقیض یعنی ظن اعتقادیست که مقارن آن نقیضش مجوّز باشد **در مجمع** فرموده الظنّ ما قوی عند الظان کون المظنون علی ما ظنّه مع تجویزه ان یکون علی خلافه یعنی ظن قوه ایست در ظان که بوجود و حصول آن قوت می یابد مظنون. با آنکه او مطابق ظنش است ولکن نزد او خلاف مظنون علی ما ظنه مجوّز باشد **پس** بقید قوت از شک و تقلید و از غیر آن بر آید **و** بقید تجویز علم بر آمد زیرا که علم قوت ادراکیه مانع از نقیض و خلاف است **آیا** ظن از جنس شک و تقلید است **یا** از جنس اعتقاد **یا** جنسی برأسه اول مختار بعضی **و** ثانی مختار ابو هاشم مع جماعتی **و** ثالث مختار ابو علی **و** قاضی عبد الجبار **و** از اصحاب ما مذهب **شرف سیادة و سعادت سید مرتضی** ره است **و** ظن یقین باشد **و** ظن **و** شک **و** تجویز نظایر اند الا در ظن قوت راجحه بر احد الطرفین شئی می باشد **و** جمعش ظنون و اظانین باشد **و** مصدرش ظنة از ظن یظن چون نصر ینصر باشد **و** ظنون مرد متهم و بد ظن نسبت بهر واحد باشد **و** بمعنی چاهی است که علم نباشد با آنکه آب دارد یا نه **و** مظنة الشئ بکسر ظاء **و** المظانة بمعنی موضعیست که گمان وجود آن شئی در آن باشد **بحث دوم** الذین یظنون الخ بموضع جر برای وقوع صفت خاشعین باشد و ظن از افعال قلوب متعدی بغیر است لهذا مفعولش انهم ملاقوا ربهم باشد **آیا** در اینجا از یظنون علم و یقین مراد است یا گمان و در آن دو قول است اکثر و اشهر و انسب اول است زیرا که ظن از شک باشد و شاک غیر جازم در مظنون باشد پس ظان در امور اعتقادیه کافر باشد زیرا که مجوّز نقیض است پس ظان بتوحید مجوّز بتشریک او و ظان بحشر و قیامت غیر جازم و مجوز بنقیضش باشد و در اینجا ظن تعلق برجوع در آخرت دارد لهذا بمعنی علم وجوبا باشد **ایراد** بنا بر این اگر ظن بمعنی علم باشد از روی حقیقت نباشد بل از روی مجاز باشد و بنا بر مجاز انتقال لفظ ظن از موضوع بغیر بالمراس لازم می آید و آن قبیح است **جواب** علم و ظن فی الحقیقت هر دو اعتقاد راجح اند مگر آنکه علم راجح مانع از نقیض است و ظن راجح غیر مانع پس من حیث المادة بالجملة مشترک اند لهذا یکی بر دیگر اطلاق می شود اما من حیث الموضوع پس اشعار عرب بسیار بمعنی علم آمده اند منجمله آن شعر **درید بن الصمه** فقلت لهم ظنوا بالغی مدجج بمعنی ایقنوا است **و شعر** اوس بن حجر + الالمعی الذی یظن بک الظن + کان قد رای و سمعا + بمعنی علم باشد چه شهودات بالضرورة مظنون نمی باشد **اما** قرآن و آن از آن مملو است چون انی ظننت انی ملاق حسابیه **و** آیه الا یظن اولئک انهم مبعوثون **و** در کتاب توحید **و** احتجاج **و در تفسیر** عیاشی از حضرت امیر علیه السّلام مرویست که یظنون بمعنی یوقنون و ایقان بمبعوث شدن دارند پس حمل آن بر علم در اینجا جایز و ثابت شد و لو مجازا و استعمال مجاز در حال ضرورة مجوّز بل در بعض جاها

۲۵۶

واجب علینی میباشد عیب بدارد و مؤید آن قراءة ابن مسعود است که در مصحف او بجای یظنون یعلمون است **بحث سوم** انهم ملاقوا ربهم خبر انهم در اصل ملاقون ربهم بود نون بجهت اضافت افتاد **امّا** لقاء اگرچه معنی آن سابق بتفصیل بیان شد لکن ملاقاة از باب مفاعلة بمعنی با هم فاعل و مفعول محاذی و مقابل شدن باشد بمعنی بدار چشم چه دو اعمی با هم ملاقی شده نقل میکنند لاقینا و بالضرورة تا بین یک دیگر را بچشم ندیدند **فخر رازی** نقل کرده اللقاء یراد به القرب مراد از لقا قرب است بزوال حجاب تا بین لاقی و ملقی به چنانچه شخصی بر امیر داخل میشود و بعد آن نقل میکند لقیته و انکان ضریرًا یعنی ملاقات کردم امیر را اگرچه ملاقی نابینا باشد **و** باب لاقی یلاقی مجردش لقی یلقی چون رضی یرضی لقاء و لقاءة و لقایة و لقیا و لقیانا و لقیانة **و در قاموس** گفته همه بکسر لام اند و نیز لقیانا و لقیة و لقیا و لقیانة و لقیا و لقی همه بضم لام و سکون قاف و لقاءة بفتح ها بمعنی قرب باشد **رازی** گفته چونکه قرب باری بوجه من الوجوه جایز نیست پس حمل لقاء بر ادراک افضل و اولیست از حذف مضاف **اقول** اگر مرادش از ادراک مرئی شدن باریست چنانچه مذهبش همین است باطل است بعقل و نقل و اگر مراد از ادراک معرفت ضروری و کشف تام باشد مسلم است **تنبیه** در معنی ملاقوا ربهم خلاف کردند **اول** آنانکه قایل بظن اند نزد ایشان مراد از خاشعین ظانین لقاء موت است بصورت مجاز چنانچه کسیکه مرد میگویند لقی ربه از سبب مرادسبب است این مجاز مشهور است پس بنا بر آن خاشعین آنان اند که گمان موت خود در هر لحظه دارند نماز را کبیر نمیدانند و آنکه متوقع بموت باشد لازمه او خضوع و خشوع است و نماز بذاته تذلل و خشوع باشد **و نزد** ابوالقاسم بلخی **و** ابوبکر اصم مراد از ظن حسبان است نه علم پس مراد از ظن خوف و از لقاء مرگ است یعنی خاشعین آنان اند که می ترسند مرگ را لهذا بر ایشان نماز ثقیل نمیشود و این بر سبیل مدح است نه ذم **رمانی** گفته این دو وجه آتی بعید است زیرا که دران تاویل الفاظ بمعنی غیر موضوع و حذف بسیار لازم می آید **و نزد جمعی** در اینجا حذف است و آن اینست خاشعین آنان اند که ظن دارند که ملاقی پروردگار خود با گناهان خود خواهند شد چه مومنی نیست مگر آنکه خوف و رجا در داشته باشد پس ظن در اینجا تعلق باعمال و نفس خود دارند نه بلقاء خدا **و** جمعی از اشاعره اعتقاد آنست که خاشعین آنان اند که ظن دارند بانکه رویت خدا حاصل می شود لهذا نماز بر ایشان گران نمی نماید و بطلان آن ضروریست بعقل و نقل **امّا عقل** رویت مستلزم مرئی و مرئی مستلزم جسم و مکان و جهت است بالاتفاق این باطل پس رویت نیز باطل است **امّا** نقل پس نص صریح آیه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر است یعنی درک نمیکنند خدا را بینائیها و خدا درک بینائیها میکند و او چگونه دیده شود زیرا که او تعالی مجرد از جسم و از لوازم آن است و هر که مجرد باشد او خبیر و دانا بهر چیز باشد **خلاف ثانی** آنانکه قایل اند که ظن در اینجا و در قرآن هر جا که تعلق بخدا و آخرت وارد مراد در اینجا علم یقینی است پس مراد در اینجا اینست که خاشعین آنان اند که بیقین میدانند که ملاقات بحکم نیک جزا آخیر یا ملاقات بثواب پروردگار خود می کنیم بموجب وجوب اتصال عوض خیر پس صبر و صلوة بر ایشان شاق و ثقیل نمیباشد چون جوهری جواهری را می یابد می شناسد

۲۵۷

پس بنا براین مضاف محذوف ولقاء بر معنی خود باقیست این قول مختار اصحاب ما وجمهور فرقات اسلامیه باشد وباین مضمون احادیث بسیار بطرق اهلبیت عصمت و از معتمدین صحابه وارد است **بحث چهارم**

وانهم الیه راجعون عطف بر جمله ماقبل است اما رجوع لازم ومتعدی آمده در اصل بمعنی عود بحال اول باشد ودر اینجا مراد آنکه بعد از مردن بازگشت مکلفین وعود اجساد وارواح اصلیه اولیه ایشان باین همه خلایق الی الله در قیامت است **بدانکه** معنی آیه چنین باشد که نماز ثقیل است مگر بر خاشعان وخاشعان آنان اند که بیقین میدانند که بلاقی جزاء وثواب پروردگار خود می شوند وبیقین میدانند که ایشان بطرف خدا رجوع بعد مردن خواهند کرد **سوال** آیا مراد از رجوع الی الله بعد موت از دنیا است یا بعد حصول حیوة ثانیه در قیامت وبهر دو تقدیر رجوع صحیح نمی شود زیرا که معلوم است که خلایق فانیه قبل ازین وجود واین عالم اصلا موجود نبودند تا بازگشت ایشان الی ذالک صحیح وثابت شود **جواب** بچند وجه است **اوّل** آنکه رجوع بمعنی صیرورت وآن بمعنی ورود باشد چنانچه می گویند رجع علی فلان مکروه وعاد منه الیه بلاء یعنی بفلانی مکروهی وشدتی وارد وبفلانی بلائی عاید گردید اگرچه پیش از آن براو وارد نشده باشد ورجوع وعود وصیرورت نظایر اند این مختار علامه **ابوالفتوح** رازی است **وشاعر** گفته

فان لم تکن الایام احسن مرة الی + فقد عادت لهن ذنوب ای صارت

پس بنا براین از الیه راجعون ورود از دنیا یا ورود بعد احیاء در قیامت بر خدا مراد باشد عیب ندارد **ثانی** مراد از رجوع الیه اعاده آخرت است این مختار **ابوالعالیه** است **ثالث** مراد از رجوع بموت رجوع بحالت اول باشد که قبل از وجود اموات بودند وبعد موت هم متفرق الاجزاء میشوند وبعد آن در قیامت ارواح رجوع بابدان اصلیه میکنند این مختار جمعی است **رابع** مراد از رجوع رجوع بموضعی است که خلایق بالکل مالک نفع وضرر وحکم خود در آن نمی باشند چنانچه در بدو خلق ودر شکم مادرها مالک نبودند وخلاو در دنیا بمصلحتی تعجیل عقوبت ایشان ودر همه امور ایشان متصرف نمی شد وبلا واسطه در ایشان حکم نمیکرد پس آن موضع ایشان را رجوع کرده متصرف امور واحکام ایشان بلا واسطه بذاته تعم میشود ورجوع الی حکمه وامره را برای تفخیم آن برجوع الی نفسه تعبیر کرده چون آیه مالک یوم الدین این مختار علامه **ابوالفتوح وطبرسی ورازی** است **خامس** مراد ازین آیه اخبار از حال خاشعین واز اعتقاد واقرار ایشان بنشئه ثانیه ومعاد جسمانیه است پس این اعتقاد واقرار ممدوح ایشان را که رجوع بعد موت الی المحشر برای تحصیل جزا باشد برجوع الی ذاته تعم شمرده نه رجوع علیٰ الیه تعالی چه جسم وجهت از وتعم ممتنع است اینمختار صاحب **مبانی لبیان** از اصحاب ما است **ایراد** مجسّمه آنکه رجوع بطرف غیر جسم ممتنع است پس لامحاله تجسّم باری ثابت شد **جواب** مزعوم مجسّمه باطل است زیرا که جسم وجهت حادث است وخدا واجب مجرد بسیط مطلق است وطریان آن بساحت کبریائی واجب تعالی محال وباطل است **وتاویل** رجوع مطابق برهان واجب است پس مراد از رجوع مصیر الی حکم الله است **فخر رازی** گفته چنانچه میگویند رجع الامر الی الامیر یعنی لا یحکم غیره یعنی امر راجع بامیر شد مراد آن اینست که حکم بغیر او دیگری نمیکند **ایراد تناسخیه** آنکه رجوع

الی الشئ مسبوق بالکون والوجود می باشد پس این آیه دلیل بر قدم ارواح باشد و مؤید آن احادیث تقدم ارواح اند چون **حدیث** ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف وما تناکر منها اختلف **وحدیث** خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام **وحدیث** اول ما خلق الله عقلی او روحی صلعم **جواب** مزعوم تناسخیه بالراس باطل است **اما** اول آنکه وجود شئ در زمانے و مکانے مستلزم تقدم وجود او نیست مثلاً وجود زید در آن لازم نیست که در غیر این عالم و زمان موجود باشد و آن بدیهی است **اما** ثانی بجهة آنکه مسلمانان حدوث ارواح بل کل ما سوی الله اثبات کردند و بثبوت این تاویل راجعون مطابق عقل و محکم نقل واجب است پس ممکن است که مراد از رجوع ارواح ورود و حفظ آنها در احاطه قدرت و علم باشد چنانچه در حین فطرت از محض ید قدرت بر آورد و اشکالی ندارد و خصوص اشکالے نیست نزد آنانکه انسان را مجموع مرکب از نفس ناطقه و بدن میدانند **یا** بزعم اطبا که نزد ایشان بدن بعد کون مستعد فیضان میشود چه نزد ایشان رجوع آدمی الی العدم می شود **اما** اسناد و حدیث اول نزد شیخ المشائخ غرهٔ ناجیه **شیخنا المفید** مخدوش و ضعیف است و بفرض تصحیح تنافر و تناسب تمثیل قرب و بعد از جهة ابدانی باشد که مابین مناسبت و منافرت دارند و الا لازم می آید که ارواح بغیر ابدان مکلف و مربی باشند و بطلان آن ضروریست **واما تاویل** حدیث ثانی بارواح علویه که ایشان ملائکه باشند چه جمعی از ایشان دو هزار سال قبل از ابدان سفلی برای حفظ و موالست نفوس ناطقه انسانی آفریده شدند **اما حدیث ثالث** سؤال بآنکه تمثال عقل محمدی و روح مقدس او اول مخلوقات است و بهمین طول تقدم ارواح ائمه طاهرین و انبیاء طیبین علیه و علیهم السلام باشد **ایراد** صوفیه وحدتیه این آیه و امثال آن چون هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده اقطع دلیلی است بر وحدت وجود که از واجب تعالی بر آمدند و باو رجوع میکنند و جمیع اشیا ولو بصور مختلفه عین خدا اند **و** ابن العربی **در فصوص** و غیر آن گفته سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها یعنی منزه است خدائیکه اظهار کرد اشیا را و حال آنکه خود خدا عین اشیا است **جواب** مزعوم وحدتیه کاله سفسطه است زیرا که باتفاق انبیا و عقلا ذات مقدسه تع واجب مجرد بسیط مطلق واحد غیر عددی است قابل تقسیم و تجزیه و انفعال و لو فرضا نیست پس بانقلاب اشیا و تغیر و تبدل آنها انفعال و تغیر و انقلاب و تجزیه و تبدل ذات مقدسه واجب تعم لازم می آید **وایضا** واجب و ممکن در حال واحد ذات واجب تعم میباشد بطلان آن از اجلهٔ ضروریات است **و** ثبوت این هذیان ممیت الدین **ابن العربی** نیز بالضرورت باطل شد والحمد لله و سبحان الله عما یصفون

قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین ترجمه

سبب نزول آیه بنی اسرائیل و معنی عالمین

یعنی ای بنی اسرائیل و ایشان اولاد یعقوب بن اسحاق باشند یاد کنید نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما و یاد کنید بدرستیکه من فضیلت و رتبه زاید داده‌ام شما را بر عالمیان **بدانکه** در **روض الجنان** فرموده این آیه مع هفت آیات لاحقه تا تهتدون خطاب بیهود و ترسایان عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است **و بعضی** میگویند که نازل در عامه یهود الی القیمة است لکن خطاب من حیث النزول مختص بیهود که معاصرین حضرت بودند این احسن است تا خطاب باهل مفقود و معدوم و غیاب لازم نیاید و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** صاحب ندا خدا و منادی منصوب نبی بسبب اضافت اسرائیل باشد پس در تکرار تذکیر نعمت خلاف کرده‌اند **نزد** جمعی تکریر برای تنبیه از غفلت ایشان بصورت لطف و التفات باشد تا اتمام حجت و تاکید در تعقل چون اذهب اذهب و بآن قطع معذرت ایشان شود و **نزد** بعضی تذکیر اول بصورت اجمال و ثانی بصورت تفصیل تا متنبه شده در تحصیل معرفت منعم حقیقی و اطاعت و شکر او بکوشند و **نزد بعضی** در ذکر اول تذکیر نعمات مخصوصه و اولاد اسرائیل و در ثانی تذکیر نعمات آبای ایشان باشد تا بتذکر نعم سلف و خلف رجوع بشکر و اطاعت ولی نعم بحسب حال او بجا آرند **و آیا** منادی بلاواسطه خدا است یا بواسطه و واسطه ملک است یا نه مشهور اول است **بحث دوم** این نعمات کدام اند اکثر آنست که نعمات مخصوصه ایشان چون هلاک و استیصال عدو ایشان و نجات ایشان از غرق پس بسبب آن ایشان متولد شدند و انزال من و سلوی بر ایشان و برآوردن آب شیرین از سنگ صلب در هر سفر و در هر منزل و تملیک ملک و بیوت مصر و انزال کتب و ابعاث رسل از ایشان تا زمان عیسی و غیر آن بسیار اند **بحث سوم** فضلت باب تفعیل متعدی بنفسه از فضل بمعنی زیادتی باشد و فضل و نفل و رجحان و زیادتی نظایر و قریب المعنی اند **در روض الجنان** فرموده نقیض تفضیل تسویه باشد و در اینجا آب باقی و زاید مانده را وصف بآن فاضل میکنند **و** عالم را بسبب تحصیل علم و معرفت مرد فاضل میگویند زیرا که بر بنی نوع خود زیادتی دارد **و** نفل نماز مندوب را که با نماز یومیه در شب و روز مقرر شده میگویند زیرا که آنها زاید از واجب اند **اما** عالمین جمیع عالم باشد و تفصیل در سوره حمد بیان شد **اما** در تفضیل بنی اسرائیل بر عالمیان خلاف کرده‌اند مشهور بل بالجمله متفق و مجمع علیه امت است که ایشان را تفضیل بر عالم زمان خود ایشان داد **همین مروی** از اهل البیت عصمت و ابن عباس است **و بعضی** گفته‌اند که تفضیل داد ایشان را در اشیاء مخصوصه چون اعطا حجر را از شرب آب شیرین و با انزال من و سلوی و نجات از غرق و تکثیر انبیاء از بنی اسرائیل و تملیک ملک فرعون و تملیک ایشان باشیاء مخصوصه لازم نیست که افضل از اولین و آخرین باشند پس بنابرین قول التفضیل بصورت مجاز بمعنی تخصیص باشد چنانچه میگویند فضلته بالتعظیم یعنی خصصته بالتعظیم اصح و اکثر اول است بعقل و نقل و اجماع امت **اما اجماع** امت پس او معلوم بعالم ملل اسلامیه میشود که کل امت از خلف و سلف متفق است برآنکه این پیغمبر ما افضل جمیع انبیا و جمیع امم سلف است و اجماع اولین و آخرین با ازمنه متطاوله و آراء متخالفه با دخول معصومین مطهرین در ایشان بر ترجیح و مخالف

دلیل افضلیت این امت بر امم اولین

امّا نقل وآن حدیث و قرآن بر افضلیت این نبی و امت است امّا حدیث پس از جملہ آن انا سید ولد آدم ولا فخر یعنی من سید اولاد آدم ام فخر نمیکنم بآن بل اعلام بشما میکنم و ابراهیم حموینی باسناد خود روایت از ابن عباس کرده که حضرت رسولؐ فرمود انا سید النبیین و علی ابن ابی طالب سید الوصیین وان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابی طالب و آخرهم المهدیؑ یعنی من سید سرور کل انبیا ام و علی سید کل اوصیا و اوصیای من بعد من دوازده اند اول ایشان علی و آخر ایشان مهدی آخر الزمان است امّا قرآن از جملہ آن آیہ کنتم خیر امة اخرجت للناس است محمدی بهترین امتهاست امّا عقل پس از جملہ آن مراد از فضل تکثر مناقب و مفاخر صوری و معنوی باشد یا تکثر ثواب بتکثر علم و عمل و کمال عقل باشد و این هر دو صورت در این نبی و در این امت بحمد اللہ ثابت و مسطور در کتب سیر و تواریخ و مشهور اعیان است به ثبوت این افضلیت این نبی از جمیع انبیا و افضلیت این امت از جمیع امم ثابت شد لهذا این نبی را خاتم النبیین و این امت را خاتم الامم میگویند که نبی ایشان درجہ نبوت را طی و ختم کرده مع حصول علم اولین و آخرین تا انصرام دنیا دین همین نبی باقی است سوال فضلتکم علی العالمین عام شامل کافہ عالمیان سلف و خلف است زیرا که عالم را بعالم نامیدند که معلوم باری است و معلوم باری کل ممکنات و موجودات ماسوی اللہ است خصوصا وقتیکہ بصیغہ جمع الف و لام استغراقی باشد حاوی و محیط جمیع معلومات کل و جز باشد چہ موجود فی الخارج باشد چہ مفقود و سلف باشد یا خلف تخصیص آن بغیر وجود مخصص قاطع تخصیص بلا مخصص لازم می آید عند العقلا مقبول نیست جواب بسہ وجہ است اوّل آنکہ نزد کافہ مسلمانان مراد از عالمین اهل زمان ایشان است زیرا که مخصص قاطع موجود و ما بیان کردیم که عقل و قرآن و اجماع امت مع دخول ائمہ طاهرین علیهم السلام و در آن و احادیث قریب بتواتر است و به ثبوت اینها تخصیص عام واجب و ثابت شد مع قاعدہ کلیہ که ما من عام الا و خص یعنی عامی نیست مگر آنکہ تخصیص داده شود و لا سیما در حال موانع ثانی لا نسلم که در العالمین الف و لام استغراقی است بل ممکن است که مراد عهد گرفتہ شود پس معهود عالمیان زمان ایشان باشد امّا نیز مسلم نیست که عالم از معلوم باشد بل صحیح آنست که عالم از علم بفتح عین و لام بمعنی دلیل باشد پس آنچہ دلیل بر خدا باشد و عالم موجود باشد لهذا زمخشری گفتہ در ذیل عالمین علی الجم الغفیر من الناس چنانچہ جم غفیر از مردم مراد از آیہ بارکنا فیها للعالمین است و گفتہ میشود رایت عالما من الناس مراد از آن کثرت می باشد پس مراد ازین عالمین آنانکہ در زمانهای ایشان موجود فی الخارج بودند نہ سید انبیا محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و این امت مرحومہ چہ ایشان در آنوقت معدوم محض بودند و بر معدوم اطلاق دلیل بالضرورت جایز و صحیح نیست پس در آنحال در عالم داخل نبودند و بثبوت این تعمیم تفضیل خصوص برین امت باطل شد والحمد للہ علی تفضیلنا علی الماضین فجعلنا من امة سید الانبیاء والمرسلین صلعم ثالث لا نسلم که عامہ بنی اسرائیل افضل عامہ عالمیان باشند زیرا که اشخاص محصور در سہ نوع عصاة و مؤمنین مطیع و معصومین اند و این سہ فرقہ در بنی اسرائیل مجتمع بودند و آن کانہ معلوم است چنانچہ جمعی مسخ شدند و خدا فرموده وجعل منهم القردة و الخنازیر و نیز برایشان لعنت کرده که لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل پس بثبوت این افضلیت کفار

وعصاة بر مومنین لازم می آید ومزیت مومنین غیر مطهرین بر معصومین مطلقا ضروری البطلانست **تنبیه** در اینجا دو امر ثابت شد **ا** آنکه تفضیل عموم بنی اسرائیل مراد نیست **ب** از عالمین تفضیل خاصه اسرائیلیان بر عموم عالمیان نیز ممکن نیست زیرا که تفضیل غیر مطهرین ایشان بر مطهرین معصومین این امت لازم می آید **ایراد** هرگاه بنی اسرائیل را تخصیص بنعم عظیمه در دنیا کرد لازم بود که در آخرت هم ایشانرا تخصیص بنعم دائمیه جسیمه میکرد ومثل معروفست که اتمام الخیر خیر من ابتدائه وحالانکه بر عکس این در آخر تحذیر فرمود بقوله واتقوا یوما **جواب** معصیت با عظم نعمت اقبح وافحش باشد لهذا ایشانرا تحذیر فرمود تا زوال آن نیابند + +

قوله تعالی وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ ترجمه

یعنی بترسید ای گروه بنی اسرائیل از روزی که در آن روز حق گذاری نمیکند و کفایت نتواند کرد هیچ شخصی از هیچ کس چه کافر باشد چه مومن وهر نفسی نفسی میکند چیزی را از مکافات یا کفایت چیزی از عذاب وثواب نمیکند وقبول کرده نمی شود از هیچ نفسی درخواست شفاعت در اسقاط حساب وعقاب وگرفته نمی شود از هیچ نفسی فدیه وبدل وعوض برای خلاصی عذاب خود ونه ایشانرا یاری داده شود در دفع عذاب وسوال وحساب **بدانکه** خدای مهربان به بندگان خود اول نصیحت بتذکیر نعمات فرمود بعد از آن تحذیر از اهوال وشدائد یوم القیامت نمود تا ایشان بسبب آن قریب بطاعت وبعید از معصیت باشند چنانچه پدر مهربان با اولاد خود نصیحت میکند اول باسباب مرغوبه ونعمات جسیمه ترغیب میکند بعد از آن نصیحت بتخویف بر اقدام منکرات ودر وقوع مکروهات ومضرات میکند تا رجوع از محاسن بمقابح نکنند **ودر تفسیر شریف** چند بحث اند **بحث اول** در **مجمع** و**روض الجنان** وغیر آن فرمودند که اکثر مفسران برآنند که این حکم مختص به یهود است زیرا که یهود وقتیکه تحذیر باری شنیدند پس یهود گفتند که ما اولاد انبیا هستیم مرارت قیامت وشدائد آن بما لاحق نمی شود ما فدیه میدهیم چنانچه در دنیا فدیه میدهیم خود را از شدائد حکام خلاص میسازیم وآبا وانبیا مارا شفاعت میکنند پس آیه لا تجزی نفس الخ نازل گردید که خدا ایشانرا تصریح کرد که فدیه واعانت یکی بدیگر وشفاعت در اسقاط مضرت خدا قبول نمیکند **اقول** اسباب خلاصی شخص بچند وجه میباشد **ا** قضیه مجرم را ملاحظه نموده راه خلاصی واگر مفهوم گردد پس موجب ودرغوات حکم خلاصی او میشود **ب** اگر سبب خلاصی حکم یافت نشد پس بشفاعت وسفارش احباب وسنا

پلیش پیشوند و حکام بلحاظ شافع یا ترس آنکه اگر شفاعت او قبول نکنند پس شفیع در ملک او فتنه و فسادی برپا سکند لامحاله شفاعتش را قبول میکنند **ج** اگر شفاعت متصور نشود پس بعوض جرم او جریمه بمال و گاهے بعوض مجرم غلامی کنیزی یا آدمی دیگر میدهند **د** اگر با این همه صور خلاصی او متصور نباشد پس آن قبیله خواه بصرف خواه باستمداد از قبایل دیگر لشکری آماده کرده مجرم را بیاری جنگ و جدل خلاص مے سازند و خلاصی مجرمان بر همین چهار چیز منحصر است خدای غالب قهار از همه این اسباب عنی بنی اسرائیل را مایوس ساخت که من قهارم هیچ حیله ازین حیل نزد من پیش نمے شود تا در فکر خلاصی خود شوند و آن نیست مگر اطاعت من و اطاعت نبی محمد صلعم و دین و آئین او **تنبیه** آیا شفاعت در دین محمد ثابت است یا نه جمهور نقل کرده اند که باجماع امت ثابت است و در اصل ثبوتش خلاف نیست **امّا** خلاف در آنست که در اسقاط مضار و عقاب است یا در زیادتی منافع **اول** مختار معتزله و تابع ایشان و از انجمله فرقه جدیده اهل سنت و هابیه اند **و ثانی** مختار کافه ملل اسلامیه بعد اجماع دلیل بر ثبوتش عقل و محکم نقل است **امّا عقل** آنکه خدا غنی بالذات است حاجتی ندارد و خلق را برای ایصال ثواب آفریده و آن علت غائی در ایجاد ایشان است و در تعذیب غرضی ندارد بل آن اضرار بعید است پس اگر خدای کریم از حق خود بگذرد و عفو کند البته عند العقل ممدوح است اگرچه این عفو بالاصالة واجب نیست لکن وجوبش بالجمله لاحق شده و آن بسبب وعده تعالی بعفو باشد چون آیه انّه هو عفوّ غفور **و آیه** انّ الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ما دون شرک را بلا توبه وعده غفران داد **و آیه** لا تقنطوا من رحمة الله انّ الله یغفر الذنوب جمیعا وعده حتمی در این آیه نیز بغفران ذنوب بلا توبه داد و با توبه نزد وعیدیه معتزله غفران واجب است و این موضع توبه را دخلی نیست پس خلف وعده خصوص از عادل غنی قبیح است پس عفو بالجمله واجب شد **بلی** آنچه باجماع برآمد کفار و شرک برآمد چه مشرک قابل عفو اصلا نیست **و شفاعت** هم شعبه از شعب عفو است پس جایز بل ببعض الوجوه وجوب طاری می شود **امّا محکم** پس او از قرآن **و آیه** و لا یشفعون الّا لمن ارتضی باشد شفاعت قبول نیست مگر برای آنکس که مرضی باشد و مرتضی خالی نیست یا وصف شفیع است یا وصف مشفوع پس بنابر اول کدام نبی از سیّد الانام صلی الله علیه و آله و سلم و کدام امام از علی مرتضی علیه السلام و از ائمه احد عشر افضل و اکمل و مرتضی باشد **و** بنا بر ثانی مؤمن من جهت الایمان مرضی عند الله و مرتضای مؤمنین سلف است **و از حدیث** پس این حدیث را عامه و خاصه امت از خلف و سلف قبول دارند ذخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امّتی یعنی ذخیره کردم شفاعت خود را برای اهل کبایر امت خود **و در روایات اصحاب ما** از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست قال صلعم انّی اشفع یوم القیمة فاشفع و یشفع علیّ فیشفّع و یشفع اهل بیتی فیشفعون و انّ ادنی المؤمنین شفاعة لیشفع فی اربعین من اخوانه کل قد استوجب النار یعنی مرا شفاعت داده می شود روز قیامت پس شفاعت میکنم و شفاعت داده میشود و علی پس او هم شفاعت میکند و شفاعت باهلبیت من هم داده می شود پس ایشان هم شفاعت میکنند و ادنای مؤمنین شفاعتی دارند که هر یکے از ایشان چهل نفر را از برادران خود شفاعت میکند که همه ایشان واجب النار

ادلّه بر قبول شفاعت

باشند و مثل این احادیث بطرق سنیان بسیار وارد اند پس ثبوت این شفاعت رسول الله ص و ائمه هدی ع و علمای ربانیین و شهدا و صالحین ثابت گردید اللّهمّ اجعلنا من مشفوعی محمّد ص و آله الطاهرین آمین یا ارحم الراحمین **سوال** آنچه ازین آیه و از آیات دیگر نفی شفاعت بجمیع الوجوه لایح میگردد محمل آن چیست و الا تعارض و اجتماع ضدین لازم می آید و آن باطلست **جواب** نفی شفاعت ازین آیه و از آیات دیگر مؤول و محمول بکفار است چنانچه از شان نزول این آیه دانستی که مراد نفی قبول شفاعت از کفار یهود است **بحث دوم** واتقوا یوما یوم نزد اکثر مفعول به و نزد بعضی نصبش بنا بر ظرفیت است و جمله ما بعدش صفت یوم محلا منصوب و رابط ضمیر الی الموصوف نزد سیبویه و اکثر فیه بود محذوف است تقدیرش لا تجزی فیه نفس باشد **و نزد** بعضی حذف جار و مجرور جایز نیست تقدیرش لا تجزیه نفس جاری مجرای مفعول بود حذف ضمیر در صفت جایز چنانچه در صله حذف جایز است **آیا** نصب شیئا بنا بر مفعولیت است **یا** بنا بر مصدریت پس تقدیرش قلیلا من الجزاء باشد در آن دو قول است **در کشاف** هر دو وجه محتمل است **بحث سوم** آیا لا تجزی از اجزاء بمعنی اغنی عنه یا جزی یجزی است چون رمی یرمی ناقص یائی در آن دو قول است و جزی یجزی **آیا** بمعنی قضا یعنی ادا است **یا** بمعنی کفی از کفایت است چنانچه میگویند البقرة تکفی عن سبعة یعنی گاو کفایت از هفت گوسفند میکند در آن دو وجه اند **در روض الجنان** فرمود تجزی از ابواب ثلاثی مجرد لغت اهل حجاز بمعنی تکفی و تقضی و لغت بنی تمیم تجزی از اجزاء بمعنی عوض و پاداش باشد **و نزد** اخفش لا تجزی بمعنی لا تقوم مقامها باشد **در مجمع و مبانی و الجنان** فرموده جزا و مجازاة و مکافاة و مقابله نظایر باشند **و آیا** لا یقبل بتذکیر است یا بتانیث در آن دو قول است نزد مکیه و بصریه بتاء تانیث است **و** مختار یائی قراء یاء است زیرا که شفاعت اسم است و اسم بذاته مونث حقیقی نمی باشد مع هذا فصل بین الفعل و الفاعل واقع شده تذکیر فعل اولی و الزام است **تنبیه** معنی آیه چنین می شود که نگهدارید خود را از شداید اهوال و مخاویف مکاره روزی که جزا یا ادا یا کفایت نمیکند یا بی نیاز نمی سازد هیچ نفسی و آن نفس البتّی و بچیزی یا ادائی خبری از حقی زیرا که هر نفسی و ذی حیوتی مشغول بحساب و سوال و اهوال و بمکاره گرفتار باشد و بهول و دهشت آن روز اولاد مادر زاد سفید موی می شوند چنانچه یوم یجعل الولدان شیبا اشاره بآن است و در **آیه** دیگر فرموده اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئا یعنی بترسید از شدت روزی که ادا نمیکند هیچ پدری از پسر خود و نه پسری از پدر خود کدام شیئی و جزئی را از حقوق و جرمیه و حالانکه گذر پسر از نزد پدر میشود دیده و دانسته ملتفت با یکدیگر نمی شوند بل در احادیث وارد شده نفسی نفسی حتی جمله انبیا و اصفیا از بس ظلمت نفسی نفسی فریاد میکنند الا سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم او رب امتی امتی میگوید اللّهمّ ارحمنا ذلك الیوم برحمتك یا ارحم الراحمین **سوال** چرا نفس و شیئا را به تنکیر ذکر نمود **جواب** چونکه یهود گفته بودند که آبا انبیا و اوصیاء ما نسبت بهر فردی سفارش و سعی در خلاصی ما میکنند خداوند بصورت اختصار در سه لفظ مع تنوین تنکیر بر آنها جمیع افراد رجا را قطع کرد تا یاس کلی ایشان را حاصل گردد **اقول** چه من حیث الافراد یا من حیث الاجتماع اگر کل ذی حیوة کفایت و

۲۶۴

واغناء النفس یک کافری بخواهند که بکنند ولو در جزء حقیری از جرایم و عذاب یا در حق قلیلی از حقوق خالق و خلایق چه از امور دینی یا دنیائی باشد اصلا و ابدا متصور و ممکن نیست زیرا که خدا پادشاهی قهار عادل است عدول از عدل بر او جایز نیست و خوف و لحاظ و اظهاری نمی شود که بسبب آن از عدل بگذرد و در کافر سببی نیست که بجهت آن عفو کند **بحث چهارم** و لا یقبل منها شفاعة قبول اخذ شیء و تلقی بآن و اعراض ضدش باشد **و** از اینجا است که شیء را قبال آن میگویند **و** کعبه را قبله گویند زیرا که بجاه نماز گذار و ذابح را استقبال لازم و واجب است و آنرا مقابل و قبال خود میگیرد **و** قبول و انقیاد **و** طاعت **و** اجابت نظایر اند **و** نقیض آن امتناع باشد **و شفاعت** ماخوذ از شفع بمعنی ثانی و تر باشد کانه شفیع سایل ثانی برای مشفوع له در شفاعت از مشفوع عنه میباشد **در مبانی البیان** فرموده مشفوع کانه فرد واحد بوده شفیع جفت خود بضم او با خود میسازد **و** شفعة الدار نزد فقهاء از اینجا است که شریک شفیع احق در اشتراء بآن است **و نزد صاحب مجمع البحرین** شفعة بضم اول چون لقمه اسم ملک مشفوع چون لقمه اسم ملقوم است پس شفیع نام آنکس است که ضم مبیع بولایت شرعیه در ملک خود می کند **و** شفیع و شافع صاحب شفاعت بمعنی طالب و سایل شیء باشد برای ثبوت حقیت او **اما** شفیع بلیغ تر است از شافع **در روض الجنان** فرمود شافع و شفیع صاحب شفاعت و طالب آن باشد **و** مشفوع الیه آنکس باشد که از نزد او شفاعت خواهند **و** مشفوع فیه آنکس باشد که در حق او شفاعت کرده شود **و** شفاعت اسم آن فعل باشد که بآن مطلوب حاصل شود **و** شفاعت **و** وسیلت **و** وصلت **و** قربت متقارب اند **اما** حد شفاعت در مجمع البحرین فرموده هی السؤال فی التجاوز عن الذنوب و الجرایم یعنی شفاعت سوالی است در تجاوز گناهان و جرایم **فخر رازی و نیشابوری** گفته فالشفاعة ان یستوهب احد لاحد شیئا و یطلب له حاجة یعنی شفاعت است که استیهاب کند کسی برای کسی شیء را و طلب کند مراد و حاجتی بعد از آن گفته اصل آن شفع و ضدش وتر است چه صاحب حاجت در طلب خلاصی خود واحد و شفیع برای او ثانی در طلب شد **و** نزد محققین شفاعت التماس از غیر در اسقاط مضرت و الام یا در ایصال زیادتی منافع و خیر بکسی باشد بر وجهیکه اگر واسطه التماس نبودی آن مضرت بدو می رسیدی یا بر آن باقی می ماندی یا نفع زاید باو نمی رسیدی و دلیل بر آن عرف مستمر است چنانکه نسبت بجناة و قتله در امور دنیا واقع میشود و جناة بآن از سر خلاص می شوند **و** همین مختار خاتمة المفسرین **علامه ابو الفتوح** است و بعد آن فرموده موضوعیت هم در اسقاط مضار است چه **مبرد** نقل از شاعر غطفان کرده قالوا تعلم ان ذلک ان یصب + نفذک و ان تحبس نذرک و تشفع ای نسقط ضررک بالشفاعة **بحث پنجم** و لا یوخذ منها عدل عدل و حق و انصاف نظایر اند و نقیض عدل جور باشد و عدل مرضی و پسندیده از مردم باشد مرد و زن و واحد و جمع در آن یکسان است **در روض الجنان** فرموده عدل مصدر باشد و بجای اسم فاعل مصدر بلیغ تر در معنی عدل باشد و عدل نظیر جبر و همتای او باشد **و عدالت** بملازمت

۲۶۵

جواب قضا صوم و صلوة چگونه جایز است و نعل فانی نیست

احکام شرعیه قوة یا ملکه نفسانی حاصل میشود و بحصول آن مهما امکن ترک اوامر و ارتکاب مناهی دانسته و اصرار
بر آن نمیکنند پس بثبوت آن متصف بعدل می شود و عدل در این آیه و امثال آن بمعنی فدیه یا بدل باشد **در**
مبانی البیان فرمود اصل آن تسویه باشد لهذا آن بفدیه مسمّی گردید زیرا که فدیه و بدل مساوی
مفدی و مبدل به واده می شود **در مجمع البیان** فرمود فرق بین العدل و العِدل آنست
که عدل مثل شئی از جنس او میباشد اما عدل او بدل شئی گاهی از غیر جنس او میباشد و از همین ست قول الحق
و عدل ذلك صیاما و اخذ عدل خلاف کردند **نزد بعضی** مراد آنست که از هیچ کسی فدیه معادل
و مماثل حق اصل گرفته نمی شود تا او کفاره جرم و گناهان او شود **چنانچه** دیگر فرمود فلن یقبل من
احدهم ملأ الارض ذهبا و لو افتدی به یعنی قبول کرده نمیشود از هیچ کس زمین پر زر را اگر فدیه آن بدهد این
مروی **ابن عباس** نیز است **و نزد بعضی** مراد از عدل بدل است چه از جنس او باشد یا نه **و**
در حدیث آمده که لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا **حسن** گفته مراد از صرف عمل و از عدل فدیه است **و کلبی**
گفته صرف فدیه و عدل مردی بجای مردی باشد چنانچه در جاهلیت بعوض خون مقتول قاتل غلامی یا
کنیزی را میداد **و ابو عبیده** گفته صرف حیله باشد و عدل فدیه **و اصمعی** گفته صرف تطوع و عدل فریضه
باشد **ایراد** در اینجا ثابت شد که عملی بعوض عملی گرفته نمیشود اگر چه از جنس نوع او باشد پس نماز که فوت
شد اگر بعوض او طوعا یا استجارة کسی بخواند او چگونه از شخص فایت قبول گردد و مثل آن دیگر عبادت از حج
و صیام باشد چه نماز عبادت و تکلیفی است مباشر مکلف بعد تفویت آن اگر خود بعمل آرد در صحت آن
بالجمله کلامیست زیرا که نماز قضا و صیام فاتیه بالضرورت مثلی است اصلی نیست سلمنا که این صحیح لکن از عامل
بغیر فاعل چگونه منسوب می شود چنانچه بموجب لا تزر وازرة وزر اخری وبال کسی بدیگر نمیرسد **جواب**
سابق بیان شد که این آیه نازل است در حال یهود بر در قیامت سلمنا که عام است پس قیاس عالم جزا بر عالم
تکلیف جایز نیست **جواب ثانی** که در این عالم تکلیف عمل بصورت نیابت و وکالت از نائب و
وکیل و وصی در اکثر امور عند العقل جایز و عند تواتر النقل صحیح و واقع است چنانچه حج و عقود نکاح و طلاق
بوکالت و به نیابت و ایضا صوم و صلوة عندنا بالاجماع جایز و مجرّب است چنانچه اول شهید بر خی از صحاح
اخبار ائمه اطهار علیهم السلام در **کتاب الذکری** ذکر فرموده و در امور سمعیات اجازت
و تجویز مخبر صادق که صاحب وحی باشد کافی است و واجب تجویز عقلی نیست پس فعل نایب و وکیل و موصی
و مجیز در حکم فعل منیب و وکیل و وصی و مستجیر باشد **بلی** عند العقل و صحیح النقل بلا وجود سبب کامل
معاصی احدی بدیگری ذمه نمی شوند **جواب سیوم** مسلم نیست که عبادت فاتیه اگر قضا
کرده شود عینی نباشد چه مراد از عین نمیباشد مگر اصل آن شئی پس اگر نماز و صوم در وقت خود خوانده نشود
قضایش عینی است زیرا که سابق بر آن خوانده نشده پس قضائی او عینی و اصلی و اولی بلا ریب گفته می شود
نه مثلی و مثل ثانی میباشد و اینجا تا نوبت بالاصالت نیست لهذا **در مفاتیح** روایت کرده هر که ترک
نماز فریضه یا استکمال شرایط او یا اخلال در او بسبب خواب یا نسیان کند از مثل قضا است الا جمع

وجہ تسمیہ نصاری مع جواب اشکالات دیگر

وعیدین چہ بر عدم آن اجماع است **و در قرآن** فرمود فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یعنی پس ہر کس از شما مریض یا بسفر باشد پس بعد آن ایام دیگر را قضا کند و بثبوت این اشکال زایل شد للہ الحمد **جواب چہارم** این عدم مبادلہ اخبار از عالم دیگر است و آن یوم القیمة باشد و در آن مبادلہ اعمال و اشخاص باشخاص ابدا عند العقل جایز نیست زیرا کہ یوم الجزا است و این عالم عالم تکلیف است پس حکم عالم غیر تکلیف را حمل بر عالم تکلیف کردن اصلا جایز نیست و در اینجا ادای خون بہا و کفارات و معاوضات قضائی و استغفاری متبع شریعت را معلوم است و وجوہ دیگر اند بجای دیگر می آیند **بحث ششم** ولاهم ینصرون نصرت و معونت و تقویت نظایر اند بمعنی یاری و مدد و اعانت و ضد نصرت خذلان باشد این در اصل عام است چہ بزبان چہ بدست چہ بمال چہ بغیر آن **و در حدیث** آمده انصر اخاك ظالما او مظلوما یعنی یاری کن برادر ایمانی را در حالیکہ او ظالم باشد یا مظلوم اما ظالم را بمنع از آن و مظلوم را بخلاصی از آن **و** انصار جمع ناصر و آن در شریعت گروہیست از اصحاب سید انبیاء در مدینہ بجہت اعانت ایشان بآنحضرت بعد ہجرت باسم انصار مشہور شدند **و** انتصار انتقام **و** تنصر ترسا و نصرانی شدن باشد **و** نصاری منسوب بقریۂ ناصریہ باشد کہ اکثر ملت عیسائی در ابتدای ایشان از انجا بود **تنبیہ** بتخصیص تنزیل این آیۃ ثابت گردید کہ حکمش ہم مختص بمترلین فیہم باشد الا از تفاسیر علمای اہل البیت ثابت می شود کہ کل فرق ضالہ از اہل ملل اسلامیہ با ایشان شامل و در آیت داخل اند زیرا کہ مخالف اصول اعتقاد حقہ ناجیہ اند چنانچہ **در تفسیر امام علیہ السلام** در ذیل آیہ است آخرش اینست فیدخل ھؤلاء المؤمنون الجنة واولئك النصاب النار یعنی شیعیان اہلبیت داخل جنت می شوند و ناصبیان داخل نار می شوند و ایشان را ہیچ وجہ خلاصی نیست **در تفسیر علی بن ابراہیم** در ذیل آیہ از ایشان علیہم السلام روایت کرده و ابدا اگر ملکی مقرب یا نبی مرسل شفاعت در ناصبی کنند شفاعت ایشان قبول کرده نمی شود **ایراد** در این آیہ ابتدا ضمیر تانیث چون لا تجزی و لا یقبل منہا و لا یؤخذ منہا مطابق نفس ذکر فرمود و در آخر آیہ بجمع مذکر چون ولاہم ینصرون این چگونہ صحیح میشود زیرا کہ نفس مؤنث و لفظ واحد است **جواب** اشکالی ندارد چنانچہ **در مدارك** گفتہ نفس نکرہ و سیاق نفی افراد کثیرہ است پس بمعنی ضمیر راجع بعباد و یا اناسی باشد

قولہ تعالی وَاِذْ نَجَّیْنٰکُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ یَسُوْمُوْنَکُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ یُذَبِّحُوْنَ اَبْنَآءَکُمْ وَیَسْتَحْیُوْنَ نِسَآءَکُمْ وَفِیْ ذٰلِکُمْ بَلَآءٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ

فرق مابین انجاء و تنجیه چیست

یعنی یاد کنید شما ای بنی اسرائیل وقتی که رهانیدیم و نجات دادیم شما را از اولاد و اجداد ایشان اند چه نجات ایشان نجات اولاد ایشان باشد و اگر ایشان نجات نمی یافتند اولاد ایشان بوجود نمی آمدند از متعلقان و تابعان فرعون که قوم قبطی باشند عذاب میکردند یا می چشانیدند سخت ترین و بدترین عذابی ذبح میکردند بچهای پسران شما در طفولیت و از بطون مادران اسقاط میکردند بسبب آن خوابی که فرعون دیده بود و منجمان در تعبیرش باو گفته بودند که از دست پسری از بنی اسرائیل تو مع قبطیان هلاک می شوی و ملک تو باو منتقل می شود و زنده باقی می گذاشتند دختران شما را برای کنیزی و خدمت خود و در نجات شما یا در ذبح پسران و بقاء دختران شما برای استخدام محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت **بدانکه** خداوند جل شانه سابق بر این به بنی اسرائیل تذکیر نعم باجمال و الآن شروع بتفصیل نمود تا تذکیر اجمالی و تفصیلی ابلغ بحجت و اقطع در انقطاع معذرت محجوج باشد **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** واذ نجّیناکم فخر رازی در آن سه قراءت نقل کرده چون نجّیناکم از باب تفعیل بمعنی خلاصی دادن بعد وقوع ایشان در مهالک **و انجیناکم** از باب افعال بمعنی خلاص ساختن قبل از وقوع در مساءات و مهالک **و نجّینا** از ابواب مجرد بمعنی خلاصی ایشان بالذات از بدیها باشد **و** انجاء و تنجیه و تخلیص و احد است **و** نجاة و سلامت و خلاص و تخلیص همه بمعنی رها شدن باشد **در روض الجنان** فرموده ضد نجات هلاک و تلف از نجی ینجو نجاء اذا اسرع باشد **و** ناجی فلان فلانا بمعنی اسرّ الیه باشد یعنی فلانی بفلانی راز و سر گفت **و آیه** انما النجوی من الشیطان **و** آیه فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة بمعنی راز و سر باشد و اصل این باب نجاة از نجوة بمعنی زمین بلند و مکان مرتفع باشد زمین بلند خالص از اجتماع کثافت بر آن و از انحطاط و الواث باشد و آنکه رجوع بمکان رفیع کند از رسیدن اکثر مضار و مساءة مصون و محروس باشد **و** نجو ابر باشد که اول پدید می آید **و** نجو نیز حدث بول یا غایط باشد **و** استنجاء نزد فقها تطهیر مخرج بول مختص بآب و مخرج غایط بآب یا باحجار ثلثه یا زیاده بر آن باشد بشرطیکه غایط تعدی فاحش نکرده باشد **در مجمع و مبانی** بیان فرموده که فرق میان انجاء و تنجیه آنست که انجاء مستعمل در خلاصی قبل از وقوع در مهالک می شود **و** تنجیه خلاصی بعد وقوع در مساءات و مهلکه باشد و در اینجا مراد تخلیص بنی اسرائیل بعد وقوع ایشان در مهالک باشد **بحث دوم** من آل فرعون اما آل باقارب اعزه و اکارم و اعاظم اطلاق خاصة میشود چنانچه **در کشاف** گفته استعمال آل اختصاص بخاندان نامدار و معالی و ملوک یافته چون آل ابراهیم و آل داود و آل محمّد **و** اما ملوک چون آل فرعون و آل نمرود باشد و باقارب اراذل و ادانی گفته نمی شود چون آل حجام و آل حائک و زبال و آل حمال و امثال آن **اما** آل الله و اهل الله گفتن من حیث الوضع و الشرع جایز است یا نه ظاهر جمعی جایز است **اما لغت** پس **در کبیر و مجمع و الجنان و فی مبانی** از ابو عبیده نقل کرده اند که شنیدم عربی فصیح میگفت اهل مکه آل الله اند **و** صاحب کتاب المآل فی مناقب الآل تفصیلی و تجویزی کرده **و** اما در شریعت هم قدحی ندارد زیرا که معنی

معنی آل واہل در لغت و شرع

آل اللہ رجوعہم فی الامور الی اللہ باشد و آنانکہ مومنین خصوص معصومین باشند آل اللہ گفتن بایشان جایز باشد زیراکہ رجوع ایشان در کل امور دین و دنیا بخدا میباشد لہذا اتقیاء متشرعین و زہاد محققین را اہل اللہ میگویند **آیا** اہل اللہ و آل اللہ گفتن بحقیقت باشد یا بمجاز ظاہر بعضی از عامہ اصولیین بجہت موضوعیت حقیقت باشد چہ آل نزد اہل اشتقاق از آل یؤل اولا بمعنی رجوع باشد و رجوع ایشان در مبدء و معاد معلوم است و اصح آنست کہ آل اللہ و اہل اللہ بصورت مجاز باشد چہ در اینجا بین الممکن و الواجب تعالی قرابتی و نسبی اصلا نیست و آنچہ مجاز است اینست کہ رجوع معصومین از انبیا و ائمہ علیہم السلام و اتقیا الی اللہ بحسب امور دین و دنیا باشد این موافق احتیاط است **در مجمع و مبانی** فرمود آل الرجل قومہ آل آدمی قوم اوست و آل آدمی کسیست کہ بہ نسب یا بقرابت باو منسوب شود و در امور رجوع باو کنند زیراکہ ماخوذ از آول است و آن بمعنی رجوع و عود باشد **اما** اہل و آن آنان اندکہ خانہ آدمی ایشان را حاوی و ضم بخود کند **در کبیر** از رمانی نقل کردہ الاہل ہم خاصۃ الشیء من جہۃ تغلیبہ علیہم یعنی اہل خاصہ شیء از جہت تغلیب وی باشد و ال الرجل خاصۃ الرجل من جہۃ قرابۃ او صحبۃ آل رجل خاصہ مردی از جہت قرابت یا از جہت صحبت باشد **ابن درید** گفت آل کل شیء شخصہ یعنی آل ہر شیء شخصیت اوست **و آل** و اہل نزد اہل اشتقاق متحد است یا مختلف و آن دو قول است مشہور اول است زیراکہ تصغیر آل اہیل می آید الا کسائی حکایت کردہ کہ تصغیر آل اویل مبدل باہیل شدہ چون ہیہات مبدل از ایہات است **و در معنی آل و اہل** مسلمانان در اصطلاح خلاف کردند نزد اکثر اقارب و انساب شخص کہ مثل امر و والی او بوجود لیاقت در ایشان باشند و مؤیدش قطع نظر از لغت انچہ مروی **در صحیح مسلم** در مناقب اہل البیت علیہم السلام است کہ جمعی پرسیدند **زید بن ارقم** را من اہلبیتہ نساؤہ قال لا ایم اللہ ان المرءۃ تکون مع الرجل العصر من الدہر ثم یطلقہا فترجع الی ابیہا وقومہا اہل بیتہ اصلہ و عصبتہ الذین حرموا الصدقۃ علیہم بعدہ خلاصہ آنکہ از اہلبیت محمد زنان یعنی زوجات آنحضرت اند **زید ارقم** گفت نہ واللہ نیستند زیراکہ زوجہ عمری می باشد و ساکن می ماند با شوہر خود زمانی از دہر و بعد طلاق زن رجوع میکند بطرف پدر و قوم خود و اہلبیت پیغمبر اصل و گروہ نسبی او باشد کہ حرام کردہ شد صدقات بر ایشان بسبب قرابت و نسبت ذاتی ایشان باو **و در حدیث دیگر مسلم** از زید مرویست و من ہم قال آل علی و آل عقیل و آل جعفر الخ آنان کدام اند زید گفت اہل آل علی و آل عقیل و آل جعفر اند و تفصیل مع التحقیق در آل **در کتاب ناصر العترۃ الطاہرۃ** نوشتہ ام و در اینجا نزد اکثر مراد از آل فرعون اہل دین او اند **و** اصح آنست کہ مراد خود فرعون و اقارب او اند **اما** اہل ملت تابع حکم ایشان بودند اگر فرعون و اکابر قوم او از ارکین دولتش و خواصش او وام و امر بر تعذیب ایشان نمیکرد البتہ لشکرش اقدام بر آن عموما نمیکردند ثم اللہ اعلم و بجائی دیگر بیان آل و اہل می آید ان شاء اللہ تعالی **بحث سیوم** فرعون نزد اہل اشتقاق از تفرعن الرجل اذا عتی و تجبر بمعنی از حد تجاوز کردن و جبار اعظم ظالم شدن باشد چہ فرعون متکبر شدہ در ظلم و کفر تجاوز کرد و از حد انسانیت خود برآورد و دعوای الوہیت نمود جمعش فراعنہ باشد **اما فرعون** لقب پادشاہیست

اختلاف نام ونسب فرعون

بالاتفاق از ملوک مصر از عمالقه چون قیصر و هرقل لقب پادشاه روم و فغفور لقب پادشاه چین و قیل لقب پادشاه حمیر و کسری لقب پادشاه فارس و خاقان لقب پادشاه ترک و تبع لقب پادشاه تبابعه و فرعون در اصل نزد نحاة ولغاة اسم عجمی غیر منصرف دو سببش عجمة وعلمیة باشد و آیا فرعون پادشاه واحد بود یا متعدد در آن دو قولست واکثر علما ثانی است اما از زمان هر دو متحد است یا مختلف آنچه مشهور ومجمع علیه اهل سیر است آخر است اما فرق میان دو فرعون یوسف و موسی علی المشهور عند اهل السیر زیاده از چهار صد سال ها شد وهمین مختار رازی ونیشاپوری است اما فرعون اول فرعون یوسف ملک مصر بود ویوسف را خزاین مصر تسلیم نمود و فرعون ثانی فرعون موسی باشد ودر نام این هر دو خلاف کردند ابن جریح مع قومی از اهل سیر وتواریخ مع جمعی از مفسرین اصحاب ما گفتند که نام فرعون موسی مصعب بن ریان باشد در مبانی البیان حکایت کرده که ولید پسر مصعب بن ریان از بقایای قوم عاد باشد و سعودی در تفسیر یاد کرده که او عطار اصفهانی بود بکثرت دیون فرار ازشام کرده میسر شد بمصر رسید یک درهم را خربوزه خرید بدروازه مصر فروختن شروع کرد وهر کس باراده بیع بار خربوزه بشهر می برد بصورت محصول یکدانه از و میگرفت بعد انصرام مدتی باین حال وبا عظیم در مصر روی داد بقبرستانی رفت میتی را نمیگذاشتی مگر برای دفن او پنج درهم میگرفت آسوده شد چند غلام را خریده ومال بسیاری جمع کرده تا آنکه روزی میتی که از اغره بود وقیمت زمین خواست نداد ند بپادشاه خبر رسانیدند پادشاه گفت من نصبك علیه فرعون گفت من منغنی عنه پادشاه بجدت وصولت او دیده امین دولت وسالار لشکر ساخت بمحض موت پادشاه مصر قایم مقام او شد بعد استقلال سلطنت خود دعوای الهیت خود نمود و بعض محدثین نقل از اهل تواریخ کردند که این فرعون موسی کور ومبروص وکل ابلج بود وبفلاکت در مصر تردد تا هامان خباز رسید نانی او را بعوض خدمت تنور مقرر نمود وازین کس هامان منجم کامل بود وحال سلطنت فرعون در صحف او در همین خادم تنور از نجوم دریافته یوم فیوم در توقیر وتعزیز او کوشید و در یومی از فرعون وعده وزارت خود گرفت پس از چند سالی فرعون مسلط بر مصر شده بهامان وعده خود جاری نمود و وزیر ساخت و ابن اسحق گفت که ولید بن مصعب بن ریان فرعون از همه سلاطین اغلظ اللسان و اقسی القلب بود و وهب بن منبه از اهل کتابین نقل کرده که اسم فرعون قابوس از قوم قبطیه بود و ابن وهب گفته که فرعون یوسف فرعون موسی و تا زمان او زنده بود و رازی مع جمعی از اهل سیر این را غیر صحیح دانسته چه از ابتدای دخول یوسف تا دخول موسی در مصر زیاده چهار صد سال منصرم شده و محمد بن اسحق گفته فرعون یوسف غیر فرعون موسی بوده نامش ریان بن الولید باشد در روض الجنان نقل فرموده که فرعون اول گفته اند که ریان بن الولید در مصر در عهد یوسف نبی بود وبیوسف ایمان آورد وخزاین خود بدست خود بیوسف داد بعد ایمان بحضور آنحضرت مرد و سلطنت او بقابوس جبار بن مصعب رسید وایمان بیوسف نیاورد ویوسف در زمان او برحمت حق رفت

عدد قتل اولاد اسرائیلیان بدست فرعون

ومملکت قابوس وبیرگاه ماند پس هلاک شد وبعد او برادرش ابو العباس الولید بن مصعب پادشاه شد ونسب او ولید بن مصعب بن ریان بن آراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح نبی الله باشد این نسب فرعون موسی است وهمین مختار **ثعلبی** در عرائس است فالله اعلم **بحث چهارم** یسومونکم سوء العذاب از سام یسوم سوما از سامه خسفا از و لاه ظلما وطلبه له یعنی در ظلم وشدت انداختن وطلب برای او کردن و بمعنی یعنی یولکم ویبغونکم باشد اصل باب از سوم الابل فی المرعی باشد یعنی سوم چراگاه چاروا باشد در **مبانی وبیضاوی** است سوم در اصل ذهاب در طلب شئی باشد **و** سوم سعر بمعنی نرخ وقیمت **و** ساومته باهم نرخ مقرر کردیم وازانجاست **حدیث** حضرت پیغمبر در تجارت لا یدخل احدکم سوم اخیه داخل مشو واحد شما در بازار نرخ برادر ایمانی **و** تسویم علامت باشد وازانجاست آیه والخیل المسومة بمعنی المعلمة از سمة بمعنی نشان باشد **اما** سوء العذاب مفعول یسومونکم وجمله حال از ضمیر نجیناکم یا از آل فرعون یا از هر دو باشد از ساء یسوء سوء مساءة ومساء بمعنی قبیح وزشت وسخت باشد چنانچه رجل سوء وسیئ بمعنی بد وزشت وسخت در رجل صدق مرد نیک وصادق رامیگویند وبمعنی اشد وافظع در اینجا مراد می باشد برای اضافت بعذاب **صاحب العبر** گفته سوء اسم عذاب جامع آفات والآلام واوجاع باشد پس بنا بر آن سوء العذاب بمعنی انداختن بنی اسرائیل در جمیع انواع عذابها باشد **و** سوءة فعله قبیحه باشد **و** بمعنی فرج **و** هر عمل شین وعیب وبد باشد **و** ازانجاست آیه بیضاء من غیر سوء یعنی بغیر عیب از برص وامثال آن باشد **بحث پنجم** در سبب این عذاب خلاف کردند **اول** آنچه اکثر ومشهور است اینست که فرعون شبی خواب دید که آتشی از بیت المقدس پیدا شده بمصر رسید وخانهای قبطیان را فرا گرفت ایشان را سوخت وباقی نهاد وبنی اسرائیل را بهول این فرعون بیدار وبیتاب شده کتب تعبیر ومعبران ماهر را از عالم جمع کرده از تعبیر خواب خود پرسید وایشان متفق شده بلفظ واحد گفتند که در بنی اسرائیل پسری پیدا خواهد شد بدست وهلاکت تو وقوم تو کلا خواهد شد وملک تو باو وبقوم او منتقل میشود پس فرعون عموما ولزوما امر بقتل همه پسران بنی اسرائیل وامر ببقاء همه دختران ایشان نمود وحارسان وقوابل ودایهها در هر شب وروز برای تفتیش بطون وفروج زنان وقتل پسران ایشان مقرر وتاکید وتشدید از حد زاید می نمود وهمین منوال چندین سال بانصرام رسید **بغوی** نقل کرده که در طلب موسی از بنی اسرائیل دوازده هزار پسر کشته شدند **وهب منبه** گفته نود هزار طفل کشته شدند وصد هزار نیز گفته اند **ودر تفسیر سعودی** منقول است که قتلوا تسعمائة الف مولود وتسعین الفا یعنی نود لکهه ونود هزار اطفال در طلب موسی از اسرائیلیان تا چهار صد سال کشته شدند والله اعلم **و** شیوخ قبطیان نزد فرعون گفتند که شیوخ بنی اسرائیل میمیرند واطفال شان کشته شدند وازایشان مردان قلیل ماندند اگر تدبیر در این امر کرده نشود در چند یوم بقیه مردان ایشان هم میمیرند کار زراعت وخدمت ما یان معطل می ماند فرعون امر کرد که یک سال ایشان را کشته شوند ویک سال دیگر

کیفیت انعقاد نطفه کلیم الله

اجمال جدیده را بکشند پس بسالیکه نمی کشتند هارون متولد شد و بسالیکه می کشتند موسی متولد شد مادرش بترس کشته شدن موسی را در تابوتی نهاده به نیل انداخت **قول دوم** آنکه در استقلال سلطنت خود روزی فرعون منجمان و ساحران و قیافان ماهر را از اطراف عالم جمع کرده از حال سلطنت خود پرسید ایشان بکلمه واحده گفتند آنچه بالا ذکر شد پس فرعون بنا قتل اولاد اسرائیل نهاد **اقول** این دو قول عند العقل و محکم نقل نزد محصلین ضعیف است زیرا که معبر و منجم و کاهن و قیاف را اگر اینقدر تفصیل حالات دانستن ممکن می بود البته مدح علم غیب و اختصاص آن بخدا و معجزه باخبار غیب که موجب تصدیق انبیا است باطل میشد اگر چنین معبر و منجم و ساحر دعوای نبوت خود کند تصدیقش واجب و لازم گردد زیرا که بتفصیل گفت و همه مطابق واقع بوجود آمد این جا اتفاق باطل پس این قصه باین تفصیل کانه بالضرورة باطل شد **بلی** غایة ما فی الباب آنست که گاهی کدام کدام تعبیر و اخبار منجمی بالاجمال مطابق و گاهی بل اکثر تفصیل از آن غیر صحیح و باطل میباشد و همین مختار **فخر الدین رازی** است و آنچه اصح و اقبل است قول آتی است **قول سیوم** مروی از ائمه اهل البیت علیهم السلام و از ابن عباس منقول در تفسیر روض الجنان و **کبیر** و غرایب التنزیل است ملخص عبارت همه آنها این است آنانکه علم کتب اوایل الهیه و صحف ابراهیم را ملاحظه کرده بودند بفرعون و طبقه او را گفتند که خدا با ابراهیم وعده نبوت و سلطنت داده که در ذریه او پسری از بنی اسرائیل پدرش عمران نام باشد نبی میشود و هلاکت تو مع قوم و سلطنت تو بدست او می شود و عمران مصاحب فرعون بوده لهذا عمران را از قرب زن و از حرکت کردن از نزد خود در هیچ آنی از شب و روز فرعون منع کرده و نزد خود شب و روز او را نگاه میداشت و فرعون بسبب تردد که مبادا دیگر عمرانی یا دیگر ولدی باشد امر بقتل اطفال کل بنی اسرائیل احتیاطا نمود ناگاه فرعون را شبی با عمران در یک مقام خواب غلیظ روی داد ملکی بامر الهی مادر موسی را در مقام فرعون برداشته آورد و عمران را بیدار ساخت پس با بین تعارف کرده شناختند که درین سری از اسرار الهی است مقاربت کرده موسی قرار در رحم مادر گرفت در رهمان آن بار بخواب رفته ملک مامور زن عمران را بخانه خودش رسانید بعد چندی محافظین زنان خبر دادند که زن عمران حامله است هر چند دایها تفحص در شکم زن عمران میکردند بامر الهی موسی با پشت مادر می چسپید خلاصه بار دیگر خبر دادند که زن عمران زائید برای طلب بچه فرستادند مادر موسی آگاه شده بچه را در تنور خانه انداخت خواهر موسی یا خاله موسی آمده سر تنور باز نموده تنور را در رواد نداد آتش آن شعله ور شد جاسوسین از تفحص خانه فارغ شده تنور را شعله ور دیده فرعون را خبر دادند که هیچ اثری از پسر ندیدیم در توقیر عمران زیادتی کرد که از من یک آن جدا نشد پس مادر موسی بسر تنور با جزع و فزع آمده دیده که موسی در میان آتش نشسته بازی میکند و آتش و شعله آن با و ضرر نرسانید و مادر موسی او را از تنور بر آورده در صندوقی نهاده در نیل بامر الهی انداخت این قول اصح و انسب است **ایراد** این قول صحیح نمیشود زیرا که فرعون معتقد بوجود خدا نبود و انا ربکم الاعلی بخود میگفت پس باخبار انبیا چگونه معتقد باشد و اقدام بر قتل عام نماید چه آن موجب تصدیق انبیا و ابراهیم باشد **جواب** فرعون وجود خدا را بدید آنست زیرا که امر عقلی و هر ذره از موجودات دلیل بر وجود تعالی است لکن کفر او کفر جحود و عناد **و** نزد بعضی شاک و متحیر

بیان سوء العذاب و ایرادات

در دین بود و جایز است که اخبار انبیا را در باطن از اثبات و نفی شیء صحیح میدانست لهذا اقدام بر قتل عام کرد انتهی کلام **رازی و نیشابوری** است **جواب** دیگر آنکه سلمنا فرعون مقر خدا و نبوت نبود لکن انبیاء سلف لاسیما ابراهیم باین شهرت عظیمه که آتش بر او سرد شد و نمرود را پشه با مر او کشت لامحاله هر نبی خصوص ابراهیم را چون حکیمی یا عالمی یا کاهنی یا منجمی میدانست پس باین جهت بر اخبار انبیاء ابراهیم یقین کرده اقدام بر قتل عام اولاد او کرد ثم الله اعلم **بحث ششم** خلاصی بنی اسرائیل به بعثت حضرت کلیم الله حاصل شد چه بمحض ادعای نبوت بنی اسرائیل مایل بآنحضرت شدند و قبول دعوت او کردند **امّا** در تعذیب ایشان اقوال اند جامع الاقوال من حیث التطبیق والتوفیق اینست که فرعون مردان بنی اسرائیلی را اصناف ساخت **صنفی** را غلامی قبطیان داد **صنفی** را کناس و حمله ارجاس ساخت در اولیات فرعونی است اول کسیکه کناس و حمله ارجاس و جاروب دار بازار ها مقرر کرد فرعون بود **صنفی** را بسنگ تراشی و کوه تراشی مقرر کرد **صنفی** را مصروف خشت ریزی **صنفی** را مصروف خشت پختن پرداخت **و** در اولیات فرعون است اول کسیکه آجر ساخت فرعون بود **صنفی** را بقلبه رانی و زراعت سازی سلطانی معین کرد **صنفی** را افعال شاقه و تحمل اثقال صعبه مقرر کرد **صنفی** که از ایشان بوجهی کاری نمی آمد بر ایشان جزیه ششماهی معین نمود **صنفی** نوزائیده را ذبح هر یوم می کرد **امّا زنان** پس جمعی را از ایشان برای مواطاة و جمعی دیگر را از ایشان کنیزان و خدمت گذاران قوم خود معین کرد و معهذا هفته وار تفتیش فروج و بطون ایشان میکرد و برین حال چهار صد سال بنی اسرائیل بودند این محکی از ابو حاتم **و** ابو العالیه است **و** اسرائیلیان در زمان فرعون بموسی عرض کردند که قبل وجود تو و بعد وجود تو برای تو متاذی بودیم و الی حین هستیم و طاقت اسرائیلیان بطاق رسیده خداوند جل شانه بمهربانی عامه بر ایشان آمده موسی را نبی ساخته بفرعون فرستاد و روز بروز اسرائیلیان بوجود آنحضرت در تقویت آمدند آخر دشمنان ایشان را با اصل و فرع مستاصل فرمود انّ مع العسر یسراً بروز نمود **ایراد** هر عذابی قبیح و شدید باشد در اینجا چرا سوء العذاب ذکر نمود **جواب** اگر قبح القبیح یا حسن الحسن ذکر شود افاده اقبح القبایح و اشد و اقطع آن و احسن المحاسن میکند **جواب** دیگر در ذکر سوء العذاب بالاضافة اشاره باین است که بعض خدمات و رفتار بذاته چون باعتقاد خود خدمتی در نظر پادشاهی یا عالمی برای دیدن ایشان بد نیست بخلاف آنکه اگر بغلبه و قهر بلاحق مغلوب و مقهور ساخته و خدمت ایشان بر ند البته شاق است **ایضا** مثلا حجامت و فصد کردن بکسی برای رفع مضرت اگرچه بذاته ایلامی خفیف است لکن برای رفع مرضی سوء الالم و الضرر عند العقلا محسوب نمی شود بخلاف افعال اسرائیلیان که همه تکالیف شان از فرعون بلاحق اشدّ الالم و العذاب بود **و نزد** بعضی سوء العذاب برای همین گفت که ذبح اولاد شان بحضور والدین ایشان و تفحص فروج ناموسیهای ایشان و لمس آن بدست اطبا و مردان نامحرم اشد عذاب باشد شب و روز علانیه اقبح بود و اشاره بسوء العذاب باین باشد ثم الله اعلم **بحث هفتم** یذبحون ابناءکم در آن دو قول است **قول واحد** آنکه یذبّحون از باب تفعیل **و ثانی** از ابواب ثلاثی مجرد است

و بنابرآن آیا در معنی فرقی دارند یا نه **مختار زمخشری** آنکه فرق ندارند چنانچه قطعت الثیاب وقطعتها میگویند **وجمعی** از اهل معانی میگویند که فرق دارند چه تذبیح بمعنی تکثیر ذبح است **وابن مسعود** بجای یذبحون یقتلون میخواند **امّا** ذبح در اصل مصدر بمعنی شق وشکافتن باشد چنانچه ذبحت المسك اذا فتقته باشد **و** ذبح **و** نحر **و** فتق **و** شق نظایر اند **امّا** ذبح در عرف وریدن و بریدن اوداج اربعه است حلق و مری و دو شاه رگ یمین و یسار حلق از مذبح که آن نزدیک حلقه حلق تحت اللحیتین باشد **و** مذبح بکسر میم اسم آله ذبح بمعنی کارد و امثال آن باشد **و** مذبح بفتح اول جای دریدن حلق و آن حلقه حلق تحت اللحیتین باشد **و** ذبح بکسر اول وسکون ذبیح و مذبوح حیوان کشته شده بنهج مذبور باشد **و** از اینجا است وفدیناه بذبح عظیم **و** انا ابن الذبیحین یعنی مذبوح عظیم **و** ذبایح جمعش **و** ذباح **و** ذباحه بفتح با و تسکین آن دردی در حلق انسان می شود **و** ذبح بفتح اول نیز بمعنی نبتی یاد دارد تلخ باشد **آیا** این اطفال را بصورت ذبایح اوداج اربعه از تحت اللحیتین می بریدند یا نه ظاهر قرآن ناص بر اول است و برای همین از سوء العذاب شمرده و اکثر مفسّرین گفتند که از ینذبحون ابناءکم بیان و تفسیر آن سوء العذاب است لهذا بلا عاطف است **بحث هشتم** ویستحیون نساءکم استحیی از حیی یحیی حیوة بمعنی زندگی و سین استفعال برای طلب باشد پس یستحیون بمعنی یطلبون حیوتهن و بقائهن باشد یعنی حیوة دختران اسرائیلیان را باقی میگذاشتند و طالب حیوة طالب بقاء او باشد و از اینجا است **حدیث** نبوی ۲ اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم یعنی بکشید پیران کفار را و باقی بگذارید جوانان ایشان را **وحیاء** بمعنی شرم و لحاظ و فرج مؤنث در لغت و حدیث بسیار آمده **امّا نساء** و نسوة و نسوان جمعیست بغیر وجود واحد **و** محکی از ابن سکیت است که نساء در اصل مقلوب و ماخوذ از انس است چه مرد بزن و زن بمرد بسیار از روی طبیعت مانوس میباشد **و** از بعضی حکایت شده ماخوذ از نسیان است حقیر را بتحقیق نرسیده و در معنی یستحیون نساءکم دو قول اند **قول اول** آنکه دختران بنی اسرائیل را نمی کشتند و باقی میگذاشتند و از کریه مناظر خدمت و عبادت میگرفتند **و امّا** زنان حسینه را رق و کنیز و خدمت گذار قوم خود ساخته وطی و جماع بصورت استرقاق میکردند و این حال را اسرائیلیان مشاهده میکردند سخت رنج ایشان را روی میداد که دختران و ازواج که ناموس ما باشد و برروی ایشان جاریه ساخته علانیه جماع میکردند لهذا از سوء العذاب شمرده این قول اکثر بل مشهور بین المفسرین است **قول ثانی** آنکه مراد از یستحیون تفتیش فروج و بطون زنان فی یوم یا فی هفته بدست اطباء و خواص قوم فرعون برای دریافت حمل باشد در **تفسیر در منثور** از ابن عباس مرویست که فرعون فی هزار زنان بنی اسرائیل صد مرد و فی صد زن دو و تنده زن یک مرد برای دیدن فروج و بطون مقرر کرده بود و وقت ملاحظه با ایشان جماع هم میکردند و اگر اولادی می یافتند اسقاط می کردند و آنانکه خود می زائیدند آنها را بحضور والدین ذبح میکردند **سؤال** مقابل ابناءکم یستحیون بناتکم چرا نگفته ونساء گفته نمی شود مگر زنان بالغه غالباً پس مراد از آیه خالی از دو حال نیست یا آنکه قتل ابنا میکردند و در ایشان نبات داخل میشوند برای تعظیم و تغلیب رجال باشد **یا** آنکه قتل رجال میکردند و باقی

جواب اعتراضات قتل و ابتلاء

زنان را میگذاشت چه بمقابل نساء نمی باشد مگر رجال و خوف هم از رجال داشت نه از اطفال **جواب**
قتل ابناء در حال صباوه و ولاده واقع میشد و ایشان بدرجه بلوغ نمیرسید لهذا ایشان را با بناء ذکر فرمود
امّا بنات را که نمی کشتند ببلوغ میرسیدند و بعد بلوغ بر ایشان نساء بالاتفاق اطلاق میشود و بعد آن
ایشان را در استعباد و استرقاق و استخدام و مواطاة می آوردند لهذا ابنائکم اخبار از قتل ایشان در صبوه و ذکر نساء بجهة
مآل حال ایشان کرده فالله اعلم **بحث نهم** وفی ذٰلکم بلآء من ربکم عظیم بلاء در اصل محنت و
مشقت باشد **در مجمع و مبانی** فرمود بلاء و احسان و نعمت نظایر اند و اصل بلآء امتحان
و اختبار بمعنی آزمایش باشد گاہے بلآء در نعمت استعمال میشود چون آیه ولیبلی المؤمنین بلآء حسنا و در آن
وقت آزمایش نیک باشد **و** گاهی بلا در شر باشد چون آیه ونبلوکم بالخیر والشر فتنة **و** رازی گفته که اکثر
در خیر ابلآء و در شر بلاء میگویند **و** زهیر گفته **شعر**

جزی الله بالاحسان ما فعلا بکم + وابلاهما خیر البلآء الذی یبلوا

معنی ذٰلکم و معنی رب و عظیم مع اشتقاق و لغت سابق بیان شد و در اینجا مرجع ذٰلکم آیا جمله است یا سوء العذاب و در آن
دو قولست **و** آنانکه مشار الیه را نجات میدانند نزد ایشان مراد آنست که خلاصی شما از سوء العذاب امتحان
بزرگ از پروردگار شما بشما باشد و آن آزمایش حسنه است که با نعام این نعمت نجات شما چه میکنید **و نزد**
آنانکه اشاره بسوء العذاب فرعونی است پس سوء العذاب فرعونی امتحان و آزمایش بزرگی از پروردگار شما بشما
بود و در ذکر این نعم عظیمه اتمام حجت و انقطاع معذرت ایشان مراد است تا قریب بطاعت و
بعید از معصیت شوند **سوال** آزمایش و اختبار فعل جاهلان و بے تجربه کاران است پس
خدا ممتحن بودن چه معنی دارد **جواب** خدا عالم الغیب و الشهادة بالضرورت است لکن از امتحان الهی
اظهار حال ممتحن به مکلفین اولین و آخرین است تا بواسطه و بسبب آن عبرت و ہدایت حاصل گردد **ایراد**
ابتلاء بنی اسرائیل بتکالیف شاقه و قبایح منفره مضاف بخدا است و خدا فاعل قبیح و مکلف بتکالیف
شاق و مالایطاق نزد عدلیه نمی باشد زیرا که جبر و ظلم لازم می آید این اسناد الی الله چگونه صحیح مے شود
جواب اول تکلیف بالاجمال سه قسم شود **بدانکه** تکلیف یا کم از طاقت
یا مساوی طاقت یا زیاده بر طاقت می باشد **امّا** آخر چون تکلیف اعمی بشمردن حروف از کتاب
و بمزمن امر بمشی و بشر امر به پریدن و امثال آن است و این آخر البته در حیز امکان عامه بشر نیست و
چنین تکلیف از خدا تعالی جایز نیست و باقی دو قسم اول چه شاق باشد یا نه تجویز آن بحکیم علیم جایز است زیرا که
پیچیده بعوض و حکمتی است و در اینجا تکلیف از قسم اول است **تنبیه** بر ثبوت این مراد ما وجه
اول است که لفظ ذٰلکم اشارت بنعمت نجات است نه بصنیعه فرعون و آنچه از رب صادر شده بلاء حسنه
است و آنچه از فرعون صادر شده بلاء سیئه است پس شئی واحد در حال واحد اثنین شدن یا اثنین متحد
شدن چون حسن و سوء اجتماع ضدین باشد جایز نیست **جواب** دیگر آنکه سلّمنا اشاره به یسومونکم
الخ است عیب ندارد چه بفعل فرعون بنی اسرائیل را امتحان کرد و غرض از تمکین و تخلیه فرعون امتحان

۲۷۵

اسرائیلیان باشد واظهار حال ظالم ومظلوم وعبرت برای خلق باشد واضافت الی اللہ بصورت توسع مجازی باشد قدح ندارد

قوله تعالی وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی که شکافتیم بسبب خواندن شما اللهم بجاه محمد وآل محمد جوزنا علی متن هذا الماء دریای نیل را چه دریا می‌پیش روی شما مانع از رفتن ودشمن عقب شما باراده کشتن بود پس برهانیدیم وخلاص کردیم شما را از ضرر دریا ودشمن قوی وبآب فرو بردیم تا کشتیم در آن فرعون وکسان او را وحالانکه شما بچشمهای خود میدیدید شکافته شدن دریا وغرق شدن فرعونیان وفرو آمدن آب بر ایشان وبیرون انداختن دریا اطفال صغار قبطیان را **ودر تفسیرش چند بحث است بحث**

اول واذ فرقنا بکم البحر عطف بر آیه مقدمه است وهمه این آیات در اصل منتهی بر اذکروا نعمتی می‌شوند چه مکرر مذکور شد که اذ ظرف زمان ماضی است عاملش فعل مقدم وآن اذکروا باشد **این** نعمت ثانیه بر بنی اسرائیل است **آیا** فرقنا بلا ادغام است یا با ادغام در قراءه دو قول است قراءة شاذه با ادغام بمعنی تکثیر شکافهای آب ودر ایجاد دوازده شکاف برای دوازده اسباط بوده وهمین مختار **دهری** است **و** فرق در لغت بمعنی فلق وفصل یعنی شکافتن ونقیضش جمع باشد **و** فلق **و** فرق **و** شق **و** فصل بفاء **و** فصل بقاف **و** قطع بطاء مهمله **و** وصل **و** قصم بقاف وصاد مهمله **و** فصم بفاء وصاد مهمله متناسب الحروف متقارب المعنی بمعنی شکافتن وجدا کردن باشند **و** فلق بلیغ‌تر از فرق باشد **و** فرق **و** مفرق سوی وطایفه از هر شیء باشد واز اینجاست کل فرق کالطود العظیم **در مجمع** فرق مکیالی در مدینه طیبه معروف بود **و** فریق نیز طایفه باشد فریق فی الجنة وفریق فی السعیر از اینجاست **ایراد** تفریق دریا باتفاق اهم بدست وبضرب موسی واقع شد پس فعل غیر را فعل خود بقوله واذ فرقنا بکم البحر شمردن خلاف نحسین باشد **جواب** در فن کلام مبرهن است که معجزه هر نبی بلاشک در اصل فعل باری ست وبغرض تصدیق نبی بر دست نبی پیدا وجاری میکند لهذا اسناد بخود فرمود اشکال ندارد **در صحاح** مرویست که موسی دو بار اول دریا را بعصا زد منفلق نشد بار سوم گفت مخاطب بدریا انفلق یا ابا خالد باذن الله پس شکافته شد اگر فعل موسی

می بود باراده بضرب اول وجو با منشق میشد وحال آنکه بغیر قول اذن ایند وامره نشد **بحث دوم** در بکم البحر چند وجه اند **بغوی** وصاحب **منهج الصادقین** نقل فرموده که بکم بمعنی لکم است یعنی فلق بحر برای شما شد **در کشاف** با بمعنی الصاق باشد چنانچه مرویست اسرائیلیان بمحض اتصال والصاق ایشان بآب دریا دریا بریده شد و هر طرف که سلوک میکردند آب دریا با نظرف می خشکید و ایشان را راه میداد **دیگر** آنکه با سببیت است یعنی بسبب انجاء شما دریا را شگافتیم **دیگر** آنکه جایز است که بموضع حال باشد یعنی فرقناه ملبسین بکم فالله اعلم **اما بحر** دریای بزرگ است جاری باشد یا نه چون سمندر و بحر را بحر نامیدند برای اتساع وانبساط ابش واستبحر وتبحر وتبقر بمعنی التسع وانبسط باشد **و** عالم متبحر ومتبقر شخصیست که وسعت علم وبسط نظر داشته باشد **و** باحر شخص احمقی باشد که در کلام مبهوت می ماند **در روض الجنان** فرموده نیز خونی از شکم نهایت سرخ می باشد **و در مجمع البیان** فرموده مجمع آب شور وشیرین را عرب بحر میگویند واز اینجا است آیه مرج البحرین یلتقیان **و** شهر بحرین **و بحیره** تصغیر بحر بمعنی دریاچه **و** لج دریائیست که در وسط آن رسیده سیاح راه وکنارش و عمق بکثرت وانبساط آب مشهود و مرئی نشود **و** یم بالنسبة لج قدری کوچک **و** دجله نسبت بحر دو کوچک **و** بالنسبة جدول ما نهر آب ده زراعت بزرگ است **و** خلیج شاخی از دریا باشد **بحث سیوم** متفق اند علما بر آنکه دریا دوازده شق برای دوازده سبط اسرائیلیان شده اما در تعداد ایشان روایات مختلف اند **رازی** مع جمعی گفتند که کل اسرائیلیان بر کنار دریا شش لک نفس برای هر سبطی از آن نفوس پنجاه هزار نفس بودند هر یکی از اسباط اثنا عشر پنجاه هزار قوم خود با خود از یک راهی از دریا روانه شدند تا بین دریا رسیده بموسی گفتند که ما برادران خود را نمی بینیم موسی عرض کرد بار خدایا بر اخلاق بد وجهالت اسرائیلیان اعانت کن امر شد که بعصا دیوارهای آبها را بزن پس طاقها و درهای بزرگ در دیوارهای آب ظاهر شد که یکدیگر را دیده سخن کرده بکناره دیگر دریا رسیدند و دیوارهای آب کانه از زمین دریا چون کوههای بلند استاده دیدند هول میخوردند **ابو الفتوح وبغوی** از ابن مسعود روایت کردند که قوم موسی با موسی شش لک وهفتاد هزار نفر مقاتل مجاهد بغیر جوان بیست ساله وبغیر مرد شصت ساله بودند **اما بکنار دریا** وقتی که رسیدند قوم موسی بموسی گفتند اینست پیش روی ما دریا و عقب ما فرعون حضرت موسی مشغول بدعا شد وآن دعا بروایات مختلفه مختلف وارد است **ثعلبی** از عبد الله سلام در عرایس روایت کرده حضرت موسی گفت یا من کان قبل کل شیء والمکون لکل شیء والکاین بعد کل شیء اجعل لنا فرجا ومخرجا پس خدا وحی کرد بموسی ان اضرب بعصاک البحر پس بعصا زد دریا را دوازده شگاف شد **و اعمش** روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا خبر دهم شما را از کلماتیکه موسی بآن تکلم کرد و دریا شگافته شد صحابه گفتند آری یا رسول الله فرمود اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان وعلیک التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

تعداد لشکر فرعون حین غرق

در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام است که خدا بموسی وحی کرد که به بنی اسرائیل بگو که تجدید کنند توحید مرا و قرار دهند در دل حقیت محمدرا که سید بندگان و کنیزان من است و امامت و ولایت علیؑ را که برادر محمدؐ است و امامت و ولایت آل طیبین او را ثم قولوا اللهم بجاههم جوزنا علی متن هذا الماء یعنی بار خدایا بجاه و عزت محمدؐ و آل طیبین او بگذران ما را بر روی آب این دریا و موسی بعد ذکر آن عصا بر آب زده و قومش این دعا خواندند از دریا گذشتند **اقول** جمع بین الاخبار ممکن است که همه این دعیات خوانده شده و ببرکت آن از غرق نجات یافته و قصه موسی و فرعون متفرق در قران است قدری قدری بجاهای خود می آید انشاء الله تعالی

بحث چهارم

واغرقنا آل فرعون غرق رسوب بمعنی فرو رفتن در آب باشد و ضد غرق نجات کانه ضدش هلاک باشد **و** صاحب العین گفته غرق در آب حقیقت باشد و غرق در علم و عمل و طیب و نعمت و امثال آن مجاز باشد و اغرق فی الامر تجاوز از حد باشد اصل باب از نزع سهم از کبد قوس باشد اغرورقت عینه جریان اشک دیده باشد

القصه

هرگاه موسی با بنی اسرائیل اراده برآمدن مصر نمودند شب حیران شدند از سبب حیرت شیوخ اسرائیل نقل کردند که یوسف وصیت کرده وقت برآمدن موسی از مصر نعش مرا نیز با خود بکشد خلاصه آنکه زنی پیرزاله اسرائیلیه واقف قبرش بود ضعیفه بعد مسئله انجاح سه حاجت خود وعده اظهار قبرش کرد **ا** زنی پیرم بجوانی بگردان مرا **ب** مرا با خود ببر **ج** منزل من و تو در آخرت یکی باشد بعد وحی الهی موسی اجابتش کرد پس با موسی بکنار رفته دعا کرد آب نیل کم شده قبری نمودار شده صندوقی از مرمر از قبر برآورده بشام برده یوسف را دفن کردند **اقول** نقل نعش یوسف از مصر بشام بعد نبش قبرش از متواترات فریقین است **بغوی و ثعلبی و صاحب روض الجنان و مولنا مجلسی** مع غیر ایشان از خاصه و عامه ضبط کرده اند این احد دلیل بر جواز نقل اموات بمشاهد مطهره باشد **و فرعون** بعد طلوع آفتاب از روز همان شب که موسی نفور کرده بود با خود همه ارکین دولت و خواص و عوام قوم خود را مع لشکر در تعاقب موسی و اسرائیلیان برآمدند در حالیکه همه مسلح و خود فرعون از سر تا کف پای آهن پوشیده و **تفسیر روض الجنان** فرمود که چهار صد من آهن در برش بود و بر حصان سیاه سوار بود **و** مقدمه لشکرش بروایت **مولنا مجلسی** از حضرت رضا علیه السلام شش لک آدم و ساق لشکر خود فرعون با هزار هزار سوار اسپهای سیاه بود **و** از لشکر صنفی تیرانداز **و** صنفی حربه دار **و** صنفی چوب دار طلا و نقره و آهن **و** بروایت ابن جریج بمین دلیار فرعون با پنجصد هزار شاهزادگان و امرا و اصحاب و خواص ملکش با تاجهای مکلل و دستوانهای طلا همه سوار بر حصانهای اسپ سیاه بودند و هزار در هزار آدم سوار بر اسپهای دیگر الوان همه نر بودند **در معالم التنزیل** نقل کرده که مقدمه لشکرش هامان با هفت لک و هزار هزار آدم مقاتل و خود فرعون با هفتاد هزار آدم بر اسپهای شکلی سیاه رنگ همه عربی و نر بودند با همین احوال بکنار دریا رسیدند بنی اسرائیل فرعون را مشاهده کرده موسی را گفتند که پیش ما دریای قهار و دنبال فرعون جبار است حضرت فرمود ما که ندارد خدا با من است

کیفیت غرق شدن فرعون

نزد و مراهدایت میکند **و** بروایت ابن عباس است که یوشع بن نون پرسید که خدایت چه گفته حضرت فرمود که امر کرده بگذشتن ما از این دریا پس یوشع سه بار اسپ خود را با خود در دریا انداخت زین در آب نیافت خلاصه بموسی وحی شد که بعد خواندن اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد عصا بر آب بزن بمحض زدن برای دوازده سبط دریا دوازده راه خشک از یک سر تا سر دیگر نمودار شد بنحویکه برفتن ایشان غبار بر میخواست یوشع پیش پیش و موسی عقب همه و ببعضی روایات بر عکس این رفتار از در رفتند اسرائیلیان موسی را گفتند برادران ما کجااند ایشان را نمی بینیم موسی گفت هر یکی براهی میرود قبول نکردند تا آنکه یک دیگر را به بینند موسی گفت بار خدایا اینوقت اعانت کن مرا بر جهل ایشان امر شد که بعصا دیوارهای آب را سوراخ کن بهر دیوار آبی طاقها و درهای بزرگ و بسیار نمودار شد با بین خود سخن گفته و دیده مدار مدار رفتند تا از کنار دیگر بالا شدند **و**

فرعون مع لشکرش اینحال را مشاهده کرده با همه مردم هول و همه اسپهارم بعد رم بملاحظه استادن کوههای آب میکردند و کانه ذات آب جنبش نداشت بفرعون گفتند که خدای موسی همچنین کارها قادر است فرعون تلبیس کرده گفت که نه بل بهیبت من آب شکافته شده ایشان گفتند تو اگر خدائی پس چون موسی پیش پیش مابرو

خاصیت حصان که از اهلی ذات عربی علی المشهور عند اهل السیر باشد آنست که از مهالک و مغاضب و مخاویف و معازل حصن و حفظ قدم خود میکند اصلا تن و میل برفتن در آن نمیکند صدهزار اسپ حصان در لشکر خود داشت همه بار بار نگاه بآب دریا نموده رم میکردند اسپ فرعون اصلا روی و میل بدریا نکرد پس جبرئیل متمثل شده بر مادیانی که بسیار طالب نر بود سوار شده بیش فرعون گذر کرده لجام حصانش را بدریا گردانید اسپ نر مادیان و بوی او دیده و شمیده عقب مادیان جبرئیل و وید فرعون و لشکر روی بدریا کردند و میکائیل عقب لشکر شده همه فورا داخل قعر دریا ساخت و از آن طرف دریا آخر ادم موسی بر آمد و از این طرف آخر آدم فرعونی داخل شده جبرئیل و میکائیل دفعة خود را بر آورده آب بامر الهی شکست بسبب آن از آب اصوات هایله مهیبه نمودار میشد تا دفعة موج زدن شروع کرد قوم موسی بکنار دریا همه بصورت شماتت ایشان را می نگریستند پس فرعون در حال غرق شدن مضطر شده گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل جبرئیل یک مشت خاک در دهانش انداخت و گفت الآن و قد عصیت من قبل و کنت من المفسدین یعنی این وقت ادعاء ایمان میکنی و قبل بر این عاصی و مفسد بودی بنی اسرائیل گفتند فرعون کجا است حضرت فرمود غرق شد ایشان باور نکردند پس خدا همه قبطیان را در قعر دریا کشت واحدی از ایشان بیرون آب نیامد الا فرعون را خدا بر روی آب مرده بر آورد تا عبرت بظالمان و بمعتقدان خدائیت فرعون باشد و بکنار دریا بر بلندی انداخت و آیه الیوم ننجّیک ببدنک لتکون لمن خلفک الخ اشاره بآن است **و** در روایتی است که العیاذ بالله بجهت غضب الهی آب کار آتش کرده که همه ایشان را در داد و فرعون را بعضی بنزدیک مشاهده کردند که بدنش بدون زره و پیراهن چون چوب سوخته الا آهن و لباس و سر و گردنش بحال بود برای شناختن نظاره کنندگان **ایراد** از آیه و اغرقنا آل فرعون موت فرعون ثابت نمی شود بل آیه الیوم ننجّیک ببدنک گمان می شود که غرق نشده **جواب**

صاحب مبانی **و** از علامه سعودی **و** بیضاوی آنست که اگر فقط فرعون میگفت قومش داخل و مفهوم نمی شد و در آل فرعون خود فرعون نیز داخل شد زیرا که بانی فساد بود **و** نیز اقتصار باآل کرد برای علم بآنکه او اولی بغرق از قوم وآل است **و** منقولست که **حسن بصری** اللهم صل علی محمد وآل محمد میخواند بجهت استغناء آنحضرت بذکر آل او چه او بصلوة از آل بالا ولی است **جواب ثانی** از آیات دیگر غرق او لایح است چون آیه فاخذناه وجنوده فنبذناه فی الیم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین وآیه الیوم ننجیک ببدنک بجای خود بتفصیل می آید انشاء الله تع **سوال** ظهور چنین معجزات چون ارتفاع کوه طور وانشقاق دریا و ید بیضا و گشتن عصا بار بار اژدها و امثال آن موجب علم ضروری میشود و آن موجب اختلال تکلیف میشود و معرفت ضروری اصلا مطلوب **و** مقبول نیست **و** آیه اذا جاء بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها نص درین باب است و کدام آیتی اعظم از آیات موسویه باشد **سوال دیگر** اگر این جایز باشد پس چنین آیات چرا بجمیع انبیا خصوص بسید رسل داده نشد تا اوایل و اواخر را حاجت استدلال و تدقیق و تحقیق و ریب و اشکال باقی تا قیام مهدی آخر الزمان ع نمی شد **جواب** کعبی از معتزله آنکه نصب ادله و براهین قاهره و معجزات باهره بحسب حال و طبایع و صلاح و فلاح خلایق بر حکیم خالق واجب است نه اتحاد معجزه بجمیع انبیا چه اختلاف مکلفین بجهت اختلاف زمان و اشخاص و طبایع و عقول و حواس و تفاوت آن معلوم است و جهل و بغاوت و لجاج اسرائیلیان نیز معلوم است چنانچه ایشان غرق قبطیان و انشقاق دریای عمان را برای العین بحضور خود مشاهده کردند و هنوز اقدام ایشان تر بود عبده اصنام را دیده بلفظ اجعل لنا الها کما لهم آلهة گفتند قال انکم قوم تجهلون شنیدند یعنی مقرر کن برای ما هر کس خدائی را چنانچه اصحاب اصنام را خدایان هستند موسی گفت بتحقیق شما قومی جاهلید **و** با موسی جمهور ایشان بطور رفتند و کلام خدا را شنیدند بموسی گفتند نمیدانیم که با تو خدا کلام کرد یا شیطان لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة بیان اوست ما ایمان بتو نخواهیم آورد تا آنکه بنمائی ما را و به بینیم بچشم سر خدا را علانیه پس با وجود این جهالت و غباوت در ایشان خدای علیم و حکیم چنین معجزات قاهره ایشان را نموده باز هم ایشان متنبه نشده و کما ینبغی معرفت نداشتند و اگر چنین معجزات بایشان نمی آمد البته حلفا میگوییم که احدی مومن نمیشد **بلی** اگر چنین معجزات بامم دیگر خصوص باین خیر امم می آمد البته معرفت ایشان بالضرورت کانه بدیهی و محسوسی میشد زیرا که در آخر زمان مردم مع کمال عقل و فرط ذکاء و فهم و علم اند وامم و انبیاء سلف بمنزله طلاب و معلمین مبادی و متوسط و منتهی اند و این امت با نبی خود بمنزله طلاب و معلم منتهی اند لهذا بر این امت در جه خیر امة و بر نبی ایشان درجه نبوت ختم شد و ادله قاهره و براهین باهره درج براین مطلب در رساله **نجم العروج** کرده ام **اما جواب ثانی** از علامه طبرسی **و** صاحب مبانی **و** کعبی و غیر او ملخص همه آنکه امت محمدی ص خیر امم بجهة کمال و نهایت عقل و فرط ذکا و قوت فهم و حدت ادراک بواسطه نبی امی محض قطع نظر از معجزات دیگر معجزه کلامی و کتابی مطابق طبایع متوقده و افکار باکره و انظار مستنیره و عقول کامله متضیئه و افهام مستفیضه ایشان را داده شده که از حین نزول این

سوال وجواب در فرق بحر

معجزه تا قیام قیامت از دقایق وحقایق آن هر یکی بحسب قابلیت خود خیان مستنیر ومستضی ومستفیض میشود کا از ید بیضاء موسی مثل آن حاصل شدن ممتنع میدانند چه از ید بیضا یک دلیل فقط بر وجود الهی می نمود واز این قران هر آیتی وهر فقره دلیل بر خدا وبر جمیع اوصاف واسماء ذات وافعال واحکام دنیا ودین وخلق اولین وآخرین مع جم علوم دیگر باشد ومعجزات موسویه خصوص بالنسبة این امت کامله بمنزله علم ضروری وبدیهی بود لهذا ایشان را داده نشده چه معاشرت ومکالمه با خلق کرده نمیشود مگر بمقدار قابلیت وعقل وفهم او وتفاوت آن بین السلف والخلف متتبع کتب سیر وتواریخ را مبرهن ومتضح است لا تستوی الظلمات والنور ولا الاحیاء والاموات **سوال** فلق بحر عظیم وایستادن آب آن بلا جنبش کانه جبال رفیعه از یک لخته سنگ وخشکیدن ته دریا ونجات قوم موسی از فرعون وغرق فرعون وآل او برای العین مشاهده کردند وچنین معجزات که چون آفتاب عالمتاب بودند لابد بود آن بلا ریب علم ضروری بر وجود صانع قدیر وصدق موسی حاصل بود پس فرعون وقوم او بحضور عیون عیان کرده ایمان نیاورد واین خالی از دو حال نیست یا این معجزات بماهیت منقوله نبودند لهذا ایمان نیاوردند واگر واقعا چنان بوده پس بالضرورت والجاء خصوص فرعون ایقان کرده که فعل الله است وبعد ادراک وایقان بآن اطلاق کفر وتنزل عذاب بر او چگونه جایز باشد وسلمنا که ایمان نیاورده لکن آنرا فعل الله دانسته ومخالفت آن از عاقل سلیم ومدرک فهیم ممتنع است چه عاقل بل هر ذی شعور وحس مهما امکن خود را در مهالک اصلا وابدا دانسته نمی اندازد وایشان چگونه اقدام بر مهالک کردند **جواب** چنین معجزات موسویه اگرچه بالنسبة قبطیان واسرائیلیان علم ضروری شدن مشکل است بهر کیف **فخر الدین** رازی گفته که شکی نیست که فرعون وآل او دانستند که این افعال خدای موسی است **اما** دانستن شی مستلزم ایمان وتصدیق نیست **و** اقدام عاقل بر مهالک بحب ریاست وجاه وتلبیس وطعن می باشد چنانچه فرعون گفت فلق بحر بهیبت من واقع شده قبطیان گفتند اگر تو راست گوئی در این امر خودت چون موسی اقدام وتقدم کن در اول اصلا اراده دریا نداشت وحب جاه وسلطنت وعزت وتدلیس کور وکر میسازد وعاقل را ثم الله اعلم **سوال** اگر گفته شود که دریا مد وجزر دارد وپس موسی در حال جزر وفرعون تعقب ایشان نمود وبحسب عادت مد روی داد وغرق شد یا اتفاقا موسی وقتی عبور کرد که آب بدریا کم بود وفرعون را ناگاه طوفان غرق کرد چنین امور عادیه یا اتفاقیه معجزه نمی باشند زیرا که خارق نیست **جواب** نجات موسی وغرق فرعون از امور عادیه واتفاقیه نیست بل باعجاز موسی بر آن اجماع انبیا از موسی تا خاتم وائمه واتفاق ملیین از امم سلف وخلف لا سیما از مجمع علیه فرق اسلامیه است پس آنچه مجمع علیه انبیا باشد مع تمادی ازمنه وتبدل اشخاص لا محاله معجزه باشد مزعوم هند ووسوسه شیطانیه که شخص واحد باطل بی خبر باشد مبطل حجت نمی شود **جواب ثانی** اگر معجزه نمی بود بل امر اتفاقیه میبود پس بنی اسرائیل که احتجاج عادت شان بود ترک نمیکردند که ما را در حال جزر ومد می برد ودر دریای قهار غرق میسازی وکی ایشان اقدام بدخول دریا میکردند ودر ذبح بقره ودر کلام باری احتجاج کردند وحجج بیهوده پیش کردند ودر این مهلکه عظیمه حجت وامتناع نمیکردند وبودن انعام

سوال وجواب بکیفیت مشاهده کردن اموات در قعر دریا

اینمقام چون ذخیره اصلا در ریاضیه ثابت نیست پس فلق بحر و غرق فرعون بمعجزه ثابت شد **جواب ثالث** آنکه سلمنا امر اتفاقیه باشد چه جزیره در انجا ظاهر بود و آب ناگاه در وقت عبور فرعون بر آن مستولی شد یا غیر آن باز هم معجزه است زیرا که چون کلیم الله او عا داد آن بمعجزه نمود پس باز هم معجزه باشد اشکالی ندارد زیرا که آنحضرت نبی صادق بود **سوال** اطفال قبطیان چون اطفال قوم نوح غرق شدند از عادل حکیم غضب بر غیر مکلف و بی گناه یا بجرم والدین چگونه جایز باشد **جواب** نزد اهل سیر غرق شدن اطفال و نسوان قبطیان اصلی ندارد **بلی** آنچه در تفاسیر خاصه و عامه مرویست آنست که شبیکه موسی اراده کوچ داشت همان شب دختران باکره و نوزادهای قبطیان را طاعون دفعة فرا گرفت در همان شب همه مردند **و بروایت ثعلبی** هفتاد هزار نفس **و بروایت مجلسی** شصت هزار اطفال بغیر چاره یا پایان مردند بهر کیف غرق نشدند و بحسب حکمت و مصلحت اگر جمعی را موت دهد ظلم نیست چه ممکن است که آجال ایشان در زمان واحد مقرر باشد ثم الله اعلم **بحث پنجم** در و انتم تنظرون واو حال است **و نظر** بعین تقلیب حدقه صحیحه بطرف مرئی باراده دیدن و طلب آن باشد چه مرئی دیده شود یا نه چنانچه میگویند نظرت الی الهلال ولم اره **و نظر** بقلب عبارت از تفکر و تامل و تدبر در اشیا بدل باشد و نظر بمعنی انتظار است چون فانی ناظرة بم یرجع المرسلون ای منتظرة و باین معنی در قرآن بسیار آمده بل نزد شیخنا **ابو الفتوح رازی** نظر بمعنی رویت در قرآن نیامده **در مجمع البیان** فرموده اصل باب اقبال بطرف شئی است پس نظر بالعین اقبال بمبصر و نظر بدل اقبال بفکر بطرف متفکر فیه باشد و نظر بالرحمة اقبال برحمت باشد **و** در کلام بصارت و نظارت و رویت عبارت است از نور عین رائی و ناظر که ساطع و منبسط شده مرئی و منظور را احاطه میکند بشرطیکه مرئی جسم و در مکان باشد **و** نزد جمعی صورت مرئی و منظور در عین رائی و ناظر مرتسم می شود علی التقدیرین منظور الیه مرئی میشود **و اینجا** در اینجا مراد از تنظرون رویة بالبصر است یا نظر و فکر بدل در آن دو قول است **مختار** زجاج و فراء و جمعی دیگر آنست که شما بکنار دریا مقابل و مواجه فرعون و قوم او بودید اگر چه غرق ایشان مشاهده با بصار و عیون نکردید چه همه ایشان در زیر آب و در قعر دریا مردند پس مراد از تنظرون تقابلون باشد و آیا این معنی حقیقة است یا مجاز اصح آنست که مجاز است **و** رازی از فراء نقل کرده چون ضربتک و اهلک ینظر الیک ای بمعنی قریب در اینجا باشد **و مختار** اکثر اول است و ایشان دو معنی کرده اند **یکی** آنکه ملاطم امواج و فرو رفتن آب قوم فرعون را مشاهده کردند این قریب بحقیقت و قریب بشماتت اعدا و ابلغ در شهود معجز است **دیگر** آنکه هرگاه قوم موسی بکنار دریا رسیدند گرفتن آب قوم فرعون را مشاهده کردند نه موت فرعون و نه موت قوم او پس ایشان بموسی تصدیق در موت فرعون نکردند چه همه ایشان تحت آب و در قعر دریا مرده بودند بدعای موسی شخصیت همه را در عین و جرم آب می نمود چنانچه دینار در زیر آب صاف بوده خارج از آب مشهود میشود و لهذا بدن فرعون را بر روی آب برآمده مرده دیدند **و** این وجه اگر ثابت شود

بیان واذ واعدنا است

اصح واقرب بحقیقت است وعدول از ظاهر لفظ هم بهیچ وجه لازم نمی آید والله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰٓی اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْۢ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی ای بنی اسرائیل نیز یاد کنید وقتی را که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریت با نقضای چهل شبانه روز و آن یکماه ذی القعده کامل و ده روز اول ذی الحجه باتفاق مفسرین باشد پس موسی بعد نجات از غرق قوم خود جماعتی از خواص امت را بمعیت خود بطور برد تا ایشان نگویند که در این مدت خود تصنیف کردی و این دور از جهالت ایشان نباشد پس موسی هارون را خلیفه در امت گذاشت و امت متابعت هارون نکردند پس از رفتن موسی بطور فرا گرفتید شما همه گوساله را بخدائی الا هارون و یوشع و جمعی میگویند که سومی نیز کالب بن یوقنا بود و چه این سه نفر بر توحید بلا تردد باقی ماندند و حال آنکه در آن فعل شما ستمکاران بودید بوضع شی در غیر موضع یا ظالم بودید بالنسبة بحق الله که او را شریک قرار دادید و با این فعل منکر عظیم پس عفو کردیم و درگذشتیم از مواخذه شما بعد از تشریک شما و گوساله پرستی شما تا شما شکر و حمد کنید خدا را با طاعت و عبادت و توحید او که مفید شما باشد

بدانکه در این دو آیه خداوند جل شانه تذکیر نعمت سوم و چهارم بر بنی اسرائیل کرد **یکی** اعطاء توریت **دیگر** عفو تشریک ایشان و در این تذکیر دو سبب است **اول** دلیل بر نبوت محمدی که اخبار بغیب بصورت تفصیل باشد چه از مرد امی محض و بی سواد اطلاع چنین امور ممتنع است **دوم** تقریب ایشان بطاعت و تبعید از معصیت و ضلالت باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** واذ واعدنا موسی عطف بر آیه مقدمه و عامل اذ اذکروا نعمتی التی باشد و موسی مفعولش باشد و در **اربعین** دو قول است یکی آنکه مفعول ثانی او است دیگر آنکه نصب و بنا بر ظرفیت است **ایا** وعدنا بلا الف است **یا** واعدنا از مفاعله باهم بهم وعده شدن در آن دو قول است **اول** مختار اهل بصره و ابو جعفر در اینجا و در اعراف و طه است **ثانی** در هر سه جا با الف مختار باقی قرآء است **و** مختار شیخنا ابو الفتوح آنست

معنی لفظ موسی و اشتقاق و عدم آن

که واعدنا بالالف از باب مفاعله بلا اشتراک معنی بین الفاعلین یا فاعل و مفعول چون عافاه الله و سافرت و عاقبت اللص و امثال آن بلا اشتراک باشد این اصح الوجهین است **امّا** وعدة و موعدا و موعدة و موعدة مصادر وعد یعد باشد و مصادر تثنیه و جمع ندارند و وعد و وعده گاهی اسم میباشند در آن وقت جمعش عدات می آید و وعد را جمع نمیشود زیرا که مصدر است و وعد متعدی بدو مفعول میباشد چنانچه در این آیه و در آیه و واعدناکم جانب الطور الایمن است و اقتصار بر مفعول واحد جایز است **امّا** موعد گاهی برای مکان و زمان و مصدر میباشد **و امّا** میعاد نیامد مگر برای وقت و موضع **و وعد** موضوع برای خیر **و وعید** برای شر اگر مطلق میباشد و اگر مقید باشد مشترک در خیر و شر میباشد چون وعدها الله الذین امنوا **و** اوعدته بالشر میگویند و اوعدته الشر میگویند **و** حقیقت وعد اخبار بخیر مخبر به را در استقبال باشد تا خرم و مبتهج شود چه زمان وصولش قریب باشد یا بعید **و** وعید بعکس آن باشد تا مخبر به باخبار شر در استقبال رنجه شود **و** در موعود بالجمله اتفاق دارند که آن توریة والواح آن باشد که در آن بیان و شفا و احکام باشد **آیة الله فی العالمین** در کتاب قواعد فقه ذکر حاصلش فرمود خلاصه آنکه در توریت و قران قصص و احکام و شرایع است و در زبور و انجیل و صحف دیگر فقط مواعظ است **امّا خلاف** در این کردند که آیا در ابتدا وحی و نبوت بموسی وعده کتاب توریت داده بود و یا بعد فراغ از غرق یا مابین آن اشهر اول است ثم الله اعلم **بحث دوم** موسی آیا عربیست یا عجمی و در آن دو قول است **اوّل** مختار معدودی از اهل سیر است پس ایشان خلاف کردند که آیا مشتق است یا جامد در آن دو قول است **و ثانی** آنکه مشتق است و دو وجه گفتند **وجه اول** موسی چون فعلی یا میم اصلی از ماس یمیس میسا اذا تبختر فی مشیه که بمعنی تبختر دنازد در رفتار و گفتار و کردار باشد و نازهای موسی از جمله انبیا ثابت است بخدای این لن ترانی است **و وجه ثانی** از اهل اشتقاق آنکه وزن موسی مفعل یا میم زاید باشد از اوسیت الشجر اذا اخذت ما علیها من الورق و کانه بذلک لصلعه بمعنی بریدن ورق و برگ باشد و در تسمیه شدن آن موسی بموی فرق سر زدن نشست ابتدا بان مسمی گردید **اقول** این هر دو وجه [illegible] **امّا اول** برای آنکه قبطیان و سریانیان زبان عربی با تفاق اهل سیر [illegible] **امّا ثانی** برای آنکه موسی از اسماء اعلام است اگر چه از لوازم معنی نمیباشد و اگر بعض معنی باشد مفید و مطابق نمیباشد و همین مختار **رازی** و مقلدش **نیشابوری** است **و** بنابر آن آیا اسم متمکن است یا غیر متمکن بر هر دو تقدیر اعراب در هر سه حال بوجود الف مقصوره واحد است **امّا قول** آخر دو قول اول آنکه عجمیست **آیا** عبرانی یا سریانی مشهور اول است **و** آیا منصرف است یا غیر منصرف مشهور ثانی است زیرا که در آن دو سبب علمیت و عجمه موجود است و بالجمله بر آن اتفاق است **و** آیا مرکب بدو لفظ است یا مفرد اول مشهور و مروی از حضرت نبوی و از حضرات اهلبیت عصمت و طهارت علیه و علیهم السلام است **و آیا** بعد عجمیت معرب کردند یا بر عین احرف عجمیت باقی است در آن دو قول است **اوّل** مختار شیخ المشایخ ابو الفتوح

که اصل عبرانی موشا بشین معجمه مو بمعنی آب و شا بمعنی درخت باشد و آنرا بعد ترکیب موسی بسین مهمله و الفش بیا و شین را بسین بدل کرده می نویسند **و نزد** اکثر اصل مو و سا باشد الف را بیا می نویسند **و** بهر دو تقدیر یک معنی باشد چونکه مادر موسی موسی را در تابوتی نهاده در نیل انداخت **و آسیه** بنت مزاحم زوجه فرعون بر دریچه نشسته دید که تابوتی در دریای نیل روی با شجاری آورد که بکنار دریا و آب نزدیک خانه فرعون بودند در آنها بسته شد و آن تابوت را برآورده طفلی آفتاب مثال از تابوت کشیدند چونکه او را از آب و درخت یافتند مسمی باسم مکان گشت **امّا نسب شریف پدرش** موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اسرائیل بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله باشد باتفاق **امّا اسم مادر آنحضرت** در آن اهل سیر خلاف کردند **در بعض ادعیّه** نام مادرش هیبا بنت راغبا باشد **و** ابن اسحاق گفته نامش نحیب باشد **و نزد** بعضی ناجیه **و** نزد جمعی یوخائیل و همین مشهور میان اهل سیر و تواریخ است **و نحیب** بنت شمویل بن برکیا بن یشعان بن ابراهیم باشد و از و سه اولاد شدند **اوّل** هارون بعد آن موسی بعد آن دختری کلثوم نام متولد شد این بنا بر روایت ابو اسحاق ثعلبی باشد **و نزد** ابن اسحاق کل عمر عمران یکصد و سی و هفت سال بود و موسی وقتی متولد شد که از عمر عمران هفتاد سال گذشته بود **و مادر عمران** سمیت بنت یتادم بن برکیا بن یشعان بن ابراهیم باشد **و مادر یصهر** فاهی بنت سمیین بن تنویل بن الیاس نبی باشد **و مادر قاهث** نابته بنت ماوی بن یشجب علی قول اهل السیر باشد و در احادیث اهلبیت نام مادر موسی چیزی دیگر نیز وارد شده کتاب حاضر نبوده بجای دیگر می نویسیم انشاء الله تعالی **امّا حلیه هارون و موسی علیهما السّلام** از روایت ثعلبی از کعب الاحبار است **هارون** بن عمران نبی الله مردی فصیح کلام و قوی بیان لیّن طبیعت با علم و حکمت طویل تر در قامت از موسی بود بر سر اقدسش خالی درخشان و بکناره زبانش نیز خالی سیاه بود **امّا موسی** مردی گندم گون جعده موی کثیر اللحیه قوی بدن صلب استخوان بعضی روایات دیگر بقامت چهل ذرع خود بود و در زبان مقدسش در اوایل عمر باحتراق اخگر فرعونی عقدة اللسان و ثقل آن و عجله و سرعت در اقوال و افعال داشت و نیز بکنار زبانش خالی سیاه و سریع الفرح و الغضب و شدید آن فی الله بود **و در روایت** مجلسی بسند صحیح از قرآن ناطق حضرت صادق علیه السّلام مرویست که یوسف در وصیت خود به نبی یعقوب گفته بود که در آن وقت همه ایشان هشتاد نفر بودند خلاصه آنکه قبطیان بر شما همیشه غالب خواهند بود و شما را در عذابهای سخت میگذارند و خلاصی شما نمی شود مگر بمردی از اولاد لاوی پسر یعقوب که نامش موسی بن عمران باشد جوانی بلند قامت پیچیده موی گندم گون خواهد بود **و در مرویّات باقریه** علیه السّلام است که پیش از موسی کلیم الله چهل نفر کذاب موسی بن عمران نام از بنی اسرائیل بوصیت یوسف دعوای نبوت بدروغ کردند و آخر همه ایشان موسی کلیم الله با نبوت موعوده نبی برحق پدید آمد **آیا** موسی بزرگ هارون از یک پدر و مادر بودند یا برادر کوچک هارون و از دو مادر بودند در آن بالجمله خلافی هست چنانچه والستی و باقی دیگر بجای دیگر می آید بلحاظ طول ننوشتم **بحث سیوّم** اربعین لیلة سابق بیان شد که نزد بعضی اربعین

شب بر عدد سی و بر ثلثین چهل چرا ذکر کرد

ظرفست یعنی وعده عطا کتاب و رین چهل شب بود **و اذ واعدنا موسی** اربعین مفعول ثانی **و لیله** تمیز عدد باشد پس بنا بر آن مضاف الیه قایم مقام مضاف محذوف چون **و اسئل القریة** باشد و برای تطبیق و توفیق معنی اگر ضرورت حذف شود جایز است پس در اینجا تقدیر چنین کردند واعدنا موسی انقضاء او اتمام اربعین لیلة ثم اتخذتم **و** اربعین اسم چهل باشد **و لیله** تعیین لیالی و رفع ابهام از عدد میکند **و الیوم** خمسة عشر یوما میگویند مراد از آن آخر یوم باتر وهم است پس از اربعین لیلة مراد اتمام چهل شب باشد **اما لیله** در **مجمع و مبانی** نقل فرموده که اصل لیلة لیلاً بمعنی اشتداد ظلمة و تیرگی آن **و** تصغیرش لییلة بود یا باشد اجمعش لیالی آمده **و** نزد بعضی لیلات بود و در تا التقصیر کردند **و تحلیل** لیل از غروب آفتاب تا طلوع صبح صادق باشد **اما یوم** پس از اول صبح ثانی تا غروب آفتاب باشد **سوال** چرا ذکر اربعین بلیل کرد و با ایام نکرد **جواب** بچند سبب **اول** حساب عرب با ماههای قمری بود و غره ماه اول شب هلال میباشد **و ثانی** شب در روز محسوب میباشد بخلاف روز چه او داخل شب نمیباشد انحیاز مبدا است **ثالث** خلقت شب مقدم سبق بر روز است زیرا که تاریکی مقدم بر روشنی بود و مصرح با آن آیه و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار یعنی آیه الهی برای خلق شب است برمی آریم از آن روز **رابع** چونکه مناجاة موسی و بندگان خالص با خدا شب میباشد و موسی را روز بصیام و شب بقیام بود و بر طور در اربعین غالبا و حی بشبها میشد لهذا ذکر لیالی فرمود ثم الله اعلم **ایراد** در اینجا اربعین لیلة **و** در سوره اعراف و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر ذکر فرمود این دلیل است بر آنکه اول وعده سی شب بود و آخر عشره دیگر ملحق شده پس تناقض بین الآیتین لازم می آید و در کلام خدا تناقض نباید مع هذا بدا لازم می آید و از بدا آنسکهمین منکر محض اند **جواب** تناقض لازم نمی آید بل در هر دو جا چهل شب مراد است **بلی** اینقدر است که در اینجا در لفظ واحد اربعین ذکر فرمود و در اعراف ذکر چهل بثلثین و عشره فرمود چون آیه ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة مراد شرح روز است و ذکرش به بسط عبارت کرده **اما بدا** بمعنی احداث رای بعد رائی فعل عالم بعلم محدث است چنین بر خدا اصلا و ابدا جایز نیست **بلی** اظهار بعض امور قبل از بعضی و احداث آن بصورت تدریج بحسب مصالح و حکم عند العقل بر عالم بالاصلح جایز است عیب ندارد و تغیر و تبدل و تقدم و تاخر و محو و اثبات بعلم ازلی بعلیم ذاتی و حکیم کامل جایز و آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب نص بر این است بدا لازم نمی آید **و نزد** اصولیین عینا همین بدا در نسخ قبل الفعل و الوقت که احد انواع نسخ باشد در جواز و عدم آن دو قول دارند جمهور اصولیین بجواز رفته اند بوجود قضیه ذبح اسماعیل و تبدل حکم پنجاه نماز بر پنج نماز و بجا مے خود می آید **در تفسیر صافی** و کتب اخبار امامیه **و** از ثعلبی **و** ابو العالیه در سبب آن مرویست ملخص مطلوب آنکه اول امر وعده ثلثین بود پس موسی بعد اتمام صیام سی روز قبل افطار مسواک کرد پس خدا فرمود بوی لب صایم نزد من اطیب از مشک باشد لهذا عشره دیگر را بر روزه افزود و امر فرمود که قبل از افطار و قبل مسواک با من کلام کن پس از آن موسی را توریة داد **اقول** بعد تصحیح آن باز هم اشکالے ندارد زیرا که در علم ازل چهل شب مقرر بود و لکن بجهت مصلحت

۲۸۶

اول ذکر سی شب کرد بعد آن عشره دیگر افزود و آن ابتلاء مکلفین و تزیید ثواب موسی باشد عیب ندارد و همین علت را **بغوی** از بعض مفسرین نقل کرده **تنبیه** ثعلبی در عرایس و **بغوی** در معالم روایت کرده‌اند خلاصه مقصود آنکه حین اراده موسی جبرئیل بر فرس الحیوة سوار شده و هر جا بر آن سوار می‌شد و باستقبال موسی آمده او را بطور برد و اسپش بجائی قدم نمیگذاشت مگر آنکه آن موضع زنده و سبز میشد و بحرکت می‌آمد **و در روایات دیگر** از خاصه و عامه مرویست که اطفالیکه مردم در زمان فرعون در مغارات کوهستان بخوف فرعون انداخته بودند جبرئیل ایشان را از شیر از سر خود میخورانید و همان اطفال و جوانی جبرئیل را بچشم خود مشاهده میکردند **منجمله** ایشان سامری ... که از زیر پای اسپ جبرئیل دفعة سبزه میروئید و سامری آنرا نگاه کرده گمان برد که این تأثیر ... قبضه خاکی از آن برداشت و در حال صنع گوساله آن را باشید گاو بصدا آمد **و ابوالعالیه** نقل کرده که موسی بر طور تا چهل روز و شب بول و غایط نکرده تا آنکه از طور فرود آمد **بحث چهارم** ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ **و** ثم از حروف عاطفه برای معنی مهلت و تراخی باشد و در فارسی ترجمه او پس باشد **و** اتخاذ افتعال از اخذ بمعنی گرفتن باشد متعدی بدو مفعول باشد چون آیه اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً **و** آیه لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ **و** گاهی متعدی بیک مفعول میباشد چون اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً **و** در اینجا متعدی بدو مفعول است و ثانی آن محذوف و مقدر است چون اتخذتم العجل الهاً **سوال** هرگاه اخذ بمعنی گرفتن باشد و اتخاذ نیز بمعنی گرفتن پس فایده اتخاذ چیست و اگر فایده بر آن مرتب نباشد زیادتی حروف در قرآن عبث باشد و **فخر رازی** مع دیگران نقل کرده بلکه هیچ حرفی از آن زاید و بیفایده نیست **جواب** بعض اهل بدیع بیان کرده‌اند که در بعضی مقام افتعال معنی لازم تفاعل و بجای طلب فعل و بجای اختلاق و اختراع وارد و در اینجا بمعنی اخذ متصنعه خود که نفسه باطل و دروغ بود و آن ساختن گوساله برای الهیت باشد پس کفایت کرد از عبارت صنعتم العجل و ابدعتم فی الاختراع و بر شما جعلتموه الهاً **بحث پنجم** العجل من بعده عجل گوساله صغیرة السن والجثة باشد چنانچه عجل و عجول میگویند **در صحاح و صراح** گفتند عجل بالکسرة عجّول باو عام جیم گوساله نر و جمعش عجاجیل و عجله مونث آن باشد **اما** در وجه تسمیه العجل گفتند که ماخوذ از عجلت است زیرا که قصر مدت چون عجلت و شتی باشد **و در مجمع البیان** نقل کرده که برای آن عجل نامیده شد که در اتخاذ آن بخدائی تعجیل قبل از رجعی موسی کردند و این مروی نیز از جناب حضرت **امیر** علیه السلام **در عرایس است در معالم التنزیل** از سدی نقل کرده است که تا سه روز او را سامری تیار کرده و بجهت تعجیل در صنعت او عجل نامیدند **اما** من بعده ظرف و در مرجع ضمیر او خلاف کرده‌اند **نزد** بعضی راجع بموسی است پس معنی این است من غیبة موسی **و نزد** بعضی راجع باشد بوعده خدا بموسی که برای توریت بود یعنی گوساله پرستی کردند بعد وعده خدا بدادن توریت که در آن جمیع احکام و شفا و بیان باشد **و نزد** جمعی بعد انجاها از اعداء و از غرق خود ایشان و بعد غرق فرعون و بعد مشاهده کردن معجزات قاهره که موجب علم ضروری

بیان سبب صدای عجل چه بود

بوند باشد و مختار طبرسی و ابو الفتوح آنکه حمل بر همه وجوه محتمل است ایراد حمل ایشان بر همه وجوه ممکن و صحیح نمی باشد چه تعدد معانی در ضمیر واحد نزد کُر محال و ممتنع است جواب شاید مراد ایشان حمل بر عموم باشد تا همه وجوه داخل باشند اما ارجاع ضمیر واحد الی الجمیع صحیح میشود وقتی که ضمیر را بگردانیم بمطلق وعده الهی که بموسی داده بود و در وعده از ابتدای نبوّت تا انتهای آن همه داخل میشود ثم الله اعلم اما اسم عجل سامری بروایت ثعلبی یهموت بتای مثناة فوقانیه و بروایت درّ منثور یهبوث بثاء مثلثه و همین مختار ابن جریر و حسن است اما عجل از طلا و نقره مرصع بجواهرات که از متروکات فرعونیان قوم موسی را حاصل شده بود چه برایشان غنیمت حلال نبود بگفته هارون یا سامری در کوره انداخته و بعد از گداختن آن سامری گوساله را ساخت و از آن صدائی برآمد تنبیه در تحقیق سبب صدا اختلاف کردند جم غفیر قایل اند که همان خاکیکه از زیر پای فرس الحیوة جبرئیل برداشته بود در حال گداختن نقدین در آن انداخته بود و موثر صدا همان خاک بود چه سامری از همان اطفال شیرخورده از پر یا از ابهامین جبرئیل بود لهذا جبرئیل را مشاهده بچشم میکرد و در قرآن از خود سامری نقل میکند که بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول یعنی دیدم آنچه اسرائیلیان نمیدیدند پس برداشتم قبضه خاکی از آثار پای رسول هر که جبرئیل باشد و جمعی میگویند که ابلیس در بطن گاوساله داخل میشد صدا میداد و جمعی میگویند که سامری عقب دبر گاوساله متصل بدیوار نهاده بود و جای شخص در دیوار ساخته و منفذی در آن نهاده بدبرش می رسید صدا بر می آمد و جمعی گفته که در جوف گاوساله منافذ نهاده از مخارق که باد بر می آمد چون صدائی گاوساله می نمود اینمختار جبائی است حکایات غریبه مختار حسن و جمعی دیگر است که وقت القای خاک پای جبرئیل در خمیر گاوساله او را گفت شو گاوساله پس گاوساله ذی جسدی با صدا تیار شد این تاثیر آن خاک بود و تمکین داده شد برای امتحان اسرائیلیان این روایت از ابن عباس نیز میکنند و سدی گفته که گاوساله با جسد و آواز شده و حالانکه از طلا و نقره مرصع بجواهرات و ذی صدا بود و راه میرفت ثعلبی مع جمعی روایت کرده که بالقای قبضه خاک پای جبرئیل گاوساله طلا و نقره منقلب بگوشت و خون شده موی بدنش روئیده میدوید و صدا میداد و سامری می گفت هذا الهکم و اله موسی العجب و کیف لا اتعجب از علی ابن ابراهیم قمی و صاحب تفسیر صافی که ضبط و ثبت همین روایت را کرده اند اما سامری بروایت ابن عباس و همین میلان رازی دارد که مردی ساحر از اهل باجرمی نامش میجا بود و قتاده و سدی گفتند از عظمای بنی اسرائیل از قبیله سامره بود و بغوی و ثعلبی از سعید جبیر روایت کردند که سامری زرگری از اهل کرمان بود و در روض الجنان فرمود بعضی میگویند که از اهل باجرمی و بعضی گفتند از اهل کرمی بود در مجمع و الجنان و بغوی و ثعلبی از ابن عباس روایت کردند که سامری لقبش و نامش موسی بن ظفر مردی منافق بود گاوساله پرست در غیبت موسی وقت غنیمت دانسته گاوساله پرستی پادشاه آمد خود مع قوم موسی اعتکاف بر گاوساله پرستی کرد الا دوازده نفر و نزد بعضی بغیر هارون و یوشع و کالب و حزقیل مومن آل

سؤال وجواب کلام کردن گاو وغیر خدا است یا نه

فرعون همه کافر بالله شدند وایشان از فریب داد که وعده شما سی شب بود موسی نیامد وخدا او را ترک کرده خدای موسی وشما این گاو وساله است چنانچه در شجره طور خدا با او کلام کرده با شما در این بچه گاو نیز کلام میکند واز گاو آوازی آمد همه بسجده افتادند این قصص وحکایات مفسرین واهل سیر اند **اشکال جسیم وعقد عظیم** آیا این قصص وحکایات گاو وساله پرستی صحیح هست یا نه وبنا بر اول عقل تجویز نمیکند که جماعتی از عقلا معجزات وخوارق برای العین مشاهده کردند که قریب بحد الحاد ضروری بر تصدیق وجود خدا وصدق موسی بودند پس ترک آن واخذ صنم جمادی بخدائی وبخالقیت سما وارضی بسبب ظهور صدائی از آن ابعد از شعور فضلاً عن اتفاق العقول علیه است **واگر** گفته شود که صنم متخذ ومصنوع از جماد که نقره وطلا باشد منقلب ومبدل بلحم ودم وموی وحس وحرکت وصوت ورفتار شد اینهم از اشد اباطیل است زیرا که از دو حال خالی نیست که موثر او خدا است یا سامری **واگر** خدا است پس دین وآئین خود ونبوت انبیا وصدق ایشان بدست خود باطل کرد وبر خدا باتفاق جمیع اهل ملل وبرهان عقل ومحکمات نقل جایز نیست **واگر** موثرش سامریست پس باتفاق کافه عقلا وانبیا آدمی را اصلا وابدا ممکن نیست که از جمادات ومعدنیات حیوانی را خلق کرده وبدنش را مبدل بلحم ودم ساخته ومنتفخ بروح حیوانی سازد **واگر** اثرش سحر وشعبده وادویه وامثال آن باشد اینهم جایز ممکن نیست والا احیاء اموات بجادو وادویه وشعبده جایز ومتصور باشد **واگر** تلبیس وتدلیس باشد بنحویکه گاو ساله جمادی یا بعد جماد بصورت احیا مصور ساخته باشد که بمحض جرم عقلا خوار وصدا بلفظ هذا الهکم واله موسی کند باز هم جایز نیست زیرا که اشتراک بین المعجزه والسحر والادویه والتدلیس لازم می آید پس معرفت صادق از کاذب ممتنع می شود **واگر** این درجه تاثیر دوا وتدلیس وسحر برسد پس معتقدان جادو ومعتقدان گاو ساله مذموم وملوم نباشند زیرا که در عقول مرکوز شده که این حق ومطابق است **جواب** گردیدن گاو ساله لحم ودم وروح وروئیدن موی بر بدنش وذکر او هذا الهکم از ضروری البطلان واز اجله بدیهیات است زیرا که بر خلق اشیاء واحیاء جماد احدی از غیر الله قادر نیست **و**چنین قصه از احادیث معتمده ومستنده دیده نشده واگر باشد هم پس جمع رطب ویابس بعض محدثین غیر واقف کرده باشند اگرچه منزلت اقدام ضعفا جهول هست لکن عند التحقیق نزد جمهور علما واساطین فضلا که دار مدار دین بر ایشانست معمول ومقبول نیست **وانچه** علی بن ابراهیم آورده اگر از صحاح اخبار باشد مطابق عامه محمول بر تقیه خواهد شد **وانچه** صحیح در قصه نزد جبائی است اینست که در گاو ساله منافذ ومخاریق ساخته بود زیرا که بادچون آواز گاو بچه می نمود **و**نزد اکثر اینست که در حال گداختن طلا قبضه خاک حافر فرس الحیوة یا از زیر پای خود جبرئیل قبضه خاک مقبوضه انداخته گاو ساله جمادی از قالب ذی خوار برآمد **و**در این اشکالی نیست چه در کلام ثابت شده که هر ذره موجودات اشیا را موجد کامل وحکیم عادل عبث وبی فایده نیافریده والا عبث وسفاهت فاعل تعالی لازم می آید وکتب تشریح واد ویه مشحون از آثار واکثر مشهود الاعیان اند **و**اگر اثر ادویه بلا ترکیب وبعد ترکیب بحسب العادة از عین ادویه ظاهر شود چه قلیل چه کثیر چه ضعیف چه قوی قبحی لازم ولا یجوز بر او تعالی عاید نمیگردد زیرا که او از قبایح ومحظورات بواسطه عقل ونقل مانع ومرتکب او غیر او تم است **بلی** سحر را این قدر تاثیر نیست که تبدیل ماهیت ذاتی

اجوبه در نطق عجل و معنی ظلم

اما کند بل عند التحقیق حقیقتی ندارد و آنچه در سحره موسی متصور شده او از باب مخیلات و سو هوا نست
ذم قوم گاو ساله برای عدم تدبر و تحقیق در آن و برای اتخاذ الهیت بعجلت مع معاینه خوارق قاهره قبل از آن باشد
اما وقوع ایشان در شبه برای غباوت و فرط جهالت ایشان عجب نیست و آن معلوم هرکس است **وجواب**
فخرالدین رازی **و** مقلدش نیشاپوری آنست که تصحیح این قصه و القاء ایشان در شبه ممکن نیست مگر بدو وجه **اول**
آنکه سامری منافق ساحر و ماهر در آن بود و طلسمات و نیرنجات را نیکو میدانست و القاء شبه در قوم کرد که خوارق
موسی من الله نبود بل اظهار آن باتخاذ طلسمات با قوای فلکیه است اگر نیکو میدانستمی نمایم پس سامری بطلسم
گاو ساله جمادی ذوی خوار ساخت تا بمشاهده آن هرکس غور و امثل موسی ساخته میتواند و مرجع ایشان فقط موسی
و هارون نباشند بل سامری هم مستطاع باشد **اقول** بنابرین وجه باز اعتراض باقیماند بل مشکل تر شد زیرا که معارضه
معجزه کرد **و** نیز شبه قویه و تلبیس موسوس قوم مذموم نباشد **وجه ثانی** آنکه شاید عبده عجل اتحادی
و حلولی در اوایل بودند حلول باری را در عجل تجویز کرده اطاعتش کرده باشند **تنبیه** در اینجا حال فضل
و کمال امت محمدی ثابت شده که الی حین سیزده صد سال گذشته که با معجزه قران که اعجازیت آن ظاهر نمی
شود مگر بنظر دقیق و تحقیق عمیق و اما ترک دین او با ایرادات قویه و شبهات عظیمه روی نداده مگر یوم فیوم ترویج
دین و تکثیر مومنین میشود و لم آن در ذیل آیه رسولا منهم یتلوا علیهم ظاهر خواهد شد فلله الحمد علی احسانه
بحث ششم وانتم ظالمون واو واو حال یا واو اعتراض باحتمال نیشاپوری ست یعنی و حال
آنکه شما واضع حق الهیت بر حق در غیر موضع که صنم باشد هستید یا آنکه شما قومی هستید که عادت شما ظلم است و
لغت و معنی آن سابق بیان شد **و قفال** گفته که ظلم در اصل لغت بمعنی انتقاص باشد چنانچه در آیه و
کلتا الجنتین اتت اکلها و لم تظلم منه شیئا بمعنی لم تنقص منه است **و** در شریعت ظلم عبارت است
از ضرر که خالی از نفع زاید بر آن و از دفع مضرت بزرگ از آن در عاجل و آجل علما و ظنا باشد و نیز خالی در استحقاق
آن از غیر خود باشد **و در روض الجنان** فرموده که ضرر هر ظلمی محض باشد که در او نفعی و دفع مضرتی
نبود نه عاجلا و نه آجلا نه معلوم و نه مظنون و مستحق نبود بآن و در حکم چنان نبود که گویند فعل مضرور است
و چنان نبود که پنداری از جهت غیر فاعل ضرر است انتهی **تنبیه** درین آیه چند چیز ثابت شد **ا** جبر
باطل شد زیرا که اتخاذ عجل اسناد بقوم و سامری نموده **ب** کفر شان باتخاذ عجل بخدائی ثابت شد در
مجمع البیان فرموده که نفس فعل عجل مکروه بود نه حرام و لکن باخذ آن بالهیت ظالم و کافر شدند و
مراد از خبر لعن المصورین آنست هرکه خدا را شبیه بخلق سازد یا اعتقاد کند با آنکه صورت است او ملعون است
اقول تجسیم صور ذوی الحیوة از محرمات و افعال و اتخاذ اصنام مجسمه چه او را بالهیت عینی چه باتحاد یا بحلول
گمان دارد کفر محض است و نقش صور اشیاء بلا تجسیم از مکروهات است و حدیث مزبور دلیل بر آنست **ج** تقلید خصوص
در اصول دین باطل است و اجتهاد و استدلال واجب است چه خدا اسرائیلیان را ذم کرد و ظالم شمرد برای
تقلید ثم الله اعلم **بحث هفتم** ثم عفونا عنکم من بعد ذلک عطف بر ما قبل و بدل
همه اینها یا بنی اسرائیل اذکروا باشد **اما** عفو و صفح و غفران و تجاوز نظایر بمعنی گذشتن و ترک و محو باشد

معنی عفو و لعل

ونقیض آن عقوبت باشد **و انباری** گفته چنانچه آیه عفی الله عنك بمعنی محی الله عنك باشد ماخوذ از عفت الریح الاثر اذا درستہ و محتہ یا از اثر فلان را محو کرده **و رمانی** گفته اصل عفو ترک باشد و آیه فمن عفی له من اخیه شئ بمعنی ترک شئ باشد **و** ازانجاست حدیث اصفوا الشوارب واعفوا اللحی یعنی صاف سازید شوارب را و ترک کنید یعنی باقی گذارید ریش را **و** عفو بمعنی معروف باشد **و عفاة** و معتفون بمعنی طلاب معروف باشند **و** عافاه الله بمعنی ابقاه الله باشد **و** عافیت طیور و دواب طلاب رزق اند **و** اینجاست حدیث من غرس شجرة مثمرة فما اکلت العافیة منها الا کتب له صدقة یعنی هرکس درخت میوه داری بنشاند که خورند پرنده و چرنده از آن می شود نوشته نمی شود برای او مگر ثواب صدقه **و عافیه** نیز بمعنی وفاع خدا از عبد باشد **و** عفا خاک باشد چنانچه **زهیر** گفته علی اثار من ذهب العفاء ای التراب **و در شریعت** عبارتست از آنچه در مجمع فرموده که عفو خدا محو ذنوب بندگان باشد **و ثانی** گفته عفو الله ترک عقوبت عباد باشد **نزد جمعی از متکلمین** عفو اسم برای اسقاط عقاب مستحق باشد **و رازی** گفته اما اسقاط چیزیکه اسقاط آن واجب است او را عفو نمیگویند چنانچه تعذیب ظالم اگر مجوز نباشد ترک تعذیبش را عفو نمیگوید **شاید** تعریض ازین باشد که نزد معتزله بعد توبه ترک تعذیب واجب است آنرا عفو نمی باشد چه عفو وقتی ثابت می شود که تعذیب مجوز باشد **تنبیه** آیا ترک دعفو حقوق خود و حقوق غیر از عصاة مؤمنین بلا توبه ولا استحلال بر خدا جایز است یا نه در آن دو قول است **و** اصح القولین آنست که جایز است بشرطیکه غرامت آن ولو تفضلا از خود کند **اما** تجویز غرامت بر خدا جایز بل بعض احیان واجب است چنانچه در شریعت آقا غرامت از جنایت عبد خود میکند زیرا که بندگان او اند و مملوک متملک شئ بهمباشد **واما عفو** حقوق خود بلا توبه بر خدا عند العقل جایز و عند النقل واجب است **اما عقل** چونکه در ایجاد بندگان علت غائی اثابت مؤمنین است و خدا غنی کریمست حاجتی ندارد و در تعذیب ضرر به بنده است و خدا نفع ندارد بثبوت آن عفو حقوق و ترک تعذیب فساق مؤمنین عند العقل جایز است **اما نقل** پس از جمله آن آیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا الآیه پس این وعده نص بر عفو بلا توبه است چه اسقاط عقاب بتوبه اجماعیست در آن کلامی نیست و انجاز وعده بر خدا واجب است اگرچه جواز لاحق است **و قول ثانی** بر خلاف این مختار وعیدیه است **تنبیه** مراد از عفونا عنکم من بعد ذلك آنست تجاوز و ترک کردم عذاب شما را که مستحق آن بسبب عبادت عجل و یا خذ الهیت او شده بودید **و** بعضی گفته اند که ترک عجلت در تعذیب شما کردم بعد از اتخاذ عجل بالهیت **ایراد** در اینجا کجا ذکر توبه است که بسبب آن معفو شدند **جواب** توبه ایشان از عبادت عجل بعد از مراجعت موسی امری معلوم است چه توبه لغوی سابق بیان شد که بمعنی رجوع باشد و در اینجا ایشان رجوع از گاو ساله برای قبح آن کردند و آن مشیر خطاب آیه فتوبوا الی بارئکم باشد **بحث هشتم** لعلکم تشکرون ا معنی لعل و شکر مع تعریف آن بیان شد خلاصه آنکه لعل از حروف ترجی برای امید در بندگان استعمال می شود در حالتیکه در علم باطن باشد

۲۹۱

تردد باشد و تردد و تردید در علم تع محال و ممتنع است لهذا حمل آن بر معنی واجب شد که انسب بجلال تع باشد پس لفظ لعل برای تنبیه یا برای تعلیل و تبیین در کلام الهی تع میباشد **امّا حد** شکر اعتراف بنعمت و تعدیه آن با نوعی از اجلال و تعظیم باشد **و از ابن عباس** مرویست که شکر طاعت خدا بهمه جوارح باشد در پنهان و آشکارا **و** حسن گفته شکر نعمت ذکر آن باشد لقوله تعالی و امّا بنعمة ربّک فحدّث یعنی نعمت پروردگار خود را ذکر و ظاهر ساز **و در حدیث** نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است التحدّث بالنعم شکره ذکر نعمت و اظهار آن شکرش باشد **و** نیز مرویست فان ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره یعنی ذکر او شکر او و اخفاء او کفر اوست **امّا شکر باری** بعباد چون در آیه انّه غفور شکور خلاف کردند بجای خود می آید خلاصه آنکه بعضی گفتند که شکر باری بعبد ذکر ایمان و وصف او در ملاء اعلی است لقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم ذکر کنید مرا ذکر و وصف شما در ملائکه میکنم **در مجمع** و نزد جمعی آنکه شکر باری بعبد جزا دادن تعالی بر طاعت او با و بغیر انتقاص جزئی از حق او باشد و وجوه دیگر می آیند **آیا** کافر مستحق شکر میشود بوجهیکه مومن مستحق آن میشود اصح و اثبت آنست که نه زیرا که مومن مستحق شکر بوجه اجلال و تعظیم بخلاف کافر میباشد **در مجمع و مبانی** فرمودند که برای کافر مکافات نعمت واجبست چنانچه ادا ء دین او واجب است بر وجه احراج او از و بغیر تعظیم او **و فرق** میان شکر و مکافات آنست که مکافات از تکافؤ بمعنی تساوی بخلاف شکر است چه مکافات نعمت دلالت بر استیفاء حق اواست **سوال** اگر کافر شکور باشد مدح او لازم می آید و او مدح ندارد اصلا و ابدا **جواب رازی** آنکه کافر من حیث الکفر مذموم است و من حیث الاحسان و الانعام مشکور است کفر امری و شکر امری دیگر است پس شکر نعمت کافر خاصه عد نعمت او باشد نه من حیث الاعظام چنانچه از طبرسی **و** ابو الفتوح والمنتی است **تنبیه** معنی لعلّکم تشکرون لکی تشکرون باشد یعنی نجات شما برای آن کردم تا که شکر خدا بر عفو او از جریمه خود و بر سایر نعمات او کنید **و** بعضی گفته اند که مراد از آن تعریض باشد بآنکه عارض بشکر باشید چه غرض در ذکر این نعمات نیست مگر آنکه متذکر و متعرض شکر منعم تع شوید **و در** آیه دلیل است که اجابت توبه واجب نیست بل قبول آن استحسان و تفضل است **و ایضا** شکر نعمت چه زیادتی نعمت و تجدید آن باشد چه عفو سیّات و نجات از آلام و عذاب و خوف باشد واجب است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوسَى الْكِتٰبَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ○ ترجمه

یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل نیز وقتی را که دادیم موسی را کتاب توریت و حجتی فرق کننده میان

مراد الکتاب قران یا تورید است

بدانکه حق و باطل که آن معجزات قاهره ملجی خلق الی المعرفه باشید تا شما راهدایت و دلالت بحق کند

بحث اوّل چند بحث اند در تفسیرش و نزد اکثر این نعمت رابعه به بنی اسرائیل باشد

و امّا واذ اتینا موسی الکتاب والفرقان عطف بر ماقبل بتقدیر اذکروا باشد معنی اتی اعطی و کتاب بمعنی مکتوب باشد سابق بیان شد

و در اینجا مراد از الکتاب بوجود الف و لام تعریف باتفاق مفسرین توریة است که جامع معارف الهیّه و اصولیّه و احکام شرعیّه و قصص ماضیه و آتیه منجمله آن بشارات نبوت محمدیّه و ولایت عترت طیّبه طاهره بود چنانچه پاره از آن بمواضع خود بیان خواهد شد

بحث دوّم والفرقان و فرقان چون غفران و سبحان و فضلان و تکلان مصدر فرق یفرق فرقا و فرقانا باشد

در روض الجنان فرمود که فرقان مصدر بمعنی اسم فاعل برای زیادتی معنی و مبالغه آن استعمال میشود چون عدل بمعنی عادل و صوم بمعنی صایم و فطر بمعنی مفطر می باشد

در مجمع و مبانی فرمودند که هر فارق و مفرق را فرقان می نامند لهذا قران را فرقان نامیده که فارق بین الحق والباطل والحرام والمحلل میباشد

و یوم البدر را یوم الفرقان را بموجب آیه وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان نامیده یا برای مباینت جمعی از مسلمانان یعنی گریزندگان یا بدو فرق شدن مقاتلان مسلمانان و کافران

تنبیه در معنی آن در اینجا خلاف کردند

و رازی در کبیر و در روض الجنان از قطرب نقل کردند که فرقان بمعنی فلق بحر باشد بموجب آیه فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم

و جمعی گفتند که مراد از فرقان نیز کتاب توریت که مفرق حق و باطل و حلال و حرامست و عطف لفظ مختلف مشتمل و صفت دیگر افصح است چنانچه **عدی بن زید** گفته و قدمت الادیم لراهشیه + والفی قولها کذبا و مینا + این نیز بمعنی کذبست همین مروی از **ابن عباس است**

و نزد بعضی مراد بفرقان فرق بین الحلال والحرام و فرق بین اصحاب موسی و اصحاب فرعون بوجوه کثیره منجمله آن نجات ایشان و غرق فرعونیان باشد

و نزد بعضی مراد از کتاب توریة و از فرقان جمیع معجزات موسویه از عصا و ید بیضا و امثال آن باشد و بعد از قول اول اقرب بصواب این قول باشد

و نزد ابن زید مراد از فرقان نصرت موسی است بموجب قول تع وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان و منزل در آن روز نصرت مفرقه بین الحق والباطل بنزول ملئکه بود

و نزد جمعی منجمله ایشان ائمه عربیت اند چون فراء و قطرب و ثعلب اند که در اینجا مراد آنست که دادیم توریت موسی را و دادیم قران محمد را تا هدایت یابید شما اهل کتاب و ذکر اسم محمد را در اینجا حذف کرد

طبرسی و رازی فرمودند مع جمعی دیگر که این تعسف شدید و عدول از ظاهر قران مجید بلا حاجت باشد و حمل قران از حقیقت بر مجاز بلا ضرورت جایز نیست و در اینجا فرقان مخصوص موسی است بموجب آیه ولقد اتینا موسی و هارون الفرقان

بحث سیوم لعلکم تهتدون معنی لعل و هدایت سابق بیان شد که تا شما هدایت بیابید یعنی باتیان کتاب توریت و اتباع احکام و بشارات آن به نبوت محمدی و امامت عترت طاهره او و در این زمان قریب بطاعت و بعید از معصیت شوید

تنبیه در این آیه دلیل است بر بطلان قول جبریه که خدا آمر بهدایت است لکن مرید هدایت از کافر نمیباشد

اقول من قسم میخورم برآنکه اگر خدا

ادله بر بطلان جبر

عیاذا بالله امر شیئی کند ولکن مراد و مقصودش نباشد شریرتر از منافق و ابلیس خواهد شد سبحان الله تعالی عما یصف المشرکون **و معتزله** گفتند که خدا اراده ایمان از کل ارواح کافر و مؤمن و اگر اراده کفر و خلق آن من الله می بود انزال کتب و ارسال رسل و اعطاء معاجز و حجج بیفایده و عبث محض بود **در منهاج الکرامه** علامه فرمود انجام انبیاء و انقطاع رسل لازم می آید زیرا که کفار می گفتند که خدای خود را بگوئید که خلق کفر و ضلالت در ما نمیکرد و با قادر بر ترک آنچه در ما آفریده اصلا نیستیم چنانچه بر ترک صورت و قامت و لون خود قادر نیستیم **وایضا** فرمود اگر خدا مرید هدایت نباشد پس همه انبیاء از آدم تا خاتم عیاذا بالله ناری باشند زیرا که از کفار مخالف مراد الهی میخواهند **و** جمله کفار خصوص نمرود **و** فرعون **و** سامری **و** ابوجهل ناجی و جنتی باشند و چه ایشان بمنزله ظروف جمادی اند برای وضع کفر که مراد و مطلوب خدا بود آفریده شدند تقصیر ندارند فلله دره

وشکر الله فی الاهداء سعیه

قوله تعالی وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ ترجمه

یعنی نیز یاد کنید وقتی را که گفت موسی بعد از فرا گرفتن توریت و مراجعت از طور مر گروه خود را که گاو ساله پرست شده بودند ای قوم من بدرستیکه شما ستم و ضرر رسانیدید جانها و بنهای خود را با آنکه مستحق ضرر نبودید و در آن نفعی و دفع مضرتی در دنیا و آخرت از روی علم و ظن نبود **یا** ظلم و نقصان کردید بخود با نقاص ثواب و نفع دایم باتخاذ شما گاو ساله را که موجب عذاب دایم مولم باشد پس بازگردید از این قبیح که گاو ساله پرستی باشد برای قبیح آن بسوی آفریدگار خود که کامل بالذات مستحق الهیت و عبادات و منزه از جمیع مناقص و قبایح و متصف بجمیع کمالات باشد پس بکشید نفوس سرکش خود را بصیام و گریه و تضرع و عبادت و ندامت **یا** فنا و محو سازید حیوة و زندگی های خود ای گاو ساله پرست بضرب شمشیرها این کشته شدن بهتر است مر شما را از زندگانی شما نزد آفریدگار شما پس رجوع کرد خدا بمهربانی و تفضل خود در قبول توبه از بقیة السیف

یا از جملهٔ کشته شدگان سیف در قبول توبه بر شما جز این نیست که او تعالی بسیار بازگردنده و قبول کننده توبه‌های خلایق بسیار مهربانست بتوبه کنندگان **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** این آیه مشتمل نعمت پنجم و متصل بآیات متقدمه هست یا نه بل منقطع است در آن دو قول است **و** آنکه منقطع میداند میگوید که در این ذکر قتل است و قتل منفی حیوة و آنچه منفی حیوة باشد نعمت شده نمی تواند و نعمت نفعی در حال حیوة احیاء را میباشد و نعمت باموات نمی باشد **جواب** ضعف آن بچند وجه ظاهر و صحیح اول است **اول** نعمت دنیائی میباشد و دینی و تا اینجا ذکر نعم دنیائی بود و این ذکر نعمت دینی است زیرا که ایشان اعظم کبایر را بعجل آوردند و رفع این کبیره نمی شد مگر بقتل پس توبه ایشان ثابت بقتل گردید و هرگاه توبه شان بقتل ثابت نعمت ابدی در آخرت و خلاصی عذاب سرمدی بایشان حاصل گردید چنانچه در خبر می آید که خدا بموسی وحی کرد که قاتل و مقتول ایشان هر دو در جنت میباشند **دوم** رفع قتل از ایشان قبل اقتتال کل ایشان واقع شد چنانچه بیانش می آید پس آن قتل نسبت بمقتول نعمت اخروی و نسبت بباقی ماندگان ایشان تا زمان محمد بل الی حین نعمت دنیوی و دینی نیز باشد چه اگر ایشان باقی نمی ماندند اولاد و بالضرورت باقی نمی ماندند و وجوه دیگر دارم مجال بستهٔ نوشتن آنها مناسب نیست **بحث اول** بموجب باتخاذکم العجل اتفاق است که خطاب موسی خاصه بگاو ساله پرست است **و** خلاف در اینست که آیا از ایشان کدامی بر ایمان باقی مانده بود یا نه **نزد** جمعی هفتاد یا هشتاد هزار نفر **و** نزد جمعی کل امت مرتد شده بود الا دوازده نفر یا سه ادم هارون و یوشع و کالب بر ایمان بلا تردد باقی ماندند **تنبیه** جمعی از اهل سنت تعجب میکنند که چگونه کل صحابه بعد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با خذ حق علی و اخفاء حق امامت او مرتد شدند **جواب** امامیه بموجب آیه لترکبن طبقا عن طبق همه مفسرین و محدثین اهلسنت نوشته اند که بر جمیع آنچه امم سلف مرتکب شده این امت نیز مرتکب همان شنایع نعلاً بالنعل میشود **در کتاب الانبیا بخاری و مسلم** در چند جا حدیث کرده‌اند که حضرت پیغمبر فرمود از حوض کوثر از تروس جمعی را کشش میکنند و می برند من میگویم اصحابی اصحابی اصحاب من اند ندا میشود لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم یعنی ایشان از دین اسلام بکفر برگشتند و همیشه تا مردن بر ارتداد باقی ماندند از ابتدا آن وقتیکه مفارقت کردی تو ایشان را منجمله آن اصحاب موسی ترک هارون و وصایت موسی و اخذ عجل سامری کردند **و** این امت نیز کانه هو ترک وصیت نبی خود من کنت مولاه فعلی مولاه کرده بجای او اخذ گاوساله سامری این امت کردند **بحث سوم** یا قوم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل یا حرف ندا قوم منادای مضاف محذوف است **و** مضافش یای اضافی که از خواص اسم چون تنوین باشد چونکه حذف هر دو در اضافت و در غیر آن جایز است لهذا در اینجا حذف شده **و** در اینجا نحاة را در اعراب دادی چهار وجه است **یا قومِ** بکسر میم تا دلالت بر حذف یا کند و این وجه معمول و مشهور است **یا قومی** باثبات یا و اسکان آن باشد **یا قومیَ** باثبات یا و تحریک آن باشد **یا قومُ** بضم میم بنا بر بقاء لفظ منادای مفرد چون یا غلامُ باشد **اما** بیان لغت و اصطلاح این الفاظ مکرر مذکور شد **اما تفسیرش** آنست که موسی بعد الفراغ از مناجات

۲۹۵

توریت را گرفته از طور بطرف قوم خود مراجعت فرمود دید که گوساله پرست شدند بعد ملالت بسیار مخاطب باهل عجل فرمود که ای امت و قوم من ظلم گردید بنفسها و بدنهای خود را بالهیت و عبادت عجل و این اتخاذ عجل بالهیت و عبادت وضع فعل در غیر محل بلا استحقاق و لا انتفاع و لا دفاع باشد پس هر فعلیکه خالی ازین وجوه باشد بلا شک او ظلم عظیم بر نفس خود باشد لهذا لقمان در وصیت به پسر خود ان الشرک لظلم عظیم گفته و این تقریر تعبیر بر حقیقت است نه مجاز **سوال** چرا در ظلمتم قید انفسکم کرده آیا ظلم بالغیر میباشد **جواب** چونکه ظلم بذاته متعدی بغیر میباشد و وصول آن بخدا ممتنع فی الواقع است لهذا بلفظ انفسکم مقید ساخت چه ذات مقدسه واجب غنی تعالی است از آنکه او را تعبید و توحید و تشریک نفعی یا نقصی برساند و آیه لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی موید این مرام است که از لحم و دم ذبایح بخدا نفعی و نقصی نیست و لکن تقوی و پرهیزگاری بنده از غیر او ظاهر می شود و ظهور حال او در خلایق و اتباع او بخالق حاصل محصول و تعبیر از وصول است **بحث چهارم** فتوبوا الی بارئکم لغت و اصطلاح توبه سابق بیان شد که بمعنی ندامت و پشیمانی دل بر امر و شئی گذشته و عزم در حال کند که مثل آن در استقبال تا مدت عمر نکند برای قبح آن مع تلافی ما فات اگر قابل تلافی باشد **و آیا** تلافی داخل توبه است یا نه مختار **نصیر الملة** در تجرید **و علامه** در شرح او ثانی است **و شیخنا المقداد** فرموده اگرچه شرط صحت توبه و در آن داخل نیست و لکن تلافی آنچه قابل ما فات باشد لازمه لاحقی است زیرا که در اکثر جا شئی فایت قابل تلافی نیست چون ترک صلوة جمعه عمداً و امثال آن **اما باری** اسمی از اسماء حسنی الهی تع بمعنی پیدا کننده اسم فاعل نزد اکثر از برء یبرء براء بمعنی آفریدن و خلق کردن فهو بارء باشد چنانچه برئ الله الخلق یبرئهم براء بمعنی خلقهم میگویند **و قاسم ابن الصلت** گفته الخالق البارء المصور فی الارحام ماء حتی یصیر دماً گویا مراد وی آنکه در اول باراده خلق کردن خدا خالق است چه اندازه و پیدایش آن کرده بعد آن بارء است که اختراع و احداث او میکند بعد آن مصور است که آب منی را خون میسازد و بعد آن گوشت و استخوان و بعد آن صورتش مقرر میسازد و در تشریح اسماء حسنی **غزالی** رساله مختص ساخته و در آن تفریق این اسماء سه گانه نموده **و شیخ بهاء الملة** در مفتاح الجمله بیانی کرده **در مجمع و مبانی** فرموده که فرق بین البارئ و الخالق آنست که باری مبدع محدث **و** خالق مقدر ناقل در ارحام از حالی بحالی باشد **و** نزد جمعی باری آفریننده اشیاء است بنحویکه بعض اشیا از بعض دیگر ممیز و ممتاز باشد **در مجمع البحرین** فرموده که لفظ باری اگرچه بمعنی آفریننده است لکن اختصاص در خلق غیر حیوان ناطق یافته چنانچه برء الله النسمة میگویند **و** نزد بعضی بارء از برء المریض من مرضه و المدیون عن دینه و برئ من العیب و المکروه بمعنی بری و خلاص و پاک و خالص شدن بیمار از مرض و از قرض و پاک شدن و بودن از عیب و نجات یافتن از مکروه باشد از برء یبرء براءً **در مجمع** فرموده از این باب اسم فاعل نمی آید مگر بکسره چون بری **و** رجل برء و امرأة براء و نسوة و رجال براء آمده گویند **و** انا براء جمع بری باشد و اصل باب انفصال شئی از شئی باشد چنانچه برء الله الخلق بمعنی فطر الله الخلق میگویند چه ایشان را منفصل

صفحه قتل النفس خود بدست خود در توبه چه معنی دارد

از عدم بوجود ساخت پس بنابران باری آفریننده است و افعالش مبرا و منزه از نقصان و عیب باشد **و البریه** فعیله بمعنی مفعول و مهموز نمیکذارند اگرچه در اصل مهموز است چون ملک **و** نزد جمعی از اهل **اشتقاق مشتق** از بری بمعنی خاک باشد و اینجاست هم خیر البریه یعنی ایشان بهترین اهل زمین اند و بنابراین خدا باری یعنی خالق زمین و اهل زمین باشد **تنبیه** در فتوبوا فا سببیت و در فاقتلوا فا تعقیب است و تفسیر و بیان انتخاب **زمخشری** است یعنی بسبب گاو ساله پرستی توبه کنید بر آن فعل یعنی نادم شوید و رجوع با آفریننده خلایق بمثال کنید که آفریننده شما است بنحوی که از یک اصل شما را آفرید و هیچ یکی از شما با دیگر مشتبه نمی شود که دلیل توحید و سبب استحقاق عبادت و سبب رجوع بطرف خود در لفظ باری بیان فرمود تا نگویند که چرا این را ترک و رجوع با کنیم **سوال** چرا الی الباری نگفته بل الی الباری گفته **جواب** چونکه گناه از باری کردند و رجوع نیز باو تعالی باشد **و** بعضی گفته اند که در ضمن آن نهی از ریا است که اگر توبه شما بدل نباشد بل رجوع شما اگر بظاهر باشد و آن در اصل توبه نباشد پس رجوع بنفاق یا بریا فایده ندارد غیر عذاب الیم **بحث**

پنجم فاقتلوا انفسکم اما لغت نفس بیان شد **و** اما قتل پس قتل از قتل یقتل قتلا و قتیلا بمعنی کشتن اعم است و قتل **و** ذبح **و** موت **و** نحر نظایر اند اما قتل در اصل نقض بنیه حیوة باشد چه بسم چه بنحو و اگرچه بخفه کردن و امثال آن باشد **و** ذبح بریدن اوداج اربعه از زیر لحیتین از مذبح که حلقه حلق باشد **و** موت نزد جمعی که اثبات کرده اند که آن عرض است مضاد و منافی حیوة است **و** نحر کشتن شتر به نیزه زدن بمقام لبه که در سینه او می باشد و بمعنی عدو **و** جمعش اقتال باشد و قتال نفس باشد و قتلت الشیء علما بمعنی تحققته و اتقنته باشد **تنبیه** جمعی از مفسرین گفته اند که در اینجا اضمار و حذفیست کانه موسی فرمود که بسبب گاو ساله پرستی ظلم کردید پس رجوع بندامت بخالق خود کنید و گویا ایشان گفتند کیف نتوب الی الله چگونه و بکدام کیفیت رجوع الی الله کنیم گویا موسی فرمود فاقتلوا انفسکم پس بکشید جانهای خود را **آیا** امر قتل محمول بر ظاهر بصورت حقیقت است که خود را بدست خود بکشند بعد از آنکه اول غسل کنند **یا** ماول باستسلام که اماده بقتل خود باشند چون ذبح پسر ابراهیم پس آمادگی برای قتل محسوب در قتل شده بصورت توسع **یا** محمول بر اقتتال است **یا** محمول بر فاقتالوا انفسکم بمعنی اقیلوا از اقاله یعنی توبه کنید و اقاله و استیعاد کنید نفسهای خود را از عبادت عجل بتوحید باری در آن اقوال است **اول** مختار **زمخشری** و همین با اهل شیخ مشایخ مفسرین **ابوالفتوح** مع معدودی از متوسطین و قدما است **و** **ثانی** مختار ابن اسحاق **و** ابوعلی جبائی مع نفرے از تبعه او است **ثالث** مختار اکثر خاصه و عامه از سلف و خلف و همین مروی از حضرت نبوی ص و حضرات اهلبیت عصمت و طهارت است **و** **رابع** مختار قتاده منقول در **روض الجنان** است ضعف این ظاهر است زیرا که در آن اشد تعسف و عدول بالکل از ظاهر است **اما قایلین اقتتال** نیز در کیفیت اقتتال خلاف کردند **و** جمعی آنانکه از عبادت عجل بری بودند مجرمان را کشتند این مروی از ابن عباس **و** مختار سعید جبیر و مجاهد و امثال ایشان است و مثل آن چون سلموا علی انفسکم یعنی بعضی بر بعضی سلام کنید

کیفیت اقتتال تائبین موسیٰ و سؤال و جواب آن

و نزد جمعی قائلین گاو ساله پرست دوازده هزار آدم و غیر مجرمین آنها کاردها و شمشیرها گرفته با هارون برآمدند و بامر موسیٰ بحضور هارون کشتند اینمروی در مجمع است **و نزد** بعضی هفتاد آدمیکه با موسیٰ بطور رفته بودند بامر موسیٰ هفتاد هزار آدم گاو ساله پرست را تا شام قتل کردند **و نزد** جمعی آنانکه مجرم بودند مامور شدند که غسل کنند و کفن پوشیده دو صف کنند بعد آن هر دو صف بر یکدیگر حمله کرده یکدیگر را دفعة بکشند **و** جمعی روایت کردند که وقتی که عبده اصنام اراده اقتتال یکدیگر کردند شفقت پدری و پسری و برادری بالجمله ایشان را برقت آورد بموسیٰ عرض حال کردند پس خدا ابر سیاهی بارنده فرستاد و کانه با این دخان حایل شد تا یکدیگر را نمی شناختند پس قتل کردند **و در روایتی** آمده وقتی که حکم قتل شنیدند تسلیم کرده گفتند صبر میکنیم بامر خدا پس هر یکی بخانه خود نشسته در حالیکه زانو هایش میان دو دست مقفل بود پس گفته شد ایشانرا هر که قفل دست از زانو های خود بانگاه بقاتل سر بلند کرده یا بدستهای خود خود را حفظ کند و یا دست یا پای خود را حرکت دهد او ملعون و توبه او مردود است ایشان آمین کردند پس بهمین حال ماندند تا قتل شدند و قتال از طلوع آفتاب تا غروب بود موسیٰ و هارون سپیدید عرض کردند بار خدایا بنی اسرائیل کشته شدند بقیه سیف را معاف کن پس قبول شد و ابر برداشته و کاردها از دستهای قائلین دفعة افتادند **مرویست** که موسیٰ بسیار غمگین و ملول شده وحی شد ای موسیٰ راضی نیستی با ینکه من قاتل ایشانرا در مجاهدین مکفر الذنوب و مقتولین ایشانرا در مستشهدین و داخل جنت فریقین را میسازم برای فرمان برداری من و همین را **بغوی** از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده **سوال** چگونه عقل قبول کند که قاتل و مقتول امت موسیٰ ناجی جنتی اند و حال آنکه هر دو ضدین اند اجتماع ضدین محال است **جواب** چونکه توبه امت متحد الفعل و موسیٰ خاصة اقتتال یکدیگر مفروض من الله شد پس اینجا قتال یکدیگر بصورت عباوت هر دو فریق را معین گردید و عوض آن لا محاله جنت باشد چه این قتال جانبین بامر الله بحضور ولی الله و برضامندی ایشان بود پس این اقتتال در حکم قتال یکجانب باشد نه اجتماع ضدین و نه اشکالی دیگر لازم می آید **بلی** اشکال در وقتی لازم می آید که فعلین متباینین بدو علت و بدو غرض می بودند و اتحاد علت در اینجا معلوم است **ایراد** بنابراین ثابت شد آنچه روایت میکنند که از اهل جمل قاتل و مقتول فریقین در جنت میروند **جواب** جمعی از محدثین چون سیوطی و غیر او حدیث القاتل والمقتول فی الجنة را وضعی شمردند بنابران اصل فساد باطل شد **جواب** ثانی آنکه در قصه موسیٰ توبه امتش اقتتال و آن مامور من الله بودند باید هر دو ناجی باشند **و** قصه اقتتال این امت بصورت بغی و خروج از دین از جانب فرق سه گانه مارقین و قاسطین و ناکثین بالاتفاق بود پس فرقة حیدر علی ناجی و مقاتلین او ناری باشند زیرا که ضدین اند اجتماع آنها بمحل واحد ممتنع است **و بحدیث بخاری و مسلم** یا عمار ستقتلك الفئة الباغیة تدعونهم الی الجنة ویدعونك الی النار عمار یاسر در جنگ معاویه از طرف علی برآمد معاویه و احزاب او در اعلی می طلبید و معاویه او را بطرف خود میخواست پس عمار بدست فئه باغیه معاویه مقتول و فایز بشهادت شد و فئه باغیه قوم معاویه و قوم ناجیه علی و شیعه او ثابت گردید و حدیث القاتل والمقتول ضد معقول و متواتر متفق منقول افتراء

تعداد قتلی و سبب ایجاب قتل آن جماعت

و باطل محض لایح گردید **و ابو الحسن بصری** بحضرت امیر علیه السلام عرض نمود که من اراده اعانت اهل جمل داشتم از هاتف شنیدم القاتل و المقتول فی النار پس ترک کردم حضرت امیر تبسم نموده فرمودند قاتل و مقتول اهل جمل هر دو در نار اند **اقول** بنا برین اگر حدیث القاتل و المقتول صحیح شود پس تاویلش چنین است که القاتل و المقتول من احزاب علی فی الجنة یعنی قاتل و مقتول از احزاب علی در جنت اند زیرا که بر حق و شهید اند **امّا در عدد قتلی** خلاف کرده اند در **تفسیر قمی** است که هفت هزار عبده عجل بودند با بین خود یک دیگر را کشتند و یک هزار از ایشان کشته شده بدعاء موسی قتل از ایشان مرتفع شد **و اکثر** روایات خاصه و عامه وارد اند که هفتاد هزار آدم عبده عجل کشته شدند **در تفسیر امام** و عیاشی و صافی است که شش لک نفس الا دوازده هزار کشته شدند **در عرایس** ثعلبی روایت کرده که شش لک آدم عبده عجل کشته شدند **و امّا مقام** مقاتله در تفسیر قمی است که در خارج حوالی بیت المقدس و در روایت عامه وارد است که در انطاکیه واقع شد فالله اعلم **امّا سامری** آیا او کشته شد یا نه **و ثعلبی** روایت کرده که موسی بدست خود همه قتل او کرد فاوحی الله الیه لا تقتله فانه سخی فلعنه موسی یعنی خدا بموسی وحی کرد که او را مکش چه او سخی است پس موسی بر او لعنت کرد و بنی اسرائیل را نهی و منع از مس و از خلط و از قرب او کرد پس سامری چون وحشی شد هیچ کس با او معاشرت و ملابست نمیکرد و اگر با کسی ملامسه ناگاه واقع میشد دفعة تمام بدنش تب سخت میکرد و او را امر بود که گوشت آنجا را اسقراض کنند بار بیشد و آیه فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس و ان لک موعدا لن تخلفه نقل قول موسی حاکی ازین قصه است **امّا در سبب قتل** نیز خلاف کرده اند **در تفسیر امام و عیاشی** است آنانکه قاتل بودند ایشان گفتند ما در اعاظم مصائب و محن هستیم از مقتولین زیرا که بدستهای خود با شمشیر ها پدر پسر را و پسر پدر را و برادر برادر را و اقربا اقربا را بقتل رسانیده و دانسته می آریم وحی شد که یا موسی ایشان عبده اصنام را نهی منکر و امر معروف نکردند لهذا مامور بقتل عبده اصنام شدند تا اقتتال توبه و کفاره و تطهیر شود و بگو ایشان را هر که توسل بمحمد و آل طیبین او بجوید بر او سهل میشود و قتل مستحقین پس سهل شد بر قاتلین **ابن جریج** گفته قاتلین را امر بقتل مجرمین برای همین شد که ایشان عبادت عجل باطل دیدند و انستند چرا منع ایشان نکردند **و امّا مجرمین** برای همین بقتل آمدند که در ایشان و پیغمبر موجود بوده و اعاظم معجزات قاهره با ایشان مشاهده و تکاثر داده شده که هیچ نبی و امت را مثل آن نصیب نشده باشد و ایشان مرتکب بر اشد منکرات شدند تا این تنبیه و عبرت یابندگان تا قیامت باقی ماند **قتاده و ثعلبی** گفتند که عبده عجل بعد ایمان مرتد شدند و مرتد واجب القتل و مبیح الدم است **در روض الجنان** در سبب قتل از ابن عباس روایت کرده که متعبد عجل عزم جزم و عهد مصمم کرده بودند بر آنکه هر کس که از مومنین در عبادت عجل با ما شریک نشد ایشان را قتل میکنیم لهذا واجب ساخت که مومنین قتل معهودین مرتدین کنند **و رمانی** گفته در امر بقتل تا بین لطف بر مقتولین بود الا ابداً و لغیرهم را نیز چنانچه برای قاتلین و غیر ایشان نیز لطف است **در عرایس و اهل سیر** روایت کردند که قوم بموسی گفتند که اگر توبه ما بقتل نفوس خود قبول کرده قتل

اسئولہ را بعد سہ توبہ وقتل

خود می کنیم پس امر با توبہ بقتل نازل گردید **سوال** توبہ بنی اسرائیل ثابت بود یا نہ و اگر توبہ ثابت بود پس قتل چرا واقع شد و التایب کمن لا ذنب لہ معلوم لہذا نزد معتزلہ اسقاط عذاب و بر باری واجب است **جواب** از بعض علماء سلف ظاہر می شود کہ قتل غیر تائبین واقع شدہ اگر این صحیح و اثبات شود پس اشکالی باقی نماند **جواب دیگر** چونکہ شرایع و احکام مختلف اند و شرع موسی ہمین باشد کہ توبہ مرتد قتل است و عیب ندارد چنانچہ در شرع مقدس ما توبہ مرتد فطری در ظاہر قبول نیست و بغیر قتل چارہ ندارد **ایراد** بر جواب اول اگر عدم قتل ثابت شود خطاب ظلمتم و فاقتلوا انفسکم خطاب بالمشافہہ ظلمہ بعد توبہ است تخصیص خطاب چگونہ ثابت شود **جواب** خطاب بالمشافہہ خاص است یا عام بنا بر اول اشکالی نماند **اما** بنا بر ثانی تخصیص خطاب شافہہ بواسطہ وجود نبی کلیم اللہ ممکن بلکہ جایز و نزد اصولیین. بالجملہ قاعدہ مسلم است کہ ما من عام الا و خص یعنی عامی نیست مگر آنکہ تطرق تخصیص بآن خصوص عند الضرورۃ فضلا عن الجواز واجب است **سوال** و لفظ توبہ و قتل در اینجا متحد است یا متغایر مختلف بنا بر اول اشکال عظیم لازم می آید زیرا کہ توبہ امری و قتل فعلی دیگر در موضوع و اصطلاح است و اثنین را واحد شدن و شمردن از اجلہ ممتنعات و مخالف محسوسات و ظاہر موضوعات و اصطلاحات باشد و بنا بر ثانی کہ متغایر و مختلف باشند پس در اینجا اصلا و ابدا توبہ ثابت نشدہ زیرا کہ توبہ عبارت است از ندامت بر گناہ گذشتہ و عزم جزم بر عدم معاودت مثل آن در آیندہ تا عمر و در اینجا خالی از این نیست یا در حال توبہ قتل شدند یا بمحض توبہ و بر تقدیر اول بالکلیہ توبہ حاصل نشد و بر تقدیر ثانی کہ اصل مراد و عین آن در توبہ باشد یعنی عازم بر اتیان مثل آن در آیندہ نمیشوم و فنا جبوہ ایشان بمحض قتل ثابت است **جواب** **سوال** آنکس کہ مراد از توبہ قتل میگیرد نزد او ممکن است کہ بگوید کہ ہر دو لفظ من حیث الوضع مختلف اند لکن من حیث المال و المحصل متحد اند لہذا توبوا را تفسیر فاقتلوا شدہ چون حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لا یقبل اللہ صلوۃ احدکم حتی یضع الطہور مواضعہ فیغسل وجہہ تشرید یہ در اینجا غسل وجہ و یدین تفسیر بیان مواضع طہور است و مخالفت وضع و مجاز لازم نمی آید زیرا کہ واضع لغات و خالق آنہا باریست چنانچہ **علماء** در کتب اصول مع جماعتی از عامہ چون **ابن حاجب** گفتند بدلیل قولہ تع و علم آدم الاسماء کلہا **اما** **جواب شق ثانی** آنکہ قتل تعقیب توبہ بشرط صحت متمم آن در دین موسی و نیز در شرع ما در بعض جا است چون قاتل عمد کہ توبہ او تمام نیست تا آنکہ تسلیم نفس خود با ولیاء مقتول کند اگر بخواہند قتل یا عفو کنند و ہمین مذہب جمہور بل اکثر مفسرین است **و اشکال** بر عدم حصول تمام تعریف توبہ نیز لازم نمی آید چہ مادہ ہر یکی بقتل نفس خود بود یا مامور بقتل یکدیگر بودند زیرا کہ توبہ امری قلبی بمنزلہ نیت است و آن از زمان مستطیل و مستطیر بکار نیست خواہ قتل بمعنی ازہاق و ابطال روح دفعۃ بمحض زخم و قتل حاصل شود خواہ بعد جرح و قتل بتدریج انفصال و ابطال روح شود عزم تایب بر عدم معاودت مثل گناہ اول در استقبال و لو بیک آن قبل قتل ثابت شد و تکلیف قتل در حال توبہ و قبل اتمام نیت آن مع مطلوب ہر دو بالتمام قبیح است بر تعالی جایز نیست معہذا **اہل سیر** گفتہ اند کہ اقتتال ایشان بعد سہ روز بعد از توبہ واقع شد ثم اللہ اعلم **سوال** تکالیف باری حکیم خالی از لطف نمی باشد و لطف حاجت است

اجوبۀ اشکالات قتل در توبۀ بنی اسرائیل

وجه حسنیت آن اینست که منوط بمصالح برای مکلف در زمان استقبال نه در ماضی و نه در حال تکلیف میباشد و در اینجا امر بقتل شده و قتل عبارت از نقض حیوة و ازهاق روح باشد بمحض حصول آن نه زمان تکلیف و نه مکلف مکلف ماند پس ببطلان مکلف و زمان تکلیف لطفیت قتل باطل شد و قتل ظلم باشد یا عبث بر تعم مطلقا روا نیست الا اگر مراد از قتل استسلام و آماده شدن بر قتل باشد عیب ندارد الا آنکه لفظا از حقیقت برآمد **جواب** بچند وجه است **اول** لانسلم که قتل زهق روح دفعة باشد بل قتل فعل موءدی الی القتل و لو بعد لحظة او ساعة او ایام باشد و الا اگر کسی را جراحت عظیمه برساند و بسبب آن بعد لحظة یا بعد ایام بمیرد چون جناب امیر علیه السلام که بعد حصول ضربه بعد سه یوم شهادت یافت لازم می آید که چنین قاتل را قصاص و او قاتل نباشد **واتفاق کافه فقها** و لغت بر قصاص و بر قاتل بودن او است پس جایز است که مقتول اگر یک لحظه هم بعد قتل زنده ماند داعی بفعل یک واجب و بترک یک قبیح شد لطف بخود مکلف در استقبال حاصل شد **جواب ثانی** سلمنا که بمحض قتل ازهاق حاصل شد پس نزد متکلمین لطف مختص بمکلف مباشر نیست بل بخود مباشر و بغیر او باشد و در اینجا قتل نسبت بقاتل لطف است چه در آینده او اقدام بقبیح و ترک واجب نکند این بنا بر آنکه قاتل اگر از غیر مجرمین باشد **واما** نسبت بقاتل و مقتول که هر دو مجرمین بودند پس هر دو لطف حاصل شد زیرا که ایشان قتل بحکم الهی را دانسته که فلان روز قتل یا واقع می شود و تا آن ایام ایشان را علم آن داعی بترک قبایح و بفعل واجبات فضلا عن الواجبات حاصل شده **و** نیز برای باقی ماندگان ایشان از شاهد و غایب لطف حاصل شد چنانچه در تعبد ما بقتل مشرکین که ایشان را حتی گشتیم یا کشته میشویم برای مؤمنین لطف کامل و شامل و بر آن ما را اجر و عوض حاصل میشود **سوال** قتل نفس خود بدست خود از عبده عجل صحیح است یا نه و اگر صحیح است پس چگونه خود را کشتند و اگر ثابت نشده پس در ترک آن نیز عاصی اند و مجاز مراد نیست بل حقیقت از موضوع مراد است چنانچه **رازی** گفته که اکثر اهل تفسیر بر همین اند که خودکشتن واقع شده **جواب** بعض مجوزین میگویند که بجرح عظیم که موءدی الی الموت بود و بعضی میگویند که دفعة خود را بکار دکشتند نه ترک و نه عصیان لازم آمد **سوال** قتل آدمی قبیح بالذات عند العقل است و تبدل قبیح ذاتی بحسن ممتنع است و الا تبدل جهل و کذب بحسن نیز لازم می آید و به ثبوت این امر بقتل جم غفیر حتی شش صد هزار آدم **نیز** مردلیست چگونه جایز و مستحسن عند العقل باشد **جواب** بعون الله الوهاب نزد فلاسفه یونان و فرنگ و براهمه قتل آدمی بلا حق قبیح میباشد و گاهی جرم و حق آدمی لاحق او میشود چون اقتصاص قاتل عند العقل فضلا عن النقل مجوز می باشد و وقتیکه مجوز شد مستحسن شد بخلاف جهل که او عند العقل و النقل قبیحی است که اصلا و ابدا با وحسن طاری و لاحق نمیشود و اگر فرضا لاحق هم گردد قابل تغیر نمیباشد **و اما جواب** حسن امر بقتل جم غفیر برای آنست که قتل ایشان مشتمل لطف برای خود قاتل و مقتول ایشان بنهج مذکور بود و این قتل جاری مجرای ایلام است و ایلام من الله بلا واسطه از خدا باشد چون تمریض و تمویت و تقویت اعضاء ایشان **یا** بواسطه باشد **چه** نسبت بمکلفین چون تحدید و تعزیر مجرمین و قتل و احراق ایشان و امثال آن **چه** بغیر مکلف باشد خواه واجب باشد چون ایجاب

جواب قتال و حسنیت قتل

ذبایح اضحیه در مناسک خواه مستحب چون ذبایح یوم القربان در غیر حج یا مباح باشد چون ذبایح یومیه و اعواض همه اینها بر تعالی واجب و لازم بحسب عدل و حکمت است **سوال** قتل آدمی در اصل از اعاظم الآلام است زیرا که در آن با ایلام افناء حیوة می باشد و در اینجا مقتولین عوضی دارند یا نه و اگر گفته شود که عوض دارند این ثابت نمیشود زیرا که جرم معصیت عوض آن بود و در آن غایت مکافات معصیت میباشد و اگر گفته شود که عوض بالکل ندارند ظلم لازم می آید زیرا که حیوة نافعه و منتفع ایشان را برهم ساخت **جواب** اگر قتل بعوض توبه گفته شود پس بعد حصول مکافات بر عفو تعد تفضل بر ایشان جایز بل بالجمله ثابت باشد زیرا که جرم خود و قتل را بعوض آن تسلیم کردند **و** اگر توبه امر سے و قبل آن واقع شده و بعد آن برای مصلحتی حکم قتل بر ایشان کرده پس این داخل در ایلام من الله نزد متکلمین باشد و مقابل الم عوض مساوی آن و بعد آن نفع و ثواب زاید بر الم بحدی باشد که مقابل آن الم عقلاء راضی شوند نزد عدلیه بر تعالی واجب است **و آیا** ثواب زاید آن دایم است **یا** منقطع عدلیه را در آن دو قول است مختار **آیة الله و شیخنا المقداد** مع جمعی از متاخرین منقطع است ظلم لازم نمی آید فلله الحمد علی احسانه **بحث پنجم** ذلکم خیر لکم عند بارئکم این خطاب اگرچه بتائبین قاتلین و مقتولین است لکن شامل بعام باقیماندگان ایشان نیز است لهذا بعرض امتنان در موجودین زمان مقدس نبوی ص نازل فرمود یعنی توبه شما و بعد آن اقتتال شما برای رضای الهی بهتر است مر شما را نزد آفریننده شما چه ضرر ایشان دایر میان دنیا و آخرت بود و ضرر آخرت سخت تر و غیر متناهی از ضرر دنیا باشد پس اختیار ضرر دنیا اگرچه در آن نیز مشقت عظیمه است ولی از ضرر آخرت است و در دنیا موت لامحاله حاصل میشود مقدم یا مؤخر اما برای رضاء الهی و انقطاع و انفراغ از عذاب اخروی تقدم آن در دنیا افضل است از تاخر آن در آخرت **فائده** تکرار بارئکم برای تعظیم ثانی و تبیین آنکه اول آفریدگار شما آخر آفریدگار شما واحد است که بر او اعاده و تجدید شما ممکن و مقدور است ثم الله اعلم **بحث ششم** فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم **آیا** این خطاب محکیات موسی است یا خطاب و کلام من الله بایشان بصورت التفات و وعده برای اطمینان ایشان در آن دو قول است و بر هر دو تقدیر در اینجا محذوف نیست **اما** بنا بر قول موسی اینست که فان فعلتم فقد تاب علیکم **و** بر تقدیر ثانی ففعلتم ما امرکم به موسی فتاب علیکم یعنی اگر توبه و قتل از شما واقع شد پس خدا رجوع میکند بر شما و اگر امر موسی بجا آورید پس رجوع کرد خدا بر شما **اما** انه هو التواب الرحیم جز این نیست که او تعم قبول کننده توبه از عصاة مرة بعد مرة اگرچه هزار بار توبه کنند آفریدگار هر بار قبول توبه میکند نه مانند ملوک و آقایان یک و دو بار قبول کنند نه مکرر **و نزد** بعضی قابل توبه گناهان اعاظم و اکبر کبایر است چون توبه شرک و امثال آن رحیم یعنی مهربان بهمه خصوص بعصاة گویا دلیل بر کثرت توابیت خود بیان کرد یعنی به ثبوت و لزوم مهربانی بر بندگان اکثر توبه را قبول میکنم و لغت و اشکالات و معنی توابیت و رحیمیت بالتفصیل در اوایل این سوره مبرهن شد **تنبیه** این آیه دلیل است بر آنکه قبول توبه بر خدا واجب نیست بل از روی رحم و تفضل است

ثم الله اعلم

هفتاد آدم اکمل امة موسی بطور رفته برؤیت طلبیدند

قوله تعالی وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتیکه گفتید شما یعنی گذشتگان شما چه اولاد بجاے آباء میباشند ای موسی باور و تصدیق نمیکنیم اصلاً و ابداً ترا در مکالمه باری که با تو شیطان کلام کرده یا خدا تا وقتیکه ببینیم بدیده سر خدا را آشکارا و علانیه پس بسبب طلب محال و لاامکان که دیدار مجرد باری باشد اخذ کرد و فراگرفت شما را یعنی آباء شما را صاعقه که آتش آسمانی با صوت مهیب باشد و حال آنکه شما یعنی آباء شما میدیدید نزول آن و فراگرفتن آن شما را **القصه** حضرت کلیم الله بعد توبه و قتل تائبین یا قبل از توبه و قتل ایشان برای مکالمه و مناجات باری هفتاد آدم اکمل و افهم و اعقل و اعلم از امت خود باتفاق مفسرین و اهل سیر و تواریخ و محدثین بمعیت خود برای شنوانیدن کلام الهی برای تصدیق خود در مکالمه بطور برد بعد استماع کلام خدا که هر لفظ و کلمه باری از شش جهت و کلام موسی با تعواز یک جهت می شنیدند و ما بین ایشان و موسی کانه ابرے حایل بود بعد انفراغ از کلام حضرت با ایشان فرمود آیا کلام خالق شنیدید گفتند آرے مگر نمیدانیم که کلام خدا بود یا کلام شیطان و ترا تصدیق در آن نمی کنیم تا وقتیکه خدا را بدیده های سر نمی بینیم علانیة و آشکارا پس بطلب ممتنع الحصول صاعقه که آتش آسمانی با صوت مهیب و مخوف باشد بلا ابر در روز روشن نازل گردید هفتاد آدم سایل را در داد و موسی بمجاورت ایشان بیهوش افتاد و بعد از چند ساعت بهوش آمده استغفار کرده مسئلت کرد بار خدایا بنی اسرائیل تصدیق من نمیکنند و متهم می سازند مرا که این طرف قتل عام کردی و از باقیماندگان اخیار را بحیله شنوانیدن کلام الهی بروی و ایشان را سوختندی باری الیشان را زنده کرده مراجعت بطرف قوم خود با موسی کردند **بدانکه** این احیاء بعد موت انعام ششم به بنی اسرائیل است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** آنکه واذ قلتم یاموسی متعلق به یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی **و** نزد بعضی از آیه ماقبل حکم وا بر در نعمت و رحمت است پس نزد او در اینجا اذکروا مقدر است **بحث دوم** آیا لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة قبل گاوساله پرستی واقع شده یا بعد گاو پرستی در آن دو قول است حق آنست که قرینه بر هر دو قول از قبل و بعد قایم و ثابت نیست **بحث سیوم** این خطاب بموجودین یهود نبوی است لکن مراد از آن آباء ایشان است چه اولاد بجای آباء و مناقب و مثالب آباء مناقب و مثالب اولاد است **و** گاه خطاب بکسی کنایه و مراد از آن متعلقین و منتسبین میباشد باب فصاحت و بلاغت در معاریض و مجازات است و از دواوین و اشعار سلف و خلف لایح میشود **بحث چهارم** لن برای نفی فعل و استقبال

در معانی لغوی رویت

میباشد و **علامه** حلی ره برای نفی تابید از اهل لغت نقل کرده بجای خود بیانش می آید **اما** معنی ایمان لغة و اصطلاحا سابق بیان شد پس در اینجا مراد عدم تصدیق نبوت موسی یا عدم تصدیق موسی باشد در آنچه از کلام الله شنیده اند **اما** حتی حرف جار بر اسم چون الی بمعنی انتها غایت می باشد و وقتی که حتی بر فعل چون لام داخل میشود ان مصدریه در آن مقدر میباشد لهذا فعل منصوب میشود و در اینجا کانه حتی ان نری الله جهرة بمعنی مصدر مجرور با حتی شده بجای مفعول لن نومن واقع شد **بحث پنجم** حتی نری الله جهرة سابق بیان شد که نظر و بصر و رویت در لغت بمعنی دیدن بدیده و بقلب نیز آمده **در مجمع و مبانی** فرمودند خلاصه آنکه رویت در اصل بمعنی ادراک باشد **و آنچه** تعلق بچشم سر دارد در لغت حس و ادراک بصر باشد چون رایت کتابة القران یعنی بدیده سر کتابت قران را دیدم و امثال آن **و آنچه** تعلق بقلب دارد پس در آن وقت از رؤیت معنی علم و معرفت باشد چون رایت زیدا عاقلا یعنی دانستم و شناختم زید را که عالم و عاقل است و چون الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل بمعنی الم تعلم و تعرف باشد چه داقعه اصحاب فیل آن حضرت بچشم ندیده بود و پس مراد آنست که آیا ندانستی و نشناختی قصه اصحاب فیل را **و** نیز رؤیت بتصورات قلبی و تمثلات نومی را گفته میشود چون رایت رؤیا حسنة یعنی دیدم خواب خوبی یا بدی را و ازین باب است قول ابراهیم انی اری فی المنام یعنی من می بینم در خواب **و** آیه رایت احد عشر کوکبا یعنی در خواب دیدم یازده ستاره را که سجده بمن می کنند **اما در شریعت** رؤیت عبارت است از سطوع نور عین رائی بطرف مرئی بنحویکه او را احاطه می کند **و نزد جمعی** از متکلمین عبارت از صورت مرتسمه و مرکوزه مرئی در عین رائی باشد **و** رائی بیننده **و** مرئی آنچه دیده می شود **و** رواء منظر و نگاه و رو بهاء و جمال باشد **و** المرآة بکسر میم آئینه که از آن روی دیده شود **و** اینجا حدیث نهی وارد شده لا یترائن احدکم بالماء یعنی نه بیند احد شما روی خود را از آب بدل آئینه و جمعش مرآئی و مرایا **و** ریاء خویشتن را بنیکی نمود و ریاء و سمعه بیک معنی وارند **و** بعضی میگویند بمعنی شنوانیدن نیکی خود بغیر باشد **و** رای آنچه دل بعد فکر بر آن قرار گرفته **و** رئه شش **و** رایت علم که نشانه محاربین می باشد **بحث ششم** جهرة در **کشاف** گفته که مصدر قرئت القرآءة والدعاء جهرة یعنی قران و دعا را باعلان خواندم چنانچه صوت جهیر در جل جهوری الصوت مرد بلند آواز را میگویند **قفال** گفته جهرة از ظهور باشد چنانچه جهرت الشئ کشفته و جهرت البئر اظهرت ماءه من تحت الطین یعنی جهرة ظهور شئی و جهر چاه اظهار آبش بعد از بر آوردن خاکش باشد **در مجمع و مبانی** فرمودند که جهر و علانیه و معاینه نظایر اند بمعنی ظهور حقیقت شئی معاینة باشد **و** فرق ما بین جهر و معاینه آنست که جهر راجع بحال مدرک **و** معاینه راجع بحال مدرک باشد **و** گاهی رویت جهری نمیباشد چون رویت و تقلب نوم **در کبیر** گفتم که نزد مفسرین جهرة تاکید رویت باشد تا توهم نشود که از رویت مراد علم یا تخیل نومی است که نایم می بیند **اما** در نصب جهرة خلاف کردند **نزد** بعضی نصب بنا بر مصدریت دارد زیراکه نوع رویت است **و نزد** جمعی حال از فاعل یا از مفعول نری الله است **و همین** اکثر است **در کبیر و مبانی** گفته

۳۰۴

کیفیت نزول صاعقه و آیا دیدن خدا جایز است یا نه

که نزد بعضی جهرة بفتح چون غلبة مصدر و نزد بعضی جمع جاهر چون کتبة و طلبة پس در آنوقت حال است و نزد بعضی صفت واقع شده چون قلتم جهرة این ضعیف است **الحاصل** اکثر صحابه بگمان موسی بر طور موسی را گفتند که اصلا و ابدا تصدیق نبوت ترا یا تصدیق ترا در این کلام مسموع نمی کنیم زیرا که ما نمیدانیم که این کلام خدا بود یا کلام ابلیس تا آنکه بچشمهای سر خدا را علانیه و معاینه به بینیم پس بمحض این سوال عظیم کبیر دفعة صاعقه که آتش سماوی باصوت مهیب باشد بلا ابر و باران از آسمان فرو آمد و ایشان میدیدند تا فرا گرفتا ایشان را و در داد و دفعة خاکستر شدند و حضرت موسی بسبب هیبت آن بیهوش افتاد و بعد یک شب و روز بهوش آمد و افاقه یافت و بعد توبه از جانب ایشان مسئلت احیاء ایشان نمود و خدا زنده ساخت **بحث هفتم** فاخذتکم الصّاعقة وانتم تنظرون لغت و اصطلاح همین الفاظ مع کیفیت پیدایش حقیقت صاعقه از نقل و عقل سابق بیان کردیم و آیا مصعوقین همان هفتاد آدم خیار بودند یا زیاده در آن دو قول است اکثر هفتاد آدم است و **بیضاوی و سعودی** نقل کردند که ده هزار آدم از امت او بودند که بجد و اجطاء توریت و کلام کردن نعم با موسی و به نبوت او معتقد بودند ثم الله اعلم و در اینجا در معنی صاعقه مفسرین سه قول دارند **قول اول** آنکه مراد از صاعقه در اینجا آتشی با صوت مهیب آمده سماوی است از حین نزول تا فرا گرفتن ایشان را و ایشان بطرف آن می نگریستند چنانچه در آیه و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء مراد همین آتش است **در معالم** نقل کرده که تنظرون در اینجا بمعنی تعلمون باشد **قول ثانی** عذاب مختص سماوی است چنانچه در آیه صاعقة عاد و ثمود عذاب مختص مراد است **قول ثالث** صیحه سماوی است **و آن** صیحه نزد جمعی صیحه رعد و نزد بعضی صیحه از پریدن ملائکه بوجه مرولیست که همه زمین و کوههای دنیا بآن صیحه یا صاعقه بتزلزل آمدند و ایشان بحسب آن دفعه مردند و نزد حسن و قتاده موت بود فالله اعلم اما عدول از ظاهر قران مهما امکن جایز نیست **سوال** بهر تقدیر موسی در موت شامل ایشان بود یا نه **جواب** رازی آنکه نبود زیرا که فاخذتکم الصّاعقة خطاب مشافهه بصحابه بود و اگر او شامل میبود تخصیص واجب بود و خرّ موسی صعقا بمعنی مغشی افتادن باشد و بوجه دیگر آیه فلما افاق قال سبحانك انی تبت یعنی هرگاه افاقه و صحت یافت موسی بعد تسبیح تعم گفت که من توبه کردم و اگر مرده بودی فلما احیی بجای افاق میگفتی **در مجمع** فرمود اجماع کردند مفسرین مگر شرذمه قلیل بر آنکه موسی نمرده بود بل او مغشی بود و مصرح آن فلما افاق است و افاقه استعمال نمی شود مگر در غشیان **سوال** آیا دیدار خدا بخواص چون انبیا در دنیا و بعامه مؤمنین بعقبی جایز است چنانچه مزعوم مجسمه و فرقه اشعریه است یا جایز نیست و اگر ممکن نباشد معنی حدیث **ترمذی و مشکوة** سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر چیست و آیا بر عدم امکان دلیل عقلی است یا نقلی یا هر دو و آن چیست **جواب** اعتقاد برویت خدا در دنیا و آخرت به نبی و صفی و ولی و مؤمن اصلا و ابدا ممکن نیست و اعتقاد بآن از اعاظم کبایر است چنانچه بطلب آن بواسطه کلیم الله بر آن جماعت طالبین غضب و صاعقه نازل شد و موسی از وکالت در سوال آن توبه کرد و در آیات دانستی و نخواهی دانست و بر بطلان آن دلیل عقل و محکم نقل از قران و حدیث و اجماع اهلبیت عصمت و طهارت که ثانی قران و قرین آن و اتفاق کافه حکماء و متفنا

۳۰۵

یک ملت اسلامیہ است و بالاستیفا درین مسئلہ خاصۃ یک رسالہ لا تدرکہ الابصار نوشتہ ام **اما دلیل عقلی** درینجا بدو صورت می نویسیم **اول** آنکہ او تعالی واجب بالذات مجرد از جنس و نوع و مثل و جسم و عرض است پس ہر کس واجب و مجرد از جسم باشد از لوازم جسم نیز چون اجزا و ترکیب و اعضا و مکان و جہت و رویۃ منزہ و مجرد باشد ببطلان لازم ملزوم نیز باطل است **دوم** نزد کافہ حکما و ملیین اگر بین الرائی والرویۃ والمرئی شرایط [13] سیزدہ گانہ حاصل شد پس بحصول شرط مشروط نیز حاصل میشود **ا** مرئی جسم باشد چہ مجرد از جسم ابدا دیدہ نمی شود **ب** [2] جسم ذی لون باشد چہ شئی بی رنگ دیدہ نمی شود **ج** [3] مرئی شفاف نباشد چون ہوا دیدہ نمی شود **د** [4] مرئی بسیار صغیر نباشد چہ دقیق و نہایت صغیر غالبا دیدہ نمی شود **ھ** [5] مرئی در جہت باشد چہ شئی بلا جہت دیدہ نمی شود **و** مرئی مقابل باشد چون مواجہ یکدیگر یا حال در محل باشد چون رنگ و روح در بدن یا در حکم مقابل باشد چون معاینہ صورت از آئینہ چہ بغیر این شئی دیدہ نمیشود **ز** شئی روشن مفرط نباشد چون آفتاب چہ روشن مفرط دیدہ نمی شود **ح** [8] مرئی متصل و ملصق بحدقہ نباشد چہ متصل بچشم چون حدقہ و مژگان دیدہ نمی شود **ط** [9] مرئی بسیار بعید نباشد چہ بعید از مد نظر دیدہ نمی شود **ی** [10] مرئی داخل حجاب نباشد چہ شئی داخل سراپردہ دیدہ نمیشود **یا** [11] مرئی داخل ظلمت تیرہ نباشد چہ شئی در تیرگی مشہود نمیشود **یب** [12] حواس خصوص حاسہ بصر رائی سالم باشد چہ اعمی را شئی مرئی نمیشود **یج** [13] موجود مشہود باشد چہ شئی غائب و غیر مشہود بحس بصر مشہود و مرئی نمیشود و این شرایط سیزدہ [13] گانہ درینجا مفقود است پس رویت باری در دنیا و آخرت ممتنع الحصول و محال الوصول است **و** بفقدان این شرایط و علت دائمہ است مشروط و معلول دائم مفقود است **اما قرآن** پس منجملہ آن آیہ لیس کمثلہ شئی و ھو السمیع البصیر چہ بالضرورۃ خدا جسم ندارد پس لوازم چون جہت و مکان نیز ندارد و اگر بصورت حلول مرئی میشود باز ہم باطل است زیرا کہ حدوث و حاجت و قیام واجب بممکن چون روح و بدن لازم می آید **و آیہ دوم** لا تدرکہ الابصار و ھو یدرک الابصار و ھو اللطیف الخبیر بصورت مدح خود بالاتفاق گفتہ کہ دیدہا و بیناییہای چشم او را درک نمی کنند و او درک بیناییہا میکند زیرا کہ او تعالی مجرد از جسم خبیر و عالم بہمہ اشیا بسبب آن است و علت دیدہ نشدن خود تجرد خود بیان فرمود **آیہ سیوم** لن نؤمن لک حتی نری اللہ جہرۃ فاخذتکم الصاعقۃ **قاضی عبد الجبار** گفتہ اگر سوال رویت جایز بود البتہ عقوبت برای طلب آن بر ایشان نازل نمیشد چنانچہ بر طلب معجزہ بعد معجزہ و طلب طعام بدل از طعام لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض الخ غضب نازل نشد بل اجابہ واجب بود **و** موسی سبحانک انی تبت زبان بتوبہ نمی کشود **آیہ چہارم** یسئلک اھل الکتاب ان تنزل علیہم کتابا من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا اللہ جہرۃ فاخذتہم الصاعقۃ الخ **ابو الحسین در کتاب تفصیح** گفت کہ در ینجا جائی سوال رویت نیست مگر آنکہ او را خدا از اعظم کبایر شمردہ بر سایل آن عقوبت نازل کردہ و پیغمبر ما را اہل کتاب سوال کردند کہ حروف قران مجسم شدہ از آسمان فرود آیند کہ ایشان بچشمہای خود صور حروف را درحال نزول آنہا در جو آسمان معاینہ کنند خدا فرمود ازین بزرگتر موسی را سوال کردند کہ خدا را بنما معاینہ

وعلانیۃ بسبب آن سوال صاعقہ گرفت ایشان را پس اگر گناہ نمی بود و اجہار وارآدہ واجب تعالیٰ ممکن میبود و مخصوص چرا میگرفت ایشان را برای طلب معجزہ و برہان بر وجود خدا غضب عقوبت بسایل ظلم عظیم باشد و لفظ اکبر اسم تفضیل مقتضی مضاف الیہ و آن درینجا ہر کبیرہ من حیث الاجتماع والانفراد است منجملہ کبائر سوال آیات مجملہ است پس اکبر و اعظم ہمہ آنہا سوال رویت تعالیٰ است و عقوبت ہر گناہ را تاخیر ہست اما عقوبت رویت را اصلا تاخیری نیست پس گناہ اعظم و اکبر را ممکن مجوز بل عین ایمان شمردن واللہ کفر و شرک را توحید شمردن باشد

در کشاف جاراللہ زمخشری گفتہ

ثم اتعجب من المتسنّنین بالاسلام		المتسمّین باهل السنة والجماعة
کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهبا		ولا یغرّنک تستّرهم بالبلکفة
فانه من منصوبات اشیاخهم		والقول ما قال بعض العدلیّة

یعنی متعجبم از آنکہ خود را مسلمان میدانند و باسم اہل سنت و جماعت خود را نام زد میکنند چگونہ دیدار خدا را کہ عظیم کبیرہ بود مذہب خود قرار دادند و فریب ندہد ترا پوشیدن این گناہ کبیرہ را کہ بلا کیفیت و لا جسم و لا مکان و لا مسافت دیدار میدہند چہ این تلبیس از منصوبات و مخترعات بزرگان ایشان است چہ شعر خوبی بعض عدلیہ درین باب گفتہ

لجماعة سمّوا هواهم سنّة	جماعة	وجماعة حمر لعمری موکفة
فتشبّهوه بخلقه وتخوّفوا		شنع الوری فتستّروا بالبلکفة

خلاصہ آنکہ فرقہ جبریہ خواہشہای خود را سنت رسول اللہ نامیدند **اقول** منکرین خلافت عیار میگویند چون مشایخ ثلثہ بدست خلق منصوب شدند پس خلیفۃ الرسول نامیدند و قسم بعمر م جماعتی چون خران معیوب و معطل سہل بغیر سنت کردند پس بجہت خواہشہای خود تشبیہ دادند خالق بیچون را بمخلوق او و ترسیدند از شناعات و فضایح خلق را پس پوشیدند گناہ کبیرہ را ببلکفہ کہ عبارت است از دیدہ شدن خدا بلا کیفیت **آیہ پنجم**

وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا خلاصہ آنکہ کفار امید لقاء ما بمعنی حصول جزا ندارند ایمان نمی آریم تا آنکہ نزول ملائکہ را در جو آسمان یا خدا را عیانا بدیدہای سر خود نمی بینیم خدا در رد ایشان فرمود بتحقیق ایشان تکبر کردند و امر بزرگی و منکر عظیمی را طلبیدند و باین قول یعنی بطلب رویت اللہ از حد عقل و آدمیت بر آمدند بر آمدن بزرگی کہ فوق بر آن متصور نباشد **و در اینجا** باطل کرد قول اشاعرہ کہ مراد از لقاء اللہ رویۃ اللہ است زیرا کہ لقاء را بصورت مدح مومنین و بعدم امید لقاء ذم کافرین کرد اگر لقاء و رویت احدمی بود البتہ در موضع واحد لقاء و رویت را جمع نمیکرد و طلب رویت اللہ را استکبار و عتو کبیر نمی شمرد **و ابو القاسم بلخی** گفت اگر لن نؤمن لک حتی نری اللہ جهرة جایز و ممکن بود بعتو کبیر ذکر ایشان و بمحض سوال رویت انزال عقوبت چون و بال و گناہان دیگر نمیکرد چہ سوال شان در آن وقت مشتمل طلب برہان بر صدق نبوت بود چون لن نؤمن لک حتی نخیی موسی جهرة بود و طلب معجزہ از نبی واجب و فرض عین بر مرسل الیہم باشد بر طلب مصدق مغضوب عتو عند العقل والنقل از علیم حکیم نمی باشد **اما حدیث** سترون ربکم

بطلان اجماع امت سقوی و معنی رویت

ازجملہ مخترعات مجسمہ است مخالف قرآن و سنت و اجماع اہلبیت عصمت و برخلاف عقل معہذا مطعون اہل السنۃ است چنانچہ **ابن ابی الحدید** در مجلد اول شرح نہج البلاغہ **و از اہل جال صاحب الطبقات** گفتہ راوی اینحدیث قیس بن حازم است قد طعن فیہ مشایخنا المتکلمون وقالوا انہ فاسق و قد اختیط فی آخر عمرہ کہ در او طعن کردند مشایخ متکلمین کہ او فاسق است عداوت علی داشت معہذا در آخر عمر مختبط شدہ بود **و** بفرض تعدد آنہا ہمہ اخبار احاد اند در اعتقادیات احاد حجت بالاتفاق نمیباشد **و بفرض** تصحیح و تسلیم توفیق و تطبیق جمعا بین الادلہ ممکن است کہ سترون بمعنی ستعلمون اللہ یوم القیمۃ بالعلم الضروری علی وجودہ تعالی یعنی روز قیامت علم ضروری بکافر و مومن بر وجود خدا حاصل میشود **و** بعضی جبریہ تاویل کردند چون **دوزبهان** کہ کشف تام یوم القیمۃ حاصل خواہد شد ثم اللہ اعلم و باقی وجوہ و جواب ایرادات دیگر بجای خود می آیند **تنبیہ** این آیہ دلیل برچند چیز است **ا** بر بطلان حجیت اجماع امت چہ ہفتاد نفر اکمل و اعقل صحابہ از کل امت موسی بانتخاب موسی **وبروایت** جمعی از اہل سیر و مورخین دہ ہزار نفر منتخب ساختہ بطور بردو بحضور کلیم اللہ اتفاق و اجماع برکلمہ واحدہ کردند و آن طلب رویۃ اللہ باشد اجماع و اتفاق صحابہ منتخبہ موسویہ باہل محض و کفر اغلظ و غیر منتخب برآمد پس اجتماع چند نفر جاہل در غیر حضور پیغمبر اگر اتفاق و اجماع برخلافت شخصی یا امری کنند چگونہ صحیح و چگونہ مطابق واقع و مطلوب باری شود ولا ینبئک مثل خبیر **ب** اعتقاد برویت و امید بآن کفر محض است چنانچہ در **کشاف** گفتہ ہر کہ تجویز رویت بر خدا کرد او تحقیق خدا را از جملہ اجسام یا اعراض ساخت و ایشان ردباری و موسی کردند بعد بیان حجت و وضوح برہان بلجاجت و جدل در کفر افتادند پس بر طالبان رویت صاعقہ و بر برادران ایشان کہ عبدہ عجل بودند قتل نازل گردید و خدا در اینجا گاو پرستی و طلب رویت را مساوی ساخت بانزال عقوبت بل طلب رویت را اشد و اکبر شمردہ لہذا اشد عقوبت سماوی کہ صاعقہ آتشی باشد بر ایشان بلا مہلت فرستاد و بمجاورت ایشان موسی کلیم اللہ بیہوش و موضع اقدام شان پارہ پارہ و بعض طور را خاکستر و کحل ساخت تا دلالت بر اعظمیت آن از عبادت عجل باشد بار خدا یا معتقدین رویت را ازین امت از اخوان یہود کہ طلب رویت کردہ بودند نخواہی شمرد و نیز یقینا حشر و حکم واحد نخواہی کرد چرا و لیکن در آخر کفر دانستہ توبہ از آن کردند و اشاعرہ دین و انستہ امید و سایل رویت در دنیا و آخرت اند بل ہر کہ این اعتقاد ندارد او را مومن نمیدانند اعاذنا اللہ والمؤمنین عن ذلک و مجاورتہم **ج** بلخی **و** زمخشری گفتند کہ از اینجا از آیہ فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا اللہ جہرۃ ثابت گردید کہ رب ارنی انظر الیک موسی بالحاح والجاء ایشان از جانب ایشان گفتہ نہ از جانب خود بجہل و نہ باعتقاد رویت **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمودند کہ خلاف و انکاری در اہل تو ریت نیست در آنکہ حضرت موسی کلیم اللہ در عہد خود عیاذا باللہ گاہے بخدا یتعالی سوال رویت نکرد مگر یک دفعہ و آن بخواہش نفس خود آنحضرت نبود بل بمسئلت امت

فتثم اللہ اعلم۔

آیا مصعوق علیهم امر موسی انبیا شدند یانه

قوله تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون ترجمه

یعنی پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را بعد از موت و مردن شما تا شما شکر کنید با طاعت و فرمان برداری
او و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** ثم بعثناکم من بعد موتکم
عطف بر آیه ما قبل و من بعد موتکم بیان حال ایشان است **اما** لغت و اصطلاح این همه الفاظ سابق
بیان شد اما لغت بعث و آن مصدر از بعث یبعث و ابتعث و انبعث یعنی بمعنی زنده کردن **و** از
خواب بیدار کردن **و** برانگیختن **و بمعنی** فرستادن **و** حث و تحریص کردن **و** نصب و قایم کردن
و بمعنی جنبش باشد **اما** بمعنی برانگیختن چون اذا انبعث اشقاها باشد **اما** بمعنی فرستادن چون
و بعث الله النبیین مبشرین و منذرین باشد **اما** بمعنی قایم و نصب کردن چون و بعثناهم
اثنی عشر نقیبا **اما** بمعنی الهام چون فبعث الله غرابا یبحث فی الارض باشد **و** بمعنی بیدار کردن چون
و بعثته من نومه فانبعث یعنی نبهته فانتبه **و** بعثه بمعنی فرستادن انبیا بخلق با نبوت باشد
و یوم القیمه را نیز یوم البعث میگویند زیرا که خلایق را در آن روز برانگیخته بموقف حساب برای جزا می طلبد **و**
اصل بعث ارسال باشد **و آیا** در اینجا بمعنی زنده کردن است یا بمعنی بیدار کردن اکثر اول است زیرا که
من بعد موتکم بیانش است و بعد ورود صاعقه بر ایشان عدم بقا ایشان کما نه معلوم است و ایشان
بخواب نبودند که بر ایشان انبعاث بمعنی انتباه صحیح شود **در کبیر** گفته ثم بعثناکم من
بعد موتکم برای همین گفته تا اشتباه در موت شان بخواب نشود چه گاهی بعث بعد موت هم می شود
چون آیه اصحاب کهف فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم در اینجا بعثت بعد
خواب باشد **و** مفسرین بعد اتفاق بر موت ایشان بسبب ارتداد طلب رویت و سبب احیا ایشان
قول خلاف کردند **نزد جمعی** احیا و برای شکر و آن عبادت الهی عز و جل باشد زنده ساخت
و نزد جمعی چون قتاده و حسن که احیا ایشان بعد موت ایشان کرد تا استکمال آجال و
استیفا بقیه ارزاق خود کنند **و جمعی** از عامه چون سدی و غیر او گفتند که ایشان بعد زنده شدن
التماس کردند که ما را به نبوت مبعوث ساز پس خدا ایشان را به نبوت مبعوث گردانید انبیا شدند پس معنی آیه
چنین شد که بعثناکم انبیاء بعد موتکم **و همین** مروی تفسیر علی ابن ابراهیم است **سوال**
آیا کفار بعد اسلام آوردن و بعد ارتداد و توبه کردن جایز است که به نبوت و امامت مبعوث شوند چه بنی اسرائیل
اول کفار محض بودند و بعد ایمان بطلب رویت مرتد شده مغضوب الهی بسبب آن مصعوق علیهم

آیا مصعوقین زمان معین در زمان می ماندند یا نه اگر صاعقه نازل نمی شد

تا یک شب و روز و زیاد محض بروایت ثعلبی بودند و اگر بگوئیم که طالبان رویت نیز از بقیة السیف بودند و زنیست چنانچه احد اقوال است یا جایز اصلا و ابدا نیست بنا بر قول آخر روایت علی بن ابراهیم نیز مخالف است پس او و سید محدثین بوده ترک حدیث لازم می آید و بر عدم جواز آن دلیل چیست عقلی است یا نقلی **جواب** دراست و و قولست مختار اکثر اهل سنت جایز بل حجة الاسلام ایشان **غزالی** در اعتقاد مے گوید که کافری اگر مؤید بمعجزه شود تصدیقش نزد او واجب باشد **و مختار** کافۂ امامیه باجماع اهلبیت عصمت اصلا کافر اهل غیر معصوم را از مهد تا لحد نبوت و امامت نمیرسد **و دلیل** بر آن بعد عقل از جمله نقل آیه لاینال عهدی الظالمین است چه از عهد نبوت یا امامت مراد گرفته شود بهر دو تقدیر کفار و اهل توبه را نمی رسد **و نبی شدن** طلاب رویت نزد اصحاب ما بل نزد جم غفیر از اهل سنت نیز ثابت نیست **و مروی** واحد علی ابن ابراهیم اگر از صحاح احادیث اثبات شود معارض برهان عقل و محکم نقل اخبار واحده نمیشود تاویل آن لازم بل بگمان حقیر مطابق قول جماعتی از عامه است محمول بر تقیه خواهد شد ثم الله اعلم **بحث دوم** لعلکم تشکرون مکرر بیان شد که لعل در کلام باری اگر منسوب باوامر و نواهی خلق باشد بمعنی کے و بیان باشد و اگر منسوب بافعال خود تعالی باشد در اینجا برای تبیین علت و توضیح آن و بمعنی بل باشد چون الی مائة الف او یزیدون ای بل یزیدون **بدانکه** سابق زیر این آیه بیان شد که اعاده ایشان بعد تموت مختص برای اداء شکر است و شکر اعم است تعلق بقلب و لسان و جوارح دارد پس از شکر قلبی اعظم شکر تحصیل توحید و ما یصح علیه و ما یمتنع عنه مع لوازم دیگر است و از شکر لسان ذکر تعالی به تسبیح و تحمید و تمجید و تعدید نعمات است **و** از پای مثلا مشی بمساجد و معابد و مجالس و همچنین بعد از جبین بعد معرفت تعالی تسجید تعالی و امثال آن باشد لهذا در **کبیر** گفته که شکر شامل جمیع طاعات است چنانچه در آیه اعملوا آل داود شکرا شامل جمیع طاعات و عبادات است ثم الله اعلم **سوال** موت ایشان با تمام اجل بود یا نه و بر فرض اول تموت ایشان بصورت غضب و عقوبت نباشد پس مذموم باشند **و** ایضا بر ایشان صاعقه اگر نازل نمیشد آیا زنده میماندند یا و بیان آن بهر کیف و چو با می مردند **و** بر فرض ثانی که اجل تمام نشده بلا اجل چگونه مردند **جواب** در چنین مقام متکلمین سه قول دارند ۱ و چو با میمردند و عقوبت تعلق باراده باری است **ب** اجل نبود اگر قتل یا صاعقه طاری نمیشد اصلا و ابدا نمی مردند **ج** زیست و موت هر دو محتمل بود در صورت قتل و صاعقه طاری نمیشد یا نه این مختار محقق **نصیر الملة** در تجرید منقول است **سوال** چگونه جایز باشد بعد اماتت ایشان احیاء ایشان چه در آن معاد ایشان لازم می آید و بعد حصول معاد ایشان را باجماع امت موت ابدا نباشد و الا آیه امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین صحیح نباشد چه ایشان را سه موت لازم می آید موت دنیا و موت قبر و موت برطور **جواب** نزد مفسرین بموجب آیه اجل و اجل مسمی دو موت میباشد یکی محتوم دیگر غیر محتوم و این مجوز عند العقل نیز و در کلام مبرهن است پس موت ایشان از اجل غیر محتوم باشد تموت جایز است **اما** معاد وقتی لازم می آید که خاصه در یوم القیمة زنده میشوند

جواب آنانکه زنده شدند با نهاد و معا باشد
و بمعرفت مضطر شوند

چه بعد آن موت ابدا اند و اماتت و احیاء سه گانه لازم نمی آید زیرا که این موت در حکم غشیان می باشد برای تنبیه و تدبیر مکلفین چون مغمی علیه و راقد اگر در حال اغما و رقود افاقه و انتباه یافت و دفعه بعد آن عود با غما و رقود کرد در حکم واحد است نه متعدد و الا آنانکه بمعجزات انبیا و ائمه و آنانکه الوف بوده بخوف موت بر آمده بودند و قصه عزیر که بعد مردن زنده شدند با ایشان موت و حیوة متعدد نیز لازم می آید جواب کم جوابنا **سوال** احیاء ایشان بعد اماتت در دار تکلیف چگونه جایز باشد چه ایشان بعد حصول حیوة ملجا و مضطر بالضرورت بمعرفت و عبادت می شوند و معرفت و عبادت الجائی بالضرورت منافی تکلیف و غیر مقبول است و الا جایز باشد که همه کفار و منافقین در قیامت بالضرورت توبه و رجوع از کفر و نفاق بحق کنند و آن قبول باشد پس دار الجزا که محل تکلیف نیست دار التکلیف شود و این مخالف کتب الهیه و اجماع اهل ملل است **جواب** بمحض موت و احیاء علم رفعه ضروری میت را حاصل بر وجود خدا و آلام نار و لذات جنت نمیشود و الا لازم می آید که هر کس بمعجزات انبیاء و ائمه و باحیاء الاف ناس که بخوف وبا از خانه بر آمده و عزیر که بعد از موت با نصرام صد سال زنده شدند علم ضروری ایشان را حاصل شده باشد و بعض آنانکه زنده شدند کافر بودند و بر کفر باقی مانده مردند چنانچه از بعض روایات لایح می شود پس بثبوت این جایز است بل الجمله لازم است که خدا آنانرا مضطر و ملجا بعلم ضروری نکند که در علم تعالی مقرر شده که ایشانرا برای مصلحتی و تکلیفی اعاده بدنیا کند و لو بعد صد سال یا هزار سال و موت ایشانرا چون اغما و خواب گرداند **اما** آنانکه تا قیامت برگشتن بدنیا ندارند نسبت بایشان علم ضروری ضرور هست فتم الله علم **سوال** نزد امامیه آنانکه از کفار و منافقین در زمان حضرت مهدی آخر الزمان علیه السلام رجعت کنند نسبت بایشان نیز همین صورت ممکن و جایز است تا بعد رجعت توبه و اعتقاد کامل حاصل کرده بمیرند و الا ظلم لازم می آید که برای بعضی در عود بدنیا توبه باشد و بعضی را توبه نباشد ترجیح بلا مرجح باشد **جواب** بعون الله الملک الوهاب آنکه بتفاوت و اختلاف زمان و احوال مکلفین مصالح و حکم باری بالضرورت مختلف و متفاوت اند چه آنانرا حجت باری تمام بکل وجه نشده نسبت بایشان جایز است که آنانرا مضطر بعلم ضروری نسازد و برگرداند تا ایفاء و اتمام حجت بر ایشان کند پس محل تکلیف و توبه ایشان بجهت وجود آیه لئلا یکون علی الناس حجة بعد الرسل اتمام حجت باقیست و آنانرا که اتمام حجت باتم وجه واقع شده محل توبه و تکلیف و صورت رجوع مع حصول علم ضروری با ایشان باقی نمانده چه الحال یا بعد صد سال رجوع کنند توبه و انابت و ندامت اصلا و ابدا قبول نیست چنانچه فرعون که او را حجت کل و جز تمام شد و حین غرق شدن ایمان آورده لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل **جواب** الآن و قد عصیت قبل شنید پس کفار و منافقین زنده شده را در زمان مهدی علیه السلام هرگز توبه قبول نمیشود چه ایشانرا ابلاغ حجت باتم وجوه حاصل شده بعد آن توبه فایده ندارد **بحث سیوم** هرگاه احیاء طلبه رویت بعد موت در اینجا ثابت و جایز شد پس رجوع جمعی از مومنین و کافرین برای اراده و دولت حق در زمانه حضرت مهدی آخر الزمان علیه السلام جایز بل باجماع اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام ثابت و واجب شد قطع نظر از آن آیات و احادیث بتواتر رسیده و در این باب مصرح اند عجب و بعد ضعف بیان باشد **سوال بلخی** گفته رجعت

311

با اعلام جایز نیست زیرا که موجب اغراء است بسبب اتکال بر توبه در کرّه و مرهٔ ثانیه **جواب** صاحب مجمع و مبانی آنانکه قایل برجعت اند ایشان قایل برجوع کل خلایق نیستند بل جمعی از مؤمنین و کافرین لکن شخصیت ایشان معین نیست پس تعمیم و عدم تعیین کافی و در باب زجر است **سوال** جمعی از معتزله آنکه رجوع در زمان نبی جایز باشد تا معجزه بصورت ارهاص باشد و دلیل بر نبوت او **و** آنا و غیبت او جایز نیست چه بکثرت احیاء معجزه از حد اعجاز بر مے آید و نیز بر دست غیر نبی جایز نیست زیرا که اشتراک بین النبی و غیر او لازم می آید و باشتراک تمییز باطل می شود **جواب** در فن کلام مبرهن شده که جواز معجزه از صلحاء معصومین جایز است برای تعظیم و اجلال ایشان و تمیز و فارق بین النبی و غیر او دعوا است اگر دعوی کرد مدعی صادق در آن است و اگر دعوای نبوت یا امامت نکرد صادق صالح است چون **مریم و فاطمه و آصف بن برخیا** و نزد ما نبوت و امامت متزلت واحد است از معجزه چاره ندارد **اما** از حد اعجاز بکثرت احیاء بر نمے آید چه جایز است که دفعة واحدة آنانکه زنده شدنی اند زنده می شوند و فعل واحد بالضرورت معدود نمیباشد **تنبیه** در آیت دلیل است **ا** بر معاد جسمانی ثم الله اعلم **ب** بر صحت نبوت محمد زیرا که مردامی بلا تردد نزد احدی از اهل علم اخبار از حالات گذشته کرد **ج** تسلی نبی است که از لجاجت و انکار اهل کتاب ملول نشود و چه ایشان با مشاهده چنین معجزات که بلا شک موجب علم ضروری بود بار بار مرتد و کافر میشدند گاهی اجعل لنا الها کما لهم الهة و گاهی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة می گفتند مع قتل عام و نزول صاعقه محرقه بر آن لئام باز هم ترک اقدام بر قبایح و حرام نمیکردند

قوله تعالی وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ترجمه

یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل که سایه بان ساختیم بر سر شما ابری را تا از حرارت آفتاب در وادی تیه حفظ کند شما را و فرو فرستادیم بر شما در تیه یا در جائیکه بود ترنجبین یا انگبین و مرغ بریانی یا چیزی دیگر پس گفتیم بخورید از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه شما را هر روز میرسد برای فردا ذخیره نکنید پس ایشان خلاف امر کردند یعنی ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردند ما را بر

معنی ظل و غمام

نافرمانی ولکن بودند بسبب نافرمانی با بر نفسهای خود ستم میکردند یعنی باین نافرمانی ضرر بنفسهای خود رسانیدند که این نعمت من و سلوی یا نعمت ابدی را بسبب آن از خود ضایع کردند **بدانکه** در اینجا دو نعمت اظلال و انزال من و سلوی نزد جمعی هر دو از نعمتهای هفتم **نزد بعضی** هفتم و هشتم بر ایشان باشد **و در تفسیر** این چند بحث اند **بحث اوّل** وظلّلنا علیکم الغمام عطف بر ما قبل بتقدیر اذکروا چه این آیت هم در بیان جملهٔ نعمات معدوده است **و** در ظلّلنا نون جمع نیست زیرا که اسنادش الی الله واو واحد فی الذات احدی الصفات است تعدد و جمع بالنسبة تعم ممتنع است بل این نون نون کبریائی است چنانچه سابق ذکر شد **سوال** بالضرورت خدا واحد غیر عددی احدی صمد لیست اسناد و لو عدد معنوی بذات واجب تعم و وصف ذکر او بلفظ و بحرف جمع چگونه جایز باشد و چرا بکلمه که معنیش جمع باشد بخود اسناد کرده **جواب** احدی از سلیم العقل از وحدانیت منکر نیست پس ثبوت آن بلاشک و صف و ذکر واجب تعم بکلمهٔ جمع اگرچه مراد از ان وحدت بگیرد باتفاق امت جایز نیست **امّا** باری تعم خود را بکلمهٔ انا یا بلفظ نا در کنا و امثال آن ذکر کرده نظرا الی عظمته و کبریائه چه واجب تعم واحد بوده بالنسبة بهمه ممکنات و جمیع موجودات کبریائیت و عظمت شان و جلالت او تعالی اکبر و اعظم است پس انا بجهت تکبیر و تعظیم ذات واحده مقدسه خود فرمود لهذا این نون را نون کبریائی می نامند چنانچه سابق نیز دانستی ثمّ الله اعلم **بحث دوّم** وظلّلنا علیکم الغمام از باب تفعیل بمعنی سایه گردانیدن از ظل بمعنی ستر و فقد ضوء ضدش ضح شمس باشد **و در روض الجنان** فرمود که ظل عدم روشنائی آفتاب از جائی با طلوع آفتاب باشد **در مجمع و مبانی و صاحب العین** فرمودند که ظل و غمام و ستر و فیء نظایر اند **و** اظلال بکسر اول و تظلیل **نزد** بعضی بمعنی واحد **و نزد** بعضی اول بمعنی بسایه آوردن باشد **و** مکان ظلیل و ظل ظلیل بمعنی دایم باشد **و** استظلال بمعنی در می بسایه آوردن و زیر آن راحت کردن باشد **و** نزد جمعی از اهل اشتقاق ظلت و ظللت چون مست و مسست یکی باشد **و** ظل الشجرة سایه درخت بستر آن باشد **و** مازال ظله بمعنی دام ستره و دام سایه باشد **و** سواد اللیل ظل و ستر او باشد **در مجمع البیان و مبانی** در وجه تسمیه آن فرمودند زیرا که سیاهی شب تا رهمه امستور می سازد و از اینجا آیهٔ الم تر الی ربک کیف مد الظل **و** ظل الرجل و الجدار سایه بدن آدمی و سایه جرم دیوار باشد که از آفتاب بپوشاند **و** یوم الظلة یوم هلاک قوم شعیب بسبب نزول ابر بار و سایه دار باشد و از اینجاست ما کان له ظل فی الشمس یعنی پیغمبر ما سایه بدن در آفتاب نداشت باوجود جرم بدن عنصری **امّا فیء** ظهور سایه بعد زوال آفتاب باشد **امّا غمام** اسم ابر و غمامة قطعه از آن باشد **در وجه تسمیه** آن گفتند که غمام ساتر آسمان می باشد و آنچه ساتر و پوشنده باشد او غم است **و غم** بمعنی اندوه از اینجا است که حزن و ملال دل را می پوشد **و** نزد بعضی غمام ابر رقیق سفید بی آب باشد همین مروی **در تفسیر در منثور** سیوطی از ابن عباس است **و** غمه بضمه غطاء قلب باشد **و** فلان فی غم امره بمعنی آنکه در امر خود مستور است که اهتدا از ان نمی یابد **و** نزد فقها رجل اغم در غسل وجه و مسح سر مشهور بمعنی کثیف و کثیر موی که پیشانی او پوشیده

با آن ضدش رحل انزع باشد **بحث سیوم** خطاب علیکم در اینجا نیز با آنموجودین یهود عهد حضرت نبوی است پس بالجمله مفسرین متفق علیه اند که بنی اسرائیل وقتی که وارد دشتی معروف به تیه شدند و از تفسیر علی ابن ابراهیم و تفسیر مجمع البیان معلوم میشود که وادی غیر تیه بود و در آن درختی نبود بحرارت آفتاب متاذی شده بکلیم الله گفتند که ما را از عمران و بنیان بویران و بیابان آوردی بتابش آفتاب متاذی هستیم خدای خود را بگو که برای ما سایه افکند بدعای موسی خالق قادر ابر سفیدی رقیق می بارنده با باد طیب برای سایه افکندن در روز بر ایشان موکل ساخت و بطرفی سیر نمیکردند مگر آنکه ابر هم سیر و حرکت بر بالای ایشان بهمان طرف میکرد و برای شبها می تا **عمودی از نور** و در بعض روایات از نار نیز فرود می آید تا صبح می ماند و ایشان گفتند اینست ظل و این نور کجاست ماکول و مشروب پس من و السلوی و حجر که از آن چشمهای دوازده گانه می جوشید مقرر گردید و ظللنا علیکم الغمام مذکر همان نعمت است **ایراد** بعض زنادقه مبتدعه سیزده صدی که سایه افکندن ابر و اکل من و سلوا از امر اتفاقیه در آن مقام بود که هر چند روز مستمر باقی ماند و ترنجبین از درختهای آن ملک شهد و عسل و جانوران چون بوده در آن بیابان وافر بوده در ایام گذر خود خوردند و امر اتفاقی از معجزه موسی هیچگونه شمرده شود **جواب** مورخان یهود و اسلام و اهل سیر و محدثین و مفسرین متفق اند که این امور قبل ورود موسی در وادی تیه اصلا نبود و بعد ورود موسی و بدعاء او مدت طویلی این وقایع باقی ماندند و بحرکت ایشان ابر نیز حرکت میکرد و منزل بمنزل تا ورود ایشان بجاهای اهل تا مدتی نیز در منازل خود ایشان را من و سلوای موافق کفایت ایشان مع آل و عیال هر روز و شب با ایشان خود بخود میرسید و امر اتفاقی انصرام و انقطاع دارد و ایشان بتعدید جمعی از اهل سیر زیاده از دوازده هزار آدم تا هفتاد هزار نفس در تیه بودند و بروایت ثعلبی شش لک نفر فی وقت ترنجبین و جانوران بریان عموما بمدت طویلی میخوردند و می نوشیدند این لشکر کثیر آب و غذا از ترنجبین و عسل و طیر تا یکماه یا زیاده شب و روز می آمد و چنین اتفاق کثیر باتفاق حاصل شدن بعید و ممتنع از عقول فلاسفه دبیر اسمه است و اگر امر اتفاقی بود چگونه لجوج و جهول اسرائیلیه بغیر تعرض بموسی تصدیق کردند و حالانکه در تکلیم باری گفتند که ما نمیدانیم که کلام خدا بود یا کلام شیطان **در منثور** از ابن عباس مرویست که همین غمام تیه غمام بدر مملو از ملائکه بود که در یوم بدر از انغمام فرود آمدند **بحث چهارم** وانزلنا علیکم المن والسلوی معنی انزال سابق بیان شد که نقل شیٔ از علو بسفل باشد و در اینجا آیا من و سلوی از آسمان آمده یا از جای دیگر و اگر از آسمان آمده آیا از جنت آخرت آمده یا از جای دیگر که غیر جنت آخرت باشد اشهر آنست که از جهت علو از ما شاء الله از غیر جنت آخرت آمده چه غیر معصومین در دنیا قابل اکل نعمات اخروی نیستند و نعمات جنت و اغذیه آنرا ابتلاء و تغیر و انقطاع نمیباشد و این گنده میشد اگر نگاه میداشتند ثم الله اعلم **بحث پنجم** نزد اهل اشتقاق من از من یمن منا بمعنی احسان کردن باشد چه عطایای باری بقوم موسی از روی تفضل و احسان بود و لهذا بمنت ذکر فرمود چنانچه احد اقوال در تفسیرش می آید و از اینجا است آیه ولا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی یعنی باطل مسازید صدقات خود را بمنت نهادن و اظهار احسان کردن و باذیت

معنی من و سلوی

رسانیدن بفقرا و منّان از اسماء حسنی تعالی است که سبقت باعطاء میکند از روی تفضّل واحسان **نزد**
مجمع و مبانی فرمودند و منّة بکسر میم اسم و من صنیعة حسنه و معروفه باشد و نیز بمعنی
قطع خیرات **باشد** و از اینجا است انّ لهم اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع و اصل باب از احسان است و منّت قوه
قلب باشد و میگویند فلان ضعیف المنّة یعنی ضعیف القوة باشد و منون دهر و موت و کثیر الامتنان
باشد **امّا سلوی** نزد صاحب قاموس بمعنی طایر واحدش سلوة باشد **و صاحب**
صحاح حکایت از اخفش کرده که من اطلاق بر واحد و جمع میشود و من واحدش نشنیدم و از اهل لغات خلاف
در معنی سلوی کردند و نزد جمعی بمعنی طایری باشد و نزد جمعی بمعنی عسل باشد و مویدش قول زهیر باشد
لانتم الذ من السّلوی زجاج و ابو علی فارسی گمان عسل کردند این غلط است و نزد جمعی سلوان
بمعنی آبی باشد که بخوردن آن غمش زایل شود و سلوة عیش رغید باشد **بحث ششم** در من
مفسّرین خلاف کردند **نزد** جمعی من چیزیست که بر درختان چون شبنم شبانگاه می بارید **این**
مروی از ابن عباس است و نزد جمعی صمغی بر اشجار جمع میشد چون عسل و مزه و بوی و رنگ
او داشت این مختار مجاهد است و نزد سدی عسل خالص ابیض از شیر و احلی از شهد می بارید و نزد
عکرمه ربّ غلیظ بود و در قاموس گفته که من نداوة و ترادت شبانگاه از آسمان بر اشجار یا بر احجار می بارید بعد از آن
شیرین شده عسل منعقد شده در جفاف چون صمغ و شبیه بشیرخشت و ترنجبین میشد و منو و بعد آن گفته معروف
از من چیزیست که واقع بر اشجار بلوط باشد معتدل المزاج نافع سعال رطوبه و صدر روشنش میباشد **اقول** قول فیروزآبادی
جمع بین الاقوال المختلفه باشد و نزد ضحاک گندم بریان و پخته بود و نزد وهب بن منبه خمیر رقاق ا ان رقاق
بالفتح یعنی نان هموار و نازک و نرم بود و نزد ربیع بن انس شرابی طهور مثل عسل نازل میشد ایشان با
آب ممزوج ساخته میخوردند و صاحب درّ منثور از سدی نقل کرده که من شیئی بر درختان چون ترنجبین نازل
شده میخوردند و نزد زجاج من جمیع آنچیزها ئیست که خدا منت نهاد و ایشانرا بعطاء آن و در آن نه تعب
داشتند و نه نصب و نه حساب و نیز سیوطی از قتاده نقل کرده که من شیئی چون برف شبانگاه بر
خانهای ایشان تا صبح می بارید سفیدتر از شیر و شیرین تر از شهد فی یوم برای یک روز هر نفر یک صاع
میگرفت الا روز جمعه حصه یوم السبت نیز می گرفتند چه در آن روز نازل نمیشد و اگر زیاده از یک روزینه میگرفتند
کرم میکرد و گندیده می شد و در حدیث نبوی آمده کمأة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه بمعنی سماروغ
که از زمین میروید شحم الارض نیز میگویند فرمود از جمله من است و آب او شفا برای چشم است **و در**
مجمع البحرین فرمود که کمأة بر بنی اسرائیل نازل نشده بود والله اعلم **امّا سلوی**
ثعلبی از مفسّرین نقل کرده که بنی اسرائیل هرگاه مدتی من را خوردند بموسی گفتند که حلاوت من مارا
کشت از خدای خود برای ما گوشتی طلب کن پس خدا سلوی برای ایشان فرستاد **پس** در سلوی
نیز خلاف کردند و نزد اکثر مفسّرین سلوی طایر سمانی باشد این مروی از **ابن عباس** است
و نزد شرذمه شبیه بسمانی است این مروی نیز از جماعتی از صحابه منهم ابن **مسعود** است

و نزد ابو العالیه او طیری سرخ رنگ و نزد بعضی مایل بحمرة بود از آسمان فرود می آمد در عرض یک میل و نزد بعضی میل در میل و در بلندی یک نیزه بعضی بر بعضی بصورت جمع می افتادند و سیوطی و ثعلبی نقل کردند که طیری بود در جثه کبوتر نهایت طیب و چرب باد جنوب آنها را بوقت صبح در معسکر ایشان می انداخت پس بهوا ریشه و پرهای آنها را ریخته صاف می نمود و ایشان بدستهای خود ذبح نموده بریان کرده می خوردند و نزد عکرمه طیر بیست در هند بزرگتر از گنجشک و کوچک از کبوتر و در تفسیر منیر گفته سلوی مرغان خوش رنگ با صوت و الحان و دلکش بودند بادی بر آنها وزیده ریشه و پرهای آنها می برد بی رگ و بی خون و بی استخوان بوده دفعةً همه آنها بقدرت خدا مشوی شده بنی اسرائیل بمقدار قوت شب و روز بر میداشتند و آلوده با ترنجبین میخوردند در تفسیر امام همام و مبانی و صافی آنست که من ترنجبین و سلوی یعنی سمانی الطیب طیور در لحم نزد ایشان خود می افتاد ایشان صید میکردند میخوردند در تفسیر علی بن ابراهیم است که بنی اسرائیل روز را در سایه افکن و شبانگاه بر گیاه و اشجار و احجار ترنجبین و بعشا بر مایده هر کس طیور مشوی می افتاد پس وقتیکه ایشان از من و گوشت طیر سیر میشدند جانور دفعةً بحال خود آمده می پرید و موسی سنگی آورد که از آن دوازده چشمه آب میجوشید هر چشمه بطرف سبطی جاری میشد و میخوردند و ثعلبی نقل کرده شش لک آدم بغیر حیوانات دیگر این آب غذا میخوردند در مبانی از ابن جریج نقل کرده و نیز ثعلبی در عرایس از دیگر مفسرین آورده که ایشان بموسی گفتند اینست سایه و آب غذا و عماد و نور کجاست لباس و لباس ما در این بیابان چرکین و کهنه و بوسیده شده خدای تو برای ما لباسی بفرستد پس از آن لباس ایشان را اصلاح چرکین و کهنه و بوسیده و پاره نمیشد بل اولادی ایشان را نمی شد مگر آنکه با ایشان لباس ایشان می آفرید چون جلد بطول ولد طویل میشد موافق قد و جثه او تا مدتیکه ایشان نافرمانی نکردند و بمحض انحراف از ایشان اینحال زوال یافت ولکن کانوا انفسهم یظلمون اشاره بآنست که نفع خود را خود ناقص کردند بحث هفتم

کلوا من طیبات ما رزقناکم مفسرین در اینجا متفق اند بآنکه کلوا بموضع نصب بتقدیر فقلنا لهم کلوا پس گفتیم ما مر ایشان را که بخورید از پاکیزه جمیع آنچه روزی کردیم شما را یعنی من و سلوی و اضمار و تقدیر زینت فصاحت و بلاغت است چنانچه سابق بتفصیل بیان شد تنبیه آنچه را خدا الطیب ذکر کند او حلال و مباح باشد و غیر طیب حرام است چه رزق خالی ازین نیست حلال است یا حرام و حرام نزد عدلیه ابدا روزی نیست الا در عطب و حال هلاکت و انحصار بر آن پس اسناد روزی حرام بخالق انام قبیح است و ارزاق حرام من الله نیست پس نجس و مغصوب و مخلوط بجمیع الوجوه حرام است و اشکال این مسئله در اول این سوره مبرهن است سوال امر کلوا دلیل بر ایجاب است یا نه جواب سابق انواع معانی امر بتفصیل ذکر شد و مراد از امر کلوا اباحت و تحلیل است نه ایجاب ثم الله اعلم بحث هشتم وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون نزد اکثر بانحراف و کفران نقصان بخدا نکردند بل زیان و خسران بنفوس خود کردند و نعمای جلیله و لذات جلیه را از خود بجهالت خود زایل و باطل کردند چه حد استعمال است آنکه عبادت و شکر کسی بادی

سبب انقطاع من و سلوی چه بود

زیادتی و کفران و انحراف باو نقصان رساند و باللهیئت او تغیر و تبدل کند **و نزد** جمعی اضرار بخود کردند بضیاع نعمات جسیمه و منافع عظیمه که من الله بلا تعب و لا نصب و لا کسب شب و روز غذای پخته طیب و طاهر و لذیذ و حلال و مباح بلاحساب حاصل میشد و گرنه تا مدة العمر ایشان را حاصل می شد **آیا** حصول این نعمت قبل انکار ایشان از قتال عمالقه کنعانی بود یا بعد انکار ایشان از آن چنانچه بموسی گفتند اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون مشهور آخر است **و آیا** اظلال و انعام و اطعام با ایشان در خانهای بلد خود بود چنانچه در احادیث آمده که من بر سقوف خانهاے ایشان می بارید یا در سفر تیه بعد از توبه کردن بود یا قبل توبه و در آن دو قسم روایت اند اصح و اکثر در سفر تیه بعد توبه بود **اما** روایت اول الصحیح آنها اگر ممکن باشد حمل آن ممکن است که از ابتدا توبه در وادی تیه تا انصرام مدتے در خانهای خود اظلال و اطعام با ایشان حاصل بود **و آیا** سبب زوال نعمت ایشان انکار قتال عمالقه بود یا نافرمانی آنکه ذخیره من و سلوی را برای روز دیگر نکنند و ایشان مکرر ذخیره میکردند یا کفران نعمت در آن سه قول است مشهور و اکثر ثانی است چنانچه **در روض الجنان** از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که اگر بنی اسرائیل طعام ذخیره و مخالفت شرط نمیکردند تا تباه شد هیچ طعامی تباه و خراب نمیشد **در معالم التنزیل** صریح گفته که خدا شرط کرده بود که ذخیره طعام برای فردا نکنند و ایشان مکرر ذخیره کردند پس خدا قطع انعام و غذا نذخره را گندیده و کرم دار ساخت **اصح** و اقوی نزد محققین آنست که زوال این نعمت از جهت کفران ایشان بود و این شرط هم اگر داخل کفران شود جمع بین القولین باشد **در مجمع البیان** از قران ناطق مرویست که بنی اسرائیل را از ابتدا صبح صادق تا طلوع آفتاب روزی من نازل میشد پس هر که از صبح تا طلوع در خواب بود روزی آن روز نازل برای او نمی شد خود از دست میداد لهذا خواب بین الطلوعین مکروه است **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است **ا** مخالفت شرط در امور شرعیه جائز نیست **ب** روزی خدا همه طیب و حلال و مباح است حرام و مکروه من الله نیست **ج** کفران و عدم طاعت موجب ازاله نعمت باشد **د** خدا غنی بالذات است بطاعت و شکر او زیادتی نمی شود چنانچه کفران و عدم اطاعت باو تعالی نقصان و زیان نمیرساند **تم** والله اعلم

قوله تعالی وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَّ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّ قُوْلُوْا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ

اظلال و انعام سلوی کجا واقع شده

خطایاکم و سنزید المحسنین ○ ترجمه

یعنی و یاد آرید ای بنی اسرائیل وقتی را که گفتیم ما شما را داخل شوید و درآئید درین ده که نامش ایلیا یعنی بیت المقدس یا اریحا که از بلاد شام باشد پس بخورید ازین ده فواکه و اطعمه و اشربه آنرا هرجا هرچه را میخواهید خوردنی فراخ و بسیار و واسع و درآئید بدر یکی از درهای این بلد یا بدر رقبه که مسجد موسی باشد سجده کنان یا بصورت خاشعان و خاضعان بعوض خلاصی شما از وادی تیه و از حیرت آن و در حال دخول بگوئید کلمه حطه را که عبارت و صیغه از ندامت و توبه باشد بمعنی لا اله الا الله یا نستغفر الله و نتوب الیه و بروایتی با زیادتی بمحمد و آله الطاهرین تا بیامرزیم و بپوشیم مر شما را گناهان شما را بسبب آن وزود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را ثواب و نعمت دنیا و دین چه اشاره باشد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یک ثواب را ده ثواب نوشته و داده می شود **بدانکه** این نعمت هشتم یا نهم به بنی اسرائیل و در تفسیرش چند بحث است **بحث اول** و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة عطف بر آیه ما قبل بر تقدیر اذکروا باشد و از ادخلوا مقول باشد و القریة آیا منصوب بنا بر ظرفیت است یا بنا بر مفعولیت اول مختار سیبویه و ثانی مختار اخفش است و آیا این خطاب بواسطه موسی شنیدند یا بواسطه یوشع از کبر دو قول مستفاد می شود **اما** دخول و ولوج و اقتحام نظائرند الا اقتحام دخول بصعوبت باشد و اصل دخول فساد باشد و فی الامر دخل بمعنی در امر فساد است و دخل امره اذا فسده باشد و رجل مدخول اذا کان فی عقله و حسبه دخل ای فساد **اما القریة** پس قریه و بلده و مدینه و نزد بعضی مصر نیز نظایرند و نزد جمعی از لغویین منجمله ایشان ابوالعباس اصل باب جمع باشد پس وجه تسمیه آنها باین الفاظ برای اجتماع خلق بصورت سکونت در موضعی قریه و بلده و مدینه نامیدند از قریت الماء فی الحوض بمعنی جمع کردم آب را در حوض باشد و قری جمعش و ام القری مکه معظمه و المقری و المقراة در **قاموس** جای اجتماع آب است و در **مجمع** و **قاموس** فرمودند کاسه بزرگی و جفنه که طعام در آن برای مهمان آماده میکنند **بحث دوم** این واقعه اظلال و انعام من و سلوی در وادی تیه بعد حیرت و توبه واقع شده یا در دشتی دیگر در آن دو قول است چنانچه سابق دانستی **آیا** خطاب دو صیغه مراد ادخلوا هذه القریة و ادخلوا الباب سجدا امر بایجاب تکلیفی است یا هر سه خطاب اباحه و تحلیل زیرا که در آن تملیک غنایم و تحلیل سکونت و اباحت مشارب و ماکل بصورت عموم است در آن مفسرین را دو قول است ثانی مختار جمعی از جمهور اصحاب ما نیز چون **علامه طبرسی** و **شیخ المشایخ** ابوالفتوح رازی است و اول مختار اکثر مفسرین و اصولیین عامه است و همین محکی از شیخ الطایفة الناجیة **صاحب تبیان** است و همین اصح است زیرا که دخول باب بصورت ساجد فعلیست بالجمله شاق پس امر بشاق و لو یسیرا امر تکلیفی است نه اباحی و آنچه مشتمل فعل شاق

باشد او بالاتفاق تکلیف است پس خطاب ادخلوا الباب سجدا واجب شد **اما امر بدخول قریہ** امر تکلیف نیز است نہ اباحت زیرا کہ دخول باب مشروط بدخول قریہ است و بر چیزیکہ حصول واجب منحصر باشد او ہم واجب است پس خطاب دخول قریہ نیز واجب من باب المقدمہ باشد **و موید ش** آیہ ادخلوا الارض المقدسۃ التی کتب اللہ لکم ولا ترتدوا علی ادبارکم باشد چہ ارتداد بار نہی و ذم وارد است و بر ترک آنچہ ذم باشد تکلیفی بودن آن لازم است ثم اللہ اعلم **و نزد بعضی** خطاب اول و خطاب کلوا اباحت است و خطاب ثالث و ادخلوا الباب سجدا تکلیفی است اصح و اقوی آنست کہ کلوا امر باباحت و دو خطاب اول و آخر امر تکلیفی است **ایراد** این دو خطاب تکلیفی اول و آخر خطاب ثانی متوسط کہ کلوا باشد چگونہ اباحت آن صحیح شود **و** عبارت مقتضی اباحت ہر سہ یا باباحت اول و ثانی و بتکلیفی ثالث است **جواب** از عبارت لایح است کہ خطاب اول و آخر مشتمل فعل شاق و خطاب ثانی مشتمل استراحت و اکل و تمتع و تلذذ جملہ معترضہ مابین خطاب اول و آخر واقع باشد چہ گویا تقدیر چنین باشد کہ ادخلوا القریۃ و ادخلوا الباب سجدا و کلوا منہا حیث شئتم پس فقرہ فکلوا کانہ نتیجہ ادخلوا القریۃ بعد ان یکونوا ساجدین باشد و آن در قرآن و کلام فصحاء اعلام بسیار است چنانچہ می آید پس ما بین دو خطاب تکلیفی بودن خطاب تحلیلی و اباحت عیب نباشد **بحث سیوم** آیا امر بدخول قریہ بعد از برآمدن از وادی تیہ بود یا بعد از برآمدن از وادی دیگر در آن دو قول است چنانچہ در سابق آیہ دانستی **و بعد آن** اہل تفسیر و سیر بدو قول خلاف کردند **قول** واحد آنکہ این قریہ مامورہ بیت المقدس است بعد از آنکہ بنی اسرائیل در وادی تیہ بموسی گفتہ بودند کہ ای موسی تو و خدایت بقتال نمارده جبارین برو ید ما در اینجا نشستہ ایم پس باین ہذیان چہل سال دران بیابان حیران بودند بعد آن ارادہ توبہ کردند و خدا اجابت آن بدخول بیت المقدس منحصر بر سجدہ کردن و برخواندن حطۃ فرمود **و** دلیل آیہ ادخلوا الارض المقدسۃ التی کتب اللہ لکم ولا ترتدوا علی ادبارکم باشد و شکی نیست کہ مراد از ارض مقدسہ نیست مگر بیت المقدس و در بیت المقدس دو بار یا زیادہ امر بدخول بصورت ایجاب نشدہ پس در ہر دو آیت ثابت شد کہ مراد از قریہ و از ارض مقدسہ بیت المقدس است پس این واقعہ بعد حیرت ایشان در تیہ باشد **اما قول ثانی** کہ غیر تیہ و غیر بیت المقدس بود زیرا کہ باتفاق اکثر مورخین و اہل سیر ہارون اول بعد آن موسی در تیہ مردند و در ہمانجا مدفون اند و اظلال و انعام من و سلوی و امر بدخول قریہ و اباحت آن مقتضی بر وجود موسی است کہ از زبان او این خطاب و بواسطہ دعا او این نعمات و نجات بایشان حاصل شدہ و فاء در فبدل الذین ظلموا باتفاق فاء تعقیب است پس غیر بیت مقدس در زمان حضرت موسی مراد باشد **تنبیہ** بعد اثبات این قایلین بغیر تیہ و بغیر بیت المقدس نیز خلاف کردند **نزد بعضی** چنانچہ در **کبیر** و در **غرایب التنزیل** نقل کردند کہ مراد شہر مصر است چہ اباحت نعمات و غنایم و ملک فرعون بایشان حاصل شد **و نزد جم غفیر** منجملہ ایشان ابو زید است کہ مامور بدخول شہری اریحا نام از شہرہای شام **و** ہمین مروی در تفسیر امام ہمام **و** از ابن عباس در تفسیر **مبانی** و تفسیر **بہائی** است آن شہر فراعنہ و نمارده کہ در آن قومی از بقایای مسی

اجوبه اشکالات اکل و دخول

بعمالقه و سرگروه ایشان عوج بن عنق بود و همین مختار **بغوی** در معالم است **و نزد ثعلبی** در **عرایس** اصح الاقاویل است زیرا که باتفاق علما ثلث بل نزد جمهور یهود قاتل عوج بالاتفاق حضرت موسی بود چه جمعی از اهل سیر گفتند موسی با بقیه بنی اسرائیل از تیه باریحا داخل شد مقدمة الجیش یوشع بن نون بود و بعد قتل جبارین اریحا غنایم و ملک ایشان بر بنی اسرائیل مباح شده امر بسجده شکر و بقول لفظ حطه شدند و تفصیل آن در مقاتله ایشان می آید **و نزد** ابن کیسان مراد شهر شام است **و نزد** ضحاک رمله و اردن و فلسطین و تدمر باشد از بلاد روم **و نزد** مقاتل ایلیا باشد **و در معالم التنزیل** نزد بعضی شهر بلقا باشد اصح آنست که در آیه تعیین هیچ یکی نیست و نیز خبری صحیح وارد بر قولی نیست الا بر قول ثانی ثم الله اعلم و اول مختار است **بحث چهارم** فکلوا منها حیث شئتم رغدا لغت و ایرادات و اجوبه آنها در آیات اوایل سوره بیان شد و رغدا منصوب بنا بر ظرفیت یا بنا بر حال چون ذوی رغد باشد **اما** کلوا صیغه امر بمعنی حکم بفعل باراده قایل در اینجا بالاتفاق بصورت اباحت و تحلیل باشد **اما** ضمیر منها بالاتفاق نیز راجع بقریه است و مراد از آن اکل قریه نیست بل مراد نزد جمعی تحلیل غنایم و اموال و مساکن آن بصورت اتمام نعمت بر ایشان باشد **و نزد** جمعی اباحت اکل و فواکه و مشارب و ملابس آن بلد است من باب المجاز چون جری النهر و سال المیزاب و جریان نهر و میزاب محال پس اکل قریه نیز در اینجا محال غیر عادی است پس لامحاله مجرور مضاف و در اینجا مقدر است چون کلوا من غنائمها و اموالها **یا** کلوا من مطاعمها و مشاربها و اسعًا و جم غفیر از مفسرین فرمودند که ایشان مدتی پابند و مصروف اکل من و سلوی بودند بموجب درخواست لن نصبر علی طعام واحد خداوند جل شانه اجابت درخواست ایشان فرموده اباحت عام کرد **یا** بعد حرمت غنایم تحلیل تام کرد **اشکال** با اباحت عام لازم می آید که جمیع انواع محللات و محرمات بلد بر ایشان محلل و مباح باشد پس شئی حرام بر یهود نباشد و تحریم اشیا از دین موسی معلوم است **جواب** چونکه عقل قاطع است که کل اشیا خالی از دو حال نیست ضار یا نافع و آنچه ضار در دین یا در دنیا بالذات یا بالعرض باشد قبیح و محظور است و بر حکیم علیم جایز نیست که اذن عام و اباحت تام در عامه مضار و قبایح کند زیرا که در تحلیل حرام اغرا و اضرار لازم و بطلان غرض بلکه علام باشد پس ببطلان آن اباحت عام در قسمیش نافع محلل باشد ثابت گردید **ایراد** کلوا منها حیث شئتم خطاب عام بالمشافهه است و تخصیص آن با ایشان چگونه حاصل شد **جواب** خطاب عام بالمشافهه قابل تخصیص بوجود نبی یا وصی است و در اینجا نزد جمعی خود موسی **و** نزد اکثر وصی او یوشع مخصص ناطق من الله موجود پس تخصیص و تبیین آن بواسطه ایشان ممکن بود لله الحمد اشکالی عاید نمیگردد **سوال** در اینجا حیث مضموم است با وجود آنکه او مضاف بجمله است و ظروف اگر مضاف باشند ضمه لازم است نصب چرا دارد **جواب** صاحب مجمع آنکه اگر ظروف مضاف بجمل باشند پس شبیه بمضاف باشند و وقتی که شبیه بمضاف باشند ضمه ممتنع نیست ثم الله اعلم **بحث پنجم** وادخلوا الباب سجدا در نصب سجدا نیز دو قول مزبور اند **اما** لغت و اصطلاح باب و سجده بیان شد لکن در تعیین باب در اینجا خلاف دارند **نزد** بعضی باب شام

مقام سجدهٔ بنی اسرائیل کدام جا بود

و نزد بعضی باب اریحا **و** نزد بعضی باب مصر **و** نزد بعضی باب فلسطین **و** نزد جمعی باب بیت المقدس بود که او هفت در داشت **و** مجاهد گفته که باب دخول شان باب هشتم او بود مسمّی بباب الحطّه چون احد ابواب کعبه باب السلام باشد این مروی از ابن عباس **و** مختار ضحاک **و** مجاهد **و** قتاده است **در کشاف** گفته که ایشان در حیوة موسی داخل بیت المقدس نشده بودند پس امر شد که وقت دخول در انتهاء باب سجده شکر برای خلاصی از زحمت و حیرت تیه و حصول نعمت بجا آرند **و** نزد جمعی باب القبّه بود که عبارت از مکان نماز موسی باشد و آن مقبب بود یا مختص موضعی از بیت المقدس برای نماز انبیا چون محراب در مسجد مختص امام باشد **و اصم** نقل کرده که مراد از باب احد جهات اربعه شهر باشد که مدخل و مخرج آن باشد نه باب حقیقی این ضعیف است زیرا که عدول از ظاهر قران لازم می آید بلا ضرورت جایز نیست **امّا** سجّداً آیا مراد از آن معنی لغوی است یا اصطلاحی در آن دو قول است **ثانی** مختار جمعی منهم وهب منبّه است که در حال دخول بصورت شکر و حمد نعمت سر بخاک نداختند **اقول** این قدری مستبعد می نماید زیرا که ظاهر خطاب مقتضی وجوب دخول در سجود است و امر مستحب سجده شکر و ذم بر تارک آن شامل نمیباشد **و قائلین** اوّل نیز خلاف کردند **مختار جمعی** آنکه مراد از این سجود شدّت انحناء چون راکع پشت خم باشد زیرا که باب صغیر و ضیق محتاج بانحناء در حال دخول بود این مروی از **ابن عبّاس** است **اقول** این هم مشکل است چه اگر باب کوچک و تنگ بود خود بخود مضطر و محتاج بانحناء بودند امر بانحناء لغو باشد **و مختار جمعی** خضوع و خشوع است این اقرب است زیرا که حمل بر شرع هرگاه ممتنع باشد پس حملش بر اقرب مجاز واجب باشد و آن خضوع و تواضع مرتبط با معنی لغوی و مناسب حال باشد چه ایشان فاعل توبه بودند و تایب را تواضع و تخشع لازم است **آیا** این سجده سجده منفرده بود یا سجده نماز چنانچه نماز یهود بسجود بلا رکوع بود ظاهر قران و بالجمله اتفاق مفسّرین بر اوّل است که بالانفراد سجده بر خاک بود و حدیث واحد اگر صحیح شود مفید علم بل مفید ظن نمیباشد **امّا در سبب سجده** نیز خلاف کردند **نزد** بعضی برای حمد و شکر از خلاصی زحمت و تجدید نعمت چه در احادیث آمده برای خلاصی از زحمت و تجدد نعمت سجده شکر باشد **و نزد** بعضی برای تعظیم بیت الله که بیت المقدس معبد انبیا **یا** برای بیت ایل **یا** برای مسجد مخصوص موسی و هارون بود که ابتداء بآن داخل شدند **و** نزد بعضی توبه بود اگرچه توبه امر قلبی است امّا سجده کردن از افعال جوارح چون خواندن حطّه از افعال لسان مصدق و مظهر ما فی القلب است و همه وجوه محتمل اند ثمّ الله اعلم **آیا** محل سجده ابتداء باب بود یا وسط آن یا داخل آن ظاهر **کشاف** عند الانتهاء الی الباب باشد و همین موافق قواعد تعظیم است ثمّ الله اعلم **آیا** ذکری معین در این سجده بود یا نه ظاهر قران مقید بقول حطّه یعنی اللّهمّ احطط وزرنا باشد اگرچه در شریعت و لغت سجده فعلی بالانفراد و ذکر آن فعلی دیگر است ثمّ الله اعلم **بحث ششم** و قولوا حطّة در رفع و نصب آن قراءة دو قول است **و** نصب مختار ابن عبله است **امّا** رفع بنابر آنکه خبر مبتداء محذوف است و آن امرک یا مسئلتنا حطّه باشد **و امّا** نصب بنابر اصل است بمعنی حطّ عنّا ذنوبنا حطّاً یا بنابر مفعول چون قولوا هذه الکلمة ثمّ الله

معنی حطة و اشکالات

اعلم و آیا لفظ حطة عبرانی است یا معرب یا اصل عربی است در آن اقوال است **اول** مختار اصم **در کبیر** نقل از و کرده که این لفظ عینا از اهل کتاب است معنی آن در عربیت معلوم نیست زیرا که بر ایشان خواندن همین کلمه واجب بود **اقول** ضعف آن ظاهر است زیرا که لازم می آید که در قرآن بالجمله بعض الفاظ بی معنی و مجهول و مهمل اند بطلان آن اجماعیست **و** نزد اکثر اصح عربی است **در مجمع البیان و مبانی** فرموده که حط و وضع و خفض نظایر بمعنی انحدار و انحطاط از علو بسفل باشد **و نزد** خلیل حط وضع احمال از دواب باشد **نزد زمخشری** گفته حطة فعلة چون جلسة و رکبة بمعنی ریختن و انداختن و فرو آوردن باشد و بمعنی متفرق ساختن و در دعاء اللّهم احطط حطهم باشد **مفسرین** در معنی تفسیر حطة در اینجا خلاف کرده اند **نزد** ابو مسلم بمعنی ان نحط فی هذه القریة و نستقر فیها باشد یعنی بار خدایا ورزن شهر فرود آمده مسکن و محل خود قرار سازیم **اقول** ضعف آن ظاهر است زیرا که تتمه آیه نغفر لکم تعلق بما قبل دارد و آن دلیل بر توبه و عفو گناهان ایشان باشد و در سکونت ایشان بشهر تعلق بگناه سلف نباشد **نزد اکثر** خاصه و عامه منجمله ایشان قتاده **و** حسن **و** علی ابن ابراهیم مع جم غفیر بمعنی حط ذنوبنا باشد و این استغفار است چه بر توبه که امر قلبی باشد این قول لسانی کاشف حال ایشان و تواضع جوارح دال بر ظاهر عدول ایشان از گناه بصورت جمع میان امر قلبی و لسانی و جوارحی حاصل شود و قریب همین مروی **در تفسیر** امام همام علیه السلام است **ایراد** اگر توبه عبارت از ندامت قلب بر گذشته و عدم معاودت مثل آن در آینده باشد لسانی اعتبار ندارد این تحکم باشد و الا توبه اخرس اصلا صحیح نمیشود **جواب** چونکه توبه در اصل فقط ندامت قلبی باشد و ممکن است که به بنی اسرائیل قول لسانی و اظهار فروتنی ایشان بوجود جهالت ایشان برای تغلیظ و تاکید توبه ایشان باشد **و نزد بعضی** محتمل است که تتمه توبه و سبب احباط و اسقاط گناهان ایشان منحصر بر قول حط عنا باشد **اما توبه** اخرس ایشان محض ندامت و در ظاهر اعراض او از مثل گناه سلف بودن او بصورت خاشع باشد و بفقد حاسه قولی قول حطة از و معفو باشد **و در مجمع البیان** از ابن عباس مرویست که ایشان مامور شدند باینکه تلفظ کلمه حطة را حق دانند **و نزد عکرمه** مراد از حطة لا اله الا الله است **و نزد** دیگران نستغفر الله و نتوب الیک معنی مراد حطة و عربی باشد **و نزد** بعضی بمعنی اللّهم اغفر ذنوبنا باشد چه این کلمات موجب حط گناهان است **سوال** مکلف را تکلیف معین و معلوم بعینه باشد و الا تکلیف باطل و مکلف غیر مکلف می ماند پس در اینجا ذکر عینا معین بود یا ذکر لفظ حطة با ایشان مقرر بود یا کلمه که بمعنی حطة باشد چون اللّهم اغفر ذنوبنا یا اللّهم نستغفرک و نتوب الیک **جواب** در آن خلافست چنانچه در تفسیر حطة و النسبی اصح و اقرب نزد جمعی عینا خواندن لفظ حطة واجب بود و ایشان بعوض آن حنطة خواندند این مروی نیز از **ابن عباس** است **رازی** در آن استشکال کرده بدو وجه **احد وجهین** آنکه لفظ حطة عربی بود و ایشان عربی نبودند که کلام بعربی کنند **ثانی وجهین** آنکه ایشان مامور بتوبه بودند و توبه بقلب می باشد و مسلما که مامور بلسان و جوارح نیز بودند پس ندامت قلبی و قول لسانی و خضوع جوارحی موقوف بر هیئتی و ذکر لفظی

مراد از حطه در این امت آل محمد اند

یعنیا نیست الا آنکه لفظ مشتمل طلب عفو باشد و آن عام است بهر لفظه که خواهد صحیح میشود ثم الله اعلم **اما در** تاویل این آیه بالجمله جمهور سنی و شیعه متفق اند که باب حطه در این امت اهلبیت عصمت و طهارت اند **در صواعق** محرقه روایت کرده انما مثل اهلبیتی کمثل باب حطة من دخله غفرت له الذنوب یعنی جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مثال اهلبیت من در این امت مثال باب حطه در بنی اسرائیل باشد هرکه داخل باب حطه این امت یعنی داخل باعتقاد و توبه بر اهلبیت من شد آمرزیده میشود جمیع گناهان او **در صواعق** بجای دیگر روایت کرده علی باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا یعنی علی در این امت باب حطه بنی اسرائیل است هرکه داخل نزد او شد مومن است و هرکه از و برآمد و نزد او نرفت او کافر است **در تفسیر در منثور** از ابی شیبه از حضرت علی علیه السلام روایت کرده انما مثلنا فی هذه الامة کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ما اهلبیت در این امت چون سفینه نوح در طوفان ضلالت و خلافت است هرکه بر او سوار شد از طوفان کفر و ضلالت نجات یافت و مانند باب حطه در بنی اسرائیل است هرکه از یهودیان این است توبه کرد و داخل در این باب علم شد توبه او قبول است **در فردوس الاخبار** از سعید خدری روایت کرده قال رسول الله مثل اهلبیتی فیکم کمثل باب حطة من دخل فیه غفر له و همین حدیث سید علی همدانی **در کتاب السبعین** روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مثال اهلبیت من در شما یعنی در صحابه و امت چون باب حطه بنی اسرائیل است هرکه داخل آن شد او مغفور له است **در مجمع البیان** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست قال نحن باب حطتکم یعنی ما اهلبیت عصمت و طهارت باب حطه این امت هستیم هرکه بما رجوع و انابت کرد مرحوم و مغفور است هرکه بطرف ما رجوع نکرد ناری است **اقول** آخذین حقوق و محاربین ایشان در این باب حطه بالضرورت داخل نشدند بل میل بایشان نکردند غیر از تعدی پس ایشان کافر اند **بحث هفتم** نغفر لکم خطایاکم آیا بیا یا بتای مضمومه است یا بنون اول مختار **ابو جعفر و نافع** و ثانی قرای اهل **مدینه** و ثالث مختار اکثر و مشهور و النسب بما قبل است چه اتلنا و ما ظلمونا بجمع فرمود **اما خطایاکم** بالف بعد جمهور قرا متفق اند الا در سوره اعراف و نوح خطیئاتهم یعنی بلا الف خوانند چه در مصحف عثمانی بلا الف یا **اما** جزم نغفر لکم برای تضمن معنی شرط و وقوع جواب امر باشد **اما غفران** و عفو و صفح و تجاوز نظایر یعنی ستر باشد چنانچه سابق ذکر شد و غفر الله لک ستر الله ذنبک باشد **و** از اینجا مغفر خود را میگویند که تغطیه سر و گردن میکند **و** غفیره خرقه باشد که زن تحت مقنع بسر می بندد **و** غفر نام ستاره از منازل قمر باشد و نیز بمعنی نکس باشد **و** مغفور و مغفار جمع عرفط ذی عفونت باشد چنانچه عایشه گفت یا رسول الله اکلت المغافیر **و** جاء جما غفیرا بمعنی جماعتی بسیار مجتمع از مردم باشد که بسبب رفتار زمین زیر پای ایشان مستور می شود **و** غفار نام خدا بمعنی ستار گناهان و بسیار عفو کننده باشد **و** در اینجا مغفرت بمعنی ستر عیوب و معاصی برفع عقوبت باشد و اصل باب ستر است **اما** خطایا و خطیات جمع خطیه و خطیه و معصیت و زلت نظایر بمعنی سیئه و گناه و نافرمانی خدا باشد **ابن درید** گفته که خطا بالف مقصوره و بهمزه

مبحث محسن و احسان و اشکال آن

اسم باشد و خطئ الشیء خطأً فاعل را اراده شیء نباشد و واقع شود و اخطاء بر عکس آن یعنی اراده شیء دارد لکن واقع و حاصل نشود و نزد بعضی خطأ و اخطاء بیک معنی باشد از تخطی و آن تجاوز باشد از مراد و صواب **بحث هشتم** مراد از نغفر لکم خطایاکم آنست که بسبب سجده و قول حطة میگذریم و تجاوز می کنیم مر شما را از گناهان شما بعفو آن و برفع عقوبت بر آن و نزد بعضی آنکه نزد توبه شما اسقاط عذاب گناهان شما را می کنیم **تنبیه** در اینجا ثابت شد که توبه بتنهائی مسقط گناه و معاصی نیست زیرا که احباط باطل است و دلیل بطلانش سابق دانستی و برای آنکه در اینجا غفران اسناد بسجود کرد نه بتوبه **بحث نهم** و سنزید المحسنین و سین استقبال برای معنی فوریت باشد **اما** زادهم [...] متعدی بدو مفعول باشد چون فزادهم الله مرضا **اما** محسنین جمع محسن از حسن بمعنی نیکی باشد و احسان ایصال نیکی بغیر باشد یا بخود **در مجمع و مبانی** فرموده محسن فاعل احسان بغیر و فاعل حسن بخود و بغیر میباشد **اما** تعریف حسن بطریق متکلمین فعلیست که عقل داعی بآن و ضدش قبیح باشد و نزد محصلین فعل فاعل عالم بوجهیست که مستحق ذم بآن نمی شود **و در اینجا** مراد آنست که بعد غفران ذنوب زود زیادتی ثواب می کنیم فاعل حسنات و طاعات را یعنی هر کس که بعد توبه فاعل حسنات و عامل طاعات باشد او را ثواب زایده بر حق او میدهیم چه در آیت وارد است که لا اقل فاعل حسنات را ده چند حسنات می نویسیم چون آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که یک حسنه کند مر او راست ده مثل او و در آیه دیگر لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله یعنی بعد ایفاء [...] ایشان زیادتی میکند در اجور ایشان از فضل خود **سوال** لفظ محسنین از باب افعال مقتضی است که اطاعت ایشان احسان بخدا باشد **جواب اول** الحال بیان شد که محسن فاعل حسن باشد و فاعل فعل خیر را محسن نامیده **ثانی** سلمنا که احسان متعدی بغیر باشد و محتاج الیه خدا شده نمیتواند مگر بمجاز و باب مجاز واسع است چنانچه کعبه را بیتی بمجاز گفته زیرا که برای عبادت با مر او ساخته شده و اگر در اینجا هم مطیع را محسن بمجاز گفته شود عیب ندارد و نزد بعضی حسن و احسان واحد المعنی است و اگر متعدی هم باشد پس محسن بنفس خود میباشد و اصح اول است **تنبیه** در اینجا آیت بر چند چیز دلالت دارد **ا** رزق من الله حلال می باشد پس باطل شد زعم کسیکه حرام و نجس را رزق من الله میداند **ب** افعال قولی و جوارحی را مدخلیت در توبه است **ج** نزد اکثر خاصه و عامه قول حطة ذکری منفرد از توبه اگر اثبات نشود پس از لوازم توبه بود در آن وقت یا در آن شریعت باشد چه در دین ما استغفر الله و اتوب الیه بالاتفاق ذکر بالانفراد از توبه است **د** غفران ذنوب خدا عند التوبه میکند از روی تفضل **هـ** خدا بفضل خود زیادتی ثواب می کند اللهم اجعلنا من التوابین و المحسنین

قوله تعالی فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی

قوم ابدال از کدام در داخل شدند

قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون ترجمه

یعنی پس گردانیدند و بدل کردند از روی استهزاء آنانکه ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن و خواندن آن بقول و سخنیکه سوای آنچه گفته شده بود مر ایشانرا و آن بزبان نبطی سریانی حنطا سقاتا باشد یعنی گندم سرخ پس بسبب تبدیل کلمه توبه حطه بلفظ گندم سرخ فرو فرستادیم بآنانکه ستم کردند بر نفس خود بتغییر و تبدل آن عذابی و عقوبتی را از آسمان بدان چیزیکه بودند بآن چیز بیرون رفتند از حد فرمان و اذعان و آن عذاب آسمانی نزد بعضی آتش **و** نزد بعضی طاعون بود بروایتی بیست و چهار هزار و بقولی هفتاد هزار نفس و در تفسیر بهائی است که صد و بیست و چهار هزار کس دفعة مردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم تبدیل و تحویل و تغییر متقارب اند الا التبدیل وضع شیء بجای شیء چه از نوع او یا غیر او باشد **و** تحویل و تغییر تقلیب هیئت شیء و هیکل و حال او بهیئت و هیکل و حال دیگر اگرچه بغیر تبدل ماده باشد **و بدل** در مبانی خلف باشد **و** ابدال جمع او **و** از اینجاست حدیث ابدال **در نهایه** ابن اثیر گفته فی حدیث علی الابدال الاولیاء **در قاموس** تمام حدیث آورده بهم یقیم الله الارض و هم سبعون اربعون بالشام و ثلثون بغیرها لا یموت احدهم الا قام مقامه آخر من سایر الناس یعنی ابدال قوم اولیاء الله اند **و** نزد منجمین رجال الغیب **و** نزد اهل سیر ایشان ابدال اند **و** نزد محدثین از عامه **سیوطی** در رساله حال مهدی آخر الزمان گفته که ایشان اصحاب آنحضرت و انصار او اند بوجود ایشان زمین مستقر است و ایشان هفتاد آدم اند چهل آدم از ایشان بشام و حوالی آن و سی آدم از آنها بنواحی دیگر در اطراف عالم اند و نمی مرد احدی از ایشان مگر آنکه مثل او از بنی آدم بمقام او قایم می ماند **و** از اصحاب ما حضرت صدوق العلما **ابن بابویه** همین روایت کرده **و آیا** مراد تبدیل لفظ است یا تبدیل معنی یا هر دو ظاهر اقوال آخر است **اما در تعیین** قول مبدل خلاف کردند **نزد** جمعی ایشان مامور بودند که بدر مضیق معین پشت خم و داخل شوند ایشان تبدیل آن بدرهای فراخ کرده بصورت انتصاب داخل شدند جمعی بهمان در ضیق صغیر چون صبیتیکه قبل از مشی بدست و پای میرود داخل شدند **و** در قول نیز تبدیل کردند بجای حطه لفظ حنطه فقط بمعنی گندم گفتند **و** نزد بعضی بسریانی نبطی گفتند حطا سمقاثا یعنی کلمه توبه حطه را مبدل بگندم سرخ از روی استهزاء کردند **و ابن زید** گفته استهزاء بموسی کردند که حطه چیست **و** مجاهد گفته که بپشت داخل باب شدند و قایل بحنطه بودند **بحث دوم** فانزلنا علی الذین ظلموا

۳۲۵

تفسیر رجزاً من السمآء چه باشد

رجزاً من السمآء بما کانوا یفسقون رجز بکسر را و سکون جیم و در لغت اہل حجاز غیر رجس بمعنی عذاب و عقوبت باشد چه رجس بمعنی عفونت باشد **وابوعبیده** گفته رجس و رجز چون بزاق و بساق و زرع و صدع و دو لغت **و** نزد زجاج بمعنی واحد اند **و** رجز بضم را مهمله عبادت وثان باشد **و** رجز بفتح اول و ثانی بمعنی ذکر مفاخر و مناقب ما بین دو متحارب در اول محاربه باشد **واما** در آیه ویذهب عنکم رجز الشیطان لطخ و خلط مراد است **اما فسق** در لغت بمعنی خروج از عقیده باشد **و** در شرع عبارت از خروج از طاعت خدا بمعصیت او با بقاء اعتقاد و ایمان است **بحث سیوم** ظلم در اینجا آیا بمعنی کفر است یا بمعنی کبیره غیر کفر و آن دو قول است **در روض الجنان** اول نقل کرده زیرا که استهزاء بخدا و بموسی در فعل و قول حطه کردند مرتد شدند لهذا لفظ ظلم را مکرر برای عظم گناه ایشان در اینجا ذکر کرده **اما** عقب ظلم ذکر فسق ایشان محمول بر آنست که ایشان با وجود اعتقاد بر وجود خدا از دین او بارتداد برآمدند و هر کافر ظالم است بموجب آیه والکافرون هم الظالمون و هر کافر فاسق است بموجب آیه والکافرون هم الفاسقون اصح همین است **اما قول ثانی** که ایشان عاصی غیر کافر بودند این ضعیف است زیرا که بجهت معاصی با ایمان عاجلا در دنیا مستحق انزال عقوبت و عذاب نمی شود و بر ایشان نزول عذاب من السماء معلوم است **اما** رجز ایشان را نیز خلاف کردند **نزد** بعضی آتشی از آسمان دفعة فرود آمد و بیست و چهار هزار کس را در وادی **نزد** بعضی طاعون دفعة بر ایشان مسلط شده بیست و چهار هزار کس **و** بروایتی هفتاد هزار آدم **و** بروایتی صد و بیست و چهار هزار کس در یک ساعت مردند این مروی در تفسیر **اما** علیه السلام است **وابن درید** گفته کبار و شیوخ ایشان بموت فجاءه در یک ساعت مردند و اولاد صغار و نابالغ باقی و زنده ماندند **در کشاف** گفته بر هفتاد هزار آدم در وادی تیه بسبب تبدیل قول حطه بحنطه عقوبت آسمان نازل شد و در یک ساعت مردند **سوال** اگر آتش از سما آمد مسلم است و اگر وبا و طاعون گفته شود از آسمان آمدن چه معنی دارد **جواب** شیخ المشایخ **در روض الجنان** قولی نقل کرده که مراد از نزول سماء در اینجا **نزد** بعضی قضاء الله است **و نزد** بعضی من قبل الله و امره تعم باشد **و نزد** بعضی مراد اخبار از رفعت و علو است چه همه این وجوه از جهت علو و عرش مقرر شده بزمین نازل می شوند **والله اعلم** **تنبیه** آیا در اذکار و اوراد معینه من الله تغییر و تبدیل بغیر آن اگر چه در معنی متحد باشند جایز است یا نه در فقهاء دو قول است **قول واحد** آنکه مطلقا جایز نیست این مختار جمعی از اصحاب قدماء است و بدلیل این آیه ترجمه در اذکار نماز و تلاوت سوره بترجمه عند الامکان در آن جایز نیست **وایضا** ترجمه قران قران نباشد **قول ثانی** آنکه جایز است مطلقا اگر در معنی متحد و جمیع غیر عینی باشد **والله اعلم**

قوله تعالی وَاِذِ اسْتَسْقٰی مُوسٰی لِقَوْمِهٖ

انشقاق حجر براسماء اهلبیت علیہ بنی اسرائیل را

فَقُلْنَا اضْرِبْ بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ ترجمہ

یعنی یاد کنید وقتی را کہ طلب آب کرد موسی از خدا برای قوم خود در وادی تیہ بعد اکل من و سلوی یا در جای دیگر پس گفتیم ما مر او را کہ ای موسی بزن بعصای خود سنگ را پس از زدن بر آن شکافتہ شد و روان گشت از آن دوازده چشمہ آب بعدد اسباط دوازده گانہ بتحقیق دانست ہر یک از مردمان اسباط دوازده گانہ آبخور خود و جای بر داشتن آب را یعنی چشمہ آب خود و جدول آنرا پس از آن گفتیم بخورید و بیاشامید از روزی خدا و مرزوق او بلا کسب و لا رنج و لا زحمت و لا حساب یعنی من و سلوی و آب چشمہا او از حد مگذرید در زمین خدا در حالیکہ تباه کار باشید **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** آنکہ آیا این از قصص مستانفہ است پس بنا بر آن تقدیر اذکروا و نعمت جدیده باشد یا عطف بر آیات سابقہ است و مآل ہمہ بر یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی باشد پس این انعام نہم یا دہم بایشان باشد علی اختلاف القولین و انسب ثانی است زیرا کہ جمہور گفتہ اند کہ بعد اظلال و اطعام من و سلوی بنی اسرائیل از عطش رو داده از موسی طلب آب کردند آنحضرت دعا کرد **در تفاسیر اہلبیت عصمت** است کہ گفت بار خدایا بحق محمد کہ سیّد انبیاء باشد و بحق علی کہ سیّد اوصیا باشد و بحق فاطمہ کہ سیّدة النساء باشد و بحق حسن کہ سیّد الاولیاء باشد و بحق حسین کہ سیّد الشہدا باشد و بحق عترت او کہ سادات ازکیاء اند بنی اسرائیل را آب بده موسی را امر شد کہ عصا بسنگ بزن پس بزدن او دوازده چشمہ آب جاری شد **اوّل** مختار ابو مسلم است کہ ایشان را در ابتدای سیر بطرف تیہ اطعام و آب داده شد **بحث دوّم** اذ استسقی موسی لقومہ سین استفعال برای طلب شئ میباشد از سقی یسقی سقیا بمعنی آب دادن و استسقا بمعنی آب خواستن **و نزد** بعضی سقی و اسقی یک لغت باشد **و نزد** بعضی اسقی بمعنی آنکہ آب بغیر د ہد چہ زراعت باشد یا آدم یا حیوانی دیگر و بمعنی دلالت بر آب کردن باشد **و** ساقی آب دہنده باشد **و** در شریعت نزد عامہ محدثین شیعہ **و** جمہور سنی علم بر جناب امیر علیہ السلام شده

نام وحقیقت عصای موسی از جنت بود یا دنیائی و عجائبات او

زیراکه در قیامت از حوض کوثر محمدی باست مومنان آب میدهد و حدیث باین معنی بجای خود می آید **اما عصا** اسم چوب دست است **و** بعض اهل معانی در وجه تسمیه آن بیان کرده که آدمی بوجود او خود را از مخالف و موذیات و مضار بدفع آنها دور می سازد **و** تثنیه او عصوان **و** جمعش اعص و اعصاء و عصی بکسر اول و عصی بضم اول باشد **اما** این عصا بموسی از کجا بدست آمده اکثر همین است که از شعیب رسیده **اما** بشعیب از کجا رسید اکثر آنست که بوراثت از آدم رسیده چنانچه در آن وقت همه عصا از همه انبیا نزد او جمع بودند **و بروایتی** ملکی بصورت آدمی شده ودیعت برای موسی بشعیب سپرد **و نزد** مقاتل جبرئیل بخود موسی در شب حرکت او بمدین داده بود **و آیا این عصا** از جنت بود یا از دنیا در آن دو قولست **و قایلین بدنیا** نیز خلاف کردند **ثعلبی** از عبد الله عمر **و** از کعب الاحبار روایت کرده که خود موسی از درخت عوسجه بدست خود قطع کرده بود **و** نیز از بعضی نقل کرده که از درخت لوز بود و هر وقت که خواهش لوز میکرد در زمین غرس میکرد دفعة درخت شده لوز از و میخورد **در کبیر** از حسن نقل کرده که از بعض درختهاے دنیا بود ولکن درخت مشخص نزد او نیست **قایلین بجنت** بالجمله متفق اند که از آس جنت بود الا در نادر است که از درخت انجیر بود **و** در حدیث آمده که آدم عصا و سنگ از بهشت با خود بر آورده و بشعیب بصورت ودیعت رسیده بود **و** بهر کیف طولش ده فرع بذرع موسی و بمقدار قامت او بود **ماهیت و خصلت** او که در سفر بار یک الاغ بر میداشت و در یک طرفش دو شاخ بود در شب تار دو مشعل روشن تا مد نظر میدرخشید **و** بضرب همان عصا در یا دوازده شق شد **و** از سنگ دوازده چشمه آب جاری شد **و** همان عصا اول مار بعد آن اژدهای بزرگی میشد **و بروایتی** در چاه می انداخت چون ریسمان دلو پر آب می شد **و** نهری اگر سفینه نبود بهمان نیز در راه خشک شده موسی عبور میکرد **و** دد وقتی که موسی میخوابید جای سرش چون متکای ملایم و یک طرفش درخت سایه افکن و طرف دومش اژدهای استاده نعره زن حفظ موسی میکرد **و** در راه مخوف با موسی کلام میکرد **و** در خواب موسی حفظ غنم او از دزد و قتل سباع و گزندگان از نزد یک رمه می کرد **اما در اسم عصا** نیز خلاف کردند **و** نزد اکثر علیق **و** بنقل بغوی بنعه **و** بروایت سعید جبیر ماسا **و** بنقل ثعلبی نفعه **و** نزد ابن حیان غیاث بود فالله اعلم **بحث سیوم** الحجر سابق لغت و وجه تسمیه آن بیان شد **اما** این حجر آیا معرفه واحد است یا جنس در آن دو قول است **مختار** و مذهب آخر است که بهر سنگی که میزد دوازده چشمه آب ظاهر می شد و معجزه غرابت این ازید از اول است **و قایلین معرفه** نیز خلاف کردند که آیا از دنیا است یا از آخرت در آن نیز دو قولست **اما** قایلین بدنیا نیز خلاف کردند **نزد جم غفیر** سنگ طوری از طور آورده بود **و نزد بعضی** سنگی بود که موسی وقت غسل بر ان لباس خود نهاده بود و بعد فراغ از آن اراده اخذ لباس کرد سنگ پیش پیش بطرف معسکر موسی و موسی عقب او عریان میدوید تا عسکر او عورتین موسی را دیدند و موسی بری از عیوب نزد ایشان شد که معیوب الخلقت نیست پس لباس

کیفیت بر آمدن آب از سنگ موسی

پوشیده جبرئیل یا از خود سنگ آوازی شد که این سنگ را با خود بردار برای خدا در آن قدرتی و برای تو معجزه است پس آن سنگ در توبره یا بر شتری در هر سفر بمعیت خود می برد این مروی **از سعید جبیر** است **و** نزد بعضی سنگی خفیف مربع دوازده ذرع بود بوقت حاجت عصا بر او میزد دوازده چشمه آب از او ظاهر میشد این مروی از **ابن عباس** است **و عطا** گفت حجری چهار وجه داشت از هر وجه سه چشمه بضرب عصا بطرف هر سبطی جاری میشد **و** نزد بعضی سنگ نرمی بود بمقدار سر آدمی از سه طرف دوازده چشمه جاری میشد **و** نزد بعضی حجر کذان بود که سوراخهای صغار داشت بضرب عصا از دوازده سوراخ دوازده چشمه جاری میشد و بوقت عدم حاجت بآن بر آن نرچوب میزد آبش دفعة بسته می شد **و** نزد بعضی بوصول دوازده ضرب عصا چون دوازده پستان زن ظاهر شده اول چون عرق می چکید و آخر منفجر میشد **اما** مقدار آب او مشهور نزد مفسرین آنست که معسکر موسی در دوازده میل بود فی وقت شش صد هزار آدم را قطع نظر از بهایم آب میداد **اما قایلین** بآخرت و آنهم جم غفیر از خاصه و عامه است چنانچه از امامیه **در تفسیر عیاشی** از حضرت باقر علیه السّلام مرویست که سه حجر از جنت فرود آمده سنگ سرخ ابراهیم الآن درون کعبه فرش و بر آن حضرت امیر علیه السّلام متولد شده و حجر بنی اسرائیل و حجر الاسود است **و در کبیر و بیضاوی و سعودی** مرویست که عصا و این سنگ را آدم با خود از بهشت بر آورده بشعیب رسیده بود **و در کافی و اکمال الدین** روایت کردند خلاصه آنکه این سنگ بمهدی آخر الزمان رسیده و در حال ظهور آنحضرت منادی ندا میکند که هیچ کس غذا و آب با خود بر ندارد و این سنگ بر شتری بار کرده منزل بمنزل تا نجف میبرد و بهر منزلی دوازده چشمه جاری میشود و هر گرسنه که بخورد گرسنه نمی شود و هر تشنه که بخورد سیراب میشود ثم الله اعلم **و** مفسرین روایت کردند که بنی اسرائیل گفتند که اگر بزمینی رسیدیم در آن سنگ نباشد آب از کجا آریم پس موسی برای همین سنگی با خود برداشت **و** ایشان گفتند اگر موسی عصا کم کرد برای آب می میریم پس بموسی وحی شد که بزبان خود با احجار کلام کن و عصا مزن همه را در فرمان تو گردانیدیم **بحث چهارم** فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا آیا عشرة بسکون شین است **یا** بکسر شین **یا** بفتح شین قراء را در آن سه قول است **مختار** اکثر اول است **و** سکون لغت اهل حجاز **و** کسر لغت ربیعه **و** بنی تمیم **و** قراءة ابو جعفر **و** فتحه مختار جمعی است **اما** فا در کشاف گفته این فا فصیحه در کلام فصیح و بلیغ واقع می شود **و** فانفجرت باتفاق مفسرین بالجمله متعلق محذوف است چون فضرب فانفجرت **اما** جواز حذف با قراین بلا اخلال زینت فصاحت و باب بلاغت است **و** اثنتی عشرة مرکب بدو کلمه است لهذا نون در اثنتا افتاده از اسماء اعداد و کلمه اولش معرب بمعنی دو و ده حاصلش دوازده باشد **و** عینا تمیز است **اما** انفجار بمعنی انشقاق واسع و انبجاس اضیق از انفجار باشد **در مجمع و مبانی** فرموده پس اول انبجاس بمعنی شق کوچک و صغیر بعد آن انفجار بمعنی شق واسع باشد و اصل باب اتساع است **و** صبح را فجر برای شق ظلمت و اتساع ضوء در افق میگویند **و** عاصی را فاجر نامیدند زیرا که برای خروج

اشکال از حجر صغیر آب کثیر برای لکها آدم چگونه در یک وقت برآید

او از حد دین و آئین سلمین کانه آنرا شق میکند و لهذا معصیت را فجور نامیدند **در روض الجنان** فرمود چه آنچه شروع باشد مضیق و محدود و تضییق و تحدید شرع و فجور خارج از آن باشد و آنکس که فجور را در دین مرتکب شود دین را شق کرده خود از حد دین برآمد یا فجور را داخل او کرد **امّا** عین بحسب لغت مشترک در معانی متعدده است چه عین چشمه آب باشد و عین چشم حیوان باشد **نزد** بعضی چشم را عین نامیدند زیرا که از آن نیز آب و نور میجوشد و عین المیزان چشمه و پله ترازو باشد و عین الرکبه سر زانو و عین الشمس قرص آن و عین زر و عین الشخص ذات شخص و نفس او باشد در اوایل این سوره بتفصیل و انشی و در اینجا مراد بضرب عصا جوشیدن دوازده چشمه از حجر معلوم بر سبیل حقیقت باشد نه مجاز **سوال** در فقلنا اضرب بالاتفاق صیغه امر و هر امر دلیل بر ایجاب است چه مراد از آن حکم بفعل باشد یا طلب فعل آیا این ایجاب است یا نه و اینجا ایجاب برای چه باشد **جواب** ظاهرا امر اضرب برای اظهار معجزه است و معجزه دلیل بر وجود باری و صدق نبی است بل تصدیق او منحصر بر اظهار اوست و اظهار معجزه واجب است و در اینجا ظهور آب بعد اذن باری بر ضرب عصا معلق و مشروط است و بر چیزیکه حصول واجب منحصر باشد آنهم واجب تقدیمی است پس خطاب اضرب واجب باشد **رازی و نیشاپوری** گفته اگر موسی اطاعت خدا در ضرب عصا نمیکرد هر آئینه عاصی میشد پس مخالفت امرے که عاصی برا و اطلاق شود بالاتفاق او واجب است **ایراد** در اینجا فانفجرت و در سوره اعراف در همین قصه فانبجست فرمود انبجاس و انفجار بالجمله متباین اند پس تناقض لازم می آید **جواب** بسه وجه است ا الحال بیان شد که انبجاس شکاف تنگ و کوچک و انفجار شکاف کبیر و اسع باشد در اینها اختلاف خاص و عام است تناقض نیست **ب** جایز است که بجس در اول باشد و فجور در آخر چنانچه عادت عیون است که اول قلیلی و بعد آن کثیر جاری میشود چنانچه در بعض مرویات سابقه اشاره باین است **ج** محتمل است که در وقت حاجت برای ایشان آب کثیر منفجر میشد و در عدم آن قلیل جاری باشد ثم الله اعلم **اشکال** راغب اصفهانی از بعض ملاحده طبیعیین انکار این معجزه و استبعاد نقل او کرده و بتبعیت او بعض متسلمه از کاسه لیسان فلاسفه نیز انکار کرده زیرا که حجر صغیر چگونه حاوی آب کثیر باشد بنحویکه شش صد هزار آدم فضلا عن الدواب در یک وقت سیراب شوند و اگر انقلاب حجر واحد باب میشد پس مساوی حجر آب ظاهر میشد نه زیاد بر آن و حالانکه آن حجر بهمان ضخامت و ثقل همیشه بر حال خود باقی بود پس این معقول نیست الا آنکه مراد از ضرب حجر کسر آن و از زیر آن بر آوردن چشمه آب باشد **جواب** بعون الله الوهاب **بدانکه** احدی از مسلمانان قایل نیست بانکه آب در بطن آن سنگ ساکن بود چه جسم صغیر کبیر را حاوی بالضرورت نمیباشد الا بصورت تداخل و این محال است بل بامیگوئیم حال خالی از دو صورت نیست **یا** آنکه قلب هوا باب میشد **یا** در آن آب را ابتداء آفرید **امّا بنابر اول** ممکن است که خدا پیوسته هوا را بالکل از اجزاء هوا زایل گرداند و رطوبت را در آن بیافریند پس کل آب شود **و امّا بنابر ثانی** در آن اجزا آبی و رطوبت بالکل آفرید و جواز آن در محال خود از فلاسفه مبرهن است **منجمله** آن نزد ایشان برای عناصر اربعه هیولا

از پنجه نبی آب برآمد معجزه حضرت محمد افضل از معجزه موسی

شتر کرامت پس بوجود آن کون و فساد و آنها ممکن و جایز است لهذا انقلاب هوا بآب بالعکس نزد ایشان جایز بل واقع است **و قایل** اگر مقر خدا است بر او پس است اثبات کردن نعم بآنکه فاعل مختار است یفعل ما یشاء و لا یمتنع عن مقدوره شیء این از جمله ممکنات و مقدور است **و** اگر منکر باری است پس با او اول کلام در اثبات باری کرده شود باز بفروع **بیضاوی و طبرسی** فرموده انکار او از غایت جهل او بخدا و قلت تدبر او در عجایب صنع او است آیا نمی بینی که بعض احجار را مو تراش و بعض را منفر از زحل و بعض را جاذب حدید آفریده و آن مشهود الاعیان باشد پس اگر در حجرے خلق آب کند یا او را مسخر برای جذب آب از تحت زمین یا برای جذب هوا از جوانب آن و آنرا بقوت تبرید و نحو آن آب گرداند ممتنع نیست

تنبیه از جمله متواترات چنانچه اهل سیر و مغازی **و** محدثین بالاتفاق **و** جمعی از مورخین اسلام نیز ضبط کردند که در بعض غزوات لشکر اسلام را آب میسر و ممکن اصلا نشد فریاد بسید عالم و آدم رسید پس آنحضرت ص پنجه مبارکه خود را در کاسه آبی نهاد و چنان آب از پنجه مقدسه و ید قدرت الهی جاری شد که کل لشکر متجاوز از چهارده هزار تا چهل و پنجهزار آدم مع دواب و بهایم سیراب شدند و در مشکیزها بمعیت خود برداشتند تا چند منزل آن آب کفایت کرد و الحمد لله **تنبیه** آیا معجزه موسویه اعظم است یا معجزه محمدیه ص **در کبیر** گفته هر دو معجزه قاهره و باهره بودند **اما** نبوع آب از پنجه اقوی و اعظم از حجر است زیرا که نبع آب از حجر بالجمله معهود است و لکن جوشیدن آب از انگشتان غیر معتاد تر است **سوال** در گردانیدن آب بدوازده چشمه چه حکمت است و اگر از یک چشمه آب دوازده چشمه بلحاظ ظاهر میشد البته در انظار غرابت نهر بزرگ زیاد از تعدد و صغار بود **جواب** بنی اسرائیل دوازده سبط بودند با هر سبطی قطع نظر از بهایم و دواب پنجاه هزار آدم بودند اگر از یک جوی آب جاری میشد احتمال تشاجر و تزاحم بود و آن مورث فتنه عظیمه بوقت حاجت شش صد هزار آدم بود لهذا برای هر سبطی چشمه و نهری عینا مقرر فرمود تا ماده فتنه بالکل زایل و عظمت هر سبط در قوم خود و شان منظور و مشهود باشد و در جریان دوازده چشمه بیک ضرب عصا از یک سنگ غرابت زایده از واحد است ثم الله اعلم **سوال** آیا نبع آب از حجر منحصر بر ضرب عصا مخصوصه بود یا نه **و** بنا بر اول عصا اصل معجزه باشد پس بنا بر فرض اسرائیلیان اگر عصا مفقود میشد پس نبع آب گویا ممتنع بود و پس نبوت موسی مفقود می شد **و** بر فرض ثانی پس چرا خدا ضرب عصا ایجاب کرد **جواب** بعون الله الوهاب چنان مستفاد میشود که معجزه موسی منحصر و مختص بعصا نبود چه بغیر آن چون ید بیضا و تبدیل آب بدم و ورود جراد و غیر آن که در قرآن و کتب سیر مشروح اند دیگر معجزات داشت و معجزه مصدق نبوت با نبی لازم و ملزوم است و فقد معجزه از حافظ و اجب تعم ممتنع است و لفرض محال مثل آن ممکن و مقدور باری است **اما** ایجاب ضرب عصا بر حجر اظهار عظمت آن عصا و حجر در خلق باشد شاید مصلحتی دیگر باشد که از ادراک آن قاصر باشیم این بر قولیکه قایل بخصوصیت عصا و حجر میباشند **و** آنانکه قایل بخصوصیت حجر واحد و بر ضرب عصا در همه اوقات نیستند چنانچه سابق دانستی که بنی اسرائیل گفتند اگر عصا گم شد یا برای آب خواهیم مرد وحی شد یا موسی بزن بآن حجر یا احجار منازل آب بخواه مسخر تو گردانید اشکال از آن

۳۳۱

شد فالحمد لله ذی الکرم والجلال **بحث پنجم** قد علم کل اناس مشربهم معنی این الفاظ در اوایل سوره گذشت و نیز اناس جمعی بلا واحد نزد اکثر است پس مراد آنکه هر سبطی از اسباط دوازده گانه با فریق خود دانست آب خور خود را و بعضی گمان کردند که قبل جریان نهر به سبطی نام هر سبط بقدرت خدا در حال ضرب بر هر چشمه نوشته می شد تا حرب و تنازع ما بین ایشان واقع نشود **سوال** آب هر چشمه مملوک هر سبطی عینا میشد یا نه و بنا بر اول تصرف یکی در آب دیگر اگر چه بوضو و غسل باشد جایز بود یا نه و بر فرض ثانی تقسیم و تعدید عیون بلا فایده باشد **جواب** بعضی آنکه آب هر عینی تملیک هر سبطی عینا بود و رازی مع مقلدش نیشاپوری و سعودی آنکه کالملک بوجود اضافت مشربهم و معلومیت می شد لهذا تصرف بوجه بلا اذن متملک جایز نبا شد فتامل الله اعلم **بحث ششم** و کلوا واشربوا من رزق الله لغت همه الفاظ ذکر شده و نیز اصطلاح رزق بیان شد **اما** رزق در لغت خط و در اصطلاح عدلیه ما یصح به الانتفاع شرعا یعنی روزی چیزیست که صحیح باشد انتفاع بآن در شریعت احدی را منع او نمی رسد و بعض معتزله میگویند ان الرزق هو الحلال **و نزد** جبریه ما یاکل الحیوان حلالا او حراما یعنی روزی چیزیست که بخورد آنرا حیوان حلال باشد یا حرام **و** فی نزد هر دو فرقه روزی بعد استغراق نیست زیرا که بآن ینتفع نشد **اما** حرام و نجس عند العدلیه ابدا روزی من الله نیست و اشکال بر آن در اول سوره ذکر شد **بحث هشتم** آیا این عطف بر ما قبل است یا استینا مشهور ثانی است **و در روض الجنان** فرمود این از سوا ضعیست که قول در اینجا مراد و محذوف باشد **و آیا** این خطاب بلا واسطه است چون و قلنا لهم کلوا واشربوا **یا** بواسطه چون و قال لهم موسی کلوا واشربوا در آن دو وجه است پس نزد اکثر مفسرین معنی آیه اینست که و گفتیم مر ایشانرا بخورید من و سلوی را و بیاشامید آب عیون را که روزی من الله مر شما را بلا رنج و لا تعب و لا تحصیل باشد **و نزد** جمعی بخورید و بیاشامید آب عیون را که روزی من الله باشد چه باب نبت مزارع و بقولات و فواکه مے شود پس بعطا آب اغذیه نیز حاصل شد خطاب بنوشیدن آب است و لکن شامل آن غذا پیدا شده بآن آب نیز است این قول آنانست که آیه و اذ استسقی را از نعمات استنفا سید انند **آیا** امر بخطاب کلوا واشربوا ایجابیست یا اباحت و تحلیل مشهور اباحت است زیرا که بلا تکلف بالضرورت حاصل بود **تنبیه** نزد عدلیه رزق من الله مباح خالص است و روزی بغیر مباح نیست چه اگر مرزوق من الله حرام میبود البته منقسم بحلال و حرام می شد و در هیچ آیه خدا روزی را تقسیم باباحت و تحریم نفرمود و منجمله آن آیه من رزق الله است فتامل الله اعلم **تبصره** در **روض الجنان** فرمود که روزی را اسناد و حواله بخود تعالی فرمود زیرا که خالق و موجد اسباب و آلات و ممکن تحصیل رزق و مانع و معطی او تعالی است بسبب آن خالق را رازق میگویند **العجب** و کیف لا تعجب **در شرح تجرید** قوشجی گفته آنچه بنده بلا مؤنت و لا اکتساب حاصل شود در آن خالق نعم رازق بنده است و آنچه باکتساب و تعب حاصل نماید در آن بنده رازق خود بخود است الله اعلم

جواب سوال عشی

قول ابن جبیری قطع نظر از مخالفت مذهب خود مضحک ثکلی و ملعب صبیان است **بحث نهم**

ولا تعثوا فی الارض مفسدین عثی اشد فساد باشد از عثی یعثو عثوا و عثی یعثی عثیا و عاث یعیث عیثا و عیوثا و عیثانا از تعیث طلب شیٔ در ظلمت و طلب اعمی باشد و مفسدین منصوب بر حال باشد و معنی آیه چنین باشد شدت مکنید و از حد بر میایند در زمین در حالیکه مفسدان و تباه کاران باشید **ایراد** اگر عثی بمعنی اشد فساد باشد پس چرا عقب آن مفسدین را بلا فایده تکرار کرد **جواب** تا دلیل بر نهی فساد ظاهر و باطن باشد چه گاهی فعل ظاهر الفساد میباشد و در باطن فساد نباشد چون کشته شدن طفل و خرق سفینه و انهدام دیوار بدست خضر علیه السلام چه ظاهرش فاسد و باطنش صحیح الغرض میباشد و بالعکس گاهی میباشد چون مسجد ضرار که منافقین تیار کرده بودند ظاهرش خوب و باطنش فساد بود و فرط جهالت و بلادت و غباوت بنی اسرائیل معلوم است پس ایشان را منع کرد از جدل و جنگ در اخذ آب و از قول بیهوده و فساد ظاهری و نفاق و حسد و کینه باطنی فتدبر والله اعلم

قوله تعالیٰ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝ ترجمه

یعنی ای بنی اسرائیل یاد کنید وقتی که گفتید شما یعنی آباء شما بموسی که هرگز با صبر نمی کنیم بر طعام واحد و غذای یگانه که من و سلوی باشد مرویست که بموسی گفتند که حلاوت من گلوهای ما را سوزانید و بخوردن من و سلوی بتنگ آمدیم پس بخوان و طلب از برای ما پروردگار خود را تا که برآرد و برویاند برای ما از بعض آنچه میرویاند زمین آنرا از تره‌ها و بقولات آن و از خیارهای بادرنگ و از سیرها یا گندمهای آن و از پیازهای آن و از عدس آن گفت موسی از روی تعجب در جواب ایشان آیا بدل می‌کنید آن چیزی که ادنی و ردی است یعنی سیر و پیاز را بآن چیزی که بهتر و نیکوتر از واست چه فضل و فایده ترنجبین و مرغ بریان معلوم است در آئید از این تیه بشهری از شهرهای ارض مقدسه یا در شهر مصر که محل فرعونست و بدرستیکه در آن شهر مر شما راست آنچه خواستید و طلبیدید از آن تره‌ها و معین و مقرر کرده شد بر یهود بجهت کفران نعمت و حرص امل و وجود جهل خواری و پریشانی را و درویشی و بیچارگی و خانه نشینی را که برای طمع و حرص مذلت و پراگندگی از ایشان نمودار و ظاهر باشد و حالانکه اکثر ذی استطاعت می‌باشند و بازگشتند و رجوع کردند بخشمی از خشمهای خدا یعنی مستوجب خشم و عقوبت باری شدند و آن خواری و بیچارگی و خشم الهی بر ایشان بسبب آن بود که ایشان بار بار کافر میشدند بآیات باهره خدا و معجزات قاهره و نعمات وافره او و قتل میکردند پیغمبران خدا را بغیر حق و ناروائی و مسکنت و ذلت و غضب الهی بسبب آن بود که عصیان و نافرمانی خدا کردند و بودند ایشان که از حد در می‌گذشتند و ظلم و تعدی فاحش می‌ورزیدند

در تفسیرش چند بحث اند بحث اول

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ

بدانکه

يُخْرِجْ مجزوم برای وقوع جواب امر است **آیا** جواب امر محذوفست چون ادع لنا اخرج بمعنی یخرج لنا **یا** باضمار لام چون قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة بمعنی لیقیموا باشد در آن دو وجه است الا مبرد بواسطه مازنی از فراحکایت کرده که بغیر شعر حذف لام جایز نیست **امّا** در ممّا من بعضیه است یا من زایده در آن دو قول است صحیح اول است چه من زاید در ایجاب نمی باشد بل در نفی میباشد **امّا** اسم مطعوم بمعنی غذا یعنی آنچه حیوان بآن متغذی می‌شود ماکول باشد یا مشروب علی الاصح قلیل باشد یا کثیر مطبوخ باشد یا نه **و** مطعم خورانیده غذا بغیر باشد **و** طعم بمعنی اکل **و** طاعم بمعنی آکل **و** طعمه بضمه اول عرضی از مطعوم بمعنی مزه مدرک بحاسه ذایقه میشود **و** ذایقه رگی مبسوط بر سطح زبان برای درک ذوق می‌باشد **امّا** واحد اول عدد حساب بمعنی یک یگانه ضدش زوج باشد **و** حدش چیز لا یتجزی است **و** نیز از اسماء خداست **و** در وجه تسمیه تعالی بواحد وجوه گفتند **ا** برای آنکه اول موجودات است لکن معدود با آن و در آن نیست **ب** چونکه واجب بذات غیر او شیئی نیست پس یگانه و متفرد بوجوب از موجودات است **ج** متفرد بصفات حسنی است

جواب سوال کہ چرا تبدل طعام بفوم وغیرہ خواستند

ز بجہت تجرد واحد غیر تجزی وغیر عددی ولو عقلا وفرضا است وہمہ این وجوہ ممکن پس جمع بعموم اولی از آحاد است **اما دعا** بمعنی خواندن وخواستن است چہ اصل دعا بمعنی ندا باشد **در مجمع البیان ومبانی البیان** فرمودند فمن دعی ربہ فقد ناداہ ہرکہ خواند خدا را بتحقیق اورا ندا کرد **و** تعریف دعا قول قایل برای فوق خود بصورت طلب باشد غالبا بروزن صیغہ افعل باشد **و فرق** بین الدعاء والامر برتبہ ظاہر میشود پس کانہ دعا التماس بما فوق خود باشد اگر چہ ہر دو در صیغہ مشترک اند وامثلہ آن سابق بتفصیل ذکر شد **اما** اخراج در اینجا بمعنی اظہار وایجاد از خروج بمعنی ظہور وبرآمدن باشد **و خارجی** در شرع شخصی است کہ بر امام زمان معصوم بصورت بغی وبارادہ قتال خروج کند چہ قتال فعلی وقولی از و واقع شود یانہ وارادہ آن کافیست **و خوارج** در مسلمانان اہل نہروان کہ بر حضرت امیر علیہ السلام خروج کردند **و** وجہ تسمیہ ایشان از حدیث بخاری سابق دانستی کہ یمرقون من الدین کما یمرق السہم من القوس یعنی ایشان بخروج بر خیر خلق از دین چون تیر از کمان بر می آیند **اما** انبات اخراج در رویانیدن وبرآوردن گیاہ باشد واصل آن ظہور باشد پس ظہور نبت علف وگیاہ باشد **بحث دوم** در واذ قلتم تذکیر حاضرین زمان نبوی از جنایت دیگر از اسلاف ایشان وکفران نعمت خدا واظہار دناءت طبیعت وخساست ایشان بطلب اشیاء دنیہ بعوض نعمات بہیہ علیہ باشد چہ مفسرین ازدحام کردند کہ این استبدال در تیہ واقع شدہ **اما در** سبب قول لن نصبر علی طعام واحد خلاف کردند **نزد** بعضی چونکہ در وادی تیہ مدت چہل سال من وسلوی خوردند ملول شدند وعادت ایشان اکل بقولات وفوم وعدس وبصل بود چہ خاصیت طبیعت میلان باصل اغذیہ عادیہ کہ بران نشو ونما کردہ بودند میباشد لہذا طلب کردند **و نزد** بعضی مواظبت بر طعام واحد سبب نقصان شہوت وضعف ہضم ومعدہ وقلت رغبت بآن در زمان ممدود است و استکثار واستبدال انواع آن معین بر تقویت شہوت ومعدہ وجثہ وتکثر اغذیہ والتذاذ ومصلح روح وبدن وحواس مقصود عقلا میباشد لہذا درخواست تبدل کردند **و نزد** قتادہ آنکہ ایشان در تیہ بأکل من وسلوی عاجز شدند وشہر مصر وعیش خود را در آن یاد کردہ در واقع بمسئلت فوم وبصل خواہش مصر کردند جواب اجابت بلفظ اہبطوا مصرا شنیدند والا جواب اہبطوا مصرا مطابق سوال نباشد **اما** قول لن نصبر علی طعام واحد جایز بود یا معصیت لا یجوز در آن دو قول است **مختار** اکثر ثانی است زیرا کہ ایشان راضی بقضاء الہی واختیار عطیہ نعم نکردند لہذا ذم در خطاب اتستبدلون الذی بایشان عاید گردیدہ وکفران نعمت کردند مغضوب نعم شدند **مختار محققین** اول است وہمان اصح واقوی است زیرا کہ اکل من وسلوی وشرب ماء بالاتفاق مباح بود نہ واجب پس عدول ومسئلت بمباح دیگر بعوض مباح اول نیز حرام ومعصیت نباشد **بلی** در آیہ عتاب نیست بل اعجاز است کہ بعوض اعلی خواہش ادنی می کنند **اما** موجب غضب الہی بقتل انبیا وکفران نعم شدند ودخلی باین مسئلت ندارد چہ نزد ایشان بر مقام ما سئلتم وقف کلام طعام منقطع شد واز ضربت علیہم

کلام مستانف است **والله اعلم** **و دلیل ثانی** آنکه مسئلت ایشان بلاواسطه بود یا بواسطه موسی علی التقدیرین اجابت معصیت حرام بر موسی و بر خدا مطلقا جایز نیست و حال آنکه ایشان مجاب شدند پس شبهه تحریم باطل شد **سوال** طعام ایشان بلا ریب من و سلوی دو شیء بودند و شیء واحد چرا گفتند **جواب** بدو وجه است **اول** نزد بعضی در اول بر ایشان من نازل میشد ملول از طعام واحد شدند چنانچه خاصیت مزاج نفرت و عدم رغبت بطعام واحد در مدت طویله است پس از آن سلوی بر ایشان نازل شد این ضعیف است **ثانی** نزد اکثر مراد ایشان اتحاد نوع طعام نیست بل مراد ایشان اتحاد نهج طعام است چنانچه طعام السلطان واحد میگویند اگرچه بر مایده الوان و انواع مهیا باشد و مراد از آن که بیک نهج همیشه طعام او می آید **بحث سیوم** من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها لفظ من در اینجا بیانیه واقع بموقع حال باشد **و نزد** بعضی بدل باعاده حرف جر از مما تنبت الارض است **اما** ضمیر همه این الفاظ راجع بارض است که مونث سماعی باشد **و بقل** آنچه در ربیع روید و در اصل نباتی بلا ساق باشد **و** بقلت الارض و ابقلت و لغت فصیحه اند **و اما** در اینجا بقل اسم جنس سبزیهای باشد که نان خورش آن میشود **در کشاف** و غیر او گفته که مراد از آن در اینجا اطیب سبزیهای ماکوله است چون نعناع و کرفس و کراث و کشنیز و اسفناخ و امثال آن باشد **اما** قثاء بثاء مثلثه و او خام ایا بضم اولست یا بکسر آن در آن دو قول است **و** لغت تمیم ضمه و ثانی اجود است **و در روض الجنان** فرموده مراد از آن قسم خیار است پس در آن چنبر خیار و خیار بادرنگ شامل است **اما فوم** بضم فاء بمعنی گندم و نان آن باشد همین مروی از حضرت **امام محمد باقر علیه السلام** **و** ابن عباس **و** ابن مسعود **و** مختار قتاده **و** مجاهد **و** عطا **و** ابن زید **و** قول فراء از هری و غیر ایشان انسب بعدس است و گفتند عرب میگویند فوموا لنا یعنی نان گندم بپزید برای ما **و در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که نزد قومی فوم حبوبیت که نان از آن ساخته شود و مختص بگندم **در کبیر** و غیر آن **و در مجمع البیان** فرموده که در قراءت **ابن مسعود** و نیز مروی از **ابن عباس** و ثومها است **کلبی** **و نضر بن شمیل** **و کسائی** **و مورج** مع جمعی دیگر گفتند که فوم بمعنی سیر باشد این انسب به پیاز باشد **تنبیه** از خصایص نبوی است که سیر و پیاز گاهی نخورده **و** نزد بعضی بر آن حضرت حرام بود **مجلسی** مع فقهاء دیگر فرموده که تحریم بخوردن آن حضرت ثابت نشده **و** ثابت مکروه است خصوص بنماز گذاردن و بمسجد در آمدن و در لیالی جمعه و در یوم الجمعه چه ملائکه از بوی آن متنفر و دعا غیر مجاب میباشد **و آیا** با نطفاء بویش بطبخ آن بر کراهت باقی است یا نه در آن تردد است **اما** عدس او حبیست غالبا در نان خورش استعمال میکنند **در صراح** بفارسی گفته بتحریک نرسک **و در روض الجنان** فرموده عدس بمعنی مرجو باشد **و در احادیث** قطب نبوی و ائمه علیهم السلام تعریف و ترغیب بسیار در اکل عدس وارد است چنانچه **امام علی بن موسی الرضا** باسناد آباء

طعام من وسلوی قبل محلل و مباح بود

طاهرین علیهم السلام خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده قال ؏ علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس یرقق القلب و یکثر الدمعة و انه بارك فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی بن مریم یعنی آنحضرت فرمود که بر شما باد که عدس بسیار بخورید و آن دل را رقیق و آب چشم را کثیر می سازد و جز این نیست که در آن مبارک کردند هفتاد پیغمبر آخر ایشان عیسی باشد **امّا بصل** و آن معروف در فارسی پیاز باشد **تبصرة** ظاهر قرآن بموجب آیه فادع لنا ربك یخرج لنا مما تنبت الارض الخ دلیل قطعی است که این اجناس چهارگانه رزق مباح مختص باهل کتاب کرده شد باین حکم خاصی بعد عام از آیه طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم الخ مرتب می شود وان شاء الله تعالی با ستیفاء نوشته می شود تذکرهٔ اینجا اشاره کردم **بحث چهارم** قَالَ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِیْ هُوَ خَیْرٌ **و** لفظ ادنی از دنو بمعنی قرب و نزدیک باشد چنانچه دنوت الامیر ای قربته از اینجا باشد این ضعیف است زیرا که استدلال بخیر صحیح نمی شود **و** آیه قاب قوسین او ادنی از اینجا باشد **در کشاف** گفته که ادنی بمعنی اقرب منزلت و ادون مقدار باشد چه دنو و قرب تعبیر از قلت مقدار میشود پس دانی المحل و قریب یکی باشد چنانچه عکس آن بعید المحل و بعید الهمة بمعنی رفیع المحل و عالی همت میگویند **و نزد** بعضی از دناءة بعد از آن ترک همزه کردند چنانچه میگویند که فلانی دنی ذات و دنی صفات است بنابر آن ادنی از دنی بمعنی ردی و کم قیمت حاصل بکد و محنت از سفل می شود و را بدل میخواهید از آنچه بهتر و لازحمت از علو شامی آید این بانیمقام بحسب معنی بهتر است **و نزد** ازهری **و** ابن زید ادنی از دلی بلا همزه بمعنی خسیس باشد **و در کبیر** تاویلی کرده مخالف ظاهر که آیا متیقن الحصول را که من و سلوی باشد بغیر متیقن الحصول که بقولات باشد بدل میخواهید **آیا** قایل بقول اتستبدلون خداست یا موسی بنابر اول قال الله لهم و بنابر ثانی قال موسی لهم باشد در او دو قول است قرآن مقتضی ثانی است زیرا که سوال بواسطه موسی کردند **و آیا** اتستبدلون بصورت تعجب است یا بصورت توبیخ و در آن دو قول است اکثر ثانی است زیرا که استفهام تنکیر نیست و آن دلیل بر توبیخ باشد **و اوّل** مختار جمعی و همان اصح است زیرا که استفهام تقریری است چه طعام من و سلوی قبل نیز محلل و مباح بالاتفاق بود و بدل آن حرام بالاتفاق نیز نخواستند که توبیخ بر آن باشد **بلی** غایت ما فی الباب اولی صبر کردن بر آن بود نکردند **بحث پنجم** اِهْبِطُوْا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَّا سَاَلْتُمْ **و** معنی هبوط سابق بیان شد که از علو بسفل و از مکانی بمکانی منتقل شدن باشد و در اینجا مراد ثانی است اگرچه بالجمله از وادی تیه تا دخول مصر انحدارے باشد **در مبانی البیان** فرمود مصر بلد عظیم و اصل آن حد و فصل باشد **و** مصور الدار حدودش باشد پس بنابر آن شهر مصر بلد بزرگے محدود الاطراف باشد **آیا** مشتق و ماخوذ از قطع برای انقطاع او بعمارت از سوای خود باشد **یا** مشتق از فصل میان او و میان غیر او باشد و در آن اهل اشتقاق را دو قول است **و آیا** این مصر منصرف منون چون نوح و لوط و هند برای ساکن الاوسط و فقد سبب ثانی است **یا** لا ینصرف بسبب تانیث و علمیت و نیز بلا الف یا مثل در مصحف **ابن مسعود** باشد و در آن دو قول است

معنے ذلت و مسکنت یہود بوجہ تحقیق بالغہ

تنبیه مفسرین در این مصر بسبب صرف و عدم صرف خلاف بدو قول کردند و **قایلین بصرف** میگویند ماموری شدند بدخول شهری از شهرها که در انجا این اقسام بقولات یافته میشوند **و نزد قایلین ثانی** مامور بدخول بلد اول که در انجا بودند شدند و آن بلد عظیم فرعون باشد چه در اصول مقرر شده که اگر لفظ مشتبه وایر میان صفت و علم باشد حمل آن بر علم اولی از صفت باشد و نیز باین اسم بلدی عظیم معروف بل موسوم نیست بغیر بلد فرعون پس حمل بر آن لازم شد **در کشاف** نقل کرده که این بلد ایتم باشد آنرا معرب کردند **و نزد** ابومسلم و ابن زید مراد عینا بیت المقدس است الله اعلم بحاله **آیا** امر اهبطوا تکلیفی است یا اباحی اشهر اول است **و آیا** تکلیف واجبی است **یا ندبی** رازی ندبی نقل کرده فالله اعلم **تنبیه** جم غفیر از مفسرین میگویند که بعد ما سئلتم کلام منقطع شد و از ضربت علیهم الذلة کلام مستانف است **بحث ششم** وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ضرب در اینجا بمعنی تعیین و الزام چون زدن گل بدیوار باشد **اما** ذلة وهوا بمعنی خواری و حقارت از ذل یذل ذلا و ذلة باشد چه هیچ یهودی نمیباشد مگر انکه خوار و حقیر حقیقة باشد یا بصورت ذلت و خواری می نماید و می گذرانند **و در روض الجنان** فرمود مسکنة مفعلة از سکون باشد **و در مجمع البیان** نقل فرمود که سکنة مصدر مسکین باشد چنانچه میگویند ما کان اسکن منه و ما کان فیهم مسکینا بمعنی فقر و درویشی و حاجت باشد **آیا** مسکین و فقیر هر دو بیک معنی آید **یا** مسکین احوج از فقیر **یا** بالعکس باشد در اهل لغات و نیز در احادیث خلاف است بجای خود می آید **و آیا** در اینجا مذلت و مسکنت حقیقة مراد است یا مجاز او در آن دو قول است اکثر ثانی است و ایشان در تعیین آن نیز خلاف کردند **جمعی** میگویند که مراد از آن ضرب جزیه است لهذا خود را بصورت مساکین می نمودند این ضعیف است زیرا که قبل زمان نبوی صلعم و بعد عهد خلفا بر ایشان جزیه و ذلت مقرر نبود و نیست این مذلت و مسکنت دایمه باشد **و نزد محققین** چنانچه در **روض الجنان** و در **مجمع البیان** فرمودند یهودی را نمی بینی مگر ذلیل و در بشر یا درویش شکل یا درویش دل باشد این اقوی است **و نزد جمهور محققین** یهودی را در دنیا نه بینی مگر حقیر در انظار عامه اهل ملل و نحل و بلا اتفاق و بلا همت اند اگرچه ذی آل و مال و ذی دولت باشد بصورت خواران مسکنت و معیشت دارند و می گذرانند و الحمد لله سیزده صد سال منصرم شده که این پیش خبری در قران آمده و اهل سیر و تواریخ نیز بر آن متفق اند که در ملت ایشان پادشاهی و رئیسی مطاع خلق و مرجع ایشان طوعا او کرها از آن زمان الی حین مشهور نشده و تا قیامت یقینا انشاء الله تعالی نخواهد شد و این امور محسوسه انکارش سفسطه باشد **و ابن زید** گفته که عزت یهود بذلت و نعمت ایشان بمسکنت و بؤس و رضاء ایشان بغضب بسبب کفر ایشان بآیات مبدل شد **آیا** غناء انفس است یا فقر و آن دو قول است **و** مختار قومی اول است زیرا که در اینجا ذم فقر کرده **و** مختار اکثر ثانی **در مجمع البیان** فرمود اول موجه نیست زیرا که در اینجا مراد فقر قلب و ذم اوست چه

اشتقاق نبی و تعاریف آن

اکثر و ربهود میا سیر اند و یهودی غنی نفس نیست **و** در حدیث نبوی مرویست که غنی غنا نفس است ثم الله اعلم **در کبیر** جمعی از علما نقل کرده که این اخبار بالغیب از اعاظم معجزات و از اقطع براهین قاهرت در اثبات نبوت محمدی و تصدیق او شمرده فلله الحمد علی تطبیق قوله بفعله **بحث هفتم** وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ از باء یبوء بوءًا بمعنی رجوع باشد و باء بالطلاق ممیشود مگر بموصوله **در مجمع البیان** فرمود مستعمل در خیر و شر است ولکن اکثر استعمال در شر و قتل و گناه می شود **و** اصل باء مساوات است **چه** در حدیث عباده بن صامت آمده که خدا انفال را به نبی برای تقسیم داده فقسمها علی بواء ای علی سواء **اما** معنی لغوی و اصطلاحی غضب الله سابق بتفصیل بیان شد که آدمی باحساس منافر و غیر ملایم در ابتدا خون بجوش آمده بدنش متغیر غالبا برخی شده در آخر اراده انتقام او بایلام میکند **اما** چونکه جسمانیت و لوازم او بر تعالی ممتنع و محال است پس درجه اول بر او تعالی جایز نیست بل مراد از غضب الله آنست که بنا فرمانی بنده رحمت خدا مبدل بعدل شده مقتضی انتقام او و تعذیب او بصورت استحقاقش میشود **اما** در اینجا مراد **نزد** بعضی آنکه یهود رجوع کردند الی الله در حالیکه متحمل غضب الله و مستحق خشم او شدند **و نزد** بعضی رجوع کردند یهود مع ذلت و مسکنت دنیا بعذاب آخرت الهی که انقطاع و انتها ندارند **بحث هشتم** ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ **در کشاف** قرآءة از حضرت امیر علیه السلام یقتّلون از صیغه معلوم تفعیل نقل کرده **اما لغة** و اصطلاح همه این الفاظ ذکر شده الا نبیین و انبیاء جمع نبی باشد و در اشتقاق نبی اهل اشتقاق را سه قول است **نزد** اکثر از نبأ ینبأ نبأ مهموز اللام بمعنی خبر باشد پس بنا بر آن در شرع مقدس **تعریف نبی** مخبر انسانی عن الله بلا واسطه بشر باشد این مشهور بین المتکلمین است **و نزد** جمعی مشتق از نبا ینبو نبوة و نباوة بفتح نون ناقص واوی و اصل بمعنی زمین و مکان مرتفعه باشد پس بنا بر آن نزد جمعی از متکلمین نبی فعیل بمعنی رفیع المرتبة و المنزلت یا نبی فعیل بمعنی مفعول مرفوع المنزلت از امت خود باشد **و نزد کسائی** و غیر او ماخوذ از بنی یلبنی نبیا چون غنی یغنی غنیا بمعنی طریق باشد پس بنا بر آن هر نبی طریق واضح موصل الی الله باشد **و** جمعی از اصولیین گفتند اول بر حقیقت و ثانی و ثالث بمجاز باشد پس حقیقت اقدم بر مجاز مطلقا است الا عند الضرورت و در اینجا ضرورتی نیست پس اول اولیست اگرچه ایصال مطلوب از هر سه حاصل است **و** تصغیر نبیئ بنابر وجه آخر باشد **و متنبی** آنکس که بدروغ دعوای نبوت کند چون مسیلمه الکذاب و زوجه او سجاح نام باشد **بحث نهم** نبی و رسول و مبلغ و مخبر و صادع در اینجا متقارب اند **اما نبی** نزد جمعی اخص است گاهی نبی بر نفس خود بلا وجود کتاب و لا شریعت مستقله میباشد چون آدم و یحیی و ملک را در خواب می بیند و صوتش را بلا شخصیت او می شنود بخلاف رسول چه او هم در رویا و هم شخصیت ملک را چهره می بیند و مشافهة با او کلام میکند و رسول بر نفس خود و هم مرسل الی الغیر میباشد لهذا در تشهد و اذان محمد رسول الله بجای نبی الله مقرر شده اگرچه نبی بر حق است

سوال وجواب در قتل انبیاء

پس نبی اخص و رسول اعمست **وعدد انبیا** آنچه مشهور بین الخاصة والعامه است یک لک و بیست وچهار هزار اند چنانچه **در صحاح** همین وارد شده **واما مرسل** از ایشان آنچه مشهور بین الفریقین است سه صد و سیزده شخص اند چون آدم و ادریس و سلیمان و داود وغیر ایشان **و پنج نفر مرسل** اولوا العزم صاحبان شریعت مستقله چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام **و از مرسلین** بعضی بشریعت مبتدئه مستقله چون آدم است **و بعضی** بشریعت تابعه چون لوط و اسحق و یعقوب باشد **و بعضی** صاحب کتاب و شریعت مستقله متبوعه ناسخه باشد چون نبی ما و چهار نفر مزبوره بالا و تفصیل این از کتب سیر و حدیث یافته می شود **بحث دهم** ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ الخ تقدیم علت و تبیین آن بر معلول باشد یعنی ضرب ذلت و مسکنت و الحاق سخط خدا و غضب تم بر یهود برای جحد و انکار ایشان بآیات قاهره خدا و بسبب قتل انبیا باشد **و آیات** مراد از آیات معجزات است یا کتب ایشان یا انبیا و کتب و معجزات باشند در آن اقوال است آخر حاوی همه بصورت جمع باشد **سوال** کفر اعم و در آن داخل قتل انبیا نیز بود پس قتل ایشان را بعد آن چرا تکرار فرمود **جواب** چونکه کفر در اصل جهل و جحد بآیات باشد و قتل فعلی دیگر بعد انکار باشد گاهی واقع میشود گاهی نه لهذا بعد آن ذکر فرمود **بحث یازدهم** وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ یعنی انبیا را بنا حق کشتند **در کشاف** گفته از جمله کشته شده گان شعیب و زکریا و یحیی باشند **در در منثور و روض الجنان** از ابن مسعود مرویست که بنی اسرائیل در یک روز بل تا آخر روز سه صد پیغمبر را کشتند و بعد آن نماز عصر خوانده مشغول تره فروشی شدند و نیز **در در منثور** ابن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که در اشد عذاب یوم القیمة کسی باشد که او را نبی کشته یا او نبی را کشته و نیز در اشد عذاب امام ضلالت باشد **سوال** دلیل الخطاب این آیه دلیل بر قتل انبیا بحق جایز باشد **جواب** بچند وجه است **اول** آنکه سابق مبرهن شد که دلیل الخطاب نزد جمهور اصولیین باطل است والا لازم می آید که بموجب آیه وَلَا تَكُونُوا اَوَّلَ كَافِرٍ ثانی کافر و بموجب وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ معتقد اله ثانی با برهان باشند و حال آنکه هر دو ممتنع و محال اند **جواب ثانی** فعل فاعل خالی از دو حال نیست بذاته یا حسن است یا قبیح و در حسن بحث نیست باقی ماند قبیح پس قبیح نیز از دو حال خالی نیست فاعلش عالم بقبح آن باشد بعمل می آرد یا بسبب جهل و شبه واقع سازد و در این شکی نیست که اول از ثانی اقبح است و مراد در اینجا اول است که یهود عدم استحقاق انبیا را بجمیع الوجوه دانسته می کشتند **چه** عند العقلا مقرر شده که قتل آدمی مطلقا قبیح است الا عند القتل بصورت قصاص و عند الشریک بصورت تحدید و تحذیر جایز است و انبیا از این هر دو صورت بل از ارتکاب جمیع کبایر و مأثم مبرا و منزه اند پس وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ اخبار از معتقدات ایشان باشد اشکالی لازم نمی آید **سوال** چرا خدا تمکین داد کفار را بر قتل انبیا و حال آنکه حفظ ایشان و منع کفار از آن برای ابلاغ دین و اتمام حجت واجب باشد **جواب** بدو وجه است **اول** نزد علم الهدی تمکین کفار بر قتل انبیا

سوال وجواب در قتل انبیاء

واو صیاد رحال او آمر واتمام حجت وحین ابلاغ آن ممکن وجایز نیست زیرا که تعطیل دین وتراخی علت وتاخیر تکلیف وابطال لطف لازم می آید **و** بعد اداء واتمام آن جایز است که تخلیه مابین انبیا وقتله وکید وخفظش بعد لان واجب نیست زیرا که در آن رفع منازل انبیا ووصول منافع لاتحصی میباشد وانها حاصل نمیشوند مگر بحصول شهادت واین تفویض بعدو واست وآن خذلان انبیا نیست چه خذلان توهین است نسبت بانبیا جایز نیست وهمین جواب در شهادت ائمه خصوص از سید الشهدا علیه السلام باشد **ایراد** در اینجا بغیر الحق بالف لام معرفه **و** در آل عمران ویقتلون النبیین بغیر حق تنکیر ذکر کرده بالجمله تناقض میاید در مراد وتطبیق چگونه حاصل میشود **جواب** جمهور آنکه مراد از حق معلوم بین المسلمین در اینجا آنست که اشرف انبیا صلعم در شرع قرارداده وفرموده که لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی معان ثلث کفر بعد ایمان وزنا بعد احصان وقتل نفس بغیر حق یعنی حلال نیست خون مرد مسلم مگر بثبوت یکی از معانی سه گانه **اول** کفر بعد ایمان **ثانی** زنا بعد احصان **ثالث** قتل نفس بغیر حق پس حق معرف معلوم در اسلام همین باشد **اما حق تنکیری** اعم است چه در اسلام چه در دین یهودی بوجه من الوجوه نزد ایشان انبیا مستحق قتل نبودند وابد اظهار نخواهد شد والحمد لله تطبیق حاصل واشکال زایل شد ثم الله اعلم **بحث یازدهم** ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون وما در اینجا مصدریه با فعل خود در معنی مصدر باشد چون ذلک بعصیانهم **اما** عصیان از عصی یعصی عصیا وعصیانا ومعصیة نافرمانی وضدش طاعت باشد **و** در شریعت معصیت مخالفت باری باراده باشد چه در اوامر یا نواهی باشد وهر عاصی نافرمان باشد **اما** یعتدون افتعال است بمعنی تجاوز وبرآمدن از حد محدود باری بطرف غیر آن بالااراده باشد وهر که متجاوز از حد شئی باشد او را معتدی وعاصی میگویند در اصل از عدا یعدو عدوا وعدوانا بمعنی دشمنی وستم ودرگذشتن واسراف کردن باشد **و** در اینجا ذلک اشاره تاکید بعصیان ومخالفت امر وتجاوز ایشان بیوم السبت وکفران نعمت باشد پس گویا چنین میفرماید که ایشان مستوجب عقوبت الهی بنافرمانی وبسبب برآمدن ایشان از دین باشد **و نزد** بعضی مراد در اینجا نقض عهد وقتل انبیا باشد **و** در **کافی وعیاشی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت تلاوت نموده فرموده والله نزدند یهود انبیا را ونکشتند بسیوف خود بل احادیث ایشان را شنیده افشاء کردند وظلمه بسبب آن قتل انبیا کردند پس ماخوذ بر آن شدند وآنرا اعتداء وقتل نامیده ثم الله اعلم **سوال** چرا عصیان وعدوان متحد المعنی را فصیح کلام ذکر کرده وحالانکه هر عاصی عدو است **جواب** علت عصیان عدوان ذکر فرموده یعنی معصیت ایشان بسبب عداوت انبیا ودین بعمل می آوردند تا دلالت بر عقل وعلم ایشان باشد چه گاهی معصیت بجهل وبلا تعقل میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هادوا

وَالنَّصٰارٰی وَالصّٰابِئِینَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صٰالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ ترجمه

یعنی بدرستیکه اشخاصی که چون قریش ایمان آوردند و آنانکه یهود بودند و شدند و گروه ترسایان و آنانکه از کفر بدین حق میل کرده اند و هر که گروید و تصدیق الهیّت خدا و لوازم او را از نبوت و امامت و عدل و یوم القیمة اقرار کرد و بجا آورد کارهای شایسته و نیک را پس مر ایشانراست مزد ایمان و عوض اعمال صالحه نزد پروردگار خود ایشان و نیست خوفی بر ایشان از عذاب و نمی باشند ایشان اندوهگین در آخرت **بدانکه** عادت الله مستمر جاری است که هر جا ذکر وعده یا وعید کرد عقب آن ضد آن ذکر کرد تا کلام تام ترهیب و ترغیب باشد و یا هر جا ذکر ترهیب بود الحال عقب آن ذکر ترغیب نمود تا لطف کامل به بندگان شامل باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** آیا هادوا بضم دال است یا بفتح دال مشهور قراءة اول است **و** ثانی مختار ضحاک **و** مجاهد است **و آیا** صابئین در هر جا بهمزه است **یا** صابین بیا در هر جا است قرار او آن دو قول است **و** قائلین بترک همزه دو صنف شدند **یکی** آنکه در اصل و در آن همزه نیست چه ماخوذ از صبا یصبو صبوا بمعنی میل و انتقال از دینی بدینی باشد **ثانی** آنکه همزه وارد لکن قلب بیا شده پس نزد ایشان صابئین بدو یا باشد این مختار **ابی جعفر** است **رازی** گفته بهمزه انسب است زیرا که قراءة مشهوره و اقرب بتفسیر است چه اهل علم گفتند که صابئین خارجین از دینی بدینی باشند ثم الله اعلم **بحث دوم** ان الذین آمنوا پس در تعیین این جماعت مومنین خلاف کرد **نزد** قومی این مومنین منتظرین محمّد از امم سلف بودند و قبل ظهور آنحضرت به بشارات کتب سلف ایمان بمحمّد و آل او آورده منتظر وجودش بودند **و نزد** جمعی این جمعی طلاب اسلام محمّد بودند **و** ایشان حبیب النجار **و** قیس بن ساعده **و** زید بن عمرو بن نفیل **و** ورقه ابن نوفل **و** براء الشنی **و** ابوذر غفاری **و** سلمان فارسی **و** بحیرا الراهب **و** وفد نجاشی اند که به نبی آخر الزمان ص قبل مبعث او ایمان آورده بودند کسی او را که نبی کرده متابعت او نمود و کسی او را که آنحضرت نکرد لکن بر ایمان محمّد ص مرد **و نزد** بعضی مومنین از امم سلف بانبیاء خود ایمان آورده مردند **و نزد** جمعی ایشان مومنین این

است اند و **نزد** بعضی مراد الذین امنوا منافقین این امت و کفار اهل کتاب اند چنانچه **در کبیر** از سفیان ثوری نقل کرده که در اوایل این سوره طریقه منافقین و در اینجا طریقه اهل کتاب ذکر فرمود پس بهمین جهت در این دو فریق فرمود که هر کس از ایشان ایمان بحقیقت آورد برای ایشان جزا و اجر است و خوفی ندارند

نزد سدی و مجاهد مع جمعی از مفسرین مراد از ین امنوا اصحاب سلمان فارسی مع اصحاب انصاری اند که بدست ایشان از مجوسیت بنصرانیت آمده و ایشان او را خبر برسالت و بعثت محمد (ص) داده بودند که عنقریب مبعوث خواهد شد و ایمان مے آریم **در در منثور** از سعید ابن جبیر و ابن ابی حاتم و از ابن جریر چند روایت نزول این آیه در سلمان و اصحاب او کرده **در اسباب النزول** واحدی روایت کرده که سلمان گفت که پیغمبر از قصه اهل دین و اصحاب خود ذکر کردم آنحضرت فرمود از اهل اند سلمان گفت که زمین بر من تیره شد پس این آیه تا ولا هم یحزنون نازل شد **اقول** سلمان را در شریعت صاحب الکتابین نامیدند چنانچه **در جامع** ترمذی و مشکوة در مناقب صحابه روایت کرده آخر شش اینست **وابن مسعود** صاحب طهور رسول الله (ص) **وحذیفه** صاحب سر رسول الله (ص) **وسلمان** صاحب الکتابین قال قتادة الکتابان الانجیل والقران انتهی یعنی ابن مسعود صاحب مطهره سرور انبیاء (ص) **و** حذیفه صاحب سر و از رسول الله (ص) **و** سلمان صاحب کتابین است **قتاده** گفت یعنی عمل بانجیل و قرآن سلمان کرده **در جامع ترمذی** در آخر کتاب در فضل عجم از ابو هریره روایت کرده که وقتیکه سوره جمعه نازل شد رسول خدا (ص) هرگاه تلاوت آیت و آخرین منهم لما یلحقوا بهم نازل شد مردی بآنحضرت عرض کرد و بعضی گمان میکنند که سایل عمر بود که آن آخرین کیستند که هنوز ملحق نشدند پیغمبر (ص) کلام باو نکرد و قال فوضع رسول الله (ص) یده علی سلمان فقال (ص) والذی نفسی بیده لو کان الایمان بالثریا لتناوله رجال من هؤلاء یعنی پس از آن رسول الله (ص) نهاد دست مبارک خود را بر سلمان پس فرمود قسم بخدائیکه جانم در دست قدرت اوست که اگر ایمان بثریا باشد هر آئینه میرسند آنرا مردانی چند از قوم و ملک او یعنی قوم سلمان لعمری صدق رسول الله (ص) چه قوم سلمان اهل ایران اند و مثال اعمال و ایمان ایرانیان در اطراف عالم سایر و دایر بل بسبب اهل ایران باطراف جهان ایمان و اهل و ناشر

بحث سیوم والذین هادوا والنصارى والصابئین عطف بر والذین امنوا باشد **و اما** لفظ یهود چون یغوث در اصل اسم عجمی معرب یا در اصل عربی است و در آن دو قول است **نزد** جمعی اول است زیرا که ایشان بالاتفاق عرب نبودند پس وجه التسمیه ایشان نسبت به یهودا بذال معجمه اکبر اولاد یعقوب است و قاعده عرب است که اگر لفظی را معرب میسازند تغیر و تبدل بحرفی میکنند لهذا در اینجا ذال را بدال مهمله بدل کردند و در اینجا سببی و معنی در یهود نیست الا نسبت **و** نزد اکثر اصل عربی است پس نزد ایشان چنانچه **در مجمع البیان** فرموده یهود اسم جمع و واحدش یهودی بالیا و بلا یا چون زنجی و زنج و رومی و روم باشد **در کشاف و مبانی** فرموده جمعش یهود باشد و ایشان بالجمله اتفاق در اشتقاق دارند اما خلاف در معنی آن کردند **نزد** بعضی از

وجه تسمیه یهود و نصاری و صابیین

فهود الرجل هودا بمعنی فرجل در دین یهودی آمد بعد از آنکه در آن نبود **و نزد** اکثر از هاد یهود هودا فهو هاید بمعنی توبه کردن باشد چه ایشان بعد گاو ساله پرستی هدنا الیک بمعنی تبنا الیک گفتند یعنی توبه کردیم بطرف تو پس باین اسم ملزوم شدند این مروی از **ابن عباس** است **و نزد** جمعی یهود از هاد و بمعنی میلوا باشند پس بجهت میل ایشان از دین موسی و از دین اسلام بکفر بیهود موسوم گردیدند **و نزد** ابو عمرو بن علاء آنست که انهم یتهودون ای یتحرکون عند تلاوة التوریة یعنی یهود وقت تلاوت توریت می جنبیدند زیرا که میگویند که وقتی که توریت بموسی داده شد آسمانها و زمین بحرکت آمدند **اما نصاری** نزد اکثر جمع نصران چون سکاری از سکران و ندامی از ندمان و مونث آن نصرانة باشد **و در روض الجنان** از زجاج همین نقل فرمود **و در مجمع البیان** نقل فرمود که مونث او نصرانیة و واحد مذکر نصاری چون مهاری از مهری **و در کشاف** گفته یا در نصرانی برای مبالغه چون احمری **یا** اضافی باشد و اضافت چه بعیسی باشد که انصار او بودند چون قوم انصاری از اصحاب محمدی **یا** اضافت بلدی چون بغدادی باشد چه ایشان منزل در قریه ناصره یا عیسی میکردند **اما در اشتقاق و معنی نصاری** نیز خلاف کردند پس مقاتل مع جمعی ترسایان را انصاری برای آن خواندند که اکثر سکونت در قریه کردند که مسکن عیسی در آن بود ناصره نام داشت این مروی از **ابن عباس** است **بیضاوی و صافی** فرمودند که بنا برین اسم وه اگر نصران بود بر ایشان موضوع شد و الا اسم نصاری از ناصره اخذ کردند در آنوقت معنی یاری دهنده نباشد **و در کشاف و بیضاوی و صافی** گفتند وجه تسمیه انصار برای نصرت مسیح است چون وجه تسمیه اهل مدینه انصار بجهت نصرت حضرت محمد صلعم گردیده **و نزد** قومی آنکه حواریین بعیسی گفتند نحن انصار الله و ایشان نیز موسوم بنصاری شدند این اطلاق جز بر کل باشد **و نزد** جمعی ترسایان بنصاری نامیده شدند ... برای آنکه باین خود معاونت یکدیگر میکردند **اقول** این وجه الحال معمول ایشان است لهذا پادشاه شان در لندن و در اطراف دنیا بمعاونت یکدیگر و اتفاق و اتحاد سلطنت میکنند و همه این وجوه محتمل است ثم الله اعلم **اما صابئین** در لغت آنان اند که ترک دین کرده منتقل بدین باطل یا بدیگری شوند چه هر صابی خارج دین باشد **اما در** اهل اشتقاق دو قول است **قول اکثر** آنکه از

صبا یصباء صبوا و صباء فهو صابی مهموز اللام بمعنی طلوع و خروج چنانچه میگویند الصابی علی قوم تارك لارض و منتقل الی سواها یعنی صابی قوم تارک زمین خود و وارد و طالع بر قومی باشد و طلعت النجوم من مطلعها میگویند یعنی ستارگان در افاق از مطالع خود ظاهر شدند **در مجمع و مبانی و کبیر** فرمودند بنا برین صابئین قومی اند که ترک دین حق کرده بعبادت کواکب و ملائکه چه از روی تعظیم یا از روی استحقاق عبادت آنها را دینی قرار دادند **قول ثانی** از صبی یصبو صبوا ناقص واوی چون دعی یدعو بمعنی میل و رغبت بشئی دیگر باشد پس بنا بران رجوع بباطل کردند

بیان سامری وصابی

بعد از ترک حق **وصبی** طفل را میگویند بنا بر اول دندان ثنایاے او ظاهر شده باشد چه ترک شیر کرده باشد چنانچه میگویند صبا ناب البعیر وثنیة الصبی صباء یعنی دندان ناب شتر و دندان ثنایای کودک ظاهر شدند **وبنا بر ثانی** صبی میگویند برای آنکه ترک شیر کرده میل بغذا و ارجاعی بحالی دیگر پیدا آورده **اما اهل تفسیر** وسیر نیز در تعیین صابئین خلاف کرده‌اند **نزد قومی** کسدانیین اند و ایشان بر ملت نوح بودند ترک دین آنحضرت کرده عبادت نجوم یا عبادت ملائکه اختیار کردند **و** بگمان بعضی ابراهیم خلیل بر ایشان حجت بافول و طلوع فرموده دین حق قبول کرد باز ترک دین خلیل کردند **ونزد** بعضی مقر خدا و معاد و بعض انبیا اند **ونزد** مجاهد **و** حسن در شام قومی بین الیهود والمجوس اند **ونزد** بعضی بین النصاری والمجوس اند **ونزد** کلبی بین الیهود والنصاری اند میان سر را می‌تراشند و مذاکیر خود را دوست دارند **در روض الجنان** نقل کرده خود را خصی میکردند **وبغوی** نقل کرده ایشان مقر خدا و قاری زبور و عابد ملک و مصلی بکعبه اند و دینی را از ادیان متفرقه جمع ساختند **ونزد** سدی قومی اهل کتاب اند زبور داودی را می‌خوانند **ونزد** قتاده قومی معروف بمذهب متفرد اند **ونزد** خلیل احمد قومی شبیه بدین نصاری اند مگر قبله ایشان مهب جبال منتصف نهار باشد گمان دارند که از امت نوح اند **ونزد** ابن زید اهل دینی اند قایل به لا اله الا الله بلا ایمان برسولے و لهذا مشرکین عرب حضرت رسول و اصحابش را صابی میگفتند که از جاهلیت بدین جدید رجوع و خروج کردند **و** تفصیل خلاف عقاید ایشان از کتاب الادیان سید مرتضی رازی **و** ملل شهرستانی دریابد **و** بهر وجهی در شرع وجهی وجیه موجه است **آیا** نسبت بایشان حکم اهل کتاب جاریست یا حربی **و آیا** اخذ جزیه و ذبایح و مناکح نسآء ایشان محلل و مجوز هست یا نه و در است دو قول اند **بغوی** از عمر خطاب **و** از ابن عباس دو روایت کرده که از اهل کتاب اند ذبایح و مناکح زنان ایشان حلال است **و** ابن عباس از هر دو منع کرده و حرام دانسته **در مجمع البیان** ذکر کرده که جمیع فقها عاما اجازت باخذ جزیه داده اند الا نزد ما جایز نیست **در قواعد فقه علامه** در کتاب النکاح فرموده اهل کتاب یهود و نصاری اند **اما** سامرین نزد بعضی از یهود و صابئین از نصاری اند و اصل آنست که اگر ایشان مخالف ملتین در فروع اند پس ایشان از اهل کتاب اند و اگر مخالف در اصول اند پس ملاحده یعنی لادین اند حکم حربی دارند و بغیر فرقه یهود و نصاری بصحف ابراهیم و زبور داود اعتباری نیست زیرا که در آن فقط مواعظ است و احکام و بصورت معجزه نیستند فالله اعلم **بحث چهارم**

مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا من مبتدا خبرش فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ و جمله خبر آن باشد یا منصوب بنا بر بدل از اسم آن و از فلهم الخ خبر آن باشد **و بنا بر ثانی** فا جزاء شرط باشد **اشکال عظیم** در اینجاست بآنکه در ابتدا بصورت تحقیق اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فرموده و بعد آن من آمن بالله و امثال آن یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا باشد پس طلب ایمان یا امر تحصیل آن بعد حصول آن تحصیل حاصل باشد و اگر مومن نبودند پس بصورت تحقیق چرا وصف ایمان ایشان بصیغه ماضی فرموده نصاری و یهود

٣٤٥

جواب سوال که اولا و آخرا ایمان چرا ذکر کرد

وصابئین را چگونه در زمره مومنین شمرد و حال آنکه ایشان باجماع و قرآن کفاراند **جواب** بالجمله متفق علیه مفسرین است که من آمن بالله جمله خبر ان واقع شده و در آن ضمیر منهم برای دلالت کلام محذوف و جواز آن با قراین در کلام فصحا و قرآن بسیار است **و بغوی در معالم** اضمار واو در من آمن بالله تجویز کرده **پس** مفسرین بنابران بچند وجه تفسیر کرده‌اند **وجه اول** آنکه ضمیر منهم راجع بهر چهار فرقه است تقدیر شرح چنین میشود ان الذین آمنوا و من آمن من الیهود و النصاری و الصابئین بالله و الیوم الآخر یعنی آنانکه ایمان آورده‌اند و آنکس که ایمان آورد از یهود و نصاری و صابئین بخدا و بیوم قیامت و عمل صالح کرد مر او راست جزای او **وجه دوم** ضمیر منهم راجع بفرق سه گانه و من آمن خبر الذین هادوا است پس ان الذین آمنوا مومنین این امت با ایمان حقیقی علیحده اند و از والذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن منهم بالله علیحده باشد **وجه سیوم** از ان الذین آمنوا مجازی یعنی لسانی از منافقین باشد و آنانکه بعد تبدیل و تغییر بگمان خود بر یهودیت و نصرانیت و صابئیت باقی اند هر که ایمان از آنها با ایمان حقیقی آرد مر او راست اجر او **وجه چهارم** بعضی ان الذین آمنوا مراد مومنین حقیقی این امت اند و از یهود و نصاری و صابئین هر کس بعد ایمان بخدا و بانبیای سلف و بعد آن بنبوت تو و بمعاد آورد اجر او و اجر محققین مومنین این امت واحد است و نظیر شرع الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد باشد **وجه پنجم** قومی از **ابن عباس** روایت کرده‌اند که این آیه با آیه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه منسوخ شد **اقول** صحت و ثبوت آن مشکل است معهذا متفق علیه مفسرین و اصولیین و متکلمین است که نسخ باخبار وعد و وعید و توحید و صفات تعم و مسایل کلامیه اصلا و ابدا طاری نمیشود مگر در مسایل شرعیه و احکام فقهیه خاصه برای تغیر و تبدل مصالح میشود و این آیه مشتمل بر وعد و وعید است قابل تغییر و تبدیل نیست لهذا در **مجمع البیان** و غیر آن فرموده که حق آن اولی برانست که فی الواقع این قول منقول از **ابن عباس** نشده ثم الله اعلم **وجه ششم** چنانکه گذشت که مراد از این آیه سلمان و اصحاب متنصره و متهوده و متصابئه که قبل مبعث رسول الله بآنحضرت ایمان آورده بودند پس وعده اجر آن بصورت قطعی بایشان داده شد و نزولش سوی ایشان است ثم الله اعلم **سوال** چرا ابتدا ایمان و انتها ان مختص ذکر فرمود و مطلق ایمان یا تمام اصول ایمان ذکر نفرمود و این مقتضی است که فقط اعتقاد توحید و معاد در ایمان مطلوب است **جواب** این مسئله را در اول این سوره ذکر شد که اگر آدمی بگوید سرت من مکة الی مدینة مسافت ما بین لازمه او ست پس اعتقاد بوجود تعم مستلزم لوازم ذاتی و صفاتی و افعالی تعم چون عدل تعم و نبوت انبیا و امامت ائمه برحق که جزو خاص نبوت و تالی او باشد داخل در من آمن بالله شد **اما** مراد از یوم الآخر روز آخر دنیا است که بعد او روزی و شبی نخواهد بود یا زمان محدودیست که انتها ندارد ابتدایش حشر و نشر خلق و دران حساب و سوال و جنت و نار و لوازم آن داخل است **ایراد** اعتقاد با امت در وجود صاحب نبوت حکم تکلیف غیر موجود و بغیر حاجت آن غیر معقول باشد **جواب** تکلیف

جواب سوال معنی عند الله

باعتقاد امامت ائمہ بحق در وجود صاحب نبوت جایز و معقول است چون اعتقاد بحصول جنت و نار و معاد قبل وقوع آن باشد چه اعتقاد بآن موجب تکمیل ایمان و تصحیح اعمال است اگرچہ ما مور بتحصیل آن قبل انتصاب آن باشد و سابق قصہ فاطمہ بنت اسد در مسئلہ امامت در قبر ذکر شد واللہ ولی التوفیق

امّا و عمل صالحا بصورت تنکیر برائے تعمیم اعمال باشد کہ در شریعت ثابت اند چہ واجبی باشد یا ندبی چه ترک معاصی باشد کبیره باشد یا صغیره در عمل صالح داخل است لهذا ذکر ترک معاصی بالانفراد نکرد چه بفعل صالح ضد شر لحالح باشد متروک است مثلا امر بنماز مستلزم نهی از ترک صلوة باشد ثم الله اعلم

بحث پنجم فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون لغت و اصطلاح همه این الفاظ مع التفصیل ذکر شد حاجت اعاده نیست **تنبیه** در آیت دلیل بر معاد جسمانی و بودن اعمال خارج از ایمان است زیرا که عطف بر ایمان کرد و حمل آن بر تاکید ترک ظاهر است

ایراد خوف و حزن هر دو لفظ متقارب المعنی والمآل اند چرا در یکجا ذکر فرمود **جواب** سابق معنے و فرق بین الخوف و الحزن ذکر شد که عام و خاص است پس خوف در وقتی و حزن در مکانے دیگر است و عدم خوف در قیامت و عدم حزن در بهشت باشد **سوال** عند ظرف مکان است پس عندیت دلیل بر مکان باری و قرب او بخلق و حفظ اشیا کالودایع باشد بر خدا چگونه عندیت جایز باشد **جواب** بطلان جسم و مکان باری ضروری المعلوم است پس این عندیت بالضرورت محمول و ماول بمجاز است و باب مجاز واسع است و تاویلش آنست که اجر شان متیقن جاری مجرای حصول من عند ربهم باشد و **جواب ثانی** آنکه عندیت قدرت و علم است چه اجر شان معلوم و مقدور باری است و قرب خلق و حفظ اشیاء بصورت ودایع ازین باب است **سوال** من امن بالله بصورت توحید و افراد است فلهم اجرهم بصورت جمع این چگونه صحیح میشود **جواب** بعضی آنکه من شامل واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث می باشد لهذا اجرهم را بصورت جمع فرموده تا دلیل بر جمع باشد **جواب ثانی** مراد از من تنکیری جمیع افراد وش است اگرچه فرداً بعد فرد باشد چنانچه من دخل فی الدار مے گویند و در جواب رجال مے گویند و در **مجمع** فرمود من لفظ موحد است لکن معنیش مجموع است والله اعلم

قوله تعالیٰ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ

۳۴۷

مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید وقتی را که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بر توحید خدا و نبوت موسی یا بر نبوت جمله انبیا منجمله ایشان پیمان نبوت عیسی و محمد بن عبد الله باشد و عمل بر احکام توریه و حال آنکه بنا فرمانی شما برداشتیم و از بیخ بر آورده بلند کردیم بر سرهای شما کوهی را یا کوه طور را تا فرمانبرداری من و اطاعت موسی و عمل بتوریه کنید و هرگاه اخذ کردید فرا گیرید همه آنرا که عطا کردم و دادم شما را یعنی توریه و احکام او و آنچه از بشارات نبی آخر الزمان و امامت عترت طاهره او در اوست بجد کلی و جهد قوی و طاقت کامل و تمام و یاد گیرید و درس آن کنید و جوباحفظ نمائید جمیع آنچه در اوست تا شما به پرهیزید و تقوی شعار شوید پس روی گردانیدید شما از امر و اطاعت من بعد از اخذ میثاق و عهد پس اگر فضل خدا و بخشایش او تعالی شامل بر حال شما نمی شد و رحمت عامه او هر آئینه می بودید و می شدید از جمله زیان کاران در دنیا و آخرت **بدانکه** ترجمعی این انعام و رحمه یا یاد و هم بر بنی اسرائیل باشد **بلی** اخذ میثاق صلاح مر ایشان را بود و تا بسبب آن قریب بطاعت و بعید از معصیت باشند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول**

وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ واذ بتقدیر اذکروا باشد **اما لغت** این همه الفاظ سابق گذشت که میثاق مفعال از وثیقه و وثاق بمعنی بند استوار و بستن محکم جمعش مواثق و مواثیق بنا بر اصل و میاثق و میاثیق نیز آمده **و ثقه** بمعنی اعتماد و اعتبار باشد **و از اینجا** در فن حدیث و درایت نقل رجال معتبر و معتمد را حدیث موثق میگویند **اول** حدیث صحیح **دوم** حدیث حسن **سیوم** حدیث موثق و معتبر باشد **و در** اصطلاح اخذ میثاق عبارت است از گرفتن پیمان بصورت قسم یا عهد یا جز آن **اما طور** اسم جبل است **آیا** سریانیست یا عربی در آن دو قولست **شیخ المشایخ ابو الفتوح** از بعض و صاحب **معالم التنزیل** از مجاهد نقل کرده که سریانی است چه قرآن جامع لغات است این مستبعد است زیرا که قرآن بلسان عربی مبین است این نباید **در روض الجنان** فرموده اگر صحیح شود پس طور لفظ متفق اللغتین باتفاق شده زیرا که در قرآن جز تازی نیست **و آیا** طور اسم کوهی معین هست یا نه در آن دو قول نیز است **ثانی** مختار بعضی است بدلیل قول عجاج

> دانی جناحیه من الطور فمرّ ۞ تقضی البازی اذا البازی کسر ۞

اول مختار اکثر است پس ایشان نیز خلاف کردند **بغوی** و در **در منثور** از **ابن عباس** روایت کرده که آن کوهی معین از فلسطین جبرئیل برداشته بر سر اسرائیلیان آورد **و جم غفیر** گفتند آن کوه طور است که موسی بمناجات باری و برای وحی بر آن میرفت و همین اصح **و مرئی**

وجه تسمیه طور و کیفیت میثاق

از ابن عباس و در مجمع و اکثر تفاسیر است زیرا که بر آن الف و لام معهود است و بغیر آن معهود نیست و در تفسیر قرطبی است که آن کوه منسوب بطور ابن اسماعیل بود در قاموس گفته باسم طور کوههای متعدد اند منجمله آنها کوهی در شام و کوهی بقدس نمین مسجد و کوهی قرب ایله مضاف بدشت سینا یا سینین است و بروایتی بسمت نجف است اکثر و اصح آنست که این طور سینا است و در وجه تسمیه آن بطور بعضی گفتند که ماخوذ از طور بفتح طاء مهمله بمعنی قرب باشد چنانچه لا اطور به ای لا اقربه می گویند چونکه موسی بر آن کوه قریب بوحی و مناجات بود و لیس قرب این کوه بسبب نزول وحی بر آن عند الله و عند الخلق بسیار بود و لهذا بطور نامیده شد و در معانی الاخبار در وجه تسمیه طور سینا مرویست که بر آن درخت زیتون بود و هر کوهی که زیتون یا آنچه مردم انتفاع از آن از گیاهی یا از درختی یابند دارد جبل یا طور سینا میگویند و همین از ابن عباس مروی در در منثور است

بحث دوم چونکه مراد از اخذ میثاق انقیاد و اطاعت باری است پس در اخذ میثاق و کیفیت آن و رفع طور بر ایشان چند وجه نقل کرده اند در مجمع فرمود خلایق را خلق بر توحید و عدل و نبوت کرده بدان نصب حجج واضحه و براهین ساطعه داله مقرر فرمود و از آن تعبیر از اخذ میثاق میکنند و شرف السیادة علم الهدی واضح گفته که خالق عقول مدرکه را بخلق داده و با آنها دلایل و آلهه سپرده بر وجود صانع و حکمت و عدل او و بر تصدیق و صدق انبیا و رسل رازی گفته این اقوی المواثیق و العهود باشد زیرا که محتمل خلف و تبدیل بوجه من الوجوه نیست و نزد بعضی بعد دادن توریه با ایشان میثاق گرفته شد ایشان را بر نبوت موسی و عمل بر احکام و بشارات آن چنانچه در احادیث خاصه و عامه مرویست که موسی وقتیکه با الواح رجوع بقوم کرد فرمود این الواح توریة است عمل بر آن نمائید و ایشان بلاحظه اعمال شاقه و افعال صعبه انکار محض از قبول آن کردند پس بامر رب جلیل ملک جبرئیل کوه طور را از روی زمین بریده بر سر بنی اسرائیل قریب بمس چون سایبان معلق نگاه داشت و معسکر در مسافت فرسنخ در فرسنخ بود پس موسی فرمود اگر قبول و عمل با آن کردید محفوظ می مانید و الا بر سرهای شما فرود می آید و در روایات است که پیش روی ایشان آتش سوزان و عقب پای شور و بر سر کوه طور معلق بود حضرت فرمود اگر قبول نکردید هر سه چیز شما را دفعة می گیرند پس ایشان اخذ توریة و خد روی برای سجده بخاک انداخته نگاه بطور میکردند که با ایشان الحال چگونه سلوک خواهد شد لهذا الی حین یهود بر نیم روی خود سجده می کنند و همین معنی و کیفیت اخذ میثاق است و در تفسیر امام علیه السلام است که با خلال نکره و بلجاء شدند در اقبال توریة و میثاق الا من عصمه الله من العناد پس کثیری از ایشان تعفیر احد خدین کردند تا به بینند که آیا کوه فرود آید یا نه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حمد خدا کنید ای شیعه بر توفیق تعالی بشما که سجده می کنید نه چون سجده کفره بنی اسرائیل بل تعفیر شما چون تعفیر خیار شان باشد و نزد بعضی این میثاق کنایه از همان میثاق است که از صلب آدم بصورت ذرات ذریه او برآورده شده و الست بربکم فرمود و ایشان قالوا بلی در جواب گفتند اقوی و اصح قول

جواب سوال اظلال طور ممکن نیست

علم الهدی و ثانی انسب بحال است نعم الله اعلم **سوال** لفظ میثاقکم فرموده مواثیقکم نفرموده و حال آنکه محل بسبب تکثر و تعدد مقتضی جمع بود **جواب اول** میثاق کلمه واحده از کل در حالت واحده دفعه گرفته شد لهذا بلفظ واحد ذکر فرموده اگر مواثیق میفرمود مشتبه در تعدد معانی مواثیق میشد **جواب ثانی** از قفال آنکه جایز است که از هر واحد بالانفراد میثاق بر معنی واحد گرفته باشد لهذا میثاقکم فرمود چون یخرجکم طفلا یعنی کل واحد منکم طفلا و نعم الله اعلم **سوال** آیا اخذ میثاق و ارتفاع کوه بر سر ایشان بلاواسطه واقع شده یا بواسطه بنا بر اول چگونه واقع شده و بنا بر ثانی اضافت فعل غیر الی الله تعالی چگونه صحیح شود **جواب** هر دو جایز و محتمل است **اما اول** پس گذشت که خطاب بایشان محاضره باخذ میثاق واقع شده و قطع جبل بقدرت کامله حاصل شده بر هوا استاده **و اما ثانی** اخذ میثاق بواسطه موسی و ارتفاع جبل بواسطه جبرئیل واقع شده پس فعل رسول فعل مرسل چنانچه فعل وکیل فعل موکل محسوب میشود و مصرح آن آیه من اطاع الرسول فقد اطاع الله باشد **سوال** آیا اول اخذ میثاق واقع شد پس از آن رفع طور یا بالعکس **جواب** در مفسرین دو قولست **قول واحد** مروی از ابن **عباس** است که واو رفعنا عطف است پس اول اخذ میثاق شده پس بسبب نقض آن ارتفاع جبل واقع شده **قول ثانی** نزد جمعی واو حال است کانه تقدیر چنین میشود که واذ اخذنا میثاقکم حال رفعنا فوقکم الطور یعنی اخذ میثاق از شما کردم در حالیکه طور را بر شما بلند کرده بودم **ایراد عظیم** از بعض ملاحده سلف و نیز از بعض کاسه لیسان خلف ایشان از مبتدعه سیزده صدی از انقلاع یا انقطاع جبل و بعد آن از ارتفاع و اظلال آن منکر محض اند زیرا که وقوف جسم ضخیم و ثقل عظیم بذاته یا در هوا بلا عماد و لا تعلیق ممتنع و غیر ممکن است پس این واقعه غلط محض و سفسطه بحت غیر معقول است **جواب** بسلیم بوجه **اول** در فن کلام ثابت شده که هر متصور ممکن باشد یا ممتنع **اما** ممتنع یا عقلی نسبت بذاته باشد که قابلیت وجود و ایجاد اصلا ندارد **و یا** ممتنع عادی است که قابلیت وجود و عدم دارد اما جریان العادت نیست پس این واقعه از ممتنعات عادیه است و آنچه ممتنع عادیه است محال نیست بل ممکن است و این از معجزات است پس هر معجزه از خوارق عادی باشد **تنبیه** به ثبوت این توقیف جبل در هوا جایز و ممکن است و خدا قادر بر جمیع مقدورات است چه در هوا جاذبه بیافرینند چون کشتی آهن ربا **یا** در جبل خفت و در هوا سکون بعد اشتداد و قوت مفرطه بیافرینند چنانچه در ابخره ارضی بعد تقویت و اشتداد ابر و برد و آب میسازد **جواب ثانی** ممکن و جایز است که در جبل طبیعه طالبه مرکز خود و در فلکیات علویه جاذبه عالیه بیافرینند پس توقیف و تسکین او چون توقیف و تسکین ارض باشد چنانچه در فن هیئت و نجوم مبرهن است استبعادی ندارد پس تعرض بعد علم ثالث این تعصب بعدم آن جهل باشد الله الحمد علی زوال اشکاله **جواب** مفسرین آنکه ما نمی گوئیم که کوه معلق بر هوا بود مع امکان آن بل نفوس قویه فلکیه که فلسفیه ثابت کردند و تردد اسلامیه تعبیر آن بملائکه باشد با مر رب خود او را بر داشته حفظ و ثبت او کردند **اشکال بعض متکلمین** آنکه ارتفاع کوه بنحویکه تحت او ظل خود سایبان تخلق ذی عقول شود غیر جایز است زیرا که بان در معرفت و تصدیق

جواب سوال ارتفاع کوه طور چگونه جایز است

وعبادت مضطر وملجاء شوند وعلم ضروری منافی تکلیف است وآنچه منافی تکلیف باشد بر خدا جایز نیست **جواب اول** غباوت وبغاوت وبلادت ایشان معلوم است لهذا نسبت بایشان انفلاق بحر وانفجار عیون وانزال من وسلوی واظلال طور بر ایشان روی داده معهذا بار بار مرتد میشدند پس بتفاوت اشخاص معجزات متفاوت می باشند نسبت بایشان کانه مظنونی ولنسبت بامت مرحومه شق قمر ورد آفتاب کانه علم ضروری اند اشکال لازم نمی آید واگر چنین آیات بایشان نمی آمد حقیر قسم میخورم که احدی از ایشان اصلا وابدا بتخیل تصدیق نمیشد فضلا عن الیقین والایمان به **وشیخ المشایخ در تفسیر روض الجنان** فرموده که اگر ایشان ملجا می شدند البته بجای حطة حنطة نمی گفتند ونیم روی بزمین ویک چشم باسمان نمیکردند **ومؤید شد در تفسیر امام** است که کثیری از ایشان تعفیر احد خدین بصورت خضوع لله نکردند بل برای آنکه می نگریستند که آیا کوه بر ما می افتد یا نه یعنی موسی صادق در دعوی است یا نه **جواب ثانی** انقلاع وانقطاع وارتفاع واظلال جبال بایشان ملجی الی العلم الضروری ومضطر بتصدیق باری وموسی نشد زیرا که استمرار او در هوا بمدتی مع مشاهده سموات مرفوعه وکوکبین نیرین سایرین بلا عماد ولا تعلیق خوف شان کمتر بل زایل شد پس بزوال آن الجاء زایل شد وتکلیف باقی ماند والحمد لله علی الهامه وانعامه **بحث سیوم** خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا بدانکه این جا نیست که در اینجا قول مراد ومقدر بقرینه کلام باشد تقدیرش چنین است که قلنا لکم خذوا ما آتیناکم **و** اصل خذ او خذ چون او کل وامر باشد برای کثرت استعمال حذف همزه کردند **و** ضد خذ عطا بمعنی گرفتن بالاراده باشد **اما** آتی بمعنی اعطا **و** قوت بمعنی طاقت وقدرت وجد باشد **و** ذکر بمعنی علم وحفظ باشد پس در اینجا چند وجه بیان کرده اند **نزد** اکثر بگیرید آنچه دادیم شمارا یعنی توریه واحکام آنرا بجد واجتهاد ویقین ومواظبت کنید ومحافظت نمایید بر عمل آنچه در آنست واین مروی از ابن عباس ومختار قتاده وسدی وابو العالیه است **نزد** ربیع بن انس مراد از اخذ فرمان برداری باری وطاعت او تعالی ومواظبت بر مانی به باشد **نزد** مجاهد اخذ عمل کنید بانچه داده شد شمارا ویاد کنید آنچه در آن است **نزد** ابن بحر مراد قبول جمیع آنچه داده شده شمارا وایجاب عمل بر آنچه در آن است **و** نزد جبائی اخذ احکام توریه وعمل بر حرام وحلال آن کنید نحویکه ترک شیئی از آن نکنید بقوت وقدریکه در شما است **آیا** این اخذ بقوت بدنی یا قلبی یا هر دو است آخر اولی واعم است ودر **تفسیر عیاشی** از حضرت صادق علیه السلام همین مرویست که بسایل فرمود که مراد از قوت قوت بدنی وقلبی هر دو یکجا است **بحث چهارم** واذکروا ما فیه لعلکم تتقون ضمیر فیه راجع بطرف ما آتیناکم وآن توریه باشد پس **نزد** بعضی حفظ کنید آنچه در توریه از حلال وحرام است وآنرا فراموش مسازید تا شما متقی ومحفوظ از غضب الله شوید **نزد** بعضی ذکر ویاد کنید آنچه در ترکش عقوبت الهی است تا شما در دنیا وآخرت سلامت مانید **و** همین مروی در مجمع از ابو عبد الله است **نزد** بعضی عمل کنید بانچه در آن است وترک هیچ چیزی از آن مکنید که در آنست تا بالفعل آن خوف از من وخاعت من گردید **نزد** بعضی آنچه

معنی حفظ و نسیان و فضل الله

وادم شما ازان وعد و وعید و ترهیب و ترغیب است تدبر و تفکر در آن کرده قبول کنید تا شما عاصی نشوید و بآن خود را نگاه داشتید **ثم الله اعلم تنبیه** عدلیه گفتند آیه دلیل بر وجود طاقت و استطاعت قبل الفعل است والا خذوا ما اتیناکم بقوة لغو باشد پس باطل شد مزعوم جبریه که طاعت استطاعت در فعل قبل آن شرط نیست زیرا که در آن تکلیف ما لا یطاق لازم می آید لا یکلف الله نفسا الا وسعها شاهد ثانی است **و** نیز آیه دلیل که فعل طاعت از بهمه مطلوب است **سوال** ذکر حفظ شئ که ضدش نسیان باشد و نسیان خالی ازین نیست یا من الله است یا من شیطان یا من عند الطبیعت **و** حافظه نزد بعضی قوت در قلب است که حفظ مدرکات میکند بغلبه طبیعت بهیمیه مغلوب شده محفوظ و محسوس را نسی می سازد و این از لوازم بشر است الا من عصمه الله پس تکلیف بفعلیکه اختیار بنده نیست جبر محض باشد عند العدلیه جایز نباشد **جواب** لا نسلم چنین تعریف ذکر شد و بفرض تسلیم ما بیان کردیم که ذکر در اینجا نزد اکثر مفسرین بمعنی علم و درس و تدبر و تفکر در سلامتی جوا[رح] باشد چنانچه نیز در لغت باین معانی آمده نه بمعنی حفظ شئ که ضدش سهو و نسیان باشد **بحث پنجم**

ثم تولیتم من بعد ذلك تولی غالبا مطاوع تفعیل میباشد چون ولیته فتولی بمعنی گردانیدن پشت بطرف شئ بعد از آنکه روی باو داشت و بعد آن استعمال کردند در هر تارک طاعت و معرض مر چنانچه تولی فلان عن طاعة فلان و تولی عن صداقته میگویند یعنی فلانی ترک دوستی و ترک طاعت فلانی کرد چنانچه در آیه دیگر است فلما اتاهم من فضله بخلوا به و تولوا بمعنی اعرضوا و ادبروا **بدانکه** نزد اکثر مفسرین تولیتم دلیل است که ایشان قبول میثاق و اخذ توریه بعد رفع طور کردند والا معنی تولیتم بمعنی ترکتم و اعرضتم صحیح [نخواهد] بود پس در اینجا حذف و تقدیر عبارت چنین باشد و انتم قبلتم المیثاق والتوریة ثم تولیتم الخ **اما مشار الیه** ذلك **آیا** اخذ میثاق است یا ما اتیناکم یا واذکروا ما فیه یا جمله آیه مقدمه در آن وجوه اند و اصح و انسب الوجوه نزد جمعی منهم شیخ المشایخ باشد که بطرف تمام و جمله آیه باشد و تعمیم اولی و انسب بمقام است یعنی بعد اخذ میثاق ترک آن و بعد عطای توریه وضع و تحریف آن و بعد امر باحکام آن انحراف و مخالفت آن کردید و پس پشت انداختید **بحث ششم** ولولا فضل الله علیکم لکنتم من الخاسرین **اما** کلمه لولا مرکب است یا بسیط اشهر اول است و آن لو امتناعیه غیر و لا نافیه باشد چه معنی لو امتناع شئ لامتناع غیره باشد و بدخول آن بر لا افاده اثبات میکند پس امتناع شئ لثبوت غیره باشد **و آیا** بعد لولا اسم مرفوع مبتدا خبر واجب الحذف میباشد برای دلالت کلام است **یا** فاعل فعل محذوف در نحویین دو قول است **اول** مختار سیبویه **ثانی** مختار کوفیین است **و تقدیر** بنا بر اول لولا فضل الله حاصل **و** بنا بر ثانی لولا ثبت فضل الله علیکم باشد **بحث هفتم** لغت و معانی همه این الفاظ ذکر شد **اما** فضل در اصل زیادتی و بهتری باشد و ضدش نقص **و** از اینجا عالم را فاضل میگویند که بر ابناء جنس خود مزیت و زیادتی دارد **و** فضیلت درجه رفیعه در فضل باشد **و** تفاضل تمادی باشد مرد عالم و غنی کریم باذل را ذو الفواضل میگویند چه هریکی صاحب ایادی جسیمه و آثار جمیله است **و** فضله بفتح و ضم اول بقیه شئ و زیادتی آن باشد **لهذا** اگاهے بر غایط و بر بقیه زاید غذا و آب را میگویند که آنچه

چلو بر فضل الله شامل بود گردید

می ماند طبیعه از طرف و بر آنرا دفع میکند **امّا** خسران مصدر خسر یخسر بمعنی زیان و نقصان و ذهاب اصل مال و راس آن باشد چه اصل مال انسان نفس و جان او باشد و ماسوای آن جمیع آنچه او را حاصل میشود و اصل آن منافع و ربایح دنیوی و دینی باشد **بحث هشتم** در معنی آیه چند تفاسیر **نزد** اکثر آنکه بعد اخذ میثاق و اعطاء توریه و امر بحفظ آن مخالفت کلی بترک آن و باعراض از آن و بابدال و تحریف آن کردید پس اگر فضل الله و رحمت او بقبول توبه شما بر شما عاید و شامل حال شما نمی شد هر آئینه در دنیا و آخرت مستحق عذاب الیم و از جمله هالکین بودید **نزد** بعضی اگر بعد نبذ میثاق شما بفضل خود رفع طور بر شما نمیکردم تا تایب شوید و قبول آن برحمت خود نمیکردم البته از جمله هالکین بودید پس رفع از جمله الطاف مقربه باشد **نزد** ابو العالیه مراد از فضل الله اسلام و ایمان و از رحمت قرآن باشد پس بنا بر آن معنیش آنکه اگر بعد ستد بار امهال و ابقاء شما مقصود و در حکمت و مصلحت نمی بود برای بر آمدن اخلاف شما از اصلاب شما تا آنکه ایمان بمحمد و قرآن آرند البته قابل استیصال بودید **و نزد** اکثر فضل الله شامل شما با مهال شما از تاخیر عذاب نمی شد تا توبه کردید البته فروخته بودید نفوس خود را بنار جهنم دایلام و ایم او ثم الله اعلم

سوال اگر فضل الله شامل حال ایشان نمی شد البته هالک بودند پس آنانکه هالک و خاسر شدند متفضل بفضل الله و لطف او نشدند پس لطف و فضل تعم عام نباشد بنابر آنکه کافر هالک فضل و لطف حاصل نشد مخالف قواعد عدلیه باشد **جواب** مکرر بیان شد که دلیل الخطاب نزد جمهور مفسرین و اصولیین باطل است و اکثر حکم بیقا بر کفر و شرک لازم می آید **و نزد تعبی** و شیخ المشایخ **ابو الفتوح** رازی مراد بفضل الله امهال ایشان برفع طور و ازاله عذاب برای تحصیل توبه باشد اشکالی لازم نمی آید پس فضل تعم مساوی کافر و مسلم و خاسر باشد بعضی از آن منتفع شد و بعضی ترک آن کرد او بسوء اختیار او ست فتم الله اعلم

قوله تعالی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۝ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۝ ترجمه

یعنی و هر آئینه نیک شناختید یا نیک دانستید شما آنانرا که از حد فرمان برداری و شریعت من تجاوز کردند و بر آمدند شمار ماهی از قوم شما در روز شنبه که آدینه باشد پس گفتیم ما مر ایشانرا در زمانه حضرت داود که خلاف

امر ایشان در آنوقت باینها رسیده بود باشید یا بشنود یا گردانیدیم ایشان را بصورت نوعیه میمون و بوزینها در حالیکه دور از رحمت خدا و از صورت نوعیه انسانی باشید پس گردانیدیم عقوبت مسخ ایشان فضیحتی و امتناعی برای آنانکه پیش روی ایشان حاضر بودند و برای آنانکه از پس ایشان می آیند تا عبرت بگیرند و گردانیدیم آنرا پند و نصیحتی برای خداترسان و نگاهداران خود را از معاصی باری **بدانکه** تا اینجا ذکر نعمات بنی اسرائیل و از اینجا شرح بعض تشدیدات عاید به سبب تمادی و تعدی ایشان در معاصی فرمود **و در تفسیر ش** چند بحث است **بحث اول** خطاب علمتم و منکم باتفاق به یهود معاصرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و مراد در همه جاهای مذکوره اسلاف ایشان اند تا اخلاف از کردار بد اسلاف از تعدی و تعصب خود بدین حق برگردند **سوال** توبیخ بغیر فاعل اگرچه پدر و پسر باشد تر دعدلیه چگونه جایز باشد معهذا بر نفی جبر و لا تزر وازرة وزر اخری شاهد قرآنی دیگر باشد **جواب در مبانی البیان** از تفسیر امام علیه السلام و از امام محمد باقر علیه السلام و از امام زین العابدین علیهم السلام در جواب معترض فرمودند آخرش اینست که اخلاف بکردار اسلاف خود راضی بودند لهذا خطاب توبیخ آمیز بایشان نازل گردید **اقول** الراضی بالفعل کفاعله قاعده مسلمه است **بحث دوم** وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ لام بر قد توطیه قسم باشد و نزد کوفیه قبل آن قسم مقدر باشد **و نزد** نیشابوری مع دیگر لام ابتداء برای تاکید با قد تحقیق همیشه بر ماضی داخل میشود **و** بعد علمتم الذین اعتدوا جمله موضع نصب بنا به مفعولیت می باشد **اما** معانی علم در لغت و اصطلاحات در اوایل سوره بیان شده و اینجا علمتم بمعنی عرفتم است یا بر حال و معنی علم باقی است در آن دو قول است **نزد** جمعی بمعنی عرفتم است زیرا که گاه شخصی را معرفت شیئی میباشد اما عالم بحال او نمیباشد **در مجمع البیان** فرموده فرق ما بین علم و معرفت اینست که علم بمعنی معرفت ذات متعدی بیک مفعول می باشد چون علمت بدا یعنی شناختم زید را بنا بر آن جمله بعد علمتم مفعول به باشد **و** علم متعدی بدو مفعول و تعلق باحوال دارد نه بذات چون علمت زید اکریما او لئیما پس در این مثال تعلق علم بحال است **اقول** در تخصیص علم باحوال و معرفت بذات اشکال وارد **اما السبت** پس نزد زجاج قطعه از دهر باشد و آن یوم را نامیدند **و نزد** ابو عبیده بمعنی قطع و فراغ باشد و بر آدینه علم گردند برای آنکه خدا بموجب خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز آفرید آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست و روز فراغت و قطع از تخلیق آنها شنبه بود **و نزد زمخشری** سبت مصدر از سبتت الیهود اذا عظمت یوم السبت باشد یعنی بجهت تعظیم یهود روز شنبه را یوم السبت نامیدند چون بجهت تعظیم و اجتماع مومنین برای جماعت جمعه آن یوم را یوم الجمعه نامیدند **و در مجمع البیان** فرموده اصل سبت مصدر از سبت یسبت سبتا بمعنی قطع باشد گاهی که یوم السبت میگویند پس مصدر بر اصل خود بر می آید و اگر الیوم السبت گفته می شود در آن وقت الیوم خبر از السبت میباشد چنانچه

الیوم القتال میگویند **نزد** قومی سبب تسمیهٔ آن بسبت آنست که یهود در آن روز قطع اعمال
وافعال میکردند **و نزد** قومی برای آنکه ایشانرا آن روز یوم الراحة والسکون بود وازاینجاست وجعلنا
نومکم سباتا یعنی گردانیدیم خواب شمارا آرامگاه وسکون مر شمارا **و** نام سبوت گفته می‌شود چه سبب
او بسبب خواب در راحت وسکون میباشد **ایام** یوم السبت برای یهود **و** یوم الاحد
برای نصاری **و** یوم الجمعه برای مسلمانان از وضع الهی است ولو بوساطة الانبیا **یا** از موضوعات
امم وآنچه از تفسیر المبانی مستفاد میشود اینست که وضع الهی برای استراحت خلق وبرای اجتماع
وانتفاع ایشان وبرای مؤانست مابین وغیر آن باشد **و ایا** یوم السبت آخر ایام اسبوع است
یا اول اسبوع آنچه مشهور بین المسلمانان است اول است وهمین معدود است چون یوم الاحد
ویوم الاثنین الی یوم السبت چه برای قطع عدد ایام یا برای قطع اعمال یهود باشد **و در مبانی
البیان** تصریح کرده که فوضع للیهود اول ایام الاسبوع لکن فهم اهل المبدأ والظاهر خلاف مشهور
یعنی یوم السبت برای یهود اول ایام اسبوع قرار داده شد بگمان آنکه ایشان مبدء واول اهل کتاب اند
یا بالنسبة نصاری مبدء اند وظاهراً این خلاف مشهور است **اما** اعتداء از عدوان بمعنی دشمنی وتجاوز
از حد باشد **و** عَدْو بمعنی دویدن که تجاوز از مشی باشد **و** عدوّ برای تجاوز از دوستی دشمن را میگویند
و در آیه غیر باغ ولا عاد فقها خلاف کردند **اما** در اینجا مراد تجاوز یهود از حد دین وآئین مبین واز امر رب
العالمین در یوم شنبه بشکار ماهی باشد وبیانش می‌آید **بحث سیوم** فقلنا لهم کونوا قردة
خاسئین آیا قردة بفتح قاف مع کسر راء مهمله است یا بالعکس **و** نیز خاسئین بلا همزه است یا بهمزه در
قراءة دو قول است اشهر واکثر ثانی است **اما** خاسئین یا نعت قردة است یا حال از اسم کونوا یا از
ضمیر مستکن در قردة علی اختلاف القولین باشد **و** قردة جمع قرد و مونث قردة اسم حیوانی از مسوخات
عند الفقها وآن بوزینه ومیمون باشد **اما** الخاسئ اسم از خسأ یخسأ خسأ وخسوء بمعنی طرد وبعید
باشد ومطاوع او انخساء میباشد چون خسأت الکلب فانخسأ ای طردته فاطرد وابعدته فبعد یعنی
دور کردم سگ را پس دور شد وبنا بر آن اخسأ زجر کلاب بصورت تحقیر وتصغیر وتذلیل باشد **پس** معنی
آیه چنین میشود که پس از اعتداء ایشان بصید ماهی در یوم السبت گفتیم مر معتدیان را که صیادان ماهیان
باشند بشوید یا بگردید بصورت میمون وبوزینها در حالیکه دور شوندگان از رحمت ومغفرت خدا باشید
یکدوره از اشرف صورت نوعیهٔ انسانی باشید **سوال** آیا قول قلنا وخطاب صیغه کونوا بحقیقت
است یا بمجاز **جواب** نزد محققین ثانی است چنانچه در قول وخطاب آیه فقال لها وللارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین مجاز است چه مقاوله آسمان وزمین واتیان آنها
مجاز است والا تکلیف لایطاق لازم می‌آید وآن باطل بالضرورت است **سوال** خطاب کونوا
خالی ازین نیست یا محمول بر ظاهر است که بشوید بوزینه یا بگردید بصورت ونوعیت بوزینه ویهود تقدیر
تکلیف ممتنع شده چه ایشان را بذات خود گردانیدن وشدن وساختن خود را بصورت ونوعیت

بوزینه غیر ممکن است پس معنی لفظ در مجاز چه خواهد بود **جواب** این قول وکون محمول وما دل بر حکایت واخبار از اقتدار تعم بر سرعت تسخیر وتحویل وتبدیل نوعیت وتقلیب ماهیت ممکن ومقدور باشد وهمین را متکلمین تکوین می نامند چنانچه در آیه دیگر حکایت فرموده انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون پس حاصل معنی آن اینست که عند ارادة المسخ بلا درنگ بل دفعة ممسوخ شدند وموثر در تکوین قدرت فعلی است انشاء الله بذیل این آیه بتفصیل خواهد آمد **بحث چهارم** آنچه در صحاح وحسان اخبار خاصه وعامه وارد است ملخص آنکه خدای حکیم بحسب اقتضای حکمت ومصلحت در عهد داود نبی الله سلام الله علیه وعلی نبینا وآله در هر هفته فقط بروز شنبه نهی از صید ماهی فرموده وایشان ساکن **شهر ایله** که بساحل بحر مابین مدینه طیبه وشام باشد بودند وبطرف آن گوشه از دریا بود بنا بر روایت **ابن عباس** از تمام بحر ماهیان در هر سال یکماه ودر هر هفته بروز شنبه روی بآن خلیج وگوشه می آوردند بکثرت وجمعیت آنها انتها قلیل مینمود چنانچه در آیه دیگر ذکر این قریه فرموده واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت پس ایشان بکنار دریا حیاض وچاههای عمیق مع جداول متصله بدریا وحیاض روز شنبه حفر کردند و بروایتی بموج آب **و** بروایتی از جداول آب را بحیاض با آرامی بردند **و** بروایتی دامها بشنبه در دریا ثبت میکردند پس بعد فرو رفتن ماهیان در حیاض وانقطاع آب در حیاض ودر دام معطل می ماندند بعصر شنبه یا یکشنبه ماهیان را بر می آوردند تا مدت طویلی مصر بر همین بوده ملک ومال وثروت بسیار حاصل کردند **اما ساکنان** ایله بتفسیر **امام همام علیه السلام** هشتاد هزار آدم بودند واز ایشان ده هزار نفر وعاظ ومانع از این شنایع بودند **و** با کثر مرویات هفتاد هزار نفس بودند **و بمرویه معالم التنزیل** این هفتاد هزار سه صنف بودند **صنفی** صیاد وآخذ ماهی **وصنفی** ماسک غیر ناهی **وصنفی** ناهی غیر راضی وناهیان دوازده هزار بودند پس ناهیان از آن بلد کل برآمده نزدیک بهمان بلد بلدی دیگر قرار دادند یک روزی دیدند که تا نصف روز دروازه شهر مع دروازهای خانهای شان کشاده نشدند ودروازها را کشوده غیر میمون کسی دیگر را ندیدند **و** بروایتی مع مصداق آیه دیگر وجعلنا منهم القردة والخنازیر جوانان شان همه بوزینه وشیوخ شان خوک شدند **و همین** مختار قتاده است **و بروایتی** آخذین خوک وغیر منکرین بوزینه شدند **و** بروایت **راوندی** در معجزات **حضرت امیر علیه السلام** آورده که بمسئلت اهل کوفه حضرت امیر علیه السلام وقتی که عصا یا چابک خود بر آب فرات زد وآب قریب بقعر رسید پشت ماهیان ظاهر شده بر حضرت امیر علیه السلام همه سلام کردند الا طایفه از ماهی پس صحابه واهل کوفه از سبب عدم سلام آن طایفه ماهی پرسیدند حضرت فرمود که ایشان مسخه بنی اسرائیل اند این معجزه را عامه هم روایت کرده اند منجمله ایشان جامی در **شواهد النبوة** مع دیگر کتب معجزه باشد ودر دیگر کتب سیر باشد پس مار وماهی نیز مسخ از بنی اسرائیل باشد **و** بعض محدثین متاخرین تواتر این خبر نقل کرده اند **تنبیه** ای عزیز محل تامل است که بنی اسرائیل هرگاه بصید ماهی که در هفته در یوم شنبه

جواب سوال در امکان امتناع مسخ

فقط منهی بود نه قبل آن و نه بعد آن و بفعل آن مسخ شدند پس حال ما چه خواهد بود که در تمام عمر شب و روز غرق معاصی کبیره و فاعل محرمات ذاتیه میباشیم اللهم عفوك عفوك عفوك **بحث پنجم** بر انتساخ بعض امم سلف خصوص بنی اسرائیل بصورت قردة و خنازیر مجمع علیه امت محمدی ص و منصوص قرآنی و تواتر احادیث است **آیا** مسخ شدن ایشان بحقیقت است که تبدیل و تحویل صورت نوعیه انسانی بصورت و بنیه اقبح حیوانی دیگر باشد **یا** بمجاز باشد در ان دو قول است اکثر بل مشهور فی الامة اول است و ان امکان و مقدور باری بصورت تعجیل عقوبت برای نظم و تدبیر و اقتضای حکمت است انکار آن انکار ضروریات دین اسلام است **قول ثانی** مختار مجاهد است پس مجاهد گفته که این مسخ ایشان مسخ حقیقی نیست بل ضرب المثل واقع شده چون کمثل الحمار یحمل اسفارا **و آیه** کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث باشد **و در مجمع البیان** نیز قولی دیگر از و محکی شده که قلوب ایشان چون قلوب قردة و خنازیر مسخ شده یعنی مشابه قلوب ایشان شدند بنحوی که قابل وعظ نبودند و مستفید با مر و زجر و براهین و معجزات و دلایل نمیشدند و این هر دو قول مخالف ظاهر قران و اجماع است و تواتر اخبار باشد مع امکان آن پس محل اعتبار و اعتماد و معارض آن نمیتواند شد ثم الله اعلم **ایراد** هرگاه فقلنا لهم کونوا قردة اخبار از سرعت تکوین باشد پس تلفظ بکونوا قردة بیهوده و بلا فایده باشد زیرا که موثر قدرت و اراده باشد نه قول **جواب** رازی و نیشاپوری آنکه اما عندنا یعنی عند الجبریه افعال تعالی موقوف بر عایت مصالح نیست **و اما** عند المعتزله شاید این قول لفظ بعض ملائکه یا غیر ایشان باشد **جواب ثانی** آنکه کونوا قردة قول برای بیان فعل و افهام آن باشد چنانچه ضارب حقیقت ضرب خفیف یا شدید خود را که فعلش باشد نقل بقول میکند که ضربته ضربا شدیدا او وجیعا پس در حال اعلام و افهام از بیان فعل بقول چاره نیست و آن کنایه اظهار شئی باشد یا عباد بسمع آن اقرب بطاعت و ابعد از معصیت باشند فالله اعلم **سوال** هرگاه خدا نهی از اصطیاد ماهی در یوم السبت فرمود پس بمصداق آیه تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم لا یسبتون لا تاتیهم کذلك نبلوهم الخ ثابت شد که ماهی در یوم منهی از هر راهی از هر طرف می آمدند و بغیر یوم سبت نمی آمدند جبریه میگویند این نیست مگر آثار فتنه و اراده اضلال **جواب** بلی نزد جبریه خالق کفر و ضلالت و فسق و مریدآن و مضل کسی نیست غیر الله **اما نزد** عدلیه تشدید تکالیف و ابتلاء بندگان بغرض ایصال زیادتی ثواب بعوض آن حسن و جایز است چنانچه انبیاء سلف و خلف را تکالیف صعبه فرمود چون امر بذبح اسماعیل و تمریض ایوب و از همین آیه کذلك نبلوهم ابتلاء صریح است جبر باطل شد **اشکال عظیم** بدو وجه است که هر انسان بالضرورت این هیکل مشهود و بنیه محسوسه است پس اگر اول آنرا باطل و زایل کرد و خلقی دیگر از قردة و کلب و خنزیر جدید آفرید **یا** بلا ابطال بنیه صورت و شکل را تبدیل کرد پس **بنا بر اول** مسخ نیست بل اعدام و تموت است و بعد آن ایجاد شئی ثانی است و ثانی را شئی اول و ممسوخ نمیگویند

بیان انواع نسخ و مسخ و فسخ و رسخ مع تعاریف آنها

وبنا بر ثانی که انسان را بروح و بدن خود باقی نهاده لکن تبدیل اعراض و اشکال و صور او نمود **پس** بنابراین هر سگ و خوک و میمونیکه محسوس و مشهود میشود لا محاله اشتباه میشود که انسان است و این صورت شک در اعیان انواع مشهوده میشود و شک در محسوسات سفسطه از اجلی بدیهیات است **جواب قویم** بعون الله الکریم بعد بیان تعریف تنسخ می شود **اما تنسخ** پس او نزد معدودی چون لاهجی در **گوهر مراد** اگر نفس ناطقه انسانی بعد از موت ببدن انسانی دیگر منتقل شد آنرا **نسخ** گویند **و** اگر ببدن حیوانی دیگر غیر ناطق شد آنرا **مسخ** گویند **و** اگر بجسم نباتی شد آنرا **فسخ** گویند **و** اگر بجسم معدنی شد آنرا **رسخ** گویند **و نزد** جمعی از جمهور متکلمین عبارت است از تبدیل اشرف صورت نوعیه انسانی با بقاء اجزاء اصلیه او باقبح صور حیوانی دیگر و همین اصح و اقوی است **زیرا که** انسان همین هیکل مشهود نیست و الا بتقلیل و تزید و تمریض و تصحیح و دیگر انتقالات و تحلیلات مریض یا صحیح بعد تمریض و ضعیف بعد تقویت و بالعکس و شیخ فانی آن طفل و شخص اول نباشد و آن ضروری البطلان است پس ثابت شد که انسان غیر این هیکل مشهود باشد و در تحقیق آن انسان از حکما و اطباء و علماء کافه ملل را اختلاف جسیم است بنظر حقیر چهل و یک قول رسیده پاره از آن در کتاب **معارف ملة ناجیه و ناریه** ضبط کردم **و** مختار محققین متکلمین اسلام و من اصحابنا **شیخنا المفید** که آن انسان اجزاء باقیه در بدن از اول عمر تا آخر میباشد و نقصان و زیادتی و تبدیل در آن اصلا طاری و لاحق نمیشود **پس** بهر تقدیر ثابت شد که مع ابقاء اجزاء اصلیه انسانی تحویل صورت نوعیه و تبدیل مزاج او را مسخ میگویند و آن ممکن و جایز است اشکالی لله الحمد لازم نمی آید **اما جواب** تشکیک در مشاهدات آنکه اصل مسخ زاید از سه روز و نسل ایشان باجماع امت و تواتر اخبار باقی نمانده پس شک و سفسطه باطل شد و الحمد لله **سؤال** هرگاه آدمی را بصورت قردة و خنازیر و امثال آن گردانید پس علت آن فعل خالی از این نیست یا عقوبت برای ممسوخین باشد و آن باطل است زیرا که ایشان بعد انقلاب بالضرورة آدمی نیستند بل وحشی لا یعقل **و لا یفهم** و **لا یعلم** چون حیوانات دیگر اند تبدل و انقلاب حالات خود را نمی فهمند پس عبرت برای ایشان نباشد **و** الا بقاء تکلیف و ندامت از ایشان جایز و کافی باشد و بطلان آن نیز معلوم است زیرا که از جنس غیر مکلفین شدند **یا** تحویل ایشان بصورت انتقام بجهت وقوع مخالفت برای تشفی خود نعم باشد و آن بر نعم جایز نیست زیرا که این چنین انتقام فعل آدمیان است که بعوض ضرر یا تفویت منافع و حصول اهانت اقدام بانتقام برای تشفی خاطر می کنند **جواب** بعضی آنکه در تحویل شان عبرة برای حاضرین و آیندگان باشد تا بسبب آن قریب بطاعت و بعید از معصیت مع دیگر مکلفین چون ملائکه و جن شوند **و نزد** بعضی آنکه اصل اجزاء انسانی در ایشان باقی لاهیئت ایشان تغیر یافته پس تغیر هیکل و صورت دلیل بر عدم فهم ایشان نیست و موید ش اخبار و اقوال اهل سیر است که بعد تحویل اگر کسی را از ذوی الاقارب **یا** آدمی دیگر میدیدند اشک از چشم شان جاری میشد در وقت کلام ایشان

جواب سوال بقاو مسخ عدم آنها

سر می جنبانیدند **پس** بنابراین نکال و عقوبت بسبب تمردی بر خود ایشان و عبرت برای آیندگان باشد و خود آیه مصرح بهمین است که فجعلناها نکالا لما بین یدیها وما خلفها و این جایز و ممکن است **امّا** بقاء تکلیف بر ایشان و جواز توبه از ایشان لازم نمی آید زیرا که جایز است که در آن وقت نسبت بایشان تکلیف و توبه چون اطفال غیر بالغ مرتفع باشد زیرا که الجائی و ضروریست و عبادت ضروری و الجائی مقصود نیست **امّا تحویل** ایشان برای تشفی خاطر نبود چه او تعالی از آن بریست بل تحویل جزاء فعل شان بحسب عدل و حکمت باشد **سوال** بعد تقلیب ایشان بقاء ایشان ولو نسلاً بعد نسل جایز است چنانچه مزعوم فقها است و ایشان باب بیع مسوخات و باب ماء السور و العرق از ایشان بالانفراد و رفقه قرار داده اند و گمان دارند که الی حین ذریت آن مسوخ باقیست **یا** بقاء شان جایز نیست بل بمحض مسخ فنا شدند و متناسل نشدند و نه باقی ماندند لیس برای هیچ حیوانات زمان ما چگونه مسخ اطلاق شود و بنا بر احد قولین دلیل قاطع چیست **جواب** مختار نزد جمعی از فقها بقاء ذریت ایشان جایز است چنانچه **فخر رازی و نیشاپوری** گفتند بقاء و عدم آن عقلا جایز است الا در مرویات **ابن عباس** که بعد از سه روز همه مسوخات هلاک شدند و همین مختار اکثر امت است چنانچه در **مجمع البیان و مبانی البیان** مرقوم که بر عدم بقاء و عدم نسل ایشان اجماع کافه مسلمانان است و ایشان را بر صورت مسخ ساخته و این قرده و خنازیر از نسل آنها نیست و اگر تجویز بقاء ذریت مسوخین شود پس البته هر بوزینه و خوک از اولاد آدم باشد **و در تفسیر امام علیه السلام** مرویست که مسوخین بعد سه روز کل هلاک و دفعة شدند پس باد و باران ایشان را بدریا برد و آنچه بصورت آنها دیده میشود آنها اشباح شان اند نه اعیان شان **سیوطی و ابن جریر** مع جم غفیر روایت از **ابن عباس** کردند که ولم یعش مسخ قط فوق ثلثة ایام ولم یاکل ولم یشرب ولم ینسل **و** در مرویه **ابن حاتم** زاید است ماکان للمسخ نسل یعنی زندگی هیچ ممسوخی هرگز زیاده بر سه روز و نخورد و نیاشامید و نه متناسل شد و نیست نسل برای هیچ ممسوخی **تم** والله اعلم **بحث ششم** فجعلناها نکالا نکال در لغت از باب منع و حبس غیر باشد چه اصل باب منع و حبس است ماخوذ از نکل ینکل نکلا و نکالا بمعنی حبس و قید و بای و غل در گردن و امثال آن باشد **و** نکال نیز بمعنی لجام ثقیل باشد چه همه اینها مانع از حرکت و رفتار اند **و** نکول امتناع حلف را میگویند و انکال جمعش باشد **و** قفال گفته در اینجا نکال بمعنی عقوبت غلیظه از اقدام بر معاصی باشد **و** در وجه تسمیه عقوبت بنکول گفتند که عقوبت مانع از ارتکاب و از اقدام بر معاصی باشد **و** نزد **قاضی عبد الجبار** ذم یسیر و عقوبت خفیف متصف بنکال نمیشود تا آنکه عظیم و کثیر شود لهذا السارق مصر قطع یدش را بوجه امانت و استخفاف جزاو نکال شمرده و در اینجا اصطیاد ایشان را بصورت استحلال یا بصورت اصرار غیر مستحل بودند علی خلاف لهذا عقوبت ایشان را نکال شمرد **تم** والله اعلم **امّا در مرجع** ضمیر فجعلناها خلاف کردند **مختار** بعضی

بقریۀ ایله است ای فجعلنا الایلة نکالا این مروی از حضرت ابو جعفر علیه السلام است و مختار زجاج و قرابقرده مسخ است ای فجعلنا المسخة من القردة نکالا و مختار بعضی بعقوبت است این مروی از ابن عباس است ای جعلنا تلک العقوبة نکالا و نزد بعضی بقرده اصحاب سبت است که امر معروف و نهی منکر نمیکردند و مختار بعضی بتذکره و عبرت و نزد بعضی بفضیحت و شهرت است و نزد بعض متاخرین حمل بر عموم اولی است اگرچه اول و ثانی اوجه است بحث هفتم لما بین یدیها و ما خلفها آیا ما در اینجا موصوله بمعنی الذی است یا نکره موصوفه است و در آن دو قول است و لهذا در مرجع این هر دو ضمیر و معنی آن نیز خلاف کردند مختار ضحاک و بعضی دیگر ضمیر هر دو راجع بلفظ لما و ان بمعنی للذین است پس مراد از یدیها امم معاصرین اند که احوال ایشان مشاهده برای العین کردند و از و ما خلفها جمیع امم لاحقین که از بعد ایشان تا قیامت می آیند این مروی از ابن عباس و قریب بهمین از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است که آخرین نیز تا قیامت اقدام بر معاصی مثل ایشان نکنند و مختار بعضی آنکه مسخیت ایشان بصورت عقوبت برای گناهان ایشان گردانید که قبل صید و بعد صید کرده بودند این نیز مروی از ابن عباس است پس این دلیل است بر آنکه ایشان مصر و متمادی بزمانی طویل بودند و بعد آن عقوبت گرفت ایشان را و بنابر آن لام لما برای سبب باشد ای بسبب ذلک و مختار بعضی آنکه مراد از لما بین یدیها قریه و دهات حاضره و حوالی ایشان و از و ما خلفها دهات متاخره متباعده اند این مروی از عکرمه است و مختار مجاهد از لما بین یدیها جمیع خطایای سلف و از و ما خلفها خطایائیکه بآن هلاک شدند فالله اعلم بمراده و حالهم بحث هشتم و موعظة للمتقین موعظه مصدر از وعظ یعظ عظة و موعظة بمعنی پند و نصیحت بالتخویف باشد چه اصل باب تخویف باشد و واعظ بمعنی ناصح مخوف و مذکر مرهب باشد چنانچه وعظت فلانا فاتعظ یعنی نصیحت بالتخویف کردم فلانی را پس پند گرفت و خایف شد و متعظ پند گیرنده و یاد کننده و در شرع عبارت است از ذکر امر و نهی شرعیه که زاجر و رادع متعظ و مستمع باشد بذکر حالات ثواب و عذاب یا آماده ساختن خلق بر طاعت الهی بزجر و توبیخ و ترغیب چه نظام دین و دنیا بعلم است و علم حاصل نمی شود مگر بتعلم یا بمسئلت از آن یا بصحبت اهل علم یا بتوعظ و بتوعیظ بل آدمی زیاده متعظ و متنبه نمی شود مگر بتوعیظ لهذا از ابتدا آدم تا خاتم همه انبیا وعظ میکردند و مردم باصلاح آمدند لهذا یک مجلس وعظ را ثواب زیاده از صد جهاد است چه بآن جاهل عالم و غافل متنبه و متذکر و فاسق عادل و بی عمل عامل میشود و اقامت آن اقامت دین و ترویج سنن انبیا و مرسلین و اصفیا مرضیین است و مخل و مبطل آن مبطل ادیان اولین و آخرین و کاره از آن ملعون برب العالمین بر السنه ملائکه و انبیا و اوصیا مرضیین است نعوذ بالله من ذلک تنبیه در معنی موعظة للمتقین دو معنی اند اول آنکه عقوبت بنی اسرائیل پند و ذکر است برای پرهیزگاران و خدا ترسان کانه تقدیرش چنین میشود که فجعلناها نکالا و عظة لیعظ بها

بعض المتقین بعضا یعنی گردانیدیم عقوبت ایشان عبرت وذکر تا ذکر کند بعض اتقیا اتقیا را پس بنا بر این قصه خاصه وعظ برای متقیان باشد **و معنی ثانی** آنکه هر کس بداند که ایشان را بمخالفت معبود بحق عقوبت نازل شد می ترسد که باو نیز چنین حالی عاید گردد اگر در عاجل نگردد در آجل وادا دوم واعظم از مسخ شدن است پس بآن متعظ می شود و هرگاه متعظ شد پس تذکر آن باو وعظ شد ثم الله اعلم

بحث نهم مقصود از ذکر این قصه چند امر ثابت است **اول** اثبات نبوت محمدی زیرا که مردامی بود که علم وکتابت نمیدانست و نزد احدی تردد نکرده معهذا از حالات گذشتگان ایشان کما ینبغی خبر داد پس اخبار او بغیر اعلام عالم الغیب والخفیة نیست **دوم** آنکه بسبب اصرار یهود سلف و تمادی ایشان در معصیت عقوبت بر ایشان در دنیا نازل گردید معاصرین یهود حضرت مغرور بامهال نشوند **سوم** عبرت خلق آیندگان تا قیامت و دلیل بر ترک معصیت و موصل هدایت و موعظه برای خدای ترس باشد **سوال** موعظة للمتقین را خاص چرا کرد تعمیمش لازم بود بل غیر متقی باتعاظ احق بود **جواب** در هدی للمتقین گذشت خلاصه آنکه خدا ترس و متجهد ازنده خود متوجه و ملتفت شده مستفاد و متعظ می شود بخلاف غیر او متوجه نمیشود ولهذا یافت ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که تعجیل عقوبت برای مصلحت للعباد جایز است **و نیز** تحصیل علم قصص صحیحه واقعه سلف که مسمی بعلم تواریخ و سیر باشد مرغوب و مطلوب و برای عبرت ثبت و ضبط جایز است نه ضیاع عمر بتواریخ باطله وجهله لا للجه ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهٖٓ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً ۭ قَالُوْٓا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۭ قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ ترجمه

یعنی یاد کنید وقتی را که گفت موسی مرگروه و قوم خود را بدرستیکه خدا امر میکند شما را که بکشید گاو ماده را تا شما بسبب آن قاتل عامیل را دریافت می نمائید و قوم بموسی گفتند از روی تعجب و استبعاد آیا فرا میگیری ما را بصورت سخریه چه ما از تو قاتل عامیل را می پرسیم و در جواب میگوئی که گاوی را بکشید سوال را با جواب چه مناسبت است در جواب ایشان موسی گفت پناه می برم بخدا از آنکه از نادانان باشم چه سخریه در باب شرع و احکام آن کار نادان است جایز نیست **بدانکه** این آیات نیز عطف بر ماقبل مشتمل تشدید تکلیف بسبب تشدد و فرط جهالت بنی اسرائیل باشد **و تفسیر**

کیفیت سیر یافتن مذبوح اسرائیلی

چند بحث اند **بحث اول** مفسرین متفق اند برانکه امر بذبح گاو شد بنی اسرائیل را وقتی که یک
مرد کشته یافته شد در محله شان لکن در قاتل و سبب آن و در نام و در تعدد و توحد قاتل و مکان قتل خلاف
کرده اند **در تفسیر قمی و مجمع البیان و مبانی البیان و روض الجنان**
از قرآن ناطق حضرت صادق علیه السّلام مرویست که مردی از اخیار بنی اسرائیل و علمای ایشان خواستگاری
زنی کرد و او قبول شده و شخصی ابن عم آن مرد فاسقی ردی رذیل بود خطبه او رد شده حسد برد پس شبانگاهی
ابن عم خود را کشت تا زنش خود بگیرد و او را برداشته نزد موسی برد که این ابن عم مرا کدام کشته پس امر خدا
بکشتن گاو شد **در تفسیر عیاشی** از حضرت امام رضا علیه السّلام مرویست که مرد اسرائیلی
را قرابت خودش کشته او را به افضل سبطی از اسباط دوازده گانه انداخته برای طلب خون او نزد موسی
آمدند **در تفسیر امام علیه السلام** است ملخص آنکه زنی نهایت حسین ذی جمال
و خلق کامل و فضل بارع بنسب شریف و بستر نجیب و عفیف بود کثیری خواستگاری او کردند
و یکی را از افضل سه بنی اعمام خود قبول کرد و باقی دو پسر عم او حسد برده ناکح او را بدعوت طلبیده هر دو او را
کشتند شبانگاه بمحله انداختند که مرد مقام اکثر قبایل اسرائیلی بود پس هر دو جامهای خود را بریده و خاک
بر سرهای خود کرده فریادی نزد موسی رفتند و آنحضرت بامر خدا حکم بذبح گاو فرمود **و همین را ثعلبی**
نقل کرده الّا آنکه ابن عمش واحد بود و بعد قتل بقریه دیگر انداخته **در تفسیر کبیر و نیشاپوری**
مع جمعی دیگر از **ابن عباس** روایت کردند که شخصی غنی اسرائیلی عقیم بوده عمرش طول کشید اولاد برادر
را شیطان تعلیم داده تا او را شبانگاه کشته بمجمع طریقی انداخته صبح طالب خون بها و میراث او شدند مرافعه
بموسی رسیده امر بذبح گاو فرمود **در عرایس ثعلبی و روض الجنان و در**
منثور سفیان بن عیینه از عکرمه روایت کرده که بنی اسرائیل مسجد بزرگی با دروازه های دوازده گانه
که هر دری بسبطی منسوب بود داشتند پس صبحی کشته را بر در سبطی یافته کشش در سبط دیگر میکردند تا بین
اهل سبطین مخاصمه روی داد و قصه بموسی رسیده امر بذبح گاو فرمود **در روض الجنان**
از کلبی نقل کرده که شخصی عامیل نام دختری ذی جمال و کمال بلا مثال در بنی اسرائیل داشت و پسر عم
عامیل عامیل را کشت برای آنکه دختر خود را باو نمیداد و بدر بهی انداخت پس دعوای خون او بر اهل آن قریه
میکرد **در تفسیر در منثور و عرایس ثعلبی** از سفیان ثوری و از عبد الرزاق
آورده اند اول آنچه در دین موسی حکم و قضا شد این است که بقاتل میراث داده نشود **ثعلبی در**
عرایس و ابو الدنیا در کتاب من عاش بعد الموت نقل کرده اند بعد ذکر قصه قتل آنکه
اتفاق مفسرین بر این آنست که مقتول عامیل نام بود **اقول** باشد فتنه و فساد مال و آل و زنان
خوش هیکل اند **بحث دوم** وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً **بدانکه**
در کلام سابق مکرر ذکر شد که امر قول قایل بلفظ افعل یا بچیزی که جاری مجرای او باشد بشرطیکه قایل فوق معمول
له در رتبه و مرید مامور به باشد **امّا** امر در قول و فعل بحقیقت باشد **و** امر بذبح بهایم چون گاو و گوسفند

معنی ذبح و نحر و بقر

و بز و امثال آن و حشی باشد یا انسی و در پرندگان نیز بر حقیقت باشد و آنچه بدون آنها است در او مجاز است چون در حق مردم و آیا نحر در انعام ثلثه گانه مع طیر جایز و محلل است گوشت او یا نه در فقها است دو قول است **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده‌اند عند نا ذبح جمیع حیوانات بمعنی بریدن او داج اربعه حلقوم و مری و دو شاه رگ از یمین و یسار آنها از مذبح و آن نزدیک حلقه حلق تحت اللحیین بالت باشد **و نحر** نزد اصحاب ما نیز مختص شتر نزدیک صدر بمقام لبه بنیزه و امثال آن باشد چنانچه **بحضرت صادق علیه السلام** گفته شد که اهل مکه ذبح بقره در لبه می‌کنند رای شما در اکل لحوم آنها چیست پس قدری سکوت نموده ثم قال قال الله فذبحوها وما کادوا یفعلون لا تاکل الا ما ذبح من مذبحه یعنی آنحضرت فرمود که خدا گفته ایشان ذبح گاو کردند و نزدیک نبودند که ذبح کنند مخور مگر آنچه مذبوح از مقام مذبح واقع شده باشد و آن نزدیک انتهای حلق است که علامت آن چون حلقه که در انتهای حلق باشد **شهید** فرموده و مذبح موضع رفیعه تحت اللحیین است **آیا** اگر نحر مذبوح یا ذبح منحور کند محلل است یا نه عند نا جایز نیست چنانچه **در شرایع** فرموده اختصاص شتر بنحر و آنچه سوای او ست مختص بذبح در حلق تحت اللحیین است پس اگر نحر مذبوح یا بالعکس کند و مرد حلال نیست چه شتر باشد یا ذبح کند یا یک جا و این مذهب جمعی از علما است **در کبیر** از عطا و زهری **و** قتاده تخییر بین الذبح و النحر نقل کرده بعد آن گفته نحر مخالف صورت ذبح است و لیلی قائم نیست که نحر بمقام ذبح مجزی باشد ظاهر قرآن مقتضی ذبح البقر است ثم الله اعلم انتهی **اما ذبح** لغة او الآن و سابق بکرر ذکر شد و در اصل لغت بمعنی شق و شکافتن باشد چنانچه در فجعت فارة المسک گویند یعنی شققتها بمعنی شکافتن باشد **اما بقره در معالم التنزیل** گفته که او مونث بقر ماخوذ از بقر یبقر بقرا بمعنی شق و شکافتن باشد و گاو را بقر نامیدند برای شق و شکافتن زمین برای تخم ریزی و زراعت یا برای آنکه سمهای او شق اند اصح اول است **در قاموس** گفته بقر و بقرات بفتح و بقر بضمتین و بقار و ابقور و بواقر جمعش باشند **و** باقر و بقیر و بیقور و باقور و باقوره اسمای جمع اند **در روض الجنان** فرموده بقره اسم جنس جمع است و تا در آن علامت واحد باشد نه مونث چون ثمر و ثمرة **و در روض الجنان و مجمع البیان** فرموده‌اند که بقره اسم مونث از اسمائی است که مذکرش بغیر این حروف می‌آید و اسم مذکرش ثور چون رجل و امرءة و جدی و عناق و جمل و ناقه باشد **و باقر** لقب امام **محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام** باتفاق امت است زیرا که علوم اولین و آخرین را شکافته و فتح آن کرده **بحث دوم** در بیان فرموده که مفسرین اجماع کردند بر آنکه اول این قصه قوله تعالی و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها یعنی وقتی که کشتید آدمی را پس خلاف و تنازع در او کردید و این آیه موخر افتاده یا من جهت ترتیب عثمانی است یا در اصل از قسم آیاتیست که در آن مقدم موخر و بالعکس باشد یا برای نوعیت و مناسبتی و معنویتی موخر افتاده ثم الله اعلم **اما** در تخصیص امر بذبح گاو از جمله بهایم وجوه سبب مفسرین بیان کردند **اول**

آنکه ایشان گاو وساله پرست شده بودند تا هیچ آن عظمت گاو بحقارت مبدل و در انظار شان صغیر نماید
که چنین شیئ قابل الهیت نبود و نیست چنانچه در آیه فذبحوها وما کادوا یفعلون اشاره بآنست یعنی
ذبح او کردند و نزدیک نبود که نکنند یعنی اگر الزام ذبح گاو بایشان نمی شد وایشان نیز ذبح گاو چون هنود هند ابا
نمیکردند **دوم** شخصی نهایت بار بود گاو وساله داشت لهذا عینا همان گاو وساله برایشان لازم و واجب
شد تا آن بایع بلطف وعنایت الهی غنی گردد چنانچه بحث آن می آید **سیوم** برای ابتلاء واظهار
منافقین شان باشد چه بعدم اخراج ثمن کثیر او و مس جزو گاو مذبوحه احیاء میتی میشود پس منافق هر گاه
بعد ذبح گاو از لمس گوشت او بقدرت خدا زنده شود البته منافق در نفاق راسخ شده ظاهرا از مومن شود تا
ترک نفاق کند واظهار منافق جایز است تا ممدوح بین المومنین والملائکه نباشد ثم الله اعلم **بحث**
سیوم قالوا أتتخذنا هزوا قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين **آیا** هزوا
وكفوا ابرو بسکون زا معجمه وفا موحده مع همزه در همه قرآن است **یا** بضم زا وفا بتثقیل بغیر همزه چون کفوا
وهزوا **یا** بسکون زا وفا وتبدیل همزه بواو چون کفوا وهزوا **یا** بتثقیل عین مع بقاء همزه است در قرا
چهار قول است **اول** مختار حمزه واسمعیل از نافع واز عباس **و** از ابی عمر است **ثانی** مختار
حفص **و** عاصم است **ثالث** مختار یعقوب **رابع** مختار ابو عمرو وکسائی **و** اهل حجاز **و** اهل شام
است **در روض الجنان** فرمود همه این قراءات فصیح وصحیح اند **در مجمع البیان**
فرمود کفوا وهزوا وقتی که تخفیف همزه وتثقیل عین کرده شد قلب همزه بواو لازم باشد پس بگوئی هزوا
کفوا واگر تخفیف کنی پس عین را ساکن سازی وواو بدل از همزه است برای ضمه ما قبلش باقی میماند
پس هزوا وکفوا بگوئی این قراءه حسن است زیرا که تخفیف قیاسی است **اما هزوا**
در لغت بمعنی لعب وسخریه واستهزاء باشد از هزء یهزء هزوا ومهزاة **اما** اعوذ واحد متکلم مضارع
از عاذ یعوذ عوذا وعیاذا ومعاذا بمعنی التجاء وپناه بردن **و** استعاذه از استفعال پناه جستن وخواستن
باشد **و** عیاذا بالله ومعاذ الله در اصل اعوذ عیاذا او معاذا بالله باشد **و** اعیذ از باب افعال بمعنی به پناه
آوردن ورسانیدن غیر باشد **وحقیقت** استعاذه استدفاع بخدا از چیزیکه خوف حصول شر
ووصول مکروه از وباشد چه بدنی باشد یا روحی بهر وجه در دنیا باشد یا بآخرت چه در امور دنیا باشد یا در امور
دین عاجل باشد یا آجل **اما جهل** آیا نقیض علم است یا حلم یا عقل یا قل بهاد آن اقوال است
صحیح آنست که جهل اعتقاد شیئ برخلاف ما هو به چنانچه علم اعتقاد شیئ علی ما هو به باشد وهمین مختار طبری

ثم الله اعلم **بحث چهارم** قالوا أتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین
هرگاه موسی امر ذبح گاو فرمود ایشان اسناد استهزا بموسی کردند **و** سبب آن سه چیز بیان کردند **اول**
آنکه ایشان سوال از قاتل قتیل کردند وموسی بلا اظهار حکمت امر بذبح گاو فرمود پس ایشان فرق بین از
بین السوال والجواب بعید دانسته اسناد سخریه بموسی کردند **ثانی** رازی گفته که محتمل است که اظهار حکمت
در ذبح گاو کرده باشد لکن ایشان ابعد دانسته باشند که بمرده گاو مرده آدمی چگونه زنده شود لهذا سخریه واستهزا

جواب سوال استهزاء وغیر آن

ثالث آنکه گمان آنکه مزاح جملاً بعید از انبیاء جایز نیست پس قولش ابر مزاح و الفته جواب برهانی را به لفظ استعاذه بصورت استفظاع و استقباح بر آورد و آن اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین باشد تا اقرب و اسرع بفهم هر سامع باشد بیان برهان آنکه استهزاء در امور دین باشد یا دنیا این هر دو حسن است یا قبیح اگر حسن است پس بر فعل آن تحریص نمی کند مگر جاهل و اگر قبیح است پس فعل است یا قول و بر هر دو امر معروف و نهی منکر واجب است تا متنبه شود پس ترک آن نمی باشد مگر بجهل و جهل بر انبیاء مطلقا روا و جایز نیست چه موجب عقاب شدید و منافی نبوت است لهذا استعاذه کرد آیا ایشان باسناد تجربه بموسی مرتد شدند یا نه در مفسرین دو قول است **احدهما** آنکه قول شان خالی از دو حال نیست یا شک در قدرت خدا کردند یا قول موسی را در اسناد آن الی الله اعتبار نکردند علی التقدیرین مرتد شدند **ثانیهما** مرتد بل عاصی نیز نشدند زیرا که اشتباه ما را چه بعدم ظهور حکمت در قتل گاو کردند چه در سوال و جواب فرق نیز است مناسبت ندارد برای الحاق شبه بصورت استفهام گفتند فی قوله اتتخذنا هزوا لابعدان دفعه ادع لنا ربک یبین لنا می گفتند غباوت و جهالت ایشان مثال سایر تا قیامت است کافر نشدند ثم الله اعلم **سوال** چرا منحصر احیاء میت و اثبات قاتل او بذبح گاو و بر لمس جزو مذبوح کرد و اگر چنین نمیکرد و کلمه مکروه بموسی اسناد نمیکردند **جواب** نزدیک بیان شد که برای ازاله تعظیم گاو از نفوس ایشان و اظهار جلالت قدرت خود که بمس مرده گاو مرده آدمی را زنده بیسازد یعنی لخته گوشت مذبوح مرده آدمی زنده شد **تنبیه** آیه دلیل است که استهزاء مطلقا حرام است ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ترجمه

یعنی هرگاه بنی اسرائیل دانستند که ذبح بقره امر من الله است مشتمل حکمت پس گفتند ایشان دعا کن و بطلب ای موسی برای ما پروردگار خود را که بیان سازد برای ما که بقره و حقیقت او چیست گفت موسی چرا این نیست میگوید خدا بدرستیکه او گاویست نه کبیر السن و نه صغیر بل جوان میان پیری و کودکی است پس بکنید چیزی را که با آن مامور و محکوم شدید **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** دعا سابق بیان شد که بمعنی ندا و درخواستن شیئ مقصود از غیر بوجهی که داعی در مرتبه فروتر از مدعو الیه باشد و سوال نیز چنین است **اما** صلاو برای طلب خیر لازم و در شر علی مبنا شد چون دعوت له

ودعوت علیه یعنی نفرین براو کردم **اما تبیین** از بیان و بین بمعنی فرق و روشن و وضاحت بنحوی باشد که شئی ملتبس و مشتبه نشود و بآنچه حقیقت شئی ظاهر شود او بیان باشد **و نزد** سیبویه بان و ابان و استبان و بین یکی باشد **و** لفظ ما استفهامی **و** مرجع هی باجماع و اتفاق بقره باشد **اما** فارض بمعنی کبیر السن **نزد** مجاهد **و** ابوعبیده بجدی باشد که بکثرت عمر و سن نزاید **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که فارض در لغت بمعنی واسع ضخیم باشد بنا بر آن نزائیدن بطون کثیره متسع الجوف و الفرج باشد و جمعش فرض بالادغام چون رکع باشد **و فرض** ما اوجبه الله فی القرآن نزد اصولیین عام است **و** نزد اصحاب بالقرآن یا بزبان رسول واجب شده فرقی ندارد الا عموم و خصوص **و** از اینجا است کتاب الفرایض در فقه چه سهام میرث را خدا واجب ساخته و بیان نموده و بمعنی علم القسمت مواریث باشد **و** فریضه اسم ما اوجبه الله چون نماز و سهم زکوة واجب باشد **و نزد** بعضی فرض مفروض ماخوذ از فرض بمعنی تقدیر و اندازه باشد چنانچه فرض میراث از اینجا است **و در مجمع البحرین** فرموده فرایض مواریث از همین جا باشد زیراکه فرایض میراث مقدرات شرعیه اند **اما بکر** مقابل فارض صغیرة السن است که قابل تحمل و حمل نباشد و از هر شئی اول باشد و از بنی آدم و حیوانات دیگر آنست که او را فحل نگرفته و فرجش تازه و آلت نر در فرجش راه دخول صاف نساخته ضدش ثیبه باشد **در تفسیر قمی** است که فارض آنست که او را نر زده و لکن حمل نگرفته و بکر برعکس اوست **و** ضربة بکر بمعنی ضربه قاطع باشد و از اینجا است مرویه خاصه **و** عامه ضربات علی ۴ ابکارا فانه اذا اعتلی قد و اذا اعترض قط خلاصه آنکه ضربات علی ۴ در محاربات قاطع بودند هرگاه از علی میزد تا زیر برابر دو نیم میدرید و اگر به پناه میزد مساوی می برید **و** بالفتح بمعنی فتی از شتر باشد **و** بکرة بضم اول اگر بلا اضافت است صبح و آن ابتداء روز است **و** بکارت بالفتح دوشیزگی دختر چون پرده رقیقی در فرج باشد **اما عوان** بمعنی جوان میانه عمر من پیری و کودکی چه یک بطن زائیده یا دو و زنی که بسی ساله رسیده **در صحاح و قاموس** گفتند زن شوهردار است و حرب عوان جنگی که اول مرتبه واقع نشده **و نزد** اهل بدیع جوان را عوان نامیدند زیراکه ماخوذ از عون بفتح وا ان اسم اعانت باشد چه جوان را جوانی ظهیر و معین باشد و جمعش عون بضم اول باشد و بالفتح نام سیف رسول الله **سوال** فارضه و باکره یا بکرة و عوانة بالتاء با علامت تانیث چرا نفرمود و حالانکه صفت بقره و آن مونث لفظی و معنوی است **جواب** هرگاه لفظ اختصاص بمونث یافت پس ترک تاء در آن جایز است چون حایض و حامل **بحث دوم** هرگاه ذبح بقره واجب دانستند در ظاهر سوال از ماهیت او کردند و لکن از جواب معلوم میشود که سوال از وصف کردند لهذا جواب مشتمل اوصاف او وارد شده **و** مفسرین متفق علیه اند که اگر ایشان یک گاوی از گاوها ذبح میکردند از ایشان مجزی بود چونکه ایشان لجوج بودند بلجاج و احتجاج خود بر خود تشدد کردند تشدید شد الا نزد شرف سیادت و سعادت **علم الهدی** که نزد او در اول همین گاو واجب بود و بیانش در آخر آیه می آید **اما در سبب استفساد** خلاف کردند **اول** آنکه هرگاه

جواب سوال ماهیت

ایشان دانستند که بضرب پارهٔ گوشت مذبوحه قتیل زنده شود گمان کردند که او گاو مخصوصه باین خاصیت چون عصا باشد لهذا در تعیین آن سوال کردند **اقول** درین قیاس خطا کردند چه عصاے موسی معجزه بود ونیز ضرب پارهٔ گوشت مذبوحه بقتیل برای احیاء او نه آنکه خاصیت عصا یا خاصیت گوشت گاو باشد **ثانی** آنکه قاتل برای عدم ظهور خود ورفع فضیحت از خود در ایشان القاء شبهه کرد تا درخواست کردند **ثالث** آنکه ذبح گاوی نکره بود برای احتیاط تعیین من الله خواستند **اقول** اگرچه آخر معقول نسبت باهل معقول است اما حاشا که بنی اسرائیل احتیاط دریافته باشند بل سوال شان محض جهالت واز جبلی لجاجت بود و ثانی یا اول بحال ایشان انسب است **سوال** عند اهل العقل بالاتفاق ماهی برای دریافت ماهیت وحقیقت شئ موضوع است پس تعریف حقیقت نمیشود مگر بذکر ذات واجزاء آن یا بصفات داخلیه خاصه نه بصفات مشترکه خارجه لهذا جواب مطابق سوال نباشد **جواب** لانسلم که مقصود شان از ماهی دریافت ذات باشد چه ذات بقره معلوم بل محسوس شان بود ودریافت محسوس سفسطه یا تحصیل حاصل باشد بل مطلوب شان تحصیل علم وتمیز از جنس متجانس ومشتبه باشد پس خالق الالسنه والقلوب عالم الشهادة والغیوب است آنچه مطلوب شان والسنت مطابق آن جواب داد واگر تصحیح شود پس در قال انها بقرة جواب ماهیت داده بعد آن ذکرش بوصف خارج فرمود **جواب ثانی** آنکه هرگاه مامور به بر حال خاصی شدند ومتصف بآن حال شئ را نیافتند گمان کردند که جنسی دیگر باشد پس ماهی را جاری مجراے آن ساختند که عارف بحقیقت این جنس گاو نباشند وکانه ندیده اند لهذا انها بقرة فرموده شروع در ذکر وصف ممیزه نموده ثم الله اعلم **تنبیه** تر دجمعی از مجتهدین خاصهٔ عامه لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک دلیل بر جواز اجتهاد است چه عوان بین الفارض والبکر حاصل نمیشود مگر بظن غالب باطن حاصل نمیشود مگر من طریق الاجتهاد پس اجتهاد جایز است ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ○ ترجمه

یعنی بنی اسرائیل بعد سمع جواب ثانی گفتند موسی را بخواه پروردگار خود ترا که بیان سازد وواضح گرداند برای ما رنگ گاو را موسی بعد مسئلت از باری گفت که جز این نیست خدا میفرماید بدرستیکه او گاویست زرد رنگ بر روی شدید وشدت زردی او مسرور میشود وخوش مے آید نگاه وتدبر کنندگان را

تعریف لون عند المتکلمین

و در تفسیر ش چند بحث اند **بحث اول** ما لونها ما در اینجا استفهامیه است و لون اسم هیئت شئ یا وصف لازمه شئی است که وجود آن فاصل از غیر اوست بمعنی رنگ چون سرخ و سبز و سیاه و امثال آن **و** نزد اهل معقول عبارت از عرضیست لازمه جوهر **یا** عرضیست متعاقب جوهر بتعاقب مضاد یعنی لون عرضیست بوجدان آن جوهر بهیئت مخصوصه حاصل و یافته میشود چنانکه اگر آن عرض یافته نمی شد هر آینه آن جوهر بهیئت مخصوصه حاصل یافته نمی شود **و** ان عرض تحت مقدور عباد نیست **و** الوان جمعش باشد **آیا** لون نوع عام و صفره جنس یا بالعکس است **نزد شیخ المشایخ** اول است چه نوع واقع بر متماثل و مختلف و متضاد میشود و جنس فقط بر متماثل واقع میشود **و** متلون قابل رنگ بنا بر حقیقت و متغیر بنا بر مجاز باشد چون لونت الثوب و تلون به و لو تلون العلم و تلون به باشد **اما قول** پس نزد عرب قلت حکایه از کلامیست که قایم بنفسه بوقت اداء ذکر و نقل آن میشود چون قلت زید منطلق پس قول تو زید منطلق حکایت از انطلاق اوست **و** نزد بنی سلیم باب قلت چون باب ظننت زیداً منطلقا است **اما صفراء** چون حمراء غیر منصرف بجهت الف ممدوده و صفیت **و** مرفوع برای خبر ان و فاقع بصفت صفراء مرفوع است و لونها مرفوع بر فاعلیت فاقع باشد و در اصل بمعنی رنگ زرد باشد و فاقع از فقع یفقع فقوعا بمعنی خالص یا شدید باشد و در لغت صفرة فاقع و حمرة ناصع و خضرة ناضر و احمر قانی و ابیض یقق و لهق و لهاق و اسود حالک و حلوک و حلکوک و غرابیب جوجی تمام اینها صفات مبالغه الوان اند **سعودی و ثعلبی و سیوطی** از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده من لبس نعلا صفراء قل همه یعنی کم بود غم او هر که بپوشد نعلین زرد را همش قلیل باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** از قرآن ناطق حضرت صادق علیه السلام مرویست من لبس نعلا صفراء لم یزل مسرورا حتی یبلیها کما قال تعالی الی قوله تسر الناظرین **اما سرور** از سر یسر سرورا و سارا و مسرة بمعنی فرحت قلب بعد ادراک شئی حسن و ضدش حزن یا غم باشد **در تفسیر سعودی و در تفسیر مدارک** گفته سرور حصول لذت در قلب و حصول نفع یا توقع از سر باشد **در کبیر و در غرایب التنزیل** فرموده سرور حالت نفسانی است که عارض میشود نزد حصول اعتقاد یا علم یا ظن بحصول شئی لذیذ یا نافع و همین اصح است **در قاموس** گفته سرور بفتح اول اسم باشد **و** سر بکسر اول راز و پنهان باشد **و** سر بضم اول واد غام را **در صحاح و صراح** گفته آنچه در وقت تولد از مولود بریده شود از موضع ناف چنانچه گفته میشود عرفتك قبل قطع سرك **و** سره ناف یعنی موضع آنچه بریده میشود از آن **بحث دوم** در جواب اول امر بذبح بقره حاصل شد و در جواب ثانی تعیین نوع از جنس بقره با ذکر عمر و سن او و در جواب سوم لون او بر حقیقت صفره خلاف کرده اند **نزد** بعضی شدید الصفره باشد و همین مروی از **ابن عباس** است **نزد** ابو العالیه فاقع الصفره خالص الصفره باشد نه مخلوط **نزد** سعید جبیر حتی شاخ و سم نیز زرد باشد **و محکی** از حسن بصری است که صفره سیاهی آمیز مراد است که غلظه صفره

٣٦٨

سیاه می نماید چون ابر غلیظ و ازینجا جمالة صفر باشد **و نزد جمعی** احسن الصفرة باشد که ناظران مسرور شود **و همین در تفسیر امام علیه السلم و در تفسیر قمی و بهایست ثعلبی** از ابن عباس **و بغوی** در معالم **و وهب** منبه از کتب اهل کتاب نیز نقل کرده که اسم این بقره **مذهبة** یعنی طلائی بود برای حسن خلقت وصفائی لون وصفرة او که اندنور آفتاب از موی وجلد او طلوع میکرد **یا** برای ذهاب فقر از بایع او **یا** برای ذهاب حزن از بیننده او باشد

قوله تعالی قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون ۰ ترجمه

یعنی بنی اسرائیل گفتند ای موسی بخواه و بطلب پروردگار خود را که بیان و واضح سازد ما را که کدام گاو است او بدرستیکه گاوها مشتبه شدند ما را و بدرستیکه ما اگر خواسته خدا و مشیت او باشد هر آئینه هدایت و راه یافته شدگان باشیم **در تفسیر بهائیست** که گاو آیا چرنده خارج باشد یا معلوفه خانه چه در ان ما را اشتباه روی داده **و در تفسیرش** سه بحث اند **بحث اول** یک تاء در تشابه چون در تنزل الملائکة انداخته **پس** نزد جمعی از قراء تاء باقی مانده را بجهت مقاربت او غام کردند چه فاعلش مذکر باشد یا مونث **و نزد** بعضی بلا ادغام بر هر دو حال باشد **در کشاف** از بعضی نقل کرده **اما** مشابه و تشبه و تشابه و متشابه و مشتبه بیک معنی مماثلت یا بمعنی دخول در شبه و التباس باشد **و بنابر اول** ماخوذ از شبه بکسر اول و سکون ثانی بمعنی مثل و شبیه و نظیر باشد **و بنابر ثانی** ماخوذ از شبه بضم اول و سکون ثانی بمعنی التباس و پوشیدگی کار که حصول بحقیقت و وصول بماهیت آن مشکل باشد **و نزد** بعض اهل لغات ماخوذ از شبه بفتحتین بمعنی مشابهت و مشاکلت باشد **و از باب ثانی** آیه متشابه که مقابلش محکم باشد چه معنی او ظاهر نیست یا ظاهر او مشتبه و ملتبس بجهت اشتراک معانی او میباشد **بدانکه** ایشان گاو را مشترک در اجناس و انواع دانسته گمان کردند که چنان گاو و گاو معینی باشد و تعیین او نمیشود مگر بوحی لهذا بعقب سوال انا ان شاء الله لمهتدون گفتند که بتعیین آن اگر خواسته خدا باشد هدایت یافته بر قاتل یا بر تحصیل گاو یا موفق در ذبح آن میباشیم **ایراد** بقر جمع بقره است لفظ تشابهت چرا نفرمود **جواب** بچند وجه است **اول** مختار بعض قدماء است که این حکایت مقال شان است هر گونه ایشان گفته بودند

عینا همان نقل فرموده **اقول** ضعف آن ظاهر است که ایشان عرب نبودند که عینا همان الفاظ نقل فرمودند **ثانی** مختار طبرسی **و** شیخنا ابو الفتوح رازی ست که هرگاه در لفظ مشابه مفرد و واحدش بهاء چون نخله پس آن جمع متصف بهر دو وجه می شود اما تذکیرش اولیست چون آیه کانهم اعجاز نخل خاویة **و آیه** اعجاز نخل منقعر **سیوم** بواسطه مبرد محکی از سیبویه است که هر لفظیکه عدد حروفش با جمع مساوی یا عدد حروف جمع کمتر از واحدش باشد آنرا تذکیر می کنند چنانچه اعشی کرده فی شعره ع هن بیرح ان الرکب من نخل + من نخله نگفت **بحث دوم** وانا انشاء الله لمهتدون ان حرف شرط شاء الله با فاعل فعل شرط از شاء یشاء مشیة و لغت بمعنی خواستن و خواهش باشد چنانچه **در شرح کافی** حکیم صدر الدین گفته وقد شئت الشیء اشاءة پس اراده و مشیت بیک معنی باشد چنانچه **در قاموس** گفته الارادة المشیة **اما** اراده و مشیت **در شرح فصول** علامه فرموده که جمهور متفق و حکما و علما بر ثبوت آن منطبق اند لکن در تعریف آن خلاف کردند **نزد نجاری** عبارت است از آنکه خدا مغلوب و مکره نیست و مفهومش نزد او سلبی است **و نزد بلخی** عبارت در افعال تعا از علم ازلی او و در افعال عبادش اراده تعالی امر و نهی باشد **و نزد** حکما عبارت از علم محیط بجمیع موجودات از ازل الی الابد و علم بصدور و وجود موجودات مع نظم جزو کل بر بهترین کیفیات و ماهیات و هیاکل بر وجه اکمل بصورت واجب الصدور تا هر موجودی وفق معلوم بر احسن نظام باشد و آنرا عنایت نامیدند **و نزد** محقق نصیر الملة و ابو الحسین بصری مشیت و اراده در علم تعا مصلحة داعیه الی الفعل یا ترک باشد **در شرح قولش** شیخنا المقداد فرموده که شکی نیست در آنکه احدی از ما بالعلم یا بظن یا با عتقاد یا بوهم در فعلی از افعال مصلحتی داعی و میلان نفسی اول حاصل شده بعد آن فاعل یا تارک آن شیء میشود و ظن و اعتقاد و وهم بالنسبة باری ممتنع است زیراکه آن علامت و لوازم جسمانیت است پس لامحاله علم ثابت گردید و علم و قدرت اراده نمیتوانند شد زیراکه خاصیت علم دانش و خاصیت قدرت ایجاد است پس در علم آنچه مصلحت باعثه و داعیه باشد آنرا اراده و مشیت نامیدند و باین قول اکثر ملل اسلامیه متمسک اند **آیا** اراده و مشیت عین ذات است **یا** قدیم **یا** حادث معنی است **در دو شرح فصول علامه** خفری و میر عبد الوهاب نقل فرمودند که **اول** مختار امامیه و حکما است الا آنکه نزد ایشان خدا موجب و اشیاء واجب الصدور است **ثانی** مختار اشاعره است بطلانش ضروریست چه تعدد قدماء و قدم محدثات لازم می آید الا جمعی از ایشان ادعا کردند که اراده اگرچه صفت زایده است لکن معنی قدیمست **ثالث** مختار کرامیه و معتزله است **پس** ایشان بعد آن نیز خلاف کردند **نزد کرامیه** قایم با ذات تعا است **و نزد معتزله** قایم بذات خود لا فی المحل است این هر دو قول ضعیف اند **اما قول کرامیه** برای آنکه ممتنع است قیام حوادث با ذات تعا و الا محلا للحوادث لازم می آید تعالی عنه **اما** قول جبائیان عرض لا فی المحل یافته نمی شود و حاجت تعا بغیر لازم می آید تعالی عنه این تفصیل برای آن ذکر کردیم که فرق بین العلم والارادة او المشیة

معنی حدیث خلق الله المشیة ثم خلق الاشیاء بالمشیة

معلوم و مرجح این تفسیر انشاء الله تعالی باشد **اشکال عظیم و ایراد جسیم** از نصوص قران و صحاح و حسان و مستفیضات احادیث لایح میشود که اراده و مشیة سوای علم حادث محض است چنانچه در یک حدیث **کافی** مرویست که بکیر بن اعین حضرت صادق علیه السلام را پرسید علم الله و مشیت او مختلف است یا متفق آنحضرت فرمود العلم لیس هو المشیة یعنی علم عین مشیت نیست آیا نمی بینی سافعل کذا انشاء الله میگوئی و سافعل ان علم الله نمیگوئی قول تو انشاء الله دلیل است بر آنکه خدا نخواسته و وقتی که بخواهد مراد تو تمام میشود کما شاء و علم الله سابق از مشیت **وحدیث دیگر** از آنحضرتست که خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة صریح و نص صحیح مستفیض بر حدوث مشیت است لهذا مولوی دلدار علی لکهنوی **در توحید عماد الاسلام** و پسرش سید حسین در **حدیقه** دست و پای بسیار زده و اضطراب نموده بابهام و اعراض کلامی کردند اقوال معصومین را ترک کرده بر آراء غیر معصومین جایز الخطا یا بر قواعد ایشان تکیه کردن چگونه جایز باشد **جواب** مسایل اعتقادیه عقلی اند پس آنچه به برهان عقل قایم شود خلایق مکلف باخذ آن اند و آنچه از منقول معارض برهان باشد اگر صحیح ثابت باشد تاویل آن لازم است و الا ترک مقطوع و اخذ مظنون لازم می آید عند کافة العقلاء ترک معلوم مقطوع جایز نیست **تنبیه** هرگاه قاعده مقرره متکلمین و اصولیین منضبط گردید پس میگوئیم که **در شرح کافی** حکیم صدر الدین شیرازی تشریح و تطبیق این دو حدیث به نهج احسن و اصوب نموده **اما** بنظر قاصر در این دو حدیث منافاتی از اعتقاد متکلمین اصحاب ما نیست چه علم الله سابق للمشیة اشاره بهمان است که مذکور شد یعنی مشیت مصلحت و داعیه ناشیه از علم ازلیست و علم سابق و مشیت بوقت فعل یا ترک آن لاحق وست اگرچه آن معنی نیز در علم ازل است و الا جهل باری تا احداث آن لازم می آید تعالی عنه **واما** در حدیث ثانی نیز منافاتی نیست چه خلق مشیت بنفسها اشاره بحصول مصلحت در علم بوقتی و خلق اشیاء بالمشیت اشاره بایجاد و ترک آنها بسبب مصلحتی و داعیه در وقتی باشد ثم الله اعلم بمراد حججه من المعصومین **بحث سیوم** خاصه و عامه از **ابن عباس** روایت کردند که بهترین عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنی اسرائیل مامور بذبح ادنی بقره در اول شدند و لکن ایشان بر نفس خود شدید باحتجاجات ساختند خدا هم بر ایشان تشدید فرمود و قسم بذات خدا اگر ایشان مستثنی نمیکردند یعنی اگر انشاء الله نمی گفتند هر آینه تا آخر ابد ایشان را بیان گاو نمی شد **سوال** انا لمهتدون دلالت میکند که ایشان تا آن وقت بر ضلالت بودند **جواب** دلیل الخطاب مکر ربیان شد که حجت نیست و بالفرض پس ایشان بر ضلالت و جهالت باشند دور نیست لکن از توجیهات قفال جواب ظاهر است که ما انشاء الله در تفحص و سوالات از اوصاف بقره بر ضلالت نیستیم بل بحث از آن هدایت یافته گاو از بیان پروردگار عالمیان هستیم ثم الله اعلم **ایراد** هرگاه غرض از امر بذبح بقره ابداء ایشان باشد ابداء از الطاف واجبه بر باری است

نزد عدلیه پس قول انشاء الله لغو باشد لهذا نزد اشاعره کل حوادث من الله اند اگرچه اهتدا باشد **جواب** عدلیه آنکه اگرچه اهتدا از الطاف واجبه من الله هست لکن قول انشاء الله حکایت مقول ایشان بصورت استمداد و استعانت من الله و بصورت اظهار عجز خود در اهتداء و تحصیل آن بغیر توفیق و تسهیل الله لهم باشد ثم الله اعلم **تنبیه** قول انشاء الله باتفاق مفسرین دلیل است که در همه عملیات و ارادات قبل آن مندوب و مرغوب است حتی در مباحات و استعمال مستلذات خصوصاً موکد بسید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم است لقوله تعالی ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غداً الا ان یشاء الله چه در آن استعانت بالله و تفویض امر الیه تعم و اعتراف بعجز خود و نفاذ قدرت و مشیت حکیم مدبر تعالی است حتی نزد متکلمین و مدونین ادعیات در استدعا شرط است که ان کان لک فی قضائه صلاح و مشیة بگوید و لو منوباً

قوله تعالی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ۝ ترجمه

یعنی موسی گفت در جواب سوال شان خزاین نیست خدا میگوید بدرستیکه آن گاو نیست نه مسخر و نه رام بزراع شده که بشورانند و بشکافند زمین را برای زراعت و نه گاو نیست که آب میدهد کشت و زراعت را یعنی حمل آب یا آب کشی از چاهها برای زراعت و بساتین تا این وقت نکرده باشد دست باز داشته از همه کارها است بسر خود از چراگاه میخورد یا بی عیب بالنقصان در خلقت و صفت باشد نیست رنگی دیگر ولو قلیلا در زردی او بل خالص محض فی لون واحد باشد در آن گاو چون بنی اسرائیل این وصف آخر در گاو من الله شنیدند گفتند اکنون آوردی وصف راستی را که از جمله گاوهاے دنیا با آن ممتاز و منفرد است پس ایشان نزد جوان صالح بری این گاو را یافته بثمن ثمین خریده پس ذبح او بنهج مشروع کردند و حالانکه قریب نبودند ایشان در اوایل یا بجهت استبعاد احیاء قاتل بسبب آن در اواخر بجهت عظم و کثرت ثمن او که ذبح او بفعل و بعمل آرند **ودر تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث لا نفی بر ذلول است لهذا نزد بعضی لا ذلول بالفتح باشد **اما** ذلول از ذل یذل ذلاً فهو ذلول رام شدن و نرم ضدش صعوبت باشد جمعش ذُلُل و اذلّة باشد **اما** ذلول بالضم

معنی ثار الله و ابن ثاره باشد

اول و اوغام بمعنی خواری ضدش عزة از ذلّ یذلّ ذلّاً و ذلالة بضم اول و ذلة بکسر اول و مذلة فهو ذلیل و جمعش اذلاء و اذلّة باشد و دآبة ذلول بمعنی بیّنة الذل بکسر ذال صفت مدح برای حیوان باشد چنانچه فرس ذلول و ناقة ذلولة میگویند و رجل ذلیل مرد بیّن الذُل بضم ذال صفت تحقیر برای انسان باشد و ذلاذل القمیص عطف دامن باشد و استذله بمعنی طلب ذلت و متلبس بذلت باشد و گاهی ذلت معتبر بتجربه میشود و در اینجا مراد آنست که گاو رام شده نباشد بدمست و نافرمان باشد اما تثیر از اثار یثیر اثارة بمعنی اظهار شیئ بکشف آن باشد و اثارة التراب حرکت خاک و غبار از زمین باشد و اثارة الارض کسر و شکافتن آن برای زراعت باشد ابن اثیر در نهایه گفته اثارة از ثار الشیئ یثور ثورا بمعنی انتشار و ارتفاع باشد چه خاک زمین بقلبه کردن منتشر و مرتفع میشود و ثارت الفتنة بمعنی هیجان آن باشد و در اینجا مراد آنست که قلبه کننده نباشد و ثور اسم نر گاو باشد و از اهل بدیع مبرد در وجه تسمیه ثور همین حکایت کرده که برای اثاره زمین زراعت نامیده شد اگرچه بقره هم بمعنی شکافتن باشد و جمعش اثوار و ثوره و ثیره و ثیار و ثیران باشد و ثور نام کوهی در مکه و در غار همان کوه سید انبیاء در شب هجرت بیتوته کرده و در صحاح و جنان خاصة و عامه مرویست که حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود المدینة حرام ما بین عیر الی ثور اما عیر نیز نام کوهی در مدینه و ثور برجی در آسمان از بروج آفتاب است اما در زیارت حضرت سید الشهداء علیه التحیة و الثناء یا ثار الله و ابن ثاره از ثار مهموز باشد بمعنی خون و طالب خون بها باشد و ثائر کسیکه بعد قتل او طالب خون او باقی نباشد در مجمع البحرین یا ثار الله مصحف از ثائر الله و ابن ثائره بمعنی طالب الله و ابن طالبه فی شهادته باشد اقول این فقره غیر مصحف صحیح بصورت مجاز چون من اطاع الرسول فقد اطاع الله باشد چه ایشان حجج الله و نایب او در حصین اطاعت ایشان اطاعت خدا و قتل ایشان قتل او و خون ایشان چون خون تعالی باشد اگرچه واجب تعالی مبرا از جسم و لوازم آن است چنانچه جری النهر و سال المیزاب عیب ندارد تم الله علم بحث دوم و لا تسقی الحرث مسلّمة لاشیة فیها سابق بیان شد که سقی آب پاشی و آب دادن از سقی یسقی سقیا باشد و سقاء بالکسر و المد مشک شراب باشد اسقیه و اسقی جمع باشد و طب مشک شیر خاصة و نحی خیک روغن خاصة و قربه بالکسر مشک آب خاصة باشد و سقی بالکسر اسم و ساقی آب دهنده باشد و در شرع ساقی اسم امیر المؤمنین علیه السلام است که در قیامت بمومنین آب کوثر میرساند اما حرث زمین کشت و زراعت باشد که آن و به نخلستان و باغستان آب بگاو از چاهها کشیده یا از تالاب و نهرها برآنها و بر شتر با خیکها می پرآب کرده میرساند و مراد در اینجا این گاو گاوی نباشد که قبل از این آب بزراعت داده باشد و در اصل حرث زمین مذلل و شکافته شده برای زراعت باشد و خلیل گفته حرث قذف تخم در زمین برای زراعت باشد و زراعت رویدن و برآمدن گیاه و نبات و اوراق بذر از زمین و نمو آن باشد اما لا و لا تسقی

معنی لاشیة و الآن باشد

اصلی بالمعنی است یا زاید است **رازی** وغیر او نقل کردند که لا اول نفی و ثانی زاید برای تاکید است

چه تسقی صفت ذلول عطف بر تثیر است پس تقدیر چنان باشد که بقرة لا ذلول تثیر و تسقی باشد

مسلّمة مفعلة از تفعیل بمعنی سلامتی و خالص از مناقص خلقی و عیوب صفاتی باشد **و نزد** بعضی

مسلّمة از اثارة باشد **و نزد** بعضی مسلّمة بمعنی وحشیة مرسله از حبس باشد چنانچه **در حدیثی** مروی

است که آن گاو ساله را شخصی بجنگل و بکوهستان امید انفصام رها کرده بخدا امانت سپرده بود و بعد آن در

ایجاب ذبح از جنگل گرفته شد **و نزد** بعضی سالم از رنگ آمیزی باشد حتی وارد است که شاخ و سم او

نیز زرد رنگ بود و اصح الوجوه اول است **امّا لاشیة** مصدر منفی از وشی یوشی بر اصل

وشیا شیة چون وعد عدة و ماند زنة صلة **و بعوض** واو در آخرش تاء مثناة فوقانی آوردند

از وشیت الثوب شیة و وشیا بمعنی نقش جامه نگار رنگ و خلط لونی با لون دیگر باشد **و از اینجا**

واشی چغل خور و نمام را میگویند که خلط صحیح با دروغ و رنگار رنگ سخن و کلام حق و باطل یا باطل را با باطلی میگویند

و وشاة بکسر اول جمع باشد **تنبیه** در اینجا مراد خالص برنگ واحد زرد باشد رنگی دیگر با زردی او

آمیز نباشد **بحث سیوم** قالوا الئن جئت بالحق ایا الآن بالمد بنا بر استفهام است یا

الآن بلا مد و لا استفهام بل بحذف همزه **بیضاوی** این دو قول دیگر از قراء نقل کرده **پس** آخرین

نیز خلاف کردند **احد اقوال** اسکان لام و ترک همزه از الآن مع حذف واو قالوا در تلاوت

برای التقاء ساکنین چون قالو لان باشد **ثانی اقوال** ترک همزه بالقاء فتحه آن بر لام و حذف

واو تقریرا و تحریرا در قالوا چون قال لان باشد فتحه لام را اعتباری نیست **ثالث اقوال** اظهار واو

و فتح لام چه بعود حرکت واو عود کرد چون قالو الان باشد **در مجمع البیان** فرمود اگرچه حذف

بقاعده جایز هست اما قراء این اختیار نکنند مگر آنکه برآورد روایت صحیحه وارد شده باشد اگرچه قراءة سبعة تتبع

است **بحث چهارم** الآن جئت بالحق لفظ الآن اسم معرف غیر متمکن موضوع برای

ظرف زمان است چنانچه انفا و انتی **و** بر آن الف و لام برای تعریف داخل نکردند زیرا که در آن زمان

نیست که مشترک باشد **و اهل اشتقاق** در اصل آن خلاف است **در مجمع البیان**

از احد قولین فراء نقل فرموده که اصل آن اوان بود و او در آن حذف چون در زمن از زمان الف

حذف کرده و اولش ال داخل کردند **در صحاح و قاموس** گفتند بعض اوقات

فتح لام و حذف هر دو همزه اول و آخر جایز است چنانچه اخفش انشاد کرد **مصرع** قبح لان منها

بالذی انت بایح + **امّا** آن و آنفا اگرچه هر دو بمعنی وقت اند لکن **فرق** مابین این کلمه نیست

که آن اسم علم برای زمانی است که تو در آن اکنون ساکنی **و انف** اسم زمانی است قبل زمان

که الحال در آن ساکنی لهذا میگوئی قلت انفا یعنی گفتم در زمانی پیش ازین و الآن اقول یعنی اکنون و الحال

میگویم **امّا جئت** پس معنی آن ذکر شد که بمعنی آمدن باشد و بالحق نیز ذکر شد که بمعنی صدق

ضدش کذب و باطل و بمعنی حقیقت باشد و در اینجا مرادشان **نزد** بعضی بیان شافی در بقره او در

۳۷۴

نزد بعضی بقول حق و کلمه صدق آمدی **ایراد** این قول دلیل است برآنکه ایشان اگر جمله گفتند یا بعضا علی التقدیرین در موسی گمان بل یقین حق و باطل داشتند پس بعد اسلام مرتد شدند یا از اول بصورت منافق بودند زیراکه آنچه موسی سابق برین گفته بود آن حق و صدق نبود **جواب** در مفسرین دو قول است **احد هما** آنکه مرتد شدند یا بصورت نفاق بودند این مختار قاضی **عبد الجبار و قتاده** و قایل بآن طبرسی است **اقول** این دور از جهالت و بغاوت و غباوت ایشان نیست شاید در دین موسی توبه مرتد عنی مکرر قبول باشد **و ثانیهما** قول الآن جئت بالحق موجب ردت و کفر و نفاق نیست چه مراد شان آنست که الآن برهان و بیان شافی بعد ابهام آمدی چون قول رب احکم بالحق باشد و خدا غیر حق حکمی نمیکند **بحث پنجم** فذبحوها و ما کادوا یفعلون **شیخ المشایخ** فرمود درینجا اختصار و حذفی است مقدر تا کلام مستقیم شود در مواضع غیر مخل با قیام قرینه افصح و فعل بلغا است تقدیرش چنان می شود طلبوا و وجدوها واشتروا فذبحوها باشد و جمله از ضمیر ذبحوا باشد **اما** لفظ ما نفی و کاد از افعال مقاربت موضوع برای تقریب فعل در زمان حال طالب اسم و خبر و اغلب خبرش فعل مضارع بلا ان میباشد پس ترجمه اینست که پس ذبح بقره کردند و نزدیک نبودند که بکنند **ایراد** هرگاه کاد از افعال مقاربت و ما براو نافیه باشد پس معنی او چنین شد که قریب بفعل نشدند یعنی ذبح گاو واقع نشد چه ما نافیه نفی از تقریب فعل میکند پس این منافی فذبحوها باشد **جواب** منافی و معارض فذبحوها نیست زیراکه **رازی و صاحب مغنی** وغیر ایشان از نحاة نقل کردند که در کاد چون ما زائل نفی او اثبات و اثبات او نفی است پس قول کاد یفعل بمعناه قرب من ان یفعل لکنه ما فعل باشد **و اما** قول ما کاد و معنی نیز چنین است که قرب ان لا یفعل لکنه فعله باشد پس بحمد الله ایرادی لازم نمی آید و همین مختار **بیضاوی** است **جواب ثانی** آنکه ما کادوا یفعلون اخبار از حال و ارادهٔ ایشان در اوایل باشد لهذا با تعنتنا هزوا متعرض شدند و بعد دریافت علت و بیان شافی ذبح او کردند **و** جمعی گفتند اخبار بعد از حصول بیان شافی بر ایجاب ذبح و اوصاف خاصه او باشد و علل آن بوجوه متعدده ذکر کردند **ا** بجهت شهرت و فضیحت قاتل اقدام نمیکردند لکن ذبح کردند **ب** بجهت عدم یافت نشدن چنین بقره اراده عدم ذبح داشتند لکن وقتی که او را بر آن وصف یافتند ذبح او کردند **ج** برای غلاء و گرانی و کثرت ثمن او امتناع ذبح داشتند آخر الامر از مال مقتول یا از زر چنده یعنی در بین خود زر بحسب حال جمع نموده همه بنی اسرائیل خریدند و ذبح او کردند **تنبیه** در تکثیر او اقوال مختلف اند **مختار عکرمه** ثمن او زیاده از سه دینار نبود **و مختار ابن عباس** بقیمت امتلاء پوست گاو از مال مقتول از طلا خریدند **و مختار سدی** ده چند طلا بوزن گاو خریدند **بحث ششم** بالجمله مفسرین متفق علیه اند که با این اوصاف جامعه در آن وقت گاوی در دنیا نبود الا یکی نزد شخص واحد صالح پس بنی اسرائیل هرگاه ایجابش را دانستند از خریدن او چاره ندانسته بقول **ابن عباس** از مال ستر که

مقتول وبقول جمعی نیز چند نفر بنی اسرائیل آنرا خریدند اما در مقدار ثمنش خلاف کردند ا سه دینار بود واین قول عکرمه محمول برانست که اصل قیمتش در ابتدای آن مبلغ بود وآخر رسید بآنچه رسید ب قیمتش طلا آنقدر مقرر شد که جلد آن گاو مملو شود واین مختار عامه مفسرین است ج بوزن ده برابر آن گاو دنانیر بود وانیمختار سدی است ودر انمرد صالح بالجمله نیز خلافی وارند قول واحد مروی در تفسیر امام علیه السلام ودر تفسیر عیاشی از حضرت رضا علیه السلام وهمین مختار جمعی از خاصه وعامه است ملخص آنکه مرد صالحی در بنی اسرائیل باین اوصاف گاو ساله داشت قبل مردن خود آن گاو وبچه در جنگلی رها نموده بخدا بودیعت سپرد تا بلوغ پسرش پس آن ولد نیک باعلام مادر گاو ساله را از جنگل یافته آورده بمشاوره مادر خود آخر آن مبلغ طلا را فروخت که در جلد آن گاو گنجید ومملو شد قول ثانی مروی در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از قرآن ناطق حضرت صادق علیه السلام وهمین مختار جم غفیر از مفسرین خاصه وعامه است خلاصه آنکه جوان صالحی جواهر فروش دانه مرواریدی گران بهائی فروخت در ثمن مشتری عجلت کرد پسر ده هزار درم از ثمنش کم کرد تا پدرش از خواب بیدار نشود وکلید صندوقش تحت سرش بود مشتری ده هزار را بر اصل ثمنش زیاد کرد تا پدر را بیدار ساخته کلید گرفته مروارید باو بدهد پسر از بیدار کردن امتناع کرد تا بیعش معطل ماند وپدرش باحوال مطلع شده این گاو ساله جامع اوصاف بعوض نفع آن به پسر خود بخشید وپسر به بنی اسرائیل بآن مبلغ خطیر فروخت وغرض از تعیین آن گاو ایصال نفع بجوان بار وصالح واحیاء میت بگوشت او وابتلاء بنی اسرائیل در تکثیر ثمن او بود تا رستگار دنیا وآخرت جامعتی شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین بدانکه این آیات مزبوره مشتمل جم علم تفسیر وکلام واصول فقه است واز اعاظم مسایل واشرف مباحث اصول فقه مسئله تاخیر بیان الخطاب عن وقت الحاجة ومسئله نسخ قبل الفعل باشد وما در اینجا اشاره بآن در یک فصل مختصر منفرد می کنیم تا بمومنین بحسب لیاقت نفعی برسد انشاء الله تعالی فصل در ان چند سوال است اول ذکر شد که ایلام وذبح من الله یا بامر الله حسن بالاتفاق والا امر قبیح باشد تعالی الله عنه اما عند الجبریه وجه حسنیت آنکه او تعالی مالک الملک است بر او اعتراضی نیست واما عند العدلیه برای ایصال اعواض الآم است دوم ذبح بقره آیا بر ایشان واجب بود یا مستحب چه هر امر مقتضی ایجاب نمی باشد جواب در ایجاب آن شکی نیست اما دلیل ایجاب ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة است وهر امر اگرچه من حیث هو هو مقتضی ایجاب نیست لکن منافی ایجاب نمی باشد ودر اینجا این امر محفوف بر رفع مضار ومنحصر بر آن ازاله فساد عظیم از جم غفیر است مع هذا بر تاقل وتکاهل تعنیف وتشدید وارد شده چون فافعلوا ما تؤمرون وما کادوا یفعلون با ترتیب حکم بر وصف مشعر بعلیت در اصول فقه مقرر شده که ترتیب حکم بر وصف مشعر آن وصف علت آن حکم میباشد پس به ثبوت این ایجاب ذبح بر ایشان ثابت شد سوال هرگاه ذبح بقره واجب باشد آیا اشتراء آن ولو بثمن کثیر بر ایشان واجب بود یا نه ودلیل بر آن عقلی است یا نقلی جواب

اجمالی انکه بر هر چه حصول واجب منحصر باشد چه او از مقدمات باشد چون مقدمات نماز چه از اسباب حاصله و از شرایط صحیحه باشد چون تحصیل آب برای طهارت و آلات آن همه آن واجب است عند العقل قطع نظر از نقل پس اگر حصول گاو ولو زاید از ثمن المثل بران منحصر بود پس در ایجاب آن شکی نیست **بلی** فهمیدن ایشان ایجاب از این امر ممتنع نیست که در شرع شان مقرر بوده باشد که تعبد بقربان نمی باشد مگر بسبیل ایجاب پس ورود مجرد امر دلیل بر ایجاب شد **سیوم** آیا این امر عام بود یا خاص بمحل آیه و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها ظاهر میشود که مختص در تنازع عین قتله بوده بعد بنی اسرائیل شتم الله علیه **چهارم** آیا امر بذبح واجب فوری بود یا تراخی دران دو قولست **مختار** اکثر فوری است چه بر تکاسل و تثاقل ایشان لوم وارد شده و الا ذم عبث باشد لهذا تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست زیرا که تکلیف لا یطاق لازم می آید و ایشان را در هر مرتبه تکلیف مبین شد **مختار** **جمعی** از محققین و من اصحابنا **شرف السیادة المرتضی** باشد که واجب تراخی مع تاخیر بیان الخطاب الی وقت الحاجت باشد **و** ذم تزد ایشان محمول بر اول امر است که جاهل از علت بودند لهذا امتناع میکردند نه بعد بیان **پنجم** آیا از اول امر تذبحوا تا آخر وما کادوا تکلیف ببقره واحده بود **یا** در هر خطابی تکلیفی جداگانه مجموع آن سه یکی بعد دیگر باشد **یا** ایجاب هر یکی متعاقب لکن عمل هر سه در حال واحد باشد **بنابر اول** اگر محض سمع تذبحوا کدامی از بقرات دنیا میکردند مجزی و کافی بود بانه **و** اگر مجزی بود پس واجب عینی نباشد بل واجب تخییری **و اگر** بقره واجب عینی باشد مع کفایت کدامی از آنها پس توصیف آخر لغو باشد والا واجب عینی بر عینیت باقی نمی ماند **و اگر** مجزی نباشد پس تکلیف بغیر مطلوب لازم می آید بر تعالی روا نیست **و نیز** ذم و تعنیف بر عدم ایقاع آن در اول عبث باشد **و بنابر ثانی** که هر یکی از خطابات ۳ گانه تکلیفی جداگانه باشد پس مامور بعمل هر سه بودند چه متعاقب یک دیگر چه در حال واحد باشد چنانچه در شق ثالث است **یا** مقصود آخر تکلیف باشد پس بنابر **اول** عدول از اول بثانی و از ثانی بثالث قبل الفعل و الوقت باشد و این بداء است و بداء احداث رائی بعد رائی السبب علم حادث باشد بر تعالی جایز نیست **و بنابر شق ثالث** که هر سه تکلیف مقصود بودند پس غیر از واحد ثابت نیست و الا در اول و ثانی تاخیر البیان از باری لازم می آید و بر تعالی جایز نیست **جواب** درین سول اقوال است **قول واحد** مختار **شرف السیادة والسعادة علم الهدی** است که این تکلیف تکلیف واحد و بقره واحده باجمیع اوصاف سابقه ولاحقه واجب عینی با تاخیر بیان الخطاب است **اما دلیل** بر ثبوت آنکه مراد از اول تا آخر تکلیف واحد و بقره واحده است همین آیه تذبحوا بقرة است زیرا که ایشان بعد نزول امر بذبح بقره سوال ماهی دو بار و مالونها و ان البقر تشابه علینا گفتند و این راجع نه بقصه و نه ببقره ثانیه است و نه ذکر بقره ثانیه آمده بل از ابتدا تا آخر وما کادوا ذکر همین بقره واحده است پس بالضرورت مراد بقره واحده از اول تا آخر با وصاف جامعه مزبوره باشد و الا جواب نه مطابق سوال ایشان نیامده پس در آن وقت جواب ای

بقره ششم می گفت **واما** تاخیر بیان الخطاب عن وقت الحاجة عبارتست از آنکه امر بشئی در وقتی و بیان کیفیت آن در وقت عمل آن باشد **پس دلیل** بر جواز آن این آیاتست که در ابتدا امر بذبح مطلق و مجمل بقره بلا قید فرمود پس وقت حاجت آن وقت عمل باشد و تدریک بعمل جمیع اوصاف را بیان فرمود **و دلیل دیگر** بر جواز آن اینست که ما بالضرورت میدانیم که مثلا سید بغلام خود را در وقتی فرمود که از بازار برای من قبا و عبائی بخر و لبس پس بوقت حاجت او را طلبیده رنگ و قامت و قیمت و جنس بیان کرد و در حسنیت این خطاب احدی از عقلا انکار نمیکند **و قول** با آنکه چنین خطاب جاری مجرای خطاب بعربی بزنجی یا حمل بر خبط کردن مکابره و اختباط طاعن باشد و بهمین متمسک شده طلیله از قدمای مفسرین و بعضی از متکلمین معتزله و اشاعره است **قول ثانی** آنکه ایشان در اول امر مکلف بگاو واحده بلا تعیین بودند پس هرگاه ویرا که از گاوها ذبح میکردند ممتثل بودند چونکه نکردند متعرض شدند متغیر مصلحت تشدید تکلیف بر ایشان شد و هرگاه در مره ثانیه نیز تعرض کردند به تبدل مصلحت حکم ثالث برای تغلیظ تکلیف نازل گردید پس بنا بر این اول مره گاوی مطلق بود و مره ثانیه مامور بقره دیگر شدند و آخر مامور بگاوی غیر از اول و ثانی شدند و تغیر تکلیف بتغیر مصلحت جایز است بدا لازم نمی آید **قول ثالث** آنکه مکلف بگاو آخر شدند بشرط آنکه متصف مستوفی بجمیع صفات سابقه و لاحقه باشد بنا بر این تکلیف ثانی با اول و تکلیف ثالث بثانی زاید بصورت انضمام باشد و این مذهب معتزله و اصحاب حدیث و اکثر متکلمین و اصولیین است **قول رابع** آنکه مکلف بگاو آخر شدند مع اتصاف آخره بنا بر این تکلیف ثانی با اول و ثالث بثانی ناسخ شد **اما نسخ** شئی قبل الفعل جایز است اما قبل وقت جایز نیست چه او تندوی ایشان بدا باشد و بیان تعریف و تنویع نسخ و معنی بدا با الجمله سابق بیان شد و در آیه ما ننسخ بتفصیل می آید انشاء الله تعالی و باقی مباحث متعلقه این آیه بلحاظ تطویل نوشته نشد والله ولی التوفیق و هو خیر رفیق و شفیق

قوله تعالی وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که کشتید آدمی را عامیل نام داشت پس اختلاف کردید دران نفس

مقتول یا در قتله او و خدا بیرون آرنده و ظاهر سازنده آنچه را که هستید شما عیب پوشید از این پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بپاره از آن گاو پس زدند عامیل را و زنده شد در حالیکه خون از رگهای گردن او می چکید همچنانکه این مرده را زنده گردانید زنده میگرداند خدای همه مردگان را در قیامت و می نماید شما را یعنی اشجاعت را که حاضر در احیاء عامیل بودید باحساس و شهود دلایل قدرت خود را بر احیا تا باشید شما که فکر کنید در امور الهی و قدرت او **بدانکه** اکثر مفسرین متفق اند بر آنکه این آیت اول و ابتدای آیات مزبوره است **در معالم التنزیل** گفته این اول قصه مؤخر التلاوت است **نزد حشویه** و اما آنکه از امامیه قایل بتحریف اند میگویند که این تحریف از ترتیب عثمانی ست **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها و اذ قتلتم بتقدیر اذکروا باشد **اما** مراد از نفس مقتول بالاتفاق عامیل نام باشد **و** اصل فادارأتم تدارأتم بمعنی اختلاف و اختصام از درء بمعنی دفع باشد چه هریکی از متخاصمین دفع قتل او از نفس خود بدیگری میکرد **بیضاوی** گفته یا در فادارأتم میکه مقتول افتاده بود دفع و طرح او بطرف دیگر و آن دیگر بطرف اول میکرد و آن مدافعه و مخاصمه بود تا آنکه ذکر فرمود **صوفیان** تا دال قریب المخرج او غام در دال کرده چونکه ابتدا بسکون محال بود همزه وصل بر اولش آورده چون فادارأتم ساختند **نزد** ابن عباس بمعنی اختصمتم و اختلفتم باشد **و نزد ضحاک و** مجاهد اختصمتم باشد **نزد** بعضی بمعنی تشککتم باشد **سوال** قتل نفس معاصرین موسی بالضرورت کرده پس بوزر اسلاف بعد انقضای صدها سال عتاب حواله و خطاب فعل با خلاف کردن معقول و منقول نیست اما معقول و آن معلوم است و اما منقول آیه و لا تزر وازرة وزر اخری نص صریح **جواب** در اوایل سوره گذشت **و ثانی جواب** در ایجاد **مجمع الب[یان]** فرمود محتمل است که خطاب خاصه بموجودین و فاعلین عهد موسی باشد بتقدیر و قلنا لهم و اذ قتلتم نفسا **بحث دوم** و الله مخرج ما کنتم تکتمون معانی لغوی همه این الفاظ متفرق سابق ذکر شد یعنی خدا برآرنده و ظاهر سازنده است جمیع آنچه شما مخفی و پوشیده میداشتید یعنی قاتل عامیل را **تنبیه** در این آیه دلیل است که خدا عالم جمیع معلومات است دقیق و جلیل عالم الغیب و الشهادة و بوساوس صدور است **و فیه** دلیل است که ورود عام برای اراده خاص جایز است چه ما کنتم تکتمون عام شامل جمیع مکنونات است و دلیل است که خدا آگاه کننده از فسادات است **سعید خدری** روایت کرده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرگاه آدمی عملی کند اگرچه در سنگ صما که در و منفذی نباشد خدا عمل او را برآرد و در خلق ظاهر سازد **و حدیث دیگر** است که اگر بنده اطاعت باری از خلف هفتاد حجاب کند هر آینه خدا ظاهر میسازد آن را بر مردم و نیز معصیت را **بحث سیوم** فقلنا اضربوه ببعضها ضمیر راجع بمقتول و ضمیر بعض ببقره مذبوحه یعنی پس از ذبح گفتیم ما بزنید مرده مقتول را بپاره از گاو مذبوحه پس زنده شد

قطعه مضروبه از لحم گاو کدام است

مرویست که عامیل باذن الله زنده شد و از اوداج گردن او خون می چکید و نام قاتل خود ذکر کرده و فعةً مرد **اما**

ضرب بعض بقره بدلیل اضربوه واجب بلاشک است **آیا** آن بعض معین است یا نه بظاهر معین

نیست بل تخییری بود لهذا در آن خلاف کردند **نزد** ابن عباس و آن مختار اکثر است که باستخوانی غضروف

که تزدیک غضروف بود زدند **در ثعلبی و معالم** است که آن مقتل باشد **و** رازی گفته و آن پیچ گوش

باشد **در تفسیر قمی و عیاشی** آن مطلق دم گاو بود **و حضرت رضا**

فرمود مطلوب از گاو دمش بود لهذا گاو مذبوح شد **و** همین مختار مجاهد **و** سعید جبیر است چه **اول**

آنچه در حیوان آفریده می شود همین استخوان بیخ دم است و آخر آنچه بوسیده میشود همین است **و ثانیا**

آنچه اول آفریده میشود همین استخوان نزدیک مقعد است **در روض الجنان** از مجاهد

نقل کرده که انتهای دم بود **نزد** کلبی **و** عکرمه ران است بود **نزد** ضحاک زبانش بود **نزد**

حسین بن الفضل همین انسب بحال است زیرا که زبان آلهٔ کلام است **نزد** سدی پاره گوشتی

بود که میان دو شانهٔ گاو میباشد **در روض الجنان** نقل فرمود عین گوش او بود **ثعلبی**

و بغوی نقل کرده عضوی از اعضای لا بعینه بود اصح قول ثانی است زیرا که در آن حدیث

اهلبیت رسالت مصرح است **بحث چهارم** کذلک یحیی الله الموتی معنی لغوی این

الفاظ متفرق بیان شد و بسبب قرینه کذلک یحیی الله الموتی عبارت تقدیراً چنین باشد فضربوه ببعضها

فحیی او در اینجا در مفسرین دو تفسیر است **احدهما** آنکه یحیی الله الموتی اشاره باحیاء عامیل است

که زنده شده پس قاتل خود را ذکر کرده و ایشان برادر زادهای او بودند پس افتاد و دفعةً مرد **ثانیهما** احیای

عامیل در عبارت مقدر است مشیر آن تشبیه کذلک است و در اینجا احتجاج علیحده در اعادهٔ آخرت

است آیا این احتجاج بر مشرکین است یا بر غیر ایشان در آن دو قول است **مختار اصم و قاضی**

عبد الجبار این احتجاج بر مشرکین و منکرین بعث آخرت است چه مومنین مکرر بمعجزات

احیاء اموات را مشاهده کرده بودند و در اینجا باحیاء اسرائیلی تشبیه داد احیاء اموات را بلفظ جمع تا دلیل بر

اثبات قیامت باشد **و ثانی** مختار قفال است که باحیاء عامیل تشبیه داد احیاء اموات را در

قیامت تا مشهود دلیل باشد بر غایب آتی پس این مختص حجت بر بنی اسرائیل باشد **نزد بعض**

متاخرین از عمومیت این ظاهر مانع نیست الا در قصه بنی اسرائیل نازل شد و گاه نزول

خاص منزول عام میباشد و گاه بالعکس پس بنا برین حجت بر مومن و کافر از اول و آخر باشد این اولی است

والله اعلم **بحث پنجم** و یریکم آیاته لعلکم تعقلون معنی همه الفاظ مکرر ذکر شد

اما معنی لعل **نزد مدارک نسفی** گفته لعل در اصل از حروف ترجی برای امید و اطماع وضع

شده و در کلام باری هر جا ذکر شده در انجا برای اطماع از کریم تع جاری مجرای وعده محتوم موقعی و لازم

جزاء متوقع به باشد و همین مختار سیبویه است **و** نزد قطرب لعل در کلام باری هر جا بمعنی لکی باشد **بدانکه**

خالق بعد احیاء مقتول اسرائیلی بخطاب خصوص یا عموم الی القیامت میفرماید که خدا می نماید شما را آیات

جواب اجزاء گاو شئی و زنده کردن بلحمه گوشت میتی را نیز ثمنو

خود را یکی بعد دیگر از براهین و معجزات تا شما تعقل و تفکر در آن کنید یا بعقل کار بند شوید چه اگر نیز امر معجزه موسی متعاقب ظاهر شوند و را ای تعقل و تدبر و تامل در آن نکنند کانه هیچ ندیده و ندانسته **سوال** احیای میت واحد فرمود و متصل با آن ویریکم بایاته بلفظ جمع فرمود و واحد بالضرورت معدود نمی باشد **جواب** خطاب یریکم خاص است یا عام اگر خاص است پس ممکن است که مراد در یریکم ایاته کل آیاتی باشد که از ابتداء موسی تا احیاء عامیل با ایشان نموده **و** اگر عام است پس از آن وقت الی زمان نبینا جمیع ایات تعم بواسطه انبیا آنچه با ایشان نموده مراد باشد قطع نظر از غیر معجزات **سوال** لعلکم تعقلون پس ایشان قبل احیاء عامیل عاقل بودند یا نه و اگر بودند تعقلون تحصیل حاصل باشد و اگر نبودند تکلیف و تنبیه بغیر عاقل قبیح باشد زیرا که غیر مکلف اند **جواب** در اول سوره ذکر شد **اما جواب** اینجا آنکه بلاشک ایشان عاقل بودند لکن عاقل را تنبیه و تذلیل و تعدید و تعقل با شبات امری بر امری دیگر باشد و آن اینست که رسیده بود شما احیاء عامیل اشهاد لیل است که بچنین صورت احیاء موتی در قیامت میکنند چه هر کس شئی محدود کند نسبت با او آحاد و آلاف مساوی است ثم الله اعلم **سوال** او تم بر احیاء میت ابتداء قادر بود چرا امر بذبح و ضرب پاره بقره بمیت نمود **اصح الاجوبه** آنست که در تعیین اسباب و شروط و مقدمات حکم و فواید اند منجمله آنها در تقدیم ذبح تقرب و آن باجابت امر و اداء تکلیف و اکتساب ثواب و ابتلاء ایشان باعطاء ثمن کثیر و امتثال و در آن بعود و ایصال نفع بار یتیم برای اطاعت والدین و اظهار جلالت قدرت خود و احیاء میتی آدمی بضرب گوشت میت حیوانی که متخیل هیچ عاقلی و عالمی احیاء با آن نمی شد **سوال** تخصیص احیا بضرب پاره گاو چرا باشد و هنود گاو پرست این را قوی حجتی میسازند بر شرف گاو و بر پرستی او از کتاب تو **جواب** بیانش می آید اما مختصر آنکه بنی اسرائیل گاو ساله پرست شده بودند اگرچه توبه از آن کرده بودند لکن در قلوب جمعی خصوص در منافقین عظمت او باقی بود لهذا اصرار و تخصیص ذبح گاو نمایا تا حط اعتقاد از عظمت او شود و حقیر در انظار نماید خصوص نزد طبخ و اکل او و معلوم است که هیچ زنده مرده را زنده نمیکند چه جائیکه مرده مرده را زنده کند پس زنده سازنده غیر گوشت گاو باشد و او خداست و شرف گاو بر حرام گوشتها معلوم نه بر اکثر حلال گوشتها ثم الله اعلم

قوله تعالى ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ

جواب سوال ذلك

فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا كَانُوا تَعْمَلُونَ ۝ ترجمه

یعنی پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده شدن عامیل پس آن دلهای شما چون سنگ ودرشتی اند بل سخت تر در غلظت وقساوت از سنگ اند وبدرستیکه بعضی از سنگها هر اینه سنگی میباشد روان وجاری میگردد از آن جویهای بزرگ یعنی آب وبدرستیکه بعضی از آن سنگها است هر آئینه وقتی که اشکافته اوراپس بر می آید از آن آب کمی وبدرستیکه بعضی از آن سنگها است هر آئینه وقتی که فرود می آید از بلندی به پستی از ترس وخوف خدا فرود آمدنی ونیست خدای غافل از آنچه شما یهود می کنید ود

تفسیرش چند بحث است **بحث اول** ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از قسی یقسو قسوا وقسوة وقساوة بمعنی صلابت ونقیض آن رقت ولینت باشد **در روض الجنان** فرمود قساوت ذهاب لین ورحمة از دل باشد وآن اثر ذم قلب وحجر وجبل باشد وقاسی وجاسی بمعنی سخت وصلب باشد لکن قسوة بلیغ تر از جسوة باشد چنانچه قلب قسی وحجر قسی وحجر جاس وقاس وجبل جاسی وقاسی میگویند یعنی صلب وسخت میباشد **ودرمبانی البیان** فرمود قساوت عبارت از غلظت دل مع صلابت چنانچه در حجر میباشد **بدانکه** خطاب قلوبکم بکافه بنی اسرائیل است یا بقتله وشاهدین احیاء عامیل **وایضاً** مرجع ذلک آیا بکل معجزات سلف وخلف تا احیاء عامیل است یا مختص باحیاء عامیل در این دو قول است **اول** مختار اکثر مفسرین است **وثانی** مختار ابن عباس است که خطاب باولیای مقتول وایشان اولاد برادر مقتول اند چه ایشان انکار از قتل او کردند بعد از آنکه مرده زنده شده ذکر سبب قتل ونام ایشان کرد پس ذلک اشاره باحیاء عامیل باشد وبهر تقدیر خدا فرمود پس از اظهار جمله معجزات قلوب شما بنی اسرائیل سخت وصلب شدند که انکار از حق ودر این ایام انکار نبوت محمد صلی کنید با ثبوت آنکه مرد امی بوده بشما خبر از قصه واقعه داده یا بعد احیاء عامیل قلوب شما خیلی سخت شدند که انکار از قتل او می کنید **سوال** اگر کنایه ذلک بآیه واحده باشد چنانچه قول ثانی است مسلم واگر راجع بجمله آیات است چنانچه قلوبکم خطاب بجمله است لازم بود که ذلکم بگوید **جواب** بهر دو تقدیر اشکال ندارد چه لفظ ذلک شامل جمع وتثنیه وواحد است ومحتمل است که بهر فردی یا بعد فردی منفرد ومنفرد بجمله راجع باشد **بحث دوم** فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ

سنگ ... چرا اشد گفته واو در کلام خدا چه معنی دارد

قسوة اشدّ افعل تفضیل از شدت بمعنی طاقت و قوت در جسم و بدن باشد و شدت صعوبة الامر باشد **در مجمع البیان** فرموده شد بمعنی یعنی بستن باشد و خدا فرموده قساوت و یبوست و صلابت و غلظت دلهای شان چون صلابت و غلظت سنگها باشد که بسبب صلابت قابل نقل و تحویل و قابل لینت و قابل اثر نمی باشد بل شدیدتر و سخت تر قساوت و غلظت دارند بسبب اعراض و امتناء از نظر و تعقل و از اقرار و اعتقاد و لازم بقیام حجت و از اطاعت **و کلبی** گفته مراد از اشد اسود او قلوب آیات واحدی اشد عمیان قلوب و اشد منکرین بانبیا از یهود نبوده و نباشد چه ایشان بعد کلام میت در اظهار قتله خود و بگوشها شنیده تکذیب موسی و میت کردند **سوال** چرا در صلابت و غلظت تشبیه باهن نداد و حال انکه او از همه احجار صلب تر است **جواب** جنس حدید قابل لین بضرب و احما بنار میباشد اما اکثر انواع احجار مطلقا قابل لین نمیباشد **سوال** پس در اشد قسوة کدام شئی مشابه بغیر آهن است **جواب** واجب نیست که مشبه به معین باشد و آنچه مفروض باشد صلابت شود چون سنگ الماس و امثال آن **سوال** لفظ او برای شک موضوع شده و شک در علم باری اصلا و ابدا جایز نیست **جواب** ان در او کصیب من السماء گذشت و در اینجا چند وجه است **اوّل** او برای تفصیل و تمییز میباشد پس معنی آیه چنین باشد ان قلوبهم قاسیة فبعضها کالحجارة و بعضها اشدّ قسوة **ثانی** انکه برای ابهام مخاطب می آید چون اکلت تمرة او بسرة و بالکل یا کول معلوم است لکن ابهام در اظهار بغیر است چنانچه لبید گفته **شعر**

وهل انا الا من ربیعة او مضر	تمنا ابنتای ان یعیش ابوهما

وخود میداند از کدام دو فرقه است **ثالث** مختار جمعی است که او در اینجا بمعنی واو است چون و لا تطع اثما او کفورا ای اثما و کفورا و آیه او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم بمعنی بیوت پدران و مادران باشد چنانچه **شاعر** گفته وقد زعمت لیلی بانی فاجر ✤ لنفسی تقاها او علیها فجورها ✤ بمعنی و علیها فجورها باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که او بمعنی جمع در اینجا است چنانچه قول جریر نیز شاهد است اثعلبة الفوارس او ریاحا بمعنی و ریاحا **اشکال** هرگاه شئی بر وصفی باشد ممتنع است خلاف آن **جواب** ممتنع وقتی است که در حالت واحده باشد و در آیت ممکن است که در حالتی کالحجارة و در حالت دیگر اشد از حجارت باشد پس جمع باین معنی جایز است **رابع** مختار اکثر مفسرین است که او بمعنی بل در کلام باری در هر جا است چنانچه در مائة الف او یزیدون است پس معنی آیه چنین میشود بل اشد قسوة و مروی **از ابن عباس** است که در او یزیدون مائة الف و بضعا و اربعین الفا می گفت **و انشاد فرا** است بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی ✤ و صورتها او انت فی العین املح ✤ بمعنی بل انت باشد و ام نیز بمعنی بل است

فوالله ما ادری اسلمی تقولت ✤	ام النوم ام کل الی حبیب ✤

بمعنی کل حبیب ✤

سوال چگونه او بمعنی بل در اینجا باشد چه بل مقتضی استدراک و نقض کلام ماضی و اضراب عنه

۳۸۳

جواب سوال اشدّ قسوة

می باشد **جواب** اگر مراد از استدراک استفاده و تذکر چیزے که معلوم نباشد پس صحیح نیست
واگر مراد بآن اخذ کلام ماضی و استیناف زیادتی بر آن باشد پس او صحیح است چون قول تو اعطیته الفا بل
الفین ناقض اول نیست پس بنا برین بل اشدّ قسوة ناقض اول نیست بل مشتمل زیادتی بر اول
باشد ثمّ الله اعلم **خامس رازی و نیشاپوری** گفتند که این تردید بالنسبة
نظر آدمیین است که بعد ملاحظه حال ایشان کالحجارة او اشدّ منها گفتند چنانچه او آن بهمین قاب قوسین او ادنی
است **سادس** مختار ایشانست او برای حصر است کقولک ما اکل الا حلوا و حامضا
یعنی منحصر است ماکول من در شیرین و ترش خارج ازاین نیست پس قساوت قلوب شان منحصر چون
قساوت احجار و ما فوق آن باشد **سابع** ترد جاج او کلمه اباحت است بهر یکی که شباهت داده
مطابق است چه باحجار چه باشدّ آن چه با هر دو **سوال** چرا اشدّ قسوة فرمود و اقسی بکلمه تعجب
و تفضیل نفرمود **در کشاف و کبیر** گفتند که اشدّ ابین و ادلّ از اقسی است و محتمل
است که مراد و مقصود معنی اقصی نباشد بل مقصود وصف قسوة بشدت باشد گو یا چنین باشد اشتدت
قسوة الحجارة و قلوبهم اشدّ قسوة **در مجمع البیان** مرویست که حضرت سیّد انبیا
صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود که کثیر مکنید کلام را بغیر ذکر خدا چه تکثیر کلام بغیر ذکر الله قساوت قلب میکند
و ابعد الناس از خدا قاسی قلب است یعنی در او اثر مواعظ و دروس و امثال آن نمی شود **در احادیث**
ائمّه اطهار علیهم السلام مرویست ملخص آنکه تکثیر کلام موجب زیادتی
ثقل نامهای اعمال خود در قیامت باشد از تحمل آن عاجز مے شود چه کرام الکاتبین حرفے را از کتابت نمیگذارند
تنبیه تردد علیه قست قلوبکم دلیل صریح و نص صحیح بر آن است که خیر و شر افعال و تعلق
بعباد است و الا ذم بایشان نمیکرد و شامل نمیشد چه بموسی می گفتند آنکس که در احجار انهار منفجر ساخت چرا
در قلوب ما انهار هدایت منفجر نساخت بل قاسی ساخت **بحث سیوم** و انّ من الحجارة لما
یتفجّر منه الماء من بعضیه خبرش جار و مجرور باشد و لام لما مفتوح مؤکده و ما نکره موصوفه اسم ان باشد
و تفجر و انفجار تفتح واسع کبیر از فجر و فجور از اینجا باشد **در روض الجنان** فرمود تفجر و انفجار خروج
آب کثیر بصورت جریان و سیلان از منبع باشد **در مجمع البیان و منتهی البیان**
فرمود آنچه در اصل از جانبی بسیلان و بجریان بیاید تفجر و انفجار باشد آب باشد یا خون یا غیر او **در**
کبیر گفته از اینجا میگویند انفجرت قرحه فلان یعنی آنکه و مل یا بطن فلانی شق یا جاری شد **امّا**
انهار جمع نهر بسکون اما بفتح افصح است لهذا در آیه فی جنات و نهر بفتح فرمود در اصل مجرای واسع از آب
باشد چنانچه نهر فرات و نهر نیل میگویند و از نیجا روز را نهار برای اتساع ضیاء او میگویند و جدول و سری
کمتر از آن باشد **بحث چهارم** و ان منها لما یشّقّق فیخرج منه الماء اصل یشّقّق یتشقق
بود تا را در شین ادغام کردند یشّقّق از شق بمعنی شکاف و قطع باشد بنحویکه جدا نشود **و نزد** جمعی ان
در هر سه جا مخفف از مثقله است لهذا لام فارق از نافیه خبر یا بر اسم آن داخل می شود چون و ان کل

پیدا شد آب از کجا و از سنگ موسی چگونه پیدا شد

لما جمیع **و** مسعودی **و** ابو البقا گفتند لام مفتوح ابتدائی داخل بر اخبار اثاث شده **و** در روض الجنان فرمود لام مفتوح برای تاکید معنی بر اسم داخل شده **اما ماء** بمعنی آب که جسم لطیف شفاف مشهود باشد حاجت بیان نیست **و نزد حکماء** آب انهار از ابخره ارضی در باطن ارض جمع شده متولد میشود یعنی ابخره مستحیل برطوبت در بطن زمین میشود پس اگر ظاهر زمین بد خود و نرم باشد زمین را شق کرده منفذ بر آمدن خود میسازد و اگر صلب حجری باشد ابخره لاحق با سابق بالتوالی مجتمع و کثیر و عظیم عارض زمین برای بر آمدن شده زمین صلب یا حجر را بعد و تواتر و تکثر خود شق ساخته منفذی مقرر میشود پس از اطراف ابخره همیشه روی بمنفذ آورده اگر کثیر متوالی بود انهار سایل جداول بحسب حصول مائیت جاری میشود و اگر قلیل بود تا ظاهر منفذ ایستاده واقف میشود و آن چشمه باشد بتکثیر آن تکثیر آب و بتقلیل آن تقلیل آب می شود **و** میگویند آب بسیط نیست بل مرکب با جزاء ثلثه از رطوبت و ارض و هوا میباشد اگر چه اغلب اجزائش آب میباشد **تنبیه** خداوند تشبیه قلوب نمود باحجار داده چه قلبی که بوعظ متعظ و به براهین و دلایل و حجج قاهره منتبه نشده فاحص حق نشود از انقلاب حجر بهتر است چه حجر با صلابت و غلظت مشهوده بعضی از آن احجار میباشد که آب انهار واسعه سایل و جاری شده نباتات حاصل نافع اشیا حیوة حیوانات می باشد **و** بعضی از آن احجار منبع آب شیرین میباشد اگر چه آبش واقف باشد بخلق نفع عام میرسد و قلوب کفار متاثر و منفعل و عامل باوامر خالق اصلا نمی باشد پس از آن قلوب افضل از چنین احجار اند **ایراد** تشقق احجار معارض منافی اول است و الا تکرار بلا فایده در افصح کلام لازم می آید **جواب** بدو وجه است **اول** از **حسین بن علی المغربی** که مراد از احجار اولی جبال اند که اکثر میاه از آن جاری میشود و از احجار ثانیه حجر موسی که بضرب او عیون دوازده گانه از او ظاهر میشد **ثانی** از اکثر مفسرین است که مراد از احجار اولی احجاریست که از آنها انهار سایل و جاری اند **و** از ثانیه احجاریست که عیون واقفه از آن ظاهر میشوند پس اول انهار جاریه و ثانی عیون نابعه منافی و معارض باهم نمیباشند ثم الله اعلم **اشکال** ثابت است که خلق آب از ابخره در زمین است **اما** تولد آب از حجر چگونه میباشد که در آن نه هوا و نه رطوبت و نه طینیت متصور است **جواب** خدا بلفظ من الحجارة فرمود مراد از آن بعض حجارت است اشاره بانکه آن قابل رطوبت و هوا و طینیت مستعد میباشد پس از آن آب را می آفریند این امر ممکن است یفعل ما یشاء اشکالی عاید نمی شود **بحث چهارم** و ان منها لما یهبط من خشیة الله سابق بیان شد که هبوط نزول از علو بسفل باشد و خشیت نیز بیان شد که ترس و خوف در قلب با دراک منافی و موحش و مولم حاصل میشود آیا خوف و خشیت فرقی وارد یا نه **در مبانی البیان** فرمود که خشیة اخص از خوف و اعلی از و است **شیخ** بهاء الملة

در شرح وصیت حضرت امیر علیه السلام بحضرت امام حسن علیه السلام فرمود و اوصیک بخشیة الله فی سر امرک وعلانیتک **از محقق نصیر الملة والدین** نقل فرمود ملخص آنکه اگر چه خشیت و خوف در لغت متحد است لکن در عرف ارباب قلوب فرق آنست که خوف تالم نفس از عقاب متوقع

اجسا رئیکه نبی ما را اسلام کردند مرا دات

بسبب ارتکاب منہیات و تقصیرات در اکثر خلق حاصل میشود و بتفاوت لیاقت ایشان نیز خوف متفاوت المراتب میباشد **اما** خشیه حالتی در قلب حاصل میشود بحسب معرفت و علم بحق و بعظمت و جلالت و کبریائیت او پس بحصول آن هیبتی در قلب طاری و لاحق میشود و آنرا خشیه میگویند این مختص خواص است لهذا در آیه بصورت حصر آمده انما یخشی الله من عباده العلماء و در علماء تفاوت نیز هست اول و افضل ایشان انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و تالی ایشان آنانکه علم معرفت باری بکمال و تمام دارند انتهی ملخصاً

بحث پنجم در ضمیر منها خلاف بدو قول کردند **احدهما** آنکه راجع بقلوب است نه باحجار هبوط من خشیة الله صفت احیاء از اهل قلوب هست نه بجاد و حمل آن بر ظاهر جایز نیست زیرا که بالضرورت احجار حیوة ندارند غیر مکلف اند پس لامحاله ارجاع آن بقلوب واجب شد اگرچه بفاصله بسیره باشد و قلوب در قست قلوبکم مذکور است پس نزد ایشان تاویل اینست که بدرستیکه بعض قلوب هبوط و رجوع از علو بسفل یعنی مجاز از تکبر بتواضع و خشوع الی الله میکنند این مختار **ابومسلم** است **ثانیهما** راجع بقلوب است پس ایشان نیز خلاف کرد **اول نزد** ظاهریه و محدثین و فریقین حمل بر ظاهر است چه خلق خشیه و کلام و غیر آن در غیر مکلف ممکن است ممتنع نیست بل واقع شده چون آیه و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء **و آیه** لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله **و معجزه متواتره** که تنه درخت خرما بحنین آمد بحضور جم غفیر از صحابه وقتی که سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حرکت بطرف منبر فرمود پس آنحضرت او را در بغل گرفته باو فرمود ساکت شو ساکن شد **و نیز** متواتر است که در ابتدای بعثت بر آن حضرت احجار و اشجار سلام کردند **بغوی در معالم** از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که با رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در نواحی مکه بر آمدیم بکوهی و بر حجری و شجری نگذشتیم مگر آنکه السلام علیک یا رسول الله بفصاحت و وضاحت گفت **در معالم التنزیل** گفته که خدا را در جمادات و سایر حیوانات علمی است ماسوای عقلا غیر الله کسی را بر آن اطلاع نیست لهذا برای هر یکی صلوة و تسبیح و خشیتی بحسب حال است و اخبار از آن در بسیاری آیات است چون **آیه** وان من شیء الا یسبح بحمده **و آیه** والطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه **و آیه** الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر **و آیه** الشمس و القمر یسجدان و امثال آن ایمان بآن واجب و علم آن موکول بخدا است **رازی** گفته این غیر مستبعد از قدرت خدا است ولکن نزد معتزله بنیه و اعتدال مزاج شرط قبول حیوة و عقل است این آیات و اخبار همه نزد ایشان مأول است **ثانی نزد** زجاج و غیر او مراد من خشیة الله هبط احجار است چه جایز است که خدا بعض جبال را عقل و خوف و نطق و معرفه دهد چون کوه طور که بسبب تجلی دکا دکا شده **و مرویه** که قال النبی ان حجرا کان یسلم علی فی الجاهلیة و انی لاعرفه الآن پس مراد از احجار طور و حرکت احجار بمشی نبی و سلام بر او از خشیة الله باشد

صاحب مجمع البیان و علم الهدی و صاحب مبانی

مراد از هبوط احجار چیست

بقول زجاج متعرض شده که این ضعیف است زیرا که جبل بالضرورت جماد است محال است که در آن معرفت و عقل و حرکت ارادی بذاته باشد و اگر بنیه او بنیه حی شده فعند قدرة الله مسلم لکن در آن وقت جبل جماد نیست بل مکلف مثل ما است **اما خبر** پس اگر تصحیح شود پس معنی آنست که در آن حیوة و معرفت و نطق آفریده تا سلام بر نبی کرد بعد آن اعاده بحجر نمود و آن معجزه نبی باشد **ثالث** مختار اکثر مفسرین خاصه و عامه است که بعض حجارت لسببی از اسباب من الالهی چون بر ازل و امثال آن از علو بجهت ثقل بمرکز سفلی هبوط و نزول میکند پس حرکت و انشقاق او مورث خشیة الله میشود همین مختار **مجاهد و ابن جریح** است **رابع** این ضرب المثل است یعنی انشقاق و انتقال حجر از جای خود تابع اراده خدای است کانه حرکت نمیکرد مگر بخشیة خدا و قلوب یهود اغلظ و اشد است از آن چه ایشان غیر منقاد باری بجهت عدم خشیة اند **خامس** نیز ضرب المثل است که هبوط حجر از جای خود اگر از حی عاقل صادر می شد دلیل بر خشیة او بود چون آیه فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه یعنی دیوارے که قریب الانقضاض یافتند و اگر در حی عاقل مے یافتند دلیل بر حرکت ارادی و بر خشیة او بود و همین آیات مشهوده نزد ایشان ماول است **و آیه** لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا یعنی اگر در آنها حیوة میبود بخشیة خدا متصدع و متدکدک می شد چنانچه **شاعر** گفته تضعضعت سور المدینة والجبال یعنی بوصول خبر وفات زبیر کانها تضعضع در و دیوار مدینه را روی داد **و ایضا** والشمس طالعة لیست بکاسفة + تبکی علیک نجوم اللیل والقمر + کانه بر آنها گریستند **سادس** آنکه **رازی** از جبائی نقل کرده مراد از هبوط احجار احجار برد است که از سحاب فرود می آید و در انزال آن تخویف عباد من الله است این عدول از ظاهر قران بلاضرورت است **اقول** این خشیة احجار من باب المجاز و ان واسع است **بحث ششم** وما الله بغافل عما تعملون آیا یعملون غایب است یا مخاطب بتاء در قراءت دو قول است مختار ابن کثیر فقط بیاء تحتانیه **و** نزد باقی قراء بتاء فوقانیه است و ما نافیه بمعنی لیس و در خبر گاهی باء میباشد و گاهی نمیباشد چون و ما زید منطلقا و ما زید بمنطلق **اما غفلة** بمعنی سهو شئی است و سهو بمعنی ذهاب از نفس بعد حضور آن باشد چنانچه تغافلت علی عمل میگویند یعنی عملت عمل الساهی **در احتجاج و انوار نعمانی** بتفاوت یسیره مرویست که از سوالات خضر ع کرد که ذکر و نسیان چگونه حاصل میشود حضرت امیر علیه السلام با مام حسن علیه السلام امر فرمود که جوابش بده آن حضرت فرمود که قلب آدمی در حقی است و بر آن طبقی است پس اگر آدمی صلوة تامه بر محمد و آل او فرستاد آن طبق از حق منکشف میشود دل روشن شده یادش می آید آنچه فراموش کرده و اگر صلوة نفرستاد یا صلوة ناقصه بر ایشان گفت طبق بر حقه منطبق میشود و قلب را تاریکی فرا موش میشود **تنبیه** خدا یهود را بعد تشبیه تنبیه و دیگر توبیخ میکند که نیست خدا غافل و ساهی از جمیع آنچه شما بعمل می آرید از تکذیب آیات و جحود از نبوت محمد ص و از تعصب و عناد و تحریف و امثال آن و خدا حافظ جمیع اعمال و جزا ا

دهنده است **سوال** آیا صحیح است که بخدا وصف لیس بغافل کرده شود بعد ان ثبوتی است یا سلبی در آن دو قول است **مختار** قاضی عبد الجبار آنست که جایز نیست زیرا که اطلاق آن موهم آنکه غفلت بر او ولو فی وقت جایز باشد **بلی** لفظا سلبی و معنی ثبوتی است یعنی عالم است **دار زکی وغیر او** گفتند جایز است چه نفی صفت از شی مستلزم ثبوت صحت او نیست چون لا تاخذه سنة ولا نوم **وآیه** یطعم ولا یطعم **تنبیه** در آیه دلیل است **ا** عدم تدبر و نظر در آیات الله مورث قساوت قلب است **ب** دلیل است بر اجتهاد **ج** بر بطلان خیر و شر من الله ثم الله اعلم

قوله تعالی افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون ○ ترجمه

یعنی آیا پس طمع میدارید شما ای مومنین و انبیا از یهود که تصدیق کنند و ایمان آرند مر شما یعنی پیغمبر شما و دین اسلام شما را و حال آنکه بتحقیق بود گروهی از یهود یعنی ایشان هفتاد آدم باشند که با موسی بطور رفته می شنیدند کلام خدا و سخنهای او تعالی را که با موسی بلا واسطه میکرد و پس از استماع آن تبدیل میکردند و تغییر میدادند آن کلام را در الفاظ و معانی بعد از آنکه یاد و حفظ بخوبی کرده بودند الفاظ و معانی و حقیت آن را و حال آنکه ایشان تبدیل و تحریف را افترا و باطل میدانستند و بر آن ترغیب و اقدام و اصرار میکردند چه کار عاقل و عالم نیست که خود شی را باطل و کذب محض میداند و بعد علم بر آن اقدام و اصرار خود مع دیگران کند **بدانکه** باری بعد ذکر قساوت ایشان بجد اتم طمع و امید نبی و مومنین از ایمان ایشان برید **ودر تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** افتطمعون ان یؤمنوا لکم همزه افتطمعون همزه استخبار در اکثر مواضع جاری مجرای انکار میباشد وقتی که با او نفی نباشد **و اگر** با نفی باشد پس انکار نفی تثبیت **و** معنی آن استدعا الی الاقرار باشد چون **الیس** الله بکاف عبده **وآیه** الم یاتکم نذیر جواب این هر دو موضع لفظ **بلی** باشد اما در افتطمعون که بلا نفی است جواب ش لا باشد طمع رجاء الشی و رغبت در آن باشد **و در اصل** طمع بمعنی تعلیق نفس بچیزیکه مظنون از آن نفع و فایده باشد **و** نظیر طمع رجا و امل باشد **و** نقیض آنها یاس و نا امیدی

آیا تطمعون باشد و معنی افتطمعون آنست که امید دارید شما که یهود ایمان می‌آرند مر نبی و دین شما را این با انبیا و بمومنین سلف است یا بخلف و سلف که این نبی آخرالزمان و مومنین این امت باشند مشهور و انسب آخراست و دلیل بر آن وقد کان فریق منهم نیز باشد که ایشان بمسموع بلا واسطه ایمان نیاوردند و فرقه از آن دیده و شنیده و دانسته تحریف و تبدیل و ادخال کردند و این زمان بنظر و استدلال و بواسطه کلام مسموع را که ایشان یقین و تصدیق میکنند **ایراد** پس از آن ابلاغ و اعلام و احتجاج به یهود بلافایده و لامراد باشد چنانچه مزعوم جبریه است که مامور خدا مراد وش نمیباشد پس ارسال انبیا با ایشان عبث باشد **جواب** قطع امید ایمان از خصوص فرقه یهود بموجب وقد کان فریق منهم مستفاد میشود و بفرض تعمیم در ابلاغ حجت و ارسال رسل و رسایل اتمام حجت و قطع معذرت ایشان باشد تا لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل شامل نشود پس در ارسال و انزال فایده مرتب است معهذا حصول ثواب با انبیا باشد و مامور خدا مراد و تعم باراده و اختیار عباد و در اعمال تکلیفی باشد نه الجائی ثم الله اعلم

بحث دوم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله فریق فعیل از فرق بمعنی جدا و انفراد و علیحده باشد و آن اسم جمعی چون طایفه باشد **اما** لفظ واحد ندارد **و نام** نهاده شد بآن هر جماعتی برای انفراد و افتراق ایشان از دیگران چنانچه حزب بزا معجمه برای تحزب و اجتماع بر گروهی نام نهاده شد **و** در اصطلاح متکلمین فرقه و فریق جماعتی ست اهل ملت و دین مختلف و متفرق در اصول دین و اوفی بعضها باشد چه در فروع دین متفق باشند چون اشاعره معتزله و اخوان ایشان چه متفرق چون امامیه و اهل سنه و از اینجاست **حدیث مشهور** ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها ناجیة یعنی سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود زود متفرق شود امت من بر هفتاد و سه فرقه همه ایشان ناری و در نار جهنم میباشند مگر فرقه واحده از ایشان که او ناجی از نار جهنم باشد **و** ان فرقه متفرق متفرد ایشان در اصول دین و فروع ان باشد **و** متفرقه در مسایل فروع فرقه و ملت نامیده نمیشود الا مجتهدی با مقلدین خود فریقی خواهد بود **بدانکه** از کلام الله در اینجا بالاتفاق توریة مراد است **آیا** سمع کلام الله یهود بلا واسطه از خدا کردند **یا** بواسطه موسی در آن دو قول است **مختار** جم غفیر منهم مجاهد **و** قتاده **و** سدی **و** عکرمه است که از زبان موسی شنیدند توریة را و مختار جمعی بلا واسطه بر طور شنیدند کلام خدا را این مروی از **ابن عباس** است **اما** **در فریق** نیز خلاف بسه قول کردند **قول واحد** آنکه ایشان کل علمای یهود از زمان موسی الی زمان نبینا اند چه همین فرقه بعد تعقل و تعلم آن که من الله بلاشک است تحریف و تغییر و تبدیل آن برای جلب عواید و فواید و مناصب و رشوت و رعایت امرا و سلاطین و قرابت میکردند انیمختار اکثر است **قول ثانی** آنکه جمله علمای این امت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم است **و** این مختار رازی است **قول ثالث** آنکه این فریق همان هفتاد آدم اند که با موسی بطور رفته کلام الله و مناجات موسی با تعالی اصغا کردند و در میان قوم خود تحریف و تغییر آن کردند بانکه خدا ما را مخیر در کردن و عدم

آن ساخته‌اند مروی نیز از **ابن عباس** و در تفسیر **امام همام** علیه السّلام است **بحث سیوم** ثمّ یحرّفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون وهم یعلمون حال از فاعل یعلمون است **امّا تحریف** تفعیل از حرف و حرف بمعنی طرف باشد و از اینجاست **آیه** من یعبد الله علی حرف ای علی طرف **و آیه** الّا متحرّفاً لقتال بمعنی مایل طرفی برای قتال باشد **در کبیر** گفته اصل تحریف امالة الشیء از حق باشد **و** تحریف قلم **و** قلم محرف بمعنی قلم قط زده مایل مستقیم باشد **و** حرفه بضم حرمان باشد و بکسر بمعنی کسب اکتساب باشد **و** رجل حریف مرد واقف کار و عمل باشد **و تحریف** در اصطلاح مفسّرین عبارت از تغییر و تقلیب و تحویل و تبدیل کلمه عمداً باشد پس خالی از این نیست **یا** تحریف و تغییر در لفظ باشد چون سراط از صراط **یا** تبدیل و تاویل معنی باشد چون انّما ولیّکم الله از ولایت و حکم تبدیل و تاویل بمحبت و ناصر و قایم **باشد یا** هر دو یعنی در لفظ و معنی چون از صراط علیّ بصراط علی **یا** بزیادتی چون ولا الضّالین آمین **یا** به تنقیص چون بلا بسم الله خواندن الحمد لله ربّ العالمین در نماز **و آیه** یا ایها الرسول بلّغ ما انزل فی علیّ بلا علی باشد **تنبیه** ایشان کدام نوع تحریف میکردند **در کبیر** از قاضی **عبد الجبّار** نقل کرده که حمل تحریف بر تغییر لفظ اولی از حمل بر تغییر معنی باشد چه کلام خدا را باقی بر جهت خود نگذاشته تغییر در تاویل میکردند پس ایشان مغیر معنی بودند نه مغیر الفاظ باری معنی را محرّف میگویند **وهب** بن مختار فرقه ظاهریه و اخباریین فریقین منهم جمعی از حنابله است **اقول** تا وقتی که تاویل از معصوم یا از دلایل قاطعه و براهین ساطعه یا از قراین لفظیه آن کلام قایم نشود اقوا احتمالات آنست این احوط بل اولیست **نزد** بعضی تحریف محمول بر تبدیل لفظ و این از ثانی محتملین تاضعی است **نزد جمعی** تغییر در لفظ و معنی میکردند بل و دروغ محض و افترا آوردند و در بعض مواضع بعضی اموراد خود میگفتند **نزد** اکثر بهمه انواع مزبوره تحریف میکردند **در کبیر** از ابن عباس روایت کرده که در توریه زیاده و کم میکردند **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که ایشان توریه را کلام خدا شناخته و دانسته تحریف آن بخواهش نفسانی و تفسیر و تاویل آن بر غیر تفسیر و تاویل میکردند **و نزد** مجاهد و سدی تحریف علماء یهود این بود که حلال را بحرام و حرام را بحلال باهوا خود برای تحصیل رشوت و وظایف و مناصب و هدایا میکردند **در مبانی البیان و بیضاوی و غیر او** تحریف ایشان چون اخفاء نبوت محمّدی باغراض نفسانی و ابدال رجم زانی بحد بلحاظ قرابت و تبدیل قود به تشهیر قاتل بلحاظ امرا و سلاطین و تاویل ما انزل الله بخواهش خود و امثال آن بسیار بود **تنبیه** بر تقدیرین یعنی مراد از فریق علماء یهود باشند یا هفتاد نفر که با موسی بطور رفته بودند این تسلی سید انبیاء و مومنین بصورت قطع امید ایشان از ایمان ایشان باشد چه ایشان کلام الله را بلا واسطه یا بواسطه شنیده و تحریف آن دیده و فهمیده و دانسته میکردند و حال آنکه ایشان عذاب تحریف و دروغ خود را میدانستند امید ایمان نیاوردن

ایشان بشما تعجب نیست **آیا** در اینجا یاس از ایمان ایشان عام است یا خاص دران دو قول است مختار قفال اول است **بلی** بنابرین ممکنست که عوام ایشان اخذ دین نمی کنند مگر از توریة و آن بالاشک محرفست پس راه هدایت ایشان منحصر بر علماء شان بود برای حسن ظن ایشان بسبب علماء ملت خود و ایشان دیده و دانسته دروغ و تبدیل و افترا میکردند پس ایشان عوام خود را نمیگویند عناداً و علماً مگر محرف را و از محرف هدایت غیر ضلالت ممکن نیست پس سد راه عوام و خواص عموماً ثابت است ثم الله اعلم **سوال** اتفاق جم غفیر بر تحریف و افتراء و کذب مع امتداد زمان مشکل بل ممتنع برای اختلاف آرا و دواعی باشد والا ابداً حق از باطل معلوم و ممتاز نمیشود **جواب اول** اتفاق صدر اول بعد موسی بر تحریف و تبدیل و تنقیص امر واقعی دران شکی نیست پس از آن خواص و عوام آن ملت بر متابعت همان کتاب محرف الی حین باقی اند پس باین نهج اتفاق جمع کثیر بر باطل و کذب جایز و ممکن است **جواب ثانی** تواطو جمع قلیل بر کتمان حق بجهت تعصب و عناد و ضیاع عواید و منافع و فواید و ظهور قبایح و فضایح سلف و خلف ممکن است مثال آن مثال صدر اول این امت و لاحقین و تابعین ایشان الی حین بر عیب پوشی سلف باقی و مصر در اخذ حق اهلبیت رسالت اند **ایراد** بعد ما عقلوه و هم یعلمون بیک معنی و و لفظ در محل واحد تکرار بلا فایده در فصیح کلام قبیح باشد **جواب** قفال انکه تعقل بمعنی تحقق و ادراک حق کلام باشد کما اینکه ... سهو و اتفاق و بلا اراده تحریف نشده اما و هم یعلمون حال از فریق است بمعنی علم ایشان ... بسوء جزاء بر تحریف باشد پس تکرار بلا فایده نباشد **تنبیه** این آیه دلیل بر چند چیز است **الف** قاضی عبد الجبار گفته بر انکه ایمان کسبی و فعل بندگان است والا ان یؤمنوا لکم و ذم بر عدم آن عبث باشد **ب** شیخ المشایخ فرمود که کلام الله از جنس صوت و حروفست زیرا که یسمعون کلام الله فرمود و ادراک بسمع هیچ معنی از معانی تعلق ندارد سوای صوت و آنکس که دعوا کرد بانکه کلام معنی قایم بذات متکلم است اگرچه چیزی از و شنیده نشود نامعقولست طریقی بر اثبات آن ندارد انتهی **ج** و در مجمع فرمود در آیه دلیل است بر عظم گناه در تحریف امری از شرع و لو مستحبی و او عام است چه اظهار بدع باشد چه در عقاید باشد چه در احکام دین تقریراً باشد یا تحریراً یا اعتقاداً و آن فتاوی و هدایا بغیر آن است والله اعلم

قوله تعالی وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم

بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید وقتی که منافقین ملاقی مومنین میشدند میگفتند ایمان آوردیم ما بدین محمد بوجود صفت او در توریة و وقتی که خلوت میکردند با اکابر خود چون کعب بن اشرف وحی بن اخطب پس اکابر با صاغر بصورت سرزنش می گفتند آیا شما حدیث و اظهار میکنید اصحاب محمد را بانچه گشاده است خدا ابواب دانش را بر شما در کتاب شما تا وقت مخاصمت حجت و دلیل گیرند آنرا نزد پروردگار شما در قیامت و میگویند که شما حق را دانسته بودید آیا تعقل و تدبر نمیکنید شما در اظهار چنین امور که مآل کار بکجا میرسد خدا در جواب شان فرمود آیا چرا نمیدانند ایشان یعنی میدانند بدرستیکه خدا میداند جمیع آنچه مخفی میگذارند چون اخفاء نبوت محمدی و تحریف شریعت و نفاق خود و جمیع آنچه اجهار و اعلان آن میکنند چون اظهار ایمان از روی لسان

و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در نزول این آیه چند وجه اند **اول** علی بن ابراهیم فرمود که این آیات در جماعتی از یهود نازل شده که ایشان اظهار اسلام و کتمان کفر میکردند و وقتیکه پیغمبر را میدیدند انا معکم می گفتند و وقتی که ملاقی یهود میشدند نحن معکم می گفتند و ایشان مومنین را خبر میدادند بانچه در توریة است از صفت رسول الله و آل و اصحاب او پس بزرگان ایشان و علماء ایشان بصورت سرزنش ایشانرا اتحدثونهم میگفتند و خدا در رد ایشان بلفظ یعلم ما یسرون وما یعلنون فرمود

و در مجمع البیان و مبانی البیان از ابی جعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که قومی از یهود غیر معاندین بودند بوقت ملاقات با مسلمانان حدیث از ما فی التوریة از صفت و بشارت نبوت محمدی میکردند اکابر شان ایشانرا نهی از حدوث حدیث آن کردند پس این آیه نازل گردید **سیوم** خاصه و عامه روایت از مجاهد کردند که این آیه نازل در قصه بنی قریظه وقتیکه یهود بنی قریظه را مسلمانان محاصره کردند سید انبیا ایشانرا ندا کرد یا اخوان القردة والخنازیر یعنی ای برادران بوزینها و خوکها انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس یهود مابین خود گفتند این خبر و ذکر بمحمد نرسیده مگر از شما و بر خود شما حجت با آن میکنند و خدا در رد ایشان فرمود باخر این آیه **در مجمع البیان و معالم التنزیل و مبانی البیان** روایت از سدی کردند که جمعی از یهود با اصحاب رسول اخبار بما فتح الله کرده بودند پس اکابر یهود اصاغر خود را از حدیث آن نهی و زجر کردند **شیخ المشائخ در روض الجنان** در سبب نزول این آیه نقل فرمود که جمعی از اصحاب رسول و جمعی از خویشان و دوستان خود را از یهود دیدند از صفت رسول و آل و اصحاب وی پرسیدند که چگونه در توریة یافتید و ایشان بسبب خویشی و دوستی خود با ایشان گفتند که

انواع حدیث و معنے حدث و کلام کدام حدیث است

او پیغمبر برحق است و در توریة وصف همین نبی مذکور هست و مومنین نقل آن از زبان ایشان میکردند کبار
شان بایشان نهی و زجر از آن میکردند که او این پیغمبر نیست بل او پیغمبری موعود در آینده است **در اسباب**
النزول و در درّ منثور از ابن جریر **و** ابن زید مرویست خلاصه آنکه حضرت رسولخدا
صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود که در مدینه داخل احدی نشود مگر آنکه مومن باشد پس در آن وقت کملاء یهود
ضعفاء خود را امر کردند که بمدینه داخل شوید و بگوئید ما ایمان آوردیم و تکفیر مسلمانان در حال رجوع از ایشان بکشید
پس وقت صبح برای جاسوسی بصورت مسلمانان بتذکر بلفظ امنا در مدینه داخل میشدند و آخر روز مراجعت
کرده در قوم خود کفر با هم می گفتند و مسلمانان بایشان میگفتند **آیا** در توریة چنان و چنان نیست یهود میگفتند
آری پس علماء شان از ذکر و تصدیق آن منع و نهی کردند تا آنرا حجت بر شما نگردانند و آیه الذین امنوا وجه النهار
واکفروا آخره مفصح این مطلب است حقتعالی رد ایشان در یعلم ما یسرون و ما یعلنون فرمود **بحث و**
لغت و اصطلاح همه این الفاظ آیات متفرق و مجتمع سابق بیان شد الا اتحدثونهم متعدی الی الغیر از
تفعیل ماخوذ از حدث یحدث حدثا و حدوثا و حداثة بمعنی آنچه جدید و نو پیدا ظاهر شود **و** نقیض او قدم باشد
و حدوث و حادث بمعنی آنچه نو و جدید پیدا شده باشد **و** حدیث بمعنی سخن و آن در اصل جدید بر قلیل
و کثیر اطلاق میشود **و** نزد بعض اهل معانی در وجه تسمیه سخن بحدیث سبب آنست که در ذهن متکلم اول
نبوده آنرا احداث و اظهار کرده **لهذا** نزد متکلمین عدلیه کلام و حدیث حادث **و نزد** اشاعره قدیم
بالمعنی باشد بطلان این قول ضروریست چنانچه سابق بیان شد و جمع آن احادیث باشد **و نزد** محدثین
علم بر کلام معصوم گردیده **و** اما عند العامه حدیث کلام ملک و نبی باشد **و** عند اصحابنا کلام ملک باشد یا
کلام نبی یا کلام امام یا غیر او از معصومین ع چون سخن صدیقه طاهره سیدة النساء علیها السلام **و** بر هر نوعی از
کلام الله الباری حدیث قدسی اطلاق میشود **و** در فن حدیث اصول درایه انواع آن مضبوط است **در**
مجمع البیان و مبانی البیان فرموده که حدیث و خبر و نبا نظایر اند مشتق از حدوث بمعنی
ظهور و ابداء شئی باشد و آن کانه اخبار از حوادث زمان باشد **اما حدث** بالتحریک در اصطلاح فقها اسم
حادثه که از مکلف بطهور بصدور آن نقض طهارت میشود **اما** حدث و طهارت هر دو اعم اند چه حدث ناقض وضو
باشد یا غسل یا هر دو **و** طهارت وضو باشد یا غسل آبی باشد یا خاکی **اما فرق** بین الخبث و الحدث
آنست که اول موجب ازاله الواث صوری و تطهیر شئی از آن بوجه مخصوص بلا ایجاب نیت باشد و ثانی
محتاج بنیت بر وجه محدود باشد **و جمعش** احداث باشد **و** محدث بلا ادغام در شریعت بدعت
را میگویند که در شرع بلا اذن شارع ایجاد کرده باشند چه برباد تی چون الصلوة خیر من النوم و تراویح چه
بنقصان باشد چون ترک متعه و حی علی خیر العمل **و** محدّث صیغه فاعل از تفعیل عالمیست که علم سنت را
بوجه موضوع میداند چه نقل آن کند یا نه **و** محدّث بمفعول تفعیل باشد **در قاموس و صحاح**
گفته مرد بسیار صادق باشد **در نهایه ابن اثیر** در ذیل حدیث قد کان فی الامم محدثون الخ
گفته تفسیر آن اینست که ایشان ملهمون اند و ملهم کسی است که در نفس او شئی من الله القاء میشود و آن

معنی محدثیت و بودن ائمه محدث ام الله

و نزد امامیه نوعی است که تخصیص میدهد خدا بالقاء آن هر کس را که میخواهد از بندگان برگزیده و پاکیزه‌ی خود مثل محدثیت ائمهٔ اطهار و صدیقه علیهم السّلام بموجب تواتر صحاح احادیث اند و آن عبارتست از کلام ملائکه با ایشان و القاء و احداث کلام در قلوب منوّره و مطهرهٔ ایشان بلا وحی باشد نه در قلوب شک آورندگان غیر معصوم آیا جبرئیل هم کلام با ایشان در جمله ملائکه میباشد یا نه از کتاب مستطاب کافی صحیفهٔ فاطمه مشهور است که جبرئیل آمده با او حدیث می گفت و آنرا حضرت امیر علیه السّلام ضبط فرموده و بعضی گفتند که خدا بواسطه جبرئیل آن صحیفه را از آسمان جمله مکتوب بفاطمه فرستاد در مجمع البحرین فرموده جبرئیل هم کلام با ایشان میشود نه بصورت معاینه ایراد اجماع است است که جبرئیل بصورت وحی بعد ختم انبیاء بر احدی از این امت نازل نشده و نخواهد شد کلام او با ائمه و فاطمه زهرا مخالف اجماع باشد جواب نزول جبرئیل همراه با وحی بر احدی بعد ختم انبیاء جایز نیست امّا نزول او برای تعظیم صلحاء و تکریم ایشان یا برای هم کلامی و هم صحبت ایشان بلا وحی من الله ممنوع نیست خصوص اگر بلا معاینه باشد بحث سیوم

بما فتح الله علیکم از فتح بفتح فتحا بمعنی کشادن مغلق حقیقت باشد یا مجاز امّا حقیقت چون واکردن در دروازه بسته و امثال آن و امّا مجاز او آن موسع بسیار است و در ذیل آیه بعض آن می آید و فتّاح یکی از اسماء حسنی است بمعنی کشاینده ابواب رحمت بر بندگان مؤمنین در آخرت و دنیا و بر کافرین در دنیا محمّد غزالی رساله منفرده در شرح اسماء حسنی نوشته من شاء فلینظر الیه تنبیه پس معنی بما فتح الله علیکم مفسرین چند وجه وارد نمودند کلبی و از نحد ثونهم بهمزه انکار است پس معنی فتح الله حکم الله علیکم باشد لهذا حاکم و قاضی را فتّاح میگویند و بهمین معنی ربنا افتح بیننا است فراء کسائی بمعنی بیّنه الله است چنانچه افتح علیّ میگویند یعنی علّمنیه بیّنه لی فرد واقدی بمعنی بما انزل الله علیکم من الرحمة ... است لفتحنا علیکم برکات من السماء و الارض ... است که بمعنی نصرة است یعنی ... بعث محمّد ... امّا لیحاجوکم بمعنی مجادله و حجت گرفتن آوردن باشد در مجمع البیان و مبانی البیان فرمودند محاجه و مجادله و مناظره نظایر اند بمعنی حجت آوردن خصمین هر یک و دیگر باشد مشتق از حج یحج حجة و بالضم حجت وجهی باشد که حجاج با بیان و القاء آن ظفر بر خصم یابد چنانچه میگویند حاجه فحجه ای غلبه یعنی بحجت پیش کردن غلبه کردم او را و در حدیث عامه است فحج آدم موسی یعنی آدم بر موسی غلبه بحجت کرد در قاموس گفته حجت بضم اول برهان غالب باشد و حجة الله قرآن و ملک و انبیا و نزد اصحاب ما ائمهٔ اهل بیت و صدیقه طاهره ها باشند و قرآن پس او حجت صامت و انبیا و ائمه دلائل الله و براهین و حجج بالغه ناطقه بر وجود خدا و ثبوت و وحدت تعم اند لهذا لازمه ایشان عصمت و معجزه است در کتب مغازی و سیر مسلّم این مرام است چنانچه از خاصه و عامه مرویست که از مکیدهٔ عمرو عاص و معاویه بلند ساختن قرآن بر نیزه ها باشد حضرت امیر علیه السّلام فرمود فاقتلوهم فان القرآن

هو حجة الله الصامت و انا معکم حجة الله الناطق یعنی بکشید قوم سفیانیه را اگرچه قران بر نیزه بلند کرده اند و آن حجت ساکته و من باشما حجة الله الناطق ام یعنی قران با معنی در قلب من است و ما و را و آن من برهان عیان خدا ناطق مبین حق از باطل ام و قران سخن نمیگوید تدبر کن در این کلام چه لطایف دارد **اما حج** در اصل نزد **ابن سکیت و جوهری** اطالت اختلاف در قوم باشد چنانچه میگویند حج بنو فلان فلانا یعنی اختلفوا فیه و بعد آن متعارف الاستعمال در قصد شده **در قاموس** گفته بمعنی قصد و کف قدوم و غلبه بحجت و کثرت اختلاف و تردد باشد **و نزد** فقها عبارت از قصد بیت الله الحرام بوجه مخصوص باشد یعنی باراده مخصوصه در زمان مخصوص برای اتیان نسک و افعال مخصوصه باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده پس حجت نکته مقصوده در تصحیح امور باشد **و** حجه بکسر اول دفعه واحده حج کردن باشد فهو حاج و حاج اسم فاعل **و** جمع حجج و حج و حجاج و حجیج باشد **و** حجه بفتح اول سال باشد **و** ذو الحجه بکسر اول شهر حج باشد **و** در وجه تسمیه آن گفته اند که بسبب آن پیغمبر بمکه رفته بود و کفار نگذاشتند که حج کنند پس از اتمام حج قعود کردند آن ماه را ذو القعده میگویند و در همین ایام شیخ ثانی عمر گفته که والله ما شککت فی نبوتک مثل هذا الیوم یعنی بخدا قسم شک نکردم در نبوه تو مثل شک امروز یعنی پیش از آنهم شاک بود تمام محدثین روایت کردند در قصه حدیبیه این حدیث بتفصیل ذکر میشود **و** بسالیکه بعد از منع داخل مکه باراده حج شدند آن ماه را ذو الحجه نامیدند **بحث چهارم** افلا تعقلون ای افلا تفقهون یعنی چرا فهم نمی آرید **و** این خطاب از کیست **آیا** از علماء یهود بمطیعین یهود است که ذکر صفت محمد و فضایح خود نزد مسلمانان میکردند علماء یا ایشان گفتند چرا تعقل و تدبر نمیکنید که انجام کار شما کجا میرسد **یا** خطاب از خدا بمومنین صحابه است که چرا تعقل نمیکنید در عناد و تحریف و در سد راه ایشان و از منع اظهار حال در اختلاف قرینه پس حال کسانیکه باین درجه باشد امید ایمان از ایشان چگونه میدارید **یا** از خدا بعموم یهود است که شما تعقل در حال و مآل خود و تدبر در مقال علماء خود چرا نمی کنید که دیده و دانسته چشم پوشی از حق کرده و دین را تحریف کردند و از اظهار نبوت نبی آخر الزمان و شمار انهی و علامت میکنند و در آن سه قول است **اول** مختار اکثر **و** نزد رازی **و** زمخشری و غیر ذلک انسب بحال است **ثانی** مختار جمعی قلیل منهم الحسن است **ثالث** مختار بعضی از قدماء است **بحث پنجم** اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون در این اتفاق مفسرین است که این آیه رد بصورت توبیخ بر یهود از خدا است که آیا ایشان نمیدانند که خدا عالم الغیب والشهادة است و خدا میداند سر مخفی ایشان را از اخفاء نبوة محمدی و تنقیص شریعت خود و زیادتی و تبدیل و تحریف احکام توریه را و میداند علانیه ایشان که انکار نبوة محمد و نهی عوام از افشاء آن میکنند **یا** مراد از سر کتمان نفاق و کفر و از اعلان اظهار ایمان لسانی در وقت لقاء مسلمانان است مختار قتاده **و** ابو العالیه است **آیا** یهود عالم و معتقد بعالم الغیب بودن باری بودند یا نه و در آن دو قول است **بنابر اول** ایشان اشد ملوم باشند چه یهود خدا را باین وصف متصف میدانند معهذا اخفاء کفر و اظهار ایمان سازند و بر این قول یعلم ما یسرون

دلالت آیه بر چند چیز است

بایشان تخویف عظیم بر ایقاع چنین صنیعة باشد چه تعجب از عالم عاصی زاید است **و بنا بر ثانی** ایشان جمله منافقین و ملاحده و زنادقه غیر مقر بخدا باشند پس افلا یعلمون الخ ایشان از جرا زحرکات متجاهله و ترغیب در تعقل و تدبر که وجود شیء مستلزم فاعل عالم بالضرورت است و الا ایجاد او و بعد آن بقاء او بلا علم فاعل ممتنع است پس بنا بر این قول ترهیب و هم ترغیب جمع است **تنبیه** در آیه دلیل است که دلیل الزامی نیز حجت است زیرا که ایشان نهی از اظهار نبوت محمد ص کردند برای الزام حجت بر ایشان **و نزد قاضی جبائی** دلیل است بر آنکه عباد فاعل مختار در افعال خود اند و الا توبیخ و زجر بر افعال یهود بیهوده صحیح نمی شد **و نیز** دلیل است که معصیت با علم اعظم و زرو جرم وار و نعوذ بالله من شرور انفسنا ثم الله اعلم

قوله تعالی وَمِنْهُمْ اُمِّيُّوْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ الْكِتٰبَ اِلَّآ اَمَانِيَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّوْنَ ۝ ترجمه

یعنی از یهود جماعتی ست ناخوان و نانویسان نمیدانند کتاب توریة را که در او چیست مگر آرزوهای را یعنی میدانند آنچه موافق خواهش خود آن باشد که ما اهل بهشت و اولیاء الله هستیم و بغیر ما کسی دیگر نیست و تحریف علماء شان بعوام خود که اجداد انبیاء ما شفاعت اولاد عاصیان ما خواهند کرد و خدا در روایشان و بطلان فرمود و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند بآن چه مظنونی مقطوعی نمی باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** رازی و مقلدش نیشاپوری گفتند **بدانکه** هر گاه خدا امید مسلمانان از ایمان آوردن یهود برید برای متصف بودن ایشان بعناد و تعصب و تحریف پس انواع ایشان تا اینجا بچهار فرقه ذکر فرمود **ا** ضال و مضل و ایشان محرفین کتاب باشند **ب** منافقین **ج** منافقین مجادلین از ذکر و میل بحق **د** عامه امیین که معرفت کتاب نداشتند مقلد محض بودند پس اسباب ایشان در امتناع ایمان ایشان مختلف چهار بودند و مانع چهارم ایشان تقلید علماء خود بود پس هر کس تامل در این امت میکند بمصداق لترکبن طبقا عن طبق میداند که در این امت نیز چهار طبق چهار سبب اند و بعضی از صدر اول محرف و جمعی در هر قرن معاند حق بتاویل باطل مضل خلق و منافق و بین بین و عامی مقلد محض باشند **بحث دوم** و منهم امیون نزد اکثر من تبعیضیه و نزد بعضی من بیانیه بنا بر هر دو لا یعلمون الکتاب بیان امیون باشد **اما** منهم نزد زجاج خبر مقدم و امیون مبتدا موخر باشد و امی و امیان بضم اول در لغت بمعنی ناخوان و نانویس باشد و از اینجا نبی ما رسول امی است یعنی از ابتداء ولادت سواد کتاب و تحریر آن نداشت و از بشری ندانست این مرتبه از خصایص حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم است تا معجزه او باشد تا قیامت باین طرف شاعر فارسی اشاره کرده لشعر

وجه تسمیهٔ امّی ولمانے

یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب‌خانهٔ چند ملت بشست * وآیا بعد نبوت تحریر و معرفت حرف داشت یا نه در متکلمین دو قولست **ثانیهما** آنکه بمعجزه میدانست چنانچه در صلحنامهٔ حدیبیه خود لفظ رسول الله را محو فرمود و همین قول **مجلسی** است **و در وجه تسمیه و اشتقاق امّی** نزد اهل بدیع و اشتقاق چند وجه اند **اوّل** مشتق از امّة و آن بمعنی خلقت و وجه تسمیه خلق با امّی آنست که ایشان باقی بر حالت ولادت تا بموت اند **ثانی** ماخوذ از اُمّةً بمعنی گروه و جماعت باشد چه اصل امت ندانستن تلاوت و کتابت باشد و از اینجا **حدیث** رسول الله ص نحن امة امّیة لا نکتب و لا نحسب یعنی ما امت و خلق بے سواد هیم نمی نویسیم و نه حساب می کنیم **ثالث** ماخوذ از امّ بمعنی مادر باشد یعنی بر حالت مادری تا آخر باقی مانده اند و زن امّی میباشد اینمروی نیز در **تفسیر امام همام** علیه السلام است **سوال** در تخصیص نسبت بام نه بالاب فایده چیست و حالانکه پدر و مادر هر دو در ناخوانی بالاصالت مساوی میباشند **جواب** چونکه علم و کتابت در اصل از مکاسب رجال و از افعال شان باشد لهذا تخصیص بام یافته **تنبیه** در معنی و منهم امّیّون مفسرین دو قول دارند **قول واحد** آنکه و ایشان از یهود جماعتی میباشند غیر عالم و غیر عارف بکتاب توریة یعنی خواندن و نوشتن و فهمیدن معانی آن حفظاً و تلاوةً و رعایةً و درایةً اصلاً نمیدانستند این مختار اکثر و مروی در **تفسیر امام** علیه السلام و از **ابن عبّاس** است **قول ثانی** آنکه ایشان از آن جماعتی بودند که بر ایشان کتابی سماوی نازل و رسولی مرسل از باری نبود و لهذا مستقر کتابی و نبیّی نبودند **آیا** ایشان هیچ کتابی نوشته و خوانده نمی توانستند **یا** فقط توریة خوانده نمی توانستند مشهور و اکثر اول است **و** بنا بر اول بر کتاب الف و لام استغراق باشد **و** بنا بر ثانی الف و لام عهد باشد مشهور ثانی است **بیضاوی** گفته ایشان جهله امّی محض بودند کتابت اصلاً و ابداً نمی دانستند تا مطالعه توریة و تحقیق ما فیها کنند **یا** آنکه امّی غیر عارف بتوریة و باحکام آن بودند ثم الله اعلم **سوال** هرگاه این فرقه امّی محض در اصل خلقة بودند پس ملوم و مذموم چرا باشند بل برای نبودن سواد معذور باشند **جواب** جاهل و جهالت معذور و معفو نیست زیرا که در لطف تقریب و تمکین کافهٔ مکلفین مساوی اند معهذا ترک تحصیل کردند و اکتساب آن بهر کس ممکن است برای ترک تحصیل ملوم و مذموم اند **بحث سیوم** لا یعلمون الکتاب الا امانی **آیا** امانی مثقل بود و یای مثناة تحتانیه ست **یا** مخفف بیک یا در قراء دو قولست **ثانی** مختار ابو جعفر و شیبه و حسن است **اوّل** مختار باقی قراء **الّا** لا یعلمون کانه بیان امیّون باشد الا حرف استثنا اما این استثنی منقطع چون مالهم من علم الا اتباع الظنّ باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمودند الا بمعنی لکن است **و** امانی جمع امنیّة بضم همزه بمعنی تمنا و آرزوست لکن در معنی آن بسبب اختلاف اشتقاق خلاف ست **نزد** اهل اشتقاق امنیّة اسم بمعنی آرزو و تمنا از منی یمنی منی باشد **در قاموس** گفته امنیّة بضم همزه بمعنی تلاوت کتاب و کذب و اختراع و اختلاق حدیث و افتعال آن

باشد **در کبیر** گفته امنیه در اصل تخیلات انسانی در نفس مع اندازه وقوع و احداث آن و از اینجا است
قوله تعالی یعدهم ویمنّیهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا **بیضاوی** گفته امنیه ماخوذ از منی و آن
تقدیر نفس باشد لهذا اطلاق بر کذب و بر تمنا و بر قراءة میشود **در کشاف** گفته نیز از منی بمعنی
اندازه در نفس باشد و صاحب تمنا اندازه معین در نفس خود کرده حرز یا تمنی میکند و نیز مختلق و قاری اندازه معین
کلمه بکلمه میکند **و نزد جمعی** امنیه از تمنی بمعنی قراءة کتاب الله باشد چنانچه میگویند تمنی اول اللیل کتاب
الله ای قرء **نزد جمعی** بمعنی احادیث مختلفه و باطله مخترعه باشد **نزد بعضی** امنیه
بمعنی آرزوی باشد که بآن مستحق و لایق نباشد **نزد زجاج** امنیه تمنا قول ما لا یعلمه باشد پس
متمنی طلب ما لا حقیقة له میکند **و** منا و منیّة بفتح اول مرگ باشد جمع آن منایا **و** در حدیث حضرت امیر
علیه السلام است انا عالم المنایا و البلایا و انا صاحب العصا و المیسم یعنی من عالم بمرگهای خلق و بلیات
ایشانم و صاحب عصای موسی و میسم که انگشتر سلیمان باشد و در ایام رجعت بعصا کافر را و بانگشتر
مومن نشان میکند **و** منی چون غنی و منیّه رمیه آب نطفه ذکور و اناث باشد **و** منی چون الی بکسر اول
والف مقصوره نام کوهی در مکه حجاج در انجا قربانی و بیتوته سه شب می کنند **در قاموس**
در وجه تسمیه آن گفته لما یمنی بها من الدماء یعنی برای ریختن خونهای قربانی در آن **و در آن** از ابن عباس مر
مرویست لان جبرئیل لما اراد ان یفارق ادم قال له تمن قال اتمنی الجنة فسمیت منی لامنیة آدم یعنی
جبرئیل حین مفارقت از آدم با آدم گفت تمنا کن آدم گفت تمنای جنت میکنم با منیت و آرزوی آدم
آنرا منی نامیده شد **در مجمع البحرین** روایت ثانیه نیز آورده جبرئیل با ابراهیم گفت تمنا
کن یا ابراهیم پس تمنای ابراهیم بر آن کوه مردم منی نامیدند **تنبیه** در تفسیر این چند وجه اند یعنی
اینون نمیدانند که در کتاب توریة چیست از حدود و احکام و فرایض و شرایع و ایشان چون بهایم مقلدین
محض اند تمیز نمیدهند حق را از باطل مگر میدانند آرزوهای خود را از افواه خواص خود اینمروی است **از ابن عباس**
و نزد کلبی لکن میدانند احادیث مختلفه و اکاذیب مخترعه علمای خود را که نحن اولیاء الله و لن تمسنا
و ما را آتش مس نمیکند مگر بایام معدوده چه آبا و انبیاء ما بما که اولاد ایشانیم شفاعت میکنند **و** نقل آیه ان لن تمسنا
النار الا ایاما معدودة هست **نزد ابو عبیده و ابو ورق** تلاوت کتاب
میدانند نه معانی آن **نزد حسن** مگر تمنای باطل میدانند چون لن یدخل الجنة الا من کان هودا
او نصاری در جنت داخل نمیشود مگر یهودی و نصاری **نزد مجاهد و قتاده** لکن میدانند
اکاذیب باطله را چون قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری مسیح ابن الله باشد یعنی عزیر و مسیح دو پسر
خداوند عیاذا بالله **نزد کسائی و فراء** امانی ایشان تمنای طلب رحمة من الله بود
شیطان با ایشان بخطور می آورد که خیر شما در تمنای زوال اسلام بموت رسول و عود ریاست بشما باشد
بحث چهارم و ان هم الا یظنون ان نافیه بقرینه الا باشد تا مشتبه نشود پس هم مبتدا و یظنون
خبرش باشد **اما ظن** و آن ترجیح احد الجانبین بر طرف دیگر برای حصول قراین و امارات صحیحه چه

داخل آن باشد چه خارج و بحث علم و ظن سابق مبرهن شد **در مجمع البیان** از بعضی نقل کرده بعضی گمان کردند که ظن از قبیل اعتقاد است و بر مذهب صحیح ظن از قبیل اعتقاد نیست **و** مظان الاجابة محل استجابة باشد پس در مجمع فرمود معنی نیست که ایشان در امانی خود نیستند مگر شاک نه بیقین **نزد** بعضی نبود امانی ایشان مگر از باب حدیث نفس **تنبیه** در آیه دلیل بر چند چیز است **ا** معارف کسبی اند نه ضروری پس تارک آن مذموم و ملوم از خواص و عوام است **ب**[۲] معارف لااقل یقینی باشند نه ظنی لهذا ایشان مذموم شدند **ج** نزد خاصه و عامه تقلید مطلقا باطل است **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمودند تقلید در معانی و در طریقه علم غیر جایز و اقتصار بر ظن در ابواب دیانات اصلا و ابدا جایز نیست و حجة بودن کتاب الله بر کافه مکلفین قایم است اگرچه بآن عالم نباشد چه متمکن از علم و از جمله واجبات است که تعویل بر معرفت معانی کتاب باشد نه بر مجرد تلاوت و ظاهر قرآت آن **و** مضل و مغتر باضلال که مقلد جاهل باشد در یک حکم اند **سوال** مسلمانا که تقلید در اصول دین اصلا جایز نیست اما در فروع دین عامه مسلمانان مقلد مجتهدین خود اند برای عدم علم پس عوام و خواص مسلمانان چون یهود باشند **جواب** ذم یهود بسه وجه است **اول** آنکه مطلقا تحصیل علم واجب بود ترک کردند **دوم** یهود تحریف علماء خود بموجب اتحذوا نهم میدانستند پس بجهت علم ایشان باضلال ایشان ذم عاید گردید و عوام مسلمانان حسن ظن بعلماء خود دارند پس ذم بایشان عاید نمیگردد و چه علماء ملت ایشان علانی در دین تحریف نمی کنند الاخطاء و آن معفو از مجتهد است **سیوم** یهود تقلید علماء خود در اصول و فروع میکردند و مسلمانان فقط در فروع میکنند پس ذم ایشان برای تقلید در اصول باشد و اگر یهود میکردند پس ذم ایشان برای آن باشد که ایشان میدانستند که علماء ما از تشاء تحریف دین و فتاوی میکنند و اگر کسی از است محمدی[۲] از مجتهد و مقلد چنین باشد شامل بودن شان بایشان شکی نیست و حدیث **حضرت امیر** علیه السلام از مرویه احتجاج در این باب پیش مے آید انشاء الله تعالی **و در تفسیر امام**[۱] علیه السلام است خلاصه آنکه عوام امت ما وقتی که بدانند از فقهاء خود فسق ظاهر و عصبیت شدیده و تکالب بر حطام دنیا و حرام آن تا آنکه فرمود پس مقلد عوام با چنین فقها مثل یهود مذموم اند و از فقها هر که صیانة النفس و حفاظت دین مخالف هوای خود مطیع آقای خود باشد برای عوام است که تقلید او نمایند

قوله تعالی فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما

کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون ترجمه

یعنی اندوه یا عذاب یا وادی که در جهنم آفریده شده مر آنانراست که می نویسند کتاب محرّف را بدستهای خود پس میگویند این نوشته کتاب الله از نزد خدا آمده تا بفروشند و بعوض آن بخرند یعنی استبدال آن میکنند بهای اندک و قیمت کمی را پس وای یعنی عذاب مزبور مر ایشانراست از آنچه نوشته و تغیر کرده دستهای ایشان است و دیگر بار ویل مر ایشان راست از آنچه کسب می کنند آنرا از رشوت و مناصب و وظایف و هدایا و تحف را بسبب آن **بدانکه** در اینجا کلام باری عاید باز اعلماء یهود گردید **ودر**

تفسیرش چند بحث است **بحث اوّل** فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم الخ ویل در لغت کلمه است که بمکروب در حالت وقوع در کرب میگویند و اصل آن عذاب و هلاکت باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان و روض الجنان و بیضاوی** فرموده ویل کلمه تحسّر و تفجع و تلهف باشد که در هلاکت گفته میشود و مثل آن ویح **و ویس و ویب و ویه و ویك و عول** باشد **در تفسیر مسعودی** است که اینها مصادر منصوبه بافعال غیر از این الفاظ همیشه منصوب میباشند و اظهار آنها جایز نیست **خلیل** از اصمعی نقل کرده که ویل کلمه تفجع و ویح کلمه ترحم باشد **نزد** سیبویه ویل برای وقوع در هلکه و ویح برای زجر از وقوع آن **و** موید خلیل حدیث متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بعمار فرمود و یحك یا عمار ستقتلك الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونك الی النار یعنی مرحوم و مغفور است ای عمار زود بقتل می آرد ترا گروه ستمگار که یعنی گروه باشد برای آنکه میطلبی تو ایشانرا به بهشت یعنی بطرف علی و ایشان میطلبند ترا بجهنم یعنی به بیعت معاویه اینحدیث **در بخاری** در باب معاونة المسجد است **در دلایل** ابونعیم از جناب امیر علیه السّلام روایت کرده که ویح و ویل دو باب اند اما ویح باب رحمت و ویل باب عذابست **نزد قاضی** ویل متضمن نهایت وعده و وعید باشد بعد آن مراد وادی جحیم بگیرند یا عذاب الیم **نزد اصمعی** کلمه تقبیح با و از این بابست آیه ولکم الویل مما تصفون **مفضل** گفته بمعنی حزن باشد **وقومی** گفته بمعنی خزی و هوان باشد **بغوی** نقل کرده که ویل کلمه دعا بد بر کفار باشد و ثبور نیز **سفیان ثوری** گفته ویل سیل صدید اهل جهنم باشد **نزد ابن عبّاس** عذاب الیم باشد **در حدیث** نبوی صلعم از **سعید خدری** مرویست که ویل دشتی در جهنم که کافر در آن بچهل خریف فرو میرود و بقعرش نمیرسد **وایضا** نیز از آنحضرت م مرویست که ویل در جهنم کوهی است **اقول** بنابر دو حدیث مراد آنست که جای کافر در دشت ویل یا بر جبل ویل آماده است **ایا** ویل اسم جامد علم بر عذابی یا بر تقبیحی است **یا** اسم مصدر بلا فعل است خاصة موضوع بر عذابی یا بر تقبیحی و توهینی و دو قول است **مختار بیضاوی و صاحب مبانی** آخر است

بصورت مجاز اسم بر عذاب شده **اما** اعراب ویل رفع بالتنوین برای ابتدائیت و خبرش للذین با **و نزد زجاج** در غیر قرآن بنصب ویلا للذین باشد بر تقدیر جعل الله ویلا لهم **و بنا بر** رفع ثبت الویل لهم باشد **و** استعمال ویل و ویح موصول بلام در حال انفراد و منون جز رفع باشد **و** باضافه چون ویحک و ویلک و ویح زید و ویل زید بنصب بلا تنوین باشد **اما** تعسا و تبا و بعدا و امثال آن صله آنها بلام و ابدا منصوب میباشد چون تعسا له و تبا له و بعدا له میباشد **در مجمع البیان** نقل فرموده که گاهی ویل و ویح باضافت لام نیز نصب میخوانند چون ویلا لزید **شاعر** گفته

کسی الیوم ثیابا خضرة فی جلودها	فویلا لتیم من سرابیلها الخضر	

سوال رفع ویل بابتدا واقع شده و مبتدا چگونه نکره باشد **جواب** در بیضاوی **و** مبانی آنکه ابتداء به تنکیر در دعا سایغ و ویل بالاتفاق دعا نفرین است **بحث دوم** للذین یکتبون الکتاب بایدیهم این وصف محرفین یهود تا قلیلا است **اما** کتابت در سابق بیان شد که بمعنی جمع حروف بتحریر است اما کتاب بر آن الف و لام عهد است پس مراد از آن مکتوب محرف توریة است یا قرآن و آن دو قول است **ثانی** منقول از بعضی و از ابو مالک است **در مجمع البیان و روض الجنان** است مراد بآیه کاتب وحی نبی ما است که پیغمبر براو املا میکرد و کاتب آنرا تغییر و تبدیل میکرد و پس از آن کاتب مغیر مرتد شد و مرد بعد از دفن کاتب میت را قبر از درون خود دفع کرده بیرون انداخت **و در روض الجنان** از ابو طلحه روایت کرده که من حاضر شدم دیدم میتی افتاده گفتم چرا این را دفن نمی کنند مردم گفتند که چند بار او را دفن کرده قبر بیرون انداخته دانستم که براو دعای پیغمبر بود **سوال** آیا از الکتاب تمام کتاب توریة مراد است یا بعض **و** بنا بر اول کل و جزء توریة بل هر حرفی محرف لازم می آید زیرا که کتاب در عرف اطلاق نمیشود مگر بر جمله مجموعه از اول تا آخر پس بنا بر آن یک حرف آنهم بغیر تحریف و تبدیل نماند **و** بنا بر بعض بعض آن محرف باشد و لکن بعض از الکتاب خصوص بالف و لام استغراقی ثابت نمی شود مگر آنکه بغیر توریة کتابی غیر آن تراشیده و اختراع نموده هذا من عند الله می گفتند اشکال لازم نمی آید مگر در اثبات آن و کتابی بالانفراد که از ابتدا تا آخر مختلق باشد از یهود و مشهور نشده **جواب** آنچه معقول و ممکن بغیر معارضه است اینست که اکثر مقامات توریة را تبدیل و تغییر دادند پس بر اکثر آن کتاب شامل من باب التغلیب و بر تقلیل نادر عدم اطلاق میشود **جواب دیگر** اگرچه بر اول **و** ثالث اشکالی و استبعادی از ایشان نیست چه جایز است که صدر اول در ابتدای نزول بعد فوت موسی کل کتاب را تحریف کرده و بعد نقل آن هذا من عند الله می گفتند و خدا در زمان نبی ما اخبار از حال سلف خلف شان فرموده ثم الله اعلم **اما وجه ثالث** در در منثور از **سدی و قتاده** در آیه نقل کرده که جماعتی از یهود کتابی می نوشتند از عند خود و بعرب بثمن قلیل میفروختند و می گفتند هذا من عند الله **سوال** یکتبون بایدیهم چرا فرمود و حالانکه تحریر کتابت نمی شود مگر بدست پس بایدیهم زاید بلا فایده باشد **جواب** چونکه تحریر و مکتوب لازم بفاعل مباشر نیست چنانچه سلاطین و امرا بدست خود نمی نویسند و نیز ملوک

۴۰۱

جبریه مجوس این امت بعلت آنند

املا می کنند و غیر عملی با مر او کتابت میکنند برای العین از سلف الی خلف در عصر عرف فرامین مکتوبه غیر از کتاب سلطان
و خطا میگویند پس به ثبوت این باید یهم مراد محاصل بالفایده برای تاکید است که علمای یهود آنرا دیده و دانسته
بدستهای خود می نوشتند تا ازاله اشتباه از عرمان و امر غیر زایل میشود و چنانچه میگویند قلته بلسانی و کتبته بیدی
و رایته بعینی و سمعته باذنی و لقیته بنفسی برای رفع ابهام و اثبات تاکید مستعمل است ثمّ الله اعلم
نزد اهل تدقیق و تحقیق و ذکر یکتبون باید یهم علت دو چیز است **احدهما**
آنکه ایشان باراده و اختیار خود و دانسته تبدیل برای طمع نفسانی و بعداوت نبوت نبوی ع اکردند نه بامر غیر و نه
باجبار او **وثانیهما** آنکه بعیر از قاضی **و در روض الجنان** فرموده خدا او نزد ایشان
بلفظ مما کتبت ایدیهم فرمود تا دلیل باشد بر بطلان جبر و بر قول آنکه کل ما سوی الله افعال الله است پس
جبری تا الی اثنین یهودی باشد و نص نبوی چنانچه **در شرح مقاصد** روایت کرده قال
النبیّ ع الرجل قدم علیه من فارس اخبرنی باعجب شیٔ رایت فقال رایت اقواماً ینکحون امّهاتهم و بناتهم و اخواتهم
واذا قیل لهم لم تفعلون ذلک قالوا قضی الله تعالی علینا و قدّره فقال رسول الله ص سیکون فی آخر
امتی اقوام یقولون مثل مقالتهم اولئک مجوس امتی انتهی خلاصه آنکه حضرت نبوی صلعم برای تازه وارد از
ملک فرس فرمود که خبر ده مرا عجیب ترین اشیا یکه دیدی آمد عرض کرد که دیدم قومی را که بنکاح وطی میکنند
مادران خود و دختران خود و خواهران خود را وقتی که گفته میشد ایشان را که چرا چنین می کنید ایشان می گفتند که خدا
بر ما چنین جاری ساخته و حکم کرده و تقدیر و ایجاد تعالی این افعال را می کنیم و ما را اختیاری نیست پیغمبر صلعم فرمود در
و آخر امت من قومی باشد قول و فعل شان چون قول یهود باشد یعنی همه افعال از خیر و شر و کفر و ایمان من الله
هست از ما نیست آن جماعت مجوس امت من اند نعوذ بالله من ذلک **بحث سیوم** ثمّ یقولون
من عند الله یعنی مکتوب محرف را من عند الله میگفتند در آن چند وجه اند **صاحب اسباب
النزول** باسناد خود و در وسیط **و در روض الجنان** در نزول آیه آورده که یهود در
توریة یافتند پیغمبر آخر الزمان میانه قامت حسین الوجه سرخ و سفید روی جعد موی سیاه چشم بجای آن نوشتند
طویل قامت گندم گون ازرق چشم موی شکسته پس جمعی از قریش بهود را پرسیدند نبی ما در کتاب شما چه صفت
ذکر هست بایشان نقل از توریه آدم طویل ازرق بسبط الشعر نمودند این مروی از **عکرمه**
نیز هست **در مجمع البیان** آورده که مراد از تحریف کتاب آنست که یهود در توریه وصف نبی را
تبدیل کردند برای ایقاع شک در مستضعفین و عوام خود این مروی نیز از حضرت **ابو جعفر
باقر** علیهم السلام و مختار جمعی از اهل التفسیر است **در معالم التنزیل** و سعودی
روایت کردند احبار یهود ماکل و تحایف و وظایف و ریاسات داشتند بور و دنبی ما در مدینه ترسیدند از زوال
آن پس حیله در تعویق یهود از ایمان بتحریف صفت نبی ع نمودند بجای آن طوال ازرق سبط الشعر نوشته
و هذا من عند الله گفتند **آیا** این وعید برای کذب ایشان است یا برای اسناد و مکتوب باطله و کذب الی الله
یا بسبب هر دو معقول آنست که بهر دو است زیرا که کذب قبیح و اسناد و کذب بصورت افترا علی الله اعظم القبایح

معهذا اضلال بغیر باشد والله اعلم **بحث چهارم** لیشتروا به ثمنا قلیلا کانه علت تحریف وعلت بیع وعلت قول هذا من عند الله باشد پس معنی اینست که کتاب محرف را می نوشتند تا بگیرند بعوض آن از عوام خود مال قلیل البقا یا قلیل الاعتبار را **آیا** این شرا بالحقیقت است یا مجاز مختار فرقهٔ ظاهریه حقیقت است زیرا که کتب محرف بقیمت یسیری فروختند **و** مختار جمهور مجاز است پس نزد ایشان مراد آنست که ایشان ترک واظهار باطل بعوض شئ قلیل میگرفتند و آن کانه اشترا سلعه بعوض قیمت اندک باشد **اما ثمن** مال رشوت وتنخواه ومناصب ریاست ولحاظ ورعایت قرابت باشد **اما قلیل** پس **نزد** ابو العالیه وصف ثمن بقلیل فرموده زیرا که عرض دنیا و آن قلیل المدة بموجب آیه قل متاع الدنیا قلیل باشد **نزد جمعی** تمام دنیا نسبت با یمان قلیل است **نزد بعضی** ثمن قلیل حرام است وهمه وجوه محتمل است **اشکال** اول ازیکتبون الکتاب کتابت محرف لایح نمیشود ولفرض اثبات پس آیا ذم ایشان برای اخذ ثمن قلیل بمقابله کتاب است که چرا بقلت ثمن خریدند یا بمقابله تحریر آن یا بمقابله تکتیب وتحریف واخذ ثمن بر آن هر دو باشد **جواب** آنفا ذکر شد که ذم برای هر سه چیز است واز خود همین آیه این هر سه چیز لایح است **اما جواب** تحریف هم نیز از همین آیه مستفاد میشود قطع نظر از آیه یحرفون الکلم عن مواضعه چه تهدید وتکرار توعید بقوله فویل للذین ونیز فویل لهم ونیز وویل لهم مما یکسبون از عاول جایز نیست که بر تحریر وابتیاع کتاب حق توعید کند پس آن نیست مگر کتاب مخترع ومختلق باطل ومضل والله اعلم **بحث پنجم** فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون کسب در اصل عملیست که بفاعل آن جلب نفع یا دفع ضرر مرتب شود وهر که عامل مباشر بنفس وباراده خود باشد او کاسب است **و نزد** بعضی کسب عبارت است از هر عمل جارح که بآن جلب نفع ودفع ضرر مرتب باشد **و** از اینجا طیور جوارح را کواسب میگویند پس معنی فویل لهم مما کتبت ایدیهم اینست که پس عذاب شدید وخزی قبیح منکر مر آنها راست که تحریر کردند کتاب محرف را بدستهای خود **و** از وویل لهم مما یکسبون ودیگر بار ویل است مر آنها را از سبب چیزیکه کسب آن کردند و آن متاع وثمن از مال حرام ورشوت باشد **آیا** این وعید است یا توعید شهور توعید است **تنبیه** آیه هر چند چیز دلیل است ۲ جایز نیست تحریر کتب ضال ومضل ومحرف باجرت وبلا اجرت الا برای اتمام حجت و آن مستثنی بدلیل خارج است **ب** جایز نیست بیع وشرا چنین کتب مطلقا الا ما اخرجه الدلیل و آن اشترا برای حجت باشد **ج** در در منثور از جمعی فقهای قدما خود نقل کرده که بیع وشرا مصاحف مکروه است چنانچه از جابر **و** از عکرمه **و** از ابن عمر **و** سعید جبیر روایات نقل کرده که بیع مصاحف نزد اصحاب رسول عظیمه است تا آنکه گفتند قطع ایدی اجب است نزد ایشان از بیع وشرا مصاحف **آیا** اخذ اجرت بر تحریر آن جایز است یا مکروه و آن دو قولست از **ابن عباس و محمد بن الحنفیه** وغیر ایشان مرویست که باکی نیست در بیع ورق واخذ اجوره برای دی خود **و** مختار اصحاب ما بیع جلد وورق قران جایز است **تذکره** آیا تحریر قران بقطعی بزرگ باید یا کوچک چون حمایل صغار یا بهر دو صورت در عامه خلاف است

نحاسی و سیوطی لاینبغی و نیز دیگر بقطعی صغیر نقل کرده‌اند چه در آن توهین در انظار است و آنچه موهن قرآن و عظمت او می نماید یا می باشد جایز نیست و از اصحاب ما چیزی در نظرم الی حین نیامد بل از قدیم حمایل صغیر در اصحاب ما الی حین جاریست **اقول** اگر علت توهین حجم صغیر باشد پس چرا اصغر حجم موجب زیادتی ترتیب و توقیر و تعظیم او مطلقا نباشد چه این حجم صغیر بنا بیع علوم بوده که خافقین را با نواع علوم مشحون و عامه فحول و کافه اهل عقول را حیران ساخته و الله اعلم ✝

قوله تعالی وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ ترجمه

یعنی گفتند یهودیان که مس نمیکند ما را آتش دوزخ مگر روزهای شمرده شده را و آن ایام گوساله پرستی باشد یا نهایت ایام قلیل العدد بحسب گمان باشد حق تعالی در رد ایشان فرمود بگو ای محمد مر این یهود را که آیا فرا گرفته اید شما از نزد خدا پیمانی و میثاقی مضبوط را که بوثاقت آن عذاب شما منقطع شود و این از جمله امانی ایشان است پس خلاف نمیکند خدا عهد و پیمان موثوق خود را **آیا** میگوئید بصورت افترا بر خدا آنچه نمیدانید و علم آن ندارید یعنی چنین امانی را بر زبان خود میارید و مگوئید چه آن حقیقتی ندارد **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة نصب ایام بنا بر ظرفیت است **اما** مس در اصل اتصال و التصاق شیئی به بشره باشد بنحویکه حاسه متاثر شود **و** لمس کانه طلب آن باشد لهذا المسته فلا اجده میگویند یعنی لمس کردم لکن اثرش را نیافتم **در مجمع البیان** فرمود مس و لمس نظایر اند لکن فرق آنست که مس جمع شیئین بر نهایت قرب باشد و اصل آن لصوق باشد **اما** لمس مثل او مع اشتمال احساس است **اما** سابق اشتقاق و معنی آن بیان شد **در مدارک** نسفی گفته که نار جوهر حار محرق و مضیئی عنصر از نار ینور نارا بمعنی نفور باشد چه در نار حرکتی و اضطرابی باشد **و** **ایام** جمع قلت از یوم غالبا ناده می باشد **و** معدودة از عدد صفت ایام واقع شده و در آل عمران ایاما معدودات فرمود **در مجمع البیان** فرمود معدود وقتی که بصورت اطلاق باشد بمعنی محصلة و محصورة قلیلة باشد چون و شروه بثمن بخس دراهم معدودة یعنی قلیلة باشد **و** تنکیر ایام مع صفت معدودة

یهود میگفتند ابد نمیکند خدا مگر با ایام قلیل

برای تقلیل کالعدم باشد و نزد جمعی بصفت معدوده برای تعداد محسوبه باشد نه برای تقلیل محض
در نزول معلوم خواهد شد **سوال** در هر دو جا ایاما بمکان واحد است چرا در محل واحد متصف
واحده و بجای دیگر بصیغه جمع معدودات آمده **جواب** در موصوف و صفت مطابقت
در جمع واجب نیست الا آنکه صفت جمع اگر بصیغه واحده باشد تانیث لازم است **در کبیر**
گفته که اسم اگر مذکر در اصل باشد پس در وقوع او صفت جمع تا باید باشد چون کوز و کیزان مکسوره و اگر مونث
باشد چون خابیه و خوابی مکسورات باید پس در صفت جمع او الف و تا باشد این امر سماعی است
بحث دوم در نزول این آیه چند وجه اند **اول** نزد یهود معروف بود که کل عمر دنیا هفت هزار
سال است بمقابل هر سال یک یوم ما معذب در نار خواهیم شد و مجموع آن هفت یوم باشد و خدا
رد بر ایشان نمود این مروی **از ابن عباس و مختار مجاهد** مع جمعی است
دوم در معالم التنزیل مرویست که بزعم یهود خدا بر یهود عتاب کرده لهذا قسم بر تعذیب ایشان
یاد فرمود پس خدا برای انحلال حلف عذاب نمی کند یهود را مگر با ایام قلیل و آن سبع ایام باشد خدا رد ایشان
فرمود این مختار **ابو العالیه و حسن و ضحاک** باشد **سیوم** در اسباب النزول
است که از طبقه اول تا درک هفتم مسافت و سیر چهل روز است پس یهود در اول طبقه جهنم وارد شده
بروز چهلم بسقر بر درخت زقوم سیر سند مسافت ما بین این دو مکان بعد ایام اربعین با نصرام رسیده خلاص
میشوند بارے رد ایشان نمود **در مبانی البیان** از ضحاک زیاد آورده که در آن وقت خزنه جهنم
میگویند ای اعداء الله عدد تمام شده و ابد باقی مانده چه اخلاص شدید این مختار واحدی **و** ابن جریر **و** ابن منذر
مع جمعی دیگر و مروی **از ابن عباس** است **چهارم** از محتملات بعضی است که خواص
یهود بعوام خود فریب میدادند که ما را نار جهنم مس نمی کند زیرا که اولاد انبیا هستیم و اگر مس کرد پس با یام قلیل
مس میکند بعد آن آباء انبیا ما را بشفاعت خلاص میسازند و ایشان امانی و مزعوم خود چون نحن اولیاء الله
اظهار کردند خدا رد فرمود **پنجم** در **در منثور و مجمع البیان و روض الجنان
و مبانی البیان** است که یهود گمان کردند با میگاوپرستی بعد موسی کردند بهمان عدد ایام
یهود در جهنم خواهند بود و بعد آن عذاب شان منقطع خواهد شد و عدد آن ایام چهل روز باشد خدا رد شان فرمود
و همین مروی در **تفسیر امام علیه السلام و علی بن ابراهیم** است و همین مختار
عکرمه **و** ابو العالیه **و** عطا **و** قتاده است **ششم** در در منثور روایات متعدده نقل کرده مفاد همه
قریب است که یهود روزی مخاصمه بحضرت رسول صلعم کردند و گفتند که نار ما را مس نمیکند مگر با یام معدوده و آن
چهل روز گاوپرستی باشد پس از خلاصی ما در نار خلیفهای ما خواهند بود و اشاره با آنجناب پیغمبر و اصحاب او کردند پیغمبر
رد ایشان فرمود که دروغ میگوئید و شما مخلد ابدی خواهید بود و ما خلیفه شما اصلا در نار نخواهیم بود انشاء الله تعالی
و خدا و تکذیب یهود و در تصدیق رسول این آیه نازل فرمود این مختار عبد الحمید **و** ابن جریر **و** ابن منذر **و**
ابن ابی حاتم **و** عکرمه **و** زید بن اسلم **و** مروی از ابو هریره است **سوال** ذکر تعداد و تعیین آن در

۴۰۵

قرآن نیست معهذا ایام جمع قلة اقلش سه واننهایش عشره ایام عند الاکثر باشد وآنانکه حمل آن بر هفت یوم میکنند مانند
ابن الجبار بر جمع قلت باقی مانند اما حمل آن بر اربعین ایام بلا وجود دلیل خرق موضوع غیر جایز باشد جواب
قاضی عبد الجبار بر سبع ایام متعرض شده بانکه اگر حمل ایام بر اقل شود پس سه روز باشد واگر بر عشره شود حمل آن بر اکثر
میشود وآنانکه از بین وجهتین تعیین ایام سبعه داخل و رهرو نیست پس اقدام بر هیچ نباید کرد نه بر سبع و نه بر اربعین واگر
بحسب وضع اقدام کرده شود پس بر ایام ثلثه یا عشره انسب باشد والا فلا جواب ثانی در اصول مقرر
شده که اگر لفظ وارد در دو معنی باشد حمل آن بر معنی شرعی لازم است والا التعطیل اکثر احکام لازم می آید چون طهارت
وصلوة ونکاح وصوم وحج وامثال آن پس در اینجا اول ضرورت حمل نیست و بالفرض پس بر مراد شارع بموجب
روایات صحیحه ولو از جملهٔ آحاد باشد حمل آن جایز است اما جواز تخصیص عام یا تعمیم خاص باحاد وقطعیه چون
در اصول مبرهن و بآن جمهور رفته اند بیان تازه آن انشاء الله عنقریب می آید و در اینجا سکوت انسب و علم آن محول
الی الله والراسخون فی العلم اولی باشد بحث سیوم قل اتخذتم عند الله عهدا الخ در اصل أاتخذتم
بود برای ثقل واجتماع همزتین همزه وصلیه اصلیه را حذف کرده بر همزه مفتوحه استفهامیه که بمعنی تقریر و تقریع باشد
باقی نهادند اما در ذال اتخذتم قراء دو قول دارند یکی اظهار آن ثانی ادغام آن در تاء اما عهد در اینجا در
بیضاوی و مبانی التنزیل بمعنی خبر یا عقد یا میثاق یا وعده باشد فخر رازی
و نیشاپوری گفته عهد در اینجا جاری مجری وعده و خبر باری باشد چه هر وعده سبحانه اکید
بجای عهود موکده بقسم و نذر نسبت باو در عدم تخلف از آن باشد در روض الجنان و معالم
از ابن مسعود مرویست که مراد از عهد توحید است چنانچه در آیه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا است ای لا اله الا
الله مخلصا اما فلن یخلف الله عهده جواب شرط مقدر باشد یعنی ان اتخذتم عهدا فلن یخلف الله عهده باشد و
لفظ ام متصل معادل همزه استفهامیه است یا منقطعه بمعنی بل بصورت تقریع و تقریر است پس بنا بر اول
کدام شق را دارید آیا براءة و وعده نجات دارید یا قول بالا تعلمون دارید و بنا بر ثانی بل آنچه نمیدانید آنرا ادعا
میکنید تنبیه بالجمله متفق اند که خطاب قل بر رسالت پناه صلعم بصورت ایجاب امر ابلاغ باشد
یعنی بگوای محمد بیهود معاصرین و منظرین این امر را آیا بر عدم مساس نار دلیلی دارید و دلیل بر رفع عذاب
بعد ایقاع معصیت نمیباشد مگر سمعی چه عقل را مجال اطلاع بر آن نیست واگر وعده قطعی از خدا بر عدم
آن گرفته اید پس خدا خلاف وعده خود نمیکند و آن ندارید پس قول شما لن تمسنا النار قول مالا تعلمون باشد یعنی
از روی جهل و جرأت من عند النفس میگوئید چه مخالفت وعده کذب و آن قبیح باشد بر عالم بالقبیح مع غنائه
قبیح نزد عدلیه جایز نیست واما نزد جبریه برای نقص چه نقص بر تعالی روا نیست ایراد بنا بر این
عفو و شفاعت جایز نیست چنانچه مزعوم فرقه وعیدیه است جواب سابق بکرر ذکر شد و محقق
نصیر الملة در فصول و فخر رازی وکرم و وعده و کرم عفو مؤمن و قبول شفاعت
در او جایز است زیرا که خدا غنی کریم است و اسقاط حق خود از غنی کریم عند العقل ممدوح است نه مذموم پس
تفضل آن جایز است اما در وعده وعید بالنسبه بعض شان یا بعض و اشباه ان او پس آیات خلود مأول بکفار و

باستخاص یعنی باشد جمعله مین الله ولا **تنبیه** این آیه هر چند چیز دلالت وارد **ا** قول بغیر دلیل باطل است زیرا که خدا بر ایشان عیب شمرد **ب** وجود و عدم شیء اگر در عقل مجوز باشد پس اثبات و نفی آن حاصل نمی شود مگر بدلیل سمعی **ج** منکرین قیاس و خبر واحد متمسک باین آیه اند زیرا که قیاس و خبر واحد مفید علم بالاتفاق نمی باشد امر تقولون علی الله ما لا تعلمون در معرض انکار وارد شده **د** مخالفت وعده و وعیده باری محال است تم والله اعلم

قوله تعالی بَلیٰ مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَ اَحَاطَتْ بِهِ خَطِیْئَتُهُ فَاُولٰئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ ۝ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی قول لن تمسنا النار صحیح نیست بلکه هر کس اکتساب کرد عمل بد را و آن جمیع کبائر باشند و اعظم آنها انکار دین محمدی و امامت ائمه هدی علیهم السلام باشد و فرا گرفت او را گناه او را یعنی اعمال بد او را و اعتقاد باطل او شامل او تا حال مردن او شد پس آن گروه ملازم نار دوزخ و مصیبت نار آن دارند و ایشان در آن همیشه باشندگانند و آنانکه ایمان آوردند بجمیع ادیان انبیای خود و بدین محمدی و با امامت ائمه اطهار علیهم السلام تصدیق نمودند و عمل کردند عملهای نیک و شایسته را آن گروه اهل بهشت است ایشان در بهشت جاوید مانندگانند و زوال و انقطاعی ندارند **و در تفسیرش چند بحث است بحث اول** نزد قراء مدینه خطیئاته بجمع بعد ابدال همزه بیا مع ادغام آن بدلیل اولئک اصحاب النار هم فیها است و نزد باقی قراء بصیغه واحد است بدلیل من کسب خطیئته چه من و ضمیر در خطیئه مفرد است اگر چه معنی کثرت دارد **بحث دوم** بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته الخ لغت و اصطلاح این الفاظ سابق مکرر ذکر شد **اما بلی** و نعم و ان و اجل از حروف ایجاب اند **شیخ المشایخ** در روض الجنان فرموده بلی در اینجا بمعنی بل و در آن معنی مجدد آنست چنانچه میگوید ما فعلت کذا و ما فعلته کذا در جواب آن بلی قلت و فعلت میگوید **و نزد** نحویان بلی دو معنی دارد یکی ...

مآل مسیٔ و خاطی عند الفرقات چیست

ماضی و گاه اثبات خبر مستقبل **و** فرق نزد اهل معانی مابین بلی و نعم آنست که بلی جواب استفهام جحد منفیه و نعم
جواب استفهام غیر جحد واقع میشود **امّا** اول چون الم یاتکم نذیر قالوا بلی **و آیه** الست بربکم قالوا
بلی **و امّا** ثانی چون آیه ءانا لمبعوثون اوَ آباؤنا الاولون قل نعم باشد این مختار **کسائی**
و نزد فرا فرق آنست که بلی ابدا برای ایجاب نفی و نعم برای ایجاب مثبت میباشد و بالعکس
ممتنع است زیرا که اگر بگوئی ما لك علی شیٔ او بگوید نعم تصدیق نفی کرده باشد که لیس لی علیك شیٔ **و** اگر بلی گفت
رد کلامش کرده باشد که بلی لی علیك شیٔ **و** در اینجا اثبات کرده منفی بیهوده را باشد که بلی تمسکم النار ابدا یعنی بل تمس
میکند نار شما را ابد الاباد **امّا کسب** پس در **روض الجنان و مبانی البیان**
و بیضاوی مذکور است که اصل کسب عملی جالب نفع باشد پس بکثرت استعمال عام در همه افعال
شد اگرچه در مضرت باشد و در اینجا تعلیق کسب بسیئه باشد تا ازاله ابهام از نفع و اثبات ضرر کند چون فبشرهم
بعذاب الیم **امّا سیّئه** اسم قبیحه و سوء بمعنی بدی و در شرع بمعنی گناه و نافرمان باری باشد کبیره
باشد یا صغیره زیرا که مآل همه یکیست **پس** سیئه و خطیئه و معصیت و ذنب متحد المعنی اند و لکن فرق مابین
سیئه و خطیئه **در بیضاوی و مبانی البیان** بیان است که سیئه اغلب مقصود
بالذات و خطیئه مقصود بالعرض باشد زیرا که ماخوذ از خطا بمعنی صدور فعل بلا قصد باشد **و اهل**
معانی آنرا برای همین سیئه و خطیئه نام نهاده اند یعنی سیئه فعل بد بالاراده و فاعلش را بعوض آن
بدی میرسد **و** خطیئه فعل غیر مقصود است و اقدام بر آن بصورت خطا در شرع عوضش یا ساقط یا تخفیف
باشد **امّا احاطه** در لغت گرد آمدن از هر جانب باشد بنحویکه صورت مر و خروج اصلا نباشد چون
سور شهر و احاطه و احداق و حفوف نیز بمعنی در شیٔ آمدن از جمیع جوانب او باشد **بحث سوم**
در معنی سیئه خلاف کرده اند **نزد جمعی** چون ابن عباس **و** عطا **و** ضحاک **و** ابو العالیه **و**
ربیع **و** ابن جریج **و** مجاهد **و** ابو وایل سیئه در اینجا شرک است چه بوجود علت دایمه در شرک معلول
دایم نیز لازم و ثابت است **و موعد** بعد موافات در نار مخلد اصلا نمیباشد زیرا که در او نیز علت دایم
و آن ایمان باشد معلول دایم لازم و آن ثواب است و اگر فاسق باشد عذابش برای ایصال عوض ایمان
منقطع و لو بعد احقاب باشد این مختار **امامیه** و بعضی از **معتزله** و مختار **اشاعره**
مع فرق دیگر است **نزد جمعی** چون حسن **و** سدی **و** ربیع خثیم **و** عکرمه کبیره موجبه نار
است این مختار **وعیدیه معتزله** است چه نزد ایشان مومن فاسق بلا توبه مخلد میباشد
و نیز قول خوارج است چه هر گناه نزد ایشان کفر و مخلد فی النار است **انزد** بعضی و در **روض**
الجنان و مبانی البیان اسناد بسدی کرده که مراد از آیه جمله گناهان است که بر آن وعده
نار آمده و آن شرک مع کبائر دیگر باشد **شیخ المشایخ** رح فرموده انسب بحال و نسق آنست
که مراد از سیئه شرک و مراد از خطیئه دیگر معاصی باشد و اگر هر دو شرک یا معاصی کبیره مراد باشد تکرار دو لفظ
بلا فایده لازم می آید معهذا فاسق مستحق خلود نیست و دلیل بران بعد عقل آیه ان الله لا یغفر ان یشرك

اصحاب موسی مشرک بودند یا مؤمن

بر دیگر جهادون ذلک باشد **بحث چهارم** واحاطت به خطیئته آیا مراد شرک است یا کبایر دیگر یا اصرار بر آن در آن اقوال است **نزد** ابن عباس **و** ضحاک **و** عطا **و** ابو وایل مراد از احاطت به خطیئته مردن بر شرک سابق باشد **نزد** کلبی احاطت بمعنی اهلکت معاصیه باشد چنانچه در آیه وظنوا انهم احیط بهم **نزد** عکرمه **و** مقاتل **و** ربیع بن خثیم احاطت خطیئته بمعنی اصرت باشد **در بیضاوی و مبانی لبنان** احاطت بمعنی استیلا معاصی و احاق آن باشد پس و هنگامیکه معاصی او را از هر جانب احاطه کرده کالمحاط شده پس راه برآمدن از آن مسدود میشود **نزد** مجاهد احاطه خطیئه آنست که چون بنده گناه میکند نقطه سیاهی بر دلش می افتد و چون مصر بر گناه می شود نقطه سیاه زاید میشود تا آنکه تمام دل را سیاه میسازد بعد آن صورت نجات مسدود میشود **نزد** حسن خطیئه کبیره باشد **نزد** بعضی احاطت بمعنی احباط عمل صالح بالحاق عمل طالح باشد این نزد اصحاب ما مع جماعتی متفرق باطل است و دلیل بر بطلان احباط سابق ذکر شد منجمله نقلی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره خلاصه جزاء عمل خیر و شر اگر یک ذره باشد می باید **بحث پنجم** فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این جمله مبتدا و خبر است و فاء در فاولئک متضمن شرط است پس آنانکه کاسب فاعل **شرک** باشند و خطایا و معاصی دیگر او را فرا گیرد بصورت مجازات انجاعت مصاحب آتش و ایشان مخلد خواهند بود و صلا انقطاعی ندارند و از هم فیها جمله عطف بر جمله اولی با وجود حرف عاطفه بوجود ضمیر رابطه باشد و آن جایز است چنانچه در یقولون ثلثة رابعهم کلبهم و در آیه کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون در رابعهم و در کانوا ثانی برای استغنا و جود رابطه و ان ضمیر باشد عاطفه را حذف کرد **سوال** فاولئک جزاء شرط است چون من ضربنی فاضربه و آن مستلزم است که از حین احاطه خطایا ایشان معذب باشند و حالانکه نبودند و الی حین نیستند **جواب** لا نسلم که شرط و جزا مستلزم فوریه باشد بل اعتبار بجزاء اعلام از استحقاق جزاء ابدیست و در استحقاق جزاء ابدی ابتدا از انقطاع ایام تکلیف است و انقطاع تکلیف نیست الا بموت و بعد آن یوم الجزاء و آن یوم القیمة است پس فاولئک اخبار است که از یوم الجزاء ابد الاباد مصاحب نار خواهند علی الخصوص نزد اصحاب ما مع جمعی دیگر حصول ثواب و عذاب بر موافات است و دلیل بر آن ذکر شد و بموضع دیگر مفصل ذکر خواهد شد **تنبیه** آیا این اصحاب موسی کفار بودند یا فساق در آن دو قول است نزد وعیدیه فساق و عذاب فساق دایم است **و نزد** اصحاب ما مع جمعی از اشاعره مشرک بودند لهذا وعید ایشان ابدی آمد **بحث ششم** والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون معانی لغوی و اصطلاحی همه این الفاظ مکرر ذکر شد **بدانکه** عادة الله در کلام خود جاری است که هر جا ذکر وعید فرمود عقب آن ذکر وعده یا بر عکس **فرمود** برای اظهار عدل خود و نیز برای خلق در ترهیب و ترغیب ایشان تا ایشان منزجر و بین الخوف والرجا باشند **تنبیه** در این دو آیه دلالت بر چند چیز است **ا** مراد از سیئه شرک است زیرا که در آیه آخر مقابلش ایمان آورده و بجهت وعده خلود داده و الا اجتماع ثواب و عذاب ابدی در شخص واحد اجتماع ضدین ممتنع باشد چنانچه **در تفسیر**

اجو برایراد که ایمان وعمل واحد است

وسیط واحدی گفته درحکم این آیه مومنین داخل نمی شوند زیراکه وعده خلود است بکسیکه خطیها ومحیط شده
وسابق برآن سیئه کرده وآن شرک باشد ومومن اگر عامل کبیره باشد لکن مشرک نیست و بفقد اصل فروع هم مفقود
است **ب** کفر وایمان از افعال بندگان است والا در من کسب سیئه ولفظ امنوا اسناد بعباد صحیح
نمیشود ولپس جبر باطل شد **ج** ایمان اول امر و منفرد از اعمال است زیراکه بر امنوا لفظ وعملوا الصالحات را عطف
کرد والا وعملوا الصالحات عبث وکافی امنوا یا بالعکس بود **ایراد** سلمنا که ایمان از عمل صالح منفرد لکن
بر صالحات الف و لام استغراق است و وقتی که بر جمع الف و لام استغراق داخل شود فایده استغراق
در عمل میکند پس از غیر معصومین اتیان جمیع اعمال صالحات واجب و ندب بالجمله ممتنع ومعلوم است
پس بنابران اگر ترک احد اعمال مرغوبه ولو مندوبه نمود دخول جنت فضلا عن الخلود ممتنع باشد چه خلود مشروط
برا تیان جمیع آنهاست **جواب** بدو وجه است **اول** آیا خلود جنت با یمان مشروط است
یا با یمان وعمل صالح هر دو یا فقط بعمل صالح بلا ایمان **آخر** مختار ملاحده و زنادقه و دهریه و
تناسخیه است اگرچه نزد ایشان جهنم وجنتی نیست لکن حسن و قبح عقلی در دوران ملکی است **ثانی**
مختار ظاهریه واهل حدیث و فرقه وعیدیه و خوارج است چه نزد ایشان اعمال داخل وجزء ایمان است وصور
تفصیل و تفرقه در اینجا نیست **اول** مختار اکثر فرق اسلامیه است چه نزد ایشان معاصی وصالح اعمال خارج
از ایمان است زیراکه ایمان اصل اصول وافضل از اعمال فروع واعظم افعال ممدوح میباشد بصحت آن
صحت اعمال و ببطلان آن بطلان اعمال است والا لازم می آید که کافر صالح ناجی باشد من موحد چون مومن
آل فرعون و آسیه وامثال ایشان که در ظاهر بکفر مردند ناری باشند زیراکه هیچ صالحی نکردند بلی ایمان هم ظاهر
نساختند بمعلوم البطلان بودن این اصل اعمال و افضل آن ایمان موجب خلود جنت ولو بعد حین ثابت
شد **ودلیل سمعی** ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء باشد
خلاصه آنکه شرک بلا توبه مغفور نیست و ما دون شرک بلا توبه مغفور است و در ما دون ترک صالحات داخل است
لهذا معلق بمشیت ساخت وایمان بوجود ان الحسنات یذهبن السیئات موجب اذهاب سیئات شده
محال میشود **دوم** لا نسلم که الف و لام استغراق است بل عهدی ممکن است بنابران صالح اعمال معهود
شرعیه بقدر مکلف بحسب حال است تا تکلیف ما لا یطاق لازم نیاید **وبفرض** استغراق اگر مراد
تعمیم افرادی است یعنی هر فرد واحد بعد واحد یا تعمیم جمعی و مجموعه چه در لول جمع مجموع احاد است نه
هر واحدی در اصولیین دو قول است و در اینجا مختار ثانی است پس صالحات محمول بر اغلب اعمال خیری
شود والا تکلیف ما لا یطاق و محال لازم می آید چنانچه کل الاخباز واشرب المیاه واضرب الرجال خوردن
کل نانهای دنیا و کل آبهای دنیا و زدن کل مردان دنیا ممتنع است جواب جوابنا **سوال** بوعلی
جبائی است که و اولئک اصحاب الجنة حصر است و آن مقتضی است که دخول جنت باستحقاق ایمان
واعمال صالحه میشود نه بتفضل پس خلود اطفال وغیر مکلفین دیگر بجهت عدم ایمان وعمل تفضلا داخل جنت
اصلا نمی شوند چه بفقد سبب مسبب مفقود است **جواب** دخول ایشان خاصة بعوض الصیا

خطاب بکدام است،

الم موت باشد وعدم ایصال عوض عند العدلیه ظلم است بر تعالی جایز نیست پس باستحقاق باشد واین منافی تفضل نیست چه تفضل بمحتاج غیر مستحق عقلا جایز و نقل موید این بجای خود می آید انشاء الله تعالی تم الله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَّذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَّاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْكُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ۝ ترجمه

یعنی یاد کنید چون گرفتیم بواسطه موسی یا بواسطه او در توریة عهد و پیمان بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب و مشهور بیهود باشند که نه پرستید و عبادت نکنید جز خدای واجب را چه عبادت سزاوار او است و نیکوئی کنید به پدر و مادر خود را اگرچه متصاعد شوند نیکوئی کردنی بمرحمت و انفاق و خدمت و نیکوئی کنید قرابین خود را یعنی صاحبان قرابت پدری و مادری را و به یتیمان یعنی آنانکه پدر مرده نا امید و نابالغ اند و بدرویشان که برای نفقه حیران اند و بگوئید مر همه مردمان را گفتار و کردار نیکو به نیک خوئی خوش روی و برپای دارید نماز را بطریقی که در شرع شما مقرر شده و بدهید و ادا کنید زکوة مال را بر وجه مامور پس از اخذ میثاق برگشتید شما از پیمان و عهد معهود خود مگر اندکی از شما بر معهود و مامور باقی ماندید نادر رود و لنسخ آن و حالانکه شما اعراض کنندگانید از متابعت توریة یا عادت شما همیشه بی وفائی از میثاق و بی اعتنائی و بی ادائی از طاعت او است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل مکرر ذکر شد که در جائیکه اذ ظرف باشد لازم منا و فعل است و آن ظاهر باشد یا مقدر تا عامل او شود چه لفظ اذ معمول است از عامل چاره ندارد و اکثر مقدر اذکروا میباشد پس خطاب آن آبا یهود معاصرین نبوی است یا بخود نبوی و اصحاب او و در آن دو قول است **ثانی** مختار جمعی **و** از اصحاب ما **شیخ المشایخ ابوالفتوح**

رازی است و مشعر بآن تفسیر امام علیه السلام است و جهر کیف ای محمد و اصحاب او یا ای یهود معاصرین نبوی یاد کنید وقتیکه اخذ کردیم و گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را آیا در زمان موسی یا در ازمنهٔ انبیاء ایشان در آن دو قولست و بعد ان در معنی میثاق و در کیفیت اخذ کردند نزد جمعی میثاق عهدی سخت باشد و از اینجا بمعنی استوار و محکم ثقه و ثاقه و واثق و عروه وثقی باشد این مروی نیز از ابن عباس است نزد جمعی مراد از میثاق اثبات ادلهٔ عقلیه و شرعیه بواسطه انبیا و کتب باشد و ثبوت و قبول آن معتبر باخذ شده و نزد بعضی اخذ مواثیق بواسطهٔ انبیا بر امم یهود باشد چه میثاق نمی باشد مگر بقول پس کانه بمعنی امرناهم و وصیناهم و اکدنا علیهم و قلنا لهم باشد و اکدنا علیهم مروی در تفسیر امام علیه السلام است بحث دوم لا تعبدون الا الله معانی عبادت و اله اشتقاقا و لغة و اصطلاحا ذکر شد که عبادت از نوع شکر باشد و در شریعت عبادت از فعلی است مشتمل نهایت خضوع و غایت خشوع بغرض اعلی مراتب اجلال و اقصای مناصب تعظیم و تکریم غیر بنحویکه فوق بر آن متصور نباشد و مستحق آن فقط ذات واحده واجب تعالی است که اسم ذات او لفظ الله باشد بحث سیوم آیا لا تعبدون الا الله بتاء خطاب است یا بیاء غیاب در قراءه دو قولست مختار ابن کثیر و حمزه و کسائی بیاء غیاب است و آن اخبار از ایشان بصورت غیبت است و عدول از خطاب بغیاب و بالعکس باب فصاحت و بلاغت بحذاق فن معلوم است و مختار باقی قراء بتاء است زیرا که عقب آن صیغ خطاب اند چون قولوا و اقیموا و اتوا بحث چهارم در محل اعراب لا تعبدون خلاف کردند اول مرفوع المحل باشد زیرا که در اصل ان لا تعبدوا بود بحذف ان نون رفع برگشت چنانچه طرفه گفته شعر

الا ایهذا اللائمی احضر الوغی + وان اشهد اللذات هل انت مخلدی

احضر مرفوع بحذف ان باشد بقرینه عطف وان اشهد و همین مختار کسائی و مجوز اخفش و فراء و زجاج و قطرب و علی بن عیسی و ابو مسلم است ثانی مرفوع بجهت وقوع جواب قسم باشد و تقدیر چنین باشد و اذ اقسمنا علیهم لا تعبدون باشد پس بنابرین اخذنا میثاق بمعنی اقسمنا باشد این مختار مبرد و ثانی محتملین کسائی و فراء و زجاج و اخفش باشد ثالث منصوب بجهت وقوع او در موضع حال از میثاق باشد پس کانه لا تعبدون الا الله موحدین غیر عابدین الا الله باشد فخر رازی نیز این را منسوب بقطرب ساخته رابع منفی مرفوع بلاء نفی جنس در لفظ و در معنی نهی باشد اگرچه بصورت خبر آمده و آن جایز است چنانچه در لا تضار والدة بولدها نفی مرفوع لفظا و نهی معنی باشد و مویدش چند چیز است ا عقب آیه چون قولوا و اقیموا و اتوا باشد پس ما قبل نیز امر و نهی باشد نه نفی ب قراءة عبد الله و ابی بن کعب که در مصحف او لا تعبدوا است و فائده در اخبار بمعنی امر و نهی تاکید است و ظهور تصریح در امر

ونهی بمامور و منهی اسرع در امتثال و انتهاء و امتناع می باشد این مختار **زمخشری** است **حال** منصوب المحل برای وقوع تفسیر میثاق بان لاتعبدوا باشد این مبیّن در مبانی بیان است **یا** برای وقوع بدل از میثاق چون واذ اخذنا میثاقکم لاتعبدوا باشد یعنی میثاقکم بتوحید الله و اخلاص عبادته خاصة پس بعد آن الی آخر الآیه جمله بدل میثاق باشد **یا** هر جمله بجمله بدل باشد این از منقولات **فخر رازی** و از مقلدین اوست **و زمخشری** در احد وجوه گفته که اینجا قلنا مقدر بوجود قولوا است پس بنابران منصوب المحل باشد ثم الله اعلم بکلامه **بحث پنجم** وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا از ولد یلد ولادا و ولادة فهو والد و والده و مولود **ولد** اسم مولود نیست که بمعنی نر و ماده معاً در رحم مؤنث منعقد و متکون میشود **در حدیث احتجاج و معانی** و غیر آن از حضرت نبوی و ائمه اطهار علیهم السّلام مرویست مفاد همه یکیست منی مرد اغلظ ابیض و منی زن بالنسبة باو رقیق و اصفر است بوقت اجتماع هر دو اگر منی مرد بالای منی زن ماند پسر و اگر منی زن فوق منی مرد ماند دختر باذن الله میشود **و** اگر منی مرد سبقت بر منی زن کرد ولد شبیه باباء و اعمام میشود و اگر بالعکس شد پس شبیه بمادر و اخوال میشود **و والد** اسم پدر **و والدة** اسم مادر باشد **و ولادت** زائیدن باشد **در نهایه** گفته مولده قابله باشد **و** مولود آنچه زائیده شده و جمع ولد وُلد بضم واو و سکون لام باشد **و نزد** بعضی وُلد بضم هم واحد و هم جمع باشد **و** نیز بضم اول و بفتح لام **و** ولد بفتحتین جمع او ولد بضم اول و سکون لام چون اُسد و اسد و اولاد باشد **در صحاح** گفته ولید بمعنی مولود که طفل باشد و ولاید و ولدان جمعش باشد و در شریعت نام صبیان جنت است **آیا** صبیان دنیا اند یا مخلوق جنت بصورت صبیان در آن دو قولست و بجای خود می آید **تنبیه** ولد در لغت اعم شامل حلال زاده و حرام زاده چه از زنا باشد یا غیر آن چون از حیض و نفاس و ظهار قبل کفاره علی الاصح و قبل طواف النساء **و** ولد با انسان زاده و حیوان زاده چون ولد الناقه و ولد البقره و امثال آن بر حقیقت باشد **اما** ولد النخله و ولد الشجره درختی را میگویند که ناشی و متکون و متولد از بیخ آن درخت اجنبی آن باشد **و ابن سُکیت** گفته تولد الشیء من الشیء بمعنی نشاء منه یعنی تولد شیء از شیء پیدا شدن آن از آن شیء باشد **آیا** در غیر حیوانات اطلاق ولد بر حقیقت می باشد یا بمجاز **بعض محققین** فرموده اند اگر ما قطع کنیم که تولد و تولید و تکوّن بدو آب حیوان میباشد پس بر غیر حیوان چون روئیدن گیاه از زمین بر آن مجاز باشد و اگر تولد بمعنی تکون شیء و انشاء آن از شیء باشد چنانچه **ابن سکیت** گفته پس بنابر آن بحقیقت باشد **تبصره** بعض معاصرین میگویند که تولد و ولد و والد اعم از ابوة و بنوة و امومة باشد لهذا خداوند جل شانه رد یهود و نصاری بقولهم عزیر بن الله و مسیح الله بلم یکن له اب و لا ام و لا ابن نفرموده بل بلفظ لم یلد و لم یولد فرموده تا حاوی جمیع انواع حقیقی و مجازی باشد ثم الله اعلم **سوال** چرا در اینجا در لفظ واحد والدین پدر و مادر را دو نوع مختلف و متباین بصورت یکدیگر ذکر فرموده این موهم بوجود دو پدر مے شود **جواب** در آن لطائف شتی اند منجمله آن

اشعار بتعظیم هر دو تساوی من جهة التولد والتکون باشد چه مولود از نطفه پدر و مادر هر دو دفعةً مساوی مخلوق شده **اما** انعقاد یک ولد از دو نطفه دو مرد الی حین نشده الا از مرد و زن پس ابهام وابهام بغیر ذوی العقول هم طاری نمیشود **اما شیخ المشایخ در روض الجنان** در جواب تذکیر فرموده که برای تغلیب رجال بر نساء بقاعده عرب و بقول خود الرجال قوامون علی النساء آورد ثم الله اعلم **بحث ششم** در عطف و تعلق جار و بالوالدین احسانا بعد اتفاق بر آنکه متعلق بفعل محذوف است خلاف کرده‌اند که آن فعل کدام است فان قلنا یا وصینا یا وامرنا عطف بر اخذنا باشد **و نزد بعضی** واحسنوا یا وتحسنون بالوالدین عطف بر لا تعبدون معنی باشد **بحث هفتم** بعد لا تعبدون تکلیف ثانی از میثاق ما خوذ و بالوالدین احسانا باشد پس راست در تعظیم والدین همین که خداوند تعالی توحید و عبادت خود امر برعایت والدین فرمود **از شیخ استاد زین العابدین کربلائی** در حال تدریس او شنیدم که پیغمبر فرمود خدا فرمود قسم بعزت خودم اگر اطاعت من کردی و اطاعت والدین نکردی ترا عذاب خواهم کرد و اگر اطاعت والدین کردی اگر چه اطاعت من بسبب آن نکردی ترا عفو میکنم یا عذاب نمیکنم **اقول** اگر چه این قدسی خالی از اشکال نیست چنانچه حقیر بجناب **شیخ** بر حدیث متعرض شدم **و** بفرض صحیح ممکن است توجیه آن بآنکه اطاعت والدین و اطاعت زوج و اطاعت آقا اطاعت خداست مخالفت آن مخالفت خدا باشد لهذا اگر مصروف ایشان باشد معذب نمی شود بل ماجور من الله باشد **و ابن بابویه** روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی رضی الله بکلمة فی رضاء الوالدین و سخط الله لسخطهما یعنی ای علی خدا راضی میشود بقول کلمه والدین او بآن راضی شوند و بغیظ می آید بکلمه والدین او بآن بغیظ می آیند **ابن بابویه** روایت کرده که قال علیه السلام یقال للعاق اعمل ما شئت فانی لا اغفر لک و یقول للبار اعمل ما شئت فانی ساغفر لک یعنی خدا بعاق والدین میگوید هر عمل نیکی که کنی بکن بتحقیق نمی آمرزم و ببار والدین میگوید هر عمل که بخواهی بکنی بتحقیق همه آنرا بتو بیامرزم **در روض الجنان** مروی است خلاصه آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابتداء تیاری منبر از استوانه حنانه حرکت فرمود و بهر پای او که پای نهاد آمین فرمود و بر پای سوم میش که نشست حنین از استوانه حنانه بسیار بلند شد آن سرور ۳ دفعه فرود آمده استوانه را در بغل گرفته خطاب باستوانه فرمود بحق آن خدائیکه مرا بحق بخلق فرستاد اگر تا قیامت خاموش نشوی پس خاموش شد **و صحابه** از سبب آمین پرسیدند آنحضرت فرمود وقتیکه پای بر اول پای منبر نهادم **جبرئیل** گفت هر که والدین خود را یا یکی را بیابد مغفور نشود ابعده الله من آمین گفتم و بپای دوم رسیدم **جبرئیل** گفت هر که ماه رمضان را یا بفته مغفور نشود ابعده الله من آمین گفتم و بپای سیوم رسیدم **جبرئیل** گفت و نزد هر کس که نام تو ذکر شود **صلوات** بر تو نفرستد ابعده الله من آمین گفتم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الجنة تحت اقدام الامهات یعنی جنت در زیر پای های مادرانست **تنبیه** احسان

انفعال از حسن بمعنی ابلاغ نکوئی بغیر باشد ومراد ازین احسان بوالدین چیست **در مجمع البیان** فرموده آنچه در شریعت ماست در شریعت ایشان بود ومنجمله آن کردن معروف بایشان چون انفاق واکساء ودر حاجت خدمت آنها ولو بالواسطه واداء قرضه ایشان اگرچه بر ولد قضاء آن واجب نباشد وقول جمیل وکظم غیظ وعدم رد کلام وعدم مسابقت در رفتار وگفتار وخفض جناح ذل ورحمت وتحنن ودعای خیر بایشان وفرمان برداری در امور مشروعه وامثال آن حتی سفور مستحبه چون حج وزیارات مستحبه وصلوة وصیام مستحبه بلا اذن خصوص نهی یا بر نجش ایشان نه صحیح است ونه جایز بل اعمال مستحبه برنجش وبال وحرام وباطل میشود الا در ترک واجب اطاعت ودر تحصیل آن اجازت شرط نیست **آیا** در اشتغال واجب اگر مستحب بلا اذن ایشان بعمل میآرد مثلا برای تحصیل علم لعقبات رفته زیارات ونوافل ودین کرد جایز است یا حرام بنا بر آخر آیا باطل محض است یا معلق برضاء ایشان واحوط نکند واگر کرد استرضا کند **ثم الله اعلم** **سوال** چه علت است در مقارنت تعظیم والدین با تعظیم باری **جواب** علل آن شتی اند احصاء همه در اینجا ممتنع است منجمله آن تعظیم منعم عقلا ونقلا واجب بر منعم علیه است وباری جل شانه منعم حقیقی نسبت بولد در ایجاد واحیاء وغیر آن معلوم هر عاقل است **واما** منعمیت والدین نیز ضروریست اعظم آن والدین اصل وسبب کون ومنشاء وجود وبانی ووالی تربیت ونعمت صوری ولد اند پس از انعام الله علیه انعام والدین بر ولد اعظم است لهذا اطاعت شان بطاعت خود قرین ساخت **آیا** تعظیم والدین چون تعظیم خدا واجب است اگرچه والدین کفار یا فساق باشند یا نه در عامه وخاصه در ایجاب تعظیم والدین کافرین وفاسقین دو قول است مختار اکثر وجوب من حیث الابوة است لا من حیث الکفر والفسق چه امر معروف ونهی واجب است چنانچه ابراهیم به پدر خود فرموده اگر قایل شویم که پدرش آزر بود وحالانکه نبود بقوله یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر **ودلیل** بران آیات قرآن اند منجمله آن این آیه است که مقید بشیء نیست **ودر اصول فقه** قاعده مقرره است که حکم مرتب بر وصف مشعر بعلیت وصف میباشد ودر اینجا این ثابت است پس تعظیم والدین کفار وفساق لکونهما والدین ثابت شد **بلی** ترک محبت ودوستی بایشان واجب من جهة الکفر است بود وعموم لا تتخذوا عدوی واولیائکم **ودر آیه دیگر** از کانوا آبائکم واخوانکم اگرچه دوستی امری وتعظیم وقول جمیل امر دیگر است **ثم الله اعلم** **تنبیه** در تادیل والدین **از ائمه اهل البیت** علیهم السلام مرویست که حضرت نبوی ص ومرتضوی ع اند چنانچه بطریق عامه وخاصه مرویست انا وعلی ابوا هذه الامة یعنی جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من وعلی پدر ومادر این امت هستیم ودر طریق امامیه زیاده اینست که حق ما اعظم از حق والدین که از آنها اولاد او هست زیرا که خلاص می سازیم ایشانرا اگر اطاعت ما می کنند از نار بدار القرار وملحق میسازیم ایشانرا از عبودیت بخیار احرار

بحث هشتم وذی القربی والیتامی والمساکین عطف بر الوالدین است لهذا او

بیا است **اما قربی** چون حسنی و بشری و شوری و قرابة و قربا و مقربة همه مصادر را از قرب بقرب نزدیکی و در اینجا مراد نزدیکی رحم از پدر باشد یا از مادر و ضد قرب بعد باشد سابق تفصیل آن گذشت **و** قربة و قربان آنچه بآن نزدیک برضوان و رحمت باری شود چه نزدیکی جسم و مکان از خدا ممتنع است **و** نیز قربان واحد قرابین که نزدیکان و خاصان پادشاه باشند **اما یتامی** چون ندامی و ندیم و ایتام و یتمة و میتمة و میاتم همه جموع یتیم اند از یتم ییتم یتما و یتما فهو یتیم و یتیم طفل پدر مرده باشد و در اصل یتیم منفرد و منقطع را می گویند چونکه طفل بفوت پدر منقطع الامید و مفقود الولی و معدوم الکفیل و مورد الهموم میباشد لهذا یتیم نامیده شده **اما** در اولاد انسان یتیمی بفوت پدری و اولاد حیوان را بفوت مادر در لغت و شرع گفته میشود **بالی تحلیل** یتیمی تا حد بلوغ باشد نه بعد آن بحدیث نبوی صلعم لایتم بعد حلم یعنی یتیمی نیست بعد خواب احتلامی **اما مساکین** جمع مسکین مفعیل از سکون بمعنی درویشی کانه فقر او را ساکن از حرکت انتفاع و ارتفاع ساخته **و** مسکین و فقیر متحد المعنی اند یا مختلف در آن دو قول است و بنا بر ثانی آیا مسکین احوج است یا فقیر در آن نیز دو قول است **مختار** اکثر اهل لغت و فقها منهم ابوحنیفه مسکین احوج است لقوله تعالی او مسکینا ذا متربة **و** مختار جمعی منهم شافعی فقیر احوج و اسوء از مسکین است زیرا که مشتق از فقار ظهر یعنی مهره پشت او بشدت فقر و حاجت منکسر شده لقوله تعالی اما السفینة لمساکین یعملون فی البحر مسکین کشتی داشت **بحث نهم** این سه تکلیف دیگر بعد توحید و احسان ابوین به بنی اسرائیل باشند و حق قرابت و احسان بایشان بعد ابوین بجهة ابوین است و ایشان فروع اصول اند باید بعد تقویه اصول تقویه فروع باشد **در اکثر احادیث** خاصه و عامه مرویست که توصل ارحام مورث زیادتی عمر و رزق و حلیت جنت است **و نیز در اکثر احادیث** وارد شده که از مسافت پنجصد سال بمشام مومنین و مصلین بوی جنت میرسد مگر قاطع رحم را نمیرسد و قطع آن قطع عمر و قطع روزی است **در ارشاد دیلمی** مرویست و قال صلعم یا بنی عبد المطلب افشوا السلام وصلوا الارحام و اطعموا الطعام و اطیبوا الکلام تدخلوا الجنة بسلام جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بنی عبد المطلب وصیت فرمود که افشا و نشر کنید سلام کردن را و به پیوندید ارحام را و نفقه و هید طعام را و پاکیزه سازید کلام را داخل شوید جنت را بسلامت **و** لااقل چشم مروت باقربی داشته باشد **در کافی** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده هر که بطعام شکم سیر گرداند مسکینی را احدی نمیداند اجر او را در آخرت نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر رب العالمین و از موجبات مغفرت اطعام مسلم گرسنه و یتیم ذی قرابت و مسکین ذی حاجت است چنانچه خدا فرمود فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة **در حدیث قدسیه** است الاغنیاء وکلائی و الفقراء عیالی اغنیا وکیلهای من برای کفالت عیال من و عیال من فقرا اند و احسان به یتامی برای فقد کفیل و عدم امکان

٧١٦

تحصیل آذوقه برای صغر و قصر همت و لهذا مقدم بر مسکین باشند **واما** انفاق فقرا برای حاجت و اضطرار او باشد ولکن برای زیادت احقیت و اولویت اصناف ثلثه در سه مدارج ذکر فرمود لهذا **در صافی** مرویست اگاه باشید هر که مواساة **باصناف** سه گانه مزبوره بزیادتی مال خود کند وسعت دهد خدا بر او جنت خود را و بپوشاند او را غفران خود و رضوان خود را **در کافی** مرویست که احسان بوالدین چه باشد حضرت **صادق علیه السلام** فرمود که صحبت والدین را خوش دارد و ایشان را تکلیف ندهد تا سوال کنند و بخواهند شیئی را از لوازم ما یحتاج الیه اگرچه ایشان غنی باشند **آیا** نمیدانی خدا فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون **ودر خبر** است ملخص آنکه جبرئیل فرمود یک صدقه عوض عشره **و** یکی سبعین **و** یکی سبعمائة **و** یکی سبعین الفا **و** یکی مائة الف وارد **پیغمبر** از همه اینها پرسید جبرئیل عرض نمود **اما** ده درهم بعوض در هیست که مرد غیر مستحق را بدهد **واما** هفتاد بعوض در هیست که بمستحق داده باشد **واما** هفتصد بعوض در هیست که بذوی الارحام پدری و مادری داده باشد **واما** هفتاد هزار بعوض در هیست که بوالدین خود داده باشد **واما** صد هزار بعوض در هیست که بعالم و متعلم بدهد

بحث دهم ان لا تعبدون تا مساکین بل تا آخر آیه تکالیف واجبه اند یا مندوب و به وجوب صحیح شده نمیتواند زیرا که این تکالیف تفسیر میثاق ماخوذ اند و میثاق ماخوذ از مستحبات نمی باشد معهذا خطابات تعبدوا و احسنوا و قولوا و اقیموا و اتوا برای ندب نمیباشد و ذم برای تولی و ترک مندوب وارد نمیشود و علاوه بران وصف مشعر بعلیه هم هست پس در وجوب آن شبه نماند و همین ظاهر اقوال جمهور مفسرین است

سوال بنابران احسان واجب بوالدین و یتامی و مساکین آیا ایصال زکوة واجبه است یا غیر آن اگر زکوة واجبه مراد باشد صحیح شده نمیتواند که در همین جا و اتوا الزکوة فرمود و تکرار عبث باشد پس لا محاله از احسان واجب مراد غیر زکوة باشد و آن چیست **جواب** بلی فخر رازی و مقلدین او گفتند که احسان الی الاصناف الثلثه مغایر زکوة است زیرا که عطف زکوة بر احسان مقتضی مغایرت هست **اقول** سلمنا پس حمل احسان نسبت بوالدین بر انفاق در اکساء و غیر آن عند الحاجت واجب مطلقا و نسبت بفرقه ثلثه بر جمیع آنچه حفظ ایشان از تلف و هلاک شدن نماید ممکن است چه عند کافة الفقهاء و العقلاء حفظ نفوس محترمه انسانی در حال عطب بالاتفاق واجب است **اشکال لا ینحل** سلمنا اما احسان در لغت و عرف عام اطلاق نمیشود مگر بر امر اعتنائی و اعتنائی واجب نمیباشد و بفرض اثبات ایجاب تخصیص الدین و الیتامی و المساکین بالاحسان بلا فایده باشد چه در حال عطب همه اصناف محتاج مشترک اند **جواب ینحل** لا نسلم بل احسان و محسن بصورت مجاز در لغت و عرف شرع بر واجب و بر فاعل آن اطلاق بالاتفاق میشود چنانچه سابق در ان الله لا یضیع اجر المحسنین در آیة **تنبیه** پس از ثبوت این تخصیص اصناف اربعه و تقدیم ایشان بر اصناف دیگر بحسب تدریج مدارج و وجود اسباب قویه و ضعیفه متعدده و متحده ایشان بالفایده عند العقل و النقل جایز و واقع است

چون تقدیم آب بعطشان و جنب و میت و تقدیم صلوة و صیام متضیقه بر متسعه باشد ثم الله اعلم **بحث دهم** وقولوا للناس حسنا **در روض الجنان** فرمود در اینجا مقدر قلنا لهم قولوا للناس حسنا است **آیا** حَسَنًا بفتحتین صفت است یا حُسُنًا بضمتین یا مصدر است پس آیا حُسنا بضم حا و سکون سین است یا بیا حسنی چون بشری است و قرائت اقوال است **اول** مختار حمزه **و** یعقوب **و** کسائی است **ثانی** مختار عیسی بن عمر **در بیضاوی** گفته و لغت اهل حجاز است **ثالث** مختار اکثر است **رابع** که چون بشری باشد منقول بیضاوی است **بحث یازدهم** در سبب اعراب حسنا خلاف کردند **نزد** جمعی صفت قول محذوف واقع شده چون قولا حسنا اینجا مختار حمزه **و** کسائی **و** خلف است **نزد** جمعی نصب او بنا بر مصدریت چون کفرًا و شکرًا بعد حذف مضافش باشد چون قولوا قولا ذا حسن این مختار اخفش است **نزد** بعضی حسنا خود مفعول مطلق بقرینه کلام واقع شده چون قولوا للناس لیحسن قولکم حسنا **اما** در عدول کلام از اخبار بخطاب در اینجا سه قول است **اول** بطریقه التفات کقوله اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم و این باب فصاحت است **ثانی** بر حذف قلنا لهم قولوا **ثالث در کشاف** گفته از ابتدا آ قلنا و لا تعبدون مقدر است چه اخذ میثاق نمیباشد مگر بقول ثم الله اعلم **بحث دوازدهم** در معنی این قول حسن خلاف کردند **قول اول** مختار ربیع ابن انس که قول معروف و خیر و کلمه نیک است و همین مروی **در کتاب مستطاب کافی** از حضرت قرآن ناطق **جعفر صادق** علیه السلام است که لا تقولوا الا خیرا حتی تعلموا ما هو یعنی نگوئید مگر کلمه خیر را شرط آنکه اول بدانید آن چیست **قول دوم** مختار سفیان ثوری است که مراد از قول حسن امر معروف و نهی منکر است **قول سیوم** مختار ابن عباس **و** ابن جریج **و** سعید جبیر **و** مقاتل است که مراد از قول حسن اظهار نبوت محمدی ص از توریة و صادق و الستن و تصدیق او است **قول چهارم** مراد از قول حسن قول لین و معاشرت خلق باخلاق جمیله و آداب پسندیده چه کافر باشد یا مؤمن و این مروی **در تفسیر امام** علیه السلام است و مروی الحسن فی الحسن عن الحزان خلق الحسن حسن یعنی خلق حسن حسن است **و مرویست** که ای الاعمال ابغض الی الله قال النبی ص الشرک بالله ثم قطیعة الرحم ثم الامر بالمنکر و النهی عن المعروف و افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جابر ابغض اعمال عند الله کدام است حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود شرک بخدا بعد آن قطیعه رحم بعد آن امر بمنکر و نهی از معروف است و افضل جهاد قول کلمه عدل نزد امام و سلطان جابر باشد **در ارشاد دیلمی** است که شخصی از **حضرت رضا** علیه السلام پرسید حد حسن خلق چیست آنحضرت فرمود بدهی مردم را از خود آنچه دوست داری که دیگران بتو دهند **و نیز دیلمی** همچو از سید الساجدین علیه السلام روایت کرده **در مجمع البیان** از حضرت باقر علیه السلام مرویست که بگوئید مردم را احسن و افضل آنچه دوست

بیان حسن اخلاق بموجب احادیث

دارید شما که اَشما گفته شود بدرستیکه مبغوض خدا لعّان سبّاب طعان مومنین فحّاش متفحّش سایل ذی الحاح است و دوست دارد خدا حلیم عفیف متعفف را **در دیلمی** از حضرت امام رضا علیه السلام مرد حسن خلق آنست که مرد کثیر الحیا قلیل الایذاء صادق اللسان قلیل الکذب یعنی عدیم الکذب کثیر العمل قلیل الزلل ذی وقار صبور راضی تقی شکور رفیق عفیف شفیق باشد نه نمام و نه غیبت کن و نه غیبت جوی و نه عجول و نه حسود و نه بخیل و محب فی الله مبغض فی الله معطی فی الله و راضی فی الله مسخط فی الله محسن و باکی لله باشد چنانچه منافق مسی و مضحک فی الله میباشد **دیلمی** از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده لا تغتروا بصلوتهم و صیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصیام حتی لو ترکهما استوحش لذالك و لکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة وصلة الارحام والبر بالاخوان ملخص آنکه فریفته مشوید بنماز و صیام مردم چه بسا احیان آدمی گویا وحریص بنماز و روزه میباشد اگر ترکش شود متوحش میشود ولکن بیازمائید و خبر بگیرید ایشانرا نزد معامله و آن صدق کلام و اداء امانت و توصل ارحام و نیکی کردن به برادران ایمان باشد **دیلمی** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که صبر و صدق و حسن خلق و حلم از اخلاق انبیا است و وضع کرده نمی شود در میزان مردی بروز قیامت شئی که افضل از حسن خلق باشد و حسن خلق میگدازد و میخشکاند خطیه را چون گداختن آفتاب نداوت و تراوت شبنم را چنانچه سوء خلق فاسد میسازد عمل را چون فساد خل عسل را **تنبیه** این وجوه قول حسن است **شیخ المشایخ** فرموده که همه این وجوه واخل قول حسن و حمل بر عموم اولی است **بحث سیزدهم** مفسرین متفق اند که این آیه نازل در یهود است **آیا** حکمش عام بکافر و مومن هردو است **یا** فقط بمومن است دران دو قول است مختار قتاده **و** عطا خراسانی **و** ابن جریر **و** عبد حمید مع جمعی دیگر عام **و** همین از باقر علوم اولین و آخرین **و ابن عباس** مروی است **و بعد آن** قایلین بعموم خلاف کردند که **آیا** منسوخ شده و ناسخ او قران ست یا حدیث متواتر **یا** نسخ نشده دران نیز دو قول است **قول اوّل مختار جمعی** چون ابن عباس **و** قتاده مع جمعی دیگر نیز که منسوخ بآیه سیف **و بحدیث** نبوی شده که فاقتلوهم حتی یقولوا لا اله الا الله او یقروا الجزیة **امّا از اصحاب ما** علی ابن ابراهیم در تفسیر خود فرموده آیه در یهود نازل و بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم منسوخ شده **و در کافی و تهذیب و خصال و مجمع البیان و مبانی البیان** از حضرت صادق علیه السلام **و در تفسیر** عیاشی از حضرت باقر علیهما السلام مرویست که تروالش در اهل ذمه و بعد آن نسخ گردیده بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله والیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون **قول ثانی** عدم انتساخ است چنانچه **در تفسیر کبیر و مجمع البیان** فرموده و نَدعا آن اکثر است **ف**

خلاف در نسخ آیه و جواب اشکال مشکل زکوة

قایلین عام و عدم انتساخ باز خلاف کردند که آیا تخصیص بآیه لاحق طاری شده یا نه و ران نیز دو قول است **بشانی** مایل صاحب مجمع البیان و مبانی البیان و مقوی آن **نیشاپوری و فخر رازی** است چنانچه در **تفسیر کبیر** گفته و نعم ابن جعفر محمد بن علی ان هذا العموم باق علی ظاهره وانه لا حاجة الی التخصیص فهذا هو الاقوی یعنی **حضرت امام محمد باقر** علیه السلام فرمود که عموم این آیه باقی بر ظاهر است حاجت تخصیص نیست این اقوی است زیرا که بموسی مر فرمود قولا له قولا لینا و به سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم حکم شد ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن **اما اهل تخصیص** باز خلاف کردند که تخصیص در خطاب بقولوا شده یا در مخاطبین پس گویا قولوا للمؤمنین حسنا باشد و در آن نیز دو قول است **و باقی** وجوه و دقایق دیگر برای بسط تفسیر تحریر نشد نستمد من الله التوفیق **ایراد** در هر دو طرف در اینجا جمهور علماء و ائمه اهلبیت طهارت علیهم السلام اند پس در ترک احد قولین ترجیح بلا مرجح و در اخذ هر دو اجتماع ضدین و آن هر دو محال است و در خصوص قول معصومین تناقض باشد **جواب باصواب** آنکه ترجیح نسخ بقرآن و صحاح و حسان از مرویات نبوی و خصال و تهذیب و کافی در اثبات و افیست **و ماسوای** آن تطبیق و توفیق بین القولین ممکن است بآنکه منسوخ در حق یهود بقتال و جزیه شده **امّا** در حق سایر ناس عمومیت آن باقی است ثم الله اعلم نه ترک لازم و نه ترجیح بلا مرجح و نه اختلاف در اقوال معصومین فالله ولی التوفیق و هو خیر رفیق و شفیق

بحث چهاردهم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة سابق لغت و اصطلاح این الفاظ ذکر شد که صلوة افعال معهوده شرعیه و زکوة مقدار مقدار مالیه معهوده باوقات خود است پس باین معنی که بر پا دارید نماز را و ادا کنید زکوة را بحدود واجبه شرعیه خود تا افعال جوارح مصدق اعتقاد قلبی باشند **تنبیه** سابق ذکر شد که در نماز یهود رکوع نبود **و اما** ایجاب زکوة بر ایشان نیز در شریعت ایشان ثابت گردید و در اینجا این نماز و زکوة تکلیف سابع و ثامن بر یهود باشد که میثاق از آن گرفته شده **آیا** تقسیم زکوة بر فقراء در دین یهود مشروع بود یا نه آنچه از کتب سیر دانسته میشود اینست که تعمیم زکوة و تحلیل غنیمت در ملت ایشان نبود چنانچه در **مجمع البیان و مبانی البیان** و غیر آن **از ابن عباس** نیز مرویست بدرستیکه زکوة شیء مفروض من الله بر بنی اسرائیل بود **اما** آن قربان شان بود که آنرا در موضعی جمع کرده آتشی از جانب آسمان می آمد آنرا بر میداشت یا در میداد و در ملل سلف این علامت قبولیت بود و اگر آتش نمی آمد یا آمده عمل خود نمیکرد آن دلیل بر غیر قبولیت بود ثم الله اعلم **سوال** متفق علیه امت است که خطاب با قیموا الصلوة عام بوجوب عینی تعلق بجمیع افراد مکلفین از مرد و زن امیر و فقیر وارد و تقسیم و تالی و آتوا الزکوة نیز چون خطاب اقیموا و عطف بر او باشد پس عطف و معطوف و شباهت خطابین اقوی دلیلی است که زکوة نیز عام بر همه افراد از مرد و زن امیر و فقیر در شب و روز پنج بار ادایش واجب باشد تعمیم احدی و تخصیص ثانی مع اشتراکهما و تعلقهما بلا وجود مرجح در خود خطابین ترجیح بلا مرجح غیر مقبول نزد خصام باشد **جواب اول** در

۴۲۰

جواب اشکال مشکل اصول

در اول امر اقیموا الصلوٰة واتوا الزکوٰة دو صیغه خطاب متباین با دو فعل مختلف النوع وارد اند لازم آید تا مه فعل قبل حصول الفعل باشد چون قم و آن امر بقیام قبل حصول قیام باشد و الا تحصیل حاصل لازم می آید **و در ثانی** امر بعطا و ادای شیء بعد حصول الشیء ولو بعضا باشد پس اختلاف معانی دو صیغه امر با دو فعل متباین مقتضی اختلاف احکام باشد و الحمد لله بقرینه و خامه اعتراض ساقط شد

جواب ثانی آنکه این آیات از مجملات قرآنی است تفصیل این منحصر بر سمع است زیرا که عقل را مجال نیست که مراد آمر بالتفصیل دراک کند پس تحدید و صاحب شریعت صلوٰة واجب مطلق و زکوٰة واجب مقید قرار یافت **جواب ثالث** در **مجمع البیان** از ابن عباس رض مرویست که مراد از زکوٰة در اینجا اخلاص و تزکیه طاعت لله از الوث باشد و این تاویل بنا بر معنی لغوی باشد بتصحیح آن اشکال بالکل زایل شد ثم الله اعلم **سوال** مثلا اگر بعد ایجاب شیء از الآن ولو بالنسخ طاری شد **آیا** آن شیء منسوخ بر جواز باقیست یا نه و دلیل بر هر دو چیست **جواب** این مسئله اصول است در اصولیین خلاف است اصح و اقوی رجوع در آن باصل سوا و سابقه است از براءة اصل و اباحت و تحریم و بدعت **اما** اول چون معامله غیر مضر بالنسخ قول حسن بکفار در آن اصل براءة است **و اما** ثانی چون نسخ بعض مستلذات محلله و آن مباح است **و اما** ثالث چون نسخ بیع و شرای جواری و مواطاة شان اصل در ان حرام است **و اما** رابع چون عبادات بلا استیذان تشریع و بدعت باشد

بحث پانزدهم

ثم تولیتم الا قلیلا منکم وانتم معرضون

اما تولی تفعل بمعنی انحراف و روی و پشت گردانیدن از شیء باشد از باب ولی وجهه روی آوردن و اقبال بشیء نمودن باشد و از ینجاست فول وجهک وهو مولیها **اما** اعراض پس او عدل از چیزی باشد و نقیضش اقبال و قبول است **و در** **مجمع البیان** فرمود نزد بعضی تولیتم بمعنی فعلتم الاعراض و انتم معرضون بمعنی مستمرون علیه باشد **سعودی در تفسیر** خود گفت که در اصل تولی باب از مواجه و اقبال بجانب عرض باشد **نزد** بعضی تولی و اعراض هر دو بمعنی واحد اند **سوال** اگر هر دو بمعنی واحد اند پس اجتماع لفظین در محل واحد بمعنی واحد در افصح کلام عبث باشد **جواب** نزد صاحب مجمع برای تاکید است **جواب شیخ المشایخ** آنکه تولی برای انحراف ظاهر و اعراض برای عدول قلبی باشد و جمع آن برای آنست که تا دانسته شود که ایشان انحراف ظاهر و باطن کردند **اما** الا قلیلا حرف استثنا مع مستثنی برای بیرون آوردن شیء از مستثنی منه وضع شده بنحویکه اگر بر نمی آمد داخل و محسوب مستثنی منه بود **و استثنا** در اصل از ثنا بمعنی رد بعض بر بعض و انعطاف شیء با شیء و بمعنی اثنینیت آن دو باشد **و در روض الجنان** شیخ المشایخ فرمود سین برای طلب و صرف شیء از شیء باشد چه مستثنی از جمله مستثنی منه صرف

واخراج میشود خواه مستثنی از جنس و داخل مستثنی منه باشد چون جاء القوم الا زیدا یا غیر جنس باشد چون جاء القوم الا حمارا **بحث شانزدهم** در عود خطابات سه گانه خلاف کردند **اول** مختار قایلین به نسخ است که از حین اخذ میثاق تا انتساخ دین ایشان خطاب بکافه یهود است که پس از میثاق همه شما از دین و میثاق سلف و خلف برگشتید مگر جمعی قلیل بر دین باقی ماندید و از باقی ماندگان شما از نبوت محمدی اعراض کننده اید **اما** آنانکه باقی ماندند و الآن اعراض نکردند از دین حق چون عبد الله سلام و ابی بن کعب و کعب الاحبار و ابن صوریا و امثال ایشان باشند **ثانی** مختار قایلین ببقا چند وجه گفتند **اول** خطاب بمعاصرین نبوی است که شما از میثاق سلف برگشتید و در خلف اعراض از دین محمد صلعم میکنید **دوم** خطاب از اول آیه تا آخر آیه باسلاف است که از ایشان مشافهة اخذ میثاق شد معهذا اعراض و ترک آن کردند **ایراد** خطاب باموات که غیر مکلفین اند کانه خطاب بجماد عند العقلاء است تجویز آن چگونه باشد **جواب** این خطابات حاضره حکایت از حال اخذ میثاق تا انقلاب و انحراف ایشان باشد **سیوم** تفصیل است که تا تولیتم خطاب بسلف است که شما از میثاق برگشتید و از و انتم معرضون خطاب بخلف معاصرین نبوی است که از دین محمد صلعم و از تصدیق او اعراض مے کنید مگر جماعتی از شما آنان باقی ماندند که از نبوت محمد صلعم ایشان اعراض نمیکنند بل وفاء میثاق و قبول نبوت محمد صلعم و اظهار آن کردند **تبصره** شیخ المشایخ بصورت تعریض سیفرماید سواد اعظم و اکثر غالبا بر حق نمی باشند چنانچه در این آیه حقیقت قلیل و النستی **و** در قصه داود فرمود وقلیل من عبادی الشکور **و** قصه طالوت است فشربوا منه الا قلیلا **و** در قصه دیگر است الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم **و** در قصه جالوت است کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله **و** در قصه نوح است وما آمن معه الا قلیل پس اهل حق همیشه اندک میباشند **تنبیه** این آیه بر چند چیز دلالت میکند **ا** عباد در افعال خود فاعل مختار اند و الا اخذ میثاق و ذم و توبیخ بر نقض آن نمی کرد **ب** در حقوق تقدم و تاخر بحسب استحقاق میباشد لهذا در حقوق ترتیب داد ابتداء همه حقوق حق الله و تقدیم در آن نمود زیرا که منعم حقیقی باصول نعم میباشد **و** باحق خود حق والدین ضم ساخت برای آنکه سبب وجود کون در ولد و مربے او اند **و** بعد آن ذکر حق اقارب نمود زیرا که اصول و فروع مکلف کانه خود اوست **و** بعد ذکر یتامی برای ضعف و قصر همت فرمود **و** فقرا برای شدت حاجت ذکر فرمود

قوله تعالی وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ

مِن دِیَارِکُم ثُمَّ اَقرَرتُم وَ اَنتُم تَشهَدُونَ ترجمه

یعنی وبیرون نکنید وقتی را که گرفتیم پیمان شمارا که نریزید خونهای خود یعنی خونهای اقربا وهم دینان خود را وبرنیارید وجلای وطن بنسازید نفوس خود یا آنانرا که بقرب واتحاد ملت حکم نفوس وارند از خانها وشهرهای خود در دنیا پس از میثاق اقرار وقبول کردید آنرا وحال آنکه شما ای معشر یهود مدینه شاهد ومصدق اقرارشان الی حین هستید ودر **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** واذ اخذنا میثاقکم آیا این میثاق میثاق واحد است یا میثاق دیگر ودران دو قول است **ایراد** اگر میثاق اول است پس این را میثاق جدید وثانی شمردن چه فایده وچرا ور میثاق اول واقول واذ اخذنا میثاقکم ذکر نفرمود **جواب** ایشان آنکه برای تاکید وعظم قتل وفساد پاره از احکام میثاق را بالانفراد ذکر فرمود **وبعد ان** آیا نزول این خطاب وشمول آن در سلف است یا در خلف دران نیز دو قول است **احدهما** آنکه خطاب ونزول آن در سلف است تقدیرش میثاق آبائکم بحذف مضاف باشد **ثانیهما** خطاب ونزول در خلف باشد پس ایشان نیز خلاف کردند **اوّل** منقول از **فخر رازی** ومقلدش **نیشاپوری** است که در علماء یهود معاصرین نبوی است **ثانی** در خواص وعوام معاصرین نبوی است **ثالث** آنکه نازل در سلف لکن خطابش بصورت تقریع وتوبیخ عاید بخلف است این مروی **از ابن عباس** واین اقوی است **رابع** خطاب ونزول در بنی قریظه وبنی نضیر است **خامس** نزول این بصورت زجر ونهی در حرب اوس **و** خزرج است وقتی که بنی قینقاع با خزرج **و** بنی نضیر **و** قریظه با اوس شدند که از شما اخذ میثاق شده برآنکه قتل نفوس واخراج خلق از مواطن خود نکنید شما چگونه اقدام بر حرب می‌کنید **شیخ المشایخ** فرمود حمل بر عموم برای جمع بین الاولة مع امکان آن اولی است ثم الله اعلم **بحث دوم** لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم بعضی قراء تسفکون بضم تاء وکسر فاء میخوانند **امّا** معانی لغوی واشکالات همه این الفاظ سابق ذکر شد در **مجمع البیان و** **مبانی البیان** فرمودند انفس جمع نفس ماخوذ از نفاست ان ذات بمعنی جلالت باشد چه نفس انسان انفس است از آنکه در او **امّا دیار** جمع دار بمعنی منزلیکه مقام وقرارگاه برای سکون باشد بخلاف ارتحال وفرار خلیل گفته دار هر موضعی است که قوم در او حلول کرده ابنیه قرار در او باشد یا نه **بحث سیوم** از لا تسفکون تا آخر تفسیر میثاق است و سفک دم آیا حکمی است یا حقیقی در آن خلاف کردند **قول واحد** آنکه این نفی بمعنی نهی است پس منع است از آنکه بعضی از شما قتل بعض و گم

معنی نهی از قتل نفس خود چه شد

از اهل ملت متحده خود بکنید چه در ملت متحده اشخاص متعدده بمنزله نفس واحده میباشد و مشیر باین آیه انما المؤمنون اخوة است **واما حدیث** مروی از نبوی ص **در روض الجنان** است که قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم المؤمنون نفس واحدة یعنی جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مؤمنین نفس واحده اند **و در مجمع البیان و مبانی البیان** مرویست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سایر الجسد بالحمی والسهر یعنی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مؤمنین در مرحمت و عطوفت بمنزله بدن واحد اند هرگاه عضوی از بدن بدرد می آید متداعی آن تمام اعضا بدن بگرمی و حمیت و بی خوابی و بی ارامی میشوند انتهی اختیار قتاده **و** ابو العالیه و غیر اوست **ایراد** بنا بر این اخراج لفظ از موضوعیت لازم می آید و اخراج لفظ موضوع بالراس چگونه صحیح شود **جواب** ایشان آنکه عاقل قاتل نفس خود بغیر الجاء بالضرورت نمیباشد پس انسان نفس خود را نمیکشد لامحاله حمل آن بر غیر بالضرورت شد و غیر متحد شده نمیتوانند زیرا که محال است پس لامحاله مثل او باشد و مماثلت حاصل نمی شود مگر در قرابت و دیانت و اتحاد ملت چنانچه مؤیدات این از آیه و احادیث دانستی و در آیه انفسنا و انفسکم و در احادیث لحمک لحمی و روحک روحی و حربک حربی و امثال آن در علی ابن ابیطالب از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم موجود است پس عند الضرورت خصوصیت در ورود تاویل بحکمی از صاحب شریعت جایز باشد **قول ثانی** محمول بر حقیقت است و ایشان توجیه کرده اند **اول** منع است از قتال در مابین خود چه اگر قتل کسی کردی بقصاص قتل تو میکشند و آن قتل خود تست **دوم** در کفار قریش و هند عادت قتل بنات بود ایشانرا منع از مثل آن شد چرا که جزء بدن حیوان بالضرورت باشد پس قتل اولاد قتل خود باشد **سیوم** بمقابله بنی اعمام و اخوان نکنید چه یهود در اصل از نسل یعقوب بودند و اسرائیل تقدیر مضاف عند الضرورت کرده اند که لا تسفکوا دماء امثالکم **چهارم** قتل جانهای خود بدست های خود نکنید چه قتل نفس خود بلا اذن خالق چون قتل غیر از کبیره است **اشکال** هیچ حیوانی نیست مگر آنکه صیانت و حفظ نفس خود از مضار و آلام فضلا عن قتل نفسه بالاختیار میکند چه جای انسان که اشرف مخلوق بجهت وجود عقل است چگونه اقدام بر قتل نفس خود بدست خود کند **جواب** انسان قاتل نفس خود نمیباشد مگر بعض احیان که مرارت زمان و صعوبت امر با مثال آن لاحق گردد قتل نفس خود بدست خود میکند از جهالت بنی اسرائیل بعید نبود شاید خاصة از آن منع کرده باشد **فخر الدین مقلد نیشابوری** مع بعض اهل سیر نقل کرده اند که جمعی از ثنویه هند در آخر خود را قتل میکردند برای تخلص از عالم فساد و توصل بعالم نور **اقول** نیز جمعی از صوفیه و فقرا بفاقه کشی و بعضی در حال بیهشی آمده خود را میکشند تا وحدت وجود حاصل گردد و این بکمال معرفت شان صادر میشد شاید دور نیست که از چنین قتال اسرائیلیان را منع شده **بعض مشایخ** فرموده اند از همه اقتتال محرمه ممنوع بود ند ثم الله اعلم **بحث سیوم** لا تخرجون انفسکم من دیارکم در این اخراج نیز چند وجه اند

اوّل آنکه بر بنیاد بعض شما بعض را از خانهای خود تا آنکه هر که غالب شد خانه مغلوب را ملک خود سازد **دوّم** مکنید آنچه موجب اخراج شما از دیار شما می شود **امّا** در دنیا نظیرش چون فعل بنی نضیر یا فعل فرعونیان که اماکن ایشان بشما رسید **امّا** در آخرت نیز اماکن شما بمومنی بجای شما داده میشود چه در اکثر **احادیث** وارد شده که هیچ شخصی نیست مگر آنکه برای او در بهشت و در جهنم خانه مقرر است پس اهل جهنم را اول خانهای جنت و اهل جنت را خانهای جهنم می نمایند و گفته میشود که بفعلهای خود از این خانه برآمدی و باین خانه بعوض آن مستحق و داخل شدی **بحث چهارم** ثم اقررتم وانتم تشهدون در آن چند وجه اند **اوّل** اقرار کردید بمیثاق و او وا حالست در اینجا و حال آنکه شما اعتراف و تصدیق آن نمودید چنانچه میگویند که فلانی مقر بر نفس خود یعنی شاهد بر آنست و بنا بران اقرار و شهادت بمعنی واحد و تکرار برای تاکید باشد **دوّم** اعتراف نمودید بقبول میثاق و بعض شما شاهد بر بعض هستید **سیوم** بر اقرار اسلاف خود ای معشر یهود الی الآن شما شاهد ید **چهارم** اقرار بمعنی رضا بر امر و شهادت گواهی بر ثبوت و بر وجود آن باشد **پنجم** وانتم تشهدون بمعنی وانتم تحضرون سفک دمائکم واخراج انفسکم من دیارکم باشد یعنی شما مع علم میثاق و اقرار بصحت آن حاضر در سفک دم و اخراج انفس خود از دیار میشدید بمعنی اسناد اقرار بایشان یعنی بمعاصرین نبوی صلعم مجاز و شهادت بمعنی شهود بعیون و حضور و شهود بقتل و اخراج باشد **تنبیه** در خطاب انتم دو قول است **احدهما** از وانتم تشهدون خاصة خطاب بیهود معاصرین حضرت نبوی ایمروی **از ابن عبّاس** است **ثانیهما** آنکه تمام آیه در اول یهود این مختار ابوالعالیه است **سوال** غایب بالضرورت حاضر نیست پس او در خطاب مخاطب نیست عبث است و اگر خطاب باموات است ایشان نیز از حین موت منقطع التکلیف شده غیر مکلّف کالجماد اند بار عبث باشد **جواب** ابوالعالیه آنکه این حکایت و خبر از اوایل بصورت مخاطب چون آیات متقدمه دیگر برای تقریع خلف که در اصل اجزا اول قایم مقام شان اند باشد اشکالی لازم نمی آید - ثم الله اعلم +

قوله تعالیٰ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِيْقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظٰهَرُوْنَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

٤٢٥

معنی ثم برای تراخی است یا نه

وَاِنْ يَّاْتُوْكُمْ اُسٰرٰى تُفٰدُوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ ؕ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتٰبِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَآءُ مَنْ يَّفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْىٌ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّوْنَ اِلٰٓى اَشَدِّ الْعَذَابِ ؕ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی پس شما همان گروه شکننده میثاقید میکشید کسان خود را و جلاوطن میسازید به برآوردن گروهی را از قوم خود از منازل و مساکن ایشان معاونت و مظاهرت یکدیگر را می کنید و غالب شدید بر ضعفاء بگناه و ستم و بیدادی و اگر می آیند بشما اسیران قوم مغلوب که اسیر بدست دیگر افتاده آند فدیه میدهید ایشانرا و از دست ایشان خلاص می سازید و با سیری ایشان زر برای خود جمع ساخته بدل ایشان می دهید تا در دست نمانند و شان اینست که حرام کرده شده بود بر شما اخراج ایشان از مواطن خود یا متعلق بتخرجون فریقا است یعنی و حالانکه حرام کرده شد بر شما اخراج کردن ایشان **آیا** پس تصدیق میکنید و ایمان میارید پاره از احکام توریة و کافر و منکر می شوید بپاره دیگر از احکام آن کتاب پس نیست مکافات و عوض آنکس که کند چنین منکرات و مقبحات را از شما قوم یهود مگر خواری در رسوائی و فضیحت متناهی در زندگانی این سرای فانی و در روز رستخیز باز گردانیده می شوید از حشرگاه بسوی سخت ترین عقاب و عذاب که نار جهنم باشد و نیست خدا غافل و ساهی یا بیخبر از جمیع آنچه می کنید از نقض مواثیق و عهود و قتال و اخراج و اخذ اموال و دیار خلاف بتعلیم امثال آن عام است **بدانکه** از مقام ثم اقررتم تا آخر عما تعملون توبیخ باری است با قضای میثاق سمع نهی منکر و توعید یعنی تا قریب بطاعت و بعید از معاصی باشند **و در تفسیرش چند بحث** اند

بحث اول ثم انتم هؤلاء عطف بر جمله ثم اقررتم و انتم تشهدون است و ثم بمعنی تراخی در محل استبعاد بصورت استعجاب در اینجا واقع شده برای صدور اقبح قبایح و اشد منکرات از بنی اسرائیل و آن بعد نقض میثاق باری مرتکب اقتتال بلا حق و اخراج یکدیگر از دیار و تملک باموال و تخریب بیوت ایقاع ایشان در اسیری اغیار با وجود شهود بر میثاق و علم و اقرار بحقیقت آن و گناه با علم و اقرار بران

انجح واشد منکر بالضرورت است **اما** انتم مبتدا و جمله بعد او خبرش باشد **ایراد جسیم**
انتم ضمیر منفصل موضوع برای حاضرین و هولآء ضمیر غایب بالاتفاق مرجع هر دو یکی باشد و مغایرت
بین چون نور و ظلمت باشد پس شیٔ واحد در حال واحد متصف بغیوب و حضور اجتماع ضدین در
محل واحد از اشد ممتنعات و محالات است و این بدیهی البطلان است و اجتماع آن چگونه ممکن شود
جواب بچند وجه است **اول** انتم مبتدا و هولآء منادی مفرد تقدیرش یا هولاء
و خبرش تقتلون باشد **ثانی** انتم مبتدا و هولآء تاکیدش و تقتلون خبرش باشد
ثالث انتم کلمه خطاب بتقدیر کلمه تفسیری و آن اعنی هولاء الناکثین الشاهدین باشد **رابع**
هولاء الذین موصوله و صله او تقتلون باشد تقدیرش ثم انتم الذین تقتلون انفسکم چون وما تلك
بیمینك ای وما التی بیمینك یا موسے باشد **بحث دوم** تقتلون انفسکم و تخرجون
فریقا منکم من دیارهم معانی لغوی و اصطلاحی سابق ذکر شد اصح الوجوه و انسب بحال آنست که تقتلون
انفسکم و تخرجون بمعنی یقتل بعضکم بعضا و یخرج بعضکم بعضا یعنی قتل و اخراج بعضی بعضی
را ما بین خود می کنید چون آیه و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم یعنی سلام کنید مابین خود یکی دیگر را باشد و
نزد بعضی یعنی متعرض قتال نفوس خود میشوید **بحث سیوم** تظاهرون
علیهم بالاثم والعدوان تظاهرون حال از تخرجون و جار بالاثم متعلق تظاهرون باشد اصل تظاهرون
نزد صرفیان تتظاهرون باشد پس برای تخفیف یک تا را حذف کردند تظاهرون چون تعاونوا شد و بعد
آن مختلف بدو قول شدند **احدهما** آنکه برای قرب تا و ظا ادغام کردند به تشدید خواندند
این مختار عامه قرا نیز است **ثانیهما** آنکه باظهار تا و ظا بلا تشدید و لا ادغام خواندند این مختار قرا
کوفه نیز است **بحث چهارم** تظاهر تعاون از ظهره بالکسر عون و مدد و ظهیر فعیل
بمعنی معین باشد و ظهر بالفتح و سکون ها خلاف بطن باشد و از باب اول است والملائکة بعد ذلك ظهیر
و از باب ثانی است ظهار بکسر ظا و انعبارت نزد فقها از قول شوهر بزوجه خود انت کظهر امی باشد **اما**
اثم از اثم یاثم اثما و ماثما فهو اثیم و اثم بمعنی قبیحیست که بآن مستحق لوم باشد قولی باشد
یا فعلی یا ارادی بل اثم اکثر در قبایح قلبی مستعمل مے شود چون در تبدیل شهادت میفرماید فمن بدله بعد
ما سمعه فانما اثمه قلبه **و در قاموس** گفته بمعنی گناه و عمل لا یحل باشد و نظیرش وزر
باشد و **نزد قومی** اثم ما ینفر عنه النفس و لم یطمئن الیه القلب باشد و از اینجاست حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در جواب نواس بن سمعان بر شئی است که نفس تو بآن مطمئن است
والاثم ما حاك فی صدرك یعنی اثم آنست که بخارد در صدر تو **در روض الجنان** در فرق
اثم و عدوان فرمود که اثم گناهی باشد که از تو تعدی نکند **و** عدوان گناهے بود که از تو بدیگر تعدی کند
و اثم شامل جمیع آنچه مستحق ذم باشد و عدوان مجاوزة الحد از عدو بمعنی زیاده از اعتدال رفتن و دویدن
باشد **و لهذا** بعضی گفتند عدوان افراط و ظلم باشد چنانچه میگویند عدی فلان فی ظلمه

عدوًا و عدوًا و عداءً و عدوانًا بالضم **بحث پنجم** خداوند در اینجا اظهار کرد که قتال و اخراج بمعاونت واقع و مباشر قبیح مع معین بران در اثم و عدوان شمرد اگرچه مباشر در حرمت ادخل است **سوال** آیا باری ظالم و معین را تمکین نداده باعطاء قوت و آلات و خلق شهوت و میل بآن و ازاله عوایق و موانع آن پس فاعل و معین آن بالاصالة نمیباشد مگر باری چنانچه مزعوم جبریه است پس حواله بعباد عبث شد **جواب** اما جبریه **فخر الدین نیشاپوری** است که تمکین اگرچه من الله هست لکن بنده فاعل آن بالاراده و خدا زاجر از ظلم و تهدید تام بران کرد پس زجر و زاجر بخلاف معین ظالم علی ظلمه باشد چه ممد و معین مرغب و مظهر حسن آن در اعیان فاعل و داعی بآن میشود لهذا خود بنده ظالم و معین بر آن باشد انتهی **بحث ششم** و ان یاتوکم اساری تفادوهم آیا اساری و تفادوا بالالف هر دو اند یا بلا الف هر دو یا اول بالالف و ثانی بلا الف در قراء سه قول است **اول** مختار ابو جعفر و نافع و عاصم و کسائی و یعقوب است **ثانی** مختار حمزه فقط است **ثالث** مختار ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمرو است **و بعد ان علما معانی** باز خلاف کردند **احدهما** اسری فعلی چون قتیل قتلی و جریح جرحی جمع اسیر بر وزن فعیل بمعنی مفعول باشد **ثانیهما** قایلین اساری مختلف شدند **اول** اساری جمع اسیر باشد **دوم** اساری جمع الجمع از اسری چون سکاری و سکری باشد **آیا فرقی** معنوی در اسری و اساری هست یا نه **نزد مفضل** بن سلمه **و** عمرو بن علاء اساری آنان اند که در دست کسی بند بوثاق و غل و حبس و امثال آن باشند **و** اسری بغیر وثاق و بند باشند چه اسر در اصل بمعنی اخذ بالغلبه والقهر باشد و اصل آن از شد و حبس بمعنی لبستن و قید باشد چه شخصیکه در دست کسی گرفتار و واقع شد چه در زنجیر و غل و حبس باشد یا نه او اسیرش باشد لهذا مقید سلطانی و غلام و کنیز و زوجه را اسیر میگویند اگرچه مغلول نیستند **بحث هفتم** تفادوهم تفدوهم **فخر رازی** نقل کرده که این هر دو لغت مشهوره در فدیه اند از فدی یفدی فداء و فدی بمعنی عطا و عوض شیء برای انقاذ و صیانت او باشد و از اینجا آیه و فدیناه بذبح عظیم است **و فقها** در اکثر مواضع فدیه را بجای کفاره استعمال میکنند اما تفادوهم **شیخ المشایخ و فخر رازی** فرمود مفادات از مفاعله است **در قاموس** گفته فادی منه تحاماه باشد **سوال** باب مفاعلت اغلب و اکثر مشترک در فاعل و مفعول میباشد پس در اینجا از فادی عطا ثابت و از مفدی عنه که اسیر باشد چه مراد باشد **جواب** در اینجا مفاعله برای اشتراک نیست و بالفرض پس اشتراک بین الفادی و المفتدی و ایشان در اصل مشتری و بایع باشند و مفدی عنه متاع باشد **بحث هشتم** آیا این قتال و اخراج و تفدیه در اوایل یهود واقع شده یا در اواخر در آن خلاف برای اختلاف نزولش است **و قایلین** آخر چند وجه نقل کردند **اول** آنکه معهود یهود در توریة بود که قتل و اخراج و تخریب دیار باهم نکنند و هر اسیر اسرائیلی را فدیه رد کنند پس خزرج و اوس در اوایل مشرک عباد اوثان بودند

معترف جنت ونار وقیامت وکتاب بودند چنانچه **در مجمع البیان ومبانی البیان** مسطور است ودر مابین این دو قبیله از سالها جنگ قایم بود وبحوالی مدینه دو قبیله یهود از دو برادر بودند قریظه و نضیر نام چون اوس وخزرج وبروایت **در منثور** بنی قینقاع بخزرج و بنی قریظه و بنی نضیر باوس شریک شدند **وبروایت** دیگر اکثر بنی قریظه با اوس و بنی نضیر با خزرج هم حلف شده باهم فریقین اقتتال واخراج وتخریب دیار کردند وهر یکی از فریقین اسیر خود را بعد جمع پول بفدیه وبپول خریده آزاد میکردند **عرب** ایشان را تعییر بر این کار و زار کردند ودر جواب شان می گفتند اگرچه قتال واخراج واخذ اسیر قهرا بر ما حرام است لکن در خریدن وآزاد کردن مامور یم وبغیر آن هرگز مامور بآن نیستیم وحلیفهای خود را نمیتوانیم که اسیر به بینیم خدا وند ایشان را توبیخ کرد بلفظ افتؤمنون ببعض الکتاب **و** این مروی است **از ابن عباس** ومختار جم غفیر چون عکرمه **و** سدی **و** ابو العالیه **و** ابن جریر **و** ابی حاتم **و** ابن اسحق وغیر ایشان از متاخرین **و** این بنا بر نزول وخطاب بمتاخرین یهود عصر نبوی قریظه ونضیر باشد **تنبیه** بنی نضیر را جلاء وطن باطراف شام بمقام اذرعات وارنجا ساختند چنانچه **در تفسیر سعودی** است **دوم** آنکه این ایشان مخرجین وقاتلین ایشان نیستند بل جمعی دیگر از اهل ملت ایشان بودند وخدا ایشان را بر آن سرزنش کرد **سیوم در مبانی البیان وبیضاوی** نقل کردند که خلاصی اساری بعوض پول ومال نبود بل بارشاد ووعظ ونصیحت مع تضییع نفوس خود بود لقوله تعالی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم **بحث نهم** نزول کل این آیات در یهود خاصه متفق علیه مفسرین است لکن خلاف در حکمش که **آیا** آن هم مختص یهود است **یا** حکم اوایل آن خاص وآخر آن بعد از فما یفعل ذلک منکم تا عما تعملون عام **یا** از اول تا آخر حکمش عام ودر آن سه قول اند **اول** مختار اکثر است **ثانی** مختار جمعی منهم ابی شیبه **و** عبد بن حمید **و** ابن منذر **و** ابن ابی حاتم بروایت عبد الرحمن بن سلمی است که اولها عام وآخرها خاص چنانچه **در درمنثور** نیز نقل کرده **ثالث** مختار جماعتی از اصحاب ما است وهمچو باسانید ما مروی **در تفسیر امام علیه السلام** است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد نزول این آیات فرمود **آیا** خبر دهم از یهود این است صحابه عرض کردند آری پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قومی از امت من ادعای بدروغ میکنند که ما مسلمانیم چه قتل افاضل واطایب ذریت من وتبدیل شریعت وسنت من می کنند الی قوله الا ان الله یلعنهم کما لعنهم **در تفسیر علی ابن ابراهیم** است که این آیات از اول تا عما تعملون در قصه حضرت ابوذر **و** عثمان نازل شده چه ابوذر را بر بنده اسیر وجلاء وطن ساخت

در بذه براء مهمله وبذال معجمه است **در قاموس** گفته مدفن ابی ذر است **و** بهمین متمسک صاحب مبانی **و** صافی **و** صاحب تفسیر بهائی مع جمعی دیگر است **ایراد** اجماع امت است که این آیات در یهود وارد است پس تاویل یا تخصیص نزول آن در این امت خرق اجماع باشد **جواب** ما بیان کردیم که در حکمش عند اهل التفسیر خلاف است پس مقصود و مراد **علی ابن ابراهیم** چنین خواهد شد که نزول این آیات خاصة در یهود است و تاویل آن در این امت نسبت بانکه مشابه و مضاهی ایشان در رفتار و کردار باشد چنانچه **در تفسیر امام علیه السلام** صریحست پس اشکال و مخالفت اجماع مفسرین لازم نمی آید **بحث دهم** وهو محرم علیکم

اخراجهم محرم اسم مفعول از تفعیل برای تعدی حرمت از حرم الشیء یحرم حراماً وحرماً وحرماناً بمعنی ممنوع ولا یحل باشد از اینجا آیه قل من حرم زینة الله است **و** احرام حج عبارت عند الفقهاء از توطین نفس بر اجتناب محظورات از صید وطیب وزن ولبس مخیط وغیر آن باشد **و** محارم جمع محرم بفتح میم **در مجمع البحرین** آنان اند که بقرابت نسبی وبسبب رضاعی ومصاهرت مابین نکاح ممنوع باشد وباقی تفصیل سابق ذکر شد **اما** وهو در مرجع او دو قول دارند **قول واحد** انکه این ضمیر قصه وشان است پس بنابران معنیش انکه کانه شان اینست که حرام بود بر شما اخراج ایشان **قول ثانی** انکه ضمیر راجع بطرف لا تخرجون ودر آخر تکرار اخراج برای تاکید باشد چون قل هو الله احد ای الامر الذی هو الحق الله احد بنابران معنی انکه وآن اخراج حرام بود بر شما **بحث یازدهم** افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض لغت واصطلاح همه این الفاظ متفرق ذکر شد **اما** بسبب اسناد کفر وایمان بیهود در حال واحد دو قول دارند **احدهما** آنکه مراد نیست در اینجا که اخراج شان کفر وفداء شان ایمان باشد چه بمعاصی کافر نمیشود بل غایت آن فسق است ومراد انکار احدے از ارکان اصول دین باشد چه بانکار آن بالاجماع کافر می شود پس آن شیٔ که ایشان بآن مومن بودند بعد توحید باری اعتقاد واقرار به نبوت موسوی ومحمدی باشد وحجت بر ثبوت هر دو در تورية ومیثاق مساوی می بود پس باستفهام توبیخی عتاب وذم نازل شد که **آیا** ایمان در نبوت موسی ببعض تورية می آرید وتکفیر پاره دیگر تورية را بتکذیب نبوت محمدی می کنید این جاری مجرای اسلاف شما است **و اینمختار** ابو مسلم اصفهانی است واین قول اگرچه منفرد است لکن غایت قوت دارد **ثانیهما** در تورية ومیثاق ایجاب عدم اقتتال وعدم اخراج وایجاب فداء متساوی بود معهذا بر حکمی عمل کردن کانه ایمان ببعض تورية وتکفیر ببعض دیگر باشد **و اینمختار** اکثر منهم ابن عباس **و** قتاده **و** عکرمه **و** ابن جریح باشد **سوال** بنابر قول اکثر افعال جوارح داخل ایمان وجزو آن باشند لهذا اقتتال واخراج را کفر نامید **جواب** آنانکه اعمال را داخل ایمان میدانند حجت شان ثابت است **و** آنانکه منکر اند نزد ایشان محمول بر چند چیز است **ا** انکار ضروری دین بالاتفاق

کفر ورده است محتمل است که ایشان صریح توریة و میثاق را بعد نهایت توثیق انکار کرده باشند لهذا کافر شمرد این جواب بنابر آنکه آیت در معاصرین بنو لیست ف ایشان رد موسی مشافهة در میثاق کردند و انکس که رد مشافهة کند در کفر او نیز شبه نیست زیرا که تکذیب موسی مشافهة و رد توریة و رد میثاق کردند و ردّ بر خدا علانیة کافر بالله چنانچه رد ابلیس از سجده آدم باوجودیکه عین علیم بود و مشافهة رد نمود و مرتد شد این جواب بنابر آنکه آیه در سلف است **اشکال عظیم** بموجب افتؤمنون و تکفرون ثابت و لایح است که ایشان در حال واحد کافر و مؤمن بودند و کفر انکار و ایمان بمعنی تصدیق ضد او باشد پس اجتماع ضدین در محل واحد از اشد ممتنعات است و بعد ثبوت آن کلام در این آیات که ایشان را ایمان با کفر نفعی نمیدهد بیانه **جواب اول** در افتؤمنون همزه استفهام تنکیر است پس معنی آنست که ایمان ندارید شما باظهار تصدیق بپاره و انکار بپاره توریة چه لازمه دین و ایمان تصدیق کل دین و تکذیب ضد او است **جواب ثانی** آنکه این زجر است که شما اعتقاد بکل توریة کردید پس عمل ببعض و ترک بعض آن کانه ایمان ببعض و دون البعض باشد **تنبیه** ببطلان لازم ملزوم نیز باطل شد یعنی کفر و ایمان مجتمع شدن ممتنع پس انتفاع نیز ممتنع باشد **و جمعی** می گویند که این اقوی دلیلی است بر آنکه اگر بالفرض اجتماع کفر و ایمان ممکن باشد ایمان با ایشان نفعی نمیرساند برای وعده فما جزاء من یفعل الخ ثم الله اعلم

بحث دوازدهم فما جزاء من یفعل ذلک منکم فاء عاطفه بصورت تفریع و ما نافیه است جزاء با مضاف الیه مبتدا و الا خزی خبرش و یفعل ذلک صفت من و منکم بیان حال از فاعل یفعل باشد و جزا در سابق بیان شد که بمعنی حکم مکافاتی **و** نزد بعضی عوض عمل باشد **و** در متفرع علیه و مرجع ذلک خلاف کردند **و** نزد بعضی مرجع آن ایمان و کفر باشد و در آن طمع ایشان از نجات قطع کرد که ابدا خلاصی از آن ندارید **و** نزد بعضی راجع بمخالفت میثاق از قتل و اخراج و تخریب دیار باشد **و** نزد بعضی راجع بهر دو وجه است و عموم النسب باشد اگر چه عدم ایمان کافی است از قبایح دیگر **سوال** در اینجا توعید عینی است و توعید عینی عبارت است از وعده قطعی که ترا در نار ضرر و عذاب میکنم این جایز است یا نه و اگر جایز باشد آماده کردن مکلف بر قبایح بالضرورت لازم می آید زیرا که او میداند که مرا ضرر و عذاب میکند و بعد اثبات آن **ایا** عفو و عدول از توعید عینی بعد توعید جایز است یا نه **جواب نزد عدلیه** خصوص وعیدیه عند علمه تعن بعدم ایمان و توبه او جایز است و بعد توعید عینی عدول و عفو جایز نیست زیرا که او اصلا ایمان ندارد چون ابلیس و ابوجهل و اضراب ایشان **اما** آماده شدن ایشان باخبار من الله نیست بل بجهل راسخ شده در ایشان است پس ایشان تعالی را صادق در توعید نمیدانند بطلان لازم ملزوم هم باطل شد **و** حجة المسلمین آیة الله فی العالمین **در کتاب نهایة المرام و شرح تجرید** باجوبه شافیه این مبحث را طی فرموده انشاء الله تعالی

۴۳۱

معنے خزی یهود وجواب سوال مشکل

در بعض مواضع تیمناً ذکر خواهم نمود **بحث سیزدهم** الاخزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب **اما** فی الحیوة الدنیا **آیا** مرفوع المحل است **یا** منصوب المحل در آن دو قول است **و** بنا براول صفت خزی کائنا فی الحیوة باشد **و** بنا بر ثانی ظرف برای خزی واقع شده **و** یوم القیمة عطف بر او است **شیخ المشایخ** فرموده علاوه بر او یردون باشد **اما خزی** در لغت سوء و مقت و مذلت باشد و میگویند اخزاه الله اذا مقته وابعده واصل او استحیا باشد واخزاه الله بمعنی اوقعه فی موقع یستحیی منه یعنی در موقعی انداخت که بشرم می آید از آن **بحث چهاردهم** درین خزی مفسرین بچند وجه خلاف کرده‌اند **اول** نزد حسن خزی درینجا جزیه بر ایشان باشد که بمذلت و مسکین صورت همیشه میگذرانند بدلیل عن ید وهم صاغرون **اقول** این وقتی صحیح میشود که آیه در یهود معاصرین اسلام نازل شده باشد والا فلا چه در دین یهود جزیه ثابت نیست **دوم** این خزی همان قتال بنی قریظه و سبی ذراری ایشان و اجلاء بنی نضیر بدستهای خود ایشان عن ید وهم صاغرون اشاره بآن باشد این اشد خزیان است که بدستهای خود یکدیگر را مقتول و ازواج را اسیر کردند **اقول** اینهم وقتی صحیح میشود که نزول آیه در زمان حرب قریظه و نضیر باهم شده باشد **سیوم** این خزی محاصره بنی نضیر در حصن باشد پس از آن بحاکمه سعد معاذ راضی شده اسیر بمدینه آوردند زنان و مال و آل را بحضور و اعیان ایشان بمسلمانان تقسیم کرده نه صد نفر مردان یهود بودند در باغ و سرای بنی النجار ایشان را گردن زده در خندق ابدان شان بریکدیگر انداختند و اشراف و رؤس شان در آن وقت کعب بن اشرف و حیی بن اخطب بود **اقول** اینهم وقتی صحیح شود که نزول آیه خاص در معاصرین نبوی صلعم باشد **چهارم** مراد حکم باری باشد که قاتل را قصاص و ظالم متعدی را انتقام میگیرند **اقول** این حکم مختص بیهود نیست پس این اضعف الاقوال باشد **پنجم** مراد از خزی توهین جسیم و ذم عظیم بغیر تخصیص باشد چه در آن عموم و آن اولی باشد و خزی نکره هم است مع هذه المهانة والذلة بروز قیامت کشیده می شوند بشدید ترین عذاب آخرت و آن طبقه هفتم دوزخ باشد عیاذاً بالله **ایراد** یهود در دنیا بصورت مکلفات مبتلا بذلت و خواری بودند پس در نشاء ثانیه تعذیب شان باشد عذاب مره ثانیه مخالف عدل الهی باشد مع هذا محل جزاء یوم الجزاء باشد نه دنیا و ایشان را چرا در محل تکلیف عذاب کرد پس برای ایشان محل جزاء دنیا شد و دنیا برای کسی دار التکلیف و هم دار الجزاء و برای کسی دار التکلیف باشد پس محل واحد مورد دو حکم بودن در حال واحد چگونه صحیح شود **جواب اول** تفاوت جرایم و قبایح کاملاً معلوم است پس جزاء آنها نیز متفاوت باشد و جرایم یهود بدرجه رسیدند که عقاب آن ابد الآباد ولانهایه باشد بنحویکه انقطاع آن فی متصور نباشد و آیه سوید این است نه بر تعدد عذاب زیرا که خزی فی الحیوة الدنیا مع اشد العذاب یوم القیمة نفرمود چه در آن تعدد متصور بود و در آیه فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب

۴۳۲

جواب سوال ومعنی عما تعملون

لفظ الی بوضع لغت برای انتهای غایت است مستلزم ابتدا و ابتدای عذاب شان ذلت در دنیا و منتهای خزی بالاتصال وصول باشد عذاب نار جهنم که بالنسبه خزی سخت تر باشد در اینجا دو چیز ثابت شد **اول** آنکه عذاب ایشان متحد است ابتدائش خزی بالاتصال آخرش عذاب نار و آن بالنسبه ابتدا اشد است نه متعدد **ثانی** اتصال زمان و مکان چون سرت فی الجمعة والسبت من البصرة الی الکوفة **تنبیه** بثبوت این ثابت که عذاب شان متحد است نه متعدد و تعدد بانقطاع وانفصال لازم می آید و ان در اینجا معدوم چون وادخلوا آل فرعون اشد العذاب **جواب ثانی** سلمنا که متعدد است ظلم لازم نمی آید چه معصیت ایشان اقبح معاصی و اشد منکرات مستحق وعذاب اند **یکی** اسهل و اخف **ثانی** اشد **اما جواب** دنیا آنکه در دنیا تعجیل عقوبت غیر ملجائة الی العبادة عند العقل جایز و عند النقل واقع است چون کونوا قردة خاسئین وامثال آن برای عبرت بندگان تا قریب بطاعت و بعید از معصیت شوند و آن نسبت باغیار لطف مقربه باشد **اما جواب** بودن دنیا دار التکلیف و الجزاء و قتی اطلاق می شود که تکلیف آن آن بالکلیه یا اکثر مرتفع و ایصال جزا و بالکل یا اکثر در ان حاصل میشد بیطلان لازم ملزوم نیز باطل شد **یکی** عقوبت نادره چندان اعتباری ندارد زیرا که کالمعدوم است **فتدبر والله اعلم**

بحث پانزدهم

وما الله بغافل عما تعملون **آیا** تعملون بتاء خطاب برای وجود انتم هولاء و تکفرون است **یا** بیاء غیاب بصورت اخبار از حال ایشان در آن قرائت و قول است **مختار** ابن کثیر و نافع **و** عاصم اول و نهان مشهور و انسب بسیاق است **و مختار** باقی قراء بیا است **و** لفظ وما نافیه **و** عما در اصل عن ما بمعنی الذی باشد **و** غافل از غفلت بمعنی ترک و سهو ضدش حفظ باشد پس این آیه در تاکید وعید و تهویل عجیب باشد بانکه خدا حافظ جمیع اعمال قلوب و افعال جوارح شما است **علم** نسیان بامتداد زمان بالغه آن بر او جائز و ان نیست زیرا که مجرد و بسیط محیط جمیع ممکنات و موجودات با حاطه علمی میباشد و غفلت و سهو و نسیان و ترک از لوازم جسمی است خدا از هر دو منزه است تا گمان نشود بامتداد و بانصرام زمانی او را فراموش شده تارک ما شود **سوال** خدا خود را صفت بلفظ یا من لا یغفل و لا یسهی و لا ینسی کرده **آیا** این ثبوتی است **یا** سلبی **یا** هر دو معا چون حق ظاهر اسلبی و ثبوتی است معا چه از باری سلب سهو و اثبات حفظ میکند **غزالی و قاضی ابو بکر** گفتند غفلت در اصل از جهت ضعف حواس مدرکه لاحق میگردد و لا یغفل نفی ضعف حواس میکند نه جسمانیت را بلی وما الله بغافل ما ول بان الله حافظ می شود و بهمین مایل از اصحاب ما صاحب مبانی است **تنبیه** در این آیه تسلی بهنی ما است که یهود با تشدید مواثیق و عهود چها کردند و انکار ایشان از نبوت تو ملول مباش

فتدبر والله اعلم

قوله تعالی اُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ ترجمه

یعنی ایشان جماعتی اند که خریدند یعنی عوض گرفتند زندگانی دنیای حقیر را بآخرت جاودانی پس حال آنانکه چنین باشد سبک کرده نمیشود از ایشان عقوبت ایشان و نه ایشان را یاری داده میشود نه در دنیا بقبول جزیه و نه در آخرت بنقص عذاب **و در تفسیرش دو بحث است بحث اول** اولٰئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة سابق ذکر شد که اولا جمعیست واحد ندارد و بجای واحد اوذلك استعمال میشود چنانچه بجای واحد هولاء هذا باشد و محل اعراب بجهة مبهمات ندارد **تنبیه** این بیان قبح اراده و حال منکر یهود سابق الذکر مع اشتمال توعید بر آن باشد چه دنیا و آخرت کانه ضدین اند اجتماع هر دو در محل واحد ممتنع است پس هر دو از دست میروند یا یکی بدست می ماند و یهود را هر دو فی الواقع از دست رفتند و مفسرین متفق علیه اند که کنایه در اینجا بیهود بالاصالت است یعنی و آن یهود جماعتی اند که خریدند حیوة و زندگی دنیای فانی را بآخرت ابدی و خریدن در اینجا مجاز است که اختیار کردند دنیا را بر آخرت **بحث دوم** فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون خفت نقیض ثقل باشد و تخفیف تسهیل و تهوین **و نزد بعضی** تقلیل نیز نظایر اند **اهل معانی** در تخفیف و ثقل خلاف کردند **نزد جمعی** هر دو راجع اند بسا قص جواهر و تزاید آن **نزد بعضی** اعتماد لازم سفلی را ثقل نامند و اعتماد لازم که مختص جهت علو باشد خفت نامند **و** در فاء فلا یخفف نحات نیز دو قول وارند **احد هما** آنکه عطف بر اشتروا الحیوة است **ثانیهما** آنکه جواب امر محذوف و مقدر چون اعلم یا انتبه فلا یخفف باشد اول اولی از حذفست **تنبیه** خدا بعد ذکر حال ایشان کانه بصورت نتیجه فلا یخفف الخ فرمود چه عاقل کاری نمیکند مگر باراده جلب نفع یا دفع ضرر و در اینجا هر دو بایشان متصور نیست اما نبودن نفع در اینجا معلوم است **و اما** دفع ضرر حاصل چه کلی چه جزئی چه بمعاونت و بمناصرت باشد نیز در اینجا متصور نیست و سبب آن ایمان بود بفقد لازم ملزوم نیز مفقود باشد **تبصره** هرگاه این مقرر شد پس خدا برای قطع طمع تفریع بر اشتروا فرمود که پس بسبب آن تخفیف و تهوین یا تخفیف انقطاعی ایشان نمیباشد ابدا و اصلا عذاب را و نه ایشان را یاری داده میشود بر تخفیف

عذاب یا بر انقطاع او یا بر رفع مزید عذاب ایشان و نفی یاری اعم است در اینجا چه من الله باشد چون بر رحمت عفو یا قبول شفاعت یا قبول عوض بر آن کند یا از اقارب و صدیق و حمیم باشد چه خدا پادشاه غالب و قاهر است مغلوب و مقهور و محذور از کسی نمیباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ۝ ترجمه

یعنی بدرستیکه عطا کردیم و دادیم موسی را کتاب توریه مشتمل معارف و احکام و در پی وی با اثر یکدیگر فرستادیم پس از موسی رسولان خود را چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و الیسع و یونس و زکریا و یحیی باشند و دادیم عیسی پسر مریم را که بلا پدر آفریده شده نشانهای روشن که معجزات او باشند چون احیا موتی و شفا مرضی و تبصره عمیان و تقویت دادیم او را بروح پاکیزه که جبرئیل باشد همیشه در خدمت او بود **آیا** هر وقت که آمد شما را رسولی و پیغمبری با نچه دوست ندا بند جانهای شما آنرا یعنی سخنهای او موافق طبایع و هوای شما نبود نمودید آن سرکشی کردید بر ایشان پس بسبب آن گروهی را یعنی انبیا معصومین و اوصیا مطهرین را تکذیب در قول و فعل و نبوت ایشان کردید و گروهی دیگر را از اصحاب صادقین ایشان کشتید یا جمعی از انبیا را تکذیب کردید و جمعی دیگر انبیا را کشتید **بدانکه** این ذکر نوع دیگر از نعمات خدا بنی اسرائیل است معهذا کفر کردند گویا این تسلی نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم است که جحود و جهود مختص بتو نیست بل از اول حال ایشان با هر نبی چنین بود ملول مباش و مصروف

بلاغ و ابدا باش **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ولقد اتینا موسی الکتاب جمله مستانفه باشد و بتحقیق دادیم موسی را کتاب معین او آن باتفاق مفسرین غیر توریة نبود و مؤید آن الف و لام عهدی بر الکتاب باشد **فخر رازی و نظام الدین نیشابوری و سعودی** مع غیر ایشان روایت کرده اند **از ابن عباس** که موسی را بدفعه واحده جملهٔ توریة داده شد موسی بر داشته نتوانست پس برای هر آیتی ملکی نازل شد برداشته نتوانستند پس برای هر حرفی ملکی آمد حمل آن نتوانستند پس خدا خفیف ساخت موسی تنها برداشت **سوال** اگر این صحیح شود پس مراد از ثقل آن اگر ثقل صوریست این غیر معقولست زیرا که کلام از اعراض است ثقل ندارد **و** اگر ثقل معنوی مراد است باز هم اشکال دارد زیرا که یک ملک هرگاه متحمل ثقل آن نشد اضعف الضعفا ابن آدم است این کی میتواند **جواب** بغرض تصحیح تاویلش ممکنست که ایجاد ثقل صوری در الواح زمردی که توریة بر آن مکتوب بود برای اظهار جلالت کلام باری در انظار خواص و عوام باشد **و محتمل است** که اظهار ثقل معنوی در احکام و اوامر باری برای ملائکه باشد که ایشان طاعن در آدم و ذریت او بودند تا بدانند که با ضعف قوة بنی آدم متحمل احکام و کلام باری اند نه غیر ایشان و در آیهٔ وابین ان یحملنها می آید ان شاء الله تعالی **بحث دوم** وقفینا من بعده بالرسل قفینا تفعیل از قفی یقفو قفواً بمعنی عقب بوده و دنبال آمدن چنانچه قفناه و قفان ذا اتبعه غیره باشد و از ایجاد عبارت متجانسه و الفاظ متعاقبه هم وزن را قافیه میگویند **رسل** جمع رسول **در مجمع البیان** فرموده چون صبر و شکر از صبور و شکور باشد **و** در اینجا مراد مجی انبیا در عقب یکدیگر بلا انفصال باشد و جهالت یعود الی من الشمس است که بحضور موسی در شب و من دو در روز کا فرمیشدند خداوند حال ایشان و امته متعاقب یکدیگر انبیا را با ایشان فرستاده وقفینا من بعده بالرسل اشاره بآن باشد که فرستادیم انبیا را با ترکیب و دیگر بلا انفصال از پس موسی **اما اسماء انبیا** که از پس موسی تا عیسی به بنی اسرائیل مرسل شدند در ترجمه ذکر شده اند یعنی یوشع و اشمویل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل بکسر تاء مهمله و زاء معجمه چون زنبیل **فیروزآبادی** اسم نبی من الانبیاء و الیاس و الیسع و یونس و زکریا و یحیی باشند **آیا** همین عدد است **یا** زیاد بر ایشان در کتب سیر زاید از این اند فالله اعلم **آیا** این رسل بر ملت واحده موسی و حافظ توریة و تابع و ناشر احکام او تا عیسی بودند یا شریعتی و احکامی جدید بودند اگرچه اکثر آن مطابق توریة است و پاره زاید بر آن بود در آن دو قول است **مختار** اکثر اول و دلیل بر آن وقفینا من بعده بالرسل باشد **در کبیر** گفته این مقتضی است که ایشان بر حد واحد متعاقب یکدیگر بر شریعت و احکام توریة باشند **و ثانی مختار** قاضی ابوبکر باشد چه آمدن رسل بلا شریعت جدید و احکام زایده عبث باشد جایز نیست زیرا که شرع اول اگر متواتر و محفوظ است علم بآن کافیست حاجت مجی بغیر او نیست و الا برای تجدید و احیای او باید **جواب** جایز است که تبعه انبیا برای

برای تنفیذ شرع اول و برای اجرای احکام دیگر و در خلق لاحق گردند و آن در شرع سابق نباشد پس
این احکام زایده تکمله شرع اول باشد چون قضای مهدی آخر الزمان علیه السلام پس در اتیان انبیا الطاف
دیگر لند لا یعلمها الا الله این جواب **مختار رازی و نیشابوری** است

بحث سیوم و آتینا عیسی ابن مریم البینات **آیا** عیسی اسم عربی است
یا عجمی و در آن دو قول است **اول** قول من لا تحقیق له است پس نزد او ماخوذ از عاس یعیس
عیسا بفتح عین و سکون یا بمعنی شتران سفید موی که آمیز بسرخی باشند چونکه آنحضرت سرخ و سفید
بود لهذا العیسی بکسر العین علم گردید این بدو وجه ضعیف است **احدهما** از اعلام است و
در اعلام لحاظ معنی نمیباشد **ثانیهما** قوم عیسی باتفاق عرب نبود **قول ثانی** که
عجمی است پس **آیا** عبرانی است **یا** سریانی جمعی گفتند که اسم عبرانی است و بعضی گفتند سریانی
است **در صحاح و قاموس** گفتند عیسی اسم عبرانیست یا سریانی
سعودی و فخر رازی و نیشابوری گفتند عیسی بسریانی
ایشوع بمعنی مبارک باشد **و** مریم بمعنی خادم **و** بعبرانی مریم از زنان چون زیر از مردان باشد **و**
از اینجا قول رؤبه است + قلت لزیر لم تصله مریمه + ضلیل اهواء الصبا تندمه پس
وزن مریم مفعل باشد **و** بانگریزی آنحضرت را شاید لیسوع منقول از سریانی باشد **بحث چهارم**
البینات این صفت قایم مقام موصوف و آن معجزات یا امثال آن باشد پس بمعنی روشن و واضح
از بین بمعنی بیان باشد **شیخ المشایخ** در وجه تسمیه معجزات ببینات بیان فرمود چونکه گواه بینه می
گویند و گواه نبی معجزه میباشد پس برای همین معجزات را بینات نامیدند **و** در تعیین بینات خلاف
کردند **اول** معجزات است این مروی **از ابن عباس و در تفسیر امام** است
ثانی بینات انجیل باشد **ثالث** فخر رازی و مقلدانش گفتند جمیع آنچه دلیل بر صدق
عیسی بود در آن داخل معجزه و انجیل و غیر اوست کل اولی از جزء ملا مانع باشد پس مراد آیه اینست که
دادیم عیسی پسر مریم را معجزات و دلالات واضحات بر صدق خدا عیسی **سوال** از جمله رسل
چرا عیسی را بالانفراد ذکر فرمود و حالانکه او هم داخل در ایشان بود **جواب** برای آنکه عیسی با نبوت
مستقله و شریعت جدیده ناسخه سابق مع هذا افاضل از تالیان ملت موسویه بود **و آیا** از موسی
افضل بود یا نه در آن اقوال مختلفه اند سکوت از آن اولی و احوط است زیرا که بر ما واجب است تصدیق
همه انبیا و واجب نیست تحقیق تفضیل یکی بر دیگر مگر آنکه انبیاء اولوا العزم بدلیل افضل از غیر اولوا العزم اند
و در اولوا العزم سید البشر محمد بن عبد الله ص افضل همه خلق علوی و سفلی است بیانش می آید انشاء الله
تعالی **بحث پنجم** و ایدناه بروح القدس **آیا** قدس بضم قاف و سکون
دال است یا بضمتین و در آن دو قول است **مختار ابن کثیر** در همه قرآن بسکون
دال **و** نزد باقی قرا بضمتین باشد **اما** ایدنا تفعیل از اید و آد بمعنی قوت باشد **اما**

معنی روح القدس و تخصیص بجبرئیل

قدس اسم مصدر بمعنی طهر و پاکی باشد و تقدیس در لغت تسبیح بمعنی تطهیر باشد و قدوس چون سبوح هر دو از اسماء الهی بمعنی ذات و صفات او بنهایت پاک از عیوب و مناقص باشد **و از ثعلب** منقولست که هر اسمی بر وزن فعول آید او مفتوح الاول میباشد الا سبوح و قدوس که بضم اول هر دو اند **اما** بیت المقدس اسم مفعول بمعنی خانه مطهر از نجاست شرک و اصنام باشد **فرد** بعضی ظرف مکان و مصدر میباشد پس بنابر آن مقدس مکان طاهر و پاکیزه باشد و بهر تقدیر اضافت بیت بطهارت برای صدور امر تطهیر از شرک و اخلاء آن از اصنام چون طهرا بیتی للطائفین باشد **یا** برای بودن آن همیشه محل و مسکن عبادت قدوسیان از ملائکه و انبیا و عباد باشد **بحث ششم** در معنی و ایدناه بروح القدس مفسرین خلاف کردند **اول** مراد بروح القدس جبرئیل است **اینمختار** جمعی چون قتاده **و** سدی **و** ضحاک **و** ربیع است **اما** در وجه تسمیه جبرئیل بروح القدس چند وجه گفتند **اول** برای تشریف و تعظیم او باشد چون حاتم الجود و رجل عدل و صدق **ثانی** برای آنکه او واسطه بین الله و الخلق در احیاء دین است و ادیان انبیا بانزال وحی حیوة یافتند لهذا بروح ملقب گردید **ثالث** برای غلبه روحانیت در او اگر چه کل ملائکه روحانی اند **رابع** برای آنکه او را اصلاب آباء و ارحام مادران ضم نکردند **وجه دوم** مراد بروح القدس انجیل است چنانچه قرآن بموجب اوحینا الیک روحا من امرنا روح محمد است **اینمختار** ابن زید است چه بانجیل و قرآن دین و قلوب مومنین زنده می شوند **وجه سیوم** روح القدس اسم اعظم الهی باشد که عیسی با و احیاء اموات و تصحیح مرضی میکرد و این مروی بواسطه **ضحاک از ابن عباس** است **وجه چهارم** روح القدس روحیست که در عیسی دمیده شد و با آن حیوة یافت و آنرا مضاف بخود فرمود برای تشریف و ازاله ایهام و تهمت بباز و الده او چنانچه بیت الله و ناقة الله بخود اسناد فرمود **اقول** اقوی الاقوال نزد **طبرسی** و جم غفیر قول بجبرئیل است زیرا که در تبیانات اسم اعظم و ولادت او بلا والد و انجیل اگر چه بذاته معجزه نیست لکن منزل من الله هست و داخل شد **اما** تخصیص قول که جبرئیل مراد باشد از خود آیه ظاهر میشود و آن و ایدناه باشد و ضمیر راجع بالاتفاق بعیسی است و عیسی ببدن تنها یا بروح تنها گفته نمی شود مگر آنکه روح و بدن یکجا باشند بعد آن تایید ثابت میشود و شئی مؤید غیر او باشد و این اسم اعظم و انجیل نیست زیرا که در تبیانات داخل است پس آن غیر سوای جبرئیل دیگر نیست **سوال** اختصاص جبرئیل بحضرت چگونه ثابت میشود چه جبرئیل بخدمت همه انبیا بود **جواب** چونکه جبرئیل بخدمت آنحضرت از وقت ولادت در هر منزل و سیر تا بعروج آسمان بود و در جیب مادرش دمیده و بدمیدن او در شکم مادر قرار یافته لهذا اختصاص یافت **تم والله اعلم** **تنبیه** بدانکه اطلاق روح بر جبرئیل و انجیل و اسم اعظم خدای جلیل بر سبیل تشبیه و تشبیه مجاز باشد و بر روح عیسی حقیقت باشد چه روح حیوانی ریح متردد در مخاریق و منافذ حیوان باشد **اما** مثبت بمجازات دیگر اطلاق روح بر

جواب سوال که عیسی چرا مختص بروح القدس گردید

جبرئیل اقرب بمجازات باشد زیرا که جبرئیل مخلوق هوائی یا نورانی لطیف باشد و نورانی یا روحانی هوائی شباهت تام با اصل روح دارد ثم الله اعلم **اما در معنی قدس** نیز خلاف کرده‌اند **اول** بمعنی طهر و پاکیزه باشد چه جبرئیل پاکیزه است از معاصی و از آنکه از نطفه غلیظه متولد شود **و** اگر عیسی مراد است پس او نیز پاکیزه از معاصی و از آنکه از منی پدر مع اغتذاء خون حیض در رحم باشد چه مریم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حایض نمیشدند و هیچ نبی و امام را در رحم مادر خون حیض غذا نمیباشد **ثانی** مراد از قدس برکت است چه جبرئیل یا عیسی یا انجیل یا اسم اعظم روح مبارک یا برکت باشد **اینمختار سدی** است و منقول از **قطرب** آنست که بمعنی دعا باشد چون دعاء ابراهیم بحرم اجعل هذا البلد امنا و دعاء زکریا و اجعله رب رضیا **ثالث** قدس خداست و قدس و قدوس یکی باشد **اینمختار** حسن **و** ربیع **و** ابن زید است ثم الله اعلم **سوال** و ایدناه بروح القدس مختص عیسی دلالت دارد که عیسی اشرف از همه انبیا است و الا التخصیص بلا فایده باشد **جواب** شرافت عیسی بر جمله انبیا لازم می‌آید وقتیکه عیسی تنها بآن مختص میبود چه مراد از روح القدس جبرئیل یا کتاب منزل یا نفخ روح یا غیر آن و اشتراک آن در جمله انبیا کا نه ضروری است پس عدم اختصاص بهذا الوجه ثابت گردید تا دلیلش لازم و واجب باشد **و** تاویل صحیح تقریر تعظیم او در انظار خلایق بجهت ایقاع شبه و تهمت مادر او از تعصب یهود و از الهٔ افراط و تفریط نصاری در ولادت او که بلا والد بارها چه مشهود است که سلطانی در بعض مقربین خود اگر افراط و تفریط قومی را مشاهده میکند برای تقریر تعظیم او در منکرین او و برای قطع السنه مفرطین او میگوید که زید مثلا حاکم مقرب من از من مؤید از من است این دلالت بر حصول درجه او بین الدرجتین باشد یعنی نه خود پادشاه است و نه بنده امثال دیگر محکوم است بل نایب من در حکم بین الخلق است این نفی از عظمت دیگر وزراء و مقربین اشراف از وی میکند ثم الله اعلم **بحث هفتم** از کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم هوی بالف مقصوره و شهوه هر دو مطابق از هوی یهوی هوی بمعنی اشتهاء و خواهش و میلان نفس باشد چنانچه هوی الرجل بما یهوی الیه القلب میگویند یعنی آدمی مایل میشود بآنچه دل بآن خواهش می کند و از اینجا است و اجعل افئدة تهوی الیهم **و** آیه وما ینطق عن الهوی **در صحاح و مبانی البیان** گفته هوِی بکسر عین یهوَی بفتح عین هوًی بمعنی محبت باشد **و** هوی بفتح عین یهوی بکسر آن هوّیا بضم اول و کسره واو و ادغام یاء **اصمعی** گفته بمعنی سقوط از علو بسفل باشد و از اینجا است آیه والنجم اذا هوی بمعنی سقط **اما** همزه استفهام برای توبیخ و فاء برای تعقیب واقع است **و** بعضی میگویند فاء کلما عطف بر جمله مقدره مناسب حال چون الم تطیعوهم فکلما جاءکم باشد **بحث هشتم** در ایجاد و قول ... اجل ... ای معشر یهود بنی اسرائیل **آیا** هر وقتی که آمد شما را رسولی از رسولان

من بغیه یعنی آنچه خواهش میکردند نفسهای شما باو کبر و تجبر کردید از قبول او **ثانیهما** در **روضة الجنان ومعالم التنزیل** است که یهود وقتی که فضل عیسی از زبان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم شنیدند پس یهود گفتند یا محمد عیسی نه چنین است که تو گمان درباره او میکنی و میگوئی واگر چنین بود پس تو چرا مثل او نداری و نمی آری اگر راست میگوئی پس **آیه** افکلما در الزام ایشان نازل گردید که **آیا** نیامد بشما پیش ازین از انبیاء مرسلین هر رسولی بخلاف اهواء و خواهش شما پس استکبار چون استکبار ابلیس از سجده آدم کردید **بحث نهم** ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون پس از تکبر تکذیب بعض انبیا کردید و وقتی که بر قتل ایشان دست نرسید چون حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و فرقه را از ایشان کشتید چون یحیی و زکریا **ایراد** چرا بجای تقتلون قتلتم نفرمود که فعل بزمانه ماضی انسب بود **جواب اول** تعبیر ماضی بحال برای تفظیع امر و استحضار حال در نفوس و تصویر و تقریر آن در قلوب باشد **جواب ثانی** از بعضی آنکه مراد از تقتلون اخبار از قتال استمراری ایشان انبیاء را تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم باشد که ایشان قایم بقتل او نیز بودند چنانچه با او جنگ کردند و زهر در خیبر دادند **در صحیح بخاری و مسلم وکبیر** مرویست وقال علیه السلام عند موته مازلت اکلة خیبر تعاودنی فهذا اوان انقطاع ابهری یعنی حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقت موت خود فرمود که همیشه مرا زهر لقمه از گوسفند یهودیان خیبر معاودت میکرد پس بسبب آن لقمه این وقت انقطاع قوت و جان من است آنحضرت هم از دنیا نرفت مگر بشهادت و شهادتش حاصل نشد مگر از یهود **سوال** مراد ازین خطاب اسلاف اند با اخلاف از معاصرین نبوی صلعم اگر اوایل اند پس خطاب ذی التوبیخ والعتاب با اواخر بموجب ولا تزر وازرة وزر اخری و بموجب عقل اسناد فعل الی الغیر و مواخذه و توبیخ بر آن چگونه جایز باشد **جواب** در آن دو قول است لهذا از هر دو جانب دو جواب نوشتم والحال میگوییم اگرچه ایشان مباشر در قتال با اسلاف خود نبودند لکن راضی بافعال ایشان بودند و رضا بالقبیح قبیح است اگرچه مباشر نباشند این بنا بر آنکه خطاب مختص بمتاخرین باشد فتدبر والله اعلم

قوله تعالی وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ○ ترجمه

یعنی یهود گفتند دلهای ما مغلوف یعنی پوشیده بغلاف اند لهذا اقوال شما را یاد نمی کنند و متاثر نمی شوند و از قبول آن باز مانده اند خدا در جواب ایشان فرمود بلکه خدا بر ایشان لعنت کرده و از رحمت خود دور گردانیده

معنی غلف قلوب یهود چیست

بسبب کفر ایشان پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون عبد الله سلام و ابی بن کعب و کعب الاحبار و اصحاب ایشان **بدانکه** در اینجا باز کلام راجع بیهود شد اما بصورت غیاب برای عدم اعتناء و برای اعراض از ایشان باشد که بجهت سوء مقال و افعال قابل خطاب نماندند این بنا بر قول جماعتی است که نزول آیه در موجودین زمان نبوی میدانند **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** در قالوا قلوبنا غلف **اما** غلف بضم غین و سکون لام است یا بضمتین در قراءة دو قول است مشهور اول **و** شاذ ثانی مختار ابن محیص واعرج است **پس نزد اهل لغة و نحاة** در اغلف دو قول است **اول** غلف بسکون لام جمع اغلف افعل چون حمر و احمر و صفر و اصفر و خضر و اخضر باشد بمعنی آنچه در **غلاف** باشد لهذا غیر مختون و شمشیر را که در غلاف باشد اغلف میگویند **و** اینمختار عامه مفسرین نیز هست پس بنا بر آن مراد یهود آنست که دلهای ما پوشیده بغطاء محیط اند و آنچه متعلق بحافظ باشد نه اثری بآن میرسد نه بر می آید پس قیل و قال محمد صلعم باعبث باشد اینمختار **مجاهد و قتاده** و غیر ایشان است **قول ثانی** غلف بضمتین **جمع** غلاف است چون حمر و حمار باشد **نزد جمعی** مشدد باشد **و** تخفیف در آن جایز باشد پس ایشان دو معنی کردند **اول** آنکه مراد یهود از غلف آنکه قلوب ما اوعیه علوم و حکمت اند پس از علوم اولین و آخرین مملو اند محل دخول در آن باقی نمانده پس تکلیف و تعلیم ما بی فایده می باشد **و نزد بعضی** اگر دین محمد از باب علوم و حکمت می بود البته قلوب ما قابل و حفظ آن میکردند و حال آنکه قابل بسمع نمی شوند پس تکلیف محمد باعبث باشد **اینمروی از ابن عباس و مختار جمعی** چون کلبی و عطا است **و معنی ثانی** شیخ المشایخ و فخر الدین رازی **و** نیشاپوری نقل کردند غلف جمع غلاف **و** غلاف در اصل خالی از شیئی میباشد پس مراد شان آنکه دلهای ما چون غلافهای خالی از علم و معرفت و هدایت اند و آن غیر قابل پس قول محمد را چگونه قبول می کنند **اقول** این قول بنا بر مذهب جبریه اول باشد **جواب** لا نسلم که غیر قابل باشند چه ظرف قابل مظروف و برای آن موضوع است و انسان اشرف انواع حیوانی قابل جمیع کمالات است بجهت کمال قوی و ادراکات و عقل و نبوت هست پس عذر متعذرین باطل شد **تنبیه** در فن فصاحت ثابت شده که چنین کلام از باب تشبیهات است چنانچه **ابو علی فارسی** گفته جمیع آنچه معلوم و مدرک بحواس و اعضا میشود اگر آن را وصف بعدم علم و ادراک می کنند در آن به تشبیهات چون و سکرت ابصارنا **و آیه** افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها **و آیه** و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا **و آیه** و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا عیون **و** قلوب نه مسکور و نه مقفل و نه موقور **و** نه مسدود اند بل مراد از چنین امثال مجاز است پس اقرب مجاز آنست که بجهت

فرط عناد و تعصب و جهالت امتناع از تدبر و تعقل و ادراک شهود میکنند **بحث دوم** بل لعنهم الله بکفرهم لفظ بل موضوع برای اضراب و آن اعراض و عدول از اول مراد باشد چون ضربت القوم الا عمرا از دم قوم را مگر نزدم عمر را و عدم ضرب عمر اعراض از ضرب باشد **اما لعن** از لعن یلعن لعنا بمعنی طرد و بعد باشد چنانچه عرب میگویند شاء لعین یعنی شاء دور و بعید است و لعین بمعنی ملعون جمعش ملاعین باشد **و** جمع لعن لعانین باشد **و** مراد از لعن باری طرد خدا و بعید از رحمت و عفو او باشد **و** لعان بکسر لام اسم لعنت باشد **و** در شریعت عبارتست از آنکه زوج اگر زن خود را زانیه براند یا اثبات بشهود اربعه سازد و الا برای اسقاط حد زوج و زوجه هریکی بحضور حاکم لعنت بقاعده مقرره شرعیه کنند **بحث سیوم** خدا رد یهود و لعن نمود و در سبب آن چند وجه گفتند **اول** در اینجا بحسب قرینه حذفی است کانه بل قلوبهم متمکنه من قبول الحق و ترکوه لکفرهم لعنهم الله بکفرهم یعنی هرگاه یهود گفتند دلهای ما غلف اند حقتعالی در رد کانه چنین فرمود بل دروغ میگویند چه قلوب شان متمکن از قبول حق اند و ترک آن کردند برای وجود کفر خود و لعنت کرد و بعید از لطف گردانید خدا ایشان را بسبب اکتساب کفر **ثانی** فخر رازی نقل نموده که شاید خدا قولی از ایشان نقل نموده بعد آن بیان کرد که ایشان ملعون بسبب کفر خود شدند **ثالث** آنکه محتمل است قلوبنا غلف شاید باستفهام انکاری باشد یعنی قلوب ما در اغلاف و اغطیه نیست بل منور اند و با این قلوب منوره و افهام زکیه حال محمد را حق نمی یابیم پس خدا بسبب این کفر حاصل لعن بر ایشان کرد **رابع** محتمل است که قلوب شان عالم و عارف بحقیت نبوت محمد کما یعرفون ابناءهم بودند لکن آنرا در قلوب پوشیدند و انکار از اظهار آن بلفظ قلوبنا غلف کردند که تعبیر واقف اند از آن خدا لعن بر ایشان کرد برای وجود کفر عناد **خامس** آنکه هرگاه یهود قلوبنا غلف گفتند خدا رد ایشان فرمود بل لعنهم گردانید خدا ایشان را از لطف و از رحمت زایده بسبب وجود کفر سابق در قلوب شان ثم الله اعلم بمراده **آیا** لعنهم الله اخبار از حال ایشان است یا دعا بد بر ایشان در آن دو قول اند **تنبیه** عدلیه میگویند که این اقوی دلیل است که کفر و جمیع اعمال از افعال عباد است بدلیل لعنهم الله بکفرهم و با در کفر علت یا سبب است و الا اسناد کفر با ایشان و لعن بر ایشان اصلا جایز نبود بل لعن بر ایشان بلا فعل و لا سبب آن از ایشان اقبح قبایح باشد **بحث چهارم** فقلیلا ما یؤمنون فا برای سببیت لعن باشد و در نصب قلیلا دو وجه اند **اول** صفت مصدر باشد **ثانی** منصوب به نزع خافض باشد **ثالث** بتقدیر قلیلا، و اقلیلا خبر شد واقع شده **رابع** حال از یؤمنون واقع شده **و** ما در اینجا زاید بلا معنی برای تاکید باشد چون فبما رحمة من الله لنت لهم زاید باشد پس مفسرین در آن چند وجه ذکر کردند **اول** آنکه قلیل صفت مؤمن واقع شد چون لا یؤمن منهم الا قلیل یعنی ایمان نمی آرد از ایشان مگر مؤمنی اندک چون عبدالله سلام و کعب الاحبار و ابی بن کعب **این قول** از قتاده **و** اصم **و** ابومسلم اصفهانی است **ثانی** صفت ایمان واقع شده چون لا یؤمنون الا بقلیل یعنی ایمان بکل دین نمی آرند مگر ببعض ایمان

۲۴۲

ترجمه آیه

وبعض کفر می کنند یا بموجب امنوا وجه النهار واکفروا آخره ایمان در ابتداء روز وکفر در آخر روز می کنند پس بحذف جار وصل بفعل شده نصب یافت **ثالث** بمعنی لایؤمنون اصلا لا قلیلا ولا کثیرا کما تقول العرب مررنا بارض قلیلا ما تنبت یراد لا تنبت یعنی ایمان اصلا نمی آرند قلیل شان وکثیر شان چنانچه عرب میگویند که گذشتیم بزمینی که نبت آن قلیل بود یعنی بالکل نداشت **این مختار کسائی و واقدی است** **تنبیه** در آیه دلیل است که فاعل کفر مستحق لعنت خداوند است

قوله تعالی وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ ترجمه

یعنی و وقتیکه آمد ایشان را یعنی یهود را نوشته از نزد خدا یعنی قرآن گواه موافق مر آنکتاب را که با ایشان بود در توحید و عدل و نبوت و معاد از اصول دین که جمیع ادیان انبیا بر آن متفق اند قبول نکردند و ایمان بآن نیاوردند جواب لما محذوفست و حالانکه بودند ایشان پیش از نزول این کتاب در حال فروماندگی و گرفتاری طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسیکه آن کتاب براو فرود آید یعنی یهود در وقت مقاتله با مشرکین عرب دعا میکردند بحق پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم و کتاب او مارا یاری ده برآنانکه کفار اند یعنی بر مشرکین عرب پس وقتی که آمد یهود را آنچه شناخته بودند او را چون شناختن پدر پسر خود را و آن محمد صلعم و کتاب او باشد کافر شدند باو و انکار نمودند از حقیت او پس لعنت خدا باد بر جمله کفر آرندگان **بدانکه** این نوعی دیگر از قبایح یهود است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم لغت و اصطلاح همه این الفاظ متفرق

ذکر شد **اما** در اعراب مصدّق دو قول است **احدهما** رفع بنابر صفت کتاب باشد **ثانیهما** نصب چون مصدقاً بنابر حال از کتاب باشد **بحث ثانی** مجمع علیه مفسرین است که این آیه در یهود نازل است **آیا** عام است **یا** خاص در معاصرین نبوی ص در آن دو قول است مشهور ثانی است بموجب فلمّا جاءهم **آیا** قومی خاص از معاصرین است یا نه در آن احادیث بچند نوع اند **در کافی و تفسیر عیاشی** از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست که یهود در کتب خود یافته بودند که مهاجرت محمد ص مابین عَیر و اُحُد خواهد بود پس بطلب موضع رفتند بدو کوه رسیدند نام یکی **حبیل** و نام دیگر **حداد** بود پس مابین گفتند حداد و احد یکی باشد و از انجا متفرق شدند بعضی **بتیماء** و بعضی **بفدک** و بعضی **بخیبر** منازل و ماوای خود ساختند و اهل تیماء برای دیدن بعض اقوام خود حرکت کردند ناگاه عربی از بنی قیس شتر سوار یافتند از موضع عَیر و اُحد پرسیدند عرب ایشانرا بموضع مطلوب رسانید مرخص شد پس ایشان از مراکب خود فرود آمده گفتند اینست موضع مطلوب ارض مدینه و اینست عَیر و اُحد پس ایشان به برادران خود از اهل فدک و خیبر نوشتند که ما یافتیم موضع مطلوب الشما بید بطرف ما و ایشان در جواب نوشتند که ما درین وقت قرار دادیم خانه و اخذ اموال کردیم و شما اخذ مکان کنید و قریب بشما تبع رسیده دیر شما خواهیم آمد و پس ایشان را در ارض مدینه بعد اتخاذ مال کثرت در آن حاصل شد کثرت آن **ابو کرب تبع** رسیده با ایشان از جهت اهل بعثت ما نام شما... خود آمده محاربه کرده محصور ساخت ایشانرا و یهود از حصن خود شبانگاه برای ضعفا و اساری تبع تمر و جو می انداختند تبع بشنیدن آن ایشانرا امان داد و اراده مقام در ایشان کرد ایشان گفتند این منزل و مهاجرت نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم است احدی سکونت کرده نمی تواند پس گفت من اسیرهای خود می گذارم پس حیین **اوس و خزرج** را گذاشت و بعد تکثر ایشان اموال یهود می بردند و یهود می گفتند بوقت بعث نبی آخر الزمان ص شمارا از مدینه بر می آریم و اموال خود را می گیریم و وقت بعثت آنحضرت ص یهود کافر و کفار انصار او شدند **در کافی** نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که این آیه در قومی از یهود نازل گردید که ایشان در بین عیسی ع و محمد صلعم بودند و اهل اصنام را وعده ظهور نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم میدادند که آنحضرت کسر اصنام و با شما قتال میکند پس بوقت ظهور او خود کافر شدند **در تفسیر علی ابن ابراهیم** است ملخص آنکه یهود قبل مجیء حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعرب می گفتند ای عرب اینست وقت ظهور نبی از مکه و مهاجرت او در مدینه خواهد بود و آخر انبیا و افضل ایشان است در چشم او حمرت و میان دو شانه او مهر نبوت و لابس شمله و بسر و اخذ خبز به بکسر تمر و راکب حمار بی پالان و او ضحوک قتال و اضع شمشیر بر کتف خود باشد مبالات و خوف ندارد کسیکه لاقی او باشد و سلطنت او منقطع خف و حافر میرسد و می کشد شما را ای معشر عرب چون قتل عاد و وقتیکه خدا مبعوث ساخت او را باین صفت پس ایشان بحدی کافر شدند که می بینی **در تفسیر امام همام علیه السلام** است خلاصه آنکه یهود قبل ظهور نبوی ص برای مهمات خود دعا بتوسل محمد ص و آل طیبین ع او میکردند روزی بنی اسد و غطفان

بر ایشان حمله آوردند مغلوب و محصور ساختند ایشان از ایشان باین گفتند که آیا موسی ما را امر نکرده که در مهمات خود رجوع بخدا بتوسل محمد و آل طیبین او کرده باسم ایشان بلفظ اللهم بجاه محمد و آله الطیبین دعا برای آب و طعام کردند خدا آب باران و غله فروشان را بایشان رسانید و بعد آن بهمین لفظ نصرت بر دشمنان خود کردند پس سه صد نفر یهود و سی هزار نفر اسد و غطفان را کشتند و نصرت و مال یافتند پس بوقت ظهور آنحضرت خود کافر شدند **در مجمع البیان و در منثور و ابو نعیم در دلایل النبوة و** نیز **ابن اسحق و ابن جریر و ابن منذر و ابو حاتم** باسانید خود از **ابن عباس** روایت کرده که یهود استفتاح و استنصار بر اوس **و** خزرج قبل مبعث رسول میکردند و بعد بعث کافر و منکر او شدند با آنچه در آنحضرت می گفتند پس بشر بن براء بن معرور **و** معاذ بن جبل گفتند ای معشر یهود از خدا بترسید و مسلمان شوید قبل از آمدن پیغمبر بر ما عرب استنصار و استفتاح بمحمد بر ما میکردید و ما مشرک بودیم و شما وصف او میکردید و حال کافر شدید پس در جواب ایشان سلام بن مشکم احد بنی نضیر گفت که محمد صلعم بما چیزی نیاورد که ما آن را شناسیم و آن کس را که ما ذکر میکردیم او غیر این کس خواهد بود پس این آیه نازل گردید **و در دلایل النبوة ابو نعیم و بیهقی** از عاصم بن عمر بن قتاده انصاری مرویست که اشیاخ ایشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بصورتیکه واقف بودند هیچ یکی از عرب آنقدر واقف نبود زیرا که جمعی از علماء با ما بودند و ما اصحاب اوثان بودیم پس ایشان را وقتی که از ما اذیتی میرسید می گفتند الآن نبی مبعوث خواهد شد بمتابعت او قتل شما چون عاد و ارم می کنیم بعد بعثت او ما تابع و ایشان کافر او شدند و این آیه نازل شد **در دلایل بیهقی از ابن عباس و از ابن مسعود** و از جماعتی از صحابه مرویست که عرب یهود را وقتی که ایذا میکردند و ایشان محمد را در توریة یافته بودند پس سوال بخدا میکردند که الآن آن را بفرستد تا ایشان با آنحضرت مقاتله عرب کنند وقتی که آمد کفر بحضرت کردند و احادیث و اخبار لا تعد اند **اقول** حمل بر عموم از اولین تا معاصرین نبوی بصورت جمع بین الادله اولی و ممکن است **فتم الله اعلم بحث ثالث** لما جاءهم یعنی وقتی که ایشان را آمد من عند الله کتابی اند تصدیق کننده با آنچه با ایشان بود مفسرین متفق اند که این کتاب قرآن محمد است چه تنزیل کتاب مستلزم رسول است و تنکیر کتاب برای تعظیم است **اما** آنچه بمعیت ایشان بود توریة و انجیل و غیر آن باشد پس **آیا** مصدق جمیع احکام آنها بتفصیل بود **یا** مصدق اصول دین آنها از توحید و عدل و نبوت انبیاء و نبوت محمدی و معاد باشد نه در فروع **یا** مصدق تنزیل آنها بالاجمال من الله باشد و در آن مفسرین را سه قول است **ثانی** مختار جمهور محققین است زیرا که قرآن بالاجماع ناسخ اکثر فروع آنهاست مصدق آن نباشد و تصدیق در منسوخ ثابت نمی شود **اقول** اگر قرآن مصدق کل آنها باشد با آنکه کل منزل من عند الله حق است چه منسوخ باشد یا ناسخ ظاهراً اشکالی لازم نمی آید چه تصدیق تنزیل من حیث العموم مستلزم بقاء حکم نیست **و امام فخر الدین رازی**

جواب سوال یهود چگونه بعد معرفة محمد انکار کردند

واما گفته مراد از تصدیق قران بلما معهم تصدیق شرایع نیست زیرا که در آن موافق آنها نیست تصدیق و تنزیل آنها نیز مراد نیست زیرا که در آن کل کتب منزله مساوی اند ببطلان کل جز باقی ماند و آن جزء خبر نبوت نبی ما در کتب آنها است و هرگاه موافقت قران در صدق نبوت محمد با کتب خود بعلم الیقین موافق دانستند پس انکار آن کردند این اقوی از همه وجوه و مایل باین مولانا طبری است ثم الله اعلم **اشکال** یهود عارف آنحضرت بنقل متواتر بتفصیل بودند یا بالاجمال و بنا بر اول که فلان شخص در فلان سنه مع دعوای نبوت از فلانه بلد بفلانه صورت و سیرت مختصه در شخص مختص باشد بودند پس ملجا و مضطر بودن ایشان در تصدیق او شکی نیست و انکار ممتنع است زیرا که اطباق اهل تواتر بر خلاف و کذب دفعة ممکن نیست و اگر بالاجمال عارف بودند پس خطا در معرفت جایز است پس قول عرفوا کفروا به و آیه یعرفونه کما یعرفون ابناءهم چگونه صحیح و مطابق میشود **جواب** واقعا یهود عارف آنحضرت به بشارات و اوصاف اجمالیه بودند نه بصورت تفصیلی پس از ظهور محمد هرگاه معجزاتش را دیدند معرفت ایشان را مؤکد و مؤید شده کما یعرفون ابناءهم آنحضرت را دانستند و شناختند و بعد آن بلحوق عناد و غرض و آن بگمان زوال ریاست و عواید و فواید خود باشد منکر و کافر محض شده بعوام خود بشارات را تاویل به مجیء شخص دیگر میکردند چنانچه در عیسی کردند آنچه کردند **جواب ثانی** از بعض امامی آنکه بفرض تفصیلی اطباق خواص اهل تواتر در عصر خود بر خلاف و کذب بسبب حصول اغراض نفسانی و اندیشهای شیطانی تاویل و تحریف منزل بر غیر تنزیل ممکن بل در آخر الزمان نیز واقع شده **چه** اقرب و اشبه باین قصه غدیر خم که الست اولی من انفسکم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه باشد پس از سمع آن صحابه مخاطبین بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة بیعت نموده بغیر تطاول زمان غرض نفسانی لاحق ایشان گردیده اتفاق بر ترک وصیت و علی و اخذ غیر او کرده بنا و تحریف وصیت بانکار محض و جمعی بنا و تاویل بیهوده بحب و ناصر نهادند پس اهل قرن ثانی باتباع سلف قدم بر تحریف و تاویل آنها یا بر انکار نهادند **ایراد** هرگاه یهود بعد اعتقاد باصول دین خود عارف بمحمد بودند پس منکرین آنحضرت را در ظاهر اطلاق کفر مشکل باشد زیرا که مومن کسی است که اعتقاد بدل داشته باشد و یهود بنص قران عارف بحق نبی کما ینبغی بودند **جواب سابق** مکرر بیان شد که ایمان تصدیق قلبی بعد معرفت و اقرار بزبان باشد نه معرفت خالی سلمنا که یهود عارف بودند لکن معرفت نزد مسلمانان کافی نیست بل شروط بتصدیق است و در یهود تصدیق ثابت نیست ببطلان شرط مشروط مفید نیست والا هر عارف بلا تصدیق ناجی باشد این خلاف اجماع امت است **بحث چهارم** و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و بودند یهود پیش از بعثت نبی آخر الزمان استفتاح میکردند بر آنانکه کافر بودند یعنی عرب و در معنی استفتاح چند وجه اند **اول** بمعنی یستنصرون باشد چه ایشان در حروب خود اللهم افتح علینا وانصرنا بحق النبی الامی المبعوث الینا و اله الطیبین **ثانی** آنکه یهود در حال افتادگی خود میگفتند که قریب بعثت نبی آخر ظاهر میشود و ما را یاری بر شما میدهد **ثالث** یستفتحون بمعنی یستعلمون باشد

چه ایشان از علمای خود صفت آخر الزمان حاصل میکردند که او از عرب از مکه تولد و در مدینه سکونت و بر شانه او مهر نبوت می باشد **رابع** بمعنی یستحکمون باشد چه ایشان در محاربه عرب می گفتند اللهم فاحکم بیننا و بین العرب بحق محمد بار خدایا بحق محمد مکی مدنی و آل طیب او در میان حکم کن تا ظهور محمد

بحث پنجم فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به ما بمعنی الذی فاعل جاء باشد و در جواب لما جاءهم من عند الله خلاف است **نزد** مبرد و اخفش **و** زجاج خذف است بوجود قرینه ما عرفوا به باشد **نزد** ابو البقا ما عرفوا کفروا به جواب هر دو لما است

بحث ششم فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به یعنی پس وقتیکه آمد یهود را آنکس که شناخته بودند او را یا شناختند او را یا آمدن که مبشر به مطابق است کافر شدند باو و اجماع مفسرین است که مراد بلفظ ما عرفوا محمد بن عبد الله است و از کفروا به کفر یهود با نحضرت است **اما** خلاف در سبب کفر کردند که بچه سبب از ایشان واقع شد **اول** آنکه ایشان گمان داشتند که این محمد از قوم ایشان اسرائیلی خواهد بود و هرگاه از اولاد اسماعیل از عرب دانستند و از عرب قدیم منافر هم بودند گمان کردند که هر شخص حمیت قوم خود نیک باشد باید میکند لهذا تکفیر او کردند **ثانی** گمان کردند که اعتراف نبوت موجب زوال ریاسات در شئی و تحایف و عواید و فواید و مشاهرات و وظایف از عوام و امرا از دست میروند برای تحصیل جیفه دنیا ترک نبوت او کردند **ثالث** گمان کردند که شاید مبعوث بعرب خاصة باشد چه نبی نمی آید مگر بلسان قوم خود **رابع** تکفیر او از حسد و بغاوت بفرط جهالت خود کردند غرضی صحیح و معقول نداشتند چنانچه جهالت ایشان امثال سایر است **خامس** انکار او کردند برای آنکه قران را مخالف اکثر احکام شرعیه خود و ناسخ او یافتند و از زبان موسی گویا شنیده بودند که یوم السبت دایم است و همه این وجوه محتمل اند حمل بر عموم و حال امکان اولی از طرح بعض وجوه است ثم الله اعلم **سوال** تکرار و لما جاءهم چرا فرمود و تکرار بلا فایده در افصح قبیح است **جواب اول** آیه اول و لما جاءهم من عند الله کتاب در قران باشد و فلما جاءهم ما عرفوا در رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد برای تفاوت تکرار بالاتفاق جایز است **جواب ثانی** تکرار بتوسط جمله حالیه برای تذکیر و تاکید بسبب طول عهد باشد اینمختار سهروا است ثم الله اعلم

بحث هفتم فلعنة الله علی الکافرین این کاله در دنیا و آخرت نتیجه فعل ایشان باشد که یهود بعد شناختن هرگاه کفر کردند پس لعنت خدا و غضب و عقاب و تعالی بر اجناس کفار باد و یا الف لام عهد است پس لعنت بر منکرین یهود باد **در تفسیر کبیر** گفته انکار نبوت نبی یا بعد حصول علم بآن بموجب این آیه اقوی دلیلی است که انکار نبوت داخل کفر است و جهالت بالله خاصة کفر نیست بل آنچه از ضروریات دین اسلام باشد انکار آن بعد معرفت کفر بلاشک است **و آیا** مراد از لعنت ابعاد از رحمت دنیا است **یا** آخرت **یا** هر دو و مختار جمعی هر دو **و** مختار فخر رازی آخر است چه ابعاد از خیر دنیا ملعون نمیباشد این اقوی است ثم الله اعلم **ایراد** آیا در آیه و قولوا للناس حسنا بعموم امر بقول حسن باشد و لعن بالضرورت ضد حسن باشد پس این دو آیه فلعنة الله علی الکافرین معارض آن باشد تجویز لعن

چگونه جایز وحسن باشد **جواب** فخر الدین رازی ونیشاپوری آنکه جایز است که بعام تخصیص احق
گردد و ما و راء آن ان لعن من یستحق اللعن من الحسن یعنی لعنت کسیکه مستحق لعن باشد لعن حاله قول حسن است

قوله تعالی بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ترجمه

یعنی بد چیزیست که بدل کردند وبعوض آن دادند حظوظ دائمه وسهام قائمه نفسهای خود را و آن اینست که کافر میشوند بانچه فرو فرستاده خداست یعنی قران را منکر میشوند از روی حسد یعنی رشک می برند بانکه فرو میفرستد از فضل خود چون کتاب و وحی و حکمت و علم و نصرت را بر آن کس که میخواهد یعنی آنکس که قابل این میباشد در مشیت و اراده باری از بندگان خود پس یهود بازگشتند بخشم خدا یا مستحق گشتند خشم الهی را بر خشم دیگر یعنی خشم اول بانکار عیسی و انجیل و خشم دیگر بانکار محمد و قران باشد و مر کافران را عذاب خوار کننده و ذلیل سازنده آماده در جهنم میباشد **بدانکه** این دیگر بیان و جود قبایح یهود باشد **و در تفسیرش** چند بحثست **بحث اول** نعم و بئس دو فعل ماضی مخالف دیگر افعال در بنا و تصریف و حکم میباشد **فخر رازی** نقل کرده از نعم ینعم و بئس یبئس میباشد و مؤنث ان نعمت و بئست میباشد بخلاف فرا که در آن نه تصریف و نه تاء تانیث داخل میشود بل این نعمت از تاء اسماء میباشد **و** در این دو فعل که تو ام اند چهار لغت است **اول** بفتح اول و کسر ثانی چون نَعِمَ و بَئِسَ **ثانی** بکسر نون و عین هر دو نِعِم چون فَخِذ بکسر فاء و خاء **ثالث** بفتح اول و اسکان ثانی چون نَعْمَ و فَخْذ بفتح فاء و سکون خاء **رابع** بکسر نون و اسکان عین چون نِعْمَ و فِخْذ بکسر فاء و سکون خاء **تنبیه** این دو فعل خاصه موضوع برای مبالغت مدح و ذم و صلاح و رداءة اند و محتاج بدو اسم میباشند یکی فاعل مدح و فاعل ذم **و** دیگری مخصوص بالمدح و بالذم میباشد پس فاعل خود را رفع میدهند **اگر** فاعلش اسم منظهر نکره بر آن الف و لام جنسی باشد چون نعم و بئس الرجل زید الرجل فاعل مدح یا فاعل ذم و زید مخصوص بالمدح و مخصوص بالذم میباشد **اما در رفع** زید دو وجه اند **احدهما** آنکه بنا بر ابتدا

دارد اگرچه لفظا موخر افتاده لکن در نیت مقدم است چون زید نعم الرجل **وثانیهما** زید خبر مبتداء محذوف واقع شد پس نعم الرجل زید در تقدیر هو زید باشد **اما** قول نعم غلام الرجل زید جایز است یا نه در آن دو قول است اشهر آنست که این نادر است چنانچه حسان بن ثابت گفته

فنعم صاحب قوم لا سلاح لهم + وصاحب الرکب عثمان بن عفانا + **واگر فاعلش** مضمر پس بجای آن اسم نکره ظاهر برای رفع ابهام منصوب بتمیز میباشد چون نعم رجلا زید تقدیر نعم الرجل رجل زید نعم فعل مدح فاعلش مضمر رجلا تمیز زید مخصوص بالمدح میباشد و در هر دو صورت شد است مخصوص بالمدح و مخصوص بالذم از جنس فاعل و در قول مراد باشد **بحث دوم**

بئس ما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا بئس از افعال ذم و ما در اکثر بمنزله اسم نکره منصوب مفسر فاعل ذم باشد پس تقدیرش اینست بئس الشیء شیئا اشتروا به انفسهم و مخصوص بالذم ان یکفروا باشد و اشتروا صفت یا بغیر صله باشد **و نزد بعضی** ما موصوله بموضع رفع برای فاعل بئس باشد **سوال** فاعل یا مخصوص ذم مشروط است که اسم باشد ان یکفروا فعل است و فعل اسم نمی باشد **جواب** آن با فعل خود بمعنی مصدر است و مصدر اسم باشد تفعل پس کفرهم مخصوص بالذم باشد پس معنی آیه چنین شد که بد چیز است که ایشان فروختند با آن جانهای خود را آن کفرشان باشد **بحث سیوم** اشتری از افعال اشتراء بمعنی بیع و فروختن باشد چه واشتریت و ابتعت بمعنی خریدن باشد **در مجمع البیان و روض الجنان** فرمودند که اشتراء و ابتیاع بمعنی فروختن و بمعنی خریدن هر دو آمده و در اینجا مفسرین متفق اند که بمعنی فروختن باشد **و** این فروختن و خریدن **اما** حقیقة مجاز در آن دو قول است مشهور مجاز است از آنکه اعراض از ایمان و ترک آن و اختیار کفر بجای آن گویا مبادله و معاوضه باشد **چه** حقیقة بیع ابدال و اعواض متاع و سلعت بثمن باشد و آن در اینجا نیست **سوال** بیع و شرا واقع نمیشود مگر بوجود بایع و مشتری چه حقیقة باشد یا مجاز او در اینجا یهود بایع اند مشتری مفقود و اگر خدا باشد پس لعن و ذم الیشان بر بیع نمیکرد و اگر غیر تعالی است او کیست والا این تشبیه صحیح نمی شود **جواب** بیان کردیم که خرید و فروخت حقیقی مراد نیست بل مراد ترک شیء و بعوض آن اختیار شیء دیگر است اشکالی بحمد الله لازم نمی آید **جواب ثانی** بفرض لزوم وجود متبایعین پس ابلیس شقی ثانی متبایعین باشد و بر اضلال او کافه ملعین در قرآن ناطق و تشبیه مطابق باشد باز هم اشکالی لازم نمی آید **بحث چهارم** از یکفروا بما انزل الله بغیا ما موصوله ما بعدش صله و نصب بغیا برای مفعول له باشد **اما بغی** سابق ذکر شد که بمعنی طلب فساد ماخوذ از بغی الجرح اذا امتد و افسد باشد **و باغی** در شریعت اسم کسیکه بتطاول و طغیان خروج بر امام زمان کند **و بغیا** یا دو غام یا زانیه باشد چه طلب جماع و منی بلا اذن شرعی فساد در نکاح و اولاد میکند **شیخ المشایخ** مع جمعی دیگر گفته اند که بغی در اینجا بمعنی عدول از حق از روی

۴۴۹

در حدیث مسلم در فتن و در باب معاونه مسجد بخاری کینه و حسد شد و فئه باغیه از اینجاست ویحک یا عمار ستقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار یعنی گوارا و مرحمت باد بسوای عمار قریب است که بقتل می آرد ترا گروه طاغی که بتطاول بر امام زمان خود خروج کرده باشد تو مطلبی ایشان را بطرف جنت و آن بیعت جناب امیر علیه السلام باشد و ایشان می طلبند ترا بطرف نار جهنم و آن معاویه و احزاب او باشد

بحث پنجم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده جمله تفسیریه بئس ما اشتروا باشد **اما مفسرین** متفق اند که ما انزل الله در اینجا قران و دین اسلام است از روی حسد و کینه **اما** آنانکه کفر کردند بقران ایشان یهود معاصرین نبوی اند یا سلف آنچه از آیه و قرائن ثابت می شود معاصرین نبویست **فخر الدین رازی** گفته ایشان مومن بغیر این قران تا آن وقت بودند و بعد نزول قران بکینه و حسد کافر شدند و این اقوی دلیلی است بر حرمت حسد بل و عذعه کفر دارد **اشکال** اگر مراد یهود سلف باشند پس در آن وقت کفر ایشان بقران بالضرورت ثابت نمی شود زیراکه قران در آن وقت منزل نبود و اگر مراد معاصرین نبوی باشند چنانچه همین از آیه و مفسرین لایح می شود پس کفر بقران ثابت میشود لکن کلام در این است که قبل از نزول قران مومن بودند یا نه **و بنا بر اول** که مومن بودند پس بتوریه محرف و نیز بدین عیسی منحرف باشند و حال آنکه تحریف توریه و انحراف از عیسی ثابت و معلوم است **و بنا بر ثانی** که بسابق مومن نبودند زیراکه توریه محرف و از انجیل منحرف بودند پس کفر ایشان از سابق بود نه از لاحق پس تخصیص کفر ایشان بنزول قران تخصیص بلا مخصص باشد **جواب اول** مراد یهود خلف اند و ایمان و کفر ایشان نیز متعلق بقران باشد و از ایمان و کفر معنی لغوی مراد است که به بشارات سابقه مقر یا معتقد قران بودند و بنزول آن از اعتقاد سلف و از اقرار بخلف بروی حسد منکر شدند اشکالی اصلا بحمد الله لازم نمی آید **جواب ثانی** آنکه اگر مراد ایمان بسلف باشد باز هم اشکالی لازم نمی آید زیراکه خلف توریه موجوده را معتقد بتحریف نبودند پس جمله موجوده را من الله دانسته بظاهر و ما بقی از آن عامل بودند پس بانکار قران آخر کافر شدند ثم الله اعلم **اما در سبب** حصول کینه و انکار چند وجه نقل کردند **اول** آنکه ایشان در این نبی مبشر گمان داشتند که از بنی اسرائیل از اولاد اسحق خواهد بود چنانچه از موسی تا محمد همه انبیا از بنی اسرائیل بودند وقتی که از بنی قیدار از اولاد اسمعیل او را دیدند انکار کردند معهذا در اکثر احیان از اعراب ستاو می هم بسیار شده بودند گمان کردند که شخص را حمیت و رعایت قومی و ملکی لازمی است حمیت قوم عرب لا محاله کرده ما را همیشه ذلیل و خوار میگذارد **ثانی** آنکه وقتی که بعض سور قران و آیات را دیدند دانستند که در دین او کبر و دار بسیار است عواید و فواید در شی و ریاسات و وظایف ما همه مسدود و متروک خواهند شد **ثالث** آنکه با حکام فروع توریه قرآن را ناسخ و مخالف دیدند و ایشان گمان داشتند که این نبی مبشر هم چون انبیا و تبعه بعد موسی مکمل و متبع توریه خواهد بود پس بخلاف آن دیدند بحسد خلاف کردند **بحث ششم** ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده **آیه** ان ینزل الله

نبوة چگونه از فضل الله باشد

بالتخفیف در قرآن است الا در سورهٔ انعام مدغم است **یا** در همه قرآن مخفف و لکن در سورهٔ لقمان و روم ننزل من القرآن مدغم است **یا** در همه قرآن مشدد است الا در حم عسق بمقام ینزل الغیث بلا تشدید است در قراءة اقوال است **اول** مختار ابو عمر **ثانی** مختار ابن کثیر **ثالث** مختار باقی همه قراء است **اما** لغة و اصطلاح همه این الفاظ مع تفریق بین الاراده و المشیئة و بین العلم بتفصیل سابق ذکر شد **بحث هفتم** مفسرین متفق اند که ان ینزل الله بیان علت کفر و حسد ایشان است که فرو فرستاد خداوند قرآن را از فضل خود بر بعض کسیکه میخواهد از بندگان برگزیدهٔ خود **امّا** من اول تبعیضیه و من ثانیه بیانیه باشد یعنی چرا فرو فرستاد قرآن را بر اولاد اسماعیل و بر اولاد اسرائیل نفرستاد این صورت گنیه شد **یا** از ینزل الله اخبار از حال ایشان چون کفروا بما انزل الله است یا جواب باری در ردّ دعوی ایشان است انسب و اشهر ثانی است چه گویا مراد آنست که بعد درجهٔ الهیت منصبی اعظم نیست مگر نبوت و آن بمیراث نمیرسد مگر آنکه لایق و قابل باشد زیرا که نبی اکمل و اشرف بنی نوع انسانی برای تکمیل غیر خود میباشد و اطلاع بر آن غیر عالم الغیب و الشهادة کسی ندارد و لهذا خدا فرمود تنزیل نبوت و وحی از فضل خود هر کس را که میخواهد یعنی قابل آن میداند میدهد خصوص درجهٔ خاتمیت که افضل و اکمل جمیع افراد نبوت من حیث الافراد و الاجتماع عقلاً و نقلاً است تفصیل این دقایق را **از کتاب عجالة العرج علی اهل اللجوج** بباب و محل چون و چرا از بندگان جاهل نباشد ثم الله اعلم **اشکال** نزد عدلیه نبوت از لطف واجب بر خدا است و در اینجا خدا صریح فرموده که نبوة از فضل الله است و تفضل بالاتفاق واجب نیست پس ارسال رسایل و رسل غیر واجب و تفضل باشد **جواب** لا نسلم که این آیه نص یا دلیل بر تفضلیت نبوت باشد چه نبوت واجب علی الله بادله متقرره کالشمس ثابت و مبرهن است بل در اینجا نص صحیح و دلیل صریح ان ینزل الله من فضله علی من یشاء بر آنست که تنزیل نبوت واجبه علی الله تعلق بتعیین عبدی از عباد الله دارد پس بعد یکه مشیت قرار گرفت با شخص فضل الله شامل شد و لا ینبئك مثل خبیر ثم الله اعلم **بحث هشتم** فباؤ بغضب علی غضب باء یبوء بوءً و بواءً رجوع و آب و اخذ و اب و تاب بمعنی برگشتن و رجوع کردن از امری باشد **در مجمع البیان** فرموده البوء بمعنی التقرر و استقرار باشد پس بقاء غضب را تفریع کرد بر فعل یهود که کفر باشد بمنزله نتیجه یعنی پس یهود بسبب کفر و انکار رجوع کردند بغضب خدا بعد غضب در این دو سبب غضب خلاف کردند **نزد جمعی** مراد از غضب اول انکار عیسی و از غضب ثانی انکار محمد باشد انتخاب حسن **و** قتاده **و** عکرمه **و** ابو العالیه **و** جماعتی از مفسرین متاخرین است **نزد بعضی** مراد از غضب اول عبادت عجل و از ثانی انکار محمد است انتخاب سدی است **و نزد جمعی** مراد از غضب اول تحریف توریة و از ثانی انکار محمد است **و نزد بعضی** مراد از تغضبین

انواع اسباب غضبها است چون قول عزیر ابن الله و ید الله مغلولة و تحریف توریة و انکار حضرت محمد و امثال آن انیمختار عطا و عبید بن عمیر باشد **نزد بعضی** غضب ثانی تاکید اول برای مبالغه بجهت کفر محمد باشد این مختار ابو مسلم و اصم است **سوال** غضب عبارت از استماع یا ایصال شیئی منافر و مولم طبیعت بحرکت آمده و در مزاج تغیر پیدا شده خون در بدن بغلیان می آید و در آخر آن مرید انتقام فاعلش مے شود و از خدا چه مراد است **جواب** آن سابق بیان شد که رضا و غضب انسان دو درجه دارد **اول** نشهود کرده غلیان دم از لوازم جسمی و بعد حصول آن اراده اخذ انتقام از فاعل آن باشد نسبت بخدا جسم و لوازم آن هر دو ممتنع اند پس مراد از غضب و رضا خدا ایصال ضرر و آن عقاب بمقابل قبح و از رضا ایصال نفع و آن ثواب بمقابل حسن او باشد **بحث نهم** وللکافرین عذاب مهین وعده عیسی بکفار یهود باشد یعنی هرگاه موجب غضب بعد غضب شد پس غضب ابدی برای کافران عذاب دایم خواهند باشد و دوام آن در اینجا قطع نظر از کفر از لفظ مهین بر می آید چه اسم فاعل از اهانت باشد و از زمانه استقبال از مضارع میگیرد و استقبال لا تحد است **شیخ المشایخ** مع جمعی از اهل بدیع بیان کرده که عذاب در اصل الم تیز جاری و ساری بلا انقطاع باشد زیرا که اصل کلمه از استمرار است پس عذاب مستمر باشد و عذبة اللسان سر زبان را میگویند چه سخن بر آن جاری میگردد و الله اعلم **تدقیق** لازم بود که بمخاطب یهود کفره بما انزل الله و لکم عذاب مهین میفرمود و حالا که اعراض از خطاب بغیاب بصورت جزا فرمود تا نا امید از توبه نشوند سبحان ذی الرحمة الواسعة **آیا** کفر ایشان قابل توبه بود یا نه اصح آنست که بود زیرا که مرتد فطری در اسلام آمده نشده بودند والله اعلم

قوله تعالی وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا نُؤْمِنُ بِمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُوْنَ بِمَا وَرَآءَهٗ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ اَنْۢبِيَآءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ترجمه

جواب سوال که امر بتصدیق قرآن معرفه چگونه کرد

یعنی چون گفته شد مر جهودان را ایمان بیارید بانچه فرو فرستاده خداست یعنی انجیل و قرآن را یا فقط قرآن را در جواب آن جهودان گفتند ما ایمان می آریم بانچه فرو فرستاده شده بر ما است و ایشان کفر می کنند بجمیع آنچه سوای توریة است خدا فرمود در جواب شان و آن یعنی انجیل یا قرآن درست و براست است در حالیکه تصدیق و درستی کننده مر آنچه را ست که با ایشان است یعنی توریة را چه ایمان بقرآن مستلزم ایمان بتوریة است خدا فرمود بگو ای محمد یهود را پس چرا قتل میکردید پیغمبران خدا را پیش از آن اگر شما مومن بتوریة بودید چه در انهم قتل ناحق فضلا عن الانبیا جایز نبود در

تفسیرش چند بحث اند بحث اول واذا قیل لهم امنوا بما انزل الله این بیان نوع دیگر از قبایح یهود است بدانکه لفظ ما در اینجا بمعنی الذی مراد از ان خاص است یا عام و در ان دو قول است احدهما آنکه مراد از خاص قرآن و لکن ایمان بقرآن مستلزم عامه ما انزل الله است ثانیهما آنکه مراد عامه کتب منزله است زیرا که ایشان بعدا مر بعض قبول کرده بودند ذم شامل نمیشد و ضعف آن معلوم است و بیانش می آید آیا این قیل و قال بصورت فرض است یا بصورت وقوع مجمع علیه مفسرین است که این قیل و قال حکایت از امر واقع است و آیا قایل خدا است یا محمد یا اصحاب او از مومنین تصریح جمعی آخر است چنانچه سعودی نقل کرده سوال خطاب امنوا امر بایجاب است یا نه و بنابر اول امر ایجاب مشروط بتقدم معرفت دلیل ما وجب علیه باشد والا امر مجهول الدلیل قبیح و تکلیف مالایطاق باشد و از جواب ایشان مستفاد میشود که ایشان عارف بدلیل نبودند لهذا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه گفتند پس ذم بر عدم تصدیق ایشان غیر معقول و عذر ایشان مقبول باشد جواب امر بایمان قرآن بصورت ایجاب در اینجا امر بایمان مجهول الدلیل و لا معرفت آن بدو وجه نیست اول آنکه ایشان علم مبشره از توریة بلا شک حاصل کرده بودند پس بنابر سبق بشارت بحقیقت و معرفت حضرت محمد و قرآن امر بایمان مبشره امر مجهول الدلیل و المعرفة نباشد پس نه قبیح و نه تکلیف مالایطاق لازم می آید دوم سلمنا که ایشان سابق عارف و عالم بدلیل نبودند پس امر بتصدیق قرآن بصورت ایجاب در اصل امر بتحصیل شرط و مشروط باشد و شرط معرفت و مشروط تصدیق باشد و امر بالاطلاق مستلزم هر دو یا امر باحدهما مستلزم ثانی است و الحمد لله اشکالی لازم نمی آید والله اعلم

بحث دوم قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه این ما در اینجا بمعنی خاص است زیرا که یهود در جواب قایل گفتند که ایمان مستمر داریم بانچه نازل بر ما شده یعنی توریة و جمیع انبیاء بنی اسرائیل تا انجیل عیسی بصورت تتمیم و تکمیل و تبعیت توریة آوردند و منکر می شوند و کفر می کنند ما سوای آنرا یعنی انجیل و قرآن را چه آنها مخالف توریة آمدند لهذا صدق آنها نزد ایشان ثابت نیست در قاموس گفته وراء بمعنی خلف و قدام ضد او باشد در مجمع البیان وراء بمعنی ما بعده باشد و نزد فراء وراء بمعنی سواه باشد

در روض الجنان فرمود بمعنی غیر باشد چون آیه فمن ابتغی وراء ذلک ای غیر ذلک باشد
اصل یاب از ستر باشد **تنبیه** نومن بصیغه متکلم مقول یهود است **و ایا** مراد از متکلم علینا
نفس ایشان بلاواسطه است یا بواسطه انبیا برای مزیت ایذان تصریح جمعی هر دو وجه محتمل است
بنا بر اول آنکه ایمان می آریم بتکالیفیکه منزل بر ما اند و بنا بر ثانی ایمان می آریم بانچه بر انبیاء ما منزل شده
ودر آن وقت تعریض بانجیل و قران است که نزول آنها بر ما ثابت نشده **سوال** نومن بصیغه متکلم
و یکفرون بصیغه غیاب **ایا** انهم قول یهود است یا حکایت از قول یهود و اگر اول باشد پس تطبیق
لازم بود و حال آنکه ندارد **جواب** ثانی تصریح جمعی است **لهذا ابن الانباری**
میگوید بر بما انزل علینا کلام تمام شده وقف لازم است واو و یکفرون جمله ابتدائیه خدا اخبار و حکایت
از حال ایشان کرده **زمخشری و بیضاوی و سعودی** گفتند که و
یکفرون جمله حالیه از قالوا است بتقدیر انکه قالوا والحال یکفرون بما وراءه باشد یعنی یهود گفتند که ما
ایمان بر منزل خود داریم و خدا میفرماید و حالانکه ایشان کفر باسوای آن میکنند **بحث سوم**
وهو الحق مصدقا لما معهم این حال از فاعل یکفرون باشد یعنی بانچه ایشان تکفیر می کنند و حالانکه یکفر
و انکار ایشان از مصدق خود است بدو وجه **احدهما** محمد امی محض بود نعلم از استاد
نکرده و الا مشهور میشد پس اخبار قصص مخفیه اهل کتاب بالتفصیل مطابق کتب منزله ایشان ممکن نیست
مگر از وحی پس حقیقت محمد و قران ثابت شد **وثانیهما** انکه صدق محمد مکتوب در توریه و قران
مصدق توریه است پس تکذیب قران تکذیب توریه است و تکذیب توریه تکذیب خود ایشان
بقول ایشان لازم می آید **بحث چهارم** قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم
صادقین این اظهار وجه ثانی باشد از تناقض قول یهود بصورت الزام ایشان **بدانکه**
اصل لم لما بوده **در روض الجنان** فرمود حرف جر در اولش داخل واز آخرش الف
اصلی انداختند و فتحه بر میم باقی گذاشتند تا دلیل بر آن استفهامیه باشد و امثال ادیم و فیم وعم و مم
و علی م باشند و ازین باب است عم یتسائلون و فیم کنتم بمعنی لماذا باشد **اما** در لفظ ان
کنتم ان شرطیه است یا نافیه بمعنی ما در آن دو قول **ثانی مختار زجاج** است
بحث پنجم خطاب بر در عالم است که بگوای محمد مر یهود را پس چرا قتل کردید پیغمبر خدا را
پیش ازین چون حزقیل و زکریا و یحیی و غیر ایشان بسیاری را اگر شما مومن یا بر تصدیق توریه باقی
هستید چه در توریه اطاعت ایشان واجب و قتل انبیا محرم غیر جایز بود مدعی مصدق اعتقاد با قوال
و افعال باشد **زجاج** گفته در رد قول یهود قالوا نومن بما انزل علینا جواب نفی ایمان از
ایشان بلفظ ما کنتم مؤمنین وارد شده بهر کیف اگر دعوای فعلی منافی از مدعی صادر میشود دلیل
بر بطلان دعوایش باشد که در اصل دعوایش صحیح نبود یا دعوای صحیح را فعل منافی باطل کرد **اما** اراد
این آیه **ایا** نازل در یهود سلف است **یا** در خلف اگر در اول است خطاب امنوا و

خطاب بمحمد در قول قل فلم تقتلون حاضرین را چگونه صحیح میشود زیرا که ممات و حیوة و غیاب و خطاب و ماضی و استقبال اضداد اند اجتماع آنها در محل واحد در حال واحد اشد ممتنعات است و اگر در خلف است پس قتل انبیا از معاصرین آنحضرت اصلا واقع نشده پس بوزر غیر غیر را توبیخ مع اختلاف اعصار و اشخاص اقبح ظلم و جهل بر علیم عادل لازم می آید **جواب** نزولش مشهور در معاصرین نبویست لکن مراد از ان اسلاف و خطاب باخلاف است چه اخلاف هرگاه امتناع از ایمان کردند پس بصورت الزام مناقضات سلف و خلف را اظهار ساخت و اولاد مع اتحاد ملت واحده در حکم واحد اند پس بانحراف ایشان توبیخ تقتلون بایشان عاید گردید زیرا که اولاد برای آنکه هم ملت و راضی بسیر و افعال اسلاف بودند اشکال ندارد و اما قول فلم تقتلون انبیاء الله من قبل بمعنی قتلتم باشد چنانچه فعل ماضی را باستقبال و استقبال را بماضی گاهی استعمال میکنند و اب فصحا هست چون و جیئ بجهنم یومئذ و حال آنکه هنوز قیامت قایم و جهنم آورده نشده و میگویند انت تسرق و تقتل مراد ماضی می باشد **تنبیه** در آیه دلیل بر چند چیز است **ا** آنکه نقض قول خصم برای الزام او جایز و حجت بر او باشد **ب** ایمان بهمه منزلات سماوی ولو بالاجمال واجب عینی است اگر چه معرفت کتب سلف بر ما بدلیل خارج واجب نیست چه آنها منزل الینا خاصة نیستند و تصدیق بعض دون البعض در اصل ایمان نیست **ج** آنانکه افعال جوارح را داخل ایمان میدانند این آیه نزد ایشان حجت باشد **جواب** دیگران آنکه ممکن است که در اولیان سلف افعال جوارح داخل ایمان باشد و ممکن است حمل آن بر آنکه حق دانسته قتل انبیاء کردند پس بفساد عقاید ایشان قتل انبیا واقع شده معهذا آنچه در دین ضروری الثبوت یا البطلان باشد در ارتداد فاعل او و در کفرش شکی نیست مجمع علیه امت است فالله اعلم

قوله تعالی وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ترجمه

یعنی هر آینه آمد شما را موسی با معجزات روشن و واضح الدلالات بر صدق خود چون ید بیضا و انبجاس آب از حجر و فلق بحر و قلب عصا بثعبان و طوفان نیل و اتیان جراد و قمل و ضفادع و قلب آب بخون پس از حصول اینها که احدی را شک در اعجازیت آنها نمیماند گرفتید شما گاو ساله را بالهیت و عبادت او میگر دیدا از بعد موسی که بطور رفته بود با گاو ساله پرستی گردید بعد از مجی بینات مجانبه الی الطاعة و حالانکه شما ستم کننده بودید بر جانهای خود **اقول** تفسیر این آیه سابق بتفصیل

۴۵۵

جواب سوال تکرار وکوه طور منسوب بطور ابن اسمعیل

سوال این آیه تکرار باشد چه سابق ذکر این شده در افصح تکرار کلام عبث باشد **جواب** ذکر شد تکرار آن برای تسلی نبی خود و اظهار کمال جهالت و ضلالت و غباوت و عدم مبالات اسلاف یهود معاصرین باشد که با مجی بینات مضطره الی التصدیق ترک دین مع اتخاذ عجل کردند و قتل انبیا نمودند و **در دُرر الغُرر** شریف لسیادة فرموده و تفصیل آن بجای دیگر ذکر خواهد شد خلاصه آنکه تکرار در آیات قرآنی خصوص ذکر موسی برای اختلاف موارد و اوقات و منازل و احتجاج و مجادل باشد و در اینجا برای اظهار کذب خلف ذکر سلف شان مع ورود معجزاتیکه دیگر امت را نیامده تکذیب دین و آئین نموده اتخاذ عجل و عبادت او میکردند این تکرار نباشد بل این کانه تمثیل برای تذکیر باشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ اُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيمَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ترجمه

یعنی و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که گرفتیم میثاق شما را و برداشتیم بالا سرهای شما و نگهداشتیم بر هوا کوه طور را که منسوب بطور ابن اسماعیل که از کوههای فلسطین و آن شهر بزرگی از شهرهای شام باشد و گفتیم بگیرید آنچه بشما دادیم یعنی توریة و احکام آنرا بعزم جازم و بشنوید یعنی فرمان برداری کنید در آنچه بشما رسید گفتند ایشان شنیدیم بگوشها و عصیان و نافرمانی کردیم بدلها یا بصورت نفاق بودند و باشکارا گفتند که شنیدیم و مخفی در دلهای بر عکس نهادند حقتعالی اظهار حال شان نزد آن فرمود که خورانیده شدند یعنی در دلهای ایشان راسخ کرده شده محبت و عبادت گاو و ساله پرستی را بسبب کفر و انکار ایشان از دین حق و خداوند مطلق بگو یا محمد یهود را بد چیز یست آنچه امر میکند شما را بآن چیز ایمان شما یعنی ایمان شان کفر شان بود بقران و محمد اگر شما هستید از جمله ایمان آرندگان بخدای دو جهان یعنی اگر شما ایمان بخدا و بتوریة میداشتید باین اقبح منکرات فاعل و بتکذیب قران و محمد عامل و جاهل نمی شدید

و در تفسیر شریف چند مبحث اند مبحث اول تفسیر آیه و اذ اخذنا الی قوله بقوة

جواب سوال چگونه طور مرتفع شده سایه انداخت

سابق بتفصیل بیان شد و اعاده آن برای تاکید احتجاج در وقت دیگر مع حکایت قساوت ایشان
در مناسب مقام باشد و زیاد تی و اسمعوا تا آخر آیه تکرار نباشد چه در فن مناظره مقرر است که برهان
قوی چه قولی باشد یا فعلی از مدعی باشد یا از مدعی علیه برای اثبات حجت و تاکید آن بر خصم مکرر ذکر میکنند
بحث دوم آیا نزول این آیه در اوائل از معاصرین موسویه است **یا** در اواخر از
معاصرین نبویه یا خطاب و اسمعوا و جواب قالوا سمعنا و عصینا از یهودی معاصرین نبویت
و از اشعر بوا عدول و عود با وایل باز است و از قل باز عدول با واخر است در آن اقوال مختلف است
در مبانی البیان آخر منسوب الی الحسن است **و قول حسن** نزد
بعض متاخر متاخرین چنین باشد که کل آیه نازل در معاصرین نبوی و توبیخ یهود و از اوایل و اواخر
باشد برای ثبوت نبوت و اتحاد ملت چه مقام بر مقتضی همین است ثم الله اعلم **بحث**
سیوم در و اسمعوا **آیا** این لفظ بر حقیقت است **یا** بر مجاز در آن دو قول **بنا بر**
اول بشنوید و بعد استماع اطاعت در مسموع کنید حقیقة باشد **و بنا بر ثانی** اقبال و
قبول کنید و از باب دعا سمع الله لمن حمده باشد یعنی خدا قبول کرد حمد حامد را **و شیخ المشایخ**
فرمود و اسمعوا بمعنی اطیعوا باشد و طاعت را سمع میخوانند برای آنکه عند السماع امر واجب میشود
چه دلیل او ظاهر باشد یا نه و دلیل وجوب او سمع امر باشد مشافهة عن الله باشد یا عن النبی یا عن
قائمة المثلی **بحث چهارم** سمع سماع نسبت بحیوان عبارت از ادراک مسموع بحاکوش باشد و از واجب تعالی عبارت است
از علم مسموعات بخلاف مجسمه و حنابله و تبعة ایشان از مبتدعه جدیده نجدیه باشد تفصیل آن در سمع باری می آید
بحث پنجم قالوا سمعنا و عصینا عصینا مخالفت امر باشد و امر واجب باشد یا ندب یا ترک منهی پس در
صدور این قول از ایشان نیز دو قول است **اول** مختار اکثر است که قول سمعنا و عصینا لفظا صادر
شده **اما** بالاتفاق بنا بر کفر و استهزاء چون از حطة حنطة گفتند نه بصورت عذر پس سمعنا امرک جهرا و عصینا
امرک سرا یا گفتند **ثانی** سمع و عصیان را بلفظ نیاوردند بل حال شان چون مقال شان بود و خدا تعبیر و
حکایت حال شان را بسمعنا و عصینا فرمود و این بنا بر حقیقت نباشد چون قالتا اتینا طائعین این مختار
ابو مسلم باشد **سوال** خطاب و اسمعوا و جواب عصینا که حقیقة یا تعبیرا و حالی واقع شده که کوه طور بعد از قلع
بر فوق سرهای ایشان معلق چون سایبان قریب بلمس بود پس صدور عصینا که در آنحال ممتنع است و الا اطلاق
طور و قلع و ارتفاع او واقع نشده چنانچه مذهب **نیچریه** از مبتدعه سنه سیزده صدی بعدم قلع و ارتفاع آن باشد
زیرا که چنین واقعه هائله جانگداز متماثله قیامت چگونه مجال چنین مقال می ماند و با دنی زلزله حواس شجع
و اشد اهل نجدت و صولت گم و باخته میشوند **جواب** آنانکه میگویند که کل این آیه در احتجاج او اخر از معاصرین
نبوی نازل شده در آن وقت اشکالی نیست **و نزد** آنانکه در اوائل است پس ممتنع نیست زیرا که
ممتنع عبارت از عدم حصول و وجود شیٔ یا برای غیر قابلیت ذات شیٔ باشد یا برای عدم امکان و تعلق اراده
واجب تعالی باشد و این قلع و ارتفاع کوه باتفاق کافه عقلا ممکن است اگر چه عادة الله جاری نیست

تفسیر آیه نزول آیه کریمه ... ایتنا ... الی الموت ... (حاشیه)

۴۵۷

پس اجرای خوارق عادت جایز واکثر واقعی است چون معجزات انبیا برای تعجیز خلق وتصدیق نبی جاری میسازد واگرچه بکثیر ودر معجزات نزد **معتزله** جایز نیست زیراکه بتکثیر از خرق برمی آید لهذا تکثیر آن از غیر انبیا جایز نیست **تنبیه** بعد ثبوت این قول عصیناک از ایشان واقعی است بدو سبب **اول** چنین عنایات قاهره را از تلمیع وتمویه وجادو میدانستند واعتقاد باعجازیت آن نداشتند **ثانی** بفرض تسلیم که معتقد معجزه بودند که ایشان بفرط جهالت لبسیطه گفتند چنانچه لی بالی ایشان از سیر ایشان مشهور است **ونیز** مشهود است که مایوس بی باک در حین قتل خود بی مبالات بخود سلطان دشنام وفحش جهرا ومشافهة میگوید **ونزد** بعض جمهور ممکن است که یهود از موسی دراوایل استفاده سلامتی خود بوجهی ولو بالاجمال حاصل کرده باشند پس باین جهت بیقین بودند که تحت طور نخواهیم مرد لهذا اقدام بعصیناک کرده باشند **و** ثانی اصح واقوی عندی است ثم الله اعلم

بحث ششم واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم شرب در اصل نوشیدن وخوردن بمعنی خاصته باشد وشرب الزرع آب دادن بزراعت باشد **و** شراب بمعنی شئی نوشیدنی باشد ودر فارسی بل در اکثر زبان علم بر خمر شده **اهل بدیع واطبا** نقل کردند که اکل حب تفرموده بل شرب حب فرموده زیراکه ماکول بعد اکل مجاورت اعضا می کند ومشروب بمحض شرب بغلیان آمده منقسم بهمه اعضا میشود ودر اعماق بدن از عظام وعروق واعصا دفعة فرو میرود وعود ودوران بعد هضم سریع متشکل میباشد چون رنگ پخته در جامه که جزء جامه شده انفکاک آن از آن محال میباشد **العجل** مضاف الیه قایم مقام مضاف بالاتفاق است ومضاف محذوف حب العجل باشد

بحث هفتم وقتی که یهود عصیناک گفتند خدا حال قلوب شان بصورت تشبیه بیان فرمود که خورانیده شدند ایشان حب گاو پرستی را بسبب ملازمت کفر نفاق که مرکوز ومرسوخ قلوب ایشان شده **تنبیه** در اشربوا باید مفعول مالم یسم فاعله باشد پس در فاعل اشراب دو قول است **مختار جبریه** خدا **ومختار عدلیه** غیر الله است **اما در غیر الله** ایشان خلاف کردند **اول** آنکه موسی است زیراکه بنی اسرائیل بعد توبه بصورت نفاق وایمان دو گروه شدند قلوب جمعی محبت عجل باقی ماند ودر دیگران نه پس برای تمیز مومن از منافق حضرت موسی خطاب به سامری کرده گفت وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا بروایت **عیاشی وصاحب مبانی** موسی امر باحراق عجل فرموده وخاک او را در دریا انداخت واز آن دریا احدی از بنی اسرائیل آب نخورد مگر آنکه محبت گاو ساله در قلب او باقی مانده پس اسناد شرب بموسی شده **در عرایس ثعلبی ومعالم بغوی** مرویست که موسی بعد احراق عجل امر فرمود که بسوهان او را براده سازند وبراده او را در دریای شیرین انداخته امر به بنی اسرائیل فرمود که ابش را بخورند ودر دل هر کس که محبت او باقی بود براده طلای او بر لبش ظاهر میشد **ودر تفسیر امام انام** علیه السلام زیاده است

ایشان بینی گاو پوست سیاه می شد

که بعد توبه حضرت موسی پرسید کدام کس از شما عبادت عجل کرد تا در او حکم الله نافذ میشود ایشان بترس اظهار نکردند پس از آن مامور شدند که همه یهود آب از نهر بخورند که براده عجل در آن انداخته شد پس هر کس که عابد گاو بود بمحض شرب آب بینی و دو لب او سیاه میشدند اگر سفید پوست بودند بینی و دو لب او سفید میشدند اگر سیاه پوست بودند **اقول** اگر این صحیح شود پس اشکالی لازم نمی آید زیرا که امر بشرب آب برای ظهور موافق از منافق در دنیا باشد و شاربین منافقین عصینا از کفر سابق گفتند قسم الله اعلم **ثانی** بموجب بکفرهم کفر سابق ایشان را باعث قول عصینا و موجب شرب حب عجل شد چه ایشان در ابتدا مجسمه بوده و خدا را جسم دانسته اتخاذ عجل کردند چنانچه هنوز از دریا بر نیامده بودند و اقدام شان هنوز کانه تر بود بر معتکفین اصنام گذر کردند اجعل لنا الٰهاً کما لهم اٰلهة بموسی چه ابا مبالات گفتند **ثالث** ایشان خود کاسب فاعل کفر قبل بوده چه در عرف مستعمل است که فلان اشرب العلم ای کتمه یعنی فلانی علم خورانیده شد یعنی خود کاسب محصل آن شد و علم خورانیده نمی شود **رابع** جمعی از معتزله و اصحاب ما میگویند که فاعل شرب شیاطین الانس و الجن اند **اما** از انس اصل بانی فساد و کفر و ضلال سامری ملعون است که بنی اسرئیل را اشراب حب عجل کرد پس بنابر آن اشربوا بمعنی بتخوا باشد **سوال** بسبب کفر سابق اگر اشراب حب عجل در قلوب ایشان بصورت جزا و عقوبت باشد چه قصور دارد **جواب** صاحب مجمع البیان آنکه بود اشراب بصورت عقوبت و جزا غلط فاحش است قطع نظر از اسناد قبیح الی الله عقوبت بر متخذین عجل نیست چه عقوبت اطلاق نمیشود مگر بر چیزیکه در آن الم و ضرر باشد و در حب آن الم و ضرر نیست **و در روض الجنان** اشربوا بلفظ مجهول دلیل قاطع است که اشراب نه من فعل الله هست و نه عقوبت بصورت جزا کفر ایشان است **بحث هشتم** قل بئسما یامرکم بدایمانکم ان کنتم صادقین مخصوص بالذم در اینجا باشد یا محذوف باشد در آن دو قول سابق اند اشراب **و فیه تنبیه** خطاب قل بر سالتماب است که بگو معاصرین یهود را بد چیزیست که حکم کند شما را آن ایمان شما اگر شما ایمان بتوریة دارید و در توریة امر باطاعت غیر و عصیان باری نیست چه ایشان گفته بودند که نؤمن بما انزل علینا و اگر این تصدیق صحیح بود تکذیب انبیا و قتل ایشان و اتخاذ عجل نمیکردند این دلیل است که مقتضی ایمان تقوی و صلاح است **و بنابر** آنکه ان بمعنی ما نافیه است پس معنیش آنکه شما مؤمن نیستید بتوریة بل اسناد دروغ و مدعی آن با هوای خود اید **سوال** ایمان از اعراض است و از اعراض امر و نهی جایز و صحیح نیست پس امر و نهی از اشیا این آیات چون ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر چیست **جواب** البته امر و نهی از اعراض صحیح نیست پس لا محاله ماول اند بآنکه ایمان و اوصاف آن چون صلوة و زکوة و اعی الی الاوامر و باعث ترک نواهی میباشند پس دواعی را بصورت تشبیه و مستعار آمر و ناهی اطلاق می شود و تفصیل این اجمال بجائے دیگر می آید انشاء الله تعالے ✣ ✣ ✣ ✣

قوله تعالی قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

ترجمه ✤ یعنی بگو یا محمد صلعم بیهودیان که ادعای ایمان خود می کنند که اگر بزعم شما هست مر شما را دار آخرت و جاودانی جنت نزد خدا خاص و خالص سوای مردم دیگر پس تمنا کنید موت خود را اگر شما در قول نحن ابناء الله و احباء الله و در قول لن یدخل الجنة الا هودا راست و حق گوینده هستید ای محمد صلعم تمنای موت خود ابدا نمی کنند بسبب آنچه پیشی کرده است دستهای ایشان و خدا بخوبی دانا است به ستم کنندگان و این بیان نوعی دیگر از قبایح ایشان است **و در تفسیرش** چند بحث اند

بحث اول قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس الخ لغت و اصطلاح همه الفاظ این آیه متفرق سابق ذکر شد **و مراد** از دار آخرت بصورت مکافات و جزا مکان و ماوای انتهای مکلفین بعد انتهاء و انقطاع التکلیف باشد که بعد ورود در آن عدول از آن بعالم دیگر نباشد **یا** مکان و ماوای دیگری غیر این عالم بصورت جزا و مکافات باشد **و آن** جنت و جهنم و در اینجا مخصوص جنت است چنانچه در نزول این بیانش می آید **اما** نصب خالصة برای وقوع حال از دار آخرت باشد مشتق از خلص یخلص خلوصا و خالصة بمعنی پاک و صاف باشد و بمعنی شدن شیئی برای واحد خاصه باشد و اصل آن از صفوت شیئی و صافی آن باشد **و** اخلاص بمعنی صاف و خاص ساختن شیئی از شوایب باشد **و** خلاصة بضم اول شیئی برگزیده و صاف از آمیزش و زواید باشد **و** مستخلص طالب خلوص و خصوصیت باشد **اما** دون سابق گذشت که بمعنی سوای و جز و غیر باشد پس استعمال دون در سه درجه میشود **ا** دونیت شیئی از شیئی در مکان **ب** دونیت شرف **ج** دونیت اختصاص و آخر در اینجا مراد است **سوال** عند بالاتفاق ظرف است و از عندیت باری چه مراد است **جواب** عندیت خالی از این نیست یا جسمانی باشد **یا** مکانی **یا** زمانی **یا** علمی **یا** رضوانی **یا** قدرتی باشد **و** در اینجا سه گانه اول بالضرورت باطل است زیرا که جسمانیت و لوازم آن بالنسبة باری ممتنع است **پس** لامحاله مآول بیکی از او اخر ثلثه میشود و انسب بحال علمی باشد یعنی اگر برای شما

نازل شدن آیه در مقابل دعاوی باطله یهود

وار آخرت مقرر و معین عند علم الله باشد ثم الله اعلم **بحث دوم** مجمع علیه مفسرین در سبب نزول این آیه چنین است که اوایل و اواخر یهود برای تشکیک و تفریه عوام خود و غیر خود دعاوی باطله میکردند که نحن ابناء الله واحبائه ما پسران خدا و دوستان او میباشیم **و آیه** لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری داخل جنت احدی نمیشود مگر یهودی یا نصاری **و آیه** لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هرگز مس نمیکند ما را نار جهنم مگر روزهائی چند پس در مقابل دعاوی باطله ایشان بصورت تحدی این آیه کریمه نازل گردید **بحث سیوم** قل ان کانت لکم الدار الاخرة خطاب قل بسید عالم است **و** انتم خطابهای لکم و انکنتم مع ما بعد آن بیهود سلف است یا بخلف و در آن همان دو قول ماضی است **و** مقتضی مقام و خطاب معاصرین نبویست اگرچه آباء شامل ابنا بجهت نسبت **و** اتحاد ملت باشند یعنی ای محمد بگو یهود را اگر هست برای شما دار آخرت یعنی جنت مخصوص شما نزد خداست سوای مومنین از امت محمدی یا سوای همه مردم پس تمنای موت خود کنید اگر در دعوا صادقید چه کسیکه بعلم الیقین حقیت و بودن خود از جنت بداند لامحاله او از مرارت دار فانی و از آلام لازمه او تمنا و مسئلت مرور و وصول بدار جاودانی که در آن اصلا رنج و زلل و خلل و زوال نیست شب و روز در هر آن میکند و میگوید زیرا که وصول و حصول آن ممکن بغیر موت نیست پس تمنای آن بحصول موت لازم است چه این لازمه عقلا و اولیاء الله است چنانچه کافه **مفسرین و محدثین و اهل سیر و مغازی** از شیعه و سنی از حضرت **امیر علیه السلام** تمنای موت نقل کرده اند زیرا که واثق بدین و آئین و عمل خود و بوصول جنت بود و منجمله مفسرین اهل سنت چون زمخشری **و** ثعلبی **و** امام فخرالدین رازی **و** نظام الدین نیشاپوری **و** قاضی بیضاوی **و** صاحب مدارک **و** سعودی مع دیگر قدماء ایشان روایت کرده اند که کان علی یطوف بین الصفین بصفین فی غلالة فقال له ابنه الحسن ما هذا بزی المحاربین فقال یا بنی لا یبالی ابوک سقطت علی الموت او سقط الموت علی زاد الحافظ ابو نعیم **و** ابن ابی الحدید و غیرهما والله ان ابن ابیطالب یلعب بالموت کما یلعب الصبی بثدی امه یعنی حضرت امیر علیه السلام در میان دو صف در جنگ صفین در جامه که از سوی نازک بود پس پسرش حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پدر این صورت که بلا درع گشتن میان صفوف اعداء در تیر و نیزه بازی جنگ کنندگان نیست بل خود را در هلاکت انداختن است آنحضرت فرمود ای پسرک من باک و خوف مرگ پدرت ندارد که من می افتم بر مرگ و موت یا موت بر من می افتد در کتب **مغازی** و از حافظ ابو نعیم **و** ابن ابی الحدید زیاده از تفاسیر مزبوره اینست که قسم بخدا پسر ابو طالب شغل و بازی با مرگ میکند و دنبال او میدود چنانچه بچه گرسنه پستان مادر خود را میگردد و با و میدود دنبال آن باز میکند **و در کتب مقاتل علی و سیر بیت** از حضرت صحابه عامه مرویست که قال حین ضربه ابن ملجم انقطعت صلوته فتبسم و قال فزت برب الکعبة یعنی هرگاه ضرب ابن ملجم بآن حضرت رسید نمازش

منقطع شد آنحضرت تبسم نمود و مکرر میفرمود تا دم آخر قسم به پروردگار کعبه از دنیا باخرت فایز و رستگار شدم **ومفسرین** مزبور نیز روایت کردند که از مبشرین بالجنة عمار بن یاسر بود وقتی که طعن سنان از فئه باغیه معاویه بصفین خورد و گفت الآن الاقی الاحبة محمدا و احزابه یعنی الآن ملاقی احباب خود رسول الله و گروه او را می شوم **و نیز** در تفاسیر مزبور مرویست که حذیفه یمانی تمنای موت میکرد و پس بوقت احتضار خود گفت حبیب جاء علی فاقة لا افلح من ندم یعنی دوست من که او موت باشد آمد بر حالت فاقه رستگار نمیشود هر که از آمدن دوست خود نادم شود **تنبیه** این امر و خطاب را متکلمین و مفسرین تحدی می نامند بدلیل ان کنتم صادقین معلق بر شرط است و امر معلق بر شرط میباشد مرادش حصول نمیباشد تا صدق نبوت و کذب دعوای مدعیان باطل ثابت شود **سوال** باجماع امت تمنای موت حرام است معهذا در **نبویه** مرویه خاصه و عامه است که آنحضرت نهی از عموم تمنای موت فرموده بقوله لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن لیقل اللهم احینی مادامت الحیوة خیرا لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی پس در اینجا امر بیهود در منهی و از اصفیاء الله خواهش موت چگونه جایز باشد **جواب** اینجا اتفاق عقلا و علما است که امر تحدی است و در تحدی امر بخارق طاقت و بممتنع بالنسبة مخاطب صادر و وارد میشود و مامور به مراد و مقصود آمر فی الواقع نمیباشد زیرا که او ممکن الحصول از مخاطب بالذات یا بالعرض چه از جهت صرفه نمیباشد بل مقصود از آن امر اثبات نبوت مدعی و اظهار تعجیز غیر او تا بسبب آن ترغیب بلطف شود و این مطلب در فن کلام مبرهن است و در اوایل این سوره در بحث انواع امر مثال ذکر شد **اما جواب** تمنای اصفیاء الله و اولیائه فخر الدین **و** نظام الدین نیشاپوری و غیر ایشان گفته که موارد و اشخاص و اوقات مختلف بالضرورت اند پس بتفاوت اشخاص و اوقات و حالات تمنای آن مختلف است و ایشان علیهم السلام واثق بدین و عمل و آئین خود بودند تمنای موت میکردند **و اما** غیر ایشان از مومنین اگرچه متیقن بدین اند لکن بتقصیر اعمال بین الخوف و الرجاء میباشند **و جواب حدیث** از صاحب مجمع **و** طبرسی و غیر ایشان آنکه مراد از نهی حدیث نهی از تمنای موت در حال التباس ضرر بصورت جزع و فزع باشد چه در آن تکلیف بصبر و بطرف خدا تفویض امر باشد **و** با وقوع تقصیر در امور بی باک نیستیم و در طلب خواهش وجود و بقاء خود تلافی مافات ممکن است اشکال ندارد و الله اعلم **بحث پنجم** و لن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین یعنی یا محمد یهود تا آنکه با ایشان تحدی کردی تمنای موت خود ابدا نمی کنند بسبب آنچه پیش کرده است دستهای ایشان از سوء اعمال و قبح افعال و قتل انبیاء و تکذیب سید انبیاء و کتمان نبوت او و اتخاذ عجل و غیر اینها **و** در اضافت اعمال بید دو وجه اند **احدهما** آنکه جنایات تعلق بدست و صادر از آن میشوند **و ثانیهما** بصورت تغلیب اگرچه لسانی هم شامل میباشد چنانچه یک کلمه خیری یا شری بزبان میکنی میگویند که بدست خود کرده بعد آن حق سبحانه و تعالی

بصورت تهدید و توعید بایشان فرمود که خدا دانا بحال ظالمان است **و نزد** بعضی و اباباسبابی است که مانع ایشان از تمنای موت است و آن مضمر و مستور دارند **در مجمع البیان** مرویست که اگر یهود تمنای موت میکردند هر آئینه بمحض مردن مقاعد و اماکن خود را از نار می دیدند **و کافه مفسرین** روایت از ابن عباس کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یهود را فرمود اگر شما صادقید پس تمنای موت خود کنید بلفظ اللهم امتنا قسم بخدائیکه جان من در دست قدرت اوست احدی نمی گفت آنرا مگر آنکه آب دهن در گلوی او گلوگیر دفعه شده گفته نمی توانست و میمرد و بر روی زمین یهودی زنده نمی ماند **اقول** آنانکه در ایمان خود تیقن نباشند البته اقدام بتمنای موت خود نمی کنند **در شعب الایمان** بیهقی **و در تاریخ الخلفا** سیوطی **و صاحب صواعق محرقه** مع جمعی دیگر از محدثین و سیر میگویند که ابوبکر نزدیک بموت خود میگفت

قال ابوبکر والله لوددت انی کنت شجرة الی جنب الطریق فمر علی بعیر فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا خلاصه آنکه هر آئینه دوست داشتم که من درختی باشم یکبار راه پس بر من میگذشت شتری و میخورد مرا بعد جویدن و فرو بردن مرا بصورت پشکل خود میرید کاش من بشر نمی بودم **ایضا** در همان کتب مزبوره مرویست قال عمر یا لیتنی کنت کبش اهلی سمنونی

ما بدا لهم حتی اذا کنت کاسمن ما یکون زارهم من یحبون فذبحونی لهم فجعلوا بعضی شواء وبعضی قدیدا ثم اکلونی ولم اکن بشرا خلاصه آنکه عمر گفت کاشکه گوسفندی چاق و تازه و پر روغن تر میشدم و برای مهمان مرا ذبح ساخته پاره را بریان و پاره گوشت دیگر مرا خشکانیده قدید میساختند و میخوردند و من بشر نمیبودم **در صواعق محرقه و مجلد اول ابن ابی الحدید** مع جم غفیر از محدثین و سیر روایت کرده که عمر حین احتضار و جان کندن هول منکر بعد هول عظیم بمشهود می آمد **عبدالله عمر** از این حال و هول پرسید فقال عمر لو ان لی طلوع الارض

ذهبا لافتدیت به من هول المطلع پس در جواب پسر خود عمر گفت اگر تمام زمین برای من طلای خالص میبود هر آئینه بدل این هول مشهود میدادم تا خلاص میشدم **اشکال** عجب است از مسلمانان که بمطاعن یهود و نصاری زبان میگشایند و نظر و تامل در مقالات امامان و پیشوایان خود نمی کنند که چه قدر نزد موت هول منکر میخوردند یکی میگفت کاش که من علف و گیاه میبودم تا شتر خورده سرگین و پشکل او می شدم **و خلیفه** دیگری گفت کاشکه گوسفندی میبودم پاره گوشت مرا در آتش بریان و پاره دیگر را آفتاب خشکانیده قدید ساخته میخوردند مرا تا این اهوال هولناک نمیدیدیم **اگر** ایشان مسلمان و مؤمن و یاران پیغمبر برحق میبودند واجب بود که بر اهوال عظیمه مطلع نمی شدند و اگر تمام دنیا طلا میشد بعوض آن میدادیم تا خلاص از آن میشدیم نمیگفتند اگر این حال هادیان اهل اسلام باشد یهود را بزعم شما مسلمانان بالکل مؤمن نیستند ایشان چگونه تمنای موت میکردند **و اگر** مؤمن نبودند پس آنها را خلیفه و هادیان خود چگونه قرار داده کسیکه خود مهدی نباشد و گم و ناامید باشد دیگر را چگونه هدایت کند و هرگاه حال سر گروه

دقایق شیر بقدر و دلیل تحدی بر ثبوت نبوت محمدی

مسلمانان و ثانی اثنین چنین باشد بخلاف یهود چرا زبان طعن میگشایند این نیست مگر تعصب و چشم پوشی مسلمانان از حق **جواب** در مسلمانان دو فرقه اند **احدهما** ایشان را مسلمانان لسانی میدانستند و نزد ایشان هر یکی باید که مآل عاقبت خود عند الموت به بیند چه ایشان تصدیق حق بدل ندا[شتند] و آنانکه تصدیق بحق داشتند حال ایشان نیز دیدی که تمنای موت خود در هر حال میکردند و برای موت خود خود را در معارک و مهالک می انداختند و وقت فوت فزت برب الکعبه خندان می گفتند اینست احوال مسلمان **ثانیهما** فرقه ثانیه مسلمان در ایشان حسن ظن داشتند ولکن غیر معصوم گنهگار میدانستند پس هولهای عظیمه که میدیدند و خوف میخوردند از جهت سوء افعال و اعمال و احوال و کرده از خود نه از جهت بطلان دین اسلام چه او برحق به براهین قاطعه عقل و نقل کتب سابق و لاحق ثابت است بخلاف یهود و نصاری و غیر ملت اسلامیه که بمجی اسلام باطل و عاطل گردیدند و ایشان دیده و دانسته بر بطلان و انکار حق بودند و نیز بر آن مصر اند ثم الله اعلم **و در اینجا** چند امر ثابت شدند **اول** ولن یتمنوه ابدا از اعاظم تحدیات حول تحدی قران پس در ان فرموده فان لم تفعلوا ولن تفعلوا و چون لا یاتون ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و چون تحدی قصه مباهله نصاری باشد **اما** ثبوت تحدی آنحضرت بنقل متواتر از قران و اجماع و تظافر و تکاثر اخبار معلوم است و حاجت بیان نیست **اما** ثبوت عدم تمنای موت از یهود بابن جهت ثابت است که ایشان مع دیگر اعادی کانه ریگ بیابان بوده پس اگر از ایشان تمنا ظاهر و صادر می شد البته اهل کتاب و اعادی دیگر برای ابطال امر نبوت و تکذیب او در ادعای ولن یتمنوه ابدا و در صداقت و خلاصی خود از دست و فضیحت اوایل و اواخر مسلمانان تا قیامت بتواتر نقل میکردند چنانچه دیگر وقایع عظیمه و حوادث هایله از قرون هالکه و قضایای سالفه بتواتر منقول شده خصوص خصام بصورت مطاعن در اسلام ذکر میکردند و حالانکه احدی از نا الی حین نشنیده و ندیده عدم دلیل و دلیل العدم بر مدلول است پس این واقعه از اعاظم وقایع و از براهین نبوت محمدیست و الحمد لله **دوم** ولن یتمنوه از اعاظم اخبار بالغیب برهان ساطع و دلیل قاطع بر نبوت محمدیست و این از باب اتفاقی یا قیافی یا از فراست تصوری یا استنباطی شده نمیتواند زیرا که نص صریح بنفی ابدی ثابت است **اما** دلیل ثبوت آن نیست که ادنی عاقل تحدی بقولی و فعلی نمیگوید و نمیکند مگر آنگه عاقبت امر و مآل حال خود را می سنجد پس اعقل عقلاء سید انبیاء مع جلالت و ریاست قاهره و منصب عظیمه دین و دنیای او که مخالف را قهرا و مؤلف را طوعا منقاد ساخته تا بقاء دنیا عزت و حکومت او باقی مانده عاقبت حال خود را نسنجیده بمشافهه کلها نفر خصام و اعلام ذوی العقول باقیه تا ابد الدهر خصوم را بقولی صریح که شب و روز بر السنه اعلی و ادنی چنین مقول جاری و ساری خصوص در حال عسر و مرارت ما باشد آن چنان قول را دلیل بر صدق خود و کذب و مقهور و ذلیل ساختن دشمن خود بگوید پس این قول نمیباشد مگر از وحی عالم الغیب و الشهاده **اما اثبات** مغیبت آن باین جهت است که وعده قطعی بعدم تمنای موت از ایشان تا ابد داده و از وقت نزولش الی حین سیزده صد سال گذشته که از آحاد اعادی فضلا عن المجموع شنیده نشده و الحمد لله علی تصدیق نبیه

سیوم لفظ ابدا در لن یتمنوه غیب دیگر بر غیب اول است زیرا که لفظ لن یتمنوه نفی غلیظ در استقبال باتفاق نحاة باشد پس استقبال متحمل زمانه حال و آینده بود و غایة الامر حاصل میشد که در مدت عمر خود تمنای موت نمیکرد و ابدا تاکید نفی کرد که از حین و ابتداء تحدی یا از حین رشد خود در هیچ زمانی از ازمنه مستمره آتیه الی ابد الآباد تمنای موت حتی در جهنم هم نمیکنند یقینا انشاء الله تعالی **تنبیه** عدم اتیان یهود بتمنا **آیا** از اسباب مانعه الهیه است یا از عادت طبیعیه ایشان **از کتاب الصرفه** شرف السیادة والسعادة علم الهدی **و نظام** معتزلی استفاده میشود که در قول آن صرفه قلوب و السنه ایشان من الله است زیرا که ایشان قادر بر نطق آن در هر آن بودند و آن کان معلوم است ولکن خالق القلوب مانع از اجتماع طبایع و صارف السنه ایشان از اجرای آن است خواه تعمیه قلوب و تحریس السنه ایشان کند خواه تنفر در طبایع ایشان بیافرینند علی کل حال از اعاظم معجزات محمدیه است که هیچ نبی حاصل نشده که لسان عادی ایشان را در همه الفاظ و کلمات جاری باشد الا از ذکر تمنای موت ثم الله اعلم **و در اینجا** مسایل عالیه است **سوال** از لفظ ابدا مفهوم میشود که ایشان در جهنم هم تمنای موت خود نمی کنند و حال آنکه ثبوت تمنای موت از کفار در جهنم بنصوص قرآنیه ثابت است **جواب** اکثر علماء اسلامیه ابدا را حمل بر تاکید لن یتمنوه کرده اند یعنی تا بقای خود در دنیا تمنا نمی کنند **در حاشیه بیضاوی و احقاق الحق** قاضی نورالله در جواب روز بهان گفته بفرض ثبوت تمنای یهود از موت در جهنم پس مراد شان خلاصی شان از عذاب ابدیست نه موت که زوال حیوة باشد چه عدم موت را هر یکی از اهل جهنم و جنت بعلم الیقین میدانند **اقول** سلمنا که مراد ابد الآباد است **پس** هر چند اجایزیل لازم است که یهود را نیز صارف از ذکر آن در جهنم شود برای تطبیق قول خود پس انشاء آن در جهنم نیز ممکن است اشکالی ندارد **سوال** از کجا دانسته شد که یهود تمنای موت بقلب نکردند **جواب** متکلمین ثابت کردند که تمنا محض قول لسانی چون لیتنی مت باشد زیرا که در لغت عرب تمنا اطلاق نمیشود مگر بر ظاهر قول لیتنی چنانچه خبر معروف نمی شود مگر باظهار قول تو آنچه در قلب باشد بر او تمنا گفته نمی شود الا نزد **ابوهاشم** جبائی چه نزد او تمنا معنی قلبی و قول آن دلیل بر معنی ما فی القلب است **تنبیه** باثبات آن سوال بر بنا قاعده اول ساقط **و** بنا بر ثانی جایز است که بگوید که اگر ایشان اظهار بزبان میکردند البته مسموع و مشهود میشد چه تحدی با ایشان در ادعای تمنا بود نه در کتمان تمنا و بر ایشان اسهل بود گفتن لیت الموت نزل بنا پس بعدول ایشان از آن ثبوت صدق نبوت و وضوح حجت ظاهر گردید **سوال** اگر یهود بگویند که تمنا مشترک در لفظ و معنی است و اگر بلفظ می گفتیم پس شما می گفتید از این قول تمنا مراد نکرفتید و اگر سوی می گفتیم و شما نیز می گفتید دروغ میگوئید زیرا که شما بتلفظ نیاورید لهذا شیئی که اثباتش محال باشد ترک آن عمدا واجب است **جواب** سلمنا که مشترک است و شما بسیاری افتراها بر خدا و انبیاء و مسلمانان بستید و کتب منزله را تحریف و تبدیل کردید و آن سوالات نداشتید با وجود یکه

کذب محض وانگ بجت بود و دراو عای تمنی چه مانع بود کہ می گفتید ما تمنی از افعال قلوب است ما اورا کردیم و گفتیم مع احتمال صدق در قول آن و بعض مردم اخبار از ایمان خود میکنند واو در ظاهرش تصدیق می شود مع احتمال کذب آن پس از اینجا معلوم شد کہ شمار اتمکن از اظهار و قول آن من الله ممکن نشد والا از لوم خلق خود را دو جلا برمیاورید **سوال** دار آخرت برای یهود است لکن ایشان تمنای موت نمیکنند مگر برای حصول الم عظیم موت چه تمنای آلام عظیمه فعل عقلا نیست پس عدم تمنا مستلزم سلب آخرت نیست **جواب** الم موت صارف شمردن خلاف محسوسات است معهذا الم حاصل از حجامت صارف از حجامت نمیشود زیرا کہ انتفاع حاصله بعد آن معلوم است و فعل عقلا آنکه برای نفع کثیر الم قلیل را اختیار می کنند پس صارف ایشان نیست از دار آخرت مگر علم ایشان بعدم حصول آن مر ایشان را برای خرابی دین و بطلان آئین و اضلال ضعفا اهل کین **سوال** اگر یهود اعاده و قلب تحدی با آنحضرت میکردند بانکه اگر برای تو یا محمد دار آخرت است تمنای موت خود کن یا خود مع امت تن بده تا شما را قتل مے کنیم آنحضرت اجابت میکرد یا نه **جواب** آنحضرت با ایشان میفرمود کہ من برای تبلیغ رسالت باهل توریة و عامه خلایق الی القیمه مبعوث شده ام طوعا او کرها این مقصود بعد شهادت من حاصل نمیشود پس برای این مطلب من راضی نیستم و شما چنین نیستید **سوال** در این سوره بلفظ ولن یتمنوه ابدا و در سوره جمعه ولا یتمنونه ابدا فرموده آیا در این دو قسم نفی تفاوتی هست یا نه **جواب** ایشان در اینجا گفته بودند لنا دار الآخرة و در سوره دیگر گفتند نحن اولیاء الله و دعوای اول اقوی از ثانی است لهذا با قوی نافیه در اول نفی فرمود و ثانی بالنسبه اول خفیف بود لهذا بنفی خفیف نفی فرمود ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

ترجمه ❖ یعنی و هر آئینه می یابی یهود را حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا و نیز حریص تر از آنانکه شرک آوردند چه مشرکان معتقد جنت و نار نیستند لازم ایشان بود که حریص بر زندگانی

و دنیا باشند و یهود اهل کتاب معتقد جنت و نار بوده از مشرکین حریص تر اند در بقاء زندگانی دوست میگذارد هر یکی از یهود یا از مشرکین که کاش عمر داده شود هزار سال و حال آنکه نیست عمر هزار سال نگاه دارنده و دور سازنده او از عذاب آخرت و از آتش دوزخ دان یعمر بیان هو بصورت بدل باشد یعنی آنکه عمر طویل داده شود او را دفع عذاب سازد چه زیادتی عمر موجب زیادتی معاصی و آن موجب زیادتی عذاب میباشد و خدا مدرک و دانا است بجمیع آنچه عمل آن میکنند و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشرکوا در **مجمع البیان** از موده وجده و صادفه و القاه نظایر اند بمعنی وجدان شیء یا بمعنی علم **بنا بر اول** متعدی بمفعول واحد ضدش فقدت فیگا میباشد و فتحه احرص بنا بر حال است **و بنا بر ثانی** متعدی بدو مفعول و احرص مفعول ثانی او میباشد **اما** احرص افعل تفضیل از حرص یحرص حرصا فهو حریص بمعنی شدت طلب و طمع غالب باشد چنانچه رجل حریص و قوم حراص میگویند **نزد کوفیان** در و لتجدنهم قسم مقدر و لام مفتوح و نون تاکید در جوابش میباشد تقدیرش چنین میشود و الله لتجدنهم احرص الناس **بحث دوم** هرگاه خدا در آیه متقدمه از یهود عدم تمنی موت مع بیان علت بما قدمت ایدیهم ذکر فرمود در اینجا بیان حال شان بحرص حیوة شان نمود و خطاب بسرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم است ای محمد قسم بخدا هر آینه می یابی یا میدانی یهود را بجهت قبح ایمان و سوء اعمال حریص ترین کافه مردم و حریص تر از مشرکین بر حیوة و زندگانی دنیا اند و تنکیر حیوة برای حیوة مخصوصه و آن متطاوله باشد و در قراءة ابی علی الحیوة است **بحث سیوم** و من الذین اشرکوا یود احدهم در ترکیب این چند وجه اند **اول** این واو استیناف است و بر علی حیوة کلام منقطع و تمام شده و از من الذین جمله مبتدء است تقدیرش چنین باشد و من الذین اشرکوا ناس بحذف موصوف چون و ما منا الا له مقام معلوم **دوم** در آن تقدیم و تاخیر است تقدیرش چنین است و لتجدنهم و طائفة من الذین اشرکوا احرص الناس علی حیوة بعد از یود احدهم تفسیرش باشد **اینمختار ابو مسلم است** **سیوم** واو عاطفه عطف بر مفعول تجدن میباشد بمعنی آنکه می یابی یهود را حریص ترین مردم بر زندگانی دنیا و از مشرکین چون زید اسخی الناس و من حاتم **اینمختار فراء و اصم** است همین انسب بمقام است **ایراد** بر اسم جنس که ناس باشد الف و لام استغراقی داخل شده **آیا** کفار در آن داخل نیستند **جواب** بلی کفار داخل اند لکن ذکر ایشان بالانفراد برای آنست که بسبب غلظت شرک گویا نوع دیگری از ناس باشند تا در اظهار عظم معصیت ایشان ممد و او باشد چه کفار معتقد حیولی و جزائی و معادی جز این دنیا نیستند حرص حیوة دنیا از ایشان مستبعد و مستعجب نیست بل حرص یهود بر حیوة دنیا مع اعتقاد بآخرت و بقاء ابدی آن حرص دنیا و حیوة آن از مشرکین از زید دارند **ایراد** معهذا چرا

۴۶۷

ذکر حرص یهود

زیادتی حرص یهود از مشرکین ذکر فرمود **جواب** آنکه از و من الذین جمله استینافیه و یود احدهم
را تفسیر و بیان حال مشرکین میداند سؤال بالکل ساقط است **و بنابر** آخر او جه آنست که یهود
بعلم الیقین بودند که بسبب سوء ایمان و قبح اعمال مصیر و ماوای ما خاصةً و دائماً نار جهنّم است بخلاف مشرکین
چه ایشان معتقد و مقر زندگی ثانی و نار و جنت نیستند ثم الله اعلم **بحث چهارم** یودّ احدهم
لو یعمّر الف سنة یودّ از ودّ یودّ ودّاً و ودّاً و وداداً و وداده و مودت بمعنی آرزو و دوستی باشد و
مودّت محبت هر دو مصدر بمعنی ضدش بغض و عداوت باشد **بدانکه** محققین در تحقیق آنکه
فرمودند مودت یا من الله باشد یا من الحیوان و مودت سبحانی بتفصیل بمقام خود می آید **امّا** مودت
انسانی نزد جمعی میلان زاید در نفس شهوانی باشد **و نزد** بعضی در قلب قوت رحمت و غضب
است بتوغل اول رقت و رافت ناشی شده استیناس و میلان تام بهم میرساند مسمی بمحبت و مودت
میشود **و** بغلبه و مجاورت ثانیه صلابت ناشی شده تنفّر تام اگر حاصل شد بغض و عداوت حاصل میشود
عداوت و مودت ضدین اند و تفصیل و تشریح این راقم **در کتاب ناصر العترة الطاهرة**
بذیل حدیث یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرده ام از آن بیاب بجائی که خواهی یافت **و**
در مبانی الانباء فرمود که لو در اینجا بمعنی لیت از تمنّی باشد و صل او اینجا لو عمر بواحد متکلم باشد
لکن جاری بصیغه غیبت برای وجوه بودن احدهم شده چون حلف بالله لیفعلن باشد **امّا عمر**
بفتح و ضم و لغت مشهوره از عمر یعمر عمراً و عمارةً زمان محدود باشد و در عرف اسم مدت بقاء حیوان است
و در اصل از باب عمارة البیت و ضدش خراب باشد **نزد اهل معانی** زمان بقاء و حیوة
حیوان را باسم عمر برای آن نامیدند که تا زمان حیوة خاکی بدن بدن او معمور میباشد **و نزد** بعضی
در این دار فانی تعمیر خانه اخروی از جهنم یا جنت میکنند لهذا العمر نامیدند چه عمر عام است **و جمعش**
اعمار است **در قاموس** بفتح بضم بمعنی مسجد و کنیسه و بیعه باشد **و** بالفتح دین یکبار ال باشد **و**
عمره بضم اول زیارت بیت الله **و** معتمر زایر و قاصدان باشد **و** در شریعت اسم بر بار
مناسک معهوده مکیه باشد **امّا الف** از تالیف تام ده صد باشد **و** در وجه تسمیه آن اهل معانی
گفتند که الف برای ائتلاف و انضمام عشرات باشد **و جمعش** الوف و آلاف باشد **امّا**
سنه واحد سنون و سنوات و سنهات بمعنی سال باشد **و ایا** اصلش سنوة است برای
وجود سنوات **یا** سنهة چون جبهة بوجود سنهات چنانچه سانهته و تسنّهت النخلة اذا اتت علیها
السنون و در اهل اشتقاق دو قول است **بحث پنجم** در تفسیر آیه یودّ احدهم الخ دو وجه است
اوّل بنابر اختلاف مذکور ضمیر احدهم راجع بیهود و مشرکین هر دو من حیث الاجتماع است پس مراد آنست
که هر یکی از فریقین میخواهد و دوست دارد که کاش زندگی هزار سال کند **ثانی** بنابر قول ثانی آنکه هم
راجع الی المشرکین بجهت اقربیت است چنانچه همین انسب بمقام است که مشرکین بجهت اعتقاد
عدم بعثت دوست دارند که هر یکی از ایشان کاش هزار سال زندگی و عمر یابد **خلاصه**

مفاد آنکه این بیان خواهش زیادتی بقاء حیوة یهود است مع اعتقاد بعثت ایشان از خواهش آنانکه معتقد بعثت نیستند بهزار سال تمنا عمر میکنند پس آنانکه چنین حرص زاید داشته باشند تمنای موت از ایشان چگونه متصور میشود **سوال** آیا شما الآن ذکر نکردید که **سید مرتضی** و **نظام** فرموده که خدا صارف ایشان از تمنای موت است و از اینجا ظاهر میشود که خود یهود متمنی موت نمی شوند **جواب** بلی مراد آنست که حین تحدی مطلقا خدا صارف ایشان و مانع می آید نه آنکه ایشان متمکن بر معارضه و خواهش باشند **اشکال** تمنای زیادتی عمر مختص بیهود نیست چه همه بنی نوع انسانی خصوص مسلمانان نیز این تمنا میکنند خصوص دنیاداران ایشان پس آنچه با ایشان ذم عاید گردد باینان هم عاید میگردد **جواب** فرق بین آنست که یهود برای علم ایشان بجزای ابطال دین و عذاب آخرت خود بالراس و الاحساله بقاء دنیوی دایما چون غیر معتقدین معاد میخواهند **اما** اهل حق و معتقدین معاد اگرچه اهل دنیا باشند بقاء ابد الآباد این دنیای دنی نمیخواهند و بالراس و الاحساله و الدوام نمیخواهند **و** بالفرض اگر از کسی چنین ثابت میشود شکی نیست که شریک یهود و برادر ایشان و از آن باشد ثم الله اعلم **بحث ششم** در مشرکین خلاف کرده اند **نزد جم غفیر** مراد گبرانند چه مجوس عجم با یکدیگر و ملوک خود بصورت تحیه میگفتند که عش الف نیروز و الف مهرجان **و همین مروی** از ابن عباس است که اشاره یعنی مجوس عجم باین خود در حال عطسه میگویند هزار سال بزی **قول ثانی** آنکه مراد مشرکین عرب اند **قول ثالث** آنکه جمیع مشرکین که معتقد بعثت نیستند مراد اند و این دو قول **فخر الدین** نقل کرده حمل بر عموم اولی باشد ثم الله اعلم **تنبیه** مجوس **آیا** از آنان اند که با ایشان اشتباه کتابی منزل و نبی مرسل است **یا** از اول مشرکین معتقد بالثنیت مدبر عالم از ظلمت و نور اند و آن متکلمین را دو قول است **از تبصرة العوام و بیان الادیان** سید مرتضی رازی **و ملل و نحل** محمد شهرستانی **و از ابداء المذاهب** بیاب و از بعض کتب ملل مستفاد میشود که ایشان در ابتدا ابراهیمی بودند بعد آن کتاب خود را در داده بر ملیت انبیا باقی نماندند منتشر مذاهب و ملل متعدده شدند و می گویند که کتاب شان بر چهل هزار پوست گاو نوشته بود ثم الله اعلم **و نزد جمعی** گبر که از ابتدا آخود آتش پرست بودند نبی و کتابی نیامده و ندارند و تحقیق آن در اهل کتاب می آید ان شاء الله تعالی **بحث هفتم** وما هو بمزحزحه من العذاب از زحزح فاعل زحزح یزحزح زحزحة بمعنی ابعاد و انجاء باشد **بدانکه** از وما هو گویا جواب حکایت یود احدهم باشد **نحاة** میگویند که آء نافیه و باء بمزحزحه زایده باشد و در معنی این آیه بجهت احتمال ترکیب ثلثه وجه اند **اول** آنکه هو راجع باحدهم تقدیرش چنین میشود وما احدهم بمزحزحه من العذاب تعمیره یعنی نیست احد ایشان را دور سازنده او از عذاب آخرت زیادتی عمرش بنابراین آن

بعمر مرفوع المحل برای وقوع فاعل مزحزحه باشد **ثانی** ضمیر هو راجع بعامر مبتدا ان یعمر در تاویل مصدر بدل و بیان هو باشد تقدیرش چنین است و ما تعمیره بمزحزحه من **العذاب** یعنی نیست عمر عامر مبعد او از عذاب آخرت چه بعد زیادتی عمر نیز خواهد مرد و آن موجب زیادتی عذاب برای زیادتی فعل معاصی او خواهد شد **سیوم** هو ضمیر مبهم و شان است تقدیرش چنین میشود که الشان ما تعمیره بمزحزحه من العذاب پس ان یعمر موضح باشد یعنی شان خبر این نیست که نیست تعمیر و تطویل عمر دافع عذاب او

بحث هشتم والله بما تعملون بصیر از بصر یبصر بصراً او بصارةً و بصر بفتحتین حس و ادراک عین جمعش ابصار باشد و **ق** بصر از قلب نظر باشد و در **مجمع البیان** و **قاموس** بصیر فعیل بمعنی مبصر چون بدیع بمعنی مبدع و سمیع بمعنی مسمع و الیم بمعنی مولم باشد و **نزد متکلمین** بصیر و مبصر و عالم و مدرک مبصرات باشد و بصیر حی لایموتی است که او را آفتی و زوالی نباشد پس او از کسی و جه با باشد که تبصر مبصرات وقت وجود آنها کند **آیا** مبصر و بصیر متحد اند **یا** مختلف در آن دو قول اند مختار **طبرسی** و صاحب مبانی مع دیگران آنکه یکی دیگر نیست و چنین است قول در سامع و سمیع پس بمعنی آنکه خدا علیم باعمال و احوال ایشان است **فخر الدین رازی** گفته از بصر گاهی مراد علم می باشد چنانچه میگویند فلان بصیر بفلانه شی است یعنی علیم و خبیر است **و** گاهی مراد میباشد که اگر مبصرات موجود باشند هر آئینه آنها را می بیند و این هر دو وصف صحیح بر سبحانه تعا است مگر کسیکه بگوید که در اعمال بعض عمل است چون نیت او از مبصرات نیست و او لامحاله حمل آن بر علم مبصرات میکند انتهی بخلاف مشبه مجسمه **حنابله** نزد و تبعه او **وهابیه** اند که خدا چشمی و گوشی و دستی دارد کیفیت آن مجهول و سوال از آن بدعت است **تنبیه** در **مجمع البیان** و **مبانی البیان** فرموده که در آیه دلالت است که حرص بر طول بقای زندگی برای غیر اراده زیادتی طاعت و تلافی فایت و درک سعادت بالاخلاص در عبادت مذموم است و بایمعنی مشار از حضرت امیر علیه السلام است بقیة عمر المؤمن لاقیمة لها یدرک بها ما فات و یحیی بها ما مات یعنی بقیه عمر مؤمن لاقیمت است چه بآن ادراک ما فات و احیاء ما مات حاصل میکند تم الله اعلم

قوله تعالی قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

۴۷۰

مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلٰئِکَتِهٖ وَرُسُلِهٖ وَجِبْرِیْلَ وَمِیْکٰالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ

ترجمه

یعنی بگوای محمد ص در جواب معترضین یهود بر ملاکه هرکس دشمن باشد جبرئیل را پس او دشمن خداست بدرستیکه او فرود آورده قران منزل را بر دل تو بفرمان و حکم خدا در حالیکه تصدیق کننده است آن منزل مرآن چیزرا که پیش از آن نازل شده چون توریة و زبور و انجیل و راه نماینده و بشارت و مژده نیک دهنده است مرهمه مومنین را برستگاری و فیروزی آخرت هرکس دشمن باشد خدا را و فرشتگان او را و رسولان او را و جبرئیل و میکائیل را که مقرب ترین همه ملئکه اند پس بدرستیکه خدای دشمن مرکافران است **بدانکه** این دیگر نوعی از قبایح یهود است **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** در جبرئیل بین القراءه و اللغاة هفت لغت است **ا** جبرئیل چون زنبیل بفتح اول و کسر را بلا همزه این قراءة ابن کثیر است **ب** جبرئیل چون سلسبیل و عندلیب بفتح جیم و را بالهمزه والیاء این قراءة حمزه **و** کسائی **و** ابوبکر است **و نزد** عاصم بهمزه بلا یاء جبرئل چون جحمرش باشد **ج** جبرئل چون زنبیل و برطیل بکسر اول و را مع یاء این مختار باقی قراء است و از قراءة مشهوره **د** جبرال در سبائی فرمود بادغام لام **و در روض الجنان** فرمود جبرال بروزن فعلال باشد **ه** جبرائیل **و** جبرائل **ز** جبرین بالنون هرسه بفتح اول باشد **در کبیر** گفته جبرائل بروزن جبراعل و جبرائیل بروزن جبراعیل وجبرایل بروزن جبراعل و جبرین بالنون از قراءة شاذه باشد **در مجمع البیان و روض الجنان** فرمودند میکال چون قنطار بروزن مفعال قراءة اهل بصره است **و** میکائل قرائتی چون مفاعل قراءة اهل مدینه است **و** میکائیل قراءة اهل مکه و کوفه و شام است **در کشاف** گفته میکال چون قنطار **و** میکائیل کمیکاعیل **و** میکائل کمیکاعل **و** میکئل کمیکعل **و** میکئیل کمیکعیل در قراءة آمده **بحث دوم** نزد اکثر میکائیل و جبرئیل دو اسم عجمی یکی علمیت و دیگر عجمیه از اسباب منع صرف دارند **و نزد جمعی** دو اسم سریانی معرب از دو لفظ اند **یکی** جبر و میک **و دیگر** ایل **و** جبر بمعنی عبد و میک بمعنی عبید تصغیری **و** ایل بمعنی الله در سریانی میباشد **پس** جبرئیل بمعنی عبدالله **و** میکائیل بمعنی

سبب دشمنی یهود نسبت بحضرت جبرئیل

عبید الله در عربی میباشد این مروی از ابن عباس **و** مختار عکرمه و سعید جبیر **و** عطا است **در معالم**
از عکرمه مرویست جبر **و** میك **و** اسرا در سریانی عبد **و** ال **و** ایل بمعنی الله باشد **در**
دُرّ منثور از ابو امامه مرویست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود معنی اسم
جبرئیل عبد الله و اسم میکائیل عبید الله **و** اسم اسرافیل عبد الرحمان است **و ابن جریر**
نیز از حضرت علی ابن الحسین علیهم السلام عینا همین الفاظ نقل کرده **امّا** بگمان حقیر این اضافت سست
چون عبد الله نه ترکیب چون معدیکرب **و نزد ابو علی فارسی** این صحیح نمیشود
بدو وجه **احدهما** آنکه ایل از لغت عرب بمعنی اسم الله منقول و معروف نشده **ثانیهما**
بفرض تسلیم آخر ایل بجهت اضافت مجرور ابدا باشد و حال آنکه مجرور نیست **اقول** استبعاد فارسی
مطلقا ضعیف است زیراکه در اصل متحد باشد یا مرکب از سریانی است نه از عربی و اگر در عربیّت سبب
منع صرفیّت آنها بر هر دو تقدیر باشد پس مکسور بودن مرتفع باشد **بحث سیّوم** در سبب
نزول این دو آیه چند وجه نقل کردند **اوّل** مختار جمهور خاصه و عامه است که **عبد الله ابن
صوریا** که از اعلام یهود بوده با جماعتی از یهود فدک وارد مدینه شده سوال به پیغمبر نمود یا محمد از
خواب نبی آخر الزمان بواسطه انبیا خبر یافته ایم **پس** خواب تو چگونه است حضرت پیغمبر در جواب فرمود
که دو چشم من میخوابند و دل من بیدار میباشد تصدیق کردند **پس سوال** کردند که خبر ده ما را که **آیا**
ولد از نطفه مرد است **یا** از زن **حضرت پیغمبر** صلعم جواب داد امّا نطفه مرد سفید و غلیظ
و نطفه زن رقیق با صفرت میباشد پس استخوانها و رگ و پی او از نطفه مرد امّا گوشت و خون و موی و
ناخون او از نطفه زن میباشد **پس سوال** کردند که بچه سبب ولد شبیه با عمام یا با خوال میباشد **حضرت
پیغمبر** فرمود اگر منی مرد فوق منی زن در رحم میشود ولد شبیه با عمام و اگر منی زن بالای منی مرد
میشود ولد شبیه با خوال میشود تصدیق کردند **پس سوال** کردند که خبر ده ما را که اسرائیل بر خود چه
طعام حرام کرده بود **حضرت پیغمبر** فرمود که اسرائیل در بیماری طویل خود نذر کرده که بعد
صحت خود احب طعام و شراب خود نمیخورم و آن گوشت شتر و شیر او بود تصدیق کردند **در
مجمع البیان** ذکر کرده که خبر ده ما را از رب خود که چیست در جواب شان سوره قل هو الله احد
نازل گردید **پس** از آن گفتند که حالا یک خصلت باقی مانده اگر جواب او هم نیک دادی ایمان می آریم
و او اینست که کدام ملک صاحب وحی تو است **پیغمبر** فرمود جبرئیل **و** ایشان گفتند با ایمان
بتو نمی آریم اگر میکائیل بوحی تو می آمد البته ایمان بتو می آوردیم جبرئیل دشمن ما است **پیغمبر** صلعم
فرمود سبب دشمنی چیست ایشان گفتند که جبرئیل همیشه با عذاب و زلازل و صیحه و صاعقه و خسف
و قتال نازل میشود و میکائیل با رحمت و بشارت و ارزانی نازل میشود **پرسیده شد**
مبدء عداوت چیست ایشان گفتند که بواسطه شنیده بودیم که خرابی بیت المقدس و قتل عام بنی اسرائیل
بدست بخت نصر خواهد شد و ما با دانیال بنابر تفسیر امام **و** بنابر روایات دیگر با شخصی را با جماعتی برای

آمدن خلیفهٔ ثانی در مدارس یهود و بیان سوال آنها

قتل بخت نصر فرستادیم و او را بجد کثیر در شهر بابل فقیر و ضعیف و بی معین یافتند خواستند که بکشند جبرئیل قاتل را باز داشت و باو گفت که اگر خرابی و قتل موعود بار لیست پس دست تو بقتل او نمیرسد و الا قتل بی گناه چگونه میکنی قاتل دست از قتل او برداشت لهذا عداوت او داریم و بتو ایمان نمی آریم **وجه ثانی** آنکه واحدی در اسباب النزول **و** زمخشری **و** فخر رازی **و** نیشاپوری **و در درمنثور** سیوطی **و** بیضاوی **و** در معالم بغوی و غیر ایشان روایت کردند خلاصه آنکه عمر را زمینی بطرف اعلی مدینه بود و در آنطرف نیز مدارس یهود بود و عمر همیشه برای دیدن زمین خود میرفت در مدارس یهود با یهود می نشست بسبب خلط بسیار روزی یهودیان گفتند فقالوا یا عمر ما فی اصحاب محمد احب الینا عنك انهم یمرون فیوذوننا وانت لا توذینا وانا لنطمع فیك یعنی یهود گفتند ای عمر نیست احدی در اصحاب محمد که دوست تر باشد از تو چه ایشان در مرور و مجی خود ما را اذیت میکنند و تو ای عمر ما را گاهی اذیت نکردی و بدرستیکه ما در تو طمع یهودیت داریم فقال عمر لا اتیکم لحبکم و لا اسئلکم لانی شاك فی دینی انما ادخل علیکم لازداد بصیرة فی امر محمد واری اثاره فی کتبکم یعنی عمر گفت که آمدن من نزد شما برای محبت شما نیست و سوال من از شما برای شک من در دین محمد نیست بل آمدن من نزد شما برای حصول زیادتی بصیرت من در نبوت محمد و دیدن آثار او از کتب شما است تا حقیت نبوت او از کتب شما و از السنه شما بیابم پس عمر بروایت سیوطی ایشان را قسم داده که شما نبوت محمد را حق و صدق می یابید ایشان گفتند آری پس عمر گفت چرا باو ایمان نمی آرید ایشان گفتند صاحب وحی او کیست عمر گفت جبرئیل ایشان گفتند لهذا باو ایمان نمی آریم که جبرئیل دشمن ما ست اگر میکائیل میبود البته ایمان می آوردیم پس این آیه نازل گردید **در کشاف و کبیر و معالم** است که فقال عمر لقد رایتنی بعد ذلك اصلب من الحجر پس از این قال و قیل عمر گفت که خود را دیدم سخت تر از سنگ **بغوی** در مصابیح **و** اهل مغازی نبوی **و** سیر همه روایت کردند که بعد وقوع صلح حدیبیه عمر گفت والله ما شککت فی النبوة کهذا الیوم در قصهٔ حدیبیه بتفصیل بنویسیم انشاء الله تعالی یعنی و الله من شک در نبوت نکردم چون شک امروز **ابن اثیر جزری و بغوی** روایت کردند و لا تتبعوا خطوات الشیطان ان عمر حین اتی النبی فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال صلعم امتهوکون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی یعنی عمر نزد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرض نمود که ما کلامی از یهود می شنویم در تعجب می آرد ما را آیا تو یا رسول الله رای میدهی که بعض آن را بنویسیم پس حضرت پیغمبر بغیظ آمده فرمود یا ابن خطاب آیا شما میخواهید وقوع خود در حیرت و ضلالت چنانچه یهود و نصاری باو خال و انقاص در حیرت و ضلالت افتادند هر آئینه من بدینی پاک و روشن سفید آمدم که اگر

غضبناک شدن حضرت رسالتماب بر خلیفهٔ ثانی

در نهایهٔ ابن اثیر موسی در قید حیوة میبود او وسعت و در دین خود نداشت که عمل کند الا بمتابعت من روایت کرده و فی حدیث آخر ان عمر اتاه بصحیفة اخذها من بعض اهل الکتاب فغضب النبی و قال امتهوکون فیها یا ابن الخطاب یعنی عمر صحیفه از اهل کتاب گرفته نزد پیغمبر آمده عرض نمود که رای تو یا رسول چیست که اکثر چیزها در این صحیفه اند قابل عمل پس پیغمبر بغضب آمده فرمود ای پسر خطاب میخواهی که در دین ضلالت و حیرت بیندازی چنانچه یهود و نصاری در ادیان خود کمی و زیادتی کردند و خلق را گمراه و حیران کردند **در میزان ذهبی** در ترجمهٔ خلیفة بن قیس از عمر نقل کرده عن عمر انتسخت من اهل الکتاب لنزداد به علما الی علمنا فغضب الی رسول الله حتی احمرت عیناه فقالت الانصار السلاح السلاح غضب نبیکم فجاؤا حتی احدقوا بمنبر رسول الله فقام رسول الله فقال انی اوتیت جوامع الکلم و خواتمه انتهی یعنی عمر گفت که من از کتب اهل کتاب می نوشتم آنچه میخواستم برای زیادتی علم خود حضرت رسولخدا را چنین عرض نمودم آنحضرت بغیظ و غضب آمده تا آنکه دو چشم مبارک او سرخ شدند انصار ندای السلاح السلاح بلند کرده مکمل شده آمدند نظر بمنبر پیغمبر بستند که شاید الآن امر بقتال کند پس پیغمبر در همین حال بر منبر ایستاده فرمود که بتحقیق داده شدم جوامع کلمات و خواتیم آنها **وجه سوم** در روض الجنان **و** در کبیر و غیر او از مقاتل نقل کردند که یهود گفتند جبرئیل دشمن ماست زیرا که نبوت در ما بود و آنرا در غیر ما نهاد یعنی نبوت بمحمد داد پس این آیه نازل گردید **وجه چهارم** فانه نزله علی قلبک دلیل است که ایشان دشمن جبرئیل شدند برای انزال قرآن و اظهار قبایح اعمال و سوء ایمان سلف و خلف ایشان **اقول** جمع بین الادلة ممکن پس حمل بر عموم اولیست که همه این اسباب ناشی عداوت ایشان باشد ثم الله اعلم **سوال** نزد جمعی از مفسرین بنا بر وجه ثانیه تنزیل آیه مطابق مقاوله شیخ ثانی نازل گردید این فضیلی برای او باشد **جواب** از روایت حال بر اهل فطانت مبرهن است معهذا افضل بکمال ایمان و اعمال و معارف و مجاهدات قولی و فعلی میباشد و تطابق ظنون از امور اتفاقیه اکثر میباشد و اهل سیر و تفسیر متفق اند که بعض مزعومات و ظنون جمعی از کاتبین وحی را نزول مطابقت کرده و اکثر ایشان مرتد شده مردند **بحث چهارم** قل من کان عدوا لجبرئیل فانه نزله علی قلبک باذن الله نزد اکثر مفسرین جواب من محذوفست و آن فلیمت غیظا یا شد **سعودی** گفته فانه نزله تعلیل جواب شرط قایم مقام او باشد **اما** در دو ضمیر فانه و نزله دو قول اند **احدهما** آنکه راجع بجبرئیل و ضمیر نزله بقرآن قبل الذکر برای تفخیم شان و تعظیم او باشد و آن جایز است چون ما ترک علی ظهرها من دابة عاید بطرف زمین قبل الذکر این مروی نیز از **ابن عباس** و مختار اکثر است **پس** معنیش آنکه بگو یا محمد یهود یا نرا هر کس عدو جبرئیل باشد بغیظ خود بمیرد چه جبرئیل فرود آورد قرآن را بر دل تو بامر خدا یا بعلم او نه بخواهش و اختیار نفس خود **ثانیهما** ضمیر اول راجع بخدا و ثانی بجبرئیل است بنابران معنیش آنکه بدرستیکه خدا فرو فرستاد جبرئیل را بر قلب تو باذن و امر خدا و تبلغا نفس خود فرود نیامد **سوال** قرآن نازل بر محمد شد و بر قلب

قرآن موافق و مطابق اصول جمیع انبیاء سابقه از آدم تا خاتم است

محمد نازل شدن چه معنی دارد **جواب** امی بودن آنحضرت کانه معلوم است لهذا نوشتن و خواندن کتاب نمیدانستی پس جبرئیل هر آیتی که فرود می آوردی آنحضرت را چندان و چنان میخواندی می‌گفتی تا که در قلب مبارکش حفظ می ماند پس بروم املاء و القاء میکرد اگرچه در ظاهر بر آنحضرت نازل میشد لکن اضافت بقلب کرد که در اصل حفظ علوم و احکام تعلق بقلب دارد و آن محل آنها میباشد ثم الله اعلم **سوال** حق کلام و نظم او مقتضی این بود که بگوید نزله علی قلبی نه علی قلبك **جواب** لا نسلم بل علی قلبك انظم و احسن اسلوب باشد زیرا که این حکایت کلام الله المجید است چون قل ما تکلمت به من قولی من کان عدوا لجبریل فانه نزل علی قلبك **اشکال** اگر نبی عین کلام الله ذکر نکرد عدول باشد عدول و تحویل مخالفت کلام باری باشد **جواب** در اینجا عینی ذکر است تحویل لازم نمی آید **بلی** نبی امین الله است پس در جائیکه ابلاغ عینی از من و الی لازم باشد عینی ابلاغ می شود اور ا ثابت التنزیل و الترتیل میگویند **و** در جائیکه عینا ابلاغ الفاظ واجب نباشد در ابلاغ آن باکی لفظ شاء مسئله جایز باشد این مرحله طی در فن درایت خواهد شد **آیا** لفظ اذن محمول بر حقیقت موضوع است **یا** بر مجاز در آن دو قول است **و نزد جمعی** در اینجا مراد علم **و نزد اکثر** بمعنی امر است **و فخر الدین** مایل بهمین است که ان الاذن حقیقة فی الامر مجاز فی العلم و اللفظ واجب الحمل علی حقیقته مهما امکن پس در اینجا حمل بر امر افضل از علم است **بحث پنجم** مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین هدی و بشری چون زلفی و قربی و حسنی در اصل از مصادر بمعنی بیان و راه نمودن و سخن خوش مسرت رسانیدن باشد **و** در شریعت هدی اسم بر لطف باری به بندگان برای تقریب طاعت و تبعید معصیت باشد **اما** بشارت غالبا بر خبر نیک ذی مسرت و فرحت اطلاق میشود **و** خبر خیر را برای آن بشارت نامیدند که از وجه مستمع باستماع آن مسرت بر بشره ظاهر میشود چه بشارت در اصل موجد سرور میباشد **چنانچه** معانی همه این الفاظ در اوایل سوره بتفصیل ذکر شد **اما** مصدقا حال از ضمیر نزله است چه مراد از آن قرآن باشد یا جبرئیل **بحث ششم** معنیش آنکه در حالیکه جبرئیل یا قرآن راست دارنده و تصدیق کننده است مر جمیع آنرا که قبل از قرآن من الله فرود آمده چون صحف آدم **و** شیث **و** ابراهیم **و** توریة **و** زبور **و** انجیل و غیر آنها از کتب منزله **و نزد** بعضی مراد از تصدیق تطبیق و توفیق دهنده است قرآن شرایع خلف و سلف را اول انسب و بلا اشکال است و قرآن راهنمونی کننده بحق و خبر دهنده آی نیک و ثواب دایم دهنده است مر مؤمنین را **سوال** مخالفت قرآن بسایر شرایع کانه معلوم است زیرا که ناسخ است و ناسخ لاحق مبطل سابق میباشد پس مطابق بودن قرآن بجمیع کتب منزله و ادیان سابقه محال باشد **جواب** این سابق گذشت **اول** قرآن موافق و مطابق اصول دین جمیع ادیان سابقه از آدم تا خاتم است و اصول دین توحید و نبوت و معاد باشد و بر آن اتفاق مجمع علیه کافه است پس باین جهت مصدق فرمود اشکالی ندارد **ثانی** لا نسلم که مصدق بمعنی مطابق و موافق

جواب سوالات عداوت خالق بخلق وبر عکس

باشد بل مراد از تصدیق اقرار و شهادت بر حقیت انها ست که همه آنها من حیث الاجمال منزل من الله اند **سیوم** سلمنا که مراد از تصدیق تطبیق باشد پس کافه کتب منزله که مشتمل شرایع مقدر و معمول تا اوقات منتهیه خود بودند پس به نزول قران در آخر که وقت منتهی آنها بود مخالفت کافه کتب و شرایع آنها بجهة ناسخ بودن قران که عبارت از ازاله حکم اول بورود حکم لاحق باشد لازم نمی آید زیرا که احکام شرعیه آنها موقت و محدود بودند و قران مبین آن باشد پس تطبیق حاصل و باحکام مطلوبه جدیده هادی و بعامل آن و در آینده مبشر باشد اشکال نماند ولله الحمد **سوال** قران باید هادی و هدایت کافه خلق از مومن و کافر لاسیما کافر احوج بهدایت و مومن لامحاله مهدی باشد پس تخصیص بمومن تحصیل حاصل و بالنسبة کافر ظلم باشد زیرا که احوج احق است و با حوج هادی نیست **جواب** این در هدی للمتقین ذکر شد **اما** در اینجا میگوئیم که هدایت مقتضی هادی و مهتدی بالضرورت میباشد پس مومن مهتدی طلب هدایت میکند لهذا برای او هادی و هدایت قران است **اما** کافر طلب هدایت بقران نمیکند لهذا کافر مهتدی نیست و قران هادی و هدایت او نمیشود اگرچه فی الواقع قران هدایت و هادی عموما است چون آفتاب که متضح و روشن و مضیئ است الا شب پره که او چشم خود در روز از مشاهده آفتاب میپوشد پس آفتاب اگرچه مضیئ عام است و بامتناع شب پره از او نسبت باو مضیئ و مبین نباشد این قصور از امتناع کافر است نه از قران و نه از خدا و نه تحصیل حاصل و نه ظلم لازم آمد فلله الحمد علی تبیینه **تنبیه** چونکه قران مشتمل اوامر و نواهی و علوم و احکام است پس باین جهت قران را هدایت و هادی واحد و عامل آنرا مهدی و مهتدی نامیدند **سوال** آیا بر قران اطلاق هادی و هدایت بصورت موضوعی است **یا** بنا بر مجاز ظاهر جمعی ثانی است بشری بودن قران نسبت بمومنین چگونه باشد **جواب** چونکه بشری عبارت از خبر دال بر حصول خیر عظیم است و این خیر جسیم حاصل نمیشود مگر بانکس که هدایت از قران حاصل کرده و او مومن باشد لهذا تخصیص بمومن فرمود **بحث هفتم** من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین **بدانکه** در آیه سابق ذکر عداوت یهود بجبریل برای انزال قران نمود پس در این آیه ذکر مراتب و منازل ملائکه و رسل با قران ایشان با خود مع توبیخ و توعید یهود بر آن فعل فرمود یعنی هر کس که دشمن خدا و ملائکه او و رسولان او و دشمن جبریل و میکائیل باشد پس بدرستیکه خود خدا دشمن کافران باشد **سوال** مراد از عداوت تا ضرار بغیر باشد و در اینجا از عداوت خلق بخدا و از عداوت خدا بخلق چیست **جواب** عداوت عباد بخدا بمعنی مزبور ممتنع است پس نزد مفسرین دو معنی وارد **احدهما** انکه ایذاء عباد و یا اعانت ایشان باو تعالی اعانت و ایذا نیست چنانچه در ان الذین یوذون الله یعنی یوذون اولیاء الله **و** در قول عیسی من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله مراد انبیا و اولیاء الله باشد **ثانیهما** عداوت ایشان بخدا آنست که فعل معادی کنند چون مخالفت و عصیان در اوامر و در اطاعت او چه ایصال اضرار الی الله ممتنع است ثم الله اعلم **وشیخ المشایخ** دو جواب دیگر افزوده **اول** انکه جایز است که یهود اعتقاد داشته باشند

که وصول حضرت بخدا روا باشد چنانچه بموجب عزیز بن الله نزد ایشان اعظم ازاین جایز بود اگرچه میدیدند که ایشان ایذا باو نتوانند رسانید **دیگر** آنکه تمنا کرده باشند در ایصال حضرت بخدا اگر ممکن می بود پس تمنای ایصال حضرت را بر مجاز عداوت اطلاق میشود اصح و جواب اول است **اما عداوت** ایشان بملائکه صحیح و جایز عند الجمهور است لکن نسبت با ایشان عداوت یهود غیر مضر و غیر موثر است **اما عداوت خدا** یهود ایصال عذاب الیم بسبب استحقاق ایشان بران فعل منهی عنه باشد نه تغیر باری چه ذات مقدس تعالی از جسم و از لوازم آن منزه است و سابق در بحث غضب و رضا ذکر شد **سوال** یهود ذکر عداوت خدا و رسل نکردند پس خدا چرا ذکر خود و ایشان آورد و این شایع نباشد چه ایشان در عداوت خدا را نشمردند **جواب** چونکه در عرف مشهور است که اگر کسی وزرا و قرابین سلطان را معاندت کند برای انفاذ امر سلطانی پس او در اصل معاندت سلطان باشد لهذا خود را و ایشان داخل و ایشان را قرین خود ساخت پس بجهت رفعت منزلت مقربین خود سلطان دشمن معاندین شده متوجه انتقام ایشان بذات خود میشود تا نصفت و عدل او در رعایا و اظهار جلالت و منزلت مقربین ظاهر گردد **اما** ذکر رسل یهود نکردند و آن در نزله علی قلبك باشد پس لفظا عموم انبیا و خصوصا سید رسل مراد باشد **سوال** چرا ذکر جبرئیل و میکائیل فرمود و حالانکه در جمله ملائکه داخل بودند **جواب اول** افراد ایشان برای اظهار کمال فضل ایشان باشد و بکمال فضل شان کانهما نوعی اعلی و اکمل از غیر ملائکه دیگر شدند چنانچه سلطان اول اگر ذکر وزرا بالاجمال کند بعد آن ذکر وزیری خاصه کند پس مراد تقریر منزلت و اظهار شان او و زیاده از دیگران میباشد **جواب ثانی** چونکه درین قصه مین رسول و یهود ذکر این دو ملک شده بود با آنکه جبرئیل عدو ما و میکائیل ولی ما است لهذا نص بران دو ملک بالانفراد فرمود برای ابطال تاویل ایشان **شیخ المشایخ** فرمود که این افراد ملکین بر تخصیص بالذکر میگویند **آیا** جبرئیل افضل است یا میکائیل و از صحاح اخبار مستفاد میشود که اسرافیل افضل از جبرئیل است **و** فخر رازی باین آیه و آیه مطاع امین استدلال و اثبات افضلیت جبرئیل کرده فالله اعلم **تنبیه** این آیه دلیل است که معاندت رسولان و ملائکه معاندت خدا کفر است **آیا** قابل توبه هست یا نه مشهور آنست که اگر در فطرت اسلام چنین ظاهر شود در کفر او و در عدم اجابت توبه او شبه و شکی نیست فالله اعلم

قوله تعالی وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ ترجمه

یعنی و هر آئینه فرو فرستادیم بطرف تو یا محمد نشانهای واضح و روشن و انکار نمیکنند بآن آیات روشن مگر بر آیندگان از دین **بدانکه** این جمله نوع دیگر از قبایح و فضایح یهود باشد و **در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** در نزول این آیه کریمه چند وجه اند **اول** مختار اکثر از خاصه و عامه است که عبد الله ابن صوریا برسول الله عرض کرد که یا محمد بهمه کمالات آمدی مگر نیاوردی شیئی و آیتی که ما او را از آیات بینه شناخته اعتراف به نبوت تو میکردیم پس این آیه در ردش نازل گردید این مروی **از ابن عباس** است **ثانی** در تفسیر روض الجنان **و** تفسیر کبیر **و** نیشاپوری از **ابن جبیر** روایت کردند که یهود بر خزرج **و** اوس استفتاح و استنصار برسول الله قبل مبعث او میکردند پس وقتیکه مبعوث گردید کفر و انکار به نبوت آنحضرت کردند پس معاذ بن جبل **و** بشر بن البراء ابن المعرور مخاطب بیهود گفتند سبحان الله ای یهود خدا را بترسید از آنکه قبل بعثت این شخص شما استفتاح و استعجال در بعثت این میکردید و ما مشرک بودیم و الحال که این شخص یعنی محمد به نبوت مبعوث شده منکر نبوت او شما شدید و ما در اسلام آمدیم پس بعض ایشان در جواب گفتند که این محمد آیتی بین نیاورده تا نزد آن بالایمان می آوردیم و آن محمد مذکور و موعود محمد دیگر است که من بعد می آید پس این آیه نازل گردید **ثالث** در تفسیر امام **و** در تفسیر صافی **و** تفسیر بهائی است ملخص مفاد آنکه وقتی که اعلم علماء یهود عبد الله بن سلام اسلام آورد و یهود تعییر او میکردند بآنکه محمد آیتی واضح نیاورد و این شخص چگونه اسلام آورد خدا در رد ایشان این آیه نازل ساخت ثم الله اعلم بمراد کلامه **بحث ثانی** لفظ قد داخل در کلام برای دو چیز می شود **یکی** برای قوم در توقع خبر **دیگر** برای تقریب ماضی بحال **و** در اینجا بر قد لام قسم برای توقع خبر بصورت تاکید در ابلاغ باشد **اما آیة** در لغت بمعنی علامت و نشانه که در آن حجت باشد چه قولی باشد یا فعلی یا تحریری **اما بینه** صفت آیت بمعنی دلالت واضحه فاصله میان قضیه صادقه و کاذبه ماخوذ از ابانت احد الشیئین من ثانیه تا ازاله التباس بآن حاصل شود **و** این آیت را مسکلمین تعبیر بمعجزه میکنند چه او دلیل روشن و ممیز صادق از کاذب میباشد چونکه آیت علامت بر وجود موجد تعالی و معجزه غیر از اتیان مثل آن میباشد لهذا باسم آیت نامیده شد **بحث ثالث** ولقد انزلنا الیک آیات بینات یعنی هر آئینه بتحقیق فرو فرستادم بطرف تو یا محمد آیات واضح الدلالات را بر ثبوت الهیت خود و نبوت تو و در این آیات چند وجه اند **اول** مراد حلال و حرام و سایر احکام شرعیه است چه آیات بینات تا قیام قیامت هست **اینمروی** **در روض الجنان** از ابن عباس است **دوم** آیات بینات آیات قران است چه با آیات قران تحدی بخلق واقع شده اتیان بمثل آن الی الابد اصلا ممکن نیست اگرچه انس و جن معین و ظهیر باشند و قطع نظر از آن در قرآن آیات مشتمل معجزات دیگر اند چون قصه مباهله و عدم تمنای موت و انشقاق قمر و رمی کف ریگ در جنگ بدر یا احد و اخبار بمغیبات میباشند **اینمختار** جمعی چون اصم **و** ابو علی جبائی است **سیوم** آیات علم توریة و زبور **و** انجیل **و** صحف

۴۷۸

بیان معجزات محمدی خارج از قرآن

علوم اولین وآخرین باشد وآنچه معروض در کتب سماویه بود محمدؐ آنرا بیان واظهار ساخت با ثبوت آنکه آنحضرت علم نخوانده ونزد عالمی آمد ورفت نکرده **ابن خاد** اسم است **چهارم** مختار ابوالقاسم المجتبی است که مراد سایر معجزات اند از قرآن واز خارج قرآن چون عروج الی العرش بالجسم والروح **و** شق قمر وانباع آب کثیر از پنجه آنحضرت تا آنکه تمام بهایم ولشکر خورده وباخود برداشتند **و** مرور ومجی شجر بحکم او **و** کلام او با آنحضرت **و** حنین استوانه حین حرکت او بمنبر **و** شکست لشکر احد برمی یک کف خاک **و** اشباع خلق کثیر از یک صاع جو ویک بزغاله **و** تکلیم گوسفند مشویه مسمومه **و** تکلیم شتر برور مسجد **و** تکلیم قنفذ از آستین اعرابی **و** تکلیم گرگ با اباذر در اثبات نبوت او **و** بودن بدن او بلا ظل در آفتاب **و** بودن عرق او معطر **و** اضائت دو پنجه او چون ده شمع روشن در شبهای تار در خانه خود ودر نماز عشا در مسجد **و** اخبار او بشهادت جعفر طیار در موته **و** اخبار او بهفتاد وسه ملت شدن است او وناجی بودن یک فرقه از شیعه علیؑ **و** اخبار او بشهادت علیؑ در نوزدهم ماه رمضان **و** اخبار او بشهادت امام حسنؑ بزهر معاویه **و** اخبار او بشهادت امام حسینؑ بشمشیر واسیری اهلبیت او **و** اخبار او بمظلومیت ومغصوبیت حق اهلبیت خود **و** اخبار او بتسخیر عالم ونشر اسلام در آن دفعه **و** اخبار او بعدم معارضه قرآن تا قیامت **و** اخبار او از ظهور آل شجره وسلطنت امویه **و** اخبار او بفتح خیبر فردا بدست مردیکه او خدا ورسول را دوست دارد وخدا ورسولؐ او نیز او را دوست دارد **و** اخبار او باسماء ائمه اثنا عشر وغیبت مهدیؑ از ایشان تا امد طویل **و** اخبار او که اول انکس که بمیرد از اهلبیت من فاطمه باشد **و** اخبار از کثرت نسل وذریت خود از اولاد حضرت فاطمهؑ وبقاء ایشان تا انقراض عالم **و** نزول مائده جنت مکرر برای اهلبیت او این پاره از معجزات متواتره او است **و** بعضی از اخبار مستفیضه در اینجا تیمنا ذکر کردم **و** علماء سیر زیاده هزار معجزه از آنحضرت ضبط کرده بالانفراد کتب ساخته اند واز امامیه از متاخرین **کتاب مدینة المعاجز** سید هاشم بحرینی را ملاحظه کن **شیخ المشایخ** فرمود حمل بر عموم اولیست تا همه شامل باشد **سوال** نصاری اگر از آنحضرت معجزات ظاهر میشد معاصرین یهود ونصاری ضرور مسلمان میشدند ونمی توانستند بگویند که ما از تو چیزی ندیدیم ونشناختیم بآن که تو نبی آخر الزمانی **جواب** تعصب جهالت وعناد یهود معلوم است که طور بر سر ایشان معلق بر هوا بوده سمعنا وعصینا جهرا گفتند پس تعرض یهود از عناد وجهل بود چنانچه از عیسی معجزات مشاهده کرده گفتند از این پسر بلا پدر چیزی سوای طلسمات ندیدیم **اما** انکار نصاری نیز از تقصیر تحقیق خود وبعناد وتعصب چون عناد یهود بعیسی باشد **سوال** رواة این هزار معجزه مردم مسلمانان منقاد آنحضرت اند بر تحریر ایشان آدم غیر ملت چگونه اعتماد می کند واگر از این معجزات احدی واقع اصادر میشد البته اهل تواریخ مخالف نیز می نوشتند وبعدم آن عدم صدور آنها از آنحضرت ثابت گردید **جواب** نه نوشتن طوفان نوح مورخین هند با ثبوت آنکه کل ملل واهل کتاب بآن متفق اند وضبط نکردن مجوس ویهود وفلاسفه

وبراهمه و یهود معجزات عیسویه سلب نبوّت آنحضرت نمیشود زیرا که عادت حسّاد وخصام اطفاء نور وفضل اهل فضایل خصوص در اظهار براهین نبوت و تحریر معاجز ایشان تعصب ملت و جهل و عداوت مانع میباشد والا جواب که جواب ما **امّا جواب** آنکه رواة مسلمانان ثقات اند **اوّل** خود مسلمانان مکلف بتحقیق بودند بعد تحقیق آن ضبط کردند و اگر معجزات از وصادر نمیشد بدین باسلام نمیآمدند **ثانی** فضلاء عین تحریر الاحادیث والعقاید در مسلمانان شرط اصلی وقاعده کلی وواجب عینی در نقله اخبار وحمله آثار وحکایات وقصص عدالت ودیانت وحفظ آنها میباشد لهذا فن رجال وفن درایت برای تحقیق آن وضع کردند که **آیا** راوی وصحابی عادل است **یا** غیر عادل وایشان مانند علمای یهود ونصاری نیستند که سال بسال چون تحریف وترمیم توریة وانجیل میکنند نمی بینی که در قرآن از ابتداء ضبط وکتب احادیث از ابتداء ثبت آنها الی آخر سیزده صد سال تبدیل زیر با زبر نشده **ثالث** آدم غیر ملت بل نیز از اهل ملت بعد ملاحظه دعاوی ثقات واحوال رواة ذوی دیانات فکر وتدبیر در تواطئ وازدحام سلف وخلف ایشان برامری کانه رای العین از سمع الاذنین سامع را حاصل میشود که از چنین جم غفیر وانبوه کثیر مع آراء متباینه وامتداد ازمنه مختلفه وافهام متفاوته اتفاق واجتماع برامر فاسد وباطل ممتنع ومحال است پس آن امر بدین جهت واجب الاعتماد والاعتبار تر و هر کس میباشد والا اثبات قرون تا لکه احوال ماضیه وسلطنت سلاطین فاتیه وانبیاء سالفه قضایا وقصص وکتب منزله ایشان اصلا وابدا ممکن نمی شود **سوال** معجزه نقل نمیکنند مگر آنکه راوی دیگر بنوعی دیگر مخالف آن ذکر میکنند پس مختلف فیه چگونه محل اعتماد و صحت میشود **جواب** آنچه منقول از اکثر ثقات وعدول میشود او لا محاله محل قطع ویقین است وآنچه بنوعی دیگر نقل شده اگر ناقلش بکثرت وثاقت نیست مطرود وافتراء است والا آنهم صحیح وثابت در محل وزمان دیگر بنوع دیگر واقع شده **سوال** اگر ازین آیه مراد آتیان محمّد صم بآیات قاهرات ومعجزات بیّنات می بود پس آیه قل انّما الایات عند الله **و** آیه لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسّنی السّوء معارض ومنافی این آیه میبود چه علامی خدا فرمود که بگو یا محمّد معجزات عند الله است من مثل شما بشری ام وحی کرده می شود بمن واگر من علم غیب میدانستم هر آئینه اکتساب خیر وتدارک مضر مقدم میکردم ومرا بدی آتی ضرر نمیرسانید **جواب** بدو وجه است **اوّل** معلوم هر کس است که آیات قرانی متفرق بحسب حکم ومصالح واسوله خلایق نازل شده واین آیات در جواب مقترحین آنحضرت آمده انشاء الله بجای خود بالتفصیل مے آید چنانچه **در انجیل** است خلاصه آنکه روزی ابلیس دست عیسی را بدست خود گرفته وفعة او را باطراف دنیا گردانیده بر کوهے رسانید عیسی گرسنه شد ابلیس گفت که ای عیسی اگر تو ابن الله هستی این سنگهای کوه را نان گردان عیسی هیچ نگفت ونکرد **ایضا** در آنها است که عیسی را وقتی که یهود گرفته میزدند ومی گفتند که اگر تو پسر خدا هستی خود را از دستهای ما برهان عیسی هیچ نکرد **و** دیگر گفتند که اگر تو خدا یا نبی هستی ما همه را مقهور معدوم یا منقاد خود وفعة گردان وعیسی ساکت بود **ثانی** در علم کلام مبرهن است که معجزات انبیاء در اصل افعال

جواب از سوالات معجزه انبیا

خود انبیا نیستند بل افعال خالق اند و بر دست ایشان بحسب اقتضای مصلحت و احوال خلق برای تصدیق ایشان می آفریند پس این دو آیه اشعار و اخبار بآن میکنند که جمیع آیات افعال باری اند نه افعال انبیا پس آیات و علم غیب عند الله میباشد و اگر فعل من باختیار من در هر آن میبود البته تدارک مضرات آتیه سابق بر آنها میکردم تا مرا ضرر آنها مس نمیکرد **تنبیه** مفاد این دو آیه اظهار نفی اختیار و نفی ایجاد معجزات از دست انبیا بلا اختیار و بلا ایجاد خدا باشد تا در انظار امم حاجت ایشان بواجب تعالی ثابت و لایح باشد که بسبب آن در ایشان الهیت قرار ندهند چنانچه **مجوس** در زردشت **و** نصاری در عیسی **و** جمعی در علی الهیت قرار دادند **و** ازین باب است قول عیسی تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک **اما** دانستن علم غیب باخبار باری و وحی او و آن معلوم از اخبار آنحضرت بمغیبات و بآیه فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول است یعنی اطلاع نمیدهد بر غیب خود احدی را سوای کسیکه برگزیده خلق او از رسولی باشد **سوال** چگونه ممتاز شود که اخبار من الله بمغیب بود بل احتمال تسخیر و نجوم است **جواب** جامع آنست که آنحضرت امی محض بود و اصلا سواد نداشت **و** نزد منجمی **و** سخری آمد و رفت نکرد و نه ترد عالمی **و بعد** آن نجوم و تسخیر را ممکن نیست که اخبار بغیب تفصیل کند و همه مطابق واقع و صحیح باشد **و** نزد عقلا خصوص نزد مسلمانان براهین ثابت است که در نجوم تاثیر نیست که تا ابد اثر او باقی بماند و بفرض محال پس بر باری اظهار صادق از کاذب واجب است تا مردم ابدا گمراه نمانند **ایراد** انزال در انزلنا الیک حرکت جسم از علو بسفل باشد و حرکت بر اعراض جایز نیست و کلام از اعراض است و معجزات جسمی نیز از سما بزمین حرکت نمی کنند پس در اینجا چه مراد است **جواب** مراد در اینجا حرکت جبرئیل است چه با کلام الله و با حکم اظهار معجزه نازل شده پس محمول و حامل در اینجا در حکم واحد است **بحث رابع** و ما یکفر بها الا الفاسقون **بدانکه** کفر چه کفر جحود باشد یعنی انکار بعد علم بصحت باشد **یا** کفر جهل باشد یعنی ترک نظر و اعراض از دلایل آن میکنند بهر تقدیر انکار بآن آیات نمی کنند مگر فاسقان و فاسق و فاجر سابق بیان شده آنکس باشد که با نشقاق جدا از دین و از حد آن برآمده باشد چونکه یهود متدین بدین موسی بوده انکار از آیات و اضح الدلالات کردند از دین برامدند **یا** از دین موسی برآمدند یا از دین محمد اصح و انسب آنست که از دین موسی برآمدند زیرا که در دین او بشارت محمدی دیده بودند و علاوه بر آن مشاهده آیات بینات کردند و تصدیق او در دین موسی و بعقل واجب بوده نکردند کفر جحود کردند پس از دین موسی برآمدند و هنوز در دین محمد داخل نشده بودند **تنبیه** فاسق بالنسبه کافر اخص است بانکه هر کافر فاسق است و هر فاسق کافر نیست پس در اینجا مراد از فاسق کافر است **تبصره** این آیه دلیل است که مشاهدین آیات تا حال شهود کافر نبودند بانکار دین محمدی کافر شدند پس هر کس کفر جحود یا کفر عنود و جهل از دین محمد کند از دین خود برمی آید و او کافر است تم والله اعلم

قوله تعالی أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ترجمه

یعنی آیا هرگاه یهود عهد کردند عهد کردنی انداختند یعنی شکستند آن را گروهی از ایشان بلکه بسیاری از ایشان ایمان نمی آرند بتوریه **بدانکه** این بیان نوع دیگر از قبایح یهود است و در **تفسیر ش** چند بحث اند **بحث اول** او کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم همزه استفهامی برای صدر کلام و واو **نزد** سیبویه **و** اکثر نحاة عاطفه **و** نزد بعضی زایده است **در کشاف** گفته واو برای عطف است بر محذوف چون کفروا بالایات و البینات و کلما عاهدوا باشد **و** کلما منصوب بظرفیت و عامل در او نبذه است نه عاهدوا **و در قراءة شاذه** عوهدوا اینجا را **ابو السمال** است **اما لغت** همه این الفاظ مکرر ذکر شده الا نبذه و آن بمعنی طرح شیء و طرد آن پیش روی یا پس پشت باشد **شیخ المشایخ** فرموده نبذ بمعنی مالیدن و انداختن شیء **و** از اینجا آب تمر را نبیذ میگویند و وجه تسمیه آن به نبیذ **و** نزد جمعی آنست که تمر را در خم و غیر آن القا می‌کنند **و نزد** بعضی برای آنکه متروک است **و نزد** بعضی بعید از استعمال است **در مجمع البحرین** فرموده آبی و شرابیست معمول از تمر و کشمش و عسل و جو و گندم و از غیر آن نیز میشود و می گویند نبذت التمر اذا ترکت علیه الماء و عند اصحابنا حرام است مسکر باشد یا نه **و** نبذ بمعنی شیء قلیل باشد چنانچه ذهب ماله و بقی نبذ منه میگویند **و** منبوذ ولد الزنا و طفلیکه مادرش از زنا بر آورده و بسر راه انداخته **و نبذه** بضم نون و فتح آن بمعنی ناحیه و کناره بعید است **و** انتبذت من اهلها شرقیا از اینجا است یعنی اعتزال کرد و کناره بمسافت بعیده رفت **و** منابذه بمعنی مکاشفه و مجاهره باشد و از اینجا است منابذة الحرب و نابذناهم الحرب بمعنی مجاهرت جنگ با یک دیگر است **و** منبوذون اولادی اند مطروح برای منابذه در بیع و آن منهی عنها است **در مجمع البحرین** است که نهی از بیع منابذه وارد شده و آن عبارت است از آنکه بگوید اذا نبذت متاعک او نبذت متاعی فقد وجب البیع یعنی وقتیکه القا متاع خود کردی یا القاء آن کردم بیع آن واجب باشد **یا** بگوید انبذ الی الثوب او انبذه الیک او اذا انبذت الیک الحصاة فقد وجب البیع **در معانی الاخبار** مرویست نهی عن المنابذة و الملامسة و بیع الحصی یعنی نهی وارد شده از بیع منابذه و بیع ملامسه و بیع سنگریزه بعد آن فرموده این بیوع اهل جاهلیت اند و این خود چنین صورت خرید و فروخت میکردند در اسلام

منهی اند **بحث دوم** اوکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم یعنی هر وقتیکه یهود عهود ببستند عهود و بستنی پس پشت انداختند آنرا یعنی ترک هر عهد کرد فرقه و گروهی از ایشان و در نقض این عهد خلاف کردند **اول** حقتعالی هرگاه اظهار دلایل واضحه عقلیه و نقلیه بر نبوت محمد ص و بر صحت آن فرمود وان کالعهد باشد چنانچه می گفتند اگر آنحضرت ظاهر شد ما اول مومنین و باو محارب مشرکین میباشیم **ثانی** عهد شان همان باشد که قبل مبعث او یهود می گفتند هر وقتی که او ظاهر شد ما ایمان می آریم و بر مشرکین خروج میکنیم **ثالث** ایشان از زبان موسی تا زمان محمد ص اکثر با انبیا خود عهود بر ایمان ببستند پس بعد انعقاد ترک آن همیشه کردند **ابن عباس** از ابن عباس است **رابع** معاصرین یهود با پیغمبر عهد کرده بودند که هیچ کس را از خود و بیگانه اعانت در حرب بر آنحضرت نکنند پس بنی قریظه و نضیر یوم الخندق نقض آن عهد کردند با قریش بر پیغمبر برآمدند **این تحقیق** عطا است **خلاصه** این تسلی پیغمبر و عالم ص است که ایشان همیشه نقض عهود کردند و عادت شان است پس اگر نقض عهد تو هم کردند غمگین مباش و از ایمان اکثر ایشان امید مدار **بحث سیوم** شیخ المشایخ در **روض الجنان** روایت کرده که سبب نزول آیه اینست که خدای عزوجل در توریه بر زبان موسی با یهود عهد بست بر نبوت محمد ص و ذکر او و صفت و نعت او و وقت ظهور او و باور داشتن او و ایمان باو پس پیغمبر مالک بن الصغیر را فرمود که خدا در توریه با شما میثاق و عهد بست که بمن ایمان آرید و نعت و صفت من که در توریه است ذکر کنید و بخلق برسانید آن ملعون مخفی نهاده و گفت هیچ عهدی در توریه با من نه بسته و نه بغیر آن پس این آیه در رد او و تسلی نبی خود فرستاد که نقض عهد عادت قدیمی ایشان است تعجب از آن مدار و ملول از فعل ایشان مباش

بحث چهارم بل اکثرهم لا یؤمنون چه فرقه قلیلی مومن و اکثر ایشان کافر میباشند بل برای اضراب میباشد **و** مرجع ضمیر منهم بفریق نیست زیرا که لفظ واحد است ضمیر جمع باو راجع نمیشود و دیگر برای آنکه نابذ عهد کل کافر شدند بلکه راجع بمعاهدین است پس در معاهدین سه فرقه ساخت **فرقه واحده** از معاهدین قلیلی اند که ایمان می آرند چون عبد الله سلام **و** کعب الاحبار و ابی بن کعب و اصحاب ایشان **فرقه ثانیه** از ایشان نبذ عهد عمدا کردند کافر شدند **فرقه ثالثه** از معاهدین اکثر اند که اصلا ایمان نمی آرند جمعی کفر جحود و عناد اکردند **و** جمعی جهلا کفر کردند چون عوام شان **فخر الدین** گمان کرده که ضمیر منهم راجع بفریق بحسب المعنی باشد پس از معاهدین فرقه نقض عهد کرد و گمان میشد که آن فرقه قلیل باشد پس بیان ایشان بلفظ بل اکثرهم فرمود یعنی نابذ عهد فرقه کثیره است اکثر ایشان ایمان نمی آرند چه برای عناد و چه برای آنکه در دین موسی بصورت منافقین بودند چنانچه جمعی از صحابه در دین بصورت نفاق بودند پس هر کس که در دین خود منافق بوده باشد بتو ایمان چگونه می آرد **تنبیه** جمعی از مفسرین گفتند که در آیه دلیل است که خلاف وعده و نقض عهد و ترک میثاق مشروع عمدا و جهلا از اجله کبایر و کفر است

قوله تعالی ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون ترجمه

یعنی و وقتیکه آمد یهود را رسولی و پیغمبری برحق از نزد خدا و از جانب او که راست دارنده است مر آنچه را با ایشان است یعنی مصدق توریة است که بلاشک او منزل من الله هست ترک کردند فرقه از آنانکه داده شده بود ایشان را کتاب توریة کتاب الله را یعنی توریة یا قران را پس پشتهای خود انداختند گویا که ایشان نمیدانند کتاب را و میثاقی را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم این واو عطف است و لما بفتح لام در محل نصب برای ظرفیت و عامل او نبذ باشد **اما** مصدق مرفوع برای وقوع صفت نزد قراء **و** نزد نحاة فتحه آن جایز بنا بر حال باشد **اما** ما لما بموضع جر برای لام جار و صله ما لفظ معهم باشد و نصب مع برای معنی استقراری باشد تقدیرش لما استقر معهم است

بحث دوم در روض الجنان فرموده که این آیه در یهود معاصرین حضرت نبوی صم نازل شده اگرچه او عموما رسول یهود و همه مردم بود چونکه ذکر یهود جاری است لهذا مجی او در اینجا بیهود تخصیص یافت

بحث سیوم ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم باتفاق مفسرین ضمیر جاءهم و معهم راجع بیهود است **و اما** نصاری در اینجا با ایشان شامل اند یا نه در آن دو قول اند اکثر برانند که نه زیرا که در اینجا ما ذکر نصاری نیامده و بر الکتاب الف و لام معهود و مراد از آن توریة است نه انجیل

بحث چهارم مراد از مجی رسول نبی عربی آخر الزمان صم است و تنکیر آن برای تعظیم و تقریر است **و نزد** ابو مسلم مراد مجی رسالت است با برهان و حجت نه مجی شخصی چه تقدیم رسالت رسول خود ثابت است و این عدول از ظاهر قران بلا ضرورت جایز نیست **اما** مراد از من عند الله اعم عندیه سبحانی و مکانی نیست چه او بالنسبه تعم ممتنع و محال است پس لا محاله اول مجی رسول من عند الله یا امر الله و حجته و آیه قرعه باشد **اما** مصدق صفت رسول

باحال است پس در آنچه رسول مصدق ایشان است دو قول است **احدهما** آنکه مصدق نبوت موسی و توریة منزله بر او حق و صدق است **ثانیهما** آنکه مصدق بشارات نبوت خود است که در کتب آنها مقدم بر مجی او مذکور بود **امّا** ثبوت مصدقیت آنحضرت در این وجه باین سبب است که در کتب ایشان مقدم بر مجی این رسول بشارت نبوت او ذکر بود تا وقتیکه آنحضرت نیامده گویا مطابق واقع بشارت نبود و وقتی که مبشر به بهمان صفت آمد بشارت کتاب را مجی آن رسول مصدق است و این انسب است زیرا که در آن حجت بر ایشان است ثم الله اعلم

بحث پنجم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب در اینجا من تبعیض است **و نزد** بعضی من بیان از فریق است یعنی ترک کرد طایفه از اهل کتاب و ایشان در اینجا مختص مراد یهود باشند چه ذکر یهود است و از الکتاب توریة مراد است **و نزد** بعضی مراد از کتاب توریة و انجیل است و بجهت من تبعیضیه مراد بعض اهل کتاب فی آن بعض یهود اند **و در معنی** اتیان کتاب خلاف کردند **نزد** جمعی در اینجا مضاف مقدر دانا و توا علم الکتاب باشد جهال مراد نیستند بل آنانکه عالم بعلوم توریة بدر است و حفظ باشند و دلیل بر آن کانهم لا یعلمون باشد **و نزد** جمعی مراد آنکس است که متمسک و معتقد توریة باشد چه معرفت علوم آن داشته باشد یا نه چون اهل قران و اکثر آن علم قران ندارند ولکن متمسک اند **نزد بعضی** حمل بر عموم اولیست که جمعی از اهل کتاب بعضی از ایشان علما بودند و بعضی جهال بمتابعت اهل کمال خود ثم الله اعلم

بحث ششم کتاب الله وراء ظهورهم در کتاب الله دو قول است **اوّل** آنکه مراد از آن توریة است **ثانی** آنکه مراد از آن قران است بر تقدیر اول طایفه از اهل کتاب کتاب توریة ترک کردند و بآن اصلا اعتنا نکردند **و بنا بر** ثانی اهل کتاب کتاب الله یعنی قران را ترک کردند **و نزد** محققین اول انسب است زیرا که یهود هنوز تسلیم قران نکرده بودند نبذ چگونه صحیح شود چه نبذ وقتی صحیح شود که اول حامل آن باشد بعد آن نبذ آن کنند **امّا** وراء ظهورهم عبارت در ظاهر القاء آن پس پشت باشد و این حمل و این القاء صحیح نمیشود مگر ترک آن وراء ظهورهم کنایه از استبعاد از آن و عدم التفات بآن باشد **در مجمع البیان و در در منثور** از ابن جریر و از سدی مرویست هرگاه سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم آمد او را بتوریة عارض ساختند پس توریة و قران مطابق و موافق یکدیگر یافتند پس ایشان ترک توریة کرده و اخذ کتاب و سحر هاروت و ماروت کردند کانه نمیدانستند که در توریة چیست از اتباع امر محمد و تصدیق او **بحث هفتم** کانهم لا یعلمون گویا ایشان نمیدانستند کتاب الله و گاهی گویا نخوانده بودند یعنی این تعریض است بآنکه ایشان علم کتاب و احکام و ما فیها و اثرا حق و صدق دانسته ترک آن نمیادو عنادا کردند گویا بر ایشان نازل نشده **نزد** بعضی گویا ندانستند که بر ترک آن ایشان را چه عقاب است **نزد** بعضی گویا نمیدانستند که در توریة چیست

تورية را در جامه دیباج پیچیدن

در مجمع البیان و معالم از شعبی نقل کرده‌اند که ایشان تورية را در محل جاهل نهادند پیش روی خود تورية نهاده تلاوت میکردند اما عامل آن نبودند و در **روض الجنان** و **مجمع البیان** و **مبانی البیان** و **معالم** از سفیان بن عیینه منقولست که ایشان تورية را در جامه دیباج محلی بزیور طلا و نقره پیچیده بر طاق نهادند و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام نشناختند **در مجمع البیان** است ابو مسلم گفته هرگاه رسول با ایشان با قرآن آمده آنرا انکار نمودند و قبول نکردند پس از عدم قبول آن تعبیر به نبذ فرموده ثم الله اعلم **سوال** نبذ تورية چگونه صحیح میشود و حالانکه الی حین تالی و عامل و متمسک بآن اند **جواب** چونکه در تورية عمل باعظم بشارت نبوّت محمدیّ و تصدیق بآن بود هرگاه ترک رکن اعظم و فتاوی مخالف ما انزل الله جاری کردند پس ترک آنرا تعبیر به نبذ شده چنانچه اگر کسی از احکام قرآنی یک امر آنرا ترک کند میگویند نابذ و تارک ما انزل الله و تارک قرآن است چنانچه قتله عثمان همین عذر و حیله در قتل او پیش کردند که این شخص مخالف ما انزل الله حکم میکند چه مروان را که خدا و رسول او اخراج و طرد کرده بود او را در مدینه جای داد و حاکم بر مسلمانان گردانید و محمد بن ابو بکر را بمصر فرستاد عقب او امر بقتل بلا حق او نوشت **سوال** کتمان امری معلوم و انکار جم غفیر و ترک آن مع اختلاف همم و تشتت آراء و تباعد اهواء جایز نیست پس جحد معلوم از کافه یهود اوایل و اواخر چگونه صحیح و ممکن شود **جواب** صاحب **مجمع** و **کبیر** و **غرایب التنزیل** انیست که ایشان جمعی بودند بقلت بر ایشان جحد جایز است نه بکثرت تواطؤ جمع عظیم بر انکار محال باشد **جواب** بعض فضلا آنکه اتفاق جمع عظیم بر کتمان امری و جحد بر آن از جمع معاند و مخالف مع الاتحاد و الاتفاق خصوص در حال طمع ریاست ممکن و جایز است چنانچه در اقتتال دو لشکر عظیم انکار بر یکدیگر باشد **تنبیه** این آیه دلیل بر عظم ترک ما انزل الله و عمل بخواهش اهوا است چه معرفت علم کتاب الله بلا واسطه داشته باشد یا جاهل بعلم آن باشد اما اعراض عالم اعظم و اکبر است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ

آیه کلام الله

السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ

بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ

مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ

فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا

يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ

وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ

وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ

مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ

لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا

يَعْلَمُونَ ترجمه

یعنی یهود بعد ترک توریة پیروی کردند آنچیزی را که میخواندند یا میخواندند متمردان دیوان در عهد و زمان سلطنت سلیمان یعنی شیاطین شعبدهای صدها رنگ با نیرنگهای کهانت در آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع ساختند که سلیمان باین عمل عالم را مسخر ساخته خدا در برادهٔ سلیمان فرمود که هرگز سلیمان کافر نشده بود بعمل جادو و سحر ولیکن دیوهای سرکش در زمان سلطنت او کافر شدند تعلیم میدادند و می آموختند مردم را جادو و شعبدها را و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده از بیان ماهیت و حقیقت سحر تا با معجزه مشتبه نشود برد و فرشته در شهر بابل بود ملک هاروت و ماروت نام میباشند و تعلیم میدادند آن دو ملک هیچ کس را مگر تا آنکه می گفتند متعلم را جز این نیست که ما امتحان و آزمایش برای مردم هستیم یعنی ذکر ماهیت سحر از ما برای امتیاز مطیع از متمرد میباشد پس ای می شنونده تو کافر مشو بعمل کردن و بحقیقت اعتقاد آوردن بر آن پس می آموختند و یاد می گرفتند از آن دو فرشته چیزی را یعنی سحری را که جدائی مے سازند بآن میان شوهر و زن و جادوگران نبودند ضرر رساننده بسحر خود احدی را مگر باذن و علم خدا یعنی خدا غافل و جاهل از حال و افعال ایشان نیست یا اضرار بخلق از سحر ساحران بتخلیه باری باشد و آن را تعبیر باذن نمود فرموده و جادوگران یاد میگرفتند و می آموختند چیزی که ضرر و زیان میرساند متعلمین و یادگیرندگان را و سود نمیدهد و فایده نمی بخشد علم آن ایشان را و هر آئینه یهود بخوبی دانسته بودند هر که بخرد و بدل سازد یعنی بیاموزد و کاربند شود یعنی بیاموزد و کاربند شود بآن نیست مر او را در سرای آخرت و عاقبت نصیبی و بهره منفعتی از خیر و هر آئینه بد چیزی را فروختند و بدل نفسهای خود کردند یعنی جانهای خود را مبدل بسحر کردند اگر ایشان این تبدل و زیان و عذاب آن را ابدا اند یعنی دانسته می **کشند بدانکه** این بیان نوع دیگر از قبایح یهود است که ترک توریة و قرآن نموده اخذ سحر و تعلم و تعلیم و عمل و دعوت مردم بآن کردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول آیا** نزول این آیه در اوایل یهود است **یا** معاصر سلیمان **یا** معاصرین نبوی **یا** در کل یهود از اوایل و اواخر در این خلاف است **اول** فخر رازی **و** نیشاپوری نقل کردند **ثانی** مختار ابن جریج **و** مروی از سفیان بن عیینه **و** سعید بن منصور **و** ابن جریر **و** حاکم از ابن عباس است **ثالث** مختار جمعی چون ربیع **و** ابن اسحاق **و** سدی است **در کبیر** مرویست که یهود گفتند **آیا** تعجب از محمد نمی کنید که او چه گمان دارد که سلیمان نبی بود نه ساحر پس این آیه در رد ایشان نازل گردید چه یهود سلیمان را از ملوک دنیا میدانستند نه از انبیا **در درمنثور** از شهر بن حوشب مرویست که یهود گفتند نگاه کنید

مجید که او حق را با باطل خلط میکند و میگوید که سلیمان از انبیا است و حال آنکه او ساحری راکب باد بود پس
آیه واتبعوا ما تتلوا الخ نازل گردید **رابع** آنکه مراد جمیع یهود تا محمد اند **اینجا** ابو حاتم و
ابن جریر و ابو العالیه است ابو العالیه و ربیع روایت کرده اند که یهود حضرت نبوی را سؤال
بامری از امور توریة نمیکردند مگر آنکه بوحی و قرآن ایشان را خبر میداد و حجت می آورد و ایشان وقتی که
این حال دیدند گفتند که او اعلم از ما است در آنچه بما نازل شده پس سؤال از سحر و از سلیمان کردند و خاصم
کردند و این آیه نازل گردید **در کبیر** از سدی مرویست که حضرت نبوی ص وقتیکه آمد
او را عارض بتوریة ساختند و هرگاه توریة و قرآن موافق یافتند پس نبذ توریة کرده اخذ کتاب آصف
و سحر هاروت و ماروت کردند و خدا از این خبر داده نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله
وراء ظهورهم بعد آن خبر داد و اتبعوا ما تتلوا الخ **اقول** وجه رابع اولی است زیرا که جامع ادله
و حاوی کل است تخصیص آیه بوجهی بلا وجود مخصص قاطع ضرور نیست ثم الله اعلم **بحث اول**
واتبعوا ما تتلوا الشیاطین عطف بر نبذوا ما بمعنی الذی موصوله ما بعدش صله باشد **اما**
اتباع بمعنی اقتدا از تبع یتبع تبعا بمعنی پیرو و لحوق و عقب کسی رفتن و روی بکسی آوردن باشد
شیخ المشایخ فرموده تبع و اتبع و اتّبع بیک معنی اند **و** از اینجا است تابع و تبیع
نزد فقها در زکوة تبیع گاو بچه است که متابعت مادر در چریدن و در آمد و رفت با او می
کند یا شاخهای او بعد روئیدن آنها متابعت گوشهای او در ارتفاع میکنند **و در علم
نحو** تابع و تابعه نام دو جن نر و ماده است که بمعیت مسخر همیشه میباشند **و** تبّع
بادغام با و ضم اول و ثانی بمعنی ظل **و تابعی** در فن درایت و حدیث صدر ثانی از اصحاب
نبی و ائمه است **و** علیه تبعه بمعنی علیه وزره باشد **و** در اینجا مراد متابعت یهود بعد نبذ توریة مع الاعتقاد
بمتلو مفتریه شیاطین است **بحث دوم** تتلو صیغه واحد مؤنث فعل مضارع از تلی
یتلو تلوا و تلاوة بمعنی خواندن و متابعت حق و باطل باشد **در روض الجنان** ابو الفتوح رازی
فرموده تلوت الرجل اذا اتبعته و اقتفیت اثره **و** تالی قاری و تابع متلو باشد چه قاری در تلاوت
متابعت حروف میکند **ابن سکیت** گفت تلوت القران تلاوة و تلوت الرجل
اذا اتبعته **و** تلاوت بمعنی متابعت حق و باطل است الا آنکه در تلوت علیه ای کذبت علیه و تلاه
عن فلان ای اخبر عنه فرق بصله علی و عن میباشد و در اینجا بسبب ابهام هر دو وجه محتمل است لکن
در اینجا اولی اول است زیرا که حقیقت تلاوت خبر و اخبار است ثم الله اعلم **بحث سوم**
الشیاطین جمع شیطان در اول حمد لغت و اصطلاحات بتفصیل ذکر شد که در لغت متمرد و
بعید و در اصطلاح اسم احد انواع مکلفین متمرد باشد **اما** خلقت او از مارج نار جسم لطیفی قادر بر
تشکل اشکال مختلفه و متحمل اثقال صعبه اگر خیر در او غالب است جن است و اگر شر محض است شیطان
است **بحث چهارم** در تفسیر واتبعوا ما تتلوا الشیاطین خلاف است قول کردند **اول**

از شیاطین جن یا انس مراد اند
و کیفیت حصول سحر در زمان سلیمان

مختار عطا و ابو عبیده مع جمعی از مفسرین مراد متابعت تلاوت و اخبار شیاطین باشد **ثانی** مختار ابن عباس مراد اقتدا آر یهود به تتبع شیاطین است **ثالث** مختار ابو مسلم و علامه طبرسی است که یهود متابعت کذب و افترا کردند الله اعلم بمراده **سوال** صیغ مضارع برای زمان استقبال موضوع پس مستقبل بمعنی ماضی یا بالعکس ساختند خلاف قاعده صرفیان متفق علیه باشد **جواب** صاحب **معالم** و **مجمع البیان** و **مبانی البیان** فی الجنان از سیبویه نقل کردند که عرب ماضی را در استقبال و بالعکس استعمال می کنند چنانچه شاعر گفته ولقد امر علی اللئیم یسبنی + فمضیت ثمة قلت لا یعنینی + هر دو صیغه در اینجا بمعنی ماضی اند **جواب ثانی** آنکه در اینجا این همه صیغ بر مضارعیت باقی اند لکن مذکور بر حکایت حال اند و در حکایت ماضی بحال و استقبال و بالعکس میشوند چنانچه در آیه واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم حکایت حال از وقتی است که در آن بودند این داب فصاحت است **بحث پنجم** آیا مراد از شیاطین جن اند یا انس **یا** شیاطین جن و انس در آن سه قول اند **اما اول** مختار اکثر **و ثانی** مختار متکلمین خصوصا از معتزله **و ثالث** مختار فرقه از مفسرین **اما آنانکه** حمل کردند بر شیاطین جن پس ایشان میگویند **در خبر** آمده که شیاطین استراق استماع کلام ملائکه کرده با آن حق و باطل حتی با یک سخن صحیح هفتاد دروغ ضم نموده بسحر و کهنه القا میکردند و ایشان تدوین در کتب نموده تعلم و تعلیم بمردم میدادند و آن افشاء و اظهار در زمان سلیمان شده حتی مشهور کردند که جن غیب میدانند و عوام می گفتند که سلیمان بهمین جهت عالم را گرفته و تسخیر جن و انس و طیور و ریح کرده سلیمان بر این امر اطلاع یافته زجر خلایق میکرد از قول و فعل سحر و از قول آنکه جن و کهنه غیب میدانند کتب ایشان جمع نموده در صندوقی نهاده زیر سریر خود دفن نمود تا خلق خراب و کافر نشوند **و اما آنانکه** حمل بر شیاطین انس کردند ایشان روایت میکنند که سلیمان اکثر علوم مخصوصه خود زیر تخت سلطنت خود دفن نمود تا اگر در ظاهر تلف شود در باطن محفوظ ماند و هرگاه مدت مدیدی بانصرام رسید قومی از منافقین در خلال آن کتب اشیائی از سحر و نیرنجات نوشته داخل آنها کردند و بر آنها نوشتند هذا ما علم آصف بن برخیا علی عهد سلیمان الملک پس دفن کردند و بعد آن بر آوردند صلحاء مومنین گفتند معاذ الله که سلیمان ساحر باشد او نبی الله بود و ضعفا و منافقین گفتند البته ساحر بود بهمین جهت عالم مسخر او شده بود و بر هر دو وجه ذکر این اوهام از شیاطین انس و جن معبر بما تتلو الشیاطین شده **اقول** پس ادخال در کتب سماویه و اوراق انبیا بصورت مخفیه اگر از جن و شیاطین جایز باشد پس هیچ دینی و کتابی سماوی و ارضی از تغییر و تبدیل و تنقیص منافقین محفوظ نمی ماند و اعتماد و وثوق از جمیع ادیان و کتب انبیا و علما باطل و مرتفع میشود خصوص تحریف و تبدیل جنی زیرا که او بابدن لطیف غیر مرئی اگر خفیه در کتب انبیا و ائمه چیزی داخل سازد چه امتیاز آن اصعب است زیرا که

معنی کیفیت سحر زمان سلیمان

در عبارة و خط اشتباه بآن میسازند **بلی** ادخال و انتقاص و ازدیاد آدمی بالجمله ممتاز شده میتوانند و اوال ایشان اصعب مثل آنها نیست فالله اعلم **بحث ششم** در علی ملک سلیمان نیز خلاف کردند **نزد** ابن جریج علی ملک سلیمان بمعنی فی ملک سلیمان باشد چنانچه شاعر ابو النجم گفته فهی علی الافق کعین الاحول بمعنی فی الافق باشد **و نزد** بعضی علی ملک سلیمان بمعنی فی نفس ملک سلیمان باشد چنانچه میگویند فی نفس ملک السلطان **و نزد** بعض علی عهد ملک سلیمان باشد **و نزد ابو مسلم** بمعنی تکذب الشیاطین علی ملک سلیمان و علی ما انزل علی الملکین باشد **اما** در ملک نیز خلاف کردند بعضی گفتند خود سلیمان **و** بعضی گفتند زمانه سلیمان **و** بعضی گفتند دین و کتاب سلیمان باشد **در روض الجنان** فرموده که مراد از ملک سلیمان پادشاهی سلیمان باشد یا از عهد سلیمان روزگار سلیمان باشد **در کبیر و خلد سما و العالم** فرموده که قاضی گفته ملک سلیمان نبوت اوست و در آن کتاب منزل و شریعت داخل است پس قوم منافقین صحیفه از انواع سحر بر آورده و آنرا در تحت تخت کردند و بعد موت آنحضرت آنرا ظاهر ساخته بر مردم میخواندند و میگفتند که این سبب سلیمان پادشاه شد و تسخیر عالم نمود و این ذکر مقول و افتراء بر ملک سلیمان باشد فتعالی الله اعلم **بحث هفتم** و ما کفر سلیمان باتفاق نافیه در برائة سلیمان از کفر و سحر نازل شده و این دلیل است که شیاطین اسناد کفر بآنحضرت کرده بودند خدا او را از آن بری ساخته و آنجا باهیت کفر مذکور نیست و در یعلمون الناس السحر ذکر نمود که آن کفر تعلیم سحر است پس در سبب اضافت سحر بآنحضرت وجوه اند **اول** آنکه شیاطین و یهود اعتقاد داشتند که ملک سلیمان و تسخیر جن و انس و چرنده و پرنده و گزنده و همه حیوانات و هوا و ابر بسحر بود خدا نفی آن از آنحضرت نمود این مختار **ابن عباس و ابن جبیر و قتاده** و جماعتی از مفسرین است **ثانی** آنکه وقتی که کاهنان و ساحران سحر را مدون و شهیر در زمان کردند آنحضرت همه کتب سحر جمع فرموده تحت کرسی خود دفن نمود و بقولی در خزانه خود نهاد تا مردم آنرا ندانند پس از وفات آنحضرت بر آوردند ضعفا و منافقین یقین کردند که سلیمان بدروغ دعوای نبوت کرده بود و چه تسخیر عالم بسبب این سحر بود **ثالث** اسناد سحر بحضرت کردند برای تفخیم و تعظیم سحر تا مردم رغبت تام با خذ و شغل بآن کنند **رابع** یهود آنحضرت را یکی از ملوک قاهره دنیا بسبب سحر میدانستند خدا سلب آن از آنحضرت در اثبات برائة و نبوت او نمود **خامس** بعد تسخیر جن آنحضرت صحبتی با جن میکرد و عجایب حالات از ایشان دریافت میکرد و منافقین قرار دادند که اخذ سحر از جن میکند **سادس** یهود خود را امید اند که علم سحر از سلیمان اخذ کرده اند و او باقی از و مانده خدا برائة او نازل کرد **سابع** در تفسیر عیاشی مرویست که **حضرت ابو جعفر** فرمود که سلیمان وقتی که فوت شده ابلیس سحر را وضع کرده در کتابی نوشت و آنرا پیچیده بر پشت

او نوشت هذا وضع آصف بن برخیا من ملک سلیمان بن داود یعنی این علمیست از موضوعات
آصف بن برخیا از ملک سلیمان بن داود از ذخایر کنوز علم هر که چنین اراده کند چنین بخواند پس تحت سریر
او مستور ساخت پس بعد ظهور آن کتاب کفار و منافقین می گفتند غلبه سلیمان بهمین بود و بنا آن تدریس
و تشهیر نهادند و مؤمنین می گفتند که سلیمان عبد الله و نبی او بود پس خدا براءة سلیمان و اسناد کفر
بشیاطین نمود **بحث هشتم** ولکنّ الشیاطین کفروا یعلّمون النّاس السحر **آیا** لکن الشیاطین
بتخفیف بلا ادغام و شیاطین مرفوع است **یا** مشدد و با نصب شیاطین و در آن دو قراءة دو قول است
اوّل مختار ابن عامر و حمزه و کسائی در اینجا و در آیه و لکن قتلهم الله و آیه و لکنّ الله بتخفیف او ادغام
و رفع اسماء خود است **و ثانی** مختار باقی قراء است **ابو علی فارسی** گفته که
لکن از افعال متشابه بفعل است چون انّ و انّ الا آنکه این حروف بعد تخفیف نصب اسمهای
خود میکنند [illegible] نصب اسم لکن بعد تخفیف تجویز کرده باشد **بحث نهم**
در و لکنّ الشیاطین [illegible] قول [illegible] **اوّل** آنکه شیاطین کفر کردند باخراج
سحر [illegible] **ثانی** آنکه شیاطین [illegible] آنکه نسبت سحر و اسناد
[illegible] **ثالث** ایشان سحر کردند [illegible] کفر کردند **امّا** یعلمون
[illegible] **ثانی** آنکه
[illegible] تعلیم کردند کافر
[illegible] **بحث** [illegible] سحر حرام بل کفر باجماع و عقل و قرآن و سنّت است **آیا** تعلم و تعلیم
سحر حرام است یا نه در آن دو قول است **اوّل** آنکه سحر را تحصیل علمیست [illegible] و بعموم قول
[illegible]
[illegible] **دلیل دیگر**
آنکه اجتناب از سحر و تصدیق معجزه بلا نظر واجب است و فرق بین السحر و المعجزه نمیشود مگر بعلم
و علم بودن معجزه معجزه واجب است پس هر آنچه حصول واجب مطلق منحصر باشد آن هم بالضرور
واجب است پس تحصیل علم برای دریافت سحر واجب باشد و آنچه واجب باشد محرم و محظور بودن
محال است **آیا** واجب عینی است **یا** کفائی مشهور بین العامة و الخاصة ثانی است منهم شهید
در دروس و شرح لمعه و مسالک و محقق ربیع و صاحب
جواهر الکلام و شیخنا بهاء الدین و کاشانی مع جمع
دیگر تصریح بآن کرده اند **قول ثانی** تحریم است تعلیم و تعلم آن مطلقا بسبب ورود عموم
اخبار بطرق خاصه و عامه است چنانچه **در قرب الاسناد** مرویست که حضرت امیر علیه السلام
فرمود تعلم شیئ از سحر قلیل باشد یا کثیر تحقیق کفر است و آخر عهد او بخدا است و حدّ او قتل اوست

معنے سحر لغةً و شرعاً

مگر آنکه توبه کند این ضعیف است چه اگر مطلقا حرام میبود البته ملکین برای تعلیم حرام من الله نازل نمی شدند پس حمل جبر ممکن است که اگر باعتقاد و تصحیح و عمل و تعلم و تعلیم باشد نه عموما و نه برای تفریق بین المعجز والسحر **در جواهر** فرموده که علم در اصل ذات حسن است و حرمت آن باعتبار عمل است والا علم آن بهتر از جهل آنست و تعلم و تعلیم برای تحرز نفس خود یا غیر خود از وقوع در بلیه متصف بصفت راجح است و اصل اباحت قاضی باباحت تعلم و تعلیم آن باشد و قصه ملکین معلمین در قرآن بر حلیت تعلیم بصورت بیان ماهیت و عدم معاونت و عدم اعتقاد بآن شاهد است **اما** اخبار مطلقه محمول بر معاونت و اعتقاد بآن میتواند شد **بحث دهم** سحر از سحر یسحر سحرا بمعنی شیء مخفی السبب باشد **در روض الجنان** فرموده سحر بفتح مصدر و بکسر اسم عملی است که سببش پوشیده باشد **در مجمع البیان و کبیر و بحار و سماء عالم** فرموده بفتح بمعنی غذا باشد چه او در امعاء و معده مخفی میماند چنانچه شاعر گفته و نسحر بالطعام والشراب و از اینجا است انما انت من المسحرین ای من المخلوقین الذین یطعمون و یشربون **و** نیز بمعنی ریه یعنی شش و ما یتعلق به باشد چنانچه میگویند للجبان انتفخ سحره **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده سحر و کهانت و حیله بکسر اول نظایر اند **صاحب عین** گفته السحر عمل یقرب الی الشیاطین یعنی سحر عملیست مقرب شیاطین **و** از سحر اخذة العین باشد یعنی گرفتن چشم بآنکه رائی گمان میکند که شیء را بر حقیقت می بیند و حالانکه نمیباشد **در قاموس و صحاح** گفته سحر چیزیست که سببش لطیف و خفی و دقیق باشد **در مجمع البحرین** فرموده که سحر را سحر نامیدند برای آنکه مصروف الجهة است یا برای اختلاط عقل رائی **و** بعضی گفتند برای آن سحر را سحر نامیدند که سببش بر اعیان نظر کنندگان مکتوم است **و** سحر بالفتح غذاء آخر شب ماه رمضان را برای آن نامیدند که در امعاء مخفی میشود **یا** برای آنکه در وقتی از شب میخورند که از انظار اغیار بتاریکی شب مکتوم و مخفی میباشد **بحث یازدهم** بسبب خفاء اصلیت در شریعت خلاف عظیم است **در کبیر و سماء عالم** فرموده که سحر در عرف شرع مختص بهر امر مخفی السبب باشد متخیل بر غیر حقیقت جاری مجرای تمویه و تلمیع و تخدیع است و بالاطلاق فاعلش مذموم باشد و از اینجاست آیه سحروا اعین الناس بمعنی اخذوا اعین [illegible] باشد **در مجمع البیان** فرموده سحر عملیست خفی [illegible] اختفاء سبب تصور شیء بر خلاف صورت و تخیل آن بانقلاب ماهیت می نماید و تغییر نمیدهد صورت و جنس آن نمیشود چون عصی و حبال سحره فرعون بصور حیات ساعیه و متحرکه متخیل و متصور میشدند و حالانکه بر حقیقت و ماهیت خود باقی بودند و باین طرف اشاره میکند آیه کریمه یخیل الیه من سحرهم انها تسعی **در معالم التنزیل** گفته السحر العلم

والحذق بالشئ یعنی سحر علم و حذاقت در شئی باشد و از اینجا است عرض قابل قالوا یا ایها الساحر ادع لنا ای لعالم الحاذق **و** بعد آن گفته والصحیح ان السحر عبارة عن التمویه والتخییل یعنی عبارت است از تمویه و تخدیع و تخییل این مختار **معتزله** است **بیضاوی** مع جماعتی از محققین مفسرین و متکلمین فرمودند السحر ما یستعان فی تحصیله بالتقرب الی الشیطان مما لا یستقل به الانسان وذلک لا یستتب الا لمن یناسبه فی الشرارة وخبث النفس فان التناسب شرط فی التضام والتعاون یعنی سحر چیزیست که استعانت در تحصیل آن بتقرب شیطان میشود بچیزیکه انسان بآن مستقل نباشد چه اتمام آن نمیشود مگر آنکه فاعلش متصف بشرارت و خباثت نفس بدرجه قصوی باشد بدرستیکه مناسبت مشروط بتضام و تعاون است بعد آن گفته و از اینجا منفک و مباین از معجزه نبی و ولی و صفی میشود **واما** آنچه از افعال عجیبه و صنایع غریبه از اصحاب حیل بمنایم او بمعونت آلات وادویه یا از سریع الید بخفت حرکت می باشد در اصل غیر مذموم و تسمیه آن بسحر ازباب تجوز و تحکم است چه سبب آن دقت خفیه است **و** تحدید صاحب مجمع اصح **و** از بیضاوی اقوی است **اما فقهاء** عامه و خاصه منهم ثانی شهید در مسالک **و** شرح لمعه فرمود که سحر کلام یا کتابتی است بسبب حدوث آن ضرر بمعمول له چه در بدن یا در عقل او حادث می شود و این را بسبب آن آدمی رحلیه خود باشد **در قواعد و تحریر و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء** فرمود عبارت آخر این است مسئله تعلم السحر تعلیمه حرام وهو کلام یتکلم به او یکتبه او رقیة او یعمل شیئاً فی بدن المسحور او قلبه او عقله من غیر مباشرة وقال الشیخ لا حقیقة له یعنی سحر کلامیست بتکلم یا کتابتی است یا افسونی یا عمل شیئی است که در بدن مسحور یا بقلب یا بعقل او بغیر مباشرت ساحر اثر کند **در جواهر الکلام** نقل فرموده که سحر عملیست مستفاد از آن ملکه نفسانیه میشود و بحصول آن اقتدار بر افعال غریبه مع اسباب خفیه پیدا میشود **در ایضاح** فخر المحققین ابن علامه فرمود که سحر استحداث خوارق باشد **یا** بمجرد تاثیرات نفسانی سحر است **یا** باستعانت فلکیات و آن دعوت کواکب می باشد **یا** بتمزیج قوی سماویه بقوی ارضیه و طلسمات باشد **یا** بر سبیل استعانت بارواح ساذجه و آن عزایم است **و** در آن نیرنجات داخل است **و** کل آن در دین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم حرام است **اما** آنچه بر سبیل استعانت بخواص اجسام سفلیه باشد پس او علم بخواص اشیا است **یا** باستعانت نسب هندسیه ریاضیه باشد او علم حیل و جر اثقال باشد حرمت این دو وجه آخر ثابت نیست **بحث دوازدهم** در انواع سحر بالاجمال است **نوع اول سحر** کسدانیین و کلدانیین از قدیم دهر و ایشان عبده کواکب اند گمان دارند که در عالم موثر و مدبر و موجد خیر و شر و سعادت و شقاوت نیست مگر کواکب پس بهر کوکبی خاصیتی و اثری قرار داده اند و برای ابطال زعم شان خلیل الرحمن

ابراهیم صلوات الله علیه را ایشان فرستاده شده و معتزله خصوص علم الهدی در ابطال و انکار آن بجد قصوی کوشیده اند بیانش بالاجمال می آید **نوع ثانی** از سحر سحر اصحاب اوهام و کلام است و کلام را تاثیری در نفوس است چنانچه بکلمه گریه و سخت لا یم چون طبیعت بحرکت سرور یا بغیظ و غضب و حزن می آید و آن مشهود محسوس است **و** بعضی میگویند که بعض سلاطین بمرض فالج سخت گرفتار شده بود معالجه مفید او نشده ناگاه بعض حذاق اطباء بمحض دخول براو بنا دشنام و سب و ذکر معایب نمود خون مفلوج بمحض سمع آن در حرکت و بغلیان آمده و در دفعه آن کوشید دفعة مفلوج از فالج مرض صحیح شد کانه نداشت پس باین سبب سید انند که از بعض نفوس قویه و کلمات او ظهور بعض غرایب جایز است **نوع ثالث** سحر باستعانت و تسخیر ارواح علویه و سفلیه است **اما** وجود آنها باتفاق ملل اسلامیه اکابر فلاسفه است لا متاخرین فلاسفه **و** بعض معتزله انکار از جن کرده اند و این ارواح جواهر قایمه بذوات خود اند نه متحیز و نه حال در متحیز قادر و عالم و مدرک جزئیات قوی تر از نفوس انسانی نفوس ارضی و اقوی از آنها علوی اند اگر خیر محض اند پس آنها ملائکه اند و اگر مشترک در خیر و شر اند سو منین جن اند و اگر شر محض اند شیاطین اند **اما** اتصال نفوس ناطقه بالنفوس علویه و ارضیه بوجود مشابهت و مشاکلت تامه بینهم است و برقی و تدخین و تجرید و تصویر و تصفیه میشود و این اقسام را عزایم و تسخیر میگویند **نوع رابع** سحر تخیلات و اخذ عیون است چون راکب سفینه نگاه میکند می بیند که سفینه واقف و شط در حرکت است **و** آنچه را بقوت بالا می اندازد در حال تندی صعود و نزول مدور می نماید و مثلا بحرکت اشیا اختلاف خطوط و الوان او چون خط و لون واحد می نماید و حب انگور در آب و صد چند می نماید و از بعض آئینه کبیر می نماید و از بلندی یا بالعکس انسان صغیر می نماید و اگر حس ادراک یا سمع بنهایت مشغول بشی بود حرکت یا شخص یا کلام دیگر او را محسوس نمیشود پس مشعبدین انظار اشخاص را بصورت استغراق مشغول بشی ساخته دفعة بسرعت تامه و بحرکت خفیه دست شی دیگر را ظاهر میسازد **نوع خامس** سحر اعمال عجیبه بسبب آلات مرکبه گاهی بنسب هندسیه گاهی بضروب خیالیه ظاهر میشود چنانچه ترتیب ساعات صندوق مثلا بعد انقضاء ساعتی ببوق شخص معلوم میشود بی آنکه احدی او را مس یا دست کرده باشد **و** ازین باب تصاویر معموله هند و روم و چین است که چون ضاحکه یا باکیه می نماید حتی خنده سرور و انجال معلوم میشود **و** بعض ثقاة اجله نقل کردند که مشعبده فرنگ در لاهور روزی ساعات بغل را از همه رؤسا گرفته بحضور و شهود ایشان برروی تختی نهاده **و** بضرب چوب ریزه ریزه کردند پس با آن ریزه ها تفنگی پر کرده بطرف دیوارے کانه رها کردند دفعة هر ساعتی از ساعتهاے مکسوره بدیوار صحیح و سالم آویخته شدند کانه شکسته بودند هر یکی ساعت خود را شناخته بگرفت **و** نیز مشعبدان بنگاله در لکهنؤ و لاهور دیدم که کاردهاے متعدده بسینه و بغل خود زده از طرف دیگر سرهای کارد بر آمده و آنها با آرام نشسته پاره شیشه بوتل میخوردند و میجویدند **جمعی** چون

۲۹۵

نوع سادس سحر فرعونیان ازین باب بود و علامه مجلسی گفته که سحر فخر الدین رازی و
استعانت بخواص ادویه چه بافراد یا بترکیب تأثیرے و مزاجی بهم میرساند چون چربی غوک بدست
مالیده اگر در آتش کند بدست ضرر آتش دفعةً نمیرسد و اگر تخم مرغ را در سرکه یک دو روز بگذارد بعد
آن تخم را کشیده کش کند چون ریسمان یا تارنخ میسازد میشود در ربعه تلی یا در ظرف مجوف سر تنگ
انداخته آب سرد بر آن ریسمان تخم بپاشد دفعةً تخم بحالت خود می آید **یا** دماغ خر را کسی خورانند مبتلا بقلة العقل
مضمحل الفطانة و الذهن دفعةً میشود **یا** مغز بوم بکسی خورانند متوحش از روشنی راغب ظلمت
قلیل النطق میشود **و از باب** مقناطیس احدی انکار ندارد لکن خلط آن بحق و باطل کردند **نوع سابع**
سحر اعتقادی است اگر شخص ضعیف العقل قلیل التمیز را شخصی بگوید که اسم اعظم را میدانم و حالانکه
او استعمال اسماء رحمانی یا شیطانی کرده باشد اعتقاد میکند خوف و رعب در معتقد ناشی شده
مسخر ساحر میشود **و** گاهی آدمی بفراست **و** گاهی بقیافه **و** گاهی بشره روی **و** گاهے
اندیشیده **و** گاهے بمدلول کلام آدمی سخن شخصی میگوید او گمان کرامت و غیب دانی او
میکند **نوع ثامن** از سحر سعی بنمامه میباشد و در نمامت نیز تأثیر عظیم است این ملخص کلام
رازی **و** نیشاپوری **و** مجلسی **و** صاحب جواهر الکلام نخفی باشد **اما در دروس** الاحکام
اول شهید اعلی الله مقامه زیاده بر این اقسام ثمانیه در قلیل العبارة جزیل المعنی جمع باحسن وجوه و نحو
و آن اینست و یحرم الکهانة و السحر بالکلام و الکتابة و الرقیة و الدخنة بعقاقیر الکواکب و تصفیة
النفس و التصویر و العقد و النفث و الاقسام فی کشف الغایب و علاج المصاب و منه الاستحضار
بتلبیس الروح ببدن منفعل کالصبی و المرأة و کشف الغایب عن لسانه و منه النیرنجات و هی
اظهار غرایب خواص الامتزاجات و اسرار النیرین و یلحق به الطلسمات و هی تمزیج القوی العالیة
الفاعلة بالقوی السافلة المنفعلة لیحدث عنها فعل غریب فعمل هذا کله و التکسب به
حرام اما علمه لیتوقی اولئلا یغتر به فلا و ربما وجب علی الکفایة لدفع المتنبی بالسحر و یقتل
مستحله و یجوز حله بالقرآن و الذکر و الاقسام لا بمثله انتهی کلامه اعلی الله مقامه **بحث**
سیزدهم آیا تأثیرے از سحر متصور و ممکن است یا نه در آن دو قول است **اول** قائلین
بایصال اثر دو فرقه شدند **مختار** جماعتی از امامیه منهم **شیخنا المقید** سفر مایند که سحر
صنع لطیف صانع شاطر است خدا امر فرمود بتعوذ از آن در سوره فلق و تحرز کلیا بهتا از آن نیز واقع
است انکار از آن ممکن نیست **و فرقه ثانیه از قایلین** عامه اهل سنت اند **بغوی**
گفته که اثر سحر قلب اعیان میکند آدمی را خر و خر را سگ میسازد و میکشد و مجنون میسازد **و**
فخر رازی گفته نزد اهل سنت جایز است که ساحر چون طیر در جو آسمان و زمین بپرد و قلب آدمی
بخر و غیر آن بسازد و بگرداند بدلیل آنکه موثر کل خداست **و** دیگر این آیه و ما هم بضارین **و** بحدیث
مشهور که پیغمبر را یهودیه سحر کرده در قعر چاه زیر سنگ دفن نمود و پیغمبر گمان میکرد که گفتم خبری

وحال آنکه چیزے نمیگفت تا آنکه جادو را جناب امیر علیه السلام از چاه بر نیاورد و لهذا سوره معوذتین حرز برائے آنحضرت نازل گردیده **امّا قول ثانی** مختار کافه معتزله و جمهور امامیه است که جادو در اصل حقیقتی ندارد بل تمویه فیمق و تلبیع و تخدیع محض است الا ادویه مبلده و نمامت و آن داخل در حقیقت سحر نیست **در منتهی المطلب** علامه فرموده که حتی تسخیر جن برای احکام او فهو عندی باطل لا حقیقة له وانما هو من الخرافات انتهی و آن نزد من باطل است حقیقتی ندارد بل جز این نیست که قول بآن از خرافات و ضعف عقل است بچند دلیل **دلیل اوّل** اگر اختراع اشیا و خلق الوان و حیوة در آنها و علم بغیب فی غیر آن بر وجه ابتدا و اختراع بغیر الله احدی را ممکن باشد البته موجد او ساحر است یا خدا یا هر دو بالاشتراک **بتقدیر** اول ساحر خدا است و الهیت خدا باطل باشد و بطلان آن ضروری است زیرا که بر ایجاد اشیا ابتداءً یا بر قلب آنها بحیوانی دیگر یا قلب جماد بحیوانی غیر الله را ممکن نیست زیرا که کل من سوی الله قادر بالقدرة است و او را اختراع و خلق جسم و لون و حیوة ممکن نیست **و بنا بر قول ثانی** اگر هر دو موجد اند لکن قدرت ساحر تابع قدرت الله است اینهم باطل است زیرا که اشتراک در فعل واحد لازم و بدو علت تامه فعل واحد میشود اینهم ضروری البطلان و محال است **و بنا بر آنکه** موجد او نیز فعل ساحر خدا است اینهم باطل است زیرا که اثبات نبوت و تصدیق او و تمیز در بینهما ممتنع و باطل میشود **اگر** گفته شود که تمیز بین النبی و الساحر بدعوی نبوت می شود چه اگر دعوے نبوت بدروغ کرد پس از وظاهر نمیشود **جواب** اگر چه دعوای بالجمله ممیز است لکن در فعل اشتباه میشود معهذا تجویز میشود که نبی ساحر است و بواسطه سحر از افسونها و امتزاج قوی عالیه با سفلیه و ترکیب ادویه حادث شده آورده سوی مصدق برائے تصدیق او بلن بصورت اکتساب **دلیل ثانی** اگر ساحر قادر بر خلق جسم و حیوة و الوان و اضرار و قتل و غیب میبود البته ساحر بلا تکلف و لا مشقت از اله سلطنتهای قاهره و تحصیل ذخایر و کنوز از معادن و خزاین از بلاد دنیا میکرد و کتب ملل علما را بالراس از دنیا بر هم میزد و احدے ندیده و نشنیده بل از سلف و خلف الی حین همه سحره اسوء حال و مصروف باشد فریب و مکیده و حیلها اند در اخذ و قبض دانے و اخس پول و بلقمه نان محتاج و حیران و ذلیل اند و بسبب فحش مردم گرفتار پس بثبوت این ثابت شد که سحر و ساحر حقیقتی ندارد **دلیل ثالث نقلی** و آن بسیار است منجمله لا یفلح الساحر حیث اتی یعنی در سحر در هیچ وقت و مکان رستگاری نیست **امّا جواب** و ما هم بضارین به الا باذن الله مراد امر الله در اینجا بالضرورت نیست زیرا که سحر منهی عنه و در کفر شمرده شیئی واحد کفر و ایمان و مامور و منهی بودن محال است پس لا محاله ماؤل و محمول بر علم الله می شود **امّا جواب متاثر شدن** آنحضرت بسحر ساحره از اخبار احاد و معارض قطعی هست ثابت نمیشود و منکران کافه معتزله و جمهور متکلمین

امامیه انچه تاثیر در بدن آنحضرت بر انند یا در عقل واحساس او علامه طبرسی و شیخ بهائی و علم الهدی و شیخ المشایخ و غیرهم فرموده‌اند در حصول آن با نحضرت منقصت و نفرت عظیمه باشد و ذم کفار فی قولهم وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا یعنی مسلمانان متابعت نمیکنند مگر مرد مسحور را صحیح باشد پس نقل باری قول ایشان را بصورت رد و ذم بلا فایده و غلط باشد زیرا که آنچه واقعی بود کفار گفته بودند **سوال** جمعی از محدثین امامیه فضلا عن اهل السنة بهمین سوال رفته اند که ان السحر عمل فیه حتی قال انه لیخیل الی انی اقول الشیء وافعله ولم افعله وان امرءة یهودیة سحرته وجعلت ذلک تحت راعوفة البئر فلما استخرج ذلک زال عن النبی ذلک العارض وانزل المعوذتان متفق علیه مفسرین فریقین است **ودرکبیر** نیز روایت کرده ونزول معوذتین در این قصه وامر باستعاذه از سحر در دو سوره نص صریح است در آن لازم می آید **جواب** نزول این دو سوره اگر برای تسحیر و برای استعاذه شده باشد پس تسحیر و استعاذه از سحر مستلزم تاثیر نیست چنانچه امر قل اعوذ بالله من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون مستلزم حلول شیاطین در آنحضرت وحضور ایشان نزد او مستلزم نیست چه امر باستعاذه بصورت دعا باشد ثم الله اعلم **بحث چهاردهم** آیا فاعل سحر کافر و فعل کفر است یا فسق در آن در فقهاء عامه وخاصه دو قول است **اول** مختار ابو حنیفه و مالک است که عموما کافر است بعموم این آیه **ونبوته** هر که کاهنی یا ساحری یعنی مخبر منجم را تصدیق بقولش کند تحقیق او کافر شد بانچه بمحمد نازل گردیده **ودرکبیر** وغیر او مرویست که قال علی بن ابیطالب فمن اتی کاهنا یؤمن له بما یقول فقد برء مما انزل الله علی محمد یعنی حضرت امیر علیه السلام فرموده هر که بیاید کاهنی را تصدیق قولش نماید تحقیق بری شد از آنچه نازل بر محمد شده **ودرقرب الاسناد** بسند اصحاب ما حضرت صادق از حضرت امیر علیهما السلام روایت کرده من تعلم شیئا من السحر قلیلا او کثیرا فقد کفر وکان آخر عهده بربه وحده ان یقتل الا ان یتوب یعنی هر که بیاموزد چیزی را از سحر قلیل باشد یا کثیر پس تحقیق کافر شد و هست آخر عهد او به پروردگار خود وحدش قتل است مگر آنکه توبه کند **ثانی** مختار شافعی و جمعی از اصحاب ما چنانچه در تجارت وحدود تجارت و در تذکرة الفقهاء و مبسوط و منتهی المطلب علامه است که اگر مطلق سحر را حلال میدانند و آن اعتقاد کنند کافر است والا فاسق است **اما قول ثالث** تفصیل مختار معتزله و محققین اصحاب ما است که پنج قسم اول را کفر محض میدانند زیرا که حقیقت نداشته کواکب و نفوس و اوهام و جن وغیر آن را مدبر و موثر میدانند بل هر که مجوز آن باشد او هم نیز کافر است **اما** آنچه منسوب بادویه و اغذیه مبلده می شود در آن فاسق وبانی وجانی او را واجب التعزیر میدانند اگر مسلم باشد **بحث پانزدهم** ثبوت آن در شریعت چگونه میشود مختار اکثر امت باقرار خود ساحر میشود و جمعی گفتند یا باقرار خود یا بشهادت عدلین بر اقرار او یا بر وصفی که علم حاصل شود که

ساحر قاتل اوست **و آیا** حدّے نیز مقرر دارد **یا نه** در آن نیز خلاف است چنانچه **در مفاتیح الاحکام** فرموده که طریق ثبوت آن نیست مگر اقرار ساحر بر نفس خود **و** بعضی میگویند بشاهدین ثابت میشود برای ورود خبر که وقتی که دو مرد عادل شهادت بر او دهند پس تحقیق خون او حلال و حدّ او قتل است اگر مسلمان باشد **و** تادیب است اگر کافر باشد **و** نزد بعضی مستحل او قتل کرده میشود **و** در خبر ساحر است که بسیف ضرب واحد بر کاسهٔ سر او زده میشود **و در حدیث نبوی** است که ساحر مسلمین قتل کرده میشود و ساحر کفار قتل کرده نمیشود پرسیده شد چرا پیغمبر فرمود برای آنکه کفر اعظم از سحر و سحر و کفر هر دو مقرون اند ثم الله اعلم **شهید و صاحب تذکره و جواهر** فرموده که اگر مستحل بود گردن زده میشود و الا توبه از وی بگیرند و بعدم آن یا مع الاصرار بر آن قتل کرده میشود ثم الله اعلم

بحث شانزدهم موثر سحر ساحر است یا خدا **مختار جبریه** بحسب قاعده کلیه که خالق کل و موثر جز او کل الاشیاء عند فعل الساحر خدا است نه غیر او چه آن کفر باشد یا ایمان قبیح باشد یا حسن **و مختار عدلیه** آنکه آنچه منسوب الی الافلاک و النجوم و امثال آنست در آن نه اثرے و نه موثرے است و نه حقیقتی دارد **و اما** آنچه منسوب الی التخییل و ادویه و اغذیه مبلده است پس در آن خداوند اثرے آفریده قبل از سحر پس آن شئی مفرد باشد یا مرکب بر سبیل عادت جاری است مثلاً خداوند در نطفه تحول قوت عاقده و در نطفه اناث قوت منعقده نهاده اگر نطفتین بحسب عادت جمع می شوند ولد منعقد میشود چه بر سبیل حلال و مباح چون بنکاح شرعی مجتمع شود یا بر سبیل منهی و حرام چون بزنا ولد متولد میشود لکن از اتیان آن بر راه حرام نهی فرموده **و در کشاف** گفته که علم سحر سبب تفریق بین الزوجین میشود بوجود حیله یا تمویه بد بسیدن در عقد و امثال آن لکن تفرقه ایشان عند الفرک و النشوز و خلاف من الله حادث میشود برای امتحان و ابتلاء ایشان چه در سحر بموجب و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله گاهی باری احداث اثر حقیقی میکند نزد وقوع فعل شان و گاهے مانع و صارف آن میشود قریب بهمین ثانی شهید در شرح لمعه فرموده و همچو مروی در بعض صحاح احادیث ما وارد شده که تمامی از احد اسباب سحر است زیرا که موجب تباغض میباشد

بحث هفدهم واضع سحر در ابتدا کیست خدا است یا غیر او در آن نیز دو قول است **مختار جبریه** خدا است نه غیر او **و مختار عدلیه** غیر الله و در غیر بالجمله انواع است آنچه در صحاح و حسان امامیه مرویست اینست چنانچه در **احتجاج الائمة** است که زندیقی از اجله زنادقه حضرت صادق علیه السلام را سوال کرد که خبر ده مرا از سحر که اصلش چیست و چگونه ساحر قادر بر عجایب افعال خود میشود آنحضرت فرمود که سحر بوجوه متعدده حاصل شده **نوعی** از آن بمنزله طب است چنانچه اطبا برای هر دائی دوائے وضع کردند و همچنین سحر است چه برای هر صحتی آفتی و برای هر

عافیت عملے و برای هر معنی حیله قرار داوند **نوعی دیگر** از آن بصورت خطفه و سرعه و مخارق وخفت هی باشد **نوعی دیگر** از آن چیزیست که از اولیاء شیاطین اخذ آن کردند **زندیق** عرض کرد که شیاطین از کجا آورند **آنحضرت** فرمود از جائیکه اطبا آورند بعض آن تجربه است و بعض آن علاج تا آنکه عرض کرد **آیا** ساحر قادر است بر آنکه بگرداند انسان را بسحر خود بصورت سگ یا الاغ یا غیر آن **آنحضرت** فرمود او عاجز تر است از آنکه تغییر دهد خلق الله را چه هر که باطل سازد مرکب خدا و مصور او را و تغییر دهد او را پس شریک خدا در خلق است و از شریک و تعالی برتر است برتری بزرگی واگر ساحر قدرت میداشت بر آنچه ذکر شد هر آئینه دفع میکرد از خود پیری را و آفت و امراض و سفیدی سر و فقر خود را انتهی **سوال** ظاهر آیه مقتضی کفر سحر است زیرا که ترتیب حکم بر وصف مشعر بعلیه باشد پس بنا بر آن تعلیم سحر نیز کفر است **جواب** لا نسلم که در اینجا ترتیب حکم مشعر بعلیه باشد بل ممکن است که ایشان کافر بودند معهذا تعلیم سحر میکردند **ایراد** بنا بر قول شما تعلیم سحر نیز ملکین کردند ایشان نیز کافر باشند و حالانکه عصمت ایشان از متفق علیه مسلمانان است **جواب** اگر لفظ مشترک عام در جمیع مسمیات باشد پس حمل آن جایز است بر افراد مخصوصه چون اقسام پنجگانه اول با آنکه باعتقاد حقیقت آن تعلیم داده شود و در اینجا وما یعلمان حتی یقولا انما نحن فتنة بمنزله مستثنا است فایده تخصیص میدهد و آن اینست که تعلیم ایشان بغرض تحرز در بیان ماهیت و کیفیت سحر بود نه برای حقیقت آن چون نبی بیان ماهیت کفر میکند با آن تکفیر معلم لازم نمی آید

بحث مجاهد وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت **آیا** ملکین بفتح لام است **یا** بکسر لام در قراءة دو قول است **اول** مشهور و مختار عامه قراء **و ثانی** منقول از ابن عباس **و** ضحاک و حسن مع جمعی دیگر است **اما** بنا بر اول دو شخص نوری یا هوائی باشند و بیانش مے آید **و بنا بر ثانی** خلاف نیز در ایشان است **حسن** گفته دو مرد حذاق در سحر واقف کار بودند تعلیم سحر بمردم میکردند **بغوی** **و** **سیوطی** **در** **در منثور از ضحاک و حسن** روایت کردند وما انزل علی الملکین السحر وهما علجان من اهل بابل لان الملائکة لا یعلمون السحر یعنی خدا برد و ملک سحر نفرستاده ایشان دو مرد سعالج حذاق از اهل بابل بودند چه ملائکه سحر را نمیدانند **در معالم التنزیل** از ابن عباس روایت کرده هما رجلان ساحران کانا ببابل ایشان دو مرد ساحر از اهل بابل بودند **در کبیر** **و نیشاپوری** روایت کردند که قیل کانا رجلین صالحین من الملوک یعنی ایشان دو مرد صالح از پادشاهان بابل بودند **در تفسیر سعودی** است قیل هما قبیلتان من الجن وهما المراد من الملکین بالکسر یعنی ایشان دو قبیله جن اند و همین مراد از ملکین بالکسر است **در تفسیر روض الجنان** روایت کرده لما سئل عنهما عن ابن عباس فقال ای کان العلجان ملکین انما کانا ملکین یعنی از ابن عباس وقتی که از حال این دو ملک پرسیده شد

جواب سوال ملکین بصورت آدمی اند یا بصورت خود و نام آنها چیست

آنجناب فرمود که چگونه و حذاق سحر دعامل آن فرشته باشند و ایشان دو پادشاه بودند و بر عدم جواز آن چند وجه گفتند **اوّل** انزال سحر من الله جایز نیست زیرا که کفر است و منزل نمیباشد مگر شریعت و دین و کفر سحر کانه معلوم است **دوّم** چگونه ملک تعلیم سحر بخلق کنند اگر بهیئت خود باشند و ایشان لطیف اند شهود الاعیان نمیشوند چنانچه جن معاینه نمی شوند پس تعلم و تعلیم بین الجنسین المتغایرین المتباعدین حاصل نمیشود لهذا انبیاء از جنس آدمیان از آدمیان فرستاده تا اسیل بجنس خود باشند **سیّوم** اگر ایشان را بصورت آدمی مشابه میسازد البته تلبیس و تجهیل بر خدا لازم می آید و تلبیس و تجهیل بر خدا جایز نیست لهذا رد کفار نموده بآیه و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا یعنی کفار به نبی گفتند که اگر تو رسول خدائی چرا مثل ما بشر باشی جواب آمد ملک جنس دیگر مستور اعیان بشر است اگر او را میفرستادم البته آدمی صورت او را میساختم و برشما می پوشانیدم ماهیت او لهذا نکردم **چهارم** آنکه تلبیس و تلبس ملک اگر بلباس آدمیت جایز باشد پس بهر آدمی که مشهود میشود البته احتمال ملکیت بل تجویز ملک بهر فرد آدمی باشد خلاف محسوسات سفسطه باشد **سوال** بنابراین وجه انزال سحر من الله نمیباشد چه انزال وحی بغیر انبیاء الله باجماع است جایز نیست پس انزال سحر من الله از جهت سما بر ملکین بکسر لام چه معنی باشد **جواب** در این آیه ذکر آسمان و ذکر سحر من الله المنان نیست پس اسناد آن الی الله بغیر وجود نص و دلیل باشد اما انزال و نزول دلیل بر آن شده نمیتواند چه سابق مکرر ذکر شد که نزول عبارت از حرکت علو بسفل است و لو بصورت انحدار و سر اشیب باشد چنانچه در قصه موسی فرمود فاهبطوا مصرا یعنی از دامنه کوه طور یا از بلاد شام ای بنی اسرائیل بمصر فرود روید چه مصر نسبت بآن بلد معلوم در زمین سر اشیب است **بغوی** و غیر او گفتند انزال در اینجا بمعنی الهام و تعلیم باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمود انزال در اینجا بمعنی آنکه حمل سحر بطرف دو مرد بابلی از بلاد مرتفعه نسبت ببابل باشد نه از آسمان **و از علم الهدی** معلوم میشود که از انزال ممکن است که مراد معیت سحر با ایشان و ذکر آن بر السنه ایشان باشد چنانچه در آیه و اتنا ما وعدتنا علی رسلک ای علی السنتهم و معهم باشد **امّا بنا بر قول اوّل** که ملکین بفتح لام بمعنی دو ملک باشند در آن نیز خلاف کردند **اوّل** آنکه ملکین اسم آنها ماروت و هاروت باشد **قول ثانی** در بیضاوی و مبانی فرموده که ایشان دو مرد صالح بودند و بکمال صلاح و تقوی بملک مسمی گردید **قول ثالث** آنکه مراد از ملکین جبرئیل و میکائیل باشد **در کبیر و مجمع البیان** و غیر آن روایت کرد که سحره یهود گمان داشتند و ادعا میکردند که خدا انزال سحر بر لسان جبرئیل و میکائیل کرده خدا تکذیب ایشان بنفی و ما انزل علی الملکین فرمود **در در منثور** ابوحاتم از عطیه روایت کرد که مراد از ملکین جبرئیل و میکائیل باشد یعنی سحر بر زبان آن دو ملک خدا نفرستاده و هاروت و ماروت بیان شیاطین باشد **و در کبیر** گفته که آن ملکین غیر ایشان باشند

بحث نوزدهم ببابل و مفسرین متفق علیه اند که بابل چون صاحب اسم عجمی

۵۰۱

لا ینصرف بعلمیت و عجمه نام شهری است آیا از بلاد عرب است یا عجم و در آن خلاف است معروف
در معالم از ابن مسعود است که بابل بلدی از بلاد عراق در زمین کوفه شهر قدیم بود و در تواریخ
و سیر حالات و سبب اسم بابل بتفصیل نوشته و نزد بعضی در نزدیک پای تخت نمرود
بود و در روض الجنان و معالم نزد سدی در جبل دماوند باشد در
مجمع البیان و مبانی البیان نقل فرموده که بابل از نصیبین بطرف راس العین است
در مبلغی فرموده نزد بعضی مهرة الارض است در قاموس گفته هذه بن عسقان تکب بابل
از طایف واول شهر است و در وجه تسمیهٔ آن بابل نیز خلاف کردند در روض
الجنان و معالم نقل فرموده که بابل برای آن میخوانند که زبان اهل بلد مضطرب و متبلبل
شد و نزد بعضی اهل شهری بود وقتی که جبرئیل بامر خدای جلیل صرح نمرود را پاره پاره و قطعه
قطعه بضرب یک بال ساخت یک قطعه صرح با آواز مهیب در آن بلد افتاد و ساقط شد بدهشت آن
صوت ساکنان بلد مضطرب و متبلبل شده کلام ایشان متغیر و متفرق دفعه شده چنانچه شیخ المشایخ
و بغوی نیز نقل کردند در در منثور از انس مرویست خلاصه آنکه خداوند در وقتی باد را
مسلط ساخته آدمیان را از چهار طرف در زمین بابل جمع ساخته پس ندائی از آسمان پدید آمد ایها الخلایق
هر کس مغرب را بیمین و مشرق به یسار و بیت الحرام را بقبال بگذارد برای او کلام از آسمان می آید از ایشان
یعرب قایم شد پس از آسمان ندا آمد ای یعرب بن قحطان بن هود توئی الشخص تو هر کس چنین و چنین کند برای او چنین و
چنین است پس دفعة الصوت منقطع شده مردم هفتاد و دو زبان دفعة متفرق شدند تا آن زبان
زبان بابلی واحد بود ثم الله اعلم در سنن بیهقی و ابو داود مرویست که حضرت امیر فرمود
که حبیب من رسول الله صلعم مرا نهی فرمود که نماز در زمین بابل مخوان چه آن زمین ملعون است اقول
لهذا یوم رجوع آفتاب نماز عصر را بعد مراجعت از صفین در زمین بابل نخواندند تا از آن زمین بر آمد مغرب شد
خداوند آفتاب را بر گردانید برای او تا نماز عصر او این قصه متواتر است شیعه و سنی در کتب خود
ضبط کرده چون صاحب صواعق و قاضی عیاض در شفاء و نیز ابن جوزی در خواص الائمة
و جامی در شواهد النبوة و امام حافظ ابو نعیم و ثعلبی در قصص الانبیاء و بیاری دیگر از محدثین قدماء
چنانچه حقیر در رسالهٔ رد الشمس و شق القمر خاصة در این دو مسئله نوشته ام

بحث نوزدهم هاروت و ماروت دو اسم سریانی لا ینصرف برای علمیت و عجمه اند نزد
بعضی هاروت و ماروت چون فعلوت از هرت بمعنی تکلم بقبیح باشد چونکه کلام قبیح شان تعلیم سحر
علانیه بود لهذا بآن مسمی گردید در کشاف متعرض شده که آنها دو اسم اعجمی غیر منصرف اند
اگر ماخوذ از هرت و مرت که بمعنی کسر باشد میبودند چنانچه مزعوم بعضی است هر آئینه منصرف می بودند در
عرایس ثعلبی و نیز منقول از کلبی است که ایشان در اصل سه ملک بودند ا عزا و او هاروت
ب عزابیا و او ماروت ج عزرائیل بمحض ارادهٔ ذنب و اکتساب آن تبدیل اسم ایشان به هاروت

۵۰۲

بیان اسم هاروت وماروت در اول عمران

وماروت شد **اما عزرائیل** وقتی که شهوت در نفس خود یافت استقاله به پروردگار خود نمود چهل سال در آسمان سجده بصورت توبه کرد باز بحال خود آمد **بحث بیستم** تفسیر آیه وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت **ما** لفظ ما برای اثبات بمعنی الذی موصوله است یا بمعنی نفی در آن دو قول است **اول** مختار اکثر است پس ایشان در عطف آن خلاف کردند **اول** آنکه عطف بر ما تتلوا باشد بنا بر آن تقدیر چنین باشد که ملائکه متابعت کردند آنچه متلو شیاطین و آنچه منزل بر ملکین بود **ثانی** عطف بر سحر باشد تقدیر چنین میشود یعلمون الناس السحر وما انزل علی الملکین یعنی شیاطین تعلیم میدادند مردم را سحر و تعلیم میدادند آنچه بر ملکین نازل شده **اینمختار** ابن جریر و قتاده است **در در منثور** از ایشان نقل کرده که دو سحر را متابعت کردند سحر شیاطین و سحر ملکین را **ثالث** عطف بر ملک سلیمان است پس ما موضع جر است تقدیرش چنین است که یهود متابعت افترائی را کردند که بر سلیمان و بر ملکین بسته بودند چه جمیع انواع سحر صنع واختلاق شیاطین است نه آنکه سحر کفر بذاته است از هر قسم که باشد انزال آن بر انبیا و ملائکه وارسال وبعث ایشان با کفر جایز نیست **دیگر** آنچه منزل من الله باشد او دین وشریعت برای خلق باشد و سحر کفر است پس انزال کفر اصلا من الله جایز نیست **اینمختار** ابومسلم است **قول ثانی** که ما نافیه است عطف بر وما کفر سلیمان باشد تقدیرش چنین است که وما کفر سلیمان ولا انزل الله السحر علی الملکین یعنی نه سلیمان کفر کرد و نه ملکین **تنبیه** پس در ترکیب هاروت وماروت خلاف کردند **در کبیر و نیشاپوری** گفتند که هاروت وماروت بیان ملکین باشد یعنی نه سلیمان کفر کرد و نه ملکین که هاروت وماروت باشند **وما یعلمان** نیز حجت است که هاروت وماروت نفی از تعلم و تعلیم سحر میکردند و خدا تکذیب یهود کرد در اضافت سحر بسلیمان و بملکین که هاروتین باشند **در درر الغرر و مجمع البیان و منبع البیان** مع غیر ایشان وجهی دیگر نقل کردند که ما انزل الله السحر علی سلیمان ولا علی الملکین جبرئیل ومیکائیل یعنی خدا انزال سحر نه بر سلیمان کرد و نه بر ملکین که جبرئیل ومیکائیل باشند چه یهود ادعا میکردند که خدا سحر را از آسمان بر سلیمان و بر جبرئیل ومیکائیل فرستاده و خدا رد ایشان بصورت تکذیب فرموده بنا بر آن هاروت وماروت بدل بعض از کل شیاطین باشند پس هاروتین بصورت تاخیر اللفظ وتقدیم المعنی میباشند وجواز آن در اشعار فصحاء عرب و قرآن بسیار است پس گویا چنین شد ولکن الشیاطین هاروت وماروت کفروا ببابل **وجهی دیگر** آنکه هاروت وماروت عطف بیان یا بدل از ناس باشند تقدیرش چنین میشود ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس هاروت وماروت السحر یعنی شیاطین کفر کردند تعلیم میدادند مردم را که هاروت وماروت باشند سحر را **و منا بر** وجه آخر هاروت وماروت دو قبیله شیاطین جن و انس **یا** دو قبیله متعلمین و معلمین مردم باشند والله اعلم و وجوه دیگر بلحاظ طول ننوشتم **در روض الجنان** فرموده که بعض مفسرین میگویند

زمان هبوط و مکان وی ... نازل شده

که ماروت این نام دو فرشته بدل ملکین است و بعضی میگویند که آن دو نام دو پادشاه بیان ملکین بکسر لام است و بعضی میگویند که بدل شیاطین بدل بعض از کل باشد و نزد بعضی بدل ناس است انتهی ثم الله اعلم بنابر این وما یعلمان تا آخر بصورت استهزا و سخریه باشد **بحث بیست و یکم** وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر وما در اینجا بلا خلاف نفی است و من زایده و افتنان و اختبار و امتحان و ابتلا بیک معنی اند یعنی اظهار شئی بغرض تمیز باشد چنانچه الذهب والفضة مفتونتان میگویند از نار زر او جید خالص بر اثر بنا ممتاز شده و سابق بتفصیل ذکر شده **سوال** لازم بود که فتنتان برای تثنیه میفرمود **جواب** بغوی آنکه چون فتنة مصدر است مصادر را تثنیه و جمع نمیشود بل شامل واحد و تثنیه و جمع مصدر میباشد **واما یعلمان آیا** بمعنی اعلام است **یا** تعلیم درآن دو قولست سید مرتضی و فخر رازی و صاحب مجمع البیان و مبانی البیان بشهود اشعار و آیات باثبات رسانیده که بمعنی اعلام است **قول اول** آنکه هاروت و ماروت اعلام سحر باحدی نمیکردند تا آنکه اول می گفتند ما فتنه یعنی امتحان خلق و برای اظهار حال شان آمدیم کافر بیا و کردن مفاسد و ترک محاسن مشو یعنی ماهیت سحر و حل و دفع آن ذکر میکنیم و شما بعمل و فعل سحر کافر مشوید و در اینجا ثابت شد که ایشان بصورت ابتلا و امتحان نازل شده بودند تا موافق از منافق و مومن از کافر و خلق ممتاز و ظاهر شوند بغرض تعلیم خلق و ابلاغ سحر باشان **قول ثانی** آنکه ملکین تعلیم نمیدادند ... آنکه میگفتند که ما امتحانیم پس معنی کفر مکن بسه وجه باشد **اول** بعمل سحر و فعل آن **دوم** ... ما برای امتحان آمدیم تا نهی و منع کنیم از تعلم و عمل سحر و جایز است که خدا تعلم سحر ... علامت کفر و اجتناب از آن علامت ایمان مقرر سازد چون قوم طالوت که ایشان ... آب نهر فرمود **سیوم** کفر بتعلیم و تعلم و عمل مکن **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمودند که در اینجا ثابت شد که شیاطین کفر بتعلم و تعلیم و عمل میکردند و ملکین نهی از آن میکردند ثم الله اعلم **بحث بیست و دوم** در مکان هبوط ملکین بنص قرآن بالجمله اتفاق دارند که بشهر بابل نازل شدند اگرچه در تشخیص آن در کدام زمین خلاف کردند **اما در زمان** هبوط بالجمله خلاف دارند **نزد** جمعی که در زمانی نازل گردیدند تعیین آن نکردند **نزد** بعضی بعد سلیمان برای ابطال افترای شیاطین بر سلیمان نازل گردیدند **نزد** بعضی بعد طوفان نوح نازل گردیدند این منقول ثعلبی از کلبی است **فخر رازی** مع جمعی دیگر همین مختار اکثر است که در زمان حیوة ادریس نبی نازل گردیدند **بحث بیست و سیوم** در هبوط ملکین مفسرین دو سبب گفتند **سبب اول** و آن بچند نوع است **نوع اول** در سلف سحر نهایت رواج یافته بود بوجهیکه تمیز بین المعجز والسحر خواص و عوام را ممتنع شد چونکه بر باری لطف واجب بود ملکین را برای ذکر ماهیت سحر و اظهار دفاع و بطلان آن فرستاد تا مردم باخبر باشند و معارضه سحر کنند **اینمختار** جمعی از معتزله و معاظم اصحاب

بیان کیفیت تعلیم سحر از ملکین

وبعضی از اشاعره چون فخر رازی وتبعه اوست **وآیا** ملکین بصورت بشر متمثل شده رسول مستقل در ابلاغ بطرف خلق بودند **یا** بر نبی زمان فرود آورده‌اند تا معجزه او در خلق ودفع مکاید وفریبهای متنبیان نماید در آن دو قولست **وثانی** مختار رازی وغیر اوست زیرا که جایز نیست که بار رسول غیر جنس ایشان را ولو متمثل شده بیاید چه در آن تجهیل وتلبیس است بر خدا جایز نیست **نوع ثانی** در زمانی متنبئین بسیار دعاوی نبوت میکردند خداوند برای معارضه ایشان ملکین را مع بیان ماهیت سحر فرستاد وخلق را نهی از تعلم علی میکردند وفساق شان بعمل آوردند **نوع ثالث** بعضی گفتند ممکن است که در آن زمان وشریعت سحریکه موجب تفرقه میان اعداء الله و موجب الفت میان اولیاء الله مباح یا مندوب بوده پس ملائکه با سحر نازل گردیده اشرار در شر استعمال کردند **نوع چهارم** تحصیل علم ببودن معجزه مخالف سحر واجب و آن متوقف بر حصول علم بماهیت معجزه وسحر باشد ومردم آن زمان جاهل از آن بودند لهذا ملکین را برای تعلیم ماهیت سحر ومعجزه فرستاده تا ایشان را تمیز در میان حق وباطل حاصل شود **نوع پنجم** تحصیل علم شئی بذاته حسن است چونکه سحر منهی عنه است ونهی بمنهی عنه تعلق نمیگیرد تا وقتی که منهی عنه معلوم الحقیقت نباشد وامتناع از منهی بغیر علم محال است **آیا** علم منهی عنه قبل نهی باشد یا بعد نهی یا حین نهی در متکلمین اسلام خلاف است **نوع ششم** ممکن است که جن در آن زمان انواع سحر داشتند که بشر از اتیان آن عاجز بودند پس انزال ملائکه برای تعلیم بشر واعلام واعلان آن آمد تا انسان مدافعه ومعارضه نماید **نوع هفتم** جایز است که انزال سحر برای امتحان وتشدید تکلیف باشد چنانچه خود آیه ناص بر همین است یعنی وقتی که مکلف علم سحر حاصل کرده باستعمال آن وصول بخواهش ولذت خود حاصل میشد منع از آن شد البته در ترک خواهش ولذت بعد تشرف وتمکن بر آن مشقت عظیمه است وغرض در آن اظهار مطیع از متمرد وموافق از منافق باشد چنانچه بقوم طالوت منع از شرب آب نهر فی قوله فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فهو منی واقع شد این قول مختار **زمخشری** است وقریب بهمین مروی از **اهل بیت** عصمت وطهارت علیهم السلام است چنانچه **در احتجاج الائمة** است که زندیق دیصانی حضرت **صادق** علیه السلام را از هاروت وماروت سوال نمود قرآن ناطق **حضرت صادق** علیه السلام فرمود ایشان موضع ابتلاء وموقع فتنه وامتحان بودند تسبیح ایشان در آن روز همین بود که اگر انسانی چنین کند چنین میشود واگر علاج بچنین کند چنین میشود پس اصناف سحر را می آموختند ویاد میکردند وایشان از آن نهی میفرمودند باینکه کافر میشوید بعمل سحر وبفعل آن واخذ نکنید آنچه بشما ضرر میرساند ونفع **در عیون الاخبار** از حضرت مقدس امام رضا علیه السلام مرویست که فرمودند آخرش اینست **اما** هاروت وماروت ایشان دو ملک بودند تعلیم دادند مردم را تا احتراز کنند وابطال سحر وکید وفریب شان نمایند معهذا تعلیم باحدی نمیدادند مگر آنکه میگفتند ما امتحانیم

کفر مکنید بتعلم و بفعل آن و قومی باستعمال سحر تفرقه مابین زوج و زوجه میکردند کافر شدند ثم الله اعلم **سبب ثانی** در هبوط ملائکه مختار اکثر مفسرین و محدثین سنی و شیعه است و ملخص همه روایات جانبین اینست که ابن عباس و غیره فرموده‌اند وقتیکه خدا بملائکه اعلام خلافت آدم نمود ملائکه متعرض اتجعل فیها من یفسد فیها شدند و جواب الهی انی اعلم ما لا تعلمون شنیدند پس از آن کرام الکاتبین قبایح اعمال بنی آدم را بالا می بردند ملائکه نهایت متعجب آمدند و تعییر و عیب بنی آدم میکردند خدا فرمود اگر شما بجای ایشان ترکیب ایشان می بودید سخت شنایع بعمل می آوردید و شما از اعظم و اقدس ملائکه اختیار نمائید تا بآدمیت پس هاروتین را اختیار کرده خداوند شهوت و جمیع آنچه در بنی آدم بود در ایشان آفریده بشر ساخته بزمین فرستاد و نهی کرد از شرک بالله و از قتل ناحق و از زنا و از شرب خمر پس ناگاه زنی **زهره** نام بروایت **علل و مبانی از امام ابوالحسن** علیه السلام نام زهره ناهیل بود **و بروایت** سیوطی مجوسیه **و باکثر** روایات نصرانیه **و نزد بعضی** از بعض زنان ملوک بعض اسرائیل بود **و** اصل نامش ناهیل **و بروایتی** ناهید **و بروایت** سیوطی از ابن مسعود نام او بیذخت **و بروایت** در منثور از ابوالدنیا عرب او را زهره و عجم ناهید می گفتند **و بروایت** ثعلبی از کلبی در فارسی ناهید و در قبطی بیذخت اجمل النساء و احسن ایشان بود در نظر آمد داعی بزنا شدند و او ابا کرد آخر الامر شراب خوردند سجده صنم و کرده زنا با او کردند شخص ناصحی را از زنا قتل کردند خلاصه هر چهار کبیره بیک وقت بعمل آوردند زهره بسبب آنکه اسم اعظم از ایشان یاد گرفته بود باسمان صعود کرده مسخ شده الی الآن ستاره زهره همان است پس هاروتین را بعذاب آخرت و دنیا اختیار داده شد عذاب دنیا را اختیار کردند در بابل معذب تا قیامت اند **و در تعیین عذاب** نیز خلاف کردند عبدالله مسعود گفت که ایشان بموی سرنگون مابین ارض و سما تا قیامت آویخته‌اند **قتاده** گفت از کمر تا بند پای در بند و قید اند **عثمان بن سعید و عمر بن سعد** گفتند که منکوس و بپای آویخته‌اند و بسیاط آهن هر وقت می زنند **نزد بعضی** سرنگون معلق مابین زمین و آسمان آویخته‌اند از تشنگی زبان شان تا ناف رسیده **و بروایت** عطا بن رباح سرهای شان تحت بالهای شان اند **و بروایت** سیوطی در بابل چاهی بود در آن چاه سرنگون آویخته و دهان ایشان قریب آب بفاصله چهار انگشت است و جمعی بآن چاه رسیده ایشان را مشاهده کردند **و بروایت** بغوی چشمهای شان مزرق و جلود شان سیاه **و بروایت** ابن منذر معلق و رجو بزنجیر چشمهای شان دو مشتعل و سرهای شان بجوی بود که روای فراموش ساخته **و بروایت** مجاهد در چاه پر نار انداخته شدند **تنبیه** انسب و اصح اولست زیرا که در قران چیزی نیست که دلیل این خرافات باشد **غزالی** گفته این چنین قصص از مصنفات یهود و منقول از ایشان

٥٠٦

جواب وسوال مسخ شدن دوملک

خاتمة المفسرين شيخنا طبرسي ره بعد نقل روايت ابو مسعود عياشي متعرض براد شده ومن قال بعصمة الملائكة فلم يجوز هذا الوجه هركه معتقد بعصمت ملائكه باشد او را جايز نيست كه چنين روايت چنين وجه تجويز كند **در عيون الاخبار** روايتست كه شخصي از امر زهره وازعشار يعني سهيل نام بر سيد حضرت رضا عليه السلام فرمود كذب وا في قولهم انهما كوكبان وانهما كانتا دابتين من دواب البحر فغلط الناس فظنوا انهما كوكبان وما كان الله ليمسخ اعدائه انوارا مضيئة ثم يبقيها ما بقيت السموات والارض وان المسوخ لم تبق اكثر من ثلثة ايام حتى ماتت وما تناسل منها شيء على وجه الارض اليوم مسخ وان التي وقع عليها المسوخية مثل القردة والخنازير والدب واشباهها انما هي مثل ما مسخ الله عز وجل على صورها قوما غضب الله عليهم ولعنهم بانكارهم توحيد الله وتكذيبهم رسله الخ ملخص ترجمه آنكه دروغ ميگويند كه زهره و سهيل ستارگان اند وخدا چگونه اعداء خود را اول مسخ سازد بعد آن در آسمانها انوار مضيئه گرداند و در دنيا مسخ بعد انمساخ زياده از سه يوم زنده باقي نمي مانند ونه انسال ايشان باقي ماندند واين بوزينها وخوكها وخرسها وامثال آنها اند كه مغضوبين وملعونين بانكار توحيد وانبيا بر صورت ايشان مسخ شدند **واما** هاروتين دو ملك براي تعليم خلق آمدند از سحر مردم واقف شده پرهيز نمايند بعد از مي گفتند كافر مشويد ما امتحانيم **سيد مرتضى علم الهدى وفخر الدين رازي** مع تبعه او گفتند عجب امور چند چيز اند **ا** آنكه ميگويند ستاره زهره با فلك خود بر زمين نزد هاروتين فرود آمد براي وقوع آنچه واقع شد بعد آن باز زهره مع فلك خود بالا بجاي خود شدند **ب** آنكه زهره زني فاجره بيدخت نام از اهل زمين بوده اسم اعظم از هاروتين آموخته بعد ارتفاع كبائر بعه باسمان رفت مسخ شده بكوكب زهره مشهور گرديده **ج** مبطل اين روايت فاسده واين قصه كاسده قرآنست در قرآن هيچ اشعاري ازاين خرافات نيست معهذا مي گويند كه ملكين معذب شده تعليم سحر بمردم ميدادند وعذاب شان زايد ميشد **د** عصمت ملائكه بقرآن وعقل ثابت است معهذا عصيان كردند تمام اين فاسد وضعيف است ومخالف عقل و محكم نقل **سوال** اكثر اهلسنت وجماعت در تفاسير وكتب حديث خود مع جمعي از اماميه چون صاحب نور الثقلين **و** صافي **و** عياشي **و** قمي مطابق روايت سنيان روايت كردند پس ترك صحاح اخبار واجماع جم غفير از عامه وخاصه لازم مي آيد **جواب** قاعده كليه در اسلام مقرر شده جميع آنچه مخالف برهان عقل ومحكم نقل از قرآن وتواتر اخبار باشد اگر حمل وتاويل ممكن باشد پس مطابق معقول ومحكم منقول سازند والا مطرود است اگرچه صحاح اخبار احاد باشند معارض قرآن وعقل نميتوانند شد ودرين مسئله رجوع باصول فقه بايد نمود در انجا مفصل است **وتاويل** قصه هاروتين وزهره بدو وجه مي كنيم **اول** بفرض صحيح وتسليم قصه كه هاروتين عصيان كردند پس در حال عصيان ملك بودند يا بشر اگر ملك بودند

٥٠٧

صدور معاصی خصوصاً منصوص من الله محالست زیرا که مخالف برهان و کذب باری لازم می آید واگر بشر بودند چنانچه صریح در همه اخبار این قصه است پس از بشر غیر معصوم صادر شده اشکالی لازم نمی آید **ثانی** نزد بیضاوی و صاحب مبانی و صاحب صافی و صاحب جواهر الکلام که از اجله فقهاء متاخرین است مأول بمرموزات است **اما** ملخص آن اینست که کنایه از ملکین از روح و قلب باشد که از عالم روحانی علوی بعالم جسمانی برای اقامت حق و درک آن نازل شدند پس زهره بزهره دنیاے دنی مبتلا شده در شبکه شهوت افتادند و شرب خمر غفلت کرده عبادت صنم هوا و هوس نمودند و قتل عقل ناصح کرده بغی بقرب زهره دنیا دنیه کردند و آن از ایشان گریخته گویا بموضع مرتفع عالی جاے گرفته و اشراق حسن آن بر ایشان تا بقاء آن باقی است چه عادت دنیا هرب از طالبش است و حب آن حمل نمود ایشان را بوضع طریقهای لطیف و دقیق که کنایه از سحر باشد برای تحصیل آن که موجب تفرقه ایمان و ثواب است پس بعد تنبه اختیار اهون عذابین دنیا نموده گرفتار تدبر و تفکر سرنگون تا بقاء خود کانه معلق در هوا اند انتهی خلاصة مقالهم **اقول** متعجبم از صافی صوفی الاصول واخباری الفروع که در اینجا چگونه بعقل و قیاس و رای خود تطبیق بین الدلیلین المتضادین از اخبار و احادیث داد و میگویند همین بخاطر من میگذشت

بحث بیست و چهارم

قایل این قصه اکثر امت است غیر محققین و معاظم اساطین اسلام **در تفسیر درّ منثور** روایت میکند عن علی رض ان النبی سئل عن المسوخ فقال هم ثلثة عشر الفیل والدب والخنزیر والقرد والجریث والضب والوطواط والعقرب والدعموص والعنکبوت والارنب وسهیل والزهرة فقیل یا رسول الله و ما سبب مسخهم قال اما الفیل فکان رجلا جبارا لوطیا لایدع رطبا ولا یابسا واما الدب فکان مؤنثا یدعوا الرجال الی نفسه واما الخنزیر فکان من النصاری الذین سئلوا المائدة فلما نزلت کفروا واما القردة فهی الیهود اعتدوا فی السبت واما الجریث فکان دیوثا یدعوا الرجال الی حلیلته واما الضب فکان اعرابیا یسرق الحاج بمحجنه واما الوطواط فکان رجلا یسرق الثمار من رؤس النخل واما العقرب فکان لایسلم احد من لسانه واما الدعموص فکان نماما یفرق بین الاحبة واما العنکبوت فامرأة سحرت زوجها واما الارنب فامرأة کانت لاتطهر من حیض واما سهیل فکان عشارا بالیمن واما الزهرة فکانت بنتا لبعض ملوک بنی اسرائیل افتتن بها هاروت و ماروت انتهی **در تفسیر عبد العزیز دهلوی** در قصه هاروت و ماروت ترجمه این حدیث شریف است عیناً یعنی حضرت امیر المومنین علی رض فرمود که حضرت رسول ص را پرسیده شد که آنانکه مسخ شده اند چند اند آنحضرت فرمود سیزده اند **فیل** و خرس و خوک و بوزینه و مارماهی و سوسمار و وطواط شاید خفاش باشد و شب پره

باشد و گژدم و عموص جانوری کوچک سیاه در گودالها و جویها میباشد و عنکبوت و
خرگوش و سهیل و زهره پس عرض کرده شد که سبب مسخ اینها چیست پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود اما فیل مرد جباری یا خباری یعنی نان پز و لوطی بچه باز
بود رطب و یابس یعنی جوان و پیر خوش صورت و بد صورت طفلی را نمیگذاشت مگر آنکه با او
وطی و لواطه میکرد و اما خرس زنی بود مردها را برای وطی خود برای تمامی طلب مینمود
و اما خولی پس او مرد دیوثی بود که با التماس ایشان بر آنها مایده نازل گردیده بود
باز کافر شدند و اما بوزینه پس او مرد یهودی بود که شکار ماهی در یوم السبت میکرد
و اما مارماهی پس او دیوث بود که مردان را برای وطی زوجه خود می آورد
و اما سوسمار پس او اعرابی دزد بود که بعصای بزرگی خود حاج را میدزدید و اما
خفاش دزدی بود از سر درختهای میوه میدزدید و اما کژدم مردی بود که احدی
از شر زبان و غیبت و بدگوئی او محفوظ نمی ماند و اما دعموص او نمام و چغل خوری
بود که مابین احباب و اقارب و اصحاب تفرقه میساخت و اما عنکبوت
زنی جادوگر بود که بر زوج خود بود یعنی زن شوهر خود را سحر کرده بود و اما خرگوش زنی بود که غسل
از حیض و نفاس نمیکرد و اما سهیل او آخذ مال خلایق بغلبه و غصب و فریب بود و اما
زهره او دختر بعض پادشاهان بنی اسرائیل بود که هاروت و ماروت را فریفته خود ساخت
انتهی ترجمه عزیزی و همین حدیث زبیر بن بکار در موفقیات و ابن مردویه
در تفسیر و دیلمی در مسند و ابو الدنیا و ابن منذر و ابن جریر باسانید خود از حضرت
امیر ع و ابن عمر و غیر ایشان باسانید خود آورده اند و اما بطرق و مسانید
اهلبیت رسالت ع نیز همین سیزده نوع مسوخ مروی اند چنانچه از قرآن ناطق حضرت صادق ع
در خصال ابن بابویه و ایضا آنحضرت از حضرت امیر ع و او از حضرت رسول ص
و در تفسیر مجمع البیان و خصال و در علل الشرایع از امام ابی الحسن
و در فروع کافی نیز مروی است که قال ع همه گیست ان المنسوخ من بنی ادم ثلثة عشر
الی ان قال و اما الزهرة فتنت هاروت و ماروت فمسخها الله کوکبا الخ یعنی مسوخات
از بنی آدم سیزده نوع اند از جمله ایشان زهره و هاروت و ماروت باو مفتون شده زهره پس مسخ
بکوکب گردید **تنبیه** هرگاه اهلسنت در صحاح مسانید خود مسخ بودن اینها خصوص مسخ
بودن خرگوش بنویسند پس بفتوای قیاسی فقهاء شان چگونه گوشت آدمی را میخورند العجب
و لیف لا التعجب کلام خدا و رسول ص را ترک کرده گوشت مسوخات آدمی را میخورند اشکال
تبدیل ترکیب نوعیه ملکین مسخ ساختن باشد پس مسخ ملکین قبل از صدور قبیح محال است و اگر
بعد صدور قبیح فرض کرده شود باز هم ممتنع زیرا که از معصوم منصوص ظهور قبیح کذب بر بای

جواب سوال بسم ساختن تحمیل لازم میاید

لازم می آید والا اگر متمثل به بشر شدند پس اگرچه امتساخ لازم نمی آید لکن دو چیز دیگر لازم می آید **اول** تلبیس و تجهیل **ثانی** مقتضای بشریت در ایشان موجود و حاصل فی الاصالة نباشد اگرچه شبیه به بشر شدند پس غرض از انزال ایشان باطل می شود و آن اظهار حال اهوای نفس در اهوای ملائکه بصورت وجدانی بود **جواب** در آیه کونوا قردة بتفصیل حد مسخ و تعریفات آن ذکر کردیم که نزد ما تعریف صحیح نیست مگر آنکه مسخ تبدیل نوعیه با قبح صور نوعیه حیوانی باشد **و پس** نزد ما ملکین بر حال خود باقی بودند تغیری و نقصی و زیادتی بایشان طاری نشده **و بفرض تسلیم** پس تبدیل نوعیه ملکی با قبح نشده زیرا که انسان اشرف انواع حیوانی عند العقل و النقل باشد و آن بدلیل و خلقناه باحسن تقویم باشد **و بفرض** اثبات که ملک اشرف از آدم است پس از جانب قائلین چنین جواب خواهد بود که تبدیل ماهیت ملائکه شد بل آنچه در بنی آدم از هوا و هوس بود در ماهیت ملکین افزوده شد و تزئید و تنقیص مزاجیه را بالضرورت مسخ نمیگویند و الا مرد پیر آن صبی جوان و آن جوان طفل صغیر اول نباشد بطلان این بالضرورت ثابت شد که ملکین نیز مسخ نشدند و الحمد لله علی الهامه **سوال** چه لازم بود که ملائکه را بالانفراد مختص برای تعلیم سحر بفرستد و بصورت اوامر و نواهی دیگر به نبی زمان وحی نکند **جواب** چونکه سحره اهل زمان گمان نسبت به نبی زمان خود چون ساحر سید شدند و سید نشستند لهذا ملائکه را بالانفراد برای بیان سحر فرستاد تا اظهار ماهیت سحر و برائت نبی از فعل سحر سازند ثم الله اعلم

بحث بیست و پنجم فیتعلمون منهما تعلم از علم بمعنی اخذ ... آمدن ... بحسب خلاف سابق **یا** راجع بملکین باشد یعنی تعلم سحر از ملکین ... است **نزد** جمعی راجع بکفر و سحر باشد یعنی اخذ میکردند از کفر و سحر ... و ... ایشان ... مرد صالح بودند یا دو قبیله شیاطین جن ... سحر میکردند

بحث بیست و ششم ما یفرقون ... وجه و ما ... است **اما** تفریق از فرق بمعنی ... **و نزد** ... اسم مذکر آدمی است و آن ... جمع لفظا ... مرون **و** مرءة اسم مؤنث آدمی است **نزد** اهل بدیع در تسمیه آدمی بمرء خلاف است **نزد** بعضی بجهت آنکه لازمه انسان از مروت و تکلف بمروت است چنانچه مرء مرؤة فهو مرئ ای ذو مروة و انسانیه و تمرء تکلفها **و نزد** بعضی حسن الخلقت حمید الصفت از کل حیوانات ناری و نوری و روحانی و غیر ایشان است اصل باب از مرء الطعام مریئا یعنی هنیئا و مرئت الارض مراءة فهو مرئ حسن هوائها باشد **و** مریئا و هنیئا بمعنی گوارا و نیک باشد در شرب و اکل آب و طعام عرب میگویند هنیئا مریئا **و** مری چون امیر اسم مجرای طعام و آب در صدر حیوان و همین راس معده و کرش متصل بحلقوم و منتهی تا بیخ زبان است **و** مراءة اسم ماریا شد **بحث بیست و هفتم**

ثواب اسطر شكل در نكاح دو مؤمن

در كيفيت تفريق چند وجه اند **اول** سحر برقى و عزايم و امثال آن باشد چون بستن مرد از جماع حليله خود و تنفير مابين زوجين ميكردند تا مابين ايشان تفرقه ميشد اين بنا بر آنكه اگر در رقيه و عزايم تأثير ميشد و لو من الله **ثانى** آنكه سحره بنمامه و وشايه واقع او و دروغ مابين زوجين ميكردند تا بسبب آن تنفر و عداوت مابين حاصل شده انجامش تفرقه بود **بدانكه** باين قول آنكه احاديث عامه و خاصه مؤيد است پس در اصلاح زوجين مهما امكن بكوشند تا مصلحين از حد سحر و ذم آن بر آيند و ثواب بسيارى وارد در اصلاح بين الزوجين است چنانچه **در ارشاد ديلمى و مجموع ورام** از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مرويست من سعى فيما بينهما و كان دليلا اعطاه الله بكل شعرة على بدنه مدينة فى الجنة و زوجه الف حوراء و كانما اشترى امة محمد و اعتقهم و ان مات ذاهبا او جائيا مات شهيدا يعنى هر كه سعى در مواصلت زوجين كند يا دليل بر آن شود عطا ميكند خدا او را بهر موى بدن او شهرى در مدينه و تزويج او هزار حور العين ميدهد و كانه است محمد را خريده از آو كرد و اگر در آمد و رفت مرد شهيد مرد **در جامع الاخبار** ابن بابويه مرويست قال رسول الله ص من عمل فى تزويج حلال حتى يجمع الله بينهما زوجه الله من الحور العين و كان له بكل خطوة خطاها و كلمة تكلم بها عبادة سنة يعنى هر كه عامل و داعى تزويج حلال در مؤمنين شود تا آنكه ايشان جمع مابين خود شوند خدا عامل از زوجيت حور العين ميدهد باو و بهر قدمى كه برداشته و بهر كلمه كلام كرده آن ثواب يكساله ميدهد **ثالث** آنكه يكى را باغوا و اضلال در كفر مى اندازد پس بتكفر زوج ثانى زوجين مطلق و رامى شد چه كفر موجب فرقت هميشه است **رابع** آنكه شيخ المشايخ و فخر الدين فرمودند كه در دين سليمان مقرر بود هر كه سحر مى آموخت پس بمحض آن زوج او طلاق ميشد ثم الله اعلم **تنبيه** بعض فحول گفتند آنچه از ملكين اعلام و تعليم از باب سحر مع نهى از آن صادر شده همين قدر است كه مابين زوجين بعلانه چيز تفرقه ميشود و بعلانه اشتى و صل و اگر نيز اين وجه و ديگر وجهى مى بود البته خدا ذكر آن ميفرمود چه در نقل حكايات و قصص ذكر كرده نمى شود و ديگر آنچه غريب و عجيب باشد پس ذكر تفرقه تخصيص سحر بعد اقتضاى عموميت آن معلوم شد كه از ملائكه چيزى غير از اين صادر نشده و از سحر اثرى غير از تفرقه پديد نيامده ثم الله اعلم **سوال** چرا قطع علايق زوجيت را خاصة در اينجا ذكر فرمود و حالانكه سحر مورث بغض عموما بتواند شد **جواب** چونكه اسباب محبت منحصر بنسب و سبب است و اما سبب مودة سعد و اند و قطع مودة نسبى اگرچه ممكن است اما قطع علايق آن ممكن نيست و لو بالكفر و در جميع اسباب مودت اقرب و اسيل ربط زوجيت اشد است هرگاه سوال نست مابين قطع شد البته قطع مقاربت و مزاوجت نيز مرتب خواهد شد لهذا او را نچه تفرقه ممكن الحصول غالبا و در آن سحر مؤثر بود ذكر فرمود ثم الله اعلم

بحث بيست و هشتم و ما هم بضارين به من احد الا باذن الله نفى باذه تعلق بمعنى ليس و بضارين به خبرش ضمير به راجع نيز بالاتفاق بسحر است

٥١١

اما الا باذنہ بالاتفاق نیز مستثنی منقطع است **در روض الجنان** فرمود جایز است کہ الا زاید بود چنانچہ لقیت فلانا الا انتی اکرمتہ ای لقیت فلانا اکرمتہ **اما** ضرر والم در لغت نظایر اند نقیض آن نفع باشد وضار از ضر یضر ضرا وضرۃ واضر بہ اضرارا واضطرہ اضطرارا باشد **صاحب العین** گفتہ ضر وضرر دو لغت اند و بانضمام نفع بفتح ضاد میباشد **و نزد** فقہا ضرہ اسم ہر احدے از زوجات باشد چہ ہر یکی از ینہا ضر یک دیگر میخواہد یا بسبب یکی مر دیگر نقصان در مضاجعت ومقاربت وحقوق دیگر رسد **و** ضریر بمعنی مضرور یعنی ذاہب نور العین آدمی را میگویند **و** ضریر الوادی دو طرف وادی اند اصل باب انقباض باشد **اما** اذن در لغت بسہ معنی آمدہ **اول** علم چون فاذنوا بحرب بمعنی فاعلموا باشد **ثانی** بمعنی اباحت واطلاق باشد چون فانکحوھن باذن اھلھن یعنی باباحتھن **ثالث** امر باشد چون نزل علی قلبک باذن اللہ بمعنی بامر اللہ **و** در اصطلاح نفع عبارت از چیزیکہ حیوان لذت برد ویا بالفعل متلذذ شود یا مودی الی اللذۃ باشد **اما ضرر** عبارت است از وصول وحصول الم بحیوان من حیث انہ الم چہ بالفعل متالم شود یا مودی الی الالم باشد **بحث بیست ونہم** تفسیر این یعنی وما ہم بضارین بہ من احد الا باذن اللہ یعنی نیستند ایشان ضرر رسانندہ بآن یعنی بسحر احدی را مگر باذن خدا **آیا** اذن در اینجا بمعنی امر وحکم اللہ **یا** بمعنی علم اللہ **یا** تخلیہ خدا است در مفسرین سہ قول است **اول** مختار اکثر جبریہ وعامہ مفسرین است چہ سحر وساحر را مجال نیست کہ موثر شود الا بامر اللہ وفاعل کل خدا است واذن اطلاق نمیشود بصورت حقیقت مگر برامر **جواب** ضعف آن معلوم است زیرا کہ اصل اذن دایر در سہ معنی است وتخصیص آن بعلم یا تخلیہ از روی عقل ونقل است **در کبیر** گفتہ بدانکہ اذن حقیقت در امر است وخدا امر بسحر نمیکند زیرا کہ کفر است لہذا بایشان عیب وذم کردہ والا ذم وعیب بایشان نمیکرد پس تاویل آن واجب شد **اول** مختار حسن است کہ مراد از آن تخلیہ ساحر عند السحر است اگر تعالی خواست منع اثرش را میکرد والا تخلیہ میان او ومیان ضرر سحر میکند **ثانی** مختار اصم است کہ مراد از اذن اللہ نیست مگر علم اللہ **و** از اینجا اذان نماز را اذان نامیدند کہ اعلام خلق بصلوۃ است **و** گوش را اذن نامیدند زیرا کہ بجاسہ قایمہ سامعہ ادراک اذن وباذن میکنند واز اینجا است واذان من اللہ ورسولہ الی الناس یعنی اعلام من اللہ است **ثالث** حکم اللہ صحیح نمیشود مگر انکہ ایشان بسحر کافر شوند وکفر مقتضی تفریق بین الزوجین است پس تفریق بحکم شرعی است وحکم شرع حکم اللہ است تم اللہ اعلم **و شیخ المشایخ** فرمودہ کہ نزد بعضی اذن اللہ بمعنی اجراء عادۃ اللہ باشد کہ نزد تناول ادویہ مضرہ واغذیہ مبلدہ اگر خدا خواست اظہار اثر از دوا میسازد والا مانع میشود چہ در دوا تاثیر بذاتہ نیست **چنانچہ** انعقاد نطفہ نزد اجتماع نطفتین بحسب جریان عادۃ بامر اللہ میشود خواہ بصورت حلال مجامعت کنند وجمع نطفتین شوند یا بصورت حرام اگرچہ از حرام خدا زاجر است **تنبیہ** در اینجا

لفظ اذن الله مشعر است بآنکه اضرار سحر بصورت عجز باری و لغیره علم او نیست چه اگر میخواست بجبر و قهر ایشانرا منع میکرد و لکن تکلیف مانع از قهر است **بحث سی ام** و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم یعنی تعلم و اخذ میکردند چیزیرا که مضر سحره بود و نفعی ایشانرا در آخرت نبود و محتمل است که ضمیر در دو صیغه بمسحورین باشد بنابرآن معنی چنین میشود که سحره تعلم میکردند آنچه را بمسحورین بزعم ایشان ضرر رساند نه نفع الله اعلم بمراده **بحث سی و یکم** و لقد علموا لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق لام قد برای تاکید حقیقت و لام لمن در **روض الجنان** فرموده هر لامیکه در اول اسمی یا در اول فعلی مفتوح باشد برای تاکید است پس من مبتداء ما بعدش تا خلاق خبرش است یعنی و هر آئینه بتحقیق یهود دانستند که کتاب الله را ترک کردند و تمسک بتلو شیاطین نمودند و ایشان دانستند که هر آئینه هر کس استبدال کند و بخرد سحر را عوض دین خدا نیست برای او در آخرت نصیبی از رحمت و ثواب غیر جهنم **و** در خلاق خلاف کردند **نزد** اکثر خلاق بمعنی نصیب و حظ باشد و بنابراین یهود را مایوس ساخت و قطع امید شان کرد که نصیبی و سهمی و لو قلیلا بسبب تنکیر خلاق ندارند زیرا که ترک کتاب الله کردند و بعوض آن خریدند سحر را **و نزد** قفال اصل خلق بمعنی تقدیر و اندازه باشد بنابرآن خیری و تحفه برای ایشان در تقدیر نیست **و نزد** حسن خلاق در اینجا بمعنی لا وجه له باشد یعنی نه دینی دارند و نه وجه رفاهیت و نجات **و نزد** دیگران خلاق بمعنی خلاص باشد یعنی نه دینی دارند نه خلاصی از عذاب ابدی دارند چنانچه امیة الصلت گفته **شعر** یدعون بالویل فیها لا خلاق لهم الا سرابیل القطران و الاغلال **بحث سی و دوم** و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون بئس از افعال ذم و فاعلش ضمیر و ما نکره موصوفه باشد تقدیرش آنست لبئس الشیء شیئا شروا به انفسهم یعنی هر آئینه بد چیزیست آنچه ایشان فروختند جانهای خود را و بعوض آن گرفتند یعنی سحر را اگر ایشان حقیقت آنرا بدانند و آن در اصل عذاب ابدی نار جهنم است که از آن اصلا طرفة العین خلاصی ندارند **سؤال** اول اثبات علم شان بعد آن در لو کانوا یعلمون نفی آن فرموده اجتماع اثبات و نفی در محل واحد ممتنع است **جواب** بچند وجه است **اول** آنکه این دو گروه اند عالم و جاهل ایشان **اما** عالم پس او عالم بسحر و داعی خلق باشد و آنها کسانی اند که نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون **اما** جهال ایشان اند که تعلم سحر و عمل آن بی آنکه علم سابق داشته باشند **اختیار اخفش و قطرب** **ثانی** آنکه سلمنا قوم واحد است پس ایشان عالم الشیء و جاهل الشیء دیگر بودند یعنی عالم بلا خلاق لهم و جاهل بما فات عنهم من منافع الآخرة بودند **ثالث** آنکه سلمنا قوم واحد بودند و معلوم هم واحد بود اما ترک علم خود کردند یا آن عمل نکردند پس اعراض را تعبیر بعدم علم ایشان فرموده چنانچه صم بکم عمی فهم لا یرجعون را تعبیر بعدم انتفاع ایشان **ابن جواس** فرموده **تنبیه** الله اعلم

آیه دلیل است که باختلاف مقاصد احکام شیء واحد مختلف میشوند چنانچه تعلم سحر باراده دریافت منهی و باراده تمیز از معجزه و برای رد متنبی حلال است بل واجب و بران ثواب مترتب و باراده اکتساب و اعتقاد بآن حرام موعود بکفر و عذاب است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَمَثُوْبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَیْرٌ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ترجمه

یعنی اگر بتحقیق یهود ایمان بخدا و بمحمد و بقران می آوردند و تقوی پیشه میشدند و از خدا و از عذاب آخرت می ترسیدند هر آئینه پاداش و جزا و ثواب داشتند و ثواب آن از نزد خدا بهتر بود و می یافتند اگر ایشان میدانستند **بدانکه** الآن ذکر ترهیب فرمود متصل بآن ترغیب شروع نمود تا توعید و وعده بحسب عادة الله جمع باشد **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** نزول این آیه در آنانست که ذکر شان متصل همین است یعنی نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم بعد آن وصف شان فرمود بقوله واتبعوا ما تتلوا الشیاطین **و آیا** ایشان مختص یهود اند **یا** یهود مع آنکس که متابعت سحر و متلو شیاطین کردند **یا** هر دو و در آن اقوال است اولی عموم است **بحث دوم** ولو انهم امنوا واتقوا **آیا** ولو شرطیه است **یا** بمعنی لیت از تمنی کانه ولیتهم امنوا بود و در آن دو قول است **اما** جزاء لو محذوف بوجود جمله اسمیه که لمثوبة باشد برای دلالت او بر اثبات آن و لو انهم امنوا واتقوا لاثیبوا باشد ضمیر منفصل مع و ضمیر فاعل **نزد** جمعی راجع یهود سلف است **و نزد** برخی راجع با آنان که تعلم سحر کردند و تعلیم دادند آنرا علی التقدیرین اگر تابع سحر و یهود که تارک کتاب الله و تابع متلو شیاطین شدند ایمان مے آوردند و تصدیق بمحمد و قران میکردند و می ترسیدند و خود را از سحر و کفر و تعلم و تعلیم و عمل آن نگاه میداشتند **و نزد** بعضی بعد ایمان از جمیع معاصی خود را حفظ میکردند هر آئینه ایشان را ثواب و جزا آن داده میشد و عوض آن می یافتند **بحث سوم** لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون بدانکه لام مفتوح لام ابتدائی برای تاکید است نه قسم پس لمثوبة جمله مستأنفه باشد و مابعد مثوبة **نزد** جمعی صفت آن شریفه مثوبة واقع شده **و** تنکیر مثوبة برای تعظیم و توقیر ... باشد **یا** المثوبة بفتح میم و سکون مثلثه و ضم واو و بای

اگر بودند عالم بودی چرا بجهل اسناد ساخت

موحده چون مشوره است یا بفتح میم وضم مثلثه وسکون واو وسست در قرا و اهل لغات دو قول است **اول** مختار قتاده است **ثانی** مختار باقیان است **اما مثوبة** و ثواب و اجر نظایر اند و نقیض آن عقوبت است **و** در شریعت اسم جزا خیر و نفعی است که بعوض عمل حسن بصورت مکافات بعامل محسن عاید و راجع میشود از ثاب یثوب ثوبا و ثوابا و مثوبة و اثابه بیشبه و اثابه و مثوبت بمعنی عود و رجوع باشد **نزد اهل بیان** وجه تسمیه وصول نفع خیر را بثواب نسبت که بعامل حسن بصورت مکافات عوض عمل حسن عاید و راجع می گردد و لباس را از اینجا ثوب نامیدند که بعد غزل و بافتن راجع بلباس میشود **و** تثویب نزد فقهاء ترجیع صوت در اذان باشد چنانچه ثوب الداعی المنهزمین الی الحرب یعنی رجعی داد طلبید منهزمین را بجنگ بعد گریختن **و** مثابة للناس ازین باب است یعنی که موضع رجوع خلایق است و اصل باب رجوع است **بحث چهارم** تفسیر آنست که هر آینه ثواب ایمان ایشان از جانب خدا بهتر بود از کفر و سحر اگر ایشان بدانند و در لو کانوا یعلمون دو وجه اند **اول** آنکه اگر ایشان بعقل و تدبر در سحر و کفر و در ایمان و عمل بنگرند البته ایمان را برگزینند **ثانی** لو کانوا یعلمون ... و ایشان اخذ جهل و ترک علم و ایمان همیشه میکنند ... و تدبر است چه بتحصیل علم عالم را علوم حاصل میشود و از آنجا که علوم ترک کفر و اخذ ایمان و ثواب بر آن باشد **سوال** ایشان عالم بخیریت ایمان بودند یا نه اگر عالم بودند پس اسناد شان چرا بجهل نمود و اگر نبودند پس جهل عذر شان باشد ذم چرا باشد **جواب** ایشان عالم بعقل و نقل بخیریت ایمان بودند پس اسناد ایشان بجهل بجهت ترک عمل بعلم فرمود چه عالم بلا عمل از مقتضای علم شود در حکم جاهل است چه فعل او چون فعل جاهل است **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است **ا** بر ترغیب جاهل بعلم و بعمل آن **ب** ثواب و عقاب نیست مگر باستحقاق **ج** بر بطلان قول اصحاب معارف و عرفان که علم بلا تعلم حاصل میشود وقتی که صوفی صاف شد چه نفی علم از یهود نمود

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین عذاب الیم ترجمه

در ترتیب سلف یا ایها المساکین یهود و حضرت علی امیر مومنان است

یعنی ای آنانکه ایمان آوردند مگوئید مخاطب برسول لفظ راعنا را چه آن لفظ بمعنی حمق یا بمعنی چوپان مواشی باشد یا بمعنی شنامی در سریانی است و بگوئید لفظ انظرنا بجای راعنا یعنی بر بین یا مهلت ده مارا مومنین برسول الله گفتند و خدا در جواب ایشان فرمود گوش کنید و بشنوید فرمان خدا را نه مانند یهود که سمعنا و عصینا گفتند و برای کافرندگان که تکذیب و توهین رسول میکنند عذابی دردناک است **بدانکه** هرگاه خدا قبایح افعال یهود ذکر نمود پس درینجا قبایح اقوال ایشان که با انحضرت بآن کلام میکردند بیان فرمود **و در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** ندای یا ایها الذین امنوا در قران بمومنین امت مرحومه در هشتاد و هشت جا وارد است **در تفسیر روض الجنان** از ابن عباس مرویست هر جا که در قران یا ایها الناس است مکی است و هر جا که یا ایها الذین امنوا است مدنی است چه در ابتدای اسلام خطاب و ندا بخلق بلفظ یا بنی ادم و یا ایها الناس وارد است زیرا که اسلام و ایمان تا آن وقت در قلوب خلق قرار نگرفته بود و بلفظ ایمان و اسلام ذکرشان شایع و سایع نبود و بعد قرار ایمان و اسلام نداهای یا ایها الذین امنوا بمومنین نازل شد و اگر یا ایها الذین اسلموا و امنوا ندا می شد ندای غیر مطابق واقع می شد چه نبود **بحث دوم** در تفسیر عیاشی و سبا از حضرت امیر و حضرت سجاد و در **تفاسیر عامه** از ابن عباس و حسن و ضحاک است که نیست در قران یا ایها الذین امنوا مگر بجای آن در توریة و زبادی **در منثور** در توریة و انجیل یا ایها المساکین است **اقول** ذکر یهود در اوایل بمسکنت نمود و در زمان نبوت نبی ما نیز مسکنت ثانیه بر ایشان مقرر و معین فرمود بقوله و ضربت علیهم الذلة والمسکنة بذلت یاد فرمود تا دلیل باشد که اکثر ایشان در دنیا و آخرت در ذلت و بصورت آن باشند **اما** امت مرحومه را از ابتدا بیا ایها الذین امنوا که از اشرف اسما و القاب باشد یاد فرمود تا دلیل باشد که ایشان از ابتدا در دنیا بشرافت ایمان و عدم زوال آن از ایشان تا ابد و ورود ایشان در جنت بشرافت ایمان خواهد بود **بحث سوم** حافظ ابو نعیم در **حلیة الاولیا و منقبة المطهرین** و احمد بن حنبل در **مسند** و فضائل صحابه و سیوطی در در منثور **و تاریخ الخلفا و** ابن حجر در صواعق **و** طبرانی **و** ابو حاتم در مسانید خود یا سانید خود مع اکثر مفسرین دیگر روایت کردند که رسول الله صلعم ما انزل الله آیة یا ایها الذین امنوا الا و علی راسها و امیرها و سیدها یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نازل نکرد خدا آیه یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی سر آن و امیر آن و سردار آن است **در صواعق و مودة همدانی و تاریخ الخلفا** از ابو حاتم و طبرانی و غیر ایشان **از ابن عباس** روایت کردند ما نزلت آیة یا ایها الذین امنوا الا و علی امیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر مکان و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی آیه یا ایها الذین امنوا نازل نشد مگر آنکه علی امیر آن و شریف آن است و بتحقیق خدا عتاب کرد اصحاب محمد را یک جانب

۵۱۶

بجای دیگرے اماذکر نکرد علی را در کل قرآن وغیر آن مگر بوصف خیر وفضل **در تاریخ الخلفا** از احمد وحاکم روایت کرده ماورد لاحد من اصحاب محمد من الفضایل ماورد لعلی یعنی برای هیچ کس از اصحاب محمد فضایل وارد نشده آنقدر که برای علی آمده یعنی هرچه برای جمیع الشان متفرق فضایل آمده برابر همه آنها برای یک نفس علی مجتمع شده وآمده **در تاریخ الخلفا** وغیر آن **وابن عساکر از ابن عباس** روایت کردند ماتزل فی احد من کتاب الله ماتزل فی علی یعنی در هیچ کس از اصحاب واقارب محمد در کتاب الله برابر ومساوی علی نازل نشده آنچه در علی نازل شده **در تاریخ الخلفا** وابن عساکر **از ابن عباس** روایت کرده نزلت فی علی ثلثمائة آیة یعنی در علی سه صد آیه قرآنی نازل شده **حافظ ابونعیم** در ماتزل فی شان علی **و** در منقبة المطهرین روایت کرده که ربع قرآن در فضایل علی واولاد او نازل شده **واقدی** در تاریخ روایت کرده بحضور هارون الرشید علما عصر جمع شده از هریکے عدد فضایل علی می پرسید پس شافعی گفت نزد من آنچه صحیح شده زیاده از پنج صد حدیث است **و** محمد بن اسحاق گفت نزد من زیاده از هزار حدیث صحیح مسند رسیده **و** محمد یوسف گفت اگر امون باشم هارون گفت باشو پس یوسف گفت که پنج لک حدیث مسند و پنج لک مرسل بما رسیده پس از واقدی پرسید و واقدی گفت که من گفتم که نزد من نیز زیاده و کم از مرویات محمد یوسف نخواهد بود و ذکر این قصه بجائی مے آید انشاء الله تعالی **اقول** در اینجا ثابت شد که علی سید مومنین وامیر ایشان وشریف ایشان است حسبك هذا من مخالفیه **بحث چهارم** ابن المبارک در زهد **و** ابوعبیده در فضایل **و** ابن منصور در سنه **و** احمد نیز در زهد **و** ابونعیم در حلیه **و** بیهقی در شعب **و** سیوطی در درمنثور **از ابن مسعود** روایت کردند که مردے آمد وبابن مسعود گفت بمن عهدے کن و او گفت وقتی که ندا یا ایها الذین امنوا را بشنوی گوش ده چه دران خیری باشد که بتو امر می شود یا شرے باشد که از آن نهی میشود **در اخبار اهلبیت رسالت** آمده وقتی که یا ایها الذین امنوا تلاوت شود چه خود بخوانند یا غیر ایشان تالی وسامع لبیک اللهم لبیک بگوید **بحث پنجم** لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا در نزول این چند وجه اند **اول** مختار اکثر مفسرین است وهمین مروی **از ابن عباس** است که مسلمانان مخاطب بحضرت رسول صلی الله علیه وآله در حال کلام وتلاوت قرآن واحکام بر ایشان لفظ راعنا می گفتند یعنی با ما مراعات در کلام کن چه دفعه همه کلام تو ما را حفظ نمی شود پس یهود وقتی کلمه راعنا از مسلمانان شنیدند ایشان نیز با بحضرت راعنا می گفتند سعد معاذ این کلمه از ایشان شنید واو واقف زبان عبرانی وسریانی بود دران زبان راعنا بمعنی دشنام قبیح یا بمعنی حمق یا بمعنی نفرین بود پس سعد معاذ ایشان را گفت ای دشمنان خدا لعنت خدا بر شما باد قسم بخدا اگر بار دیگر از کسی از شما لفظ راعنا شنیدم هر آئینه گردنش بشمشیر میزنم

معنے راعنا عبرانی است یا سریانی یا عبرانی

یہود گفتند کہ آیا شما مسلمانان باو راعنا نمیگوئید گفت ملی مگر شما بتوریہ کلمہ عبرانی بصورت عربی می گوئید مراد شما دشنام بآنحضرت است پس این آیہ نازل گردید کہ بجاے راعنا مرادف وانظرنا بگوئید تا یہود تلبیس در قول کردہ نتوانند **وجہ ثانی** نزد سدی آنکہ راعنا بعینہ کلام یہودی از بنی قینقاع رفاعہ بن زید بود کہ باحضرت رسول ص چنین کلام کرد و مراد از آن رعونت کہ حمق یا اضطراب باشد گرفت پس این آیہ نازل گردید **وجہ ثالث** نزد عطا آنکہ این کلمہ لغت انصار در جاہلیت بود و ہرگاہ در اسلام بنطق آوردند خدا نہی از آن فرمود **واللہ اعلم وجہ رابع** مختار قطرب است کہ راعنا لغت اہل حجاز بود و کران نمیکردند الا عند الاستہزاء و سخریہ و ہرگاہ یہود آنرا بصورت استہزا ذکر کردند خداوند از آن نہی و بعوض آن انظرنا فرمود **بحث ششم** آیا لفظ راعن در اصل عربی است یا غیر آن در آن دو قول است **مختار اکثر** عبرانی یا سریانی است و ہمین مروی از حضرت **باقر** علوم اولین و آخرین است **و آیا** راعنا این کلمہ عبرانی یا سریانی بود یا نہ ظاہر کشاف و مبانی و کبیر و الجنان راعنا بود **و نزد** دیگران ہمین کلمہ راعنا یا مشابہت لفظی و مخالفت معنوی باشد **اما قائلین** عربی در اشتقاق و معنی آن نیز دو قول است از **قول اول** مختار سدی و غیر او آنکہ ماخوذ از رعن بمعنی اہوج یعنی اسرع المنطق واحمق المسترخی واخف المزاج واطول الجہل باشد پس نون در ان اصلی و الف برای تنوین و اسم فاعل از رعن یرعن رعنا و رعونۃ باشد و ہمین قراءۃ شاذہ مروی از حسن باشد **تنبیہ** پس نزد ایشان راعنا بمعنی مصدری یا اسمی باشد یعنی ای احمق **فخر الدین رازی** گفتہ احتمال است کہ مراد ایشان صرف راعنا باشد یعنی بقصد ہذا خداوند از لفظ آن عموما نہی فرمود تا خصیم نیز حجت نگیرد و نگوید **و نزد** بعضی نہی وارد است از آنکہ قول منسوب الی الرعونۃ نگوئید **قول ثانی** آنکہ عربیست ماخوذ از رعی یرعی رعیا و مرعا بالفتح اول علف گیاہ و بالفتح چریدن و چرانیدن و چشم داشتن باشد و جمعش ارعاء **در مبانی البیان و بیضاوی** گفتند کہ رعی بمعنی حفظ شئی برای مصلحت باشد **و در مجمع البیان** فرمود مراعاۃ تفقد شئی در نفس او و احوال باشد **و** مراعاۃ **و** محافظۃ **و** مراقبت نظایر و نقیض آن اغفال و اہمال باشد **و** رعی اللہ فلانا و رعیت لہ حقہ بمعنی حفظ آن باشد **و** ارعیتہ سمعی بمعنی گوش دادم باشد **و** راعیتہ بعینی بمعنے لاحظتہ ملاحظہ بچشم باشد **و** مرعی بمعنی چراگاہ و مسوس آدمی باشد **و** راعی سایس و چوپان غنایم و گوسفند باشد و ولی قوم و حافظ الیشان و قوم رعیت او باشند **و** نزد جمعی راعی رعاۃ و رعاء و رعیانا باشد و راعنی سمعک **شیخ المشایخ** فرمود کہ راعنی از باب مفاعلہ امر باشد و آن دو معنی دارد **یکی** آنکہ اجعل سمعک یرعانی و یحفظنی گوش خود را آگاہ دار برای شنیدن کلام من تا حفظ کنندہ و شنوندہ قول من باشد **یا** آنکہ گوش خود را آمادہ ساز چنانکہ استماع بردار از کلام من چون استماع چہارپایان از چریدن و چرانیدن **دیگر** آنکہ تو گوش دہ

۵۱۸

بکلام من بصورت استماع و تمتع چنانچہ من گوش دادم کلام ترا **بحث ہفتم** در ورود نہی از قول راعنا خلاف کردند **نزد** ابن عباس وجہ غفیر برای آنکہ راعنا دشنام قبیح و فحش فضیح در عبری بود و لفظ مشابہ بقبیح عند الخصام فضیح مے نماید لہذا نہی از آن وارد شد **نزد** قتادہ و مجاہد یہودان بصورت سخریہ و استہزاء مے گفتند لہذا نہی شد **نزد** حسن و ابن زید این کلمہ استعلائی بود کہ زبردستی بزیردستی میگوید برائے حفظ تعظیم نبوی نہی وارد شد چنانچہ در آیہ لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا نہی فرمود یعنی مگردانید خواندن رسول چون خواندن بعض شما بعضی امثال خود را **نزد** ابن الانباری معنی راعنا اسمع لا سمعت بود یعنی گوش دہ کہ باش مشنو مسلمانان نمی فہمیدند مراد شان را استعمال کردند نہی از آن شد **رازی و شیخ المشایخ** نقل فرمود یہود راعینا می گفتند و مراد از ان بصورت توریہ راعی غنمنا مے گرفتند یعنی ای شبان گوسفندان ما لہذا نہی وارد شدہ **شیخ المشایخ** نقل فرمود یہودی آمدہ در مکالمہ با پیغمبر گفت اسمع غیر مسمع مسلمانان گمان کردند کہ معنی آن اسمع غیر صاغر باشد و بار دیگر راعنا گفت مرادش لا سمع سمعک باشد لہذا نہی وارد شد **رازی** نقل کردہ مراعاۃ چون معاطاۃ و مراماۃ معنی اشتراکی دارد پس برای تشریف نبوت و حفظ آن نہی شد **جمعی** گفتند چنانچہ **در مبانی البیان** منقول است کہ یہود وقتیکہ کسی را احمق میساختند پس خطاب باو بلفظ راعنا میکردند یعنی اے احمق جاہل بلا انجال لہذا نہی شد **نزد** بعضی نہی از قول ذی رعونت یا نہی از نسبت رعونت بآنحضرت شد **در کشاف** قراۃ ابن مسعود راعونا بلفظ جمع نقل کردہ برائے توقیر آنحضرت **بحث ہشتم** در قولوا انظرنا انظر از نظر بمعنی دیدن و بمعنی انتظار و بمعنی مہلت دادن و بمعنی فکر و غور باشد و در اینجا چند وجہ گفتند **اول** انظرنا بمعنی انتظرنا باشد انتظار کن تا معنی مسموع اول را بفہمیم و حفظ کنیم **دوم** در مجمع البیان فرمود کہ بمعنی فقہنا و بین لنا یا محمد باشد **سیوم** بمعنی امہلنا مہلت دہ ما را باشد چنانچہ موید آن قراۃ ابی بن کعب است **چہارم** بمعنی انظر الینا باشد حرف جر را حذف کرد چنانچہ حذف من کرد در آیہ و اختار موسی قومہ ای و من قومہ پس مراد مجاز باشد کہ بہ بین حال ما را و با ما مراعات در تکرار تعلیم و اعلام کن تا حفظ شود **ایراد** صحابہ چرا رسول را راعنا گفتند آیا حضرت نبوی مراعاۃ کلام با ایشان نمیفرمود **جواب اول** آنکہ تکیہ کلام اکثر میباشد کہ دیدی یا فہمیدی یا شنیدی اگرچہ عجلتی یا سرعتی یا اعراضی از استماع کلام متکلم مخاطب را نمیباشد پس تکیہ کلام ایشان کہ خصم را در آن مجال تقبیح بود بکلمہ مرادف او انظرنا مبدل ساخت **جواب ثانی** آنکہ بموجب لا تحرک بہ لسانک لتعجل بہ آنحضرت برای حرص حفظ وحی و قرآن و احکام و تکمیل خلق لہذا تعجیل در ضبط و ثبت و نطق آن در

جواب سوال خطاب واجب است یا ندب

الحال بیفر سود وبعید نیست که صحابه در آن وقت سوال راعنا و انظرنا بمعنی امهال وتانی خواسته باشند تا بخوبی مسموع سابق را حفظ و یاد نموده دیگر را بیاموزند پس نهی از تعجیل اخذ والقاء بصحابه امر در مسئلت انظرنا وارد شده باشد چنانچه از محتملات رازی و نیشاپوری ست **جواب ثالث** آنکه استاد کامل هرگاه تلامذه را مستعد میداند بر ایشان از افادات القاء بعد القاء متعاقب میکند و ایشان میگویند که ما تامل در قول اول اولا می کنیم یا ما را مهلت ده که ببینیم و حفظ اول می کنیم تا محتاج باستعاذه و بتذکیر بعد نسیان نشویم خداوند مسئول ایشان منظور داشته بجای راعنا امر بلفظ انظرنا فرمود والله اعلم

بحث نهم شیخ المشایخ از قطرب نقل کرده راعنا و انظرنا متحد المعنی اند الا آنکه در عرف یکی نیکو و دیگر زشت است **بعض** دیگر گفتند هر دو مساوی اند الا آنکه از قول راعنا بسبب لاحق نهی عارض شده بسبب زشتی که و حسن دیگر

تذکره قولوا انظرنا خطاب امر بالاتفاق است و هر امر بالاتفاق نزد ائمه مفید واجب است خصوصا وقتی که مشعر بعلیت حکم باشد و آن در اینجا ثابت است پس خطاب قولوا بصورت ایجاب باشد **سوال** هرگاه خطاب قولوا واجب شد پس انظرنا نیز صیغه امر باشد و امر قولیست بصورت استعلاء از عالی بدانی پس امر اصحابه بحضرت رسول صلعم بصورت استعلا چگونه جایز باشد **جواب** بدانکه اجوبه این مسئله اصولی در اوایل قصه موسی بتفصیل ذکر شد و اینجا بالاجمال آنکه انظرنا چون ربنا احکم بالحق امر بمعنی مسئلت و دعاء از دلیل دانی بعالی شریف بصورت حاجت باشد و دعا و سوال بصیغه امر باشد و در آن استعلا نمیباشد

تنبیه بثبوت این آیات ترجمه سوره فاتحه اگرچه عربی باشد در نماز مجزی و کافی است یا نه در فقهاء دو قول است **مختار ابوحنیفه** جواز و کفایت ترجمه چه بزبان عربی باشد یا فارسی یا عبری یا سریانی یا غیر آن چه حمد حفظ باشد یا نه و تعلم آن میسر و وقت حفظ باقی باشد یا نه چه مصلی امی باشد یا خواندن از روی مصحف ممکن باشد و دلیل او بر آن این آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها باشد **و نزد شافعی** واحمد قراءة حمد عینا واجب است و خواندن آن بالفاظ و کلمه مرادفه آن چه بترجمه عربی یا عبری یا سریانی یا فارسی باشد جایز نیست مطلقا **و نزد** ابو یوسف و محمد بن اسحاق اگر قراءة را بخوبی نمیدانند پس ترجمه عربی واجب است و اگر عربی خوب نمیدانند پس ترجمه بلسان غیر جایز و هر زبان مساویست **اما نزد اصحاب ما** کثرهم الله عدول از قراءة حمد و سوره بمرادف و ترجمه و معنی قرآن جایز نیست زیرا که ترجمه عین قرآن و معجزه بالضرورت نیست **اما** سبب نزول این آیه خاص و تعمیم آن بغیر وجه و معمم بحکم و تشریع است **اما** تکلیف مالایطاق نیز لازم نمی آید زیرا که اقل تسبیح چون سبحان الله کافیست **در تذکره** علامه فرموده یجب ان یقرء بالعربیة ولا یجزی مرادفها سواء احسن قرائتها او لا و تعلم آن با وسعت وقت واجب است اگر حفظ نتواند

ترجمه قران در نماز درست نیست

از روی مصحف بخواند و اگر ممکن نشد پس هفت آیت از قران بعوض آن بخواند و اگر نمیداند پس تسبیح و تهلیل و تکبیر بخواند **و اما** مطلق ذکر مجزی است **یا** ذکر واجب معتبر است در آن دو قول است **اما** ترجمه قران و اذکار بغیر عربی نیز جایز نیست زیرا که شخصی از سرور عالم پرسید که من قران یاد کردم و خوانده نمیتوانم مرا آنچه مجزی در صلوة باشد تعلیم بآن بده آنحضرت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تعلیم داد پس آنمرد گفت این لله است برای من چیست آنحضرت فرمود قل اللهم ارحمنی و عافنی و ارزقنی انتهی **بحث دهم** واسمعوا در آن چند وجه اند **اول** آنکه اقبال کنید امر رسول را نه مانند یهود که سمعنا و عصینا گفتند **ثانی** گوش دارید و اطاعت کنید فرمان رسول را **ثالث** آنکه رجوع بمنهی نکنید **ثالث** مراد آنست که قبول کنید امر نبی را السماع قبول و طاعت و از اینجاست سمع الله لمن حمده یعنی قبول کرد خدا حمد حامد را و ترک آن نکنید **سوال** سماع عند سلامة الحاسة امری ضروریست و بخارج طاقت بشری و شیء معمول عادی در همه آوان امر لغو محض باشد **جواب** در تفسیرش ذکر شد که سماع بر دو قسم میباشد **اول** سماع اعراض یعنی آدمی بظاهر گوش میدهد و لکن بعض قید واقع گوش گذار و مستمع نمیباشد محتمل است که امر اسمعوا مشتمل بچنین صورت دار شده باشد **ثانی** آنکه سماع سماع انکاری میباشد چون سماع یهود سمعنا و عصینا گفتند تا ترغیب باخذ و تاکید در تعمیل و ضمنا نهی در ترک آن باشد **ثم** الله اعلم **بحث یازدهم** و للکافرین عذاب الیم سابق معنی این گذشت که برای کافرین و منکرین محمد عذاب دردناک است **تسنیح المشایخ** فرمود الیم فعیل بمعنی مولم است و سابق ذکر شد که عذاب الیم عذاب مستمر است زیرا که ماخوذ من آنا (؟) عذب

قوله تعالی مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ترجمه

یعنی دوست ندارند و خوش نیستند آنانکه کافر و منکر شدند از اهل کتاب و مشرکان آنکه فرود آید بر شما از امور خیر چون نبوت و کتاب از جانب پروردگار شما و حالانکه خدا مختص میگرداند برحمت خود هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل و زیادتی بزرگ است **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اوّل** ما در اینجا برای نفی است والذین کفروا فاعل یودّ باشد **و من** اول برای تبیین **و لا المشرکین** بموضع جر است زیرا که عطف بر اهل الکتاب است و لا در اینجا نیز زاید باشد **و من** ثانیه زاید **و من** ثالثه برای ابتدا غایت باشد **امّا** مودت بمعنی محبت سابق ذکر شد **و در روض الجنان** فرمود مودة بمعنی تمنی میباشد چون وددت الشیء اذا تمنیته و بمعنی محبت باشد چون وددت الشیء اذا احببته و در اینجا هر دو معنی محتمل است **امّا** ان ینزل علیکم در تاویل مصدر و محل او نصب برای وقوع مفعول بود چون تنزیل الخیر علیکم باشد **بحث دوّم** نزول این آیه **در روض الجنان و مبانی البیان و معالم التنزیل** مرویست که مسلمانان بحلیفهای خود از یهود می گفتند که ایمان بمحمد صلعم و بکتاب او بیارید بهتر برای شماست یهود گفتند که در ایمان بمحمد خیری نیست و این چه خیر است که ما را بآن دعوت می کنید و بر آنچه ما هستیم و بهتر است از آنچه بآن میطلبید و اگر ما تمنا یا محبت آن میداشتیم البته او خیر بودی پس این آیه در ردّ و بیان حال ایشان نازل گردید که تمنا نمی کنند یا دوست و خوش ندارند کفار از اهل کتاب یعنی یهود و مشرکین فرود آمدن خیری یعنی نزول نبوت و کتاب بر شما از جانب پروردگار شما **تنبیه** بالجمله مفسرین متفق اند که در اینجا مراد از خیر و رحمت نبوت و از جمله نبوت نزول وحی و کتاب است چنانچه مراد از رحمت در آیه اهم یقسمون رحمة ربّک نبوة است **در معالم التنزیل** وجه ثانی در نزول این نقل کرده که خدا از اولاد اسحق تا زمانه نبی ما انبیا را فرستاده و نبی ما را از اولاد اسمعیل بود یهود بران اطلاع یافتند موقع قلوب ایشان نافتاد پس از روی حسد و عناد در دل بدل محبت عداوت نهادند **و** مشرکین اهل اوثان را موقع قلوب شان نشد برای تفضیح و تعییر آلهه ایشان و کسر آنها پس خدا این آیه مع ما ننسخ من آیة در ردّ ایشان فرستاد **بحث سیوم** والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم اختصاص بالشیء انفراد بآن باشد و ضد اختصاص اشتراک است و گفته میشود خصه بالشیء یخصه خصا بمعنی اذا فضله به **در قاموس** است خصه بالشیء یخصه خصوصا و خصوصیة و خاصة بمعنی فضله به **و** خاص و عام از آیات قرآن بمعنی اول و عام ضد خاص باشد **و** خاصه معتزله و امامیه باصطلاح خود ایشان باشد **و** عامه

وجه تسمیه خاصه و عامه

ضد آن باصطلاح ایشان کافه فرق مسلمانان باشند **و** وجه تسمیه آن دو سبب مشهور اند ا
آنکه معتزله و امامیه خاصه صحابه را عدول میدانند **و** عامه اهل سنت عامه صحابه را عدول میدانند **ب**
آنکه معتزله و امامیه دو فرقه مسلمانان خاصه در اصول دین خود بتقلید غیر ایشان مخصوص و متفرد از عامه
مسلمانان اند **و خواص** مخصوصان و مقربان بارگاه بزرگ باشند **و خصایص**
و خواص لوازم شیء که منفرد باینها باشد **و** تخصیص ضد تعمیم باشد **بحث چهارم**
خدا در جواب یهود فرمود که نبوت و وحی چیزی نیست که عموما بعامه خلایق بوراثت و بطالت
برسد بل نبوت امری بعد درجه الهیت میباشد این منزله بحسب حکمت و مصلحت خالق و قابلیت
شخص نازل میشود پس هر کس که قابل آن باشد خدا مختص میگرداند او را بآن و محمد بن عبد الله اکمل
خلایق و اقبل بآن بود او را مختص برحمت خود گردانید **و ایا** رحمت در اینجا بمعنی لغوی است
که عطوفت و مهربانی باشد **یا** بمعنی اصطلاحی ظاهر مفسرین و مشهور در ایشان آخر بالاتفاق
است **شیخ المشایخ** فرمود اصل رحمت نعمت باشد و از اعاظم نعمت او نبوت
باشد **سوال** بعض جبریه آیه برحمته برای سببیت و سبب آن خیر بمعنی نبوت باشد و
الا تکرار و لفظ باتحاد معنی لازم می آید جایز نیست پس بنابر آن ثابت شد که ارسال نبی بر خدا واجب
نیست بل برحمت و فضل است و آن بر او تعالی بالاتفاق واجب نیست **جواب**
لا نسلم زیرا که در کلام مبرهن است که نبوت مطلقه وجوب عقلیست پس حمل آیه در اینجا بر نبوت
خاصه میشود که اختصاص نبوت محمد در این زمان مخصوص بسبب رحمت است **و نزد** بعضی
نبوت خود رحمت است **و نزد** بعضی رحمت یکی از نامهای نبی ما است چون و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین پس بنابر آن معنی چنین شد که خدا مختص گردانید خیر یعنی نبوت را برحمت خود
و او محمد باشد و بر آن اشکالی لازم نمی آید **بحث پنجم** والله ذو الفضل العظیم و فضل
ابتداء احسان بلا علت باشد و خدا صاحب فضل عظیم و از اعاظم فضل او نعمت نبوت و بسبب آن
خلایق را منافع جسیمه دائمیه از دنیا الی آخر الابد حاصل میشود **در مجمع البیان و مبانی
البیان** از حضرت امیر علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام مرویست که مراد برحمت در اینجا نبوت
محمد بن عبد الله است **و همین** مختار حسن بصری **و** ابو علی رمانی **و** رازی **و** جم غفیر
از مفسرین است ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که خدا ذو الفضل العظیم و الطول
العمیم است پس نعمات دنیا بعامه خلایق خصوص بمومن و کافر در دنیا بلا استحقاق است اما
در آخرت بمومن خاصه در عفو و قبول شفاعت و زیادتی مدارج او باشد فالله اعلم

قوله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها

نَاْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ترجمه

یعنی هر وقت منسوخ و مرتفع میسازیم آیتی یا حکم آیتی را از آیات قران بحسب مقتضای حکمت و تبدل مصلحت یا ترک حکم آن میکنیم و از صحایف کتب و قلوب بر میداریم و می آریم بهتر از آن منسوخ و منسی یا می آریم مثل آنرا چون تحویل و تبدیل قبال بیت المقدس بکعبه آیا نمیدانی تو ای محمد یعنی میدانی که بدرستیکه خدا بر هر شیء در ایجاد و اعدام توانائی مطلق است و هیچ چیزی مانع بحکم او نیست بدانکه این آیه در جواب طاعنان یهود است و در تفسیر چند بحث اند بحث اول ما ننسخ من آیة او ننسها جمله ستانفه است و لفظ ما ناقیه شرطیه یا سببیه منصاب آن شرطیه چون من باشد و ننسخ مجزوم بنا بر شرط و نات مجزوم بنا بر جزاء باشد اما لفظ ما اگرچه مقدم بر فعل است در موضع نصب برای آنکه مفعول واقع شده و من در قول من آیة بعضی برای تبعیض و نزد بعضی مزید است بحث دوم ما ننسخ بفتح نون اول و کسر سین است یا بالفتح در قراءة دو قول است اول مختار ابن عامر و ثانی مختار باقی قراء است چه نزد ابن عامر فعل و افعل لغت واحده است چون بدأ و ابدأ و حل و احل و فطر و افطر و صیا اما ننسها بفتح نون و سین مع بقاء همزه بعد سین است یا بضم نون اول و کسر سین در آن نیز دو قول است اول مختار ابن کثیر و ابن عامر و بالضم مختار عامه قراء است و بنا بر اول ماخوذ از نساء الله فی اجله و انساء بمعنی تاخیر اجل باشد و ازی نقل کرده که قراءة ننسها و ننسها بالتشدید و تنسها و تنسها بخطاب سول نیز وارد شده و قراءة عبد الله مسعود ما ننسک من آیة او ننسخها و قراءة حذیفه ما ننسخ من آیة او ننسکها باشد بحث سیوم نزول این آیه در رد یهودان و در جواب اعتراض ایشان نازل گردید چه یهود گفتند آیا حال محمد نمی بینید که اصحاب را گاهی امر و بعد آن از آن نهی میکند و این از تلقاء نفس او است و اگر از خدا می بود تبدیل و تغییر نمیکرد و این شخص در یک روز صبح چیزی میگوید و فردا از آن بر میگردد و برگشتن او از امر اول از روی پشیمانی و از روی فراموشی می باشد و از خدا نمی باشد چنانچه در آیه دیگر خدا اخبار از حال ایشان کرده و اذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر پس خدا در رد این قول آیه ما ننسخ نازل ساخت در روض الجنان و غیر آن وجهی دیگر

نیز نقل فرمودند که یهودی گفتند محمد کتابی و دینی آورده گمان میکند که ناسخ ادیان و کتب ما و سلف شد ایا ادیان انبیا و کتب ایشان من بعد نبودند که آنها همچی این باطل و عاطل باشند پس این آیه تنسیخ نازل گردید که نسخ آنها بجهت اعطای آنها نیست بل ابقاء حکم و انتهاء آن تا انیوقت بود و من بعد تبدیل با قتضای مصالح مکلفین یافت چه تبدیل شریعتی و کتابی و آیتی و ترک و تاخیر آنها نمی کنیم مگر برای مصلحت خلق و مقتضای حکمت چنانچه برای یهود کتاب توریه و برای نصاری کتاب انجیل فرستادیم همچنین برای محمد و امت او قران فرستادیم و آنچه قایم بمقام اول می نماید و بهتر از اول یا مثل او باشد یا اولی از او و همچنین درین شریعت که ناسخ شرایع باشد بحسب مصلحت و مقتضی حکمت نسخ بعض آیت ببعض آیات و بعض احکام ببعض احکام میسازیم

بحث چهارم در **فیض الجنان** فرمود نسخ در کلام عرب تغییر و تبدیل شی باشد و نسخ بمعنی ... است چنانچه نسخه الله قردة میگویند **و جماعتی** از متکلمین چون صاحب شوارق **و** ... مراد و غیر آن گفتند نسخ **و مسخ و فسخ و رسخ** قریب المعنی بحسب اصطلاح ... گذشت **در مبانی البیان و معالم** ... اصل لغت ... دو معنی میباشد **اول** بمعنی نقل و تحویل باشد چنانچه نسخت الکتاب نسخا و انتسخته و استنسخته یعنی کتابی را از کتابی نقل تحریر کردم **اما** ... حقیقت ... تحریر کتاب ... واقع نیست که خالی از باب مجاز نیست **دوم** آنکه بمعنی رفع باشد چنانچه نسخت الشمس الظل یعنی زایل ساخت آفتاب سایه را بنابرین بعض قران بعض قران را ناسخ باشد همین مراد در اینجاست انتهی **و در کبیر** گفته نسخ ابطال شی باشد **و در مجمع البیان** ... کرده که اقامه غیر بمقام آن باشد **ابن درید** گفته کل شیء خلف شیئا فقد انتسخه و انتسخ الشیب الشباب یعنی نسخ هر شی باشد که تخلف و بجای خود چیزی را بگذارد چنانچه پیری خلف جوانی میباشد **و تناسخ** در ورثه و ابدان ازین باب است که ورثه بعد ورثه فوت میشوند و اصل میراث بالتقسیم قایم و باقی باشد **و** ازین باب تناسخ ازمنه و قرون ماضیه و ارواح ... باشد چه اصل باب ابدال شی بغیر باشد **بیضاوی** گفته نسخ در لغت ازاله صورت از شی و اثبات آن در غیر او باشد چون نسخ ظل بشمس و بمعنی نقل باشد و ازین باب تناسخ باشد بعد آن مستعمل برای هر دو شده چون نسخت الریح الاثر و نسخت الکتاب یعنی باد اثر قوم زایل ساخت و نقل کتاب از کتاب تحریر کرده قول بیضاوی خالی از متانت نیست **بحث پنجم** در اصطلاحات علما حدود آن بالجمله مختلف اند **بغوی و علی بن عیسی** گفتند که نسخ رفع شی باشد که عمل بآن لازم بود و بدل آن عملی دیگر باشد این اضعف الحدود است زیرا که بلاتی در اکثر احکام شرعیه نسخ اطلاق میشود چون صلوة قاعد بعجز او از قیام و کفاره صیام و قضاء مفطر و ظهار و امثال آن پس قیام و صیام و بعدم ... غلام پس دو ماه صیام و بعجز از آن اطعام مساکین

ناسخ باشد و قیام و صیام و ظهار منسوخ و قعود و کفارات مرتبه یا غیر مرتبه را ناسخ بالاجماع نمیگویند و ایضا لازم می آید نسخ عقلی بورود حکم تحریم شرعی منسوخ باشد و شرع ناسخ عقل باشد و حکم عقل منسوخ باشد **نزد جمعی** از متکلمین نسخ ازاله حکم موجود سمعی اول بورود حکم شرعی لاحقی باشد **نزد جمعی از اصولیین و غزالی** نسخ خطاب دال بر ارتفاع حکم ثابت بخطاب متقدم باشد بنحویکه اگر نمیبود هر آینه ثابت مع التراخی بود **نزد معتزله** نسخ لفظ منصوص دال بر مثل حکم ثابت بنص متقدم و مزیل آن باشد بنحویکه اگر نمیبود والبته ثابت می ماند **نزد جمهور مفسرین** نسخ طریق شرعی دال بر حکمیست که ثابت بطریق شرعی بوده من بعد یافته نمیشود مع التراخی از آن بر وجهیکه اگر نمیبود هر آینه ثابت میماند و همان مختار فخر الدین رازی **در کبیر و نیشابوری است در مجمع البیان** فرموده که نسخ دلیل شرعیست که دلالت میکند بر مثل حکم ثابت شرعی بنص اول غیر ثابت در مستقبل بر وجهیکه اگر نمیبود هر آینه ثابت مع التراخی از آن میبود و فرموده این تعریف اولی از حدود دیگر است **نزد صاحب قوانین** نسخ رفع حکم شرعی بدلیل شرعی باشد بر وجهی که اگر نمی بود هر آینه ثابت بود و تعریف مجمع جامع و تعریف قوانین احسن است اگر چه اینهم خالی از اشکالات نیست و این قصه موکول باصول فقه است **و نزد فقها** نسخ نص دال بر انتهاء زمان حکم شرعی مع التراخی از موارد باشد این مفهم خصام و اقرب است **سوال** بعد نسخ **آیا** آن امر منسوخ باقی بر جواز است **یا نه** در این خلاف است اقوی رجوع در آن بموارد سابقه آنها از براءه و اباحت و تحریم است چون نسخ عبادات مثلا فعل آنها بعد نسخ تشریع بدون الاذن باشد و عادات و تلذذات پس او به برائت اصلیه مباح و فروج بعد نسخ حرام باشد بعهد اجتناب از لذات نیز احوط است **والله اعلم** **بحث ششم** نسخ در احکام شرعیه از امر و نهی و خبر یکه متضمن امر و نهی باشد لاحق میشود نه خبر محض و نه اجناس افعال و نه برهان عقل و نه حکم آن و نه اجماع را و نه دیگر اقسام کلام را و دلیل شرعی که مزیل حکم ثابت باقی باشد پس ناسخ بر حقیقت دلیل باشد و حکم را بر تبع ناسخ و منسوخ میگویند و خدا را بر سبیل توسع ناسخ میگویند زیرا که ناصب دلیل نسخ تعا است و اگر عقل دلالت بر زوال چیزی میکند پس آن دلیل عقلی را نیز ناسخ نمیگویند **بحث هفتم** نسخ بعد الامر و حضور وقت و بعد الفعل باشد **یا** بعد الامر و بعد الوقت و قبل العمل و الفعل باشد **یا** بعد الامر و قبل الوقت و قبل العمل و فعل باشد **بلی** تخصیص نسخ اخراج چیزی از جمله حکم بدلیل قاطع باشد **اما بر اول** اتفاق کافه مسلمانان و از ضروریات دین ایشان حتی منکران کافر مرتد است **الا ابو مسلم بحر اصفهانی** که او منکر از آن است و جواز آن عقلا و نقلا و اجماعا بل سمعا واقع است **اما دلیل جواز عقلی** پس منجمله آن که تفاوت اشخاص و امزاج ایشان در قوت و ضعف از منه و اتکه مع تطاول و تمادی آنها کانه معلوم بل کانه بدیهی است پس بحسب اختلاف آن حکمت و مصلحت مقتضی اختلاف احکام بحسب احوال

اشخاص و ازمنه و ضعف قوت چون مریض باشد که بسبب تبدل و تغیر مرض و قوت و ضعف و مزاج در یک وقت یا در یک یوم حکیم و نسخه دوا و غذا و معالجه سرد یا گرم یا سرد و گرم هر دو یکجا یا بعض ادویه سرد و بعض آن گرم مختلف و متبدل بیک مریض میشود این مشهود برای العین و بادی النظر است پس ثبوت این تبدیل احکام شرعیه از نافع و ضار جایز بل عند العقل نیز واجب است پس نسخ احکام جایز و واجب است **امّا اجماع** و آن بر متتبع کتب سیر و تواریخ و تفسیر و حدیث متضح است که الی آخر سنه سیزده صدی از مسلمانان احدی قدم ازین دایره بیرون ننهاده الا ابو مسلم پس انکار او در عدم امکان آن عقلا و نقلا نیست بل مستفاد میشود که واقع نشده و بفرض تسلیم انکارش حجت شده نمیتواند زیرا که مخالف نصوص و برهان و اجماع و واقع است **امّا نقلی** و آن از قرآن و حدیث و ادیان انبیاء است **امّا از جمله قرآن** این آیه ما ننسخ من آیة و آیه واذا بدّلنا آیة مکان آیة و امثال آن باشد **و امّا وقوع** آن در قرآن بسیار است پاره از آن می آید **امّا از انبیاء** پس غیر اسلامیه از مسلمان و نصاری و یهود و مجوس متفق اند که آدم دختران خود با پسران خود نکاح کرده پس از آن نسخ گردید **فخر الدین رازی** و غیر او آورده اند **اول** آنکه در توریه وارد است که خدا بنوح گفت وقت برآمدن از سفینه ... تو و ذریت تو گردانیدم و اطلاق کردم آنرا برای شما چون نبات العشب یعنی چون گیاه و ترهای روی زمین سوای خون حیوانات پس ازان مخور بید **و بعد آن** خدا حرام کرد بر بنی اسرائیل بسیاری را از حیوانات و غیر برد او و بعض با کل حرام ساخت **ثانی** آنکه آدم خواهران را به برادران از اولاد خود بنکاح میداد و بعد آن بر موسی و امت وحرام ساخت انتهی **امّا در نسخ** بعد الوقت و قبل العمل در مسلمانان دو قول است **احدهما** آنکه جایز است و در آن شکی نیست و بر آن شاهد قضیه خلیل در ذبح اسماعیل می آرند **امّا نسخ** بعد الامر و قبل الوقت و الفعل چون نسخ صلوة خمسین بعد ایجاب آن بصلوة یومیه لیلة المعراج در آن خلاف است مختار اکثر امت چنین نسخ غیر جایز است زیرا که بداء بالمد و الهمزه باشد و بداء ظهور رائی بعد رائی بحدوث علم باشد و بادی الرای بلا همزه رائے باشد که پدید آید **در قوانین** فرموده که اکثر اصحاب ما و معتزله و بعض اشاعره انکار آن کردند و همین مختار شیخنا المفید و اکثر اشاعره است **و در فصول** فرموده مذهب اشاعره و اکثر شافعیه است و بعضی متوقف اند **و قمّی** فرموده اول اقوی است **لهذا** نزد او نسخ صلوة خمسین از موضوعات باشد و مع السلامت ممکن است که آن اخبار از ایجاب آنچه در علم تعالی معلق و مشروط بود بعدم شفاعت نبی پس با نتفاء شرط مشروط منتفی باشد **در روض الجنان** فرموده اما نسخ قبل الفعل جایز است و قبل الوقت روا **نزد** ما و اصحاب ابو حنیفه و بیشتر متکلمان زیرا که بداء است **و نزد** شافعی روا باشد انتهی **و در روض الجنان** شیخ المشایخ فرموده که بداء علم باطن باشد که پیدا شود بر کاری

بحدوث علم باطن و بدا مشروط بچهار شرط است ا اتحاد فعل یعنی مامور و منهی متحد باشد یعنی اول امر میکند بفعلی بعد از آن نهی کند ب مکلف ج وقت د وجه پس هرجا این چهار شرط جمع شود او بدا بود چون سید زید را امر بدو رکعت نماز صبح میکند پیش از آنکه وقت در داخل شود و دفعة او را نهی کند از اتیان آن این بدا باشد بر تعالی روا نیست زیرا که این فعل صادر نمیشود مگر از عاملیکه غیر واقف بعواقب بعلم محدث باشد چه اول بمصلحتی امر کرد بعد از آن علمی دیگر ناشی شده بر قبح و ضرر آن اطلاع داده پشیمان شده از رای اول بر میگردد و انتهی اما شرایط در ثبوت نسخ محول بعلم اصول فقه است **بحث هشتم** نسخ یا در حکم باشد فقط بغیر لفظ یا در لفظ باشد فقط بغیر حکم یا در هر دو یعنی در لفظ و حکم یکجا باشد اما اول که نسخ حکمی باشد نه لفظی و آن آیات بسیار اند که آنها نسخ واقع و بجای منسوخ قایم اند **آیه اول** که در اول اسلام عده زن شوهر مرده یک سال بود بقوله تعالی والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول و آن منسوخ بآیه اربعة اشهر و عشرا شده **نزد ابو مسلم** آن بالکل زایل نشده چه عده سال برای حامله باشد پس اربعة اشهر تخصیص باشد **جواب** [illegible] عده [illegible] چهار ماه باشد یا زیاد بر آن پس عده سال مختص برای حامل نباشد **آیه ثانیه** تقدیم صدقه پیش از راز گوئی بپیغمبر چون فقدموا بین یدی نجویکم صدقة باشد **بعد آن نسخ** شد بآیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات **نزد ابو مسلم** زوال سبب [illegible] زایل شد و سبب آن تمیز بین المنافق والموافق بود **جواب** فخر رازی آنکه اگر برای تمیز منافق میبود پس احدی از صحابه موافق نباشد بل همه منافق باشند غیر علی ع چه مروی است انه لم یتصدق غیر علی ع که بغیر علی احدی صدقه نداد و دلیل بر آن فان لم تفعلوا و تاب الله علیکم باشد **و آیه ثالثه** امر به ثبات یک واحد در جهاد بمقابله عشره باشد چون فان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین **و بعد آن نسخ** شد بآیه الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة یغلبوا مائتین **و آیه رابعه** تحویل قبله الی الکعبه باشد چون سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها **و بآیه** فول وجهک شطر المسجد الحرام منسوخ گردید **و آیا** استقبال بیت المقدس بالاصالة والمراس زایل شده یا نه در آن دو قول است **نزد ابو مسلم** بالکلیه زایل نشده و جواز توجه به بیت المقدس نزد عدم حصول علم بکعبه ثابت است **جواب** در آن وقت خصوصیتی به بیت المقدس نیست چه در آن وقت جهات اربعه مشترک اند و زوال کلیه آن نسخ ثابت است **و آیه خامسه** یهود می گفتند که احکام مختلفه میگوید بعد آن اسنا والی الله بصورت افترا میکند حقتعالی در رد ایشان و اثبات نسخ فرمود **آیه** و اذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر پس تبدیل بر رفع و اثبات شامل میباشد پس مرفوع التلاوة باشد یا مرفوع الحکم یا هر دو معاً پس [illegible] نسخ ثابت است **بغوی** در معالم از

۵۲۸

ابن عباس روایت کرده و همین مراد از نانسخ است که ما ثابت و باقی میگذاریم در خط و تبدیل
می کنیم حکمش را **اما** آیاتیکه منسوخ اللفظ باشد دون الحکم چون **آیه رجم** باتفاق کافه مفسرین
و محدثین است چنانچه **فخر رازی و نیشاپوری و ثعلبی و**
واحدی و بغوی بل همه گفتند که متروک اللفظ غیر الحکم این آیه است الشیخ
و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم یعنی مرد پیر و زن پیر اگر
زنا کنند البته هر دو را سنگسار کنید زیرا که شهوت ایشان منقضی شده بود این عذاب و عقوبتی است
من الله است و خدا عزیز حکیم در افعال و احکام است **در روض الجنان** فرموده که این آیه
از سوره نور برآورده شده و حکمش باقیست **و بخاری** نیز آنرا روایت کرده **فخر رازی**
و نیشاپوری و طبرسی و در در منثور از مسلم و بخاری و
ابن مردویه و از ابونعیم در حلیه و بیهقی در دلایل و غیر ایشان بسیاری از ابوموسی روایت کردند که
ایشان در زمان رسول میخواندند لو کان لابن ادم وادیین من مال لابتغی الیهما ثالثا و لا یملا
جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب **و سیوطی** بشت روایت بهمین مضمون
از جم غفیر و جمع کثیر نقل کرده من شاء فلیرجع الیه **اما آیاتیکه** متروک اللفظ و منسوخ
التلاوة اند از جمله آنها **طبرسی و سیوطی و ابن سعد و احمد حنبل و بخاری و مسلم و ابوداود**
در ناسخ **و ابن الضریس و ابن جریر و ابن منذر و ابن حیان و بیهقی** در دلایل از انس روایت
کردند که ان السبعین من الانصار الذین قتلوا ببئر معونة قرانا حتی نسخ بعد ان بلغوا قومنا انا قد
لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا لفظ و تلاوت آن برآوردند **در در منثور** از ابن عباس و
طیالسی و ابوعبیده و طبرانی از عمر خطاب روایت کردند که ما میخواندیم از قران لا ترغبوا عن
آبائکم فانه کفر بکم پس **عمر بزید بن ثابت** گفت اکذلک یا زید قال نعم یعنی
آیا چنین بود زید گفت آری **سیوطی** در در منثور **و عبد البر** در تمهید **و ایضا صاحب**
تقریب از عمر روایت کردند که عمر بابی اوس گفت ما در کتاب الله میخواندیم ان انتفاؤکم
من آبائکم کفر بکم و ابی اوس گفت آری ما نیز میخواندیم از قران الولد للفراش و للعاهر الحجر
در در منثور و ابوعبیده روایت کرده که **عمر بعبد الرحمن بن عوف**
گفت **آیا** نبود در منزل علینا ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرة و حالا نمی یابیم عبد الرحمن گفت
آری این از جمله است که از قران ساقط شده **در کبیر و نیشاپوری** است آنچه
منسوخ الحکم و التلاوة معا است پس از جمله آن چیزیست که عایشه روایت کرده ان القران قد نزل فی
الرضاع بعشر معلومات ثم نسخن بخمس معلومات یعنی ده شکم معلوم اگر طفل شیر خورد ما بین
رضاع ثابت و نکاح حرام شد و بعد آن نسخ آن بخمس رضعات شد پس عشر مرفوع التلاوة و الحکم و خمس
مرفوع التلاوة و باقی الحکم است **و در روض الجنان** فرموده آنچه در اخبار رضاع وارد شده

آیات منسوخه که ‌آیا باحادیث نسخ جایز است یانه

این است ان عشر رضعات یحرمن و منسوخ باین آن خمس عشر رضعه یحرمن گردید و هر دو مرفوع اللفظ و التلاوت اند **در معالم و کبیر و غرایب التنزیل** میگویند و یروی ایضا ان سورة الاحزاب کانت بمنزلة السبع الطوال او ازید ثم وقع النقصان فیه یعنی سوره احزاب بمنزله هفت سورهای طویله بل زیاده از آن بود و بعد آن در آن نقصان واقع شده **سیوطی** و ابوداود **در ناسخ و ابن منذر و ابن انباری در مصاحف و** ابوذر هروی **در فضایل** روایت کرد که مردی یک سوره را حفظ کرده پس شب برخواست که بخواند بالکل نتوانست و دیگری برخواست که بخواند نتوانست پس **صبح** نزد پیغمبر رفتند عرض حال کردند فرمود که شب گذشته نسخ گردید لهذا تلاوت آن از السنه و حفظ آن از قلوب برداشته شده **بغوی** در معالم **و سیوطی** در درّ منثور **و** ابوداود در ناسخ **و** بیهقی در دلایل از ابو امامه روایت کردند که قومی از صحابه انصار شب برخواستند که سوره قران را بخوانند نتوانستند و اصلا یاد ایشان نیامد الا بسم الله الرحمن الرحیم و فردا به پیغمبر عرض حال کردند پیغمبر فرمود که شب نسخ شده لهذا از صفحات قلوب برآورده شده و از هر شئی در آن ذکر بود **سیوطی** و ابن مردویه **و** ابو نعیم **و** بیهقی در دلایل روایت کردند **ابو موسی اشعری** گفت که ما صحابه سوره را میخواندیم که در طول مشابه سوره براة بود فراموش کردم سوای آنکه لو کان لابن آدم وادیا الخ حفظ دارم **دیگر** گفت سوره دیگری بود مشابه مسبحات اول ان سبح لله ما فی السموات بود و فراموش کردم الا یک آیه از آن یاد دارم یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسئلون عنها یوم القیمة **در درّ منثور و فضایل ابو عبیده** از اشعری مرویست که سوره شدیده مثل سوره براءة در طول و شدت نازل شده مرتفع شد الا از آن یاد دارم که ان الله سیؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم در آن بوده **سیوطی** و ابوعبیده **و** ابن الضریس **و** ابن الانباری در مصاحف **از عبد الله عمر** روایت کرده لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن کله ما یدریه ما کله قد ذهب منه کثیر و لیکن لیقل قد اخذت ما ظهر منه انتهی یعنی احدی نگوید که اخذ کل قران کردم یا فته نمیشود که کل آن چقدر بود و تحقیق رفته است از قران بسیاری را البته بگوید آنچه ظاهر باقیمانده است آنرا اخذ کردم **اما نوع رابع** از آیات منسوخ است که **بغوی در معالم التنزیل** گفته و منها ما یرفع و لا یقام غیره مقامه کامتحان النساء یعنی نوعی از منسوخ آیاتست که مرفوع باشد لکن بجای او ناسخی ثابت قایم نباشد چون آیه امتحان زنان **تنبیه** تعظیم و تحریم لمس منسوخ بلا طهارت باقیست بانه مشهور لقاء است بشرطیکه متواتر ثابت باشد **و اما** آنچه در اخبار احاد خارج از قران منقول است لمس آن بلا طهارت ثابت نیست لکن مس نکند علی الاحوط **بحث هشتم** نسخ قران بقران جایز و واقع است **و** نسخ سنت بقران نیز جایز **و** نسخ سنت بسنت متواتر متواتر احاد باحاد نیز جایز بالاجماع است **آیا** نسخ قران بسنت احاد

۵۳۰

جایز است **یا نه** و در آن دو قول است معقول و مشهور ثانی است زیرا که آحاد امر ظنی است **و** قران معلوم پس از آن اخذ مظنون و ترک معلوم لازم می آید عقلا ترک معلوم و اخذ مظنون نمی کنند **اما** نسخ قران بسنت متواتره جایز است **یا نه** دران نیز دو قول است **اول** مختار اکثر است **ثانی** مختار شافعی است زیرا که خدا در ماننسخ من آیة خبر داده که ناسخ مثل قران یا افضل از قران منسوخ باشد و سنت غیر قران است و غیر قران مثل قران یا افضل از قران بالضرورة نیست پس نسخ قران بحدیث لو متواتر صحیح و جایز نیست **جواب** لانسلم که مراد از خیر خود ناسخ باشد بل جایز است که آن خیر بعد اتیان ناسخ حاصل شود یا محمول بر خیریت حکم یا بر خیریت مصلحتی که ناسخ از آن ملتبس شده والا دور لازم می آید زیرا که اتیان آن خیر مترتب بر نسخ آیه اولی است پس نسخ او اگر مترتب بر اتیان این خیر باشد دور لازم می آید و بطلانش کالشمس ضروری است **اما سنت** ما ینطق عن الهوی در حکم و خیر و فضل چون حکم کلام الله دارد و اشکالی ندارد **اقول** کلام شافعی و تبعه او خالی از قوت نیست لکن اول مشهور است **اما نسخ اجماع** در روض الجنان فرموده که بقیاس و بفحوای خطاب روا نباشد **اما جنت** **او ابل** است که نسخ کتاب بسنت واقع شده چون **یخالف** آنحضرت لا وصیة لوارث **و ایه** جلد منسوخ بحجر برجم شده **سوال** نسخ بمساوی و اخف و اثقل جایز است یا نه و اگر بمساوی جایز باشد ترجیح بلا مرجح باشد **و** اگر با خف باشد عبث باشد **و** اگر با ثقل باشد نقل باشق خلاف مصلحت از حکیم باشد **جواب اول** آنکه مساوات در فعل یا در تیسیر یا در حکم یا در همه باشد و بفرض آخر مرجح آن داعی آن باشد و آن داعی علم بفساد اول و صلاح ثانی بالفعل باشد پس ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید **واما جواب ثانی** اخف بمعنی سهل اولی لکن در ثواب زاید باشد و محتمل است که اخف بالنسبة امم سلف باشد **اما جواب ثالث** مطلقا مستلزم ثواب زاید است نقل از قلیل الی الکثیر فعل عقلاء و حکماء است **و** مثال اول چون نقل از بیت المقدس الی الکعبه باشد **و** ثانی چون نقل عده از سال بچهار ماه و ده روز باشد **و** ثالث **فخر الدین** گفتم چون نسخ صوم عاشورا بشهر رمضان باشد **سوال** اجماع ناسخ و هم منسوخ میباشد یا نه **جواب** دران دو قول است **مختار سید مرتضی و شیخ الطایفه** عدم است زیرا که بر اجماع دلیل عقلی است **در فصول** فرموده معروف بینهم انست که اجماع ناسخ و منسوخ نمیباشد **بلی** دلیل عقلی باتفاق نه ناسخ است و نه منسوخ **اما رای و قیاس** نزد ما بالراس باطلست اصلا اعتبار ندارد و در عامه خلاف است **سوا**ل نسخ حکم مقتضی بدل و جوبا هست تا بدل آن بجای آن واجب نیست **جواب** در آن نیز دو قول است **و اما نکه** قایل ببدل اند دلیل ایشان آیه ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها باشد چه باتی بعد نسخ اول نیست مگر بدل او چه او مثلش باشد یا افضل

۵۳۱

از رو **واما** عدم ایبان بدل او پس انشا باشد **و** انسا بمعنی ترک منسوخ باشد پس نسخ امری و انسا امری دیگر باشد **وانا نکه** قایل بوجوب بدل نیستند نزد ایشان دلیل آنست که نسخ بیان انتهاء مدت حکم شرعی اول باشد پس بدل آن باشد چون عوض عده سال چهار ماه و ده روز باشد یا نباشد چون تقدیم صدقه بر نجوی و امتحان زنان شتر الله علیه

بحث نهم

منکرین امکان نسخ و از وقوع آن یهود اند پس ایشان چند فرقه شدند **فرقه** از ایشان عقلا ممتنع میدانند **وفرقه** از ایشان سمعا ممتنع میدانند **وفرقه** از ایشان تجویز مطلقا کردند لکن از نبوت سید انبیا عیاذا بالله انکار دارند **وفرقه** از ایشان معترف بنبوت او شدند لکن مختص بعرب بموجب وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه میدانند **اما ابو مسلم اصفهانی** پس انکارش از امکان و امتناع نسخ نحو اول نزد او نسخ بمعنی انتهاء مدت دین اول یا حکم اول باشد و بفرض انکار او ضرر و حجت نمیتواند شد زیرا که مخالف اجماع است و برهان عقلی و محکم نقل و تواتر سنت و مخالفت امر واقعی باشد بل جمعی در کفر او یقین دارند زیرا که منکر ضروری دین اسلام بلا دلیل قاطع شده **اما حجت اولی** از یهود آنکه آنچه اول وارد شده حسن است یا قبیح اگر حسن است پس حسن قبیح شدن محال و ممتنع است زیرا که تبدیل ماهیت عقلا محال است پس شیء واحد حسن و قبیح بودن ممتنع است **جواب** آن مسلم که تبدیل ماهیت ممتنع و محال است و بفرض اثبات ما میگوئیم مراد حسن و قبیح ذاتی در همه اشیا نمیباشد بل بوجوه و اعتبارات و اضافات لاحقه باشد **و** بعضی از آن معلوم و محسوس برای العین و الوجدان است چنانچه بعض ادویه و اغذیه و اشربه در بعض احیان حسن و خوردن آنها مصلحت و در بعض احیان ضار پس برای حصول مفسده ولو بعد حین استعمال آنها قبیح میباشد و در فعلی تا زمانی صلاح و در زمانی فساد میباشد پس بطریان و لحوق صلاح و ضرر امر و نهی نزد کافه عقلا در اوقات معلوم جایز بل واجب باشد و امتناع عقلی ایشان باطل شد **اما حجة ثانیه** بقول موسی هذه شریعة موبدة ما دامت السموات والارض **و** قول موسی تمسکوا بالسبت ابدا و اگر نسخ جایز می بود بتواتر از موسی حکم بابدیت دین و یوم السبت نمی آمد **جواب** لا نسلم که این دو خبر متواتر باشند زیرا که انقطاع عدد تواتر نزد استیصال ایشان از بخت نصر بالاتفاق است معهذا راوی این دو خبر را او مدعی احد رواة و یکی از علمای ایشان باشد خبر ثانی را بلا ابدا ذکر نموده و بعد تصحیح پس آنچه مختلف اللفظ باشد متواتر نباشد **جواب ثانی** آنکه نقل ابدیت در خبر بن اختلاق و اختراع محض است زیرا که موسی بالاتفاق خاتم الانبیا نبود و از غیر خاتم الانبیا احد احکام بغیر دین او الی الابد باقی بودن ممتنع است **جواب ثالث** آنکه بفرض تسلیم قول ابدیت پس مراد از ابدیت مجاز است نه حقیقت چنانچه گفته میشود والله ابدا حجتی نخواهم کرد یعنی مدة العمر خود پس ممکن است که مراد از ابد قیام آنها تا مجیء محمد باشد **و** مؤید آن آنچه منقول از توریة است که از غلام شش سال خدمت بگیرند بعد آن برا و عتق عارض شود و اگر قبول نکرد پس گوش او را سوراخ سازند و در خدمت ابدا باشد و معلوم است که اینجا مراد از ابد زمان بلا انتهاء آخر نیست زیرا که مدت عمر آدمی محدود است پس مراد مدت عمر غلام باشد **وایضا** نکاح آدم پسران خود را با دختران

خود نزد ایشان باشد و تحلیل هر شیئی بر نوح و تحریم اکثر آنها بر موسی از مرویات توریة و دلیل بر بطلان ابدیت شرایع باشد **سؤال** اتفاق آراء مختلفه در ازمنه متباینه بر امری که از جمله ممتنعات عقلیه است پس اجتماع سلف و خلف یهود بر ابدیت سبت و دین موسی چگونه باطل باشد **جواب** اتفاق ایشان بر آن چون اتفاق کفار هند بر بطلان نبوت انبیاء و عدم مجئ طوفان نوح باشد و اسوای این جوابها دیگر نیز در سابق ذکر شد **سؤال** مراد از آیه فلن تجد لسنة الله تبدیلا چیست **جواب** نزد مسلمانان سنة الله اصول دین باشد در آن نسخی و تبدیلی از ابتداء الی ابد الدهر نیست **و نزد** بعضی مجموع امرین یعنی مصلحت شئ در زمانی و مفسده آن بعد آن بصورت ترکیب سنة الله باشد در آن تبدیل نیست بخلاف سنت عباد که در آن تبدیل بحصول علم حصولی بعد آن میباشد **اما جواب حجة ثالثه** انکار یهود از نبوت محمدی از روی تقصیر ایشان چون تقصیر مشرکین هند از نبوت همه انبیاست و در نبوت او قدح نیست **اما جواب حجة رابعه** که آیه و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه نفی نبوت او الی غیر عرب نمیکند **در شرح تجرید** آیه انه لتنزیل رب العالمین ... فرموده و در آیت نیست تما ارسلنا رسولا الا الی من یفهم لسانه و ایه چهارم است که ارسال انبیا بالسنه اقوام خود فرموده پس فهم لسان غیر بترجمه ممکن است **و ما سوای آن** افهام غیر و فهم نبی بصورت معجزه از وحی و الهام چون سلیمان و ائمه هدی از عترهٔ طاهره محمد جایز آنچنانچه ایشان علیهم السلام با آنانکه عربی نمیدانستند کلام بالسنه ایشان با ایشان کرده اند و الا لازم می آید که موسی نبی بر بنی اسرائیل خاصه باشد و لکن جوابنا **حجة اصفهانی** بقول تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید اگر ناسخ در آیات قرآن لاحق گردد پس ناسخ مبطل منسوخ و منسوخ مانع و مبطل ناسخ تا حین ورود باشد **و** لازم می آید که بعض آیات افضل از بعض آیات باشد آن موجب تغییر و تعطیل میشود **جواب اول** نزد آنانکه نسخ بمعنی بیان انتهاء زمان حکم است اشکالی لازم نمی آید **اما** نزد آنانکه بمعنی ازاله و ابطال حکم اول باشد پس نزد ایشان این آیه محمول بر آنست که لا یاتیه کتاب معارض یبطله و لم یتقدم علیه کتاب یکذبه یعنی کتابی در اول و آخر نمی آید و نیامده که معارضه او کند و این ابطال در نسخ آیات بصورت معارضه تکذیب نیست بل بصورت ارتفاع حکم آن باشد **اما جواب** تفضیل بعض آیات بر بعض ثابت بل ضروریست که مساوات اسم الله و الرحمن و الرحیم با لات و عزی و یعوق و یغوث و نسر و ابلیس و فرعون و هامان نباشد پس تغییر آن لازم نمی آید زیرا که مرغبات در تلاوت آن موجود است **سؤال دیگر** منسوخ در قرآن چون میت موجود ظاهر بلا فایده و ناسخ چون حی باشد پس اعدام میت افضل از وجود است چه فایده به بودنش در قرآن باشد **جواب** ذکر شد که وجود آن در قرآن ثواب تلاوت و اخذ منبع علوم دیگر و اطلاع بر تکلیف سابق و تعظیم آن و تحریم مس آن بلا طهارت پس تعظیم میت چون تعظیم حی باشد **بحث دهم** ثبوت نسخ

بنص صریحی باشد چنانچه منقول در کتب اصول فقه خاصه و عامه است چون قول آنحضرت ص نهیتکم عن زیارة المقابر الا فزوروها و نهیتکم عن ادّخار لحوم الاضاحی الّا فادّخروها **یا** بمرادف آن چون رفعته و ازلته عنکم **یا باظهار** و اثبات منافی اول چون امر بشیء بعد از نهی از آن یا بالعکس کند **و نزد میرزا قمی** مع بعضی دیگر به تنصیص ضمنی چون اجماع بسیط و غیر آن از مذکورات اصولی میباشد **تتمّه** حقیر مباحثات با اهل کتاب و اهل اسلام دارم پس آنکس که انکار تحریف میکند بر او اثبات تحریف و آنکس که اقرار تحریف میکند بر او انکار تحریف و اثبات هر دو با صل موضوعیت تحریف و نسخ می کنم و اینجا صورت تحریر آن قاعده مناسب نیست لهذا اشاره فقط بموضوعیت نسخ و تحریف کردم و عالم حاذق بمطلب بهمین اشاره میرسد والله الهادی الی سواء الطریق **سوال** بنا بر قول شما اجتماع ضدین لازم می آید چه تفریق مابین نسخ و تحریف بالاضافة والاسناد حاصل میشود یعنی نسخ مضاف الی الله و تحریف مضاف الی الناس است پس اجتماع هر دو محال باشد **جواب** لازم نمی آید چه در نسخ و تحریف در اصل بگمان حقیر نزاع لفظی باشد و در اصل معنی هر دو که تغیر باشد متفق اند مگر آن وضعها امری عرضی است نعم الله اعلم **بحث یازدهم** او ننسها پس اگر بضم نون و کسر سین از باب افعال است پس ماخوذ یا از انساء مهموز است یا از نسی ناقص است **اما انساء** اگر از نسا یدنسی نساء فهو ناسیء بمعنی منع و دفع و تاخیر باشد چه اصل باب نساء از تاخیر و ترک است چنانچه نسئت الابل فی ظمئها و انسأتها فی ظمئها یعنی دفع شتر از آب ترک نهاد در تشنگی کردم تا زیادی تشنگی شود **و** منساة بکسر اول بمعنی عصا از همین باب است **و در وجه تسمیه** آن اهل بدیع گفتند که چونکه عصا بمنساء موخر میسازد آنچه پیش مکان طریق او باشد **و وجه ثانی** آنکه دفع مکاره و اذی و مضار از نفس خود بعصا میسازد **و انساء** اگر ماخوذ از نسی نسیا فاعله بمعنی فراموشی و ترک باشد پس انساء بمعنی از یاد و ذکر بر آوردن باشد **یا** بمعنی متروک و بمعنی در تاخیر انداختن باشد **و اگر** بفتح نون باشد پس نیز خالی ازین دو باب نیست **یا** از نسأ اخر باشد چون انسأ الله اجلك و نسأ فی اجلك باشد **یا** از نسیان باشد چون نسوا الله فنسیهم بمعنی ترک باشد **یا** بمعنی فراموشی **و نزد** ابو عبیده ننسها بمعنی نمضیها و لا ننسخها بمعنی ابقاء و تاخیر باشد چنانچه نسأت الماشیة اذا سمنت میگویند **زجاج** در تاویل آن گفته جلودها نسأت ای تاخرت عن عظامها یعنی جلود و پوست مواشی بسبب چاقی از استخوانهای موخر مانده و هر ناسی چاق باشد **و منساء** نزد او بمعنی مضی اذی از صاحب عصا باشد یعنی مکاره را صاحب عصا از خود دور میسازد **بحث دوازدهم** در تفسیر آیه ما ننسخ من آیة چند وجه گفتند **اول** آنچه بمعنی ازاله بمعنی هرگاه ما زایل میسازیم آیتی **اثانی** هرگاه ما نقل میسازیم آیتی را از لوح محفوظ بطرف شما **ثالث** هرگاه ما ثبت کنیم آیتی را از نسخت الکتاب **فخر رازی** اسناد این بعطاء و سعید بن المسیب کرده **رابع** هرگاه ما بدل میسازیم

جواب سوال چگونه از اهل تواتر نسیان ممکن است

آیتی را این مروی از ابن عباس است **آیا** مراد در اینجا از آیه کتب و ادیان سلف است **یا** معجزات **یا** آیات قرآن **در کبیر** گفته که کل مفسرین حمل این آیه بر آیه قرآن کرده‌اند غیر آن غیر ابو مسلم چه نزد او حمل بر توریه و انجیل است **بحث سیزدهم** او ننسها ضمیر آن راجع بطرف آیت است پس در آن دو قول است **قول اول** بمعنی تاخیر و آن چند وجه است **اول** بمعنی آنکه یا موخر میسازیم آیه اولی را و او را دوباره نازل نمیسازیم بل بدل آن نازل میسازیم آنچه قایم مقام او مطابق مصلحت و حکمت و آنچه اصلح بعباد باشد **دوم** آنکه موخر میسازیم آیتی را تا وقت ثانی و بدل آن می‌آریم در وقت دیگر آنچه قایم مقام او باشد **سیوم** از قلوب و قرآن بر مے‌آریم یا مطروح الثبوت والتلاوة والحکم والعمل باشد چنانچه مویدش آنچه **در کتاب الحجه** ابوعلی روایت کرده **از زر بن حبیش** که ابی مے گفت که چند آیه سوره احزاب را میخواندیم ایشان گفتند هفتاد و چند آیت میخواندیم ابی گفت که با رسول الله بودیم و او اطول تر از سوره بقره خواندیم **وایضا** سابق گذشت که از قلوب جماعتی از انصار سوره فراموش شد **وایضا** از سه نفر متهجدین سوره معینه فراموش شد پس ایشان و انصار عرض کردند پیغمبر فرمود که شب گذشته نسخ گشته لهذا النسا بشما طاری شده یعنی از قلوب شما برآورده شد **سوال** وقوع نسیان از قلوب جم غفیر و جمع کثیر عقلاً و نقلاً ممتنع و محال است **اما** عقلا پس از جهت آنکه ایصال قرآن بحد تواتر لابد است و نسیان بر اهل تواتر جمیعا مع توافر الدواعی بر حفظ محال است **اما نقلا** آیه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون باشد **جواب اول** آنکه انساء من الله جایز و ممکن است پس فعل الله را مانعی نیست و او بر هر شیء قدیر است **جواب فخر رازی** آنکه صحیح است که خدا امر کند بطرح منسوخ و اخراج آن از قرآن تا عمل و تلاوت در نماز و غیر آن و احتجاج بآن نشود پس بزوال حکم تعبد مع طول عهد و عدم التفات بآن منسی میشود **یا** اگر یاد هم می‌آید چون ذکر خبر واحد میشود پس باین وجه منسوب بنسیان میشود **جواب** دیگر آنکه انساء ایشان از قلوب از معجزات رسول خارق العادت باشد چنانچه مرویست که جمعی در عهد رسول تلاوت سوره شب و روز میکردند دفعةً فراموش کردند پیغمبر فرمود متروک بود برآورده شد **جواب** آیه از فخر رازی آنست که او معارض سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله **و بآیه** واذکر ربك اذا نسیت باشد **چهارم** بمعنی تاخیر آن از عمل تا اویل باشد زیرا که منسوخ است و خطش ثابت و تلاوتش جاری باشد و همین محکی از مجاهد است که خطش ثابت و حکمش مبدل باشد **قول ثانی** نیز چند وجه دارد **اول** بمعنی ترک باشد یعنی نترکها **دیگر در روض الجنان** فرمود که بمعنی نامر بترکها باشد چنانچه آیه اتتك ایاتنا وکذلك الیوم تنسی **و آیه** نسوا الله فنسیهم در همه اینجا بمعنی ترک باشد پس از نسخ ترک عمل و حکم و تلاوت و ترک آن در خط نیز باشد **ایراد** بنابر معنی ترک تکرار لفظ لازم می‌آید چه نسخ و نسیان هر دو بمعنی ترک باشد **جواب**

٥٣٥

عطا انست نسخ بمعنی انتساخ وانسا بمعنی تاخیر وترک آن در لوح محفوظ باشد که آنرا نازل نسازیم که
در روض الجنان فرموده ننسها بمعنی نمضیها من انسئت الاجل بمعنی بعید العمل و
ثلثکم یا بعید النبوت والحکم والعمل مسازیم **سیوم** تنسها بمعنی فراموش میسازیم از قلوب والسنه و
کتابت وعمل **بدانکه** این را استاد بحسن واصم واکثر متکلمین فرموده **سوال** نسیان
از است غیر معصوم جایز لوسیما اگر بصورت اعجاز من الله باشد **اما** نسیان بر نبی جایز است یا نه
جواب در است سه قولست **مختار** کافه امامیه و بعضی از قدما معتزله آنکه سهو و نسیان
مطلقا بر انبیا جایز نیست زیرا که نسیان نبی تنفیر و احتمال نسیان در امور دیگر از شرایع لازم می آید
و به نسیان ناسی غیر مکلف میباشد انبیا لا سیما سید خلایق در هیچ وقت غیر مکلف بسلب حواس
نمیباشد بل در یقظه و منام و در غضب و فرح و قیام و قعود چه قلب او بیدار می باشد و قوای او اکمل
میباشد نسیان از و ممتنع است **در احتجاج و انوار نعمانی** در مسایل خضر
مرویست که **حضرت امیر**ؑ و بروایتی **امام حسن**ؑ فرمود خلاصه آنکه دل میان سینه
مطبق است اگر فرا گرفت آنرا نسیان عارض میشود و اگر صلوات بر محمد و آل او خواند مکشوف میشود
فراموش شده یاد وی می آید و همین مذهب **شیخ الطائفه صاحب تفسیر**
تبیان و علم الهدی یعنی نسیان از نبی ممکن نیست **و** مختار کافه اهل سنت
نسیان بر انبیا جایز و بسید البشر لاحق گردیده بل در عدد رکعات نماز ظهر و تشهد و غسل جنابت واقع شده
بطلان آن کالنه ضروریست **اما نسیان** یا من عند النفس **یا** من الشیطان **یا** من الرحمن
باشد **اما** دو قسم اول بر انبیا جایز نیست اصلاً و ابداً **اما** عدم جواز اول قطع نظر از عدم اعتماد
بر او حالت نسیان غیر مکلفی حاصل میشود **اما** عدم جواز ثانی بجهت تسلط شیطانی و بر نبی
ابدا تسلط آن ملعون نباید **اما** قسم سوم که رحمانی باشد آنرا انسا من الله میگویند بر نبی و امام معصوم
برای مصلحتی جایز بل واقعی است تا الهیت در ایشان قرار نه بهند بدلیل قوله جل و تعالی واذکر ربک اذا
نسیت یعنی یاد کن خدا را وقت فراموشی **و آیه** سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله استثنا بعد
نفی نسیان منحصر در انسا من الله بما شاء الله مانند لیکن این انسا بمعنی ازاله و ابطال و نسخ تذکر در قلب باشد
باین تنفیر لازم نمی آید زیرا که فعل الله برای مصلحتی بندرت باشد **و این مذهب شیخ**
صدوق محمد بن بابویه و استاد او **ابو الحسن بن الولید** باشد
فالله اعلم **بحث چهاردهم** نات بخیر منها او مثلها هر دو ضمیر راجع بآیه و من بیانیه
در اینجا باشد یعنی بعد نسخ آیه و نسیان می آریم بهتر از آیه منسوخه یا مثل آنرا و در آن سه وجه اند **اول**
آنکه می آریم بجای آن سهل تر و در افعال قلیل تر از اول یا برابر و مقابل او در فعل باشد لیکن ثواب
زیاده تر از اول باشد پس ثواب آنچه اکثر باشد او بهتر است اگرچه در فعل مساوی باشد **دوم**
می آریم آنچه خیر بندگان در آن بحسب حکمت و مصلحت سعی زیادتی نفع و ثواب در آن از اول باشد

یا ثواب بش و نفعش مثل اول باشد **و مروی** از ابن عباس است که می آریم از آیات آنچه برای شما اسهل و انفع و الیسر باشد چنانچه خدا بعد تشدید در جهاد تخفیف در آن فرمود یا مثل اول فعلی را می آریم چون توجه بکعبه بعد از توجه به بیت المقدس باشد **سیوم** مختار حسن است که می آریم بهتر از اول یا مثل آن در وقت ثانی چه اتیان آن در وقت ثانی بهتر یا مساوی آن بوقت اول در مصلحت باشد **چهارم** در بعض روایات اهلبیت تاویلی وارد شده که امامی را بعد فوت امامی بجای اول مثل اول می آریم یا بهتر از و یعنی اتیان ثانی در مصلحت مساوی اول باشد یا مصلحت اتیان ثانی در زمان ثانی بهتر از اول باشد اشکالی ندارد اگر روایت صحیح باشد **اقول** در آیات تثبیت خلق از شک و تردد در نسخ بصورت بیان علت باشد ثم الله اعلم **بحث پانزدهم**

الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر در الم تعلم همزه استفهام برای تقریر است **در** روض الجنان فرمود در اینجا شیء مخصوص معدوم باشد و قدیر بمعنی قادر باشد یعنی آیا نمیدانی یعنی میدانی تو که خدا بر اتیان هر شیء معدوم و بر ایجاد آن توانائی مطلق است و بعد از قرار آن در علم احدی او را مانعی نیست **آیا** خطاب بسرور عالم محمد خاتم صلعم است یا بهر فردی از افراد مکلفین در آن دو قول است و علی التقدیرین مراد از خطاب چنین میشود الم تعلم یا محمد صلعم **در مجمع البیان** فرمود الم تعلم ایها السامع یا ایها الانسان السامع العارف که خدا قادر بر اختراع و ایجاد آیات و سور مثل قرآن در نفع بعد نسخ آن هست **و بند** بعضی عام در هر شیء است ثم الله اعلم **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است **اول** آنچه از اول ماهیت باطل و زایل شود اگر بر همان ماهیت و کیفیت و مزاج و صورت خاصه ساخته شود بر او اطلاق مثل می شود نه اصل پس آنچه از قسم اعراض یا اعمال مالکه است چون قضاء صلوة و صیام فائته مثل باشد نه اصل **بلی** عی که در عود اموات در قیامت است مانکه **آیا** بر ایشان اصل عینی اطلاق میشود یا مثلی مباحثش بجای خود می آید والله ولی التوفیق و التحقیق و التدقیق **ب** قرآن مخلوق و حادث نزد اصحاب **معتزله و امامیه** بموجب این آیه است **اما وجه استدلال** بچند وجه است **اول** کلام مرکب بحروف و اصوات است و آنچه مرکب است ممکن حادث است **دوم** حروف مقدم و موخر اند و آنچه تقدم و تاخر باشد او حادث است **سیوم** کلام ابتدا معدوم میباشد پس آنچه حادث و ظاهر شود او ضروری الحدوث است **چهارم** اگر قرآن قدیم میبود البته منسوخ و ناسخ قدیم می بودند این محال است زیرا که واجب است که ناسخ متاخر از منسوخ باشد و آنچه متاخر باشد مستحیل است که قدیم باشد **و اما** منسوخ واجب است که زایل شود پس آنچه ثابت الزوال باشد قدم او ممتنع است بالاتفاق **پنجم** آیه دلیل است که بعض آیات افضل از بعض آیات است و آنچه چنین صفت باشد قدم او ممتنع است **ششم** علی کل شیء قدیر دلیل است که منسوخ و ناسخ در تحت قدرت و ازاله منسوخ

واتیان ناسخ مقدور ممکن است پس کلام الله حادث است نه قدیم ونسخ قدیم محال است **جواب** اشاعره منسوخ ونسخ از عوض الفاظ وعبارات ولغات است در حدوث آن نزاعی نیست بل مدلول کلام ومعنی آن قدیم است **جواب** معنی حقیقی مدلول الفاظ باشد وآن تعلق اول است وبالاتفاق تعلق اول زایل وتعلق ثانی حادث شد چه بزوال تعلق اول قدم زایل وتعلق ثانی بعد از نبودن او حاصل شد وکلام حقیقی منفک ازین تعلقات نیست وآنچه منفک از تغیر وزوال نباشد او حادث است پس کلام الله حادث باشد **سوال** خدا در علی کل شیئ داخل است یا نه وبنا بر اول مقدوریت باری لازم می آید وبنا بر ثانی عدم اطلاق شیئ براو لازم می آید پس آنچه شیئ نباشد ممتنع باشد **جواب** در اوایل با دلایل این مسئله ذکر شد **اما** در اینجا آنست که او تعالی داخل اشیاء من حیث انه شیئ وخارج از همه آنها من حیث انه واجب وواجب غیر ممکن وغیر ممکن غیر مقدور میباشد اشکالی بحمد الله لازم نمی آید ومؤیدش خطبه جناب امیر علیه السلام است وهو شیئ لیس کمثله شیئ هو فی الاشیاء بغیر ممازجة خارج منها بغیر مباینة وهو داخل فی الاشیاء لا کشیئ فی شیئ وخارج منها لا کشیئ من شیئ الخ والله اعلم

قوله تعالی أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ترجمه

یعنی آیا نمیدانی یعنی میدانی تو ای محمد یا ای انسان سامع وبینا که بدرستیکه خدا مراو راست ملک آسمانها وزمین وسلطنت آنها ونیست مر شما را ای یهود وکفار ومکذبین محمد در نسخ سوای خدا مالکی ونه ولی امر شما که قیام بآن کند ونه یاری دهنده که ایصال نفع وخلاصی شما از مضار کند ودر **تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** خطاب تعلم آیا به محمد است یا بهر فرد مکلفین در آن دو قول است **اما** خطاب وما لکم **آیا** مختص به نبی است **یا** بغیر ومؤمنین معا **یا** مختص به یهود ومشرکین در آن خلافست **بحث دوم** الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض سابق لغت واصطلاح وبیان ماهیت واسماء ارض وسما وملک ذکر شد **بیان** آنکه خدا هرگاه امر بجواز نسخ بیان فرمود عقب آن ذکر ملکیت آسمانها وزمین فرمود تا خلق متنبه شوند برآنکه سلطنت وحکومت نمی سزد مگر آنکس را که مالک آسمان

۵۳۸

بیان خطابات آیہ یکم امر است

وزمین بصورت ایجاد باشد **قفال** گفتہ کہ این اشارہ بامر قبلہ باشد چہ خداوند جل شانہ لاشان لاحد سواہ ذکر ملک آسمان وزمین بصورت اخبار بخلق برای تقریر توقیر جہات فرمود کہ ہمہ جہات علوی وسفلی و امکنہ فلکی وارضی مختص من اند بعض آنہا از بعض اشرف و اعظم واکبر در حرمت اند و تشریف ہرچہ میداند ومیخواہد مید ہد مانع ندارد وہرگاہ حال چنین باشد پس امر باستقبال کعبہ وعدول از اول قبلہ نمیباشد مگر محض برای تخصیص تشریف آن جہت کہ مصلحت مقتضی گردانیدن قبلہ با آن گردیدہ **بحث سوم** معنی آیہ چنین شد کہ میدانی اے محمد یا ای مکلف عارف سامع کہ برسے خدا ملک آسمانہا وزمین است زیرا کہ خلق وایجاد کردہ است آنہا را وآنچہ در آنہا است پس آنکس مالک وخالق چنین املاک باشد البتہ ہمہ افعال وپچیدہ بحکم ومصالح اند پس نسخ وترک بعض ادیان وآیات وقیام بعض دیگر بجای آن نیز بخیر مصالح وحکم باشد **بحث چہارم** وما لکم من دون اللہ من ولی ولا نصیر **در روض الجنان** فرمود کہ ما در اینجا بالاتفاق نافیہ وہر دو من در اینجا زایدہ اند **امّا ولی** در اینجا متولی امر وقایم بالامر والعہد باشد واز اینجا است ولی عہد سلطان **امّا ولی ونصیر** ہر دو فعیل بمعنی فاعل بر معنی مبالغہ باشد پس نصیر فاعل از نصرت بمعنی یاری واعانت کنندہ باشد **وفرق** بین الولی والنصیر نزد اہل معانی اینست کہ ولی امر خود را مالک یا اقرب باو بودہ گاہی از نصرت ضعیف میشود **و** نصیر گاہے اجنبی از منصور بودہ **امّا ضعیف** از نصرت آخر اصلا نمیشود **وہمین** مختار بیضاوی است **ونزد** محققین فرق عموم وخصوص است چہ ہر ولی نصیر است وہر نصیر ولی نمیباشد لہذا در اینجا ہر دو لفظ عام وخاص جمع شدند **بحث پنجم** بسبب اختلاف خطاب لکم معانی مختلف شدند **اوّل** وما لکم نیست یا محمد مر شما را جز خدا ولی امر شما ویاری دہندہ شما در دنیا وآخرت **ونزد** ایشان اگرچہ ضمیر خطاب جمع است لکن برای تعظیم وتوقیر نبوی وتعلیم خلق کہ در خطاب با آنحضرت چنین معاملہ کردہ باشند **دوم** خطاب جمع عاید با آنحضرت ومومنین امت است کہ نیست مر شما را اے محمد ومومنین امت او جز خدا ولی ونصیر شما در این **سوم** چونکہ سابق ذکر یہود ومنکرین نسخ ومشرکین بود از وما لکم خطاب بصورت تہویل وسرزنش واظہار یاس بایشان است یعنی نیست مر شما را ای معشر کفار نزد نزول عذاب در دنیا واز نار در یوم الحساب ولی امر ومعین شما کہ از آن خلاصی دہد **اینست** **بغوی** است **ونزد** بعضی از الم تعلم واز وما لکم خطاب در ہر دو جا بکفار است اللہ اعلم بمرادہ

قولہ تعالی اَمْ تُرِیْدُوْنَ اَنْ تَسْئَلُوْا رَسُوْلَکُمْ کَمَا سُئِلَ مُوْسٰی مِنْ

قبلُ ومن یتبدّلِ الکفرَ بالایمانِ فقد ضلّ سوآءَ السّبیلِ ۝ ترجمه

یعنی آیا اراده می‌کنید شما مسلمانان یا یهود آنکه سوال کنید و مسئلت نمائید رسول خود را یعنی پیغمبرے راکه مختص دراین زمان بطرف همه شما فرستاده شده چنانچه سوال کرده شد موسی را سوالهای محال و کفر چون اجعل لنا الها و چون ارنا الله جهرة پیش ازین زمان و هرکس بدل گیرد کفر را بجای ایمان پس تحقیق او گمراه شد و براه از راه حق و از طریق مستقیم **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** در نزول و خطاب این آیه خلاف است **قول اول** مختار اصم و جبائی و ابومسلم است که در مسلمانان نازل شده زیراکه در آخرش و من یتبدل الکفر بالایمان است ... پس در آن مسئله خلاف کردند **وجه اول** فخر رازی و نیشاپوری نقل کرده‌اند که ... مسلمانان از پیغمبر سوال کردند که برای ما ذوات انواط مقرر کن چنانچه برای مشرکین ذات انواط مقرر است و ذات انواط درختی ست که کفار عبادت او میکردند و بر آن مأکول و مشروب می‌آویختند چنانچه موسی را سوال اجعل لنا الها کما لهم الهة کرده بود پس این آیه نازل گردید **مختار** ابوعلی جبائی است **وجه ثانی** آنکه مسلمانان پیغمبر را سوالات لا یعنی میکردند در آن خیرے نبود پس در روایت منع از آن این آیه نازل گردید **وجه ثالث** سیوطی **و** ابن جریر **و** ابن منذر **و** ابن ابی حاتم از سدی روایت کردند که قوم عرب یعنی مسلمانان عرب پیغمبر را مسئلت کردند که خدا را بیار در علانیه ... تا ایشان خدا را بچشم سر ببینند این آیت نازل گردید **بغوی و عبد حمید و ابن جریر** از مجاهد روایت کردند که مسلمانان پیغمبر را سوال چون سوال قوم موسی ارنا الله جهرة کردند یعنی خدا را با علانیه بنما پس در رد ایشان این آیه نازل گردید **نزد حقیر** همین اصح است ... و من یتبدل الکفر بالایمان و یهود و نصاری و کفار قریش ایمان نداشتند که تبدیل کفر بعد ایمان میکردند **وجه رابع** سیوطی **و** ابن جریر **و** ابوحاتم **و** ابوالعالیه روایت کردند که مردی از مسلمانان عرض کرد اگر کفارات ما مسلمانان چون کفارات بنی اسرائیل میبود پیغمبر فرمود که اگر احدی از بنی اسرائیل خطا میکرد حدش آن بود که صبح بر دروازه خود نوشته شده میدید آن گناه مع کفاره او پس اگر کفاره هم میداد خزی در دنیا داشت و اگر نمیکرد پس خزی در آخرت هم داشت و خدا شما را بهتر از ایشان عطا کرده از جمله آن آیه و من یعمل سوءا او یظلم نفسه الآیه و نماز پنجگانه و نماز جمعه تا جمعه کفارات ما بین دو نماز و ما بین دو جمعه باشد پس ...

در رد ایشان نازل گردید **قول ثانی** آنکه این آیه نازل در کفار مکه است جمعی از مفسرین روایت کردند از **ابن عباس** و همین مختار **مجاهد** و **حسن** است که **عبد الله ابن امیة المخزومی** مع رهط خود پیغمبر را سوال کردند یا محمد ما ایمان نمی آوریم بتو تا جاری سازی از زمین از برای ما چشمهای آب را یا بگردانی این زمین را جنت مملو از نخل و انگور یا باشد برای تو خانه کنگره دار از طلا و نقره یا بآسمان عروج نماروی و بعد از بلند شدن باز هم ما ایمان نمی آوریم بتو تا بر ما کتابی بفرستی و اعیان از خدا فرود می آری باسم عبد الله ابن امیه بانکه محمد رسول اوست و او را متابعت کنید الی قوله تعالی نقلا عنهم او تاتی بالله والملائکة قبیلا و قالوا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا پس این آیه در رد ایشان نازل گردید **و مجاهد** روایت کرد که قریش آنحضرت را سوال کردند بآنکه جبل صفا را برای ایشان طلا گرداند آنحضرت فرمود آری لکن چون مایده قوم عیسی مر شما را خواهد بود پس ابا و اعراض از آن کردند این آیه نازل گردید **قول ثالث** آنکه در یهود نازل گردید **و نزد جمعی** همین انسب است زیرا که از یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی ذکر ایشان جاری دا بین ذکر غیر ایشان نیامد و آیت سوره مکی نیست بل مدنی است الا آنکه تخصیص این آیه بدینه نکنند **در مجمع البیان و** مبانی البیان **و** بغوی **و** رازی **و** نیشاپوری **و** سیوطی **و** بیضاوی **و** ابن اسحاق **و** ابن جریر **و** ابن ابی حاتم **از ابن عباس** روایت کردند که رافع بن حریمله **و** وهب بن زید رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتند که بیاور برای ما کتابی منزل از آسمان که بخوانیم آنرا و جاری ساز برای ما انهار آب را تا متابعت و تصدیق تو کنیم پس این آیه نازل شد چون ارنا الله جهرة **و** آیه و لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة که بموسی گفته بودید و تجدید که رسول شما در این زمان است نیز میگوئید **بحث دوم** مفسرین **در روض الجنان** فرموده بگان بعضی اهل وضع و اشتقاق ام در اصل ع بود میم در آن زیاد کردند **و** مشهور آنست که ام لفظ مستقل معادل همزه استفهام در معنی بر دو قسم است متصل و منقطع **اما متصل** چون ازید عندک ام عمر **اما منقطع** چون زید عندک ام عمر و متصل عدیل الف مفرق مجتمع است چنانچه مراد تو در اضرب زیدا ام عمرا اضرب ایهما شئت یعنی بزن از این دو مجتمع یکی را بخلاف ام منقطعه چه در آن اضرب یا حدی میکنی عینا **پس** ام منقطعه بمعنی بل میباشد چون قول عرب انها لابل ام شاة بل شاة **و قول شاعر** ام انت فی العین املح بمعنی بل انت فی العین املح **و قول** اخطل کذبتک عینک ام رایت بواسط بل رایت بواسط باشد **و فرق** میان متصل و منقطع آنست که در **روض الجنان** تفریق نموده بآنکه در اول سائل را علم بوجود یکی از هر دو حاصل است یعنی زید است یا عمر لکن عینا نمیداند پس از تعیین سوال میکند **اما در دوم** سوال از عینیت و کونیت زید نمیباشد بل از ثانی اوکه از کونیت عمر است خبر میدهد پس معنی ام در قسم دوم بل [illegible] باشد **آیا** در اینجا مراد از اراده قصد قلبی است یا مجرد قصد قول باشد ظاهر آن قصد باشد و مایل بهمین محققین از متاخرین [illegible]

سورة البقرة

تونسی

پس مراد از اراده رد معجزه رسول الله باشد و اقوی از رد قول باشد **و نزد** اکثر قول است چنانچه در نزول مقول مقصود ذکر شد **سوال** اراده و قول **آیا** مساوی در ثواب و عذاب است یا نه **جواب** نیت افضل است چه عمل و قول گاهی از روی سهو و نسیان میباشد و نیت اصل **و** قول که عمل **و** فرعش **و** ترتب صحت **و** بطلان آنها بر قصد میباشد و از اینجا است خبر مستفیض انما الاعمال بالنیات یعنی انحصار صحت اعمال و جزا بنا بر نیت یا بر ثبوت و صحت نیت است **ایراد** بنابرین حدیث و تقریر شما اشکال است چه در نیت مشقت نیست بخلاف عمل و آن مشتمل افعال شاقه است و آنچه شاق باشد او افضل عند العقل و صحیح النقل چون افضل الاعمال احمزها باشد **جواب** در حدیث انما الاعمال بالنیات علماء عامه و خاصه بالانفراد رسایل نوشته اند و پاره از اقوال ایشان در **انوار نعمانی** جمع نمود **و نزد حقیر** نیت افضل از عمل است زیرا که اصل اعمال و ترتب صحت و ثواب آنها لا محاله منحصر بر نیت است و اصل افضل از فرع بالضرورة میباشد **اما حدیث** احمزها بموردی وارد شده معهذا حمل آن بر افعال و اعمال فرعیه میتواند شد ثم الله اعلم و تشریح این حدیث بجای خود بتفصیل میآید **و سید ابن طاوس** فرموده که اگر صحت اعمال بصحت نیت نمیبود یا مامور به نیت نمی بودیم البته تکلیف ما لا یطاق لازم می آمد بعض معاصرین بمطلب جناب سید نرسیده زبان اعتراض کشوده غلط کرده **بحث**

سیوم ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل بدانکه در اینجا ان تفسیر در تریدون با فعل خود در حکم مصدر مفعول تریدون بمحل نصب باشد چنانچه کاف کما حرف جر و ما حرف موصوله با موصوله خود که سئل موسی باشد صله او در محل جر باشد **سوال** اگر خطاب و نزول در یهود و کفار باشد اضافه رسولکم چگونه صحیح میشود چه نزد ایشان رسالت او صحیح نیست پس نزد آنکس که شئی صحیح و ثابت نباشد مع انکار او از خود اسناد و تحویل باو مکابره باشد و قضیه اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول مشهور است **جواب** بعد ثبوت نبوت محمدی عموم آن بسمع چون و ما ارسلناک الا کافة للناس نبی بکافه خلایق و مکلفین الی القیمه مسلم و ثابت است پس اصل نبوت او چون الهیت خدا ثابت و عام است چه نرسل الیه اقرار کند یا نکند و نبوت محمد و الهیت خدا سلب از و نمیشود چه محمد از حین بعثت الی القیمه نبی کافه خلق فی الواقع است پس در آیه اخبار از عموم رسالت او فی الواقع باشد قدحی ندارد و انکار عاقل مقصر از جهل باشد **سوال** چرا از اراده و سوال منع و ذم و سوء و نهی میباشد مگر برای انحلال اشکال قولی و فعلی تا خلق مستفیض بهدایت شوند و اگر در مسلمانان نازل است پس سوال شان بلاشک برای استفاده و زیادتی اطمینان شان بوده بصورت اعتراض **جواب** نزد آنانکه در کفار و یهود است پس نزد ایشان سوال بمحال چون ارنا الله جهرة و سوالات اقتراحی و اعتراضی بوده نه استفادی بل غالبا بعد اجابت سوال اگر تصدیق نمیکردند موجب سخط و کسف و مسخ می شدند چون قومی از عیسی بعد نزول مایده مسخ بقرده و خنازیر شدند

۵۷۲

اما جواب آنکه مسلمانان بودند سوالات بیهوده و بی فایده و لایعنی میکردند و باجابت آن شناعت و مسائت حاصل میشد پس بظهور آن فتنه و فسادات مرتب میشد لهذا در آیه لاتسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی سئلت از هر شئی نکنید که بآن مکلف نیستید چه اگر بشما ظاهر کرده شود بد شما می آید و بدی شما ظاهر میشود و با بیان علت نهی از سئلت وارد شده **بحث چهارم** سوال بمعنی خواستن باشد از سئل یسئل سوالا و سئولا و سئالة و مسئلة و تسآلا و سالة در اصل طلب امر یا چیزی از کسیکه انجاز آن مرجو باشد چه مطلوب قول باشد یا فعل **و نزد جمعی** دیگر از اهل بیان السوال هو طلب امر ممن یعلم معنی الطلب و همین مختار شیخنا **ابو علی** طبرسی است یعنی سوال طلب امری است از کسیکه میداند معنی طلب را **اما تبدل** و تبدیل و ابدال اخذ شئی بجای شئی بصورت عوض و بدل باشد چه مثل او باشد یا نه و سابق بتشریح ذکر شد **اما ضل** بمعنی عدول از حق و بعید از مقصود باشد و این نیز با جمیع معانی لغوی و اصطلاحی ذکر شد **اما سواء** از سوی یسوی سوی و سوی و سواء بالمد و بفتح اول بمعنی قصد و عدل و وسط و غیر او باشد چنانچه سابق ذکر شد **اما سبیل** اسم علم بر راه واضح باشد و طریق و سبیل و مذهب و مسلک نظایر و جمعش سبل باشد ثم الله اعلم **بحث پنجم** و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل یعنی هر کس کفر بگیرد بجای ایمان یعنی سوالات اقتراحی و اعتراضی را بلا استفاده مع اعتقاد حقیت آن انکار بخدا و بآیات و برسول او یعنی بمحمد کند پس بتحقیق عدول از حق کرد و بعید از مقصود طریق و از استقامت راه شد یا از وسط راه که بموجب خیر الامور اوسطها کم شد و بر آمد پس بعوض رفتار وسط راه مستقیم بسواء الجحیم که نام اشد طبقه جهنم است رسید و مراد از وسط جحیم یا طبقه متوسطه نار است یا وصول ایشان بوسط نار جهنم است و تحقیق و تفصیل آن بجای خود می آید **تنبیه** آیه دلیل است که سوالات اقتراحی و اعتراضی موجب کفر میشود **سوال** اگر از مومن یا غیر مومن برای دریافت نبوت یا بصورت طلب معجزه بود چگونه کافر شد چه طلب دلیل بر شئی کفر نمیباشد و آن معلوم است **و** اگر بوجه طلب حکمت مفصله در نسخ احکام بود باز هم کفر نیست چه در محل شک یا جهل بودند چنانچه ملائکه در طلب حکمت خلافت آدم در زمین کافر نشدند **و** اگر برای تعلم احکام و امور دینیه بود و آن هم واجب است پس سبب تکفیر سائلین بعد ایمان چه باشد **جواب** اگر سائلین یهود و کفار بودند پس سوالات ایشان بصورت اعتراض و اقتراح و طلب محال ... بود و ایشان اگر چه کافر بودند کفر زیاد بد و وجه کردند **یکی** آنکه در کفر خود افزودند **دیگر** آنکه باعث اضلال خلق شدند و باعث اضلال اشد است زیرا که خود هم کافر و دیگر هم را مورث کفر میشدند **پس** بنا بر این تبدل کفر بایمان شامل بایشان باشد که کافر بعد اتیان ایمان بمسئله انکاری کافر شدند **اما** اگر سائلین مومنین بودند پس سوال شان بمحال و بکفر بسبیل تعنت بعد حصول علم ایشان بکفر و امتناع او بود و ممتنع نشدند لهذا کافر شدند چنانچه در نزول دانستی که سوال رویة الله جمعی از مسلمانان کردند

٥٤٣

بعد بیان کافر شدند تبیان بعض معتزله و امامیه اینجا سیلو نیند قوم موسی یهود باشند بعد سوال رویت الله که از اعاظم کبایر باشد باتفاق امت و قرآن سائلین مستحق عقوبت فوریه شدند صاعقه بر ایشان افتاد و خاکستر شدند و موسی بمجاورت ایشان مرد یا بیهوش شد و از اصحاب محمد ص نیز اراده طلب رویت از محمد داشتند پس ایشان قبل از سوال رویت محکوم به تبدل ایمان بکفر شدند و از مسلمانان آنانکه برادر یهود میکنند باعتقاد بجبره و شتره من الله و دیدار او تعالی را در آخرت و امید بآن داشته باشند الی آنکس که ایمان و اعتقاد یا امید لقاء خدا و دیدار او نداشته باشد او را مومن ندانند و یهود بعد نزول عذاب بر طلب رویت تایب شدند و جبریه معتقد راجی باقی بران اند پس حال آنجماعت در دنیا و آخرت چگونه خواهد بود تنظر و تبصر **نظم آیات بما قبل خود** چونکه خدا سابق امر و نهی و ترغیب بتمسک آیات بعد نظر و تعقل و آنچه را النسخ میساز و فرمود و ایشان ترک برهان کرده متعرض نسخ و سائل بالا یجوز از روی تعنت شده محکوم بتکفیر شدند ثم الله اعلم

قوله تعالی وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ ترجمه

یعنی آرزو می کنند و دوست دارند بسیاری از اهل توریه چون فنحاص بن عازورا و حیی بن اخطب و امثال ایشان که بگردانند شما را پس از ایمان آوردن شما بمحمد ص کفار بی دین از روی حسدیکه از اقتضای طبیعتها ایشان با شما دارند از پس آنچه روشن و واضح شده مر ایشان را آنچه حق و مطابق واقع باو له در و راست است یعنی نبوت محمد ص پس ای مومنین بگذرید از صحبت و قتال ایشان و روی از ایشان

بیان وجوه نزول این آیه

بیار بعد و گردانید تا آنکه بیاری خداے و زبان خود از قتل بنی قریظه و اجلای وطن بنی نضیر و تقریر جزیه بر دیگران باشد بدرستیکه خدا بر هر شیئی توانا و بر اعدا انتقام مقتدر است **بدانکه** این آیه و دو آیه بعد از آن در بیان تلبیس یهود با مسلمانان است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول**

در نزول این آیه اتفاق است که در ذیل کتاب یهود نازل شده لکن در عموم و خصوص فرقه ایشان اختلاف و ارد **قول اول** در مجمع البیان مروی از **ابن عباس** است که نزول این آیه خاصه در رد و برادر حیی بن اخطب یاسر بن اخطب باشد چه ایشان نزد نبی آمدند وقتی که پیغمبر وارد مدینه شد بعد بازگشتند ابو یاسر از حیی پرسید که آیا محمد نبی هست حیی گفت هو هو یعنی محمد نبی است پس گفت برای او نزد تو چیست حیی گفت برای او نزد من عداوت الی الموت است و دانستی است که نقض عهد کردند تا حرب یوم الاحزاب مقرر کرده **سیوطی** و ابن اسحاق **و** ابن جریر و ابن ابی حاتم **از ابن عباس** روایت کرده که حیی ابن اخطب از اشد یهود در عداوت بعرب بود بجهت تخصیص ایشان بمحمد لهذا کاید ترین و جاهد ترین یهود بودند در ارتداد مسلمان از اسلام بدین خود پس این آیه و دو آیه نازل گردید **قول ثانی** صاحب **مجمع و سیوطی** و عبد الرزاق **و** ابن جریر از زهری **و** قتاده نقل کردند که در کعب بن اشرف نازل گردید چه او طاعن مسلمانان بسیار بود **قول ثالث** در جماعتی دیگر از یهود نازل گردیده این مختار حسن است **قول رابع** مختار شیخ المشایخ ابو الفتوح رازی **و** صاحب مبانی البیان **و** کشاف **و** کبیر **و** غرایب التنزیل **و** مدارک **و** غیر ایشان از جم کثیر متاخرین و همین صحیح است که فنحاص بن عازورا **و** زید بن قیس مع نفری از احبار یهود حذیفة الیمان **و** عمار بن یاسر را بعد وقعه احد گفتند آیا نمی بینید شما که چه بدی و هزیمت رسید بشما در احد و اگر شما بر حق بودید ابدا هزیمت بشما نمیرسید پس رجوع کنید بدین ما که او افضل و ما اهدی از شما در سبیل و دین هستیم پس حذیفه بر ایشان لعنت کرده بمدینه برگشت و عمار با ایشان گفت که نقض عهد در ملت شما یهود چگونه است گفتند شدید تر است پس عمار گفت که من عهد بخدا بستم که کافر بمحمد تا موت خود ابدا نخواهم شد پس یهود گفتند اما این مرد صابی است یعنی زاهد ثابت است پس عمار بروایت **روض الجنان** و بروایت **کشاف** حذیفه گفت و اما انا فقد رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة و بالمومنین اخوانا یعنی من راضی شدم بخدا بربوبیت و بمحمد بنبوت و باسلام بدین و بقرآن بامامت و بکعبه بقبله و بمومنین باخوت پس نزد پیغمبر آمده حال بعرض بیان آوردند پیغمبر فرمود شما مصیب بخیر و رستگار شدید این آیه نازل گردید **بحث دوم**

و دو کلمه جمله مستینافیه است **اما من اهل الکتاب** **آیا** بیان کثیر است **یا** صفت کثیر متعلق بمحذوف چون کاینون من اهل الکتاب در آن نیز دو وجه اند **اما لو** نزد جمعی چون مسعود بمعنی تمنی **و** نزد بعضی زاید است **اما** من بمانکم متعلق بود است **یا** بیر دو نکم در آن

نیز روشن است **اما من عند انفسهم** بیان منع و سبب حسد است **بحث سوم** حسد در لغت

چنانچه **در روض الجنان** فرموده بمعنی حک الشئ بالشئ یعنی سودن چیزی بچیزی

باشد چنانچه خراشیده شود و از اینجا محسد بکسر میم بیل را میگویند که آلت بشکن زمین و بآن خراشیده

می شود **و در اصطلاح** عبارت است از آنکه حاسد تمنی همان نعمت عینا میکند که در

محسود یافته بعد از زوال او از او **و یا** کراهت وجود نعمت مخصوصه در محسود حاسد دارد **در**

مجمع البیان فرموده اگرچه حاسد طمع حصول آن در خود نمیکند چه گاهی تمنای زوال و

تحویل آن بخود نمی کند **و** اشد حسد آنست که حاسد را غم روی میدهد بر رویت خیری در احدی

چه زوال آن از او و حصول آن در خود بخواهد یا نخواهد **اما غبطه** عبارتست از تمنای

مثل نعمتی که در غیر خود می بیند بلا زوال از او و کراهت وجود او در او نداشته باشد **در کبیر**

است اگر اراده زوال نعمت خدا از برادر ایمانی کرد می او حسد است و اگر نفس تو خواهش مثل آن

کرد او غبطه و منافسه است **غزالی و بعض حکما** گفته در نفس بهیمیه و

طبیعت حیوانیه اگر خواهش قلیل یا سیست شد آن بیل باشد **و** اگر غالب شد رجا باشد **و** اگر

غالب تر از آن شد امل باشد **و** اگر در نفس حقیقت طالب آن بعد خبث شد تمنی باشد **و** اگر طالب

مثل آن شد که در غیر دیده بود بلا زوال آن از او غبطه و منافسه باشد **و** اگر طالب زوال آن از غیر

برای خود شد حسد باشد **و فرق** نزد صاحب **مجمع البحرین** آنست که غبطه

مشتمل تعجب است حسد مشتمل تمنی زوال میباشد **اما** غبطه مطلقا غیر مذموم **و** حسد مطلقا مذموم

از جمله کبایر باتفاق فریقین شمرده شده **در مبانی البیان** از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

وان الحسد لیاکل الایمان کما تاکل النار الحطب یعنی حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را تا ختم

میخورد **و ایضا** در آن از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که ان المومن یغبط ولا یحسد

والمنافق یحسد ولا یغبط بتحقیق مومن غبطه دارد و حسد ندارد و منافق حسد دارد و غبطه ندارد **در کبیر**

روایت کرده که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده شش قسم آدم داخل نار قبل الحساب میشوند

امراء بجور و ظلم **و عرب** بعصبیت **و دهاقین** بتکبر **و تجار** بخیانت

و اهل رستاق یعنی اهل سواد بجهالت **و علما** بحسد **در کبیر** مرویست

که پیغمبر فرموده الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب یعنی حسد حسنات حاسد را میخورد چنانچه

آتش هیزم را میخورد **بحث چهارم** و دکثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم

کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق و در این آیه خدا اخبار کرده از سر بسیار یهود که اکثر ایشان

تمنا میکنند بارتداد شما ای مومنین بعد ایمان شما بکفر از روی حسد و حسد ایشان با شما از طبایع ایشان است

نه بفعل الله و نه بامر الله بل بعد از شهود حق برای العین و بیقین کردند که حق با شما از جانب مسلمانان و ایشان

برادر اند و حسد ایشان بمسلمانان به چند وجه بود **اول** برای تغیر نبوت در اولاد اسماعیل چنانچه

اعظم ریاست دنیویه دنیا است ثانی بجهت حصول خیرات دین و دنیا در اسلام ثالث
برای قتال عناد با ایشان تنبیه اشاره بکثیرا آنست که از ایشان بسبب تعصب و حسد
قلیلی مومن میشوند چون عبدالله سلام و کعب الاحبار و ابی بن کعب جمعی قلیل از احزاب ایشان
مسلمان شدند سوال من عند انفسهم دلیل است که حسد از طبایع ایشان بود پس بر امر
طبیعی نزد عدلیه چگونه مذموم و معذب بلوم باشند جواب حرکت طبیعت خالی از این
نیست یا بسبب است یا بلا سبب اما بلا سبب بمنزله حرکت ساهی و ناسی بل کالنائم است و
حقیقت شئی نمیباشد و اما با سبب یا من الله است یا من غیره تعالی اما من الله سبب حسد
و حسد جایز نیست زیرا که کفر است و فاعل کفر خدا نمیباشد پس منحصر ماند در غیر و آن
غیر در اینجا یهود بودند و ایشان اند یعنی فاعل جحد و حسد اند و باختیار کفر جحود و عناد و حسود شدند پس اسناد
فعل بطبیعت برای اظهار و ابهام رسوخ کفر و عناد و حسد بر طبایع ایشان باشد و موید
آن بعد ما تبین لهم الحق باشد که بعد ظهور و ثبوت حق حسد کردند پس اختیاری است نه اضطراری
جواب دیگر آنکه من عند انفسهم متعلق بیودوا باشد یعنی دوست داشتند ارتداد شما
و تمنای آن من عند الشهوة میکردند نه من عند الله زیرا که ایشان از حق مسلمانان مبین شده بود جواب
دیگر آنکه این من عند انفسهم متعلق بلفظ حسد است یعنی حسدا عظیما منبعثا من عند انفسهم
بعد ظهور هم الحق للمسلمین باشد بحث پنجم فاعفوا و اصفحوا عفو بمعنی ترک و تجاوز
و محو از عفی یعفو عفوا فهو عاف باشد و در شرع بمعنی تجاوز یا محو گناه عاصی و تجاوز آن یا ترک
عقوبت مستحق از گناه باشد و عفو یا از نام صیغه مبالغه بمعنی کثیر المحو و کثیر التجاوز از معاصی
عصاة و تارک عقاب عصاة مستحقین باشد و از اینجا [illegible]
و اعراض کردن باشد اما صفح از صفح یصفح صفحا بمعنی اعراض و ترک نیز باشد در مجمع البیان
فرموده صفح و عفو و تجاوز بیک معنی اند و ظاهر جلد انسان را صفحه گویند و نیز جانب هر شئی و ظاهر ورق
کتاب را صفحه میگویند و مصافحه بمعنی اخذ و لمس دست یکدیگر را میگویند یعنی کف دست من بکف
دست او لمس کرد و تصفح ورق کتاب را یکی بعد دیگر نهادن و صفیحه لوح تخت ... و تخته در را
میگویند و جمعش صفایح باشد و صفحت عنه دو معنی دارد احدهما آنکه مواخذه ذنب
او نکردم ثانیهما آنکه او ندید از من آنچه مقبض صفحه او باشد در مبانی البیان فرموده ترک تعییر
ذنب از مذنب باشد بحث ششم فاعفوا و اصفحوا خطاب این دو صیغه بالاتفاق با اصحاب
نبی مع النبی یا بغیر النبی باشد و نزد مفسرین دو وجه اند اول آنکه از مکاره و اذی یهود و اقوال
کریهه ایشان بگذرید چنانچه در روض الجنان روایت کرده که جمعی از یهود نزد پیغمبر آمده السام
علیک گفتند و بعضی قیل و قال بر آوردند و بار دوم جمعی دیگر آمده نیز السام علیک گفتند پیغمبر عفو و صفح
ایشان فرمود بعضی ازواج از خلف حجاب بغیظ آمده و بی اختیار شده در جواب و علیکم السام و اللعنة

۵۴۷

جواب اشکال چرا امر من الله از عفو وصفح

بالغضب اعداء الله گفته پیغمبر فرمود چرا چنین گفتی فی التبیانه الا الآن مهلت داده شده **وجه دوم** آنکه ایشان را بحال خود آن بگذار تا امر الله و حکم تعالی نسبت بایشان بیاید چه ایشان از قدرت خدا خارج و فایت نیستند **در مجمع البیان** فرمود اکثر مسلمانان عزیز و عشایر با اقوام خود قادر بر دفاع و انتقام ایشان بودند لکن برای مصلحتی دفاع ایشان را موخر انداخت **اشکال** هرکس سب اهل اسلام و نبی و قرآن و آل طاهرین او نماید اگر باشد پس اگر مسلم است مرتد شده و جب القتل و سعد و الدم است و اگر کافر باشد اگر چه و من حیث الکفر السابق محترم الدم است لکن سب نبی و دین موجب تعجیل قتل او شده تا اغراء و تسفیه و تفضیح نبی و دین لازم نیاید و اقدام بر مثل آن و دیگر نماید و امر بعفو و صفح از کفر من الله بر وجه رضا چگونه جایز باشد خصوصا یهود حسود و عنود و جحود که بالقاء شبهات در ضعفای مسلمانان برای ارتداد ایشان بصورت استدلال بودند موجب قتل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله **و آیه** واهجرهم هجرا جمیلا ممنوع العفو والصفح باشند **واگر** بر وجه اکراه عفو و صفح ایشان باشد عجز باری و تمکین کافر تخریب و تفضیح دین لازم آید بر تعم جایز نیست

جواب عفو و صفح مسلمانان از کفار یهود برضای باری بر کفای ایشان با العجز تم بود بل حکمت مصلحت مقتضی تاخیر عقاب و تاخیر امر بقتال شان بود چون تاخیر عقوبت ابلیس **اما** مصلحت تاخیر ظاهرش انیست که القاء شبهات و اظهار حسد و اذیت از کفار یهود در بدو اسلام بود و مسلمانان قلیل و ضعیف بودند تا حصول قوت در مسلمانان مامور با عراض و تاخیر شدند نه بمعنی عفو کفر و رده چه او مطلقا جایز نیست **سوال** هرگاه عفو و صفح متحد المعنی اند و لفظ در یک جا بمعنی واحد در فصیح کلام قبیح باشد **جواب** عفو محمول بر تاخیر مواخذه و صفح محمول به اعراض و ترک معاشرت با ایشان باشد اتحاد معانی لازم نمی آید الله **بحث هفتم** حتی یاتی الله بامره تا مامور شدند بر تاخیر و تراخی جواب تا آنکه بیاید امر الله **و نزد** ابو مسلم امر الله نصر الله و وعده او بر فتح و ظهور دین اسلام است **و نزد** بعضی امر الله موت و عقاب ایشان در آخرت است **نزد** بعضی امر الله تقویت خدا مسلمانان بقوت و عدد و کثرت باشد **نزد اکثر** این امر الله امر بقتال یهود و کفار باشد تا ایمان آرند یا بعد جزیه دادن بمذلت بگذرانند **بدانکه** این آیه عفو و صفح نزد جمهور مفسرین منسوخ است و در ناسخ آن چند وجه اند **اول** مختار کلبی و مروی از **ابن عباس** است که اول مهلت داده شد بعد آن امر بقتال بنی قریظه و سبی زنان ایشان و مال ایشان و جلاء وطن ساختن بنی نضیر بزمین شام باشد **ثانی** قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و این مختار قتاده **و** ربیع **و** السدی **و** جبائی باشد **ثالث** فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم باشد این مروی نزد مختار شیخ المشایخ **و** طبرسی **و** صاحب امالی **و** سیوطی **و** ابن جریر **و** ابو حاتم **و** ابن مردویه **و** بیهقی در دلایل است **رابع** در مجمع **و** روض الجنان **و** مبانی البیان **و** کبیر **و** غرائب التنزیل نیشاپوری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این منسوخ بآیه اذن

للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر باشد چه پیغمبر ماذون بقتال نبود تا انکه جبرئیل باذن قتل آمد پس پیغمبر خود سیفی در گردن نهاده پس اول در قتال اقدام نمود قتال با اصحاب عبدالله بن جحش در بطن نخل بعد غزوه بدر واقع گردید همین اقوی الوجوه است **در روض الجنان** ذکر نموده که جبرئیل با این آیه و تیغی از آسمان نامش **ذو الفقار** باشد نازل شد **سوال** در اینجا منسوخ معلق بغایت است چون اتموا الصیام الی اللیل و ورود دلیل ناسخ بالاتفاق نیست پس چرا اینجا همچنان باشد **جواب** غایتی که امر بآن معلق باشد حصول علم آن ممکن نیست مگر بورود شرع پس آن وارد شرعی از ناسخیت برنمی آید و بجل او فاعفوا و اصفحوا باشد تا ورود ناسخ او **سوال** عفو و صفح صحیح نمیشود مگر از غالب قاهر مقتدر و ضعف مسلمانان و قوت و شوکت کفار در آن وقت معلوم است پس عفو ضعیف مغلوب را عفو بالضرورت نمیگویند **جواب** هر مردی از مسلمانان را حین تاذی از مرد یهودی دفعش بالانفراد والاستعانت از اصحاب خویش ممکن بود قبل اجتماع اعادی تا اخذ امانع بعفو و صفح شد تا فتنه و فساد با آن هیجان نیابد **و** نیز جواب قولی ممکن بود الحذا امر با عرض از آن تا حصول قوت فرمود **بحث هشتم** ان الله علی کل شیء قدیر در آن سه قول است **اول** آنکه او تعالی هرگاه قادر بر هر شیء است پس قادر بر عقاب ایشان در هر حال است **دوم** او تعالی هرگاه قادر بر هر شیء باشد پس قادر بر دعوت ایشان بلطف خود است بانچه الیق بحکمت و مصلحت گاهی امر بعفو میکند گاهی بعقاب بر حسب مصلحت ایشان از صلاح است **سیوم** هرگاه امر بامهال نمود عقب آن ذکر فرمود ان الله علی کل شیء قدیر تا کفار در حذر و مومنین در امید باشند که من بعد ضرر و نزول عقاب یا امر بقتال خواهد شد تم الکلام **تبصره** آیا محال و ممتنع مقدور باری هست یا نه پس آنچه معقول و منقول در میان مشهور در متکلمین است که مقدور نیست زیرا که قابلیت وجود بذاته و بغیره اصلا و ابدا ندارد

قوله تعالی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر ترجمه

یعنی ای مکلفین بر پا دارید نماز را و بدهید و ادا کنید زکوة مال و بدن را که فطره صیام باشد

وآنچه پیش میفرستید برای نفسهای خود از مبرات و نیکیها چون صدقات تطوع به نیات خالصه واعمال صالحه می یابید آنرا یعنی جزاء آنرا نزد خدا بدرستیکه خدا بجمیع آنچه می کنید از خیر و صدقه بینا و دانا است **بدانکه** جمع غفیر از علما گفته اند که هرگاه ایذاء از یهود در بدو اسلام بمسلمان میرسید خدا مسلمانانرا امر باعراض از آن و بانتظار فرج فرموده خطاب بقیام صلوٰة واداء زکوة فرمود که موجب صبر و تسکین قلوب نماز و ذکر خدا است چنانچه پیش هم امر بلفظ واستعینوا بالصبر والصلوة فرموده بود **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** خطاب اقیموا الصلوة الخ باصحاب رسول الله است نه بیهود و نه بالاشتراک چه حال یهودیت یهود در زمان نبوت نبی ما بالاجماع کفر بود پس نزد اصحاب عدلیه اگرچه کافر مخاطب بفروع و عمل است زیرا که مکلف **است** و لطف بمومن و کافر مساوی و مشترک است لکن نماز کافر من حیث اختیار الکفر صحیح نیست پس لامحاله در اینجا مخاطب اصحاب اند **ولی** خطاب این آیه اگرچه من حیث النزول خاص است لکن حکمش عام بعامه مکلفین الی القیمه است **تنبیه** و این آیه از مجملات آیات قرانیه است زیرا که محتاج به بیان وقت و ماهیت نماز و تعداد رکعات است پس بعقل اجمال او زائل نیست منحصر اند بر سمع و سمع بلا واسطه یا بواسطه رسول باشد **سوال** باجمال خطاب تکلیف بمجهول لازم می آید زیرا که مکلف آنرا نمیداند **جواب** خطاب اجمالی از علیم حکیم در ابتداء جایز و عند الحاجت و الفعل بیانش لازم پس بیان آن خود کند یا نائب او و تکلیف بجهل و بما لا یطاق لازم نمی آید **بحث اول** خطاب صلوٰة و زکوة در اینجا بالاتفاق بوجوب است نه استحباب بقاعده اصولیه که سلف و خلف گفته اند که امر مقتضی وجوب است **سوال** در اصول فقه ثابت است که مجرد امر مفید استمرار و تکرار نیست بل اگر یک مره بعمل آورد از عهده ایجاب امر برآمد و آن مره واحده کافی است و در اینجا تکرار صلوٰة یومیه چگونه مستفاد میشود و اگر تکرار صلوٰة اثبات شود توحید زکوة در نصاب و احد یک مره چگونه ثابت میشود و عطف و معطوف در حکم واحد اند پس حکم یکی بنوعی و حکم دیگر بنوعی دیگر چگونه ثابت میشود **جواب اول** آیا امر در اصل مقتضی ماهیت است با طبیعت در اصول دو قول است **و** بعد از ان امر مطلق مقتضی تکرار بالذات است **یا** مقتضی مره واحده **یا** مشترک بین المره و التکرار است و در آن نیز اهل اصول خلاف دارند **و** جمعی متوقف است در اشتراک و عدم آن **و** در مره و تکرار آن **تنبیه** امر مطلق اگر معلق بشرط و صفت بصورت علیت باشد پس بحصول و تکرار آن مامور واجب نیز مکرر میشود لهذا نماز در لیل و نهار پنج بار و صوم و زکوة در سال یک بار واجب میشود **جواب ثانی** معهذا آنکه صلوٰة و صیام و زکوة و حج از امور سمعیات اند وضع و توزیع و تبیین آن محتاج بصاحب شریعت و بسمع از او است پس مره و تکرار در این عبادات بقول و فعل خود صاحب امر و آن برهان ساطع و حجت قاطع لا سیما در اینجا است لهذا در بعضی تکریر و در بعضی توحید ثابت شده زیاده بر این از اصول فقه در باب مشرح است **تنبیه** بیان لغت و اصطلاح نماز و زکوة سابق ذکر شد **اما** وجه تسمیه نماز بصلوٰة نزد جمعی آنکه اصل صلوٰة رحمت

چونکه بنده بفعل آن مرحوم و اقرب برحمت الٰی انتها میشود لهذا مسبب را اسم سبب نهادند **اما** زکوة چونکه در اصل نمو و نظافت باشد پس در اینجا نیز اسم سبب بر سبب نهادند ثم الله اعلم **بحث**

سیوم وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله وجمیع آنچه از مبرات و صدقات متطوعه تقدیم از موت خود می کشید می یابید جزای آنرا نزد خدا پس واو چه عاطفه باشد چه این جمله مستانفه باشد لفظ ما اسم شرط مرفوع بالابتداء در محل و تقدموا مجزوم بفعل شرط و تجدوه مجزوم بجزاء محلا خبر واقع شد و من خیر **نزد** بعضی بیان ما تقدموا **و نزد** بعضی زایده باشد **و خیر** عبارت است از نفع حسن و آنچه مودی بآن میشود چونکه طاعت موصل الی النفع است لهذا خود طاعت را وصف بخیر نمود **نزد** بعضی خیر صدقه بنده و به از مال بدلیل ان ترک خیرا می باشد **و نزد** بعضی عمل صالح است حمل بر عموم اولیست **در حدیث قدسی** چنانچه **در روض الجنان و مجالس** مرویست یا ابن آدم مالک مالی فمالک مالک الا ما اکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فابقیت یعنی ای پسر آدم مال تو مال من است زیرا که خود تو مملوک منی پس نیست برای تو از مال تو مگر آنچه خوردی پس فانی کردی یا پوشیدی پس کهنه کردی یا در راه خدا دادی تر و خدا محفوظ و باقی برای یوم لا ینفع مال و لا بنون نهادی **در حدیث** نبوی است حسرت آنکس در قیامت بیشتر باشد که از حلال یا حرام کسب مال کرده و در قیامت در میزان دیگری می بیند و کاسب آن اگر از حلال حاصل کرده در حساب باشد و اگر از حرام کرده در عذاب باشد **در احادیث اهلبیت** ع مرویست خلاصه آنکه عقب آدم چند چیز می ماند و میت را فایده میرسد کتابی انفع و چاه و درخت میوه داده و مسجد و حمام و مسافرخانه و ولد صالح **و در احادیث** دیگر هم ذکر یاد بود دیگر وارد است **در ارشاد دیلمی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود نیست شیئی بعد معرفت اصول دین معادل و مساوی این نماز و نیست بعد معرفت اصول و صلوة شیئی معادل زکوة و نیست بعد زکوة شیئی معادل حج و فاتحه همه آنها معرفت ما اهلبیت و خاتمه آن نیز معرفه ما است **و در ارشاد دیلمی** مرویست من احرق سبعین مصحفا و قتل سبعین ملکا مقربا و زنی بسبعین بکرا کان اقرب الی النجاة ممن ترک الصلوة متعمدا یعنی هر که بسوزاند هفتاد قرآن را و بکشد هفتاد ملک مقرب را و زنا کند با هفتاد دختر باکره او نزدیکتر بنجات است از کسیکه ترک نماز کند عمدا **سوال** و ما تقدموا و این نیز صیغه خطاب با ما بعد خود است و اول که اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة محمول و موضوع در واجب باشد و مفاد و ما تقدموا چگونه محمول بر تطوع و استحباب باشد و حالانکه احتمال عطف دارد **جواب** اقیموا و اتوا صیغهای امر مشعر بعلیت حکم اند لهذا محمول بر واجب شدند اما و ما تقدموا صیغه خطاب بغیر امر است لهذا محمول بر تطوع و استحباب موکد شده **بحث چهارم** ان الله بما تعملون بصیر هر گاه جل در اول امر بصلوة و زکوة و مبرات فرمود و عقب آن فرمود که خدا بجمیع آنچه عمل را شید بینا است برای

هیچ چیز مخفی نیست تا بندگان اعمال خود را بحسب امور و مطلوب مشتمل اخلاص بجا آرند و جزای آن می یابند چه خیر باشد چه شر حبط آن نمیکند **تنبیه** در آیت دلیل است **ا** بر وعد و وعید و امر و زجر اگرچه مشتمل خیر باشد **ب** ثواب و عذاب اگرچه یک مثقال ذره باشد موجود است حبط نمیشود زیرا که اگر حبط میشد تجدد ه نمیشد و بعد حبط موجود نمیباشد چه معدوم یافته نمیشود **ج** معاد جسمانی ثابت است

قوله تعالى وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ترجمه

یعنی و گفتند یهود و نصاری هرگز داخل بهشت نمیشوند مگر آنانکه یهود یا نصاری باشند یعنی یهود گفتند اهل جنت نیست مگر یهود و نصاری نیز گفتند که اهل جنت نیستند و داخل در آن نمیشوند مگر نصاری [illegible] ایشان [illegible] گویا محمد ایشان را بیار [illegible] دلیل قاطع برین دعوا [illegible] اگر شما راست گویان هستید یعنی [illegible] و صادق [illegible] کاذب [illegible] اظهار نمیشد بلکه این قسم [illegible] یهود و نصاری [illegible] باشد **در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** قرائت مشهوره آنچه مذکور در آیت است **و قرأ ابی بن کعب** الا من کان یهودیا او نصرانیا باشد **بحث دوم** در هودا در اینجا در لغت سه قول اند **اول** جمع هاید چون عوذ و عایذ و عوط و عایط و بزل و بازل باشد و در جمع آن مذکر و مؤنث برابر است واحد بمعنی مایل و راجع باشد چنانچه معنیش سابق ذکر شد **ثانی** هود اسم جمع است صالح برای واحد و جمع و مذکر و مؤنث چون رجل فطر و قوم فطر و رجل صوم و قوم صوم باشد **ثالث** هود در اصل یهود بود یای زایده از اول حذف کردند **سوال** اسم کان راجع بمن بمعنی مفرد و هودا و نصاری خبرش بصیغه جمع چگونه جایز باشد **جواب** توحید اسم باعتبار لفظ باشد چه من شامل واحد و تثنیه و جمع میشود اما خبرش بصیغه جمع باعتبار معنویت من باشد **بحث سوم** در نزول این دو قول است **قول اول** منقول در **معالم التنزیل** است که این آیه در **وفد** از نصاری نجران و یهود نازل است که هر دو گروه نزد **حضرت رسول** صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع شدند

یک فرقه تکذیب دیگر و دعوی کردند بانکه داخل جنت نمیشود مگر یهود و نصاری گفتند مگر نصاری پس خدا تکذیب ایشان نمود. **قول ثانی** مشهور است که یهود گفتند داخل جنت احدی نمیشود مگر آنکه یهود باشد و نصاری بجای خود می گفتند که داخل جنت بغیر نصاری احدی نمیشود پس بصورت رد ایشان تلک امانیهم نازل گردید **آیا** غرضی ازین ادعا اظهار اعتقاد خود ایشان بود یا القاء شبه در مسلمانان مشهور ثانی است **سوال** بموجب قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء تکذیب و مبطل یکدیگر بودند پس در این آیه با قبل بران ذکرے از نصاری نیست او ما یهود بالنسبة خود و نصارے در دخول جنت چگونه صحیح ثابت میشود **جواب اول** آنکه درینجا بقیام قرینه عبارت مقدر است و آن علم ما ست بانکه فریقین الی حین تکذیب و مبطل یکدیگر اند پس اختصار و حذف غیر مخل مع شهرت حال ایشان بنحوے که غنی از بیان است در هر کلام خصوص در عربیت باب فصاحت و زینت آن و مشتمل بر آن و داوین فصحاء و قرآن است پس درینجا درج ساخت دعاوی هر دو فریق را در خبر واحد و بعد اظهار آن ابطال آن بلفظ تلک امانیهم فرمود **جواب ثانی** از نزول آن هویدا است که فریقین مجتمع شده دعواے باطل کردند تکذیب ایشان نازل گردید **جواب ثالث** از شیخ المشایخ آنکه هرگاه یهود و نصاری مسلمانان را دشمنی قوی تر یافتند و مشهور است که عند الشدائد تذهب الاحقاد بموافقت و معاونت یکدیگر گفتند که داخل جنت نمیشود مگر یهود و نصاری حقتعالی رد دعوای شان نمود **بحث چهارم** تلک امانیهم رد ادعاء ایشان است سابق بیان شد که بمعنی آرزوهاے باطله است که تمنای آن میکنند اینمختار قتاده و ربیع است **و در مجمع البیان و مبانی البیان** نقل از مورج فرمودند که امانی بمعنی اباطیل ایشان بلغت قریش باشد **و نزد بعضی** مراد از امانی اقاویل و تلاوت ایشان بآن لسانًا باشد چه خود ایشان بسوء حال خود بخوبی واقف اند پس این اقاویل نیست مگر لسانی نه اعتقادی ثم الله اعلم **سوال** امانی جمع امنیت است و ایشان امنیه واحده داشتند که داخل جنت شوند و اجمع نمیباشد **جواب** این اشاره بامانی متعدده باشد و آن چون خیرے بر مومنین نازل نشود و چون مومنین بکفر برگردند و چون داخل جنت غیر یهود و نصاری نشوند همه اینها مراد در امانی و مشار بآن اند ثم الله اعلم **بحث پنجم** قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین اصل هاتوا نزد کوفیین آتوا بمعنی اعطوا باشد همزه را برای ضغطه بان مبدل بها کردند که متحد المخرج بود و بعد برائ تخفیف **در کشاف و در کبیر** گفتند هات صوتی است بمنزله هاء در معنی احضر **اما برهان** چون قربان و سلطان جمعش براهین چون قرابین و سلاطین از برهن بمعنی اقام الحجة علیه باشد در اصل لغت بمعنی حجت غالب باشد **در مجمع البیان** فرمود برهان و حجت و دلالت و بیان بمعنی واحد اند **در مجمع البحرین** فرمود برهان بضم

اوّل و سکون ثانی حجت باشد و حجت را برهان نامیدند برای بیان و وضوح آن **ابن الاعرابی** گفته برهان بمعنی حجت مشتق و مأخوذ از برهونت و آن در اصل بیضا از جواری باشد یعنی سفید جاریه باشد چنانچه سلطان مشتق از سلیطه بمعنی زیت برای انارت او باشد **و تعریف** برهان مطلق آنست البرهان هو ما امکن الاستدلال به علی ما هو دلالة علیه مع قصد فاعله الی ذلک یعنی برهان چیزیست که استدلال بآن ممکن باشد بر آنچه او دلالت کند بر آن مع قصد فاعل او بطرف آن **و تفریق** میان دلالت و برهان نزد علی بن عیسی رمّانی آنست که دلالت گاهی مبنی و مخبر از یک معنی میباشد و شهادت بر معنی دیگر نمیدهد **و برهان** بخلاف آن یعنی برهان بیان معنی باشد که مبنی و مخبر از معنی دیگر باشد **و در منطق** برهان عبارت است از قیاسیکه مرکب باشد از مقدمات یقینی و آن بر دو قسم میباشد **برهان لمّی** بکسر لام و تشدید میم مکسوره نزد جمعی آنست که حد اوسط در آن علت حکم بود در ذهن و در نفس الامر چنانچه میگویند هذا متعفن الاخلاط وکل متعفن الاخلاط فهو محموم فهذا محموم پس حد اوسط که متعفن الاخلاط باشد علت است برای حکم محموم در ذهن و در نفس الامر و برای آن لمّی نامش کردند که دلالت بر لم و علت حکم در نفس الامر میکند **و برهان انّی** قسم ثانی بکسر همزه باشد و آن عبارت است از آنکه حد اوسط آن علت حکم بود در ذهن نه در خارج چنانچه میگویند الاربعة منقسم بمتساویین وکل منقسم بمتساویین فهو زوج فالاربعة زوج پس حد اوسط آن منقسم بمتساویین است و آن علت است برای حکم زوج بر اربعه در ذهن نه در نفس الامر و آنرا انّی میگویند برای آنکه دلالت میکند بر انیّت ثبوت حکم در نفس الامر نه بر لم و علت حکم **و بعضی** چنین تعریف لمّی کرده اند لمّی عبارت است از آنکه علت دلیل معلول باشد چون مثال مزبور چه در آن اخلاط متعفنه علت حمی باشد **اما انّی** پس از معلول دلیل بر علت چون الجسم مولف وکل مولف له مؤلف فالجسم له مؤلف و مولف بفتح لام معلول و بکسر لام علت است **و اهل هندسه و الحکمة** برهان تطبیق و برهان سلّمی نیز برای اثبات تناهی بودن ابعاد و تطبیق آن وضع کردند حال اینها از آن برهن میشود **بحث ششم** در اینجا خطاب قل بسید عالم است که ایشانرا بگو که دعوای بغیر از دلیل قاطع و حجت ساطع عند الخصومت برای تحصیل مقصود چه اقرار باشد یا انکار باطل و محض عاطل است لایق و قابل تصدیق نمیشود مگر بشهود و بینه قاطعه پس اگر شما بینه بر صدق امانی و اقاویل کاذبه خود دارید حاضر سازید تا مطلوب و متمنای شما در دنیا ثابت شود و ان در ان کنتم شرطیه است بفقد شرط شرط مفقود است یعنی اگر دلیل بیارید یعنی ندارید دلیل بر دروغ خود چه میسازید و چه می آرید **سوال** طلب بینه قاضی و حاکم وقتی میکند که عاجز از اثبات یا از ابطال متنازع فیه باشد و عجز بر باری ممتنع پس طلب برهان از ایشان چرا و چه معنی باشد **جواب اوّل** برای تعجیز ایشان نه برای عجز باری چه هر بینه در اینجا قایم شده نمیتوانند برا که دروغ محض و بافته لسانی است و در ان اظهار است که ایشانرا بینه بر دعوی نیست

نزول این آیه وجوب وقف بر بلی

وممکن نمیشود فاذا انتفی الدلیل انتفی المدلول **جواب ثانی** آنکه در آن تشریع و تعلیم و اعلام بخلق است که اخذ مدلول نکنند مگر بدلیل و برآنچه دلیل و برهان قایم نباشد متروک و عامل بآن ماخوذ است **تنبیه** در اینجا جمعی از خاصه من اصحابنا **شیخ طبرسی** و **شیخنا الطائفة** و از عامه **فخر رازی** و **نیشابوری** استدلال کردند بر آنکه آیه دلیل است بر فساد تقلید و بر عدم جواز تقلید و لو در امور فرعیه و نیز دلیل است بر جواز محاجت در دین

قوله تعالی بَلٰى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهٗ اَجْرُهٗ عِنْدَ رَبِّهٖ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ترجمه

یعنی هرگاه یهود و نصاری ادعاء دخول خود خاصة بجنت کردند خداوند بعد رد ایشان اظهار و اقرار نمود که جنت برای کیست و بسبب چیست یعنی نه چنین است که ایشان گمان کردند بل جنت برای کسی است که تسلیم کرد نفس خود را در همه طاعات برای خدا و رضای او نه هیچ مطلوب او و همان کس نیکوکار در کردار و گفتار است پس بعوض آن مر آنکس راست مزد او نزد آفریدگار او و نباشد هیچ ترسی در دنیا بر ایشان از فوت مزد و زوال آن و نباشد حزنی و اندوهی از آلام و عذاب آخرت بر ایشان **بدانکه** در اینجا نفی امانی یهود و نصاری و اثبات آن برای عمال مخلصان نمود تا خلق بدانند که خیر اینک و بد برای نیکان و بدان است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن **نزد جمعی** بر بلی توقف واجب است چه بلی در رد نصاری و یهود وارد شد چه نفی لن یدخل الجنة میکند چه نفی برهان ایشان بر آن میکند پس از من اسلم وجهه **آیا** کلام متصل است **یا** مستانف در آن دو قول است **و** بهر دو تقدیر **آیا** من اسلم بمعنی الذی موصوله و مبتدا فله اجره خبرش است **یا** من شرطیه فله اجره جزایش است **یا** فاعل فعل محذوف چون بلی یدخلها من اسلم است آخر وجوه از مجوزات زمخشری است **و در تفسیر** آن در کبیر چند وجه است **اول** بلی بعد نفی ایشان از دخول جنت برای اثبات غیر ایشان باشد **ثانی** برای نفی برهان ایشان و اثبات من اسلم وجهه لله برهانا

باشد **ثالث** در جواب استفهام تقدیری چون ءانتم علی ما انتم علیه لا تفوزون بالجنة بلی ان غیرتم طریقتکم و اسلمتم وجهکم لله فلکم الجنة واقع شده **سوال** بلی در جواب نفی سابق و اثبات لاحق یا در جواب استفهام واقع میشود و در اینجا نه خود آن و نه قرینه بر آن موجود است **جواب** نزد بعضی بلی جواب لن یدخل الجنة **و** نزد بعضی جواب در نفی برهان **و** نزد بعضی جواب استفهام تقدیری واقع شده **و** نزد بعضی بعد بلی فعلی محذوف باشد پس از بلی کلام مستانف است چون بلی یدخلها من اسلم باشد **و** نزد بعضی بمعنی لکن است ثم الله اعلم و همه این وجوه از قرینه من اسلم لایح میشود

بحث دوم من اسلم اسلام از افعال بمعنی اذعان و انقیاد و خضوع و اخلاص و تن دادن و سپردن باشد و از اینجا دین محمد را اسلام و مذعن مخلص را مسلم نامیدند **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرمودند اسلم بدو معنی استعمال میشود **احدهما** اسلم الی کذا بمعنی صرف الیه باشد چنانچه اسلمت الثوب الیه یعنی صرف جامه با و کردم **و ثانیهما** اسلم بمعنی خلص له باشد و از اینجا است سلم له الشیء بمعنی خالص له باشد **و از اینجا زید بن عمرو بن نفیل در شعر** و اسلمت وجهی لمن اسلمت له الارض تحمل صخرا ثقالا **و انواع** تسلیم از این باب است **سلام** بمعنی سلامتی و حفظ از ضرر باشد و بمعنی ... سلامتی از عیوب و نقائص باشد **و** نزد بعضی بر سلامتی و حفظ و امن من الله است **و سلام علیک** تحیه مؤمنین و بشارت است و سلام بمعنی سلامتی از عذاب آخرت و آفات دنیا باشد و وجوه معانی دیگر هم آید **و** بمعنی تسلیم باشد چنانچه سلمت سلاما و تسلیما آید **و** بمعنی استلام یعنی لمس شیء بدست یا بوسه یا به تقبیل گرفتن باشد **و** سلم بکسر سین بمعنی صلح و خیر باشد و از اینجا فادخلوا فی السلم و آن دین اسلام باشد **و** از اینجا مرویه نبویه **در ترمذی و مشکوة و غیر آن** مخاطب بعلی و فاطمه و حسنین فرمود انی حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من در جنگ ام با آنکه محارب شما باشد و من در صلح ام با کسی که در صلح شما باشد **و در** دیگر انی حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم **و** سلم بالفتح در حتی و بیع سلم نزد فقها بیعی است که در آن تعجیل ثمن و تاخیر مبیع معلوم الوصف مضبوط الاجل و الوقت باشد **و** بعضی تفریق بین السلف و السلم نزد اول سعر عند السلف کردند **و** سلم بفتح سین و سکون لام دلو باشد **و** سلم بضم اول و ادغام مرقاة یعنی نردبان باشد **و** در سلمان دو قول است مصدر یا اسم **و** مراد از وسلموا تسلیما محکمیت و سلامتی دین و کتاب و ذریت آنحضرت الی آخر الدنیا و در آخرت سلامتی او و اولاد و ذریت و امت او از عذاب آخرت باشد **بحث سیوم** وجه اسم عضوی از بدن معروف و مستقبل هر شیء و نفس شیء **و** جهت و قصد و از دهر و یوم اول آن و از نجم اول بروز و طلوع و از کلام سبیل مقصود و سید قوم و شریف آن و شیء نفیس ذی قدر باشد چنانچه وجوه البلد و وجوه القوم میگویند **و** وجه و وجیه میگویند و جمعش وجوه و اوجه و اجوه باشد **ابن سکیت و فراء و جوهری**

انواع معنا وجه

نقل کرده که اصل وجوه اجوه باشد چنانچه حی الاجوه وحی الوجوه میگویند همزه را بدل از واو کردند **وجهة** و وجه یکی باشد **در صحاح** گفته تاء در جهة عوض واو است از وجر یوجر وجها فهو وجیه چون شرف شریفا بمعنی ذی قدر و ذی جاه جمعش وجها و وجوه نیز آمده **وجهة** بکسر اول و ضم اسم بر ناحیه و جانب باشد **واوجهه** بمعنی آنکه او را ذی قدر و شرافت ساخت **ووجهه توجیها** بمعنی شریف و وجیه گردانید و بمعنی گردانیدن شیء از حالی بحالی دیگر و از روئی بروئی دیگر باشد و از اینجا باشد که فلان کلام را توجیه کردم یعنی مفهوم کلامی را بروی دیگر و بمعنی دیگر و از حالی بحال دیگر گردانیدم و از اینجا است وجهت وجهی یعنی گردانیدم روی بدن یا روی دل خود را بطرف تو **وتوجهت** بمعنی روی آوردم بطرف تو **ووجاهك وتجاهك** بضم اول و کسر آن بمعنی تلقاك و قبالك باشد **ومواجهه** رو برو یکدیگر شدن باشد **واتجه له رأی** بمعنی افتعال رأی و ظهور آن باشد **در روض الجنان و مجمع البیان** فرموده وجه مستقبل هر شیء و وجه انسان محیای او باشد و وجه هر شیء اول چیزیست که پیدا آن یا تحتش و یا بعدش ظاهر میشود **و نزد اهل بیان و بدیع** وجه را وجه نامیده‌اند بظهور آن بعدش و باطنش ظاهر میشود و آن شناخته میشود **ولهذا** عرب از وجه شیء نفس شیء و شرف و ابعد اراده می‌گیرند **و** وجه انسان با حیوان شناخته و معرفت آن حاصل میشود و لهذا وجه الکلام تسمیه بوجه آن از گردند که مفهوم و حقیقت آن دریافت میشود **و** قرآن بهمه معانی مزبوره وارد شده **ا** بمعنی روی بدن چون فاغسلوا وجوهکم یعنی ظاهر عضو مخصوص یعنی روی را در وضو **ب** بمعنی نفس چون وجوه یومئذ ناضرة یعنی ابدان با ارواح در یوم قیامت تازه باشند **ج** بمعنی ذات چون کل شیء هالک الا وجهه **و** کل من علیها فان ویبقی وجه ربك یعنی ذات تعالی باقی و ثابت در همه حال بلا زوال و لا هلاکت و لا تغییر است **د** بمعنی جهت باشد فول وجهك شطر المسجد الحرام یعنی بگردان طرف روی خود را بطرف کعبه **هـ** بمعنی قصد چون فاقم وجهك یعنی قصدك **و** بمعنی رضا و امر و اراده باشد چون وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله بمعنی طلبا لامر الله و اراده و رضائه **ز** بمعنی قبال و تجاه باشد اینما تولوا فثم وجه الله جسم و جسمانیت و لوازم آن نسبت بخدا ممتنع پس وجه الله بمعنی قبال و تجاه الی الله است زیرا که او مجرد محض است **ح** پاره زمان و اول و ابتدای او باشد چون آمنوا وجه النهار واکفروا آخره بمعنی ابتداء و اول روز باشد **بحث چهارم** در تفسیر من اسلم وجهه لله چند وجه اند **اول** هر که اسلام بذاته و اذعان و اعتراف و تصدیق مر خدا را کند او محسن است پس برای او اجر او ست **ثانی** هر که وجه عبادة خود با خلاص برای خدا کند نه بصورت نفاق و شوائب او محسن است برای او اجر او عند الله است این مروی نیز از ابن عباس است **ثالث** هر که صرف نفس خود برای طاعت الله سازد او محسن برای او اجر او عند الله است **رابع** هر کس تفویض امر دین و دنیای خود بخدا کند **خامس** هر که

خضوع و خشوع و تواضع برای خدا آمده چه اصل اسلام استسلام باشد و استسلام انقیاد و تواضع نفس است بغرض تشریف و اجلال و تعظیم غیر باشد و حمل بر عموم اولی باشد ظاهرا نفی نیست **سوال** چرا وجه را تخصیص برای طاعت داد **جواب** بچند وجه است **اول** وجه اعلی بدن و اشرف اعضا است زیرا که معدن حواس و فکر و تخیل است پس بتواضع اشرف سایر اعضا بالاولی است **ثانی** جایز است که در اینجا مراد کل انسان با بدن و روح باشد چنانچه در آیه کل شیء هالک الا وجهه و در آیه وجه ربک الاعلی مراد ذات باری و عین تعالی باشد **ثالث** چونکه وجه منتهای اعلا و بدن است انحنا و وضع آن بخاک برای غیر الله عادة جایز نمی باشد لهذا در غایت شکر و انتهای آن عبادت و منتهای عبادة باشد پس وضع صورت و روی بر خاک بقصد تذلل بصورت انتهای اجلال و تعظیم منعم علی اعلی باشد لهذا وجه عالی را تخصیص داد و از اینجا **زید بن عمرو بن نفیل** گفته **شعر** و اسلمت وجهی لمن اسلمت + له الارض تحمل صخرا ثقالا + و اسلمت وجهی لمن اسلمت + له المزن تحمل عذبا زلالا + **بحث پنجم** و هو محسن فله اجره عند ربه و هو محسن حال از ضمیر اسلم است زیرا که واو حالیه است و عند ربه ظرف مکان مجازی است بر القراءة اجره و عامل در آن کاین و مستقر محذوف باشد **بحث ششم** در تفسیر آن سه وجه است **اول** آنکه اسلام آورده باشد و اقرار کند بخدا او حال آنکه در آن مخلص باشد پس احسان بمعنی اخلاص است **ثانی** و حال آنکه او مومن باشد **ثالث** آنکه اسلام و ایمان آورد و حال آنکه ... است که ... پس ... ماننده اصنام و شمس و نجوم و نار ... **سوال** محسن اسم فاعل از باب احسان بمعنی تعدی و ایصال خیر الی الغیر باشد پس ... نیست **جواب** ... احسان ... بوجه لایق ... و حسن و صفا آن مانع حسن ذاتی است و آن مفسر در حدیث نبوی چنین است ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی عبادت کن خدا را گویا می بینی او را اگر تو نمی بینی او را او ترا می بیند **جواب ثانی** اقوی و انسب است که الاسلم حسن در اینجا بمعنی ایصال احسان الی الغیر نشد چنانچه در اکثر جاها نیست چون جمل منظره و محرم بجمل پس بنابر آن محسن بمعنی فاعل حسن باشد **جواب ثالث** ... بمعنی فعال باشد پس در اینجا مراد از محسن فاعل افعال حمیده بعد تنقید انها از قبایح باشد پس بجهت ... او را محسن ... **تنبیه** اجر در اینجا عوض عمل خالص و آن ثواب ... بعامل باشد **سوال** از عند ربه غیر مجسم ظرفیت بالنسبة باری صحیح نمیشود **جواب** آن سابق گذشته که مراد ظرفیت مکانی بر حقیقت نیست بل مجازی است و مجاز باب واسع است پس مراد از آن تخصیص ثواب اعمال بخدا است و خوف تلف و ضیاع ندارد **بحث هفتم** و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ... تا آخر ... جمعیست جه اکثر بری تحصیل حقوق و اغراض ...

۵۵۸

غموم و هموم و خوف حاصل میشود خداوند قطع فرمود که محسنین مخلصین را در یوم الشداید اصلا خوف و حزن و غم لاحق نمیشود **آیا** وعده عدم خوف و حزن در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو جا جمیع تصریح و تاکید و تائید با آخر کردند **و نزد جمعی** این وعده است از عدم فوت اجر چه ان فوت آن صاحب حق مهموم و محزون میشود **سوال** فله اجره بتوحید و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بصورت جمع است **جواب** چونکه ذکر شد که من قابل وحدت و جمع است لهذا باعتبار لفظ فله اجره بتوحید و اینجا باعتبار معنی بجمع و لا هم یحزنون فرمود **تبصره** سابق ذکر شد که خوف حاصل نمیشود مگر در زمان مستقبل و آما حزن گاهی از واقع و ماضی و گاهی از مستقبل میباشد و در اینجا عموم مراد است **سوال** هرگاه وعده قطعی بمومنین مخلصین بعدم حصول خوف و حزن با ایشان مطلقا پس اکثر دیده شد که مومنین مقهور و ذلیل و خایف از کفار و ظلمه میباشند **جواب** در اوایل سوره ذکر شد که مومنین محفوظ و محروس از عذاب الهی در دنیا و آخرت اند و خوف ایشان از ظلمه جبار است و خدا نخواهد آن فرموده این خوف و حزن و خلی بعذاب و وعده الهی ندارد الا آنکه چرا او پس تمکین ظالم برای اظهار حال او باشد مع نهی و زجر از آن ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که جزای ایمان و اعمال مشروط بکمال اخلاص است **فصل** بدانکه اخلاص از خلص خلوصا و خلاصه بمعنی شیء ساده و منفرد بی آمیزش و لا امتزاج و برگزیده باشد **و در شریعت** عبارت از تنقیه و تصفیه و تبریه قصد و نیت یا عمل از شوائب مبطله و عیوب معطله باشد **تبصره** پس نیت امری وجدانی در قلب و نفس است یعنی مکلف عاقل را وقتی که علم یا ظن یا اعتقاد در عین فعلی یا در ترک آن برای جلب نفع یا دفع ضرر حاصل میشود پس بوجود و حصول آن در قلب او میل طلب یا ترک ناشی و منبعث و دفعه شده مقتضی ترجیح وقوع یا ترک میشود و آنرا نام بقصد و اراده و نیت کردند **پس** غایت این قصد در فعل یا ترک آن اگر محض انقیاد و اطاعت خالق است فقط پس او تعبد و تقرب است و اگر باعث او بفعل و ترک آن خوف باشد چون اطاعت خدا میکنیم که از نار یا بر جاذبه جنت چون نماز میخوانیم برای حصول جنت اگرچه مستقلا هر دو ضمیمه باشند **یا** باعث آن نیست مگر آنکه ذات تعالی اهل و مستحق اطاعت و عبادتست چه بر آن حصول ثواب و دفع عذاب مترتب باشد یا نه و نفعی یا ضرری مطمح نظرش غیر وجه الله و استحقاق او تعالی نباشد **پس اول** عبد طامع خایف باشد که برای حفظ و طمع نفس خود عمل میکند **ثانی** اجیر راجی و طامع باشد که برای نفس و شکم خود عمل میکند **ثالث** مخلص عارف باشد **در انوار نعمانی** و قریب بهمین فخر الدین رازی گفته که نیت عبارت از تلفظ الفاظ مثلا اصلی و اصوم و اخطار و احضار معانی و تصور آن در قلب نیست بل آن حدیث نفس و لسان باشد و عزم بمع عدم غفلت و سهو نیت باشد **اول شهید و علامه** آنرا از کلام عابث **و پسرش فخر المحققین** جاهل باین نیت و تکبیرة الاحرام مبطل نماز شمرده پس نیت عبارت از دواعی و حوامل باشد و آنها انواع دارند

اول ریا و آن عبارت از اتیان عبادة بغیر قصد تقرب باشد و در بطلان آن خلاف و شکی نیست **ثانی** قصد ثواب و خلاصی عقاب باشد این عبادة اگرچه صحیح است بشرطیکه ضمیمه مستقله نباشد لکن عبادت اجیران و خائفان باشد **ثالث** بقصد شکر نعم باشد این بهتر از ثانی است **رابع** برای آنکه طاعت محبوب تو است **خامس** آنکه طاعت رب محبوب عبد است **سادس** تعظیما و اجلالا لله تعالی باشد **سابع** مهابة و رعبا من الله تعالی باشد **ثامن** انقیادا و امتثالا لامره و ارادته تعالی **تاسع** طالبا لرضائه تعالی باشد **عاشر** برای اهلیت و استحقاق او تعالی باشد و مطمح نظر هیچ شیٔ از امور هشتگانه نباشد الا اهلیت پس این انواع هشتگانه بالنسبه یکدیگر متفاوت در فضل و کمال باشند لکن وجه عاشر افضل برای اکمل اولو الالباب و الابصار باشد و این مرتبه اجله انبیاء و اصفیاء است و از اینجا ست که جماعه از امام الموحدین و المخلصین **حضرت امیر علیه السلام** روایت کرده اند که میفرمود ما عبدتک خوفا من نارك ولا طمعا فی جنتك ولکن وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی پروردگارا عبادت کردم ترا از ترس نار و نه بطمع جنت تو و لکن دیدم و یافتم ترا لایق و سزاوار عبادت پس ترا عبادت کردم **تنبیه** آیا نیت افضل است یا عمل، علما را دو قول است **اما حجت قائلین بافضل نیت** چند وجه اند **اول** نصوص منجمله آن خبر مستفیضه بلکه بعضی از اهل درایت ادعای تواترش کرده اند که انما الاعمال بالنیات یعنی انحصار صحت اعمال بصحت و کمال نیت است **و حدیث** و لکل امرء ما نوی برای هر مردی است آنچه نیت کرده **و حدیث** نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله یعنی اراده مومن بهتر از عمل اوست و نیت کافر بدتر از عملش **و حدیث** نیاتکم مطایاکم یعنی نیتهای شما مرکبهای شما اند **و حدیث** ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و انما ینظر الی قلوبکم و نیاتکم خدا نگاه بصورتهای شما و عملهای شما نمیکند بل مختص نظر بدلها شما و نیتهای شما میکند **دوم** نیت عمل سر است و عمل سر افضل از عمل جهر است **اینجناب** غزالی است ضعف آن ظاهر است چه از آن لازم می آید که نیت صلوة بهتر از نفس صلوة است **سوم** در نیت دوام میباشد بخلاف عمل پس نیت ائمه افضل است ضعف این نیز هویدا است زیرا که زمان نیت قلیل و زمان عمل کثیر میباشد **چهارم** عمل بلا نیت منعقد و صحیح نمیشود پس نیت اصل و عمل فرع است و اصل افضل از فرع می باشد این اقوی ادله است **پنجم** نیت عمل قلب و آن افضل جوارح است لهذا افضل از فعل جوارح است **ششم** عمل بی نیت یافته نمیشود و نیت بی عمل یافته میشود پس موجد سبب افضل از موجود بسبب است **هفتم** در علل الشرایع منقول است از حضرت **ابو عبد الله علیه السلام** پرسیدند نیت بهتر از عمل چگونه میشود آنحضرت فرمود که عمل ملوث بریا میشود و نیت خالصة برای رب العالمین است پس به نیت داده می شود آنچه بعمل داده نمیشود یعنی وقتیکه نیت جازمه بری از عیوب نواقص و شوائب باشد و همین مختار **فخر الدین رازی و نیشاپوری** مع جماعتی دیگر از متاخرین عامه است

اما حجت قایلین بافضلیت عمل چند دلیل وارند اول اعمال و در تحصیل آن کلفت است بخلاف نیت پس آنچه اشق باشد افضل بالضرورت است پس عمل افضل است و موید آن حدیث است افضل الاعمال احمزها بمعنی اشقها ثانی بعض اعمال مستلف نفوس اند بخلاف نیت چون جهاد پس یک جهاد بل یک ضرب آن افضل از هزارها جهات است و از اینجا حدیث متواتر فریقین است لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی یک ضرب علی بعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل است از عبادت جن و انس تنبیه بدانکه در انس کافه انبیا و اصفیا و صحابه و کافه آدمیان مرور ازابتدا تا اختتام دنیا داخل اند پس از عبادت همه ایشان یک ضربت علی افضل است الا ما اخرجه الدلیل مخرج بدلیل سید الانبیاء است لیس یک ضرب کسیکه افضل عبادت کافه خلائق باشد او تابع مفضول و جهال چگونه باشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارٰى عَلٰى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارٰى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ ترجمه

یعنی گفتند جهودان که نیستند ترسایان بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان که نیستند جهودان بر چیزی از حق و حالانکه همه ایشان میخوانند کتاب خود را یعنی یهود توریة و نصاری انجیل را میخوانند و حالانکه در یقین کتاب ایشان همچنین که ایشان میگویند یعنی تکذیب یکدیگر میکنند گفتند آنانکه نمیدانند یعنی

کتاب منزل ندارند چون مجوس و مشرکین عرب باشند قول یهود و نصاری یعنی کفار هم تکذیب هر دو فریق میکنند باآنکه دین و آئین ندارند پس خدا حکم میکند میان ایشان بروز رستخیز در نتیجه ایشان در آن اختلاف میکردند و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** متفق اند مفسرین که این آیه مخصوص در خصومت نصاری نجران و یهود مدینه نازل گردیده باآنکه جمعی از نصاری نجران و جمعی از احبار یهود نزد پیغمبر در مدینه حاضر شدند تنازع با این کردند **رافع بن حرمله** یهودی انکار عیسی و نبوت و انجیل و دین او کرد که هیچ نبوده و نیست بل باطل محض است و مردی از اهل نجران گفت یهود بر هیچ چیز دین و آئین نیستند و کفر بموسی و توریة کرد پس نقل قول و حکایت آن نازل گردید **تنبیه** آیا مراد ازاین عموم یهود و نصاری اند یعنی آنانکه بعد از بعثت موسی و عیسی تا زمانه محمد بودند **یا** خصوص نصاری که در زمان و عهد پیغمبر بودند در آن دو قول است **اول** مختار قتاده و عبد حمید مع جماعتی ست که اوائل اهل کتاب از یهود و نصاری اند **ثانی** مختار ابو العالیه مع جماعتی است **اقول** در قرآن دلیلی بر هر دو نیست و حمل بر عموم اولی مختار رازی و نیشاپوری مع جمعی دیگر از متاخرین ست چنانچه از **تفسیر امام** علیه السلام همین مستفاد میشود و مانعی هم از آن نیست ثم الله اعلم

بحث دوم وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب **بدانکه** شیء اطلاق بر ممکن و ممتنع میشود یا نه متکلمین را دو قول است **مختار** بعضی اول است چه معدوم منفی باشد یا موجود ثابت اگرچه مفروضی باشد ممکن باشد یا واجب یا ممتنع باشد چه آنچه متصور و متعقل شده تواند او شیء است و واجب نیست که موجود محسوس فی الخارج باشد **و مختار** بعضی مع جمعی از حکمائی ست چه آنچه متعقل و متصور شده تواند اگر ما لیست وجود یا ثبوت وارد او شیء است الا ممتنع است و بر ممتنع بالذات و بر محال اطلاق شیء ولو فرضا جائز نیست و ممکن معدوم نزد ایشان شیء است زیراکه معقول قابل است لهذا ایشان در تقسیم اشیاء چنین تعبیر میکنند که جمیع آنچه متصور یا متعقل میشود یا بذاته است یا بغیره اول واجب و ثانی ممکن تا در این ممتنع داخل نشود **واما** و در وهم یتلون الکتاب حال و ذو الحال یهود و نصاری اند و علامت عالمت باشد و الف و لام بر الکتاب نزد اکثر جنسی و نزد بعضی عهدی است پس مراد توریة و زبور و انجیل باشد بالاتفاق **بحث سیوم** نصاری و یهود مابین خود نفی کل و مبالغه در عدم دین یکدیگر کردند زیراکه شیء علی المشهور الاکثر بر موجود و معدوم اطلاق میشود پس مراد عدم اعتبار و اعتداد و عدم صحت دین ایشان بالراس باشد پس بنفی کل نفی جز لازم شد **آیا** این عینا کلام یهود و نصاری است یا حکایت مقال و مفاد ان باری نموده در آن تردد است زیراکه هر دو وجه محتمل اند و رجحانی از قرآن و خارج آن ثابت نیست **بحث چهارم** وهم یتلون الکتاب کلام تعالی مشتمل ذم ایشان است و در آن دو وجه اند **احدهما** آنکه ایشان عالم بعلوم کتاب بوده چنین تکذیب با بین یکدیگر کردند که بالکل و جز بر دین و آئین نیستند **ثانیهما** آنکه ایشان اهل کتاب بوده و قراء

و تلاوت کتب خود میکردند و در آن دین یهودیت و نصرانیت مع نبوت انبیاء ایشان مبرهن بوده کفر و جحود یک دیگر بالکل و الجز کردند و حال آنکه هر نبی در دین خود راسخ و ثابت تا مجی نبی لاحق بوده **ف** بنابر وجه خسیر ضعافت کتاب اگرچه عالم العلوم مثلش نباشند حجت بر خود ایشان و بر غیر ایشان نیز باشد **تنبیه** غرض ازین تقریر وهم یتلون الکتاب چنین باشد که ایشان مع وجود کتاب و ثبوت نبوت انبیاء ایشان انکار و کفر یکدیگر بلا حجت و برهان کردند ایشان اگر کفر و جحود بملت اسلام میکنند از ایشان عجب مدارید **آیا** مراد از یتلون الکتاب قراء اهل علم از یهود و نصاری مراد اند **یا** علماء ایشان **یا** عموم مراد است و در آن عالم و قاری و جاهل و امی از عموم آن داخل است در آن خلاف است اقوی ثانی و اولی آخر است چه در آن حجت بر امی جاهل باشد **تبصره** در ایجاد لیل است که در مناظره و مخاصمه قول لا یجوز نسبت باطل و بیان می‌ او بصورت مدافعه جائز نیست و نیز قول لا برهان علیه نیز جائز نیست ثم الله اعلم **در کبیر** گفته بدانکه مع المعرفة و التلاوة این واقعه بعینها در امت محمدی نیز واقع شده بل اشد انهار نیز که امت محمدی مع اتحاد ملت و تلاوت و معرفت کتاب تکفیر یکدیگر می‌کنند **سوال** قول قالت الیهود لیست النصاری علی شیء چگونه جائز باشد نیز که هر فرقه از یهود و نصاری در زمان نبوت خود بر دین آئین بودند پس نفی دین ایشان عموماً جائز نیست و نیز ایشان مثبت و معتقد الهیت مطلقاً بودند **جواب اول** آنکه این حکایت کلام یهود و نصاری است پس نفی و سلب دین از یک دیگر با ایشان ذم وارد شده که چرا عموماً نفی دین یکدیگر کردند **جواب ثانی** آنکه خدا سلب دین ایشان بالکلیه نمود برای آنکه بدین خود تکفیر یک دیگر کردند و برای آنکه مجی عیسی دین موسی و مجی محمد دین هر دو منسوخ و دین محمد ثابت معمول بوده پس بکفر یکدیگر و بکفر ملت اسلام مرتد و کافر شده و هر مرتد معدود و محسوب در دین نمیشود **بحث پنجم** کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم کاف **نزد** بعضی متعلق به یتلون است **و** بنابر آن تقدیرش چنین میشود و هم یتلون الکتاب کتلاوة تکم **و نزد** بعضی متعلق بلفظ قال الذین لا یعلمون و هم المشرکون کقول الیهود و النصاری باشد **و نزد** بعضی صفت مصدر محذوف باشد تقدیرش چنان باشد قال الذین قولاً مثل قولهم **بحث ششم** در معنی کاف قال الذین لا یعلمون مثل قولهم خلاف کردند **اول** مراد از آن کفار جهال اند که برای ایشان کتاب خدا نیامده چون قول یهود و نصاری با این خود بمحمد و باصحاب او گفتند که مسلمانان دینی ندارند **ایمختار** سدی و مقاتل است **ثانی** مراد از یعلمون مشرکین عرب اند چه ایشان کتابی و علم آن قبل قرآن نداشتند و ایشان گفتند چون قول نصاری و یهود یعنی جمیع انبیاء و امم ایشان دینی ندارند پس مساوی شما ای معشر یهود و نصاری در انکار **ثالث** آنانکه علم ندارند و مثل قول یهود و نصاری دروغ گفتند و انکار کردند ایشان امم سلف قبل یهود و نصاری و قبل توریة و انجیل بودند چون قوم نوح و عاد و ثمود چه ایشان انبیاء خود را گفتند شما بر شیء نیستید **ایمختار** عطا است **رابع** اصحاب لا یعلمون الاف

خدا چرا حکم در دنیا بین الخلق نمیکند

یهود و نصاری اند امامر او از قول قالت الیهود الخ یهود و نصاری عهد رسول اند و الا عطف قول مستقل بمعنی لازم می آید **تنبیه** از لا یعلمون ثابت گردید قائلین یهود و نصاری علمای کتاب بودند جاهل و نه تالی بلا علم **بحث هفتم** فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون قیمة مصدر است قام یقوم قیاما و قیامة چون عاد یعود عیادا و عیادة بمعنی بر پا شدن و استادن باشد و در شرع اسم علم بر زمانه و یومی است که اموات در آن برای جزاء عمل قائم شوند **بحث هشتم** در معانی یحکم چند وجه اند **اول** حکم میان ایشان آنست که محق را از مبطل در قیامت ظاهر ساخته داخل نار بسیار ایشان را **بخاری** حسن است **ثانی** حکم بین ایشان انتصاف میان ظالم مکذب بغیر برهان برای مظلوم ایشان باشد **اینمختار ابو علی** است **ثالث** مراد از حکم اظهار و اراده ایشان باشد که کدام در اهل جنت و کدام در اهل نار رسیده‌اند تا این فصل الخطاب و حکم الفصل نزد مفسرین باشد **اینمختار زجاج** **سوال** چرا آن حکم بین ایشان در دنیا نمی کنند تا مردم متنبه شده مطیع میشدند **جواب** این حکم جزائی در قیامت است اجرای آن در دنیا جائز نیست چه بآن الجاء و اضطرار خلق لازم می آید عبادت و معرفت الجائی مقصود نیست فتدبر والله اعلم

قوله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ترجمه

یعنی کیست ستمگار تر از آن کس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد کرده شود در آن نام خدا جل شانه یعنی نمی گذارد کسی را که معابد و مساجد را معمور سازد و بذکر الهی از نماز و تلاوت و عبادت الهی و کوشش میکرد در نمودن خرابی و ویرانی خانهای خدا را چون بخت النصر و امثال او و چون طرطوس

نام پادشاه مخرب بیت المقدس

رومی نسبت گروه مجرمین و مانعین مساجد از که ایشان داخل مساجد شوند مگر در حال ترسان و لرزان یا آنکه مظلومین و ممنوعین مساجد داخل مساجد می شدند مگر خائف برای انجماعت ستمگاران و مانعان و خراب کنندگان مر ایشان راست در این جهان ذلت و رسوائی و خواری و مر ایشان را در روز آخرت و قیامت عذاب بسیار بزرگ است که تخفیف و نهایت ندارد **و در تفسیرش** چند بحث است

بحث اول باجماع مفسرین نزول این آیه اگرچه خاص است لکن حکمش الی القیامة عام است یعنی هر کس منع از اتیان مساجد و سعی در تخریب آن بهدم و بعدم عبادت آن میکند او اظلم الظالمین است جزای او در دنیا خزی و در آخرت عذاب عظیم است **بحث دوم** در سبب نزول و من نزل فیهم خلاف دارند **اول** نزول آن در پادشاه بخت النصر مجوسی بابلی است چه یهود و قتیکه یحیی زکریا را شهید کردند پس بخت النصر پادشاه شده جنگ با بنی اسرائیل کرد و مردان ایشان را قتل و اولاد و زنان ایشان و اموال ایشان را بغارت برد و بیت المقدس را خراب ساخت **این مروی** از ابن عباس **و** مختار جمعی چون مجاهد **و** سدی **و** حسن است **دوم** نزول این در نصاری و ملک ایشان طیطوس بن اسبیسانوس رومی باشد **نزد** بعضی خاصة در ایشان نازل گردیده **و نزد** جمعی طیطوس اعانت به بخت النصر نمود در قتل یهود و توهین و تخریب بیت المقدس چه ایشان بعد قتل یهود و سبی ذراری ایشان احراق توریة و انهدام بیت المقدس و القاء قاذورات و جیفه و ذبح خنزیر در آن کردند پس نقل قبایح ایشان به نبی خود فرمود **در احکام القرآن** ابوبکر رازی ضعف آن نمود بآنکه بخت النصر قبل مولد عیسی بود و بعد دهر طویلی نصرانیت ظاهر شد اعانت نصاری به یهود اصلاً ثابت نمیشود **و ایضاً** نصاری نیز معتقد بیت المقدس و معظم او الی حین اند بلکه او و از ایشان تعظیم توریة و بیت المقدس و اند زیرا که قبله ایشان الی حین است تخریب بیت المقدس از دست نصاری هم باید متصور نمیشود و بر تقدم این قصه بر تاخر ایشان اتفاق اهل سیر و تواریخ نیز است پس ضعف آن هویداست و همین اسم است **سیوم** این آیه خاصة نازل در مشرکین عرب است که حضرت رسول و اصحاب او را از عبادت در بیت الحرام و از سکونت در مکه منع کرده ملجا و مضطر ساختند تا آنکه هجرت کرد و بعام حدیبیه نگذاشتند که مناسک حج بعمل آرند **و** مرویست که مساجد اصحاب رسول را بعد اخراج ایشان خراب و منهدم ساختند ایمری **از حضرت صادق** علیه السلام **در مجمع** البیان **و** مستفاد از **تفسیر امام** علیه السلام **و** مختار علی بن ابراهیم **و** بلخی **و** رمانی **و** جبائی است **و طبرسی** ضعیف شمرده زیرا که کفار قریش تخریب بیت الحرام نکردند **و ایضاً** این متصل با قبل و ما بعد خود نمیشود زیرا که در آن ذکر اهل کتاب است نه کفار عرب **و ایضاً** مساجد جمع مسجد باشد و بیت الحرام واحد بود بر او مساجد اطلاق نمیشود **جواب** اگرچه تخریب با انهدام نکردند لکن تخریب آن بصد نبی و مسلمانان و اخراج شان از برای فقد تعمیر آن

بعبادت وسکونت بلاشک گردند پس شیئی که برای چیزی موضوع شده باشد بعدم آن فعل بران تخریب اطلاق بالاتفاق میشود **معهذا** اصحاب رسول در بیت الحرام مواضع عبادات وسجود خود مقرر ساخته بودند بعد بر آوردن ایشان از آن مساجد ایشان را ویران ومنهدم ساختند **امّا** جواب آنکه بما قبل متصل نمیشود این است که چنانکه ذکر یهود ونصاری سابق بود همچنین ذکر کفار غیر اهل کتاب در قول الذین لا یعلمون بود پس اتصال صحیح بکفار میشود چه گاهی توجیه خطاب بیهود وگاهی بنصاری وگاهی بمشرکین مع قیام القرینة قائم وجواز عدول باب فصاحت وزینت بلاغت است **امّا** جواب اتخاذ مسجد تعدد آنست که بیت الحرام تمام مع حرم خود مسجد است باعتبار آن مساجد اطلاق بران شده ومردم سابق نیز دانستی که دران مواضع سجود صحابه مقرر بود آنرا خراب ساختند **در کشاف** گفته جائز است وقدحی ندارد که حکم عام بیاید وسببش خاص باشد چنانکه من اذی صالحا واحدا گفته مراد من اذی الصالحین باشد **در مبانی التنزیل وکشاف** فرموده که منزول فیه دراینجا **اخنس بن شریق** است **و** موید آنچه در مجمع ومبانی **زید بن علی** بواسطه آبا خود از **حضرت امیر علیه السلام** روایت کرده که مراد از مساجد تمام روی زمین است برای حدیث نبوی جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا یعنی گردانیده شد برای من کل روی زمین جای سجده وخاک آن طهور یعنی مطهر شد والله اعلم **چهارم** مختار ابو مسلم است که آیه در آنان نازل است که صد رسول واصحاب وعام حدیبیه از مناسک حج واز بیت الحرام کردند بدلیل قول تعالی هم الذین کفروا وصدوا عن المسجد الحرام **و** آیه یصدونا عن المسجد الحرام **پنجم** مختار رازی وقائل آن نیشاپوری است زیرا که مقلدش است که وقتی که مسلمانان از بیت المقدس به بیت الحرام تحویل وتبدیل یافتند این شاق بر یهود شد پس از آن یهود مانع مردم میشدند از توجه صلوة بکعبه وشاید ساعی هم بودند بانکه حمل وترغیب کفار بتخریب آن میکردند چنانچه ساعی بودند در تخریب مسجد رسول برای توجیه او بکعبه فالله اعلم بحقیقة الحال **بحث سیوم** در تنظیم وتنسیق آیه با قبل **از آنکه** حمل بر یهود ونصاری میکنند میگویند چونکه ایشان گفته بودند نحن اهل الجنة در جواب شان گویا گفته شد که چگونه اهل جنت باشند ایشان مانع مساجد وساعی تخریب آنها شدند **و از آنکه** حمل بر مسجد حرام وسائر مساجد میکنند نزد ایشان ذم کفار با اهل کتاب یکجا وارد شده پس جائز است گاهی ذم به یهود ونصاری وگاهی بکفار مشرکین کنند فالله اعلم **بحث چهارم** نزد بصریین این جمله دو آیت است یکی تا خائفین دیگر از لهم تا عظیم **و نزد** غیر بصریه هر دو جمله آیه واحده است **بحث پنجم** ومن اظلم ممن منع مساجد الله من استفهامی مرفوع برای ابتداء وما بعد خبرش باشد **امّا** منع وصد وحیلولت نظائر او وضد منع اطلاق ورها بودن باشد چنانچه منعته فامتنع یعنی حبس کردم محبوس شد **و** از اینجا قلعه ومکان محصور محکم را منعه ومنیع میگویند چون حصن ومکان منیع زیرا که بان غیر رسیده نمیتواند ومحبوس ساکن از آن بر آمده نمیتواند **و** امرءة منیعه بمعنی زن محصنه

۵۶۶

محفوظ الفرج است و نحن نمیکند و لجام اسپ را شنعه میگویند زیرا که اسپ با آن از حرکت اختیاری خود معطل است **و در صحاح** گفته منع خلاف اعطا **و** ممتنع و محال از اینجا است **و نزد** متکلمین عبارت از عدم قابلیت وجود شی است چه بحسب ذات خود چه بالنسبت بقدرت باری باشد یعنی قدرت تعالی باو تعلق نگرفته **و** مقابل او ممکن و مقدور باشد **بحث ششم** در مجمع البیان فرموده یعنی نیست احدی ظالم تر و شدید و عظیم تر در تعدی از کسیکه مانع شود از یاد کردن خدا باسم و بعبادت او تعالی در مساجد روی زمین و مسجد الحرام و مسجد بیت المقدس و اکتفا بیان مساجد شده که جای عبادت و سجده باشد **در روض الجنان** فرموده که جایز است مساجد الله از ظرف متسع فیه باشد یعنی ظرفی بجای مفعول به نهاده چه منع بر حقیقت تعلق بذاکر و بذکر دارد و تقدیرش چنین است ومن اظلم ممن منع الذاکرین من ذکر الله فی المساجد **سوال** چگونه منع مساجد اکبر و اعظم از شرک بالله و قتل مومن ناحق و زنا محصنه و لواطه باشد زیرا که تعزیر و حدود آنها اعظم و اکثر از مانع مساجد است پس منع مسجد را بلفظ اظلم صیغه تفضیل صحت نمی بندد **جواب** چونکه ثابت شده که معاصی سه درجه دارند اکبر و کبیره و صغیره پس منع مساجد و تخریب آنها از جمله اکبر کبائر است لهذا بلفظ اظلم فرموده این مستلزم نیست که اظلم و اعظم از شرک باشد چه در آن نیز نفی خدا و تکذیب او تعالی و تخریب بیت او تعالی و منع خلق از اتیان آنها و از ذکر او در آن باشد پس باجتماع این اسباب منع مساجد اظلم بالنسبة معاصی کبیره باشد **یا** برای آنکه بالنسبة کبائر دیگر چون بوسیدن زن محرم و امثال آن اظلم باشد **و نزد** بعضی اقصی فی الباب عمومیت بوده تخصیص یافت قدحی ندارد ثم الله اعلم **سوال** اضافت مساجد الی الله چگونه جایز باشد چه با آن تعبدیت او تعالی بسجده اشعار میشود و معهذا دلیل بر مکان و محدودیت او تعالی لازم می آید و در اضافت آن فائده مترتب نیست چه کل معابد و مساجد و ملک برای خدا اند **جواب** شیخ المشائخ فرموده که نه تعبد باری و نه تحدید مکانی او تعالی لازم می آید چه اصلش منع المساجد لله من الذکر فیها بود پس بنا بر اصل معبودیت و مسجودیت باری ثابت میشود **اما فائده** در اضافت بیت المقدس یا بیت الحرام الی الله اضافت تخصیصی است و با آن فائده تشریفی از بقاع و اقطاع دیگر حاصل میشود چون بلا تشبیه از اماکن سلطانی اشرف و افضل مکانی است که در آن حکم بخلق میکند یا در آن تخت سلطنت و عطایا نهاده رجوع خلق مختص با آن میباشد **بحث هفتم** ان یذکر فیها اسمه با ان در تاویل مصدر چون ذکر اسم الله فیها در محل نصب باشد و در عامل آن خلاف کرده‌اند **احدها** آنکه مفعول ثانی منع باشد چه اکثر بمنع دو مفعول میباشد چون وما منعنا ان نرسل بالآیات **و آیه** وما منع الناس ان یؤمنوا **ثانیها** تر د اخفش در آن من حذف است چون منع مساجد الله من ان یذکر فیها اسمه باشد **ثالثها** بدل اشتمال از مساجد باشد **رابعها** تر د زجاج کراهت ان یذکر فیها اسمه بوده حذف نصب آن بر بدل است **بحث هشتم** ظاهر جماعتی مراد از ان یذکر فیها اسمه عموم است و در آن افضل الاذکار

صلوة بموجب ومن اعرض عن ذكری فله معیشة ضنكا داخل باشد چه در اصل موضوعیت مساجد برای سجود و سجود نیز در اصل صلوة میباشد اگرچه ذکر اسم تعالی در تلاوت کتاب الله و در نداء و دعا تعم باسمای مخصوصه و در مناسک حج و عمره و صیام و اعتکاف حاصل است پس تخصیص بلا وجود مخصص غیر جایز باشد بل دخول مسجد و جلوس خالی در مسجد عبادت است چنانچه **عامه** روایت کردند المؤمن فی المسجد کالسمك فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص سکون مؤمن در مسجد چون ماهی در آب زیست دارد و منافق در مسجد چون طیر در قفص باشد **در تفسیر کبیر** روایت کرده قال من قعد فی المسجد فقد زار الله وحق علی المزور اکرام زائره یعنی هر که نشست در مسجد پس تحقیق او زوار خدا است وحق بر مزور اکرام زائر خود است **در ارشاد دیلمی** روایت کرده اهل المسجد زوار الله وحق علی المزور التحفة لزائره یعنی اهل مسجد زوار خدا اند وحق بر مزور است که تحفه بزائر خود دهد **در ارشاد دیلمی** است الناس فی المساجد ثلثة اصناف صنف فی الصلوة وصنف فی تلاوة القرآن وصنف فی تعلیم العلم یعنی مردم در مساجد سه نوع میباشند صنفی در نماز و صنفی در تلاوت قران و صنفی در تعلیم و تعلم **در ارشاد دیلمی** روایت است یقول الله تعالی المصلی یناجینی والمنفق یقرضنی والصائم یتقرب الیّ یعنی خدا میفرماید نمازگذار در مسجد با من راز میگوید و نفقه دهنده بمن قرض میدهد و روزه دار بمن تقرب میجوید **دیلمی** روایت کرده ان المتنخم فی المسجد یجد ها خزیا فی وجهه یوم القیمة یعنی خلم و آب دهن انداز نده در مسجد می یابد بدل اثر آن خزی در سوی روی خود در قیامت **دیلمی** روایت کرده الذی یتنخم فی القبلة انه یبعث هی فی وجهه یعنی آنکه آب دهن انداز نده بطرف قبله مبعوث میشود و حال آنکه آب دهن او بر روی او آلوده باشد **فخر رازی** روایت کرده البزاق فی المسجد خطیئة وکفارتها دفنها یعنی تف انداختن در مسجد خطیئه است کفاره او دفن او است **ایضا** دیگر روایت کرده ان المسجد لینزوی من النخامة کما تنزوی الجلدة فی النار یعنی مسجد منقبض و پیچیده میشود از نخامه و داغ چون انقباض چرم در نار **ایضا** سلمان با بوذر نوشت که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود المسجد بیت کل تقی وقد ضمن الله لمن کانت المساجد بیوتهم بالروح والراحة والجواز علی الصراط الی رضوان الله تعالی یعنی مسجد خانه بیوته هر متقی است و خدا ضامن است کسی را که مساجد بیوته ایشان باشند بروح و رحمت و آسانی گذر و بر صراط بطرف رضوان الله **مجلسی** در بحار **وملا محسن** در وافی **واطمینان القلوب** روایت کردند که پوشیدن زیر جامه روی بقبله منهی و ممنوع است **فقها** در کتب حدیث و فقه روایت کردند که جلوس رو بقبله و پشت بقبله با تطهیر مخرجین مقابل باید بار قبله نزد اکثر مکروه **و نزد بعضی** حرام باشد **تنبیه** این امور برای تعظیم بیت الله باشد پس هر کس توهین آن بل توهین با حد مساجد بلا وکند البته در ارتداد و کفر او شبه نیست فضلا عن القاء النجاسات الا انهدام و غیر آن زیرا که مساجد معابد اند و معابد اماکن متبرکه معظمه باری اند هر کس در خانه مخصوص سلطان قذری و نجاستی بیندازد البته گویا بوجود سلطان انداخته است

بحث نهم وسعی فی خرابها **در مجمع البیان** فرمود سعی در نقض و عدو نظایر اند وضد سعی وقف وترک باشد چنانچه فلان سعی فی کذا والی کذا میگویند بمعنی سرعت کرد فلان امر **در روض الجنان** فرمود که سعی بشتاب رفتن باشد وازاینجا رفتار تند را بصوب هروله بین صفا ومروه سعی میگویند **ودر صحاح** گفته سعی بمعنی دویدن وبمعنی کسیکه متولی شئی شود **و** اکثر سعاة ولاة صدقات باشند وسعاة عاملان ومحصلان زکوة باشند **و** ساعی الی السلطان واشی ونمام ومشتغل امرے باشد **اما** خرب هدم ونقض نظائر اند **و** خربه سوراخ واسع گوش وانچه از سوراخ مستدیر باشد **و** خراب ضد عمارت باشد وخارب دزد ومخروب مشقوق الاذن باشد **بحث دهم** آیا مراد از تخریب مساجد ویرانی وانهدام آنها است یا منع وصد خلق از اتیان بآنها در مفسرین دو قول است اصحها اول مطابق موضوع است ومنع در اول ذکر فرموده والا دو لفظ بیک معنی در محل واحد بلا تأکید لازم می آید حسن نیست **سوال** تخریب بانهدام نسبت به بیت المقدس ثابت است یا بانهدام کعبه یا دیگر مساجد ثابت نیست پس اصحا احمل آن بر منع اولی باشد **جواب** ترویج حالا بر کعبه ثابت است که در مسجد الحرام مساجد صحابه را بعد هجرت واخراج ایشان منهدم ساختند **جواب دیگر** ترجیح آنکه حکم آیه عام بصورت اخبار از جزاء باشد پس آنانکه باشند قضیه بیت المقدس بیت الحرام یا مساجد دنیا اراده کنند در حکم و جزاء واحد اند **تنبیه** اہل سیر وتواریخ وابحاث الانوار حدیث متفق علیه یزید لعین احراق وانهدام الکعبة وتخریب مسجد رسول وحبس حیول لشکر خود در آن کرده باشند **در این آیه** آن کافر ابن الکافر داخل وشامل است **بحث دهم** اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین ما در اینجا نافیه ان یدخلوها بعد تاویل مصدر اسم کان **و** خائفین حال **و نزد** بعضی کان زاید است پس مرجع اولئک بطرف ظلمه مانعه مخربه ساعیه بالاتفاق است یعنی آنانکه مانع وساعی بخرابی مسجد بودند ایشان داخل مساجد نشوند مگر خوفناک تا کشته نشوند **نزد** ابن عباس داخل بیت المقدس نصرانی نمیشود مگر آنکه خائف از قتل وطرد باشد **و** همین مختار قتاده وسدی است **و فخر الدین رازی** میگوید این مردود است زیرا که بیت المقدس اکثر از صد سال بدست نصاری بود و نزبان من ملک صلاح الدین آنرا از دست ایشان خلاص ساخته **نزد** جمعی داخل بیت الحرام کافرے از یهود ونصاری ومشرکی نشود مگر خائف چنانچه موید آن حدیث ارسال سوره برائة است که منادی حضرت رسول در ملاء عام ندا فرمود الا لایحجن بعد العام مشرك ولا یطوفن بهذا البیت عریان پس داخل آن کفار نمیشدند مگر بتوریه وبه تبدیل لباس وصورت خائف بودند **و در روض الجنان وکبیر** نقل کردند اگرچه این آیه بصورت خبر وارد است لکن مراد از آن نهی است از تمکین کفار در دخول چون آیه وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ای لا تؤذوا **و نزد** ابو مسلم این آیه اگرچه بصورت خبر است لکن در آن بشارت است بتمکین مسلمانان و

عدم تمکین کفار مساجد را تطهیر واجب

تذلیل کفار الحمد لله این وعده جاری ساخته الی حین احدی را از کفار ممکن نیست که علانیه داخل مکه شود مگر انکه خائف میباشد اگر از قتل نجات یافت **نزد جبائی** جائز نیست کفار را دخول مکه مگر در حال خصومت و مرافعه نزد حکام مسلمین انجا خائف میباشد از اخراج و طرد و قتل **و همین** مختار شیخ الطائفه غره ناجیه غره محققه **شیخ ابو جعفر الطوسی** در تبیان و میلان بآن علامه طبرسی وارد **سوال** ماکان لهم ان یدخلوها الا خائفین استثنا بعد نفی دلالت می کند که دخول کافر بمساجد در حال خوف او جائز است پس منع کفار مطلقا از کل مساجد از کجا ثابت شد **جواب** فقها را در ان خلاف است **مختار** ابو حنیفه تجویز دخول او بهمه مساجد مطلقا جائز این مخالف قران است **و مختار** مالک منع مطلقا است **و تفریق** میان مسجد الحرام و غیر آن مختار شافعی است **و مختار** اصحاب امامیه قول ثانی نیست الا از تبیان شیخ الطائفه ثالث مستفاد میشود **اما دلیل منع** مطلقا بچند وجه است **اول** در اصول فقه ثابت شده که ترتیب حکم بر وصف مشعر است بانکه آن وصف علت برای آن حکم باشد و آن مقتضی ممانعت از قرب همه مساجد باشد مادام که مشرک باشد **دوم** تطهیر هر مسجد از نجاست بموجب و طهر بیتی للطائفین واجب است و مشرک نجس است بدلیل قول تعالی انما المشرکون نجس پس تبعید مشرک از مساجد واجب باشد **سیوم** جائز نیست از کفار تعمیر مساجد بدلیل قول تعالی ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر پس هر مظهر کفر نجس است اهل کتاب باشد یا حربی یا مرتد مرطوب باشد یا خشک طوعا باشد یا کرها **چه مراد** عمارت دو ترمیم و اصلاح مسجد بگیرند یا حضور و ورود در ان **چهارم** آیه انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر تخصیص بعد تعمیم باشد پس در این آیه حضور و ورود مومن در مساجد مراد باشد **پنجم** مساجد خصوص مسجد الحرام معظم و مکرم و محترم اند بتمکین کفار تحقیر و توهین مساجد بنجاست لازم می آید و آن بالاتفاق جائز نیست پس تمکین کفار مطلقا جائز نیست **تنبیه** پس مفاد الا خائفین در بدو اسلام بوده اما بعد قیام و کمال اسلام بموجب آیات مذکور اولی و آیه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام هذا ممنوع مطلقا گردیدند و احادیث در عدم تمکین کفار از کتب حدیث فریقین بباب **بحث یازدهم** لهم فی الدنیا خزی در ان چند وجه اند **نزد قتاده** خزی دنیا اخذ جزیه از ایشان باشد پس بسبب آن ذلیل در دنیا و انظار باشند **نزد زجاج** اگر حربی باشند قتل مردان و سبی ذراری و زنان و اموال شان و اگر کتابی باشند اخذ جزیه و التزام ذمه باشد **نزد ابو علی** طرد و اخراج ایشان از عرب و از مساجد باشد **نزد سدی و ابن جریر** چنانچه **در در منثور** روایت کرده که امام دوازدهم از اولاد فاطمه مهدی آخر الزمان علیه السلام بعد فتح قسطنطنیه قتل کفار عموما میکند نیست مراد از خزی دنیا **بحث دوازدهم** و لهم فی الاخرة عذاب عظیم و در آخرت مر کفار را عذاب بسیار بزرگ است که تخفیف و قلت و نهایت و انقطاع ندارد چه بوجود علت دائمه عظیمه که کافر بکفر باشد معلول دایم که عذاب بصورت

۵۷۰

جزاء عظیم دائم مستلزم باشد نعوذ بالله منه **تنبیه** مقدس اردبیلی در زبدة البیان و غیر او بیان فرموده که آیه دلیل بر احکامیست نا شناختیم آنها را مگر آنچه ظاهر میشود اینست که بعض آن در نفس الامر حکم است چون اتخاذ مساجد بکفایت **و** چون عمارت آنچه منهدم از مسجد شده **و** چون وجوب شغل بذکر **و** چون استحباب هر واجب کفائی عیناً **و** چون عدم تمکین کفار ولو بالبناء **و** تحریم صد خلائق از مساجد **و** تحریم اراده تخریب آنها ولو بالدلیل **و** الاشارة والوسائط باشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ ترجمه

یعنی گویا در اینجا قل تقدیر باشد بگو ای محمد مر خدای راست ملک مشرق و مغرب و ما بینهما یا جای بر آمدن آفتاب و جای غروب آن پس بهر طرف که روهای خود میگردانید و میارید همانطرف وجه الله و جهت مخلوق اوست بدرستیکه خدای بزرگ مالک و مغفرت و رحمت و دانا بمصالح عباد و نیات و اعمال اوست **بدانکه** در وجه اتصال گفتند که در ما قبل ذکر صلوة و مساجد بود در عقب آن ذکر قبله نمود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** نزول این آیه آیا در امر صلوة است یا در غیر صلوة در ان دو قول است **و قائلین بثانی** نیز خلاف کردند **اول** مختار مجاهد **و** حسن است که هرگاه نازل شد آیه ادعونی استجب لکم صحابه یا غیر ایشان این ندعوه گفتند پس وللّه المشرق والمغرب نازل گردید **ثالث** آنکه هرگاه کفار منع خلق از مساجد و سعی در خرابی آنها نمودند آیه وللّه المشرق والمغرب اه بصورت تحذیر کفار نازل گردید تا آنکه بدانند که خدا حال در مکان و جهت نیست بل هر جهت مملوک و مخلوق خداست و بهر جهت که روی آرید از ملک و محاذاة خدا بر نمی آیید **اینمختار** مجاهد و رمانی و ابن منذر و ابن جریر است **تنبیه** در ان تحذیر خلق است بآنکه هر عاصی در ملک و سلطنت من است چه مغرب برود یا بمشرق چون آیه وهو معکم اینما کنتم و آیه ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان **رابع** مختار عطا و قتاده

نزول آیه فول وجهك

است که پادشاه حبش هرگاه مُرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوحی فرمود برادر شما نجاشی مرد صحابه عرض کردند او مسلمان نمرد پس آیه وان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله تا سریع الحساب در ایمان او نازل گردید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود براو نماز بخوانید صحابه گفتند قبله او الی حین مشرق بود پس این آیه در عذر نجاشی نازل گردید پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه براو نماز جنازه خواند **خامس** رازی نقل کرده این آیه بصورت تسلی مسلمین خطاب شده که تخریب مساجد و منع خلایق از ان بشما مانع امری نمیشود چه مشرق و مغرب ملک خداست **اینجا** از علی بن عیسی است **سادس** رازی نیز نقل کرده که بگمان بعضی در مجتهدیکه وافی لشرایط اجتهاد باشد نازل گردیده چه در صلوة چه در غیر آن اگر اجتهاد کرد بعد آن خطا بر آمد مصیب است **اقول** براین نصی و دلیلی و قرینه داخله یا خارجه محفوفه قائم نیست پس اضعف الوجوه باشد **اما قائلین** بصلوة که اول قولین باشد پس **آیا** این آیه بصورت بیان جواز نسخ قبله بیت المقدس نازل گردیده یا نه در ان نیز دو قول دارند **و قائلین** باول چند وجه گفتند **اول** هرگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب فول وجهك شطر المسجد الحرام ترك بیت المقدس و اختیار کعبه در صلوة فرمود یهود بصورت طعن و انکار بر آنحضرت می گفتند که این مرد گاهی روی بمشرق و گاهی روی بمغرب میکند خدا این آیه و مثل آن بجای دیگر چون قل لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بصورت رد برایشان نازل ساخت یعنی مشرق و مغرب ملک و مخلوق نسبت بهر طرف که صلاح عباد در آن بدانم میگردانم و مغرب و مشرق بذاتها قبله نیستند تا وقتیکه من قبله نگردانم **اینجا** از ابن عباس و جبائی است **دوم** رازی نقل کرده این آیه در اصل برای بیان جواز نسخ قبله اول و جوان مقدمات آن نازل گردیده **سیوم** نزد ابو مسلم این آیه ورد حلولیه و مجسمه یهود و نصاری نازل گردیده اما دو فرقه اول خدا را حال در بیت المقدس میدانستند **و اما** یهود پس باعتقاد ایشان خدا از صخره بیت المقدس صعود بآسمان کرده **و** نزد نصاری عیسی بسمت شرق بیت المقدس متولد شده لهذا بیت المقدس را قبله خلق میدانستند خدا رد همه ایشان در این آیه فرمود که مشرق و مغرب هر دو مساوی برای خدا اند خصوصیت هیچ طرفی و مکانی بر دیگری ندارد **چهارم** نزد جمعی منهم قتاده **و** ابن زید است که پیغمبر و اصحاب او در نسخ بیت المقدس و اختیار کعبه باین آیه مخیر شدند که هر یکی از این دو هر کدام را بخواهند قبله خود گردانند و جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معهذا اختیار بیت المقدس کرده بود بعد آن نسخ آیه فول وجهك شطر المسجد الحرام گردید **اما قائلین** بقول ثانی که نسخ و مقدمه نسخ نیست ایشان نیز خلاف کردند **اول** نزد بعضی حضرت پیغمبر مع اصحاب خود در غزوه بودند و ایشانرا بسبب ظلمت قبله معلوم نشد پس هر یکی از ایشان قبله قرار داده احجار و خطوط بسمت قبله خود علامت نهاده نماز خواندند و فردا هر یکی علامات را مخالف قبله دیدند عرض حال به پیغمبر کردند پس این آیه شریفه فول وجهك نازل گردید **اینمروی** بطرق عامه و خاصه

جواب سؤال که قبله شرط صحت است یا نه

از عامر بن ربیعه و جابر انصاری است **تنبیه** در این دو روایت اشاره است بآنکه این واقعه بعد نسخ قبله بیت المقدس باشد **دوم** رازی و سیوطی نقل کرده که این آیه در تخییر شهود کعبه است بآنکه بهر طرفی از اطراف کعبه او نماز بخوانید مجزیست چه جهت جنوبی و شمالی او تابع مغرب و مشرق است **سیوم** نزد جمعی این آیه مختص به صلوة تطوع بر راحله و در سفر نازل گردیده که در سفر بهر طرف راحله بگردد از آن فرود نیاید نماز را بخواند چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر غزوه خیبر بر راحله نماز میخواندند یا بسمت طرف مدینه میکردند **و اما فرایض** را بطور نخوانید چه در سفر چه در حضر باشید مگر بطرف کعبه بموجب آیه و حیثما کنتم فولوا وجوهکم **این مروی** بطرق عامه از سعید بن جبیر و ابن عمر **و بطرق ائمه هدی علیهم السلام** است چنانچه در **تفسیر عیاشی** از حضرت باقر علیه السلام **و در تفسیر قمی** از حضرت عالم **و در مجمع البیان** از ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده و همین مختار اصحاب ما امامیه است **در فقیه** از حضرت صادق آل محمد ع روایت کرده که شخصی آنحضرت را سؤال نمود از آنکه نماز خوانده بعد فراغ دید که منحرف از قبله بیمین و شمال است آنحضرت فرمود که نماز او ماضی است چه ما بین مشرق و مغرب قبله است و آیه و لله المشرق و المغرب در قبله متحیر نازل گردیده **در علل الشرایع و تفسیر عیاشی** مرویست که شخصی سؤال نمود از مردیکه آیه سجده برو خوانند آنحضرت ع فرمود سجده کند بهر طرف که رو بتوجه کند چه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز نافله مستقبل مدینه میخواندند و میفرمودند فاینما تولوا فثم وجه الله **سؤال** از این آیه و لله المشرق و المغرب ثابت گردید که استقبال بیت المقدس بالکل زایل نگردیده بل در مندوبات مختار الی احدهما است بل در تحیر و تعذر امارات بر کعبه رجوع بقبله اولی باقی است **جواب** بآنکه فخر رازی گفته و نیشابوری تبعیت او کرده که تخییر ثابت نیست مگر در تطوع بر راحله یا در سفر عند التعذر نه بغیر این دو جا پس این تخییر در این دو جا برای اولویت و افضلیت بیت المقدس نیست و الا منسوخ نمیشد بل بصورت عسر و حرج و عذر فعلی المعذور و المحذور تبیح المحظورات یعنی بر معذور و محذور مباح حرام میشود **جواب** دیگر آنکه آیا توجه بکعبه شرط صحت نماز است **یا نه** و در این شکی نیست که شرط صحت در حال اختیار و وجوب بالاتفاق است **اما** در حال اضطرار نه زیرا که بتبدیل حال مکلف حکم تکلیف مبدل میشود مع هذا نزد اصحاب ما خصوصیت به بیت المقدس نیست بل بهر طرف از اطراف چهارگانه نماز را مکرر بجا آرند کافی است **اما** در مندوب فقهای ما را دو قول است و آنانکه شرط صحت نمیدانند پس بهر طرف که بخوانند مجزیست و لکن مع هذا الکون بکعبه اولی است **بحث دوم** شرق و شرقا از شرق یشرق شرقا مطلع و شروق آفتاب و ماه باشد و شرق و شارق آفتاب و طلوع و ظهور آن باشد چنانچه طلع الشرق و لا اتیک ما ذرّ شارق میگویند و شرقت الشمس بمعنی طلعت و اشرقت بمعنی اضائت باشد و شرق بمعنی ضیق باشد و تشریق جمال و اشراق بالوجه ماخوذ از ناحیه شرق باشد و ایام التشریق

٥٧٣

یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّة ایام بیتوتة در منی باشد **و در وجه** تسمیه آن اهل لغات و بیان خلاف کرده اند **نزد** جمعی چونکه تشریق در اصل اخذ در ناحیه مشرق باشد و اینجا از ان ماخوذ است چه گوشت قربانیها را اخذ کرده بر نواحی کوههای منی در آفتاب میخشکانند و آنرا لحم قدید میگویند **و نزد جمعی** منهم ابن الاعرابی میگویند که برای همین تشریق نامیده اند که در هدایا و ضحایا در این ایام نحر و ذبح نمی کنند مگر بعد ظهور و شروق آفتاب از افق شرقی **و نزد** بعضی تشریق چون مشدیل نام باب توبه در آسمان است که اعمال تائبان بآن صعود میکنند و چونکه در این سه یوم اعمال و مناسک عمّار و حجاج بآسمان شروق و صعود میکنند و قبول و عدم قبول آن ثابت میشود لهذا ایام تشریق نامیده شدند

امّا غرب و مغرب این هر دو موضع غروب آفتاب اند چنانچه غربت الشمس بمعنی غابت الشمس باشد یعنی بعید شد آفتاب از مشرق تا آنکه متواری و مستور و مغیب شد **در مجمع البیان** فرموده مغرب و مغیب نظائر اند در اصل بمعنی حد و تباعد باشد **و مغرب** را مغرب نامیده اند که آفتاب از مشرق بعید شده بجد مغیب رسیده غایب شده عود از آن افق تا قیامت نمیکند **فیروزآبادی** گفته غرب مغرب ذهاب و تنحی و اول شیء و حدّه و حدّة باشد غریب غریب غربت بضم اول و سکون ثانی صفت مسافر است چه از وطن مالوف و اهل خود بعید می شود **و نزد** بعضی خواه از بلاد مستوطنه خواه از اهل خود و خواه از موانست اهل بلاد یا از منازل ساکنه خود بعید شود او غریب و در غربت افتاده است **و** از اینجا حضرت رضا علیه السّلام را غریب الغربا میگویند چه از بلد و اهل خود دور افتاده **و** در حدیث آمده ثواب زیارت آنحضرت بهتر از زیارت جناب سیّد الشهدا علیه السلام است زیرا که بحضرت امام حسین علیه السلام اهل و عیال همراه بود و غریب من الاهل نبود بخلاف حضرت امام رضا علیه السّلام **و غربا** جمع غریب است **و** اغراب و استغراب بمعنی مبالغه در ضحک و بر آمدن از حد اعتدال و تیزی و زیادتی حدت باشد و از اینجا کلام غریب میگویند و قرآن کلام غریب است بجهت زیادتی حدت در فصاحت بر آمدن او بسبب فرط فصاحت از حد و طاقت بشری **در کشف الاسرار** مقدسی گفته غراب البین زاغ سیاهیست بزرگ و نعق او چون صوت حزین مصیبت رسیده میباشد پس اگر در بین الخلان و اخوان بین کند سورث عداوت بینهم میباشد و اگر در مجمعین بین کند عامره بین کند بشارت تفریق ما بینهم و ویرانی و خرابی آبادی و مساکن میباشد و تحذیر اکل لغصّه اکل و اخبار راحل بقرب مراحل میکند **بحث سیّوم** وللّه المشرق والمغرب **آیا** در اینجا الف لام قل بتقدیر مقدر است **یا نه** در ان دو وجه است **و در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده برای بیان الملک است پس در معنی آن چند وجه اند **اوّل** شرق و مغرب هر دو ملک خدا است **سوال** چرا تخصیص داد بمشرق و مغرب و مضاف بخود نمود حالانکه تمام زمین و آسمان مر او راست **جواب** چونکه در وجوه نزول گذشت ذکر شد که یهود تعییر در تحویل از مشرق بمغرب کرده بودند حقتعالی در جواب شان فرمود که من مالک شرق و مغرب ام وقتی مصلحت داشتم که سجده بمن بمشرق کرده شد و وقتی مصلحت و حکمت

مقتضی تحویل بمغرب شده **جواب** آنانکه قایل نزول آن بتحویل نیستند اینست که مشرق حد مطلع و مغرب حد مغیب اعظم نیرات در انظار عامه خلائق و دران تحدید ابتداء و انتهاء زمین است تا دلیل قاطع بر وجود علیم قدیر صانع باشد و ما بین این دو حد معین همه زمین داخل باشد و اگر غیر مغربین می فرمود عوام را فائده تام در ملکیت و مملوکیت کل روی زمین در ظاهر و باطن و از ابتدائیت تا انتهاء آن حاصل نمیشد فتعم الله اعلم **دوم** مشرق و مغرب و ما بین آنها لازمه آنهاست که کل مخلوق خدا و مصنوع او **سیوم** برای خداست مختص ولایت مشرق و مغرب و متولی آن و اشراق و اخفاء بذاته میشود پس هر کس چنین صفت کامله باشد اطاعت و انقیاد او بهر کس واجب و لازم است **آیا** از مشرق و مغرب در اینجا مراد جنس مشارق و مغارب است **یا** اتحاد آن و آنچه اکثر است اولست زیرا که بیان حدین است و آن مشتمل اعداد است چنانچه در اهلك الناس الدینار والدرهم مراد جنس است ثم الله اعلم **بحث چهارم** فاینما تولوا فثم وجه الله **وایا** تولوا بضم تا داست یا بفتح تا در مختار حسن تانی از تولی بمعنی توجه باشد **اما** این اسم ظرف متضمن معنی شرط منصوب المحل و تولوا فعل شرط مجزوم و عامل و در این فثم وجه الله جزائش باشد پس این سوال از مکان چنانچه ایان سوال از زمان باشد چون ایان یبعثون **و** نزد ابن زید این لك بمعنی مقلوب از انی لك باشد **آیا** مشتق از آن بئین اینا است **یا** جامد مشهور آنست که چون حیث است **اما** وجه سابق بیان شد که بچند معنی استعمال میشود مجملا آن بمعنی روی آمده **در روض الجنان** فرمود که وجه اسم عضو مخصوص باشد و او مشتمل چند جزء چون چشم و گوش و بینی و دهن باشد **و** وجه الشیء بمعنی اول و صدر آن باشد **در کتاب توحید و مبانی البنان وصافی** در جواب جاثلیق نصرانی **حضرت امیر** نموده که آنحضرت هیزم و نار طلبیده او را ورداد و هرگاه مشتعل شد حضرت فرمود ای نصرانی وجه این شعله و آتش کدام است نصرانی گفت جمیع حدود و اطراف نار وجهش باشد حضرت فرمود این نار شیء مصنوع است و وجه او معروف نمیشود پس وجه خالق بیچون او چگونه شبیه میشود **اقول** این اشاره بتجرید باریست پس حمل وجه بر عضو ممتنع نسبت بباری است لامحاله محمول بر معانی دیگر مطابق حال باری میشود و آن در تفسیرش می آید **بحث پنجم** فاینما تولوا فثم وجه الله در آن وجوه اند **اول** پس بهر طرف که روی می آرید همان طرف قبله و اقبال بخداست چه وجه و وجهة و جهت بمعنی قبله و طرف است **این مختار حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل بن حیان** است **دوم** بمعنی همان طرف عبادت و انقیاد خداست **سیوم** همان طرف رضوان الله است **این مختار** ابو علی و رمانی است **چهارم** وجه صله واقع شده چون کل شیء هالك الا وجهه بمعنی الا هو یعنی همان طرف امر الله و مقصود ذات تعالی است این وجوه چهارگانه بنا بر آنکه آیت را در قبله میدانند **پنجم** بهر طرف که خدا را میخواهید و یاد و ندا داو می کشید همانجا ظهور

۵۷۵

جواب لسوال مجسمہ بوجہ جسم

خدا سامع است **اینجا** جمعی است **ششم** ہمان طرف خدا امید اند و می بینید حال عباد را چه

او تعالی مجرد است **اینجا** کلی است **بحث هفتم** ان الله واسع علیم واسع بمعنی

غنی باشد وسعه و فسحه نظایر ضد آن ضیق باشد چنانچه اوسع الرجل بمعنی اذا صار ذا سعة فی المال و الدرهم

و وجه تسمیه تعالی بواسع برای آنست که کثیر المقدورات و المعلومات است **و نزد** بعضی کثیر الرحمة و

المغفرة بعباد است **و نزد** فرا خدا واسع العطاء بهر شئی است **بحث هشتم** نزد ابو عبیده بمعنی

آنکه غنی از طاعت شما و دانا باعمال و احوال شما است **نزد** زجاج خدا کثیر الرحمة و المغفرة علیم باعمال صالحه

و طالحه عباد است **نزد** جمعی وسیع المقدورات علیم بمعلومات و نیات بندگان است که کدام باخلاص

و کدام بریا و نفاق عامل باشد **سوال** وجه وسعت از اهل لغات خلافی نیست که مراد از وجه جز دبدن

و از سعة بسط و کشادگی جسم باشد پس به ثبوت ان مزعوم مجسمه ثابت شد که ایشان با خدا معانقه میکنند

جواب بدو وجه است **اول** این و لفظ بالنسبة تعالی بمجاز استعمال میشود چه جسم و جسمانیت

نسبت بتعالی ضروری البطلان است زیرا که هر جسم محتاج حادث است و خدا حادث محتاج نمیباشد

ثانی آنکه از خود آیه جواب ظاهر است که مشرق و مغرب دو طرف اند اگر خدا ذو الوجه بیود در حال

واحد وجه واحد بدو طرف نمیشود زیرا که واحد عدد بضرورت نمیباشد و روی اگر بطرفی آورد طرف ثانی

در آن وقت خالی از وجه است فثم وجه الله در هر طرف صحیح و ثابت نمیشود پس لا محاله مجرد بسیط باشد

تا فثم وجه الله صحیح شود پس در اینجا ثابت شد که مراد از وسع و وجه مقصود باری یا ذات مجرده او کثیر

المقدورات و المغفرة باشد **اگر** گفته شود چرا خدا عیاذا بالله ذو الوجه چون بعض ملائکه و آتش مشتعل

نیاشد چنانچه در احادیث صفت آنها وارد شده تا اشکال لازم نیاید **جواب** در اصل جسمانیت خدا

باطل است زیرا که امکانیت و حدوث تعالی لازم می آید ببطلان لازم ملزوم نیز باطل شد والله اعلم

قوله تعالی وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ ○ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ○ ترجمه

فرق بین الولد و ابن و بیان رد مشرکین

یعنی گفتند یهود بنی قریظه و اکثر فرق نصاری بگرفت خدای فرزندی را یعنی عزیر و عیسی را بولدیت حقیقت یا بمجاز گفت منزه و مبرا است خدا از اتخاذ زوجه و ولد نه چنان است که میگویند ایشان بلکه مر او راست جمیع آنچه در آسمانها و زمین است زیرا که مصنوع و مملوک اوست لهذا همه آنچه در آسمانها و زمین است مر او را فرمانبردار و منقاد او تعالی اند چه همه ممکن و مقدور و مقهور و مغلوب در تصرف او اند خدا پدید آرنده آسمانها و زمین است و وقتی که خواهد با تقدیر و جاری سازد کارے را پس جز این نیست که میگوید آن چیز را بشو و بباش پس میباشد و میشود یعنی موجود میشود از محض نابودی بلا ماده و والدت **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** آیا وقالوا بلا واو اول است یا با واو در قراء دو قول است **مختار** ابن عامر بلا واو است زیرا که آیت مستانفه است با ماقبل علاقه ندارد **مختار** باقی قراء بالواو است زیرا که مناسبت با ماقبل دارد **بحث دوم** در منزول فیهم خلاف کردند **نزد** جمعی خاصه این آیه و آیات ماقبل در یهود نازل شده **آیا** در عامه یهود است **یا** خاصه در فرقه از ایشان چه همه یهود به بنوت عزیر قائل نیستند **مختار محققین** منهم فخر الدین خاصه در جمعی از ایشان چون کعب بن الاشرف **و** کعب بن اسد **و** وهب بن یهود و تبعه ایشان بعد از آنکه عزیر تلاوت توریه از ظهر قلب یهود املا کرد و گفت که عزیر ولد خداست **نزد** جمعی در نصاری نازل شده که ایشان عیسی را پسر خدا میدانستند **و نزد** جمعی در یهود و نصاری هر دو نازل شده چه ایشان ادعای ولدیت عزیر و عیسی میکردند **و نزد** جمعی نصاری و کفار قریش نازل شده چه نصاری عیسی را پسر خدا و قریش ملائکه را بنات خدا دانستند **نزد جمعی** در هر سه فرقه مدعیان ولدیت نازل گردیده **این مختار** شیخ المشائخ از اصحاب ما **و** زمخشری است زیرا که مانعی از عموم نیست پس حمل بر عموم اولیست **بحث سوم** اتصال آیه با ماقبل آنست که ذکر صلوة و مساجد و قبله حکایت حال یهود و نصاری در توحید تعالی با اتخاذ ولد نموده رد بر ایشان فرمود **بحث چهارم** سابق لغت ولد و ابن مع اصطلاح و عموم و خصوص هر دو تفصیل دانستی که ولد بوجه مخصوص است زیرا که اسم مولود است و بوجوه دیگر اعم از ابن است **و** ابن اسم پسر مبنی پدر باشد و آن کسی است که بنهج شریعت متولد شده باشد تا احکام شریعت بر او جاری شوند گاهی ابن بر ولد مجازی و اکثر بر حقیقی اطلاق میشود **اما** اول چون پسر متبنی یعنی زائیده از نطفه شخص عینی نمی باشد بل از نطفه غیر بوده شخصی او را می ولد و اے ابن یعنی اے پسر میگوید و میخواند **بحث پنجم** وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه تنکیر ولد برائے تعمیم و تحقیر اولاد است یعنی یهود یا نصاری یا کفار عرب یا همه ایشان اعتقاد کردند که عزیر و عیسی و ملائکه و هنومان هنود و اہل اوتار او تار خود را اولاد خدا دانستند یا بر سبیل حقیقت یا بر سبیل مجاز خداوند رد ایشان بلفظ سبحانه فرمود یعنی خدا منزه و مبرا است از ایلاد و ولد و اتخاذ زوجه و ولد بچند دلیل **اول** خدا باتفاق اہل ملل و اکثر اہل نحل واجب قدیم و جمیع آنچه سوای خدا است ولو فرضا او ممکن حادث است و حادث ممکن و واجب بالضرورة متنافیا شد زیرا که نقیضین میباشند والا لازم مے آید که خدای واجب ممکن شود برائے حدوث ولد حادث از و **یا**

اثبات آنکه توحید تام از ولد و شریک

ولد حادث بعد حدوث او و اجب قدیم میشود زیرا که ماده و منبع او واجب قدیم است و انقلاب واجب ممکن و حدوث یا انقلاب او استحاله ممکن حادث بواجب از اجله ممتنعات و محالات ضروری البطلان است و اگر ولد حکمی فرض شود یعنی احدے را پسر خوانده و بولدیت گرفته نه آنکه صلبی حق تعالی باشد عیاذاً باللہ برای تشریف و تکریم و تعظیم او از ابنای جنس او پس این هم صحیح و جائز نیست زیرا که این صفات حیوانیست یعنی ابوة و بنوة و امثال آن و اگر اطلاق آن جائز باشد پس عیاذاً باللہ شیخی و ابراهیم نبی و بنوة اخی و هلال کلا الی گفتن هم جائز میباشد زیرا که ابوة و عمومیت شفقت اعظم از بنوة است پس اگر این جنس تشریف و تعظیم بالنسبه ابوة و عمومیت حاصل نشده زیرا که آباء و اعمام اصول و بنون فروع بالبداهت اند معهذا تشبیه خدا در صفات با ممکنات و حیوانات لازم می آید و او لیس کمثله شئ متحقق علیه بالجملة است و این برهان ماخوذ از مناظره حضرت نبوی است که با جماعات یهود و نصاری در ابنیت عزیر و عیسی اتفاق شده مروی در احتجاج الائمه است **دوم** جمیع آنچه متعقل و مفروض شود منحصر است بآنکه یا بذات خود باشد یا بسبب غیر اول واجب بذات و ثانی ممکن **اما** واجب متعدد نباشد بل واحد باشد و اگر متعدد باشد پس اگر بوجه من الوجوه اشتراک و امتیاز از بینها حاصل نه شود اصلاً و ابداً پس او بالضرورت واحد است متعدد فهو المطلوب **و** اگر دو واجب مفروض شوند پس اشتراک وجوب در هر دو و امتیاز هر یکی از دیگر بما به التعین و ما به المشارکة سواے ما به المغائرة لازم است و الا متعدد نیست **و** اگر تمیز حاصل شد پس **آیا** مرکب است یا هر یکی با ترکیب منفرد است **و** بنا بر اول در وجوب ترکیب لازم می آید و واجب نیست زیرا که هر مرکب محتاج بمرکب و اجزا است **و** بنا بر ثانی آثار او ثابت باشند و حالانکه اثرے بالکل و جزا ثانی متحیل نیست عدم الدلیل دلیل العدم است زیرا که اثر دلیل بر موثر است **و** اگر مشترک الاثر باشند پس بدو علت تامه معلول واحد حاصل مے شود و آن نیز ضروری البطلان است پس توحد واجب الوجود ثابت است پس به ثبوت توحد واجب تعالی ممکن الوجود ولد حادث نمیتواند شد **سیوم** ولد یا همجنس والد میباشد یا نه اگر جنس والد میباشد پس ولد جز منفعل از والد میباشد لازم می آید انفعال واجب تعالی و این استحاله بر واجب متعال است معهذا هر دو قدیم ازلی باشند پس تخصیص یکی بوالد و دیگر بولد مع قابلیت هر دو نه بالعکس لا مخصص باطل باشد لهذا عند التسلیح و تنزیه خود از زوجه و ولد نموده **چهارم** اتخاذ ولد یا برای حاجت یا بعبث میباشد حاجت و عبث بر واجب علیم و قدیر جائز نیست زیرا که علامت امکانست لهذا تسبیح خود از اتخاذ ولد نمود **پنجم** ولد از جنس والد بالضرورت میباشد پس مشارکت او بوجه و مغائر او بوجه بالضرورت باشد و مشارکت مع المغائرة از لوازم حدوث است و حدوث بر او ممتنع پس مجانست باری ممتنع باشد و بجهت امتناع آن تسبیح خود از ولد و از مجانست او با او نمود

اما دلیل نقلی پس و از قرآن و سنت مملو چون آفتاب روشن است **اما منجمله** سنت حدیث قدسی مروی بطرق خاصه و عامه است منجمله در **تفسیر در منثور و معالم بغوی و بخاری از ابن عباس و تفسیر ابن مردویه**

و در کتاب الاسماء والصفات یعنی از ابو هریره روایت کرده قال النبی

قال الله تعالی کذبنی ابن آدم ولم یکن له ذلک وشتمنی ولم یکن له ذلک فاما تکذیبه ایای فزعم

انی لا اقدر ان اعیده کما کان واما شتمه ایای فقوله لی ولد فسبحانی ان اتخذ صاحبة وولدا وزاد البیهقی

وانا الله الاحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد انتهی خلاصه ترجمه آنکه حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خدا فرموده تکذیب اسناد دروغ بمن میکند پسر آدم و دشنام میدهد مرا و سزاوار آنکه پسر آدمی چنین کند نیست ... بعد مردن او بصورت اول ... و دشنام او بمن قول کذب او بمن آنست که ما را ولد و پسر ... و در کتاب الاسماء والصفات زیاده اینست که من خدای یگانه بی حاجت ... و نیست برای من همتا تعالی ... از منافات تعدد و تشبیه و نظیر و معین و شریک ... همه مخلوقات و معقولات ... و مالک و عباد من اند همه مملوک و مخلوق ... چگونه شریک خالق و جزء واجب تعالی تواند شد صدق الله العلی العظیم و صدق رسوله الکریم

تنبیه در سبب اسناد چنین ضلالات بعیده ... اند **اول** آنکه علو مکان ... و عیسی ... و وجود ایشان ... معجزات ... از ایشان ... گمان کردند که ایشان ... پسر گرفته و ... حال با ایشان ... و این بسبب ... روایات ... استفاده میشود **ثانی** در بیضاوی و ... مذکور ... که سبب این ضلالات آنست که ارباب شرایع سلف اطلاق ... بر ... حقیقی که خدا باشد میکردند ... و ... الکل ما سواه ... **الثالث** ... و ابوة و بنوة و ابوة ولادتی اعتقاد ... تقلید سلف کردند ... آن ... برای ... ماده فساد ... انتهی ... والله اعلم باسباب

تبصره سبحانه متعلق بولد است ... مأخوذ از سبح یعنی رفتار ... میشود پس ... بعید از ولد ... **سوال** چرا لیکون له ولد ... نفی عام میشود ... اتخذ ولدا ... **پس** نفی ... اتخاذ ... گرفتن غیر برای خود باشد ... پسر ... نخوانند

جواب متفق علیه است که قالوا اتخذ الله ولدا نقل قول و حکایت مزعوم کفار است پس نفی مزعوم ایشان نمود **اما** نفی عام از جنس و از غیر جنس بصورت تولد و ایلاد و بصورت اتخاذ غیر در آیه لم یلد ولم یولد نمود بحمد الله اشکالی لازم نمی آید

بحث ششم بل له ما فی السموات والارض بدانکه بلفظ سبحانه تنزیه خود از اتخاذ ولد و از لفظ بل له رد بر مدعیان ولد باشد زیرا که لفظ بل برای اضراب مقتضی بطلان قول آنکه ... باشد و کل ما سوی الله ممکن حادث است پس جمیع موجودات علوی اند یا سفلی منحصر در آنها است **پس** خداوند جمیع موجودات منحصره در سموات والارض و ما فیهما

٥٠٩

فرموده رد شان نمود بانکه بل مر او تعالی راست جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است پس در تفسیر آن چند وجه اند
نزد جمعی جمیع آنچه در آسمانها و زمین است ملک و مملوک تعالی است و مملوک و ولد چگونه تواند شد چه غلام
نوعی و ولد نوعی دیگر پس در آسمانها ملائکه و در زمین عزیر و عیسی مملوک و عبید اند عبید او لا و نمیشوند **اقول**
گویا اشاره بآن که غلام و کنیز مملوک اند اصلا مالک شئی نمیباشند و آنکس که مالک شئی شده نمیتواند ولو بعد
تملیک پس او را و لد چگونه میشمارند **نزد** جمعی آسمان و زمین و مافیهما فعل خدا اند فعل از جنس فاعل بالضرورت
نمی باشد منجمله آنها ملائکه علوی و عزیر و عیسی سفلی مفعول و مخلوق خدا اند و مفعول و مخلوق فاعل و خالق
چگونه توانند شد چه از جنس فاعل و خالق نیستند و از جمله مخلوقات احد افراد قلیل البقاء و القوة را ولد و اجب تعم
شمردن ترجیح بلا مرجح باشد جائز نیست **سوال** لفظ ما استعمال در غیر ذوی العقول میشود و لفظ من
فی السموات و الارض نفرمود چنانچه در آیه ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا فرمود تا داخل
آن ملائکه و عیسی و عزیر میشدند پس این خاصه در غیر ایشان از اجرام باشد **جواب** لا نسلم که در ما
ذوی العقول داخل نمیشوند چنانچه بحث آن در اول گذشت بل ما لفظ عام و اتم و داخل در آن همه اشیا
از ذوی العقول و غیر ذوی العقول است برای تقریر تصغیر در افهام مدعیان الهیت غیر الله باشد لهذا
در اینجا ر و بلفظ ما فی السموات و الارض نمود تا دلیل باشد که موجودات و مخلوقات منحصر در علوی و سفلی است
بعضی از بعض اقوم و ادوم و اقوی و اتم و اکمل است هیچ شئی از اینهمه اشیا قابلیت اتخاذ بولدیت ندارد
بلی در آیه مذکوره من برای تغلیب و تشریف ذوی العقول باشد و الا اصل من نیز شامل ذوی العقول
و غیر ایشان باشد چنانچه در آیه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک الخ شامل هر دو جنس است ثم الله اعلم
بحث هفتم اصل قنوت از قنت یقنت قنوتا بمعنی دوام باشد بعد آن استعمال بر چند
وجه گردند **اول** بمعنی طاعت و قانت بمعنی مطیع چون یا مریم اقنتی لربک بمعنی اطیعی لربک
اینمختار مجاهد و عطا و سدی باشد **ثانی** بمعنی طول قیام باشد سوید آن مروی جابر
انصاری است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از افضل صلوة پرسیده شد آنحضرت فرمود
طول القنوت یعنی طول القیام **ثالث** بمعنی سکوت باشد چنانچه **زید ارقم** روایت
کرده که ما در اثناء نماز کلام میکردیم تا آنکه آیه قوموا لله قانتین نازل گردید پس ما ترک کلام در نماز کردیم **رابع**
بمعنی دوام باشد چون و القانتین و القانتات **خامس** بمعنی مقر بعبودیت باشد چون قوموا لله
قانتین **اینمختار** ابن کیسان است **سادس** بمعنی دعا بعد قراءة در نماز باشد **صاحب العین**
گفته که قنوت دعا در صلوة بعد قراءة در آخر وتر باشد و از این است امن هو قانت آناء اللیل ساجدا
و قائما بمعنی داعیا و ناجیا باشد **بحث هشتم** کل له قانتون در عموم و خصوص این دو قول است
مختار جم غفیر آنکه این عام است زیرا که کل مقتضی احاطه جمیع اشیاء است پس ایشان در تفسیر خلاف
کرده **نزد** عکرمه و یمان و مقاتل بمعنی آنکه هر شئی بذاته مقر بعبودیت است **نزد** ابن
کیسان و حسن هر شئی قائم بشهادت است برآنکه من بنده و مخلوق او تعالی ام **نزد** جبائی هر

شیئی شاهد قائم بر دوام وحدت تعالی است **نزد** ابومسلم هر شیئی در ملک تصرف او ست متصرف میشود بهر طور که میخواهد **نزد** سدی وغیر او هر شیئی مطیع تعالی یوم القیمة خواهد بود **نزد** ابن عباس وعطا ومجاهد همه در دنیا وآخرت مطیع او اند **سوال** اطاعت کفار بخدا صحیح نمیشود **جواب** شان هرگاه کفار مطیع وساجد بغیر الله میشوند پس ظلال شان رغماً لهم ساجد لله میشود بدلیل ولله یسجد من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً وظلالهم بالغدو والاصال **وآیه** یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجداً لله بجواب مجاهد است **وجواب** مقاتل ویمان وغیر ایشان آنست که هر شیئی ساجد لله میباشد الا کفار وایشان در شمار نیستند چه اگر میگویند جاء القوم والعسکر کله وکسی از ایشان نیامده بجهت کثرت ایشان وقلت او معدود نمیباشد **وقائلین بخاص** نیز خلاف کردند **نزد** بعضی مراد از کل له قانتون خاصة اهل طاعت وانقیاد اند نه جاد ونه کفار ونه فساق ونه فجار انیم وهی نیز از ابن عباس است **نزد جمعی** مراد از اهل سموات ملائکه واز اهل زمین عزیر وعیسی که نبوت ایشان ادعا کردند میباشند چه همه ایشان مطیع باری اند اگر شریک یا اولاد باری میبود نمیخواستند بخضوع وخشوع اطاعت تعالی میکردند **فخر الدین** ومقلدش روایت کردند که از حضرت امیر علیه السلام حکایت کردند که بعض نصاری گفته لولا تمرد علیسی عن عبادة الله لصرت علی دینه یعنی اگر عیسی متمرد از عبادت خدا نمیبود البته من بر دین او میشدم نصرانی گفت چگونه تمرد نسبت به عیسی تجویز میکنی ونسبت باو میدهی حضرت علی علیه السلام فرمود که اگر عیسی اله بود عبادت بغیر چگونه میکرد وخدا عبادت بخود یا بغیر نمیکند **وصاحب قوانین** در سوال وجواب خود وجوه متعدد ذکر کرده وهمچو در **احتجاج** از حضرت رضا علیه السلام مناظره با نصاری اتفاق افتاده **ایراد** بنا بر این حدیث اگر حضرت امیر علیه السلام بودن خود بر دین عیسی فی الحقیقة فرمود جایز نبود زیرا که حضرت در دین بابت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم ونبوت عیسی بالاجماع منقطع بود واگر بصورت مزاح یا اظهار تمرد نبی اولو العزم بود پس آن هم جائز نبود زیرا که با آن لزوم طعن وبطلان نبوت او لازم می آید **جواب** قول حضرت امیر علیه السلام برای هیچ یکی از این دو امر نبود بل مفروضی وبرای الزام وافحام خصم بود تا خواه اقرار بعبادة وطاعت وعدم تمرد عیسی کنند چنانچه اقرار کردند پس بعد اقرار خصم محجوج خواهد شد وان اقرب بوصول بمطلب در مناظره میباشد **سوال** اگر از کل له قانتون مراد عام است پس قنوت جماد صحیح نمیشود ومعهذا صفت خاصه ذوی العقول بلفظ قانتون که جمع با واو ونون باشد چرا کرده واگر خاص است لفظ ما فی السموات والارض بتعمیم چرا گفته **جواب** نزد آنانکه آیه خاص است پس برای تحقیر ایشان آورده وقانتون صفت ذوی العقول خاصه است اشکال لازم نمی آید **ونزد** آنانکه عام است کل له قانتون برای تغلیب ذوی العقول است ثم الله اعلم بمراده **اما جواب** قنوت جماد بر وجه صحیح میشود **احدهما** بلسان حال قانت باری اند **وثانیهما** آنکه هر شیئی بر ذات وال بر صانع واجب است ودلالت ذاتیه آنها معتبر بقنوت شده چنانچه در تفسیر شریف بعض وجوه نقل

اثبات قنوت بطرق عامه

تنبیه هرگاه قنوت بمعنی دوام باشد پس جمعی از علما گفتند آیه دلیل است که ممکنات چنانچه در ایجاد خود محتاج بواجب تعالی اند نیز در بقاء و در استمرار خود محتاج باو تعالی اند **بحث هشتم** قنوت در نماز دعا بعد اختتام قرآءة بالاتفاق باشد و ثبوت آن بقران چون قوموا لله قانتین و بسنت و سنت فعل و قول رسول و ائمه اطهار علیهم السلام که جانشین او و مثل او اند بیان شد **اما** بطرق عامه در بخاری و مسلم مرویست که **جناب رسول خدا** صلی الله علیه و آله و سلم دعای بد در قنوت خود بر دشمنان خود میکرد **در مسلم** مرویست که جناب **رسول خدا** صلی الله علیه و آله و سلم در قنوت اعوذ بالله منك والعنك میخواند **و نیز در صحیحین** مرویست که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جمعی تا مدتی لعنت در نماز میکرد **در ترمذی** روایت کرده که امام حسن ع فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن تعلیم کلماتی کرده بود که در وتر میخوانم و آن اللهم اهدنی الخ است **در تذکرة الفقهاء** از احمد حنبل روایت کرده که قال علیه السلام الصلوة مثنی مثنی و تشهد فی کل رکعتین و تضرع و تخشع و تمسکن ثم تقنع یدیك ثم ترفعهما الی ربك مستقبلا ببطونهما وجهك فتقول یا رب یا رب و ترب ... و مسلم مرویست **ایضا** از براء بن عازب روایت کرده قال قال رسول الله لا یصلی مکتوبة الا قنت فیها **اما** بطرق خاصه تکاثر صحاح اخبار و احادیث بحد تواتر رسیده اند کتب اصول حدیث و فقه معلوم خواهد شد **آیا** واجب است **یا** مندوب در آن دو قول است **نزد** بعضی اصحاب مشهور **و اکثر** مستحب موکد است حتی اگر فراموش کرده قضا کند **آیا** قبل رکوع است **یا** بعد رکوع و راست در قولست **نزد** اصحاب ما در رکعت دوم قبل رکوع و بعد قرائت است **و نزد** بعضی ... بخلاف است **نزد** بعضی در جهریه است و **نزد** اکثر در وتر است **در ترمذی** گفته که ابن مسعود قنوت را در وتر میخواند و مختار او قنوت قبل رکوع بود و همان مختار بعض اهل علم است و همین میگوید نیز سفیان ثوری و ابن المبارك و اسحاق و اهل کوفه و مختار احمد و شافعی بعد رکوع است انتهی **و ابن ماجه** بسند صحیح روایت کرده که **ابی** بن کعب گفت که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وتر قنوت قبل رکوع میخواند **و ابن شیبه** روایت کرده که ابن مسعود و صحابه نبی قنوت در وتر قبل رکوع میکردند و در باب قنوت صاحب مشکوة احادیث قنوت را بسیار جمع کرده **تنبیه** در اینجا شرعیت قنوت ثابت گردید **و آیا** دست بر داشتن در قنوت داخل قنوت است **یا** قنوت دعا فقط و ترفع بدین فعل دیگر است **در تحفة الابرار** حجة الاسلام سید محمد باقر باستیفا نوشته که قنوت محض دعا باشد و رفع بدین فعل دیگر باشد اگر چه این بحث در اینجا لازم نبود مگر با الاجمال اثبات کردیم چه زندگی را اعتباری نیست و اگر زنده ماندیم بجای خود بتفصیل می آید و الله ولی التوفیق **بحث نهم** بدیع السموات **آیا** بفتح عین است **یا** بضم عین بر قرار دو قول است **اول** مختار ابن عامر است **اما** بدیع فعیل از بدع یبدع بدعا و بدعا فهو بدیع بمعنی مبدع چون سمیع بمعنی مسمع و فعیل بمعنی فعال چون ...

البدیع بمعنی مولم و حلیم بمعنی محکم برای معنی مبالغه در ایجاد شیٔ بلا مثال و لا مشابهة بالسابق واللاحق باشد لهذا آنچه در دین از قول و فعل و اصل سازد که سابق مثل آن در ان نبوده بدعت و فاعل و واضع را بدعی میگویند **در روض الجنان** فرموده که بدی و بدیع و بدأ و بدع و ابتداع و ابداء و ابداع یکی از باب ابدال چون مدح و مده باشد بمعنی شیٔ آفریده شده بر سبیل ابتدا بنحویکه مثال و نظیر و شبیه او و لو در بعض اوصاف سابق نشده باشد **در مجمع البیان و کبیر و غرائب** فرموده مبدع و بدیع وصف فاعل قبل حال الفعل علی الحقیقة باشد باین معنی که از شان او ایشاء اشیا بر غیر مثال است **در مجمع البیان** فرموده ابتداع و اختراع و انشاء نظائر اند اما تفریق **در کبیر** ذکر نموده که نقیض ابداع اختراع باشد زیرا که ابداع انشاء بلا مثال و اختراع انشاء بر مثال باشد **در مبانی البیان** ابداع ایجاد شیٔ اظهار آن بعد ایجاد دفعة لا عن شیٔ باشد **و بدعت** بکسر اول اسم آنچه احداث با هوا از اعمال و افعال و اقوال در دین میشود **در قاموس** گفته البدعة بالکسر الحدث فی الدین بعد الاکمال او ما استحدث بعد النبی من الاهواء والاعمال و جمعش بدع چون عنب بدل البدع جمع الجمع باشد **در حدیث** نبوی است کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار یعنی هر قسم بدعت و احداث در دین گمراهی باشد و هر گمراهی را راهش و جایش نار جهنم است **بعض امامیه** میگویند که این خبر اتفاق عامه و خاصه است بعض ایشان ادعای تواتر لفظی کرده اما معنوی آن شکی نیست **العجب** و کیف لا العجب این اعتقاد دارند و تصحیح نموده لکن خلافت مشایخ و شنائع افعال محدثه شان و تیامن حنفیه را بدعت میدانند **بحث دهم** بدیع السموات والارض **بدان که ایا** این بحث و مکرر است بر ابطال قول کاذب ایشان **یا** متمم السموات و بیان اوست در آن و وجه اند انانکه بدیع را مبتدا میدانند حجت منفرده میدانند **و انانکه** منصوب بسبب مدح میدانند نزد ایشان متمم اولست **و** تقریرش علی التقدیر الاول آنکه والد عنصر منفعل بانفصال و لد از ماده او میباشد و سبحانه مبدع اشیاء و منشی آنها بلا مثال منزه از انفعال و انفصال است پس او نه والد و نه مولود شده تواند **و** بنابر ثانی اول بیان کرد که خدا والد احدی نمیباشد زیرا که بر همه او و همه آسمانها و زمین و آنچه در آنها است مملوک و مقهور و مغلوب او و ست متصرف آنها کیف یشاء میشود پس از آن گویا بیان سبب مالکیت خود و مملوکیت آنها کرده که مالک و متصرف آنها برای اختراع و ابتداع آنها بلا مثال از محض عدم بلا ماده و مدت باشد شئ الله اعلم **بحث یازدهم** اذا قضی امرا **در قاموس** گفته قضی علیه یقضی قضیا و قضاء و قضیة و هی الاسم ایضا **در تفسیر کبیر** گفته قضاء در اصل مصدر و بعد آن اسم ساختند لهذا جمعش اقضیه چون غطاء و اغطیه و در معنی آن نیز قضیه جمعش قضایا باشد **در ص** بمعنی حتم و صنع و بیان باشد **در روض الجنان** فرموده قضاء در اصل لغت احکام و اتمام باشد **ابن انباری** گفته از اینجا قاضی بمعنی حاکم محکم باشد یعنی قطع امور

٥٨٣

بحکم محکم شرعی میکنند **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده‌اند قضا و حکم نظایر اند و
اصل آن فصل و احکام شیء قولاً و فعلاً باشد **در تفسیر کبیر** گفته معانی قضا در قرآن
بسیار اند منجمله آن پنج وجه ذکر کرده **در کتاب توحید** ابن بابویه **و در مجمع البیان
و مبانی البیان** از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بواسطه پدران از جد خود صادق آل محمد
علیهم السلام ده وجه قضا در قرآن ذکر فرموده **اول** بمعنی امر و وصیت باشد چون وقضی ربک الا
تعبدوا الا ایاه یعنی امر و وصیت ربک باشد **دوم** بمعنی اخبار و اعلام باشد چون وقضینا الی بنی
اسرائیل یعنی اخبار و اعلام کردیم **سیوم** بمعنی فراغ باشد چون اذا قضیتم مناسککم بمعنی فرغتم
باشد **چهارم** بمعنی فعل باشد چون فاقض ما انت قاض یعنی فافعل ما انت فاعل باشد و چون اذا
قضی امرا یعنی افعل فعلا باشد **پنجم** بمعنی موت باشد چون فوکزه موسی فقضی علیه یعنی
فانزل علیه الموت باشد و همچو لیقض علینا ربک بمعنی لینزل الموت علینا و چون لا یقضی علیهم فیموتوا
بمعنی لا ینزل بهم الموت باشد **ششم** بمعنی وجوب عذاب باشد چون وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر
و چون وقال الشیطان لما قضی الامر بمعنی وجب العذاب باشد **هفتم** کتابت و تحریر باشد چون
وکان امرا مقضیا بمعنی مکتوبا فی اللوح المحفوظ باشد **هشتم** بمعنی اتمام باشد چون فلما قضی
موسی الاجل بمعنی اتم باشد و چون ایما الاجلین قضیت بمعنی اتممت باشد **نهم** بمعنی حکم و فصل باشد
چون وقضی بینهم بمعنی حکم بالحق باشد و چون یقضی بالحق بمعنی یفصل الامر بالحق باشد **دهم**
بمعنی جعل و خلق باشد چون فقضیهن سبع سموات بمعنی خلقهن و جعلهن باشد **اما وجوه
دیگر** از اینها خلق و امر و حکم و اخبار و فراغ باشد **بحث دوازدهم** در معنی اذا قضی امرا
چند وجه اند **نزد** بعضی قضیه احداث فعلی میکنند **نزد** بعضی اراده امری محکم و حتمی میکنند
بحث سیزدهم فانما یقول له کن فیکون **آیا** یکون جاری مجرای جواب امر است لهذا منصوب
وارد یا مرفوع بنا بر وقوع او خبر مبتدا محذوف است چون فهو یکون در آن دو قول است **و مختار**
ابن عامر در کل قرآن نصب الا در آل عمران و در انعام مرفوع اند **و مختار** کسائی در کل قرآن رفع الا
در نحل و یس نصب و از **نزد** قراء در همه قرآن رفع است **و** لفظ امر حقیقت در قول مخصوص
بالاتفاق اصولیین است **آیا** حقیقت در فعل و شأن نیز هست **یا** نه در آن خلاف است بحث این در
اصول فقه بتفصیل میآید **نزد** آنانکه در فعل و شأن نیز حقیقت است پس نزد ایشان در اینجا هم
در همین است اشکالی نماند **بحث چهاردهم** فانما یقول له کن فیکون هرگاه اراده احداث
امری کند پس جز این نیست میگوید مر آن شیء را بشو پس میشود دفعة بلا فصل و لا ماده و لا مدة و لا مثال
در نهج البلاغه در ذیل کن فیکون فرموده لا بصوت یقرع و لا بنداء یسمع و انما کلامه سبحانه
فعل منه انشاءه و مثله لم یکن من قبل ذلک کائنا و لو کان قدیما لکان الها ثانیا قائل یقول و لا یلفظ و یرید
و لا یضمر خلاصه ظاهر ترجمه آنکه قول کن فیکون مرکب با صوت نیست که گوش زد شود و بصدائی نیست که

جواب سوال مشکل

شنیده شود جز این نیست که کلام او سبحانه از کن فیکون انشاء و ایجاد اوست و مثل او نیست و نبوده از آن
کائن موجود و اگر موجود و کائن میبود و قدیم بود البته هر گاه قدیم بوده اله ثانی با و اجب بالذات بود و
شاید حضرت فرمود که قول کن از خدا در تلفظ نمی آید و لکن باراده او مرادش میشود و مضمر میباشد
در شرح ابن میثم و ابن ابی الحدید است که این فقرات در تفسیر
و تشریح لفظ کن نص صریح بر بطلان مزعوم ابو الحسن اشعری **و** حنابله است که کلمه کن را قدیم و کلام
باری را حتی حروف و مرکب از اعین باری و قدیم میدانند سبحان الله عما یشرکون **در کافی**
و کتاب توحید از حضرت کاظم علیه السلام مرویست اراده مخلوقین مضمر و آنچه
ایشان را بعد از آن ظاهر میشود فعل میباشد **و اما** از خدا پس اراده تعالی برای فعلی باحداث او
باشد نه غیر آن زیرا که باری در اراده فعل تروی و بهمهمه و تفکر نمیکند چه این صفات منتفی از تعالی اند بل
این صفات مخلوق اند پس اراده الله فعل الله بلا فصل است نه غیر آن پس کن فیکون تعبیر بلا تلفظ لفظ
و نه نطق زبان و نه بهمهمه و نه بفکر و نه بکیف است چنانچه کیف و کیفیت برای ذات تعالی نیست **در**
حدیث دیگر از وست و کن منه صنع و ما یکون به المصنوع یعنی لفظ کن از و تعالی صنعت
است و آنچه بآن حاصل و موجود میشود مصنوع تعالی است **سوال جسیم و اشکال**
عظیم خطاب امر کن بحقیقت است یا بمجاز و اگر بحقیقت است پس مخاطب معدوم است و
معدوم بالضرورت و الاتفاق قابلیت خطاب کن نیست **و** اگر موجود است خطاب موجود بوجود بعد از
آنکه موجود باشد تحصیل حاصل باطل است زیرا که موجود حاجت وجود ندارد **دیگر** مخاطب جماد باشد زیرا که
لفظ کن عام است پس جماد نیز در حال عدم و وجود خود قابل خطاب نیست **دیگر** در ظاهر خطاب عاید
بمخاطب است پس **آیا** مخاطب مامور است که خود بخود شود یا غیر او را بسازد **و** بنا بر اول اشد محال لازم
می آید زیرا که معدوم و موجود در هر دو حال خود را موجود و ساخته نمیتواند **و** بنا بر ثانی که فاعل موجد او غیر او
باشد پس آن غیر خود صاحب خطاب است یا نه **و** اگر خود است پس قول کن عبث است **و** اگر غیر است
و آن غیر اگر لفظ کن است پس قول کن عرض است یا جسم مثلا و او موجد غیر از جسمانیات و عرضیات نمیتواند
شد **و** اگر آن غیر خود واجب تعالی است لازم می آید که خود تعالی آمر و مامور به است این هم جائز نیست **و** اگر مراد مجاز
است پس در مجاز مناسبت و لو بالجمله واجب است و در اینجا مناسبت چیست **جواب** بچند
وجه است **اول** آنکه مراد از این قول حقیقت نیست بل مجاز است و باب مجاز واسع است اما مناسبت
در اینجا نیز موجود است پس امر کن در اصل تلفظ و خطاب نیست زیرا که معدوم قابل خطاب نیست بل این
تصویر از سرعت نفاذ قدرت و تمثیل حصول متعلق اراده تعالی بلا مهلت آنی بطاعت مامور مطیع بلا توقف و لا
تخلف مر آمر مطاع را باشد چون قال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی خدا خطاب
باسمانها و زمین در ایجاد فرمود طوعا یا کرها بیائید و آنها گفتند آمدیم ما طوعا و در اینجا هم از جانبین نه قول است و
نه خطاب بل بیان سرعت و نفاذ قدرت و حصول مقدور و مراد بمحض اراده بلا ممانعت و لا مدافعت باشد

ونظیرش قول عرب بسیار است قال الحائط للوتد سل من یدقنی + فان الذی ورائی + ما خلانی ورائی + **وایضا** وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم **اینمختار** جمهور مفسرین است چون ابوعلی و بلخی و رازی و از اصحاب طبرسی و ابوالفتوح **و** صاحب مبانی مع جم غفیر است **ثانی** این قول کن من الله علامت برای ادراک ملائکه است پس محض سمع آن میدانند که خدا احداث امری فرموده این محکی از **ابی الهذیل العلاف** است **ثالث** اگرچه اشیا معدوم فی الخارج و موجود فی العلم و القدرت اند پس آنچه معلوم عند الله باشد او کانه موجود و خطاب از آن حال برای ایجاد او صحیح و جائز است **اینمختار** ابن انباری وغیر اوست **تنبیه** آنانکه این خطاب را خاص میدانند در ایشان چند وجه اند **اول** این خطاب کن خاص بموجودین عصاة سلف است چون کونوا قردة خاسئین و آنان که جاری مجرای ایشان اند نسبت بایشان واقع شده **اینمختار** اصم است **ثانی** این امر خاص احیا برای موت و برای موتی برای حیوة است ضعف همه وجوه لائح است و اصح اول و بر آن اساطین علما امت اند **سؤال** آیا کلمه کن قدیم است یا حادث چه اشاعره معنی و حنابله لفظ و معنی کلام خدا قدیم انبیا میدانند حتی سیاهی حروف و کاغذ و جلد و غلاف قرآن را نیز قدیم میدانند چنانچه در **مواقف** گفته قالت الحنابلة کلامه حرف و صوت یقومان بذاته وانه قدیم وقد بالغوا فیه حتی قال بعضهم جهلا الجلد والغلاف قدیمان فضلا عن المصحف انتهی عبارته خلاصه آنکه نزد حنابله کلام تعالی حرف و صوت قائم بذات تعالی قدیم با اوست و تحقیق در آن مبالغه از روی جهل کرده اند که حتی جلد و غلاف قرآن قطع نظر از مصحف قدیم است **امام دو مقاصد** که اشعری المذهب و شدید جبر است گفته باب التکوین فلجرت العادة الالهیة ان یکون الاشیاء ودفعة بکلمة ازلیة هی کلمة کن ولا معنی بصفة التکوین الا هذا خلاصه هرگاه کلام خدا نزد اهل سنت اشاعره قدیم باشد پس کلمه کن از کلام باری بالاولی ازلی است و بواسطه آن ایجاد موجودات در اوقات خود میکند و معنی صفت تکوین ندارد مگر همین یعنی ازلیت آن و بعد از ازلیت او اشیاء باوقات خود آفریده میشود **جواب** بطلان آن نزد امامیه **و** معتزله حتی نزد عمائد آن فرقه ضروری است زیرا که تعدد قدما و قدم آنچه حدوث آن ثابت است لازم می آید پس تعدد و شرکا در قدمیه با واجب هم لازم می آید و ما در اینجا بطلان آن بقول امام جبریه **فخرالدین رازی** می کنیم تا حجت قاهره بر ایشان از خود ایشان باشد **بدانکه** تکوین عبارت از ایجاد و خلق بکلمه کن باشد نزد جمهور است لا سیما نزد عدلیه متعلق بقدرت و اراده است پس فعل حادث ارادی را تعبیر بکن کرده شده و حدوث کائنه بدیهی است **و** نزد اشعری تاثیر نفس اثر و تکوین نفس مکون باشد **در شرح مقاصد** در ذیل قول مزبور متن گفته قد اشتهر عن الاشعری ان التاثیر نفس الاثر والتکوین نفس المکون وهذا بظاهره فاسد وفساده غنی عن التنبیه فضلا عن الدلیل انتهی خلاصه آنکه تحقیق از **ابوالحسن اشعری** بنی اول مذهب جبری مشتهر گشته که بلاشک تاثیر عین اثر و تکوین عین مکون مخلوق میباشد و این ظاهر الفساد و فساد آن غنی از تنبیه قطع نظر از دلیل باشد و اهل مذهب او

ادله بطلان مؤثریت لفظ کن

فضایح و قبایح این اقوال را و قتی که دیدند که از ثری تا ثریا رسیده بطلان فضایح و دفع او خود بخود گردید **ف**

بحر العرفان و تفسیر کبیر ادله بسیار بر حدوث کلمه کن بیان

کرده **اول** خود لفظ کن لفظ مرکب از کاف و نون بشرط تقدم کاف بر نون باشد پس تقدم کاف

و تاخر نون از ان لابد است و هر دو حادث اند **اما** وجه حدوث نون بجهت مسبوقیت کاف و وجه حدوث

کاف بجهت تقدم او در زمان واحد بر نون بالبداهت حادث است پس ثبوت این حدوث هر دو

حرف ثابت شد **ثانی** کلمه از دخل نمیشود مگر بر سبیل استقبال پس این قضا باشد و قضا را چاره از

حدوث نیست زیرا که بر او حرف فاء دخل شده پس کلمه کن مرتب بر قضا بفاء تعقیب است و آنچه متاخر

از محدث باشد محدث است محال است که کلمه کن قدیم باشد **ثالث** در لفظ کن حال تلفظ و تکلم تقدم

و تاخر حرفین آن بالضرورت حاصل میشود چه وقتیکه حرف اول بذکر آمد ثانی در آن وقت مفقود است

و تبلاوت حرف ثانی اول زایل شد و آنچه بچنین صورت باشد او بالضرورت ازلی نیست بل حادث

است **رابع** هرگاه تکوین شئی مرتب بر قول کلمه کن باشد پس **آیا** کلمه کن موثر در تکوین بذاته است

یا بغیره اگر بذاته است لازم می آید که واجب الوجود کن باشد نه خدا یا ثبوت ترکیب کن **یا** خدا کن باشد و الا

باذات واحده خدا و شریک واجب دیگر چون تثلیث نصاری باشد [بطلان] بطلان شریک دو واجب تالی

متفق انبیاء و عقلا است **و اگر** موثر او غیر او باشد پس تسلسل لانهایت و دور لازم می آید زیرا که خود کن حادث

است برای او کن دیگر و کذا الی لانهایت باشد **خامس** آنکه مخلوقات مخاطب بکن قبل حصول وجود

در وجود باشد یا بعد حصول وجود پس اول باطل است زیرا که خطاب بمعدوم سفاهت است **و اما**

ثانی او نیز باطل است زیرا که لازم می آید که امر موجود بعد وجودش شده باشد که خود را موجود سازد و این تحصیل

حاصل عبث است معهذا موجود خود را چگونه بوجود آرد **سادس** سلمنا که امر بموجود من احیاء و وجود خود

شده لکن جماد چون در و دیوار و ارض و سما را خطاب چگونه صحیح شود چه ایشان بالضرورت بل بدیهی است

که قابل خطاب و تکلیم نیستند **سابع** آنکه قادر کسی است که فعل و ترک آن بحسب اراده او باشد پس ایجاد

معدومات منحصر بر قدرت و اراده است یا منحصر بر قول کلمه کن اگر اول باشد حصل المطلوب و بطل قول

کن **و اگر** ثانی باشد پس خدا قادر مختار با اراده نباشد بل محتاج بقول کن باشد و بفقد کن فقد قدرتش باشد

مگر آنکه بگویند که قدرت را نام بکلمه کن نهادیم نزاع لفظی باشد الا آنکه خدا را قدرت ذات او است و کن ذاتش نباشد

اشکال دیگر لازم می آید مگر آنکه کن تعبیر از قدرت ذاتی باشد **ثامن** اگر برای کلمه کن اثر در تکوین می بود تکلم

ما باین کلمه نیز واجب التاثیر باشد و حال آنکه فساد و عدم اثر آن عند تکلمنا معلوم پس بطلان واجب التاثیر بودن

آن ضروری باشد **تاسع** کلمه کن مرکب دو حرف کاف و نون است پس آیا تاثیر در احد طرفین او است یا در مجموع هر دو

و بنابر اول در کلمه با هم تاثیر نیست پس ناقص موثر و کامل غیر موثر خلاف معقول و حرف ثانی عبث

باشد **و** بنابر ثانی یعنی در مجموع اثر است پس چنین لفظ تقدم و تاخر حرفین بالضرورت لازم است اجتماع

نیست چه بذکر کاف ابتدا بالضرورت نون نبوده و بذکر نون کاف از اول رفته پس محل اجتماع نیز اثر

۵۸۰

نزول آیه

محال است عالم شئ موثر مقدم باشد و در آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون کلمه کن موخر است و آنچه متاخر از شئ باشد او را اثر و تاثیر و متقدم نمیباشد پس فساد مذهب قائلین کن که عین اثر و کلمه ازلیست ظاهر شد انتهی بعض ادلة الرازی **تنبیه** پس ثابت شد آنچه در دو حدیث سابق حضرت امیر و امام موسی کاظم علیهما السلام مذکور است که مراد ازین کلمه سرعت نفاذ قدرت تع در تکوین اشیاء و حصول آنها بلا فصل باشد نه قولی است و نه فکری و نه تجربه و نه استعانتی و نه ذکری و نه لسانی تعالی شانه

قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ ترجمه

یعنی گفتند آنانکه نمیدانند خدا و علم را چون مشرکان عرب اگر خدای ما را بتوحید می طلبد چرا سخن نمیگوید با ما خدای یا چرا نمی آید بما آیتی و علامتی بر آن از جانب او تعالی همچنانکه این مشرکان میگویند گفتند آنانکه پیش از ایشان بودند چون مجوس و یهود و نصاری مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعد ظهور معجزات از ایشان شبیه با یکدیگر است دلهای منکران و کفار در انکار و کفر و فساد بتحقیق بیان کردیم علامات توحید و براهین بر ثبوت آن مر گروهی را که طالب یقین و ثابت بر یقین و دین اند بدانکه

این نوع بازده هم از قبایح یهود و نصاری و مشرکین است و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در نزول فیهم مفسرین سه قول وارد نمود **اول** در مشرکین عرب است زیرا که لا یعلمون گفت و مراد از آن علم توحید است چه در ایشان کتابی من الله نبود لهذا امی و در آیه بعث

جواب که چرا عرب را امی نامیدند و فرق در یقین و علم

فی الاُمّیین رسولاً کنایه از کفار عرب کرده **اینمختار** اکثر مفسرین است **دوم** در یهود نازل گردید **اینمروی** از ابن عباس است چنانچه **در درّ منثور** از ابن عباس روایت کرده که رافع بن حرمله حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گفت یا محمد اگر تو رسول خدائی چنانچه میگوئی پس خدای چرا با ما هم کلام نمیشود تا کلامش می شنیدیم پس این آیه لولا یکلمنا الله نازل گردید **سیوم** نازل در نصاری است **اینمختار** مجاهد است و اول اصح است **سوال** ما قبل آیه در ذکر اتخاذ ولد است و اگر این آیه در کفار عرب باشد اتصال با ما قبل نمی ماند و عرب ادعا اتخذ ولد نکردند **جواب** جائز است که این استیناف باشد معهذا کفار عرب نیز ملائکه را بنات الله می گفتند چنانچه در آیه ما قبل احد وجوه نزول نیز بکفار قریش باشد **سوال** پس بنا بر این آیه عرب جهال و یهود و نصاری عالم باشند زیرا که وصف ایشان بلفظ لا یعلمون نمود **جواب** مراد از لا یعلمون و امیین اینست که در ایشان بعد از ابراهیم نبی بر نخواسته و کتاب خدائی با ایشان خاصة نرسیده و گر چه ایشان بغیر علم توحید کتاب علمی و دانسته باشند اما غیر علم ادیان را علم در شریعت نمیگویند و نص بر این آیه و آیات دیگر است و یهود و نصاری را اهل کتاب نامیده برای آنکه هم کتاب منزل داشتند و هم بالجمله علم توحید و نبوت داشتند **بحث دوم** لولا در همه قرآن بمعنی هلّا است مگر در یک جا و آیه فلولا انه کان من المسبحین بمعنی فلو لم یکن بالاتفاق است **اما ایقان** از یقن یقن یقنا و هو یقین در اصل لغت علمی است حاصل از ظن بعد زوال شک **در صحاح** **مجمع البحرین** است الیقین العلم و زوال الشک و در **س** است و الیقین ازاحة الشک و گاهی تعبیر میکنند از ظن بیقین و ظن از یقین **و در مجمع البیان** است یقین و علم و معرفت در لغت نظائرند و نقیض یقین شک و جهل است و ایقن و تیقن و استیقن بمعنی واحد اند **صاحب العین** گفته یقین علمیست ثلج صدور و برودت قلوب بآن حاصل میشود چنانچه وجدت برد الیقین میگویند و برد العلم نمیگویند **تنبیه** بعض متاخرین در تفریق گفتند بعد از شک ظن و از ظن اعتقاد و بعد اعتقاد معرفت و بعد از معرفت یقین و بعد از یقین درایت و بعد از درایت علم و آن منتهای همه آنها باشد **و** بعضی بعض آنها را مقدم و موخر ساخته اصح و اثبت آنست که آنچه **فخر الدین رازی** در ذیل آیه و علم آدم الاسماء **و غزالی در شرح الاسماء الحسنی** بعد ذکر تعریفات و ماخذیات و مناسبات ذکر کردند بجای تفصیل همه آنها انشاء الله می آید **و در اینجا** بالاتفاق از ایقان مراد علمیست که بسبب مشاهده آیات و آثار از حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوة و السلام حاصل کردند بنحوی که تردد و شک در آن اصلا حاصل و طاری نشده **بحث سیوم** و قال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تاتینا آیة الخ جهله یهود یا جهله نصاری یا جهله مشرکین بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بصورت تعنت و اقتراح گفتند چرا خدا با ما هم کلام بلا واسطه نمیشود یا آیتی و علامتی بر نبوت و صدق تو بما نمیدهد

تا تصدیق خدا و تو میکردیم و حقتعالی حال ایشان دانسته رد سوال شان نمود که همچنین کفار از امم سلف با انبیا خود مثل قول ایشان باقتراح و تعنت گفتند چون ارنا الله جهرة و چون هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء چه قلوب کفار و منکرین سلف و خلف مشابه یکدیگراند و خلف نیز گفتند لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا الخ پس حقتعالی فرمود اگر طلب بینه و آیت بصورت طلب حق میبود پس ما آیات قاهره و معجزات باهره را از انزال قران و شق قمر و تکلیم جماد و حیوانات و انباع آب از پنجه او مع دیگر معجزات بیان و واضح کردیم برای قومیکه ترک تعاند و تعنت و حسد و اقتراح نمایند پس بصورت یقین و قطع تصدیق می کنند برای او پس است **تنبیه** در من قبلهم خلاف کردند **نزد** ابو مسلم مراد کافه کفار سلف است **نزد** مجاهد یهود **نزد** قتاده و سدی یهود و نصاری هر دو فرقه مراد اند الله اعلم **سوال** از اینجا معلوم میشود که ایشان قران و معجزات دیگر را معجزه نشمردند پس آنچه اقرب برفع شکوک و ازاله تردد باشد عند العقل بر حکیم اجابت آن واجب است پس باری چرا مسئول ایشان را قبول نکرد بل اظهار و اجابت آن تاکید اکید در قیام حجت برایشان میشد **جواب** صاحب مجمع البیان و مبانی البیان آنکه اعتبار در اجابت هر مسئول منوط بمصالح و حکمت است لهذا اجابت مسئلت ایشان ننمود و در جواب شان فرمود که اگر طلب ایشان بغیر اقتراح و تعنت میبود هر آئینه بینات داده شده بمجرد برای ایشان بس بود چنانچه ابنا جنس ایشان بترک تعنت اکتفا بر آن بینات کردند **جواب** رازی و نیشاپوری آنکه خدا علت عدم اجابت ایشان در جمله کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم بیان نمود که ایشان مشابه کفار سلف اند در تعنت و اقتراح معجزات با انبیا یعنی غرض ایشان تحصیل حق نیست والا معجزاتیکه با ایشان مصدق محمد آمده کافی بود چنانچه دیگران بر آن اکتفا کردند پس اگر بر آن اکتفا نکردند طلب زوائد از باب تعنت است **دیگر** آنکه ایشان بعد اتیان مطلوب جدید هم مومن نمیشدند بل اعراض و اصرار زائد میکردند موجب استیصال و هلاک ایشان میشد چه تکذیب بعد حصول معجزه مسئوله موجب نزول عذاب بر سائلین لازم است تا ضبط انتظام قطع و اقدام آثام بر تکذیب آن اعلام علانیه بعد اتمام حجت و برهان تام حاصل نشود و باین اشاره در آیه دیگر فرموده ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون **جواب دیگر** آنکه نیز مختار **رازی** مع جمعی است که کلام با کفار مشافهة اول جایز نیست و اگر خدا با ایشان کلام میکرد البته ایشان ملجاء و مضطر بتکلیف میشدند و اعتقاد الجائی و اضطراری مخل و مبطل تکلیف میباشد **ایراد** بنابرین چرا است موسی را که کلام خود شنوانید و ایشان ملجا و مضطر نشدند و این است چگونه ملجاء میشد **جواب** سابق ذکر شد که فرط غباوت و جهالت ایشان کانه معلوم است اما کمال عقل و ذکاء این امت نیز مشهود پس غبی جاهل و ذکی عاقل مساوی عند الاعیان و الشهود نمیباشد لهذا معجزات بحسب حال و مصالح امت من الله آمدند تا ضروری و ملجاء و وازمنه خود نشوند **تنبیه** در آیه دلیل است که استدلال در آیات برای متقین ممدوح است نه برای جاهل

والله ولی التوفیق وهو خیر رفیق

۵۹۰

قَوْلُهُ تَعَالَى اِنَّا اَرْسَلْنٰكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّنَذِيْرًا وَّلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ ترجمه

یعنی بدرستیکه فرستادیم ترا اے محمد برائے ہدایت خلق یا فرستادیم ترا مع الحق بشارت و مژده جنت دہنده باشی مر مؤمنانرا و بیم کننده بیشارت نار باشی مر کافرانرا و پرسیده نخواہی شد در قیامت یا مسئلت مکن از آنہا که ملازم طبقه نار جحیم اند و آن طبقه سخت ترین طبقات جہنم است اعاذنا الله والمؤمنین منها جمیعا **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اوّل** ہرگاه کفار اصرار بلیغ بر عناد و لجاجت بر باطل و اقتراح معجزات بر سبیل لعنت کردند خدا بصورت تسلّی آنحضرت آیت فرستاد که تو کما ینبغی ابلاغ رسالت کردی غمگین از اہل کین مباش **بحث دوّم** اَنَّا اَرْسَلْنٰكَ بِالْحَقِّ یعنی بدرستیکه ما فرستادیم ترا با حق **یا** حق متعلق با رسلناک است **یا** به بشیر و در آن دو قول است **امّا** بنا بر اول ارسلناک ارسالا بالحق باشد **امّا** بنا بر ثانی تقدیر چنان باشد انّا ارسلناک مبشرا و منذرا بالحق باشد پس بر ہر دو تقدیر در معنی حق نیز خلاف کرده اند **اوّل** حق بمعنی صدق باشد چنانچه در آیه ویستنبئونك احق هو قل ای و ربی انه لحق بمعنی لصدق باشد پس بنا بر ان مراد آنست که فرستادیم ترا بدرستی و راستی نه بدروغ **دوّم نزد ابن عباس** حق در اینجا بمعنی قران است چنانچه بل كذبوا بالحق لما جائهم مراد قران است **سیوم** نزد اصم **و** ابن کیسان مراد اسلام است چنانچه در آیه قل جاء الحق و زهق الباطل اسلام مراد است **چهارم** نزد مقاتل مراد از بالحق نفی ضدش باطل و عبث باشد چنانچه در آیه و ما خلقنا السموات و ما بینهما الا بالحق پس تقدیر چنین باشد ما ارسلناک عبثا **بحث سیوم** بشیرا و نذیرا سابق بتفصیل ذکر شد که فعیل بمعنی مفعل باشد که در لغت ہر دو بمعنی خبر خیر بشر بصورت وعده باشد **امّا** در اینجا مراد از تبشیر ایصال خبر خیر که متضمن ثواب و مشتمل سرور که بر بشره اثر آن پیدا شود **و** بشارت در خبر خیر بنا بر حقیقت و در شر بنا بر مجاز باشد **امّا** انذار بمعنی منذر ایصال خبر شر و ضرر که متضمن عقاب و عذاب باشد پس مراد آنکه فرستادیم ترا یا محمد بر راستی **یا** بقران **یا** باسلام **یا** بهمه این پس فعل و صفت تو نسبت بدوستان و مومنان ایصال خبر خیر از ثواب و نفع ابدی و بدشمنان و کافران ایصال خبر عقاب و عذاب سرمدی بلا

زوال باشد پس مسئلت خلاصی اهل نار و تفحص عذاب اهل نار مکن **تنبیه** ازین باب لفظ نذر باشد یعنی در لغت وعده و در شرع عبارت است از آنکه مکلف بر خود وعده فعلی از طاعات یا ترک قبیحی از منهیات بخدا در عوض شیء مباحی و راجحی لازم کند در آینده چون ان عافانی الله فلله علی صلوة جعفر او صوم رجب یا چون ان تزوجت فلانة فلله علی صیام شهر او صلوة او درهم مطلق باشد یا مشروط و اتیان فعل راجح باشد چون عمل طاعت و ترک گناه یا مساوی الا از اصحاب ما سید مرتضی **و ابن ادریس** از انعقاد نذر مطلق انکار کردند و بر مطلوب خود ادعای اجماع نمودند چه طاعت باشد یا معصیت زیرا که عرب نذر نمیگذارند مگر معلق و بر آن او لغة خود ذکر نموده و مشهور انعقاد مطلقا است ثم الله اعلم **بحث چهارم** ولا تسئل عن اصحاب الجحیم باتفاق مفسرین بالجمله است که خطاب به پیغمبر عالم است **اما** لفظ تسئل **آیا** بفتح تا و جزم لام نهی است **یا** نفی بصیغه مجهول مالم یسم فاعله دران دو قول است **مختار** نافع **و** یعقوب اول یعنی نهی است **و همین** مروی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام **و ابن عباس و مذهب فراء و بلخی** است **و مختار** باقی قراء نفی بصیغه مجهول نافیه خبر است **و بنا بر قراءة ثانیه** معنی گفتیم **اول** آنکه ای محمد تو بشیر و نذیری لهذا از اهل نار تو مسئول نخواهی شد چون آیه فانما علیک البلاغ و علینا الحساب و آیه علیه ما حمل و علیکم ما حملتم باشد چه عدل مقتضی است که مواخذه احدی بغیر کرده نمیشود بل بر تو ابلاغ است **ثانی** ای محمد تو بشیر و نذیری بر تو ابلاغ امر است نه تاسف و نه غم خوردن برای ایشان و نه اصرار و اجبار ایشان بر قبول حق چنانچه عادت آنحضرت بود که اگر کسی اصرار و تمادی بر کفر میکرد در حسرت و حیرت می افتاد چنانچه مصرح آن آیه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات است و چون لیس علیک هدیهم **ثالث** آنکه نظر بمکن مطیع و متمرد چه که هر حال متغیر میشود این غیبی است بغیر من کسی نمیداند پس مصلحت مقتضی نیست که از حال و مرجع ایشان سوال کرده شود و بنا بر این مفعول او عن اصحاب الجحیم باشد و درین وجوه تسلی نبی خود است یا رجا و یاس از ایمان و کفر ایشان است **و بنا بر قراءة اولی** که نهی باشد دو وجه بیان اند **اول** آنکه لفظا نهی و در معنی تفخیم عذاب معذبین است تا به بیان عذاب و حال معذبین سائل و شنونده بجزع و فزع نیاید چه بسا عذابها است عیاذا بالله شنونده و سایل تاب استماع ندارد پس نهی در چنین مقامات استعمال میشود **ثانی** نهی لفظا و معنی است و قراءة ثانیه مشهور است **سوال** مسئلت نبی از اصحاب جحیم حسن بود یا قبیح و بنا بر اول محال است که از مسئلت حسن نهی واقع شود و اگر قبیح بود پس نیز محال است که از نبی معصوم قبیح سر زند و الا حال خالی از دو صورت نیست **یا** نبی معصوم نیست **یا** خطاب نهی عبث باشد **جواب** آنکه نفی میدانند نزد ایشان اشکالی نیست **اما** آنانکه نهی میدانند اول هر نهی **مشعر** بر حرام و قبیح نمیباشد چنانچه در اصول مقرر شده چنانچه طبیب بصحیح یا بمریض نهی از احد مباحین می کند لا تاکل الا از دبل تا کل الخبز پس نهی بمعنی نفی باشد و معلم بطالب علم میگوید در طلب علت مسئله

عن هذا بعنا ترك هذا **تنبیه** به ثبوت این نمیگوئیم که در اینجا نهی بمعنی اترک امر باشد یعنی تو ابلاغ کما ینبغی کردی احوال ایشان را بحال خود بگذار و با ایشان ترک ابلاغ کن و ثبوت منحصر بامر و نهی است اشکال لازم نمی آید **جواب دیگر** لا تسئل اگر نهی باشد پس نهی مستلزم نیست که منهی عنه واقع شده چه امر و نهی با مور استقبالیه تعلق میگیرد والا نهی از ماضی خواهد شد و آن باطلست پس جائز است که در ابتدای رکون بمسئلت نهی بصورت وحی نازل شده باشد تا مسئلت نکند و در آن نیز اشکال ندارد و تمم الله اعلم **تبصره** فخر رازی و شیخ المشایخ و زمخشری نقل کرده که قرأة ابی و ما تسئل و قرأت عبد الله و لن تسئل بود **بحث پنجم** در نزول این آیه چهار وجه نقل کردند **اول** مختار جم غفیر است برای تفخیم و عظم عذاب الیم اصحاب جحیم چون لا تسئل عن شر فلان فانه فوق ما تحسب نازل گردید تا سائل و سامع بشدت آن بجزع و فزع نیاید **ثانی** مروی در **روض الجنان** از **ابن عباس** است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لیت شعری ما فعل الله بالکفار الذین ماتوا یعنی کاشکی میدانستم که خدا با کافران گذشته چه معامله کرد و بکدام عذاب جزا داد این آیه نازل گردید انتهی **فخر رازی** آنرا تضعیف نموده بانکه آنحضرت عالم بود بعذاب کفار که وجب النار اند تخلف ایشان از آن ممتنع است پس لیت شعری با حصول علم شک در جزا باشد بر نبی جائز نیست **ثالث** محمد بن قرظی و بغوی دو روایت کردند **احدهما** قال رسول الله ص لیت شعری ما فعل ابوای فنزلت یا انا ارسلناك الخ فما ذکرهما حتی توفاه الله عز و جل **و ثانیهما** قال صلعم ذات یوم این ابوای فنزلت هذه الآیة ملخص هر دو روایت آنکه حضرت پیغمبر ص روزی فرمود کاشکی میدانستم که با والدین من چه معامله کرده شد پس این آیه نازل گردید پس تا وفات خود نام والدین خود نگرفت **جواب** بطلان این وجه کالنه ضروری بدو وجه وجیه است **اول** اجماع اهلبیت عصمت و طهارت است که آبا و انبیا خصوصاً آبا نبی ما الی آدم موحد و مسلمان بودند چه نطفه نبی ابدا و اصلا ملوث بنجاست کفر و شرک نباشد و اجماع ایشان حجت قاطعه است **اما ثبوت** حجیت آن باین وجه است که ایشان اقرب رسول و محرم اسرار او اند لهذا ذریة ایشان الی القیامة بر آنحضرت حرام بری اند معهذا اتفاق است که آیه تطهیر در ایشان نازل و در غیر ایشان از اغیار خلاف وارد پس لا محاله مجمع علیه مقطوعی می باشد پس آنانکه اقرب و اعلم و مطهر باشند اتفاق ایشان برامری حجت قطعیه باشد پس اجماع ایشان بر موحدیت ابوین و عم آنحضرت ابو طالب برهان ساطع و حجت قاطع است **دوم** آیه الذی یراك حین تقوم و تقلبك فی الساجدین **و حدیث** نبوی ص که مرویه عامه و خاصه حتی مروی رازی **و** نیشاپوری است انه قال صلعم لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی الله فی عالمکم هذا انتهی یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که همیشه خدا نقل میفرمود مرا از اصلاب طاهرین بارحام مطهرات پاکیزه تا آنکه برآورد مرا در این عالم و در زمان شما و اگر ابو منیش باکدامی از ایشان

کافر بوده حصر با صلاب و ارحام مطهره پیغمبر بوده و در آیه ساجدین بصورت مدح ذکر نمیشد و جائز نیست حمل آیه بر نسخ قبله چه او در سیقول قد نری تقلب وجهک فی السماء ذکر فرموده نسخ آن یک مرتبه شده تکرار در ذکر آن عبث و بلا ضرورت عدول از ظاهر قران و احادیث صحیحه معتبره شده **اما جواب** روایت ضعف بدو وجه است **اول** از فخر رازی و نیشاپوری که آنحضرت در جواب بعلم بمذهب پدران کفار داشته و مع هذا کیف یمکن ان یقول لیت شعری ما فعل ابوی و رسول خدا و صحابه جنین حمید جاهل و شاک باشد حاشاه النبی **ثانی** در تفسیر **در منثور** ضعیف هر دو روایت گرده که ضعیف الاسناد اند چگونه محل اعتبار توانند شد چنانچه در ذیل روایت اول گفته هذا مرسل ضعیف الاسناد یعنی این روایت ابن عباس بصورت مرسل مجهول الرجال ضعیف الاسناد است **و در ذیل حدیث ثانی** گفته قلت فی الاخر معضل الاسناد ضعیف تفرد به حمزة ولا بالذهبی قبله حمزه یعنی خبر ثمالی بجهت ضعف عدم وثاقت رواة ممنوع و منکر الاسناد و ضعیف منکر بیاشد یعنی این و بر روایت مذکور حجتی قایم شده تواند و نه با آن عمل است **و قاضی عیاض** نیز ضعیف الاسناد و نقل بخصر هر دو روایت از السنه و باقی بحث بتفصیل در ذیل آیه و تقلبک فی الساجدین می آید انشاء الله تعالی باشد **وجه رابع نزول** این آیه مروی در **تفسیر روض الجنان** از مقاتل مرویست که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لو انزل الله باسه بالیهود لامنوا اگر خدا عذاب خود به یهود میفرستاد البته یهود ایمان می آوردند پس این آیه نازل گردید و اقوی الوجوه همین است ثم الله اعلم **بحث ششم** عن اصحاب الجحیم بتقدیم جیم معجمه و بعد آن حاء مهمله و اصحاب جمع صاحب با صحاب بی لغت و اصطلاح آن بیان شد که در اصل بمعنی ملازمت شیء باشد لهذا رفیق ملازم را بجهت معیت دائمه رفیق میگویند چه حیوان باشد چه انسان و انسان مومن باشد یا کافر چه در لغت اطلاق میشود **اما جحیم** آتشی که لهب و وقود او اعظم و اشد باشد و جحیم فعیل بمعنی مفعول من جحمة النار بمعنی معظم آن باشد چنانچه **در روض الجنان** نقل شده که جحیم بکثرت استعمال علم بر دوزخ شده **و** نیز جمعی اسمی از درکات هفت گانه جهنم چون لظی **و** هاویه **و** سقر باشد و همین اصح است و انشاء الله القدیر تعداد درکات جهنم بیانش می آید عیاذا بالله منها **در مجمع و صحاح و صراح** گفته که جحمه بفتحه جیم بمعنی چشم و جحمتا الاسد بمعنی دو چشم شیر **و** جاحم الحرب شدت قتل در معرکه باشد **و** در اینجا مراد از آیه آنکه کفار ملازمت دائمه و معیت لازمه با نار سخت مشتعل بصورت جزاء دارند عاذنا الله و المومنین منها جمیعا برحمته الواسعة **تنبیه** در اینجا عن اصحاب الجحیم فرموده اصحاب الکفر چه مراد اول تعیین شده چه در تهدید عظیم کردها پیغمبر از ایمان ایشان مایوس باشد ثم الله اعلم

ذکر قوله تعالی ولن ترضی عنک الیهود

سبب نزول این آیه

وَلَا النَّصَارٰی حَتّٰی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ بَعْدَ الَّذِیْ جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّلَا نَصِیْرٍ ترجمه

یعنی و هرگز خوشنود نمیشوند از تو ای محمد یهود و نه ترسایان تا آنکه پیروی کنی ملت و مذهب ایشانرا بگو ای محمد بدرستیکه هدایت خدا دین اسلام است همان دین اسلام هدایت حق و صدق است نه ملت باطل شما که الآن بر آن هستید و اگر پیروی کردی ای محمد دین ایشانرا که در اصل آرزوها و خواهشهای نفسانی باشد یا پیروی کردی آرزوی ایشانرا که آن گردانیدن تو بطرف خویشان باشد بعد از آنکه آمده است بتو از علم و وحی من الله نیست ترا از عذاب خدای دوستی رهاننده یا حاکم رهاننده نه یاری دهنده **بدانکه** در اینجا اولاً کر سوخ کفر معاصرین یهود و نصاری نقل فرموده که بدرجه اتم رسیده آرزو می کشند که خود بدین ایشان بیائی پس در **تفسیرش** چند **بحث اول** در نزول این آیه سه وجه است **اول** اشهر والنسب و مروی از ابن عباس **و تفسیر ثعلبی** **در منثور** و در تفاسیر دیگرا که یهود مدینه و نصاری نجران بگمان خود امید رجوع نبی با دین خود داشتند زیرا که محاذی قبله ایشان بیت المقدس نماز میخواند لیس وقتی که صرف قبله طیبه بکعبه شد نا امید و مأیوس شدند از موافقت پیغمبر من ایشان پس ایشان تشدید در کفر خود و اظهار عناد و حسد خود نسبت بآنحضرت علانیة در هر حال کردند و این آیه نازل گردیده **و در** شیخ المشایخ و علامه طبرسی و بغوی و مجمع

از مفسرین روایت کرده‌اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از حوالی یهود مدینه در اوایل مهادنه و مصالحه بر ترک حرب و قتال فرموده بود بطمع آنکه شاید در اسلام داخل شوند خداوند بعد از مدت این آیه فرستاد که با آنکه مهادنه کردی ایشان از تو اصلا راضی نمی‌شوند بل بر کفر خود بجد ثابت و باقی اند آرزو دارند و میخواهند که تو در دین باطله ایشان که اهواء و بدعات باشد داخل شوی پیغمبر از ایمان ایشان مایوس گردید **تنبیه** طبرسی **و** فخر رازی گفته که این دلیل است بر آنکه ارضاء یهود و نصاری مطلقا صحیح نیست **سیوم** در مجمع البیان نقل فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جد و کد بسیار علی کل حال در طلب رضاء یهود و نصاری میفرمود بامید آنکه داخل اسلام میشوند پس این آیه نازل گردید و اول اقوی الوجوه است ثم الله اعلم **بحث دوم** ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری ناقص واوی از رضی یرضی عنه و علیه رضی و رضوانا و مرضاة بمعنی خوشنودی و پسندیدن باشد چه طبیعت حیوانی باستماع یا بادراک آنچه ملائم او باشد متفرح بالجمله میلانی در آن ناشی شده معبّر برضا می‌شود **و** ضدش غضب و سخط باشد **و** ارضاه اعطاه ما یرضیه واسترضاه و ترضی طلب رضا باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده و رضا و رضی مردو زن و واحد و جمع یکی است چون رجل و امرءة و رجال و نساء رضی **در قاموس** گفته ارتضاه لصحبته و خدمته یعنی برگزید و پسندید برای صحبت و خدمت خود لهذا امیر المؤمنین را مرتضی علی میگویند که از خلائق و از امت محمدی الی القیمة برگزیده ایشان و پسندیده خدا و رسول او باشد و برای همین محل اسرار و عجائب و غرائب بود **و** از اینجا **امامیه** میگویند که علی مرتضی معجزه رسول من الله بود **در قاموس** گفته الرضا بمعنی ضامن و محب باشد و لقب حضرت امام علی ابن موسی بن جعفر علیهما السلام یعنی بذات برگزیده و صفات پسندیده ضامن شفاعت مؤمنین و محب ایشان در دنیا و آخرت باشد **اما** در اینجا مراد از لن ترضی آنکه یهود و نصاری ترا و دین ترا نه پسندیده لهذا رجوع بدین تو نخواهند کرد بعضی بجهالت **و** بعضی بعناد **و** تقلید **و** بعضی بفوت جاه و رشوت و ثروت **سوال** لن برای نفی تابید یا برای تاکید علی خلاف النحاة واللغاة باشد پس بعد ثبوت این نفی رضا کافه یهود و نصاری چگونه ثابت می‌شود و حالانکه در سیر ثابت است که از عصر نبوی الی زماننا بسیاری یهود و نصاری راضی بآنحضرت شده مشرف بدین اسلام شدند مجال انکار آن نیست **جواب** بلی لن برای نفی تابید یا تاکید است نفی کل یهود و نصاری دنیا الی القیمة مراد نیست بل جمع نصاری و یهود که معاصرین نبوی بودند بقرینه الیهود والنصاری چه الف و لام معهود است و معهود نیست مگر آنکه در نزولش مذکور است ثم الله اعلم **بحث سیوم** حتی تتبع ملتهم حتی در اصل حرف جر و اسم را مجرور میسازد چو حتی مطلع الفجر **اما** در فعل نصب میدهد بتقدیر ان و لفظ ان بعد حتی مقدر میباشد وقتی که بر فعل داخل میشود چون لیضربك و این هر دو حرف در اسم جر میدهند و در فعل نصب میدهند اینها

بذا انتهانا صب در فعل نیستند بلی جار بذا انتها و ر اسم اند **سیبویه و خلیل** گفتند که حرف در عربیت دیده نشد که عامل در اسم و هم در فعل باشد الا لفظ حتی و لفظ لام لکن نصب ایشها در فعل بتقدیر ان میباشد **و** معنی حتی برائے انتہا و غایت در فارسی بلفظ تا ترجمه او مے شود چون حتی تتبع ملتہم یعنی تا آنکه پیروی ملت شان بکنی و حتی مطلع الفجر یعنی تا طلوع و روشنی صبح صادق **بحث چهارم** تتبع ملتهم سابق بیان شد که تتبع و اتباع در اصل تعاقب کسی یا چیزی رفتن بعقب و بصورت الحاق باشد تا اتصال شود **و** تابعی نزد **اهل رجال** صدر ثانی بعد از صحابه باشد که ایشان تتبع اخبار و احادیث از صحابه کردند و صدر ثالث تبع ایشان در اخذ حدیث میکنند پس صدر اول صحابه و صدر ثانی تابعین و صدر ثالث تبع تابعین باشند **اما ملت** ماخوذ و مشتق از ملت بضم اول یا بفتح هر دو بمعنی خاکستر گرم که خمیر یا گوشت را در آن میکنند تا بتدریج پخته میشود **یا** از ملل بمعنی ملال و بستوه آمدن باشد **یا** از ملل بفتح میم و لام اول بمعنی نشان و خال در خلف گوش **یا** از ملل بفتح اول و کسر ثانی بمعنی طریق واسع مسلوک **یا** از ملت بضم خیاطت **یا** بکسر میم بلا اشتقاق بمعنی شریعت و دین باشد و در اهل اشتقاق خلاف است **اول** مختار **رجال** چه بنده بعد دخول در دین و آئین بتدریج بخدا میرسد و کامل الایمان میشود **در روض الجنان** فرمود که اشتقاق آن از اول یا از ثانی هر دو جائز است چه در هر دو صورت صبر باید کرد و صبر ملال مے آرد **و بنا بر** ثالث ملت کانه خال و علامت شناخت بر ذوی ملت است تا از ادیان دیگر ممتاز و معروف باشد چون خال و داغ بر حیوان مواشی تا از خلط ممتاز شود این وجه قوی و بعقل اقرب است **و بنا بر** رابع ملت طریق مسلوک و واسع الی الله باشد این اصح الوجوه است **و بنا بر خامس** ذی ملت اعتقاد خود را از ابتدا تا انتہا کانه پارچه با دوخته بمنزله جامه که در بر او باشد پوشیده و اگر بعض عقیده خود را بعض ندوخت و بر ابر نکرد کانه جامه ایمانی خود را ناقص نهاد و پوشیده **در مجمع البیان و مبانی لنظل** فرمودند ملت و نحلت و دیانت نزد اوائل نظائر اند **و** بعضی افزودند شریعت و طریقت را **اما در لسان شریعت** نزد اکثر ملت و دین بیک معنی اند **در مجمع البحرین و بیضاوی عبارت** فرمودند والملة فی الاصل ما شرع الله لعباده علی السنة الانبیاء لیتوصلوا به الی جوار الله و یستعمل فی جملة الشرائع دون احادها یعنی ملت در اصل اصطلاح شرعی چیزیست که خدا مقرر و بیان نموده بر زبانهای انبیاء خود برائے بندگان تا بواسطه آن برسند بطرف جوار و رضوان و بمراد خدا **و ملت** استعمال در جمله شرائع حقه موضوعه من الله میشود نه احاد او نه در بعد آن بر ملل باطله استعمال نیز کردند **اما** اعتبار آنها باضافة الی الواضع میشود چون ملت خدا و ملت شیطان **اما دین** در اصل لغت بمعنی نزدیک شدن باشد چنانچه و بان زید عمر یعنی زید بعمر نزدیک شد **و** بمعنی جزا باشد چون

ودر فرق درمیان ملت ودین ومذهب

یوم الدین یعنی یوم الجزاء و بمعنی طاعت باشد چون لا یدینون دین الحق یعنی لا یطیعون بالانقیاد دین الحق باشد و در شرع مقلد عبارت است آنکه در مجمع البحرین مسطور است و دین الله هو وضع الهی لاولی الالباب یتناول الفروع والاصول لقوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام یعنی دین طریقه است موضوع الهی بوسایط انبیاء برای اولوا الالباب تا امر الهی دریافت شده معمول شود اما دین شامل و حاوی اصول و فروع است برای قول تعالی بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است اما اضافت آن بغیر الله و بغیر محمد صلی الله علیه وآله باحلوامت جائز است یا نه جمعی منکر اند چنانچه در مجمع البحرین نیز فرموده و لا یکاد توجد مضافا الی الله ولا الی احاد امة النبی صلی الله علیه وآله بل یقال دین الله و دین محمد صلی الله علیه وآله و ملته زیراکه موضوع از ایشان است اما قول بانکه دین زید و ملت او اسلام است از حیثیت اتصاف و اتباع اوست نه من حیثیت وضع چه من حیثیت وضع مختص بخدا او بانبیاء او است بلی دین و ملت باطله اسناد و اضافت بواضع باطل لازم است چون دین سامری و ملت او اما تفریق بین الملة والدین ثابت نیست یا هر دو آن دو قول است نزد جمعی ملت محض و خالص اصول الدین باشد پس فاتبع ملة ابیکم ابراهیم پس ایشان قائل هستند که نبی ما متابعت هیچ نبی در اصول و فروع کرده والا لازم می آید که دین آنحضرت ناسخ الادیان و آنحضرت افضل الشان نباشد و بودن آنحضرت افضل اکمل و دین او ناسخ از ضروریات اسلام است پس ملت بمعنی اصول الدین درینجا باشد چه دران قول انبیا متفق اند اما مذهب و آن عبارت از جای گذر مکلفین بطرف شریعت و دین است و فتوای احدی گردد چون باشد چون مذهب جعفری و امامیه یا شیعه ... بطریق و حکم قران ناطق حضرت صادق علیه السلام میکنیم یا بطریق ... شافعی و مالکی و حنبلی میکنند و در فقه غالبا بر منفردات فتاوی فقهای الطلاق بسیار از ند چنانچه میگویند قیاس ... مذهب حنفی و اخبار مذهب حنبلی است ثم الله اعلم اما برطریق شرعی ملت و دین از روی حقیقت ... شود یا بمجاز در آن نیز دو قول است و آنانکه باشتقاق قائل هستند نزد ایشان حقیقة و نزد اهل اشتقاق مجاز باشد این محکی از ابو عبیده است تنبیه هرگاه این ثابت شد پس مراد از تتبع ملتهم اختیار دین ایشان باشد یعنی اعتقاد و عمل بر آن و آن محال باشد زیراکه ارضا معلق بر صیرورت و اختیار یهودیت و نصرانیت باشد یعنی هر فرقه از ایشان راضی نمیشود مگر باتباع و اختیار دین ایشان و انقلاب بدین یهودیت و نصرانیت محال پس معلق بر محال نیز محال باشد پس رضا ایشان ممکن نیست بحث پنجم قول ان هدی الله هو الهدی خطاب قل بصورت ایجاب به پیغمبر است بلا خلاف اما معانی هدی سابق بیان شد و در اینجا تفسیر آن بچند وجه است نزد بعضی روی بکعبه روی بخدا است نزد بعضی هدی الله دین الله دال دین مرضی دین اسلام است که تو بر آنی این مروی از ابن عباس است این قوی است نزد بعضی هدی الله قران است که هادی بجنت و ناجی از جهنم است

تا عدان وان چند جا مکسور و مفتوح باید

ہدین یہودیت و نصرانیت چه او مخصل اہوا مخترعہ و بدعات ناشیہ از آن است **قل ان** هدی الله دلالة الله و بیان ہدایت حقہ طریقہ مستقیمہ در وصول الی رضوان الله و الجنۃ است و انحو جہ یا بحقیقت و تعمیم او لیست الا ہی ندارد و تمہ الله اعلم **ایا** قل ان ہدی الله جواب عینی حتی تتبع ملتہم است **یا** مضمون جواب دعوت ایشان وران نیز خلاف است **مختار** محققین منہم السعودی اول است چه ایشان صراحۃ دعوت با ہتدا نکردند بل دعوت بملت کردند و نتیجہ اتباع ملت اہتدا است چنانچہ حکایت ایشان فرمودہ در آیہ کونوا ہودا او نصاری تہتدوا پس قل ان ہدی الله در معرض رد برایشان نظرا الی المآل وارد شدہ پس مطابقت جواب ثابت است ثم الله اعلم **تبصرہ** دران ہدی الله ان مکسورہ و ان مفتوحہ نیز از حروف مشبہ بفعل چون اِنّ و اَنّ ناصب اسم و رافع خبر مفرد میباشند و اگر اسم و خبر جملہ باشند در آنہا محلا عامل میباشند **قاعدہ کلیہ** در معرفت انّ مکسورہ و مفتوحہ شاعر نظم نمودہ **شعر** انّ را در چار جا مکسور دان ✤ ابتدا و بعد قول و قسم دان ✤ چون درآید در خبر او لام نیز ✤ ان را مکسور خوانی اے عزیز ✤ **و جامی** بعد الذی موصولہ نیز نقل نمودہ چون جاءنی الذی ان اباہ قائم **اما ان مفتوحہ** شعر انّ را در پنج جا مفتوح دان ✤ بعد علم و بعد ظن و بیان ✤ بعد لو لا بعد لو تحقیق دان ✤ تا نیفتی ہیچ جا در رنگ شبہ در آن **و بعضے** افزودند اگر در محل فاعل یا مفعول **یا** مضاف الیہ **یا** تفسیر واقع میشود مفتوح میباشد **اما** مضاف الیہ چون اعجبنی اشتہار انک عالم **یا** تفسیر چون فلذا عارتبرانے مغلوب فانتصر این بحث را از کتب نحو دریاب **ایا** ہو ضمیر مرفوع بالابتدا یا فصل است و الہدی خبر مبتدا یا خبر ان است دران خلاف است **بحث ششم** و لئن اتبعت اہواءہم بعد الذی جاءک من العلم لئن حرف شرط و فعلش اتبعت و جزا الشرط مالک الخ و مفسرین متفق اند کہ ظاہر خطاب بحضرت رسالتمآب است **ایا** بعد خطاب مراد خاصۃ آنحضرت است **یا** است **یا** ہر دو در آن نیز خلاف است **و مروی** از ابن عباس است کہ اگر پیروی کردے قبلہ ایشان را بعد از حصول علم بہ نسخ آن و اتیان عوض آن **و نزد** دیگران اگر پیروی کردی دین یہودی و نصرانی را بعد از آمدن وحی یا دین اسلام کہ ثبوت و صحت او بدلائل قطعیہ معلوم است **تنبیہ** اہوا در سابق بیان شد کہ جمع ہوی و آن خواہش نفسانی باشد و اینجا **ایا** مراد محض آرا و آرزوہای ایشان است یا دین باطلہ مبتدعہ مخترعہ ظاہر قران مقتضی ثانی است اما عموم شامل ہر دو و او لیست ثم الله اعلم **تبصرہ** این نص قاطع است کہ دین یہود و نصارے محض بدع و اہوا و امانی باطلہ است **سوال** اجماع کافہ امت است کہ دین یہود و نصاری دو دین صحیح ثابت و معلوم بودند پس صحیح ثابت را اہوا و آرا باطلہ شمردن بلا دلیل ارضاء خصم باشد **جواب** بالاتفاق مسلمانان انکار ندارند از آنکہ ہر دو دین ایشان تا زمین منزول آنہا تا انحراف آنہا بموجب یحرفون الکلم عن مواضعہ صحیح و ثابت بودند پس بعد تحریف آنہا محض باطل و مجموعہ آنہا عین امانی و آرا و خواہشہای باطلہ ایشان باشد پس باین جہت ادیان ایشان را بعد تغییر و تبدیل مطلق اہوا باطلہ شمرد **بحث ہفتم**

۵۹۹

جواب سوال لئن اتبعت ولئن اشرکت

مالک من الله من ولی ولا نصیر این جمله جواب شرط واقع شده اما لفظ من ولی در محل رفع بالابتدا و من در ولی مزید است و خبرش مقدم مالک باشد یعنی نیست مر تو را از جانب خدا ولیکه حفظ تو از عقاب تعالی کند و نه معین و ظهیرے که اعانت تو بر دفع ضرر آن نماید پس حال آنانکه چنان باشد چگونه ترک حق معلوم نموده میل و رجوع باهواء باطله و انسته نماید **سوال** از لئن اتبعت صریح است که از نبی معصوم ترک دین حق و رجوع بدین باطل جائز بود بل اراده واشت چنانچه در آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک احتمال شرک آوردن بود پس اگر این جائز از نبی باشد عصمت بالراس باطل والا به نبی مطهر و معصوم چنین خطاب کردن عبث باطل بر جهل بار ی باشد تعالی الله و تبرّ النبی عن ذلک علوا کبیرا **جواب** جمعی آنکه این خطاب اگرچه به سرور عالم و افضل عالم و آدم است چون یا ایها النبی اذا طلقتم النساء لکن مراد از آن امت است یعنی آنکس که ترک حق و توحید معلوم و اخذ بطلان مجهول و شرک کند حالش و جزایش چنان باشد اشکالے لازم نمی آید **جواب ثانی** آنکه نزد اکثر متکلمین مبرهن است که آنکس که در علم خدا معصوم و مطهر و محفوظ از معاصی و خطا باشد بانکه ابدا و اصلاً قبیحی از و سر نمی زند پس توعید باو بر فعل قبیح جائز و صحیح است **اما وجه** جواز تصحیح و تحسین چنین توعید **یا** برای احتمال آنکه صارف او از چنین افعال میشود **یا** آنکه این وعید نیز از احد صوارف او باشد **یا** برای اظهار غلظت عذاب و شدت عقاب امت غیر معصوم که فاعل چنین قبیحه باشد تا قریب بطاعت و بعید از معصیت باشند **و همین** مختار از اصحاب ما منهم صاحب **مجمع** و **مبانی** و محکی از صاحب تبیان الشیخ الطائفه **و** صاحب روض الجنان **و** از عامه جمع کثیر چون **فخر رازی و نیشاپوری و سعودی** و امثال ایشان است **تنبیه** این آیه دلیل بر چند چیز است **ا** آنکه وعید جائز نیست مگر بعد نصب دلیل بعد ما جاءک من العلم پس ظاهر شد که وعید جائز نیست مگر بعد قدرت و طاقت فبطل به قول من یجوز تکلیف ما لا یطاق سبحان الله خداوند نطق آورده باین فقره قلم امام الجبریه **فخر رازی** را **ب** دین یهود و نصاری بالکل اهواء و بدع باطل باشد **ج** اتباع هوی نیست مگر باطل محض پس باطل شد قول و عمل بحجیت رای و قیاس **و رازی** گفته که این وجه نیز دلیل بر بطلان تقلید است **د** دیگر آنکس که در علم الهی معلوم باشد که از و معصیت اصلا سر نمی زند پس بغیر صدور آن توعید باو جائز است **ه** نزد منکرین شفاعت دلیل است بر عدم تشفیع در اسقاط عقاب زیرا که غیر رسول اگر اتباع هوا و هوس می کرد پس اگر شفیع می یافت هر آئینه شفیع و نصیر او رسول بالاولی بود **جواب** این ضعیف است زیرا که اتباع اهواء آن ایشان کفر بود و عند نا بالاجماع شفاعت در کفر و شرک نیست **ثم** الله اعلم

قوله تعالی الذین اتیناهم الکتاب

يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه یعنی آنانکه دادیم ایشان را کتاب قرآن چون ائمه معصومین و مومنین این است ایشان میباشند یا توریة چون **عبدالله بن سلام** و امثال او یا کتاب انجیل چون اهل سفینه از ملازمان نجاشی سلطان حبش باشند میخوانند و متابعت می کنند از حق خواندن و حق متابعت کردن همان گروه ایمان بآن آورند و هرکه کافر بآن کتاب و باحکام آن گردد اگرچه تلاوت آن لساناً می کنند و لسانی است تا وقتیکه قول و فعل و عمل مطابق نباشد پس جزای آن گروه زیان و خسران در دنیا و آخرت میباشد **بدانکه** هرگاه خدا ذکر کفار کرد پس متصل بآن ذکر مومنین نمود چنانچه این عادة الله در کل قرآن است **پس در تفسیر** آن چند بحث اند **بحث اول** الذین اتیناهم مبتدا و یتلونه خبرش و اولئك مبتداء ثانی و یومنون خبرش باشد **و نزد** بعضی اولئك یومنون خبر الذین و یتلونه حال باشد **و نزد** بعضی اولئك و مبتدا و یومنون خبر واحد باشد **و نزد** بعضی مبتدا الذین و ما بعدش دو خبر برای مبتداء واحد باشد **اما** لغت و اصطلاح همه این الفاظ سابق مکرر ذکر شد **بحث دوم** در نزول این آیه چار قول اند **قول واحد** آنکه نزول آن در اهل سفینه است و ایشان با جعفر ابن ابیطالب چهل نفر بودند سی و دو مرد از ایشان از ملک حبشه و هشت نفر از رهبانان شام از جمله ایشان **راهب بحیرا** نام بود پس بنا بر این قول مراد از کتاب انجیل باشد **این مروی** از ابن عباس **و مختار** جمعیست **در صحیح مسلم** مرویست آخرش اینست لما

دخلت اسماء بنت عمیس علی حفصة فقال عمر من هذه قالت حفصة اسماء قال عمر الحبشیة البحریة هذه فقالت

نعم فقال عمر سبقناکم بالهجرة فنحن احق برسول الله صلعم فغضبت وقالت کلمة کذبت یا عمر کلا والله کنتم مع رسول الله

یطعم جائعکم و یعظ جاهلکم و کنا فی ارض البعداء البغضاء فی الحبشة و ذلك فی الله و فی رسوله

وایم الله لا اطعم ولا اشرب شرابا حتی اذکر ما قلت لرسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم لیس باحق بی منکم

وله و لاصحابه هجرة واحدة ولکم انتم اهل السفینة هجرتان **ملخص** آنکه عمر خطاب در خانه حفصه گفت **آیا** این ضعیفه حبشیه بحریه است ما سبقت داریم بر شما بهجرت احق برسولیم اسما بغضب آمده بعم گفت دروغی و دروغ میگوئی ای عمر نه چنین است چه آنحضرت مطعم گرسنگان شما و واعظ بجاهلان شما بود

وما در زمین بعید و بد در حبشه بودیم و اختیار ان فی الله و فی الرسول کردیم قسم بخدا بر سول الله عرض حال تو میکنیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تکذیب عمر و تصدیق اسما فرمود بآنکه شما اهل سفینه منهم اسما باشد احق بخدا و رسول است بعد قرابت بدو هجرت و عمر مع اصحاب خود احق برسول نیست و او هجرة واحدة داشت **قول ثانی** در مسلمانان یهود چون عبدالله سلام و شعبه بن عمرو تمام بن یهودا و اسد و اسید دو پسر کعب و ابن یامین و عبد ابن صوریا نازل گردیده **و بنابر این قول** مراد از کتاب توریة و از تلاوت در هر دو قول مراد متابعت ما انزل الله فیهما تا بسبب آن ترک یهودیت و نصرانیت کرده در زمانه محمد صلعم و ایمان بمحمد صلعم و بقران آوردند پس و ضمیر یتلونه و تلاوته راجع بکتاب خود و ضمیر یومنون به بمحمد صلی الله علیه و آله **اینمختار** ضحاک و کلبی است **قول ثالث** در صحابه رسول است **اینمختار** قتاده و عکرمه است **قول رابع** آنکه در جمله مومنین نازل است این مختار جمعیست **قول خامس** مروی در اصول کافی و در تفسیر عیاشی و مجمع البیان و صافی و بهائی **از حضرت صادق آل محمد** علیه السلام است که مراد از الذین آتیناهم الکتاب ائمه اهل البیت علیهم السلام اند **و بنابر** سه قول آخر مراد از کتاب قران و از یومنون به ایمان بقران باشد و حمل بر عموم ممکن و اولیست **و اخرین** نیز خلاف در حق تلاوته کرده اند **نزد** بعضی تلاوت بمعنی متابعت باشد چنانچه در آیه والقمر اذا تلیها بمعنی تبعها باشد **اینمختار** ابن مسعود **و** قتاده و مجاهد است **نزد** بعضی مراد حق قرائته باشد بنحویکه ترتیل و فهم معانی آن کنند **نزد** بعضی مراد از تلاوت معرفت محکم و متشابه آن حاصل کنند یعنی درس و تدریس آن کنند تا محکم و متشابه آن بشناسند پس بمحکم آن عمل نمایند و بمتشابه آن ایمان آرند و مشکل و معضل آن را محول بعالم خود نمایند **این محکی** از حسن است **نزد** بعضی کتاب الله را کما انزل الله بخوانند و تحریف در کلم و اعراب آن و تاویل آن برای قیاس نکنند **و نزد** بعضی آنانکه خضوع و خشوع عند التلاوت در صلوات و خلوات و غیر آن نمودند **نزد** بعضی بعد تدبر اخذ حلال و ترک حرام آن و حکم بما فیه کنند **نزد** بعضی حق تلاوت وقوف نزد ذکر جنت و نار و از اولی مسئلت و از ثانی استعاذه نمایند **و اینمروی از حضرت ابو عبدالله** علیه السلام در مجمع و عیاشی است **فخر رازی و علامه طبرسی و شیخ المشایخ** فرمودند همه این وجوه ممکن حمل بر عموم اولیست **بحث سیوم** الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یومنون به یعنی آنانرا که کتاب دادیم و تلاوت آن بحسب تفسیر مزبور بقلب و زبان و بآن عمل کردند پس اولئک یومنون به اگرچه وصف خاص و خصلت بلا اشتراک ایشان کانه بجای خبر باشد یعنی همان جماعت ایمان بآن بصورت ظاهر و باطن آوردند و آنانکه ایمان واقعی حاصل کردند جزاء ایشان خلاصی از زیان و از عذاب ابدی فائز بثواب سرمدی میشوند **بحث چهارم** و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون یعنی آنکس که منکر و کافر بکتاب الله شد یا بمحمد صلعم پس

جواب سوال

جزاء شان زیان وطاوان در دنیا و نیز در آخرت بعذاب ابدی است عیاذا بالله و جمعی گفتند بر عموم کفار حمل کردن اولی باشد چنانچه بر مومنون بر عموم مومنین اولی باشد **سوال** این دلالت میکند که فعال جوارح اصل ایمان و داخل در آن اند اگر مراد از تلاوت اتباع باشد و اگر خواندن محض مراد باشد پس منافق اصل مومن میشود **جواب** اگرچه بطرق عامه و خاصه صحاح احادیث بکثرت مشتمل بر آن وارد اند چنانچه یک باب کافی مملو از آن است لکن نزد منکرین آن اخبار و چنین آیات محمول و ماول بر صفات خاصه مومنان است ثم الله اعلم و اگر مراد محض قراءة باشد باز هم اشکالے لازم نمی آید زیرا که اولئک یومنون بوصفی متضمن بشرط و آن موافقات است و الا لازم می آید که هر کافر بمحض قراءة لا اله الا الله لسانا بلا اعتقاد آن ناجی شود و بطلان آن ضروری باجماع اسلام و قرآن است ثم الله اعلم

قوله تعالی یٰبَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْٓ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَاَنِّیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ۝ وَاتَّقُوْا یَوْمًا لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَیْـًٔا وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ ترجم

یعنی اے فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و یاد کنید بدرستیکه تفضیل دادم شما را یعنی پدران و اسلاف شما را بر عالمیان زمان خود ایشان و بترسید از عذاب روزیکه کفایت نمیکند هیچ شخصی از هیچ کسی هیچ چیزے را از عذاب قهار الهی عالی بدائے

جواب اشکال مشکل

و قریب بقریب و صدیق بصدیق و پدر به پسر و مادر به دختر و شوهر به زن و برادر به برادر یا بالعکس چه هر کسی خود گرفتار بحال و لاچار باشد حتی هر ملک مقرب و نبی مرسل رب ظلمت نفسی روی بخاک افتاده بفغان بلند میگوید و قبول کرده نمیشود از هیچ نفسی فدیه و بدل او را لعوض عذاب و دیگری و سود نمید هد هیچ نفسی را شفاعت شفیعی یعنی شفاعت شفیعی نیز در آن روز قبول نمیشود الا باذن الله و بمرضی بودن مشفوع له و نه ایشان را در آن روز یاری دهندگان باشند و بفرض وجود یاران و یاوران یاری شان فایده نمی بخشد چه قبول عوض و شفاعت شفیع و یاری یار در وقتی متصور می شود که سلطان عادل بی نیاز نباشد یا اگر سلطان قاهر قبول عوض و شفاعت نکند ترس زوال ملکش و عزلش و سلطنتش بدست ارکین دولت و احباء مجرم میباشد آخر و انجامش غالبا چنان میباشد که همه مجتمع شده حمله بر سلطان چه باستمداد از سلطانی دیگر یا باجتماع احباب و لشکر میکنند سلطان را مغلوب ساخته مجرم را خلاص میسازند و این را بتعبیر بتصیر فرموده و نظام خلاصی مجرمین برهمین سه چیز منحصر است خداوند قهار خلق را مایوس از همه این حال نموده تا بدانند که بغیر الطاعت این سلطان جلیل چاره نیست و این از احد الطاف مقربه باری تعالی بر مسکینان باشد فسبحان الله علیه **تنبیه** مثل این دو آیت در اوایل این سوره و سیپاره قریب بر سر چهل آیت ذکر شده و **تفسیر** و تاویل و **لغت** و **ترکیب** و معانی هر لفظی مع اجوبه اشکالات آنها بتفصیل ذکر شده فایده در اعاده نیست **اشکال جسیم** سبب تکرار این آیات در افصح کلام چیست چه بعض عوام گمان میکنند که از زیادات عثمانی است **آیا** این صحیح است **یا نه** و نیز جماعتی از معاندین یهود و نصاری میگویند که این تکرار از روی سهو و نسیان طاری شده و در کلام خدا بیک لفظ و صورت و معنی کلام مکرر نمیباشد چه نزد او غائب عیان روشن و بیان است **جواب** بعون الله المنان بچند وجه مجمل است **جواب اول** گمان عوام باطل محض بل دور نیست که کفر محض باشد زیرا که قران کلام الهی بصورت اعجاز است معارضه آن کافه ملک و جن و انس را من حیث الانفراد و الاجتماع الی ابد الاباد ممکن نیست چه جای مماثلت آن پس گنجایش کلام غیر الله در قران بصورت الحاق و ازدیاد ممکن نیست معهذا عنایت سلف و خلف از زمانه نبوی الی زماننا در حفظ و حمایت آن مع حفاظت باری ثابت است و بر عدم زیادتی قران ولو یک آیه یا یک کلمه مجمع علیه امت است پس گمان زیادتی و اختراع عثمانی و غیر او در قران ببرهان عقل و اجماع ممتنع و محال است **اما جواب** یهود و نصاری آنکه نزد ما مسلمانان سهو و نسیان در هر حال چه در غضب و فرح و در قیام و قعود و چه در یقظه و منام از کل انبیا و اوصیا و اصفیا که نائب مناب ایشان اند ممتنع و محال عقلی میباشد زیرا که ایشان من الله الی الخلق سفیر و مکمل و معلم میباشند پس معلم و مکمل اقبل و اکمل در ذوات و صفات و حواس همیشه و در هر آن میباشند تا ناقص را تکمیل کنند و ساهی و جاهل را تنبیه و تعلیم کنند و حواس ایشان از گوش و چشم و ادراک و زبان و مشام و لامسه و دل و عقل افضل و اقبل و اکمل دایم بلا انفصال باشد چنانچه اولیا و حکما و علما در هر

قرآن بل در هر لیلی سهو و شهو اند که سهو و فراموشی اصلا ندارند معهذا وجود و عدم وجود و عدم لقا
ایشان مساوی است بخلاف انبیا و صفیا که برگزیدگان و رسولان عالم الغیب و الخفیه برای تکمیل خلایق
اند چگونه در وقتی ناقص عاصی ساهی و جاهل و غیر مکلف و در وقتی عالم و مکلف معصوم و مطهر شوند
و سهو و نسیان بضعف حواس و عقل و دل طاری شده غیر مکلف میشود نبی و امام خلق من الله
اصلا و ابدا طرفة العین و در خواب و بیداری غیر مکلف نمیشود پس سهو و نسیان از کل انبیا مرتفع
و از اول خلقت ایشان است تدبر و لا ینبئک مثل خبیر **جواب سیوم** از ای
با ایشان انکه ما مسلمانان اب معنی از جمهور یهود و غیر نصاری کتب منزله الهیه را بواسطه انبیا کلام خدا
میدانیم نه کلام انبیا و در کلام خدا تعارض و سهو نمیباشد فضلا عن المعصومین عن الله پس در آیات توریت
انچه تکرار در توحید باری و در انجیل تکرار در ولادت عیسی و در آیه خلق و در لفظ مسیح و ابن الله واقع
است آیا او عیاذا بالله سهو خالق است یا سهو موسی و عیسی جوابی که جواب ماست جواب
چهارم انکه لا الی است که جایز است در کلام فصیح و در کلام باری خصوص در آیات
قرآن تکرار باشد بچند سبب **اول** آنکه امت محمد متفق علیه است که آیات قرآن مجید و فرقان
حمید نجوم نجوم یوما فیوما بحسب سوالات و حالات و مقتضیات مکلفین تا بیست و دو سال نازل
گردیده پس باتحاد سبب و علت در ازمنه متفاوته و اشخاص متخالفه حکم متحد بایشان نازل گردیده اتکار
لازم می آید **دوم** برای تذکیر نعم و تهویل اهوال عظیمه غریبه و محبوبه با حکیم علیم تکریر تذکیر میکند غرض
گاهی قرآن تنبیه سامعین و گاهی تهویل مستمعین و گاهی تقریب بیان و گاهی احببت صنایع
و تشدید سوانح میباشد چنانچه مشهور و مشهور است مراجب شنیا بکرو ذکره و در این دو آیه
غرض از تکریر در آیه یا بنی اسرائیل اذکروا تذکیر تکریر تعدید نعم جسیمه غیر متناهیه که بدیگر است نصیب نشده معهذا
در موقعی دیگر با فصل برای تقریب بطاعت و تبعید از معصیت ذکر فرموده **اما آیه ثانیه**
برای تنبیه و تهویل ایشان ذکر نموده تا بتذکر اول ارغب الی الطاعه و بتذکر ثانی ارهب از معصیت باشند
باقی تفصیل انشاء الله در سوره الرحمن و قل یا ایها الکافرون می آید والله ولی التوفیق و الاتمام و هو حسبی
و نعم الوکیل **سیوم** تکریر برای تاکید که در کلام میباشد تقریر مرغوب تنکیر و تهویل مرهوب
در اعیان و قلوب نماید چنانچه از انشاد **فراء** است کم نعمة کانت لکم کم و کم **و شاعری دیگر**
گفته نعق الغراب ببین لبنی عدوة ٭ کم کم و کم لفراق لبنی ینعق چنانچه در **درر الغرر**
شرف السیادة و السعادة علم الهدی رحم آورده و میگوید هذا اسد اسد اسد چون زید اسد است

قوله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه

سبب نزول این آیه

بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۝ ترجمه

یعنی ویاد کن اے محمد وقتی راکہ آزمود ابراهیم را یعنی حال اطاعت و ثبات او در خلق اولین و آخرین علوی و سفلی اظهار نمود پروردگار او بسخنان و تکلیفی چند از اوامر و نواهی پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بر آن بوجهیکه مراد و مرضی الهی بران بود و بیان آن کلمات در تفسیرش مے آید خدا گفت گویا بعد اتمام و متابعت او قابل امامتے بدرستیکه من گردانندہ توام برای مردمان آخرین پیشوا در دین و در دنیا تا همه انبیا و صلحا بعد تو بتو اقتدا نمایند چنانچه هر نبی و وصی بعد آنحضرت به سیرت و خصلت و رفتار میکرد حتی خاتم الانبیاء والمرسلین مامور بلفظ فاتبع ملة ابراهیم حنیفا و است مرحومه او نیز مامور گردید به بل ملة ابیکم ابراهیم گفت ابراهیم گویا بصورت دریافت حال یا بصورت دعا که خدایا مرا امام گردانیدی و بعض ذریه مرا نیز امام و مقتدائے خلق در دنیا و دین گردان خدا گفت در جواب او که نمیرسد عهد و پیمان امامت من بستمگاران چه ستم بر نفس خود کرده باشد یا بر غیر خود و آن غیر خدا باشد یا بندگان او و کبیره کرده باشد یا صغیره عمدا کرده باشد یا جهلا یا سهوا و شرک و کفر اکبر کبائر با تفاق است و مروی است که پس از زین شروه ابراهیم دعا کرد واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام خداوند اجابت او نمود که چون محمد و ائمه اثنا عشر از ذریت او معصوم و مطهر از بنی و ائمه ساخت والحمد لله علی احسانه **بدانکه** خداوند در اول حال آدم و خلافت او مع نصایح بذریت بیان نموده شروع در ذکر موسی و امت او فرمود و بعد بیان پاره از حال هر دو نبی و اهل اعصار ایشان الحال ابتدا نمود در ذکر و بیان خلیل خود ابراهیم و اعمال و افعال او **و تفسیرش** در چند بحث اند **بحث اول** بعض جمهور متوسطین در انزال و ایراد قصه ابراهیم اینجا چنین ذکر نموده ملخص آنکه مجوس منکر نبوت موسی و یهود منکر عیسی و این هر سه فرقه منکر محمد اند عالم الغیب و الخفیه لهذا ذکر ابراهیم بعد موسی پیش کرد چه نسبت بآنحضرت همه اهل ملل تسلیم دارند حتی مشرکین و عبده اوثان نیز بجلالت ابراهیم اقرار دارند و اسناد خود در نسب با ولاد او و فخر امیر سانند که با چنین جلالت و بزرگی نبوت محمدی را از خدا خواسته برای او دعا و گریه برای او وضع نموده پس هرگاه ابراهیم برای او خواسته و او و پدرش مسلم نزد شما باشد چه چیز نیست برای شما اهل ملل که ترک نبوت چنین پیغمبر و انکار او میکنید **بحث دوم** و اذ ابتلی ابراهیم ربه

بیان موضع ولادت ابراهیم و نام پدرش

بکلمات فاتمهن نزد ابن عامر ابراهام بالف بعد الهاء در اینجا و در یک جای دیگر در قرآن باشد و نزد باقی قراء ابراهیم بالیاء باشد در مجمع البیان و مبانی البیان فرمودند در آن پنج لغت است ابراهیم بالیاء و ابراهام بدو الف و ثانی آن ما بین ها و میم و ابراهم بالف واحد بعد الراء قبل الهاء و ابراهم بلا الفین و لا یاء و ابرهیم بلا الفین و بعوض ثانی یاء ما بین هاء و میم باشد و در مبانی البیان ابرهوم بواو بلا الف باشد اسم عجمی غیر منصرف بجهت علم و عجمه باشد باتفاق اهل سیر نسب آنحضرت و بروایت ثعلبی در عرایس و بغوی در معالم ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالح بن قینان بن ارفخشد بن سام بن نوح نجی الله باشد و بروایت روض الجنان ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارغوا بن عابر و او هود نبی باشد بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح نبی الله باشد اما اسم ابراهیم معنی دار دیا نه مشهور ثانی ست زیرا که اکثر اسماء اعلام معنی غیر علمیت نمی باشد و آنرا مهمل گفته نمی شود و کافیست در موضوعیت او علمیت او و ثم الله اعلم و ابن اسحق و بیضاوی و ثعلبی مع غیرهم از اهل سیر و تفسیر نقل اتفاق کردند که نام پدرش تارخ است اما آذر نزد جمعی از امامیه اکثرهم الله پدر مادری ابراهیم و نزد جمعی عم آنحضرت باشد و نزد اکثر پدر رضاعی یا مربی باشد چنانچه عادت اطفال رضیعه آنست که مربی را اب و زن را ام میگویند و اذ قال ابراهیم لابیه آزر از ابراهیم نقل حکایت است نه اخبار باری از علم خود و این بصورت تطبیق بین الادلة و جمع بین الاخبار للخاصة و العامة باشد چه نزد حضرات ما آباء انبیا خصوص آباء نبی ما و ائمه اطهار علیهم السلام باجماع مسلمان بودند و کافر طرفة العین احدی از ایشان نبود اما نزد اکثر عامه پدری و مادری اسمش تارخ و لقبش آذر باشد پس در معنی لقب و سبب او خلاف کردند ابن اسحاق و ثعلبی نقل کردند که تارخ وقتیکه اتحاد و وصلت کلیه با نمرود بهم رسانید پس او را قیم خزاین خود گردانید و خزانه دار و حواله دار را آذر میگویند و ثعلبی از مجاهد نقل کرده که آزر اسم پدری او نیست بل او بتی ساخته بود نامش آزر نهاده بود باسم همان بت یا برای اعتقاد تارخ و نمرود بالهیت و بخصوصیت عبادت او با و باآزر ملقب گردید یا برای محول بودن صنم آزر به تارخ تارخ مشهور باآزر گردید ابن اسحاق از اهل سیر نقل نموده آزر اسم صنم است بل او لقب عیب بمعنی معوج باشد و از دیگری نقل نموده که آزر بزبان نبطیه بمعنی شیخ فانی باشد اصح و انسب مجمع علیه امامیه است بحث سیوم در ولادة ابراهیم و در موضع آن خلاف عظیم وارد نزد بعضی در مقام سوس از زمین اهواز باشد نزد بعضی مولدش در شهر بابل از زمین سواد و بناحیه آن بود نام او بروایت ابن اسحق و ثعلبی کوثا بود و نزد بعضی در قریه کا بناحیه آن در حد کسکر بود و بعد آن پدرش نقل بموضعی نمود که در آن نمرود بود از ناحیه کوثا و نزد بعضی مولدش در نجران بود و پدرش نقل به بابل نمود در معالم التنزیل و مبانی البیان بجای نجران حران باشد و نیز در آن و تفسیر است که نزد بعضی کوفی باشد و نزد

عام سلف اهل سیر و تفسیر مشهور آنست که ولادت با سعادت آنحضرت در زمن نمرود بن کنعان در سه حدادت یا بن بعد از خلق آدم ابو البشر سه هزار و سه صد و سی و هفت سال گذشته بود اما بین طوفان نوح و مولد ابراهیم علیهما السلام یک هزار و دو صد و سی و شصت سال نیز گذشته بود و بروایت واقدی و حاکم بر اختتام دو هزار و ابتداء هزار سوم متولد شد اما یوم ولادت او بروایت دیلمی از ابن مسعود آنکه ولادت خلیل الله در اول ذی الحجه واقع شده و در روایات اختلاف است ولکن سلطانیکه نمرود نام داشت پسر کنعان پسر سنجاریب پسر کوش پسر حام پسر نوح علی ما ذکره فی التیسیر بود و در حدیث آمده که پادشاهان کل دنیا چهار نفر بودند دو از ایشان مؤمن و دو کافر بودند اما مؤمن سلیمان و ذو القرنین بودند و اما دو کافر نمرود و بخت نصر بودند و اول کسیکه تاج و دعوی الهیت نمود نمرود بود ثم الله اعلم باقی تفصیل بجای خود می آید بحث چهارم در اعراب ابراهیم ربه او بخاطر دو قول است قول اول مشهور و منصور است بآنکه ابراهیم منصوب بنا بر مفعولیت اگرچه لفظا مقدم لکن در معنی موخر از فاعل است و ربه مرفوع بنا بر فاعلیت اگرچه لفظا موخر است لکن در رتبه و معنی مقدم است و ضمیر ربه راجع با براهیم است و باعتبار لفظ این چنین ضمیر جایز است قول ثانی قراءة ابن عباس و جابر ابن زید و مختار ابو حنیفه و ابو حیوة بنا بر تقریر کشاف و مدارک است که رفع ابراهیم بنا بر فاعلیت و نصب ربه بنا بر مفعولیت باشد و بنا بر این معنی چنین میشود که امتحان کرد ابراهیم پروردگار خود را یعنی سؤال نمود ابراهیم بصورت دریافت حال خود از پروردگار خود و استعلام نمید که آیا اینها مجاب و قبول میشوند یا نه بحث پنجم و اذ ابتلی سابق ذکر شد که عامل اذ ظرفیه اذکر مقدر باشد و در کشاف اینجا ذکر نمود که عامل او مضمر چون اذکر و اذ ابتلی ابراهیم ربه یا اذ ابتلاه کان کیت و کیت یا انی جاعلک باشد بحث ششم ابتلاء افتعال از بلاء بمعنی امر و میثاق باشد چنانچه در بیضاوی و مبانی البیان فرمودند ابتلاء و امتحان در اختبار نظایر بیک معنی اند و مدارک گفته اختبار از ما برای ظهور علم و من الله برای اظهار معلوم خود شان باشد و عاقبت ابتلاء ظهور امر خفی در شاهد و غایب جمیعا باشد لهذا اضافت امتحان و اختبار الی الله جایز است آیا ابتلاء عباد از خدا بحقیقت است یا بر مجاز در مجمع البیان و مبانی البیان و کشاف متحد المفاد فرمودند که اختبار عباد عبارتست از دریافت حال و استعلام حال بعد از آنکه جاهل و بی خبر از حقیقت و عاقبت آن باشد اما اختبار خدا و امتحان تعالی بعضی خود بنا بر مجاز و اتساع باشد نه بحقیقت از تمکین بنده در اختیار احد الامرین یعنی بنده را مامور با مری ساخته آیا اختیار امر الله و اراده نعم میکند یا اراده خواهش خود را و اجرا بحسب اختیار او بدهد و در روض الجنان فرمود که ابتلاء و امتحان در اختبار آزمایش باشد حقیقة این بر خدا روا نیست و بهم کسی روا باشد که خبر نداند و لکن چون تکلیف صورت امتحان وارد حقتعالی او را امتحان و ابتلاء خواند و مراد با بتلاء در این آیه امر تعالی است یعنی امر او بکلمات نهی در مجمع البیان فرمود

که حقیقة ابتلاء واصل تشدید تکلیف مکلف باشد **سوال** چرا خدا ابتلاء بضعفاء عباد کند فایده دران چیست واگر مراد از آن امر است پس امر را چرا امتحان واختبار نامید وبنابران اسم یا مبتلی ویا ممتحن ویا مختبر اطلاق بر خدا جایز باشد پس بجواز آن اسناد بما لایجوز علیه تعالی وفعه مفهوم میشود که او عالم بغایت امور نیست بل علمش محدث وبی خبر از انجامش است تعالی الله عنه علوا کبیرا **جواب اول** آنکه اگر تجویز مبتلی وممتحن الی الله می کنیم پس در آن وقت معنی لفظ باضافة الی الله از اضافه الی العباد جدا است وچون باسم آید دیگر با متکلم یا بدیگر یا چی ممتاز میشود واشکالی لازم نمی آید **اما جواب ثانی** از صاحب **فیض الحنان** در تعریف اختبار الهی شناختی که در اصل تکلیف بالنسبت الی العباد کانه امتحان اظهار حال او در ابناء جنس او از علوی وسفلی تا ممدوح با مذموم بثواب وعقاب نیز باشد **جواب ثالث** آنکه خدا امر خود را ابتلاء وامتحان نامیده زیرا که با ایشان چون معامله اختبار کما بیننا میکند بصورت اتساع ومجاز نه آنکه بی علم وبی خبر از حقیقت وماهیت علت ومصلحت وغایت میباشد پس اگر از طرف مکلف بی خبری وبی علمی با احد الطرفین بالضرورت ابتلاء حاصل است پس برای آن ابتلاء گفته میشود ودر آن قدحی نیست وبا لکریت تا ب مختار است بهر طور بندگان خود را استعمال کند جایز است لا یُسئل عما یفعل وهم یسئلون **بحث هفتم** بکلمات جمع کلمه واَن نزد نحاة قولی یا لفظی واحد موضوع برای معنی مفرد چه اسم باشد یا فعل یا حرف وانچه زیاده از یک باشد او کلام باشد بسبب الاسناد **ونزد اهل لغاة** کلمه بفارسی سخن واحد باشد **ودر مجمع البحرین** فرموده که کلمه نیز واقع واطلاق بر الفاظ منطوقه میشود که معانی مجموعه تحت آن میباشد لهذا عرب برای هر قصیده کلمه میگویند **وکلام** در اصل لغت عبارت از اصوات متتابعه برای معنی مفهوم میباشد **ونزد نحاة** اسم است برانچه مرکب از مسند ومسند الیه باشد انتهی **ودر صحاح وصراح** گفتند که کلام صفتی ست که حی فی نفسه متمکن بآن از اعلام میباشد گاهی بواسطه اصوات مقطعه وگاهی بواسطه کتابت وگاهی بواسطه اشارت **ونزد این دو شخص** کلام اسم جنس است بر قلیل وکثیر واحد وجمع اطلاق میشود **ونزد متکلمین** عدلیه کلام الله عبارت است از ایجاد حروف واصوات مسموعه در جرمی از اجرام واجسام غیر ناطقه چون ایجاد کلام در شجره زیتون بموسی **ونزد** بعض محققین از متاخرین ایجاد حروف مسموعه یا مشهوده در جرمی از اجرام غیر عادیه باشد تا انچه بر لوح محفوظ مکتوب ودر قلوب ملائکه وانبیاء علیهم السلام القا بلا صوت میشود داخل کلام الهی باشد **وکلمه** مصدر نیست بل اسم است لهذا جمعش کلمات است چه مصدر را جمع نمیشود **ومدلول** مصدر حدث ومدلول اسم لفظ است وآن لفظ دلالت بر حدث میکند چنانچه ابن الخشاب گفته **ونزد اهل بدیع** چنانچه ابن سکیت **و** ابن هشام گفته که منطوق ومدلول کلمه وکلام چون جرح موثر در اسماع وقلوب وعقول سامعین میشود چه او ماخوذ علی الاصح از کلم بالفتح که بمعنی جرح است بکلمه وکلام

٦٠٩

جواب سوال کہ ابراھیم چگونہ مخصوص
کلمات گردید

تا سید ند فاللہ اعلم آیا کلمہ کلام و کلمات مختص بر قول از روی حقیقت اطلاق میشود یا بر افعال و اقوال نیز از روی مجاز و اتساع و ر اہل تحقیق دو قول است ثانی از بعض اصولیین منقولست **و آیا** در اینجا حقیقت مراد است **یا** مجاز خالص یا ہر دو بالاشتراک در مفسرین خلاف است اصح آنست کہ در اینجا بر حقیقت است زیرا کہ ہمہ افعال آنحضرت در اصل اوامر و نواہی اند و اوامر و نواہی اقوال من حیث الامر والنہی ند نہ افعال و در تفسیرش می آید ثم اللہ اعلم **بحث ہشتم** و اذ ابتلی ابراھیم ربہ بکلمات یعنی یاد کن ای محمد وقتیکہ اظہار نمود حال ابراھیم را بتکلیف و امر و نواہی تا در خلایق علوی و سفلی ممتاز و ممدوح باشد **و نزد جمعی** معنایش اختبار و ابتلاء کرد ابراھیم را پروردگار او سبحانہ و تعالی چند **آیا** خود ابراھیم مکلف بآن شد فقط **یا** ابراھیم مع الامۃ **یا** است فقط بغیر ابراھیم و لکن ابراھیم مبلغ آن الی الامۃ بود و در آن خلاف است ظاہر قرآن دلالت بر اختصاص ابراھیم دارد و موید آن اخبار مستفیضہ از طرق خاصہ و عامہ **و مختار** جمعی از محققین است لہذا لسان صدق در آخرین و ممدوح در علویین و ممتاز در اولین گردید **بعد آن آیا** ابتلاء و امر بآن بصورت ایجاب بود چہ ہر واجب افضل بالضرورت از غیر واجب است **یا** بصورت استحباب در ان نیز دو قول است **و اول** اظہار جماعتی و مروی **از ابن عباس** است کہ این امور یعنی آنچہ در مرویہ آتیہ است واجب مختص با براھیم در شرع او بود و در شرع ما ہمان غیر منسوخ مستحب باقی تا قیامت است **و اصح** و اقوی قول ثانیست کہ ابراھیم مع الامم الآتیہ است **و** زوال اختصاص و اشتراک ابراھیم با مت لازم نمی آید باین وجہ کہ احکام مخصوصہ با براھیم مخصوص نازل گردیدہ اول آنحضرت مکلف و فاعل آن شدہ بعد فعل او امم آتیہ الی القیمہ بفعل اکثر آنہا مامور گردید تا بتاسی آنحضرت ہمہ ممدوح و مثاب باشند زیرا کہ امام الانبیاء بود **سوال** بنا بر این خصوصیت ابراھیم باطل و اشتراک امم با او لازم میشود **جواب** خصوصیت آنحضرت بدو وجہ است **احدھما** بوجہ ابتدائیت کہ قبل بر او با حدے چنین حکم نازل نشدہ **ثانیہما** آنکہ آنحضرت بعد نزول حکم اول فاعل آنہا شدہ پس ابتدائیت بمنزلہ اصول و اول دین است فمن سن سنۃ فلہ و علیہ الی القیمۃ باشد و ہمین مستفاد از اخبار عامہ و خاصہ خصوص از مرویہ صادقیہ در **تفسیر علی ابن ابراھیم و مجمع البیان** صحیح است فاللہ اعلم **بحث نہم آیا** این کلمات اقوال **یا** افعال **یا** ہر دو اند در آن خلاف بجہت اختلاف روایات است اصح آنست کہ ہر دو است **فقط** گفتہ ابتلاء صحیح و شامل نمیشود مگر در فعل آنچہ کلفت شدیدہ و مشقت عظیمہ باشد نہ محض مباحات و تنظیف بدن و لذات لہذا الزام ابتلاء در مفاد مجتمعہ کل مرویات من حیث الاجتماع شامل و حاصل میشود و نیز طبکہ ہمہ روایات صحیح باشند پس بصورت جمع بین الاخبار المتضادۃ تطبیق ممکن است بحمل کلمات بر عموم و اگر بعض روایات غیر صحیح باشند تعارض لازم می آید پس توقف دران اولی بل واجب است **بحث دھم** برخی از روایات عامہ و خاصہ کہ متناول تفسیر کلمات است مع ذہاب بعض

٦١٠

بیان کلمات براهیم

مفسرین این ذکر می نمایند تفسیر خالی از لطف نباشد **اول** آنانکه کلمات را از جنس اقوال مطابق موضوع میدانند چنانچه **در روض الجنان** فرموده ایشان متفق برآنند که خدا آنحضرت را مامور گردانید درخواندن آن بصورت تسبیح در اوقات عبادت پس ایشان نیز در آن خلاف کردند **بعضی** از معاذ جبل روایت کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی بصحابه فرمود **آیا** میدانید که خدا چرا ابراهیم را خلیل خود ساخت گفتند خدا و رسول او اعلم است آنحضرت فرمود برای آنکه ابراهیم هر بامداد و شبانگاه میگفت سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون **سدی و ابن جبیر** گفتند که آن کلماتی بود که در حین بنای خانه کعبه میخواندند و آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر باشد و چون تمام کرد بعد آن ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الی قوله انک انت العزیز الحکیم نیز خواند **عبد الرحمن بن زید** گفت آن کلمات لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و لا حول و لا قوة الا بالله سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون بود **در کتاب خصال ابن بابویه** است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کلمات ابراهیم بسایل فرمود که این کلمات همان کلماتیست که آدم متلقی بآن از خدا شده پس خدا توبه داد او را و آن باین طور است که یا رب اسئلک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الا تبت علی پس توبه داد او را و او ارحم الراحمین است سایل عرض کرد از فاتمهن چه مراد است آنحضرت فرمود که آن کلمات تا سه همه ائمه اثنا عشر باشند و تا قایم ایشان تمام کرد از اولاد حسین نه امام اند **در تفسیر عبد الله عیاشی** است که آنحضرت فرمود که کلمات را تمام کرد بمحمد و علی و ائمه از اولاد علی و ابراهیم گفت یا رب فعجل بمحمد و علی ما وعدتنی فیهما و عجل نصرک لهما یعنی بار خدایا تعجیل کن بمحمد و علی جمیع آنچه را بمن وعده داده ای در شان یعنی در محمد و علی و تعجیل کن در یاری خود مر ایشان را **ثانی** آنانکه از جنس افعال میدانند پس ایشان نیز خلاف کردند **در مجمع البیان و تفسیر قمی و مبانی البیان و نور الثقلین** از حضرت صادق علیه السلام مرویست آنکه هرگاه خدا با ابراهیم در خواب ذبح اسمعیل نمود که پدر عرب و پسر ابراهیم باشد و بآن مبتلا ساخت آنحضرت اتمام ذبح بعزم جزم بر آن و تسلیم امر الله نمود پس خدا آنرا او برای صدق نیت و عزم و عمل او بامر خدا فرمود پس خدا از روی جزا و عوض آن انی جاعلک للناس اماما ذکر نمود یعنی بعوض آن ترا امام خلق گردانیدم پس از آن بر او حنیفه نازل گردید و آن طهارت باشد و آن طهارت ده چیز باشد پنج از آن در سر و پنج از آن در بدن است **اما آنچه** در سر است و آن اخذ شارب عبارت از گرفتن بروت باشد و باقی نهادن ریش و فرق موی سر از میان و مسواک و خلال **و اما آنچه** در بدن است پس از آن تراشیدن موی از بدن و ختنه کردن و ناخن تراشیدن و کردن غسل جنابت و طهارت مخرجین بول و غایط بآب باشد و اینست حنیفه طاهره که با آن ابراهیم آمده و اینها در زمانه هیچ نبی نسخ نشده و منسوخ تا قیامت نخواهد شد

انتهی نزد قتاده همین احد الروایات ابن عباس است که کلمات مشتمل ده خصال بود و در شرع او واجب و فرض بود و سنت در شریعت ماست مضمضه و استنشاق و فرق سر و تراشیدن یا گرفتن موی لب و مسواک و اینها در سر بودند و ختنه و تراشیدن موی زهار و برکندن موی بغل و گرفتن ناخنها و استنجا به آب و اینها در بدن بودند و بروایت ثانیه ابن عباس که او را ابتلا نمود بسی خصلت از شرایع اسلام که احدی بآن مبتلا نشده بود و همه آنها را بر پای داشت و تمام او اکرد و پس برای او برات و ابراهیم الذی وفی نوشت و ده از آنها در سوره براءة از آیه التائبون العابدون تا آخر است و ده از آن در سوره احزاب است و آن از ان المسلمین و المسلمات تا آخر آن است و ده در سوره مومنین از ابتدای قد افلح المؤمنون تا اولئک هم الوارثون است و ده دیگر بروایت دیگر افزودند که در سوره سأل سائل تا والذین هم علی صلاتهم یحافظون مجموعه همه چهل باشد و بروایت سیوم ابن عباس مراد از کلمات آنکه او را امر بصورت ابتلائی بمناسک حج فرمود این مختار ربیع و قتاده است و نزد حسن ابتلاء او باشیاء است نمود بکواکب و شمس و قمر و بختنه در کبر سن و بورود او در نار نمرود و بذبح اسمعیل و هجرت از وطن و نزد ابو علی جبائی مراد از کلمات و ابتلاء بآن جمیع انچه از تکلیفات عقلیه و طاعات شرعیه باشد نزد بمیان محاجه او بقوم او بود چنانچه و حاجه قومه قال اتحاجونی فی الله خبر از آن است نزد ابو روق کلمات از خود او نقل فرموده فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین تا الا من اتی الله بقلب سلیم باشد نزد بعضی تمام اصول الدین و فروع دین باشد نزد بعضی او را امتحان بنفس و فرزند و مال و دل نمود اما ان بهیمان و فرزندان بقربان و تن به نیران و دل بخدای رحمان و او لیس خود را وقتیکه مجرد از همه این ساخت بس خلیل الرحمان در دو جهان گردید و نزد مجاهد و مقاتل و شیخ المشایخ ابو الفتوح و زمخشری آن کلمات از ابتدا قال انی جاعلک للناس اماما تا آخر قصه ابراهیم در این سوره باشد چه نزد ایشان انی جاعلک خواه جمله استیناف باشد یا بیان بر هر دو تقدیر تفسیر کلمات است در کتاب النبوة شیخ صدوق فرموده که ابتلا بدو معنی باشد مستحیل و جایز اما مستحیل آنست که اختبار بکند او را تا بداند کشف ایام را از و یعنی یوم فیوم حال او را در یابد و بداند این بر عالم الغیوب جایز نیست اما ابتلاء جوازی آنکه مکلف را مبتلا میسازد بامورے تا با ابتلاء و تکالیف مأموره مستحق اعواض و عطایای آن بصورت لازمه عند الله شود و در ناظرین مقتدای باشد تا بداند از مصالح و حکم الهیه آنکه اسباب ما مفوض و باختیار خلق نیست بل اسباب عطاء و عدم آن بکافی مستقل بما که حالات خلایق و ایام نزد او منکشف حاضر غیر غایب بلا تفاوت است و اما کلمات دیگر سوای آنچه مذکور شد منجمله آن یقین است و مشیر بان و لیکون من الموقنین است و معرفت بتوحید و تنزیه از تشبیه در حین نظر بکواکب و قمر و شمس است

وشجاعت است بدلیل فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم مع مقاومت او در حال وحدت و کثرت اعدا و وفات آن وحلم است بدلیل ان ابراهیم لحلیم اواه منیب وسخاوة وضیافت اضیاف است چه اسطشرید ومواید وضیافت اضیاف وضع کرده آنحضرت است هر وقتیکه مهمان در خانه نمی یافت در اطراف اربع میل در میل در فحص او میرفت بدلیل هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین وعزلت از عشیره است بدلیل واعتزلکم وما تدعون من دون الله وامر معروف ونهی منکر است بدلیل یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر الخ ودفع سیئه بحسنه است در جواب آزر بدلیل لئن لم تنته لارجمنک واهجرنی ملیا قال سلام علیک ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا وتوکل علی الله است بدلیل الذی خلقنی فهو یهدین الخ ومحنت در نفس وقت وضع در منجنیق برای القاء در نار است ومحنت وصبر در ولد در ذبح اسماعیل است ومحنت در اهل است وقتی که زنش ساره از اخذ سلطان جبار قبطی خلاصی یافت وصبر بر بدخلقی و بدخوئی ساره مدت العمر با او باشد واستقصای نفس در طاعت خدا بدلیل ولا تخزنی یوم یبعثون وبرائت او از کفار فریقین فی الغیر او وعند الله بدلیل ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما است وجمع طاعات بالخلوص بدلیل ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین الی وانا اول المسلمین است واستجابت دعا او بدلیل رب ارنی کیف تحی الموتی است واصطفاء او در دنیا و در آخرت علی العالمین وشهادت تعبدای او بعاقبت او صلاح وتقوی است بدلیل انه من الصالحین است ومقتدا بودن او در آخرین بدلیل ووصی بها ابراهیم بنیه الخ وانبع ملة ابراهیم است انتهی کلام شیخ صدوق صدر المحدثین اقول حقیر جویای ختم کلام شیخ صدوق دیگر اولیات ابراهیم را از کتب اهل سنت میکنم اگرچه همه مذکورات شیخ در احادیث عامه نیز بتفصیل مذکور است وبر اکثر آنها بیندا اقل بتفسیر در منثور سیوطی رجوع نماید در در منثور بنقل ابن جریر وابن ابی حاتم از ابن عباس است که دیگر غسل جمعه است ایضا سکونت اسماعیل و ذریت او بزمین مکه قرار داده وطلب بعثت محمد وآل او نموده ایضا سیوطی وبزار وترمذی ودر نوادر حکیم وبیهقی باسناد اماسیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده سنن مرسلین حیاء وحلم وحجامت و مسواک وتعطر است ایضا سیوطی وابونعیم از عایشه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که بسفر میرفت مسواک وشانه وسرمه دان وقاروره وآینه را با خود می برد ایضا اول زیر جامه پوشیده وفیشت بدن کرده وسفیدی موی ریش دیده چنانچه در در منثور مرویست که قال ابراهیم اول من لبس السراویل واول

مشایخ ثلثه مختون نگردیدند

من فرق واوّل من استحدّ واوّل من اختتن واوّل من قرّ الضیف واوّل من شاب یعنی ابراهیم اول کسی بود که زیر جامه پوشید و اول کسیکه تفریق در موی سر نمود و اول کسیکه آرایش بدن و زینت آن بشانه و سرمه و خضاب و لباس جمیل و امثال آنچه مرسوم است نمود و اول کسی است که ختنه کرد و اول کسیکه ضیافت اضیاف کرد و اول کسیکه سفیدی موی در خود دید **ایضا** در آن و در اصول ما مرویست که اوحی الله الی ابراهیم انک اکرم اهل الارض علیّ فاذا سجدت فلا تری الارض عورتک فاتخذ سراویل یعنی خدا وحی باِبراهیم کرد که بدرستیکه تو گرامی ترین اهل زمین بر منی وقتیکه سجده میکنی پس زمین عورت خود را نبین پس ساخت و پوشید زیر جامه را **در روایات عامه بسیار** وارد است که ابراهیم خود را ختنه بتیشه کرد و عمرش بصد و بیست سال رسیده و بعد آن هشتاد سال زندگی کرد **و** در روایت بخاری و مسلم آنکه وقت ختنان خود هشتاد ساله بود **و بروایت بیهقی** ابراهیم اسحاق را بروز هفتم و اسماعیل را عند البلوغ ختنه کرد **و بروایت سیوطی و ابن سعد** اختتن اسماعیل وهو ابن ثلث عشرة اسماعیل را در سیزده سالگی ختنه کرد **و در روایات ما** مسطور در علامات انبیاء و ائمه علیهم السلام متواتر وارد است که همه انبیاء و ائمه علیهم السلام ناف بریده و مختون و مطهر از لکه های باور متولد میشوند و اگر روایات ختنان ابراهیم و اسماعیل و اسحق صحیح و ثابت شود پس مصادم اخبار محمول و مأول خواهند شد که ابراهیم بنفسه ختنان در است بدست خود جاری ساخت ثم الله اعلم **اقول** بعض ناسیه میگویند اگر اختتان ابراهیم بنفسه و بعد هشتاد ثابت شود و حال آنکه در دین ما نیز واجب است پس مشایخ ثلثه خلفاء بوده پیروی ابراهیم و حضرت محمد علیهما السلام بعد اسلام نیز نکردند و با اختتان خود امامت بخلایق مختون کردند و حال آنکه چون ابراهیم ختنان خود حکمی بواسطه والا که نیز جایز بود چه در وقت استشهاد نظر بفروج و عند المعالجه و الاختتان ایضا و دلالهای المعالجه فروج جایز است بل متفق علیه فقها است **چنانچه** احمد حنبل **و** طبرانی **و** سیوطی از عثمان روایت کرده انه دعی الی الختان فقال ما کنا ناتی الختان علی عهد رسول الله و لا ندعی له یعنی عثمان میگوید که ما دعوت بختنه کرده نمیشدیم در عهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نمیگفته استعمال ... ختنه ... **و** حال آنکه بیهقی **و** سیوطی و غیر ایشان روایت کردند قال صلعم من اسلم فلیختتن یعنی آنحضرت فرمود هر که مسلمان شد پس هر آینه بخود ختنه کند چه ختنه علامت ایمان است **زهری** گفته جمعی از صحابه ختنه نکردند منجمله ایشان مشایخ صحابه اند **ایضا** آنحضرت اول کسی است که خضاب سر و ریش خود را بحنا و وسمه کرده چنانچه **دیلمی و سیوطی** روایت کرده اند قال اول من خضب بالحناء والکتم ابراهیم یعنی ابراهیم اول کسی بود که خضاب بحنا و وسمه کرد ابوداود **و** ترمذی **و** نسائی **و** ابن ماجه **و** سیوطی از ابوذر روایت کرده اند احسن ما غیر به الشیب الحناء والکتم یعنی بهتر آنچه تغییر دهید بآن سفیدی موی را حنا و وسمه باشد **ترمذی و سیوطی** روایت کرده اند قال

رسول الله غیروا الشیب ولا تشبهوا بالیهود یعنی تغیر دهید سفیدی موی را و شبیه مسازید خود را بایهود **اقول** مراد از نهی ولا تشبهوا بالیهود منع از حنا و وسمه نیست بدلیل غیروا الشیب و با حادیث بالا پس ممکن است که شاید یهود آن زمن رنگ و تغیر بسفیدی موی نمیدادند چون هنود این زمان و انکس گمان میکند که نهی از وسمه کردن است چه آن فعل یهود بوده باشد پس مراد از غیروا الشیب تغیر مطلق است نه مقید غلط کرده و بسیار احادیث و افعال صحابه در یوم بدر و احد دلیل قاطع بر وسمه است ثم الله اعلم **ایضا** آنحضرت اول آنکس بود که مصافحه بمعانقه کرده **ابو الدنیا** در کتاب الاخوان و **خطیب** در تاریخ و **دیلمی** در فردوس و **سیوطی** در درر منثور روایت کردند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که اگر دو برادر در وقت ملاقات خود معانقه با یکدیگر میکنند چگونه باشد فرمود صلعم کانت تحیة الامم و فی الاخر کانت تحیة اهل الایمان و خالصهم و ان اول من عانق خلیل الرحمن یعنی در حدیثی آنحضرت فرمود معانقه تحیه امتهای سابق بوده **و** در احادیث دیگر فرمود که تحیه اهل ایمان و خلوص مودت ایشان با بین باشد و اول کسیکه معانقه کرده خلیل الرحمن بود **ابن ماجه** و **بیهقی** و **سیوطی** باسناد جید از **ام سلمه** روایت کردند ان رسول الله اذا طلی ولی عانته یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه نوره بدن می مالید برای تصفیه آن از کثافت موی و چرک متصرف و متولی مالیدن بر نافه خود میشد **و** بروایت **انس** که اذا کثر شعره حلقه یعنی وقتیکه کثرت موی میشد امر میفرمود تراشید اول صحیح است و روایت ثانیه معارض صحاح اهل البیت عصمت و طهارت است و بفرض تسلیم جمع ممکن است که گاهی نوره و گاهی حلق آن میفرمود و اللهم لا تواخذنی ثم الله اعلم **و** **متفق فریقین** است که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فضل الصلوة بالسواک علی الصلوة بغیر سواک سبعین ضعفا یعنی فضیلت و ثواب نماز بعد از مسواک بر نماز بی مسواک هفتاد درجه زیاده است **ایضا متفق** است رکعتان بسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک یعنی دو رکعت با مسواک افضل و ثوابش زیاده تر است از هفتاد رکعت نماز بی مسواک **ایضا** متفق در کتاب السواک ابو نعیم **از حضرت امیر علیه السلام** است ان افواهکم طرق القرآن فطیبوها بالسواک یعنی دهانهای شما راههای قرآن اند پس خوشبو و پاک گردانید **ایضا** متفق باسانید بسیار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما جائنی جبرئیل الا اوصانی بالسواک حتی لقد خشیت ان یفرض علی و علی امتی و لو لا انی اخاف ان اشق علی امتی لفرضته علیهم الخ یعنی نیامد جبرئیل مگر آنکه وصیت میکرد مرا بمسواک تا آنکه ترسیدم واجب سازد بر من و بر امت من و اگر ترس شاق شدن بر امت نمیداشتم هر آینه بر ایشان فرض و واجب میساختم و من مسواک میکردم تا آنکه می ترسیدم که گوشت بن دندان من میریزد **و**

مبانی البیان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست من اخذ من شعره او لم یفرقه

احادیث در طهارت باب بول

فرقه الله بمنشار من نار یعنی هر که موی سر بگذارد و در جنابت سر آنرا تفریق نکند تفریق سر یا موی آنرا خدا میکند بمنشار آتشی **اقول** محمول بر تاکید و تشدید استحباب میشود **نزد بعضی** محمول هست بر آنکه اگر موی منع مسح وضوی واجب کند **و نزد** صاحب مبانی محمول است بر آنکه اگر اعتقاد عدم مشروعیت و شانه و تفریق آن داشته باشد فالله اعلم **احمد** و در زهد **بیهقی** در شعب ایمان **و سیوطی** در در منثور روایت کردند که از سبب تاخیر وحی و مجی جبرئیل پرسیدند

فقال ولم لا یبطی عنی وانتم حولی ولا تستنون ولا تقلمون اظفارکم ولا تقصون شواربکم

ولا تنقون براجمکم یعنی آنحضرت با ایشان فرمود که چرا تاخیر وحی نشود و شما در مسند خدمت با نه مسواک کردید و نه اخفا و نه بروت را کم فقید و نه پاک ساختید چرکهارا از زیر ناخنها یا کنایه از وضو نکردن باشد چه براجم جمع برجمه **بضمتین** در لغت پیوند انگشت باشد **تنبیه** چونکه بلحاظ اختصار عربیت والاتمام اولیات و سنتیات براهیم لهذر اینجا جمع از عامه و خاصه میکردم تا حاجت بکتب دیگر نمی ماند لکن در اینجا یک دو حدیث اهل سنت مشتمل اختصاص موضع بول با آب نقل میکنم و حال آنکه در روایات سابقه انیقام از تفاسیر متعدده دانستی که یکی از این کلمات خلیلیه استنجا با آب باشد و مراد از استنجا نیست مگر تطهیر مخرج غایط و بول با آب هر دو خاصه **ابن ابی شیبه**

مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عایشه یا سعید خود روایت کردند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود **ده خصلت** از فطرت است تراشیدن لب **و گذاشتن** ریش **و** مسواک **و** استنشاق با آب **و** گرفتن ناخن **و** غسل براجم **و** کندن موی بغل **و** تراشیدن موی زهار **و** انتقاض الماء یعنی الاستنجاء بالماء و بتحقیق آب یعنی استنجا با آب باشد **ابن ابی حاتم و سیوطی** از مجاهد روایت کرده که من فطرة ابراهیم

غسل الذکر والبراجم یعنی از فطرت طاهره ابراهیم شستن ذکر بعد بول و اندام باشد یعنی شاید مراد وضو باشد **عبدالرزاق و عبد حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابو حاتم و حاکم و بیهقی** در **سنن و سیوطی در منثور** مع جم غفیر با سانید خود از ابن عباس روایت

کردند که خدا ابتلاء ابراهیم نمود چنین کرده پنج از آن در سر و پنج از آن در بدن بس از شمردن آنها فرمود و غسل

مکان الغایط والبول بالماء یعنی و شستن این ده خصلت خلیلیه شستن مخرج غایط و بول مختص با آب است

این برای منصف و متمسک بقول خدا و رسول صلعم کافی است در ترک رای و قیاس والله یهدی من یشاء

الی سواء السبیل **در باب البول ترمذی** از عایشه مرویست قالت مرن ازواجکن

ان یستطیبوا بالماء فانی استحییهم فان رسول الله صلعم کان یفعله یعنی بمعاوده عایشه گفت امر کنید شوهرهای خود را ای زنان با آنکه استنجا نمایند مخرجین با آب کنند بدرستیکه رسول الله صلعم استنجا با آب میکرد **ترمذی** گفته این حدیث صحیح نزد اهل علم است و ایشان اختیار استنجا با آب می کردند اگرچه استنجا با حجار نزد ایشان مجزی بود **و ابن ماجه و صاحب مشکوة**

معنی امام و وجوب آن

بسند جابر و انس روایت کردند که آیهٔ والله یحب المتطهرین نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انصار را فرمود که خدا ثنا بر طهور شما فرموده آن چگونه می‌کنید قالوا نتوضأ للصلوة و نغتسل من الجنابة و نستنجی بالماء ایشان گفتند وضو میسازیم برای نماز و غسل میکنیم بجنابت و استنجا بول و غایط باب میکنیم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فعلیکموه **اقول** اکثر احادیث در مطلق استنجا وارد و اطلاق مقتضی عموم مخرجین سعا است سعهذا احادیث اهلبیت عصمت علیهم السلام و حدیث غسل الذکر و حدیث غسل مکان الغایط و البول بالماء مفسر مبهم و موید مطلق است پس اجمار ببول بلا دلیل قطعی جایز نباشد **تذنیبه** جمعی از علما و از بعض احادیث خاصه ثابت میشود که همهٔ اینها واجب و در شرع ابراهیم بوده **اما** در شرع با امت اکثر اینها مستحب موکد است خصوص غسل جمعه علی المشهور و سواک و بعضی قبل البلوغ نیز **اما** بعد البلوغ بر خود او فقط واجب است در حال وضو و طهور مثل واجب است **اما** بر حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم سواک واجب بود و **بیانه** مستحب بود بحث آن مع التفصیل از کتب فقه و در باب **سوال** اجماع است ... بیان است بودن فطرت ابراهیم در دین ما چگونه صحیح میشود **جواب** ... آنست که مراد نسخ مجموع من حیث المجموع است پس اثبات بعض احکام منافی نسخ نیست **سوال** تنکیر کلمات و ابهام در آن چرا باشد **جواب** ... تنکیر و ابهام در کلمات ... و تعظیم آنها عند الله باشد **بحث دهم** فاتمهن در مجمع البیان ... تمام کمال و وفا و او اظهار اند و اتمهن تماما و اتمه اتماما و تمم ... نقصان ... باشد **اما** ضمیر فاعل اتمهن و حید و اقرب راجع با ابراهیم ... راجع الی الله است **پس** تفسیر بنا بر اول آنست که او ادا کرد ... با تمام رسانید ... و ابراهیم الذی وفی ابراهیم کلمات را کما ینبغی **و بنا بر** ثانی عطا کرد خدا ابراهیم را کمالاتی که ... حال خود کرده بود والله اعلم **بحث یازدهم** قال انی جاعلک للناس اماما ... یؤتم اماما و امامة اسم باشد نه مصدر **نزد** صرفیان مهموز الفاء و مضاعف اللام باشد در **ریاض الجنان** فرموده در اینجا فعال بمعنی مفعول چون ازار بمعنی موتزر و حساب بمعنی محسوب و کتاب بمعنی مکتوب است و در اصل لغت امام بمعنی مقصود میباشد و دیگر گفتند که امام اسم لمن یؤتم به یعنی اقتدا به او باشد چه با کسی که اقتدا شود چه در قول یا در فعل پس او امام باشد **نزد متکلمین** امامة ریاست عامه برای انسانی در امور دنیا و دین هر دو باشد **بدانکه** نصب امام واجب عینی است یا نه در آن دو قول است **مختار** اصم از معتزله و جماعتی از خوارج عدم وجوب است **و مختار اکثر امت** وجوب است بعد آن امت خلاف کرد که **آیا** بر خود شخص انتصاب بر امامت واجب است **یا** بر خلق **یا** بر خدا **اول** مختار زیدیه که هر کس از فاطمیه عالم عادل شجاع مقاوم باشد انتصاب

٦١٧

براو عینا واجب است **وثانی الاقوال** مختار همه فرق اهل سنت است **وثالث الاقوال** مختار امامیه بل اکثر فرق شیعه است **وبعد ان امت** باز خلاف کردند در آنکه سمعا واجب است یا عقلا **مختار** جبائیان و بصوبین ایشان و اصحاب حدیث و اشاعره و کرامیه و حشویه سمعا واجب و معلوم است **مختار** معتزله بغدادی و امامیه بل نزد شیعه و زیدیه واجب عقلی است **پس** قایلین نیز بدو قول مختلف شدند **نزد** معتزله واجب عقلا بر خلق است **نزد** امامیه واجب عقلا بر خدا است همین صحیح است زیراکه مدخلیت نبوت و امامت لازم و ملزوم در دین متحد است ثبوت لازم ملزوم نیز ثابت است **و** در اثبات و ابطال آن رجوع بفن کلام کن مبرهن میبابی **وحقیر** بالجمله تحقیقی در دو رساله **نجح العروج وشق القمر** کرده ام من شاء فلیرجع الیها **در معانی الاخبار** از حضرت امام رضا علیه السّلام در وجه تسمیه امام مرویست که امام را بلفظ امام نامیدند زیراکه قدوة الخلایق و مقتدای ایشان منصوب من جانب الله واجب الطاعة در قول و فعل است **وآیا** اطلاق امام بر امام باطل جایز است **بانه** ظاهر قرآن و اختیار جمعی آنست لکن نه مطلق بل مقید چون امام مضل و باطل چون آیه وجعلناهم ائمة یدعون الی النار اما اول بالاطلاق جایز بل شایع است چنانچه اسم اله متناول نیست بصورت اطلاق مگر بر معبود واحد بحق **بحث سیزدهم** نزد مفسرین در قول قال انی جاعلک سه وجه است **در کشاف و مبانی البیان** مختار و محتمل هر سه است **ا** آنکه از قال تا اماما جمله استیناف است اگر ناصب عامل اذ چون اذکر اذ ابتلی مقدر باشد گویا در آن وقت معنی چنین میشود و اذ ابتلی ابراهیم ربه کان قیل فماذا قال ربه حین اتم الکلمات جواب داده شد قال انی جاعلک للناس اماما **ب** آنکه قال انی عطف بیان و تفسیر اذ ابتلی میشود یعنی ابتلا کرد ابراهیم را و مبتلی فیه امامت و تطهیر بیت و رفع قواعد اسلام تا آخر قصه باشد **ج** اگر منصوب میدانی او را پس مجموع قال انی جاعلک معطوف بر ماقبل و لام للناس متعلق بمحذوف استقر پس صفت اماما باشد **و در مجمع البیان** فرموده جایز است که للناس متعلق بجاعلک و اماما مفعول ثانی جعل باشد و من ذریتی نیز بحذف مقدر چون و اجعل من ذریتی باشد **لکن** لفظ من در و من ذریتی بالجمله للبعضیه باشد والله اعلم **بحث چهاردهم** قال انی جاعلک للناس اماما تفسیرش بدو وجه کردند **احدهما** آنکه سبب امامت ابراهیم اقامت بر کلمات و اتمام و اداء آن بوجه احسن و کما ینبغی باشد پس ابراهیم بحسب جزاء امامت در دنیا داده و تقدم سبب بر مسبب عند العقل لازم است پس بحصول آن سبب واجب الحصول است **این مختار** جمعی منهم قاضی ابوبکر و مایل آن زمخشری و اکثر متاخرین است **ثانیهما** نبوت و امامت مشروط بتقدم اسباب و حصول آنها نیست فی الالازم می آید که هر کس چنین شرایط و اسباب را جمع کند باید وجوبا نبی و امام میشود بل امامت و نبوت معهود الهی است در علم ازلی بدلیل لاینال عهدی الظالمین و صحاح و حسان احادیث از طریق اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السّلام نیز چه جزاء اعمال حسنه نبوت و امامت اصلا نمیتوانند شد چنانچه اهلبیت بجمع مال و ملک و لشکر و امثال آن

بغیر واجب الوجود جایز و ثابت نمیشود زیرا که نبوت و امامت فی الاصالت ریاست تکلیفیه مختص به نبی و امام میباشد پس تکلیف اشق جزاء تکلیف اخف بمکلف دادن جائز نیست **بلی** تکلیف کلمات بصورت ابتلا بود تا ممدوح در اولین و آخرین و علوین الی القیمة در دنیا و در آخرت با عاظم مدارج از همه انبیا فایز گردد و همین اقوی الوجهین و اصح است ثم الله اعلم **آیا فاعل** خدا بلا واسطه است یا بواسطه جبرئیل مشهور و مؤیدش ظاهر قرآن است که خود خدا بلا واسطه است **بحث پانزدهم** مراد از امام ساختن ابراهیم چیست **آیا** نبی ساختن است **یا** امام در آن و قولست **نزد** جمعی مراد نبوت است **چنانچه** امام بر نبی در قرآن اطلاق شده چون آیه کتاب موسی اماماً و رحمة **و آیه** وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا **نزد** اکثر متاخرین امام بمعنی مقتدای خلق خصوص مقتدای انبیاء متاخرین در امور دین الی القیمة است چه بعد او نبی نیامد مگر آنکه آنحضرت مطمح نظر ایشان و مقتدا در افعال و اقوال بود **سوال** اگر مراد از امام در اینجا نبوت باشد پس تا اداء کلمات نبی بود یا نه اگر نبی بود پس نبی ساختن تحصیل حاصل باطل باشد **و** اگر نبی نبود لازم می آید که نبی با تمام کلمات و بعد آن شد پس هر کس او آچنین کلمات را اتمام آن در آن زمان میکرد البته نبی میشد و نبوت در دنیا جزاء اعمال و کلمات باشد **و ایضا** لازم می آید انتقال لفظ موضوع بغیر موضوع چه امام تخصیص یافته بمعنی خاص و نبی تشخصی دیگر بمعنی خاص باشد و بر آوردن لفظ از موضوعیت خود جائز نیست **و ایضا** اگر نبی نبود نزول وحی و جبرئیل بغیر نبی چگونه جائز باشد **و اگر امام** بمعنی مقرر و موضوع باشد پس نیز اشکال دارد **و وجه اشکال** آنکه امامت درجه دانی از نبوت است بالضرورت پس امام شدن ابراهیم نه نبی مدحی نباشد مر او را و حال آنکه او باتفاق ملل نبی بود **و اگر** امام بعد از نبی شد پس تحصیل حاصل نیز باشد زیرا که هر نبی امام است و هر امام نبی نیست و حصول امامت بعد از حصول نبوت رفعت و فخر و مزیتی ندارد زیرا که ما تحت نبوت امامت است و آن کانه معلوم است **و اگر** درجه امامت فوق نبوت باشد اینهم ضروری البطلان است چه اقصی درجه رتبه و رفعت امکانی نبوت است فوق بر آن الهیت است نه امامت **جواب** بچند وجه است **جواب اول** آنانکه از امام مراد نبی میگیرند پس نزد ایشان ریاست عامه امور خلائق در دین و دنیا متحد است لکن اسماء چون نبوت و خلافت و امامت متعدد دارد لهذا اماره رؤسا سلف دین را به نبوت و گاهی بخلافت و اخری بامامت در قرآن ذکر شده انتقال الفاظ از موضوع و نه اشکال دیگر لازم می آید **بلی** باقی ماند جواز نزول وحی و جبرئیل پس **جواب قاضی ابوبکر رازی** آنکه ملبسان غیر جبرئیل میرسید **و** از دیگران آنکه در علم الهی نبی بود و لکن وحی او بصورت الهام و منام و تجلی غیر جبرئیل باشد تا اجرای احکام نبوت صوریه و اگر خود جبرئیل بصورت وحی می آید یا خود خدا با او کلام و اعلام بکلمات میکرد اشکالی لازم نمی آید چنانچه با مادر موسی و با شیطان همکلام شده بقوله ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی **جواب ثانی** آنکه مراد از امام امامت است بعد آنکه نبی

۶۱۹

بود بچند وجه است **اول** آنکه ابراهیم نبی بود قبل از حصول امامت با ثار صریحه و اخبار صحیحه عامه و خاصه چنانچه در کتاب مستطاب **کافی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست ان الله تبارك و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا و ان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا و ان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا و ان الله اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع الله له الاشیاء قال انی جاعلك للناس اماما قال فمن عظمها فی عین ابراهیم قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال لا یکون السفیه امام التقی و عنه ع من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما و قریب بهمین مضمون حسکانی و ثعلبی و غیر ایشان در مقام خلت ابراهیم روایت کرده‌اند ملخص ترجمه آنکه خدا ابراهیم را اول بعبدیت اخذ کرد بعد آن به نبوت بعد آن به رسالت بعد آن بخلت بعد آن وقتی که در او تمام اشیا را جمع فرمود پس از همه آن او را امام گردانید و در چشم ابراهیم عظمت امامت جلوه داد و درخواست برای ذریت خود کرد و خدا از ظالمان ذریت او نفی امامت نمود پس این آیه امامت هر سفیه را تا قیامت نفی باطل میکند پس سفیه هیچگونه امام متقی نشود **دو حدیث دیگر** آنحضرت است هر که عابد صنم یا وثن بوده ولو طرفة العین امام نمیشود **اقول** در این حدیث تعریض و نفی امامت از مشایخ ثلثه است چه ایشان باجماع مشرك و عباد اصنام و اوثان بوده‌اند و تا چهل سال یا بیشتر نیز **در عیون الاخبار** مرویست قال علیه السلام خص الله بها عز و جل ابراهیم الخلیل بعد النبوة و الخلة مرتبة ثالثة و فضیلة شرفه بها و اشاد بها ذکره فقال عز و جل انی جاعلك للناس اماما فقال الخلیل سرورا بها و من ذریتی قال الله عز و جل لا ینال عهدی الظالمین فابطلت هذه الایة امامة کل ظالم الی یوم القیمة و صارت فی الصفوة حاصل آنکه حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که خدا تخصیص داد ابراهیم را بامامت بعد از حصول مرتبه نبوت و خلت که مرتبه سوم امامت تخصیصی است که تشریف داد بآن او را و بشیر آن آیه انی جاعلك للناس اماما است پس خلیل الله بحصول سرور آن برای بعض ذریه خود درخواست کرد خدا فرمود نمیرسد عهد امامت من ظالمان را پس این آیه بطلان امامت هر ظالم الی القیمة میکند و گردانید آنرا در برگزیدگان اصفیاء **دوم** هرگاه نبوت او قبل از امامت ثابت گردید پس نبی خاص بالنسبة رسول است چنانچه سوید این حدیث کافی و اخبار دیگر معقول منقول لفظی اوان اشهد ان محمدا رسول الله باشد چه نبی در لغت من حصل له النباء است یعنی او را خبر و وحی آمده باشد این مستلزم نیست که مبنی بغیر نیز باشد چنانچه جمعی از انبیا نبی بر نفس خود بوده‌اند و مبنی الی الغیر نشده‌اند چون آدم ع و نبی ما در ابتدای عمر و زمان خود **اما رسول** اعم از نبی است چه رسول آنکس است که هم منبا باشد و مبنی الی الغیر نیز باشد زیرا که رسول در اصل بمعنی فرستاده شده باشد لهذا مراد از رسول اعم مقرر گردیده محمد نبی الله اگرچه محمد نبی الله بالحق و الصدق است لکن در اذان آن و اقامت بجای رسول اعم جائز نیست **اما امام** او اخص نیز از نبی و رسول در موضع نبیا شده و آن در اصل بمعنی مقصود خلق و مقتدا باشد و بنا بر این جائز است که نبوت ابراهیم قبل امامت او بوده و لغوی امامت نیست پس در همه تکالیف

از اقوال و افعال و احکام و اوامر و نواهی مطمح نظر امت و واجب الاطاعت چون امام الجماعت علی کل حال باشد **و ثانی** جائز و ممکن است که نبی بمعنی لغوی بر نفس خود و بغیر نیز باشد اما امام بمعنی مقتدای مقصود و رئیس مستقل و رعایه امور دین و دنیا باشد هیچ اشکالی و اعتراضی لازم نمی آید پس به ثبوت و تقریر آن ظاهر گردید که مکان محل او بعد حصول نبوت و را ابراهیم باشد چه خاص مستلزم عام است و عام مستلزم خاص نیست **و** هرگاه بعد نبوت و خلافت او را امامت حاصل گردید آخر درجه امکانی حاصل گردید که فوق بر آن مقصود نیست مگر درجه الهیت الهی پس عوامی تحصیل حاصل و زیادة مرتبه باطل گردید **سیوم** آنکه نبوت و امامت در جهه متحده باشد **پس** ما می گوئیم ممکن و جائز است که در زمان غیر ختم النبوة در جه ریاست را اسم نبوت و خلافت و رسالت و امامت اطلاق شود پس در مرتبه نبوت بحسب قابلیت خود متدرج و مختص میشود **اول** آن نبوت **و ثانی** آن خلافت باشد **و ثالث** آن رسالت **و رابع** آن امامت **ابن سینا** و غیر او چون رسیده اما گفته **و هم** همه آنها خاتمیت است که آن درجه غیر شخص واحد در زمان آخر دیگر اصلا و ابدا نمیرسد چه فوق هر رتبه خاتمیت عالم امکانی ممکن نیست زیرا که در مراتب امکانیه اعلی مرتبه نبوت و منتهای آن خاتمیت است و آنچه فوق بر آن است فقط درجه واجب الوجود بالهیت است پس جائز نیست که ابراهیم از ابتدا مرتبه نبوت و خلافت به درجه رابع آن که نامش امامت باشد رسیده تا مقتدای و مطمح نظر کافه انبیا و امم و متصرف همه امور باشد پس از اتحاد درجه ریاست قدحی و تحصیل حاصل و زیادت آن لازم نمی آید و بحث این مسئله بتفصیل و دلیل از عقل و نقل جلیل و احادیث رسول جمیل در رساله **نجم العرفان و شق القمر** کرده ایم والله ولی التوفیق و التدقیق **بحث شانزدهم** آنچه خدا با ابراهیم وعده داد و به او داد باتفاق مفسرین آنرا باو داد **اما** خلاف در این است که نبوت بود یا امامت چنانچه سابق ذکر شد **پس** نزد قائلین نبوت نبوت باو داد **و نزد** قائلین بامامت او را امامت داد و همین مختار اکثر است **و اما نکه** بامامت قائل اند پس ایشان دو توجیه کردند **احدهما** مختار اکثر عامه و جمعی از خاصه است که امامت بمعنی لغوی باشد پس او را امام الانبیا و الامم الی القیمة گردانید **فخر رازی و نیشاپوری** گفته که اهل ادیان مع شدة اختلاف و منافات و نهایت مباینت همه الیشان تعظیم ابراهیم میکنند و خود را باو منسوب در نسب می سازند و بآن افتخار میکنند **اما** در دین و شریعت نیز چنین میکنند حتی عبده اوثان و اصنام هم تعظیم و تکریم ابراهیم میکنند **اما خاتم الانبیا** بموجب اتبع ملة ابراهیم **و امت مرحومه** او بموجب و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه پنجوقت نماز در تشهد آخر صلوة و ارحم محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم میگویند قطع نظر از افعال و خصال سابقه مذکوره پس اینست نزد ایشان معنی امامت ابراهیم یعنی متبوع در همه اقوال و افعال است **ثانیهما** مختار جمعی از محققین است

مراد از امامت خلیل چه جواب آنکه ابراهیم افضل محمد باشد

که مراد امام اصطلاحی شرعی است چنانچه تصریح بآن در **مجمع البیان و مبانی البیان** است که کان المستفاد من لفظ الامام امران **احدهما** انه المقتدی فی الافعال و الاقوال **والثانی** الذی یقوم بتدبیر الامة و سیاستها و القیام بامورها و تادیب جناتها و تولیة ولاتها و اقامة الحدود علی مستحقها و محاربة من یکیدها و یعادیها فعلی الاول لا یکون من الانبیاء الا و هو امام و علی الثانی لا یجب فی کل نبی ان یکون اماما اذ یجوز ان لا یکون ماموراً بتادیب الجناة و محاربة العداة و الدفاع عن حوزة الدین و مجاهدة الکافرین خلاصه مطلب آنکه مستفاد از لفظ امام درینجا دو امر است **یکی** آنکه امام مقتدا در همه افعال و اقوال است این بنا بر موضوعیت است **دیگر** آنکه امام کسی است که قایم شود در تدبیر امت و در سیاست آن و برپا دارد امور آنرا و تادیب کند جانیان آنرا و تصرف در عهد و الیان آنرا یا محبوب و قائم دارد و الیان و تابعان آنرا و اقامت و اجرا کند حدود آنرا بر مستحقین حدود و جنگ و جهاد کند با هر که کید و مکر و عداوت کند و دشمن دارد آنرا پس بنا بر اول هیچ نبی نیست مگر آنکه او امام است یعنی متبوع الاقوال و الافعال امت است و بنا بر ثانی واجب نیست که هر نبی مامور باشد چه جایز است که مامور بتادیب جنات و بمحاربت عداء و بدفاع منکرین معاندین و بمجاهده کافرین از حوزهٔ دین نباشد انتهی **اما دلیل** بر حصول امامت فن سیر و تواریخ و اخبار و قران و منجمله قران خود این آیه انی جاعلک است چه اسم فاعل بمعنی ماضی نمیباشد بل باتفاق اهل اشتقاق و صرفیان بعوض اعراب خود از مضارع زمان میگیرد و زمان مضارع استقبال و ابتدائش حال است پس معنی آن اینست که بدرستیکه من گردانندهٔ توام یعنی من الآن الی ابد الآباد امام خلق ثم الله اعلم حق اینست که ابراهیم از زمانهٔ خود پیشوا و امام کافهٔ انبیا و خلق الی القیمة است **اشکال** هرگاه باجماع اسلام محمد سید و افضل بشر است امام لا محاله افضل از ماموم باشد پس ابراهیم افضل از محمد است این منافی دعاوی اسلامی است **جواب** لا نسلم تفضیل ابراهیم علی محمد علیهما السلام چه امام متخصص مقدم در اصول باشد یا در فروع و فروع محمد صلعم ناسخ کل فروع انبیا و ابراهیم بالاجماع است الا آنچه مستثنی شده **اما اصول** پس در آن کل انبیا مساوی اند باقیماند مراد از امام و او تقدم و مثل و تمثیل در قول و فعل و سیرت است یعنی آنچه ابراهیم در دین وضع کرده و رفتار بصورتی نموده پس رفتار او پسندیده تر نزد خدا است و انبیا بعد او مامور گردیدند که بهمان نهج با خلق سلوک کنند منجمله آن اصول ادیان خود هر نبی و محمد بهمان صورت ذکر و ثبت نمایند چه آن استدلالی بود و تقدم و تاخر در آن بوحی الهی است پس تقدم زمانی افضل بهمه جوه لازم نمی آید پس مراد از امامت او آنست که مانند و مثل او در دین با خلق رفتار نمایند ثم الله اعلم **بحث هفتدهم** آنکه ثبوت امامت را اصلا و ابدا ممید اند مگر به تنصیص و تخصیص آن منحصر بر نص است اکثر فرق شیعه و اظهر و اشد ایشان امامیه اثنا عشریه کثرهم الله اند زیرا که غیر عالم الغیب و الشهادة و واقف غیب و باطن و عالم مآل کار کسی نیست چه اجماع ملائکه معصوم بعدم خلافت آدم و استحقاق خود بآن

٦٢٢

درزمین **وایضا** اجماع کمل صحابه موسویه بموجب سبعین رجلا هفتاد آدم را از کل امت بدست خود منتخب و منتجب نموده با خود بر طور برای دریافت و سمع کلام الهی برده **وایضا** اجماع جمهور صحابه نبوی در اخذ اساری احد بموجب ما کان للنبی ان یکون له اسری خطا برآمده باطل شد با وجودیکه ملائکه قدوسی نوری معصوم و این دو گروه کمل صحابه بحضرت نبی کلیم و رسول حکیم علیم بودند پس وزکر چنین قصص در قرآن عبث باشد و دلیل ساطع و برهان قاطع و حجت لامع بطالبان هدایت و تارکان عناد و جهالت و تقلید باشد که کافه ملائکه که معصوم بودند و کل صحابه موسویه کلیمیه و جمهور صحابه محمدیه مصطفویه که بحضور خدا و انبیاء اولو العزم اجماع نمودند خطا و باطل محض برآمده پس اجماع غیر معصومین بلا شمول معصومین با لغیر تصدیق و تقریر ایشان چگونه منعقد و صحیح ثابت تواند شد و لو کل امم غیر معصومه برای در آن واحد جمع شوند و اتفاق بر آن نمایند **پس از نصوص جلیه قرانیه** در تعیین امامت درین مقام آیه انا جعلناک خلیفة فی الارض الخ خطاب بداود نبی است یعنی خدا میفرماید که بدرستیکه ما چه نون نا درینجا نون کبریائی برای تکبیر و تعظیم ذات تعالی است باتفاق مفسرین و متکلمین بل باتفاق مسلمین و موحدین گردانیدیم ترا خلیفه در اهل زمین با حکم حق کنی و آیه انی جاعل فی الارض خلیفة در باب خلافت آدم بملائکه است که تحقیق من گرداننده و گذارنده ام در زمین خلیفه خود را و این آیه قال انی جاعلک للناس اماما یعنی خدا گفت مخاطب بابراهیم بتحقیق من گرداننده توام امام برای مردم چنان معنی جلیه مدلوله علیه را باتفاق نحاة و لغات موکد و محقق میگرداند **امام حجت ثبوت** اختصاص نص من الله بر امامت درین آیات شریفه چند چیز است **اول** لفظ قال ضمیرش راجع بطرف الله چنانچه در ابتلی است **دوم** لفظ انا و نا در جعلناک هر دو نون نون واحد کبریائی بالاتفاق است **سیوم** انی باضافت یاء متکلم الی الله در هر دو آیت است **چهارم** جاعل صیغه واحد فاعل ضمیر واحدش راجع الی الله بالاتفاق است و محال اسناد و تعدید بسبحانه تعالی اصلا و ابدا ممکن نیست و الا تشریک لازم و آن ضروری البطلان باتفاق ملل است **پنجم** للناس متعلق بجاعلک است پس لام برای علت باشد یا برای تخصیص و ناس جنس و فایده جنس استغراق و فایده لام علت و تخصیص تعلیل و تخصیص مینماید پس از حصر کافه اجناس انام جاعلی و ناصب غیر الله باقی نماند و بثبوت این ثبوت امامت بر نص و نفی آن بغیر نص محصور و ثابت گردید بحمد الله علی **تنبیه** بثبوت این مقطوع گردید که امام بغیر نص جلیه عالم الغیب و الشهادة ثابت و صحیح شده نمیتواند و شیخ المشائخ در **روض الجنان** فرموده که این آیه دلیل است بر آنکه امامت بخدای تعلق دارد و چون نبوت نه بخلق لقوله تعالی انی جاعلک للناس اماما ای عجبا ابراهیم پایه و منزلت پیغمبری و خلت داشته بعد از پیغمبر ما خدا یرا از و پیغمبری بهتر نبوده ما خلیلش او را امام نگردانیده امام نشد و نیافت واقدام بذاته بر آن نتوانست کرد و کسیکه پایه او کمتر بل جاهلترین خلایق باشد بذاته یا بجعل جمعی از جهال

لجوب سوال در نص بعد زن آید

چگونه اقدام کرده تواند و کسی امام شده میتواند معهذا یعنی مع النبوة والخلة وعطیه خلعت امامت بذاته جرائت نکرد که از اولاد انبیا و معصومین خود را کسی امامت بدون اذن باری بسازد و بعد بر او تنصیص کند **ایا** نمی بینی در ستم آیه درخواست و مسئلت کرد بلفظ ومن ذریتی جواب عدم اجابت آن بآیه لا ینال عهدی الظالمین رسید و شنید تدبر تبصر و تعلم والله یهدینا ویهدیک الی سواء السبیل **و از** **مطالب عالیه** و شرح اربعین محکی **و** در تفسیر کبیر **و** مقلدش نیشاپوری گفته القایلو بان الامام لا یصیر اماما الا بالنص تمسکوا بهذه الآیة فقالوا ان تعالی بین انه انما صار اماما بسبب التنصیص علی امامته ونظیره قوله تع انی جاعل فی الارض خلیفة فبین انه لا یحصل له منصب الخلافة الا بالتنصیص علیه یعنی آنانکه قائل اند بآنکه امام امام نمیشود مگر بنص **پس** متمسک باین آیه و نظیر او شدند که در قصه آدم است چه خدا در این آیات بیان فرمود که حصول امامت و خلافت ممکن نیست مگر به تنصیص باری بر او **پس از ان** گفته این ضعیف است زیرا که مراد از امامت ابراهیم نبوت است و سلمنا که مراد از آن مطلق امامت است پس ما میگوئیم که آیه دلیل است که نص طریق حصول امامت است و در آن نزاعی نیست و نزاع در این است که **ایا** امامت بغیر نص ثابت می شود **یا نه** و این آیه متعرض نفی و اثبات نیست **جواب** بچند وجه نفی و اثبات در اینجا ثابت است **اول** فمن لم یجعل الله له نورا فما له من نور آیات نابلج چون قد بینا **و** چون انا ارسلناک **و نیز** آیات مابعد تا آخر قصه ابراهیم چون وعهدنا **و** لقد اصطفینا و امثال آن بصیغ جمع است و این آیه قال انی جاعلک تمام بصیغه واحد متکلم است پس در وجدان متکلم **دلیل** حصر و تخصیص متکلم است و الا واجب بود که این آیه نیز بصیغ جمع میبود **دوم** آنکه از یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی تا ختم قصه ابراهیم مفسرین و خود رازی با ایشان متفق است که همه این نعمات و احکام و افعال مخصوص باری و منصوص محصوری اند با وجودیکه اکثر آن جمیع متکلم اند و صیغ این آیه متوحد بوده چگونه متصور شود که با من همه آنها این آیه نص محصوری نباشد مع شدت حاجت بیان در اینجا **سوم** حصر امامت بر نص از مسئلت ابراهیم بقوله ومن ذریتی صریح است والا درخواست نمی کرد چه مسئلت در آن وقت بی فائده بود و معلوم است که غرض نبی خلیل از مسئلت نیست مگر طلب نص بر ذریت خود چه وقتیکه در خود امامت نیافت مگر بنص پس سوالش برای اخذ و طلب نص بر ذریت خود و اظهار آن در خلق است که امامت محتاج بنص است و بغیر آن نمیشود **اما** نفی امامت بلا نص نیز از لا ینال عهدی الظالمین است زیرا که بعد سوال مطلق او جواب لا ینال نمی آمد و ظالمین دلیل دیگر بر نفی مع بیان علت عدم نیل آن ملفظا از نص بالبیت والحمد لله دعوی باطل رازی باطل گردید **بحث هجدهم** قال ومن ذریتی **ایا** بضمه ذال معجمه است یا بالفتحه یا بکسره در قرا و اهل لغات خلافست **و** ثانی مختار ابو جعفر مدنی و از صحابه قراءة زید بن ثابت و نیز منقول از بعض اهل لغات است **اما ذریت** نسل و اولاد نطائر اند در لغت بمعنی خلقت باقیه از صلب

ولطفه شخص که عقب او می ماند چه مذکر باشد یا مونث **و نزد اهل اشتقاق** نیز خلاف است **نزد** بعضی ماخوذ از ذرو ده چون فعولة پس واو اصلیه اول بیاء قلب کرده پس بسکون یا قبل واو ثانیه را نیز بیا بدل کرده در دو یا ادغام کردند ذریت شد **و نزد** بعضی ماخوذ از ذریه چون فعیلة باشد پس بقاعده سابقه واو را یا کرده دو یا را ادغام کردند ذریه شد **و نزد اکثر** ماخوذ از ذر بمعنی خلق پس اصل آن ذریه چون فعیلة است پس همزه را بیا بدل کرده در دو یا ادغام کردند ذریه شد **و نزد** بعضی از ذر بمعنی تفریق و اصل ذرریة چون قمریة و سرریة بوزن فعلیة یا ذررة بوزن فعیلة پس بتوالی راها راء آخر را بیاء بدل کردند چون تسرّی و تقصّی و تظنّی پس در دو یا ادغام کردند **و نزد** بعضی چون فعولة در اصل ذرورة بود پس واو و راء آخر را یاء کرده ادغام کردند و در این وجوه بسیار اند چنانچه از **ابن جنی** محکی است چندان فایده ندارد واصح اکثر از ذر بمعنی خلق و نسل باشد **بحث نوزدهم** هرگاه ابراهیم خلعت امامت را از خود از خدا یافت پس بصورت دعا و سئلت ابراهیم گفت و بگردان بعض ذریت مرا امام برای انام **نزد** بعضی و بگردان گروهی را از ذریت من برای مردم ائمه انام **سوال** آیا آنحضرت ماذون در سوال بود **یا نه** اگر ماذون نبود چنانچه لاینال دلالت میکند پس چرا اقدام بر لا یجوز چنین نبی معصوم کرد **و اگر** ماذون بود پس بکدام قسم سئلت بود **و اگر** دعا بود پس رد دعا نبیه دعا جایز نیست مگر آنکه مشروط بتلفظ انکان لک فیه الصلاح باشد و در اینجا اصلحیت مذکور نیست **سلمنا** دعا کرد واجماع امت است که انبیا مخالف اراده و مرضی الهی نمی طلبند چه او معصیت است **و نیز** اصلا دعا ایشان مردود نیست چه آن موجب تنفر است **و** در اینجا هر دو امر ظاهر است یعنی مخالف مرضی حکیم باری طلبید لهذا رد دعا او بلفظ لاینال شد **و اگر** بغیر دعا بود پس لامحاله امر باشد و امر از عبد ذلیل بسید جلیل جایز نیست **و اگر** غیر امر و غیر دعا بود پس او چیست و چرا نفی بعد از ان صادر گردید **جواب** در ماذون بودن شکی نیست و خلافی الی حین بنظرم نرسیده ولکن در کیفیت و حقیقت سئلت آنحضرت بالجمله چهار قول اند **قول اول** آنکه سوال او بصورت دریافت ذریت و حال ایشان بود که آیا عقب من باقی می ماند و ایشان همه انبیا و ائمه خواهند بود **یا بعض** ایشان **یا** هیچ پس جواب لاینال شنید دانست که عقب دارم اما ظلمه از ایشان جمعی خواهد بود و بایشان نبوت و امامت نمی رسد **و نزد جمعی** خلاف در اعلام کرده بود که در ذریت تو انبیا و ائمه اند لکن بصورت اجمال پس سوال نمود تا بتفصیل بداند پس معلوم گردید او را که امامت در بعض ایشان است که معصوم اند **بنابر این** هیچ اشکال لازم نمی آید الا آنکه سوال او و من ذریتی بصورت استعلام بود پس استفهام در ان مقدر باشد خطاب صیغه امر لازم نمی آید **چنانچه** مرویست که آنحضرت بعد استماع لاینال دعا برای ذریت خود بقول واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام دعا برای ابعاث سید انبیاء بقوله ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الی کرد حضرت

دعا او اجابت نمود **قول ثانی** آنکه مسئلت آنحضرت بصورت دعا بود چه وقتی که در خود خلعت امامت یافت و نزول حکم بر آن پس دفعة گفت و من ذریتی یعنی اللهم واجعل من ذریتی للناس اماما **قول ثالث** در روض الجنان فرمود که مسئلت آنحضرت بصورت تمنا بود و تمنی کرد که کاش امامت در ذریت من میبود حقتعالی از ذریت ظلمه او نفی نمود **قول رابع** آنکه مسئلت ابراهیم برای طلب نص بر امامت از باری بود تا خلق بدانند که امامت بغیر نص ثابت نمی شود و اگر بغیر نص حاصل میشد البته حاجت سوال به و من ذریتی نبود چونکه خود بغیر نص امام نشد دانست که بغیر آن احدی از ذریت من نیز امام نمیتوان شد پس بر ذریه معصومه حصول نص و از غیر ایشان نفی آن نازل گردید تا امم آتیه الی القیمة اقدام بر آن بغیر نص نکنند همین اصح است **اما جواب** در شروط بودن دعا ان کان لك فیه الصلاح **نزد** متکلمین آنکه البته شرط است لکن واجب نیست که در عین دعا ملفوظ باشد بل معنوی باشد یا لفظی پس اگر بصورت تعرف بود حاجت اصلا ندارد **واگر** بصورت دعا بود معنوی آنحضرت وجوبا بود چه اعلم انبیا و معصوم بود و ترک راجحی یا مستحبی یا فعل مکروهی از وی ممتنع و محال است **اما جواب** صیغه امر آنکه اگر در دعا یا در تمنا باشد او امر نیست چه امر قول عالی بدانی بصورت حکم است و در دعا و تمنا اگرچه بصیغه امر باشد معنی امر ندارد چنانچه سابق تفصیل و تنویع ذکر شده **اما جواب** آنکه غیر مرضی الهی بود و بلفظ لا ینال جواب شنید و آن گناه و موجب تنفیر خلق از نبی است پس جواب اینست که آنحضرت ماذون بود و هر ماذون مرضی میباشد و اگر مرضی نباشد الا ماذون فقط پس هر ماذون از معصیت و از مواخذه بر آمد **اما جواب** رد دعا اصلا و ابدا بهیچ نبی و بحضرت ابراهیم نشده پس در اینجا چند صورت اند **اول** بنابر جواب اول آنکه او بصورت تعرف و تعلم بود پس خدا او را اعلام کرد که از ذریت او چون **اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و هارون و داؤد و سلیمان و ایوب و یونس و زکریا و یحیی و عیسی** و آخرهم ایشان محمد انبیا معصوم باشند و علی و حسن و حسین و نه امام از اولاد طاهره حسین که ذریه ابراهیم اند ائمه خلق و هادی مطلق مطهر و معصوم میباشند بایشان امامت و نبوت میرسد **و اما آنانکه** غیر معصوم ظالم میباشند بایشان عهد امامت نمیرسد پس در این قول لا ینال بصورت تبیین باشد اشکال عاید نمیشود **دوم** بنابر قول ثانی و ثالث که بصورت دعا و تمنا بود باز هم اشکالی بحمد الله لازم نمی آید چه دعای آنحضرت مجاب در ذریه معصومین شده بلفظ لا ینال عهدی الظالمین نادر رسید تا امید عاصیان و فاسقان و فاجران و کافران و مشرکان ولو بطرفة العین قطع از این منصب عظیم و مایوس تام و حجت و نص ملك العلام بر انام کالانعام الی یوم القیام ثابت گردید مبادا احدی اقدام بر ارتکاب و ارکاب آن نماید چه وقتی که عدم نیل عهد بکافهٔ ظالمین مقید و ظاهر گردید پس اجابت دعا در ضد ایشان که معصومین اند نیز ثابت و لایح چون شمس فی کبد السماء گردید لهذا **بیضاوی** در اینجا گفته اجابة الی ملتمسه

۶۲۶

جواب دو سوال ابراهیم که در ذریه بیرون هم داخل ایشان شود

وتنبیه علی انه قد یکون من ذریته ظلمة وانهم لا ینالون الامامة لانها امانة من الله وعهد والظالم لا یصلح لها وانما ینالها البررة الاتقیاء منهم خلاصه لا ینال اجابت است بالتماس و دعای ابراهیم و تنبیه و خبردار کردن کافه خلایق تا قیامت است بر آنکه گاهی از ذریت او ظالمان میباشند و تحقیق ایشان بطرف امامت نمیرسند چه جای حصول آن زیرا که امامت عهد یعنی پیمان و امانت خدا در میان خلق است بلا نص اقدام و تصرف در آن خیانت باشد جایز نیست و هر ظالم لایق و صالح بوصول و حصول امامت نیست و جز این نیست میرسند آنرا آنانی از ایشان که مبرا از همه شوائب و الواث و پاکان خدا ترس در ظاهر و باطن از بدو عمر تا آخر عمر باشند تدبر تبصره بهدایت الی سواء السبیل **در کشاف**

گفته ای من کان ظالما من ذریتك لا یناله استخلافی وعهدی الیه بالامامة وانما ینال من کان عادلا بریا من الظلم یعنی هر کس که ظالم از ذریت تو باشد نمیرسد و سزاوار نیست باو خلافت و پیمان من بحکم و اهل زمین چه او عهد امامت من است و جز این نیست میرسد خلافت و عهد امامت او آنکس را که از ایشان عادل باشد یعنی ظاهر و باطن او نیک و بری از همه انواع ظلم صغیره و کبیره باشد **در**

کبیر و نیشاپوری گفته الایة دالة علی انه تعالی سیعطی بعض ولده ما سئل ولولا ذلك لکان الجواب لا او یقول لا ینال ذریتك یعنی در آیت دلیل است بر اجابت دعا ابراهیم و الا جواب منفی واجب بود و بلفظ نه یا بلفظ آنکه نمیرسد ذریت تو بامامت **سوال** آیا ابراهیم عالم بود بآنکه نبوت و امامت بظالمان نمیرسد **و** اگر عالم نبود پس جهل چنین نبی خلیل از اعظم مسائل اصول دین لازم می آید **و اگر** عالم بود پس سوال تحصیل حاصل بلا فائده باطل باشد **جواب** بچند وجه است **اول** مختار رازی **و** نیشاپوری است که بلی عالم بلا شک بود و لکن حال ذریت خود نمیدانست که **آیا** همه معصوم اند **یا** همه ظالم **یا** بعض معصوم **و** بعض ظالم پس برای دریافت حال ایشان سوال نمود معلوم گردید که جمعی از ایشان معصوم اند **و** جمعی عصاة **و** کفار پس عصاة و کفار امامت و نبوت نمیرسد **ثانی** مختار اکثر امامیه است که آنحضرت عالم بآن بتفصیل بود و لکن مسألت او برای طلب نص و اظهار حکم الهی در خلایق بود که عصاة و کفار و لو بطرفة العین بوده باشد ابدا و اصلا تا قیامت بامامت نمیرسد و قابل آن کفار و مشرکین و عصاة نیستند بل مستحق آن مطهرین و معصومین از ذریت او اند تا احدی در اولین و آخرین طمع و اقدام بر آن نکنند و کسی را بلا نص و لا اذن الهی امام خود نسازند چه او خلیفه خلق باشد بالتحقیق نه خلیفه الله **سوال** لفظ ذریه عام در آن ذکور و اناث داخل اند پس اگر وعده امامت یا نبوت در ذریه طاهره او باو داد پس مریم مادر عیسی و فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان بنص قرآن هر دو مطهر اند و بر آن اتفاق مسلمانان است پس بنا بر این باید که اینها نیز نبی یا امام باشند و امامت و نبوت زنان جایز نیست و اگر امامت بمعنی ریاست عامه هم نباشد پس امامت ایشان اگر بر مردان جائز نباشد بر زنان امام بودن ایشان چه قصور دارد **جواب** قاضی عیاض در ذیل حدیث ولم یکمل من النساء غیر مریم بنت عمران و آسیة

گفته که استدلال باین حدیث اگسی میکند که نبوت زنان منجمله ایشان نبوت مریم و آسیه تجویز کرده و جمهور بر خلاف آن اند که آنها نبی نبودند بل دو صدیقه بودند در **شرح مسلم** نووی گفته قول منقول قاضی غریب و ضعیف است و جمعی نقل اجماع بر عدم آن کرده اند انتهی **اقول** تفصیل این مسئله در کتاب **ناصر العترة** در ذیل فاطمه سیده نساء العالمین مسطور است و متفق جمله اهل اسلام است که بامامت و نبوت زنان قابل نیستند و احدی از آنها من الله منصوص نشده و احدی از اهل سیر و تواریخ بعث زنان من الله نقل نموده **الا** از قدما صفیرا زوجه موسی بر وصی او یوشع **و** در آخر زنان حمیرا دختر ابوبکر بر حضرت علی مرتضی بطمع ریاست خروج و جنگ کردند **و** در زمانه مسیلمه کذاب زنی **سجاح** نام ادعاء نبوت کرده آخر با مسیلمه مصالحه کرده نکاح با او کرد و اینهمه شنایع لازم و جائز میشود وقتیکه امامت را بغیر نص میدانند اگر چند نفری جمع شده زن یا خنثی یا مشرک را امام مردان مسلمانان بگردانند باجماع ایشان نزد ایشان امام شده میتواند دور نیست بجهت قاعده کلیه ایشان که اتفاق شان حجت است **اما امامت** زن بر زنان در نماز جماعت اگر چه مسئله خلافیست اگر در نماز امامت آنها با شرایط مقرره ثابت شود عیب ندارد لکن شان صدیقه طاهره و مریم از آن ارفع است **کلام** در آن نیست که این دو صدیقه حجت بر نفس خود بودند مع وجود عیسی و محمد و علی علیهم السلام یا نه **اما دلیل** بر آمدن این دو صدیقه مع مرتبه عصمت و ذریت خلیلیه بلفظ الظالمین است زیرا که جمع بیا و نون برای مذکر موضوع است نه برای زن و اعتبار تغلیب نیست بوجود قرائن **بحث بیستم** آیا مراد از ذریت انبیا اند یا ائمه نه انبیا در مفسرین دو قول است اصح امامت است بچند دلیل **اول** بدلیل للناس اماما باشد و تاویل به نبوت عدول از ظاهر قرآن بلا ضرورت تحصیل حاصل است **دوم** ابراهیم مختص از کل انبیا امام الانبیا بود چه بمعنی متبوع الاقوال و الافعال بدان یا بمعنی ریاست عامه امور دنیا و دین خلق بدان پس دیگران از ذریت و همه انبیا شدند اما چون ابراهیم بالاتفاق امام نشدند و الا مذکور میشد **و** بالفرض که شدند تخصیص ابراهیم باطل میشود **و** اگر گفته شود که تخصیص و تشریف او بجهت ابتدائیت او ثابت است **میگوییم** که امامت و متبوعیت ابراهیم از آن وقت الی حین بل الی القیمة ثابت و باقی و جاری و ساری است بخلاف دیگر انبیا پس مراد از دعاء او و من ذریتی نیست مگر امامانیکه انبیا نبودند و مختص ایشان رؤسا خلق و متبوع کافه انام الی یوم القیام میباشند و ایشانکه باقی تا قیامت بدعا ابراهیم و نصوص جلیه قرانی و نبوی اند ائمه اثنا عشر اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه ایشان باجماع است طرفة العین مشرک و عاصی نبودند چنانچه بر آن نصوص بسیار از خاصه و عامه وارد اند منجمله آنها **در مناقب ابن مغازلی** شافعی **و** در **کشف الحق** علامه حلی از جمهور روایت کرده اند

عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم انتهت الدعوة الی و الی علی لم یسجد احد نا قط للصنم

فاتخذنی نبیا ولتخذ علیا وصیا انتهی یعنی سید انبیاء فرمود که منتهی شد دعا و مسلمت ابراهیم بامامت تا بمن و علی چه هرو و ما هرگز بصنمی سجده نکردیم پس مرا نبی گرفت و علی را وصی **و در امالی** شیخ الطائفه عینا همین حدیث را باسناد خود **از ابن مسعود** روایت کرده بلا کم و زیاد **و ایضا در امالی** خود شیخ مفید ره باسناد دیگر روایت کرده و از امامیه بهمین مضمون سیزده حدیث است **سیوم در روض الجنان** فرموده که مراد در اینجا خاصه امامان اند نه انبیاء و در جه امامت جدا از نبوت است زیرا که خدا تعالی ابراهیم را با وجود نبوت تا وقتیکه امامت نداد امام نشد پس این درجه غیر نبوت باشد و اگر غیر نبوت ثابت شد پس مراد از من ذریتی در دعا امامان غیر انبیا باشند و ایشان نیستند مگر ائمه اهلبیت رسالت اول ایشان علی و آخر ایشان ثانی عشر مهدی است ثم الله اعلم **بحث بیست**

و یکم قال لا ینال عهدی الظالمین **ایا** عهدی بسکون یاء است **یا** بفتح یاء در قراء دو قول است مختار حمزه و حفص و عاصم اول **و** مختار باقی قراء فتح است **و آیا** عهدی الظالمون بواو و نون است یا ظالمین بیاء و نون در آن نیز دو قول است **و** مشهور ثانی که عهدی فاعل مقدم و ظالمین مفعول موخر باشد و اول را فخر الدین **و** مسعودی نقل کرده چه نزد ایشان عهد مفعول مقدم بمعنی عهدی نصب است و ظالمون فاعل موخر و ان جائز باشد **بحث بیست**

و دوم نیل و وصول و لحاق و ادراک و ... قال نیلا یعنی او را گرفتن و رسیدن عطیه باشد **و** ... **در قاموس** بمعنی اخذ باشد ... علی ای منوال بکسره **در صحاح** بمعنی علی ای وجه باشد **و** مثل علی منوال واحد بمعنی ... **و** اصل ... مفعول عطا و وصول آن باشد **و** نزد اهل بیان چنانچه **در روض الجنان** فرموده ... و واو را از افعالی ... بطرف اسناد کنی ... بفاعل یا مفعول بگردانی ... **آیا** یعنی گر قلت کذا و ... کذا بمعنی ... تفاوت ندارد و همچنین اصابنی کذا و اصبت کذا و تلقانی فلان و تلقیت فلانا الهلال یعنی فتلقی آدم من ربه کلمات بنصب آدم و رفع کلمات بنصب آدم و رفع کلمات میخوانند و همچنین **ابن مسعود** در اینجا ظالمون را فاعل موخر از عهدی و او را منصوب بر وقوع مفعول میخوانند انتهی **اما معنی** عهد لغطا و اصطلاحا ذکر شد و نیز معنی ظلم **بحث بیست و سیوم** قال لا ینال عهدی الظالمین باتفاق مفسرین قائل در اینجا نیز خدا بلا واسطه در جواب دعای ابراهیم است که نمیرسد پیمان من ظالمان را **و** بنابر قرائت ثانیه نمیرسند و نمی گیرند ستمکاران عهد و پیمان مرا مفسرین در مراد این عهد خلاف کرده اند **نزد** عطا مراد از عهد رحمت است **نزد** سدی **و** ابو علی **و** فخر رازی جمعی دیگر نبوت است **نزد** ضحاک بمعنی طاعت است **نزد** ابو عبیده امانت است

مراد از عهد امامت است

نزد جمعی میثاق است یعنی عهد بکه ظالم بتو کند بر ظالم او وفا نکن **نزد** مجاهد و بعض مفسرین چون ربیع و ابن منذر و ابن جریر و ابن ابی حاتم و عبد حمید و ثعلبی و واحدی و سیوطی و زمخشری و بیضاوی و صاحب مدارک و جم غفیر است که مراد از آن امامت است **اما ثبوت** آن بدو وجه است **اول** آنکه خدا ابتدا با براهیم فرمود که من ترا امام الناس گردانیدم پس ابراهیم بمحض سمع بشارت فرحان شده پس عاقل خیر که برای خود میخواهد برای دیگر نیز میخواهد خصوصا برای اولاد خود که بمنزلهٔ پدر بجا است اولی باشند و فعل ابراهیم خواست که گوئی برای بعض ذریت من این نصیب بگردان حقتعالی و تعد و جواب او فرمود تا آنکه ظالم از ایشان باشند عهد من که پیمان امامت است بانها نمیرسد و تقیید ظالمان معصوم من منصوص بامامت شدند **دوم** آنکه در ما قبل آیه ذکر امامت است و متصل بآن و من ذریتی بالاتفاق گفته اند پس بقرینه ما قبل برای ذریت امامت خواست نه نبوت و نه غیر آن چه ذکر غیر آن بالکل و الجز کنایة و صراحة نیست پس جواب لا ینال عهدی بر همین رسید و وجهی مراد از عهد اشد در اینجا سوای امامت احتمال و ابراجی دیگر نیست **در قرض الجنان** فرمود که قرینه آیه صحت این میکند چه ابراهیم برای ذریت خود امامت بالاتفاق خواست خدا نفی عهد کرد لابد باید که معنی عهد اینجا امامت باشد نه چیزی دیگر سوای آن تا کلام مطابق و ملائم شود و الا جواب موافق سوال نباشد و کلام حق علیم حکیم نمی باید و چه اورا از امامت پرسند و جواب از نبوت و میثاق دهد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **در تفسیر رازی** گفته و من ذریتی

طلب لنال الامامة التی وعده بها بقوله انی جاعلک للناس اماما فقوله لا ینال عهدی الظالمین لا یکون جوابا عن ذلک السؤال الا اذا کان المراد بهذا العهد تلک الامامة یعنی مراد از و من ذریتی نیست مگر طلب امامت برای ایشان و الا جواب عهد مطابق سوال نمیشود **اما اثبات اجابت** مسئلت ابراهیم در ذریهٔ طاهره باین جهت است که وقتی که ابراهیم مسئلت برای مطلق بعض ذریه نمود خدا آن ذریت را تقسیم بدو نوع نمود یکی ظالم پس بقید ظالم از ظالم سلب امامت کرده اجابت دعاء آن بغیر ظالم که معصوم عادل باشد نمود و الا لازم بود در جواب او نا ینال عهدی ذریتک میگفت **سوم** بصحیح آثار و اخبار بطرق عامه از ابن عباس و ابن مسعود و غیر ایشان و بطرق خاصه از حضرت محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است پس ثابت گردید که مراد امامت است و اقول التوفیق **در اسباب النزول** آورده اعلمه

فی ذریته الظالم فلا ینال ما عهدت الیک من النبوة و الامامة الذین من کان ظالما من ولدک و قال الفراء لا یکون للناس امام مشرک خلاصه آنکه بنزول آیه لا ینال عهدی الظالمین خدا اعلام کرد ابراهیم را که در ذریت او ظالم میباشد پس نبوت و امامت معهوده تو باولاد ظالم تو نمیرسد و فرا گفته برای مردم امام مشرک اصلا نمیباشد **بحث بیست و چهارم** الظالمین جمع ظالم است و ظلم بفتح اسم بمعنی وضع شئ در غیر موضع باشد ماخوذ از ظلم یظلم ظلما بالفتح بمعنی ستم کردن

٦٣٠

معنی ظلم و امامت بظالمان نمیرسد

و در شریعت عبارت است از برآمدن و تجاوز کردن از حد محدود شرعی چه واجب باشد یا مستحب یا حرام باشد یا مکروه بدلیل قول تعالی و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون و سابق بتفصیل بیان شده **تنبیه** در ظلم معنی جلیست است یعنی بر کبیر کبائر چون شرک اطلاق میشود بر کبیره چون لواطه و زنا و قتل مؤمن و صغیره چون بوسه و نگاه بزن غیر محرم اگرچه صغیره بالنسبة کبیره است و نه بذاته چه بالتمام همه آنها نافرمانی و برآمدن از حد محدود است **و نیز** در تحت ظلم ترک اوامر و نواهی اعم از آنکه واجب باشد یا حرام مستحب باشد یا مکروه عمداً باشد یا سهواً علماً باشد یا جهلاً الا اجباراً و اضطراراً بر همه اینها ظلم اطلاق میشود **چه** ظالم النفس خود باشد **چه** بغیر و آن غیر خدا باشد یا بنده و در اول بلوغ باشد یا در وسط یا در آخر بلاشک ظالم است **اما ثبوت** این جمیع انواع در ظلم آیه سلف است که و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که تعدی و تجاوز از حدود محدوده خدا کند پس خاصة همان جماعت ستمگاران اند **بحث بیست و پنجم** حقتعالی بنفی وصول و حصول عهد امامت و نبوت خود از جمیع انواع ظلم کرده **چهار اصول نحو** قاعده مقرره است که بر جمیع اگر الف لام داخل شده فائده استغراق میدهد پس هر کس که در ظاهر و باطن و در جمیع احوال از کل این انواع بری و محفوظ باشد او معصوم است و بمعصوم نبوت و امامت میرسد پس آنکس که از ذریت ابراهیم متصف بچنین صفت از بدو عمر تا آخر در همه احوال باشد او وعده نیل امامت معهود داده **بحث بیست و ششم** فخر رازی گفته انی جاعلک الخ یدل

علی انه علیه السلم کان معصوما عن جمیع الذنوب لان الامام هو الذی یؤتم به و یقتدی فلو صدرت

المعصیة عنه لوجب علینا الاقتداء به فی ذلک فیلزم ان یجب علینا فعل المعصیة و ذلک محال لانه

کونه معصیة عبارة عن کونه ممنوعا من فعله و کونه واجبا عبارة عن کونه ممنوعا من ترکه و الجمع بینهما محال انتهی خلاصه آنکه آیه جاعلک دلیل است بر عصمت آنحضرت از جمیع گناهان چه امام کسی است که مقتدا و متبوع همه باشد پس اگر صدور معصیت از و متصور میشود بر همه بر ما اقتدا باو در آن معصیت واجب بود پس بوجوب آن بر ما بجا آوردن معصیت بمعیت او واجب میشود و اتیان و عمل آن محال و مطلقا حرام است زیرا که معصیت عبارت است از ممنوعیت فعل آن و واجب عبارت است از ممنوعیت ترک آن و جمع بینهما اجتماع ضدین باشد محال است **بیضاوی** گفته و فیه دلیل علی عصمة الانبیاء من الکبائر قبل البعثة و ان الفاسق لا یصلح للامامة و در کلام انی جاعلک دلیل بر دو چیز است **ا** بر عصمت انبیا از کبائر قبل از نبوت **ب** دلیل است بر آنکه فاسق صلاحیت برای امامت ندارد **اقول** تعجب است از اعراض چنین فاضل از ذکر عصمت در امامت و بجای آن گویا عدالت مراد گرفته لهذا فسق ذکر نموده تا ائمه ثلثه او از محل اعتبار نیفتند چرا که بعض ایشان نبوت و امامت را یکی میدانند و بعضی تالی نبوت پس در قسیم امامت که نبوت باشد بعضی اقرار بعصمت آن

۶۳۱

گروه دوم در امامت شرط عدالت میکنند و بعضی قبل بعثت کبیره از معصوم جایز میدانند و از صغیره ولیت شعری
این ماخذ ها نه لفظ واحد **در شرح مشکوة** ملا علی قاری میگوید الانبیاء معصومون
قبل النبوة وبعدها عن کبائر الذنوب وصغایرها ولو سهوا علی ما هو الحق عند المحققین وان کان الاکثرون
علی خلافه خلاصه آنکه آیت دلیل بر عصمت انبیا است از کبائر و صغائر اگرچه سهو باشد بنا بر آنچه حق نزد
محققین است اگرچه اکثر بر خلاف آن اند **خطیب** نیز گفته بل علی عصمتهم من الصغایر لان الذنب
ظلم کبیراً او صغیراً یعنی در ان دلیل است بر عصمت انبیا و فاسق قابل امامت نیست بل دلیل است
بر عصمت ایشان از صغائر زیرا که گناه کبیره باشد یا صغیره در اصل ظلم مساوی است **سوال** اما
آدم ربنا ظلمنا انفسنا و یونس سبحانك انی کنت من الظالمین گفته **جواب** این آیات متشابهات
اند معارض برهان عقل و محکم نقل واجب التاویل بجای خود می آید ان شاء الله تعالی **بحث بیست و**
هفتم در عصمت امام امت را سه قول است **قول اول** مختار اکثر اهل سنت است
که در امام شرط عدالت و صلاح از ابتداء نیست چه جای عصمت **در مدارک** گفته مراد در اینجا
از الظالمین کفار اند و مومن فاسق محسن است **اقول** از والفاسقون هم الظالمون و لعنة الله علی
القوم الفاسقین برعایت خلفاء خود ایمان ببعض قران و ترک بعض آن کرده **و در اعتقادیه**
خود گفته ولا ینعزل الامام بالفسق والجور یعنی امام منعزل نمیشود از امامت بحصول فسق و ظلم
شارح او گفته لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء یعنی برای آن گفته که تحقیق
ظاهر شده است فسق و انتشار جور و ظلم از امامان و امیران و خلیفهای اهل سنت **و بعد آن** گفته و تجوز
الصلوة خلف کل بر و فاجر **شارح** گفته لقوله صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی جائز است خواندن
نماز دنبال هر نیک و بد زیرا که برعایت خلفاء خود پیغمبر افترائی بستند و ترک قران نموده گفتند که آنحضرت
فرموده بل وجوبا نماز دنبال هر امام نیک و فاجر بخوانید **قول ثانی** مختار جماعتی از محققین اهل سنت
است که خلیفه و امام فاسق قابلیت و صلاحیت امامت اصلا ندارد چه از ابتداء و چه بعد حصول
خلافت **در مدارک** اسناد این قول بمعتزله کرده **در کبیر** گفته حجت کردند
جمهور بر آنکه فاسق صلاحیت امامت ندارد بدو وجه **اول** آنکه لا ینال عهدی الظالمین جواب و من
ذریتی است و من ذریتی طلب امامت است پس واجب شد که مراد بعهد نباشد مگر همان امامت
تا جواب مطابق سوال باشد پس تقدیر آیه چنین شد که قال لا ینال الامامة الظالمین یعنی امامت
بظالمان نمیرسد و هر عاصی ظالم النفسه است پس حاصل این شد که فاسق اصلا قابل امامت نیست
زیرا که جائز الخطاء و الظلم میباشد **از ابن عیینه** زمخشری نقل کرده که لا یکون الظالم اماما
قط وکیف یجوز نصب الظالم للامامة والامام انما هو لکف الظلمة واذا نصب من کان ظالما
فی نفسه فقد جاء المثل السایر من استرعی الذئب ظلم انتهی خلاصه آنکه امام ابدا و اصلا ظالم نباشد و چگونه
نصب ظالم برای امامت جائز باشد چه امام برای کف ظلم و دفع ظلمه میباشد و اگر نصب شود ظالمی

في تفسير مثل سائر است که برای چوپانی سوی گرگ را چوپان ساختن ظلم است **از بیضاوی**
وکشاف سابق النسق المحال فدری دیگر از زمخشری بشنو و قالوا فی هذا دلیل علی ان الفاسق
لا یصلح للامامة وکیف یصلح لها من لایجوز حکمه وشهادته ولا تجب طاعته ولا یقبل خبره ولا یقدم
للصلوة الی آخره یعنی مفسرین گفتند در این آیه دلیل است که فاسق بجهت فسق صلاحیت امامت ندارد
وچگونه چنین باشد کسیکه جائز ومجوز نیست حکم وشهادت او وواجب نیست طاعت او وقبول
نیست خبر وقول او ومقدم کرده نمیشود برای نماز جماعت **و** بعد آن گفته که ابو حنیفه فتوای
بصورت خفیه میداد بنصرت زید ابن علی وجوباً ومیفرستاد مال را نزد زید وتحریص میکرد مردم را
با او که خروج کنند بر لص متغلب یعنی دزد که غلب کننده خود را نام بامام وخلیفه نهاده چون دوانقی
وامثال او وزنی بابو حنیفه گفت که اشاره کردی پسرم را بخروج با محمد وابراهیم که دو ولد عبد الله حسن
اند تا آنکه کشته شد در جوابش گفته که کاش من بجای پسر تو می بودم وابو حنیفه در منصور واشباع
واشباه او میگفت اگر ایشان بنا ساختن مسجد کنند ومرا مقرر بر شمردن خشتهای آن کنند هر آینه
نخواهیم کرد انتهی ودر این عبرتیست برای تدبر کنندگان لهذا تمام کلام زمخشری را درج کردم **ابوبکر
رازی وفخر رازی** باز یادتی نقل کردند که ابو حنیفه را در ایام بنی امیه اکراه کرد ابن
هبیره بر قاضی شدن او برای امتناع از آن ابو حنیفه را هر روز چند تازیانه میزد پس مصلحت فقهاء
قبول کرد شمردن خشتهای نقره از خزینه او تا از تازیانه خلاص شد **ومنصور دوانقی** نیز او را
میزد پس بصورت اجبار قبول کرد از وشمردن خشتهای که بدیوار شهر نصب میکردند **قول ثالث**
مختار کافه امامیه است که هر نبی وامام از مهد تا لحد مطهر ومعصوم از همه گناهان کبیره وصغیره عمداً
وسهواً وتاویلاً در خواب وبیداری وصحت ومرض وغضب وفرح وجوباً باشند بچند دلیل **اول**
آنکه منصب نبوت وامامت چه متحد بدان چه دو نوع از جنس واحد بدان ودلیلش همان است که بالا از
در نبوت ذکر نمود که امام مقتدا ومن یوتم به است اگر از و معصیتی سر زند متابعت امام در آن فعل بر
ما واجب است پس فعل معصیت بما واجب شد وفعل معصیت مطلقاً ممنوع است واما ترک
متابعت امام نیز ممنوع است پس اجتماع ضدین محال است پس واجب شد که امام معصوم ومطهر مطلقا
باشد **دوم** آیه لاینال عهدی الظالمین ثبوت عصمت از آن بدو وجه میباشد چنانچه رازی نیز تصدیق
کرده **اول** انه قد ثبت ان المراد من هذا العهد الامامة ولا شك ان كل نبی امام فان الامام هو الذی یوتم
به والنبی اولی الناس بذلك واذا دلت الآیة علی ان الامام لایكون فاسقا فبان تدل علی ان الرسول
لایجوز ان یكون فاسقا فاعلا للذنب المعصیة اولی یعنی رازی میگوید که ثابت شده مراد از عهد اینجا نیست
مگر امامت وشکی نیست که هر نبی امام است چه امام موتم به است ونبی اولی الناس بآن است وبگاه
دلیل ثابت شد که امام فاسق نباشد بل عادل بری باشد وهمین دلالت کرد بر آنکه هیچ رسولی فاسق فاعل
گناه بالاولی نباشد **دوم** قال لاینال عهدی الظالمین فهذا العهد ان كان هو النبوة وجب ان

لا ینالها احد من الظالمین و اذ کان هو الامامة فکذلک لان کل نبی لا بدّ وان یکون اماما یؤتم به وکل فاسق ظالم لنفسه فوجب ان لا تحصل النبوة لاحد من الفاسقین والله اعلم انتهی کلامه خلاصه آنکه مراد از لا ینال عهدی اگر نبوت است پس واجب است که بظلمه اصلا نرسد و اگر مراد عهد امامت است باز همچنین واجب است که بظلمه نرسد چه هر نبی یا امام لا بد است که موتم به باشد و نیز هر فاسق ظالم لنفسه است بنابراین تقریر واجب شد که حصول نبوت یا امامت بهیچ فاسقی گاهی نشود والحمد لله الذی اجری الحق علی لسانه وقلمه **تنبیه** خود رازی بعد استدلال بر عصمت گفته فان قیل ان ظاهر الآیة یقتضی انتفاء کونهم ظالمین یعنی الائمة ظاهرا و باطنا ولا یصح ذلک فی الائمة والقضاة قلنا اما الشیعة فیستدلون بهذه الآیة علی صحة قولهم فی وجوب العصمة ظاهرا و باطنا واما نحن فنقول ان مقتضی الآیة ذلک الا انا ترکنا اعتبار الباطن فتبقی العدالة الظاهرة معتبرة خلاصه آنکه اگر گفته شود که ظاهر این آیه مقتضی است که ائمه ظالم در ظاهر و در باطن نباشند و این اقتضاء در ائمه و قضاة ایشان صحیح نمیشود **جواب** میگوئیم که بلی شیعه باین آیه استدلال میکنند بر صحت قول خود که در ائمه عصمت واجب ظاهرا و باطنا است واما ما اهلسنت و جماعت می گوئیم که تحقیق مقتضای آیه عصمت است مگر آنکه ما اعتبار باطن را ترک کردیم باقی ماند عدالت ظاهره و همان معتبر در ائمه باشد تدبر کن در کلامش که بموجب این آیه اقرار بعصمت ائمه نموده [illegible] شرط عصمت در ائمه [illegible] زیرا که معلوم است که همه خلفاء ایشان عادل هم نبودند بلکه چند نفری از ایشان ثبوت نفاق است بعد وصول چون معاویه و احزاب و اصحاب و اشباه او ولا ینبئک مثل خبیر والحمد لله علی اظهار الحق واشکره علی انبائه

بحث بیست و هشتم در اینجا ثابت و واجب شد امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام

و باطل شد خلافت همه خلفاء و مشایخ ثلثه بچند وجه **اول** ثبوت امامت اثنا عشر باین آیه ثابت گردید که ابراهیم طلب امامت کرد برای ذریت خود و آن ذریت انبیا نیستند چون اسماعیل و اسحاق و اولاد او زیرا که هر نبی امام و متبوع الاقوال امت است و نیز ایشان ائمه کافه امم نشدند چون ابراهیم ولا معلوم میشد پس تخصیص ابراهیم باطل میشد و به ثبوت این ثابت گردید مراد از دعا ابراهیم همین ائمه اهلبیت بودند و مؤید آن صحاح اخبار فریقین اند منجمله آن حدیث مرویه **ابن مغازلی** از اهل السنة و نیز حضور در قرآن نص بر امامت ایشان و در کتب سلف است چنانچه **در سفر اول** توریة عربیه آیت ان الله تعالی قال لابراهیم قد اجبت دعائک فی اسماعیل و عظمته جدا جدا و سیلد اثنی عشر عظیما او من نسله

در توریة فارسی در سفر اول ترجمه او ست که خدا گفت با براهیم بعد دعای تو در اسمعیل پسر تو قبول کردم پس گیو اسماعیل را که تعظیم داد م او را در خلائق آخرین زود باشد که بفرستم بخلائق از نسل تو ملو ما ورا با دوازده رئیس بزرگ که زود باشد که آن دوازده رئیس عظیم متولد میشوند **اما نصوص** که ایشان ائمه خلق اند علماء امامیه الی حین مجلدات کبیره از نصوص ایشان از کتب مخالف و مؤالف ضبط کرده اند خصوص غایة المرام و الفین و نیز در دلیل آیه ملاحظه کن **دوم** آنکه خلافت خلفا

جواب سوال نفی ظلم سلف نمیکنند

خصوص مشائخ ثلثه بموجب این آیه صحیح نیست بل جائز نیست بل باطل است زیرا که ایشان
کافر و در حال کفر ایشان ظالم بودند پس واجب شد که در حالت کفر عهد امامت بایشان نرسد
البته و وقتیکه بر ایشان کفر ثابت و صادق بود در آنوقت امامت بایشان نرسد البته و در هیچ وقتی
از اوقات نیز بایشان امامت نرسد زیرا که صلاحیت ندارند لهذا بیضاوی و قاری و خطیب و رازی
گفتند که انبیا قبل بعثت باید معصوم باشند و ایشان قبل اسلام بالاجماع مشرک بودند **سوم**
هر که در باطن مذنب باشد نه در ظاهر او نیز از ظالمین است و مشائخ باتفاق امت معصوم نبودند
پس از ایشان وقوع گناه در باطن یا در ظاهر یا در ظاهر و باطن هیچا جائز بود یا نه اگر جائز بود یا صادر
شده در احد الحالات او با امامت نمیرسد زیرا که صادر الخطا یا ظالم است **واگر** ما را علم بر صدور
و وقوع معاصی ایشان در باطن حاصل نشد باز هم بایشان امامت نمیرسد زیرا که متفق علیه امت است
که ایشان معصوم نبودند و غیر معصوم امام نمیشود وجوبا **چهارم** ایشان مشرک بودند و هر
مشرک ظالم است بدلیل قول تعالیٰ ان الشرک لظلم عظیم **و** هر مشرک کافر و هر کافر ظالم است
لقوله تعالیٰ والکافرون هم الظالمون **وایضا** هر غیر معصوم متعدی است و هر متعدی ظالم
است لقوله تعالیٰ و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون **واما ظالم** متناول و شامل
امامت ابدالآباد نمیشود بدلیل قوله تعالیٰ لا ینال عهدی الظالمین و مشائخ از بدو عمر الی آخره متصف بهمین
بودند پس ایشان بامامت نمیرسند **سوال** غایت دلالت آیه ظالمین نفی عهد در حال ظلم
است نه بعد آن پس حمل آن بر زمان آتی تجوز باشد والا صحابه که بعد اسلام مسلمان شدند از ایشان
بعد اسلام ظالم و کافر باشند و آن خلاف مشهود و مشهور است و نفی آن ثابت گردید که بر
مشائخ بعد اسلام اسم کافر و ظالم شامل نیست چنانچه همین سوال شارح مواقف و مقاصد است
جواب بچند وجه است **اول** آنکه لا ینال نفی مستقبل است و در نفی مستقبل ابتدا
زمان حال کفر و انتهایش ابدالآباد است پس مضمون آیه نفی نیل عهد از حین ظلم الی ابدالآباد و در
جمیع احوال میکند مقید بوقتی نیست بل عام است بدلیل صحت استثنا از نفی و استثنای
هر چه صحیح باشد واجب است دخولش در مستثنی منه لولا الاستثناء چنانچه قاعده مقرره اصولیه در
مختصر الاصول حاجبیه است تدبر تعلم **دوم** لفظ الظالمین جمع اسم فاعل است و اصل ظلم
ماخوذ از ظلم بالفتح است و فی نفسه معنی جنسیة دارد معهذا نیز قاعده مقرره نحاة و اشتقاق و اصول
است که بر جمع اگر الف و لام داخل شود فائده استغراق میدهد چنانچه محکی از عضد است پس
باین قاعده استغراق جمیع انواع معاصی در جمیع احوال ثابت گردیده **سوم** درخواست
ابراهیم در حال ارتکاب ایشان بر ظلم بالضرورة نبود و آن کانه معلوم است پس لامحاله درخواست
او امامت را مر ایشان بعد زوال کفر شان در حال استقبال بود و او تعالیٰ جواب لا ینال از زمان
آتی خالی از کفر شنید تدبر **اما نفی** امامت در جمیع از منه از هر کس که مرتکب فعلی و لو

جواب سؤال التائب كمن لا ذنب له

بصغیره شده باشد از همین ظالمین نیز لایح است چه عند النحاة اسم فاعل عوض اعراب خود از مضارع زمان استقبال میگیرد پس در اسم فاعل الظالمین چنین معنی میشود که همه کس از حین ظلم الی ابد الاباد بامامت نمیرسند **و ابن سکیت** گفته اسم فاعل بمعنی ماضی نمی باشد و اگر بمعنی ماضی متصور شود پس عمل فعل نمیکند چنانچه انا ضارب زیدا امس جائز نیست و عمل در زمان اسم فاعل از حال تا الی الاستقبال است تدبر تفهم **سوم** لا نسلم که ایشان ظالم در حالت کفر بودند فقط و بعد زوال کفر باقی بر اسم ظلم نماندند چنانچه مسلم بعد کفر باشد چه ما می میگوئیم ظالم کسی است که از و ظلم یافته شد و آن کس که ظلم از و یافته شده اعم است از قول ما که ظلم از و یافته شد چه در ماضی یا در حال پس بدلیل این مفهوم ممکن است تقسیم آن بطرف این قسم و مورد تقسیم بقسمین مشترک بین القسمین است لا محاله و آنچه مشترک بین القسمین باشد لازم نیست که او منتفی شود بانتفاء احد قسمین لهذا نبودن او ظالم در حال نفی نمیکند از بودن او ظالم در استقبال چنانچه بدلائل شرعیه ثابت است که نایم مؤمن است و ایمان عبارت از تصدیق است و تصدیق او در حال نوم غیر حاصل است و او موسوم بمؤمن نیز در حال نوم است زیرا که ایمان او حاصل قبل از نوم است پس بثبوت این ثابت و واجب شد که ظالم بوجود ظلم پیش ظالم باشد **سوال دراربعین** فخر الدین منع از عموم صحت استثنا بصحت تقسیم نموده یعنی ظالم را امامت نمیرسد در حال ظلم یا در جمیع احوال پس اگر این مفهوم مشترک بین القسمین نمیبود تقسیم آن الی القسمین صحیح نمیشد چه مفهوم قابل تقسیم است پس باین جهت عمومیت باطل شد **جواب** بی نیل عهد ثابت نیست پس برای آن قابلیت تقسیم بحال ظلم و بجمیع احوال میشود **اما** عدم نیل عهد مفهوم سلبی است و سلبی مفهوم مشترک متحقق نمیشود اصلا مگر در ضمن سلب جمیع افراد بخلاف ثبوت مفهوم مشترک که جائز است تحقق آن در ضمن فرد واحد و آن عام است مر مشایخ و غیر ایشان را در همه ازمنه **سوال** در حدیث متفق مشهور است که التائب کمن لا ذنب له و نیز اجماعی است که تائب را بعد توبه عاصی نمیگویند و هرگاه این ثابت باشد پس بعد توبه بمشائخ نیل عهد جائز باشد **جواب** این افاده بیضاوی و ملا علی قاری و خطیب است که واجب است که انبیا قبل البعثت معصوم باشند و ما میگوئیم صحت توبه و اثبات آن اول از غیر معصوم شود پس بمحض توبه عدالت ثابت نمی شود غایت آن به ثبوت شرائط عفو عقاب بر آن باشد **و بفرض** ثبوت پس نزد ما عدالت ظاهریه معتمد نیست تا وقتیکه عدالت و براءة ظاهر و باطن هر دو حاصل نشود و این بر فرضی است که بحث از ین نباشد و این آیه نفی نیل نبوت و امامت قبل توبه و بعد توبه یکجا میکند و تفریق آن از ما خذ واحد در نبوت بعصمت و در امامت بعدالت و لو بعد توبه محتاج به ثبوت دلیل قاطع خارج باشد و در این آیه نفی عام است **تنبیه** نزد فقها آیت دلیل است بر عدالت امام الجماعت زیرا که ریاست مجوزه بمعامله نیست خاص در نماز اما در ریاست عام در دین و دنیا که نیابت خاصه نبی است عصمت و اثبات عدالت

و عدالت در لغت استواء چنانچه در مبسوط و سرائر است یا استقامت چنانچه در جامع المقاصد و مجمع الفوائد است یا هر دو معنا چنانچه در روض الجنان و مدارک و کشف اللثام است و اما در شریعت فقها خلاف کردند اول نزد جمعی از متوسطین چون علامه و من تأخر عنه کیفیت نفسانیه که باعث بر ملازمت تقوی و علیها مع المروة باشد و بعضی بجای کیفیت حالت نفسانیه و بعضی هیئة راسخه و بعضی ملکه گفتند ثانی عبارت از اجتناب ترک معاصی یا خصوص کبائر باشد پس در تفسیر آن تنویع کردند در سرائر و غیر آن فرموده حد عدل آنست که اختلال واجب و ارتکاب قبیح نمی کند در وسیله گفته عدالت در دین اجتناب از کبائر و از اصرار بر صغائر باشد ثالث عبارت از ملکه نفسانیه بر استقامت فعلیه باشد پس بنا بر این صادق نمی آید عدل گفتن کسی که اتفاق نیفتاده فعل کبیره را با عدم ملکه در مقنعه شیخ مفید گفته عدل کسی ست که معروف بدین و ورع و تکفف از محارم خدا باشد و قریب باین از صدوق و والد او ست چنانچه در رساله به پسر خود نوشته که نماز نخوان الا خلف دو مرد یکی آنکه متیقن بدین و ورع او باشی دیگر آنکه شمشیر و تازیانه او ترسی و نزد بعضی ورع و امانت و وثوق و تقوی است و بعضی زیاده بر آن کرده ستر گناه خود و عفاف و اجتناب قبائح و بسا اوقات در معنی عدالت دو قول دیگر میباشد احدهما اسلام و عدم ظهور فسق و همین محکی از ابن جنید و شیخ مفید در کتاب الاشراق و شیخ در خلاف مدعی اجماع بر آنست و ثانیهما حسن ظاهر و عدم صدور معاصی و قبائح از و این مختار جماعتی از متاخرین و مذهب اکثر قدما ست زیرا که حضرات ائمه هدی علیهم السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمحض آنکه مردے اسلام و ایمان می آورد و او را امر بقیام جمعه و جماعت و تحصیل و تقسیم و تفویض امر سفر میفرمودند و در خلاف احتجاج بر آن باجماع محققانه و اخبار و آثار و اخبار ایشان و باصل فرموده چه در مومن اصل عدالت است و فسق امری طاری است نادر الوقوع است معهذا عدالت هر مؤمن بموجب کل مومن عادل حتی یعلم فسقه امر ثبوتی است و فسق سلبی پس زوال حصولی و ثبوتے نمیشود مگر بدلیل قطعی تنبیه اما طریق معرفت و ثبوت عدالت علم است و آن بمعاشرت حاصل مے شود یا ظن بحسن ظاهر و او کافیست بلا معاشرة و آن خلاف است در خبر صحیح آمده خلاصه مفاد آنکه نظر مکنید بقیل و قال و طول اعمال بل نگاه کنید بدیانت رجال و قریب بهمین مروی در ارشاد دیلمی من اصحابنا است و ظاهر اقول اول علامه در عدالت اقوی پس حسن ظاهر کاشف از وست و اما در حال تعسر ظن حسن ظاهر کافی است تا حرج و مرج عظیم لازم نیاید این بصورت جمع و تطبیق میان الدلیلین میباشد ثم الله اعلم و در این مباحث عالیه است اما این مختصر گنجایش ندارد و الله

ولی التوفیق و هو خیر رفیق

قوله تعالی وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهِيْمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا اِلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِيْنَ وَالْعٰكِفِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ترجمه

یعنی یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت یا موضع ثواب مر مردمان حاج و معتمرین را که هر سال بانجا شتابند و گردانیدیم آنرا موضع پناه یعنی از عذاب و قتل و ایذاء و اخراج اگر پناه بآن برده و گفتیم که فرا گیرید از مقامیکه منسوبست بابراهیم است نمازگاه یعنی موضع دو رکعت نماز طواف نیز یاد کن وقتی را که عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل اینکه پاک سازید خانه مرا یعنی خانه را که مخصوص بامر من برای عبادت خود آن ساخته شده از انواع انجاس و الواث مشرکین انجاس ظاهریه از ادیان و اصنام و از قذارات حسیه چون حایض و جنب و ذی النفاس که اینها را دخول آن نگذارید صاف و پاک بگذارید خاص برای طواف کنندگان و برای معتکفان و اعتکاف و رکوع کنندگان و سجده نمایند یعنی برای نماز گذارندگان نماز بخوانند **بدانکه** نزد بعضی بنابر خلاف مذکور ابراهیم را مبتلا ساخت و از ابتلاء او گردانیدن او امام و امر بتطهیر بیت الی آخر القصه باشد **و نزد** بعضی هر گاه خدا ابراهیم را ابتلاء نموده امام گردانید و از جمله افعال امامت تعمیر و تطهیر مساجد و معابد است پس ابراهیم را امر بتطهیر کعبه بعد بناء آن فرمود تا آخر قصه افعال امامت ادا نمود **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** واذ جعلنا البيت عطف بر اذ ابتلی است و سابق مذکور شد که اذ ظرفیه را چاره از عامل نیست و عاملش اذکروا میباشد **آیا** جعلنا بمعنی خلقنا است **یا** بمعنی صیرنا در اینجا هر دو موجه اند و نزد جمعی اشهر اول است **و** آنانکه بمعنی خلق مراد می گیرند نزد ایشان در اصل زمین کعبه مخلوق برای مثابت مردم بصورت

معنی مثابت و بیت و آمن

اخبار باشد **بحث دوم** البیت بیت در اصل بمعنی خانه و جای خواب و آرام باشد چه از شعر باشد چه از مدر چه از آجر چه کرباسی چون خیام و امثال آن جمعش نزد سیبویه ابیات و ابابیت **و** نزد دیگران زیاده بیوت و بیوتات و ابیاوات باشد و تصغیرش بییت بضم اول و بیبیت بکسر اول نیز باشد نه بویت **و** نه سبیت از بات یبیت بیتا و بیاتا و مبیتا و بیتوته بمعنی گذرانیدن شب بجائی باشد چه خواب کند یا نه **در مجمع البیان** فرمود بیت و منزل و مأوی **و** نزد بعضی دار نیز نظائر باشند **و در قاموس** گفته و بمعنی شرف و شریف و تزویج و قصر و عیال مرد و کعبه و قبر و فرش خانه و بمعنی شعر شاعر باشد **و** نزد اهل بیان وجه تسمیه خانه به **بیت** آنست که ضم اهل و ساکنین آنرا میکند **یا** برای قرار الشیاء در آن **یا** محیط زمین محدود میباشد چنانچه در وجه تسمیه شعر شاعر به **بیت** آنست که الفاظ و حروف منتشره و کلمات و کلام منثوره را ضم و محیط میباشد و کلام مقرر موزون محدود را شعر و بیت میگویند **بحث سوم** مثابة للناس ناس اسم جنس با الف و لام فائده استغراق میدهد پس همه ناس در آن داخل اند **اشکال** بنا برین جمیع ناس آدم اگر در آن داخل باشند پس کافر هم داخل شد و برای کافر کعبه چگونه ثواب شد و حال آنکه اقران و اجماع است کافر قریب حرم نشود و چه جای بیت الله و نیز بالاجماع مسلم است که ثواب باشد زیرا که کفر دارد **جواب اول** آنکه این آیه اخبار است که مسجد ... واقع موضوع شده و عدم ثابة کافر بسبب اختیار خودش است **جواب ثانی** که الف لام معهود مراد پس معهود نیست مگر مومن اشکال لازم نمی آید **بحث چهارم** مثابة للناس از ثاب یثوب مثابة و ثوبا بمعنی رجوع شد چنانچه ثاب الماء اذا رجع الی النهر بعد الانقطاع باشد **و** ثاب الی فلان مقابله بمعنی رجع باشد **و** تفرق عن الناس ثم ثابوا بمعنی عادوا مجتمعین باشد **و** ثواب از اینجا ماخوذ است که آنچه از مال و اعمال بر او رو رجوع یا عوض آن بجای آن کرد **و** مثاب آب مجتمع در چاه باشد **و ثوب** جامه را میگویند بعد از آنکه بتیه بعد نوافی و رشتن بافتن ... **آیا** مثابا و مثوبة دو لغت چون مقام و مقامة بمعنی واحد اند **یا** ... برای مبالغه چون علامه و نسابه در اهل اشتقاق دو قول است **اول** مختار فراء **و** زجاج **و ثانی** مختار جمعی است **و** اصل مثابة مثوبة چون مفعلة فتحه واو را بما داده واو الف شد **بحث پنجم** وامنا از امن یامن امنا بفتح اول و سکون میم و امانا و امنا و امنة بتحریک بمعنی ضد خوف باشد **و** امانة و امنة ضد خیانت باشد **و** امین از باب شرف بمعنی مامون و موثوق ضد خائن باشد وهذا البلد الامین نزد اخفش از امن بمعنی محفوظ یا بمعنی مامون باشد **و** ایمان تصدیق باشد و در شریعت حد و دان مختلف **اما** نزد محققین تصدیق بدین محمد مع آنچه آنحضرت

جواب سوال بعض من کعبه مثابة للناس

آورده و اقرار بزبان **و نزد** جماعتی از فریقین عمل بارکان باشد و مومن از اسماء الحسنی باشد **در**
صحاح گفته زیرا که بے باک ساخت بندگان خود را از آنکه ستم کند برایشان **و مهیمن**
نزد جوهری بهمین معنی است با مبالغه چه اصل آن مأامن بود پس همزه ثانیه را بیاء تلیین و بعد آن تبدیل
بیاء و همزه اولی را مبدل بهاء کردند مهیمن شد یا بمعنی نگهدارنده خلق باشد **و** مامن جای امنیت باشد

بحث ششم و اذ جعلنا البیت مفسرین گفتند اگر این آیه را عطف بر یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم کنی پس معنی این آیه متصل باوست یعنی و نیز یاد کنید که از نعمت مخصوص
من بر شما اینست که کعبه ساخته پدر شما ابراهیم است آنرا مثابه و امن برای مردم گردانیدیم **و اگر** از
و اذ ابتلی یا از همین و اذ جعلنا جمله مستانفه می گیریم پس معنیش چنین شد که یاد کنید وقتیکه گردانیدیم
الکعبه را مثابه و امن برای ناس **و متفق علیه** مفسرین است که گرداننده خدا و مراد از بیت
کعبه مخصوص باشد **و در مجمع البیان و مبانی البیان** روایت کرده
که کعبه را بیت الحرام نامیده برای آنکه حرام است بر کفار دخول در آن **و** کعبه برای آن
نامیدند که مربع است **و** سبب تربیع آن آنست که محاذی بیت المعمور است **و** آن مربع است
و بیت المعمور مربع است برای آنکه محاذی عرش است **و** عرش مربع گشت برای آنکه بناء
دین بر کلمات اربعه است **و** کلمات اربعه سبحان الله + والحمد لله + ولا اله الا الله + والله اکبر
است **و در حدیث حضرت امیر علیه السلام** باسناد فریقین مرویست
که آنحضرت ع فرمود یعنی علی ع که بیت المعمور خانه در آسمان نامش ضراح بحیال الکعبه است و فوق آن
حرمت است در آسمان چون حرمت کعبه در زمین و نماز میخوانند در آن هر یوم هفتاد هزار ملائکه که
ایشان عود نمی کنند بطرف آن ابدا **و فخر الدین رازی** روایت کرده که حضرت امیر
علیه السلام فرمود بعد بناء ابراهیم بر آن دهری از زمانه گذشت که منهدم شد پس بناء آن عمالقه کردند
باز بر آن دهرے گذشت که منهدم شد پس بناء آن قومے از عرب نامشان جرهم بود کردند **و**
بعد آن زمانے دیگر منصرم شده منهدم شد پس قریش بناء آن کردند و رسول الله در آن وقت
جوان بود و در ارتفاع حجر الاسود و وضع آن بجای خود قریش اختصام نمودند مآل خصومت در آخر
بر همین قرار گرفت که هرکس از این کوچه اول بر ما داخل شود او حکم بر ما باشد و فعة رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم داخل شد آنحضرت فرمود که شما همه قبائل حجر را در جامه مولی نهاده بیکجا بلند کنید پس
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها از بالا آنرا گرفته بجای خود بدست مبارک نهاد انتهی
سوال اگر مثابت بمعنی رجوع باشد پس آن فعل عباد است نه فعل خدا و خدا چگونه جاعل
آن صحیح عند العدلیه میشود بدو وجه **احدهما** آنکه خدا فاعل افعال عباد نیست **ثانیهما**
در اینجا مثابت آن بر تردد و خلق منحصر و بفعل ایشان حاصل است نه بفعل خدا پس اضافت آن در جعلنا
البیت ثابت نمیشود مگر بقول جبریه **جواب** بعض اماميه آنکه خدا امر خلق در رجوع بکعبه

جز امساجد دیگر بیت الله نامیدند

وجوباً و استحباباً است اگر امر و ترغیب در آن نمیفرمود البته مثابه نمیشد پس امر تعمیر آن سبب اجتماع و آمد و رفت
ایشان بطرف آن مسبب است پس اضافت بیت بالی الله تعالی از جهت فعل نیست بل از جهت امر است **جواب**
معتزله آنکه در قلوب خلق خدا القاء تعظیم آن فرموده تا داعی ایشان الی الکعبه بطرف عود و بعد
عود و بطرف اجتماع در ان باشد و این فعل الله است لهذا اسناد بطرف خود فرمود و داعیات در قلوب
ایشان حصول منافع دنیا و دین است **اما دنیاوی** آنکه متفرقین اهل بلاد در مکه
در موسم حج مجتمع شده مصروف تجارات و مکاسب شده ارباح صوریه بسبب آن حاصل مینمایند و بعد
تعمیر طرق و بلاد و مشاهده حالات مختلفه دنیا می نمایند **اما دینی** هر گاه از روی حج مختص برای خدا گردیده
بجود و اظهار عبودیت و مواظبت بر مرور و مجی برای ادای مناسک و طواف و نماز و اعتکاف
دران البته بمنافع دائمه عظیمه فائز گردد و آن معلوم است **سوال** چون معابد و مساجد از بیوت
الله است یا کعبه را بیت الله میدید مگر برای خدا خانه مقرر شود ... و جسم بودن خدا
لازم و قول مجسمه و حلولیه و اتحادیه صحیح میشود که هر شب جمعه بر فوق و سطح عرش می نشیند و چهار
انگشت گوشت او از چهار دور عرش زائد و او محتجب میشود و برای آیات داود ظاهری که سر گروه مجسمه است
بمعانقه او هر شب می آید و در عیسی و علی علیهما السلام حلول کرده یا متحد شده تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً
و اگر برای خدا خانه اصلا در کار نیست زیرا که مجرد محض و بسیط مطلق قدرت و علم او همه اشیاء را احاطه
کرده پس اسناد بیت الی الله تجویز ما لا یجوز علیه تعالی باشد ... مسجد اقصی و بیت المقدس
از تخصیص بلا فائده باشد **جواب** چونکه باتفاق انبیا و حضرات ائمه هدی علیهم السلام و کتب
منزله خدا از جسمیت و مکان و جهت منزه و مبراست ... و ادله عقلیه قاطعه صریح و ناطق بر بطلان تجسیم و
... تعالی اند **پس لا محاله** این چنین موضوعات و مضافات واجب التاویل باقرب مجاز اند و
اقرب آنها آنست که معابد و مساجد در ظاهر صورت چون اماکن و بیوت محدود و موضوع برای عبادت
و سجده تعالی باذن الله و امره شد ... بجهت اسناد امر و اذن اطلاق اضافه الی الله میشود و آن مستلزم
وجود جسم نیست فضلا عن الحیز تعالی چنانچه اماکن و قصور قیاصره با سر ایشان ثواب های ایشان
... بسیار بد اضافت و اطلاق آنها بقصر سلطانی و باغ پادشاهی ... پادشاه خارج
از آن میباشد **پس** این جهت اطلاق ما لا یجوز لازم نمی آید زیرا که از بیت الله اضافت امری است نه
حلولی **اما تخصیص کعبه** بلفظ اضافت بیتی و بیت الله چون روحی و روح الله باشد
چه اعظم انبیاء جلیل ابرهیم خلیل و ذبیح الله اسماعیل بدست مبارک خود خاصة بلا واسطه بامر رب جلیل برای
ادای عبادت نماز و مناسک طواف و برای ابتلاء و اظهار ... ایشان بنا کردند پس آنچه از جهت
وزرا و امرای دولت خود خاصة پادشاه و اعیان خود تیار سازند البته اهتمام آن خانه بالنسبه دیگر اماکن
ماموره معموره مخصوصه عظمت و جلالت او از دیاد است **بحث هفتم** قوله تعالی مثابة
للناس در مفسرین خلاف است **نزد** حسن و مجاهد و سعید بن جبیر یثوبون الیه و یحجون باشد

بیان کیفیت حرمت و تعظیم مکه

یعنی از اطراف دنیا بمکه می آیند و حج کنند و هر سال **نزد** قتاده و عکرمه مثابه بمعنی مجمعا یعنی جای اجتماع مکه باشد **نزد** جمعی بیایند بنیت صادق برای ادای مناسک حج پس ثواب برای آن یابند **نزد** بعضی معاذ و ملجاء و مرجع هر سال برای حاج و زوار باشد **نزد** ابن عباس احدی از مکه بعد حج و طواف منصرف نمیشود مگر آنکه تمنای عود بطرف آن کند برای قول تعالی فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم

[illegible] **در مجمع البیان و مبانی البیان** مرویست که خبر است هر که رجوع از مکه کند و نیت او حج در سال آینده باشد عمرش زیاده میشود و هر که رجوع از مکه کرده نیت او عود نباشد پس تحقیق اجلش قریب شده

در مجمع البیان و مبانی البیان فرموده حاصل همه یکیست که رجوع خلق قرنا بعد قرن و مرة بعد مرة بطرف آن باشد **و بحث ششم** در اینست که مفسرین اتفاق دارند که بیت الحرام موضع امن و امان است للناس حتی [illegible] باشد یا چرنده انسی باشد یا وحشی برای عظمت **او و اِذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا** یا مؤول بامر است **و وجه اول** آنکه خبر است پس بنابراین معنی اینست که خدا اهل حرم را محفوظ کرد از قحط و تنگ سالی مع کثرت ورود خلائق هیچ شیء نمیباشد و آن بامر ایشان از اوقات دیگر لقوله تعالی اولم نمکن لهم حرما امنا یجبی الیه ثمرات کل شیء یعنی میسر گردانیدیم ما اهل مکه را حرم بی خوف از قحط و جدب که جمع کرده میشود و از چهار طرف آورده میشود بطرف مکه ثمرات هر شیء را **پس** این اخبار از عدم قتل نیست چه در آن قتل حرام از قطاع مکرر واقع شده و نیز قتل مباح چون آیه [illegible] و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم الآیة **و** بموجب حدیث متفق الی بعد این آیه **وجه ثانی** این آیه اگرچه بصورت خبر است لکن مؤول بامر است باینمعنی که خدا خلائق را امر کرد بآنکه بگردانند کعبه اهل حرم را موضع امن از قحط و قتل و غارت و تعدی پس **بیت الله** باین جهت قدیما و حدیثا موضع امن بود برای تعظیم او و احدی احدی را ایذا نمیکرد چنانچه اهل مکه و قریش را آل الله و اهل الله میگفتند مجاورت نامیدند **نزد** محصلین بیت الحرام موضع امن از مسخ و سخط و غضب است تقدس الله از ابتدای خلق آسمان و زمین بود تا قیامت میباشد **و نیز** مردم را امر بحفظ حرمت آن فرمود تا وقتیکه جانی و الیه جنایت در حرم بکند و اگر از آن گرد پس او را در همان قصاص و اجرای حدش نمایند **و در اینجا فقها** است میگویند که اگر جانی بعد جنایت از خارج حرم التجا و پناه بکعبه برد متعرض او نشوند و او را قهرا و جبرا از آن بر نیارند تا وقتیکه خود از آن بر نیاید چه بر آمدنش باختیار خودش باشد یا بآنکه اهل مکه و حاکم بر او تضییق آب و عاش نمایند تا برآید و خارج از او را بگیرند و قصاص و حد کنند **و در روایت** ابن عباس است که عدم مواخذه در آن میراث از دین اسماعیل است و از آن وقت الی القیمة بر همین باقیست انشاء الله تعالی **و اهل سیر** اکثر حکایات و خود اهل مکه نقل میکنند که سگ و شیر در اکثر احیان خارج حرم تعاقب آهو کردند پس آهو وقتی که در زمین حرم داخل شد ایستاده بعقب خود برگشت و نگاه میکرد و میدید که سگ و شیر خارج زمین حرم

۶۴۲

کیفیت حرمت کعبه و عظمت آن

نقطه نگاه با آهو و آهو داخل حرم نظاره بکلاب و اسد میکرد و حکایت کلب نیز در کبیر کرده و بعض مطوفین ثقات
از مؤمنین نزد حقیر نقل کردند که در بعض لیالی مواسم حج دیده شده که شیر بیفت شوط ادا کرده بلا تعرض
کسی از کعبه بصورت تذلل برآمد **و ایضا** همان نقل کرده که در حال طواف دیده شد که مار بزرگ
با جماعت مردم در کنار ایشان طواف تمام کرده بوقار برآمد و احدی را غرض نگرفت **در فروع**
کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست هر که از مردم بصورت پناه داخل حرم شد او بی
باک و بی خوف از سخط و غضب خدا است هر که داخل آن از وحوش و طیور شد او در امن است
و کسی او را بر نیارد یا ایذا نکند تا آنکه خود از حرم برآید و همین مروی در صحاح عامه است **در کافی**
از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که سزاوار نیست که کسی داخل حرم با سلاح شود مگر آنکه در جوال
گذارد یا چیزی بر آهن به پیچد **و** در حدیث دیگر است وقتی که در مکه داخل شود آهن و سلاح را
ظاهر نگذارد **در کافی** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست خدا حرام گردانید حرم خود
را از آنکه خلال بگیرند یا درختی را ببرند و قطع کنند سوای اذخر یا صید و شکار طیری کنند **در کافی**
از حضرت صادق علیه السلام **و در معالم بغوی** از ابن عباس قریب الالفاظ اند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یوم فتح مکه فرمود بدرستیکه این بلدی و حرمیست که حرام
گردانید خدا آنرا از روز آفریدن زمین پس او محرم است بحرمة الله تا قیام قیامت بریده نشود خاری
و درختی از آن و خلال ساخته نشود شاخی از آن و برندارد لقطه و شیئی افتاده در آن الا انشاد کند
پس عباس گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوای اذخر چه او برای قبور و بیوت مجوز و
محلل باشد پس حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سوای اذخر **تنبیه** امامیه متفق
و جم غفیر نیز از اهل سنت بهمین معتقد اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درون کعبه متولد شده بردا
من الله قفل در افتاده و در پس باز شده فاطمه بنت اسد داخل شد **و بروایت دیگر**
نزد رکن یمانی دیوار کعبه شق شده پس دیوار باز بالتیام آمده بعد سه روز فاطمه از همان دیوار شکافته یا از
دروازه گشاده شده برآمد و علی بر دوست داد و این مرتبه احدی را از اولین و آخرین حاصل نشده و
مریم را همین که در تولد عیسی از بیت المقدس برآورده شده باقی تفصیل در روایات عامه و خاصه بوضع خود
می آیند **در کافی و در کبیر** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوم فتح مکه
مرویست که آنحضرت ص فرمود بتحقیق خدا حرام گردانید مکه را روز پیدایش آسمانها و زمین و آن حرام تا
قیامت است حلال نشد برای هیچ یکی قبل از من و حلال نخواهد شد برای احدی بعد از من و حلال
نشد در عمر برای من مگر برای یک ساعت از روز **در کافی** مرویست که عبدالملک بن عتبه پرسید
از استعمال جامه کعبه که بما میرسد آیا صالح است که ما بپوشیم از آن چیزی را **حضرت صادق**
علیه السلام فرمود که بلباس اطفال و غلاف مصاحف و برای سجده صالح است باراده تبرک و برکت
انشاء الله تعالی **بحث نهم** و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی **آیا** واتخذوا بفتحه صیغه

بیان اخذ مصلی و سوال و جواب عمر

ماضی است بمعنی خبر **یا** صیغهٔ امر بکسر خاء در قراءة دو قول است **اول** قول شیبه و ابن عامر و نافع **ثانی** مختار ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و عاصم و کسائی است و بنا بر اول **نزد** بعضی عطف بر جعلنا است پس معنی آنست وقتی که بیت را مثابه گردانیدیم و ایشان اخذ کردند مقام ابراهیم را نمازگاه **و** بنا بر این قراءة ضمیر اتخذوا راجع باولاد و امم ابراهیم باشد **و بنا بر قراءة ثانیه** در عطف آن **بمعنی** و مرجع آن خلاف کردند **اول** آنکه عطف بنی اسرائیل اذکروا باشد پس بنا بر آن امر است به بنی اسرائیل که گفتیم وقتی که بگیرید مقام ابراهیم را مصلی **دوم** عطف بر انی جاعلک است پس بنا بر آن وقتی که ابراهیم را امام گردانیدیم جزاء لفعله گفتیم مردم را که بگیرید مقام ابراهیم را مصلی خود و جای نماز خود بسازید **و** در اینجا نزد فخر الدین جایز است که خطاب باولاد ابراهیم باشد پس در اینجا قول تقدیر کرد چنانچه در آیه و ظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتیناکم بقوة یعنی فقلنا اتخذوا بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز خود ای اولاد ابراهیم **سیوم** نزد بعضی این جمله مستانفه مستقله باین قصه ابراهیم واقع است برای ارتباط با ابراهیم پس خطاب بمحمد ص و بامت اوست یعنی وقتیکه ما بیت را گردانیدیم مثابه و امن پس بگیرید شما ای محمد ص مع امت خود مقام ابراهیم را نمازگاه خود تا قیامت **رازی** گفته که اگاه است واو و فاء هر دو در این چنین موضع یک معنی می‌آید اگرچه فاء اوضح است **بحث دهم** من مقام ابراهیم مصلی از قام یقوم قوما و قومة و قیاما و قامة بمعنی انتصاب **یا** استاده فهو قائم از اینجا لقب خاص امام ثانی عشر اهل البیت علیهم السلام قائم آل محمد ص است **و** مقام بالفتح ظرف مکان موضع قدمین میباشد و مقام بضم اول اسم مفعول و نیز ظرف از ثلاثی مزید و بمعنی یکسان می‌آید **و اینجا** در اینجا بضم اول است **یا** بالفتحه مشهور بفتح است **اما مصلی** بضم اول و فتح لام از بابهای ثلاثی مزید اسم مکان صلوة و اسم مفعول نیز بیک وزن میباشد **و** در اینجا بالاتفاق ظرف است ولکن **آیا** مصلی جای دعاست چه صلوة در اصل لغت بمعنی دعاست **یا** بمعنی جای نمازگذاردن که ماخوذ از صلوة شرعیه که مشتمل بر سجود و رکوع اسم عبادت و افعال معهوده شرعیه است در آن خلاف است و در تفسیر این آیه **بحث یازدهم** در نزول و اتخذوا من مقام ابراهیم دو قول اند **جمعی** از اهل سنت روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر در مسجد الحرام فرمود هذا مقام ابراهیم اینست مقام ابراهیم عمر گفت پس جای نمازگذاردن خود نمیگردانی حضرت پیغمبر ص فرمود الی حین یامرنی الله تعالی پس آن روز غروب نکرد مگر آنکه این آیه مشتمل امر باتخاذ مقام ابراهیم مصلی نازل گردید **سوال** ثابت گردید که آیه و اتخذوا بحسب اراده عمر نازل گردید پس غایت مرتبه شیخ ثانی دارد **جواب** منکرین آنکه نزد اکثر امت همان روایت صحیح و معتمد است که جابر نقل کرده و اگر دعوی مفروض صحیح شود پس امر اتفاقی است امر اتفاقی بالاتفاق کرامتی و حجتی ندارد و بسیاری آیات موافق ارادات کاتبان وحی نازل گردیدند و اکثر ایشان بالاتفاق مرتد شدند پس برای آنها کرامتی نیست در

٦٤٤

غیر هم حجتی و گر هستی نیست اکثر امامیه و جمعی از اساطین سنیه چون زمخشری و فخر رازی و نیشابوری و بیضاوی مع جمع غفیر از قدماء روایت کردند که جابر انصاری میفرماید بعد استلام حجر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه شوط بصورت هروله و چهار شوط بمشی بجا آورده فارغ شد رو بمقام آورد پس خلف آن دو رکعت نماز خوانده تلاوت آیه و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فرمود **بحث دوازدهم** خطاب و اتخذوا بنابر ظاهر و اصح روایات بمجموع امت آنحضرت است **آیا** این خطاب بحکم بیست زیرا که امر است و امر دلیل بر وجوب است **یا** استحباب در فقها است خلاف است **شافعی** دو قول وارد فرض در فریضه و سنت در نماز مسنونه **و ابو حنیفه** نیز مختلف الاقوال است **اما در اصحاب** ما نیز خلاف است چون شافعی **در دروس الاحکام** اول شهید فرموده که واجب دوازدهم آنکه دو رکعت طواف واجب را در مقام بخوانند و آن جائی است که الآن آنجا میباشد پس اگر در جائی خواند که غیر او باشد صحیح نیست مگر از ازدحام مانع شد پس خلف آن بخواند یا یکی از دو جانب او **و شیخ** در خلاف در مقام تجویز در غیر مقام مستحب **و در** مبسوط دو رکعت طواف واجب را در مقام ابراهیم عینا واجب دانسته حتی آنکه اگر در غیر آن عمدا یا نسیانا خوانده اعاده کند **و** نزد ابو صلاح حلبی هر جا از مسجد الحرام کافی است **و** قول شهید اقوی است بظاهر اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی **و** بیین آن فعل رسول است که در روایت جابر و غیر و است ثم تلا الخ **بحث سیزدهم** در تعیین مقام ابراهیم خلاف کرده‌اند **در مجاهد** و نخعی کل حرم مقام ابراهیم است **نزد** یمان همه کل مسجد الحرام مقام ابراهیم است این احد روایات ابن عباس است **نزد** عطا مقام ابراهیم کل مواضع از حج عرفه و مزدلفه و منا و مسجد است **نزد** سعید جبیر و ابن عباس مقام ابراهیم حجری است که ابراهیم علیه السلام بر آن ایستاده و خانه کعبه بر آن سنگ ایستاده کعبه میساخت و در آن وقت ابراهیم و اسمعیل میگفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم **و** نزد حسن و قتاده و سدی و مقاتل و بیشتر مقام ابراهیم عبارت از نماز آن بعد از فراغ از طواف میباشیم و آن نزد مسجد الحرام مقابل حجر الاسود در این ایام میباشد که همه حاج در آنجا نماز میخوانند و در اینجا نیست که اثر دو پای ابراهیم منقوش باقی است و از آن اثر دلالت ظاهره بر نبوت ابراهیم ثابت است زیرا که حجر زیر دو پای ابراهیم مثل گل نرم ساخته حتی پاهایش فرو رفته بود و آن اثر گرچه بمس خلائق از آن زمان الی زماننا قدری کم ساییده شده لکن هنوز باقی است **نزد** ابن جبیر و ابن عباس این اثر در آن سنگ وقت تعمیر خانه کعبه شده و تسکین برای سنگ ایستاده و جهار دیوار کعبه را ساخت **در سنن بیهقی و در منثور سیوطی** صریح است که کعبه بجای خود نیست بل موخر از اصل بنا و عمر خطاب از او ساخته عن عایشه ان المقام کان فی زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر ملتصقا بالبیت ثم اخره عمر بن الخطاب یعنی عایشه میگوید بتحقیق مقام ابراهیم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم و در زمان ابو بکر ملصق و متصل و چسپیده بخانه کعبه بود پس عمر او را موخر از مقام ساخت و همین مضمون اکثر محدثین و مفسرین و تواریخ روایت کرده و الله اعلم **و نزد** اکثر مفسرین و محدثین و اهل سیر

سه حجر از جنت بر آمده اند

این اثر در وقتی حاصل شده که ابراهیم برای دیدن اسماعیل بمکه آمده بود و زوجه اسماعیل سر ابراهیم را شست
بود و بر آن سنگ پای نهاده بود و آن قصه محول تفسیر علی بن ابراهیم و مجمع البیان و روض الجنان
است و اصح الاقوال در مقام قول آخر است و همین مروی ست در کافی و
تهذیب و مجمع البیان که مقام همان حجری ست که بر آن اثر قدم ابراهیم باقی
است و مراد از نماز طواف فریضه است و مؤید آن حدیث جابر و عرف است و در
زبدة البیان مقدس اردبیلی فرموده مقام الآن معروف است و آنچه وجوب صلوة در
مقام ظاهر است در غیر دو رکعت طواف واجب بوجوب صحیح نمیشود و بر آن دلیل اجماع و اخبار است
ثم الله اعلم **ایا من** در من مقام ابراهیم تبعیض است پس بمعنی اجعلوا بعض مقام القریب او نفسه
مصلی باشد **یا** برای ابتدا باشد یعنی از ابتدای مقام ابراهیم جای نماز بگیرید **یا** برای
تبیین است که هر جا از مقام ابراهیم مصلی بگیرید **یا** زاید باشد نزد اردبیلی همین احسن است اگر
جائز باشد یعنی همه مقام ابراهیم را هر جا نماز خواندید مصلی گرفتید **از جابر بن عبد الله**
مرویست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من طاف بالبیت سبعا و صلی خلف المقام رکعتین
و شرب من زمزم غفر الله ذنوبه کلها بالغة ما بلغت یعنی جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
هر که طواف بیت الله بهفت شوط کند و خلف مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند و از آب زمزم
بخورد کل گناهان او را خدا می آمرزد و بهر قدر که رسیده باشند **در تفسیر عیاشی و**
مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که سه سنگ از جنت فرود
آمدند **حجر** مقام ابراهیم **حجر** بنی اسرائیل که از آن چشمهای دوازده گانه بضرب عصای موسی
میجوشید **حجر الاسود** که در رکن عراقی کعبه نصب است **در مجمع البیان**
و روض الجنان اهل سنت از ابن عمر روایت کرده اند که رکن و مقام دو یاقوت از
یاقوت جنت بودند و خدا نور هر دو را فرو نهاده و مخفی گذاشته و اگر نور آنها مطموس نمیشد هر آینه
روشن میساخت میان مشرق و مغرب **بحث چهاردهم** در مصلی نیز خلاف
کرده اند **نزد مجاهد** مصلی بمعنی مدعی جای دعا باشد چه در اصل از صلوة بمعنی دعا است **و نزد**
حسن مصلی بمعنی قبله باشد یعنی مقام ابراهیم را قبله در نماز بگیرید **نزد قتاده و سلک دیگر**
بمعنی موضع صلوة باشد که صلوة معهوده شرعیه با رکوع و سجود نزد آن بخوانیم و همین مروی
از ائمه اطهار علیهم السلام است **و اصحاب** از همین استدلال میکنند که صلوة طواف فریضه
چون طواف فریضه است زیرا که امر کرده و امر برای وجوب است نه برای مستحب پس نمازی
بالذات غیر نماز طواف واجب نزد مقام واجب نیست الا نذر و عهد و یمین **ایا** طواف افضل
است **یا** نماز حق آنست که برای اهل مکه نماز افضل و برای مسافر طواف افضل و همین بکافی
است **بحث پانزدهم** و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل عطف بر واتخذوا یعنی

بحث سیزدهم اِن طَهِّرا بیتی است و تفسیر عهد است بعد این آمر کردیم و الزام کردانیدیم ابراهیم و اسماعیل را
و **قرائة** اهل مدینه و حفص بیتی بفتح یا در اینجا و در حج و **در** حفص نیز در نوح است **پس تفسیرش** آنکه پاک کردانید و صاف سازید شما هر دو یعنی پدر و پسر
معا ظاهر خطاب بصورت اجتماع است نه بصورت انفراد خانهٔ مرا یعنی کعبه را بالاتفاق و بالاجماع غیر کعبه از بیتی مراد نیست پس در تطهیر وجوه اند **اول** آنکه بنا کنید و بسازید خانهٔ مرا و او را
پاک کردانید از شرک و کفر و اساس آن بر تقوی باشد چون آیهٔ اسس بنیانه علی تقوی من الله **ثانی** آنکه تعریف کنید خلق را که خانهٔ من پاک و صاف است مر ایشان را زیارت او و حج او و طواف او و اعتکاف ورا و کنند **ثالث** بنا کنید کعبه را شما و نفر فقط و دیگری از اهل شرک و ریب با شما اسمعیل و محمد نباشد **در تفسیری** است که مراد کنایه ساختن کعبه از مشرکین است و هرگاه ابراهیم بنا بیت الله نمود و مردم حج کردند کعبه شکوه کرد بخدا که چها من رسید از دستهای کفار و شرکین و انفاس ایشان پس با و وحی آمد قرار گیری کعبه من سیفرستم در آخر زمان قومی را که پاک سازند دهان خود را بشاخهای درختان و خلال بدندان میکنند یعنی بطهارت بدن و بمسواک و خلال دهان بتو طواف کنند و بنا بر این سه تاویل اصل ماهیت و حقیقت بیت مطهر است چون بیبها از واج مطهرة یعنی حوریه و در اصل خلقت از نجاست مطهرند نه آنکه بعد چون غسلیده باشند **چهارم** آنکه پاک کردانید و دور سازید از خانهٔ من نجاست او ثان و اصنام را که معلق بکعبه بودند و اهل شرک و معاصی این محکی از مجاهد و قتاده است **اقول** این صحیح نیست زیرا که در زمان ابراهیم و اسمعیل هیچ بتی و صنمی و ضعف نکرده بودند مگر آنکه در خطاب تطهیر زمانه رسول مراد گیرند یا سول سازند که مآل خطاب در حکم تطهیر لیاقی و بمجدهم باشد چه انجناب بالاتفاق امت یکجا کل اصنام را از آن دور و زائل کردند و در قرآن بسیار است که خطاب با آبا و مراد اولاد و از آن میباشند یا بالعکس چون خطابات ببنی اسرائیل اذکروا نعمتی الله اعلم **پنجم** قبل بنا بیت در انجا القای جیفه و قاذورات و سرکین و خون ذبح حیوانات برای یعوق و یغوث و نسر اصنام ثلثه معروفه میکردند ابراهیم و اسماعیل امر شد که موضع بیت را از آن صاف کردانید انتخاب ابو علی جبائی است الله اعلم بحاله

بحث هفتدهم للطائفین و العاکفین و الرکع السجود
اما طائفین جمع طائف و طائف و حایل و دائر نظایر اند از طاف یطوف طوفا اذا دار حول الشی بمعنی دور کردن بکرد شی باشد بصورت احاطه **و در شریعت** عبارت است از هفت شوط کردن بکرد خانهٔ کعبه باراده عبادت برای رضاء الهی **و طائف** شهری نزدیک مکه آب و هوای دفواکه خوب وارد **و طائفه** پاره و جماعتی از چیزی باشد **اما عاکف** مجاور و مقیم نظائر اند از عکف یعکف عکفا و عکوفا بضم کاف و کسر آن نیز در اصل بمعنی روی بکاری آوردن و در آن مقام کردن بصورت لازم باشد و عاکف معتکف باشد اگر چه عکف بمعنی قیام بجا امر است

لکن بجای آن معتکف میگویند و در شرع مقدس عبارت از آنچه در مبسوط شیخ الطایفه فرموده که اعتکاف در لغت لبث طویل است و در شرع طول لبث برای عبادت است و جمعی تصریح از آن فرموده‌اند که اعتکاف عبارت است از لبث در احد مساجد اربعه یعنی بیت الحرام و مسجد رسول و مسجد کوفه و مسجدیکه پیغمبر یا امام معصوم در آن نماز بجماعت و جمعه خوانده و لا اقل سه روز متوالی مع الصّیام به نیت تقرب و عبادت در آن باشد امّا رکّع جمع راکع و سجود جمع ساجد باشد چه هر مصدریکه بر وزن فعول باشد جمع اسم فاعلش جائز است که بوزن فعول چون قعود و رکوع و سجود و مثال آن میباشد چنانچه در مجمع البیان و مبانی البیان نیز مذکور است و در اخبار رکوع و سجود خالی نیست بل مراد رکوع نماز یا سجده است بحث هدهم للطّایفین و العاکفین لام برای علت یا برای تخصیص باشد پس در آن نیز خلاف کرده‌اند نزد اکثر مفسرین طائفین بر اهل کعبه بحسب مقرر شرعیه و عاکفین مجاورین بیت الله اند نزد عطا طواف کننده چه در حج یا غیر آن از طائفین و جالس در آن بنهج شرع از عاکفین و نماز کننده در آن چه نماز طواف باشد یا غیر آن از رکّع السجود است این اقوی و انسب است و نزد سعید بن جبیر طائفین طائرین خلایق از آفاق باراده او آن حج و عمره در مکه و عاکفین مقیمین مکه اند و نزد ابن عباس عاکفین نمازگذاران اند این اضعف وجوه است زیرا که ظاهر قرآن مقتضی سه طائفه است طایف و عاکف و مصلی و عمده یکی شمردن خطا است بحث نوزدهم والرکّع السجود مفسرین وجوه گفته‌اند نزد قتاده مراد از این نمازگذاران اند که گفته‌اند راکع و ساجد باشند نزد حسن جمیع مسلمانان نیا اند چه شان مومنین و تکلیف شان نماز و رکوع و سجود الی البیت است بحث بیستم در مجمع البیان و در الجنان از ابن عباس و در کافی از حضرت امام جعفر صادق و از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بتحقیق برای خدا در هر شب و روز یکصد و بیست رحمت است نازل میشود شصت از آن برای طائفین و چهل از آن برای مصلیان و بیست از آن برای ناظرین است در کافی و روضه از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که نظر و نگاه بکعبه عبادت است و در اخبار بسیار است که چهار القعده در بین احسان الی الله تعالی از آن مقرر فرموده و اشاره بکعبه فرموده و نیست گرامی تر از آن حرمت خدا را بر او که بدین حرمت داد اشهر حرم را در کتاب در روز آفریدن آسمانها و زمین و آن اشهر حرم چهار اند سه متوالی شوال و ذو القعده و ذو الحجه و ماه منفرد شهر رجب المرجب باشد در کافی مرویست هر که نظر بکعبه کند نوشته میشود برای او حسنه و محو کرده میشود از او یک سیئه تا آن وقت که صرف نظر کند از آن در کافی است هر که نگاه بکعبه کند عبادت است و نظر بوالدین عبادت است و نظر بامام عبادت است و هر که نظر بکعبه کند یک حسنه باو نوشته میشود و یک سیئه از او محو میشود بطرف

خاصه و عامه است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که نماز در مسجد من هزار نماز در مسجدهای دیگر است غیر مسجد الحرام که نمازی در و چنان باشد که صد نماز در مسجد دیگر کرده باشد **در دروس** و **لمعه** فرموده نماز در مسجد الحرام برابر ده هزار و در مسجد مدینه برابر هزار نماز باشد **و در روایت** است که در مسجد نبوی یک نماز برابر ده هزار نماز **و** در مسجد الحرام یک نماز صد هزار نماز **و** در مسجد کوفه و در مسجد شام هزار نماز **و** در مسجد جامع که جمعه خونده میشود در آن صد نماز **و** در مسجد قبیله بیست و پنج نماز **و** در مسجد بازار دوازده نماز باشد **در دروس** از امام زین العابدین علیه السلام مرویست که یک تسبیح در مکه افضل از خراج عراقین است که نفقه دهد در راه خدا **و ایضا** در قواعد مرویست از حضرت صادق علیه السلام که تصدق یک درهم در مسجد الحرام یا در مکه تصدق هزار درهم در غیر آن میباشد **در دروس** مرویست که زراره بحضرت جعفر صادق علیه السلام عرض کرد فدای شما شوم سوال میکنم در حج از ابتدای مدت چهل سال و شما فتوی میدهید و بیان می کنید آنحضرت فرمود ای زراره بیت الله معظم بود قبل از آدم بدو هزار سال بود تو اراده میکنی که فتاوی و احکام و فضل آن را در چهل سال باتمام برسانی **ایضا** حضرت صادق علیه السلام فرمود دوست ترین زمین الی الله زمین مکه است و نیست تربتی احب الی الله از تربت آن و نه حجری احب است از سنگهای آن و نه درختی است احب از درختهای آن و نه کوهی احب است از کوههای آن و نه آبی است احب الی الله از آب آن **در در منثور** روایت کرده که حضرت سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وقتیکه آدمی اراده طواف بیت الله کند پیشی میکند رحمت الهی در فرا گرفتن او و وقتی که داخل شد پس فرا میگیرد سراپای او را و قدمی بر نمیدارد و نمیگذارد مگر آنکه می نویسد به هر قدمی پانصد حسنه و ریخته میشود پانصد گناه و بلند کرده میشود پانصد درجه او و وقتی که فارغ میشود از طواف خود بمقام بیاید و خلف مقام دو رکعت نماز میخواند بر می آید از گناهان خود چون ولد مادر زاد و نوشته میشود برای او آزادی ده غلام از اولاد اسمعیل و استقبال میکند او را ملکی بر رکن و میگوید استیناف کن عمل را در اوقات باقیه بتحقیق کفایت کرد ترا از آنچه گذشته و شفاعت داده شد او در هفتاد نفر از اهل بیت خود که مستوجب باشند **ایضا** جابر روایت کرده که حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که هفت شوط طواف به بیت الله کرده و دو رکعت نماز بخلف مقام نیز خواند و آب زمزم آشامید می آمرزد خدا کل گناهان او را بر سد با آنچه برسد **ایضا در دروس** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست هر که رو می آرد و متوجه این بیت شود یعنی بخانه کعبه باراده حج یا عمره و بری از کبر باشد رجوع از گناهان خود میکند چون هیئت ولد مادر زاد و مراد از کبر تنفر خود حضرت که جاهل از حق و طاعن بر اهل آن باشد **در دروس** از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که احدی توقف نکند بر کوهستان که چه نیک باشد یا فاجر مگر آنکه دعا او مستجاب عند الله است اما از نیک در آخرتش و در دنیایش اما بد را در دنیایش مجاب میشود و هیچ آدمی از اهل بیت مؤمنین بمعرفه وقوف نکرده باشد مگر آنکه آمرزیده است خدا او را و بری الذمه است او و نیست از اهل بلدی

ثواب حجاج وعمار وعطایا در مکه

از مومنین که وقوف بعرفه کرده باشد مگر آنکه مومنین آن بلد بجهت او آمرزیده است **در کافی** است که حضرت صادق علیه السلام فرمود آن کسیکه از کسی حج کند برای او ثواب ده حج است و مغفرت برای پدر او و برای مادر او و برای پسر او و برای خواهر او و برای عم او و برای عمه او و برای خال او و برای خاله اوست **ایضا** حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که انفاق کند درهمی را و برساند بامام مثل هزار هزار حج است **ایضا** حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود حاج وقتیکه اخذ جهاز خود کند قدمی برندارد مگر آنکه بهر قدم نوشته میشود ده حسنه مر او را و محو میشود ده گناه کبیره او را و بلند میشود برای او ده درجه تا آنکه فارغ شود از جهاز خود و وقتیکه راحله او مستقل شد قدمی برنمیدارد و نمیگذارد مگر آنکه می نویسد خدا مر او را مثل آن تا آنکه ادا کند مناسک خود را و بعد ادای مناسک خدا می آمرزد او را این بقیه ایام ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الآخر برای او حسنات نوشته میشود و گناه بر او نوشته نمیشود مگر آنکه موجب آن را بعمل آرد و بعد انقضاء چهار ماه مزبور مخلوط با مردم میشود **ایضا** حضرت صادق علیه السلام فرمود که حاج صادر میشوند بسه صنف **صنفی** آزاد شده از نار **وصنفی** بر آید از گناهان چون روزیکه از مادر متولد شده **وصنفی** محفوظ در اهل و مال خود باشد **ایضا** حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود مخاطب به پنجاه نفر اصحاب جمع فرمود که آیا میدانید که کدام بقعه افضل عند الله منزلت دارد احدی جواب نداد پس بصدورت آن بر نفس خود فرمود آن مکه محرمه است که راضی شده است خدا با آن برای نفس خود حرم گردانید و خانه خود ساخت از آن بعد آن فرمود **آیا** میدانید کدام بقعه در مکه افضل در حرمت است از مکه پس فرمود آن مسجد الحرام باشد پس فرمود کدام بقعه در مسجد الحرام اعظم است عند الله در حرمت و تعظیم پس فرمود آنچه میان رکن اسود تا باب الکعبه است و همان حطیم اسماعیل است که در آن جمع میکرد غنیمت خود را و نماز میخواند در آن پس بخدا قسم اگر بنده صف کشد بدو قدم خود و در آن مکان قایم اللیل باشد تا آنکه روز شود و قائم النهار باشد تا آنکه شب شود پس بشناسد حق ما و حرمت اهلبیت رسالت را قبول نمیکند خدا شیئی را از او ابدا چه پدر ما ابراهیم شرط به پروردگار خود کرده بلفظ رب اجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی بگردان دلهای جماعتی را از مردم که خواهش کنند بطرف ایشان و مراد آنحضرت کل مردم نبوده و شما ایشان هستید و مثال نظر شما در مردم چون یک موی سیاه در گاو نر انور ید **در روض الجنان** مرویست هر که مجاورت کند بمکه و بمدینه و از اهل این بلاد نباشد فردای قیامت در شفاعت رسول هو **و در روایت** دیگر است که اموات مومنین این دو بلد بلا حساب داخل جنت میشوند **ایضا** جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل حرم را اهل الله خوانده و نام ایشان نهاده **و در روض الجنان** فرمود که در اخبار آمده مجاورت بمکه مکروه و بمدینه رسول مستحب است **اقول** در اینجا پاره از احادیث ثقلین ذکر نمودیم در فضائل کعبه چه ایشان مطهر و اقرب برسول و ائمه خلق در امر دین و دنیا اند پس مرویات ایشان اثبت و اقطع از صحابه است و بجای دیگر از کتب اهلسنت ذکر می کنیم **تنبیه** افضلیت کعبه

٦٥٠

شهر طائف جبرئیل بسرحد که آورد

بل که بل کل حرم آن از کل روی زمین و آن از ضروریات دین اسلام و برهان قرآن و صحاح اخبار کافه فرق اسلامیه بحد تواتر رسیده و موید آن عقل نیز است پس انکار آن ارتداد و کفر بالاتفاق باشد و از دین اسلام برمی آید اما اکثر روایات بطرق اهلبیت عصمت و طهارت وارد اند که بعضی از آنها مستفیضه اند دلالت بل صراحت دارند که ارض اقدس کربلا اسلام الله علی مشرفها افضل از کعبه است آیا این ممکن است یا نه چونکه بحث اینجا طول کشید لهذا ذکر این مباحث عالیه درینجا مناسب نمیدانم و بجای دیگر به بسط تمام انشاء الله تعالی می آید

قوله تعالی وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ مِنَ الثَّمَرٰتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهٗ قَلِيْلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهٗۤ اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ترجمه

یعنی یاد کن یا محمد وقتی را که گفت ابراهیم بصورت دعا پروردگارا بگردان این مکان را که باو ساخته ام یا این بلد را که حوالی بیت الله خواهد شد چه ممکن است که خدا او را از بلدیت مکه خبر داده باشد شهر ایمن و بی خوف از طاغیان و باغیان و از خسف و مسخ و قحط که موجب ویرانی و جلاء وطن و پریشانی میباشد و روزی ده ساکنان و باشندگان آنرا از فواکه و میوه ها هر که ایمان آورد و بصدق دل بخدا و بروز بازپسین که قیامت باشد مرویست که خدا اجابت نمود دعایش را تا جبرئیل قطعه زمین را از املاک فلسطین بریده آورد و هفت شوط بدور کعبه داده بسه مرحله بعید از مکه نهاد و

آنرا برای همین طائف میگویند و تمام فوائد اهل مکه از طائف است گفت خدای و هر که کافر شد از ایشان پس او را بهره‌وری و متاعی و حظی کم میدهم در دنیا پس او را به بیچارگی ببرم و برانم بسوی عذاب نار دوزخ و حال آنکه بد مرجعیست **و بدانکه** این نوع سوم از حال ابراهیم است که در اینجا حکایت شده **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** آنکه جمعی از مفسرین میگویند منهم قاضی ابوبکر که در اینجا تقدیم و تاخیری است در آیات چه قول ابراهیم ربّ اجعل هذا بلداً آمناً بلفظ اشاره بحاضر باشد و آن صحیح نمیشود مگر بعد وجود و حضور بلد پس قول تعالی واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مقدم باشد بر این آیه دعائیه اگرچه در تلاوت موخر است لکن در معنی مقدم است **و بعضی** گفتند محتمل است که در ترتیب عثمانی فرق باشد چه او آیتی را بآیتی بحسب نزول و معنی ترتیب نساخت **بحث دوم** واذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا بلداً آمناً عطف بر واذ جعلنا است و کسر ربّ دلالت است بر حذف یاء اضافیه چون ربّی آمنّا بلد و مصر و مدینه و قریه نظایر اسماء اعلام برای شهر اند بلی قدری متفرق بکبر و صغر و ببازار و عدم آن می شوند **در قاموس** گفته بلده مکه و قطعه زمین مستحیزه عامره و خاک و شهر و قبر و مقبره و دار و مکان و اثر باشد جمع او بلاد **و در صراح** جمعش بلاد بالکسر و بلدان بالضم باشد در اصل ماخوذ از بلدة الاثر فی الجلد و غیره یعنی بلد بالتحریک بمعنی اثر در جرم یا در غیر آن باشد **نزد اهل اشتقاق** برای همین شهرها را بلاد نامیدند که بلاد مواضع و مواطن مردم و آثار زمین بمساکن ایشان میباشند **و نزد** بعض اهل بیان آنکه وجه تسمیه شهر ببلد بقیام و سکونت مردم در اماکن میباشد چه بلد بالمکان بمعنی اقام به باشد **و نزد** بعضی ماخوذ از بلادة بفتح باء بمعنی تردد باشد چه شهر را بلد نامیدند برای آنکه تردد مردم آمد و رفت در آن میباشد **و نزد** بعضی از بلاده بفتح باء بمعنی عداوت اول و کنایه آن ضدش ذکا باشد چه اهل بلد تنگین اند مع مال و متاع در اماکن از ضرر بی خطر اند اول اصح و اقوی و ثانی معقول و ثالث ضعیف است **بحث دوم** یاد کن وقتی را که دعا کرد و گفت پروردگارا بگردان این شهر را محل فی امن **آیا** برای ساکنان آن بلد دعا است **یا** برای مترددین **یا** برای هر دو و آن خلاف است ظاهر قرآن مقتضی اول بقرینه هذا و بقرینه وارزق اهله است و اهل غالباً اطلاق نمیشود مگر بر ساکن **و** عموم جائز و ممکن است زیرا دعا برای بلد کرده و بلد هر که رجوع کرد او اهلش باشد چه دایم در آن ماند یا نه **سوال** مراد از بلد خانه است یا شهر مکه **یا** کل حرم **و** اگر بلد یا خانه مراد است و او هنوز بنا نشده بود پس مفقود و الاشاره بخطاب حاضر موجود جائز نیست **و** اگر مراد حرم مکه بلا عمارت است پس بیابان و جنگل را بلد و مکان در همه عرف نمیگویند **جواب** بچند وجه است **اول** در لغت عرب انتی که بلد بحسب وضع بر قطعه زمین مستحیزه عامره نیز اطلاق میشود پس بنابران اشاره هذا بحرم مکه باشد اشکالی لازم نمی آید اگرچه در عرف دیگر بر زمین غیر آباد بلد اطلاق نمیشود معهذا جایز است که او معمور بملا که همیشه چنانچه در صحاح

٦٥٢

احادیث وارد است که همیشه نزول ملائکه دران بود **دوم** جایز است که اشاره هذا بمکان بعد بناء آن باشد چنانچه در اول بحث از ابو بکر رازی وغیر او دانستی که این از آیاتیست که دران موخر مقدم و مقدم موخر است **سیوم** جایز است که اشاره هذا بسوی ابراهیم باشد چه بوحی دانسته باشد که در کعبه بلدی خواهد شد که تا قیامت باقی ماند نامش مکه است باز هم اشکالے لازم نمی آید و اقوی واصح الوجوه اول است یعنی کل حرم مرادش بود **سوال** چرا در اینجا بلدا امنا به تنکیر فرموده و در سوره ابراهیم هذا البلد امنا و در تکرار بلد و امن چه فایده است **جواب اول** در آیه اول ذکر بیت و امن بصورت اخبار من الله است و دران بیان سبب نبود و در اینجا ذکر بلد مکه و امن مع بیان سبب است و آن دعا ابراهیم باشد **جواب ثانی** آنکه در اینجا دعا ابراهیم در ابتدا تعمیر باشد **و بعضی** گفتند تقدیرش چنین است که اجعل هذا الحرم بلدا امنا **و اما** دعاء ثانی بعد اتمام و بناء بلد و خاص مع اهل آن خاصة باشد پس تنکیر بلد برای تقریر تعظیم قبل البناء باشد چه در تنکیر بالجمله معنی مبالغه و تعظیم است **لهذا** دعاء ثانی بتعریف هذا البلد واقع شده و تکرار سه جا اشکال لازم نمی آید **سوال** دعاء ابراهیم برای دشت و مکان بود که آنرا و حرا است نگهدارد یا برای اهل آن **و اگر** اول است فائده در دعا برای دشت و سنگ و آنچه چیست و اگر برای اهل است پس اهل را ذکر باسم بلد نمیکنند **جواب** بدانکه در مفسرین امت دو قولست **و بنا بر قول اول** آنکه خود حرم مع بیت و بلد مراد است پس بنا بران آمنا بمعنی امونا فیه باشد چون عیشة راضیة بمعنی مرضیه باشد یعنی حرم را مامون بدار **و بنا بر قول ثانی** که مراد اهل کعبه است پس تقدیرش مضاف باشد چون و اسئل القریة یعنی اهل القریة است پس اجعل اهل البلد بعد بلدا امنا ثم الله اعلم **و فایده** برای اول وقتی که تحریم و مصون خود بلد باشد پس جمیع آنچه در آنست یا باو تعلق گیرد او نیز محروس و مامون دران است و مصرح این مرام آیه و من دخله کان امنا است یعنی هرکه از انس و جن و چرنده و پرنده و جانی وغیر جانی باو رجوع کند بحرم و داخل شود او محترم و محفوظ از نهب و قتل و ضرب و ایذاء و اخراج است و شجر او بریده نمی توانند حتی مسواک و خلال و گیاه و جانور حرم را برده نمیتوانند **و همین** مروی از ابن عباس است که حرم را احرام محرم الی الابد ساخت تا صید طیر و قطع شجر و خلال و مسواک و قلع مدر و اخراج جانی و پرانیدن جانوران یا انداختن آن از حرم حرام است **و همین** مروی از صادق آل محمد علیهم السلام است **و نیز** همین در حدیث نبوی است که یوم فتح مکه فرمود ان الله حرم مکة یوم خلق السموات والارض فهی حرام الی ان تقوم الساعة یعنی از ابتدا خلق آسمانها و زمین خدا احرام گردانید مکه را و آن حرام تا قیامت است و همین اشهر و اصح و اقوی است **بحث سیوم** در کیفیت و حقیقت این سوال خلاف کردند **نزد** بعضی سوال از امن قحط است زیرا که ساکن کردن اهل و عیال خود او آن وادی غیر ذی زرع و ضرع و عذاب بود **و نزد** بعضے سوال امن از خسف و مسخ و غضب الله بود **و نزد**

بعضی این از قتل و نهب استیصال جبراً و ظلماً بود **ایضاح** قاضی ابوبکر رازی است زیرا که بعد آن سوال برای اهل بلد لفظ وارزق نمود و اگر مراد از امن حفظ از قحط مے بود سوال رزق تکرار بلا فایده باشد **جواب** جائز است که برای همه باشد یعنی طلب امن از خسف و مسخ و غضب و قتل و قحط باشد و بعد آن طلب روزی از مما یحتاجون الیه یا برای توسع رزق ایشان باشد و عموم او

حکایت حضرت صادق علیه السّلام ابوحنیفه را پرسید مراد از ومن دخله کان امنا چیست ابو حنیفه گفت مکّه حضرت فرمود قتالیکه از یزید و حجاج وغیر آن در آن واقع شد آن چه سبب دارد ابو حنیفه معطل مانده عرض کرد آن کدام خانه است آنحضرت ع در تاویلش فرمود که آنخانه ما اهلبیت نبوت است و بعد آن عرض کرد که از مسائل اصول بپرسید مرا حضرت ع فرمود آن کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش ایمان باشد نعمان معطل مانده عدم علم خود را ظاهر نمود حضرت فرمود آن لا اله الا الله است که اولش کفر و ثانی آن ایمان و بعد آن از فقه طهارت پرسید که غایط اغلظ است یا منی عرض کرد غایط حضرت ع فرمود غایط غایتش طهارت مخرجش و منی تمام بدن شستن واجب است و بعد آن جنابت اغلظ است یا حیض عرض کرد جنابت حضرت ع فرمود جنب را نماز و روزه واجب است حایض را نماز عفو و صیام قضا کردن الی آخر القصة المرویة فی التسیر است **سوال** یزید کعبه را در داد و بالای او منجنیق وضع نمود و بسیاری مردم را در مسجد الحرام کشت و نیز حجاج اموی تخریب کعبه و توهین او و محاربه با ابن زبیر در عین مکه واقع ساخت اگر مراد از امن سوال این قتال بود این صحت نمی بندد و از این قصه کتب سیر و تواریخ مملو اند صورت انکار نیست **جواب** فخر رازی و نیشاپوری آنکه مقصود ایشان بالذات احراق کعبه و تخریب آن و قتال اهل آن نبود در **کنز العرفان** شیخ مقداد فرمود که ایشان به برکت سید رسل ص از عذاب استیصال و از ماخوذ شدن در دنیا مصون ماندند زیرا که از است مرحومه اند و ایشان ماخوذ در آخرت می شوند این اصح است **اقول** اگر مراد قتال اغیار مکه بود پس باز هم اعتراض باقی و عاید است **سوال** اگر مطلوب من الله با من بلد کثرت منافع و ارزاق و اثمار و سعت اهل بلد بمتاع و امثال آن بود پس این تعلق بدنیا و بمنافع آن باشد به نبی اولوالعزم طلب سعت دنیا و متاع آن چگونه جائز باشد و اگر مراد انفاق ایشان و لو قوت لا یموت بود اولا محاله خدا میرساند چه در ارزاق او تعالی ضامن است **جواب** بچند وجه است **اوّل** آنکه توسع بصورت حصب مباح است بالنفاق حرام نیست و ناص بر آن قرآن نیز قل من حرّم زینة الله بگو که حرام ساخت زینت را و خود ابراهیم و شعیب و سلیمان و داود اصحاب مال و متاع بودند **بلی** اگر مانع از امور دین شود پس حرمت لاحق میشود نه آنکه بذاته حرام باشد پس طلب محللات و مباحات و مستلذات از انبیاء و غیر انبیاء جائز است **ثانی** طلب دنیا اگر برائے تقویت دین باشد پس طلب آن از اعظم ارکان دین است چه وقتی که بلد آسوده و مصون از حاجت باشد البته بحصول آن تفرغ اهل طاعت را

چرا مال دنیا ابراهیم خواست

حاصل میباشد و بفراغت بال و باسودگی حال سکون و وقار در عبادت حاصل میشود و آن کاملاً معلوم است و اگر بلد بضد آن باشد طاعت بضد آن نیز میباشد **ثالث** هرگاه بلد را مثابة للناس گردانید پس بلد باید وجوباً آسوده از همه اشیاء باشد تا مردم در ذهاب و ورود متمکن در تعیش باشند و بحصول آن رغبت خلق حاصل و تنفر از آن منقطع باشد پس آنچه مورث تنفیر و تضعیف آن باشد ازاله آن و بعوض آن ضد آن واجب باشد پس طلب امن از قحط و طلب خصب واجب بود زیرا که وفور اغذیه و اطعمه و امن طرق داعی الی الذهاب میشود **ایام منی** در هر موسم که کمتر از سه لک نفس **و** بروایت غزالی **و** اول شهید کم از شش لک آدم نمیباشد و اگر کمتر از آن کدام سال روی داد پس عدد محدود بملائکه و جن تمام میشود والحمد لله دعای آنحضرت مجاب بالضرورت بل بر همگی حجاج است که در موسم حجاج دخل همه اشیاء بالنسبت غیر موسم بوفور و ارزان تر میباشند **رابع** آنکه سکنی برای عیال و آل خود خواسته عیب ندارد زیرا که در آن وقت مکه وادی غیر ذی زرع و ضرع بوده **در روض الجنان** فرموده که اهل خود را در آنجا بی انیس و بلا رزق رها کرده و عدم حصول اغذیه و عدم وجود اسباب معیشت و موانست موجب ویرانی و پریشانی بلاد و قری میباشد پس دعا کرده تا بلد با اهل آن آباد و معمور و مرجع خلق باشد و بلد در لغت بیابان بی انیس و بی روزی نیز است چنانچه شاعر گفته و بلدة لیس بها انیس پس در این حال دعا فرموده و انسان مجبول است بطلب بلاد والبلاد در طلب خیر و سعت و وسعت میباشد انتهی خلاصه مقاله **خامس** در روض الجنان نیز فرموده که خدا آنحضرت را اطلاع داده بود که این بلد مثابه خلق خواهد شد برای ادای مناسک در آن از حج و عمره و اعتکاف و سکونت و غیر آن پس دعا برای امنیت بوفور روزی و نعم و غیره کرد تا بوفور آن دواعی خلق در ذهاب و اتیان و سکون قوی باشند و ترک مساکن آبائی بوفور نعمات کرده نفسها ساکن بمقام و مجاورت آن باشند ثم الله اعلم **سوال** حرم مکه و آن بلد محرم و ذی امن قبل دعای ابراهیم بود یا بعد دعای ابراهیم معظم و محرم شد و قبل از آن چون بلاد دیگر بود و بنا بر اول دعای ابراهیم تحصیل حاصل بلا فائده باشد **جواب** در این خلاف است **قول اول** آنکه از ابتدا محرم و معظم و امن **و** مبارک **و** هدی بود و مصرح آن اخبار بسیار منجمله آن خبر متفق مشهور از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که یوم فتح مکه فرمود ان الله تعالی حرم مکة یوم خلق السموات والارض فهی حرام الی ان تقوم الساعة لم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی ولم تحل لی الا ساعة من النهار **و** بهمین مضمون بکثرت از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام اخبار وارد و مختار اصحاب است **پس بدعای** ابراهیم تاکید و تجدید در تحریم و تعظیم و در امن باشد تحصیل حاصل لازم نمی آید **و** بنا بر آن خود خدا مانع از اصطلام و انفاک و استیصال بلد حرم از اول بود چنانچه لازمه بلاد میباشد و بدعای ابراهیم ترغیب تعظیم و تشریف و مودت آن در نفوس کلیه مؤمنین و ترغیب و ترهیب در قلوب کافرین و مشرکین الی یوم الدین جاری شد **قول ثانی** آنکه حرم امن مختص

ابراهیم شد و قبل بر آن چون بلاد دیگر بود بدلیل تکاثر احادیث که بحد تواتر رسیده ان الله هو الذی حرم المدینة کما حرم ابراهیم مکة پس بنا برین بامر تعالی بر السنهٔ انبیاء معظم گشت یعنی بواسطهٔ انبیا خلایق را مامور گردانید که این بلد را محرم و معظم از قحط و قتل و ایذاء و قلع و قطع و استیصال نگهدارند **قول ثالث** آنکه مکه از ابتدا قبل از دعوت ابراهیم محرم و معظم بغیر این وجه بود که بعد دعای ابراهیم شد **قول رابع** حرم مکه اگرچه از ابتداء آمن بود لکن بعد البناء آنحضرت مسئلت در دوام و اجرای احکام آن نمود اگرچه احدهما از ابتدا جاری بود و ثانیهما را از حین بناء الی القیمة دائم و جاری سازد ثم الله اعلم **تنبیه** انتجب و کیف لا تعجب که خدا از قدیم خصوص بدعاء ابراهیم حرم و بلد و گل و آجر و حجر و شجر و مدر و وحوش و طیور حتی گیاه و علف و خلال مکه و مدینه را محرم و معظم ساخته و امر بحفظ و امنیت ایشان فرمود حال آنکه گیاه و طیور بدو ایشان حرمتی ندارند مگر آنکه مسکنت بمجاورت بلدین محرمین محرم شدند و فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که پاره بدن آنحضرت بالضرورت بودند و بموجب متفق علیه است حسین منی و انا من حسین و بمفاد قرآن ابنائنا و ابنائکم حسنین باشند پس اکباد رسول خدا که بذاته عظمت و جلالت داشتند ایشان را از بلدین جلا وطن و مفرور از وطن نمودند و مردان ایشان را عمل کرده بزهر یا بقتل در حرم و در خارج حرم کشتند و زنان ایشان را چون اسیران ترک و دیلم شهر بشهر گردانیدند حتی اهل بیت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و چند جا مدفون اند تدبر تعرف **بحث چهارم** در مطالب عالیه و تحقیقات فضل بقعات ارضیه و بیان آن بالاجمال و چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** کعبه افضل است یا بیت المعمور مسجد ملائکه در آن دو قول است **و مختار بعض معتزله** بیت المعمور افضل از مکه است بچند دلیل **ا** بیت المعمور در سماوات است و سماوات افضل از ارض است **ب** بیت المعمور بعد تصور او در ارفع اماکن مسجود قدسیین معصومین است و شرف المکان بحسب شرف المکین مشهور است و کعبه مسجود بشر است و اکثر ایشان غیر معصوم اند **ج** بیت المعمور متصف بمعمور در قرآن شده و آنچه معمور بملائکه نوریه باشد او اشرف است از آنکه معمور بنوریه نباشد و غیر آن دله دیگر دارند **اقول** از ادله معتزله نزد اکثر فرق اسلامیه ضعیف اند زیرا که نزد ما ثابت است که بشر من حیث البشر افضل از همه مخلوقات است چه او علت ما سوای او و همه اشیا معلول برای او اند و علت افضل از معلول است **و اما** زمین نزد مسلمانان نیز ثابت است که افضل از افلاک است زیرا که مساکن برای انبیاء و ائمه افضل خلق است و ایشان از ملائکه افضل اند و شرف المکان قاعده مقرر است پس کعبه افضل از بیت المعمور است تدبر تفهم و حاجت تکثیر ادله نیست **و مختار اکثر فرق اسلامیه** کعبه مع حرم خود افضل بقعات زمین و مساجد علویه و سفلیه است با دله قاهره که بجای خود بیاید **مسئلهٔ ثانیه** آیا کعبه افضل است یا مدینه در آن نیز دو قول است **قول ثانی** مختار بعض عامه است چنانچه امام **شهید اول** در **قواعد الاصول** خود

زمین کعبه افضل است یا مدینه و کربلا

فرمود قاعدة مذهب الاصحاب ان مكة شرفها الله تعالى افضل البقاع وهو مذهب اكثر الجمهور و نعا فیه بعضهم لنا یعنی بمذهب اصحاب امامیه مکه معظمه افضل بقعات زمین است و همین مذهب جمهور مسلمانان است الا آنکه بعض جمهور ایشان در آن مخالفت با اکرده **و در آخر این قاعده** فرمود و زعم بعض مغاربة العامة ان الامة اجمعت على ان البقعة التى دفن فيها رسول الله افضل البقاع و نازعه بعض العلماء على الافضلية اولا و فى دعوى الاجماع ثانيا یعنی گمان کرد بعض بزرگان عامه بقول غریب خود که امت اجماع کرده بر آنکه بقعه که در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن است افضل بقعات زمین است و بر این دعوا نزاع کرد با او بعض علما اولا در ادعای افضلیت **و** ثانیا بر دعوای اجماع و قائلین بافضلیت مدینه چند دلیل آورده **ا** مدینه مسکن و مدفن سید المرسلین **ص** و بر افضلیت او اجماع مسلمین است پس هر جا که سید خلائق در حیوة و ممات باشد او نیز سید بقعات است و شرف المکان بالمکین کما هو محسوس است پس مدینه افضل از مکه است **ب** قول آنحضرت المدینة خیر من مکة **ج** برای آنکه آنحضرت دعا برای مدینه کرد چنانچه ابراهیم برای مکه کرد بقول انّ ابراهیم حرّم مکة و انّى حرّمت المدينة یعنی ابراهیم مکه را حرام گردانید و من مدینه را حرام گردانیدم **د** اللهم انهم اخرجونى من احب البقاع الىّ فاسكنّى فى احب البقاع اليك یعنی خدایا اینها مرا از دوست ترین بقعات بسوی من بیرون آوردند و ساکن گردان مرا در احب بقعات بسوی تو و احب البقاع الى الله افضل است پس مدینه افضل است **ه** حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما بین قبری و منبری روضة من رياض الجنة یعنی ما بین قبر من و منبر باغی است از باغات جنت **جواب** شهید اول آنکه اسکونت نبی در مدینه مطلقا واجب التعظیم است نه افضل **و** از حدیث ثانی مراد خیریت مطلقه است چون سعت رزق و گوارائی آب و هوا و سلامتی مزاج و بودن آن مرجع اهل است و محل دعا که و ضرح نه افضلیت **و** از دعا نبی احبیت مدینه بعد مکه است نه از آنچه از دخول در آن مایوس شده این دعا کرده بود **و** جائز است که مراد احبیت اهل آن باشد چه ایشان در حرم و حلیم بوده بودند قبول ایمان کردند و جای او شدند آنحضرت بخلاف مردم مکه چون قول ما ارض مقناسة **و** از حدیث تحریم مدینه مراد تشبیه در دعاست با ابراهیم چه مکه قدیم بنا بتها محرم بود و بدعای ابراهیم کافه مردم مامور گردیدند و اجرای تحریم و حفظ آن در باب مکه و مدینه بعد هجرت محرم گردید **و** از حدیث روضه لازم نمی آید که مابین قبر و منبر کل اجزای مدینه افضل باشد فضلا عن مکه چه کل زمین حرم مکه ریاض جنان اند **و** در خبر اهل البیت است رکن الیمانی على ترعة من ترعات الجنة یعنی رکن یمانی بر در باغی است بر روضه از روضات جنت است **مسئله ثالثه** آیا افضل است یا بیت المقدس که محل عبادت اکثر انبیا است و مشهور بل منصوص افضلیت کعبه است و بیت المقدس را کجا نسبت با مدینه است فضلا [illegible]

فضیلت بعض مشاهد مقدسه

عن مکه **بلی** بیت المقدس افضل است **یا** مسجد کوفه باخبار اهلبیت عصمت و طهارت ثابت است که بعد مکه و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل مساجد دنیا مسجد کوفه و محل اکثر انبیا و اوصیا و عبادتگاه ایشان است حتی مرویست که نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است در غیر مسجد کوفه **و** آن مسجد یست از اربع مواضع مخیره در قصر نماز یومیه و اتمام آن **مسئله رابعه آیا** کعبه افضل است **یا** زمین کربلا در آن اخبار متعارضه بطرق امامیه وارد اند **در قواعد** قطع فرموده که بعد مکه و مدینه زمین کربلا افضل است چنانچه فرموده قاعدة

وغیر مکة والمدینة مواضع متفاوت بالافضلیة کالکوفة وبیت المقدس ومشاهد الشریفة وخصوصا الحائر المقدس علی ساکنها الف صلوة وسلام حتی قد جاء فی الحدیث عنهم علیهم السلام فی حق کعبة لولا بقعة تسمی بکربلا ما خلقتک فلما ابتهجت کربلا قال لها لولا من یدفن فیک لما خلقتک

وبعد ذلک المساجد وتتفاوت بکثرة الجماعات وما صلی فیه نبی او وصی افضل من غیره انتهی یعنی بغیر مکه و مدینه مواضعی اند متفاوت در افضلیت چون کوفه و بیت المقدس و مشاهد شرفا ائمه و انبیا علی الخصوص حائر مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام حتی در حدیث اهلبیت عصمت وارد است که زمین کعبه بنا مفاخرت میکرد خطاب از مصدر الهی در رسید اگر بقعه کربلا در موجود مراد نمیبود هرآینه ترا نمی آفریدم ای زمین کعبه پس زمین کربلا ابتهاج و ناز آمد نداد رسید اگر مرادند آن شخصی در تو نمی بود هرآینه نمی آفریدم ترا ای کربلا و بعد آن فرمود که مساجد متفاوت المراتب اند بسبب کثرت جماعات و موضعیکه پیغمبری یا وصیی در آن نماز خوانده افضل از غیر آنست **تنبیه**

افضلیت کعبه و تحریم و تعظیم آن از ضروریات دین اسلام و بالجمله مجمع علیه امت است و ادله عقلی محکمات نقل از قرآن و تواتر احادیث بر افضلیت ناص و ناطق و قاطع معلومه اند ترک معلوم و اخذ مظنون باخبار آحاد لازم می آید حتی منکر تفضیل و تحریم آن ناموس آن کافر و مرتد و از دین اسلام برآمده مهدور الدم و واجب القتل است **آیا** نمی بینی که خود حضرت سید الشهدا روحی له الفداء چه قدر تعظیم و تحریم کعبه مرعی داشته چنانچه اهل سیر و حدیث طرفین آورده اند که وقتیکه ابن عباس **و** ابن عمر و غیرهما عرض کردند که یابن رسول الله حرا در حرم خدا و رسول م یعنی در مکه قرار نمی گیری آنحضرت فرمود برای آنکه مرا هر جا می کشند می ترسم که مبادا حرمت حرم خدا ضایع بسبب من میشود **و** حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام خصوص امام حسن علیه السلام باتفاق عامه و خاصه بیست و یک حج پای پیاده و حافی بجا آورد و تعظیم ایشان علیهم السلام بنسبت کعبه در همه کتب خاصه و عامه مسطور و مشهور و ثابت است پس تمسک بقطعیات حجت قاطعه است **بلی** مانند حدیث فی حق کعبه از جمله آحاد است دو اجب و راینچنین مقام اسناد و تحویل چنین اخبار بخود ایشان علیهم السلام است و ما نمیدانیم مراد آنرا چنانچه خود فرموده اند آنچه بشما معارض قاطعات اصول از ما بیاید اگر روایتش مستند و معتمد باشد تفویض آن بطرف ما کنید

پس تمسک دل و زبان در چنین مراحل عظیمه واجب و احتیاط و سکوت موجب نجات از مهلکات است و اگر تطبیق بنهج احسن ممکن شود همان اولی از ترک است **اما تطبیق** ممکن است که ایشان علت غائی در عالم و آدم اند و علت افضل از معلول بالضرورت میباشد پس آنچه متعلق و ملصق بافضل است و افضل است چنانچه در **دروس** بهمین نهج توفیق داده بقوله

در بعض مکة افضل بقاع الارض ما عدا موضع قبر رسول الله ص و روی فی کربلاء علی ساکنها السلام مرجحات فالاقرب ان مواضع قبور الائمة علیهم السلام کذلک اما البلدان التی هم بها فمکة افضل منها حتی من المدینة و روی صامت عن الصادق علیه السلام ان الصلوة فی المسجد الحرام تعدل مائة الف صلوة و مثله رواه السکونی عنه عن ابائه علیهم السلام واختلفت الروایة فی کراهیة المجاورة بها والمشهور الکراهیة اما لخوف الملال او لقلة الاحترام واما لخوف ملابسة الذنوب فان الذنب فیها اعظم و عن الصادق علیه السلام کل ظلم فیه الحاد حتی ضرب الخادم و فی اخری حتی شتمه انتهی یعنی که افضل همه بقعات زمین سوای قبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مرویست که در زمین کربلا مرجحاتیست اقرب آنست که جاهای قبرهای ائمه علیهم السلام همچنین افضل است و اما شهرهای ایشان که ائمه علیهم السلام در آنها ساکن اند پس مکه افضل از همه آنهاست حتی افضل از مدینه است چه در مرویات صادقیه که تحقیق یک نماز فریضه در مسجد الحرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد الحرام و مثل آن در حدیث دیگر از آنحضرت ع از آبا او ست **در قواعد** خالد از آنحضرت ع مروی است که ان الصلوة فیها بمائة الف صلوة حتی ان الدرهم بمائة الف درهم فیها یعنی یک نماز در آن برابر صد هزار نماز و یک درهم در آن برابر صد هزار درهم است و روایات در کراهیت مجاورت در مکه وارد و همان مشهور است یا بعلت ملال یا بقلت احترام یا بخوف ملابست بگناهان باشد چه گناه در آن مضاعف بل اصغر اعظم است چنانچه آنحضرت ع فرموده هر ظلم و تعدی در آن حتی زدن غلام و خادم یا دشنام باو الحاد است **اقول** از ابتداء روایت تا اینجا دلیل بر افضلیت کعبه از مشاهده مطهره آورده و آنچه ادله در اظهار افضلیت که از فرش تا عرش است در قواعد ضبط نموده بموضعی دیگر بتوفیقه و عونه ذکر میشود **سوال** حج ثواب زیاده دارد یا زیارت ائمه علیهم السلام چنانچه در زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام وارد است که بهر قدمی در زیارت او حج مبرور و با معرفت او هزار هزار حج و هزار هزار عمره و هزار غزوه با پیغمبر ص و امام ع نوشته میشود و حال آنکه مناسک حج اکثر و آنچه مرتب بر اکثر افعال باشد اشق است و اکثر افعال و اشق آنرا ثواب اکثر لازم است و مؤید آن حدیث افضل الاعمال احمزها است و نیز لازم می آید که سنت افضل از واجب باشد و از واجب سنت و مستحب افضل نمیباشد زیرا که ترک واجب حرام و موعود بنار است بخلاف مستحب و مسنون **جواب اول** اول آنکه متفق علیه است که فرض و واجب افضل از مستحب است بعلت مزبوره الا در مستثنیات چنانچه **اول شهید** در مستثنیات

جواب زیادتی ثواب زیارة ائمهؑ از حج

ابتدا بسلام و مهلت دادن قرضدار و عفو از او **و نزد بعضی** نافلهٔ تهجد و ورع نزد اضرار صدق بمومن و امثال آن مستحب بوده اما ثوابش زیاده از واجب است پس در ثواب زیارات مراد حج مسنون باشد نه واجبه و وجوب بر وجوب و مستحب بر مستحب اگر تفاوت و زیادتی داشته باشد اشکالی لازم نمی آید **جواب ثانی** از اکثر افعال و اشق آن اینست که بعض مقام افعال قلیله اگر منوط بابتلا و حکمتی صعبه و علتی کبیره و کثیره باشد البته جزاء و ثواب او اکثر و ازید از افعال کثیره باشد چون حدیث متفق علیه است لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی یک ضربت علی در یوم الخندق افضل از عبادت جمیع جن و انس الی یوم القیمه است و خواندن لا اله الا الله افضل از آزادی غلام است زیرا که علت چنین مقامات قوی معلولش نیز قوی باشد **اما در ثواب زیارات ائمهٔ هدی** علت چنین خواهد بود که اکثر امت منکر حق امامت ایشان شده و ایشان را جلای وطن ساخته قتل کردند و ظلم در حیوة و بعد ممات ایشان مردم را منحرف ساختند خداوند حکیم ثواب را در ورود وصول خدمت ایشان مقرر فرموده تا قریب بهدایت و بحق و طاعت و بعید از ناحق و معصیت و ضلالت باشند و در حج نیک و بد مومن و منافق طوعاً و کرهاً میروند **اما** در زیارات این مظلومین مطهرین نمیرسد مگر خالص مخلص عارف بحق **در احیاء العلوم** غزالی آورده از بعض علما که خود که دو ملک را در شبی بخواب دیدم **یکی** گفت چقدر مردم امسال در عرفه اند **دیگر** گفت شش لک آدم **پس** دیگر گفت میدانی از چند نفر حج مقبول است گفت نه پس آن ملک گفت از این شش لک نفر از شش آدم بدبرکت و ایشان اکباد افضل اولین و آخرین علت غائی عالم علوی و سفلی اند معهذا ایشان رحمة للعالمین کان فیض وجود اند فیاض مطلق برای ایشان هر شئی را از سمک تا سماک آفریده اگر به برکت ایشان هر زائری را از ثواب صد هزار حج و عمره و جهاد بنوازد از خزانهٔ خدا چه کم میشود مع اشتیاق ایشان چه در امور مستحبی ترک اهل و عیال و راحت و اکل و شرب جدا از اقارب و احباب بلاد شده صرف جان و مال را در راه خدا مع متحمل مرارات و صعوبات شدند و هو اکرم الاکرمین **جواب ثالث** از بعض آنکه خداوند مکان ایشان را حرمت و عظمت داده و در دعای ابراهیم چون وادذ قاهله **وایده** واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم مراد در اصل ایشان علیهم السلام اند پس مکان ایشان هرگاه چنین تحریم و تعظیم و برابران چنان ثوابش ثابت باشد البته برابر مکین یا بیشتر مکان ثواب اضعف از آن باشد چه وقار المکان بالمکین قاعدهٔ مسلمه است **فالله اعلم** **سوال** باجماع امت افضلیت حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است و آنحضرت نیز بالاجماع مسجد و کعبه مسجود لیس مسجود الیه بالضرورة افضل از ساجد باشد و التسجید آن صحیح نمی شود چون سجده ملائکه باآدم چه مراد سجده تسجیدی باشد یا تعظیمی علی التقدیرین کعبه مسجود له است افضل از رسول ساجد باشد پس اجماع بر عموم افضلیت آنحضرت صحیح نباشد **جواب**

جواب سوال آنکه رسول بخدا افضل یا کعبه است

این مسئله در رساله **مجمع العلوم** بتفصیل مع البراهین و بالجمله و ابتداء این سوره در قصه آدم مذکور شده و در اینجا میگوئیم که سجده بسوی الی این نیست **یا تعبدی** چون سجود انام بملک العلام الدائم الدوام که منتهای مرتبه عبادت باشد **یا تفضیلی** چون سجده ملائکه بآدم باشد **یا تعظیمی** چون سجده والدین یوسف بیوسف است **یا تشریعی** برای تقریر شریعت سجده مختص بخدا بواسطه جهتی کرده میشود و چون سجود نبی صلعم پس بنا بر دو قسم آخر بوجه من الوجوه افضلیت مسجود الیه بر ساجد لازم نمی آید **بل** بتعظیم ساجد افضل افضلیت مسجود الیه بر اقران و امثال خودش حاصل میشود لهذا الکعبه را از دو جانب من هو اقدس من افضل الناس تفضیل و تعظیم ثابت گردید پس کعبه افضل از عرش تا فرش باشد فضلا عن بیت المعمور و البیت المقدس **بحث پنجم**

وارزق اهله من الثمرات فقره ثانیه از دعاء ابرهیم محکی است **اما** اضافه اهل الی البلد است نه بکمه اشکالی ندارد **اما** رزق بمعنی مرزوق و در اصل لغت بمعنی سهم و حظ باشد **و نزد** متکلمین عدلیه عام از آنچه منتفع بر الانسان بالنهج الشرعی باشد **و** بنا بر این حرام و تجس داخل در این نیست پس بعموم آن اشکال جبریه ساقط شد **و نزد جبریه** علی ما صرح به فی شرح المقاصد **والمواقف و شرح التجرید** بالمشهور **و المنسوب الی الشیخ** الرزق ما یساق الی الحیوان فینتفع به سوی رزق چیز نیست که بسوی حیوان سوق کرده شود تا به زندگی و بقا حیوة او آن حاصل شود از ماکول و مشروب حلال باشد یا حرام طاهر یا نجس پس نزد ایشان حلال و حرام طاهر و نجس رزق باشد من الله است زیرا که بقاعده کلیه ایشان فاعلی و موثری غیر الله نیست و بنده غیر مقدور محض است **پس** بنا بر این اگر شخصی همه عمر روزی حرام و نجس از غصب و زنا و دزدی و قطع الطریق خورده و شراب نجوده مرزوق بر آن قسم است و این از حرام از خالق ملک علام قبیح نیست و تمیدانا

بحث ششم حضرت ابرهیم سوال کرد خدا را که بعد امنیت بلد که رزق دهد اهل بلد را از انواع ثمار و فواکه و بر پر آلتان انواع روزی ارزانی دارد تا در رغد عیش بمانند و بعدم حصول و بعدم فوران جلا وطن نشوند و تا قیامت مجتمع در آن بلد باشند و الحمد لله دعاء آنحضرت مجاب شده چه بلد از جای خود الی حین و یقینا الی القیمة بدل و منتقل نشده و نخواهد شد این از اعاظم شواهد نبوت آنحضرت است چه از لوازم بلاد بالجمله انتقال از موضعی بموضع دیگر و انفکاک و ابتدال و استیصال است اما مکه معظمه از زمان ابرهیم بجائیکه وضع شده موجود باقی بر حال است **دیگر** روزی آن بلد معظمه از اطراف دنیا بطیب النفس خود همیشه خصوص در موسم حج میرسد تا سال آینده بآن بو فوری کذرانند **اما** ثمرات از اطراف دنیا همه میرسد خصوص در تمام سال کل ما که آن از شهر طایف متصل بزمین مکه بمسافت سه مرحله آمده است **در علل الشرایع** از حضرت امام رضا علیه السلام **و در معالم التنزیل** للبغوی بزبانی جبرئیل گویا همین الفاظ مرویست

کعبه از همه مساجد و معابد اعظم معابد است

ابراهیم دعا برای حصول رزق و ثمرات باهل بلد کرد دعا ایش مجاب شده بامر رب جلیل جبرئیل قطعه پاکیزه از **اردن** که از بلاد شام بود قطع کرده آن زمین رابع الاشجار والثمار و بامیاه عیون و انهار بمکه آورده حول کعبه بهفت شوط دور و طواف داده بجائی نهاد که الآن در انجاست و لهذا باسم طائف مسمّی گردیده **در تفسیر قمی و مجمع البیان** حضرت صادق علیه السّلام در تاویل آن فرموده مراد از ثمرات قلوب مؤمنین اند یعنی در قلوب ثمرات حب و ود اهل بیت خود عطا کن تا از اطراف عالم بمحبت و مودت ایشان میلان مفرط بهم رسیده بخدمت ایشان همیشه برسانند پس اول ظاهر تفسیر و مفاد حدیث تاویلش باشد و مویدش آیه دیگر واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم باشد **آیا مراد** از اهله خاصه ذریت آنحضرت الی القیمه است یا عامه مردم که ساکن در آن باشند چه از ذریت باشند یا بی ذریت او و غیر او از ظاهر قرآن اهله باشد و اهل خاص باشد نه عام مع پاره از اخبار اهلبیت عصمت علیهم السّلام که در اصل ذریت مراد پس تا ایشان هر کس در آن باشد ثم الله اعلم **سوال** هرگاه ابراهیم دعا برای اهل مکه برزق و ثمر کرد و آن در طایف قرار داد و از اطراف دنیا بمکه میرسد و از خود مکه ضرع و زرع و فواکه و چشمه الی حین چرا بهم نرسیده و نمیرسد **جواب** چونکه کعبه از همه مساجد و معابد اعظم معابد و مساجد و خالص ترین بیوت الله الی الله میباشد و آن را خوش و خورم و سبز و ذی فواکه و میاه و مزارع نگردانید تا مردم رجوع بسوی کعبه مع صرف مال کثیر و تحمل زحمت خطیر و مختص برای عبادت خالصه نمایند و برو ند نه بغرضی دیگر چون تماشای آب و هوا و گلزار و سبزه و غیر آن چه اگر بهمین نیت می آمدند عبادت گاه تماشا گاه میگردید غالبا فسق و فجور میشد و اگر باراده عبادت مع تماشا و تبدل آب و هوا و اکل و شرب و متاع می آمدند پس ضم این ضمیمه موجب افساد طاعت و عبادت ایشان میشد لهذا او را بلا زرع و ثمر و آب و ضرع آفرید تا که مردم الی القیامة خالص مخلص باراده زیارت بیت و بلد بیایند ثم الله اعلم **بحث هفتم** من آمن منهم بالله والیوم الآخر قال و من کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر نزد ابن عامر بضم همزه و تخفیف تا، **و** نزد باقی قرا بضم و بادغام باشد بهر دو حال یک معنی باشد **و نزد** بعضی ثم اطره بادغام ضاد در طا باشد و مشهور اول است **آیا** از من آمن منهم بالله والیوم الآخر بیان اهل از دعاء ابراهیم است و از لفظ قال وعده خدا بصورت بیان با براهیم است **یا** تمام این آیه دعاء ابراهیم است پس فامتعه و ثم اضطره صیغه امر مجزوم برای دعا است و در آن دو وجه اول مختار اکثر **ثانی** مختار ابن عباس است **اما امتاع** از متع یمتع متاعا و متعا بمعنی منفعت جیده و تمتیع ایصال نفع جید بغیر باشد **و اما اضطرار** از ضر یضر ضرا و ضر بر خلاف نفع باشد **و اضطرار** افتعال از ضر با بدال تا بطاء باشد **در مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که اضطرار فعلی در غیر باشد بوجهیکه انفکاک از آن او را ممکن نباشد گاهی از جنس مقدور او میباشد چون حرکت مرتعش یا عدم حرکت مفلوج و از جنس غیر مقدور

تأویل من آمن آل محمد فرمودند

میباشد چون لون شخص لهذا نمیگویند که فلان مضطرٌ فی لونه و فی حرکة نبضه اگرچه در هر دو حال این مضطر است لکن اول مستعمل ثانی غیر مستعمل است زیراکه دفع آن او را ممکن نیست و **امّا** بئس المصیر از افعال ذم مخصوص بالذم او عذاب محذوف باشد **و امّا** مصیر از صار یصیر صیرا و مصیرا و صیرورة بمعنی گشتن و مصیر بفتح میم مصدر و هم اسم ظرف **بقول صاحب صحاح** برخلاف قیاس باشد چه قیاس مصار چون معاش بود **در قاموس** مصیر موضعی ست که آب بآنجا میرود و جمع میشود **در مبانی البیان و در مجمع البیان** فرمود مصیر مرجع و مآل حال باشد که بآن منتهی میشود و صار و حال و آل و رجع و آوی نظائر اند **بحث هشتم** بنابر قرآة مشهوره آنکه من آمن تخصیص بعد تعمیم اجعل هذا بلدا آمنا در دعاء ابراهیم باشد و از قال و من کفر جواب باری باشد یعنی روزی ده از اهل مکه آنکس را که تصدیق بدل و اقرار بزبان بوحدانیت خدا داشته باشد و بروز قیامت و اجابت دعاء او بصورت عام در ارزاق مؤمن و کافر کرده و وعده روزی هر دو فریق کافر و مؤمن باو داده زیراکه لطف تمکین عام بر تعالی نیز واجب است و از لطف تمکین ارزاق بحیوان است مکلف باشد یا غیر مکلف مؤمن باشد یا کافر بدلیل آیه رب العالمین پس خدا فرمود و هر که از ایشان کافر شد او را نیز روزی تمتع میدهم لکن قدری کم چه مؤمن را اگر کل دنیا داده شود بالنسبت آخرت هیچ نیست و بکافر اگر سد رمق داده شود نسبت بعذاب الیٰ پس از تمام اجلش مضطر میسازم و بی اختیار میگردانم او را بسوی عذاب نار جهنم و بد جایگاه است نار دوزخ و در تمتیع خلاف کردند **نزد** بعضی مراد از تمتیع بقاء ذریه کفار او نیز در دنیا باشد **و نزد** بعضی تمتیع رزق و امن از قطع نسل ایشان تا ظهور حضرت مهدی آخر الزمان یا تا زمان ظهور نبی آخر زمان باشد پس قتل ایشان کنند اگر بر کفر باقی مانند یا جلاء وطن سازند **و نزد** بعضی تمتیع هر دو بقاء و روزی باشد این اقوی است **و بنابر قرائة ثانیه** که همه آیت دعاء ابراهیم است پس تفسیر این است که بعد از امن روزی ده اهل مکه را هر که ایمان آورد از ایشان و بجهت فرقه ثانیه که ضد مؤمن بودند قال را استیناف کرده یعنی ابراهیم عرض کرد پس آنکس که از ایشان کافر باشد او را نیز متاع امن و روزی کم بده پس او را بلا اختیار او را بعذاب نار و به بد جایگاه ببر و برسان **در روض الجنان** فرمود در ابتداء من کفر حذفی و اختصاریست چنین لاجبت دعوتک فیمن آمن بی و الیوم الآخر و امّا من کفر الخ **در تفسیر عیاشی و از نور الثقلین** محکی است که از امام زین العابدین علیه السلام مرویست که آنحضرت در تأویل من آمن فرمودند ما آل محمد صلعم یعنی مراد ازو ما بودیم مع اولیاء و شیعه خود و از و من کفر تا آخر مراد جاحدان وصیت و آنانکه پیروی او از آن امت نکردند فتنه الله اعلم **سوال** بنابر قرآة اول چرا ابراهیم مختص برای ذریه مؤمن رزق امن خواست نه برای کافرین و بعد از قول اجمال بیان آورد **و بنابر قرائة ثانیه**

لغت قواعد و رفع و اساس

ابن عباس برای هر دو فریق مومن و کافر روزی و تمتیع خواسته و براءة و اعدام کافر و جهت بقوله و انکا نوا اباکم و ابنائکم **جواب** از اول آنکه سابق امامت برای ذریت خواسته بود و تخصیص امامت برای مطهرین و نفی آن از غیر مطهرین آمده بود و لهذا او رزق مختص برای خاصه مومنین خواسته و خدا در جوابش اظهار لطف خود فرمود که ارزاق بذریه کافرهم ولو قلیلا میدهم چه از لطف تمکین بعد ایجاد و احیا و ارزاق من الله علم بکافر است این دلیل ست تردید علیه که لطف ممکن یا مقرب میبعد بر خدا لازم است **وجواب** از قراءة ثانیه آنکه ابراهیم لطف ممکن بر خدا میداند نیست که واجب

لهذا مسئلت روزی برای ایشان کرد و بموجب آیه فلا تاس القوم الکافرین

قوله تعالی وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ترجمه

یعنی یاد کن ای محمد وقتی که بلند میکرد یا اراده بنا و بلند نهادن داشت ابراهیم قواعد و بنیاد خانه کعبه را پس ابراهیم و اسماعیل هر دو گفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما با خلاص تمام و طهارت کامله تعمیر خانه خود ترا بدرستیکه تو شنوا و دانائی یعنی بدعوات شنونده و قبول کننده و بنیات و اعمال ظاهره و باطنه بندگان دانائی هیچ چیزی از تو مخفی و مستور و بعید نیست **بدانکه** این حکایت چهارم از ابراهیم در اینجا است و سابق از العیض والنسی که این مشعر از قبل افتاده

پس در تفسیرش چند بحثاند **بحث اول** وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ با ضمار اذکر باشد و **رفع** و اعلاء و اصعاد نظائراند نقیض رفع وضع و خفض و نقیض اعلاء و اصعاد انزال باشد از رفع یرفع رفعا و رفعة و نقیض رفعت ذلت باشد اما **قواعد** جمع قاعده و قواعد و اساس و ارکان و اصل نظائراند و اصل قاعده در لغت بمعنی ثبوت و استقرار باشد و قاعده بنا اساسی باشد که بر آن مبنی میشود و **زجاج** گفته قواعد جمع قاعده و آن اساس و اصل باشد برای آنچه ما فوق آن و بر آن باشد و آن صفت غالبه و معنی آن ثابته است و از این باب اقعدک الله بمعنی اسئلک الله یعنی ثابت دارد

٦٦٤

بیان کیفیت کعبه وحال او

ومراد از رفع الاساس بنا شئی بران باشد چه بعد بنا بر آن منتقل از هیئت انخفاض بسوی هیئت ارتفاع وتطاول بعد تقاصر باشد **و** جایز است که مراد از قواعد ساقات بنا باشد چه هر ساقی قاعده برای آن چیز است که فوق بران مبنی وموضوع شده پس مراد از ذیرفع القواعد من البیت رفع بیت بوضع ساقی بر فوق ساقی باشد **بحث دوم** واذ یرفع بصیغه مضارع است لکن معنی آن حکایت حال ماضی است یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بلند میساخت ابراهیم خلیل اساس واصول بیت الله الحرام ودر رفع چند وجه گفتند **منجمله** آن بلند کردن مکان را از اساس ابتدائی **منجمله** آن بلند کردن دیوارهای او را بوضع ساقی بر ساقی **منجمله** آن بلند میکرد مکان را با ظهار شرافت وجلالت او تا داعی قوی باشد مر مردم را در اتیان بان برای حج وسکون چه در ابهام بیت غرض تشریف وتفخیم وتنبیه بر عظم شان او است **منجمله** آن بلند میکرد ابراهیم بیت را بر اساس باقیه او **بحث سیوم** آیا بیت الله قبل تعمیر ابراهیم موجود بود یا خود ابراهیم ابتداء اختراع ساخته در است دو قول است **ثانی مختار** جماعتی منهم حسن **و** مجاهد است که ابراهیم بدست خود از ابتداء اساس او اختراع کرد **اول** مختار اکثر است که خانه از اول موجود بود و بر همان بنا تجدید کرد بدلیل این آیه بل صریح است **و** اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت که بنیاد بیت اول موجود ومنهدم شده بود واز همان بنیاد بلند شد این مروی در روایات ما از ائمه اطهار **و** ابن عباس است **پس قایلین** بوجود خلاف در زمان وبانی اول کردند **در تاریخ البلد الحرام** نوشته که کعبه ده بار تا این زمان ساخته شده وپیش از آدم دو هزار سال کعبه موجود بود پس ایشان دو نوع روایت کردند **احدهما** خدا برای طواف ملائکه خانه مقبب از در سفید یا از یاقوت سرخ از آسمان فرستاده بود واین مروی **در مجمع البیان** نیز از حضرت امیر علیه السلام است که اول شئی منزل من السماء لهو بیت الذی بمکة انزل الله یاقوتة حمراء ففسق قوم نوح فی الارض فرفعه الله یعنی اول شئی که از آسمان فرود آمد همان خانه کعبه که در مکه بود یعنی یک دانه یاقوت سرخ فرستاده بود بفسق قوم نوح باز بلند شد **در روض الجنان ودر منثور وتاریخ ازرقی** روایت کردند آخرش اینست که فرشتگان به تهنیت آدم آمدند که حجت قبول باد واین خانه را پیش از تو زیارت کردیم بدو هزار سال آدم فرمود در طواف چه می گفتید گفتند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر **و** آدم با مر خالق عالم ولا حول ولا قوة الا بالله **و** ابراهیم العلی العظیم افزود وقریب بقول دو هزار سال قبل از آدم کعبه بود بغوی **و** سیوطی **و** دیلمی **و** جندی روایت کردند ودو نفر آخر زیاده کردند که کعبه دو در داشت از زمرد اخضر شرقی وغربی ودر آن قنادیل جنت بودند **وثانیهما** آنکه وقتی که آدم فرود آمد خانه از در سفید نیز فرود آمد بجای کعبه نهادند وبعد ورود آدم بالا رفت وبروایتی در زمان نوح وقت طوفان

بیان حقیقت کعبه و حال و بناء او

و در روایتی قبل نوح و بعد آدم بالارفت **و فی زبجمعی** و فتی که ملائکه معارضه در خلافت آدم کرده بودند برای آن هفت شوط بحول عرش و به بیت المعمور کردند پس مامور گردیدند که بزمین رفته چون بیت المعمور برابر و مثال و بمقدار و محاذی او در زمین خانه را بنا کنند برای طواف اهل زمین پس ملائکه کعبه را بنا کردند این مروی از امام **زین العابدین** علیه السلام **در ریاض الجنان و در منثور** و در **تاریخ ازرقی** هست **و در مجمع البیان** نیز مروی از امام **محمد باقر** علیه السلام است که حقتعالی تحت عرش چهار ستون وضع کرده نامش ضراح است و ملقب به بیت المعمور پس ملائکه را امر بطواف آن فرمود بعد آن بزمین فرستاد که برای من در آن بمثال و بمقدار او خانه بنا کنید و اهل زمین را امر بطواف او فرمود **و در معالم التنزیل** نیز بصورت مرسل همین نقل کرده و در **در منثور** نیز از ابن عباس **و در تهذیب الاسماء و اللغات** نووی **و ازرقی** باسناد خود روایت کردند **و فی زبجمعی** آدم کعبه را اول بنا کرد و در روایتی **جبرئیل** اول از زمین کعبه نمود **و** بروایت حضرت **سکینه** ریحی بود و آمد **و** بروایتی ابری آمد بجای کعبه افتاد تا دلالت کرد آدم را پس آدم و حوا بنا کردند این مروی نیز در **دلائل النبوة** بیهقی **و در در منثور** سیوطی **و تفسیر البغوی** باسانید خود ایشان **و در علل الشرائع** صدوق **و تفسیر عیاشی** **و در عیون اخبار الرضا** [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مرویست ان الله

عزوجل انزل الحجر لآدم من الجنة و کان البیت درة بیضاء فرفعه الله الی السماء و بقی اسه فهو بحیال

هذا البیت یدخله کل یوم سبعون الف ملک لا یرجعون الیه ابدا فامر الله ابراهیم و اسمعیل ببنیان البیت علی القواعد خلاصه آنکه خدا فرستاد حجر الاسود را برای آدم از جنت بود و آن وقت بیت چون در سفید بود پس بلند کرد بیت را بآسمان و باقی ماند اساس او و آن بیت محاذی این بیت و حائل او بود داخل میشوند در آن هر یوم هفتاد هزار ملک [illegible] گردند بسوی آن ابدا و ابراهیم و اسمعیل مامور گردید پس بناء آن بر همان اساس نهادند **و از طبری** روایت کردند و فی که آدم از جنت فرود آمد امر با آدم فرمود که خانه من محاذی خانه که در آسمان است در زمین بنا کن برای تعبد خود و اولاد خود پس حفر کرد زمین را تا طبقه هفتم پس از آنجا ملائکه بنیاد آنرا برده تا شدند تا بروی این زمین پس آدم یک یاقوت مجوف که چهار رکن سفید داشت بر آن اساس نهاد و آن خانه یاقوت تا زمان غرق موجود بود پس بلند شد **بیهقی و ازرقی** از ابن عباس روایت کرده که وقتی که آدم بموضع بیت الحرام فرود آمد و آن بیت چون فلک بی عدد و هشت و حجر الاسود برای او نازل گردید و او تلالا از شدت نور سفید داشت پس آدم آنرا ضم بجوار و [illegible] مو انس گرد بعد آن [illegible] عصا نازل گردید پس آدم از زمین هند بارادهٔ حج آمد ملائکه ملاقی آدم شدند و بیتهنیت گفتند

بجائی قدم آدم بر زمین شهری بادهی بناشد دده باد کعبه تیار

بر جملک یا آدم با حج و زیارت این بیت قبل از تو بدو هزار سال کردیم **سیوطی** از ابان و ابوحاتم از ابن عباس روایت کردند که بیت یاقوت سرخ یا در سفید برای آدم نازل گردید **و در روض الجنان و در منثور و در تاریخ ازرقی و در تاریخ البلد الحرام** و ابن عساکر و غیر ایشان روایت از ابن عباس کردند که آدم وقتی که بزمین فرود آمد سرش ممسوس بآسمان و دو پایش بر زمین بود پس خدا سر او را بزور پست کرد شصت ذراع بذراع آدم در قدش کم شد تا آنکه امر شد از زمین هند بمکه برای تعمیر خانه برود و هر جلوه میانه او بمسافت سه منزل تا بود بهر جائیکه قدم نهاد در آنجا شهری آباد شده و مابین دو قدم دشت ماند پس بنا بیت کرد و جبرئیل بال خود بزمین زد تا طبقه هفتم زمین پاره شده از زمین هفتم اساس ثابتی تیار ظاهر شد پس ملائکه سنگها در آن اساس می انداختند تا برابر روی این زمین رسید و آدم بعد آن بگل سنگ بیت را می نهاد **در روایات بسیار وارد است** از پنج کوه گل و سنگ کعبه است **کوه لبنان کوه طور زیتا کوه طور سینا کوه جودی کوه** حرا **در دلائل بیهقی** زیاده است وقتی که آدم خانه را تیار کرد امر شد با آدم که طواف خانه کن تو اول مردی و این کعبه اول خانه و تفصیل قصص بنا این بیت از تفسیر **روض الجنان و در منثور و حیوة القلوب** مجلسی **و در تاریخ ازرقی** و بلد الحرام خواهی یافت **اما** بانیان ده گانه که در بلد الحرام ضبط کرده **ا** فرشتگان بنا کردند **ب** بعد انهدام آن بر همان اساس آدم بنا نهاده **ج** پس از آنجا خانه قبه یاقوتی بود که بوقت غرق نوح بلند شد **د** بر همان اساس اولی ابراهیم و اسمٰعیل هر دو بنا کردند و آن بنص قرآنی و احادیث و سیر و تواریخ ثابت است **د** بعد خرابی بنا ابراهیمی عمالقه بر همان اساس بنا کردند **ه** بعد خرابی آن بنا آن قوم جرهم عرب که قدیم در مکه بودند آنها بر همان اساس بنا کردند و ازرقی این قول را باسناد خود منسوب بحضرت امیر علیه السلام کرده **و** بعد خرابی آن بنا آن **قصی بن کلاب** بنا کرده و این قول نیز در کتاب نسب زبیر بن بکار مضبوط است **ز** بعد آن قریش در ابتدا جوانی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل نبوت او بنا کردند و آنحضرت شریک ایشان در حین مخاصمه در وضع حجر خاصه بود و بدست مبارک خود متها وضع فرمود **ح** بعد آن عبدالله زبیر وضع و بنا کرده عطا بن رباح **و سیوطی** و غیر او روایت کردند که عبدالله اساس او آنقدر کند که بصخره رسیدند چون شتر کهنه باقی مانده باشد و مبالغه نیز در حفر آن بکردند تا بهای نارسید و عمار اقتناع کردند از حفر زیاده بر آن برای عدم استطاعت و امکان و می گفتند اگر این حد رسیده امر عظیمی را به بینیم صورت ذکر آن نیست پس جمله آن دیدند که آدم در کرسی و در بنیاد بیت سنگی را نهاده و بر آن نوشته ذلک الصخرة مما بنی آدم و از آنجا تیار کردند **ط** بعد آن حجاج بن یوسف بنا کرده **ی** خلفاء بنی العباس بعد آن بنا کردند **و** بعضی مورخین گفتند زیاده از پنج بار کعبه تیار

بیان آنکه حضرت رسول و علی علیهما السلام در مسجد نبوی در سکونت با حالت جنب ماذون بودند

نشده حافظ سهیلی گفته اول مرتبه شیث تیار کرده این غلط محض و پر کردن کتاب است **تنبیه** آیا ابراهیم و اسماعیل هر دو در تعمیر کعبه شریک بودند یا اسماعیل نبود و لهذا بعد القواعد من البیت ذکر شده دران دو قولست **مختار** اکثر شریک باشد اگرچه بعد فصل ذکر شده و لکن معطوف علیه ابراهیم واو بالی قواعد بود و فعلی دیگر غیر آن نبود پس عطف ولو بعد فصل قلیل یا کثیر در حکم واحد است پس در بنا قواعد هر دو ثابت شدند تقدیرش چنین باشد که و اذ یرفع ابراهیم و اسماعیل القواعد من البیت **و** قرینه ثانیه بعد آن دعا بکلمه جمع در تقبل کار بیت باشد **و لکن** در اشتراک دو معنی اند **اول** ابراهیم واضع احجار در رفع بیت و اسماعیل ناول و موصل احجار و طین بود پس اول اخل در حقیقت از ثانی باشد **دوم** هر دو یکجا در بنا بیت و رفع جدران آن مصروف تا آنکه احجار بالشان میرسانیدند چنانچه در بعض اخبار آمده **قول ثانی** اسماعیل شریک نبود چه اسماعیل در آن وقت طفل صغیر بود و مؤید آن مرویه حضرت امیر علیه السلام است خلاصه هرگاه در مکه اسماعیل و هاجره را ابراهیم گذاشت هاجره گفت که اسمعیل و مرا که میگذاری ابراهیم گفت بخدا پس اسماعیل تشنه شد جبرئیل ندا کرد که با انگشت خود محص در موضع خود کن پس آب زمزم جوشید **ق** تا اینجا بیت با این قول وقف بر لفظ بیت می‌کنند و ابتدا از اسماعیل میکنند پس در دعا هر دو شریک بودند ضعف آن بیّن است چه اگر فعل اسماعیل نبود تقبل بنا از کدام فعل میگفت **سوال** آیا مراد از بیت خانه سکونت اسماعیل و هاجره است یا کعبه بیت الله چه در قواعد بیت ابهام است مشترک در هر دو **و** اگر بیت اسماعیل است پس او بیت الله نباشد دعا تقبل بنا برای چه باشد **و** اگر بیت الله مراد است پس مسکنت اسماعیل و هاجره در خانه خدا چرا بود حتی آنکه دفن هاجره در همانجا شده این دلیل است که خانه هاجره بود نه بیت الله

جواب آنچه مشهور و منصور است اینست که بیت الله بود و در قواعد ابهام نهاد برای تشریف آن و بعد آن بیان قواعد از لفظ من بیانیه در من البیت کرد **و** اما ثبوت آن از اخبار متواتره و نیز از همین آیه است چه بر البیت الف و لام معهود است و معهود ذهنی نیست غیر بیت الله و قرینه ثانیه تقبل بنا است **اما** سکونت و مدفنیت ایشان در آن برای خصوص مجاورت و اعتکاف و اقامت ایشان در آن باشد و بنده کامل خانه زاد در خانه سلطان خود بهر وجه مجاز و ماذون میباشد لهذا حضرت امیر علیه السلام در کعبه متولد و در مسجد رسول در همه حال مجاز بود بموجب حدیث **ترمذی و مشکوة** لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک یعنی حلال نیست مر احدی را که خود را جنب سازد در این مسجد سوای من و سوای تو **و در حدیث** مرویه مناقب حافظ زکریای اصفهانی ست که جناب رسول خدا صلعم مخاطب بعلی فرمود ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده و لا یمر به جنب و لا یسکنه الا هو و هارون و انی سئلت الله ان یطهر مسجدی و محله لک و لذریتک خلاصه آنکه موسی سوال کرد خدا را که پاک گرداند مسجد او را تا جنبی بآن گذر نکند و ساکن بآن نشود مگر خود موسی و هارون و بدرستیکه من نیز سوال کردم خدا را که مسجد مرا پاک گرداند و آنرا

تا آخر کعبہ از دست قوم عاد و عمر واقع شدہ

فقط حلال گرداند برای تو و برای ذریت تو و مروی است در مناقب ابن مغازلی در سد ابواب اصحاب و اقارب از مسجد غیر باب علی بسوی آنحضرت صلعم شکایت کردند پس جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بالای منبر فرمود واللہ ما اخرجتم ولا اسکنتہ ان اللہ عز وجل اوحی الی موسی واخیہ ان تبوّا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلۃ واقیموا الصلوۃ وامر موسی ان لا یسکن مسجدہ ولا ینکح فیہ ولا یدخلہ الا ھارون وذریتہ وان علیا منی بمنزلۃ ھارون من موسی بخدا قسم برنیاورد مردم شما را و داخل و ساکن نکردم علی را مگر آنکہ خدا وحی فرستاد بموسی و برادر او کہ بنا کنید برای قوم خود شما ہر دو در شہر مصر خانہا را و بگردانید خانہای خود را قبلہ ایشان و برپا دارید نماز را و امر کرد موسی را کہ ساکن مسجد او کسی نشود و نہ نکاح در ان کند معنی لغوی نکاح وطی حلیلہ خود است و داخل در ان نشود مگر ہارون و ذریت او و بتحقیق علی نزد من منزلہ ہارون نزد موسی دارد الا آنکہ اسم نبوت بعد من بر او اطلاق نمیشود یعنی جمیع آنچہ من مراتب و فضائل دارم علی نیز ہمہ آن دارد الا اطلاق اسم نبی بر او پس برای ہارون خلافت بالاتفاق و حلیت دخول در بیت اللہ علی کل حال و مواطات و سکونت در ان مع ذریت او ثابت است پس علی و آل علی ہمہ این دارند زیرا کہ خواص بندگان خالص خانہ را او بودند **لہذا** در خانہ خدا مسجد کوفہ شہید شد در ان تصریح است بآنکہ مردم بدانند کہ از خانہ خدا از مہد تا لحد بر نیامدہ و در ہمان پیدا و در ہمان نشو و نما بہمہ حال کردہ در ہمان مرد تدبر بصیر در آن دلیل بر طہارت ایشان است لہذا مواطات و مجاورت و سکونت در حالت جنابت مجاز بودند بخلاف غیر معصوم و اشارہ است بآنکہ ہر کس چنین ماذون و محرم باشد در ہر آن آن شخص با خدا است و ہر وقت ہر کس را انجا امیر باشد بالنفی بوجہ من الوجوہ ندارد بخلاف صحابہ و دیگر اقارب این امر علی مجمع علیہ است بالجملہ است **تذکرہ آیا کعبہ الآن** مساوی بر ہمان موضع موضوع است کہ ملائکہ و آدم و ابراہیم بنا کردہ بودند **یا** موخر و مقدم از بناء اصلیہ در آن دو قول است **مختار** اصحاب ما **و جمہور** اہلسنت ثانی است کہ قدری بنا آن مقصور در زمانہ قریش شدہ چنانچہ **در کتاب النبوۃ** بخاری **و صحیح مسلم و نسائی و در در منثور** سیوطی و نیز **مالک و شافعی** باسانید خود از عایشہ روایت میکنند کہ ان رسول اللہ قال یا عائشۃ الم تری الی قومک حین بنوا الکعبۃ اقصروا عن قواعد ابراھیم فقلت یا رسول اللہ الا تردھا علی قواعد ابراھیم قال لولا حدثان قومک بالکفر فقال ابن عمر ما اری رسول اللہ ترک استلام الرکنین الذین یلیان الحجر الا ان البیت لم یتم علی قواعد ابراھیم خلاصہ آنکہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعایشہ فرمود کہ نمی بینی بقوم خود کہ در بنای کعبہ قصور و کم کردند از قواعد ابراہیم عایشہ عرض کرد چرا بنا بر قاعدہ ابراہیم نمیکنی پیغمبر فرمود اگر قوم تو ظہور و حدوث کفر نمیکردند یا جدید الکفر نمی بودند یا ابتدا در کفر نمی بودند البتہ جدید بر قواعد ابراہیم میساختم پس ابن عمر گفت برای ہمین پیغمبر ترک استلام دو رکن کرد کہ

قبله چه معنی دارد

حجر اند سیکر دیگر آنکه بیت الله تمام بر قاعده ابراهیم نشده است **در در منثور** در ذیل واتخذوا من مقام ابراهیم روایت کرده و در جای خود بتفصیل ذکر خواهد شد و همین روایت در سنن بیهقی از عایشه مرویست ان المقام کان فی زمن رسول الله و زمان ابی بکر ملتصقا بالبیت ثم اخره عمر بن الخطاب **و در تاریخ الخلفا** است و عمر هو الذی اخر مقام ابراهیم الی موضعه الیوم و کان ملتصقا بالباب ملخص آنکه مقام ابراهیم ملصق و چسپیده بکعبه بود و عمر خطاب آنرا موخر کرد بجائیکه الآن در آنجا است و باقی تفصیلش در سیاره سیقول ملاحظه کن **بحث چهارم** ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم باتفاق اکثر مفسرین از لفظ ربنا جمله استیفائیه متضمن حکایت دعای ابراهیم و اسماعیل بعد اتمام خانه کعبه باشد پس این جمله مواضعی است که قول وجوبا مقدر باشد چون بعد اتمام البیت یقولان ربنا الخ **و** نزد بعضی حال از ابراهیم و اسماعیل باشد قائلین حال رفعهما **و** نزد بعضی اسمعیل مبتدا و خبر محذوف یقول پس نسبت ان ربنا منصوب باشد و بنا بر آن ابراهیم بالی رافع و اسمعیل داعی و جمله در محل نصب بحال باشد تقدیر چنین میشود و اذ یرفع ابراهیم القواعد والحال ان اسمعیل یقول او یدعو ربنا تقبل منا **بحث پنجم** تقبل صیغه امر مستعمل و مادر اصل تتقبل بود صرفیان بیک عمل حرف مضارع و بعمل دوم تسکین لام برای صحت آخر کرده باشد و از قبل یقبل قبولا بفتح قاف بمعنی پذیرفتن باشد **و** قبله بضم قاف از تقبیل بمعنی بوسه باشد **و** بکسر قاف آنچه سواء و محاذی روی باشد **و در شریعت** عبارت از مواجه و محاذات عین کعبه است برای اهل مکه و جهت آن برای خارج بعید از مکه برای نماز و برای آنها که مواجهت کعبه و جهت آن شرط صحت آن باشد **و** قابله زن دایه که وقت ولادت جنین را از شکم مادر بیرون آرد **و** شب آینده باشد **و قابل** آینده پیش و تمام ایام و شهور و سنین آتیه باشد **و** مقابله مواجه و محاذات یکدیگر **و** قبیله گروهی از یک پدر و بلا ذهون مبیر بمعنی عیان آشکار باشد **و** قبل بفتح نقیض بعد و بضم نقیض دبر باشد **و** اقبل پیش آمدن ضد ادبر **و** استقبال ضد استدبار **و** تقبیل بوسه کردن و دادن **و** تقبل قبول بکلفت کردن باشد **بحث ششم** تفسیر آیه دعا اینست که ابراهیم و اسماعیل هر دو یکجا بیک قول در یک وقت گفتند پروردگارا بپذیر این فعل ما را که صنع خانه تو باشد مختص برای عبادت تو بامر تو از ما بدرستیکه تو شنونده جمیع مسموعاتی منجمله آن دعاء ما را و دانائی بجمیع معلومات منجمله آن افعال و اعمال و نیات ما **و نزد** بعضی اسماعیل تنها در حال اتمام کعبه از جانب خود و پدر خود این دعا کرده **و نزد** بعضی بعد فراغ ابراهیم از بنای کعبه هر دو پدر و پسر بیک قول و لفظ در یک وقت این دعا کردند اول اصح و انسب بمقام است ثم الله اعلم **در معالم التنزیل** از مجاهد مرویست که عند المقام کتابتی بر صفحه سنگی یا بر غیر آن یافتند نوشته شده انا الله ذو بکة وضعتها یوم خلقت الشمس والقمر و حرمتها یوم خلقت السموات والارض و حففتها بسبعة املاک حنفاء یاتیها رزقها من ثلثة سبل مبارک لها فی اللحم والماء خلاصه آنکه منم

جواب اشکال تقبل بجای قبول برا گفت

شفای او و بکه یعنی مکه که محل بکاء تو به باشد و ضع اسم مکه برای نهادم بوی که آفتاب و ماه را آفریدم و حرام گردانیدم آنرا روز یکه آفریدم آسمانها و زمین و محفوف گردانیدم آنرا با آسمانهای هفتگانه و میآید رزق اهل مکه از سه راه مبارک گردانیدم برای ایشان گوشت و آب را **سوال** مراد از قبولیت در اینجا چیست **جواب** نزد متکلمین اماریه که نزد خدا قبول شود و از فاعلش راضی میشود مستلزم ثواب است و از آنچه راضی نشود مردود و غیر مقبول است ثوابی ندارد که بالعکس عوض میشود که برای او عذاب می باشد پس در اینجا از احد مثلا زمین که قبول باشد در خواست عوض آن کرده است پس محل عبارت شبیه تحفه و عطیه و فعل خدا قبول و عوض و جزا از آن بصورت توسع باشد **سوال دقیق** چونکه تقبل از باب تفعل باشد و نزد صرفیان و اهل بیان باب تفعل و تفاعل از باب تکلف و باب افتعال از تصنع و اختلاق باشد یعنی قبول کردن شیئی بتکلف باشد و معنی قبول اجابت و اخذ به تکلف باشد پس چرا این دو نبی اولوالعزم ربنا تقبل منا گفتند و حالانکه هر دو نبی معصوم و فعل ایشان مطابق واقع و جوابا بوده باشند الا این در اصل اعتراف بقصور و بنابر آن معذرت برای قبول ساختن فعل ناقص غیر مرضی باشد **جواب اول** انسلم که در همه جا تقبل بمعنی قبول بکلفت باشد بالفرض پس با بیان کردیم که اقبال فعل از بنده و خادم کامل یا عاقل معصوم و امین بصورت المسامحه و تعظیم نفس باشد و اب است که بصورت تقبیل از کسی جلیل درخواست قبول نماید و نیز آن انک انت السمیع العلیم است که بر اقوال و افعال و اعمال و احوال باشند و او دانا **جواب ثانی** هر دو اعقل و اکمل بودند و عقل و اکمل طالب عوض نمیباشند بل طالب رضا و قبول میباشند چه اجابت و قبول نزد عقل الذ و افضل از عطا است اگرچه اعطا ثواب بر فعل مرضی قابل عنی لازم است و جائز است که ایشان درخواست رضا کرده باشند لهذا تقبل منا گفتند آیا از جناب امیر علیه السلام نمیدانی که مکرر در مناجات خود فرمود که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل علمتک اهلا لذلک یعنی عبادت نمیکنم ترا بخوف عذاب نار و نه بطمع بهشت بل عبادت کردم ترا اهل و لایق بآن دانسته **تنبیه** سمیع فعیل از سمع که احد قوای و حواس خمسه است و آن در اصل قوت مودعه در عصب مفروش و مبسوط در قعر صماخ است مدرک اصوات با یطریق وصول هوا متکیف بکیفیت صوت فقط یا صوت و حروف معا الی الصماخ میباشد چه و ان قوت ادراکیه عطا کرده و در آن خلق ادراک آن فرمان میکند برای اطلاع نفس **اما بصیر** نیز از بصر بمعنی قوت مودعه در دو عصب مجوفه مفروشه نزد دماغ است و آن دو عصب با هم متلاقی شده متفرق میشوند و بآن قوت نوری ادراک اضواء و الوان و اشکال و مقادیر و حرکات و سکنات و حسن و قبح و غیر ذلک میکند چه با نطباع صورت مرئی یا بخروج شعاع از آن الی المرئی باشد تر استعمال عبد حاصل میشود برای خبر و اطلاع نفس و آن موسوم بعین و بصر میشود و چنین او صاف حسیه

۶۷۱

بالنسبت تعالی ممتنع و محال است پس تاویل آن واجب شد **قاعده کلیه** جمیع آنچه بحواس خمسه سمع و بصر و شم و ذائقه و لامسه عالم جسمانی را ادراک حاصل میشود بالنسبت مجرد تعالی محمول بر علم تعالی مجازاً و توسعاً است چه آن تسمیه مسبب علمی را باسم سبب ادراک میباشد زیرا که ادراک بحواس مبادی اقتناص علوم کلیه میباشد و آن کس را حستی که مفقود میباشد پس یک علمی از و مفقود میباشد لهذا وصف ادراک باری را بعلم مدرکات تعبیر شده پس بودن او سمیع بمعنی عالم بمسموعات **و** بودن او بصیر عالم بالمبصرات باشد **در روض الجنان** فرموده که اهل علم در ان دو صفت خلاف کردند **نزد بعضی** دو صفت زایده بر سایر صفاتست **و نزد بعضی** راجع بعلم است یعنی عالم بمسموعات و بمبصرات است و درست نیست آنست که مرجع او بصفت حی است چه سمیع و بصیر حی میباشد زیرا که آفت از حی دور میباشد

ایراد بنا بر تاویل شما در انّک انت السمیع العلیم تکرار بلا فایده لازم می آید چه سمیع بمعنی عالم و بعد آن باز علیم مذکور است تکرار بلفظ و معنی مخل احد در افصح کلام چگونه جایز باشد **جواب** تکرار لازم نمی آید زیرا که علم الهی تعلق و اضافت بمسموع و مبصر دارد پس از سمیع و بصیر ما می فهمیم که جمیع آنچه ما بحاسه چشم و گوش می بینیم و می شنویم آنرا خدا بلا آلات و ادوات و اسباب می فهمد و می بیند و میداند فرق بین بالاضافت حاصل گردید **بحث هفتم** این آیه دلیل بر دو چیز است **اول** بعد از فراغ از فعل عبادت دعا کردن مرغب فیه و مندوب الیه است چنانچه ابراهیم و اسماعیل کردند **دوم** و اذ یرفع ابراهیم القواعد اسناد رفع بیت با براهیم و اسماعیل ... ایشان تقبل منا نیز دلیل است که بندگان در افعال خود فاعل مختار اند و الا عذر نمیکردند ... خود تعالی فاعل اگر باشد پس فاعل مرتکب هر فعلی که میشود اسناد آن باو عقلاً و نقلاً ... است پس خالق کفر و معاصی و ایمان خدا باشد پس خود خدا کافر و مشرک و عاصی و زانی و دزد و قطاع و لوطی و مومن و نماز گذار و عابد و معبود باشد **سیوم** بر فعل مقطوع الصحة و معلوم الثبوت طلب رضا و اجابت بصورت دریافت قبول جایز است چنانچه ابراهیم و اسماعیل کردند **سوال** اگر فعل مقطوع الصحة و معلوم الثبوت باشد مستلزم رضا و ثواب بالضرورت و الوجوب است پس طلب رضا و قبول و عوض بصورت معذرت دلیل بر قصور فاعل در فعل است **و** التحصیل حاصل **و** الاجر آن من الله از روی تفضل و احسان است نه از روی وجوب بر تعالی و گرنه دو نبی معصوم چرا بصورت معذرت طلب رضا و جزا کردند **جواب اول** از بعضی آنکه دو نبی معصوم امام خلق بودند بعد ثبوت فعل قطعی الصحة دعا بصورت معذرت بجهت تعلیم امت غیر معصوم ... تا در افعال ممدوحه و محموده خود ایشان را عجب و تبختر طاری نشود **جواب ثانی** از بعض آنکه دعای ایشان برای طلب منتهای جزا بود چه در اصل جزا اعمال واجب است اما منتهای جزا یا زیاده بر حق جزا واجب نیست جایز است

جواب اشکال سمع و بصر و علم و معنا اصطلاحی آنها

که منتهی جزاء یا زیاده بر اصل جزاء منوی شان بوده مؤیدش انت السمیع العلیم است که بدعا شنوا و باخلاص و کمال عمل ما دانا و بینائی چه سلطانے که از فعل عبد راضی مے شود آن عبد عاقل بصورت تعریض زیادتی عرض میکند که حکم سرکار بعمل آوردم خود سلطان بحال آگاه و دانا و بیناست یعنے عمل و محنت را میدانی که بکمال درجه است پس بکمال فعل گویا زیادتی حق میخواهد **جواب ثالث** نیز از حضرات ما و معتزله است که دعا مشتمل طلب رضوان و جزاء از منتهای اخلاص و ترک التفات الی احد سواه باشد و لیس بر آن حصر انك انت السمیع العلیم است این اقوی لکن حمل بر عموم همه این وجوه ممکن و اولیست **سؤال** هرگاه خدا سمیع و علیم بصورت حصر باشد پس احدی از حیوانات غیر الله سمیع و علیم نباشد و حال آنکه سمیع بصیر و علیم هر ذی حیوة بالضرورت بل بالبداهت است انکار آن سفسطه باشد **جواب** مراد از حصر سمع و علم باری آنست که باریتعالی مجرد محض است و آنکه مجرد محض باشد ممکن نیست که او در انی متصف بغفلت از علم مسموعات و از علم مبصرات بل از جمیع مدرکات باشد بخلاف تعالی چه حیوانات جسم و جسمانی اند غفلت و خلط و مخالفت مسموع و مبصر و مدرکات و انقطاع آنها در وقتی سوای وقتے جایز و ممکن است پس حصر باین جهت شد فی الواقع سامعی و عالمے مطلقا نیست و آن منحصر کما ینبغی بر تو است

قوله تعالی رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ ترجمه

یعنی پروردگارا ای خداوند ما بگردان هر دو ما را ثابت و باقی بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص مر ترا و بگردان از فرزندان ما گروهے را اعتقاد و اذعان و انقیاد کننده مر ترا و بنما ما را مواضعی که در ان افعال حج و عمره بجای باید آورد و چون میقات حج و عمره برای احرام و وقوف عرفات و وقوف منی برای قربان و غیر ذلك رجوع کن بر ما یا در گذر از ما اگر در عمل ما قصوری واقع شده و بتحقیق

معنی جعل وجواب اعتراض جبریه

توئی پذیرنده توبه مقصران را بکرات وتوئی بخشنده بسیار مرات وکرات مرگنهگاران را در دنیا وآخرت

بدانکه این دیگر فقره دعا ابراهیم واسمعیل است پس **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** ربنا واجعلنا مسلمین لک در اینجا بازقالا مقدر است **آیا** مسلمین بتثنیه است **یا** بجمع در آن دو قول است چنانچه **سعودی** نقل کرده **و** اول مشهور **و** ثانی شاذ است **و** بنا بر ثانی سوم ایشان هاجره باشد **بحث دوم** سابق بیان شده ودر اینجا نیز معانی جعل ذکر میشوند **ا** بمعنی خلق وایجاد بعد عدم باشد بقوله تعالی جعل الظلمات والنور بمعنی خلقهما باشد **ب** بمعنی گردانیدن چون هو الذی جعل لکم اللیل لباسا والنوم سباتا وجعل النهار نشورا بمعنی صیّرها باشد **ج** بمعنی هبه وعطا باشد چون جعلت لک هذه الضیعة وهذا العبد والفرس بمعنی وهبت لک است **د** بمعنی وصف للشئ باشد وحکم بآن چون وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا وجعلوا لله شرکاء الجن بمعنی وصفوهم وحکموا بهما باشد **هـ** بمعنی امر شیئی باشد چون وجعلناهم ائمة بمعنی امرنا الاقتداء بهم باشد وانی جاعلک للناس اماما **و** بمعنی تعلیم چون جعلناه عالما وکاتبا وشاعرا وخیاطا بمعنی علمناهم کذا باشد **ز** بمعنی بیان باشد ونیز بمعنی دلالت چون جعلت کلام فلان باطلا اذا اوردت من الحجج ما یبین بطلانه بمعنی بیان کردم بطلان آن را بحسب مقام وقرائن استعمال میشود ودر اینجا مابین عدلیه وجبریه دو قول است **نزد عدلیه** بمعنی غیر خلق در اینجا مراد است زیرا که باجماع امم در حین دعا ابراهیم واسمعیل بل از ابتداء بلوغ مسلمان بودند واین دعا بعد اسلام باجماع مسلمانان صادر گردیده ونبی وامام بموجب لا ینال عهدی الظالمون از مهد تا لحد فاسق وعاصی ولو بصغیره طرفة العین نباشد وظالم را نبوت وامامت ابدا واصلا نمیرسد قطع نظر عن هذا ادلّه قاهره عقلیه قائم اند بر عصمت مطلق نبوت پس لا محاله مراد خلق ایمان واسلام در ایشان بر احدی نیست چه ایمان واسلام امر تکلیفی وکسبی است والا خود خالق کفر وایمان کافر یا مومن خواهد بود زیرا که فاعل است وفاعل موجد اولی وانسب در نسبت لفعل خود است پس مراد از واجعلنا مار استصف باسلام ومحکوم بآن گردان **ونزد جبریه** مراد از جعلنا بمعنی خلق اسلام بر ما کن تا مسلمان شویم وبر اسلام بمانیم ضعف آن غنی از بیان است بل صریح البطلان است وبیان زایده در دلالت می آید **بحث سوم** مسلمین لک مسلمین مفعول جعلنا ولام لک متعلق بمسلمین است ومسلم از باب افعال اسلم یسلم اسلاما فهو مسلم بمعنی انقیاد واستسلام وبمعنی موحد ومخلص خاضع ومطیع باشد **در**

مجمع البیان ومبانی البیان فرموده که اسلام انقیاد وامر الله بخضوع واقرار بجمیع ما یوجب الله تعالی باشد ومسلم را مسلم برای همین نامیده که تصدیق واعتقاد واخلاص بقلب واقرار واذعان بدین محمد وارد **وآیا** اسلام وایمان وحد است **یا** مختلف ومتفاوت **در مجمع البیان** فرموده نزد ما ومعتزله اسلام وایمان وحد است لدلیل قوله تعالی

معنی اسلام و ایمان و جواب اشکال آن

ان الدین عند الله الاسلام و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه **و نزد دیگران** هر یکی منفرد و متفاوت است لقوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم چه تصدیق اعراب باسلام و نفی ایمان از دخول آن در قلب ایشان صریحا کرد **و همین** مختار جمعی از اصحاب ماست **اقول** مراد مولینا الطبرسی شاید این باشد که ایمان و اسلام من حیث الدین متحد المعنی است یعنی دین محمدی هم اسلام و ایمان است و اسلام و ایمان دین محمد است **و در ایه ثانیه** متفاوت بحسب قلب و جوارح و تصدیق میشود و امری دیگر است و بیان آن بجای می آید چنانچه سابق نیز ذکر شد در **حقایق الایمان و شرح لمعه** ثانی شهید فرموده که در آیه اول ایمان اسلام است **بحث چهارم** ربنا واجعلنا مسلمین لک ابراهیم و اسمعیل وقتی که گفتند ای پروردگار ما بگردان ما را منقاد و فرمان بردار مر خود را در تفسیر بعد اتفاق بانکه در حین دعا مسلمان بودند خلاف کردند **نزد** فرقه ما را توفیق بقا و الطاف دائمه شامل گردان تا در عمر مستقبل خود بر ایمان و اسلام ثابت و باقی بمانیم چنانچه در عمر ماضی خود بلطف تو باقی ماندیم **نزد** جمعی ما را موحد مخلص برای خود گردان یا سوای تو احدی را عبادت نکنیم و از سوای تو استعانت نجوئیم **و نزد بعضی** ما را بگردان منقاد بجمیع شرائع اسلام مطیع خود و در جمیع امور و احکام و طاعت خود در همه احوال چه اسلام طاعت و انقیاد و خضوع و ترک امتناع باشد **نزد بلخی و ابو مسلم** اصفهانی مراد آنست که بر ما حکم اسلام و ایمان جاری ساز تا ما را باسم مسلمان بخوانند قول اول اگرچه صحیح است **اما** قول سوم اصح و اقوی و انسب بحال است ثم الله اعلم **سوال** اگر این دو نبی معصوم مسلمان بودند پس طلب اسلام یا گردانیدن ایشان مسلمان چه معنی دارد تحصیل حاصل باشد **و** اگر ایشان مسلمان نبودند نبی ظالم و غیر مسلم نمیباشد و اگر مراد ایشان طلب ثبات بر دین اسلام و در استقبال باشد باز هم اشکال دارد چه زوال ایمان از نبی اولوا العزم معصوم ممتنع و محال باشد و طلب ثبات بر امر معلوم الثبوت نیز عبث باشد **و** ظاهر لفظ واجعلنا مسلمین لک دلالت میکند که ایشان در وقت دعا مسلمان نبودند و اجماع است و ادله عقلیه قاهره بر امتناع آن ثابت و مضبوط اند **جواب** نزد عدلیه دلالت ظاهر لفظ در اینجا متروک است چه کفر انبیا اولوا العزم لازم می آید پس تاویلش واجب شد و تاویلش مهما امکن باقرب مجاز اولیست پس تاویلش بچند وجه است **اول** آنکه ایشان از عهد مسلم بودند و میدانستند که تا لحد نیز مسلمان خواهیم بود لکن ایمان امری کسبی است بآن نبی و غیر نبی مکلف است و اکتساب ایمان منحصر بر لطف و توفیق و تیسیر اسباب است و لطف دو درجه دارد یکی عام و او شامل هر مکلف است و دیگر خاص و آن شامل خواص بندگان بعد اشتراک ایشان در عام میباشد پس دعاء شان مشتمل طلب لطف خاص زاید بر عام بود که در مدت بقاء ما شامل ما باشد تا باوجود امری از دین تو تارک و متساهل ابدا

جواب اشکال و تعیین ذریه مسلمه

واجعلنا ناسکین باشیم **ثانی** چونکه بالاتفاق ابراهیم امام الانبیاء والامم بود این دعا بلفظ واجعلنا مسلمین لك برای تعلیم امم غیر معصومه بوده تا ایشان همیشه اقتدا بچنین فقرات کرده باشند **ثالث** مختار بعض متوسطین است که اسلام در اصل اذعان وانقیاد است وآن در بدو امر بدرجه میباشد ودر منتهای بدرجه آخر میباشد اول را متکلمین حق الیقین مینامند وآخر آنرا عین الیقین پس مراد ایشان از حق الیقین عین الیقین باشد ومویدش اولم تؤمن قال بلی این حق الیقین است ولکن لیطمئن قلبی از علم الیقین عین الیقین باشد که فوق بر آن عالم امکانی را تصدیق واذعان ممکن نیست **آیا** نمی بینی گویا این دعا وارنا مناسکنا باشد که در امور تعبدیه اگر دلیل قایم وثابت بنفقیه نمیشود دهر دو دلیل بیابد پس گویا در اول حیانت خود در عدم وضوح دلیل بر امور تعبدیه فرعمه است بعد آن وارنا مناسکنا بعرض رسانیدند تا محل تعرض وتردد در دلیل طاری نشود واین دلیل از ثانی اقوی وانسب است ثم الله اعلم **بحث پنجم** ومن ذریتنا امة مسلمة لك ومن فرقیا متعلق بمحذوف است ای واجعل من ذریتنا **آیا** من بیانیه است یا تبعیضیه است مشهور تبعیضیه است یعنی بعض ذریتنا **شیخ المشایخ** در **روض الجنان** تبیین نموده برد وتبیین جعلنا وتبعیض جایز است وامة مفعول جعلنا مسلمة صفت او باشد **بحث ششم** امة علی المشهور بالضم **در صحاح** نیز بالکسر یعنی از آن گفته امة بود قامة بالضم اسم جماعتی است که نبی ایشان مرسل باشد پس **معنی** پیروان نبی باشند و**معنی** قوم آدمی و بالنسبة خدا امة الله خلق الله باشند **وقوم تبعه** برای آن امت نامیده جه فی الاصالة امی محض ولا علم اند محتاج بمعلم نبی وامام وباقی وجوه بجای دیگر می آید **بحث هفتم** ابراهیم واسماعیل بعد فراغ از دعا برای خود که تقدم نفس خود در خیرات واجب عقلا وبعد آن الاقرب فالاقرب باشد ومن ذریتنا امة مسلمة لك گفتند یعنی دیگر وان بعض ذریت مارا گروه وطائفه ذی اسلام واذعان وتوحید واطاعت کننده مر ترا **اما** در خواست بعض ذریه سبب آنست که در لا ینال عهدی الظالمین دانسته بود که احد گروه از ذریه او کافر خواهد بود **آیا** دعا برای ذریه کفره کرد که ایشان امت مسلمه باشند یا از برای ذریه غیر کفره که مومن خواهند بود وظاهر اطلاق مقتضی هر دو وجه است **نزد** بعض محققین قدما حق آنست که دعا برای بعض آن فرقه کفره باشد که اسلام آوردن ایشان معلوم الهی وممکن بوده چه ایشان احوج بدعا اند **واما** مسلمه پس ایشان یا انبیا بودند یا غیر انبیاء وایشان هر دو ذریه مسلمه بودند **و** دعا برای ایشان بعد علم بحال اسلام ایشان تحصیل حاصل است **پس در تعیین ذریه مسلمه** باختلاف اقوال **نزد** جمعی عام است یعنی کل ذریه مسلمه از آن وقت الی القیمة مراد باشد **ونزد دیگران** خاص است **پس نزد** سدی در عرب قوم عرب مراد است چه همه ایشان از ذریه او بودند **ونزد** بعضی امت محمدیه مراد است بدلالت دعاء دیگر وابعث فیهم رسولا منهم **در مجمع البیان**

جوابهای اشکالات معضله

و عیاشی و صافی و نور الثقلین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد خاصه بنی هاشم اند **در صافی و در تفسیر بهبهانی**

مروی در تاویل حضرت صادق علیه السلام نیز است که مراد از امت مسلمه جماعت مومنین جامعه اند که مقصود و مقتدای خلق در امور دین و دنیا باشند و ایشان اهل بیتی اند که آیه تطهیر و اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا وصف ایشان باشد و قریب همین در **کافی** و در نور الثقلین هست **سوال** بنابر قولیکه ذریت مسلمه مراد از دعا است پس برای ایشان چه فایده است زیرا که اسلام شان معلوم است پس تحصیل حاصل باشد **جواب** اینکه فایده آن چون فایده دعاء ابراهیم برای نفس خود باشد جواب بلکه جوابنا **جواب بکر** آنکه بشارت لاینال عهدی بشارت ضمنی بود نه صریحی پس آن قطعی الدلالة نبود و بدعا مقطوع الدلالت گردید مثل مشهور شنیده کی بود مانند دیده **سوال** دعا مختص برای خود و برای بعض ذریه خود شعار بخل ایشان میکند چه چنین نبی اولو العزم را لازم بود که دعا بصورت عموم برای امم میکرد در احادیث وارد شده اول دعا برای مومنین کرده شود و بعد برای خود کند پس چه حاجت داعی را اول بر می آرد اگر چه نفس خود را فراموش کرده باشد **جواب اول** آنکه دعا برای نفس خود در اعاظم امور دین چون ایمان و طاعت واجب است چه نبی مطاع خلق است باید بموجب اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم اول بنفس خود کند بعد از آن غیر خود را اگرچه اولاد باشند چه در آن تاثیر عظیم در تالیف قلوب است **اما جواب** اولاد و آنکه اولاد در درجه ثانی بعد نفس خود میباشند و مصداق آیه قوا انفسکم و اهلیکم نارا پس در اینجا امر فرمود اول بنفس خود و بعد از آن باهل خود و اولاد احق بشفقت و مصلحت اند زیرا که اقرب قرابت اند و اقرب اقربا نفس انبیا شده و اولاد انبیا اگر صالح بودند اغیار نیز صالح میشوند و اگر طالح بودند بمتابعت ایشان اغیار نیز طالح میشوند **سوال** دعاء ابراهیم مجاب بود یا نه اگر مجاب بود جواب کجا و علم آن دلیل بر عدم آنست **جواب** اجماع امم است که دعاء هیچ نبی بغیر مرضی و مصالح الهی نمیباشد پس رد ممتنع است زیرا که تنفیر و توحش از آن لازم می آید و ثبوت این هر گاه رد ظاهر باشد و لو کنایه پس ضد آن اجابت باشد ثابت است پس در اینجا بحمد الله اجابت دعاء ایشان ثابت است **اشکال عظیم** اگر دعاء دو نبی اولو العزم واجب الاجابت و الثبوت باجماع امم بود پس در زمان نبوی کل دنیا کافر و مشرک علانی بودند محال انکار در آن نیست و همه اهلسنت میگویند حتی با پیغمبر آخر الزمان صلعم ابو طالب مشرک بود این باطل میکند اجماع امت و دعاء خلیلین را **جواب اما سیر** آنکه با سناد اهلبیت عصمت و طهارت سنی و شیعه روایت کرده اند لا تخلو الارض قط من حجة اما ظاهر مشهور او غایب مستور یعنی زمین گاهی خالی از حجت خدا نمانده یا ظاهر مشهور بود یا مغمور مستور الاعیان بوده پس در آخر زمان

مسلمان از اوصیاء عیسی شمعون الصفا مستور و از اوصیاء ابراهیم ابوطالب و عبد المطلب مومن و حجت الله بودند **در مواهب لدنیه** نقلا عن کتب الامامیة موجود است که ائمه اهلبیت طهارت علیهم السلام که احد ثقلین و واجب الاتباع در همه امور و احکام اند اجماع دارند بر آنکه ابوطالب و همه آباء نبی مصطفی تا آدم مومن و مسلمان موحد بل بعضی اوصیا بودند و نامبوجب انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا اعلم الیقین داریم بحمد الله که ایشان همه مسلمان بودند **وجواب بکر** رازی **و** نیشاپوری **و** قفال نقل می کنند انه لم یزل فی ذریتهما من یعبد الله وحده ولا یشرک به شیئا ولم تزل الرسل من ذریة ابراهیم وقد کان فی الجاهلیة زید بن عمرو بن نفیل وقیس بن ساعدة ویقال عبد المطلب بن هاشم جد رسول الله ص وعمرو بن الظرب کانوا علی دین الاسلام یقرون بالابداء والاعادة والثواب والعقاب ویوحدون الله تعالی ولا یاکلون المیتة ولا یعبدون الاوثان انتهی عبارة المنقولة عن قفال فی الکبیر یعنی همیشه در ذریت آن دو نبی جلیلین کسی بوده که عبادت خدا بوحدانیت میکردند و شریک به تعالی نمی آوردند چیزی را و همیشه در ذریت ابراهیم رسولان موجود بودند چون زید بن عمرو بن نفیل **و** قیس بن ساعده **و** عبد المطلب جد پیغمبر **و** عمرو ابن ظرب که همه ایشان بر دین اسلام بودند اقرار بابتداء و باعاده جسد و در قیامت و بثواب و عقاب و بتوحید خدا داشتند و توحید تعالی میکردند و حیوان مرده را نمیخوردند و عبادت اوثان نیز نمیکردند تدبر تعلم حسبک انشاء الله تعالی **بحث هفتم** و ارنا مناسکنا بعض روایات و قراءة ابن کثیر و ابو عمرو ارنا بسکون را در کل قرآن و موافق ایشان عاصم و ابوبکر **و** ابن عامر در حم سجده اصلش ارئنا بود بحذف همزه حذف حرکت او نیز کردند ساکن ماند و با این تسکین اجحاف کلمه می شود و معنی آن میرود جایز نیست **و قراءة** ابو عمر مع بعض روایات باختلاس کسره را بغیر اشباع برای خفت در کل قرآن است **و قراءة** باقی قراء بعد حذف همزه کسره او برا نقل شده باقی بر کسر مشبعه است این اصح و انسب و مختار اکثر است **بحث نهم** و ارنا افعال بکسر همزه ماخوذ از باب رای یری رؤیا در اصل بدو معنی بیاید **احل هما** بمعنی رویت بالبصر محتاج بدو مفعول است چون رایت الشمس طالعا انتهی اختیار جمعی از مفسرین است که بمعنی ابصرنا مناسک الحج یعنی بار بنما مواقیت و مواضع و افعال حج را پس جبرئیل آمده ابراهیم و اسماعیل را نمود بآنکه خود جبرئیل هر فعلی و عملی بحضور ابراهیم و اسماعیل بجا آورد و آن دو نبی بعیون خود مشاهده و معاینه کردند تا افعال تکلیفیه عمره و حج دریافته و دانسته مردم تعلیم نموده عامل همیشه بآن باشند زیرا که مکلف بتکلیف شده نمیتوانند تا بیان تکلیف و احوال و افعال شرع نه بینند و نه دانند الا بر قاعده جبریه ظلم و تکلیف مالایطاق جایز است بر خدا هیچ قبحی و ظلمی قبیح و ظلم نیست **حسن** روایت کرده که جبرئیل تمام احکام و افعال قولی و فعلی حج با ابراهیم و به اسمعیل او بیان کرده و مقام بمقام برده باو تکالیف آن مواضع بیان نمود و در عرفات رسیده جبرئیل

وجه تسمیه عرفه و منی و جمرات و صیغ توبه

گفت یا عرفت یا ابراهیم ما اریتک ابراهیم فرمود نعم عرفت پس همان وقت آن یوم و آن موضع مسمی بعرفه و بعرفات گردید پس در سه روز شیطان خود را در منی بسه جا نمود و ابراهیم را پس ابراهیم بامر جبرئیل در هر سه روز در هر مقام هفت سنگ ریزه بابلیس رمی کرد و رمی جمرات در آن مقام تا بالتبعیه ابراهیم الی القیمه در مناسک حج لازم گردید **ثانیهما** ارنا بمعنی علمنا و عرفنا مناسک الحج باشد یعنی ما را تعلیم ده و بشناسان افعال و مواضع و مذابح حج را تا بدانیم بمردم نیز دلالت بر آن کنیم و من و ایشان بعمل می آریم پس خدا با فعال حج تعلیم داد او را **بحث دهم** مناسک جمع منسک ماخوذ از نسک ینسک نسکا بمعنی التطهیر و تغسیل الشئ بآب و بمعنی تعبد و عبادت و ذبح باشد چه ناسک عابد و ذابح باشد **و** نسیکه ذبیحه باشد جمع او نسک و نسائک و منسک بکسر و فتح سین هردو موضع ذبح باشد و از باب عبادت پس افعال حج مراد از آیه ان صلوتی و نسکی باشد یعنی عبادت من یا مناسک حج من باشد **در روض الجنان** فرموده در اصل لغت نسک بمعنی غسل باشد چنانچه نسک ثوبه بمعنی غسل ثوبه باشد **و** در شریعت اسم عبادت باشد و از اینجا است ان صلوتی و نسکی ای عبادتی **و نزد اهل معانی** چنانچه شیخ المشایخ نیز در وجه تسمیه عبادة حج خواسته افعال حج و عمره را بمناسک نسک اینست که باتیان عبادت و حج نامه معاصی و کفر عامل شسته میشود **پس** اهل تفسیر در مناسک خلاف کرده اند **نزد** عبد الله عباس و حسن **و** قتاده مراد از مناسک معالم حج و ارکان و افعال و احکام آن اند و لقوله علیه السلام خذوا عنی مناسککم مراد افعال حج خاصة اند **نزد** اصم مواضع عبادت باشد چه نسک عبادت و ناسک عابد باشد و تنسک تعبد **نزد** مجاهد و عطا مناسک مذابح در منی باشد چه نسک ذبح و نسیکه ذبیحه است مختص ذبیحه مراد و اینجا اضعف الوجوه باشد **نزد** بعضی جمیع شرایع اسلام و اعلام حج و مواضع آن باشد **اقول** اگرچه اول قوی است لکن اقوی و اصح عموم است که در عبادت تکیه قبله و خضوع کعبه و مکه شرط صحت باشد در مناسک داخل است ثم الله اعلم خلاصه آنکه اگر ما حمل کنیم مناسک را بر حج پس مراد اعلام و اراءة تعریف اعمال آن مواضع باشد مع المواضع یا اراءة و اعلام تعریف بقاع مناسک باشد **بحث یازدهم** و تب علینا عطف بر ارنا باشد و سابق بتفصیل ذکر شد که تاب **و** آب و اناب **و** آل **و** آض **و** اقبل **و** رجع **و** عاد نظایر یک مفهوم در لغت بمعنی برگشتن اند چنانچه **در روض الجنان** فرموده چون بنده رجوع از گناه بطاعت و از تمرد بانقیاد کند تاب اناب الی الله گویند **و اما خدا** چون توبه عاصی قبول کند تاب الله و اناب علیه میگویند یعنی لعود بنده الی الطاعت رحمت خدا باز بآن بنده عود کرد یا از عقاب مقرره آن گناه خدا برحمت خود عود و رجوع فرمود **و** بنده را تایب و خدا را تواب میگویند چه رحمت بیش از توبه تائبان است و نسبت به بنده توبه بنا بر حقیقت است **اما** نسبت بخدا حقیقت است **یا** بمجاز بتصریح جمعی از متکلمین مجاز باسقاط عقاب و ایصال ثواب

معنے وتحقق حقیقت آن مع الدقائق

است **اما در شریعت** عبارت از ندامت بنده بدل فی الحال بر گناه گذشته و عزم او بر بجا نیاوردن مثل آن من الآن الی باقی زمان عمراو لقبحه او لوجه قبحه است و اگر بوجه قبیح نباشد بل بضرر سلطان **یا** برای آنکه او را سفید نمیباشد **یا** ضرر بدن با ومیرسد **یا** برای حفظ عرض و آبرو **یا** بفناء قوت شهوانی وطاقت **یا** برای حصول نفع **یا** مدح بترک او از ابناء جنس **در تجرید** قطع فرموده که توبه او منتفی است و او توبه نیست زیرا که لقبحه یا لوجه القبح نکرده **آیا** اگر غایت در ترک آن خوف نار باشد صحیح است **یا نه** استاد العلما و العقلا نیز در **تجرید** قطع بعدم صحت آن کرده **بلی** اگر ضمیمه غیر مستقله خوف نار و غایت مستقل قبح آن باشد صحیح است لکن ترک آن نیز اولی است **در رسالهٔ عدالت** مقدس شیخ مرتضی فرموده **آیا** معتبر و شرط صحت توبه عزم بر عدم معاودت نادم هست **یا نه** مختار اکثر اول است و نزد بعضی ثانی چه **یا** مراد بعزم فقط تحقق اراده و بعدم عود او الی المعصیة باشد اگرچه نفس واثق بحصول مراد نباشد پس این امری لا ینفک عن الندم باشد **یا** مراد بعزم قصد بعدم اتیان در بنده است پس متحقق **نمیشود** مگر بعد از وثوق بحصول آنچه عزم کرده است بر آن پس اعتبار آن او صالا دلیل علیه است و باین توبه اکثر ممتنع میشود که متنفر از نفس خود در ترک معصیت عند الابتلاء نباشد **نسبت** بآنکس که متعرض و مشوه و یا چون جبان که بی خوف از فرار در زحف و جنگ نیست **اقول** در امور جبلیه که مطبوع و مخلوق بر آن باشد خارج از اختیار باشد چون جبان و سیئ الخلق تا شخص ثانی **بلکه** و بالنسبت با و لا یکلف الله نفسا الا وسعها حکم ثانی است امور اضطراری را از اختیاری خلط و حمل کردن مستعجب از ذوی الافهام و العقول است **در احیاء غزالی** توبه عبارت از مجموع امور ثلثه است **اول** علم **ثانی** حال و او موجب علم است **ثالث** عمل و او موجب حال است **اما علم** پس او عبارت از معرفت بفوت منافع عزیزه و حصول مضرت عزیزه بوقوع معاصی عظیمه باشد و بحصول این معرفت در قلب تالم حاصل می شود و آنرا **ندامت** می نامند پس از این ندامت صفتی متولد میشود **و آن اراده** و قصد عزم گویند و آنرا التعلق کلی بحال و ماضی و استقبال حاصل میشود و **اما تعلق حالی** در ترک گناه است که در زمان موجود که داخل در آن هستی میباشد **و اما تعلق استقبالی** و آن عزم بر ترک فعل مفوت عفو و مضر الی آخر العمر میباشد **و اما تعلق ماضی** و آن تلافی مافات بالجبر و الاداء و القضا اگر قابل جبر و قضا باشد **اما علم** او مطلع همه این خیرات است و مراد نیست از علم مگر ایمان و یقین چه ایمان تصدیق قلبی است بآنکه گناهان مهلک اند بل سوای آن مهلکی بل عذابی نیست **اما یقین** او موکد تصدیق و مزیل شک از قلب میباشد و بمقدار کمال آن بکمال میرسد هذا ملخص کلامه این ماخوذ از حدیث **نهج البلاغه** است

۶۸۰

قال علیه السلام اتدری ما الاستغفار چیست استغفار بعد آن تفسیر کرد مجموعه آن گویا شش چیز میشود ندم بر ما مضی و عزم بر ترک در مستقبل و قضاء حقوق فوریه و تحلیل قوای حاصله از خوض در شهوات محرمه و اذاقت نفس مرارت طاعت را چنانچه حلاوت معصیت چشیده **تنبیه** بعد حصول ندامت بچنین صورت **آیا** مشروط بتلفظ استغفر الله ربی واتوب الیه هست **یا نه** آنچه ثابت و مقطوع است این است که نیست چه ندامت امر قلبی و وجدانی است حاجت به اظهار در خارج نیست **سوال** توبه اگر قلبی باشد پس آنچه در احادیث صحیحه متواتره وارد است چون استغفر الله ربی واتوب الیه در هر نماز **و** ما اصر من استغفر **و** لا کبیرة مع الاستغفار و نیز التائب من الذنب کمن لا ذنب له **و** ان التائب کمن لا ذنب له **و آیه** استغفروا ربکم ثم توبوا الیه **و آیه** و تب علینا پس در همه این حث بل امر بقول و قرائة استغفار و توبه است این نقلیات چه معنی دارند **و آیا** توبه و استغفار دو امر اند **یا** متحد المعنی و بلفظ **و آیا** بنا بر اینکه نیست توبه مقدم است **یا** استغفار **جواب** در این متاخرین چون **مولینا العلامة فی شیخنا المرتضی** نهایت مضطرب اند چنانچه **شیخ** فرمود که اگر مراد باین اخبار و آیات حب مغفرت و شوق نفس بغفران باری است **پس** ظاهر است که منفک از ندم نیست **و اگر** مراد با استغفار و توبه دعا برای مغفرت که نوع طلب انشائی است پس در اعتبار آن دو وجه اند **یکی** برای اطلاق قول **دیگر** برای قول پیغمبر لا کبیرة مع الاستغفار و مع غیر ذلک از اخبار و بعد از آن حمل کرده اخبار را بر طلب استغفار و توبه الی **الله** در دیگران آیات قول و شمول بر اصرار استغفار و توبه **و اما** اخبار محمول بر دعا و اذکار که مشتمل است بر استغفار و توبه میشوند اشکالی نیست که طلب غفران و قول اتوب الیک لسانا موجب مغفرت نشود چه او من باب الذکر است و اکثر اذکار موجب غفران اند **اقول** ممکن است که در اصل توبه ندامت قلبی چون ایمان تصدیق قلبی است ولکن بعد آن تعلق بلسان بالجمله دارد چنانچه تعلق بجوارح نیز دارد که مرتکب معاصی نشوند پس تلفظ و عمل من باب المصدق مما وقع فی القلب من الندامة باشد اگرچه در ایمان نزد اکثر شرط و در توبه هم الجمله اگر باشد عیب ندارد تا جمع بین الدلیلین حاصل بوجه احسن شود ان شاء الله والله اعلم **بحث دوازدهم** توبه یا از فعل قبیح میباشد **یا** از ترک حسن پس حسن **یا** واجب باشد **یا** مستحب **پس** بر ترک قبیح اجماع امت است که نزد حصول توبه و قبول آن اسقاط عقاب خدا میکند **و اما** نزد توبه حسن یعنی ترد رجوع در فعل آن خدا مسقط عقاب ترک آن و ضامن ثواب بر فعل آن میشود اگر واجب باشد و اگر مستحب باشد پس برای آن فقط ضامن ثواب میشود و همین است معنی توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام **در روض الجنان** فرمود معنی قبول توبه بر دو معنی باشد از خدا یکی بغفران ثواب و دیگر با سقاط عقاب و توبه پیغامبران و امامان با خدا تعالی بر سبیل انقطاع

جواب اعتراض آنکه این دو نبی چرا توبه کردند

بصورت جزع و فزع باشد پس معنی قبول توبهٔ انبیا ضمان خدا بثواب ایشان باشد نه اسقاط عقاب انتهی

بحث سیزدهم

و تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی رجوع کن بر ما تا بیابیم بثواب تحقیق توبسیار مرات و کرات قبول کننده توبهٔ هر گنهکاری چه هر کس یک گناه را هزار بار کند و نیز و آن توبه او قبول میکنی

وجه ثانی تو قابل توبهٔ همه انواع گناهان کبار و صغار از همه گنهکاران و رحیم و مهربانی بقبول توبهٔ بندگان خود با نعام عام خود بر ایشان منجمله آن تکفیر سیئات و آثام ایشان باشد و همه دقایق و وجوه تواب رحیم در اول سوره ذکر شد

سوال از این نبی خلیلین جلیلین چه معصیت واقع شده که توبه از آن و معذرت بر قبول آن ظاهر کردند و اگر گناه کردند عصمت چه شد و اگر گناه نکردند طلب توبهٔ ایشان صحیح نمیشود چه طلب توبه بی معصیت عبث و محال میباشد

جواب بچند وجه است **اول** از معتزله آنکه بر انبیا تجویز صغیره عمداً او سهواً او نسیاناً علی خلاف فیه است پس از این دو نبی معصیت صغیره سر زده باشد پس توبه کردند

اقول صغیره و کبیره باتفاق متحد است پس در مآل آن فاسق باشند و بموجب والفاسقون هم الظالمون ظالم باشند ظالم قبل نبوت نبی نمیشود و اگر در حال نبوت سر زد از نبوت معزول می شود بموجب لا ینال عهدی الظالمین **وایضاً** بنا بر قاعده ایشان که با جتناب از کبائر صغائر مکفر بالوجوب می شوند پس ایشان گویا گناهی در واقع نکرده بودند

ثانی در مجمع البیان و مبانی البیان نقل نموده [illegible] قول تب علینا بر وجه تسبیح و تعبد و انقطاع ایشان از غیر الله الی الله میباشد چنانچه تسبیح ملک بقول سبوح قدوس و امثال آن میباشد چونکه توبه امام بودند تا مقتدا او ران باشند این اصح الوجوه است

ثالث فخر رازی و نظام الدین نیشابوری مع بعض امامیه گفتند که ممکن و جائز است که تب علینا بصورت تشدید در انصراف خود از معاصی باشد چه هر که تصور نفس خود بصورت نادم عازم علی التحرز الشدید فی الزمان الآتی کند البته اقرب الی ترک المعاصی باشد فکر و ذکر میباشد پس آن توبه برای او اشد داعی الی ترک المعاصی باشد چون قسم معصومین مثلا والله ما فعلت و ما انتجیته و لکن الله انجاه چه معصوم غلط و دروغ نمیگوید و لکن یاد کردن قسم تاکید بر مطلب میباشد و چون صایم رمضان عهد یا قسم یاد کند صوم سال یا هر ماه یا صوم فردا روز را پس آن تاکید در اول میشود

رابع نیز از این دو شخص است که بنده هرگاه اجتهاد در طاعت رب خود کند و او من حیث البشریة منفک از تقصیر در بعض وجوه نمیشود چه بر سبیل سهو از فعل مکروه یا ترک اولی پس این اینجا از آن قبیل باشد

اقول ترک استحباب و اولی مسلم لکن لا علی سبیل السهو چه سابق بیان شده که هر نبی مشروط است که اکمل الحواس باشد و از اکمل الحواس سهو و نسیان ممتنع خصوصاً مع هذا وقتی که صیانت او بعصمت باشد

خامس چونکه ابراهیم دانسته بود که در ذریت او نیز ظالم و عاصی میباشند لاجرم برای ایشان دعا کرده بعض ذریت مسلمة لک پس در اینجا طلب توفیق برای توبهٔ عصاة ذریه نمودن بلفظ و تب علینا کرده

دلالت این آیه

یعنی علی المذنبین من ذریتنا و پدر مشفق گناه ولد خود را گناه خود میداند زیرا که نطفه و پاره جگر او است عذر از نفس خود میکند فاقبل عذری و تب علی و در اصل مراد پسرش میباشد **و مؤید** آن نیز آیه قال و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم خلاصه آنکه ابراهیم گفت بار خدایا نگهدار مرا و اولاد مرا از آنکه عبادت کنیم اصنام را چه معلوم است که ابراهیم اصلا و ابدا عابد صنم نشده اسناد نعبد بطرف خود کرده و مرادش اولادش اند بدلیل ما بعد آیه که بار خدایا بدرستیکه آن ذریه گمراه میسازند بعبادت صنم بسیاری مردم را پس هر که از ایشان متابعت من در اسلام کرد از من است و هر که متابعت من نکرد پس تو آمرزنده و بخشنده مهربانی باز بصورت تعریض توفیق غفران برای ذریه کفره خواسته است **و مؤید** دیگرش قراة ابن مسعود است چه او میخواند بصورت و ارهم مناسکهم و تب علیهم چنانچه زمخشری **در کشاف** و غیر او این قراة را نقل کرده اند یعنی بار خدایا بنما بایشان مناسک ایشان را و توفیق توبه ده بایشان **و مؤید** دیگرش بعد از ربنا و ابعث فیهم رسولا الخ این وجه اوجه الوجوه و اقوی از همه است ثم الله اعلم **بدانکه** در مجمع البیان فرموده این آیه دلیل است که دعا کردن بآنچه میداند که لامحاله میشود احسن است زیرا که ایشان دعا کردند بثبوت آنکه میدانستند که مفارق ذنوب و آثام نمی شویم و مفارقت از دین و اسلام نمی کنیم **در روض الجنان** فرموده که در آیت دلیل است که خدا و عفو گناهان و قبول توبه تفضل و احسان است نه واجب ثم الله اعلم **ایضا** دلیل است بر آنکه افعال تکلیفیه از بندگان است نه از خدا و آنچه از خدا است توفیق است اهدنا تب علینا و بعد از اسناد فعل خدا در خطاب انک انت التواب الرحیم تجلیل کردند

قوله تعالی ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم ترجمه

اثبات نبوة نبی ما از آیه هذا

یعنی ابراهیم و اسماعیل هر دو باز دعا کردند ای پروردگار ما برانگیز در امت مسلمه که ذریه ما باشد پیغمبری را از جمله ایشان تا بخواند بر ایشان نشانهای وحدانیت و الهیت ترا یعنی آیات قرآن را و بیاموزاند ایشان را کتاب منزله تو و حکمت ترا یعنی افعال محکم و احکام متقنه را که منوط بعلل و مصالح اند و بصورت عبث و پاک و صاف گرداند یا کامل و قابل سازد ایشان را بعلم و حکمت بدرستیکه توئی توانای غالب و درست کردار سنجیده کار دعای ایشان در مکه قبول گردیده که این رسول واحد مطلوب و مدعو از ذریه اسمعیل محمد آخر الزمان باشد همان که بطرف کافه خلایق الی القیامت مبعوث گردانیده و الحمد لله و صدق رسول الله فیما جاء به بیان از که

این دیگر فقره دعا بعد از فراغ از ... بنوت نبی واحد از این ذریه مسلمه ... مراد نیست مگر ذریه اسمعیل و از کل این ذریه نبی معروف مشهور ... محمد بن عبد الله المکی الاسماعیلی علیه و آله و علیهما السلام **در تفسیر ... بحث اول** ربنا وابعث فیهم رسولا منهم ربنا بتقدیر قالا ربنا وابعث است **یا** جمله مستانفه است **یا** عطف بر وتب علینا و ضمیر فیهم و منهم باتفاق مفسرین راجع باولاد مسلمین اولین و آخرین که در دعا ذریه مسلمة لک وارد است و جار و مجرور متعلق با بعث یا بتقدیر ان رسولا کائنا منهم منصوب بحال است **بحث دوم** متفق علیه مفسرین است که مراد از ذریت ... نیست مگر اولاد اسمعیل پس مراد از رسول مبعوث در ذریه اسماعیل از دعا نیست مگر محمد بچند دلیل **اول** داعی این فقرات نبود مگر ابراهیم و اسمعیل در مکه **ثانی** این دعا ... مگر بعد از فراغ و اتمام بیت **ثالث** داعی نبود مگر ابراهیم و اسماعیل در مکه بعد اتمام بیت و اسحق در آن وقت حمل نشده بود چه جای که پیدا شده باشد **رابع** این جمله عطف نیست مگر بر وتب علینا یا وصف نیست مگر از و من ذریتنا امة مسلمة پس و در آن وقت زیادتی تخصیص کرد که مراد از آن ذریت نیست مگر امت محمدی **خامس** در و ضمیر فیهم راجع نیست مگر بذریه مسلمه **سادس** از خود ایشان و از کل آن ذریه رسولی واحد فقط نیامد الا محمد چه از تنکیر رسولا مراد نیست مگر نبی واحد معظم و آن محمد است زیرا که در بنی اسرائیل بسیار انبیا مبعوث شدند و از ذریه مسلمه اسماعیل الی زماننا نبی مبعوث نگردید الا شخص واحد و او محمد صلعم

در معالم بغوی از ابن عباس روایت کرده که کل انبیا از بنی اسرائیل بودند الا ده نفر و آنها نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و محمد صلوات الله علیهم و علی انبیاء الله **سابع** اجماع امم است که محمد از ذریه اسمعیل است **ثامن** اتفاق کافه اهل اعصار از زمان بعثت آنحضرت است که محمد دعوی نبوت کرده **تاسع** که بشیر به ور کتب سلف و خلف است **اما کتب سلف** پس از صحف عتیقه در این جا چند بشارت مختصره ضبط می کنم اگرچه با مطبوعه جدیده مقابل شده با جمله تفاوت قلیل الفهم چه عادت اهل کتاب

هر سال ترجمه کتب جاریست ولکن مفاد یکیست و از کتب عربیه و فارسیه ایشان که مطبوع شده اند بجای دیگر آمده آید انشاء الله تعالی **بشارة اولی در سفر اول توریة** باین مضمون مذکور است بگواهی ابراهیم باسمعیل که زود باشد که بفرستم بخلایق از نسل او او را و او را دوازده رئیس بزرگ **اقول** او را و او را کنایه از محمد و دوازده رئیس ائمه اثنا عشر از آل محمد اند پس نبوت محمد و امامت ائمه اثنا عشر از عترت طاهره او نیز از نصوص کتب سلف ثابت گردیده و تخصیص احد القسمین بلا وجود مخصص ترجیح بلا مرجح باطل باشد **بشارة ثانیه در فصل چهل و نهم سفر اول توریة است** که تاج و عصای پادشاهی از طایفه یهود مرتفع نخواهد شد و سلطنت از پشت یهودا بر طرف نخواهد شد تا آنکه بیاید آنکه از آن اوست و برسد آنکه وعده شده است و او خواهد بود انتظار عالمیان و آرزوی آدمیان **اقول** تا زمان محمد سلطنت و نبوت در یهود بود چه عیسی و اتباع او نیز یهود بودند و با آمدن منتظر آدمیان از آن وقت سلطنت و نبوت ایشان قطع شد و زیاده انتظار آنحضرت بسبب وجود این خبر و امثال آن یهود را بود و منتظر آدمیان محمد بن عبد الله است چه بعد از او و بعد او تا قیامت نبی نیامده **بشارة ثالثه در فصل ۱۲ سفر اول توریة است** موسی میگوید که خدا میگوید ای ابراهیم اکنون نظاره خواهم کرد او را لکن در این ایام طلوع خواهد کرد ستاره از اسمعیل و سر خواهد شد تجلی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت سلاطین صاحب هیبت را و پراکنده خواهد کرد جمیع فرزندان شیث را و تمام زمین میراث او خواهد بود **اقول** در مظاهر الحق مولوی رحمة الله گفته که آن نظاره خواهم کرد اشاره است که در شب معراج ملاقی موسی با محمد شده بود تا پنجاه نماز مقرر شد و بعد به پنج نماز رسید و سلاطین ذی هیبت را چون خیبر مع سلطنتهای کسرا و ایران ساخت و در تمام زمین حکم واجب الاذعان او که توحید باشد و دین او در دنیا مشهور گشت **بشارة رابعه در فصل ۹۵ زبور داود** است که خواهد آمد با و ما داد فارقلیط چنانچه در [illegible] حال است که داوری و محاکمه کردن در زمین بتدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی و دلالت و هدایت خواهد کرد در حقیقت خود جمیع طوائف را براه راست و طریق نجات **بشارة خامسه در فصل ۱۴ انجیل یوحنا** از زبان عیسی است که گفت اگر دوست دارید مرا اوامر و احکام مرا محافظت نمائید و من خواهم طلبید از پدر فارقلیطا را و خواهد فرستاد بشما تا با شما بشما ابد الآباد **بشارة سادسه ایضا در آیه ۲۶ انجیل** است که فارقلیط روح مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیزها را و بیان خواهد نمود جمیع آن چیزها را که بشما گفته ام **اقول** روح مقدس اشاره بذات نبوی صلی الله علیه است چه گفت فارقلیط روح مقدس واقع شده **اما** از پدرم مراد خدا است چه مربی را پدر بنا بر مجاز میگویند

٦٨٥

نه بر حقیقت اما بنام من یعنی من رسول ام و هم رسول باشد **بشارت سابعه** در فصل ١۵ همان انجیل است که چون بیاید فارقلیطا که او را خواهد فرستاد پدر بشما روح حقیقت است که از پدر صادر خواهد شد و شهادت خواهد داد از من و شما نیز شهادت خواهید داد چرا که از ابتدا با من بودید **اقول** شهادت بر وحدانیت خدا و بر رسالت عیسی داد و جم غفیر از نصاری شهادت به نبوت او نیز داده مسلمان شدند **بشارت ثامنه** در فصل ١٦ همان انجیل است لکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوب است از برای شما که من بروم چرا که تا من نروم فارقلیطا نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خدا خواهد فرستاد او را بشما پس چون بیاید او پاک کند دنیا را از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را **بشارت عاشره** در فصل آخر ز است لکن و عا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بسوی شما اما شما در شهر قرار بگیرید و تعلیما من عمل نمائید تا آنکه برسد فارقلیطا پس محلی و آراسته بفضائل علوی و کمالات سماوی خواهید شد **بشارت حادی عشر** در فصل ۵٠ صحیفه اشعیای پیغمبر است که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقاومت تواند کرد با آنانکه از سخن گفتن گردن افراخته اند و سرآمد شده اند **بشارت ثانی عشر** در فصل ٢٣ صحیفه ارمیای پیغمبر است اینک روزها خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم برانگیخت و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود ماو ما در او نخال عدالت را و پادشاهی کند و ملک راند و پادشاهی و دانائی اسرار و حکیم خواهد بود و در زمین حکم و عدالت خواهد کرد **بشارت ثالث عشر** در فصل ٣٠ همان صحیفه ارمیای است که و لکن بندگی و طاعت خواهند کرد بصاحب خدای خود **و یلاوید** پادشاهی خویش میدهد که مبعوث و رسول خواهم ساخت او را برایشان و او خواهد بود متمم ادیان اول و خاتم پیغمبری **اقول** داوید بدو دال با بین الف و واو و یا لغت عبریست بزبان عربی حبیب ترجمه او باشد همه این اوصاف و خصایص خاصه نبی ما اند خصوص خاتم النبوة پس محمد نبی خاتم انبیا در آخر زمان الی القیامت است **بشارت رابع عشر** در آیه ٢٣ در فصل ٣۴ صحیفه ارکنایل پیغمبر است که خواهم برانگیخت بر فوق خلائق بنده خود ما و ما در او چوپان که بچراند ایشان را و رهنمائی کند بصراط مستقیم و او خواهد بود چوپان خلائق ابدالاباد و من خواهم بود خدا و صاحب برایشان **اقول** چرانیدن عبارت از تعلیم دادن و علم خورانیدن خلق است **بشارت خامس عشر** در فصل ٧ صحیفه دانیال پیغمبر است که پس میدیدم در رویهای شب که اینک با ابرهای آسمان ابن البشر می آید تا انتهای زمان و انقراض ایام دولت و رسالت او رسید در حضور حق آوردند او را و داد باو قدرت و عزت و مملکت و جمیع قبایل و طوائف و زبانها او را خدمت و اطاعت خواهند کرد و قدرت او ست قدرت ابدی که از وسلب نخواهد شد **اقول** این صریح وصاف که نبی آخر الزمان تا انقراض و اتمام دنیا است بر کافه خلائق در املاک مختلفه و زبانهای متشتته قدرت ابدی یعنی مع النبوة

طاقت ابدی دین او باشد انتهی از صحایف سلف دیگر ننوشتم که این قدر گنجایش کتاب ندارد
و باعث ملال میشد بکفیک فی ایاتنا انشاء الله **اما در کتاب خلف** چون قران از آن
مملواست حاجت بیان نیست **اما احادیث** منجمله آن سادات خلق ائمه اهلبیت
عصمت علیهم السلام **و** از اصحاب مفسرین ما جماعتی منهم علی بن ابراهیم **و** عیاشی **و** شیخ الطائفه
و شیخ طبرسی **و** شیخ المشائخ ابو الفتوح رازی **و** صاحب نور الثقلین **و** صافی **و** تفسیر
بهی **و** ملا فتح الله شیرازی **و** ملا احمد رضا مع غیرهم **و اما** از عامه سدی **و** ضحاک **و**
قتاده **و** حسن **و** ابو العالیه **و** ابن جریر **و** ابن مردویه **و** ثعلبی **و** بغوی **و** فخر رازی **و**
سعدی **و** زمخشری **و** نیشاپوری **و** بیضاوی **و** سیوطی **و** نسفی **و** احمد **و** ابن حاتم **و**
ابن عساکر **و** حاکم **و** بیهقی **و** ابن سعد در طبقات **و** طبرانی مع جم غفیر باسانید متعدده خود
مآل همه یکیست که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی مکتوب عند الله فی ام الکتاب لخاتم
النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و ساخبرکم باول امری انا دعوة ابراهیم فقرا لایة و اذ یرفع ابراهیم
القواعد الخ و بشارة عیسی و رؤیا امی التی رات انه قد خرج منها نور اضاءت قصور الشام و کذلک
امهات النبیین یرین خلاصه آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تحقیق من نزد خدا
مکتوب در لوح محفوظ بودم باسم خاتم انبیا و آدم افتاده در گل بود و خبر میدهم شما را باول امر نبوت خودم
که من دعاء ابراهیم که در مکه بعد اتمام کعبه کرده بود بقوله و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم ایاتک الخ
و بشارت عیسی بحواریین و باست بقوله و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و خواب مادر خودم
که دیده بود از و نوری برآمد قصور شام را برایی او روشن ساخت **و** نیز خوابها مادران انبیا سلف ام
که در رؤیا بشارت مجی من بنبوت دیده بودند **تنبیه** جمعی میگویند که ابراهیم در اینجا دعا کرد برای
اتیان محمد بنبوت در آخرین و بعد آن دعا نیز کرده که مرا لسان صدق در آخرین بگردان فی قوله و اجعل
لی لسان صدق فی الاخرین خداوند جل شانه هر دو دعایش اجابت نموده محمد را نبی ساخته و ذکر خیر او
بطلب نعت برای او بر السنه او دام او الی یوم الدین هر وقت نماز و غیر آن در قوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم جاری و مقرر فرمود و الحمد لله المدبر الحکیم النافذ
امره پس گویا صلوة محمد با صلوة ابراهیم بجهت تلازم نسبی و سببی هر دو باشد **بحث سیوم**
یتلوا علیهم ایاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم حکمت از حکم یحکم حکما بمعنی فرمودن **و**
حکمت بکسر حا در لغت بمعنی علم بحقیقت اشیا است و از اینجا دانای درست کردار و محکم کار را عالم
بحقیقت اشیا و کار باشد **در مجمع البحرین** فرمود حکمة بالکسر فهم معانی باشد **نزد**
اهل معانی حکمت را حکمت برای فهم معانی و ادراک حقیقت مآل کار و آن مانع از جهل و از فعل ضد آن
میباشد **در مجمع البحرین** فرمود و سمیت حکمة لانها مانعة عن الجهل **در قاموس**
گفته که حکمت بالکسر عدل و علم نبوت و حکم و قران و انجیل است و احکمه بمعنی اتقنه فاستحکم و منعه

عن الفساد باشد و بالفتح آنچه محیط حنک فرس از لجام باشد **و در کبیر** گفته حکمت عبارت
در قول و عمل باشد و نمی باشد حکیمی با آن مگر آنکه جامع هر دو امر باشد **و در مجمع البیان**
و مبانی البیان فرمود الحکمة شیء یجعله الله فی القلب ینوره به کما ینور البصر
فیدرک المبصر یعنی حکمت شیئی است که خدا در دل می آفریند یا می گذارد و از آن تاریک روشن میشود
دل با آن یا روشن میگرداند دل را با آن چنانچه چشم را منور میگرداند بنوری که مدرک مبصرات
بینا باشد و ادراک مرئیات میکند **و نزد فلاسفه** علم حکمت علمیست که در آن
بحث کرده میشود با حوال اشیاء موجودات خارجیه چنانکه در نفس الامر هست بحسب طاقت
بشری پس آن سه گونه است طبیعی و ریاضی و الهی **اما علم طبعی** علمیست که
بحث کرده میشود در آن از اموریکه در تعقل و وجود خارجی که محتاج باشد بسوی ماده و آن مواليد
ثلثه باشد چون آب و هوا و دیگر اجسام بسیطه و مرکبه **اما علم ریاضی** علمیست که بحث
کرده شود در آن از اموریکه فقط در وجود خارجی محتاج بسوی ماده باشد چون مقدار عدد خاص که
موجود در ماده است نه از مطلق عدد چه او موجود در خارج بدون ماده است چنانچه عقول عشره
بنا بر زعم ایشان **اما علم الهی** علمیست که بحث کرده میشود در آن از اموریکه بوجود خارجی
و تعقل هر دو محتاج نباشد بسوی ماده چون باریتعالی **و نزد بعض محققین**
حکمت عبارت است از دانستن چیزها کما ینبغی و قیام نمودن بکارها چنانچه باید و شاید پس از آن
بدو قسم منقسم میشود **احدهما علمی ثانیهما عملی اما علمی** تصور حقایق موجودات
باشد و آن را حکمت نظری نیز میگویند **و اما عملی** پس آن ممارست حرکات و حذاقت
و مداومت در صناعات باشد **اما حکمت نظری** بر سه قسم میشود **اول** علم
ما بعد الطبیعت **ثانی** علم ریاضی **ثالث** علم طبعی **اما اصول علم** ما نزد
ایشان بعد الطبیعت دو باشد **احدهما** علم الهی **ثانیهما** علم فلسفه اولی و فروع آن
چند نوع است **چون** معرفت به نبوت و معرفت بامامت و معرفت بمعاد **اما**
اصول علم ریاضی چهار است علم هندسه و علم عدد و علم موسیقی **و**
فروع آن علم مناظر و مرایا و علم جر اثقال و غیر آن **اما اصول طبعی** هشت
صنف دارد **اولا** سماع طبعی **ثانیا** سماء عالم **ثالثا** علم کون و فساد **رابعا**
علم آثار علوی **خامسا** علم معادن **سادسا** علم نباتات **سابعا** علم حیوانات
ثامنا علم نفس **و فروع** آن علم طب و علم احکام نجوم **و** علم فلاحت و غیر آن **اما**
منطق و آن آلة علوم است و بیان آن در اینجا بالاجمال کردم تا که مطلع تفسیر خالی از فایده و عار
از اصطلاح ایشان نباشد الحمد لله مسلمانان کاشف و واضع این فنون بوده و رحمة للعالمین اند بر متتبع
تواریخ و رجال مخفی نیست که چقدر علماء اسلام حکما گذشتند و در ازمنه عباسیه چگونه تجدید این علم

۲. و ابراهیم در مقام تعجب

گردیده **بحث چهارم** در آنکه ابراهیم در این آیه دعا و ابعث فیهم رسولا تا آخر آیه شش وصف بعد نسب برای شخص مدعو طلب نمود **اما** نسبی پس او بلفظ منهم هویداست که از ذریه مسلمه اسماعیلیه باشد الحمد لله حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باجماع امم از ذریه اسماعیل است **اما وصف اول** طلب رسول مستقل مبعوث در ایشان و در ملک ایشان که مکه و عرب باشد شخص واحد باشد نه متعدد و چه رسولا لفظ واحد است واحد بالضرورت عدد نمی باشد **اما** تنکیر آن دلیل بر تعدد نمیشود بل از تنکیر رسولا تعظیم و توقیر رسول مبعوث است پس از ذریه مسلمه موعود ابراهیم و اسماعیل الی حین بغیر از **محمد بن عبد الله** کسی دعوای نبوت نکرد چه جای آنکه رسول شده آمده باشد سوای آنحضرت **اما وصف ثانی** تلاوت آیات بر ایشان باشد و مراد از تلاوت قری آیات است و مراد از آیات نزد بعضی آیات قرآن بصورت معجزه باشد **و نزد جمعی** جمیع آنچه دلالت بر وجود صانع و توحید و صفات ثبوتی و سلبی تعالی کند بنا بر آن تالی بمعنی مذکر بهم و داعی ایشان الی اعلام الدلالات باشد علی التقدیرین آنحضرت واعظ و داعی و مبین آیات تعالی و قاری آن بر ایشان بود که کفر کل را بتلاوت آیات و وعظ و دعوت بکل ایمان بدل نمود **بعض محققین** میفرمایند که در دعای ابراهیم یتلو علیهم اشاره است که تلاوت الفاظ آیات در ایشان همیشه باقی باشد و آن تلاوت بهیچ کتاب منزل نصیب نشده الا قرآن را که ببرکت دعای آنحضرت تلاوت آیات آن در آناء لیل و نهار بوجوب و استحباب در نماز و غیر نماز در امت آنحضرت تا قیامت باقی و ثابت است که هر آیتی از آن دلیل بر وجود صانع بالوحدة است **پس** در این چار و چیز ثابت شد **احدهما** آنکه مبعوث خود تالی و است او تا سی و نیز تالی باشد **و ثانیهما** آیات متلوه و تلاوت آنها و انها باقی باشد و بلله الحمد تا سیزده صد سال باقی مانده و من بعد تا قیامت باقی خواهد ماند **فخر رازی** در اینجا چند چیز دیگر افزوده **اول** آنکه بتلاوت مطلوبه بلفظ آن آیات بر السنه اهل تواتر آن تا قیامت باقی ماند پس محروس و مصون از معارضه و تحریف و تبدیل و ابطال بیاشد **ثانی** آنکه الفاظ و نظم آن معجزه این نبی باشد تا قیامت **ثالث** در تلاوت آن نوعی از عبادت و طاعت باشد **دال** قراءة آن اعم باشد به نبی و بغیر او در نماز و در غیر نماز و الحمد لله همه آن برای خلیل الرحمن حاصل شده **اما وصف ثالث** رسول مدعو و یعلمهم الکتاب باشد و بر کتاب الف و لام عهد ذهنی است غیر از قرآن برای رسول مخصوص دیگر کتابی شده نمیتواند پس تعلیم علم قرآن بخلق از محمد معلوم است که اکثر علوم ببرکت نزول و وجود او در دین اسلام مدون شدند چون لغت و صرف و اشتقاق و نحو و فصاحت و بلاغت و معانی و بیان و قراءة و ترجمه و تفسیر و تاویل و تنزیل و ترتیل و فقه و منسوخ و ناسخ و عام و خاص مع اقسام دیگر که متعلق باصول فقه است و حدیث و کلام و مناظره و رجال و درایت مع غیر ذلک خاصة بسبب قرآن مدون شدند **اما آنچه** قبل از قرآن بود

لکن مروج و دو فور کتب آنها این قدر و تدقیق باین نهج نبود چون علم حکمت و ہیئت و حساب و نجوم و ریاضی و قصص و سیر و تواریخ مع غیر آن **اما علوم قرآنی** از قرآن و برای قرآن در اسلام مدون شدند و علومیکه قبل براین بودند چون حکمت و تواریخ و حساب و نجوم و ہیئت و رمل و جفر نیز علمای اسلامیه و از منه بنی العباس تمہین و تاسیس و ترویج آن کردند **و بعضی** توجیه یعلمهم الکتاب بمعنی تفصیل و تبیین احکام و حدود کردند **و نزد** بعضی تقریر شریعت و تبیین احکام و علل و تفصیل حق از باطل و تدریس آن باشد و آن نیز جاری تا قیامت باشد و تدریس قرآن و احکام آن الی حین جاری و تا قیامت بالیقین همچنین تعلیم و تعلیم کتاب مجید و فرقان حمید باقی ثابت می ماند **اما وصف رابع** آن رسول تالی عالم معلم حکیم باشد تا تعلیم حکمت بذریه مسلمه نماید تا ایشان بعد ناقص کامل و بعد جاہل عالم و بعد الی کرداری درست کردار و محکم کار بہمه وجوه باشند **و در معنی حکمت** مفسرین وجوه وارند **نزد** مجاہد قرآن و علم آن باشد **نزد** مقاتل مواعظ قرآن و حلال و حرام و احکام آن باشد **نزد** قتیبه علم و عمل باشد چه حکیمی حکیم نیست تا وقتیکه هر دو را جمع بکمال نکرده باشد **نزد** قتاده و شافعی حکمت علم سنت رسول باشد **نزد** مالک بن انس و وهب بن منبه حکمت معرفت اصول دین و فقه باشد **نزد** ابن زید علم معنی است که ادراک آن بغیر واسطه ممتنع باشد **نزد** ابن درید هر کلمه که بوعظ آن موری بغیرت و بحکمت شود چه او عبرت دنیا یا دین یا هر دو باشد و از قبائح نیز نگهدارد و حکمت است **نزد** بعضی علم محکمات و متشابهات باشد **نزد** بعضی فصل بین الحق والباطل باشد چه حکمت مصدر چون قعده و جلسه باشد **نزد** بعضی حکمت صفت کتاب وارد شده چون آنکه کتاب و حکمة و آیات باشد **نزد** بعضی حکمت نوریست محلش قلب میباشد بحصول آن خود قلب منور شده ادراک جمیع مدرکات می کند و ضدش عمیان و تاریکی قلب باشد **اما وصف خامس** آن تالی عالم معلم حکیم مزکی ایشان باشد چه تزکیه از زکی بیزکو زکاء و زکواو زکوة بمعنی نمو و زیادتی و قابلیت و صلاحیت و فلاحیت بعمات و تعدیل و صفوت سنی و تطهیر آن باشد و تزکیه تفعیل متعدی الی الغیر است پس بنا بر این مفسرین توجیه کردند **نزد** ابن عباس مطیع مخلص سازد ایشان را چه زکاة بمعنی طاعت و اخلاص لله باشد **نزد** ابن جریج و حسن بمعنی تطهیر ایشان و تخلیص از ذنوب در دنیا و در آخرت از تعذیب باشد **نزد** جبائی و رازی تزکیه بغیر تلاوت و بغیر تعلیم کتاب و حکمت تقویت دواعی ایشان تا بکمال باشد ایمان و بصالح اعمال و ترک قبائح مشتر شوند **نزد** اصم و ابن کیسان بمعنی تعدیل بشهادت از حالی بحالی باشد چه پیغمبر باشهادت میدهد در قیامت که ایشان مزکی از شرک بتوحید اند پس با آن شهادت نجات از جهنم یافته بجنت عدول میکنند چنانچه یوم قیامت شهادت بر هر نفس میدهد بجمیع آنچه کسب کرده باشند و همه وجوه ممکن حمل بر عموم اولی است

معنے عزیز لغوی و اصطلاحی

فللّه درّ ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام چه دعائی برای امت مسلمه کردند همه آن الحمد لله حاصل و دعاء خلیلین مجاب شده واقف ملل سلف و خلف میدانند که مفهومات همه دعوات خلیلیه در این امت مرحومه ثابت و ضابطه هست حتی از دین ایشان همه اهل ملل و نحل آداب و قواعد اخذ کردند **امّا وصف سادس** این رسول و امت مسلمه او مقتضی است که این صفات پسندیده تا نسخ غیر منسوخ دائم تا ابد الدهر باقی باشد بچند دلیل **اوّل** لسان صدق فی الآخرین **دوم** صیغ سه گانه یتلو علیهم و یعلمهم و یزکیهم بصیغ استقبال اند و استقبال مقتضی زمان آینده الی الابد است الحمد لله مرادش حاصل و ثابت است باقی الی بقاء الدهر **سوم** آیه و لکن رسول الله و خاتم النبیین است **تنبیه** این شش وصف و صفت نبی و ذوات آنحضرت از ذریه اسمعیل معلوم است پس اقرار نبوت ابراهیم و اسمعیل و محمد علیهم السلام بیکبار واجب است زیرا که هر پیش گوئی از اقطع براهین است **بحث پنجم** انّک انت العزیز الحکیم عزیز فعیل از عزّ یعزّ عزّة فهو عزیز و عزّا بالکسر و عزازة بالفتح و در لغت بمعنی قوة و شدة و رفعت ضد ذلت باشد **در کبیر** عزیز بمعنی قادر قوی است که مغلوب نمیشود **امّا حکیم** نیز فعیل از حکمت برای معنی مبالغه باشد **فخر رازی** گفته الحکیم هو العالم الذی لا یجهل شیئا یعنی کسیست که عالم بحقیقت و ماهیت اشیا بنحوی میباشد که جهل شیئ از و محال باشد **در روض الجنان** معنی دوم نقل فرموده حکیم محکم کار درست کردار بنحوی باشد که نقص و انفعال و حرکات او ممتنع باشد پس بنا بر اول از صفات ذات باشد زیرا که تعلق بعلم وارد و علم صفت ذات تعالی شانه است **و** بنا بر ثانی از صفات فعل است **و در کبیر و رساله شرح اسماء الحسنی و در شرح فصول مقداد** نیز در **عزیز** دو توجیه کردند که عزیز نسبت بباری یا از صفات ذات باشد چه در آن وقت مراد از عزت رفعت و جلالت ذات است پس از صفات ذاتیه و او تعالی منزه از ذلت و حاجت است **و اگر** مراد از عزت قوت قاهره و امتناع تعالی از آنکه غیر مراد او باشد پس از صفات فعل باشد **پس** مفسرین خلاف کردند **نزد ابن عباس** عزیز کسیست که مثل او یافته نمیشود **و نزد کلبی** بمعنی منتقم باشد بدلیل عزیز ذو انتقام **نزد بعضی** منیع باشد که افهام و عقول و هیچ شیئی باو نرسد **و نزد بعضی** بمعنی قوی باشد بدلیل فعززنا بثالث **و نزد بعضی** غالب لا یغلب و لا یقهر باشد بدلیل عزنی فی الخطاب **و در مثل** است من عزّ بزّ یعنی غالب سالب است **بحث ششم** هرگاه ابراهیم و اسماعیل از این فقره دعا فارغ شدند ختم آن بثنا تعالی کردند چه از آداب دعا است که در اول یا در اثنا وسیله توصل بمطلوب خود اسماء حسنی را بموجب فلله الاسماء الحسنی فادعوه بها گردانند در اول بلفظ ربنا و در آخر آن انّک انت العزیز الحکیم گفتند دعای ایشان بوسیله آن مجاب و در امم

مقتدا باشد پس مرا و چنان باشد بتحقیق تو قادر غالبی ذاتت رفیع و عالی از ذلت و حاجت فاعل و رست کار سنجیده کردار یا عالم با فعال خود و غیر خودی عبث و ذلت و حاجت نداری بر جمیع مقدورات و ممکنات قادر بانع اصلا نداری **در مجمع البیان** **مبدأ** **بیان** فرمودند این دو صفت را متصل بدعای خود ذکر فرمودند گویا فارغ از دعا بطرف تو شدیم برای اجابت دعا و اتیان مرام ما قادری و بر ما فی ضمائر ما دانائی حصول مرام و مقصود ما عالم بالذاتی و سیدانی آنچه اطلاع سبال عباد است بلکه آن غیر تو نمیرسد و نمیدانند و نمی کنند **تنبیه** در آیت دلیل است که هر ممکن محتاج بواجب الوجود است **سوال** نظام معتزلی و اتباع او میگویند که او تعالی قادر بر قبائح نیست زیرا که واجب الوجود حکیم بذات باشد و هر که علیم حکیم است پس علم و حکمت ذاتی او منافی فعل قبیح پس محال است که قبیح مقدور او باشد و الا اجتماع ضدین لازم می آید یا علل حسن و قبح الیست **جواب** اما مبینه آنکه جمیع آنچه متصور میشود خالی ازین نیست **یا** واجب است **یا** ممکن **یا** ممتنع پس قبیح یا بذاته ممکن است **یا** ممتنع **یا** واجب و لا محاله قبیح از دو نوع آخر نیست پس منحصر ماند در ممکن بذاته و هر ممکن بذاته مقدور بذاته است و جمیع آنچه مقدور بذاته باشد لامحاله مقدور تعالی است و آنچه مقدور بذاته باشد محال است که ممتنع بالذات باشد و الا لا وجود باشد زیرا که قابلیت وجود و ایجاد اصلا و ابدا ندارد و وجود آن معلوم ضرور نیست پس قول بمحال ضروری البطلان است **بلی** اگر ممکن مقدور را امتناع لاحق گردد ممتنع بالذات نمیشود پس کل قبیح مقدور باری است لکن حکمت و مصلحت صارف از آن است و داعی بطرف آن ندارد چون حریم جلال آنش معلوم است که بذاته قابل لیس است لکن علم با بحر قیت آن صارف است **اما در بحر بیچ** نیچ حی بر بنده قبیح نیست پس سفاهت بقاعده ایشان بر خداوند تعالی ... غیر شرک و دیگر اکابر شنائع و قبائح قبیح نیست فضلا عن السفاهة تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا

قوله تعالى ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الاخرة

لَمِنَ الصّٰلِحِينَ ترجمہ

یعنی کیست از روی تعجب که روی دل خود بگرداند از دین و شریعت و آئین ابراهیم یعنی هیچ کس از عقلا بازنگردد از دین ابراهیم مگر آنکه خوار و هلاک گرداند نفس خود را یا سفیه و بے خرد در نفس الامر باشد گویا بصورت بیان علت متصل با آن ثنای او کرده هر آئینه برگزیدیم ما ابراهیم را در دنیا که سرای تکلیفی باشد بنبوت و خلت و امامت مع دیگر اسباب شرافت و تحقیق او در سرای عقبا که محل جزا است از جمله نیکان و فیروزی یافتگان است **بیان آنکه** تا اینجا پاره از حالات تکلیف ابراهیم و دعوات او ذکر فرمود پس متصل با آن بقای طریقه رضیه مرضیه آنحضرت مع سبب بقاء و اتباع آن گویا در ضمن مدائح و ثنایای او بالجمله بیان نمود **در تفسیرش** چند بحث

انبحث اوّل در اتصال آیه قبل انیست که ابراهیم مقبول عند الملل و النحل و عند الله است **امّا** از اهل ملل و نحل پنج ملت مجوس و مشرکین عرب و یهود و نصاری و مسلمانان میباشند **امّا مجوس** نزد جمعی از اهل سیر و تواریخ ظاهر است که انتهای ملت خود و دعوای بودن خود از امت ابراهیم الی حین وارند **وامّا مشرکین عرب** که قریش باشند بعد دعوای انتساب خود و به بنای کعبه و بمکه و وصول فیض و وراثت آن با ایشان افتخار میکنند بر قحطانیین که باعدنانیین را مرجح و وراثت کعبه و مکه بالسبب اسماعیل است و دعای ابراهیم مختص برای ما بوده برے شما قحطانیین **امّا یهود** ایشان افتخار به نسبت دین خود بواسطه بنی اسرائیل تا با آن حضرت میکنند **امّا نصاری** پس افتخار ایشان نیست مگر بعیسی و عیسی من جهة الام نیز منسوب به بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل احفاد ابراهیم اند **امّا مسلمانان** پس حال ایشان اظهر من الشمس است که ایشان متمسک بدین محمد اند و محمد بواسطه اسماعیل ولد ابراهیم است **امّا** در دین نیز دعوای ملت ابراهیم بموجب فاتبع ملة ابراهیم حنیفا و آیه ملة ابیکم وارند **وایضا** این نبی آخر الزمان نیامده مگر بدعای ابراهیم و اسماعیل که بعد فراغ بیت و بنای آن پس عامر و ساکن آن خانه را الی الانتها مستدعی اند نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم **تنبیه**

هرگاه این مقرر و مبین شده پس خدا بنابر همین بصورت توبیخ و تقریع و من یرغب عن ملة ابراهیم فرمود که کیست او عاقل صداقت و جلالت و نبوت ابراهیم را و بعد آن انکار و انحراف از دین و ملت او میکند یعنی از دین محمد چه محمد مدعو و مطلوب ابراهیم است در آیه وابعث فیهم رسولا منهم پس انحراف از دین محمد انحراف از ملت ابراهیم باشد زیرا که خود دین محمد و اصل ملت ابراهیم است و متضرع او واسع الدین خواسته و منحرف از ملت ابراهیم منشو و مگر آنکس که هلاک سازد نفس خود را **البحث دوم** در نزول این آیه **در مجمع البیان** مبانی البیان

معنے سفاهت

و **معالم التنزیل** و **درّ منثور** مرویست که عبد الله سلام یکی از اجله و اعلم و مرجع کافه علماء عصر خود از یهود بود و بعد حصول شرف اسلام دو برادر زاده خود را که سلمه و مهاجر بودند باسلام دعوت نمود و گفت بایشان که من و شما در توریة و انجیل خوانده ایم که انّی باعث من ولد اسمعیل نبیّاً اسمه احمد من آمن به فقد اهتدی و من لم یؤمن به فهو ملعون یعنی خداوند فرمود بتحقیق من مبعوث میکنم و بر می انگیزانم از اولاد اسمعیل پیغمبری را نامش احمد میباشد هر که ایمان باو آرد پس بتحقیق هدایت یافت و هر که ایمان باو نیاورد پس او ملعون است پس هر دو تصدیق کردند **امّا سلمه** تسلیم نمود اسلام را و اما برادرش مهاجر انکار از اسلام کرده مهاجرت بجهنم و کفر نمود پس این آیه نازل گردید **بحث سیوم** و من یرغب عن ملّة ابراهیم الّا من سفه نفسه **ای** سفه بلا ادغام است یا بادغام **فت الذین** دو قول نقل کرده مشهور قول اول است اما یرغب رغب از رغبة بمعنی اراده و میلان تام در شیئی باشد **مجمع البیان** فرموده اصل رغبت نفس در آن ... **باشد** ... اصل رغبت ... الی الشیء ... بمعنی خواهش و محبت ... واسع باشد ... سفاها و سفاهة بالکسر ... خفت عقل و جهل و ضعیف ... سفیها ... **مجمع البیان** فرموده ... الکثیر ... تقریبی و تکثیری ... **و نفس** بعضی جائز است که برای ... من اسم موصوله و سفه نفسه صله او و صله و موصول در محل نصب برای استثناء ... رفع است بر اینکه بدل واقع شده از ضمیر یرغب **امّا** در نصب نفسه نحاة خلاف ... **اوّل** منصوب است برای انکه مفعول سفه واقع شده چه سفه لازم و متعدی ... بنا بر آن بمعنی امتهن و استخف نفسه باشد چه اصل سفاهت خفت باشد ... سفیه میگویند سفهت زید یعنی سفهت زیدا باشد **اینمذهب** زجاج است **ثانی** آنکه در اصل سفه فی نفسه بوده بنزع خافض منصوب شد **ثالث** منصوب بنا بر تمیز است چون ... **رابع** مختار فراء است که منصوب برای تفسیر و تاکید است چون سفه نفسا تقدیرش الّا السفیه باشد و کلمه نفس برای معنی تاکید است چنانچه میگویند هذا الامر نفسه مقصود از آن تاکید و مبالغه میباشد **بحث پنجم** در تفسیرش و من یرغب الخ چند وجه گفته اند **اوّل** یعنی هر که ترک ملت ابراهیم کند او احمق باشد

جواب اشکال اعظیم چگونه دین ابراهیم عین دین محمد است

نزد حسن ترک دین ابراهیم نمیکند بعد اعتقاد او مگر آنکه او جاهل نفس خود است و از اینجاست من عرف نفسه فقد عرف ربه پس هر که عارف نفس خود باشد عارف بخدا میباشد پس آنکس که خویشتن را نشناسد غیر را چگونه شناسد چه معرفت غیر بمقدار معرفت نفس خود میباشد و معانی

البیان معالم التنزیل مرویست بر او وحی شد بشناس نفس خود را بشناس مراد او عرض کرد که چگونه ترا و چگونه خود مرا بشناسم پس وحی شد بشناس نفس خود را بضعف و عجز و فنا و بشناس مرا بقوت و قدرت و بقا نزد ابو العالیه آنکه یهود و نصاری ترک ملت ابراهیم که اسلام باشد در ابتدا کرده بودند یعنی یهود قبل عیسی و نصاری قبل محمد بدعت و اختراع را متابعت میکردند و همان ملت اولیه محمد ص را فرستاده و فرموده این ملت ملت ابراهیم است هر که اعراض از آن کرد او سفیه است نزد کلبی گمراه است از جانب نفس خود آنکس که انکار ملت ابراهیم کند نزد ابو عبیده سفه بمعنی اهلک و اوبق نفسه باشد یعنی هر که انکار دین ابراهیم کرد هلاکت انداخت نفس خود را نزد اصم جاهل بخدا است آنکس که جاهل نفس خود باشد نزد ابو علی آنکس که اعراض کرد از دین محمد خصوص مهاجر بعد دریافت حقیقت آن از دین ابراهیم گرد و ملت نیست دنیا پس از وی هیچ قبول کرده نمیشود و او سفیه و جاهل و احمق و اخف الرأی و ضعیف العقل باشد نزد بعضی منکر دین ابراهیم نمیباشد مگر آنکس که سفیه باشد و این کسان منکر دین ابراهیم سفیه شده اند از روی نفس خود نزد ابن عباس آنکس که ترک ملت ابراهیم کرد خسران و زیان یافت نفس او نزد ترک دین ابراهیم تارک نفس خود و تارک نفس خود تارک خدا و تارک خدا جاهل بخدا است زیرا که در آن دلالات بر وجود صانع بحیث است پس قول و فعل او معتبر نیست زیرا که او جاهل انکار ضروریات و بدیهیات میکند **اشکال عظیم** هرگاه باین آیات و باتفاق مفسرین ثابت گردید که مراد از ملت ابراهیم دین محمدی است که بیان محمد آمده چنانچه فاتبع ملة ابراهیم نص صریح آن و دیگر ایات پس خالی از این نیست یا مراد از ملت ابراهیم عین کل اصول دین و کل فروع آن باشد یا این ملت ابراهیمیه محض اصول دین چون توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و مکارم اخلاق و امر معروف و نهی منکر باشد فقط و لکن در فروع شرایع و کیفیت اعمال دین محمد از دین ابراهیم مختلف و متفاوت باشد و بنابر اول ناسخ بودن دین محمدی باطل میشود و حالانکه از ضروریات دین اسلام و مجمع علیه است است که دین محمد ناسخ جمیع ادیان سلف بصورت عموم است پس چگونه اطلاق ممکن شود که این دین عین دین ابراهیم است و عین شرع او و بنابر ثانی که محض اصول دین غیر فروع دین مراد از ملت ابراهیمیه باشد پس اعتراف بدین محمد مقتضی دین ابراهیم نمیباشد پس متمسک یا تارک دین محمدی را لازم نمی آید که عین یا کل دین ابراهیم را تارک یا متمسک باشد و ایضا همین اشکال عاید بسید انبیاء میگردد

جواب اشکال علمای ابراهیم گر عمل نمی است دو دلیل لازم می آید

از خود معتقد و معترف به نسخ شرع ابراهیم بود و بطرف دیگر بحسب فاتبع ملة ابراهیم مامور باتباع ملت او گردیده اجتماع ضدین در محل واحد لازم می آید و آن محال است **وسلمنا** که مراد کل دین و عین ملت ابراهیمی باشد چنانچه معنی ملت نیز کل اصول دین و کل فروع آن میباشد پس آنحضرت نیز راغب و تارک از کل ملت ابراهیم باشد **واگر** مراد اصول باشد نه فروع پس دو چیز لازم می آید **احدهما** ترک موضوعیت لفظ ملت چه او موضوع بر اصول و فروع معا است ترجیح بلا مرجح **وثانیهما** ترک فروع ملت ابراهیم تارک دین او نیست پس غیر او نیز بترک فروع دین محمدی راغب از دین و ملت ابراهیم نباشد پس فهم و توبیخ بغیر چرا عاید باشد **جواب جمهور** مسلمانان آنکه او تعالی از ابراهیم حکایت کرده که او تضرع و دعا الی اعتقد در ابعاث این رسول و دین و کتاب و سنت و آئین و نصرت او و تائید و تاسیس شریعت او کرده پس جمیع آنچه مدعو و مطلوب او بوده البته مرغوب او بوده و آنچه مطلوب و مرغوب او بوده اسناد بطرف او و باسم ملة ابراهیم شده پس آنمعنی را ملت نامیدند عین دین و شرع او این دین و شرع باشد نه اشکال نسخ و نه اشکال ترک بعض و عمل بعض و نه ترجیح بلا مرجح و نه ترک مفاد فاتبع ملة ابراهیم لازم می آید تبصر و تدبر فانه لا ینبئک مثل خبیر والحمد لله العالم القدیر **تنبیه** پس بنا بر این توبیخ معرض با و اور شده خصوص یهود و نصاری و مشرکین عرب که ایشان ابراهیم را محق در مقال و افعال میدانستند پس اعتراف ایشان او را و ادران اقرار و اعتراف بحقیت دین محمدی و تمسک آنرا واجب عینی باشد چه این رسول آخر الزمان مع الدین و الکتاب بنا بر دعا و سوال و طلب ابراهیم لیکن مع الدین و الکتاب حق کاه نبوت ابراهیمیه و ملت او باشد معرض و تارک آن تارک او باشد چه گویا صحت نبوت محمدی بصحت نبوت ابراهیمی مرتب باشد منکر این منکر او و منکر او منکر این باشد **ایراد** اگر گفته شود که اثبات نبوت این شخص بدعای ابراهیم در زمان عیسی چگونه میشود **اگر** بقران و بروایت میگویند که اثبات الشئ بنفسه باشد و نیز مستلزم دور میشود و چه نبوت او ثابت نمیشود و دیگر روایت ثابت نمی شود و دیگر ثبوت نبوت و مستقر آن معلوم است **والغرض** که روایت ثابت است که مراد از دعای ابراهیم و ... ذریت ... از ذریت اسمعیل محمد است اما چگونه منتهی شود که او عینا همین شخص است که بعد از دو هزار سال از دعای ابراهیم آمده بلکه چرا جایز نباشد که بعد چند هزار سال محمدی دیگر باین وصف بیاید فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال **جواب اول** از اول آنکه مسلمانان اثبات کردند که صحف و غیرها تورات و انجیل شاهد بصحت قران و این روایت که متعلق بدعای ابراهیم است چنانچه شمه از شواهد آنها از آیات این سپاره تا اینجا مذکور شود دیگر نباشد ناس و تکذیب او و در این عوی یهود و نصاری بالضرورت میبوند و مشهور میشد حالانکه احدی انکارش نکرده و عدم ثبوت انکار و تکذیب ایشان در این دعوا دلیل دیگر بر صحت و ثبوت نبوت عینی محمدی است **جواب ثانی**

از ثانی آنکه نزد مسلمانان ثبوت نبوت هیچ نبی منحصر بر بشارات سلف نیست بل ثبوت
نبوت هر نبی منحصر است بر اظهار معجزه قاهره خارقه که معارضه با آن ممکن نباشد بلا فاصله بعد دعوای
نبوت بر دست او ... هزار معجزه از این نبی ثابت است منجمله آن اخبار بغیب در قرآن حمید
است که اطلاع بر آن غیر عالم الغیب کسی ندارد پس این معجزه موکد خبر مذکور و مطابق مطلوب مقصود
شد و الحمد لله پس نه دور لازم می آید و نه اشکالی دیگر **بحث ششم** ولقد اصطفیناه
اصطفا افتعال از صفو بمعنی خالص شیئی از شوائب چه نقیض صفو کدورت باشد که **در مجمع
البیان** فرموده صفو و صفاء و صفوة و صفاة و نقاء و خلوص نظائر اند و صفوة شیئی خالص آن
باشد و صفی انسان برادرش برای صفای مودت برادری باشد و ناقه صفی کثیر اللبن و النحل
باشد و جمع صفی و صفیت صفایا باشد و در شریعت اشیاء مخصوصه قیمتی سلطانی که در
غنیمت حاصل بشود برای پیغمبر و امام علیهما السلام میباشد **و در مجمع البیان و
مبانی البیان** فرموده که اصطفا ماخوذ از صفوة الشیئی باشد یعنی برگزیده از انبیای
صافیه و خالصه باشد و اصطفا و اجتباء و اختیار و انتخاب بیک معنی نظائر اند **و صفوان**
و در اصطفا تا را برای قرب مخرج و مشابهت بصاد در استعلاء و اطباق بطاء مبدل گردید بل که
اصطفا از صفوة علوم شبهه نیمه ای آن باشد **بحث هفتم** بغوی و فخر رازی و
نیشاپوری از **حسین بن فضل** نقل کرده اند که این آیت از آیاتی ست که در آن
تقدیم و تاخیر است و تقدیر شرح چنین باشد ولقد اصطفیناه فی الدنیا والاخرة وانه من الصالحین

بحث هشتم ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین بدانکه سبب
رغبت در دین او بقول فخر الدین باشد یعنی بتحقیق منتخب و مستخب از جمله انبیا ابراهیم
را در دنیا و بدرستیکه او در آخرت از جمله صالحان و نیکان و مستحق منازل رفیعه و اماکن عالیه
باشد و مفسرین وجوه وارند **نزد** زجاج اختیار کردیم او را در دنیا برسالت و برگزیدیم او را آن و در
آخرت از فائز شدگان باشد **نزد** ابن عباس در آخرت با آباء صالحین خود باشد **بنابر**
تقریر حسین بن فضل آنست که او منتخب و مستخب است در دنیا و آخرت برای اینکه او از صالحان و
نیکوکاران بوده پس انه من الصالحین از جمله اسباب اجتبای او باشد و اگر گویش صحیح شود حیله
اعتراض است **سوال** اصطفا بمعنی برگزیدن از اشخاص صفوة که خالص مخلص انبیا باشند
پس در دنیا برای او چه باشد تا از همه انبیا ممتاز باشد اگر او نبوت باشد در آن همه مشترک اند پس
اصطفا او از صفوة ثابت نمیشود **واگر** در دنیا او را از همه ممتاز ساخت در آخرت چرا از احاد
صلحاء و از جمله ایشان گردانید لازم بود که در اینجا هم متفرد با اصطفا باشد چه در من الصالحین من
بیانیه باشد یا تبعیضیه **جواب** بنابر قول تقدیم و تاخیر این سوال ساقط شد چه صلاح
او مورث اصطفاء در دنیا و نیز در آخرت با عالی منازل باشد **اما جواب** بنابر قول

جواب سوال

مشهور آنست که آنحضرت منتجب و منتخب خلائق و انبیا بعطای خلت بعد نبوت و بعطای امامت بعد خلت و ذبح ولد و بنای کعبه و مناسک حج و طلب این دین و ازین رسول مع بقای آن الی القیامت است حتی خداوند از برای اصطفای او در امم آخره تا قیامت صلوات بر او با محمد جاری و ساری ساخت اما در آخرت از جملهٔ صالحان شمرده در ان دو وجه اند احد هما آنکه در دعا رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و جنة النعیم فرموده بود ابراهیم علیه السلام درخواست در دعا بقوله رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین

گروه خدا اجابت هر دو دعای او در دنیا و آخرت نمود در دنیا امامت و خلت و نبوت داد و در آخرت در مدارج صالحین داخل کرد ثانیهما آنکه منازل آخرت را مستحق میشوند و بسبب اول بحسب ایمان و آن بالضرورت متفاوت بتفاوت ایقان و معارف باشد ثانی بعد ایمان بحسب صلاح و تقوی باشد و آن هم بالضرورت متفاوت بتفاوت اعمال میباشد پس در وانه من الصالحین ذکر اصطفا نکرد برای آنکه مدارج آخرت چه دانی چه عالی باشند بحسب تحصیل دنیوی است هر که در اینجا برگزیده در دین صلاح و تقوی باشد در رجهٔ صالحین او در رجهٔ مصطفون کانه لازم و ملزوم است تدین تدان مثل معروف و اهل ادیان است سوال چرا ذکر او من الصالحین در آخرت خاصة نمود این کانه لازم میکند که در آخرت صالح گردید و شد شده و در دنیا جواب چونکه ثابت است که الدنیا مزرعة الآخرة پس هر که در دنیا مصطفی و متقی و صاحب صلاح گردید او در آخرت نیز بهمین صفت محشور میشود پس ذکر و انه من الصالحین مثبتی است آنکه او از دنیا از جملهٔ صلحا بود در مجمع البیان فرمود چونکه مردم در آخرت مستوجب ثواب خاصة می شوند در دنیا لهذا وصف و مقید بآخرت نمود ثم الله اعلم در مبانی البیان و محاسن از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که ما احد علی ملة ابراهیم الا نحن و شیعتنا و سائر الناس منها براء یعنی نیست احدی بر ملت ابراهیم مگر ما و شیعهٔ ما و سائر مردم و در کافی از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام قریب بهمین معنی است تنبیه در مجمع البیان و مبانی البیان از قتاده و ربیع نقل فرموده که در آیت دلیل است که ملت ابراهیم ملت نبی ما است و ملت او داخل ملت ما با زیادتی که در ملت ابراهیم نبوده و اصح و اقوی همان است که بالا ذکر از جمهور کردیم که ملت نبی ما و ابراهیم با آن صورت یکیست ثم الله اعلم

قوله تعالی اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العلمین ترجمه

جواب سوال مشکل که وحی بابراهیم در طفولیت چگونه آمد

یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که خدا گفت مر ابراهیم را اسلام بیار ابراهیم گفت اسلام آوردم برای
پروردگار عالمیان **بدانکه** این نوع پنجم است از محکیات ابراهیم که خدا حکایت آن
کرده **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** در عامل ناصب اذ دو قول است
اول آنکه اصطفیناه باشد یعنی برگزیدیم ابراهیم را برای رسالت و امامت وقتی که گفت او را
پروردگار که اسلام بیار پس اسلام آورد پس این جمله سبب اصطفاء او باشد **ثانی** باضمار اذکر
باشد بنابران یاد کن ای محمد وقتی را که دانسته شد ابراهیم صالح برگزیده است **بحث دوم**
اذ قال له ربه اسلم وقتیکه خدا گفت مر ابراهیم را اسلام بیار **آیا** قبل از بلوغ و نبوت بود **یا** بعد از
بلوغ قبل نبوت یا بعد بلوغ و نبوت در مفسرین سه قول است مختار اکثر اول است پس ایشان در
وقت و مکان وجوه گفته‌اند **نزد ابن عباس** آن وقتی بود که ابراهیم از سرداب وقت
از غار برآمده بود **نزد حسن** این وقتی بود که محاجه بقوم با قول ستاره‌گان کرده بود
پس خدا او را فرمود که اسلام بیار اسلام در آن آورد **و نزد بعضی** این امر بنا بر حقیقت
نیست بل این تمثیل است و معنی آنست اخطار کن ببال خود دلائل توحید را که مودی الی
المعرفت الاذعان والایقان والثبات اند پس بمحض استدلال قول انی وجهت وجهی الخ بر زبان
جاری ساخت پس بنابرین دلالت برهان بصورت کلام نقل کرده فرموده نه نفس قول **سوال**
بنابرین ابراهیم اگر نبی نبود وحی چگونه باو نازل شد چه وحی بغیر انبیا جائز بالاتفاق نیست مع هذا
غیر مکلف قابل تکلیف نیست زیرا که نابالغ بالاجماع مکلف نیست **و** معهذا کافر نبود زیرا که نابالغ
بود و نابالغ نزد فقهاء بمتابعت والدین در حکم والدین میباشد و والدین او نزد اهل سنت **کافر** بودند
پس بعد اسلام ابراهیم عیاذا بالله ظالم باشد پس بموجب لاینال عهدی الظالمین به نبوت و
امامت نرسد **و** اگر بعد بلوغ بود پس در ابتداء بلوغ عیاذا بالله مسلمان نبود و غیر مسلمان چگونه نبی
میشود **و** اگر بعد بلوغ و اسلام بود امر باسلام تحصیل حاصل لغو باشد **جواب اول**
بنا بر قول آنکس این اسلم حکایت دلالت برهان است پس نفس ایراد ساقط باشد **اما** بر قول
دیگران آنکه بصورت القاء قلب یا ارسال غیر جبرئیل که غیر ملک وحی باشد الهام نمود **و بقول**
در ابتداء نبوت وحی جائز است و آن متصل بوقت نبوت میباشد اشکالی لازم نمی آید **جواب**
ثانی از شق ثانی نزد بعضی از اطفال مراهق بود و آن متصل بلوغ قابل فهم خطاب
و تکلیف اکثر اطفال امم میباشند خصوصا انبیا و ائمه **و** آیا یحیی و مهدی آخر الزمان صراحتی نبی که
مابین پنج و شش سال یحیی نبی و مهدی امام بجای امام حسن عسکری علیهما السلام شدند **و** از عیسی
وقت ولادت کلام و اوصانی بالصلوة والزکوة و کنت نبیا فرمود **و در بیان** ولادت انبیا
خصوص در ولادت ابراهیم می آید و تکلیف یکان با انبیا و ائمه علیهم السلام در حالت صبا جائز است
چه ممکن است که در اصل خلقت ایشان ایشان را کامل الحواس و قابل الهام و خطاب بیافریند

جواب ایرادات خطاب لفظ اسلم

خصوص وقتی که مصلحت داعی و قاضی شود با بعاث نبی در صباوت چون یحیی و عیسی در نبوت
و مهدی در امامت زیرا که حجج الله اند پس خیار الناس را برارجاس ناس نباید حمل کرد و بلحاظ
در تکلیف ایمان بطفل اینست که ابتداء بلوغ را در جهل معرفت و کفر نباید لهذا جناب امیر موحد
علی ابن ابیطالب در حال صباوت که نزد اکثر ده ساله بود تصدیق رسول نمود **اما جواب**
شق ثالث از اهل سنت باید پرسید **نزد امامیه** اجماع اهلبیت عصمت
و طهارت مع اتفاق کافه علماء این ملت منعقد برانکه آباء انبیاء و ائمه خصوص آباء سید انبیاء و آباء
ائمه هدی علیهم السلام ابدا لطرفة العین و امهات ایشان از حین عقود نکاح مسلمان و جوبا باشند زیرا
پیر اولاد اگر کافر بحقیقت باشد بجهت عدم بلوغ ایشان اطلاق نشود لکن در حکم کفر بالاتفاق اند و محکوم بکفرهم
کافر است لهذا اطفال کفره را تغسیل و نماز جنازه و در مقابر مسلمانان تدفین نمیکنند لیکن انبیا کافر زاد
اگر باشند موجب لا ینال عهدی الظالمین اصلا و ابدا با امامت نمیرسند بتصر عیاذا بالله عن ذلک
بلی آزر نزد امامیه عم ابراهیم بود **و نزد** بعضی پدر مادری بود **و تارخ** باتفاق مورخین نام
پدر ابراهیم بود چنانچه سابق از ابن اسحاق و ثعلبی با آن اشاره شده و بجای خود بتفصیل می آید
انشاء الله تعالی **اما قول ثانی** آنکه خطاب اسلم بعد از بلوغ و نبوت بود برای نوار
از علام بلوغ و عدم صحت تکلیف باطفال و جواز وحی بغیر نبی باشد پس ایشان نیز خلاف کرده
نزد ابن کیسان **و** اصم **و** کلبی اسلم بمعنی اخلاص کن در دین و در عبادت خود **نزد**
عطا تسلیم نفس خود و تفویض جمیع امور خود الی الله کن **نزد** بعضی اسلام در حین محاجه
بقوم اسلام آورده بقوله وجهت وجهی للذی فطر السموات الی قوله و ما انا من المشرکین پس اسلم
بعد آن بمعنی استقم علی الاسلام و اثبت علی التوحید باشد یعنی قایم بر اسلام و ثابت بر توحید و
شریعت و بر زبان آلی باش چون خطاب فاعلم انه لا اله الا الله **نزد** بعضی چنانچه فخر الدین نقل
کرده که بتحقیق ایمان از صفات قلوب و اسلام از صفات جوارح است است و ابراهیم عارف بالقلب
بخدا بود لکن خدا تکلیف با آن بعمل جوارح فرمود **نزد** بعضی خاضع و خاشع لله و مذعن و منقاد
و بر اوامر و نواهی بخدا مسرع در اجابه و قبول بدل و ترک اعتراض بلسان باش **سوال** اگر بعد
بلوغ و بعد نبوت این امر حقیقة واقع شده تحصیل حاصل بالضرورت است چه ادائی عدول ترک
اوامر مباح لکن نمی کنند فضلا عن المعصومین من النبیین و الائمه می آید یا عبث خطاب تعالی یا عدم
اسلام و انقیاد در اطاعت انبیاء اولو العزم حاشا که خدا و انبیا بچنین متصف باشند **جواب**
نزد آنانکه قبل از بلوغ و نبوت خطاب اسلم عبث باشد واجب شد که در حال بلوغ و نبوت باشد
پس غیر مسلمان بودن آنحضرت ممتنع و محال است واجب شد تاویل آن بحسب موضوعیت
پس از جمله موضوعیت آنست که مذکور شد یعنی خاشع و منقاد در همه حال بخدا باش عرض کرد که در
همه حال منقاد و تفویض جمیع امور خود به پروردگار عالمیان کردم و تادیب و تنبیه و تذکیر از عالم

بانبیاء در هر حال جائز است اگرچه فاعل قبیحی و تارک امری نمیباشد اشکالی لازم نمی آید چنانچه واقف راه در شب و روز بمسافران دیده‌بانان میگوید آگاه باشید از خطر راه و حالانکه ایشان آگاه اند مراد ازین نیست مگر تذکیر و تنبیه بحال خطرات منه رحمه الله اعلم **بحث سیوم** قال اسلمت لرب العالمین یعنی ابراهیم بمحض سمع لفظ اسلم عرض کرد اسلام آوردم یا تسلیم و اذعان و انقیاد براهی پروردگار عالمیان کردم و نه گفت اسلمت لربی پس این دلیل بر کمال معرفت او بخدا است که او البته عالمیان را دریافته چون شمس و قمر و کواکب و دیگر موجودات و اشیا و نیز بحث از حدوث مخلوق آنها بصانع واجب کرده تا شمول ربوبیت عالمیان از قول او صحیح و ثابت شود و آن جائز است چه ممکن است که خدا آن بعد آن هریکی از روس اجناس و انواع عالمیان بنظرش و فکرش آورده آنحضرت ربوبیت تعدد آنها دانسته بعد بلفظ لرب العالمین قاطبة ذکر فرموده منه رحمه الله اعلم **تنبیه** نزد بعضی در آیه دلیل است که در امور سمعیات تعرض اسباب علل جائز نیست بل تسلیم آن واجب است چون نماز صبح دو رکعت مغرب سه و عشا و ظهر و عصر چهار اند

قوله تعالی وَوَصّٰی بِهَآ اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ وَیَعْقُوْبُ یٰبَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَكُمُ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ترجمه

یعنی و وصیت کرد بملت و با کلمه اسلام ابراهیم اولاد و پسران خود را و وصیت کرد یعقوب مثل جد خود با اولاد خود و مضمون وصیت اینست ای پسران من بدرستیکه خدا برگزید و منتخب ساخت مر شما را دین مرضی مشروع مامور به را که دین اسلام باشد پس نمیرید شما مگر آنکه شما مسلمان باشید و بر اسلام پیدا شده اید و بر دین اسلام بعقاید صحیحه بمیرید **بدانکه** این حکایت نوع ششم از حکایات مستحسنه ابراهیم است **در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول آیا** ووصّی از تفعیل است **یا** اوصی از باب افعال و در قراء دو قول است **ثانی** مختار نافع و ابن عامر و نیز در مصاحف اهل مدینه و شام است **و اول** مختار باقی قراء یعنی بغیر الف و او عام است لکن معنی هر دو واحد است الا در وصّی دلیل بر معنی

مبالغه و تکثیر باشد **بحث دوم** ووصّی بها ابراهیم توصیه **در مجمع البیان**
و بیضاوی است که تقدیم الی الغیر بفعلیکه در آن صلاح و قربت باشد چه اصل باب
وصی یصی چون وعی یعی و صیا و وصاء و وصاءة از وصل باشد چنانچه وصاه بمعنی وصله و فصاه
بمعنی فصله باشد گویا موصی وصل فعل خود بفعل وصی میکند یا امر خود را بحبل امر او میکند **در**
قاموس گفته وصی بمعنی اتصال و وصل نبات زمین باشد و وصی و وصی توصیه
بمعنے عهد الیه باشد و وصاه بفتح چنانچه **در قاموس** گفته و وصایه بالفتح والکسر
چنانچه **در صحاح** او اسم است و وصی موصی به باشد جمع وصاة وصایا و وصا و
جمع وصی اوصیا باشد **در مجمع البیان** فرموده وصی وامر و عهد بیک معنی انچه چنانچه
وصی البیت اذا اتصل بعضه ببعض یعنی وصی کرد خانه را بمعنی آنکه متصل ساخت بعض خانه با بعض
آن **بحث سیوم** بنی جمع ابن در حال نصب و جر میباشد چون بنین و در حال رفع
بواو و نون چون بنون و بسبب اضافت بضمیر نون افتاد و ابن اولاد باشد بلا فصل و با فصل
نیز **و** اولاد حلال را بلفظ ابن نامید نمیشد زیرا که بمعنی پدر ماخوذ از بناء است و سابق ذکر شد که ابن خاص
بالنسبة ولد است لهذا در رد نصاری و یهود مسیح ابن الله و عزیر ابن الله لم یلد و لم یولد بلفظ عام فرمود
تا حاوی و مستغرق جمیع انواع ولدیت حقیقی و مجازی باشد **بحث چهارم** در مرجع
ضمیر بها خلاف کرده اند بدو قول **قول اول** آنکه بطرف ما قبل است و آن **نزد** اکثر لفظ ملت
و همین مختار زجاج **و** ابو عبیده است زیرا که اسبق ارجاع ضمیر بهما الکن اولیست از موخر و سابق
ذکر ملت شده **قول ثانی** راجع بلفظ اسلمت لرب العالمین است **نزد** اصم بتاویل
کلمه **نزد** بعضی بتقدیر جمله مؤید این دو قول قول ابراهیم و جعلها کلمة باقیة باشد **نزد** بعضی
بوصیة وصی بها است **نزد** مفضل راجع بطاعت مقدره است که وصی بها **نزد**
کلبی **و** مقاتل راجع بکلمه اخلاص لا اله الا الله و همین مروی از ابن عباس است اول اصح و انسب
است والله اعلم **بحث پنجم** ووصی بها ابراهیم بنیه ابراهیم وقتی در نبوت
و خلت و امامت بکمال رسید پس حضرت اولاد خود را جمع نمود برای اهتمام دین و آئین چونکه قدر شفقت
او بتمامه خلق و اولاد و آن بالاولی اند تا افتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم لازم نیاید وصیت کرد ایشانرا
بملت اسلام یا بکلمه اخلاص که انرا اعتقاد و اشته بر آن نشو و نما و وفات کنند **بدانکه**
اهل سیر در اولاد ابراهیم خلاف کرده اند و چهار نفر مجمع علیه است **اسماعیل** از هاجره
اکبر اولاد اسماعیل بود و بروایت **ثعلبی در عرائس** هاجره قبل از ساره مرد در مسجد الحرام
بمقام حجر اسماعیل مدفون است **و اسحق** از ساره بود و ساره بعمر یکصد و بیست
و هفت سال رسیده فوت شد مدفون در شهر جبابره و آن از اطراف شام در ملک کنعان
بقریه **حبرون** دفن نمود بعد از آنکه آن زمین را خریده بود و ولد دیگر اندران دیگر بود

نام اولاد ابراهیم وملک الموت برداو

و آنها مدین و مدان باشند و جمعی هشت نفر گفتند و ثعلبی سیزده نفر نقل کردند و سعودی بیست و چهار نفر نقل کرده و بروایت ثعلبی و محمد ابن اسحق و بغوی که ابراهیم بعد فوت هاجره و ساره زنی را از کنعانیان بنکاح آورده اسمش قطورا بنت یقطان کنعانیه باشد از و شش ولد بوجود آمدند نام ایشان یقشان و زمران و مدان و مدین و اشبق و شوخ باشد و بعد موت قطورا بازنی دیگر از قوم عرب نکاح کرد نامش حجون بنت اهیب باشد از و پنج ولد بظهور آمدند کیسان و فروخ و امیم و لوطان و نافس باشند و اما اسماعیل را با اولاد خود در مکه جای داد و اما اسحاق را با رض شام و باقی اولاد را متفرق در بلاد متعدده ساخت پس این متفرقه گفتند یا ابانا اسحق را با خود و اسماعیل را در جوار خود بمکه جای دادی و ما را در اراضی غربت و حشت متفرق ساختی ابراهیم فرمود من بهمین مامور شدم پس اسماء الله بایشان یاد داد تا در هر حال ببرکت آنها مستنصر و مستسقی باشند و ایشان همه اجمع کرده تاکید بر بودن بدین اسلام فرمود سلام الله علیه و علی من اتبعه اما تلک ابراهیم و موت او بیهقی در شعب الایمان و سیوطی در درّ منثور روایت کردند که ابراهیم خلیل الله فجاءة مرد و داود نیز فجاءة و سلیمان نیز فجاءة مردند و موت مفاجاتی برای صالحین مومنین تخفیف برای کافرین تشدید است و ملک الموت ناگاه نزد ابراهیم برای قبض روحش آمده فقال ابراهیم یا ملک الموت هل رایت خلیلا یقبض روح خلیله فعرج ملک الموت الی ربه فقال تعالی قل له هل رایت خلیلا یکره لقاء خلیله فرجع فقبض روحه الساعة یعنی ابراهیم گفت ای ملک الموت آیا تو دیدی که خلیلی قبض روح خلیل خود میکند ملک الموت مامور از رب جلیل شده گفت بگو او را آیا تو دیدی که دوستی ملاقات دوست خود مکروه دارد و پس در همان آن قبض روحش نمود و بروایت کبیر و نیشاپوری آنست هل رایت الخلیل یقتل الخلیل پس عزرائیل گفت هل رایت الحبیب یکره لقاء الحبیب و بروایت ثعلبی و سدی و اهل سیر ملخص آنکه ابراهیم در مناجات گفته بود بار خدایا وقتیکه من خود موت بخواهم موت بدهی پس روزی عزرائیل بصورت پیر فانی بخانه ابراهیم وارد شد چونکه ابراهیم مهمان نواز و دوست بود غذائی نزد او حاضر ساخت بگمان آنکه مهمان است پس مرد پیر لقمه بر نمیداشت مگر آنکه گاهی ستش بچشم میخورد و گاهی بگوش و گاهی بدندان و در حرفش لقمه رسیده از برش بر آمد پس ازین احوال استفسار کرد مرد پیر عرض نمود که سبب این پیری است و فرمود عمرت بچند رسیده عرض کرد بفلان عدد ابراهیم فرمود پس دو سال زیاده از سن عمر داری عرض کرد بلی ابراهیم چونکه غیور بسیار بود گمان کرد که من هم بچنین حال خواهم رسید دعا کرد اللهم اقبضنی قبل ذلک بار خدایا قبض روح من پیشتر ازین احوال کن پس پیر ملک الموت بود در همان وقت

٧٠٣

نام زن اسماعیل و زن اسحق و اسماء اولاد او

قبض روح مبارکش فرمود و عمر شریف آنحضرت در آن وقت نزد اکثر دو صد سال تمام کرده بود و نزد بعضی یک صد و نود و پنج بود **و بروایت مجلسی** در حیوة القلوب صد و هفتاد و پنج سال رسیده بود **و مدفون در مزرعه حبرون** نزد قبر ساره شد **در روض الجنان** فرموده که قبر مبارک ابراهیم در ملک شام است بعد از فراغ از مناسک حج اسماعیل را بمکه فرستاد و خود بشام آمده فوت شد **و بروایت ابو نعیم** در حلیة الاولیا آنکه وقتی که ملک الموت با براهیم آمد مهلت تا آمدن اسحق خواست پس با اسحق معانقه کرد بعد از آن وحی شد که ابراهیم را در خواب قبض کن احمد **و** ابن ابی الدنیا **و** ابو داود **و** ابن حیان **و** حاکم **و** بیهقی **و** سیوطی روایت کردند قال رسول الله اولاد المومنین فی جبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم وساره حتی یردهم الی آبائهم یوم القیمة یعنی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اولاد مومنین در کوهی از جنت اند کفیل حال ایشان ابراهیم و ساره است تا قیامت و بروز قیامت با باء خود می رسانند و همین مضمون اخبار اهلبیت عصمت بسیار اند **بحث ششم** اما اسماعیل ابن ابراهیم متولد از هاجره جاریه ساره بود که ساره او را با براهیم بخشیده بود بروایت راوندی **و** ثعلبی از عامه اسماعیل در اول زنی را از قوم جرهم عرب گرفته **زعله یا عماره** نام بود و او را بامر ابراهیم طلاق داده بود و از و فرزندی نمانده **و بعد** آن زنی دیگر گرفت که اسمش **سیّده** بنت مضاض بن عمرو الجرهمی باشد و او همان است که ابراهیم از و راضی شد و از و فرزندان بهم رسیدند **و بروایت** مجلسی اسماعیل اول زنی از عمالقه بنکاح خود آورد و نامش **اسامه** بود و همان را طلاق فرموده ابراهیم داده بود **محمد بن اسحاق** **و** **ثعلبی** روایت کردند که از سیده اسماعیل را دوازده ولد متولد شدند نابتا **و** قیدار **و** ادبیل **و** بسام **و** مسمع **و** دوما **و** مسا **و** حداره **و** تیما **و** بطور **و** نافس **و** قیدما پس از نابت و قیدار عرب را خدا منتشر فرمود و یک دختر نام او نسیمه بود و وقت مردن اسماعیل اسحق را وصیت کرد که نسیمه را در نکاح پسر خود عیص بیاری پس عیص در نکاح خود آورد **و اما** اسماعیل پس عمر او یک صد و سی سال بود در مکه وفات یافت در حجر نزد مادر خود مدفون است **و در** احد روایات مجلسی یک صد و سی سال **و بروایت ثانیه** او یک صد و بیست سال زندگی کرد والله اعلم **اما** اسحاق او زنی بنکاح خود آورد و نامش **رفقا** دختر بتویل باشد **و اهل سیر** بالجمله اتفاق دارند در عدد اولاد یعقوب **در تفسیر** **سعودی** دوازده اند روبین **و** شمعون **و** لاوی **و** یهودا **و** یشوخور **و** زبولون **و** دانا **و** نفتونا **و** کوذا **و** شیر **و** بنیامین **و** یوسف علیه السلام **و بروایت** ثعلبی این اولاد یعقوب از چند زن اند بامر اسحق یعقوب در اول یک دختر خال خود که نامش **لیان** بن ناهر باشد و نام دختر خال او **راحیل** دختر کوچک و دیگر **لیا** دختر بزرگ و هر دو دختر

۷۰۴

نام زن یعقوب و اسماء اسباط مع مادران

لیا را این نا هر از خلاصه هر دو را در نکاح جمع کرد و در قرآن الا ما قد سلف آنچه مستثنی شده همین است
و در روض الجنان تصریح کرده که اول لیا فرمان الهی یافت بعد آن راحیل را
که خواهر او باشد در نکاح آورد پس از لیا چهار سبط پیدا شدند روبیل اکبر همه باشد و یهودا
و شمعون و لاوی و از راحیل دو پسر شدند یوسف علیه السلام و بنیامین
و جه تسمیه بنیامین آنست که بنیامین را مادرش راحیل در نفاس مرده و یامین در عربی
بمعنی ... باشد ... بنیامین بمعنی شداد باشد و خال یعقوب
... لفره نام دیگر بلهه بود و یعقوب
... از لفره دان و نفتالی و
... و از بلهه جاد و ... پس دو از راحیل و چهار از لیا و سه از لفره
و سه از بلهه ... دوازده ... این اسباط اثنا عشر انبیا بودند یا نه
در مسلمانان دو قول است ثانی ... جمهور مسلمانان بحث هفتم
یعقوب ... اصل هما آنکه عطف بر
ابراهیم است ... ابراهیم و یعقوب و همین معنی نحاس
... ابن عباس ... آنکه از یعقوب ... استیناف
است ... فرق آنست که در اول تقدیر نیست و در ثانی
اضمار است ... بحث هشتم یعقوب نام و لد اسحق است و لقب
او اسرائیل است ... دو وجه ... نقل کردند احدهما ثعلبی
از سدی حکایت ... نقل کرده ... اسحاق زوجه او رفقا بنت بتویل دو پسر
توام ... هر دو در شکم ... مادر دو پسر ... اقتتال نهادند
کوچکی بزرگ را گفت که اگر تو پیش از شکم ... واورا میکشم پس
بزرگ ... یعقوب نامیدند ... آخر زائید و کوچک سبقت کرد و اورا عیص نام
کردند ... اول تعجب از ثعلبی و سدی که از ائمه مفسرین سنیان اند چنین
مزخرفات و مضحکات در تفاسیر خود نقل کنند و ثانیهما آنکه یعقوب را یعقوب نامیدند برای
کثرت عقب او و ... از ان عقب انبیا بسیار شدند این ... جمعی از مفسرین اختیار کرده اند منهم بغوی در
معالم التنزیل مع قول اول از ابن عباس بغیر اقتتال نقل نموده اقول این
هر دو وجه ضعیف اند اما اول او مضحک ثکلی و اموات و صبیان است و اما ثانی
آنکه اسحاق زبان عبری داشت و عرب نبود پس یعقوب را چگونه اخذ از عقب نموده قبل
از وجود او عقب او را یعقوب نامیدند و لازم نیست که اسماء اعلام مشتق و ذی معنی و جوباً باشند
و کافیست علمیت در معنی آن نام مهمل نمی مانند و الا باید که اسحاق ماخوذ از سحق بمعنی سائیده باشد

وجہ لقب یعقوب باسرائیل

اگرچہ بعض اہل سیر اینہم گفتہ چہ رحم مادر اسحاق پیری مسحوق یعنی سائیدہ شدہ بود لہذا لطفہ در رحم او قرار نمیگرفت **اما در وجہ تلقب** باسرائیل محمد بن اسحق در سیر الماضین **و ثعلبی** در عرائس آوردند کہ مادر یعقوب بہ یعقوب گفت کہ نزد خال خود برو و مخفی باش نزد او از خوف برادرت عیص تا تراہ نکشد پس یعقوب شبانگاہ مسافت راہ را طی میکرد و روز را مخفی میماند مبادا عیص او را دریابد و بکشد لہذا او را اسرائیل نامیدند کہ شب راہ سفر طی کردہ بود و ہمین یعقوب اول کسی است کہ سری باللیل یعنی سیر بشب میکرد **وجہ ثانی** آنکہ اسرائیل عبری بمعنی عبداللہ در عربیت او را خدا انبی ساختہ بسبب کثرت عبادت لہذا ملقب من اللہ باسرائیل گردید این اصح است و اول ضعیف زیرا کہ ایشان عرب نبودند تا برای سیر شب اسرائیل بنامند ثم اللہ اعلم **بحث نہم** و یعقوب یا بنی نزد بصریہ در اینجا قول مقدر است یعنی و یعقوب قال یا بنی و نزد کوفیہ متعلق بوصی است و آن نیز در معنی قول باشد **سوال** آیا در این وصیت ابراہیم و یعقوب متحد العصر بودند یا مختلف بعد یک دیگر **جواب** مختلف العصر بودند بل یعقوب بعد از فوت ابراہیم بانصرام مدت مدیدہ پیدا شد پس عطف یا استیناف مستلزم نیست کہ معطوف و معطوف علیہ متحد العصر باشد بل عطف بر ابراہیم کردہ چہ او اولاد خود را وصیت بدین و اسلام کرد و نبیرہ او نیز چون جد خود ابراہیم اولاد خود را جمع نمودہ وصیت بدین نمود **بحث دہم** ان اللہ اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون و آن وصیت این است کہ بدرستیکہ اختیار نمود و برگزید از ادیان خالصہ حقہ مر شما را دین اسلام پس ممیرید شما مگر آنکہ مسلمان و مومن مصدق بآن باشید یعنی فطرت شما بر دین اسلام است و مردن شما نباشد مگر خالص و مخلص مصدق بدین اسلام باشید **نزد** بعضی مسلمین بمعنی مومنین است **نزد** بعضی بمعنی مخلصین **نزد** بعضی بمعنی مفوضین **نزد** بعضی بمعنی محسنین باشد **در معالم التنزیل** از جابر مرویست کہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قبل موت سہ یوم فرمود لا یموتن احدکم الا و ھو یحسن الظن باللہ یعنی نمیرد احدے از شما مگر آنکہ نیک کند ظن خود را بخدا **اما نہی** در ظاہر واقع بموت است و نہی در حقیقت از ترک اسلام است معنیش آنکہ دایم و قایم بر اسلام ہمیشہ باشید تا آنکہ مصادفت و مبادرت موت بشما نکند مگر آنکہ شما مسلمان و مومن باشید ثم اللہ اعلم **سوال** چرا نبیین جلیلین ابراہیم و یعقوب اہلبیت خود را خاصۃ وصیت بحفظ دین کردند و حال آنکہ در این امر کل امم مشترک بودند بل غیر انبیا از امم الزم و اقدم بودند این خالی از این نیست یا احتمال کفر ایشان بود یا بخل کردند از غیر و نبی مطاع ہادی را نباید **جواب** بالا ذکر شد کہ برای اہتمام و دین خطاب و اختصاص باخص موجودین و مراد از آن عموم امم اند تا وصیت موثر بغیر نیز باشد و از و ام اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم بری باشند **آیا نمی** بینی کہ حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد که اول بعشیره اقربین خود ابلاغ کند در آیه وانذر عشیرتک الاقربین تا ور انظار اغیار جلوه دهد والله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که ایمان وکفر کسبی از افعال واز اختیار بندگان است لهذا باولاد وصیت براد امت وحفظ آن فرمودند والا فاسئلوا الله عن الدین والامانة علیه وصیت میکردند **در مجمع البیان** فرموده در آیت دلیل است بر ترغیب وصیت خصوص از دین عند الموت خصوص با اهالی خود امر بتقوی والزام او امت ایمانا واطاعة

قوله تعالی اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاۤءَ اِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِیْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِیْ قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ اٰبَاۤئِكَ اِبْرَاهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَّاحِدًا ۖ وَّنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ۝

ترجمه یعنی آیا شما حاضر بودید وقتی که آمد به یعقوب مرگ او یعنی حاضر نبودید پس حال او در آن وقت نمیدانید پس بدانید وقتی گفت یعقوب وقت حضور آثار موت او بپسران خود را چه چیز را خواهید پرستید ای پسران من از پس وفات من همه ایشان بکلمه واحد گفتند خواهیم پرستید خدای ترا وخدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق اند چه جد وعم اصل وصنو پدر در حکم پدر اند که او معبود یکتا ویگانه است وحالانکه ما همان خدا را مقر ومذعن ومنقادیم **بدانکه** هرگاه توصیه ابراهیم را باهتمام ذکر نمود متصل بآن حکایت وصیت یعقوب کرد **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** نزد کلبی این آیه حکایت است از وقتی که یعقوب داخل مصر شد واهل آنجا را عابد اوثان ونیران وید بر اولاد خود ترسید پس اولاد را نزد قریب موت خود جمع نموده وصیت تاکید علیهم

خطاب کنتم بکیست

وشنفتهم گرو که بعد من چه را عبادت می کنید ایشان گفتند اله ترا و اله آبا ترا و خدای واحد است
با الهیت او با خود معتقد و منقادیم در معالم التنزیل و روض الجنان
و مجمع البیان و تبیان با مبانی البیان نزول این آیه در یهود شد چون گفتند که
یهود به پیغمبر صلعم گفتند یا تو نمیدانی یا محمد که پدر ما یعقوب اولاد و بنات خود را وقت حضور موت
وصیت به یهودیت فرمود آیه ام کنتم شهداء بصورت رد و انکار بر ایشان نازل گردید این
اصح و انسب است والله اعلم آیا خطاب بیهود است یا بمسلمانان دران دو قول
است اول بمسلمانان خطاب تنکیری بصورت رد بر یهود است ام کنتم یعنی ما کنتم
حاضرین عنده حین الموت ... شما حاضر نبودید نزد او وقت وصیت او
ثانیه در روض الجنان و بیضاوی و مبانی البیان
منقول است که خطاب بیهود است ... کنتم شهداء یعنی انتم غائبین ام کنتم حاضرین
و یهود معاصرین نبی ... اولیست ... بحث دوم ام کنتم شهداء از شهید
چون علیم بشهید شهود ا بمعنی حضور جمع ... شهود باشند و شهداء در مجمع البیان
فرمود جمع شهید یا شاهد است و شاهد حاضر ... و الحضیرة جماعتی از مردم از پنج
وده است و اصل باب حضور است خلاف غیبت آیا ام در اینجا منقطع است یا متصل
دران دو قول است منقطع مشهور است ... منقطعه برای اضراب با قبل بلفظ بل مقدر
و همزه بمعنی انکار و جحد است تقدیرش ... بل اکنتم حاضرین یعقوب اذ حضره الموت
فلم تدعون الیهودیة و نزد بعضی ام متصله پس در آن وقت حاجت بحذف عبارت
میشود چنانکه ام انتم غائبین ... تدعون علی الانبیاء الیهودیة ام کنتم حاضرین ... سؤال اگر استفهام
بمعنی انکار باشد پس انکار متعلق بکلام باطل ... کلام باطل نیست
بل کلام حق است پس حرف استفهام چگونه جایز و صحیح باشد جواب استفهام انکاری
متعلق بدعوای یهود ... نیست ... وصیت یعقوب بلکه
لفظ ما ثانیه استفهامیه در کلام یعقوب است لفظ تعبدون ... استفهام منفصل بل
انکار تعالی بیهود تشریح فرمود کیفیت آن وصیت را و ان لفظ ما منصوب المحل برای وقوع
مفعول تعبدون است در مجمع البیان فرموده لفظ اذ در اول ظرف متعلق
بشهداء و اذ ثانیه بدل از اذ اولیست نزد قفال عامل اول شهید و عامل ثانی
حضر است بحث سوم ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما
تعبدون من بعدی خطاب فرمود یهود معاصرین نبی را وقتی که ادعا کردند که یعقوب وصیت
بیهودیت کرده آیا شما یهود حاضر بودید بل حاضر نبودید وقتی که قریب و حاضر شد یعقوب را
موت و گفت وقتی که باولاد خود که چه چیز را بعد من عبادت می کنید پس اقرار بر انبیا نمودید

پس مراد این انکار و اضراب ابطال دعوای ایشان باشد **و بنا بر قول ثانی** که خطاب بجمیع است که شما حاضر نبودید بل غائب بودید وقت وصیت یعقوب در آن وقت تذکیر و تفهیم است **سؤال** در ما تعبدون لفظ ما برای غیر عقلا است پس اطلاق آن بر خالق عقلا چگونه جایز باشد **جواب اول** ما عام است چه ذوی العقول باشد یا غیر ذوی العقول زیرا که ترجمه ما شیٔ است و خدا شیٔ لیس کمثله شیٔ است و شیٔ بر خدا اطلاق میشود و الا لاشیٔ باشد و لاشیٔ ممتنع الوجود است زیرا که معدوم محض است قابلیت وجود ندارد و لیس معقد و لاشیٔ اطلاق نمیشود و در فن کلام زیاده بر این براهین آن بیاید **جواب ثانی** لفظ ما تعبدون بجای قول تو نزد طلب حد و رسم چون ما الانسان باشد اشکالی بحمد الله لازم نمی آید **جواب ثالث** علامه طبرسی آنکه من تعبدون نگفت بل ما تعبدون گفت زیرا که مردم عبادة اصنام میکردند پس گویا ای الاصنام تعبدون مراد گرفت تا توهین آن در انظار ایشان جلوه گر شود پس اشاره از آن اعراض کرده نعبد الهک گفتند **بحث چهارم** قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا و نحن له مسلمون **اما** ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و محل جر است برای بدل **یا** عطف بیان از آبائک **اما** الها واحدا یا حال از نعبد الهک فی حالة الوحدانیة یا بدل از الهک است **اما** و نحن له مسلمون یا در موضع حال است **یا** جمله مستانفه پس ابراهیم و اسماعیل و اسحق بدل است از آبائک **بحث پنجم** مرویست وقتی که یعقوب را پیام موت رسید مهلت خواست تا ملاقات اولاد کند پس همه اولاد خود را جمع نموده وصیت بتمسک اله واحد و تحریص در عبادت نموده بیوسف نبی سفارش بسیار در باب برادران او فرمود و باو خصایص و تحایف و صایای انبیا سپرده جان بحق تسلیم نمود مرویست که در مصر غرق دریای رحمت بی نهایت الهی شده از انجا نعش مقدس او برداشته بکنعان آوردند **بروایت شیخ المشایخ** در مصر دفن فرمودند و بعد انصرام هشتاد روز بفرموده یوسف از قبر برآورده بزمین کنعان در مقام حبرون نزد جد و جده و پدر خود ابراهیم و ساره و اسحاق دفن کردند صلوات الله علی نبینا و آله و علیهم السلام **اقول** این احد ادله نقل و تحویل اموات از قبری بقبری دیگر مجوزین فقها دارند **سؤال** چرا اسماعیل را در آبا و مقدم بر اسحاق شمردند و معلوم است که پدر او نبود **جواب** بغوی گفته برای آنکه عرب عم را پدر چنانچه خاله را مادر میگویند و قال النبی صلعم الرجل صنو ابیه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عموی مرد صنو پدرش میباشد **در مجمع البیان** فرموده اسماعیل را مقدم بر آن شمرد که ولد اکبر و اول از ابراهیم عم بزرگ یعقوب بود اما عم را پدر خواند چه عرب عم را پدر می نامند چنانچه جد را پدر نامیدند زیرا که واجب التعظیم چون پدر اند چنانچه پیغمبر خدا صلعم فرموده ردوا علی ابی فانی اخشی ان یفعل به قریش ما فعلت ثقیف بعروة ابن مسعود یعنی دوست دارید پدرم را یعنی عباس را می ترسم که

قریش باو گفتند آنچه ثقیف عروه ابن مسعود را کردند یعنی کشته بودند او را پس عم را در آبا شمردن اگرچه پدر و عم از یک اصل متحده اند بصورت مجاز باشد نه بنا بر حقیقت **سوال اهل تقلید و فرقه تعلیمیه** آنکه اگر معرفت باتفاق مسلمانان عقلی و استدلالی است پس اولاد یعقوب چرا اظهار تقلید آبای خود بقول نعبد الهک واله آبائک ابراهیم واسمعیل واسحاق الها واحدا ونحن له مسلمون یعنی نه عنون گفتند و چرا ونحن المستدلون علیه بالعقل نگفتند پس دراینجا ثابت شد که طریق معرفت نیست مگر تقلید و تعلیم **جواب** براهین قاطعه عقلیه و قران و سنت متواتره و اجماع همه فرق اسلامیه غیر تقلیدیه و تعلیمیه بر آنست که معرفت مطلوب نیست مگر به برهان عقل والا بکفار اثبات نبوت ممتنع و اسکات انبیا لازم می آید **اما از قران** چون فاتوني بكتاب او اثارة ان كنتم صادقين دلیل عقل طلبیده **و اما اجماع** امم از تتبع کتب فرق اسلامیه مبرهن میشود **و اما سنت** پس اولا تحصی است و بتواتر رسیده **پس** در این آیه نه دلیل بر تقلید و نه بر تعلیم است و نه نفی از بودن آن بدلیل عقل بلکه بر قول شما اگر مسلمون بمعنی اذعان می گیریم پس اذعان حقیقی مستلزم بسبق معرفت است و سبق معرفت مستلزم دلیل است و دلیل قاطع و مطمئن دلیل عقل است و قول ایشان نعبد الهک دلیل است بر آنکه خدای ایشان نیست مگر خدای بحق عالم و قادر و الا ایشان مثل ما بودند و ایشان قدرت بر اظهار معجزات و اشتند پس باین جهت اضافت کردند بآنکه اله شما اخذ او له ما است نه برای تقلید که شما شناختید حاشا عن هذا **و جواب دیگر** آنکه هرگاه معرفت تقلیدی و تعلیمی بضرورت عقل و قران و اجماع باطل شد پس معلوم شد که ایمان ایشان بتقلید نبوده بل بدلیل عقل و آن سابق بر اقرار نعبد الهک باشد لزوما پس ذکر نکردن ایشان و نحن علیه مستدلون برای اختصار یا برای آنکه مطابق جواب یعقوب شد چه او از تعدید و توحید الهیت و عبادت او سوال کرد نه از حصول حقیقت و نه از حصول کیفیت عقلی یا نقلی بر او والله اعلم **تنبیه** مولینا شیخ المشایخ **در روض الجنان** فرموده که در این آیه دلیل است بر استحباب ترغیب در وصایت چه خدای جل جلاله بسبب آن پیغمبر را ثنا کرد یعنی بوصیت کردن و خلل نا کردن باو و حال آنکه بعد ایشان پیغامبران دیگر با شرع و کتب ناسخ آمدند لکن روا نداشتند تحلیل در وصیت وای عجب که رسول ما ختم پیغمبران بوده که از پس او پیغمبری تا قیامت نخواهد آمد بعضی او را در حیوة خود نگذاشتند که وصیت بنویسد و او را اسناد بهذیان کردند و بعد فوت وانچه وصیت در غدیر خم کرده و بفاطمه دختر خود داده بود آنرا خلل و باطل کردند این کی روا باشد والله اعلم

قوله تعالی تلك امة قد خلت لها

اقوال آن طائفه و جماعت است را معنی

مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ترجمه

یعنی ابراهیم و اولاد او طائفه بود بتحقیق درگذشتند مر ایشان راست جمیع آنچه کسب کردند و بعمل آوردند و مر شماراست جمیع آنچه باختیار خود بعمل میارید و کسب آن کنید از نیک و بد چه یهود می گفتند باعمال آبا و ابناء خلاص از عذاب میشویم در رد ایشان فرمود و سوال و پرسش کرده نمیشوید شما از آنچه ایشان آنرا بعمل آوردند بل علم و عدل مقتضی آنست که هر کس هر چه کرده همان را خاصه جزا داده میشود بعمل یکی جزا بدیگری داده نمیشود چه ایصال حق کسی بغیر رسانیدن بلا وجود سبب کسب ظلم صریح باشد از خدا محال است **بدانکه** در اینجا توجه بیهود و نصاری اگر چه خاص است لکن بعامه مکلفین الی القیمة حکم عام و شامل است

و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** تلك امة **در روض الجنان و مجمع البیان و مبانی البیان** لغت امت را بچند معنی نقل کرده **اول** بمعنی طائفه و جماعت چون وجد علیه امة یسقون یعنی جماعة و طائفة **ثانی** امة قدوة و امام باشد چه مقتدی با سوم امام میباشد چون آیه ان ابراهیم کان امة قانتا یعنی مقتدی **ثالث** بمعنی دین و ملت چون انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون یعنی علی دین باشد **رابع** بمعنی حین چون وادکر بعد امة یعنی بعد مضی زمان طویل **خامس** بمعنی قامت و قد باشد چون قول عرب فلان حسن الامة یعنی حسن القامة چون **قول اعشی** فان معویة الاکرمین + حسان الوجوه طوال الامم + بمعنی طویل القامة **سادس** بمعنی استقامت باشد چه در دنیا یا دین باشد چون **قول نابغه** + حلفت فلم اترك لنفسی ریبة + وهل یاثمن ذو امة وهو طایع + بمعنی ذو استقامت باشد **واصل این باب** قصد از امه یومه امة و اما بمعنی اذا قصده باشد **بحث دوم** قد خلت از خلی یخلو خلوا و خلاء بمعنی مضت و اصل آن انفراد و انفراغ از مکان باشد چنانچه خلی الرجل بنفسه بمعنی انفرد و خلی المکان من اهله بمعنی انفرد و انفرغ **و سعودی** گفته خلاء زمینی است خالی که انیسی در آن نباشد و از اینجا بیت الخلا کنیف را نامیدند **و بعضی** فرموده اند اگر بیت الخلوت بگوئی پس متخلی تنهائی از ناظر نامحرم

میجویند و اگر بیت الخلا میگوئی پس شکم ملا و مملو میرود و در انجا میریزند و میریزد و شکم فارغ و خالی ساخته بیرون می آید **در مجمع البیان** فرموده فرق ما بین خلو و فراغ آنست که شیئی با غیر خود نمی باشد **و** اگر با او غیر او باشد او فراغ است چنانچه میگویند فرغ من البناء و معه وقتی که خلاصه گفته اند پس مراد آنکه با او چیزی غیر خود نیست **و** از اینجا قرءمن خالیة + ومن الشهر خلون سبع مثلا میگویند **بحث سوم لها ما کسبت** و لکم ما کسبتم از کسب یکسب کسبا بالفتح و بالکسر نیز بمعنی عملیست که با آن تحمل نفع یا دفع ضرر از نفس متصور باشد و کسب لاهله اذا طلب لهم ذلک بعلاج و مراد بمعنی جلب نفع برای عیال کرد چه بعلاج چه بروشی لهذا خدا را کاسب نمیگویند و در صفات تعالی نیست **اما در شریعت** در معنی کسب متکلمین خلاف کرده اند **نزد عدلیه** از امامیه و معتزله عبارت از آنکه خدا بندگان را اسباب و آلات فعل و ترک عطا کرده پس بعد حصول علم اراده عبد داعی بطرف فعل یا ترک آن میشود و فعل و ترک هر دو تابع باراده و باختیار ایشان است پس اگر مراد بعد او را گردانید و آنرا کسب میگویند **اما نزد متکلمین جبریه** گروه ایشان جهم بن صفوان است چنانچه در **قواعد** محقق طوسی **و در رسالۀ استقصاء النظر فی القضاء و القدر** علامه حلی **و در روشن فصول** مولنا المقداد **و** علامه میر عبد الوهاب نقل فرموده که نزد جهم بن صفوان خدا فاعل و خالق کل است چه اجسام باشد یا اعراض بنده را بالکل قدرتی و تاثیری اصلا و ابدا در افعال و اعراض نیست و بعد آن الزامات عدلیه حضرات جبریه ملبس بمانع و قبایح یکسب پوشیدند **در ملل و نحل** محمد شهرستانی گفته جبریه سه قسم شدند **جبر خالص** که اصلا برای عبد قدرت و فعلی و تاثیری را قایل نیستند چون جهم و تبعه او **و جبر متوسط** که قایل اند باینکه بنده قدرت غیر موثره دارد و در افعال و ترک اصلا و ابدا تاثیر ندارد **و اینمختار** ابو الحسن اشعری بانی مذهب جبری است **و جبر موفره** قایل اند که بالجمله فعل واحد بنده بدو قدرت واقع میشود قدرت قدیمه خدا که او موجد فعل فی الحقیقة است نیز و قدرت حادثه عبد و آن کسب باشد **اینمختار** ابو اسحق اسفراینی **تفسیر چهارم** کسب مختار ابو بکر باقلانی است که ذات فعل و ترک بالکل من الله و بقدرته تعالی است مگر او موصوف بطاعت یا بمعصیت میشود بقیاس الی العبد **و تفسیر پنجم** نیز برای فرار فضیحت وضع کرده و آنرا گاهی ببانی مذهب ابو الحسن اشعری اسناد میکنند و گاهی میگویند که مرادش از قول بجبر نیست **و** گاهی اسناد بامام الحرمین خود می کنند که او بصورت مصالحت وضع کرده که بنده وقتیکه عزم خود را جزم و مصمم کرد که اختیار طاعت یا معصیت کند در همان آن خدا در او طاعت یا معصیت می آفریند **بیضاوی** بر تصمیم عزم متعرض شده و مشکل دانسته

لان تصمیم العزم ایضا فعل فیکون ایضا واقعا بقدرة الله و یعید المحذور چه تصمیم عزم نیز فعلی بذاته است پس تصمیم عزم نیز واقع بقدرة الله باشد پس باز محذور عود کرد **امام الحرمین** احراز شیعه ابو الحسن اشعری فرار کرده متابعت ابو الحسین بصری نموده که اسباب موثره بدخول این افعال در وجود برای عبد وضع کرده پس باین جهت بنده مکتسب باشد یعنی موثر در وقوع فعل بقدرت و داعیه است که هر دو قایم باواند **و فخر الدین** در کتب کلامیه خود متعرض او شده که اگر عبد مستقل در اخلال شئ در وجود یا در اعدام آن باشد قول شما باطل شد که بنده اصلا قدرت ندارد **و اگر** مستقل نباشد پس بنده اصلا کاسب نباشد بل کل و جز بقدرت الله واقع باشد **بحث چهارم** تلک امة مبتدا و خبر اشاره بابراهیم و باولاد او لها ما کسبت باشد **یا** جمله مستانفه محل اعراب ندارد **یا** صفت برای امت **یا** حال از ضمیر خلت باشد **ما** در عما اسم موصوله و کانوا یعلمون صله با موصوله در موضع جر از جار باشد و ان لفظ عن متعلق تسئلون باشد **بحث پنجم** تفسیر این آیه چنین میباشد که ابراهیم و اولاد او طائفه گذشته است مر ایشانراست آنچه عمل کردند و مر شماراست ای معشر یهود و نصاری آنچه از نیک و بد طاعت و معصیت عمل کردید و پرسش و سوال کرده نمیشوید شما از آنچه ایشان عمل میکردند یعنی مطالبه و مواخذه نمیشود ایشانرا از عمل نیک و بد شما چنانچه شمارا مطالبه و مواخذه نمیشود بر عمل ایشان از چه یهود می گفتند که ما اولاد انبیا هستیم ایشانرا مواخذه بر اعمال ما و مارا مواخذه بر اعمال ایشان خواهد شد خداوند جل جلاله نفی آن از ایشان فرمود زیرا که عدل مقتضی نیست که بعمل کسی جزا بدیگری داده شود چه در آن ایصال حق احدی بغیر میباشد چه ثواب باشد یا عذاب آن ظلم صریح است **ف** مصرح آن آیه دیگر است و لا تزر وازرة وزر اخری که صاحب وزر متحمل وزر و وبال دیگر نمیشود **تنبیه** این آیت دلالت بر چند چیز دارد **ا** در **کبیر** گفته دلیل بر بطلان تقلید است **ب** توصیه بتقوی و با طاعت و بتوحید باری نمود و بیگانه مخصوص با قارب مرغوب تر است **ج** در **مجمع البیان و مبانی البیان** فرموده که در آیه دلالت بر بطلان قول مجبره است که اولاد را مواخذه بگناهان آبا میشود و گناهان مسلمانان محمول بر کفار میشوند **فخر الدین** گفته اولاد بالغ کامل مثاب و معذب بر ایمان و کفر و طاعت و معصیت آبا و ایضا بر عکس آن نمیباشند بعقل و نقل **اما** عقل آنکه ظلم صریح با یصال حق غیر با حق بغیر لازم می آید و آن قبیح است **اما** نقل پس از قرآن این آیه **و آیه** و لا تزر وازرة وزر اخری است **اما** نسب آبائی و سببی اگر چه آبا انبیا باشند شرف نسب و سبب هیچ در کار نمی آید **اما** از قرآن چون آیه فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون یعنی نسبی در قیامت باقی نمی ماند و نه ما بین ایشان سوال از آن کرده میشود **و آیه** ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا الصالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا خلاصه مثلی برای کفار زن نوح و زن لوط باشد که در حباله زوجیت دو

بنده صالح ما بودند ایشان را آن زوجیت هیچ کفایت نکرد و نه اما حدیث چون یا فاطمة
لا تعتمدی علی انک بنت محمد اعملی اعملی یعنی ای فاطمه تو اعتماد و تکیه مکن بر آنکه دختر محمدم بل عمل کن
عمل کن یا بنی هاشم لا یاتینی الناس باعمالهم و تاتونی بانسابکم ای بنی هاشم نیایند مردم
نزد من با اعمال خود و شما به نسب بغیر صحت عقیده و بغیر عمل صحیح خود بیایید و حدیث
اهلبیت علیهم السلام لیس بیننا و بین الله قرابة الا بالعمل الصالح یعنی نیست میان ما و میان خدا
قرابتی مگر عمل صالح این مرویات از سبا البیان بود اما در کبیر آنست یا صفیة عمة محمد
یا فاطمة بنت محمد ائتونی یوم القیمة باعمالکم لا بانسابکم فانی لا اغنی عنکم من الله شیئا و من
ابطأ عمله لم یسرع به نسبه خلاصه آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای صفیه عمه محمد و ای
فاطمه دختر محمد بیایید شما یوم القیامت با اعمال حسنه خود نه بنسبهای خود چه من غنی نمیسازم شما را
از خدا بچیزی و هر کس را که عمل ضعیف و کند ساخت و موخر انداخت نسب او را پیش و تند نمی
سازد پس زعم مجبره یهود باطل شد چه گاهی میگفتند که ما اولاد انبیا هستیم
بر نسب و حسب شرافت آبائی بجنت میرویم و گاهی می گفتند که ما را آتش جهنم مس نکند
ایامی را که آباء ما این ایام عبادت عجل کردند و ما خود بر فعل ایشان و ایشان ما خود بر فعل ما نباشند

قوله تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین ترجمه

یعنی و گفتند یهود بقوم خود بر ملت یهودیت باشید و بر آن باقی بمانید و نصاری گفتند بقوم
خود که شما بر نصرانیت باشید یا گفتند یهود و نصاری مومنین این است که باشید شما مثل
ما یهود یا نصاری تا هدایت و راه حق بیابید ارشاد خدا بگو ای محمد این قوم ضال و مضل را بلکه متابعت
ای یهود و نصاری دین و آئین ابراهیم را یا آنکه بگو بلکه مومنین متمسک ملت ابراهیم اند در حالیکه
ابراهیم یا در حالیکه دین ابراهیم از همه کجیها و انحرافها راست و بریست و نبود ابراهیم از شرک آرندگان
این تعریض باهل کتاب است که خود او عا کتابیت و تصدیق حقیت و توحید او بباری

معنی حنیف و نزول آیه

می کنید معهذا مشرک هستید بدانکه در اینجا حکایت مقول یهود و نصاری بصورت اختصار غیر مخل فرمود آیا در حال واحد بمکان واحد بهر قوم خود گفتند یا بمسلمان بیان آن در نزول می آید پس در تفسیرش چند بحث است بحث اول حنیفا فعیل از حنف یحنف حنفا و حنف بالتحریک جمعش حنفاء در لغت بمعنی استقامت و اعوجاج در پای و اقبال یک انگشت ابهام پای بر ابهام پای دیگر و مشی به پشت دو پای از شقی که بطرف حنف است و میل در صدر قدم و طهارت است در نهایه ابن اثیر گفته در ذیل حدیث قدسی خلقت عبادی حنفاء ای طاهر الاعضاء یعنی پاک اعضاء و حنفاء جمع حنیف بمعنی مایل الی الاسلام الثابت علیه باشد و حنیف نزد عرب بمعنی هر کس که بر دین ابراهیم باشد و اصل باب از میل باشد انتهی ابن درید گفته حنیف عادل از دینی بدینی باشد لهذا عدول الی الدین را موسوم بحنیفه کردند که مایل و عادل از یهودیت و نصرانیت است و در مجمع البیان نقل فرموده حنیف بمعنی شخص ثابت بر دین مستقیم باشد و در روض الجنان فرموده که از اینجا احنف گویند آنرا که همه قدم پای او بر زمین درست و برابر نشیند در وقت رفتار و نزد بعضی برای آن دین ابراهیم و محمد را حنیف نامیدند که مایل از شرک بطرف توحید طلق خالص و معتقدان صاف و پاک از شرک و کفر و معاصی و عذاب میباشد و نزد بعضی برای آن دین را حنیف نامیدند که دین محمد و ابراهیم راه ثابت مستقیم از اینجا الی الجنة است که کجی و رخنه ندارد و در مجمع البیان و مبانی البیان است که در اصل حنیف مایل از ادیان باطله بطرف دین حق باشد بحث دوم نزول این آیه دو روایت اند احدهما از ابن عباس در مجمع البیان و مبانی البیان و روض الجنان و معالم التنزیل و در منثور مرویست که در رؤساء یهود مدینه و نصاری نجران نازل گردیده چه از یهود عبد الله ابن صوریا و کعب بن اشرف و مالک بن ضیف و وهب بن یهودا و ابی بن یاسر بن اخطب مع جماعتی دیگر از عوام یهود و اما از نصاری نجران چون سید و عاقب و اصحاب هر دو ایشان مخاصمه با اهل اسلام در دین کردند پس هر فرقه از یهود و نصاری گمان میکردند که ما احق بدین الله هستیم از غیر خود یهود گفتند که دین ما افضل ادیان و موسی افضل انبیاء و توریة افضل کتب و تکفیر بعیسی و انجیل و قرآن و محمد کردند و اما نصاری گمان کردند عیسی افضل انبیاء و انجیل افضل کتب و نصرانیت افضل ادیان است تکفیر بقرآن و محمد کردند و هر فرقه از این دو فرقه بمؤمنین گفتند که بر دین ما باشید پس این آیه در رد ایشان بصورت الزام بر بطلان ادیان ایشان نازل گردید و ثانیهما آنکه ابن صوریا خاصة برسول خدا گفت که نیست هدایت مگر آنکه ما بر آن هستیم متابعت ما در یهودیت کن و تو یهودی باش و نصاری نیز چنین گفتند پس این آیه در رد ایشان

جواب اشکال کونوا هودا او نصاری

نازل گردید **و نزد** بعضی پس از مخاصمه هر فرقه بعوام خود گفت که بر یهودیت و نصرانیت باشید **بحث سیوم** قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا تهتدوا مجزوم برای وقوع جواب امر که متضمن شرط است چون ان تکونوا تهتدوا و ضمیر قالوا راجع بیهود و نصاری است و از کونوا تا تهتدوا حکایت مقول هر دو فرقه باشد و مضمون هر دو مقال را در یک عبارت باختصار بغیر اختلال برای وجود قرینه خارجه و داخله به نهج احسن و افصح ادا فرموده **اما** خارجه آنست که تکفیر یهود نصاری را معلوم هر کس است پس از یهود قول کونوا نصاری محال است **اما** داخله قول کونوا هودا او نصاری تهتدوا این لفظ او تنویعیه است پس نوع منوع منفرد باشد نه متحد زیرا که مباینت نوعین معلوم ثابت است پس تخییر باطل شد و مراد این شد که هر فرقه از نوعین کونیت بر ملت خود میخواهد **سوال** نه سابق بر این آیه و نه در این آیه ذکر نصرانیت آمد پس عبارت این آیه لامحاله مقتضی است که قایل کونوا هودا او نصاری تهتدوا متحد الملة باشد نه متعدد الملة پس گویا مراد یهود آن باشد که نصاری شدن و بر نصرانیت بودن بهتر از اسلام باشد **جواب** ذکر شد که مباینت یهود از نصاری و تکفیر ایشان معلوم سیر و تواریخ است چه یهود عیسی را عیاذا بالله قطع نظر از عدم نبوت عیسی علیه السلام متهم در ولادت می کنند کفر کسانیکه نسبت بآنحضرت بچنان درجه باشد گفتن انقوم به تبعه نصاری کونوا نصاری تهتدوا محال و حجت این گروه بر ایشان باشد **بحث چهارم** قل بل ملة ابراهیم حنیفا خطاب قل بالاتفاق برسالتمآب است چه یهود مؤمنین تهتدوا گفته بودند **یا** یهود و پیغمبر با قوام خود گفته بودند که حال خالی از این نیست **یا** اخذ دین و اعتماد بر آن بنظر و استدلال باشد **یا** بتقلید **و اگر** بر استدلال است **ما** سابق اوله را واضح کردیم پس باستدلال دین را می گرفتید **و اگر** بر تقلید است پس مقتضای تقلید و عقل اخذ متفق علیه است و دینی که متفق علیه امم خصوص متفق یهود و نصاری و مسلمانان است دین ابراهیم باشد نه نصرانیت و نه یهودیت چه او مشرک یا یهودی و نصرانی نبوده پس قول شما کونوا هودا او نصاری تهتدوا بکدام دلیل و قاعده است **سوال** اول از یهود تشریک معلوم نیست الا از نصاری سلمنا که هر دو مشرک بودند الیس ایشان قایل بابراهیم و به تنزیه و بتوحید او بودند **یا نه** اگر قایل باو بودند اسناد تشریک باین دو فرقه ممتنع است زیرا که نفی آن از دین ابراهیم معلوم هر کس است پس دعوت بآن دین تحصیل حاصل باشد و اگر قایل باو و بتوحید او نبودند **یا** مقر به تجسیم و تشبیه او بودند پس باز دعوت بدین ابراهیم عبث و جواب الزامی بایشان غیر صحیح باشد چه متفق علیه نیست و لو بوجه **جواب** ثبوت تشریک یهود بنی قریظه و تشبیه همه ایشان و قول بحلول و ایضا تثلیث نصاری معلوم متواتر است **و اما** تصدیق ایشان بابراهیم و آن نیز معلوم است و لکن نفی ثانی و ولد بخدا از ضروریات دین ابراهیم و انبیا است پس معهذا ادعاء یهود و نصاری بیهودیت و نصرانیت مخالف دین ابراهیم است زیرا که در یهودیت تشریک و در نصرانیت تثلیث از مخترعات اسلاف ایشان است

ودین ابراهیم از همه این بری و معتقد بآن بودند پس ترک ایشان دین حنیف را نبود مگر تعصب وجهل بنا بران حجت الزامی بایشان عاید گردید **بحث پنجم** نصب ملت ابراهیم در رفع آن در نحاة دو قول است **و ناصبین نصب** چهار وجه دارند **اول** آنکه نصب بنا بر عطف بر معنی باشد چون قالوا اتبعوا الیهودیة قل بل اتبعوا ملة ابراهیم **ثانی** برای حذف نصب دارد چون قل بل نتبع ملة ابراهیم **ثالث** برای حذف مضاف چون بل نکون اهل ملة ابراهیم چون واسئل القریة ای اهل القریة باشد **رابع** بنا بر حال نزد بصریه فتح باشد ای فی حال حنیفیة **و قایلین برفع** چون اعرج وغیره او ملت ابراهیم بضم بنا بر مبتدا یا خبر خوانند چون دیننا او ملتنا ملة ابراهیم **بحث ششم** در نصب حنیفا نحاة دو وجه دارند **نزد** کوفیین برای قطع الف و لام باشد چه نکره تابع معرفه نمیباشد پس نصب دادند چون ملة ابراهیم الحنیف در اصل بود **و نزد بصریه** نصب او بنا بر حال از ابراهیم است چون رایت وجه هند قائمة و همین قول زجاج است و مفسرین وجوه دارند **نزد** ابن عباس و حسن و مجاهد حنیفیت حج بیت و جمیع مناسک باشد چه باین ابراهیم مختص گشت و حنیف امری باشد که در ادیان دیگر نبوده باشد **نزد** مجاهد نیز اتباع حق باشند **نزد** سعید جبیر حنیف مختتن حاج باشد **نزد** ضحاک اگر با حنیف مسلم هم باشد پس مراد حاج باشد و اگر حنیف بغیر مسلم باشد پس او اسلام باشد **نزد** قتاده حنیفه ختان و تحریم امهات و بنات و اخوات و عمات و خالات و اقامه مناسک باشد **نزد** سدی و ابن سند حنیف جمیع آنچه در قرآن باشد **نزد** مقاتل اتباع ابراهیم در جمیع شرایع اسلام باشد و استقامت بر آن **نزد** اصم اخلاص العمل لله وحده باشد **نزد قفال** حنیف القبی است برای آنکه نزدیک دین اسلام شد و اختیار آن نمود چون دیگر القاب دیانات لکن اصل آن از ابراهیم باشد **اقول** مرجع همه این اقوال بمعنی استقامت بر آنچه ابراهیم بآن از ملت محکمه آورد فقط والله اعلم **بحث هفتم** وما کان من المشرکین ما نافیه ضمیر کان راجع با ابراهیم جمله حالیه باشد پس در تفسیر آن دو وجه گفتند **احدهما** آنکه ابراهیم از جمله مشرکین نبود و این تنبیه بیهود است که عزیر ابن الله و ایضا بنصاری که المسیح ابن الله و قالوا ان الله ثالث ثلثة می گفتند و آن شرک است و ما بر ملت ابراهیم هستیم و او مشرک نبود هر که تصدیق و اتباع ابراهیم کند او مشرک نباشد **ثانیهما** آنکه حنیف اسم لمن دان بدین ابراهیم باشد و معلوم است که آنحضرت بشرایع مخصوصه از حج بیت و ختان و غیر آن آمده پس یهود و نصاری متمسک آن نیستند ایشان مشرک باشند و ما متبع ملة ابراهیم باعتقاد و عمل میباشیم نه ابراهیم مشرک بود و نه ما مشرکیم فقط والله اعلم
سوال چرا بار بار ترغیب باتباع ملت ابراهیم و توصیف دین او بحنیف و وصف ابراهیم وما کان من المشرکین آیا ادیان دیگر انبیا خالص و حنیف بودند **یا** نبودند **و** اگر بودند

جواب سوال چرا امر باخذ دین ابراهیم بغیر دیگر ادیان فرمود

پس تخصیص بلا مخصص ترجیح بلا مرجح باشد و اگر مبعوث نبودند پس معوج بودند و اعوجاج از انبیا ممتنع باشد و تخصیص او بلفظ و ما کان من المشرکین غیر او از انبیا عیاذاً بالله مشرک باشند **جواب اول** آنکه ابراهیم امام الانبیا بود و اثبات توحید او باستدلال اتم و اقوم بود و در قلوب اوقع و او که او بران اثبت و اضبط و ملزم خصام بصورت اقطع بود که فوق بران عالم امکانی را ممکن و میسر نمیشود و آن معلوم است لهذا ترغیب فی توصیف علی التکرار واقع گردید و آنچه مرغوب تر و محبوب تر باشد مکرر در تذکیر و تذکر می آید و طریقه خاصه ابراهیم بر نهج اقوم کانهج ادوم بود و لهذا ترغیب ازید و تکریر واقع شد نه بجهت اعوجاج انبیا و حیل او یا ان آتیه ایشان علیهم السلام پس تخصیص ثابت ترجیح بلا مرجح باطل شد **جواب ثانی** از بعض معاظم اصحاب ما رضوان الله علیه آنکه ملت ابراهیمیه حجت باقیه الی القیمة و واجب الاتباع است برای آن تکرار شد که ملت او سالم از تناقض مانده و عدم الحاق اشراک و تشریک در آن بخلاف ملل یهودیه و نصرانیه که ایشان از آن زمان الی زماننا بحسب اهوا و احوال اشخاص ترتیب و تنقیص و ترمیم میکنند چنانچه در ملت یهود از تناقض جواز نسخ و بشارت نبوت عیسویه و محمدیه و وجوب تمسکات ایشان با آن موجود و ثابت است و ایشان امتناع از همه آن وارند و از تناقض نصاری اب و ابن و روح هر سه را اله واحد شمرند معهذا اب و او ابن نیست و اب و ابن یک اله ایشان و روح القدس اله علیحده است و نقیض ایشان الهه ثلثه بسیار شد پس بجهت اعتشاش این ملت امر بترک آن و خالص صاف پاک ملت ابراهیم باقی لهذا مامور باتباع آن شده تم والله اعلم **تنبیه** آیه دلیل است که حجت الزامی و افحامی بخصام بقول ایشان جائز است چه او در اصل حجة فی نفسه باشد یا نباشد چنانچه نیز آن قاضی ابوبکر رازی فی نفسه تم والله اعلم

قوله تعالی قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِیَ مُوسَىٰ وَعِیسَىٰ وَمَا أُوتِیَ النَّبِیُّونَ

مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ترجمہ

یعنی بگوئید اے تابعان ملت ابراہیم بعد از اعراض و ترک قول یہود و نصاری کہ ایمان بخدا آوردیم یعنی بدل تصدیق و بزبان اقرار داریم بذات واحد معبود حق و بآنچہ فرو فرستادہ شدہ بطرف ما یعنی قرآن و بآنچہ فرو فرستادہ شدہ بابراہیم و آن بیست صحیفہ باشند و ایمان داریم بنبوت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و بفرزندان یعقوب کہ دوازدہ بودند یعنی انبیائیکہ از اسباط دوازدہ گانہ مبعوث گردیدند و ایمان داریم بآنچہ دادہ شد بموسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و ایمان داریم بآنچہ عطا کردہ شد پیغمبران را از معجزات و کتب و شرایع از جانب خداوند پروردگار ایشان و جدائی نمی افگنیم ما میان ہیچ یکی از ایشان بلکہ بہمہ را اعتقاد و اقرار داریم و ما مر خدا را گردن اطاعت و تصدیق نہادگانیم و فرمان بردارایم **بدانکہ** ہرگاہ خدا اول جواب جدلی بصورت الزام داد بعد ازان جواب برہانی در ضمن آیہ فرمودہ و آن طریق معرفت نبوت انبیاء ظہور معجزہ بردست ایشان من جانب اللہ باشد پس ظہور معجزہ از محمد بن عبد اللہ صلعم واجب شد اعتراف و تصدیق بہ نبوت او و نبوت او مستلزم تصدیق کل انبیاء و کتب و معاجز انبیاء سلف باشد تا تخصیص بعض بقبول و تخصیص بعض بالرد موجب مناقضہ دلیل نباشد و آن ممتنع عقلا است پس برای ہمین بیان ایمان و تعلیم آن و امر باظہار آن بدیگران فرمودند

تفریش چند بحث است **بحث اول** قولوا آمنا باللہ بدانکہ ہرگاہ یہود در اول گفتند کونوا ہودا الخ در جواب ایشان رسول را مامور گردید کہ قل بل نتبع ملۃ ابراہیم بمقابل ایشان از بگوید بعد ازان امت مسلمین را مامور گردید کہ قولوا آمنا بگوئید در جواب و مقابل ایشان و آن جواب ایشان از شد و ہم بیان حقیقت و کیفیت ایمان چہ لفظیکہ فائدہ دو مطلب بدہد افضل است از انکہ یک معنی ازان ظاہر شود **آیا** خطاب قولوا خاصہ بہ پیغمبر صلعم و ما انزل الینا است **یا** قل بل نتبع ملۃ ابراہیم بہ پیغمبر و قولوا بامت و بالانفراد است **یا** بیہود یعنے بہ پیغمبر و امت او در مفسرین خلاف است **اول** مختار حسن معہ جمعہ و ست **ثانی** مختار قاضی ابوبکر رازی **ثالث** مختار جمع جماعت از اصحاب ما است و انسب و اصح آخر است زیرا کہ قولوا عام است شامل جمیع مکلفین چہ نبی باشد چہ امام چہ امت و خطاب و ما انزل الینا باستہ بالانفراد شایع و احسن

نمیشود مگر آنکه نبی منزل الیه و در آن شامل باشد و در نهایت شرف است اگرچه در قل بل ملة ابراهیم خاص است تکرار لازم نمی آید چه در آن نبی مختص و در این است شریک است و تخصیص تعمیم در اینجا واجب و قرینه قویه نیز در اینجا بحد قطع و علم موجود نیست ثم الله اعلم **تنبیه** قولوا آمنا بالله دلیل بر دو چیز است **احدهما** آنکه ایمان را اصل تصدیق قلبی است تعلق باقرار لسان دارد لهذا مامور بوجوب در قول گردیدند معهذا در آن تعلیم بخلق و تعریض یهود و نصاری است که ایمان ببعضی و کفر ببعضی میکردند **وثانیهما** آنکه ایمان بالله مقدم بر اصول دیگر ذکر نموده زیرا که اصل اصول و اول همه است و هر که مقر و عارف بخدا نباشد محال است که مقر و عارف به نبی و کتابی و معادی باشد چه ثبوت اینها به ثبوت باریتعالی میشود و الا فلا پس **فخر الدین** غیره گفتند باطل شد مذهب تعلیمیه و جهال مقلده که معرفت خدا حاصل نمی شود مگر بتعلیم و تقلید **بحث ثانی** وما انزل الینا یعنی آنچه فرستاده شد بطرف ما و آن قرآن باتفاق مفسرین باشد و در آن خلاف نیست نظر این قاصر نیامد **سوال** اگر در قول وما انزل الینا است مراد باشد بالاتفاق قرآن مراست خاصة نازل نشده بل باجماع امت بر محمد نازل شده و امت من حیث الانفراد و الاجتماع قابل نزول وحی و کتاب ابدا نیست و الاحاجت به نبی و بابعاث و باقی نمی ماند **و** اگر نبی است خاصة الینا لفظ جمع است و واحد نیست و واحد جمع بالضرورت نمی باشد **و** اگر هر دو اند یعنی نبی مع الامة پس مشترک در منزل علیهم و نزول باشند و انیهم جایز نیست زیرا که جمیع آنچه از وحی و کتب نازل میشود بر نبی امت خاصة نازل میشود پس محال البنا و در آن نباشد و در اینجا انزل الینا چگونه صحیح میشود **جواب** اما آنکه از قولوا الی انزل الینا سرور عالم محمد را مراد خاصة میگیرند نزد ایشان لفظ جمع قولوا و الینا برای تعظیم به نبی و توقیر شان او و در انظار و قلوب خصام باشد چه کدام کس اعظم و اشرف از خدا و رسول اوباشد پس از جمع مراد واحد در اصطلاحات جاری است چون انفسنا و انفسکم و ابنائنا بالاتفاق مراد از انفسنا در اینجا نفس واحد است **اما جواب** آنانکه خاصة عموم خطاب را با امت فقط یا با نبی ایشان را سید انند نزد ایشان جمع ثابت است و لکن در اصل منزل بر نبی میباشد **اما** در احکام و اوامر و نواهی مخاطب و مراد امت میباشد پس کانه سبب و مسبب در اینجا جمع شده بلحاظ آن وما انزل الینا از امت فقط یا از نبی و امت گفتن جایز باشد **جواب ثالث** آنکه انزل الینا است نه انزل علینا چه منزل علیه مخصوص نبی میباشد و الی بمعنی انتهاء غایت است پس غایت منزل نبی امت است لهذا ما انزل الینا فرمود و اشکالی لازم نمی آید و وجوه دیگر اند بلحاظ اختصار ضبط نکردم کفاک انشاء الله تعالی **بحث ثالث** وما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و ایمان داریم بآنچه فرستاده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب **اما آنچه** بر ابراهیم نازل گردید در اکثر روایات وارد است که منزل بر ابراهیم ده صحیفه بودند یا مشتمل

شرایع بودند یا احکام و دین و مواعظ یا فقط مواعظ ظاهر بعضی آنها است ابراهیم متعبد بحسب صحف بود پس مشتمل احکام دین باشند و اعتقاد اجمالی در نزول صحف بر ابراهیم کافی است و ابا باسمعیل و باسحق و یعقوب نیز صحائف نازل شدند تا تصدیق ایشان با صحف ایشان واجب است **یا** مراد آنکه منزل ابراهیم منزل بر ایشان باشد و ایشان اجرای احکام آنها باتباع ابراهیم میکردند چون ائمه هدی علیهم السلام ابلاغ احکام قران بخلق میکردند و تابع حضرت محمد صلعم بودند **یا** مراد محض تصدیق این ست نبی به نبوت است ظاهر قران مقتضی اول ست زیرا که از لفظ اسمعیل الی الاسباط عطف بر و ما انزل الی ابراهیم است **و بعض** روایات فریقین صراحت وارند بثانی الاقوال که ایشان تبع ابراهیم بوده منزل ابراهیم باست او میرسانیدند ثم الله اعلم

بحث رابع والاسباط نیز عطف بر و ما انزل الی ابراهیم است **اما** اسباط جمع سبط و اصل در معنی سبط کثیر الشاخ که بسیل آن واحد باشد **پس** اولاد و اولاد اولاد و اولاد و دختر و ان رجل است **و در نهایه ابن اثیر** گفته سبط موی منبسط مسترسل و قطط شدیدة الجعدة نیز باشد **و در کشاف** گفته سبط حافد باشد و از اینجا است حدیث الحسن و الحسین سبطا رسول الله صلعم **در نهایه** گفته ای طائفتان و قطعتان منه و قیل الاسباط خاصة الاولاد و قیل اولاد الاولاد و قیل اولاد البنات یعنی سبط بمعنی حافد باشد و حافد از حفده است **در قاموس و صحاح** گفته حفدة الرجل و لده و ولد یا اولاد او یا اولاد اولاد و واحد حفده حافد باشد یا اولاد دختر باشد و از اینجا حدیث **جامع ترمذی** و **مشکوة** بل مرویه همه مفسرین و اکثر محدثین است که جناب رسول خدا صلعم فرمود حسن و حسین دو سبط رسول اند **و ابن اثیر** گفته در شرح آن یعنی دو قطعه بدن و دو طائفه از رسول اند **اقول** مجال انکار نیست ازین که حسنین دو فرزند رسول و دو پاره دل او و دو ولد بتول اند **در جامع ترمذی و مشکوة** و غیر آنها روایت کرده اند قال رسول الله صلعم حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط یعنی جناب رسول خدا صلعم فرمود حسین از من است یعنی از اولاد و حسب و نسب من است و من از حسین ع یعنی نسب من و حسین یکی است دوست دارد خدا آنکس را که حسین را دوست دارد حسین ع سبطی از اسباط است **در قاموس و در نهایه ابن اثیر** در ذیل این حدیث فرموده ای امة من الامم یعنی طائفه از امم است **تنبیه** بسط و شرح این حدیث در رساله **جواب لاجواب** در استحباب تعزیه که در رسالتاب ع کرده ایم و اینجا میگوئیم که جناب رسول خدا صلعم حسنین ع را وصف نمی فرمود مگر بلفظ مشعر چون الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة و الحسن و الحسین ابنای چنانچه در **صحیحین** مشهور است و امثال آن **و** در اینجا سید الشهداء را

وجه تسمیه اسباط و تعداد و نامهای آنها

... از اولاد ... بود ... خود امام و طایفه ائمه هست از احفاد و اولاد امام حسین علیه السلام بنا بر تقریر فیروزابادی
و ابن اثیر اما بر روایت اول که حسن و حسین سبط رسول اند مراد آنست که دو ولد اند
بموجب آیه ابنائنا و ابنائکم از خصائص رسول اند یا باشد یا دو ولد دختر من اند تبصره
و اینجا مراد از اسباط اولاد اسرائیل اند که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل باشند و اسباط
بنی اسرائیل بمنزله قبایل عرب اند از اولاد اسماعیل بمنزله شعوب و اعاجم باشند و اسباط
دوازده اند از اولاد یعقوب بودند سابق ذکر اسماء ایشان گذشت اهل بیان در وجه
تسمیه ایشان بسبط فرمودند اول برای آن سبط نامیدند چه سبط جماعتی است از پدر واحد
در جمع همین دوازده طایفه یعقوب است افتخار حاج است دوم برای
آنکه سبط در اصل لغت شجر کثیر الاغصان است و اصل آنها واحد باشد این طوائف دوازده گانه
را سبط نامیدند که شاخهای بسیار دارند لکن پدر اصلی همه یکیست سیوم برای
آن سبط نامیدند که سبط در اصل موی منبسط یا موی پیچیده باشد از موضع متحد پس ایشان
از یک صلب اند اگرچه بعد آن یکی با دیگری متوصل بقرابت و بمصاهرت شد و امثال آن اند
اقول هر سه وجه در اینجا جمع شده میتواند شد الله اعلم بحث خامس والاسباط
یعنی بیان و ایمان با اسباط خلیل که اولاد یعقوب اند یا خاصة مراد همین دوازده نفر که اولاد بلا فصل
از یعقوب اند بنا بر روایت مجمع البیان اسماء ایشان یوسف و ابن یامین و یرد
و یالون و ربیل و یهودا و شمعون و لاوی و دان و قهاث و یشجر و نفتالی
و جاد باشند یا مراد اولاد انبیا عشر اسباط از ذریت او و قول است ظاهر فخر رازی
و نیشاپوری و کشاف و مدارک ثانی است سوال آیا اسباط دوازده گانه همه
انبیا بودند یا بعض از آنها انبیا بودند یا از ذراری ایشان انبیا بودند و اگر مراد اول
هست پس عطف اسباط بر ما انزل ابراهیم اگر صحیح میشود ولکن لازم می آید که فساق و ظلمه
انبیا باشند و سابق عدم نیل امامت و نبوت بظلمه معلوم و ثابت شد جواب در مسئله
دو قول است در معالم التنزیل مع جمعی دیگر گفته که در اسباط انبیاء
بودند برای همین وما انزل الیهم فرمود چون یوسف بلا فصل و غیر او بالفصل و ذراری را
در اسباط شمرده و گفته شد که بنی یعقوب کلهم از صلب یعقوب بعد او انبیا شدند
در مجمع البیان و مبانی البیان فرمودند که کثیری از مفسرین
میگویند که بنی یعقوب که اسباط صلبی بودند انبیا شدند و بودند اما مختار امامیه
عصمهم الله و کثرهم الله همه ایشان انبیا نبودند پس نبی شدن ایشان ممتنع و محال است
برای عدم عصمت ایشان و ثبوت فسق در ایشان در مجمع البیان و
مبانی البیان فرمودند آنچه مذهب ما اقتضای آن میکند نیست که همه ایشان

آیا اسباط همه انبیا بودند یا نه

غیر از یوسف انبیا نبودند چه وقوع ظلم و معصیت ایشان در باره یوسف متواتر منصوص فی القرآن است صورت اعتقاد ممکن نیست چه نبی غیر معصوم نمی باشد بل معصوم باشد از جمیع قبایح صغایر و کبایر **اقول در کبیر** نقل از ابوبکر رازی در ذیل آیه اذ حضر یعقوب الموت یا بنی ما تعبدون کرده عن ابن عباس ان یعقوب جمعهم الیه عند الوفاة وهم کانوا یعبدون الاوثان والنیران فقال یا بنی ما تعبدون من بعدی یعنی ابن عباس فرموده که بتحقیق یعقوب جمع کرد اولاد خود را نزد خود وقت وفات خود و حال آنکه یعقوب ایشان را عابد اوثان و نار دیده بود پس وصیت یا بنی الخ کرد **و عیاشی و طبرسی و صاحب مبانی و صاحب صافی** روایت کردند که راوی از امام محمد باقر علیه السلام سوال کرد آیا اولاد یعقوب انبیا بودند امام فرمود انبیا نبودند لکن همه اسباط اولاد انبیا بودند و از دنیا نرفتند مگر سعید بعد از توبه بعد تذکر تقصیرات خود در آنچه کرده بودند **اما جواب** عطف والاسباط بر وما انزل چگونه صحیح شود اینست که در قرآن نیست چیزی که دلالت کند بر نبوت ایشان و ما انزل الیهم چه جایز است که نزول آن بر بعض ایشان باشد که از انبیا بودند چون یوسف جایز است که انزل الیهم چون و ما انزل الینا باشد چنانچه **بیضاوی** گفته که منزل الی ابراهیم و اسمعیل واقع شد لکن ایشان مامور و متعبد آن تفصیل و داخل در تحت آن نیز بودند پس برای آن منزل الیهم باشد چنانچه قرآن منزل الینا برای تعبد باشد اگرچه منزل علیه فی الاصالة نبی باشد و راضعات ما مامور و عامل بودن با آن باشد **سوال** ... آنکه نبی مستقل ذی شریعت بود و بعد آن اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط چه واو عاطفه دلیل است که ایشان بترتیب وجود با انبیا باشند زیرا که معطوف و معطوف علیه متحد الحکم اند **جواب در فصل الخطاب** ... که دلیل بر ایجاب ترتیب نبوت نمیکند بل این قدر است که ایشان نبی بودند و بدلیل خارج معلوم است که بعد ابراهیم تا موسی همه انبیا بنی اسرائیل تبعه دین و شرع ابراهیم چون ائمه اهل البیت ... بودند تا بر تبعه سلف اطلاق انبیا جایز بود و در ختم النبوة تبعه او را امام و خلیفه و وصی بعوض آن میگویند **بلی** اول ذکر اسماعیل کرد برای آنکه ولد مهتر او بود و بعد او اسحاق فرزند ثانی بعد او یعقوب ولد ولد او و پس از او اسباط چه ایشان احفاد یعنی اولاد اولاد اولاد خلیل بودند برای حفظ ترتیب ایلادی نه برای ترتیب نبوت **آیا** در زمان خلیل بعد ایشان نبی بودند **یا نه** ظاهر در زمانه سلف منع از اجتماع تبعه انبیا با نبی اولو العزم ... ممنوع عقلا نبود اما نقلا ممنوع بودن و آن ثابت بل واقع از کتب سیر است و آثار و اخبار این آیه ظاهر نیست ثم الله اعلم **بحث سادس** وما اوتی موسی وعیسی عطف بر ما انزل باشد یعنی ایمان داریم با آنچه داده شد موسی را

تعداد انبیا و افضل ایشان کدام است

سؤال واین توریت و صحف ها باشند و ایمان داریم بانچه داده شد عیسی را واین انجیل باشد **جواب** برای آنکه چرا موسی و عیسی را از انبیا علیحده کرد و حالانکه در ایشان داخل بودند موسی بعد ابراهیم و عیسی بعد موسی با نصارا در زمان کثیر آمدند و دیگر ایشان از انبیاء اولوا العزم صاحبان کتاب و شرع مستقل بودند **جواب شیخ المشایخ** آنکه برای آنکه جهود و ترسا با ایشان اختصاص واشتند و بدانند که حضرت محمد مصطفی با وجود آنکه صاحب شرع و کتاب ناسخ و افضل از همه ایشان بوده پس انکار ایشان از نبوت آنحضرت نیست مگر برای تعصب و عناد یهود و نصاری با محمد و انکار از حقیت نبوت انبیا و کتابهای ایشان نمی کنند بل با نبیا مع کتب آنها اقرار دارند نه انکار

بحث سابع

وما اوتی النبیون من ربهم من متعلق با وی است یا بمحذوف پس با محذوف در محل حال و ذو الحال ضمیر مستکن در اوتی باشد پس عامل ش اوتی باشد یا انزل و ذو الحال ما اوتی یعنی ایمان داریم بانچه داده شد جمیع انبیا را از کتب و معجزات از جانب پروردگار ایشان **تنبیه** این اجمال نبیون کافی در اعتقاد است بجمله انبیا بالاجمال و تفصیل نام و کتب ایشان واجب نیست **و نزد جمعی** از متکلمین امت چنانچه بطرق امامیه و در **بخاری و مسلم** و غیرهما حدیث وارد **و** در شرح مواقف **و** مقاصد نیز درج کرده اند که انبیا یک لک و بیست و چهار هزار کل آمده اند اول ایشان آدم و آخر ایشان حضرت محمد است کافی است این اجمال در اعتقاد **الا مولانا المجلسی** فرموده که اعتقاد بجمله انبیا و کتب ایشان واجب خصوصا اسما آنانکه در قران تفصیلا مذکور است اعتقاد و اعتراف با ایشان از ضروریات دین است آدم **و** شیث **و** ادریس **و** نوح **و** هود **و** صالح **و** شعیب **و** ابراهیم **و** لوط **و** موسی **و** عیسی **و** اسمعیل **و** اسحق **و** یعقوب **و** یوسف **و** داود **و** سلیمان **و** ایوب **و** هارون **و** یونس **و** الیاس **و** یوشع **آیا** بعد اعتقاد با ایشان معرفت ایشان بر ما واجب است **یا نه** **شرف سیادة و سعادة علم الهدی مرتضی** تصریح بعدم وجوب معرفت ایشان بر ما کرده زیرا که ایشان اگرچه انبیا برحق بودند اما مرسل الینا خاصة نیستند لهذا ما مکلف نیستیم در تحصیل معرفت همه ایشان الا نبی ما محمد بن عبد الله چه او نبی برحق و هم مرسل الینا است و در جمله اعتقاد به نبوت ایشان بر ما واجب است که ایشان را افضل امم خود و معصوم و اعلم و اکمل و اجمع بدانیم بعلم الیقین نه بظن **و آیا** متفاوت و متفاضل از یکدیگر اند **یا نه** نزد عقل جایز **و** نزد نقل قاطع و تفاضل ایشان واقع بریکدیگر است و اعتقاد بافضلیت انبیاء اولوا العزم نوح **و** ابراهیم **و** موسی **و** عیسی **و** محمد علیهم السلام که افضل همه انبیا اند و نبی ما افضل ازین هر چهار رواجب است و بعد نبی ما ابراهیم افضل هر سه است و در آیه تلک الرسل بفضل الله تعالی و بعونه می آید **و آیا** بر ما علم آن واجب است **یا نه** اصح

وا قوی و اقطع آنست که علم و معرفت با فضلیت نبی خود محمد بن عبد الله صلعم واجب است و
بحث سابع لا نفرق بین احد منهم ضمیر منهم راجع بانبیا است و تفریق تفعیل
صیغه تعدی الی الغیر بمعنی جعل الشئ مفارقا الغیر یعنی گردانیدن شئی را جدا برای غیر
خود از باب فرق یفرق فرقا و فرقانا نقیض جمع باشد و جمع جعل الشئ مع غیره باشد **و** فرق
جعل الشئ لا مع غیره باشد **و** فرق بالحجة بیانیست که شهادت میدهد بآنکه حکم برای احد غیر
است سوای دیگر از اینجا نام قرآن بفرقان است **بحث ثامن** در آن دو تفسیر اند
احدهما آنکه با ایمان بهمه کتب انبیا داریم نه آنکه اقرار ببعض و کفر و انکار ببعض کنیم چون
یهود نیستیم که بگوئیم نؤمن ببعض و نکفر ببعض چه آن متناقض در دلیل میباشد چنانچه یهود و
تفرقه و انکار بعیسی و بمحمد کردند و نصاری انکار محمد و قرآن نمودند **ثانیهما** تفریق و جدا
نمیدهیم هیچ یکی را از میان ایشان از مراتب و منازل نبوت و لوازم آنرا و نمیگوئیم که ایشان متفرق
در اصول و دیانات اند بل همه ایشان متحد و متفق و مجتمع بر اصول دین اند و آن اسلام است چنانچه
در آیه دیگر فرموده شرع ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی
الی قوله و لا تتفرقوا فیه و چه اول الیق بآیه است **سوال** بالا در آیه و من یرغب عن ملة ابراهیم
الا من سفه نفسه لقد اصطفیناه الخ تفصیل و ترغیب دادید بدین ابراهیم برای اصطفا او و حال
امر کرد که ایمان بجمیع ادیان و انبیا و کتب بیارید این خالی از تناقض نیست چه اگر مساوی همه انبیا
و ادیان سابقه اند تفضیل مفضول دین ابراهیم باشد و اگر ابراهیم و دین او افضل بود ایجاب
ایمان بجمیع انبیا و ادیان چرا فرمود ترک افضل و اخذ مفضول قبیح است **جواب**
متناقض نیست زیرا که ابراهیم از اصفیای انبیا و امام ایشان است اما دین او نیز مرتضی و مصطفی
از جمله ادیان است پس باین جهت واجب الاتباع و تمسک بآن لازم است و اما الآن دین اسلام
دین محمد بن عبد الله است سابق ذکر شد که حجت الزامی بمعتقدین ابراهیم خصوص یهود و
نصاری است که معتقد و مقر باو بود ترک دین ابراهیم کردند که در اصل همان دین اسلام باشد
نه او یهودی بوده و نه نصاری **و** در اینجا امر بتصدیق در حقیت هر نبی و هر دینی و هر کتابی است
که من الله آمده بودند نه امر بتمسک آنها الآن پس فرق مبرهن روشن تر از شمس است لهذا در
اخذ دین ابراهیم کافه خلایق ماموراند که تا قیامت بران باقی بمانند و در ادیان و انبیا سلف مع
کتب ایشان تصدیق در حقیقت و حقیت ایشان واجب است نه عمل بآن **ایراد** بنابرین
لازم می آید که توریت و زبور و انجیل صحیح صادق برحق اند و حال آنکه شما مسلمانان میگوئید که آنها منسوخ
و محرف اند مخالف اعتقاد شما باشد **جواب** و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور هیچ اشکال
لازم نمی آید چه مسلمانان تصدیق میکنند بصحت و حقیت آن کتب سه گانه را که از آسمان با آنچه
در آنها منزل شده در اعصار خود برحق بودند و بعد حقیت آنها اعتقاد دارند که احکام و اجرای آنها

اهل کتاب تلاوت توریة بعبرانی و تفسیر آن عربی می کردند

وعمل بآنها غیر جائز است چه همه آنها من اولها الی آخرها درین زمان منسوخ شده اند یعنی احکام آنها مرتفع شدند و باین ایجاب عمل و باطل بودن آنها لازم نمی آید و جواب دیگر در فایده این آیه می آید **بحث تاسع** ونحن له مسلمون ضمیر له راجع علی المشهور الی الله است **نزد** ابومسلم راجع بجمله بالا از ابتداء امنا بالله من حیث الافراد است پس بنابر آن معنی آنکه ما منقادیم مر همه امری را که ذکر شد **و** بنابر قول مشهور معنی آنکه با همه آن مر خدا را معتقد و مذعن و مقریم خلاصه آنکه اسلام و طاعت ما باقتضای عقل مر تعالی برای خداست نه برای و هوای نفسانی چون یهود و نصاری در **معالم** مرویست که اهل کتاب تلاوت توریة بعبرانی و تفسیر آن بعربی برای اهل اسلام می کردند حضرت رسول خدا فرمود تصدیق مکنید اهل کتاب را و نه تکذیب ایشان بل امنا بالله الآیه بگوئید **فائده** آنست که امر بایمان بخدا و بانبیا و بجمیع آنچه منزل بر ایشان از کتب و شرایع بود باشد **و** در آن رد بر مفرقین مجتمع بهود نیز است و ایمان و اقرار بادیان و شرایع و کتب واجب و از جمله ایمان است لکن ایمان مقتضی لزوم عمل بشرایع ایشان برما نیست **واز ضحاک** مرویست که او میگفت تعلیم دهید اولاد و اهالی و خدم خود را با سماء انبیائیکه در کتاب الله مذکور اند تا آنکه تصدیق کنند بجمیع آنچه من الله آورده اند چه خدا قولوا امنا بالله میفرماید فقط والله اعلم

قوله تعالی فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ترجمہ

یعنی یهود و نصاری پس اگر ایمان آوردند مانند آنچه ایمان آوردید شما بدان یعنی بهمه کتب و انبیا پس بتحقیق راه حق و هدایت یافتند ایشان و اگر اعراض از ایمان کردند و برگشتند از آن پس جز این نیست که ایشان در نفاق و خلاف و عداوت و شقاوت اند پس زود باشد که کفایت کند ترا خدا شر و ضرر ایشان را یعنی از ضرر یهود و نصاری و از شر ایشان ترا

شان نزول این آیه مع اشکال

نگهدارد و اوست شنونده مقالات و مکالمات موحدان و کافران و داناست باعتقادات و حرکات و سکنات هرگروه **رابدانکه** خدا هرگاه حقیقت و طریق دین و ایمان بیان نمود و آن بعد تصدیق قلب اقرار بجمیع انبیا و کتب باشد پس متصل بآن ترغیب بایمان و ترهیب از مخالفت فرمود **پس در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا قراءة مشهوره بمثل ما آمنتم است **و** قراءة ابن عباس **و** ابن مسعود بما آمنتم **و** قراءة ابیّ بالذی آمنتم است **واما** فاء برای ترتیب مابعد بر ما قبل باشد **و** اما باء بمثل در اینجا اصل غیر زائده است **یا** زایده است **یا** ملغی از عمل پس برای آلة یا برای تعدی باشد در آن خلاف است حق آنست که اصل است چه برای تعدی چه برای آله زیرا که الغاء یا زیاده ساختن لفظ در قرآن مهما امکن جائز نیست و بنا بر اصلیت معنی آن مخالف نمیشود **اما** فقد اهتدوا بجواب شرط فان آمنوا مجزوم باشد **بحث دوم** در نزول این دو وجه اند **احدهما** در **مجمع البیان** و **روض الجنان** مرویست که وقتی که آیه قولوا آمنا نازل گردید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یهود و نصاری خواند پس بمحض سمع یهود را ذکر عیسی نهایت بدآمد و نصاری گفتند که عیسی را نشناختی و او چون انبیاء دیگر نیست بل او ابن الله است معاندت زائده و انحراف کلی پیدا کردند پس این آیت بصورت تسلی و کفایت نبی خود از شر یهود و نصاری نازل گردید **وثانیهما** نزول این آیه بصورت تعجیز و تبکیت یهود و نصاری چون فاتوا بسورة من مثله نازل گردیده چه آنچه را مسلمانان ایمان آورند او خداست و خدا مثل ممکن نیست پس دین حق و دین واحد اسلام است مثل آن کجا ممکن باشد و در آیه ان الدین عند الله الاسلام و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه تصریح این مرام است و گرنه قبول آن نیشد **بحث سیوم** در تفسیر آیه خدا اخبار بمومنین میکند که اگر کفار بصورت عموم یا یهود و نصاری بصورت خصوص ایمان آورند بحدیکه مسلمانان آورده اند پس تحقیق رستگار شدند و هدایت یافتند بطریق جنت **نزد بعضی** سلوک کردند بر طریق استقامت و هدایت **نزد** بعضی اگر ایمان آورند بقرآن و بمحمد ص چنانچه شما ایمان آوردید بموسی و عیسی و کتب ایشان پس راه حق یافته اند **و نزد** ابن عباس آمنوا بمثل ما آمنتم به معنی قرأ بما آمنتم به فلیس لله مثل یعنی اقرار اگر کردند بآنچه ایمان آوردید شما و مراد از آن مومن به و او خدا باشد و او تعالی مثل ندارد **بقول طبرسی** قول ابن عباس محمول بر آنست که تفسیر آیت است نه انکار قراءة مشهوره چنانچه قراءة ابن مسعود **و** ابن عباس مذکور شد **و ابوبکر رازی** گفت اگر مراد از آن تفسیر نباشد بل قراءة مراد باشد پس ترک قراءة متواتره لازم می آید ترک مقطوع و اخذ مظنون نادر جایز نیست **تنبیه** فقد اهتدوا دلیل است که هدایت قبل اهتداء موجود بود و حمل آن هدایت ممکن نیست مگر

جواب اشکال مشکل در مثل تم

برد لائل منصوبه علی الحق و ایضاح آنها و کشف و ازاحت علت و بیان حقیقت حق **اشکال عظیم** حق تعالی فرموده فان آمنوا بمثل ما آمنتم به مراد از آن من او من به و او خدا باشد و خدا عقلا و نقلا مثل ندارد پس قول بمثل ما آمنتم به چگونه جایز و از ایشان مثل تم کجا ممکن باشد تعالی عن و موید آن قول ابن عباس فلیس له مثل باشد **جواب** بچند وجه است **اول** آنکه این آیت را از باب تعجیز و تبکیت میدانند چون بیضاوی و سعودی **و** از اصحاب ما صاحب مبانی پس بنابران اشکال ساقط بالرأس و الاصالت است **ثانی** آنکه مراد از آن تثبیت است و معنی آن اینست که اگر ایشان را دین دیگر حاصل شد مثل دین شما و مساوی آن در صحت و سداد پس هدایت یافتند ولکن وجدان دین دیگر مساوی و مثل دین اسلام مستحیل است پس اهتداء محال بانست پس لامحاله متمسک همین دین اسلام باشد و در غیر او اهتداء اصلا نیست **اما استحاله** مماثل باین سبب است زیرا که مبنای این دین بر ظهور معجزه قاهره باقیه الی القیمة بر ید محمد بن عبد الله ثابت و واقع است و اعتراف بآن واجب عینی است و بغیر این دین الی القیمة ممکن اصلا و ابدا نیست زیرا که بفرض دین ثانی مغایرت با اول داشته باشد یا نه **و** بعدم مغایرت و عدم بابه الاصلا پس بدانکه ثانی نیست بل همین دین است چنانچه در زمان حضرت مهدی آخر الزمان علیه السلام خواهد شد **و** اگر مغایرت حاصل شود پس مناقضه خواهد شد و محال است که متناقض مساوی و مثل غیر متناقض باشد در هدایت و سداد **ثالث** آنکه مثل ممکن است که صله در کلام واقع شده باشد

چون لیس کمثله شیء یعنی لیس کهو شیء باشد و قول شاعر چون **شعر** والله لولا حنف برجله

و دقة فی ساقه من هزله + ماکان منکم احد کمثله + **رابع** نزد جمعی جایز است که مراد از دین باشد که شما ایمان آوردید بقرآن بغیر تصحیف و تحریف او پس اگر ایشان ایمان بمثل شما آوردند توریه و انجیل را بغیر تصحیف و تحریف پس هدایت می یابند زیرا که دران بشارت محمدی است **خامس**

این تشبیه بمثل ما آمنتم بزیادتی باء باشد پس ما بمعنی مصدری میباشد تقدیرش چنین میشود فان آمنوا

مثل ایمانکم یعنی اگر یهود و نصاری مومن شدند چنانچه شما مومن شدید و هستید پس هدایت بنابراین تقدیر تمثیل ایمان ایشان تعلق بایمان مومنین میگیرد یعنی مماثله و تصدیق در ایمان و تصدیق یقین باشد اشکال بالکل زایل و این وجه از اصحاب ما مختار **شیخ المشایخ** است بانکه این وجه ملیح و وجه ثانی اصوب است **اما جواب** محکی از محمد بن جریر الطبری در تفسیر خود از قراءة ابن عباس فلیس له مثل همین وجه اخیر مراد وی است بصورت تفسیر نه بصورت قراءة **و** اگر قراءة او ثابت شود پس **ابو بکر رازی** گفته ترک قرائت متواتره و اخذ قراءت نادره مظنونه مع تشکل معنی و تلبس آن جایز نیست و الا در رسم متشابهات و متلبسات تغییر در تلاوت

جایز باشد و تحریم آن از مجمع علیه امت است **بحث چهارم** و ان تولوا فانما هم فی شقاق در ماخذ شقاق دو وجه اند **اول** ماخوذ از شق بمعنی فرق باشد چه احد طرفین در شق غیر شق

صاحب خود بسبب عداوت میباشد و از اینجا است حدیث صحیح مسلم من شق عصا المؤمنین فاضربوا عنقه بالسیف بمعنی فرق جماعتهم یعنی هر که تفرقه در جماعت مؤمنین بیندازد پس گردن او شمشیر بزنید **اقول** این حدیث تعریض بمعاویه و امثال اهل نهروان و جمل است که او شق عصا و اجماع مؤمنین را در زمان امیر المؤمنین علیه السلام کرد بعد از آنکه با جماع امت مجتمع بر خلافت حضرت امیر علیه السلام همه شده بودند خصوص تفرقه کرد مردم را بدو فرقه یکی را نام اهلسنت و دیگر را نام شیعه علی شد چنانچه اهل سیر همین در وجه تسمیه آن نوشتند چون جلال الدین در تاریخ و ابن حجر و غیر ایشان **و** مشابه آن محاده و معاداه **و** مجانبه **و** مباینه **و** منازعه **و** محاربه **و** مخالفه نظایر این باب معنی اند و مباینه احد خصمین در یک حد و ثانی او بحد دیگر میباشد بر این قیاس است دیگر الفاظ **ثانی** خود از مشقت بمعنی سختی و اذیت شدت باشد چه هر یکی از جانبین حریص است بوصول بخصم خود آنچه شاق و موجب ایذا باشد **بحث پنجم** و انما کلمه ایست دو حرف برای اثبات شیء و نفی غیر آن میباشد لهذا نحاة آنرا کلمه حصر میگویند پس فانما با جمله خود جزا واقع شده و لفظ هم مبتدا فی شقاق خبر آن باشد **بحث ششم** الفاظ انکه چون کفار یهود و نصاری خاصة اگر اعراض کردند از ایمان آوردن چون شما و محمد یعنی محمد و یا اقرار آن نکردند پس جزا این نیست که ایشان در شقاق اند **اول** نزد ابن عباس ... انداز روز یکی منافقت حق و تمسک بباطل کردند پس مخالفت شما شده اند ... **ثانی** این دلیل است بر آنکه کفار یهود و نصاری اول بر حق بودند **جواب اول** نصاری و یهود قبل بعثت محمد صلی الله علیه و آله بر رویت بشارات و صحیح آنها از انبیا و کتابهای خود و اتباع حق و شتند پس بر حق بودند و بمعاوات بعد ظهور آنحضرت و مخالفت از حق گشتند بر آمدند **جواب ثانی** آنکه فریقین ورا از سنة انبیا خود بر حق بودند با شما ... از حق بر آمدند **دوم** در مجمع البیان و مبانی البیان **و** صافی **و** مبانی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود فی الکفر یعنی در کفر بودند و اظهار آن علانیه با نکار اسلام کردند **سوم** نزد ابو عبیده **و** مقاتل در ضلال قدیم بودند و با نکار اسلام ضلالت ظاهر کردند **چهارم** نزد ابن زید در منازعه و محاربه شدند **پنجم** نزد حسن در عداوت و عناد شدند برای ظهور حق **بحث هفتم**

فسیکفیکهم الله کفایة بمعنی بلوغ بغایت از کفی یکفی کفایة اذا قام الامر باشد و نیز بمعنی بس است چنانچه کفاک هذا بمعنی حسبک باشد محتاج بدو مفعول است لهذا کاف و هم دو مفعول اند و سین خاص برای فعل در استقبال بمعنی تعجیل و تاکید وقوع آن باشند **چنانچه** سیبویه گفته که لن افعل نفی سافعل باشد یعنی در سافعل معنی تاکید در حصول فعل در زمان قریب استقبال باشد چنانچه نفی تاکید استقبال باشد **بحث هشتم** فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم تفسیر الفاظ چنین است که وقتی که یهود و نصاری انکار اسلام کرده در ایذای

رسول و مسلمانان افتادند و کلمه خود بستند پس خدا بعد اخبار از آن وعده حتمی و قطعی داد بتقویت آئین
و آئین و نبی و مومنین و غالب بودن ایشان بر آنها تا قیامت و حفظ ایشان از وصول شر ایشان
و ان الحمد لله واقع و ثابت است که کفایت آنحضرت باجلاء بنی نظیر و قتل بنی قریظه و خیبر و سبی
ذراری و اموال ایشان و ضرب جزیه بر کل یهود و نصاری و تذلیل ایشان داد و خدا شنوا بسایر مقال
مومنین و کفار عالم است بافعال و کردار و نیات جانبین را **نزد** بعضی مختص شنوا بمقال رسول
دانا باعمال و افعال و اقوال رسول است پس وصول مضرت ایشان بآنحضرت ممکن نیست
چه او تعالی بر دفع آن از آنحضرت قادر غالب است پس این جمله وعده و بشارت بآنحضرت برای
تسلی و تقویت و عزم جزم است **و نزد** بعضی این وعید خاصه بکفار است که گویا میفرماید
شنوا و دانا بهمه اقوال و افعال و احوال و اعمال و شرور شما ام پس آنچه خارج از مسموعات و
معلومات نباشد بر دفع آن قادر قاهرم **تنبیه** این آیه از اعاظم معجزات رسول و اقطع براهین
بر صدق نبوت او و حقیت اوست زیرا که این اخبار بغیب است **و اما** اثبات غیب
بودن این باین وجه است که بلفظ فسیکفیکهم الله وعده کفایت و دفع مضرت ایشان در عنقریب
زمان استقبالی بصورت قطع داده پس مخبر مطابق خبر در زمان نزدیک بعد این واقع شده که یهود
و نصاری با کثرت و غلبه و ثروت بدست آنحضرت مغلوب و مقتول و مقهور و مسبی الذراری
والاموال شده و بر دیگر فرق جزیه و ذلت حاصل شده **و اما** اثبات معجزه بودن آن باینوجه
است که از آنچه خبر داده بود از نجوم و غیر است و بمکاید دیگر ممکن نیست که چنین تفصیل خبر دهد که در
اول یهود و نصاری جحد و انکار از دین کنند و بعد آن بر معادات و محاربه بکار بند شوند و بعد آن
دفعه ایشان را دفع و از ضرر ایشان کفایت و بعوض آن نبی را عزت و فتح و نصرت و تقویت حاصل
میشود و این نیست مگر از جانب تعالی شانه و از وحی و بیان او پس معجزه باشد و آنچه معجزه باشد مصدق
نبی مخبر بها باشد والحمد لله علی انجاز وعده و انفاذ امره **ایراد زنادقه و ملحدین و من**
یضاهیهم مسلم نداریم که چنین اخبار از معجزات باشد زیرا که معجزه خارق و ناقض عادت میباشد
و در چنین اخبار معارک عادت جاری و ساری است که هر کس مبتلا بایذاء غیر باشد گفته میشود او را
صبر کن بتحقیق خدا فرجی و کفایتی میکند و ان الصبر مفتاح الفرج معروف است گاهی مطابق میشود
و گاهی نه پس معتاد معجزه نمیباشد این از چنین باب بوده باشد **و** گاهی بروایت کتب نجوم و از
تأثیرات کواکب که بعض منجمین سهم غیبی در طالع دارند و گاهی به تسخیر جن و ملائکه **و** گاهی نجومیها
صادقه چنین اخبار بمردم میکنند **و** غیب مشترک در چنین امور میباشد **پس** تمیز و اعتماد
بر آن محال و ممتنع است لهذا از غیب شمردن این خبر عیب محض است **جواب**
بعون الله الوهاب اول اخبار متصنعه و مختلفه کاذبه صحیح نمیباشند و معهذا از همه این اقسام
باین تفصیل واضح و قاطع اصلا نمیباشد **و ما** نمیگوییم که تنها همین خبر معجزه است اگرچه هست

بل غرض ما آنست که این خبر از قرآن است و آن اصل معجزه مشتمل انواع بسیار از معجزات است و از جمله آن انواع این نوع اخبار بمغیب در زمانه آینده باشد کاذب ساحر و منجم را ممکن نیست که همه معجزات او بتفصیل صادق صحیح و بعد آن مطابق واقع باشد مع مطابقت وقوع این خبر معجزات دیگر بعد آن بظهور و وقوع آمد چون وعده فتح و نصرت ظفر و غلب بقا دین او مع امثال و دیگر پس باین جهت ثابت گردید اعجاز بیت این خبر و بطلان ایراد خصم و اشکال او

قوله تعالی صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ترجمه

یعنی در جواب یهود و نصاری بگوئید ای مسلمانان که رنگ کرده است خدا ما را رنگ کردنی از نزد خود و آن ولادت است بر دین اسلام و ایمان باشد و بروایت کافی کلینی آن تصدیق بولایت آل محمد علیهم السلام باشد یا ختنه یا هدایت یا پیدایش خلقت بدست خدا یا تطهیر قلوب از او ث نجاست شرک باشد چه همه خلایق را ابتدا بر توحید آفریده شده اند و صبغه بصورت مجاز کنایه از آن باشد و کیست نیکوتر از خدا در رنگ کردن چه مراد از آن دین و ایمان باشد یا وجوه دیگر که همه آنها از مهربانی خدا بما است و ما مر خدا را عبادت و پرستش کننده گانیم نه غیر او را **لکم** مر گاه خدا جواب ثانی یهود و نصاری ذکر فرمود عقب آن جواب دیگر از سؤال دیگر ایشان باین آیه بیان فرمود **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** صبغة الله ماخوذ از صبغ یصبغ بهر سه اعراب سه لغت اند صبغا بالفتح مصدر و بکسر آن نیز و لغت اند و صبغة بالکسر فعلة از صبغ چون جلسة از جلس حالتی است که برای آن رنگ واقع میشود چه صبغ در اصل رنگ کردن باشد **بحث دوم** نصب صبغة الله یا بنا بر بدل و تفسیر ملت ابراهیم یعنی ملت ابراهیم صبغة الله از اخفش منقول باشد **یا** بنا بر اغراء چون اتبعوا صبغة الله والزموها **یا** بنا بر تاکید مضمون جمله آمنا بالله و من احسن استفهامیه احسن مبتدا و ما بعدش خبرش و نصب صبغة ثانیه بنا بر تمییز باشد **بحث سیوم** در نزول این آیه چند وجه اند **اول** شیخ المشایخ از ابن عباس روایت کرده که بنی اسرائیل از موسی پرسیدند ایصبغ ربک **آیا** خدا صباغ است که رنگ کند موسی گفت اتقوا الله ان کنتم مؤمنین یعنی خدا را بترسید اگر مؤمنید پس خدا بموسی وحی کرد یا موسی از رنگریزی من از قوم خود پرسیدند و ایشان را بگو که من رنگریزم چه همه رنگها ایجاد

خلاف در صبغة الله

کرده من و مقدور من و مخلوق من بهر رنگ است و یهود معاصر نبوی انکار از آن کردند پس این آیه بصورت رد بر ایشان نازل گردید **دوم** سیوطی در منثور و ابن مردویه و ابوحاتم و ابوالشیخ در عظمت روایت کردند که بنی اسرائیل موسی را پرسیدند که خدا رنگ کردن میتواند و موسی از خدا از جانب ایشان مسئلت نمود حقتعالی بوحی فرمود که بگو ایشان را آری که من رنگ میدهم الوان را سرخ و سفید و سیاه و همه الوان و صبغ من یعنی محتاج برنگ دادن من اند پس بنابران خدا نازل فرمود این آیه صبغ را بر نبی خود **سیوم** در مجمع البیان و مبانی البیان و معالم از ابن عباس مرویست که نصاری را وقتی که ولدی متولد میشد پس از روز هفتم در آب زردی او را غوطه میدادند و آنرا معمودیه میگفتند و او را رنگین ساخته میگفتند که این رنگ تطهیر طفل از غیر دین مسیحاست و از آن نصرانی شده و حکم آن دارد پس خدا این آیه را در رد ایشان فرستاد که تصبیغ یعنی رنگ دادن که ... است و رنگ دادن خداست که کدام رنگ نیز احسن و افضل از خداست **چهارم** طبری و سیوطی و ابن حمید و ابن جریر و ابن منذر از قتاده روایت کردند که یهود اولاد خود را رنگ میدادند و نصاری نیز بحال ایشان رنگ یهود رنگ میدادند و میگفتند که این است علامت یهودیت و نصرانیت خدا این آیه را در رد آن فرستاد که رنگ خدا اسلام و توحید است و نیست رنگی احسن از رنگ خدا که اسلام باشد و ناظر علامتی آن ... باشد که ... مبعوث شد **بحث سیوم** در تفسیر صبغة الله چهار تفسیر کردند **قول اول** و در آن چند وجه است **در کافی و تفسیر عیاشی و مجمع البیان و روض الجنان** مرویست که صبغة الله اسلام است و ... **و مبانی البیان** از ... **معالم التنزیل** ... همین از ابن عباس مرویست که ... دین خداست و همین مختار قتاده و کلبی و حسن مع جمعی دیگر است **تنبیه** ... خطاب بمومنین باشد ... الله و هو الاسلام یعنی اتباع کنید و لازم گیرید دین اسلام را **و وجه تسمیه دین بصبغة الله** چند وجه گفتند **اول** آنکه نصاری و یهود وقت ولادت اولاد خود را رنگین میکردند و میگفتند این رنگ نصرانیت و رنگ یهودیت است جواب داد که رنگ خدا آن اسلام باشد که تا آخرت از لوث و چرک شرک و کفر پاک شده زایل از معتقد او نمیشود پس بنابراین بمجاز بر دین صبغة الله اطلاق میشود و باب مجاز واسع است **ثانی** آنکه یهود و نصاری اطفال خود را وقتی که تلقین این یهودیت و نصرانیت میکردند میگفتند که حالا رنگ دین یافتند زوال آن از ایشان تا موت محال است چه قلوب ایشان شرب آن کرده بعوض آن خدا فرموده تعلیم دین الله و شرب احکام آن صبغة الله باشد مختار قتاده و ابن انباری است **ثالث** برای آنکه

هر مولودی متولد نمیشود مگر بر فطرت اسلام

بقبول دین یعنی از آثار طهارت و صلوة و صیام از وجوه ایشان مشاهده میشود چنانچه فرموده سیماهم فی وجوههم من اثر السجود چنانچه بجامه بعد از قبول رنگ اثر رنگ در اعماق او نازل شده و ظاهر گردد

صبغ هم نامیده شد بمشاکلت و مشابهت باشد بحقیقت این مختار هم غیر از خاصه و عامه

است و از آنها صبغة ایشان نیز چنانچه وارد شده **وصافی و نور الثقلین**

و عیاشی و کافی از حضرت صادق مرویست که صبغة الله

عبارت از اسلام است و نیز صاحب صافی از اصحاب ما و از عامه

بیان فرموده **و**

یعنی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله یعنی رنگ و خدا بما رنگ داده و فی و رنگ

داده بمعنی آفریدن خلایق بر توحید و دین اسلام است تبدیل صبغة الله خلق الله نیست

و نباید **و حدیث** مشهور نیز مصحح مرام است کل مولود یولد علی فطرة الاسلام

ابواه یمجسانه او یهودانه او ینصرانه یعنی هر مولودی متولد نمیشود مگر بر فطرت اسلام بعد آن

والدین او او را مجوسی سازند یا یهودی یا نصرانی **اقول** اگر مراد از صبغ و فطرت دین

ابتدا است پس قول اول است ثانی نیست و اگر مراد از فطرت محض آفریدن است پس

ثانی است نه اول **اشکال** بنا بر این قول اگر خدا خلق را بر اسلام آفرید پس کفر از کجا آمد

چه آنچه خلقی باشد چون صورت و رنگ بدن و هیکل در آن تغیر و تبدل اصلا متصور نیست

و نیز اسلام اگر فطری است پس بچه کافر مسلمان باشد و او را چرا تابع والدین کفر گردانید

باید که او را تغسیل و تکفین و نماز جنازه و دفن در مقبره مسلمانان میکردید و حالانکه بر عکس آن میکنید

و نیز بگوش او کسی دعوت اسلام نرسیده باید او مسلمان و طاهر باشد **و فائده** از

فطرت چیست **و** اگر در ایجاد مخلوق بر اسلام فایده و حجتی نباشد پس ایجاد ایشان بر فطرت

اسلام عبث باشد بر تعالی جایز نیست و صبغه و فطرت در یک حکم اند **جواب** اگر تفسیر

صبغه و فطرت بصورت حصر خلقت بر اسلام مراد میگیریم باز هم اشکالی لازم نمی آید چه ولادت

هر آدم بر فطرت اسلام است و اسلام توحید تام است باین جهت که آن موجود میداند که من نبودم

بل بموجد واجب تعالی پیدا شدم اگر او دعوت اسلام گوش زد نشده و بر همین اعتقاد مرد بر فطرت

مرده **و اما** آنکه بعد بلوغ بر کفر مرده معلوم شده که ترک توحید کرده معتقد و مصر بر کفر مرده پس

این کفر بفعل خودش پیدا شده و آنرا اختیار نموده **اما** اطفال کفره را تابع والدین خودش

میسازیم زیرا که در دست آنها اند و آنها اختیار کفر و ترک فطرت کرده اند **و** اگر بدست مسلم

بیفتند در همان آن حکم اسلام جاری میشود برای ولادت بر فطرت دیگر برای قبض مسلم

و حدیث کل مولود مصحح همین مرام است **اما** تغیر در امور خلقی جایز است چنانچه صغیر

چون بزرگ میشود تغیر تفاوت حالات و مزاج و صورت و طاقت و حواس در هر سه حالات

معنی صبغه یعنی قبلة الله باشد

و اگر این تبدل و تغیر ثابت شد پس بنده مختار چرا ایمان و اسلام فطری را تغیر داده نمیتواند چنانچه دیگر امور طبعیه را تغیر میدهد **اما وجه** تسمیه فطرت باین سبب باشد که ایجاد هر شی علوی و سفلی از محض عدم بوجود و ظهور آمده خصوص وجود آدمی در ترکیب و بنیه خود با ضعف قوت و عجز و فاقه و امثال آن چون لباس رنگی محتاج الی الصباغ و الخالق باشد پس این ایجاد و آثار و شواهد را تعبیر بصبغه و تسمیه فرموده **قول ثالث** صبغة الله شریعة الله و مراد از آن ختان باشد **ابن عباس** فرموده **و** ابو القاسم بلخی است چه یهود و نصاری تصغیر و تلوین اولاد خود را اثر و علامت یهودیت و نصرانیت گمان میکردند خدا وند بعوض آن ختان در اسلام مقرر کرده تا فرق از موافق و منافق و علامت مسلمانی بر دین حق تا ابد باشد **و معالم** وجه تسمیه این وجه بنا بر حقیقت نقل کرده چه مختون عند المختتنه مصبوغ بدم میشود **نزد** زجاج **و** ابو عبیده صبغة الله سنت الله باشد **و نزد** اصم صبغة الله حجة الله علی الخلق باشد **و نزد** ابن کیسان صبغه قبلة الله باشد پس شریعت و سنت و حجت و هدایت را صبغه بمجاز نامیده زیرا که حلیه و زیور انسانی است چنانچه جامه مصبوغ را صبغ زیور و زینت و رونق است و اول اقوی است و در آن اکثر این وجوه داخل میشوند ثم الله اعلم **بحث چهارم** و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون یعنی کسی نیست احسن و نیکوتر از خدا باعتبار صبغ **و فخر الدین** گفته صبغی نیست احسن از صبغة الله چه ایمان و عبادت برای تعالی و فضلیت و احسنیت او کائنه ضروری است از غیر تعالی **در عابدون** چند وجه اند **اول** آنکه ضمیر له راجع الی الله یعنی کسی نیست احسن بسبب صبغه که ما مر او را عبادت کنیم بغیر خدا **ثانی** ما مر او تعالی را عابدیم بملت ابراهیم **سیوم** و ما مر او تعالی را عابد و مخلص و نه نکنیم بسبب تصبیغ او ما را **چهارم** بیضاوی گفته این تعریض بیهود و نصاری است باین معنی که ما شریک نمی سازیم تعالی را چون شما یهود و نصاری این احسن است **سوال** این آیه نه با قبل ربطه دارد و نه با ما بعد و اگر جمله معترضه است باز هم خود جمله معنی تام مسکن قلب نیست در افصح کلام چنین کلام بی ربط قبیح باشد **جواب اول** از بعض امامیه و بعض حشویه آنکه عدم ربط بجهت ترتیب عثمانی باشد چه او آیات را بالاتفاق ترتیب بحسب نزول نداده **جواب بیضاوی و مبانی البیان** آنکه این عطف بر آمنا است و آن مقتضی است که دخول صبغة الله در مفعول قولوا باشد **و** هر که نصب آن بر اغرا یا بر بدل واجب داند پس او قولوا را مضمر داشته معطوف بر الزموا یا بر اتبعوا ملة ابراهیم برانده قولوا آمنا بدل اتبعوا سازد تا فک نظم و سوء ترکیب و ترتیب و اخراج کلام از التیام و اتساق لازم نیاید **در کشاف** گفته این عطف بر آیه آمنا بالله است و همین عطف رد میکند قول آنکس را که گمان دارد بانکه صبغة الله بدل از ملة ابراهیم با نصب او یا باغرا یعنی علیکم صبغة الله چه

دران فک نظم و نسق و اخراج کلام از التیام و اتساق است و اما نصب آن بنا بر مصدریت سوکده چنانچه همین مذکور سیبویه است انتهی والله اعلم

قوله تعالی قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ترجمه

یعنی بگو یا محمد یهود و نصاری را آیا حجت می آرید بصورت مخاصمه با ما در دین خدا باولویت خود در استحقاق نبوت بقول خود نحن ابناء الله واحباؤه یا پسران خدا و دوستهای او هستیم یا بآنکه نبوت از زمان ابراهیم و بنی اسحق بود و بنی اسمعیل الحال چگونه رسید و با آن احق میباشیم و حال آنکه او پروردگار ما و شما همه است آنکه رب و مربی باشد همه افعال را بتدبیر دانسته و قابلیت مربوب و ید میکند و برای ما جزای اعمال و کردار ما است و برای شما عوض عملهای شما است و ما مر او را در همه عمل خالص نموده ایم از دل و زبان و جوارح **در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** حجاج و جدال و خصام نظائر اند و اعمال و احداث و افعال نیز نظائر و اخلاص و افراد و اختصاص نظائر اند و ضد خالص مشوب باشد

در روض الجنان فرموده همزه در اینجا استفهام است بمعنی تقریع و انکار و اما محاجه و مجادله و مخاصمه مفاعله از حجت باشد چنانچه گفته میشود حاججته فحججته ای غلبته بالحجة یعنی حجت کردم پس غلبه بحجت کردم بر او **در معالم** گفته محاجه مجادله در خدا برای اظهار حجت باشد **بحث دوم** قل اتحاجوننا فی الله خطاب قل بالاتفاق بمحمد است اما خطاب اتحاجوننا بکدام است در او خلاف کرده اند **اول** محاج یهود بودند این مختار بلخی و ابو علی جبائی است **ثانی** آنانکه حجت کردند یهود و نصاری بودند **یا** هر یکی بالانفراد آمده حجت کردند **یا** بالاجتماع معا لکن هر یکی از جانب خود و از آن صراحتی نیست این مختار اکثر است زیرا که در ما قبل و در ما بعد نیز ذکر فریقین بود پس باید هر دو باشند **ثالث** خطاب بمشرکین عرب است **رابع** نزد اصم خطاب بهمه فرقه کفار از مشرکین و یهود و نصاری است **اقول** اگرچه قول ثانی اکثر من حیث النزول است لکن عموم من حیث الحکم ممکن است

مرتبه رسالت بوراثت وقرابت حاصل نمی شود

بحث سیوم در وجوه محاجه خلاف کردند **اول** یعنی یهود می گفتند نحن ابناء الله

واحباؤه والاولی بالنبوة من بنی اسماعیل یعنی اولاد خدا و احباب خداییم پس اولی به نبوت

نبی عرب و بنی اسماعیل ما میباشیم چه تا این وقت پیغمبران همه از بنی اسرائیل بوده اند و از اولاد اسماعیل

الی حین نبی مبعوث نگردیده پس متقدم بودن ما و اسبق بودن دیگر انبیا از قبیله ما و احق با آن می

باشیم واگر تو پیغمبری ابتدا از مسیحی یهودی باید بود **ثانی** آنکه یهود گفتند عزیر ابن الله

ونصاری گفتند مسیح ابن الله یعنی عزیر پسر خدا و مسیح پسر خداست ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او

نصاری یعنی هرگز داخل جنت نشود مگر کسی که یهودی باشد یا نصاری چه آنکه اهل هدایت و

جنت اند بغیر ایشان نبوت نمی رسد **ثالث** مشرکین گفتند لو لا نزل هذا القرآن علی رجل

من القریتین عظیم چرا امر و نهی که محتاج به نبوت نازل گردیده بر مرد بزرگی عظیم الشان و شوکت

نازل نگردیده و به بزرگ تر معتبر منظور بشود (در روض الجنان) مسطور است

شده که بعد این حضرت محمد آن که در حق خلاف کردند با اختلاف نازل گردیده پس رد و جواب

ایشان در این **بحث چهارم** و هو ربنا و ربکم و این جواب محاجه ایشان

است که آیا محاجه می کنید برای خود به ما و حال آنکه او تعالی پروردگار و آفریدگار ما و شماست و در این

اقرار مستقیم پس آنکس که خالق و مدبر ما و شما باشد او اعلم بمصالح رسالت است که کدام انسب و اصلح با آن

و متحمل اعباء و اثقال آن باشد این منزلت بوراثت و قرابت حاصل نمیشود پس اعتراض بر مدبر

ما و شما جایز نیست بل تفویض امر بمدبر خالق تعالی واجب است **و نزد** بعضی بیننا و بین الله

نسبتی اصلاً نیست مگر عبودیت و در آن ما همه خلایق مشترک میباشیم پس ترجیح دادن شما نفوس

خود را برای نبوت بر ما که ما مستحق نیستیم جایز نیست پس هر کس را از فریقین در زمانی قابلیت و

رجحان دیده باو داده و در این از شما ما احق میباشیم برای آنکه ما اخلاص کلی بخدا داریم شما منحرف

و منحرف و مشرک خدا میباشید پس اگر نبوت بما داده بجهت اخلاص با تعالی در عبودیت داده باشد

بحث پنجم ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم **آیا** این فقرات بصورت نصیحت با ایشان

است **یا** بصورت عدل شود تعالی در آن دو قول اند **اول** مختار رازی **ثانی** مختار شیخ

المشایخ واصح همین است یعنی اظهار رفعت و دنائت انساب و اعمال در نبوت بکار نمی آید چه بر

کسی باید نامت کسی با بعد زر و وبال کسی دیگر گرفتار و مستحق جزای آن نمیشود بل جزا و مکافات افعال و

اعمال ما از نیک و بد بما و جزای افعال و اعمال شما بشما عاید و حاصل گردد و اثر اند خلیتی در حصول

نبوت و امامت نیست بل در اینجا در کار قابلیت بنده و مصلحت باری است **بحث**

ششم ونحن له مخلصون یعنی ... شما اگر عمل در کار است پس عمل مقبول نمیشود مگر با خلاص ...

... بخدا در اخلاص ... ما احق و اولی میباشیم **و** در معنی اخلاص وجوه

اند **دو مقاله** ... عبارت است از خالص و صاف بودن ... بنده و عمل او

معانی اخلاص و انواع او

از شرک و ریا و **نزد** فضل بن عیاض اخلاص عبارت است از ترک عمل ریا و بجا آوردن عملی برای خدا بغرض اظهار در خلق شرک است **در مجمع البیان و روض الجنان و معانی البیان** مرویست که حذیفه یمانی از حضرت سید انبیا از اخلاص پرسید که چیست آنحضرت فرمود من جبرئیل را از آن پرسیدم و او از خدا پرسید فقال تعالی هو سر من سری استودعته فی قلب من احببته من عبادی پس حقتعالی فرمود او سریست از سر من که آنرا او ودیعت نهادم در دل کسیکه دوست دارم او را از بندگان خود **در روض الجنان و مجمع البیان** از ابوذر غفاری است که حضرت رسول خدا فرمود ان لکل حق حقیقة و ما بلغ عبد حقیقة الاخلاص حتی لا یحب عبد ان یحمد علی شیء من عمل الله یعنی برای هر حقی حقیقتی هست و نمی رسد بنده بحقیقت اخلاص تا آنکه دوست نگذارد که من محمود شوم بر شیء از اعمال الهی و **ایضا** از مجمع البیان نقل فرموده که الاخلاص ان یستوی اعمال العباد فی الظاهر و الباطن یعنی اخلاص استواء اعمال در ظاهر و باطن باشد **نزد** بعضی اخلاص آنچه مستور از خلایق و صاف از علایق باشد **نزد** بعضی حسنات خود را مکتوم چنانچه سیئات خود را مکتوم میسازد **در روض الجنان** نقل فرموده الاخلاص شیء لا یکتبه الملکان و لا یفسده الشیطان و لا یطلع علیه الانسان و لا یعلمه غیر الرحمن یعنی اخلاص شیء است که ننویسند از ملکان یعنی رقیب و عتید و فاسد نگرداند آنرا شیطان و مطلع نشود بر آن انسان و نداند او را غیر خدای مهربان **نزد** بعضی اخلاص چیزی بود که آنچه کنی بنی بود **و بعضی** گفته اند ما یراد به الحق و یقصد به الصدق یعنی از اخلاص مراد حق و قصد صدق باشد **نزد** بعضی ما لا یشوبه الآفات و لا یتبعه رخص التاویلات یعنی اخلاص چیزی باشد که مشوب بآفات و رخصت تاویلات با آن دنبال نباشد **تنبیه** در آیت دلیل است که کفر و ایمان از افعال عباد است لقوله اتحاجوننا و لقوله و لنا اعمالنا و لقوله و نحن له مخلصون ثم الله اعلم

قوله تعالی أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً

۷۳۵

عِندَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ترجمه یعنی بگو یا محمد ای یهود و نصاری آیا شما میگوئید بدرستیکه ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط بودند یهودیان یا نصاری بگو یا محمد آیا شما داناترید یا ایمان ایشان و ایمان از امور قلبی است یا خدا داناتر است بایمان و افعال ایشان و کیست ظالم‌تر یعنی کسی نیست ظالم‌تر از آنکس که مخفی و مکتوم کند و بپوشد گواهی را و یا بدل و برعکس شهادت صحیحه کاذبه بگوید حال آنکه نزدیک و معلوم و ثابت باشد از طرف خدا و جانب تو یعنی آنرا بداند از کتب منزله تو و چه و در این تعریض باهل کتاب این است که ایشان شهادت دروغ و تحریف دین و کتاب کردند و نیست خدای لطیف مجرد خبیر غافل و بیخبر از جمیع آنچه شما بعمل می آورید و می کنید و میگوئید **بدانکه** در این محاجه باطله دیگر اهل کتاب است و در تفسیر آن چند بحث اند **بحث اول** نزد ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص بل نزد تمام قراء کوفه غیر ابوبکر و بروایتی غیر ابن عامر نیز بتاء مثناه فوقانیه برای وجود احتجاج و برای انتم الصیغه خطاب می باشد **نزد** باقی قراء بیاء غیاب میباشد اگرچه در هر دو حال مراد فریقین اهل کتاب اند بنابر اول خطاب بمخاطبین معاصرین نبوی است و بنابر ثانی اخبار از احوال کتابین باشد **و آیا** باختلاف قراء لفظ ام متصله است یا منقطعه در آن قراء و نحاة را نیز دو قول است

قول اول بنابر خطاب ام متصله باقبل استفهامی میباشد چون اتحاجوننا فی الله ام تقولون ان الانبیا علی دینکم یا بای الحجتین تمسک میباشد یعنی بگو یا محمد آیا بکدام حجت در خدا می کنید یا میگوئید که انبیا از شما و بر دین شما بودند بکدام یکی از این دو حجت متمسک آیا در تعلق بتوحید پس ما موحدیم یا باتباع و دین همه انبیا پس ما تابع ایشان هستیم **قول ثانی** بنابر یاء غیاب ام منقطعه پس ام بمعنی بل برای اضراب و همزه استفهام برای انکار بصورت عدول از حجت اولی بحجت ثانیه که نه بل تقولون ان الانبیاء من قبل ان تنزل التوریة والانجیل کانوا هودا او نصاری باشد یعنی بلکه آیا شما میگوئید یعنی نگوئید چنین که انبیا قبل از نزول توریة و انجیل یهود یا نصاری بودند چه قبل ثبوت دین شما یهودیت و نصرانیت نبوده انبیا قبل آن چگونه بدین شما بودند پس این حجت الزامی بصورت تفریع و تجریح برای تکذیب و ابطال قول ایشان باشد

بحث ثانی قل ءانتم اعلم ام الله اعلم و اعرف و ادری و ادرک لفظ ام یک معنی **در مجمع البیان** فرموده اعلم و احوج و عمی لفظا بصیغه افعل برای معانی زیاد استعمال میشوند و زیادتی آنها بالنسبت واقع و صحیح میشود **محققین** معانی فرموده

بیان فرق در افعل تفضیل و افعل صفتی

که صفات بر سه نوع اند صفت ذات و صفت فاعل و صفت معنی **اول** چون ذات جو ریا اسود و یا احمر است در این زیادتی حاصل نیست بل این صفت ذاتی است **اما ثانی** چون وجود شیئ و کون و تولد و در آن نیز زیادتی متصور نیست چه این صفتی است که بفاعل حاصل میشود **اما ثالث** او بر دو نوع است **احدهما** قابل زیادتی میباشد و آن چیزیست که در معنی آن مثلیت متصور باشد چون الوان و اکوان و نحو آن **و ثانیهما** در او تزاید مثلیت و بعضویت متصور نباشد انتهی پس در آنچه زیادتی متصور بالنسبت الی غیره باشد او موسوم بافعل تفضیل است و در آنچه زیادتی متصور نباشد او افعل صفتی است **بحث ثالث** ام الله مبتدا و خبرش محذوف تقدیرش چنین باشد ام الله اعلم **بدانکه** در تفسیر آیه ام تقولون الی قوله قل ءانتم اعلم ام الله چون عطف بر ماقبل است و مبلغ من الله رسول او ست پس رسول خدا که نبوت او مقطوع الثبوت است بایشان بحج توبیخ و تقریع حجت پیش کرد که شما نگوئید و آن دروغ محض است که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط ایشان یهودی بودند یا نصرانی زیرا که ایشان قبل نزول توریت و انجیل انبیا بودند در آن وقت یهودیت و نصرانیت متصور و متخیل نبود و چه جای که نسبت آن بهاد رجا بی و نیز فرموده ماکان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا بل کان حنیفا یعنی ابراهیم بدین یهود و نصاری نبود بل او از مسلمانان خالص بود و اصل اسلام دین او بود و بگو یا محمد برای عاد خود **ءانتم اعلم** ام الله یعنی شما احوال انبیا و مزبور تهید یا خدای مرسل و خالق ایشان بدین ایشان و آثار است یعنی خدا اعلم و خبر او صدق است و حالانکه عقل و نقل قاطع ثابت است که ایشان چنین نبودند پس این دعوی شما که ناظر محض باطل است و باطل حجت اصلا و ابدا نیست **سوال** اگر گفته شود که ابراهیم را چگونه مسلمان گفته شود و حالانکه از بعثت محمدی مسلمانی بالضرورت بل بالبداهه اطلاق و جاری و ساری شده این عواهم مثل دعوی یهود و نصاری باشد که یهودیت یا نصرانیت بود **جواب** در اصل دین ابراهیم دین اسلام بود نه مجوسی و نه یهودی و نه نصرانی و بعد او بر این ملت محمد مبعوث گردیده پس ابراهیم مسلم بود نه یهود و نه نصاری **اما ثبوت** آنکه دین ابراهیم اسلام بوده و آن بشهادت توریت و زبور و انجیل است که همه انبیا خصوص ابراهیم بر توحید و حنیفه بودند **و بقران** نیز و قرآن کتاب الله است و ثبوت آن معلوم هر کس است که اتباع بقرآن و بکتب کلامیه مسلمانان کرده که او معجزه محمد مع معجزات دیگر غیر از آن باشد پس ثبوت معجزه محمد ثابت شد که دعوای او در برام صحیح و صادق است و او در قرآن آورده ماکان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا بل کان حنیفا مسلما پس بثبوت این بطلان و کذب قول اهل کتابین ثابت گردید **سوال** چرا خدا فرموده ءانتم اعلم آیا ایشان عالم نبودند بآن و حالانکه ءانتم اعلم دلیل است که ایشان علم بآن داشتند و لکن مختفی نهادند پس قول اعلم صحیح نباشد چه خطاب عاید بمن لا یعلم است **جواب**

جواب سوال ابراهیم یهودی و نصاری نبود

امّا آنکه میگویند ظن و وهم داشتند پس بنابراین سوال ساقط است و امّا آنکه میگویند که ایشان عالم بوده انکار میکردند و مخفی می‌نهادند پس معنی و در آن وقت چنین باشد که منزلت شما منزلهٔ معترض از حق ثابت یا معترض بر معلوم آنچه خدا بآن خبر داده پس او را نفع نمیدهد اخفاء و انکار او مع اعتقاد و بآنکه خدا اعلم است از او و معلوم است که بر خدا هیچ مخفی و مستور نیست زیرا که مجرد محض علم ذاتی دارد پس جمیع معلومات را کما ینبغی میداند **ایراد** بنابر جواب سوال اول آنکه اجماع مسلمانان است که دین محمّدی ناسخ جمیع ادیان است و اگر دین ابراهیم اسلام بوده پس باید دین محمد ناسخ دین ابراهیم نباشد بل تابع او است **جواب** این از جواب آیه و من یرغب عن ملة ابراهیم بباب اقطع الاجوبه در آن ذکر شده **بحث رابع**

و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و تفسیر آن اقوال اند **اوّل** جمعی از خاصه و عامه نقل کرده‌اند که این آیتی است از آن آیات که تقدیم و تاخیر دارند چه من متعلق بلفظ اظلم اسم تفضیل است **پس** **فخر الدین** چنین تقدیر کرده و من اظلم من الله ممن کتم شهادة عنده یعنی کیست ظالم‌تر از خدا از کسیکه کتمان شهادت کند بعد ثبوت آن نزد او **شیخ المشایخ و فخر الدین** یعنی از مردم آنکس که کتمان شهادت بعد علم و ثبوت آن کند ظالم است و اگر خدا کتمان شهادت کند در باب انبیا که یهودی یا نصرانی بودند ظالم باشد و آن بر خدا محال است زیرا که او عدل و غنا است و منزه او از کذب باشد پس معلوم شد که خدا شهادت را مخفی نکند بل اظهار فرموده که ایشان یهودی یا نصرانی نبودند الخ **در روض الجنان** فرموده که این آیت دلیل است بر رد جبریه که قبیح از بنده قبیح است و از خدا قبیح نیست زیرا که مالک الملوک است آنکه اگر بنده ظلم کرد قبیح است و اگر خدا کتمان کرد ظلم و قبیح است **ابو مختار بلخی و ابو مسلم اصفهانی** **قول ثالث** من برای ابتداء غایت است پس متصل بشهادت است نه بکتمان پس تقدیرش چنین میشود و ما احد اظلم ممن یکون عنده شهادة من الله فیکتمها یعنی نیست احدی ظالم‌تر از کسیکه نزد او شهادت خدا ثابت باشد و آنرا کتمان کند پس مراد باین شهادت بشارت محمدی در کتاب توریه و زبور و انجیل است متمسکین آنها کتمان کردند ظلم اند **ابو مختار حسن و قتاده است و مجاهد** گفته مراد از این شهادت ثابته نزد اهل کتاب اینست که ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اولاد او حنیفه بودند کتمان کرده بعوض آن در دعوی داشتند که یهودی یا نصاری بودند **قول ثالث** آنکه من متعلق بکتمان است پس بنابر آن چنین میشود و من اظلم ممن کتم ما ثبت فی التوریة من الله فلا یقیمها و لا یودیها یعنی کیست ظالم‌تر از کسیکه کتمان کند آنچه را در توریه منزله الهی از کلام او نزد او ثابت است و موید شود من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و بعد علم بآن آنرا قائم و ادا نکند بل آنرا مخفی و انکار کند **بحث خامس** و ما الله بغافل عما تعملون ما در اینجا نافیه و نیز باء در بغافل **شیخ المشایخ** فرموده که در خبر ماء نافیه و لیس برای نفی تاکید میباشد چون ما زید بمنطلق یعنی زید هرگز منطلق نیست **امّا** غافل اسم فاعل از غفل یغفل غفولا

فرق در سهو و جنون و نوم و سکر

و غفلة گو و در قاموس غفلة اسم بمعنی بی خبری و بی تجربگی باشد در **مجمع البیان** فرمود غفلت
و سهو و نسیان نظایر اند و آن ذهاب معنی از نفس باشد و صحیح آنست که سهو باین معنی نیست
بل او فقد علوم از قلب و عقل است **و** اگر سهو ستم مع صحت محل او باشد **جنون** است **و**
اگر مقارن او نوعی از ضعف طاری شود موسوم **باغما** است و اگر مقارن او استرخا شد
پس مسمی **بنوم** باشد **و** اگر مقارن او نوعی از طرب حاصل شد موسوم **بسکر** است **و**
اگر بعد علم سهو حاصل شد او **نسیان** است **در روض الجنان** فرمود مرجع و مآل
غفلت بی علمیست **سوال** خدا او را اینجا وصف خود لا یغفل کرد پس از صفات سلبی
است **آیا** نقیض غفلت از صفات ثبوتی است **یا نه** اگر از صفت ثبوتیه است پس جمع شد
علم تجربه و تحصیل خبر باشد بر خدا چنین علم جایز نیست **و** از متکلمین جمعی گفته چون فارابی **و**
امام الحرمین **و** غزالی **یا** طبیب **و** عاقل **و** عارف **و** فقیه **و** فطن جایز نیست اطلاق اینها بر
سبحانه تعالی زیرا که مراد از طب علم یا خود از تجارب **و از عقل** علم مانع از اقدام بر ما لا ینبغی
و از معرفت علم سابق بغفلت **و از فقیه** فهم غرض کلام متکلم سابق الجهل
باشد **و از فطن** فطانت سرعت ادراک ما یراد تعریضه علی السامع و آن نیز مسبوق
بجهل میباشد **و از غفلت** مراد یا سهو و نسیان باشد یا جهالت از علم تجربه یا جهل از علم
اخبار باشد **و** در اینجا خدا لضد لا یغفل چگونه وصف خود کرده **جواب** اطلاق نقیض ثابت
است چه از صاحب مجمع الاستفید می‌آید غفلت و سهو و نسیان نظایر اند **در صحاح**
و قاموس گفته غفله غفولا بمعنی ترک و سهی **و در نهایه ابن اثیر**
جزری در ذیل لغت من اتبع الصید غفل گفته یعنی شغل قلبه حتی ترکه پس بنا بر آن
معنی لا یغفل بمعنی لا یترک و لا یسهو و لا یشغله شیئی باشد پس نقیض آن عالم لا یسهو شیئا و لا
یشغله یا حافظا لا یغفل یا شبه آن فقره آخره از آخر فصل جوشن کبیر است خلاصه نقیض آن ثبوتی
است لهذا خدا بخود وصف آن نمود و آن عالم غیر ساهی و حافظ غیر تارک باشد هیچ اشکالی لازم نمی
آید **بحث سادس** عما تعملون آیا خاص است **یا** عام و آن دو وجه اند **بنا بر**
اول خدا خطاب بیهود و نصاری فرمود که خدا ساهی و تارک نیست از جزای آنچه شما عمل میکنید
یعنی تعریض با ایشان بر کتمان شهادت باشد چه قیام مواد آن لازم بود و نکردند **و بنا بر ثانی**
بر خدا هیچ چیز از معلومات حتی وساوس صدور و خافیه عیون غایب و مستور نیست پس
حذر در اعمال و آماده بر تحصیل جزای آنها باشند **آیا** نمی بینی که اگر رقیبی و حافظی از جانب سلطانی
بر کسی مقرر باشد تا امانت زبانی و انفاس او را بشمارد چقدر آن شخص در خوف و حذر مبتلا شد و این
سلطان عالم خبیر بجمیع معلومات که هیچ خافیه یعنی وساوس صدور در هیچ حال بر آن بر او
مخفی نیست پس از او چگونه باحذر و اوجل باشیم **خلاصه** ... و تقدیر ... عیب

جواب سوال اظلمیت

جامع بجل وعید است اعاذنا الله والمومنین من المواخذة **تنبیه** آیت دلیل بر چند چیز است **اول** انبیا بدین اسلام آمده اند وخود بر اسلام بوده اند **دوم** کتمان شهادت وعدم اقامت آن عند الحاجة بعد علم بآن از اکبر کبایر وتارک آن اظلم الظالمین است **بلی** اداء آن کلمات عینا واجب است والا مثلی علی تردد **سوال** اگر عدم اداء شهادت ظلم اظلم باشد واسم تفضیل استعمال نمی شود مگر باضافت پس عدم قیام آن اظلمیت از شرک وقتل ناحق مومنین باشد واظلمیت واقبحیت آن باطل شد **جواب** چنین سوال سابق ذکر شده ودر اینجا میگوییم که اظلمیت این بالنسبت گناهان دیگر است غیر از شرک چه عقاب همه مستوی نیست و اگر بالنسبت شرک هم باشد ممکن وجایز است چه این شهادت مشتمل نبوت و نبوت مستلزم الهیت است هرگاه شهادت نبی را مخفی نهاده پس بتکذیب نبی تکذیب الهی نیز لازم می آید پس اغلظ از شرک باشد ثم الله اعلم **سیوم** عباد در افعال تکلیفیة فاعل مختار اند والا ومن اظلم ممن کتم شهادة وتعملون بصورت ذم واضافت بایشان نمیفرمود پس زعم جبریه باطل شد ثم الله اعلم

قوله تعالی تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ترجمه

یعنی انبیاء مذکوره بالا یا آباء شما یهود ونصاری جماعتی بودند بتحقیق از دنیا در رفته وگذشته اند ودنیا از خود ایشان خالی است مر ایشانراست آنچه کسب کردند وبعمل آوردند ومر شماراست آنچه کسب کردید وعمل نمودید وسوال کرده نمیشوید از آنچه ایشان عمل وکار کردند **بدانکه** هرگاه احتجاج درباره انبیا بیهود ونصاری تمام کرد عقب آن باین آیه کلام فرمود برای فواید چند **اول** در این آیه توعیظ وتذکیر وتنبیه بخلق است که اتکال واعتماد بر فضل آباء نکنند چه هر یکی از آباء وابناء عملی دارد وجزائی بالانفراد میخواهد **ثانی** آنکه تقلید احدی در اصول وفروع نکنند چه اگر مجتهد مصیب بود برای خودش است واگر خاطی بود مقلدش شریک خطا است لهذا واجب است که ترک سلف در حق وباطل کنند ودین وآیین را باستدلال ونظر واز کتاب الله وسنت رسول بگیرند واتباع باهواء واقیسه

جواب سوال الفاظ

وا گر باطل نکنند **ثالث** لازم نیست که فرایض واحکام شما عین فرایض آبائی واجدادی در هر زمان باشند چه ایشان از دنیا رفتند واحکام وفرایض که در حکمت ومصلحت بحسب اختلاف امزاج واحوال وازمنه وامکنه واشخاص مقرر میشوند بفوت لازم ملزوم نیز فوت میشود وحکمت ومصلحت مقتضی تبدیل دین وآئین به تبدل اشخاص وازمنه میشود پس انتقال شما از دینی بدینی عجب نماید پس نسخ ادیان سلف وناسخ بجای آن دین محمد باشد نیز عجب نماید **اما تفسیر این آیه کریمه** مع ابواب دیگر ولوازم آن قبل برین در مثل این آیه بتفصیل ذکر شد **سوال** خداوند آیه را نسبت ازو افصح کلام چرا اعاده کرده تکرار کلام در افصح اقبح وسنفر کتاب وکلام میباشد **جواب** سبب تکرار الفاظ ومعانی نیز قبل برین بتفصیل ذکر یافته ودر اینجا دیگر چند وجهی ذکر می کنیم **اول** در آیه اولی از ملت استه انبیائی مراد اند که در ماقبل آن آیه اسما شان مذکور است ودر اینجا مراد اسلاف یهود وترسا اند چه عقاب ایشان میگفتند که انبیا وآبا واجلاف دین یهود وترسا داشتند پس باختلاف مفاد وکمی وزیادتی آن مستفاده المراد وهر یکی از مثلین بجای خود مستقل المحل والمعنی باشد تکرار لازم نمی آید ونه قبح کلام **ثانی** آنکه مخاطبین نیز مختلف اند باختلاف اشخاص مخاطبین در تکرار فواید شتی است منجمله آن تذکیر وتوعیظ وتاکید در اهم امور انبیا نمی بینی که از آدم تا خاتم یک لک وبیست وچهار هزار انبیا متحد الکلمه بیک کلمه توحید ونبوت ومعاد آمدند غرض از آن تقریر یک کلمه بتکرار توقیر واهتمام وتاکید مکرر به میباشد **وجه ثالث** در جمعی آیه اولی یهود ونفی قرابت وعدم کفایت آن ودر این آیه یهود وعظ وزجر وتذکر نعم وترک تقلید وتحذیر از عقاب باشد **وجه رابع** از نقل سعودی وبیضاوی وسیاقی آنکه خطاب سابق خاص باهل کتاب واین خطاب عام بکافه مکلفین یا خاص بامت محمدی الی القیمة باشد پس قبح وتکرار لازم نمی آید ثم الله اعلم بکلامه ومراده **وههنا** قد وقع الفراغ من المجلد الاول من الجزء الاول من تفسیر **لوامع التنزیل سواطع التاویل** بعون الله الملك الجلیل والمالك الجمیل فی ضحوة یوم الجمعة ثامن العشرة من ذی الحجة المبارکة افضل اعیاد المسلمین یوم منصب مولینا امیر المومنین سلام الله علیه وابن عمه وآله الابد الابد بن وهو الیوم المنصوص الذی نزلت فیه آیة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی فی مقام خم الغدیر من رب العالمین فهذا الشهر من اخر ایام سنة ثمانی وتسعین ومائتین بعد الالف **ویتلوه المجلد الثانی** من ابتداء الجزء الثانی **سیقول** بتوفیق الله المعین المسئول **واعلم** ایها الخبیر البصیر من ذوی العقول لولا الخوف من التعطیل فی اتمام الکتاب بالطول لکتبت کثیر حقائق القرآن والآیات وما فی بطونها ودقائق الفاظ الفرقان وشقوق معانیها وتفاسیرها وعجایبها ولفتحت مغالق العبارات وغرایبها واظهرت مکنونات الاجنة من اجوافها ولکن اکتفیت علی اصل المراد وهو دفع الخصام واظهار اعجاز نیر القرآن والآیات اجمالا فی انظار الطغاة والبغاة والعوام کالانعام بل هم اضل سبیلا

٧٤٣

خاتمة

فاعلم ايها الذى تظن ان هذه منتهى معانى الآيات و مفاهيمها لا والله لا والله بلى والله فى كل بطن من كل كلمة سبعون بطنا بغير ترجمتها وظاهرها ولا يعلمها كلها الا اهلها والراسخون فيها فهذا هى بصورة الانموذج وكرشحة من اللجج بل كواحد من الآنها وقبضة بل حبة من مجمعها ومخصلها وقطرة من بحار علومها فاسئل الله تعم من قلب صاف وفهم زاك وفراغ واف وعقل كامل لعقولها فلا يغترك شيطنة الشيطان وتلبيس ابليس لا نس الجان وتفريقهم فان الحق لا يغلب ولا يذهب بل انه يعلو ويغلب دائما والحمد لله **ثم اعلم** انى قد قدمت فى تحرير هذا الكتاب وانكنت قاصرا بل عاريا عن هذا الباب لامر جمع من اولى الالباب من العامة والاصحاب فرغبونى واصروا بى بالمجى والذهاب فى تحرير تفسير مشتمل على الجواب لتفسير بعض المبتدعة المبتدعة والمخترعة المختلقة منهم فى هذه الازمنة فانه انكر فيه من مجمعات الامة وضروريات القرانية ومتواترات السنية ومتفقات الاسلامية وهو قد تلبس بلبوس الانسية لانه كان من جنود الابليسية فلنسج هواء الموهبية النفسانية مع آراء الفلسفية الانجيرية ليبلس العامة العامية العارية وعوام الخاصية كلبيس بابليس انسية فلعمرى انه قد استجمعهما واجتمع عنده جا فصار و افتته باغية بغية غاوية كافته طاغية وسموا رائه الكاسدة واهوائه الفاسدة واقسية الابليسية بالنفسية النورانية واسفى بكت برؤيتها الضاحكة وقهقهت برؤيتها الثكلى وكل عين باكية وتبعدت تحريرها رحمة واسعة فاشتعلت بنشرها نار الهاوية لاطرق هذه اللاغية فاذا ارسل الى اوراق الاجوبة بعض علماء الوهابية وآخر من قوم ثانية علمت ان شاء الله تعم فلكل لها فى الدنيا كاف وللعوام صاف وللمقتصر شاف فعطفت فى تمام الكتاب هذا الى المناهج الجوامع والمجامع اللوامع والسواطع القواطع والمقامع القوامع معها اشكلت فى ذيل كل آية اشكال الايرادات والاعتراضات والمسايل من كل محق فاصل وضال باطل **واجبت** عن كل احد منها بالدليل كما لا يخفى ذلك على البصير الخبير الكامل والنحرير الحاذق المنصف العادل فما اردت من احد على ذلك ثناء ولا مدحا ولا صلة ولا سمعة ولا رياء الا وجه الله ورضوانه لئلا يضل بلاده ويجهل عباده فان حفظ بيضة الاسلام عموما لازم ودفع الخصم الكاذب بالبرهان اللازب وبالدليل اللازب واجبت على كل عالم فلو اجر من رب البيت العتيق وولى التوفيق نحو التوفيق التدقيق والتحقيق عند التعويق والتطبيق والهام التوثيق بما يليق وهو خير رفيق وشفيق **اللهم** لا معصوم الا من عصمته وحفظته فلا تواخذنى فيما سهوته او نسيته او اخطاته وانى علمت ان كتابك محفوظ وكلامك معصوم نعايبه واعترض بلا فهم العنود كما هو داب الخصم الحسود فارجو من عظام مشايخى واعلام صحابى ان لا يواخذونى فى موقع الزلل ولا يعاتبونى فى موضع الخلل بل تيقنت انهم يهدونى لكونهم الكمل او يسترونه للدين الاجل فيستغفرون لى وذلك من خصايص الاعلم الربانى الافضل وخصايل الرضى المرضى الاكمل **اللهم** اعنى على تمامه واجعل سعيى خالصا لوجهك ورضوانك ثم اجعله هاديا للعباد نافعا للبلاد ولمن كان فى بلاد ثم **اللهم** اجعله لى وللمؤمنين انيسا فى الوحدة نورا فى الظلمة نارا على الظلمة سفارا للعصية شفيعا فى القيمة رفيقا فى الجنة ولامتى مع ذريتى واحبتى ابى وسيدى ومالك رقى وبيك ناصيتى على دينك وكتابك

خاتمه

واحفظني واحفظهم من تلبيس الانسيّ والجنيّ ومن حسد الحاسد الغويّ والعالم الطغي والجاهل العييّ والباغي البغيّ ومن بيكلو وهو غنيّ فاستجب دعوتي واقض حاجتي وهب لي بغيتي فانك مجيب لمن دعاك وقريب لمن ناداك ورقيب لمن ناجاك يا اكرم الاكرمين واجود المعطين فالحمد لخالق الانس والجان منزل القران مفضل الانسان بالعقل والعدل ونطق البيان وصلى الله على صاحب الفرقان وآله ثاني القران سلاما وصلوة دايمة قايمة زاكية نامية باقية ورحمة الله وبركاته ورضوانه على المومنين لاسيما على العلماء الكرام الربانيّين فاستغفر الله لنفسي ولهم ولابائي وذريتي انه ذو الفضل العظيم والغفران القديم والاحسان العميم والجود الجسيم آمين آمين يا سميع يا عليم يا رحيم

سنه ۱۳۰۱ هجری

وصیت نامه

وصیة المصنف لاولاده واحبابه واصحابه

یا اباتراب و یا ابن المبارک چونکه خداوند عالم و آدم را عبث نیافریده مگر برای معرفت دین و عمل بآن نیز
پس معرفت واجب عینی است **بر شما باد** تمسک بدین ختم النبیین بطریق اهل بیت عصمت و طهارت علیه و
علیهم السلام بالبراهین و الیقین چه دینی و آئینی به نهج قویم و نهج مستقیم نیست مگر دین اسلام **بر شما باد** بعد تحصیل
مقدمات و علوم ادبیه بصورت کفائی علوم اربعه دینیه بتفصیل اصل و اول و افضل همه اینها علم اصول دین باشد
چه در آن بحث از ذات خدا و رسول و ائمه و مبدء و معاد است شرافت علوم بشرافت معلوم و شرف معلومات این
علم ضروری است و بکمال آن کمال معرفت و یقین و مدارج خلایق بحسب تفاوت معارف و کمال آنها میباشد و قلت آن قلت
آن میباشد **و علم** حلال و حرام که فقه باشد تحصیل همه ابواب عبادات و معاملات و ایقاعات و احکام آن تفصیل
و بکمال لازم است چه تکمیل آن تکمیل عمل و صحت آن است و جد و کد در ماخذ و دلیل آن نماید چه بالجمله ذم تقلید
مطلقا ثابت است **و** بعد آن علم تفسیر **و** علم سنت مع جمیع لوازم آنها چون علم اصول فقه قدری و رجال
و درایت و لغت و اجماعیات و خلاف و امثال آنها نه مانند جمعی از معاصرین که عاری از همه و حاوی فقط باصول
فقه اند **و** غرض از تحصیل آنها تحصیل دنیا و دین عوام و تسخیر ایشان نباشد بل برای وجه الله تحصیل دین باشد
بر شما باد تحصیل آنها از مشایخ زهاد و عظام کمل عرب و عجم چه ایشان مرجع کل و اصل در دین و استاذه اکمل اند و عالم
مهما امکن ترک اصل و متبع نمیکند **بر شما باد** تحصیل علم اصول دین از برای معاصرین واز اکمل و مسلم صحیح ایشان
مبادا عقاید صحیحه شما را فاسد سازد چه فساد عقیده موجب کفر و فساد عمل موجب فسق باشد و کافر ابدا و اصلا
ناجی نمیشود **بر شما باد** احیاء دین و ترویج شعایر اسلام و آئین و لو بصرف مال و آل و جان **بر شما**
باد بعد فراغ از تحصیل دین حق و مذهب صدق و یقین نشر آثار مطهرین معصومین و فضایل و فواضل ایشان از کتب سوء الف
و مخالف بغایت دقت و تدین و اثبات حق ایشان بغیر کلمات موحشه چه آن موجب سب و کین و منفر از ملاحظه
از سماع میباشد **بر شما باد** معادات اعداء دین از ضالین و مضلین و برائة قلوب از میلان و مودت مخالفین
بر شما باد متابعت و مودت اهلبیت مطهرین چه آن عین دین و اصل یقین و برائة از نار طبقه اسفل السافلین
باعلی علیین میباشد و ایشان علت غائی در عالم فانی و عالم باقی اند و ائمه دین بعد رسول الله ص الی ابد الآبدین
غیر اثنا عشر مطهرین نیست چنانچه بعد ختم النبیین ص الی الابد نبی نیست و بغیر واحد و اجب تعم ثانی نیست
وصل الی الله و مرضاته و رد دنیا و دین ایشان عین هدایت صراط مستقیم و ثانی ثقلین یعنی ثانی قرآن و هم
او و باقی باو و ایشان و الله عروة الوثقی و حبل الله المتین اند **بر شما باد** ملازمت و مصاحبت صالحین
و ترک ضالین و ظالمین و اهل الدنیا و متجاهرین از فاسقین اگر چه ایشان آباء و ابناء باشند چه صحبت
عظیم است **بر شما باد** انعام و اکرام و تعظیم علماء دین و زهاد ربانیین چه انعام و تعظیم ایشان انعام و
تعظیم انبیا مرسلین و ائمه طاهرین ع و درهمی با ایشان معادل صد هزار درهم است خصوصا بمشایخ عظام

وصیت نامه

عرب و عجم و ایشان در مشاهد مطهره و عتبات عالیه احق از آن اند و نیز امداد باهل حرمات کانه لازم است چه بفقراء مومنین
درهمی در مسجد الحرام یا مشهد نبوی و امیر المومنین مساوی صد هزار درهم است و ملحق بآنها مشاهد ائمه اطهار
نیز میباشد **و بر شما باد** توصل حاجم و اعانت و انعام و انفاق بایشان مع فقراء مومنین و یتامی ایشان
چه آن موجب تزاید رزق و عمر و رضاء رب الارض و السماء و موجب دفع هفتاد نوع از بلایا میباشد **و بر شما باد**
عمل بعلم چه عالم بی عمل چون شجر غیر تمر و بی مثمر باشد چه در فساد عالم فساد عالم است **و بر شما باد**
تحصیل کفائی رزق حلال بکسب و زراعات و تجارات مجوزات و محللات و الامور بی بروزی افضل است
نه آنکه صرف همت بالکل بتحصیل جیفه دنیا شود چه طالب آن کلاب اند **و بر شما باد** تدبر و تنظر در ماحصل
سیما و اهم ایشان از اهل البلباس تا و ز حلال و مباح سازید **و بر شما باد** اداء حقوق واجبه مالیه چون حج و زکوة و خمس
و نذر و قروض و مظالم و کفارات و امثال آن چه باختیار جیفه دنیا احراق و عذاب نار را و یه میباشد **و بر شما
باد** توسعه باهل و عیال و ازواج و عبید و جواری و خدم چه تنگی بر این ایشان میباشد **و بر شما باد**
ملازمت و محافظت در اداء فرائض مفروضه علیه باوقات خود و استدامت بر قضاء فوائت و نافله **اما** در بالکیه تقدیم
اداء مفروضه بعد آن مسنونه باشد **و بر شما باد** احیاء دین بهمه و لو فی العمر مرة و انشاء الله در عموم من
احیاها فکانما احیی الناس جمیعا شامل و در دین کامل میشوید لرضاء الله تعالی **و بر شما باد** مهما امکن فراوجب و
الکفا چه و دران اولاد بتحصیل العلم فرض میشود و پیغمبر ص وقتی که نظر بآل عقیل و جعفر و علی نمود فرمود اولادنا اکبادنا پسران
ما برای دختران ما و دختران ما برای پسران ما است **و بر شما باد** ترتیب تادیب اطفال خود از ابتدا صغر چه
آنچه در ابتدا استاد شده تا آخر ستاد میباشد و تعلیم در صغر چون نقش بر حجر است **و بر شما باد** بعد اداء حج
مفروض مهما امکن حج مسنونه و زیارات انبیاء و ائمه و علماء دین چه خود ایشان علیهم السلام همیشه در مدت اعمار خود حج و زیارت
رسول پیاده و سواره میکردند و استغفار و طلب حوائج برای اقارب و اباعد و دعا در مظانه اجابت **و بر شما
و بذریة شما جمیعا باد** تذکار علماء و آباء و امهات و اولیاء نعم و اساتذه و مومنین مستمرا از احیاء و اموات
خصوص برای منقطع الامید در مظان اجابت **و بر شما و بذریة شما جمیعا باد** صیام مسنونه مشروعه
و صلوات معروفه مسندوبه شرعیه چون صلوة جعفر و حضرت امیر ع و حضرت سیده ع و امثال آن در لیالی جمعه
و غیر آن چه این صلوات اسرع فی الاجابت اند **و بر شما باد** اداء نوافل یومیه از صلوات و اغسال
مسنونه خصوصا غسل جمعه و اولویاد او قیمت کثیره که موجب کفاره ایام سبعه و نافله تهجد مستمرا چه در این نافله فلاح
دنیا و آخرت و مناجات با رب در حال نوم عیون عاصیه شده و این نماز نور در ظلمه لحد و انیس در وحدت قبر
از نار رو فیق بجنت میباشد و بالاتر از آن حیرت و حسرت دنیا و دین میباشد **و بر شما باد** حفظ خود از شرک
جلی که بت پرستی است و خفی که ریا و سمعه و عجب و کبر محبط عمل موجب نار باشد **و بر شما باد** حفظ خود
از مجیء و زناب الی اهل الدنیا و ظلمه خصوص در حال جهل و تکبر و فسق ایشان با مدح و مودت و ثنا بایشان میل بایشان
الا رفتن برای حاجت ضروری نفسانی یا برای مومن **و بر شما باد** توکل بر خدا و تفویض جمیع امور
خود الی الله و راجی از غیر الله نا امید در دنیا و آخرت است **و بر شما باد** تصفیه قلوب از حسد و کینه

خاتمه وصیت نامه

وازغبطه نه حسد چه حاسد محسود وایمانش محروق وموجب ازاله نعمت خودش وهمیشه درحسرت میباشد **وبر شما باد** اخلاص بخدا وتنقیه کلام وتصفیه نیت وصدق وعده وادا نذور وایفاء عهود چه بخالق چه بخلق باشد دران رستگاری دین ودنیاست **وبر شما باد** تعمیر مساجد وبناء آنها چه تعمیر آنها خانه عوض در آخرت است ودر دنیا تعمیرے افضل از بناء مساجد ومعابد ومشاهد انبیا وائمه ومدارس علوم دینیه وقبور جمهور علماء نیست وبعد آن حمامها ومسافرخانها وتوقیف اراضی برای مقبره مومنین **وبر شما باد** اتحاد ظاهر وباطن چه بخدا چه بخلق الا در حال خوف چه لسان اگر مخالف قلب باشد آن نفاق باشد **وبر شما باد** خالص برای خدا امر معروف ونهی منکر سترا اول بخود وعشیره اقربین بعد آن بغیر چه آن واجب وبان حفظ دین وخلایق از وقوع در ضلالت وکفر ودر جهالت باشد وبلحاظ لقمه رعایت نکنی از اداء آن چه امیر باشد چه فقیر **وبر شما باد** تهذیب اخلاق وآداب خود مع عیال واطفال خود وتادیب وتوقیف ایشان بعلوم ومسایل دین **وبر شما باد** دیانت در امور دین ودنیا نه مثل آنکس که وعظ در خلق نمود ودر بین راه آن واعظ یک نان از خباز ویک انار از انار فروش دزدید بجای دیگر بمساکین داد بعد آن گفت که اول دو گناه بعد آن بیست ثواب کسب کردم پس بعوض دو گناه دو ثواب رفتند باقی هجده ثواب ماندند **وبر شما باد** ورع وزهد وتقوی حقیقی نه تلبیسی برای تسخیر خلق وعوام فریبی که در اعیان خلق متورعی ودر خلوت بر عکس آن رفتار شود چنانچه از اکثر ابنا جنس در ظاهر خلق رفتار خوب ودر خلوت رفتار بد دیده شد

اعاذنا الله واعاذکم واحبتی وعشرتی وعلماء ملتی واولیاء النعم عن سوء

النفس الامارة وختمنا الله وختمهم بخیر الامور والعافیة

فی الدنیا والاخرة فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه قلبه

اللهم هب لی ولهم قلبا عقولا وعلما نافعا وعملا

خالصا وقلبا صالحا وحلالا صافیا

علی الهدی کاملا وفاء السلام

علی من اتبع الهدی

تمت

اغلاط صحت نامہ

تفسیر لوامع التنزیل وسواطع التاویل

سنہ ۱۳۰۰

صحت نامه اغلاط تفسیر [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١	١	وجوبه	وجوب وجوده
٣	٢١	طلاطیل	لاطائل
۴	۶	اسم هذا	از آنکه خلاصه مطهره او است
٣٠	١٠	من السّماء	من السّماع
۶١	١٨	بحث دوم	بحث سیوم
١٢٠	٢١	بحث	وجه
١٢٨	١٣	بحث ششم	بحث هفتم
١٨۴	١١	خواهم	خواهم
١٩۴	٢٩	بحث سیزدهم	بحث چهاردهم
١٩۵	٢٠	بحث چهاردهم	بحث پانزدهم
١٩۶	١۶	بحث پانزدهم	بحث شانزدهم
٢٠٩	١٨	و وسوسه است ابراه	است بحث هشتم ابراد
٢١٧	٢٨	است	است بران
٢١٨	۶	بالوجه	بالوجه
٢٣٣	١٠	یوذیوها	یؤذیها
٢٣٧	٢١	زیانه	زبانه
٢٣٨	٢٢	آیت	دیت
٢۵٠	عنوان صفحه	متفاوت	تفاوت
٢۵١	٢٩	یعاذی	معارض او
٢۵٧	٢٠	متعلق	متعلق
٢۶٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٩	عنوان صفحه	[illegible]	[illegible]
٢٩۵	١٢	بحث اول	بحث دویم
٣٠٩	[illegible]	بعد موت	بعد خواب
٣١۵	١۵	شعال	سعال
٣٣٢	١۴	بحث هشتم	بحث هفتم
٣٣٣	١	بحث نهم	بحث هشتم
٣٣۴	٢۵	چیز	جزء
٣٧۵	٢٢	نشدن	شدن
٣٨۵	٢٣	بحث چهارم	بحث پنجم
٣٨۶	٩	بحث پنجم	بحث ششم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٨٧	١٨	بحث ششم	بحث هفتم
۴٠٢	١٧	یقولون من	یقولون هذا من
۴٠٩	٢١	عذابست	عذاب -
۴١١	١٨	از	از
۴١٢	١	عبادت	عبارت
۴١٣	٢	حنس	جنس
۴١۴	٢	ابهام	ایهام
ایضا	١۶	رضی	یرضی
۴١۶	١۵	اما السّفینة	امّا السّفینة فکانت
۴١٨	٢	بحث دهم	بحث یازدهم
ایضا	۶	بحث یازدهم	بحث دوازدهم
ایضا	١۴	بحث دوازدهم	بحث سیزدهم
۴١٩	١۶	بحث سیزدهم	بحث چهاردهم
۴٢٠	١۵	بحث چهاردهم	بحث پانزدهم
۴٢١	١۶	بحث پانزدهم	بحث شانزدهم
۴٢٢	٢	بحث شانزدهم	بحث هفدهم
۴٢۴	١٣	حربکم	حربك
۴٣۶	٨	اعرض	اعراض
ایضا	١٣	نقفینا من بعده الرّسل	قفینا من بعده بالرّسل
ایضا	١٨	الرّسل	بالرّسل
ایضا	٢۵	ایضا	ایضا
۴٣٩	١٨	دیگر	دیگر [illegible]
ایضا	٢٣	افئدة تهوی	افئدة من النّاس تهوی
۴۴٠	٩	قلتم	قتلتم
۴۴١	١١	بوعی آید	از آن بوی آید
ایضا	١۶	[illegible]بل	قبول
ایضا	٢٣	بنبوت	بثبوت
۴۴٢	٢۴	اقلیاد	نقلیاد
۴۴۴	٢	بنا	این لفظ زاید است
۴۴۶	۴	طبری	طبرسی
۴۴٧	٣	میان حکم	میان ما و عرب حکم
۴۴٨	١۵	بیش بیش	بیش بیش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴٣٨	١۵	یئست	بئست
۴۴٩	١٠	صفت یا	صفت ما
ایضا	١۴	جهانها	جانها
۴۵٠	٢	مسجد نجاری	مسجد بنی نجاری
۴۵١	٧	گذیده	گزیده
۴۵٢	٣	کفر محمّد	کفر بنبوت محمد
۴۵۴	٣	ایذان	اینان
۴۵۵	٢٣	گاوساله	گوساله
ایضا	٢۴	ایضا	ایضا
۴۵٩	٧	او	و
۴۶٠	١١	جزار	جزاء
ایضا	١٢	ندول	عدول
ایضا	١۵	ناص	خاص
ایضا	٢٩	باد ملجم	ملجم باد
ایضا	٢۴	بحث پنجم	بحث چهارم
۴۶٣	١٠	فرّ	فرّ
ایضا	١٣	لیتشر	لیتشبر
ایضا	١۵	تدیل	تدیدا
۴۶۵	٢٣	بربنا	بنا بر
۴۶۶	۴	واو آخرت	دار آخرت
۴۶٧	٢٨	در مجموعه	مجموعه
ایضا	٢٩	[illegible]	[illegible]
۴۶٨	١٧	خاکی بدن	بدن خاکی
ایضا	٢٢	اکف	الف
۴۶٩	١٧	کرده	گرده
ایضا	٢٧	آه	ما
ایضا	٢٩	آن	ان
۴٧٠	١	بعم	یعنی
ایضا	۴	منهم	مبهم
ایضا	٨	میصر	مبصر
ایضا	١٠	اواز	اوراد از
۴٧١	١٠	جبرئیل	جبرئیل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۷۱	۱۳	جبرئیل	جبریل	۵۰۴	۲۵	بحث بیست و سیوم	بحث بیست و چهارم	۵۱۷	۲۸	وشناقر	دشنام
ایضا	۱۳	جبرئیل	جبریل	۵۰۵	۱۶	آمدند	باشد	۵۲۳	۳	ندغیر	وغیر
ایضا	۱۹	میکائیل	مکائیل	۵۰۶	عنوان صفحہ	غذا	عذاب	۵۲۶	۱۴	انهاد	انهاء
۴۷۳	۲۱	حل بینہ	حل بیبہ	ایضا	۱۴	باوخت	بانحت	۵۲۸	عنوان صفحہ	آیا	آیات
۴۷۶	۱۵	واحد	وآخذ	ایضا	۲۶	مغلق	معلق	۵۳۰	۲۳	بسیاری وا	بسیارے
ایضا	۱۹	جبرئیل	جبریل	ایضا	۲۷	روائے	راوی	ایضا	۲۴	مقا	مقامه
ایضا	۲۷	مراد لذا	مراد ایذاء	۵۰۷	۶	المسوح	الممسوخ	ایضا	۲۷	است لمس	است تحریم لمس
۴۷۷	۹	قرابین	اقربین	ایضا	۱۳	امدتاند	آمدندنا	ایضا	۲۸	بحث هشتم	بحث نهم
۴۷۰	۱۲	در توقع نیز	در توقع خبر	۵۰۸	۱۴	بحث بیست و چهار	بحث بیست و پنجم	۵۳۱	۸	ناسے	ناشئ
۴۷۹	۱۸	زیادہ هزار	زیادہ ازهزار	ایضا	۲۹	خفاش باشد	خفاش کوهی	ایضا	۱۲	تقربا	تقریبا
۴۸۲	۲۱	اهلها شرقیا	اهلها مکانا شرقیا	۵۰۹	۵	زنان	بزنا	۵۳۲	۴	بحث نهم	بحث دهم
۴۹۱	۱	ض	ص	ایضا	۱۲	می ساخت	می انداخت	۵۳۳	۹	تقصیرنه	تقصیر
۴۹۴	۱۷	مباشرہ	مباشرة	ایضا	۱۳	کردہ	کردہ	ایضا	۲۹	بحث دهم	بحث یازدهم
۴۹۵	۱	معقول خصوص	معقول غیر خصوص اما	ایضا	۲۲	المنسوخ	الممسوخ	۵۳۴	۲	الا	الا
ایضا	۴	مشهود محسوس	مشهود و محسوس	۵۱۰	۱۵	بحث بیست و پنجم	بحث بیست و ششم	ایضا	۱۲	بزان	بران
ایضا	۲۰	وست	دست	ایضا	۱۹	مغلمین	متعلّمین	ایضا	ایضا	بحث یازدهم	بحث دوازدهم
۴۹۶	۲۴	صانع و ساحر	وصانعا ساحر	ایضا	۱۹	بحث بیست و ششم	بحث بیست و هفتم	ایضا	۱۳	سهرا	نفسها
ایضا	۲۸	غیر آن تبزد	غیر آن مبدل بسازد	ایضا	۲۹	مارب	+	ایضا	۲۶	بحث دوازدهم	بحث سیزدهم
۴۹۷	۳	تموفیر تلفیق	سویر و تلفیق	ایضا	۲۹	بحث بیست و هفتم	بحث بیست و هشتم	۵۳۵	۵	یا	ما
ایضا	۳	اودیہ	ادویه	۵۱۱	۳	وشابه	وسعایه	ایضا	۱۰	اورا	آنرا
ایضا	۲۲	سی	اسوء	ایضا	۳	بنمامه	نمامه	۵۳۶	۲۳	ندرت	+
ایضا	۲۱	ادنی	ادنی	ایضا	۱۰	بزنیت	بزنی	ایضا	۲۵	بحث چهاردهم	بحث پانزدهم
[illegible]	۱۳	فصل کفر	فصل او کفر	ایضا	۲۸	بحث بیست و هشتم	بحث بیست و نهم	۵۳۷	۷	ندا مرو	ندا مرد
[illegible]	۱۷	بیابد	بیابید	۵۱۲	۷	باب التغاص	+	ایضا	۸	بحث پانزدهم	بحث شانزدهم
۵۰۲	۶	عسفان یا	عسفان و مکہ یا	ایضا	۱۲	بحث بیست و نهم	بحث سی ام	۵۳۸	۲	عوض	+
ایضا	۲۰	داین	و این	۵۱۳	۲	بحث سی ام	بحث سی و یکم	۵۴۰	۱۶	بروہ	نمیرود
ایضا	۲۴	بحث نوزدہم	بحث بیستم	ایضا	۵	بحث سی و یکم	بحث سی و دویم	ایضا	۲۴	یل	لیس
۵۰۳	۲	بحث بیستم	بحث بیست و یکم	ایضا	۱۷	بحث سی و دویم	بحث سی و سیوم	۵۴۵	۱	بتی	
ایضا	۸	وراضافت	در اضافت	ایضا	ایضا	لیبس	لبثر	ایضا	۱۷	زمل	
۵۰۴	۳	بحث بیست و یکم	بحث بیست و دویم	۵۱۴	۱۵	لاینیبو	لا تنیبوا	۵۴۶	۷	بردیت	
ایضا	۵	امتنان	افتنان	۵۱۵	۶	نست	آنست	ایضا	۲۹	قرا	
ایضا	۷	قتنه	فتنه	ایضا	ایضا	حس	حسن	۵۴۷	۲۲		
ایضا	۲۰	بحث بیست و دوم	بحث بیست و سیوم	۵۱۷	۲۵	براعات	مراعات	ایضا	۲۶		